و متابعت امیرزاده عبدالله مشغول شده و دل بر مخالفت قرار داده لشکری جمع آورد و متوجه او شد
و بنواحی کش رسیده امیر حاجی برلاس بن بورلقی بن ایسوکا ابن قراچار نویان با الوس خود
با او ملحق گشت و باتفاق روی با امیرزاده عبدالله نهادند و بعد از قتال و جدال شکست بر امیرزاده
عبدالله افتاد و بروایتی خدمتش در آن معرکه بقتل آمد و بقولی آنکه گریخته از جیحون بگذشت و باندخود
رفت و در آنجا بسر حد فنا فوت شد و علی ای التقدیرین امیر بیان و امیر حاجی برلاس [illegible]
و برادران و متعلقان امیرزاده عبدالله را از میان برداشتند و کار از منتسبان امیر قزغن بدست
ایشان افتاد از پای در آوردند و امیر بیان بر دیار ماوراء النهر استیلا یافت و متصدی امر خطیر حکومت
گشت با وجود آنکه مردی سلیم النفس کم آزار بود و بجهات سیاستی نداشت و بر شرب مدام
و مجالست و ندمان کلی اشتغال مینمود و ساعتی بی [illegible] قدح و پیاله در شب و روز
بر وجه نمیرسانید و از یاسامیشی ملک داری غافل مانده بود بنابر آن فتنه و آشوب در مملکت توران و بدخشان
و امرا خود و سرغان اشتغال یافت از امرا و نوینان هر که در مقامی بود رایت استبداد و استقلال
بر افراشت و بخامه پندار بر لوح ضمیر رقم سروری نگاشت امیر حاجی برلاس بدستور زمان سابق
بر تومانات و ضبط تومانات دیار کش اقامت نمود و امیر بایزید جلایر در موضع خجند علم استقلال
افراخت و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و بعضی از ولایات استیلا یافت بلاد منصب جد خود را
وجهه همت ساخت و اولجایتو بوغای سلدوز در قبة الاسلام بلخ حکم سروری در ممالک خود جاری
داد و محمد خواجه ابردی در شبرغان و کیخسرو و اولجایتو در [illegible] و ختلان بر این طریق مسلوک داشته
هیچکس پای در دایره متابعت و مطاوعت دیگری نمی نهاد و امیر خضر یسوری نیز در طرفی جموع بیشمار
جمع آورده علم بیداد در نظر پی آورد و شاهان بدخشان هم در قلال جبال خویش گردن بهم بر کشیدند
و میان منازعت و مخاصمت خاطر یکدیگری جستند و این صورت موجب آن شد که در میان طوایف
مختلفه مذکوره بکرات مقابله و مقاتله روی نمود و هرجا که ودایع حضرت خالق البرایا از رعایا بود
بر حوادث دوران گشتند و چون توغلق تیمور خان بن ایل بوقا بن دوا از نژاد چغتای خان که
بحسب و نسب سلطنت ماوراء النهر باو میرسید از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافت جنود
و حشم خود جمع آورد و با سپاهی فراوان در شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه بجانب ماوراء النهر
نهضت فرمود و بواسطه بی اتفاقی امرا [illegible] با جاناق بولاقی کردند

بابه بخشی داشت در هیچ مکان توقف نمودند و تا الغ و ضیع خان با خواص و مقربان منسوبی کرد
مقرر چنان شد که الغ توقتمور از قوم کرات و حاجی بیک ارکنوتی و بیکیچک برجم منغلای
عنان عزیمت حرکت دهند و امراء ثلاث برحسب فرمان روان شدند چون از آب خجند بگذشتند
امیر بایزید جلایر قدم موافقت پیش نهاده با تبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر
سبز نهادند و امیر حاجی برلاس که استیلا یافته بود پیش از آنکه فریقین بهم رسند عنان
بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت صاحبقران با رای پیر و بخت جوان همراه امیر حاجی
تا کنار آب آمده در آنجا با او گفت که چون شما عازم خراسان اید اگر رخصت فرمایید من مراجعت
نموده با امرا جهت صلاح ذات البین ملاقات کنم و بصوابدید ایشان براق و مصلحت وقت باشد
تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت که نشان قضا مُهر داشت بحسن قبول تلقی کردند
و امیر صاحبقران عنان بصوب اُردوی امرا تافته با جماعت ملاقات فرمود ایشان آثار
تایید ربانی و انوار توفیق سبحانی در ناصیه همایونش دیده مقدم او گرامی داشت و از نحوای
کلام گوهربارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت تومانات کش را در قبضه اقتدار آنحضرت
نهادند و یمن رای عقده‌گشای امیر صاحبقران کامیاب کرده بود تسکین آفت و خلاصی از
غارت و اسر خلاص شرح زبان برهاء و ثنای آنحضرت کشادند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران
مراجعت کرده پرتو التفات بر محافظت و استمالت ایل و الوس انداخت و باحضار لشکرهای
و توابع و مضافات او فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایت آن موید کامکار سپاه بسیار جمع
آوردند و حضرت صاحبقران با امیر خضر یسوری بپیوست و در این اثنا اتفاقی میان امرا حسد
پدید آمده امرا اُردوی پادشاه بازگشتند و در آن اوان توغلقتیمورخان بن عازم ترکستان خویش
بود گفتار در بیان وقایعی که بعد از رفتن خان در ولایت ماوراءالنهر و توران واقع
شده دست داد در آن وقت که توغلقتیمورخان بولایت خود بازگشت امیر حسین نبیره امیر قزغن
لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمد تا انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله از خصم بکشد و آهنگ
جنگ امیر بیان سلدوز کرده ایلچی فرستاده از حضرت صاحبقران و امیر خضر ملتمس امیر حسین مدد
داشته و امیر بایزید باردوی توغلقتیمورخان رفته بود امرا خضر را مجال بدگویی نماند امیر بایزید به
امضای آن روان شده چون بخجند رسید شنید که توغلقتیمورخان با مجموع لشکر مراجعت نموده

و موکب ظفرنشان با لشکرهای جهان منوچهر شاه رخ رسیدند و بظاهر قلعه رسیده آنحصار در غایت ضبط
ساخت و سلطان سعید صلاح وقت در آن دید که بجادیه و محاصره بپردازد جمعی را تعیین سازد که
مقابل کوچی ترتیب نمایند و چون اسباب حصارگیری مرتب شود بعرض همایون رسانند و خاطر از طرف ایشان
قرار داده عنان بجانب سمرقند منعطف گردانید و در موضع کان گل طوی عظیم ترتیب داد و بر سر خیل
شاهزادگان قیام نمودند و بعد از آن منوچهر جانب تاشکنت و قلعه شاهرخیه شد و بظاهر حصار فرود آمد
فرمود که پیرامن قلعه شهربندی سازند تا مخالفان نتوانند که گاه گاه بیرون تازند و مانند که بعرضی آن شهربند
تکمیل یافت و دران مدت از طرفین جنگهای مردانه کردند و کوششهای بهادرانه نمودند که تفصیل آن موجب تطویل
میشود آخر الامر مردم اندرون از بی قوتی بتنگ آمدند و از فقدان نان و گوشت کار باستخوان رسید
و بحیله و تدبیر و معاقبت بعضی مردم بیرون بگریزی بشب بیرون شتابیدند و امرا و ارباب کیاست که ملازم سلطان سعید
بودند بعید دانستند که در قلعه خوردنی نمانده و از بیرون ماکولات بحصار میرسد لیکن کیفیت آن معلوم ایشان
نبود در این اثنا امیر شیر حاجی فکری بصواب اندیشیده نوکری را که میرزا محمد جوکی او را میشناخت فرمود که بشیوه
فرار متوجه قلعه شد و شاهزاده او را دیده دانسته رعایت فرمود و از سبب آمدن پرسید نوکر معروض داشت که امیر
شیر حاجی محقر وجهی تحویل من کرده بود چون از آن باقی مانده در این ولا امیر مطالبت آن نشده میفرمود و من از سند
فرمود و من فرصت یافته گریختم و التجا و التماس بدرگاه عالم پناه آوردم میرزا محمد جوکی او را بنوازش خوشدل گردانیده بکاری
باز داشت و او چند روزی تجسس و تفتیش کوشیده شرح احوال معلوم کرده و گریخته پیش امیر شیر حاجی آمده
بعرض رسانید که در اردو بازار شخصی است فلان نام و آنچه ما یحتاج اهل قلعه است از ماکولات و مشروب
میگردانید و در هر شب در فلان محل کشتی بروی آب می آید و آنچه بسعی اردو بازاری مهیا شده در کشتی
انگنده بقلعه میبرند امیر شیر حاجی کیفیت حال را معروض پایه سریر اعلی گردانید و بموجب فرمان در دست
آن شخص شناختند و حدیثش را گرفته و در برابر قلعه آوردند که این آن شخص است که از برای شما خوردنی
و ما یحتاج میفرستاد و اکنون بجزای عمل خویش رسید و گرفتار گشت و بعد از این اقامت شما در بن حصار دیوار
دشوار مینماید و انقریزاد در برابر اهل حصار بصد خواری بکشتند و ارباب قلعه بیکبار نا امید شدند و التجا
بعالیجناب هدایت انتساب خواجه ناصرالدین عبیدالله نمودند و حضرت خواجه از سمرقند رسیده و سلطان
سعید شرایط تعظیم بتقدیم رسانید و محصوران از آمدن خواجه خرم شدند امیر سعید ابن جنید نوشته پیش
او فرستاد حاجی زعم تو پس خراست کفیتم نژاد کوچانی و امیر مشارالیه در باب مخلص خویش تضرع
و زاری بسیار اظهار کرد و حضرت خواجه چند روزی خاطر بر آن امر خطیر گماشته در اصلاح جانبین سعی و اهتمام بسیار

نمودند ذکر حوادث [illegible] ستان روی نمود در حین محاصرهٔ شاه رخیه
سلطان سعید [illegible] از سمرقند شاه رخیه قرة العین خویش میرزا سلطان محمد را بضبط خراسان تعیین
نمود و شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه سبع و ستین و ثمانمائه بهراة آمد و در مرعات رعیت جانب ابی
بلاد امصار قدم مرحمت بزرگوار نهاد و در این سال مولانا جمال الدین فتح الله تبریزی صدر که انصاف
علوم را عقلی و نقلی میدانست و بحسن نتیجه استاق در هرات مانده بود فوت شد و در میرزا کار کامروا [?]
کشت و در این ولا برفهای عظیم بر زمین آمد و سرماهای قوی روی نمود و در خلال این احوال خبر قتل پهلوان
محمد پیاده از جانب ترشیز رسید و شرح حال محمد پیاده آنست که [illegible] بملازمت سلطان سعید قیام
مینمود و آثار جلادت و مردانگی در معارک بظهور میرسانید نامبرده [illegible] روی در ازدیاد نهاد و کار او رونق
و رواج تمام یافت و نشانی شمکی دار السلطنه هرات بنام او قلمی شد و خدمت [illegible] یکی از خواص امیر خلیل که نیز را
بی لنگر معروض رای عالم آرای کرد از بقتل رسانید و بهیچگونه معاتب و مخاطب نگشت و اینجا مغرور شد که
کرد ستم دستان و سام نریمان غاشیه کش خویش میپنداشت و مجموع پیمان و دبود دار السلطنت هرات
مطیع و منقاد خویش ساخته ملازم خود کرداند و در اوان عظمت و اهبت در زمانی که سلطان سعید
در شاه رخیه بود بدفع محمد نامی کرد در کوههای ترشیز بسر میبردند و دم از خلاف میزد متوجه آنجانب شد
و در قرب آن قلاع اتفاق افتاد که طینت ناپاک از آنجا که کون شده بود در وجود آمد و طرح ظلم و ستم و جور و بیداد انداخت
و هر صبح و شام نقاره میزد و محمد قزوینی که سر محمد پیاده قزوینی آورد در صدد آن شد که دست باو
بردی نیابد و نوبتی شمه بپهلوان محمد پیاده گفت التفات بآن سخن نکرد و گفت او چه کسی است که در این
مقام آید و محمد قزوینی فرصت نگاه داشته در شبی که بر وجه هوا استعداد داشت و پیمان [illegible]
خود خبر بودند و از دو کس زیاده پیش پهلوان محمد نبود و آتشی افروخته هر نوع حکایت میگفتند با یاران
خویش چون بلای آسمانی در آن خانه در آمد و پهلوان محمد تیغ برداشته محمد قزوینی مر او را بیک ضربت شمشیر
از مرکب حیات جدا ساخت و شر آن بدخلق را از عالمیان بازداشت و بجانب کوه پناه برد و از رعایا هیچ کس را
مجال آن نبود که از عقب آن رود ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه و استیلای کاشکار از امرای قلعه
سلطان سعید قریب یکسال در محاصره قلعه شاه رخیه در کار [illegible] مردم [illegible] از کرد غبار و کثرت
حشرات ارض مثل مور و ملخ زحمت بسیار رسید و از بسیاری پشه و مگس جمعی بتنگ آمدند و کار اهل
حصار بتعلل میبود خدمت خواجه [illegible] که در [illegible] محاصره گذاشته روی بسمرقند نهاده و ارباب قلعه باد
دیگر چاره جوی شدند و کس باردوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه عبدالله نمودند و آنحضرت

کما اتفق

در کنار آب جیحون چون با عرق خود ملحق گشته است و او از آن اندیشه و دغدغه فراغت یافته در همان
موضع رحل اقامت انداخت و امیر صاحبقران و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین
در حرکت آمده و از حلقه که بدربند آهن اشتهار داشت گذشته با وی پیوستند و باتفاق روی
توجه بامیر بیان آوردند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده راه فرار در خواند متوجه ختلان
گشت و ایشان از عقب بدوان شدند و امیر بیان و شاه بهاء الدین والی بدخشان ختلان را
دست تحصن نموده امیر حسین بر آن ولایت استیلا یافت و بعد از ضبط مملکت کیقباد برادر
ختلانی را بیاساق رسانید و امیر صاحبقران و امیر خضر را عذرخواهی نموده رخصت انطلاق داد
در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون که امیر خضر مرد با صاحبقران
بود طبیعت کریم سلطنت پناهی آن کرد که ترتیب طوئی فرماید که سزاوار پادشاه دوام احترام باشد
لاجرم از موضع کشم بدخشان جشن از امیر خضر رخصت فرمود و با خدم دو روز راه بیک شب قطع کرد
بکش رسید و اسباب جشن و سور مرتب داشته چون آوازه وصول امیر خضر بسمع آن حضرت رسید
استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و اجلال تواند بود بتقدیم رسانید و چند روز بعیش و عشرت
مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کامکار در
مقر عز و شرف خود قرار گرفته جناح معدلت و احسان بر ساکنان آن خطه بگسترد و در خلال این احوال
تعلق سلدوز [illegible] نایره مخالفت امیر حسین بر افراشته سر از [illegible] بر دوی بی شرمی کشیده و امیر حسین
معتمدی نزد امیر صاحبقران فرستاده صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید [illegible]
واقعه اعلام داد حضرت صاحبقران کامکار از غایت مروت و فتوت که ذات همایونش مجبول بر آن بود
بر فور بجمیع لشکر فرمان داد و خود با سپاهی جرار روی شوکت و اقتدار بمعاونت و معاضدت
امیر حسین آورده در موضع قهلغه امیر حسین با حشم و خدم خویش با آن پادشاه فرخنده مقدم
پیوست و باتفاق در حرکت آمده و بتعجیل راندند در حصار [illegible] ملاقات نمودند و خدمتش
از وصول ایشان مسرور و شادمان گشته شرایط تفقد و دلجوئی بجای آورد و دشمن [illegible]
توجه کرده آن صف شکن [illegible] امیر حسین بعد از طوی و اعزه
و اظهار منت و سپاس هر یک از ایشان مستغرق شرف و دولت روانه داشت و چون امیر صاحبقران
از دربند آهنین بگذشت مسامع علیه او این خبر رسید که امیر حاجی برلاس که بهنگام توجه سپاه

خوف و هراس بخود راه داده بود و متوجه خراسان شده باز آمده است و امیر بایزید بعهد و پیمان
در میان آورده و قرار داده اند که بعد از جمع لشکرها امیر خضر [illegible] بوده دوند و اکنون امیر حاجی در خطه
کش بجمع آوردن سپاه مشغولست امیر صاحبقران چون بر حقیقت حال اطلاع یافت با انفراد
سپاه که همراه داشت از پایاب گذشته با امیر خضر یسوری باتفاق متوجه شهر سبز شدند و امیر
حاجی برلاس با دلاوران کاردان نامی که خود را اکثر از رستم دستان و سام نریمان نمی پنداشتند
عنان سبک و رکاب گران کرده باستقبال ایشان مبادرت نمودند و هر دو سپاه کینه خواه
در موضع ایار بهم رسیدند و صفوف بیاراسته جنگی واقع شد که در هیچ زمان آن
نشان نمیدادند از کثرت کشتگان پشت گاو و ماهی خم گرفته و از بسیاری خون اکثر کان
بسیط ارض نامرکب گرفت و از متعینان سپاه خضر یسوری کشته شدند و آخر الامر نسیم ظفر
و اقبال بر پرچم علم [illegible] بی همال وزید و امیر حاجی گریخته بسمرقند رفت و سپاه با امیر بایزید
حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوری [illegible] اجتماعی روی توجه بان خطه فردوس مانند نهادند
و در اثنای طریق لشکرکش که داغ اطاعت صاحبقرانی بر جبین داشتند راه خلاف
روی از مطاوعت آنحضرت گردانیده و [illegible] نموده با امیر حاجی پیوستند و امیر خضر نسبت
بحضرت صاحبقران بدگمان شده عناد کرد و [illegible] بر حاشیه ضمیرش نقش [illegible] جملگی
نجوای کلام [illegible] معنی بظهور پیوست و امیر حاجی [illegible] صافی [illegible] ازین تهمت [illegible]
آزرده خاطر گشت و طریق صواب منحصر در آن دید که راه سمرقند پیش گرفته با امیر بایزید و امیر
حاجی برلاس ملحق شود و بامضای این عزیمت با امیر جاکیر بن مبارک بن طوغان بن قارات
بن شرعت بن قراجار نویان که از اعیان امرا [illegible] بود [illegible] شهر [illegible] کس [illegible] نمود
روان شد و چون پیش امیر بایزید رسید [illegible] از وصول آنحضرت اظهار ابتهاج و سرور
نموده از وظایف تعظیم و تبجیل و [illegible] دقیقه فرو نگذاشت و [illegible]
و استظهار [illegible] جوان برافراشت و در آن حال امیر بایزید و امیر حاجی آهنگ جنگ امیر خضر داشتند
و چون حضرت صاحبقران بایشان پیوست [illegible] همت تضاعف پذیرفت و باتفاق
سپاهی [illegible] مرتب داشتند و امیر صاحبقران تیمور گورکان برسم منغلای روان شد و
در موضع [illegible] کردان هر دو لشکر [illegible] هر دو کشور [illegible] آتش جنگ و پیکار

الشفقة علی خلق الله را منظور داشته بار متوجه جانب شاهرخیه گشت و پای مبارک در میان نهاده
سلطان سعید را سوگند داد که قصد قتل اینجماعت نکند و هیچ آفریده را [illegible] از ان زمره
عنایت و مرحمت فرماید و حضرت سلطان سعید را مستقبل شده الحق همه وفا نمود و خواجه بزرگوار
بحصار در آمده امیر نوروز سعید و امیر سلطان و باقی گردنکشان را بیرون آورد و ایشان بشرف دست
بوس سلطان سعید مشرف شده سر خجالت در پیش افکندند و پادشاه اصحاب جرایم را در آغوش عنایت
کشیده پرسش نمود و روز جمعه محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بار دو روی همایون
آوردند و سلطان سعید او را در کنار گرفته در پهلوی خویش جای داد و بمواعید خوب از آلت وحشت او
نموده فتح نامها نوشته باطراف ممالک فرستادند و سلطان سعید بعد از تنظیم امور ولایت سمرقند روی
نهاد و خاطر بر انتظام کلیات امور ما وراء النهر و ترکستان گماشته چند روز در آنجا توقف فرمود و چون
خاطر اشرف از آن قضایا فراغت یافت معاودت بجانب خراسان جزم فرمود و از جیحون عبور نمود
و اتصال مسارکت نمود تا بمحل [illegible] رسید و در آنجا اعیان و بزرگان بشرف دستبوس مشرف شده [illegible]
نیاز و نثار بتقدیم رسانیدند و در منزل [illegible] رباط [illegible] و اهل حرف شادی و سلطانانه معروض
داشتند و در بیست و دوم ربیع الثانی موکب منصور سلطان سعید نزول فرمود و از قلعه شاهرخیه [illegible]
دار السلطنه هرات سلطان سعید میرزا محمد جوکی را سوار ساخته همراه معتمدان از پیش روان [illegible]
همایون از عقب او عزیمت نمود و چون بمستقر جلال رسید شاهزاده را در حصار اختیار الدین [illegible]
که مشابه در حصار ساخته بودند محبوس گردانید و او در آنجا مقید بود تا اجلش فرا رسید و چون سلطان
بر تخت خراسان قرار گرفت بتحقیق احوال دیوانی پرداخت خواجه نعمت الله و خواجه اسمعیل و مولانا امیر [illegible]
مرتب داشته [illegible] رسانیدند خواجه عطا [illegible] گشت و خواجه اسمعیل [illegible] رسید [illegible]
نعمت الله رسید او نسبت بخواجه شمس الدین محمد یحیی گفت که [illegible] سلطان سعید [illegible]
حقیقت آن استفسار نمود خواجه شمس الدین محمد گفت [illegible]
دیوان هیچ تصرف نکرده ام و تقصیری بمن واقع نشده و باقی رای عالی حاکمست سلطان سعید [illegible]
کرده و خود دستور جمشید [illegible] دیوان معاف داشتم [illegible] واقع [illegible]
میشوند و من میخواهم که آسیبی بتو رسد خواجه شمس الدین محمد [illegible]
قدمی چند پیش رفته [illegible] نهاد و باز گشته [illegible]
شمس [illegible] باشد و در این اثنا [illegible]

بحکاه آبا و اجداد را بوجود خویش مزین کردانیده بود از تاب آفتاب حوادث روی کردانیده و التجا به
جز حمایت اقبال آورده نوبتی است سلطان سعید باستقبال او شتافت و بلکه بجمیع ملتمسات کرده و
بسیار درهم اظهار استبشار نمودند و آنحضرت خاطر او را بعواطف جمیل مسرور کردانید و بترتیب طوی بزرک
فرمان داد و اسباب ضیافت و پادشاهی چنانچه بهمایی امر ترتیب داشته با چند تومان لشکر انجاسه را
بولایت اصلی او کسیل کرد و حضرت شاهرخ بواسطه انکه شنیده بود که در شهر و بلوکات بقیه از مرض
طاعون هست اراده ییلاق بادغیس نمود و در انجا قاصدان از طرف سمرقند رسیده معروض داشتند
کردند آن ولایت این مرض شیوع دارد و از شهر و کانها موتی که وارث نداشته بسلغی که لاسد بخزانه
عامره واصل شده است و درین سال شیخ صدر الدین محمد الرواسی که بزیور علم و عمل آراسته بود
از قریه شقاق تشریف آورده بود و در مزار فایض الانوار شیخ الکل فی الکل شیخ زین الدین الخوافی
ساکن گشت و خلق لا تعد و لا تحصی بملازمت آستان او کمر بستند و چون سلطان سعید با انجناب حسن اراده
و صفای عقیدت داشت جمیع رضا اصغا میفرمود و در تقید و تمشیت مهم ابو حنیر و انار مقصود انجناب

ذکر توجه میرزا الوغ بیک بجهت قشلاق و مراجعت از انجا

تولجیان بهرام صولت در شهور سنه تسع و ثمانمایة بهمه کس
جا در سانیدند که براق قشلاق مرتب کنند و سلطان سعید با فرزند شیخ محمد میرزا سلطان محمد را
بسلطنت هرات بگذاشت و جناب ولایت مآب امیر نظام الدین احمد خاجی و مولانا میر را عادت
او باز داشت و پای دولت در رکاب سعادت آورد و از جانب بلخ نهضت همایون بر بنیجرستان
داد و در اوایل جمادی الاول بسوی قشلاق نزول فرمود و دران سال در تمام ولایت خراسان به
تخصیص هرات زمستان در غایت برودت و از اوایل جدی تا اواخر حوت برفهای عظیم افتاد و در اواسط جمادی
اردوی اعلی نشان بهرات آمد که سید سلطان برادر ابوالخیرخان که در انجا محبوس بود و در رکاب عالم پناه فرستند
بموجب فرموده عمل نمودند و او جوانی نیک اعتقاد فیالکنی اعمال بود و پیوسته بتلاوت کلام مجید اشتغال نمودی
و چون سید بکه سلطان باردوی همایون رسید سلطان سعید او را اسب و جامه و نقد و کمر و افسر داده بولایت اوزبک
فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات عزیمت دار السلطنه هرات نمود و جمعه دوم شعبان در
باغ سفید نزول اجلال فرمود و درین اثنا از جانب ماوراء النهر عرضه داشتی رسید مضمون انکه طایفه از کوهم
قلماق بممالک محروسه در آمده غارت و تاراج کردند و انجه امکان خرابی بود بوجود رسانیدند و الجا او لان کوچ کرده
باز گشتند و فوجی از دلاوران سپاه منصور سر راه بر ایشان گرفتند و ماشدبار عصفور جمله آوردند و شمشیر بر
نهادند و از سرهای مخالفان غرابها ساختند و بسمرقند آوردند و چون سلطان سعید بعد از جند روز بدار السلطنه هرات

نوقف

نوقف فرموده متوجه مشرهاد خلکاه بادغیس شد و در اوایل رمضان بمقصد رسید و تمام ماه صیام و شوال آنجا
عید اضحی در انجا کذرانیدند و در اواخر شوال امیر سید احمد ارغون که حاکم بحر بود رسید صالح بهادر
آورده کرد و برادرش امیر سید مؤید بهادر شرایط خدمت تقدیم رسانید و سلطان سعید مجلس فرمود
آورده باد نمایند کال او را بنواخت و در اواخر ذی قعده موکب همایون از ییلاق بادغیس نهضت فرموده در اوایل ذی حجه
مستقر سریر خلافت ورود آمد

ذکر وقایعی که در شهور سنه ستین و ثمانمایة باجمال نه بتفصیل آمده

یکی از وقایع این سال آن بود که طایفه از امرا عظام مثل امیر احمد بادو و امیر فیروزشاه حاجی احمد بن امیر تومان وجب
متوجه مملکت ماوراء النهر شدند بنا بر انکه خبر سلطان صاحبقران از آنجماعت می شنیدند بحکم انکه در زمانی
که میرزا جهانشاه بمحاصره بغداد اشتغال داشت با بخره هزار خانه و ارال خشاور و جمع از ایشان که از ظلم ترک بجان
رسیده بودند فرصت غنیمت دانسته بر صوب خراسان در آمدند و بدرت و مقام ایشان بر وفق خلقی او اسمعیل کنت
دیگر انکه داعیه قمع و استیصال قوم هزاره از خاطر خطیر سلطان سعید جهانگیر سر بزد و لشکرها با امضای همایون
عزیمت جمع آورده بر سر پل مولانا معسکر همایون ساخته و کلانتران ایشان دست در دامن استیمان زده آن نوع روش
بشفاعت مشایخ عظام دیگر توقف نمود بجهت استخراج مال آنجماعت امیر نظام الدین خاجی و جناب افادت مآب معالی
نسب مولانا شمس الدین علی الفاریابی المشهور بمولانا شمس الدین صاحب کشف بفیان باشند و در اثنای این حال
مزاج شهریار فرخنده خصال از اعتدال منحرف شد و ضعفی قوی روی نمود و زمان مرض امتداد یافت بزدیک آن
کرد بیرون مایوس کردند آخر الامر حسن معالجه اطبا صایب تدبیر که بارادت ملک قدیم و توفیق آن رحمت
میسر گشت صحت جان بخش جانی یافتند و بفقرا و مساکین از نذورات و صدقات عطای بی اندازه رسید و جمع صدقه
همایون سلطان مال سر در خطه خراسان بخشید و آن مبلغی کرانمند بود و دیگر از وقایع انکه درین سال جهت
شاهزادگان بترتیب طوی عظیم فرمان نفاذ یافت و ارباب حرف و صناع و اهل اسواق هر یک بر باغ زاغان
چار طاق بستن آغاز نهادند و در اندک فرصتی باغ زاغان مانند فردوس جنان گشت و همه روزه شب ...
مدام و کوشه ساقیان کلنداری ترتیب رسید کنداعیان صد ساله خرقه های پیران طریقت از برای دفع مخموری در
شراب انکوری کردند و بعضا دجوی باندیشه نکردند ع این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی و صدف بیجاده ...
نشاط طرب استعداد یافت و در اثنای جشن و طوی شاهزاده عالیشان میرزا جلال الدین سلطان محمود ...
جرجان قدم بکعبه نهاده و جناب شیخ الاسلام مولانا خواجه نجاست مرقد بسید دعوی ... خاطر ...
سلطان آفاق از سنت ختان شاهزادگان فراغت یافت همت عالی بهمت بر تنسیق امور ملک و ملت ...

ذکر آمدن امیر پیر محمد از خوارزم بخاطر ساحله او و در مقابله و رد ...

از [illegible] خوارزم قاصد امیر پیر سعید آمده عرض داشتی رسانید مضمون آنکه [illegible] امیرزاده سلطان حسین بهادر از
دشت قبچاق باین ولایت آمده امرا [illegible] حمله او بیاورد و گریختند و لشکر یاغی [illegible] ده
خروج بیرون خوارزم [illegible] غارت و تاراج کردند سلطان جمعی امراء عظام با فوجی فرستاد تا تفحص بلیغ بجای آورده
هرکه تقصیری کرده باشد جزای آن در کنارش نهند و در باب عقوبت و نکال ایشان اهمال و اغفال نفرمایند امرا
برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و چون [illegible] خطر [illegible] بمهمات مشغول گشتند و خروج
بیوست که لشکر خوارزم با وجود کثرت در باب حال [illegible] سلطان سعید با صاحبقران [illegible] بوده و امیر
پیر سعید را این تقصیر تهمتی میباشد امیر [illegible] در آن ایام [illegible] سلطان سعید
ناگاه امیر پیر سعید که [illegible] مقیمان دار السلطنه هرات فرستاد و چون [illegible] کوه [illegible] داد
اختیار الدین سعید و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه ولایت [illegible] سلطان [illegible] عظام شیخ نور الدین محمد
رفت و کلام [illegible] امیر پیر سعید [illegible] خواست عود سلطان سعید [illegible] شیخ
الاسلام [illegible] داشت و حلیه [illegible] بوده انگاشته و چون [illegible] همایون [illegible] بود که
امیر پیر سعید را از حصار بیرون آورده و در برج حصار [illegible] نظام داد حضرت سلطان سعید [illegible]
مخالطت [illegible] ساخت از احوال وی بپرسید [illegible] امرا [illegible] داد اما امیر پیر سعید
غایت [illegible] بمسکن [illegible] و عاقبت در [illegible] داشت ای [illegible]
درمانده بجان دارد [illegible] ز شاه جهان چون [illegible] و چون بخت [illegible] چون [illegible]
حکمروان حضرت سلطان سعید [illegible] بود [illegible]
[illegible] اسباب امارت ارزانی داشت و کوکب بخت امیر پیر سعید بار دیگر از حضیض [illegible] قبول [illegible]
[illegible]
[illegible] در رای [illegible] و واقعات دقایق احوال و حقایق [illegible]
مانده که میرزا بابر [illegible] اولاد میرزا جهانشاه بود و حشمت و سیاستی با فراط داشت و [illegible] فرمان
حکومت دیار فارس اشتغال مینمود در ایام دولت خویش [illegible] و اطراف آن مملکت را [illegible]
الاسلام [illegible] آورد و چون میرزا جهانشاه بخراسان آمد میان او و سلطان سعید [illegible]
و جدال [illegible] میرزا بابر [illegible] از شیراز [illegible] پیوست و [illegible] مراجعت [illegible]
از راه طبس روان شده بولایت [illegible] ولایت [illegible] پیوست و [illegible]
خویش در خراسان رسانید [illegible] جانب [illegible] مشغول [illegible]

در قلع و استیصال ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از دغدغه آن جماعت جمع باید ساخت سلطان سعید ایلچی
امیر حسن بیک را در ییلاق کالپوش طوی داده و جبه [illegible] زر دوزی و کمر شمشیر طلا و انواع [illegible]
فرستاد و پیغام داد که خدمتش با لشکرهای خود از جانب عراق عزیمت نماید که عساکر گردون مآثر از این
طرف متوجه شود تا باتفاق آن قوم مفسد و جماعت بدکردار از میان برگیرند و پیش از این امیر حسین علی
میرزا جهانشاه ایلچی با نقود و جواهر بسیار فرستاده و عرض ممالک و خزاین و اظهار نوکری ظاهر ساخته
حضرت سلطان سعید او را نوید داده که اینک ما میرسیم بهرچه صلاح وقت باشد تقدیم خواهد افتاد
و موکب همایون از کالپوش نهضت نموده بولایت هزار جریب نزول فرمود و در آن منزل امیر عبد الله
ولد والا خود را با قریب هفتاد هشتاد تومان زر نقد و جواهر و قماش [illegible]
که متوجه پایبوس گردد اما بواسطه دغدغه [illegible] بیک [illegible] توقف افتاد و ملک
اسکندر [illegible] ولد خود را که جوانی زیبا و نیکو منظر بود با تحف و هدایا فرستاده پیغام داد که
خدمتکارم و از پیش ملوک گیلان نیز رسولان آمده تحفها آوردند و تسمیم [illegible] سالها تمام
ممالک خطبه و سکه بنام و القاب خجسته مزین و موشح شده و سلطان سعید ایلچیان را نوازش فرموده باز گردانید
و از راه [illegible] کوه [illegible] در آمده و قریب [illegible] ولایت توقف کرده امرا و [illegible]
بودند بولجی [illegible] اموال را ضبط نموده اموال آن بلاد از [illegible] فرستادند و حکام ولایت ممالک
در مقام اطاعت آمدند [illegible] امیر سید علی که [illegible] بود بعد از کشته شدن او میرزا
جهانشاه پیر خدمتش را ترتیب کرده حکومت فارس بوی رجوع فرمود و آن بنیاد [illegible]
آغاز نهاده و در آن حکومت [illegible] و چون امیر [illegible] رسید امیر سید علی [illegible]
سوار ایلغار کرده از شیراز بیرون تاخت و با وجود آنکه امیر نظام الدین غافل نشسته بود و این معنی در خاطرش
خطور نمیکرد و جنگ پیش آمد و چون [illegible] امیر سید علی [illegible] بجانب [illegible]
مظفر و منصور باز گشت و سلطان سعید جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین صاحب کشف [illegible]
و امیر سید علی احترام تمام نسبت بجناب مولانا بجای آورده [illegible] داشت و گفت [illegible]
با تصویب کند فرمایند که تخلص مملکت شیراز را تسلیم کسان نماید و سلطان سعید خواجه قطب الدین
طاوس را بضبط مملکت فارس و عراق و استخراج مال الرعایا و [illegible] مواضع تعیین فرمود و امیر سید [illegible]
با دیگر امرا و [illegible] که [illegible] بودند با میرزاده قاسم و لد میرزا جهانشاه [illegible] کردند و [illegible]
مبلغ [illegible] تومان از جهات وی [illegible] برادر خود حسین علی فرستاده آن بیچاره هم [illegible] امیر

مزید سلطانیه رسید و حکم کرد امرا الجام دین بتبریز رفتند و در تضاعیف این حالات امیرزاده حسین علی و بیران شد
بیان این سخن آنست که امیرزاده حسین علی با لشکرهای آراسته در تبریز نشسته بود و جدل و مقاتله و مقابله
امیر حسن بیک بسته و میخواست که بحسن تدبیر و وفور سعی آثار تقلید بملک تبریز از مکمن امکان بمرحله ظهور
نقل نماید و جهات هیهات العبد یدبر و الله یقدر فی الجمله میرزا حسین علی امیرشاه علی و امیر ابراهیم شاه
و دیگر سرداران برسم قراولی بجانب امیر حسن بیک فرستاد و ایشان بواسطه نوعی که از او در خاطر داشتند خوف
قدیم نابوده انگاشته باردوی امیر حسن بیک پیوستند و چون خبر بیوفایی امرا و وصول لشکر جغتای بسلطانیه
بتبریز باردوی امیر حسین علی رسید بیکبار مردم او بنوعی بهم بر آمدند که از ضبط آن عاجز گشت بالضروره و بران شد
بعضی از مردم او پیش حسن بیک رفتند و برخی باردوی همایون پیوستند و چون موکب خجسته بسلطانیه رسید
عرضداشتها امیر مزید و سایر امرا آمد مضمون آنکه ملتمس و مامول آنست که رایت نصرت شعار حرکت باین جانب
نماید تا چهره مقصود در آیینه آید و امیر حسن بیک که غایت در مکتوبی که بامیر مزید می فرستاد بر وثیقه
مرد اکنون بر دوی بلاده نوشته است که باید که امرا جغتای از تبریز بیرون روند که من آن مملکت را بجبر خود
اعز بود اد علم و امرا آن مکتوب را بجنسه پیش امیر سعید فرستادند و پیغام دادند که حسن بیک که دم از طوق
الطاعت میزد داعیه جدال و قتال دارد و امیر حسن بیک پیشتر آمده لشکر خود را بظاهر تبریز فرستاد و امرا جغتای
بیرون رفته در برابر هم نشستند و بر چه جا بین لشکر در آمده معامله میکردند و متعرض یکدیگر نمیشدند و چون
امیر حسن بیک شنید که موکب سلطانی بسلطانیه رسید از آنجا که نشسته بود مراجعت نموده بقراباغ رفت سلطان
سعید یوسف … با … و علی بتبریز فرستاد و بنفس همایون در موضع میانه توقف نمود و در آنجا امیرزاده جهانگیر
و والده سلطان علی که مغلوب جوقی … منتظر بود و امیرزاده یوسف کحول پسر جهانشاه و امرای ترکمان بیک
و والده امیر بایزید بسطام و پیر علی و پیر مریک پسران امیر علی شکر و حاجی قنبر که در زمان جهانشاه حاکم یزد بود
و شاه حاجی که از اولاد امیر بابا حاجی … بود با جماعه از سواد باردوی اعلی ملحق شدند سلطان سعید حکم
کرد امیرزاده یوسف کحول بتبریز رفته بود و شهر را در ضبط خود نگاه دارد باشند و نشان همایون نوشت که چند تن را
متولی اوقاف آنجا نمودند و سلطان سعید و سلطان حسین … پرداخته او را پرسش فراوان نمود و در اثنا این اوقات
فرستادگان امیر حسن بیک متعاقب یکدیگر باردوی اعلی آمدند و اظهار اطاعت و انقیاد خاکروبی کردند
و از آن جمله برادرزاده خود یوسف بیک را روان کرده پیغام داد که هنوز آفتاب از جانب مغرب طلوع نکرده در توبه
باز است اگر از آن جریمه از بنده صادر شده عفو فرمایند تو بیست سال است که بنده از آن مظالم … در افکنده
سلوک میدارند و خود را از زمره مخصوصان این خاندان عالیشان میشمارد و مملکت فارس و عراق که از حدود …

حضرت صاحبقران

حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بحسب امکان استقلال یافته بود جا فرستادیم سواد دیوان اعلی
نگذاشتیم و دنیا را آذربایجان را که ایشان را در آنجا دخلی بود هم به گماشتگان حضرت اعلی مسلم داشتیم و هرچند التماس
مینماییم که مراد دین زمستان چندان بگذارند که بر وفق طریق که مشهود و مصلحت ممکن گردد مناقشه میفرمایند
که اگر از من باور نمیداری از دشمنان من که در اردوی همایون اند بپرسید که در معاودت ممکن هست یا نه و بعد از برخاست
مجلس و هیئت امرا عظام یوسف بیک را با یکه سر بر سپهر احتشام رسانیده اند و فرمودند تا بجهت هفت توز
زانو زده سلطان او در آنجا تشریف … ساخته مصحوب رسید که امرای اعظم حسن بیک را عرض رسانیدند تا حضرت
جواب فرمود که رایت نصرت شعار متوجه آن طرف است آنچه مصلحت باشد تقدیم خواهد افتاد و آنحضرت میرزا محمود خواجه
… بر عهده خود در ارسال حسن بیک را رعایت فرمود رخصت انصراف داد و میرزا محمود برحسب فرمان در مصاحبت
او روان شد و چون باردوی حسن بیک رسیدند یوسف بیک در خلوت خاص بعرض رسانید که میرزا سلطان ابوسعید
طمع بخزاین و دفاین دارد آسان آسان دست از تو باز نخواهند داشت ثمه از خلاف دست سلطان ابوسعید که مشاهده
نموده بود تقریر کرد امیر حسن بیک فرمود تا تخت زرین نهادند و میرزا یادگار محمد بن سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را
بر آنجا نشاندند و خود با نخوت و شوکت هرچه تمامتر … کرده امرا و لشکریان را فرمود تا … اطراف
آن بر جای آرام گرفتند و میرزا محمود در آن موقف در آمدند و فرمود تا صندلی نهادند و … تا علم بیابد که …
امیر حسن بیک رسید امیر حسن بیک فرمود که نخست خواجه خود امیرزاده یادگار محمد را دریاب و میرزا محمود … حشمتی
کلام بجانب تخت میرزا یادگار محمد رفته اولا او را دریافت و بعد از آن بتشریف … امیر حسن بیک مشرف شد و معنی که
داشت معروض گردانید و چون دو سه روز از این قضیه بگذشت امیر حسن بیک میرزا محمود را بار گردانید و از آنجا
یوسف بیک که فرستاده حسن بیک بود عود نمود و سلطان سعید با امرا در تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و در آنها جوان
قرار گرفت که بقراباغ روند و امیر حسن بیک را از آنجا اخراج نمایند و زمستان در آن مقام بیاسایند و بالجمله این
عزیمت موکب همایون نهضت نموده تبریز را از دست چپ گذاشته بطرف دست راست راه اردبیل بسوی قراباغ نهادند
و چون بمقصد رسیدند بسبب … در آن … یک بجانب محمود آباد روند و از طرف آب
ارس جسر برابر محمود آباد واقع است گذارند … که متعاقب ایلچیان او … که باردوی
اعلی پیوند و از آن منزل کوچ کرده اتفاقا بصحرایی رسیدند که علف آنجا …
مینشد و در ایشان ممالک آب … و چون باردوی پادشاه … در برابر محمود آباد فرود آمد
امیر علی بیک پسر امیر بایزید بسطام بخدمت مبادرت نموده باردوی اعظم … در نقصان آورده و
کم شده چنانکه … لشکریان روی بصحرا نهادند

و فقرا قسمت تساوی بدیشان رفتند و ارباب عشرت و ارباب محنت بر یک خوان نشستند و روزی چند از جانب شروانشاه
پیشکشی چند می آوردند و مقارن حسن بیک خبر دیگر [illegible] واقع شده [illegible] از طرف خراسان
و فارس و عراق هیچکس را ممکن نگذاشت که بجانب اردوی حضرت سلطان سعید آید و در این اثنا سلطان سعید مولانا
شمس الدین محمد صاحب دیوان که در اصفهان از قبل [illegible] شاه فرمانده بود [illegible] گفت امیر حسن
بیک با علیت با جادوتن مصلحت نیست و در این باب عرضه داشتی بپایه سریر اعلی عرضه داشت [illegible] مولانا کس
و خشنود باز گردانید و جناب مولوی همراه جباخانه که از طرف خراسان می آید بجانب اردوی اعلی روانه کرد
ضبط [illegible] شده بود جباخانه را با طایفه از اعیان استادان و هنرمندان که در [illegible] آن باردوی همایون
میرفتند بگرفتند [illegible] مولانا شمس الدین محمد معمایی در سلک کرخانان انتظام داشت و مجموع اسیران را
پیش امیر حسن بیک بردند مولانا اعظم مولانا ناصر الدین طبیب خدمت مولوی را در مجلس امیر حسن بیک
تعریف کرد و تصلب آن در دین مبین و ترویج شریعت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بیان فرمود مولانا
حکایت کرد که چون جناب مولانا ناصر الدین محمد [illegible] امیر حسن بیک [illegible]
ساخت که [illegible] هیچ آسیبی از من بتو نخواهد رسید [illegible] و بعد از آن [illegible] مجلس
کردانید و چون شروانشاه در برابر اردوی سلطان سعید [illegible] دو فرسنگ [illegible] از اردوی
مردم شروان آمده [illegible] امیر حسن بیک دویست سوار [illegible] کس از
لشکر خراسان [illegible] رفته بودند و ایشان [illegible] بیک که بحسب فرمان حسن بیک روان شده [illegible]
کسان دویست کس [illegible] بپایه سریر اعلی آوردند [illegible] استفسار نمودند کیفیت
واقعه باز گفت سلطان سعید [illegible] دویست کس فرستاد [illegible] دستگیر کرده بپایه سریر خلافت
مصیر آوردند [illegible] اردوی همایون آمده سواران [illegible] و شاهزادگان و امرا
و مقربان و بهادران فوج فوج زانو زده رخصت طلبیدند که بیرون روند سلطان سعید فرمود که در مصلحت نیست
که [illegible] چون معلوم شد که آن جماعت زیاده از هزار و پانصد کس بوده اند و لشکریان خراسان
بسیار [illegible] اسپان جهان پناه از قلت علیق ضعیف و نحیف [illegible] بودند و مجال آن نداشتند که
بهم تاخت بیرون روند [illegible] در غایت [illegible] بودند پیوسته در حوالی اردوی
اعلی تاخت می آمدند و هر که از ترکمانان [illegible] می کشتند و [illegible] مردم خراسان [illegible]
[illegible] و در این اثنا شروانشاه [illegible] و خلق بسیار از
مردم اردوی اعلی که جهت معامله و سودا باطراف رفته بودند همه را غارت کرد و سبب مخالفت او آن بود که امیر حسن بیک

کسی پیش شروان

کسی پیش شروانشاه فرستاده پیغام داد که عاقبت لشکر جغتای و مخالفان این جانب تقاضا چه خواهد کرد و از زمان
معلوم خواهد شد که نتیجه دوستی ایشان چه خواهد بود شروانشاه از این تهدید اندیشناک شده صحبت سلطان
سعید را بعداوت مبدل کردانید پادشاه و امرا و سایر لشکران از فقدان طعام حیران و مهموم گشته [illegible] طبل
رحیل کوفته متوجه اردبیل شدند و در اثنای راه بمحلی رسیدند که از آنجا [illegible] دشوار بود و زیاده از نیم [illegible]
در آن گل و لای پلاس و نمد و قالین و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه می انداختند و بانواع حیل راه ساختند [illegible]
و سلطان سعید بنفس نفیس ایستاد [illegible] و اهتمام نمود تا مجموع اردوان [illegible] و بسیار از چهارپایان [illegible]
در عرض راه تلف آمدند و از آن مرحله بیرون آمده در موضع مناسب نزول کردند و پسران امیر بایزید بسطام و خواجه
برهان کرمانی که صاحب دیوان بود بحسب فرمان سه هزار شتر و دویست تومان بردند که از [illegible] غله
کوسفند بیاورند و روز دوازدهم رجب امیر سید [illegible] فرستادند و چون [illegible] مسافتی قطع کرده ناگاه
چهار سوار آراسته از جانب مخالف که امیر بیک مقدم ایشان بود پدید آمدند و امیر بیک با سید [illegible] گفت
میرزا سلطان سعید دشمنان صد ساله را دوست و بندگان صد ساله را دشمن کردانید اکنون [illegible]
با مصالحه نماید [illegible] و فردا باید که امرا بزرگ از آنجا بیایند که امیر حسن بیک [illegible]
و آن [illegible] از خواص و مقربان خویش خواهد فرستاد تا مهم صلح قرار یابد و [illegible] امیر سید مزید [illegible]
امرا عالیمقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان [illegible] و چون ایشان [illegible]
امیر مزید بر سر ایشان تاخت و بیک حمله همه را پراکنده [illegible] دستگیر کرده باردوی اعلی فرستاد و از عقب [illegible]
[illegible] امیر سید [illegible] کفت [illegible] از عقب [illegible] در این مقام [illegible]
امیر مزید [illegible] از عقب ایشان [illegible] امیر حسن بیک با ده هزار سوار آراسته [illegible]
نشسته از کمینگاه بیرون آمده و سپاه خراسان حمله آوردند و قریب پانصد کس از امرا و امیرزاده و بهادران بقتل رسیدند
و از مشاهیر کشتگان سلطان جنید پسر سید احمد برادرزاده سید مزید و پهلوان حسن [illegible]
و شیر محمد بغداد و پیر محمد قورچی و امیر سید مزید [illegible] گشت و بقیة السیف [illegible]
باردو رسانیدند و پسران امیر علی همراه امیر مزید بودند بازگشته [illegible] رسیدند [illegible]
همراه ایشان بهمدان رفت و در آنجا [illegible] آوردند و در این [illegible] امیرزاده حسن علی [illegible]
و در این وقت رای سلطان سعید اقتضا کرد که شخصی را که بکمال حسب و جمال نسب آراسته باشد جهت تاکید مبانی
مصالحت نزد حسن بیک فرستد تا [illegible] و اهتمام او آن قضیه [illegible]
[illegible] امیر سید غیاث الدین محمد [illegible] امیر سید قوام الدین کربلا

امل وسادی بود وذکر آنجناب در قضایا صاحبقران کامکار گذشت واو بفنون آداب واخلاق از اهالی سادات
امتیاز داشت وآنجناب متوجه گشته باردوی امیر حسن بیك رسید وجناب نصرت انتساب امیر ابراهیم استقبال
قیام نموده وهرچند آنجناب بیرون آمده مراسم اعزاز واحترام بجای آورد وسید داد را در آغوش کرفته وکفت در جنك
داعیه صلح بود از اشارت جناب سیادت مآب تجاوز چکونه جایز توانند داشت در این اثنا افتخار اعاظم السادات امیر سید
ابراهیم قمی باتفاق مهد علیا والده سلطان سعید باردوی امیر حسن بیك بجهت تشریف آورده بود ودر این [illegible]
سید داد دیلمی که پیش از این امیر حسن بیك او را بمصالحه فرستاده بود مراجعت نموده بعرض رسانید که مردم
بغایت ضعیف اند وخود بخود ویران میشوند مطلقا بصلح راضی نباید شد امیر حسن بیك این سخن را بخاطر
جای داد وچون فرستادکان پیغام سلطان سعید رسانیدند نکفت او در مقام التماس صلح آمدی ما بدان راضی
نشدیم لاجرم هر روزی که از آن میرسید بیم آن میرسید [illegible] اکنون طالب صلحیم هرچند ما [illegible]
چون این سخن سید اردبیلی موثر افتاد [illegible] التماس ایشان مبذول نیفتاد وحسن بیك کفت کار با دشنام و الصلح
کذشت [illegible] سلطان [illegible] برکشت ومجموع امرا خراسان عرضه داشتها نوشته پیغام دادند که ایام دولت میرزا
سلطان ابوسعید بنهایت انجامید وآفتاب شوکت او بسرحد زوال رسید بعد از آن امیر حسن بیك شرایط [illegible]
وتفقد امیر غیاث الدین بجای آورده با آنجناب کفت که [illegible] میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] وبآن وفا نکرده با وجود که بر آن قدرت داشته [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] تسلیم جناب سیادت مآب نمود وفرستادکان سلطان ابوسعید را رخصت انصراف ارزانی داشت

ذکر واقعه سلطان ابوسعید [illegible]

کدام سرو سهی را سپهر آبی داد که باد حادثه [illegible] بباد [illegible]
کجای [illegible] عاقبت الامر آفتاب [illegible]
هیچ سرو قدی [illegible]
افراح [illegible]
آنست که چون مهد علیا والده سلطان سعید وامیر سید ابراهیم قمی از نزد امیر حسن بیك [illegible] باردوی
میرزا سلطان ابوسعید رسیدند در عقب ایشان [illegible] آمدند [illegible]
این حال امرا خراسان [illegible] باردوی حسن بیك پیوستند وچون سلطان سعید
[illegible] امیر حسن بیك [illegible]
از عقب [illegible] باردوی رسانیدند [illegible] پادشاه [illegible]

ولادت میرزا شاه رخ ودیکر وقایع که در سنه ثلاث وستین وثمانمائه رخ نموده

میرزا سلطان ابراهیم از معرکه سلطان سعید روی کردان شده احمد [illegible]
بار نکشید ومیرزا علاء الدوله در آن نواحی از پسر مفارقت کرده وجمعی کثیر در ظل رایت سلطان ابراهیم
شاهزاده معاودت نموده عنان توجه بجانب مشهد مقدس تحریك داد ودر اثنای راه مزاج همایونش از
اعتدال منحرف کشت ودر همان مرض [illegible] بود تا برحمت ایزدی پیوست ونعش آنجناب را بدار السلطنت
هرات آورده در کنبد مدرسه علیا کوهرشاد آغا دفن کردند دیکر از وقایع سال مذکور آن بود که حضرت
واهب العطیات سلطان سعید را از بانوی عظمی [illegible] سلطان بیکم [illegible] السلطنت والخلافه میرزا علاء الدوله
فرزند ارجمند ارزانی داشت وبمیرزا شاه رخ موسوم کشت وبعد از تقدیم مراسم جشن وسور سلطان
سعید پرتو التفات بر تنظیم مصالح جمهور انداخت وامیر نظام الدین علی فارسی برلاس را با جمعی امرا بمحاصره
قلعه عماد فرستاد ودیکر از وقایع این سال فتح قلعه عماد است وقلعه مذکوره را امیر علاء الدوله عماد
عمارت فرموده بود وخزاین ودفاین را بآنجا نقل فرموده بود ودر زمان میرزا بابر آنحصار مفتوح کشت
کذشت وبعد از وفات پادشاه مرحوم آن قلعه بدست امیر ابا الحسن والی استراباد افتاد وداد
حصار بسته شخصی معتمد از خود را موسوم بمحمد دیوانه بکوتوالی قلعه نصب فرمود وبعد از کشته شدن
امیر ابا الحسن محمد دیوانه در آنجا متمکن کشته نواحی وحوالی حصار را غارت کرد وچون سلطان سعید
سلطنت خراسان تمکن یافت استمالت نامه بمحمد دیوانه فرستاده او را بایلی دعوت فرمود وخدمت [illegible]
نمود [illegible] بیرون آمد [illegible] قلعه متعلق بوده بمشهد رفت وچون امیر علی فارسی [illegible]
غیر از تسلیم چاره ندید وامیر علی فارسی صورت حال را معروض کردانید [illegible] سلطان سعید
فرمان [illegible] تا بروج وباروی قلعه را کرفته چون [illegible]
بخرابی [illegible] بود وموکب [illegible] در ماه ذی قعده بتفرج قلعه [illegible] مقصد
رسیده وضع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن افتاد [illegible] واز آنجا معاودت
در دوم ذی حجه بدار السلطنت هرات نزول آمد دیکر آنکه وقایع این سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا بابر است
میرزا شاه محمود پیش از واقعه میرزا سلطان [illegible] بسیستان نهاده بود با امیر خلیل [illegible]
[illegible] اعزاز واکرام [illegible] متوجه کابل شد وامیر [illegible]
وامیر خلیل [illegible]
ومسلك جمعیت امرا بدیشان ساخت ومیرزا شاه محمود [illegible]

صدارت

تمام کرد مدتها منصب وزارت میرزا بابر بوجود آن ... بود در آنمعرکه شربت شهادت یافت و امیر خلیل بهزار مشقت

از آن ورطه خونخوار جان بسلامت بیرون برد و امیر بابا صورت واقعه را عرضه داشت استادکان با تیر سریر اعلی

کردند و در آخر ذی حجه سال مذکور امیر ... سعید که از امراء کبار بکمال تقرب اختصاص داشت از طرف ما وراء النهر

رسید و بدستور سابق در دیوان اعلی بمهم و در هر کار ... بمهام انتظام یافت ذکر بعضی قضایا و حالات سیستان که ... آن روی نموده

در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمائه حضرت سلطان سعید بر توالی النعمات بر صفحات احوال شاه

یحیی سیستانی که از اولاد ملک علی بود و بشجاعت و کیاست و سخاوت امتیاز داشت انداخت و نعمت ... فرزند

... غال نامزد او فرمود و حکم کرد که امراء عظام چون امیر شیخ حاجی و امیر حاجی و امیر قنبر علی ... به سیستان

رفته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه سازند امرا بر حسب فرمان بطرف سیستان روان شدند

و در اثنای راه شنیدند که محمد ولد امیر خلیل را و جمعی را بشفاعت امیر شاد ... امیر ... جان

دیدند که یکی از ایشان پیش امیر خلیل رود و او را از سطوت قهر جهانسوز بترسانند و بلطف و مرحمت عالم

افروز امیدوار کرده او را از اندیشه مخالفت و منازعت تحذیر نماید و بتقبیل ساحت درگاه که ... شاه

ترغیب نماید و بعد از تقدیم مشورت قرعه اختیار بنام امیر حسن ملکی برآمد و امیر شاد البته بملازمت

امیر خلیل روان شد در بین اثنا سلطان سعید بیورش ... مازندران پیش آمد چنانچه در محل خود عنقریب زبان

خامه بتفصیل آن گویا خواهد شد انشاء الله تعالی و آنحضرت امرا را که بطرف سیستان فرستاده بود باز

طلبید و ایشان مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید که سلطان سعید بطرف

مازندران رفت و دار السلطنه هرات خالی است سرکشی و هوس کردن افزون از خاطر او سر بر زد و خیال

استبداد و استقلال بدماغ بیمغز خود راه داده استخلاص هرات در ضمیر او رسوخ یافت با ... سلطان و جمعی

مردم پریشان بگمان آنکه هیچکس ... در عرصه مقابله او آید در حرکت آمد و چون مردم

از توجه آن خبر یافتند با اتباع و اهل و عیال بجانب شهر شتافتند و با آنکه وقت ارتفاع محصولات بود از غایت

دهشت بضبط آن نپرداختند و چون ... داشتند از بی باکی اندیشه نکردند و در دوازدهم رمضان

امیر خلیل با سپاه مملکت ... بظاهر دار السلطنه هرات رسید و سه روز دیگر محیط که آن عبارت

از دره عراق و ... آباد و خوش است اختلاط نمود و مردم او جمعی شدند که بعد در دروازه دیگر محیط شوند

امیر نظام الدین احمد ... که از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود ... پهلوان محمد ساده

باتفاق قاضی و ائمه و اکابر و اشراف بضبط شهر و مرمت و عمارت برج و باره مشغول شدند و رعایا در آن

مهم بجان ایستادگی نمودند و امیر خلیل چنان اشتیاق و اشتیاق ... مملکت داشت که در همانروز که

رسید بنیاد

کر رسید بنیاد ... کار آغاز نهاد و جنگ پیش برد اما کاری از پیش نرفت و چون روز دیگر شد امیر خلیل

از صباح تا رواح سعی و کوشش بسیار نمود و نایره قتال و جدال را التهاب داد و در این ایام آفتاب در برج سرطان

بود و شدت حرارت هوا بمرتبه رسیده بود که لعل در صمیم کان آب میشد و بسیاری از خلق ... کشادند

روزه خوردند و رعیت خوف تمام حاصل آمد بجد و جهد اکابر ... برج و باره عمارت دست و بازو

و شب تا روز در برج ها مشاعل بر افروختند و کانون باطل اهل جلادت را آتش غضب بر سوختند در اثناء

محاصره روزی امیر خلیل صفها آراسته جنگ در پیوست و مولانا حسن شاه شاعر قطعه نوشته بود

بر بسته فرمود تا دیگری بینداز(د) بجانب لشکر خلیل با خود جرأت نموده بدان طرف انداخت لشکر بعضی

انکه جرأت است که از شهر فرستاده اند آن کاغذ را ... پیش امیر خلیل بردند و چون در معرکه آن قطعه را

خواندند موجب مخالفت و انفعال امیر و نوکر و سردار ... لشکری شد قطعه بیت

یاران سلام ما برسانید با خلیل • گوئید اگر تو امیر یا خاتون بوده • در دو روزه ... و خود بر

عبدی بیا که وقت قبق باختن بود • و امیر خلیل در صباح جمعه از جمعیات با مجموع انصار و اعوان روی

جلادت بتسخیر دار السلطنه هرات آورد و مردم او بهر قوت و توان که داشتند در تخریب برج و باره الحاح

و مبالغه نمودند و نزدیک بآن رسید که چشم زخمی رسد و خلق از مسجد جامع بیرون آمده دروازه‌ها

بکشادند و از شهر ... روی با امیر خلیل نهادند و آوازه در افکندند که میرزا سلطان ابوسعید

رسید و مردم سیستان در هم آویختند و خاک معرکه با خون بر دلان برآمیخته رعب و خوف در ضمایر

مخالفان استیلا یافت و امیر خلیل و اتباع او خوار و ذلیل از آن معرکه روی گردان شدند ... داشتند که تا

با دلی پر خون و چشمی پر ... چون امیر شاد البته ... دستان و از غاشیه کشان ... جدا شدند

تا حوالی سیستان در هیچ مکان قرار و آرام نگرفت ذکر وصول موکب ... بدار السلطنه هرات و آوردن امیر خلیل

در آن اوان که میرزا خلیل متوجه دار السلطنه هرات شده بود ... از ولایت ... زندان

معاودت نموده بود و در اثنای راه صورت جرأت و جسارت او معروض رای عالم آرای گشت و چون از

ما وراء النهر ... اخبار ... مسامع جلال رسید فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر ... سعید ... عزم از

از امراء و سرداران متوجه ما وراء النهر شوند و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و شهریار ... نفس

همایون در حرکت مسارعت نموده عازم هرات شد و در ... جام مسامع جلال پیوست که امیر خلیل روی

فرار بجانب ... ادبار نهاده است ... ضلالت سرگردان شده و آنحضرت ... فیروزی ... مرود

و شادکام مقرون نصرت و اقبال در مستقر سریر خویش نزول اجلال فرمود اعیان و اشراف ... شاد

وپیشکش بجای آورده زبان بدعا وثنای پادشاه مظفر لوا گویا گردانید وجمعی از سپاهیان که در زمان محاصره
طریق خود سری وتمکاری مسلوک داشته بودند وشیوه جانسپاری بجای آورده بخلعت وتشریف مخلوع
ومخصوص گشتند وبعضی مردم [illegible] که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند از پیاده [illegible] بیابان رفته
بودند وسواران اهل خلاف را گریزانیده از عواید احسان پادشاهی حظی تمام وعطاهای قیمتی [illegible] شدند
وچون رای عالم آرای خسرو گیتی ستان از جهات امور بان پرداخت جمعی از امرا را بقلع واستیصال
امیر خلیل ازان خاندان [illegible] [illegible] شدند وچاره جز آن ندیدند که انقیاد واطاعت [illegible]
[illegible] داری بود وش نهادند وروی اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه آورده وامیر کریم داد از توجه
او آگاهی یافته بود بجانب او شتافته تا که در نواحی استراباد با او دو چار خورد [illegible] امیر خلیل بغیر از تسلیم
دوایی نیافت وایشان در زمان میرزا بابر باهم دوستی یافته واتحاد می‌ورزیدند وامیر کریم داد حقوق
صحبت ومودت قدیم رعایت نموده با امیر خلیل برفق ومدارا پیش آمد وهر دو امیر باتفاق متوجه درگاه
عالم پناه گشتند وچون بدار السلطنه هرات رسیدند امیر [illegible] قضیه را بعرض سلطان سعید رسانیدند
آنحضرت فرمود که [illegible] بر خاطر گذشته که خلیل با [illegible] سبیل [illegible] همین نماند بغیر از این
طریق فی الجمله امیر خلیل بسعادت [illegible] زبان اخلاص [illegible] عبودیت بوسیدن وبجان
امان یافت ودر سلک سایر ملازمان دولت آشیان منتظم شد وشهریار نامدار نظام الدین شاه
یحیی بار دیگر بر حسب فرمان خسرو دادگر در ولایت سیستان بجای آبا واجداد عظام خویش شوکت
ولوای حکومت بر افراخت وبحسن تدبیر وکاردانی تدارک خللها کرده ومملکت را مضبوط ساخت ودرین
سال در بیست وپنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس الدین محمد اسد که جامع بود بین العلم والعمل
وفات یافت ودر مزار گازرگاه هرات قریب بقبر منور حضرت پیر هرات قدس سره مدفون گشت ودر سنه
خمس وستین وثمانمائه رای عقده گشای سلطان سعید اقتضای آن کرد که امیر [illegible] بولایت بلخ
رفته از آنجا [illegible] باشد درین ولا [illegible] بعرض رسانیدند که امیر نور سعید در ما وراء النهر ربقه
الطاعت از رقبه خویش بیرون آورده نواحی بخارا وسمرقند را غارت کرد وسلطان رعایت خدمات سابق
او نموده معتمدان بجانب وی روان داشت تا [illegible] واگر بر تمرد وعصیان اصرار
نماید کیفیت حال بعرض [illegible] ارباب کمال خواجه ناصر الدین عبد الله رسانند وفرستادگان متوجه ما وراء النهر
شدند وبا امیر نور سعید ملاقات کرده سخنان دلپسند وکلمات سودمند گفتند اما امیر [illegible] نصایح
خواهان نشنید وایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را از آن حال آگاه ساختند وخواجه [illegible] بخارا که امیر نور سعید

البخاره

ابخاره [illegible] بود او قرار داد که دیگر پای از دایره انقیاد بیرون ننهند وچون حضرت خواجه باز گشت امیر نور سعید
[illegible] رفته وبوعده وفا نمود ودران چند روز جمعی از [illegible] امیر نور سعید [illegible]
وباو رسیده دست وبازوی جلادت بکشادند و[illegible] تاب مقاومت نیاورده روی بعجز وناتوانی در بیابان
حیرانی نهادند واحمال واثقال او بدست سپاه نصرت شعار افتاد ودرین سال پادشاه مبرور مغفور
رکن الدین علاء الدوله که چند سال باطراف واکناف [illegible] بر کنار دریای [illegible] در خانه ملک حسن
از احفاد ملوک سابق رستمدار فرمان یافت ونعش آنجناب را بهرات آورده در گنبد مدرسه مهد علیا
گوهرشاد آغا که مدفن میرزا بایسنغر است ومرقد بانوی عظمی مدفون ساختند وصبیه حضرت رقیه سلطان
بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود [illegible] ودرین
سال حضرت ارشاد مآب ولایت دستگاه خواجه ناصر الدین عبید الله چون [illegible] امیر نور سعید ملاقات کرد شتافته
هم ازینجا عزیمت جانب خراسان فرمود ودر بیست وپنجم ماه صفر بحدود هرات رسید وسلطان سعید باستقبال
مراسم تبجیل وتعظیم بجای آورد وحضرت خواجه عالی مقام بزیارت مشایخ واهل الله [illegible] خلیفت ایشان
استمداد نمود ومجموع اکابر واشراف واعیان از صمیم دل وجان ملازم آستان قدس آشیان گشتند وسلطان سعید
[illegible] خواجه [illegible] از کلمات قدسیه ایشان مستفید شد وچون حضرت خواجه را حسن اعتقاد وارادت
نسبت [illegible] ومشایخ اسلام شیخ بهاء الملة والدین عمر قدس سره در غایت کمال بود [illegible]
[illegible] الملوک والسلاطین [illegible]
الخلایق اجمعین شیخ محمد [illegible] شرایط ضیافت بجای آورده مراسم مهمانداری کما ینبغی بتقدیم رسانید
وحضرت خواجه [illegible] وداع فرموده بما وراء النهر باز گشت وحضرت خواجه از سلطان سعید التماس نمود که قصد
سمرقند وبخارا نکند و[illegible] نکردند پادشاه ملتمس آن بزرگوار را مبذول داشته [illegible]
آن ولایت را [illegible] وحضرت خواجه [illegible]
در یازدهم ماه ربیع الاول عزیمت سمرقند فرمود ودر آخر ماه مذکور خواجه [illegible]
قهستانی ومولانا امیر [illegible] رسیدند ودر ماه ربیع الثانی سلطان سعید خواجه معز الدین [illegible]
ومولانا [illegible] ما وراء النهر [illegible] عدل وداد [illegible]
اواسط جمادی الاول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان [illegible] کلیات امور ملکی بجانب بلخ [illegible]
ودر خلال این احوال [illegible] که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف [illegible] ولایت ما وراء النهر
داعیه خلافت بر افراشته است وجمعی از مفسدان [illegible]

انتساب آورده عازم دیار ماوراء النهر گشت

سلطان سعید در آن هنگام که آفتاب در بیست و یکم درجه جوزا بود از دار السلطنه هرات نهضت فرموده
در غفور رباط فرود آمد و در آن منزل کثرت باران و شدت سرما بمرتبه رسید که هیچ متنفسی را مجال حرکت
نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد تا لشکر که از هجوم طلیعه سلطان باد روی براه نهاده انکاه مرکب همایون
از آن مرحله در جنبش آمده و چون فضای شبرغان از غبار سم سمند فرمان فرمای ممالک ایران و توران عطر
فرسای گشت جنود نامعدود در ظل لوای ظفر قرین جمع آمدند و از آنجا اردوی نصرت قرین عزیمت
بلخ نمود در اثنا خواجه شمس الدین صاحب دیوان کیفیت بل بستن خود را بر آب جیحون بعرض همایون رسانید
و صورت خدمتکاری او در نظر پادشاه مقبول و مستحسن افتاد و بانعام و قرب ابواب کیوان کنگره ابدی با
وجود منصب وزارت خلعتش داد در سلک ندما و خواص و محرمان مجلس انس انتظام داده رایت ظفر شعار از
پل جیحون عبور نموده میرزا محمد جوکی که قلعه عظیم بر آن آورده بود و اموال بسیار و غنیمت بیشمار از غارت و تاراج
دیار ماوراء النهر کرده و بعده و معاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون که تربیت یافتگان و پرورش کان
دولت سلطان ابو سعید بودند مستظهر شده و بمجرد آوازه توجه لشکر جلادت آثار با اعوان و انصار عنان
از آن دیار برتافته و سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان سرگردان گشتند و آخر الامر بقلعه شاهرخیه
که در کمال رزانت و متانت است پناه بردند و آنرا مأمن خود ساخته ذخیره فراوان جمع آوردند و سلطان
سعید بر جناح استعجال از سمرقند نهضت نمود و بکنار آب خجند رسیده در برابر آن قلعه سرادق اجلال فرو زد
و آن حصاریست که آب سیحون در آن محل که آب خجند از آن تعبیر کنند بر اطراف میگردد چنانچه سه طرف قلعه
محاط بآبست و در یکطرف که خندق ساخته اند ... حکمی گرفته اند و از آنجا دست یافتن بر آن نمی تواند ... الجمله حضرت
خاقان سلطان سعید فرمان داد تا لشکریان و هر چند از استادان منجنیقی و غیر ایشان از آلات
و ادوات حصار گیری ترتیب داده بکارهای مشغول شوند و سندکان دولتخواه بموجب فرموده عمل نمودند
از صباح تا رواح و از شام تا بامداد در تسخیر قلعه سعی موفور مینمودند و نزدیک بآن شد که صورت فتح
و ظفر جلوه گر آید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید که حضرت صاحبقران ثانی معز السلطنه و الخلافه
امیر الغازی سلطان حسین میرزا بهادر خان خلد الله ملکه از طرف خوارزم با سرابادر رفته است و امیر
شیخ حاجی و دیگر امرای آن سرحد گشته عزم خراسان دارد و هر چند جهت این خبر در نظر همگنان
در غایت صعوبت و کراهت نمود اما از آنجا که کمال تمکن و وقار پادشاه رفیع مقدار بود آن سخن التفات
نفرمود و همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ نوع فتور در عزیمت پادشاهانه راه نیافت و چون خبر متواتر

شد که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید اصیل ارغون را با جمعی سرداران بخراسان فرستاد
تا استرآباد را محافظت نمایند و اهل خراسان را دلداری دهند و امیر سید اصیل به نیشابور رفت و امیر سید بمرو در
سبزوار قرار گرفت در این اثنا قاصدان از طرف خراسان رسیده عرضه داشتند که حضرت صاحبقران
ثانی بیقین از جرجان بیرون آمده متوجه خراسان گشت و امرائی که در نیشابور و سبزوار بودند بدار
السلطنه هرات رفته شهر را محفوظ و مضبوط کردانیدند و اسباب قلعه داری و احتیاط مرتب ساختند
در آن عهد و دیگر عهود معهود نبود و حضرت صاحبقران ثانی در ظاهر دار السلطنه هرات بمحاصره و جنگ
و پیکار مشغول شدند و در آن باب اهتمام تمام نمود چنانچه در موضع خود تفصیل آن مرقوم کلک بیان گردد
ان شاء الله تعالی و چون چند روز محاربه امتداد یافت و کاری از پیش نرفت سلطان صاحبقران دست
از محاصره باز داشته از ظاهر شهر کوچ فرموده و از آنجانب چون سلطان سعید شنید که مردم طرف
در مضیق محاصره اند با میرزا محمد جوکی صلح کونه کرده و از پیرون شاهرخیه برخاست و ابواب شکر گرده
بمنزل سوری رسید و از آن موضع متوجه سرخس شده آن قلعه را مضبوط ساخت و از سرخس بجانب
مازندران عزیمت نمود ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان و در زمان تأیید الملک الجلیل و شنودن خبر
ماازل و خواص در وقع اهل وشته و قتل امیر خلیل کشته شدن سلطان سعید از جیحون عبور
نموده و منازل و مراحل پیموده بسرخس رسید آغا که حضرت صاحبقران ضبط قلعه را بآن تفویض
فرموده بود تاب مقاومت نیاورده و با دیگر مردم که ملازم و معاون او بودند زینهار طلبیده بیرون آمدند
و چون خشم سلطان سعید بر آقا بیفتاد بنابر آنکه ذخیره از وی در خاطر داشت بقتل حکم فرمان
داد و بوده یکو ان ترحم فرمود چون عساکر گردون مآثر داد و مرور و در آن پیموده بودند و چندان بیابانی
نمانده سلطان سعید دیوانیان را بدار السلطنه هرات فرستاد تا بدستور معهود و نام مردادی و زر
لشکر بستانند و از تجار قرض کنند و چون مردم در زحمتها کشیده بودند و شهر از طالبان مال کدا شده
بخلاف این توقع ضبط داشتند و این طلب نزد ایشان بغایت منکر و مستبعد نمود و قایم بود القصه
خزینه که از این وجوه بحصول پیوست همراه شیخ احمد و علی معول صراف باردوی اعلی فرستادند چون
موکب منصور بحدود مازندران رسید صاحبقران ثانی تا حدود خوارزم پیش آمده و از آنجا بمقتضی
دوره کار عازم پورت اصلی واقف شد و سلطان سعید شهر استرآباد را مقر حضور خویش مرکز گردانید
و دیگر لشکریان نزول اجلال فرموده و چند روز بزم و عشرت بطریق حکمت ترتیب داده در روز یکشنبه
بیرون رسانیده در این اثنا عرضه داشت علیه رسانیدند که امیر خلیل هندوی در خاطر دارد و حال آنکه پیش از این

بکثرت و مرات از آن متهم بود چنانچه در آن اوان که سلطان سعید قلعه شاه رخیه را
محاصره داشت میمنان آنحضرت که در اندرون حصار بودند خبر بیرون فرستادند که امیرخلیل با مخالفان مواضعه
کرده که البته شما امشب از حصار بیرون آیید که من از یورت خود که در فلان موضع لشکرگاه است سوار خواهم شد
و دست بردی بر میرزا سلطان ابوسعید خواهم نمود سلطان سعید بیورت امیرخلیل رفته تغییر کرده و جمعی مخصوصان
در آن شب جا بپوشیده بر در گاه جهان پناه تا روز پاس داشتند راقم حروف از جناب مولانا قطب الدین که از خواص
سلطان سعید بمزید تقرب اختصاص داشت چنین شنیده که شبی در ولایت جرجان توقف داشتند نوعی خبر از
ترکان بکوشند و بعد از وعده و وعید و تهدید اقرار کرده که امیرخلیل مرا فرستاده تا تحقیق نمایم که خرگاه میرزا
سلطان ابوسعید کجاست القصه چند نوبت علامات مکر و امارات غدر امیرخلیل بوضوح پیوست و امرا
کردن جانفشانی کرده و بر قتل امیرخلیل اتفاق نموده سلطان سعید از آن حرکت ایشان را مانع آمد و در آن شب که سلطان
صاحبقران کوچ از آن شده بجانب اوراق روان شده   شبی بود مانند قطران سیاه   نه ستاره پیدا نه ماه بودن
نه آوای مرغ نه فریاد دد   زمانه زبان بسته از نیک و بد   امیرخلیل الحاح و مبالغه بسیار نمود که پادشاه را
نفس شریف در عقب باغی میباید رفت آنحضرت فرمود که خلیل بیک توهم بنشین که سلطان شب تکلفینی کند
و از بسیاری ترغیب و تحریص آن درباره امیرخلیل عذری بر ضمیر منیر گذرد و با وجود آنکه در دامن مراحم و مکارم میرزا
سلطان سعید صاحب اختیار شده بود خیال سلطنت از دماغ او بیرون نمیرفت و بمجرد امارت قناعت
نمی‌نمود آخر الامر خاطر همایون بر قتل او قرار یافت امیرعبدالوهاب گفت که صلاح آنست که … بود که
او را بقتل رسانند پسر کهتر او امیرقاسم که منظری خوب و جمالی مرغوب داشت … بود در خاطر
افتاد که حیف از این جوان زیبا روی که بی گناه کشته خواهد شد و باز در ضمیر گذشت که شاید که جرمی از آن
در وجود آمده باشد که استحقاق این امر هایل و بلای نازل پیدا کرده و از وی پرسید که امیرزاده …
بقتل رسانید جواب داد که چهل و سه کس را بدست خود کشته‌ام با خود گفتم که هر که او نیک میکند باید نیک
و بد هر چه میکند باید القصه امیرخلیل گفت که این چه … است که میکنی … امیرش … امیرخلیل
گفت … ایشان التماس نمود که سبوی آب بمن رسانند که غسل احتیاج دارم و مقدار آب حاضر
ساختند امیرخلیل خود را شست و شویی داد و گفت   ما آب میکنیم ابدا بر او غسل طریق بجای میکند
توان تیمم کرد و بفراغ بال چراغ از درون ناخنهای خود بیرون آورد و مرتبه تسلیم پیش آورد و جلاد … آن
در آن زمان شمشیر را متوجه بر گردن آورد تا سر او بسهولت از بدن جدا شد و پسر میرمحمد خلیل را بدان خانه که پدرش
کشته بود آوردند و چون سر امیرخلیل بر سینه او دید گفت ما با پای خود بسلاخ خانه آمده‌ایم و امرا …

کردن زدند

کردن زدند و پسر دیگر او را که شمه از سخن او … و همان شربت چشانیدند امرای خراسان را از این سیاست
عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را بفنون نوازش اختصاص بخشید و استمالت داده فرمود که امیر
خلیل چند نوبت گناهان صادر شده بود که هر یک از آنها موجب عذاب و نکال او می‌شد در معرض عفو و اغماض
… داشتیم و چون بی ادبی او از حد در گذشت بجزای خود رسید شما خاطر جمع
دارید امرای خراسان زبان بدعا و ثنا گشاده خوش دل خاطر گشتند و چون … خاطر خطیر بدفعه
امیرخلیل جمع ساخت اندیشه بر قلع و استیصال … برگماشت و ایشان از دیر باز در نواحی استرآباد
اقامت داشتند و مغرور باموال فراوان و اغنام و جمال … بودند … که حاکمی که ایشان نخواهد در آن
ولایت حکومت نتوان کرد و بغیر از غارت و تاراج مهمی نداشتند … جماعت … و مسافر …
بجون دیوی و فتنه انگیزی اشتغال مینمودند و در این اثنا سلطان سعید خواست که بحسن تدبیر مادهٔ شرارت
آن قوم را منحسم سازد و دست ظلم ایشان را منقطع کرداند لاجرم امرای الوس را فرمود که بشارت دهند جماعت
که پادشاه از برای شما سیورغال تعیین میفرماید و چند … کفت و شنید بسر بردند و از برای گرفتن
قوم … کاشتکان مقرر فرمودند و در روزی که … در آمدند همه را بگرفتند و بسر میباید مجموع
کردن زدند و آتش غارت و تاراج در خان و مان دیگر متهوران انداختند و سلطان سعید ملکت جرجان را
برسم سیورغال بشاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین محمود شاه که آثار جلادت و سعادت و اقبال در ناصیه او
ظاهر بود ارزانی داشت و امرای عظام و سرداران فلک احتشام را در ملازمت او باز داشت و … اکراد و …
ساری و رستمدار و … کوه و دیگر ممالک آمده بودند رخصت انصراف و مجموع ایشان را بعنایات و عاطفت
و نوازش پادشاهانه اختصاص یافته خشنود و شاکر باوطان خود باز کشتند **ذکر نهضت رایات نصرت آیات**
از … بجانب دار السلطنه هرات چون مهمات مملکت مازندران بر حسب دلخواه حضرت کیتی ستان انتظام یافت همان عزیمت
بطرف مستقر … و جلالت یافته و موکب همایون بهر دیار که رسید رسوم ذمیمه را از میان برگرفت و گلشن
ملکت بباد کی از یمن معدلت سلطان سعید رونق و طراوتی بپذیرفت و لوای نصرت انتما چون بقصبه …
موقف عرض رسانید که مال … واجبی رعایا بوده زیاده کرفته‌اند فرمان جهان مطاع صدور یافت که …
از خزانه تسلیم رعایا نمودند و موکب خجسته منازل پیموده در بیست و ششم ربیع الثانی … باغ
سعید نزول فرمود بعد از چند روز که سلطان سعید از رنج راه برآسود و از وقایع که در زمان غیبت
… در خراسان واقع شده تفحص … نموده چنان بوقوع پیوست
که خواجه معز الدین در محلی که … مبلغی خطیر جهت خاصه خویش از میان برده …

وهو سرفکرده و همچنین شیخ احمد علی مغول صراف که از تجار برسم قرض مطالبه مینمود بسیاری زیاد کاتبرا
نوشته بعد از آن رشوه گرفته و تغیر و تبدیل اوراق داده و از این حرکات ناپسندیده رای شحنه فهم و سیاست او
کرد که آن دو شخص دبیر را نوعی هلاک سازد که عبرت دیگران باشد و بعد از تأمل واجب الادعا دنفاد [illegible] فت
که شیخ احمد صراف پوست کنده تعذیب هر چه تمامتر کشتند و خواجه معزالدین را روزی دیگر در پای حصار
قریب بمدرسه و خونقاه حضرت خاقان سعید دست و گردن بسته در دیک آب جوشان انداختند
و در مدتی دو روز جوش و خروش خواجه معزالدین فرو نشست و فرمان واجب الاتباع صدور یافت
که بعد از این در هرات و ملوکات زر نام بردار نطلبند و بعلت اینوجه متعرض هیچ آفریده نگردند و نشانی
در این باب بسنگ نقش کرده بمسجد جامع قریب بصفه مقصوره نصب نمایند کاشکان موجب
حکم سلطان عمل نمودند و مدت العمر سلطان سعید از قول خویش تجاوز جایز نداشت و در این اثنا
احوال طایفه‌ای بر خواجه مظفر تقریر کردند و آن از مسند وزارت برخواست صاحب اعظم قطب‌الدین طاوس
سمنانی که سالها وزیر و مشیر میرزا بابر بوده وزیر دیوان شد و خواجه اسمعیل جرجانی را بآن شریک
گردانید و چون قصه میرزا محمد جوکی هنوز فیصل نیافته بود و خاطر خطیر از آن مهم جمع نشده سلطان سعید عازم
دیار ماوراءالنهر و ترکستان شد و چون قاصد از اطراف ماوراءالنهر متعاقب رسید و بسمع سلطان سعید رسانید
که میرزا محمد جوکی باز رایت عناد برافراخته بتخریب بلاد و تاراج عباد اشتغال مینماید آنحضرت دفع فتنه
آن بر همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته باحضار لشکرها فرمان داد و موکب جهانگشای بیست
و هفتم جمادی الاول از دارالسلطنه هرات نهضت نمود در شمال قریه ساق سلماق نزول اجلال
فرمود و اعیان و اشراف بعنایات و اشفاقات پادشاهانه سرافراز ساخته شهر را بایشان سپرد و کلانتران
محالات و ملوکات را خلعت و استمالت داد و در همان روز خواجه شمس‌الدین محمد ایجاسیخ فرستاد و او بعد
در عقب رایات همایون در جنبش آمد و در زمان غیبت سلطان سعید در ولایت خراسان وبای عظیم
طاعونی مفرط روی نمود و خلقی کثیر و جمعی غفیر در آن قضیه درگذشتند و اکابر و اعیان در مصاحبت
خواجه قطب‌الدین طاوس سپیدی قبادغیس رفتند و چون ولایت بادغیس خاک بود آمدند و مردم را
بزراعت و عمارت ترغیب و تحریض نمودند و چون حضرت سلطان سعید در قصبه شیخ الاسلام نزول
فرمود و چند روزی در آن دیار توقف نمود و بعضی از ایام بهار در بو بهاد بلخ در خرمی و شادکامی
بگذرانید و از آنجا نهضت فرموده روی بسمرقند نهاد و چون از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل
پیموده بمقصد نزدیک رسید اکابر و اشراف برسم استقبال پیش آمده شادی پیشکش تقدیم رسانیدند

موکب صاحبقران (?)

بود رفته لشکر جمع کرده و امیر تیمور گورکان نیز در ولایت خویش تجهیز و ترتیب سپاه نمود تمام
و شیر بهرام در حین توجه ختلان نوکر حضرت صاحبقران عادل شاه را مصحوب کردانید و نوکر خود
تا خواجه زاد رخده تا آن حضرت بگذاشت مقرر آنکه هرگاه که عادل شاه باید تا خواجه برود و میرم
جانبین بر حال یکدیگر اطلاع نمایند و شیر بهرام بختلان رفته لشکر فراهم آورده در موضع
رفیع حصار متحصن شد و با علالان کله [illegible] نموده رایت خلاف امیر حسین بر
افراشت و خدنش رسل و رسایل متواتر کردانید [illegible] مکر و فریب بود راه او نهاد شیر بهرام
کلمات تا در جام امیر حسین فریفته شد و رام گشت و از آن تا الایز ایلچی یاره بکر لطاعت و انقیاد
نمود و امیر تیمور گورکان چون دانست که شیر بهرام با امیر حسین پیوست مکتوبی بان نوشت
مضمون آنکه مدتها مخالفت و نزاع نمودی و اکنون با امیر حسین ملحق گشته دعوی یکدلی
میکنی زود است که او هم جزای تو در کنار نهد و عاقبت آنچه بر زبان بخشیده بیان حضرت صاحبقران
گذشت بوقوع انجامید بعد از آن امیر جاکو و بهرام جلایر و عباس نهاد در تا با سپاهی بطرف خجند
فرستاد تا آن جا را ضبط نموده امیر موسی علی درویش که تا بوجر امیر اکاه شده کوچ کشیده بهرام لشکر
جلایر جمع کرده اندیشه عدم مقاومت با امیر حسین فسخ کرده و مراد انداخت که به پیوسته
حضرت صاحبقران با متعلقان خویش طبل کوچ کوفته و ایل علیچ روی بر انقار بنهاد [illegible]
و آنحضرت بطرف سمرقند متوجه گشت تا لشکر آنجا را جمع کند و در اثناء این اوقات امیر سلیمان
و جاورچی که تخت طریق مخالفت امیر حسین قدم جسارت نهاده بودند از آنحضرت روگردان
شده با او پیوستند اما علی برلاد امیر حسن جسوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام یاران بقوت
در مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص محمود شاه که در خجند بود میان
نشسته و آنحضرت قراچو هند و که برلاس را بمحافظت سمرقند نصب کرده بعرادوتنه رفت و
هند و که خاک بیوفایی در چشم مردی پاشیده و کرد جنبه پیش امیر حسین رفته و قراچو را
ضبط آنجا بنفسی نمیتوانست نمود و سر بیلو کی باو آورد و در خلال این احوال بواسطه وفات
الجای ترکان آقا که خواهر امیر حسین و حرم محترم حضرت صاحبقرانی بود عنایت مجاب
رود کار امیر حسین نشسته علاقه خویشی و سببی که میان ایشان بود مرتفع گشته و در این
سنه سبع و ستین و سبعمائه حضرت صاحبقران سعادت قرین با سپاهی سنگین عزم

امیر حسین تصور آنکه صاحبقرانی را بعشوه و فریب همچون شیر بهرام در دام توان آورد ملک بهادر
و عبدالله برادر او را با عهدنامه چون اساس دولت خویش سست بنیان بحضرت فرستاده پیغام داد
که ما و تو در دین مدت بر سبیل اتفاق به تنسیق امور ملک و ملت قیام نموده‌ایم و یکجهتی کار
دولت گوی قدرت از میدان اکفا و اقران ربوده سزاوار آنکه بعد ازین حال همان طریق سپرده آید و
اعتماد تمام بران عهدنامه کرده بی دغدغه بانجانب توجه نماید و چون سپاه حضرت شمال از قلعه
گذشته و در الیسون(?) نزول فرموده ملک و عبدالله شرف دستبوس یافته شرط رسم سفارت
بجای آوردند حضرت صاحبقران کامکار که آیینه ضمیرش بصیقل توفیق و تایید انجلا یافته بود
بدانست که این سخنان مشتمل بر فریب و دستانست لاجرم آن عهدنامه را اعتبار نفرموده
و آن کلمات فریبنده را بسمع رضا اصغا ننمود اما پیشوایان با اندیشه آنکه شاید که مهم مصالحه
نتیجت پذیرد خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده بیورت خویش روند و مقارن آنحال
امیر جاکو و عباس بهادر که در مرافقت بهرام جلایر بجخند(?) رفته بودند رسیدند و امرا باتفاق
صلاح در آن دیدند که دو سه پیشوایان را که اندیشه خلاف در ضمیر داشتند یکی بحضرت
صاحبقران دلالت شود که رای انور همیشه مقتضی نظام و انتظام احوال بلاد بود بزبان رضا
و بزبان فصاحت بیان جاری کرد که اگر ما در فاتحه دولت بر چنین امور اقدام نماییم دیگران
التجا بدین آستان نکنند و اعتماد بر ما ننمایند اگر قصر دولت مؤسس بر لطف و احسان باشد
شرفات آن از ایوان کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مشیدی بر ظلم و عدوان بود در اندک
زمانی با خاک یکسان گردد و مولانا کمال الدین عبدالرزاق در این مقام تتبع حافظ ابرو کرده می‌گوید
که امرا متجی(?) استند که ملک بهادر و عبدالله برادر او گرفته مقید سازند اما آنحضرت صاحبقران
بدان راضی نشد و با مثال این سخنان بندگان دولت را ارشاد نمود راقم حروف گوید که قول اول
اصح است چه تعرض ایلچیان بتخصیص که جهت مصالح آمده باشند از مقتضی خرد بعید می‌نماید
فی الجمله حضرت صاحبقرانی کلانتر تومن(?) پیشوا و انوازش فرموده رخصت مراجعت ارزانی داشت
و از آنجا معاودت نموده عرصه قرشی را از مقدم خویش زینت داد و امیر حسین و شیر بهرام با سپاه
از حالت او معلوم شده ... آنجانب شتافتند و باز امیر حسین نظر به مکر و حیله خضر خزانه دار را ... که
بان سوگند خورده بود بخدمت امیر تیمور گورکان اظل الله علیه سحایب الغفران روانه کرد که نزاع

و وحشت

و وحشت ما مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و یقین بپیوسته که
همت آنجناب مقصود بر ترفیه حال عباد و تنظیم امصار و بلاد است اکنون صلاح
آن نزدیکتر که لشکر این طرف در چغتا توقف نمایند و سپاه حضرت آنجناب در خزار توقف
از ما با صد سوار در حرکت آمده بی شایبه نفاق چنانچه معهود بود در تنگ چکچک باهم ملاقات
کنیم و تجدید قواعد عهد و میثاق و بنیان ایمان مغلظه موکد و مشید گردانیم که بعد ازین
مفسدان و غمازان در اساس ما اخلال نمیمه و افساد نمایند و ما یکدیگر را نبینیم ملک و ولایت
ایمن و فتنها ساکن گردد و خاطرها مطمئن خواهد شد و هر چند بر ضمیر آفتاب انور آنحضرت واضح
معلوم کالشمس فی رابعة النهار من کشف(?) و هو با روح(?) که قواعد عهد و میثاق امیر حسین اوهن
من بیت العنکبوت است لیکن چون امرا باتفاق معروض داشتند که صلاح در صلح و ...
در قبول نصیحت شهریار عالیمقدار بر مقتضای رای امرا با اعادت مصالحه راضی شد و جمهور
لشکر در خزار گذاشته با سیصد سوار روان شد بر جانب ... و بیست سوار جهت ...
و احتیاط ... توقف فرماید و با صدکس بجانب تنگ چکچک که وعده گاه ملاقات بود ...
شیر بهرام داد ... هلاک افکنند ... خاک ... تا سه هزار سوار
بیلغار بجانب حضرت صاحبقران گردون اقتدار ایلغار کنند و اگر ... مقصود ... محرم
و ... باشند ... بندگان حضرت صاحبقران که در میان مخالفان بود ...
تعجیل تمام ... در زمانی که آنحضرت به ده نو فرود آمده بود شبهنگام رسید و بیرام ...
که از نوکران خاصه بود در وثاق همایون حاضر و او از آن حادثه آگاهی یافته ... عقل
و قلت تجربت آن سخن را مهمل انگاشته و چنان پنداشت که چون امرا سعی در اصلاح می‌نمایند
... مستلزم فساد گشته اوایل افساد ... خواهد داشت و ...
از کار ... لب از هم نگشاد و سحرگاه لشکریان امیر حسین چون بلای ناگهان در رسیدند و از
اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند ... پیش از وصول سپاه اطلاع یافت
در ... فرموده بر تنگ چکچک رسید و ملازمان را از آن ... آگاه ساخت ...
گرفت ... در پیوست ... افتاد آن سپاه ...
صاحبقرانی عنان مراجعت منعطف گردانید و دشمنان ... روان شدند و ...

مرغند تا به قالمش رسیدند و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را یارای آن نماند که از آنجا
قدم پیشتر نهند لاجرم خایب و خاسر در آن محل توقف نمودند و چون خبر این واقعه به تخارگه رسید
لشکریان که حضرت صاحبقران در آنجا باز داشته بود پراکنده کشتند و آنحضرت با معدودی
چند که در ملازمت رکاب همایون مانده بودند از راه تخارستان متوجه قرشی شتافت و بعد از تقدیم
مشورت با بهادران قرار گرفت که کوچها را با ماخاتون نقل کرده به نواحی خراسان که از دیرباز حقوق
دولتخواهی بر ذمه حضرت صاحبقران ثابت داشتند چند روزی بسر برند لشکر
مخالف جمع و قلع و قمع مخالفان را وجهه همت سازند و با مضای این عزیمت همگی ثبات
سرانجام ساخته در ظلمت لیل با کوچ خویش راه ماخان پیش گرفت روز دیگر لشکر امیر حسین
در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر هندو شاه برتق و فتق مهمات آن بلاد اشتغال نمودند و
حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت فرموده بچاه اسحق رسید چندان توقف نمود که
افراد حشم و خدم باو پیوستند انگاه بعضی باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آب آمویه بگذشتند
و بچول درآمده سرچاه شور آبرا منزل ساختند و حضرت صاحبقران الجایتان پیش ملک
معزالدین حسین و محمد بیک جونی قربانی فرستاد تا استمزاج نمایند که ایشان نسبت با حضرت
در مقام خلاف اند یا وفاق و زبان عبت و دسوکالان دو ماه و نیم امتداد یافت هرکاه کاروانی
که از خراسان متوجه ماوراءالنهر شده بر چاه شور آمدی سید شهریار که ملک ایشان را
در آن موضع باز میداشت و چون الجایتان معاودت نموده شرف تقبیل بساط جلالت
حاصل کردند امیر صاحبقران کاروانیان را رخصت رفتن داده آوازه در انداخت که ملک
استدعاء حضور ما کرده است و چون کاروانیان را آنحضرت رفتن از مقام خود روا
بود ... که آنحضرت با ملازمان و متعلقان سوار شده روی توجه بصوب هرات نهادند
بازرگانان چون بقرشی رسیدند امرا و وجوه سپاه امیر حسین خبر حضرت صاحبقرانی
و ملازمان او پرسیدند تجار گفتند که اینجماعت که شما از حال ایشان استفسار مینمایید بجانب
هرات پیش ملک رفتند امیر موسی چون مرجع عرض مصدق داشت از قلعه قرشی بیرون
و سپاه پراکنده جمع آورده با هفت هزار سوار موضع مراغ را منزل ساخت و دخار طرد را
کرباو نکند روز و ملک بهادر با پنجهزار مردان قراوناس که امیر حسین ایشان را بیان جاس فرستاده

بود در فوطنون و کنبد تولی قرار گرفتند گفتار در توجه صاحبقران بجانب نخشب و استیلای او بر
ممالک ماوراءالنهر و تحمل نصب و ارتکاب تعب و مقرون شدن دشمنان بهزیمت و تأسف
حالات صاحبقران گیتی ستان رفتن آنحضرت با معدودی اندک بجانب قرشی و مقهور شدن
اعداء دولت قاهره با وجود کثرت و این قضیه در کتب معتبره بر این نهج تسطیر یافته که چون امیر
تیمور گورکان انار الله برهانه کاروانیان را رخصت فرمود که بجانب ماوراءالنهر روند و نفس عالی
بر سمت هرات در توجه آمد بعد از رحلت قافله بار کشیده بر منزل مبارک نزول کرده و
موازی آمدت که قافله بقرشی رسند در آنجا رحل اقامت انداخت بعد از آن همگی همت
بر دفع و استیصال دشمنان مقصور کرده اند و بنوعی در آن امر شروع فرمود که عقل
خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفت و در آن اوان زیاده از دویست و چهل و سه کس ملازم
آنحضرت بودند و از آن جمله اعیان خواص و دلیران صاحب اختصاص ... بود و
داود و امیر ساربوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین تیمور و عباس بهادر از قبیله
قبچاق و اقبوقا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری حضرت صاحبقران کامکار با عددی
قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داد و در آن حوالی و نواحی امرای نامدار امیر حسین با ده
هزار سوار جلادت آیین کمر کین بسته در کمین رزم و پیکار نشسته بود بر ارباب بصیرت پوشیده
نماند که ارتکاب امثال این امور از حیز مکنت افراد بشری بیرون است بلکه در حد معجزات
مقرون فی الجمله صاحبقران دو شش خیمه در تاریکی شب روان شده بکنار آب آمویه رسیدند
و در همان شب با چهل و سه کس ایشان در آب رانده مجموع ایشان شناعو بودند
ترنه خادرا الخلاطه کرده بملاحظه انکه کسی خبر بجایی نرساند و کشتیها گرفته بکنار آب فرستادند
تا ابغلیای سپاه بگذشتند و شب دیگر بیورت البغ فرود آمد و الجایتان امیر موسی که در آنجا بودند
بگرفتند و بر آن دایره آسا محیط شدند و شب توقف نمودند و روز دیگر روی توجه براه نهادند
شب هنگام در قرد کهنه نزول کردند و هرکه آمد تا آب برگیرد دستگیر میشد تا وقت
غروب آفتاب بشکرت رفتند و در آن محل امیر جاکو معروض داشت که مصلحت در آنست که
اعتماد بر عنایت ملک شبیخون کرده بر سر امیر موسی شبیخون بریم اگر آن دست قدرت ...
برسر گرد و نفهیم حضرت صاحبقرانی که موفق و مخصوص بتاییدات ربانی بود فرمود که سپاه ما

بغلبت لذلک اگر عیاذاً بالله حشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید آسان جمع نشوند و طایفه که شماله
چنین مکان توقف نماید تا امن تفرقه شود و بر برج و باره و محل خروج و دخول در نظر آورده و مدد
صرف تمام این سخن گفت و بحشر و عبدالله را ملازم خود ساخته بر جناح استعجال ربط
و بکنار خندق رسیده نزول فرموده و چون آب خندق فراوان بود اسپان را بعضی بر پل جای کرده
که بر بالای خندق انداخته بودند و آب از انجا بحصار میرفت بنفس همایون تا بزانو آب در آمده
پای مبارک نهاده بخاک ریز در آمد و عبدالله در عقب آنحضرت قدم میسهاد لیکن طرح کرد
جاسوس خبر اراست رسیده بحضرت صاحبقرانی دست برده بود داشت که بشتر نحاک الشاه
آمد از انجا بازگشته و نظر احتیاط بر باد و در فصیل افکند جایی که دیوار شکسته بود عبدالله
بود که محل نردبان نهادن و بقلعه آمدن ایمنست و ازان مرکه بخاک ریز بالا رفته بود سعادت
فرموده و تعجیل تمام علاء زمان پیوسته بار دیگر بالیشان متوجه قرشی شد و چهل صد کس را
پیش اسپان باز داشته و صد کس بار نردبانها که از بوده الیغ آورده بود بخاک ریز فرستاد تا
از دیواری که عبدالله نموده بود بقلعه در آمدند و خود با صد کس دیگر بر در دروازه بایستاد
دلاوران سپاه نصرت انتما چون بانجا رسیدند محافظان مست و لا یعقل افتاده و تیغ بیدریغ
دمار از روزگار ایشان بر آوردند بدیگر ستیز قفل دروازه شکست و حضرت صاحبقران برغو
کشیده با پانصد کس بقلعه در آمد و از آواز و غلغله دلیران قلعه گشای زلزله و ولوله در
حصار افتاده مردم قرشی از خواب در آمده اوغان و جزان بهر طرف دوان شدند و با هم در کوی
آمدند که مکر صوت قیامت لشکریان ضبط قرشی نموده زدند و دروازه امیر موسی را بست آوردند
و محمد بیک بن موسی را که در مغز سن بود بغیر بود حضرت صاحبقرانی پوشیده را نگریز از دا
تصور آنکه چون ناگاه این چنین بجاالغان رسیده ایم و هر لحظه متفرق و پراکنده شوند و در ها
بجهد بیک با یکدیگر پیوسته و صورت واقعه بازنموده و مقرر آنجا برخ و بپای ثبات قدم
استوار داشته کس پیش ملک بهادر فرستاده او را ازان حادثه باخبر اعلام داده طلب داشت
و در روز دیگر دشمنان با اتفاق دروازه هزار سوار از مواضع خویش در حرکت آمده متوجه قرشی رسیدند
اطراف حصار دادند و گرفتند حضرت صاحبقران ذو اقتدار بنفس همایون منصور بجانب
در دروازه گشت و امیر سیف الدین را بمحافظت دروازه دیگر نصب فرمود و سیوم بقتل اعادی

و امیر حسین و امیر عباس و اقبوقا بهادر را بفرمان داد تا بر در ع و اروج ثبوده و بر جهه کان نجان ستان
نگذارند که دشمنان خاکستر بر سر فصیل و خاک ریز کرده در آمدند و در آن دو امیر موسی بادلاوران
سی کس بیرون آمده و خود با ایشان سپاهی که نداده داستان رستم و اسفندیار منسوخ
ساخت و شصت سر اسپ از مخالفان گرفته بقلعه در آوردند و در ان اثنا چه دید که بهادر چون
دید که دولت از اعدا مفارقت جسته در سلک ملازمان حضرت امیر تیمور کورکان منتظم شد
حضرت صاحبقران ظفر قرین خواست که تیغ جلادت آخته و بر سر دشمنان حشر آثار روز
قیامت ظاهر کرداند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم و رمل حظی داشت بعرض رسانید که
امروز توقف اولیست و فردا تعرض کنند و این سخن مقبول افتاده آن عزیمت امروز بر
موقوف ماند و آنشب از جانب مخالفان ترکچی بهادر در هر ایل با دو دیگر و سپر نزدیک دروازه
آمده دست برده در روز دیگر که خورشید خنجر گذار سر بام این نیلی حصار علم کبر برافراخت
ایلچی بوغا و اقتیمور بهادر در پل دروازه لشکر انداخته و قلعه با پیاده بیرون تاختند و بر دشمنان
حمله آوردند و علیشاه و دروایشک برغوجی و حسن فرمان و لجب الادغان بر سیم مدتی با
کسود و عقب آن دو بهادر شتافتند و از صف اعداء طغا تیمور جان با شمشیری کشیده متوجه
شیران بیشه مردی گشت و بیکضرب تیغ اقتیمور بهادر مجال نیافت و از جمله سپاه امیر موسی ... یکی
بود بشعلت مشهور و دلیر و بقوة بازوان و اوزنیر که از زخم گرز گران سنگین او بیشه بید بیکی
دم ماوند افتادی و از هیبت عمود آتشین آهنین کشی کوه رحیک داشت از جمله الرس بر بادرفی
با دغرور بهادری در سر و بیمار دلاوری در دماغ در عرصه میدان بهادر قرآن بوغا با ما
حساد نبیش رقص هر دو دست او محکم بگرفت که مجال جنبش نمانده در آنجا برکشید تا لشکری
رسید و بهم او با تمام رسانید امیر سادبوغا و ایلچی بهادر از بام دروازه بیرون اغازید نهاده
طایفه از مخالفان که در ها و تورها بپای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کینه را در کشید
بگریختند و خندقی که بجهت روزگار ناکامی کنده بودند سپاه جلادت شعار ایشان را از انجا
دنیا از جمله شان گذرانیدند و از سپاه اعدا توکل باصد مرد حمله آورده و بیادگان دشمن برده
سپتر یاران گشاده لشکر ظفر مآل سعادت قرین بر گردانیدند و حضرت صاحبقران سپاه افتاده با
بازده سواران حصار رایت جلادت افراخته بیرون تاخت از فرد و انشب لشکر با ... کنی

بی اندازه حاصل شد الجی بوغا و بهرام بر توکل حمله آوردند و او باده دیوار را پناه ساخته بایستاد الجی
بوغا از بالای دیوار شمشیر بجانب او انداخته و توکل روی بگریز آوردند و در این اثنا بهادران
لشکر حضرت از ما جرا بی نادانسته تیغی بر بهرام فرود آوردند و دو زخم آن نامور دشنام
منتهی شده کارش باتمام رسید لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و عاقبت امیر موسی با هفت هزار
سوار که بیرون بخاره برادن حصن بود و رایت مقاتله برافراخته حالت بی ناموسی و ادبار بر روی
خود بیخته و آب روی شجاعت و مردانگی ریخته از معرکه ادبار نمودی بمقر و دجت بتاب
بگریخت و مردم او در صحرا و بیابان پراکنده و متفرق گشتند لیکن ملک بهادر با سپاه قراوناس
که صد و پنجاه بودند بطرف دروازه خراد که هنوز پای ثبات و وفا بر جای خویش استوار
داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی بجلادت بنا
آورد ملک چون دید که آنحضرت بنفس همایون متوجه جانب اوست در حوصله خویش
تاب مقاومت ندید و در بخت خود توقع سلامت بنیافت لاجرم برای اضطرار پشت بر [illegible]
و دست اقتدارش بعجز و انکسار مایل گشته قدم فرار در راه ادبار نهاد و عنان مراجعت
خود منعطف گردانید و بجانب کشک لوکی توجه نمود و حضرت صاحبقران بمرغه که
از برای حفظ ناموس و ننگ دست در پنجه شیر و کام در کام نهنگ نهادی سامانه [illegible]
از عقب ایشان دوانید و مخالفان سپاهی سپاه ظفرپناه دیدند در اعقاب توقف نتوانستند
از بارقه شمشیر صاعقه کردار آن پادشاه دولتیار آتش در خرمن تمکن و وقار دشمنان افتاده
یکبار پشت داده شکست و تفرقه بحال ایشان راه یافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین فرمان داد که
امیر جاکو و امیر سیف الدین تاشک جلجک در عقب گریختگان رفته بقدر وسع در ادراک
و اسر تقصیر ننمایند و ایشان از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اهمال
و امهال در آن باب ورزیدند و آنحضرت بمضمون این حدیث که چون شیر بخود سپه شکن باش
عمل نموده بنفس همایون بر آن کلاس آن امر خطرناک اقدام نمود و عنان سبک و رکاب گران کرده
بر جناح استعجال در حرکت آمد و امیر داود رایت جلادت برافراخته بمقتضی فرمان در مقدمه
دوانید و از مخالفان صد سوار نامور که بر ساقه لشکر بودند از وصول ایشان آگاه گشته
منقسم بدو قشون شدند فوجی بری و ضرب تیغ بر الجی بوغا دلاور کردانیدند و فوجی بگر

بر حضرت صاحبقران

بر حضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت بیازوی دولت سرپنجه قدرت ایشان چنان برتافت
که از صولت و سطوت او فوجی که الجی بوغا از آن بودند کوتاهی خویش گذاشته راه هزیمت گرفتند
و ملک آغا دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی در موافقت ملک بهادر گریخته بر خشند
صاحبقران گردون توان از پی ایشان دوانید و بآواز بلند با ملک بهادر خطاب کرد که ای مرد
تو اگر چه ریختنی است در گذشتم مشروط بآنکه این عورات در قید مابی ملک بجان سند داریم که
السلامة فی الوحدة بر زبان آورده و از عورات جدا شده سر خویش گرفت و ایشان همچنان میتاختند
و حضرت صاحبقرانی تنها از عقب میتاخت و با عورات نوکری بود عاشق نام تیر و کمان در دست
داشت اگر چه در دنبی سهام دستی داشت هر گاه که آنحضرت نزدیک میرسید عاشق تیر و کمان
نهاده میکشید و نمی انداخت و امیر چمود کورکان بگمان آنکه او در آن کار نهاونی دارد عنان کشیده
میداشت تا اگر آسیبی رسد هدف تیر ملامت گشته گمان نکرده نگویند که جهت مال و عیال مردم در محوز
خورد و در این اثنا اکیرش که باباد صبا همعنانی میکرد چو کرد شد از حرکت باز ماند و دو اشاد ستوه
از پی عورات در تاختن آمد و عاشق از بالای صرحه تیری بجانب او انداخت و هیچش در آن فن ظفر نشد
کار این بفکند و با عورات راه تک و تاز پیش گرفت و دولتشاه هر چند بجد و جهد کوشید نرسید و
آفاق از نزدیکی قزلقاق مراجعت نموده روی بقرشی نهاد و دولتشاه امیر جاکو و امیر سیف الدین که
امتثال فرمان نماید و در پی از عقب دشمنان نرفته بودند پشیمان شدم ایلغار با امیر تاشک جلجک
تا خشید و ایل جلایر و طایفه دیگر گریخته براه فرار کردند بیابانه سر بر اعلی آورده حضرت صاحبقران
گیتی ستان آن زمستان قرشی را مخیم اقبال ساخت و پرتو التفات بر تنظیم احوال رعایا انداخته
ایشان را بعمارت و زراعت امر فرمود و محمود شاه را بحکم حکیم بر خال التعیین نمود و [illegible] پناه را اگر در حصار سان
و هر دو بعمارت و حرث جایی بسر برده داشته آسوده را با توابع کوپش [illegible] تعلق بخراش بود
باو ارزانی داشت و علی درسویی که باز خویش در اطراف ترکستان میگشت در حال امیر محمد شاه که
داماد او بود پیوست و حضرت صاحبقران چند نوبت ایشان را طلبید و [illegible] نظر و ممانعت و مخالفت
کرده ابید

ذکر توجه امیر حسین از نیجات حضرت صاحبقران و وقایع اوقات که بجانب آنحضرت

چون امیر موسی از صولت سپاه ظفرنشان گریخته با امیر حسین پیوست و صورت حادثه را
بی زیادت و نقصان چنانچه مشاهده کرده بود باز نمود امیر حسین از استماع این واقعه متحیر و متفکر
گشته باحضار لشکرها فرمان داد و از سالی سرای بیرون آمده بر جناح تعجیل بجانب آنحضرت روان شد

و امیر موسی با دو هزار مرد قراولاش و جمعی از امرا مثل امیر اولجایتو بردی و جهانشاه بن جاکو
و پولاد بوغا از پیش فرستاد و ایشان مانند برق و باد در حرکت آمده از قهلغه کذشتند قریب
تنك چکچك فرود آمدند و بترتیب اسباب نبرد مشغول شده حزم و تیقظ شعار خود ساختند
و صاحبقران بی همال چون بر کیفیت حال اطلاع یافت بر سم شبیخون از مقر خویش حرکت فرمود
و از راه بلغوی باغ در زمانی که دشت و راغ بزیر برف نهان بود روان شد و جمعی را بزبان کیری پیش فرستاد
تا سالات مخالفان از راه تحقیق بمسامع علیه رسانند و آن جماعت یکی کس را از دشمنان
کرفته بیاوردند و کوفتکان بعرض رسانیدند که لشکر امیر حسین در شب از تنك چکچك
کذشته در چکدالیك نزول کردند و یاد کسان بخش کری تعیین نموده بسمع اشرف رسانیدند
که امیر موسی با امرا و لشکری مسلح بر بالای آن قباصف کشیده چشم انتظار بر راه دارند
آنحضرت با دویست کس که ملازم رکاب همایون بودند دست در حبل المتین توکل زده
پای در راه نهاد و چون هر دو سپاه سیاهی یکدیگر بدیدند سورت [illegible] و آن ایشان بکوش
حمله عزم مجید رسید صاحبقران سعادت قرین [illegible] دوربین دید که مخالفان
غلبه اند و فرصت شبیخون فوت شده مراجعت اولی دانسته و از راه کوه [illegible] عنان
عزیمت بجانب قرشی منعطف کردانید و لشکر امیر حسین با لشکر خشم یقین دانست که حضرت
صاحبقران مشاهده فرموده هیچکس از آن ده سوار نامدار یارای آن نشد که یک قدم پیش
نهاده از قفای لشکر سعادت نشان روند و آنحضرت خطه قرشی را بوجود همایون مزین
ساخت از آنجا بجانب بخارا رفت علی یسوری و محمودشاه وظایف خدمتکاری بجای آورده کمر عبودیت
بر میان بستند و چون امیر چاکو پیش از این محمودشاه را بود مر اسب بسته چوب پیش
زده بود در این وقت حکومت بخارا تعلق باو میداشت متوهم شد و از روی دولتخواهی چند
نوبت بعرض رسانید که یورش خراسان عین مصلحت است حضرت صاحبقرانی سخن امیر چاکو را
وقعی ننهاد خدمتش با امیر سیف الدین و عباس بهادر اتفاق نموده بسمت آنحضرت بیان
سر زمین رفتند و بعد از چند روز خبر رسید که منقلای امیر حسین که با تبلیغ ایشان امیر موسی
و الجایتو بردی بود بخارا استوار شد حضرت صاحبقران سعادت شعار شجاعت دثار با علی
یسوری و محمودشاه گفت که مقتضی مردانگی آنست که ما سپاه از شهر بیرون برده فرصت شبیخون
نگاه داریم و چون ایمنی حوصله ایشان نمی گنجد عرصه داشتند که اسبان را آسوده داشته در

مقام نوزدهم

در این مقام توقف نماییم و اگر دشمنان قصد ما کنند جواب ایشان بگوییم حضرت صاحبقران
کامکار آثار ضعف و انکسار در جبین و اعتقاد بر صفحات روزگار علی و محمودشاه مشاهده
فرموده از بخارا بیرون آمد و عازم خراسان شده بلب آمویه در کشتی را که از بالای آب می آمد
و عازم خراسان شد و لب آب آمویه بکرفت و از آب کذشته و بحول در آمده و بر سر عمود [illegible]
در ماخان با عرقه همایون و امیر ایوب و امیر حسین روی همت بتسخیر بخارا آوردند چنک در
در انداختند و بخاریان پای جسارت پیش نهاده از دروازه کلاباد بیرون تاختند و با سپاه امیر
حسین در مقام محاربه آمده دستبرد نمود دراز کرده و امیر حسین با سپاه از راه مکر و حیله
روی باز پس نهاده تا مزار فایض الانوار شیخ عالم شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره عنان
باز کشید مردم بخارا تصور آنکه ترکان چنان منهزم شدند که دیگر معاودت ایشان ممکن نخواهد بود
از عقب ایشان شتافتند و چون میان مردم بخارا و او دیوار حصار مسافتی بسیار افتاد امرا رجعت
کرده تیغ در ایشان نهادند جمعی کثیر از آن طبقه بقتل رسانیدند بقیه السیف روی به
شهر باز کشتند دروازه ها را بربستند و دم در کشیدند و دیکر کوی صوابی نکردید علی یسوری
و محمودشاه هر چند سعی نمودند که ارباب بخارا بار دیگر بیرون خروج نموده بمحافظت شهر قیام
نمایند مفید نیفتاد و هیچکس از کنج محنت خانه قدم بیرون ننهاد ایشان بالضروره دل از حکومت
برداشته شب هنگام عازم خراسان شدند و بموکب همایون پیوسته در سلك سایر امرا
حضرت صاحبقرانی انتظام یافتند و بر خجلت و ندامت پیش آمده از تقصیر خویش زبان
باستغفار کشادند لطف عمیم و مرحمت جسیم حضرت صاحبقرانی شامل حال علی و محمودشاه
شده بخلع کرانمایه و اسبان تازی سرافراز کشتند و در مرتبه عنایت پادشاهانه در باره
ایشان سمت تضاعف پذیرفت تا بکلی ایمن و مطمئن خاطر کشتند و حضرت صاحبقران نشاط
شکار فرمود و چون از آن کار فارغ شد روی بماخان باز کشت و در ماخان زمستانها [illegible] شدند
تا بسر شد و اسبان ایشان فربه ساختند و در این اثنا بمان خبر رسانیدند که [illegible]
حضرت صاحبقران از کثرت غایت خلاص شده در مسند حکومت و ریاست متمکن یافتند و در اکثر بلاد
عصیان برآورده هر که را میدانند که میل ملازمت آنحضرت دارد کرفته محبوس میکرداند و نمیکذارد
که بموکب همایون ملحق شود نایره حضرت صاحبقران بی همال از استماع این سخن اشتعال

از ابطال رجال شکستگی کرده المغادرت نمود از راه توبرت کول با آمویه رسید از پایان بوده الیغ محل
کنار اختیار فرمود و لشکر را با چهار صد کس بجانب نشیب آب فرستاد و خود با دویست سوار
در آب راند با آنکه هنگام آنچنین بود بمیامن تأیید مجموع بسلامت بکنار شدند و از کنار آب
باز شبگیر کرده سحرگاه منزل بیکی شاه زاده بیان کردند و او پهلوانی بود دلیر که در معرکه از پیل
و شیر روی بگردانیدی و تیراندازی بود سخت کمان که پیکان او بوقت زخم در دهن بهم آسمان
جایگیر آمدی در آن سحر چون احساس وصول لشکر کرد دست بتیر و کمان کرد اول تیری که بیند
زه کمان او گسسته شد و دودکه و حنای بهادر رسیده خدمتش را دستگیر کردند و
فرمان کشتیها را با آن طرف آب بردند تا امرا که چهار صد نفر باشارت حضرت صاحبقران بدان جانب
رفته بودند عبور نمودند و در خلال این احوال بمسامع علیه صاحبقران در پای نواله رسید که
سپاه قراوناس در حوالی بخارا با ضمایر خالی از وهم و هراس نشسته اند همت پادشاهانه اقتضاء
آن کرد که بعطیه عنان و تحریک سنان سنگ تفرقه در میان ایشان اندازند و باقتضاء آن
عزیمت در جوشنیل سوار شده بر سر آن خیل راند و در موضع پرس بآن قوم رسید امیر خلیل
کداس و نبیل ایشان بود بگریزانید و از آنجا مظفر و منصور معاودت کرده و از آب گذشته
مدتی بجهت سرجاهها قرا اول توبر را بعز خیام ساحت اقبال متوجه خراسان گشته با عز فتح
بپیوست و از آنجا امیر جاکو را برسالت پیش ملک حسین کرت بهرات فرستاد ملک شرایط اعزاز و اکرام
بر وجه اتم و اکمل بجای آورده نسبت بحضرت صاحبقرانی اظهار یکدلی و موافقت کرد و در باب
وفا و ترسالها نمودند و گفت من برحسب مرحمت اکرام امیر تیمور گورکان از آن طرف قدم در نهد تا بنیاد
مبانی مودت و محبت استحکام یابد و ارکان وداد تمهید و پیمان تأکید و تشدید پذیرد و امیر جاکو
مقتضی الوطر مراجعت نموده آن کلمات را بعرض رای همت کشور رسانید و در اثنای اعزاز ملک
نسبت بامیر تودون و امیر چوپان و دانشمند بهادر در زمان سابق صدور یافته بود بر ضمیر منیر حضرت
امیر تیمور گورکان پرتو انداخت چنانچه شمه از این حکایت در مجلد خامس سمت گزارش یافت
امعان در احوال نگریسته برخاطر خطیر خطور نمود که طینت آن طبقه مجبول بر مکر و غدر و بیوفایی است
و بنابر مصلحتی که بملاقات ملک داشت فرمود پذیرفت و بر مقتضای آن که بنا مصادقتی که تجدید
یافت بواسطه خویشاوندی استعداد منعقد کرده و بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادتمند خود

امیرزاده جهانگیر

امیرزاده جهانگیر را که شکوفه باغ خلافت و ثمره شجره سلطنت بود پیش ملک روان فرمود و سارکشا
برادر بیگی او موسوم گردانیده بملک پیغام داد که چون بحسن اعتقاد و پاکی سیرت و نیکویی کردار آنجناب
تمام حاصلست قره العین خویش را پیش او فرستادم و در خاطر چنانست که اعزاز و متعلقان را در بنیاد
کرده شده همان عزیمت وطن اصلی و نوبت قدیم معطوف گردد توقع از مکارم اخلاق آنکه از کمال لطف
لطف تفقد درباره ایشان مبذول افتد چه بزرگی بزرگان رسمیست قدیم و عادتی معهود است

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب ماوراء النهر و منهزم گردانیدن لشکر امیر حسین را بتیغ
قهر

بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک هرات همت عالی نهمت حضرت رفیع منزلت
یعنی امیر صاحبقران تیمور گورکان مقتضی آن شد که لشکر بطرف ماوراء النهر کشیده سپاه امیر حسین را که
در آن جانب بفراغ بال نشسته اند گوشمالی سزا دهد لاجرم با ششصد کس که در آن وقت ملازم رکاب
فلک فرسای بودند روی توجه و توکل بر امید فضل الله آورده از جیحون عبور نمودند و شبگیر کرده
چون روز شد در رجهای باغی در آمده دم درکشیدند و از تعب راه آسوده از آن جانب روان گشتند
و از طرف خزار آمده قرشی را در میان کردند و طایفه از نوکران امیر موسی که در آنجا بودند اسیر و دستگیر
شدند و جمعی از روسای الغان با اتباع خود بگریختند و درکه و شیخ علی بهادر فوجی از ایشان را
یاغی پنداشته با ایشان جنگ کردند و چند تن که ایشان از آن جماعت گرفته پیش صاحبقران والا گهر
آوردند و آنحضرت فرمان داد تا ایشان را بی تعرض بصاحبانش تسلیم نمودند و هیچ گونه دست جنایتی
بآن نرسید و در آن وقت لاچین از لشکر قراوناس در موضع توزی سنداق خیمه اقامت زده بودند
و امیر سلیمان یسوری و برلاس خواجه و هندوشاه با اتباع خویش بایشان پیوسته و الحاق
کرده بودند در حین توجه صاحبقران از قرشی گریخته و با آن جماعت ملحق شده در آنجا جمعیت عظیم دست
داده بود و آنحضرت از این اجتماع مطلقا آگاهی نداشت تا گاه بوقت غروب از قرشی سوار شده نیم شب
بر لب دست رسیده و در آن موضع خبر کثرت مخالفان مسموع آنحضرت گشت و رعایت حزم و احتیاط نموده
و فرود از دیوار دست بیرون آمده تا دو فرسخ ظاهر بوقت توقف فرمود و بامداد از آنجا روان شد
و در اثنای طریق امیر جاکو از اسب افتاده چنان آزرده و مجروح گشت که مزاج از حد اعتدال انتقال
یافت و امیر صاحبقران سی سوار ملازم خدمتش گردانید تا او را با جانب پیش امیرزاده جهانگیر برد
و بعد از فرستادن امیر جاکو عزیمت بخارا بر لشکر قراوناس مصمم ساخت و مجموع امرا و بهادران در آن
اوان با حضرت صاحبقرانی یک زبان و یکدل شده عسکر علی یسوری که جنگ جدال با انبوه مصلحت

و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب الاذعان نافذ شد تا او را بر تکلف سوار ساختند
و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت سوار بر سم منغلای در حرکت آمد و از جانب مخالفان
هندو شاه با سیصد سوار مقدمهٔ لشکر بود و قراولان جانبین بیکدیگر رسیده شورش حرب تفیده
گشت و از قراولات صاحبقران منغلای دشمن شکسته و منهزم شده روی بگریز نهادند
و آنحضرت بعد استماع غلبهٔ سپاه ظفر قرین فرود آمده اسپان را آسایش داده و در وقت
نماز پیشین هابرون با اعتماد دولت روزافزون سوار شده آن ششصد مرد را هفت فوج
ساخت و هر یک از امرا و بهادران در موضع خویش باز داشت و مردم خود را که قلب منصف
بودند بکثرت دشمن عارف استمالت و دلجویی نموده بجنگ دلیر کردانید و چون تلاقی
فریقین دست داد علی بیسوی بهادر و توکل روی بقرابه آوردند و حضرت صاحبقران کامکار
با سواران اندک و امید بسیار پای جلادت در میدان دفع و پیکار نهاد و از مهب تیغ آتش بار دشمنان
با آن همه عدد ساعتی در مقام مقاومت نا ایستاده خاک جبین و بد دلی بر فرق خود
بیختند و در حمله نخستین بگریختند و لشکر نصرت انتساب کامران و کامیاب تا حد کالیک
در عقب منهزمان تاختند و سوساه ایشان را بدست آوردند غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن
یافتند و اولجایتو طغانی و بولاد که در سوابق ملازمان نسبت با حضرت صاحبقران قواعد
اخلاص و مبانی اختصاص مشید میداشتند در این وقت بالا رباب خلاف پای جسارت پیش
نهاده بجنگ آمده بودند و سپاه جلادت آیین سرهای ایشان به تیغ انتقام و تیر کین
از تن جدا ساختند و پیش صاحبقران نصرت قرین آوردند و آنحضرت از این صورت متاثر و
غمگین گشته حکم فرمود تا کالبد ایشان را بنهر کش رسانند و از اسباب غنایم نماز رانند و بنسل
گذارند تا حق عزّ و علا برکت علما و صلحا جریمهٔ جرایم هر دو را بآب مغفرت و زلال رحمت محو
کرداند غرض از ایراد این حکایت و تحریر این روایت خجسته برای صواب نمای ارباب عهد
و وفا پوشیده نماند که عالمیان را معلوم شود که حضرت صاحبقران رعایت حقوق قدما
جمعی آخر الامر در برابر او شمشیر کشیده بودند بدین مثابه ملاحظه میفرمودند و بعد از این
فتح نامدار حضرت علی هشت کام ادا اندیشید که دشمنان را تا ولایت حصار سپاه نصرت شعار
تکامیشی کنند و لشکرهای آن دیار جمع آورده روی بدفع امیر حسین نهند اما اتفاق
بیرون از حیز ممکن خویش نهاده و باتفاق زانو زده معروض داشتند که تحمل

بندکان

بندگان صاحب الاخلاص آنست که این عزیمت منفسخ شود و عنان توجه بجانب سمرقند معطوف کردد
حضرت صاحبقران ملتمس دولتخواهان مقبول کردانید و تیرما حوق با یغود و طغیانشاه را جهت استفراح
احوال رعیت خسوبرد بازکش کذاشته بطرف سمرقند نهضت فرمود و چون نزدیک شهر
مرد و مس ماند رسید اوج قرابهادر با لشکر امیر حسین از شهر بیرون آمده در کنار آب حرب
سس را بر روی یکرفت و حضرت صاحبقران میمنه و میسره و قلب آراسته بر دشمنان حمله
آورد و بمجرد مشاهدهٔ توجه سواران آهن کسل پای ثبات و وقار مخالفان متزلزل شده
روی بگریز نهادند اقتیمور بهادر از عقب اوج قرابهادر دوانیده نزدیک وی رسید
شمشیر آبدار حتمه کیغلام تیرهایش قلم شده و اوج قرابهادر کریخته با مدتی پسر صاحبقران
بلوغ آمد و تمکین در موضع دین تو قتلغ بیکر باوج عیوق برد بهادران جلادت شعار چون
شیر ژیان و پیل دمان روی با ایشان نهادند و مخالفان پیش از آنکه جوقی در بحته شود خایف
و گریزان شده متوجه شهر کشتند و پیش از بیرون آمدن لشکر سمرقند مردم شهر بر کوچها
بچوب کرفته مجال آمد و شد سوار مسدود کردانیده بودند و چون کریختکان بحوالی دروازه رسیدند
از غایت بیم و هراس که بر ایشان استیلا یافته بود اسپان از جان بکشیده نکرفتند شکست
و هم این بسیار کردت و کنند و بعد از انهزام دشمنان حضرت صاحبقران کوه درون توان دن
سمرقند که مثابت از روضهٔ رضوان چند روزی توقف نمود و در آنجا شنید که اولجایتو و کی
بوغا با سپاه قراوناس متوجه سعادتند و شعاقب این خبر طغیانشاه از کش کریخته بموکب
همایون پیوست و معروض رای جهان کشای کردانید که طایفه از لشکریان امیر حسین بجهت
مرمت ما حوف را بع او را کرفته کشتند و ارغونشاه بیورد البقی که حضرت صاحبقران او را
بجهت کریز فرستاده بود بعد از این اخبار شرف تقبیل بساط جلالت ساطع یافته تحفی با همراه
خویش آورده و انشخص چنین تقریر کرد که اولجایتو بولاد بوغا بر کنار آب توم قرار کرفته اند و آمده
با لشکر سنکین در قرشی فرود آمده بر ضمیر منیر حضرت امیر که مطرح اشعه انوار غیب بود کذشت
که چند روزی عزیمت جنگ در توقف دارد و بحکم الامور مرهونة باوقاتها چون وقت آن نزاع
آید دما دا از دو کار مفسدان عنان بر آرد لاجرم سپاهی را که معدا بعبور از جیحون ملازم
رکاب همایون گشته بودند رخصت انصراف ارزانی داشته و با ششصد نوکر قدیمی بطرف بابا

سمرقند نهضت فرمود و منازل و مراحل طی میکرد تا بتاشکند رسید گفتار در اختلاط صاحبقران
کامکار با امیر خسرو و بهرام جلایر و بیان لشکر کشیدن امیر حسین بجنگ آنحضرت و بازگشتن ایشان از طریق
کیخسرو و بهرام جلایر در اوان مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیر حسین پیش خان جته و مغولان گریخته بود
و شیر اول با در موافقت ایشان با هفت هزار سوار بجانب ترکستان و ماوراء النهر فرستاده چون
در میان خان تفاوت یافته بود که ایل و الوس پیش بهرام جمع شوند و او بحکومت تبع بعضی ولایات
مستولی شده در تاشکند با کیخسرو و لشکر جته قرار گرفت و امیر صاحبقران چون بآنجا رسید با تیغ
با ایشان ملاقات فرمود سابق آنکه در ایام سابق بهرام جلایر با صاحبقرانی دم از موافقت و مصادقت
میزد و چون در مخالفت امیر حسین با آنحضرت یکجهت شد طریق مصادقت و موالات بجای دوستی
معاضدت و مظاهرت او بمعارج سروری ترقی نموده بود در برو لا حضرت صاحبقرانی چشم
آن میداشت که خدمت حقوق سابق یاد آرد و در دفع بکابت امیر حسین مراسم اهتمام بجای آورد
بلکه الکل آن بهم اندیشی کرده و او خود اصلا بر این معنی نکفت و هیچ سخنی که لایق بکار
آنحضرت باشد تقدیم نرسانید و امیر صاحبقران زبان طعن و سرزنش کشاده بر اهمال و تغافل
و تخلف و عدم بقاء عهد و پیمان ملامتها کرد و گفت امید میدارم که تو باز دیگر در مقام خویش
محتاج و بیمقدار بینم و عاقبت آنچه بر زبان همایون او گذشته بود بوقوع انجامید لما المبنی
مرابط اعزاز و احترام مرعی داشته آنچه از مراسم مروت و فتوت باشد تقدیم نمود رسانید و عروج
از دواج دختر خویش را که از تومان تناق عمزاده توغلقتیمور خان متولد شده بود با امیر زاده جهانگیر
علاوه خدمات پسندیده کردانید و مدت یکماه بساط عیش و نشاط کسترده بخرمی گذرانید
در این اثنا امیر حسین فرستاده تا امیر موسی و شیخ محمد بیربان سلدوز را و بجانب بسر
جهانشاه با هزار و پانصد نفر براه ملک و خرمن با هزار سوار بموضع فرقه همه رهگذارها را
محافظت نمایند و این شش فوج لشکر بوجه فرموده عمل نموده متوجه مواضع مذکور گردیدند
صاحبقران چون خبر که از کثرت آهوی بند بند بی دغدغه و تحاشا با دو هزار سوار بجنگ
امیر کیخسرو تعین کرده بود همت بر استیصال اعدا مقصور کردانیده در حرکت آمد و نفس
همایون با پانصد سوار بر سایر سپاه پیشی گرفت و از آب خجند گذشته شبگیر کرده سحرگاه خود را
بر سپاه جهانشاه زد و ایشانرا منهزم و متفرق گشت و چون دو سه روز بر لشکر ایشان غالب شد

بجانب

بجانب ندق توجه نمود و بر سر خرمن تاخت و نگذاشت که دانه مراد او درو کشت زار امید بر
کرد چون خرمن کوفته شد پیمبرمت بنهاد آنحضرت ساعتی در دوق توقف فرموده تا اسپان
برآسودند و سیصد کس را با غنایم آنجا گذاشته و دو دسته مرد را بالاز مرکز باینه بدفع
ملک بهادر را جلادت براو تاخت و سی مرد تایی را در مقدمه روان کرد و دو کس را بطرف
دست راست و دو سوار دیگر بجانب دست چپ بهر اولی فرستاد و خود با صد و شصت کس در
عقب روان شد و مخالفان چون دیدند که سی سوار بی اندیشه میآیند تصور آنکه سپاه مغول
از پیشت یم و هراس بخود راه داده روی بگریز آوردند و لشکر نصرت قرین تیغ کین از نیام انتقام
کشیده جمعی کثیر از اتباع ملک فرود آوردند کریختگان چون بلشکر رسیدند با آنکه بیست هزار مرد
مکمل داشتند از مهابت حضرت صاحبقرانی که بکرات در ضمیر ایشان جایگیر شده بود هم در آن
طبل ارتحال فرو کوفته روی بمعسکر امیر حسین نهادند و مقارن آنحال قاصدی از پیش
امیر کیخسرو آمده خبر رسانید که سیصد کس که شما ایشان را در موضع و ترقی گذاشته بودند
مسلمانانرا غارت و اسیر کرده متوجه دیار خود گشتند و چشم انتظار براهست تا در باب ایشان فکری
بصواب نموده آید از استماع این سخن کرد ملالی بحاشیه ضمیر انور صاحبقرانی حال نشسته
بازگشت و با امیر کیخسرو پیوسته در استخلاص اسیران اهل اسلام تاملی فرمود و مصلحت چنان دید
که شصت کس از سپاه رفته سپاهی خود انتخاب کرده جنگ جته نمایند باشد که از جماعت خصم
شده و دست از اسیران باز داشته سر خویش گیرند تدبیر انسانی موافق تقدیر یزدانی آمد و جماعت
برحسب فرموده سپاهی خود از دو دو بلشکر جته نمودند بخوف و رعب بر ایشان استیلا یافت
و اسیران مسلمانان را با آنچه از دیار اسلام غارت شده بود جمله گذاشتند و هزیمت غنیمت دانسته و بیا
نیروزی از مقضی الوطر باز کشتند و مسلمانان از دل اعرکاذ از شدید برستان خلاص یافتند
و چون ازان دغدغه فراغ حاصل شد حضرت صاحبقران کامکار از آب سیحون عبور نموده در
موضع خرمن نزول فرمود گفتار در توجه و انهزام مخالفان نوبت دیگر و وقوع مصالحه میان امیر حسین
و صاحبقران مجاهد مؤید فخر چون امرا و لشکریان پریشان خاطر و شکسته دل پیش امیر حسین رسیدند
آتش خشم و غضب او مشتعل شده ایشانرا سرزنشها کرد و ملال تنها نمود و مجموع را تقصیر موسوم
کردانید که کار ساخت و بنفس خویش با لشکر گران در حرکت آمد و آنگونه رسیده از عما...

دو هزار سپاه کینه خواه بر کین ترکستان فرستادند تا از آب خجند گذشته بباد آتش برافروزند و ایشان نیز
فرمود، روان شدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور صاحبقرانی تافت باتفاق امیر حسین و با نصد
مرد نامدار اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و بغضب بکذار یاسین رسیده حکم شد
تا بر غو کشیدند مخالفان که هراس خیال آن داشتند که با رستم دستان و اسفندیار دعوی تن
پنجه در پنجه اندازند بمجرد آن آواز از کنار آب همان لحظه بازگشتند و با خجالت و هزیمت کجی کرده
بهزاران زحمت خود با امیر حسین پیوستند و مقارن این حال هم او جلادت منسوب امیر محمود
کورکان سار بوغا و ابوبکر نهاده در طلب لشکریان امیر شمس الدین و حاجی بیک که از امرای صاحب
اختیار جته بودند فرستاد و باتفاق خضر و آفاق امیر بحر ورقم قشلاق برانداز کشیده متوجه
آنصوب شدند و آنحضرت با ششصد کس که هر یک در عرض کارزار جوهر باشد ملازم رکاب همایون
بودند مراجعت نموده در تاشکنت رحل اقامت افکنده تمام زمستان در آنجا بر عیش و شادکامی
شب بروز آورده روز بشب رسانید و چون زمستان منتهی شد فصل بهار روی نمود
نهاد که باشارت امیر تیمور کورکان پیش امیر شمس الدین بطلب لشکر رفته بودند امیر عبدالله سپاهی
بیکران مصحوب ایشان روان کرد و چون امیر حسین از آن جمعیت آگاهی یافت با اعیان سپاه مشورت
نموده گفت هرگاه که لشکر جته با امیر تیمور کورکان بپیوندند زمام حکومت مملکت بکار از قبضه
ما بیرون رود بلکه جان شیرین نیز در معرض خطر باشد الکی بی جنبل و حشم سلطان
چون سپاه جته آرد که توانند دفع لاجرم همت مصروف به تسکین این آشوب کرده اند و علما
و مشایخ خجند و تاشکنت توسل جسته از ایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران که کمال
اختلاط فرموده در حسم ماده مخالفت و نزاع کوشند و غباری که بر صفحه خاطر همایون نشسته
بزلال نصیحت و موعظه فرو شویند ارباب خرقه و اصحاب عمامه بمقتضی کریمه وَإِنْ طَائِفَتَانِ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ملتمس امیر حسین را بجان و دل قبول کرده از سر رغبت قدم
در عرصه مصالحت نهادند و باتفاق بمجلس جنت آیین حضرت صاحبقرانی رفته یقین محقق و
معلوم است کلمه چند که متضمن صلاح حال بلاد و عباد است بسمع همایون رسانیم اگر مضمون کلمه
چند که متضمن ... معلوم نموده نتایج آن در عاجل و آجل شامل احوال امیر گردد اعتقاد حاصل
کرده حال آنکه مخالفت و منازعت شما و امیر حسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت

اکر لشکر

اگر لشکر بیگانه در این دیار راه یابند خونهای بناحق ریخته گردد و اموال مسلمانان در معرض تلف
آید و اهل شرک بر ارباب توحید و عرفان استیلا یابند اوضاع شریعت غرا اختلال گیرد و بنای
ملت بیضا انهدام پذیرد و عاقبت اثمام این وقایع کنند و آخر سابی پشیمان شود بنا بر آن اگر بمجاری کلمه
الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخالق و الخلایق مستحسن و پسندیده باشد که آشتی
بهر حال بهتر از جنگ چون امثال این کلمات معروض رای ارفع اعلی گشت جوابی که از پیش آن
حضرت صاحبقران پاک اعتقاد دیده بود شنیده و زنگ وحشت از آینه ضمیر زدوده با استیناس
و الفت رضا داد و کیفیت آن واقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک او از مشاهده محسوسات
باز مانده صحیفه ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش پذیرفت که آب خجند بیکبار منتظم گشته
خود را بر سر جوی پاره نشسته بسجده در افتاده دید و از فریاد رس و دستگیر عالمیان
نعمت خلاص و نجات مسئلت نمودی و از کمال حیرت و دهشت از خویش غایب شده بود که ناگاه آن
بافتی از جانب سمرقند و چون بر عقب نظر افکندی دریای خجند منحل چون شان و هم چون شان بخشم
همایون او در آمدی و چون بعد از این مشاهدات حضرت صاحبقران دلالت نشان فرع
انتباه یافته رای دوربینش میل بدان نماید که لشکر بتعبیر فرمود و از آنکه خود را بجانب سمرقند سلامت
دید بخاطر خطیرش رسید که هر مطلوب که در دل اوست هم از آن صوب صواب بحصول موصول
خواهد شد لاجرم رشته امیدی که بمدد سپاه جته داشت بمقراض همت منقطع ساخته
در آن وقت که اشراف و اعیان التماس صلح نمودند از صمیم القلب قبول فرمود و چون بتحصیل آفتاب
تا بر رش بر مصالحه قرار گرفت اندیشید که اگر مصالحان در میان تردد نمودند آغاز قال و قیل
نموده قضیه بتطویل انجامد همان بهتر که بی وسیله دیگری پیش امیر حسین فرستاد و از
عقب او دست در عروه وثقی توکل زده بی توقف روان شده چنانچه عادت آن شجاعت
بود در برعون عنایت ربانی بسته با باد صبا هم عنانی کرد و از آب سیحون گذشته روی توجه
بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خواست که بشهر درآید شخصی بیرون آمده خبری
خلاف واقع بسمع شریفش رسانید که امیر حسین رخت بشهرستان عدم برده امیر صاحب تا یابد
بعد از استماع این حدیث در آمدن بشهر مصلحت ندید و از آنجا عنان عزیمت بجانب شادمان
گردانید و چون بحریمی شادمانی رسید با طایفه از سپاه امیر حسین دوچار خورده لشکریان مخالف

دوم و الخیر کفی باشد در مشاهدات کو بر ویر اینعنی
اینمعنی چهار فرسنگ بنجشنبه نام نوکری خود را
باعلام عزیمت که در خاطر داشت پیش امیر حسین
۴۴۴

که چند قشون بودند در مقام محاربه آمد حضرت صاحبقران جهت ایلچی صلح تشوقی و تشمیر کرده آب
و چون از آب توم گذشته بموضع بیاذی رسید امیر موسی با علم تمام پیش آمد سر راه بر وی گرفت
بعضی از ملازمان حضرت صاحبقران طغرقرین اورا از دست آنحضرت خبر دادند که حضرت
امیر حسین دارد تا سرچشمه مودت را از خار و خاشاک کدورت پاک سازد و امیر موسی بکثرت
سپاه مغرور شده آن سخن مسموع نداشت و با آنکه بارها خود را آزمایش و امتحان کرده بود صف
جنگ بیاراست و المضمون من جرب المجرب حلت به الندامت مقابل و اهل ما حضرت صاحبقرانی
که در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی بر نکردندی فرمان داد تا امیر سیف الدین و جنابی بهادر
بنجاه سوار از عقب مخالفان در آمده حملهای متواتر کردند و خود بنفس نفیس با همشادکس تیغ
از نیام برکشیده پیشتر رفت سپاه امیر موسی چون دیدند که از پس و پیش ایشان مردان مرد کم متوجه
شدند روی بگریز نهادند و مقارن اینحال بمسامع جلال پیوسته که متصرفه امیر حسین نزدیک
رسیدند و حضرت صاحبقران با همان شش صد کس برنشسته برآمد و ایستاده و همان لحظه
لشکر قراول اس میمنه و میسره و قلب ترتیب داشته پدید آمدند و هر فوجی در عنایت کرد که تنها
کشیده سورن انداختند و حضرت صاحبقرانی برفراز آن پشته دو ... و در آن توقف نمود تا امرای
بهادران از قدم رنجه نمودند معلوم فرماید هیچکس دست بالتست نبرد و پای پیش ننهاد و آنحضرت
ایشان را هم اینجا گذاشته با مردم خویش بازگشت و شب در میان قینا و شغناد رسیده فرود آمد
و در آن موضع بانتظار وصول بخشنبه که پیش از این نزد امیر حسین فرستاده بود توقف
کشیده چون بخشنبه حسن توجه امیر تیمور گورکان بسمع امیر حسین رسانیده بود اظهار بهجت
و مسرت نموده سوگند بر زبان راند که بعد ازین شرایط موافقت بجای آورده پیرامن مخالفت نگردد
تورانشاه در موافقت بخشنبه بفرستاد تا از آنجانب قواعد پیمان با بیان تجدید شد کرده اند
و امیر حسین با عباس بهادر عهد تازه کرده امیر موسی و اولجایتو با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان
گفت در استمالت خاطر امیر تیمور گورکان باقصی الغایت کوشید و با او در مقام الفت و یگانگی
آمده سعی نماید که میان ما ملاقات واقع شود و چون امرای امیر حسین منازل و مراحل طی نموده در
بیابان سمرقند بقره کش که کند علی قدس سره در آنجا مدفونست رسیده فرود آمدند و حضرت
صاحبقران با دین و داد در علی آباد سغد نزول فرمود امیر موسی و اولجایتو بالتماس امر مصالحه

غلط کرده اند و امیر تیمور عباس بهادر را با بخشنبه
پیش امیر حسین روان فرمود تا مبانی پیمان [illegible]

کسی

کسی نزد امیر صاحبقران فرستاد و امیر موسی و امرا و اولجایتو با صد کس یکدیگر رسیده مهم مصالحه
با تمام رسانیدند چون این حدیث مسموع امرا گشت بر نوبت با صد سوار [illegible]
تیمور گورکان با دویست مرد در حرکت آمد و چون بهم نزدیک رسیدند مقربان حضرت
صاحبقران گیتی ستان گفتند که امراء معتبر امیر حسین ایشان اند که بپای خویش بدام آمده اند
اگر ما دست بردی نموده بر کوفتن ایشان اقدام نماییم او را دیگر مجال آن نماند که با ما دیگر مقابله
نماید عقلا فرصت غنیمت دانند اهل تجربه گفته اند که الفرص تمر مر السحاب و قیل مثل الشهاب
و نیز فرموده اند که فوت الفرص غصص حکما گویند که کمال عقل مرد و مهمان توان شناخت یکی چون
وقت دشمن نبیند قدر در مقام تواضع شد و چون راستی بخت مکر و بیاید فرصت اندک
ندهند و هیچ چیز نباشد درد و ابی کرد و چیز در آن مجمع بود نخست در استیفاء لذت جهانی
مبالغه نمودن دوم فرصت از دست دادن توان دانست اول رحمت شامل بر حال رعیت
دوم نگاهداری ملک سوم هیبتی که جور ظالم از مظلومان باز دارد چهارم دانشی که بر آن
واسطه عدل بر کید دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بر آن فرصت غنیمت دانند مست
مکن و تتصابیم بافسوس و حیف کنده فرصت عزیز است والوقت سیف فی الجمله چون حضرت
صاحبقران کامکار بر قصد امرا اطلاع یافت انکار بلیغ نموده فرمود که وفا بعهد و میثاق از جمله
ارکان دین هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید دولت او متزلزل و مضطرب
باشد و هر ملک که در استحکام بنیان پیمان کوشد ملک او معمور و خزینه او موفور گردد و
جمعی که در مقام مخالفت آمده باشند و بعد از آن طالب صلح شده بر عهد و پیمان اعتماد کنند
نقض آن نشکستن باید و ملک آرام گیرد ... خصم تو گیرد قرار عهد نباید که شود پایدار
القصه چون امرای امیر حسین بحضرت صاحبقرانی رسیدند زبان باعتذار گشادند و از جانبین رسم
محبت و مودت و عهد تازه کرده و غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت و صحن خاطر آن
دو نیازمند بوفاق امیر موسی نزول فرمودند بقرار سابق و دستور معهود بساط انبساط مبسوط داشتند
و امرا بعد از آن لشکرها رخصت معاودت داده خود بمنازل خویش رفتند و حضرت صاحبقرانی
بخطه دلکش کش رفته اهالی آن بلاد از احسان بیکران محظوظ و ممنون گردانید ذکر رفتن حضرت
بجانب بدخشان و معاودت از آنجا [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

شاهان بدخشان با خان و امیر حسین اظهار یاغیگری میکردند و امیر حسین با لشکر گران متوجه
ایشان شدند و شاهان نیز سپاهی ولایت خود جمع آورده استقبال نمودند و لشکرها کشود
چند روز در برابر همدیگر نشستند و چون ملک حسین کرت والی هرات از توجه امیر حسین
بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از سپاه نامزد نمود و بعزم تاخت و غارت احشام و الوس
بلخ و توابع بتعجیل فرستاد و حضرت صاحبقران را از این حادثه اطلاع افتاده با لشکر کش
و غیرهم بعزیمت دفع فتنه ایشان روان شد غوریان بر توجه حضرت گیتی ستان مطلع شده
شبرغان و نواحی بلخ را غارت کرده بتعجیل هر چه تمامتر مراجعت نمودند حضرت صاحبقران از
کنار ترمذ گذشته چون اثر غوریان نشان نیافت عزم درگاه خان و امیر حسین کرد و چند منزل
بعد امیر حسین از عزیمت صاحبقران کامکار خبردار شد با شاهان در مقام مصالحت آمد
و بر جناح استعجال با کمال اشتیاق و آرزومندی مراجعت کرده در قندز اتفاق ملاقات
افتاد و همدیگر را در آغوش گرفته اظهار استبشار نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بر طبق
اخلاص نهادند و از گذشته و آینده سخنها گفتند اما در باطن وحشت و کدورت ساکن
و چند نوبت یکدیگر را طوی داده و بعیش و عشرت بسر برده حظی وافر از ایام جوانی اوقات
زندگانی برگرفتند و از آنجا در حرکت سیلاق انکس روان شدند و از آن موضع حضرت صاحبقران
قاصدی به بلخان فرستاد تا امیر حسین را انکیز یا الفرقی بجانب قبة الخضراء کش توجه نماید و چون در آن
و کابولاد و اتوقا بحصانت حصار کابل و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته در راه مخالفت
و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقران با لشکر سنگین متوجه آن دیار گشتند و چون
از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند بولاد و اتوقا اسباب حصارداری ترتیب
داشته بقلعه تحصن جستند و سپاه ظفر دستان حصار را مرکزوار در میان گرفته بجنگ
مشغول گشتند و حضرت صاحبقران در باب محاصره آثار جد و اجتهاد بظهور رسانید
مخالفان عاجز و مضطرب شدند و دلاوران لشکر نصرت انتساب چون خضای بهادر و
شیخ علی بهادر و عمر چهار زخم یافته دست از حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس همایون متصدی
کار آنجا شده ملازمان رکاب فلک فرسای قهرا قسرا قلعه را مسخر ساختند و بولاد و اتوقا را
دستگیر کرده بحکم حسب به بیرون آوردند و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین بطرف

شبورغان با امیر تیمور گورکان گفت که داعیه من آنست که خطه بلخ را دار الملک خویش سازم و
قلعه هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته است بحال عمارت آرم هر چه
بخاطر میرسد بگوی حضرت صاحبقرانی که مؤید من عند الله بود بحکم قضیه الفراسة المؤمن
امیر حسین را از آن امر منع فرمود و گفت عم شما امیر عبد الله که بعد از واقعه پدر خویش امیر
قزغن متصدی امر حکومت گشت خواست که در سمرقند متوطن شود امرا و نواب اردو بنصیحت
عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر ولایت خویش کساسانی و جائی دیگر وطن ساختن و
مملکت بیگانه معمور داشتن از طریق حزم بعید مینماید امیر عبد الله سخن ناصحان نیک
اندیشان نشنید و بجانب سمرقند رفته رایت توطن برافراشت و عاقبت رسید بوی آنچه رسید
و پشیمانی سود نداشت اکنون من هم آن میگویم که مشفقان و نیکخواهان با امیر عبد الله گفتند
امیر حسین جواب داد که هر چند میدانم که این کلمات از محض اشفاق بر زبان تو جریان مییابد اما
اما این معنی چنان در باطن من رسوخ یافته که از سر آن گذشتن از جمله محالات است و بعد از آن
مرتکب آن باب تحصیل نکته و اد باد خویش شده بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه به بلخ
نهاد و با آنکه وعده کرده بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور گورکان را رخصت فرماید
که بمستقر خویش رود بسخن خویش عمل ننمود و آنحضرت را همراه خویش به بلخ برده بقصد سد
عمارت هندوان آغاز نهاد و ساکنان بلخ را بقلعه فرستاد شهر از خراب ماند و غم قلعه هندوان
بر وی سبب استیصال او شد چنانچه عنقریب مذکور آن بموضع خود گفته آید انشاء الله تعالی و مقارن
این حال خبر رسید که لشکر جته متوجه ماوراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران
التماس نمود که همت عالی نهمت بدفع آن حادثه برگماشته عنان جلادت بآن صوب تحریک دهد
و امیر موسی مصحوب خویش کرده اند و چون خبر توجه سپاه جته بتحقیق پیوست حضرت صاحبقرانی
و امیر موسی عزیمت ماوراء النهر کرده از جیحون عبور نمودند و لشکر جته با شکسته بواسطه
هجوم لشکر زمستان هم آنجا رحل اقامت انداختند و حضرت صاحبقران و امیر موسی از ترمذ
گذشته صلاح چنان دیدند که در قراتقو که موضع مناسب بود و مکانی در حوزه ناحیت چغانیان
لشکر قشلاق نمایند و امیر حسین با بقیه لشکر در حرکت آمده بکاکتبن را معسکر ساخت
و در این اثنا میان امرا جته نزاع و مخالفت روی نمود بیان این سخن آنکه قزالدین و کیکیتمور و زراول

طایفهٔ از لشکریان بقصد حاجی بیک که از عظماء امراء جته بود اتفاق نمودند و حاجی بیک از قصد ایشان
ایشان آگاهی یافته عنان عزیمت بجانب ایشان تافت و آن جماعت پای در رکاب آورده روان شدند
و هر دو گروه نزدیک یکدیگر رسیده از نیک و بد و سود و زیان حکایات گفتند و بی استعمال
سیف و سنان و اعمال تیر و کمان بازگشته و قمر الدین و کیک تیمور حیله انگیخته با اتباع
خویش جدا شدند و حاجی بیک بعد از آن مغافصه بر سر او رفته بقتل رسانیدند و از این سبب
پراکندگی بحال مخالفان راه یافته ما وراء النهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ ماند و
بعد از آن حضرت صاحبقرانی و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاده طلبیدند
که در عقب سپاه جته بشتابند و چون در آن زمستان شاهان بدخشان بر تفوق جسته
و پیمان اقدام نموده و باقدام جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده بودند امیر حسین دفع
دشمن خانگی اولی دانسته ایلچی بطلب ایشان روان کرد بیت جو دانم در ممالک خود دشمنان
توجه بجای دیگر کی توان
ذکر توجه امیر حسین و حضرت صاحبقرانی بطرف بدخشان در آن زمستان
و چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد امیر حسین و حضرت صاحبقران
گردون توان بتجدید لشکرها مرتب ساخته عازم بدخشان گشتند و چون از جیحون گذشته
و منازل پیموده موضع کشم که از جمله دیار بدخشان است مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت
امیر حسین حضرت صاحبقران گردون غلام را با فوج خود چون ملک الموت از پیش روان فرمود و خود با خویشان
با اخوان در کشم توقف نمود منتظر آوازه فتح بدخشان میبود و از آنجانب بدخشانیان در عقبه
کوکس ایستاده سر راه بگرفتند تصور آنکه مرغ تیر پران از آنجا نتواند گذر کرد و چون سپاه
ظفر پناه از دور دیدند پای ثبات و وقار ایشان متزلزل شده روی بگریز آوردند و بالای
عقبه حرم بجلدی اتمام نمودند و متوقف شده بحرب دست راست ظفر بکردم ایشان اسپ
با فلاخت دادند و از آب جرم عبور نمود پل ویرانه ساختند و کنارها آب که بر نقده
ممانعت بایستادند حضرت صاحبقرانی جای دیگر گذر پیدا ساخته فوجی از لشکر ظفر توزیع
پوشیده و پنهان از آن معرکه بگذرانید شاهان چون از عبور سپاه آگاه گشتند بی توقف فرار اختیار
کرده بجانب بالای بدخشان روان شدند و در دره ازبج که محلی صعب تنگ و دو آب بوده است
آنجا بهم متصل میشود مجمعها و شهرها بهم بسته مجموع ایشان بایستادند و لشکر عزیمت بپای ایشان

روی بایشان آورده باد بگریختند منهزم طرف کبغرالمنک شدند و از آب جیحون بالای
پر جون نگذاشته کنارها آن را محافظت کرده پای وفا استوار داشتند و مغولای سپاه حضرت
شعار بایشان رسیده آن سرکشان بعد از حرب روی بفرار آوردند و لشکر منصور شاه شیخ
علی بدخشانی را اسیر و دستگیر کرده اسب و گوسفند بسیار کرفتند و در این اثنا سمع اشرف
اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان که گریخته در دره مجتمع شده اند لاجرم آنحضرت جهان
ملک را با گروهی انبوه بر سر ایشان فرستاده و سپاه بدخشان رسیده و دست غارت و تاراج
بر آورده غنیمت فراوان بدست آوردند اما در حین مراجعت در تنگنایی سر راه بر ترکان گرفتند
و چون شور حرب که هر کشت جهان ملک با کوبخت و دشمنان جرم شده آنچه سپاه امیر حسین غارت
کرده بودند بستاندند و ششصد و سی سوار از قوم آورده اسب و جبه ایشان را تصرف نمودند
و بعضی از ترکان بقتل آوردند و چون این خبر بسمع مبارک حضرت صاحبقرانی رسید
آتش غضب شعله زدن گرفت بی توقف سوار شده ببالای کوه بر آمد و از نشیب آن جماعت
و صعوبت مسالک با کثر بهادران از رکاب همایون تخلف نمودند و آنحضرت با سیزده کس بر
سر راهی تنگ که مردم دشمنان با آهنگ بود بایستاد و جنگ تیر و کمان باز در حرب آغاز نهاد
که بهرام خون آشام و طارم نجم از این معنی تنگ آمده و کوشش فراوان لشکر را
از آسیب متغلبان خلاص داد از زبان فصاحت بیان آنحضرت صاحبقرانی گیتی ستان منقول گشت
که فرمود مدة العمر بصعوبت آن جنگی ندیده ام و معرکه بهیبت آن مشاهده نکرده ام و از آنجانب
باز بجا پیاده سپر در سر کشیده نزدیک حضرت صاحبقران رسیده شیه آغاز کرده و دو
مرد دیگر از عقب ایشان میدویدند و از جمله عنایات ربانی که شامل حال دولت روزافزون حضرت
صاحبقرانی بود یکی آنست که در آن موقف هولناک ایلچی بوغا اتفاقا در قوت و توان بدرید فوج
دیگر بی تقدیم و تحاشی در میان مخالفان رفت و جنگ ناجنگ بسلی جدا کرده بزد و بفرمود بر خویش
و تکلم دلکش اشارت بحضرت صاحبقرانی کرده بایشان گفت که آن شخص که می بینید امیر تیمور
کورکان است و امیران شما را خلاص کرده بشما میدهد این جنگ بیهوده چرا میکنید پیاده که از
آن تهمتن سوار میدان مردانگی شنید دست جلادت از محاربه کشیده داشتند و از هر جانبی که
ایستاده بودند سر بر سکت فرود آوردند و دو کس از آن جماعت بپای اسب آنحضرت پیش آمده پیشانی

مراجعت بر زمین نهادند حضرت صاحبقران با ایشان گفت که آنچه از اسب و جبه که از لشکریان
ما گرفته آید فردا وقت صباح بیارید و بسپارید تا ما آنرا بایشان تسلیم کنیم ایشان تقبل اینمعنی
را انجام بجای آورده بازگشتند و حضرت صاحبقران در کنف سعادت و اقبال معاودت
نموده در اردوی همایون فرود آمد و اهل بدخشان غنایمی که از لشکریان انجا گرفته بودند جمع
کرده آوردند و تحف و هدایا از نقود و نفایس و اسب و قطارهای شتر با آن منضم ساختند و در یک مجمع
نظر کیمیا اثر حضرت صاحبقرانی رسانیدند مرحمت خسروانه باطلاق اسیران فرمان داد و بعد از آن
مقصود و مظفر در حفظ و حمایت ملک داد گر مراجعت نمود و چون در اوایل طی بدخشان نزول
کرده بود بمقام [illegible] جلایر و بعضی سپاهی که انجا [illegible] بودند آمدند امیر التماس نمود
داشتند که اگر باز خواست ایشان بعد از مراجعت [illegible] آید [illegible] بعزت پادشاهانه [illegible]
اینمعنی نکرد و باحضار اتباع [illegible] در موقف [illegible] داشت بعد از [illegible] مجموع
با ساق مجموع سواخت ذکر مراجعت صاحبقران از بدخشان بسبب [illegible] و شیخ محمد بیان
مخالفت آنحضرت با امیر حسین [illegible] در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان معاودت نموده
بدخشان نزول فرموده فرستاده امیر حسین با انجا آمد خبر رسانید که شیخ محمد سلدوز
و کیخسرو ختلانی و اتباع خود جمع آورده رایت عناد و خلاف برافراشته اند امید که جناب
امارت بر وجه توجه کرده تا تیغ آبدار آتش آن فتنه فرو نشاند صاحبقران کامکار با جمال الملک [illegible]
برسمند بادرفتار بعزم مراجعت سوار شد و در آن اثنا شیخ محمد بیان سلدوز و امیر کیخسرو
مکتوبی بجانب حضرت صاحبقرانی فرستاده بودند و التماس امداد و معاونت نموده و آن
مکتوب در راه بدست افتاده بود و امیر تیمور گورکان ازین قضیه واقف شد و چون حضرت
صاحبقران بارهنگ رسید با امیر حسین ملاقات فرمود و خدمتش در مراسم اعزاز و احترام
غایت مبالغه بجای آورد و از دقایق تعظیم و تبجیل و مساعدت [illegible] فرو نگذاشت و در خاطر
خطیر امیر جهانگیر جای آن بود که چون بنای مصادقات و اساس موالات [illegible] و تاکید
و تشیید یافته باید که امیر حسین آن مکتوب بنماید و آن [illegible] بر شته [illegible] امیر حسین خود
اصلا حکایتی از آن بر زبان نیاورد و طریق یگانگی مسلوک داشت و از جاده دوستی که [illegible] اقتضای
امیر است بایکدیگر انحراف جست و این صورت [illegible] ملالی بر صفحه ضمیر انور صاحبقران داد

نت

نت و چون بازگشت در وثاق خجسته قرار گرفت سه شخص بحضرت مبادرت نموده معروض داشتند
که امیر حسین در خاطر غدری دارد و میخواهد که شما را بگیرد هرچند این سخن [illegible]
مانند کی شد اما حضرت صاحبقران کامکار از کمال تمکن و وقار هیچ گونه تغیری بخود راه نداد و آن
و آن سخن را اعتبار نکرد متعاقب این خبر دیگری آمد و مکتوبی جانب آنحضرت رسانید مضمون آنکه
امیر حسین با امیر موسی گفته اند که حضرت صاحبقران چون از مجلس امیر حسین بیرون آمده بوثاق
همایون خود تشریف آورد دو کس آمدند و صورت قصد امیر حسین را نسبت با آنحضرت باز نمودند و از
و از عقب دو کس شخصی دیگر رسید مکتوبی که امیر حسین از زبان خان با امیر موسی نوشته بود مشتمل بر
آنکه فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرد و بدست او دهد و مهر تقدیر حضرت صاحبقران [illegible]
نقش حکایت ثانی [illegible] نهاد و با خود گفت که این سخن غالب آنست که دروغ باشد چه اگر امیر حسین را
اندیشه در خاطر بودی میتوانست که در مجلس نخست بظهور رساند و امیر موسی را کجا یارای آن
باشد که اگر امور دشمنی در ضمیر [illegible] اند و بعد ازین اندیشه حضرت صاحبقران دولتیار نفس
همایون بر سمند گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بی وسیله دیگری از حقیقت
این حکایات استفسار فرماید و مخالفان از میان بر داشته آن دغدغه از خاطر مرتفع سازد
و چون بکنار آب رسید امیر حسین را در انجا سوار ایستاده دید و پیش از آنکه تکلم آغاز کند
کشتی رسید و شخصی بتعجیل از کشتی بیرون آمد آهسته با امیر حسین گفت یاغی نزدیک آمد لشکر
مرتب باید داشت امیر حسین دفع دشمنان در التفات و اهتمام صاحبقران کرد و [illegible]
در [illegible] بر حضرت صاحبقران آورده گفت باید که بی تاخیر از آب بگذری و بیا حمله کرد کران سنگ و صورت
شمشیر آتش آهنگ دشمنان خاکسار را [illegible] پراکنده گردانی [illegible] و بعضی دلاوران که از پیش
رفته اند از عهده این امر بیرون نمی توانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه خود از جیحون عبور نموده
و [illegible] و سایر مردان که در مقدمه بودند پیوسته روی باستیصال دشمنان نهادند
ایشان چون از توجه امیر تیمور گورکان آگاهی یافتند و شیخ محمد سلدوز بجانب خجند گریخت و حضرت صاحبقران
در عقب ایشان شتافت و خدمتش از سیحون گذشته تا اترار [illegible] قرار گرفت و آنحضرت مظفر و منصور
بازگشته در [illegible] نزول فرمود و امیر حسین بیمن مساعدت و اهتمام آنحضرت [illegible]
دشمنان امان یافت از رهنگ بجانب بلخ توجه نموده و در قلعه هندوان رایت تمکن و استقرار برافراخته

که انتهاز فرصت نموده تورا بگیرد و بعضی از [illegible] خان گفته صح

بعرف فرقدان رسانید و چون استاد ازل در کارخانه سخن قسمتا سوزن تقدیر خلعت سلطنت بر قامت
قابلیت امیر بی‌عدیل و نظیر تیمور مؤید جهانگیر دوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بر آن
داشت که شایبه وجود طالبان ملک از میان منتفی گردد لاجرم درین ایام چندان صفات نکوهیده
بر طبیعت امیر حسین مستولی گشت که امرا و اعیان ولایت روی از مصادقات و موالات او گردانیدند
نکوهیده بر طبیعت امیر حسین مستولی و از آنجمله حرص مال و امساک بر کمال بر مزاج او استیلا یافت
و با آنکه حضرت صاحبقران بکرات عقد اتحاد از لوازم ود و داد و ظایف اتحاد تکرار نمیکرد امیر حسین
بر اساس غدر و مکر میرفت و بافساد خویش و کلاد آقا و امیر خلیل رخنه محبت و وداد در اتحاد
و حاشاک بیوفایی و بدعهدی بتدریج و بمکر دل نکث ابن تا صحیفه عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده مکر
و حیله آغاز کرد و تواجیان فرستاد که از متعلقان و منتسبان حضرت صاحبقرانی هر کرا اسمی و رسمی
داشته باشد مجموع را بجلای وطن تکلیف نموده از خطه کش ببلخ آوردند و شیرین بیک آغا را
که خواهر حضرت صاحبقرانی بود بسبب آنکه شوهرش امیر مؤید … نیز در … از کش گریخته
بود هم ببلخ بردند و امیر موسی را که در آن طرف آب صاحب اختیار بود با کوچ طلب داشت و این حرکات
ناملایم مؤکد امارات علامات قصد امیر حسین شد که سابقا نسبت با حضرت صاحبقرانی اندیشیده
بود و امیر با تمکین ملتفت آن نشده و درین ولا که بدیده دوربینی در صفحات حالات امیر حسین از روی
امعان نظر نیک دانست که جز نقض عهد و میثاق اندیشه … مترصد آنست که دست بر وی نماید لاجرم همت
عالی همت بر دفع این حادثه گماشته بمقتضای وشاورهم فی الامر عمل فرموده و امیر موسی و ارکان دولت
مثل امیر داود و امیر … بوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیرهم در مقام مشورت آورده از مکر و حیله
امیر حسین در دفع و رد آن سخن راند ایشان متفق اللفظ گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان او وثوق و اعتماد
نیست مصرع تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد جمعی نیکخواهان را معلوم شده که وی داعیه مکر و غدر
در خاطر دارد و اگر در وی درین باب فکری کرده نشود شاید که امری روی نماید که دست تدارک از
تدارک آن قاصر آید اکنون صواب چنان مینماید که یکدل و یکجهت شده لشکرها جمع آورده و حرکت بر دفع
او مقصود گردانیم و اگر درین باب اهمال ورزیم عرض و مال همکنان در معرض تلف آید و از زمان
… حضرت صاحبقران گیتی ستان آن سخنان را بسمع رضا اصغا نمود و در مخالفت امیر حسین
با ایشان همداستان شد و در اثنا مشورت علی پادشاه … امرا

از مخالفت امیر حسین تحذیر نمود و از وخامت عاقبت آن بترسانید و امیر از کلمات او متأثر و متغیر گشته
از خلاف وی اندیشه مند گشت و اندر وی اتفاق آن چون … را که عقل معاش نداشت …
و تهیه اسباب محاربه اشتغال فرمودند گفتار در نهضت حضرت صاحبقران بجانب بلخ بار دیگر … و انقراض دولت امیر حسین … امیر قزغن
چون امرا و نوینان از افعال ناپسندیده امیر حسین ملول
و متنفر شدند از بأس و سطوت او هراسان شدند و امیر صاحبقران را بر مکر و غدر او … برتبه
یقین پیوست امیر … در مخالفت خدمتش همداستان شده با یکدیگر پیمان بستند و بیقین …
و چون جبلت حضرت صاحبقران عدوبند قلعه‌گشای از سمات نفاق و فریب عاری و معرا بود آوازه
خلاف امیر حسین شایع گردانیده باحضار لشکرها فرمان داد و هندو قرقره را بطلب شیخ محمد بیان
سلدوز که از مهابت امیر حسین سابقا در فرار بود فرستاده چون سپاه نصرت انتساب بدرگاه خسرو
کامیاب روی آوردند مجتمع گشتند و برانغار و جوانغار و قول و منغلای را ترتیب داده بطالع سعد و بخت فرخنده
از خطه کش بیرون آمد و یاسامیشی قول بعهده امیر موسی کرده خود با طایفه از شیران بیشه هیجا و نهنگان
دریای دغا در مقدمه روان شد و چون طی مسافت نموده بجوار … رسیدند امیر موسی … قدیم
او بود بموجب … بگریخت و حضرت صاحبقران گردون اقتدار ملتفت بفرار امیر موسی نشد و سوغتمش اغلان
با امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه و ملازمان درگاه برسم منغلای از پیش روان ساخت
و قول را بفر طلعت همایون خویش زیب و زینت داده رایت ظفر پیکر برافراخت و افواج لشکر چون امواج
بحر اخضر در حرکت آمدند و چون سوغتمش اغلان و بهادران ظفر نشان بترمد کهنه رسیدند و …
که منغلای لشکر امیر حسین … شده قدم جسارت پیش نهاده بمجرد دیدن سپاهی ایشان پشت داده
روی … لب آب آمویه … و ببلخ رفته دست از نام و ننگ بشستند و در آن ولا عالیجناب سیادت
مآب نقابت … انتساب سلسله ائمه معصومین افتخار آل طه و یس امیر سید برکه که از عظمای سادات
مکه بحسن خلق و صفای سیرت و طهارت ذیل و صدق اعتقاد امتیاز داشت جهت اوقاف … اندخود
پیش امیر حسین آمده بود و امیر حسین با آنکه از محصولات وقف چیزی با آنجناب نداد تعظیمی لایق
نرسانید بیت … کرم که نان کسی نیست زبان مردمان هم … و در … ممالک اسلام …
و بجهت خاطر از بلخ بیرون آمده روی توجه بجانب ماوراء النهر نهاد و در موضع … بملازمت
حضرت صاحبقرانی پیوسته طبل و علم پیشکش کرده بزبان فصاحت بیان گفت که …

فلق و اضطراب نکرد و در روز دیگر که خسرو ثابت و سیاره بعزم تسخیر این قلعه فیروزه فام برق ظفر
انگار بر افراخت جوانان جلادت روی بمیدان نهاده دست بتیر و تیغ گشادند و بعد از بستن
و آویز بهادران امیر حسین روی بگریز آوردند و پناه بحصار بردند و در جبلت و فطرت امیر حسین
از غایت بخل و امساک بر طبیعت او غالب بود قوت آن نداشت که زر و سیم و قماش جان شیرین
سازد و پیش دست بذل مال باز دارد بیت چه داری ز شمشیر زن زر دریغ دریغ آیدش دست بردن بتیغ
امیر حسین از کمال خوف و دهشت در دروازه بست و حضرت صاحبقران ظفر قرین کس
بپیش او فرستاد که اگر جان میخواهی از قلعه بیرون آی و بقدم اخلاص جادهٔ اطاعت بپیمای امیر حسین
چون راه نجات و خلاص از اطراف و جوانب بسته دید و از پس و پیش سیلاب بلا و عنا بهم پیوسته
دست در دامن تضرع و استیمان زده پسر بزرگ خود با خواتی که اختیار کرده پیش حضرت صاحبقران بندگی
ساخته گفت در مقام انقیاد و اذعانم و حرم طاعت و مطاوعت و متابعت جادهٔ عبودیتم و متعاقب آن
دیگر برادر فرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بحد زوال رسیده و کوکب اقبال من از خانه عز و اوج
شرف بدرجه هبوط و منزل وبال انتقال کرده در خواست از تو که سعادت و بهروزی همعنان داری
همین است که بر جان من ببخشایی و راه من بگشایی تا ازین تنگنای محنت و مشقت بیرون آمده روی
بکعبهٔ معظمه نهم و زیارت بیت الله بجای آورم و از جرایم و آثام زمان باعتذار و استغفار گناهم
مراحم خسروانه ملتمس او مبذول داشته از موقف عتاب و سرحد فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده
باید که مزاحم و متعرض او نشود تا بیرون آمده هرجا که خاطرش خواهد برود باز امیر حسین کس فرستاد
که فردا بیرون می آیم مشروط بآنکه امیر تیمور گورکان عهد و پیمان در میان آورده قصد جان من نکند و
هیچ آفریده را این نفرماید که تعرض من نماید و حضرت صاحبقران که در عهد و وفا و صدق و صفا یکه
در جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین و خواقین دوران بود بر انجمله پیمان بست و قرار بر آن یافت
که روز دیگر بسلامت بیرون آمده هرجا که خواهد برود و امیر حسین بفحوای این کلمه که
بندارد بر این سخن اعتماد نموده و چون لباس سوگواری در بر افکند امیر حسین با دو نوکر بیرون آمد و از کمال
وحشت و حیرت نمیدانست که کجا میرود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف می نهاد تا شهر کهنه و قریب شیخ
و نوکران را از خود بهانه جدا ساخته خایف و گریزان بپای مناره مسجد جامع شهر که از آسیب تعرض
لشکریان تا آباد که در وقت کندن و تخریب عمارات سالم مانده بود در دست حوادث ایام معول آن نوسیه

ملک مقصود و حضرت صاحبقران که منظور نظر الهی بود از وصول الطاف پادشاهی در فاتحه دولت و مقدمه
جناب سیادت پناهی بر آن نهضت بغایت منتهج و شادمان گشت و تمامی اوقات حرمین را با تحاف بر سر
داشته از وظایف اعزاز و مراسم احترام دقیقه مهمل نگذاشت و میان ایشان الفت و استیناس از حد تعیین
بحسن و قیاس بیرون واقع شد چنانچه مرویست که حضرت صاحبقرانی و جناب ولایت پناهی مدت العمر اکثر
اوقات با یکدیگر میبوده اند و بعد از وفات در یک قبه آسوده اند القصه حضرت صاحبقرانی با لوای فتح و
نصرت از بلاد حرکت آمده بخطا این ولد و امیر جاکو را بجمیع لشکر اطراف نامزد کرد و او بموجب فرمان
تمامی وایل سلدوز و غیرهم را فراهم آورده براه همایون فرستاد و خود بجانب ختلان شتافت تا لشکر
آن موضع را نیز در سلک ملازمان گردون اساس منتظم کرده اند و در آن طرف آب موضع آلماچ شیخ محمد
بیان با هشتر قرکه بموکب همایون پیوسته شد و چون موضع مخیم عسکر ظفر قرین گشت
شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو که از قبل امیر حسین حاکم قندز بود با لشکرها بدرگاه روی
رسیده بانواع نوازش سرافراز گشتند و هم چنین امیر کیخسرو که دست از حکومت ولایت ختلان باز داشته
از بیم امیر حسین روی بسالای نهاده بود و بعز بساط بوسی فایز گشت و امیر جاکو با سپاه ختلان باز
از بیم امیر حسین روی رسید و تمامی امرا و اعیان الوس و جماعتی که از کردار ناصواب و شیوهٔ امیر حسین
متنفر و کوفته خاطر شده بودند روی بدرگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی نهاده رسیده بودند
و آنحضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از دلاوران در مقدمه روان کرد و امیر حسین بهادر را
فرستاد و جنگ بین الفریقین روی نمود سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر
جوان سر بهادر را دستگیر کرده کشان کشان بدرگاه فیروز نشان آورد و حضرت صاحبقران در این اثنا
سیورغمش نشاند و چند روز بعشرت و شادمانی بسر بردند و بعد از آن لشکرها را
داشته رایت استعداد بر افراخته متوجه بلخ شدند و مقارن آن حال امیر حسین سپاه
اعلی بلخ گشت و باتفاق قلعه هندوان را مرکز کرده میان کردند و از حصار
پیاده بسیار فزون از حد و شمار بیرون آمده جنگ بنیاد کردند و در آن روز شاهزاده سعادتمند امیرزاده
عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود جرات بتیغ و نیزه داد مردی و مردانگی
داد و از شست قضا تیری گشاد یافته بر پشت پایش رسید
تیر را چنان دفع کرده که سیخ از زیر قدم بیرون آمد و شاهزاده با وجود سالگی

رفت و نداشت بیت از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
و از عجایب حالات و از غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی گم کرده بود و هر چند بجست نمی یافت تا کار بجایی
رسید که بر آن مناره بالا رود و نظر بر اطراف و جوانب دشت و صحرا اندازد شاید که سیاهی گم شده بر چشمش
در آید باشد که باسب بکوشش رسد بیت رفتم همه جهت کار از جا کو رفته ارغون اسب بگوشه اصلاح
ایگرست و خداوند مفقود چون بر آن مناره بر آمد امیر حسین را دید و بشناخت و خود متش را بدان آورد
با آنکه بی حضور مربت بکف کردم بر یان هیچ نماند پهلوان عبداد در آن حال از بیم جان ... سلطان
بدان شخص داد و در کتمان سر خویش مبالغها نمود و بمواعید حسب او را امید وار کرده اید و آن مرد امیر حسین را
بسوگند آن عظیم سلطان خاطر کرد اید فرود و تنبیه کاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت قضیه را بعز
معروض داشت و شاه و سپاهیان بر آن حال اطلاع یافته پیاده و سواره یکبار بمناره شتافتند امیر حسین چون
دید که گروه انبوه باشتیاق دیدار عز بر من متوجه اند نا الامر بر آمده در سوراخ دیوار نهان شده خزید
و چون دست اجل گریبان جانش گرفته مقداری از دامان جامه اش در بیرون ماند مردم بالا رفتند
رفته خدمتش را یافتند و از انجا رجعت کرده بی شکاف دیوار بردند و از شکافش جو اجر ولا بیرون
کشیدند دست بسته پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند بیت کسی که گردن اللرت کشید کرده و پیش
بآستان تو اکنون کشان کشان آورد حضرت صاحبقرانی با کرم سیرت صافی سریرت نخواست که از نقض
عهد تجاوز نموده هیچگونه تعرضی باو رساند و روی بارد آورده امیر کیخسرو ختلانی اضطراب آغاز
نهاده معروض حضرت صاحبقرانی گردانید که امیر حسین برادر مرا کیقباد کشته است او را بمن باید که
بامقتضای شرع شریف بقصاص رسانم آنحضرت کیخسرو را تسکین داده فرمود که تو مرا بر جوی که
عاقبت وخامت چون ناحق بر سر کار او خواهد رسید و در اثنای این گفت و شنید حضرت صاحبقران بطرف
باد ایام گذشته کرده حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانید در بی اختیاری ... تامل کرد
و از تلخی زهر فراق آقای ترکان اعاجو اهل امیر حسین که حرم محترم صاحبقرانی بود حزن و الم بر طرف
استیلا یافته بگریست امیر اولجایتو که از یک جهت ایام واقف بود ... و زبان ... و اعوام عارف
چون وقت آنحضرت و خلاهی ... مشاهده کرده دانست که چون امیر حسین پای از ان ... ساحل
نجات هیچ راه دست انجانب شریف باید بشست لاجرم بکوینه حشم ... امیر کیخسرو کرده
و ایشان اجمعین یافته وی رخصت از عقب امیر حسین شتافتند کار او را باتمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را

با حالی که بر کشیده او بود از میان برداشتند و دو پسر دیگرش که بجانب طرف دیار هند رفته بودند
و در غربت شهر بدرود بر ان بپیوستند و لشکر منصور بر قلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین و دفاین
امیر حسین را با خواتین و متعلقان و منتسبان او پیش حضرت صاحبقران جهان ستان آورده بود
آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان و الوس آغا دختر توبه شیرین بیگ خان که دو سابقا خواتین امیر حسین
سمت تقدم داشتند بهر حال ابر داد و دیگر خواتین و قایان و دختران را با امرا و مقربان و ملازمان
نامزد فرمود و دیاعر و بجست کرد هر یک دست در گردن شوهری کند و حرمی که در شب الله
مهر دیگری نهد کوس سعادت در مقابر زنند و خطبه سلطنت هر جمعه بلخ خواندند و تلک الایام
نداولها بین الناس و این واقعه عظمی در رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد
بعد از قتل امیر حسین در آن بجا انقطاع شرف نقادیا فشکه مردم از قلعه هندوان شهر بلخ روند
و دولت توضع آغا عمارت کرده متوطن شوند و حصار مذکور او و بران ساخته تمام فراوان بدست
لشکریان افتاد فقر احتیاج در میان ایشان مانند عنقا و کیمیا نایاب شد گفتار در جلوس همایون حضرت
صاحبقران در تخت آنحضرت و بلخ حال از اولی بدار الملک سمرقند چون بمقتضای کلمه
کریمه تؤتی الملک من تشاء و از سرکار و حاکم تنزع الملک ممن تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین بن امیر ... را
در نوشته شد و حقیقت دیوان مالک الملک ممالک ایجاد و ابقا با فنا و الله یؤتی ملکه من یشاء منشور انا جعلناک
خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام همایون فرجام حضرت صاحبقرانی کشور ستانی قطب الحق
والدین امیر تیمور گورکان نوشته بیان این سخن آنست که امیر حسین در آن زمان که دم استبداد و استقلال
میزد و بر زبان او بغیر از لفظ انا و لاغیری جاری نمیگشت بر تیغ قهر ... ناپدید گاه کرد و ...
حکم شریعت غرا و ملت بیضا بود کشته شد و مجموع ممالک در تحت تصرف ... کان درگاه آمد و اوان
فتح احمد در اطراف دیار خراسان و ما وراء النهر شیوع یافت خوفی عظیم در غیبی قوی ... خواطر القاصی و
الدانی مستولی شد و جهت تاکید قواعد میثاق و تشیید مبانی پیمان امرا و نویینان و وجوه و اعیان الوس
جغتای و غیرهم کرد و ولایت بلخ متوطن و مجتمع بودند مثل امیر شیخ محمد بیان سلدوز و امیر اولجایتو
ابردی و امیر خسرو ختلانی و امیر داود که از قوم دوغلات بود و امیر ساربوغا جلایر و امیر جاکو برلاس و
زنده حشم ابردی و شاه شیخ محمد بدخشانی و دیگر مردان و متعینان باتفاق سادات عظام و افاضل
کرام کتابه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث نبی

تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي در شان ايشان نازل شده وحديث آن طبقه عالي مكان
روايت كرده اند مثل عالي جناب معالي القاب افتخار اعاظم السادات صاحب الكرامات والمقامات سيد
بركه وخاوندزادكان ترمد وخاوندزادكان ابو المعالي وخاوندزاده علي اكبر كه در صحت انتساب ايشان
هيچكس را سخن نيست حضرت صاحبقراني را بر سرير جهانباني نشاندند وعهد وبيعت آنحضرت تازه كردند
وبر وفق قاعده قبايل مغول تشيمه وعادت خويش مراسم جلوس همايون آنحضرت در ثاني عشر رمضان سنه
احدي وسبعين وسبعمائه اتفاق افتاد صاحب جوش وخروش گويد ز هفتصد فزون بود هفتاد ويك
قضا گفت شهر الملك لك جهان را كه بد داشت بستي خراب برآمد ز مشرق بلند آفتاب مهي را كه برتو
زركش نمود فلك داد نعت كه خورشيد بود برآمدش نام نعمي جديد ومن شانه عبد ياس شديد
تموز طراجي شد شهر مرد خديو جهانگير گيتي نورد وچون حضرت صاحبقران بر سرير سلطنت وجهانباني
تمكن يافت در خزاين ودفاين امير حسين را كه سالها بود را از بدست حرص واجمع آورده بود بكشاد و
مجموع اعيان حضرت واركان دولت وطبقات حشم وامرا وخدم بمواهب بيكران وعطاياي بي پايان
كامياب وبر استظهار كردانيد وچون از ضبط وياساميشي ولايت بلخ بپرداخت عزم مراجعت بر خود عام
بر كلاس راحكومت انجانب فرمود وبعزيمت ديار ماوراء النهر رايت نصرت شعار برافراخت وبر سر
پل بسته از آب بميامن عنايت ملك وهاب بگذشت وامرا وسرداران را كه مراسم جانسپاري وجد
تقديم رسانيده بودند مناصب لايق مناسب داد وبعد از چند روز كه در چلكاه قبة الخضرا كش توقف
نموده بود وادي بوجيت سلاطين موكب همايون فولعت باقي عنان عزيمت بجانب سمرقند المطلق دارم
واهالي آن شهر ميامن شمول عنايت ومرحمت صاحبقراني بهره قرين گشتند وآنحضرت همت بر دنيا
برعمارت قلعه وحصار وابنيه رفيع متعاد وبر اهالي در بنگار داشت وآن بلده خجسته را مركز آن
دولت واقبال كردانيده پاي تخت ساخت وبد تو الانعام ماكسا بقاياي كه ولايت را بآن فهمه
بود انداخت وامير موسي كه هنگام توجه حضرت صاحبقراني از موكب عالي تخلف نموده بود چون خبر كشته
شدن امير حسين وفتح قلعه بلخ شنيد بتركستان گريخت وآنحضرت جنكي توجين را با طايفه از بهادران
بطلب او فرستاده وجنكي با امير موسي رسيده ميان ايشان جنگي واقع شد وامير موسي منهزم گشته
وجنكي توجين اسرف اقراكوفتي دوي بيابندش براعلي نهاد وامير موسي بطرف بيكي در كوه وصحرا متواري كردان
بكشت تا با رسكو امير قراخاج برادر امير حسين بموجب فرموده باسر دم كارآن موده متوجه او شده چون

امير موسي بر اين صورت اطلاع يافت وچطوال اكثر اهل احكام تركستان مضبوط ساختند بوديد تا لعرض
از آب آمويه كذشته متوجه شبرغان شده وزنده حشم پيوسته با عمل واضلال او اشتغال
نمود واز اين مصاحبت امير موسي بآن بيچاره رسيد انچه رسيد بيت موعظه بر حيات
كز مصاحب ناجنس احتراز كنيد ودر بينما سال مذكور حضرت صاحبقران جهانگشاي طرح
قوريلتاي انداخته بطلب اشراف واعيان الوس جغتاي ايلچيان فرستاده مجموع ايشان تقديم
اطاعت وانقياد بيش آمدند مگر زنده حشم بير محمد خواجه ابوردي كه بعشوه امير موسي ارجاد
مستقيم انحراف حضرت صاحبقران كامكار ايلچي فرستاده از وخامت مخالفت او تحذير نمود
وبر توجه قبله اقبال وكعبه آمال تحريص فرموده زنده حشم مراسم اعزاز واحترام بجاي آورده
فرستاده را وكيل كرده ووعده داد كه در عقب نوباتيغ وكفن پيش آيم سخن خويش وفا كرد ودو اسولا
شخصي كه بر قول او وثوق واعتماد تمام بود از جانب شبرغان آمده بسمع همايون رسانيد كه زنده
حشم پوشيده باغي شده ونخواهد آمد وپيش از اين امير بر امساد ادلات وپير شيخ بلابچي جين
در مقام باغي گري آمده بودند وچون خبر اعصار او واسم اعصار صاحبقران كامكار شنيدند از جانب
خراسان در غايت بهجت ومسرت روي بدرگاه آنحضرت آوردند زنده حشم چون از توجه ايشان
آگاهي يافت اسباب معاشرت از نقل وشراب وانچه از اين باب تواند بود سر راه امير وامير زاده آمد
ودر موضع دليه بيلاق بساط نشاط گسترده ايشان را طوي داد وچون از انجا حركت نمودند ماتفها كردند
پير امسادا را بانبرش گرفته بند بر پاي هر دو نهاد وبرادر خود پير محمد سپرده در مجلس خاص با او گفت
كه اين دو شخص را بدرگاه امير تيمور گوركان برسان ودر خفيه با پير محمد گفته كه مهم ايشان در راه
بقطع رسان وپير محمد از ايشان را در سنكي چند برده در نشب بر امساد وبلابچي را بقتل رسانيد
حضرت صاحبقراني برين قضيه ها يا مطلع شد با امرا والجايتو گفت كه بر شبرغان بايد رفت تا اولوس او
خود را ملامت ونصيحت كرده بقرار ملازمت حاضر كرداني امرا والجايتو مسموع داشته هم با تصوب
او بشرش خواجه يوسف وتابان بهادر وخدم منتظم كرداند وخواجه يوسف وتابان بهادر چون
به شبرغان رسيدند با او ملاقات كردند بيخردانه ايشان را گرفته مقيد ساخته ذكر لشكر كشيدن صاحبقران
بجانب شبرغان واستئصال يافتن زنده حشم بعواطف سلطاني ومخالفت او بعد از آن چون خبر مقيد شدن
خواجه يوسف وتابان بهادر بگوش شهريار زمان رسيد آتش اوصاد التهاب آمد ولشكري بگران

بیکران متوجه صوب شبرغان شد و از آب جیحون عبور نموده چون بمقصد رسید زنده حشم در قلعه
انجا متحصن گشت بهادران سپاه منصور حصار را در میان گرفته سورن انداختند و از خروش کورکه
و کوس و خروش نامداران صاحب ناموس ولوله در این گنبد آبنوس افتاد زنده حشم بی مرد و بی
زنده در برد نشد و در بیم خویش حیران و مدهوش ماند عاقبت چون از هیچ طرف نگاه چاره ندید دست در
دامن استیمان زده امرا و لجاتو را شفیع ساخت و خدمتش در آن باب سخنان ملایم عرضه داشته
التماس نمود که جرایم زنده حشم را بزلال مرحمت و احسان حضرت صاحبقران خطابخش جرم پوش
بشوید محو فرماید و چون لشکر دست از محاصره و محاربه باز داشتند و حیرت و دهشت او کشود با شمشیر
و کریاس بر در بارگاه گردون اساس حاضر کرده و ملتمس امرا و لجاتو بشرف قبول مقرون گشته آنحضرت از
سر جرم زنده حشم در گذشت بلکه بنوازش و عاطفت پادشاهانه او را امیدوار ساخت و بعد از آن
امیر موسی را خود بیرون آورده و عنان عزیمت بمستقر خویش معطوف گردانید و چون شهر سبز رسید
جمیع اهل امیر موسی برشحات سحاب احسان و امتنان خویش تازه و ریان ساخت و بوظایف اکرام و احترام
او قیام نموده و طوی پادشاهانه مرتب داشته قامتش را بخلعتهای گرانمایه بیاراست و حکومت ایل
و الوس او را بوی ارزانی داشت و زبان اهتدا امیر موسی باین کلمه جاری گشت که بیت
از من گنه آید و من اینم ¤ و ز تو کرم آید و تو آنی ¤ و چون کلک قضا منشور ادبار زنده حشم را بتوقیع
خسروان دنیا و آخرت موشح گردانیده بود سر خلاف باز دیگر از گریبان عصیان بر آورده پای جسارت
در میدان طغیان نهاد بیان این سخن آنست که خانزاده ابوالمعالی ترمذی تصور آنکه ظهور مهدی
آخر الزمان سلام الله علیه نزدیکست این حدیث شایع گردانید که من حضرت ختمی پناه را علیه افضل التحیات
بخواب دیدم که مرا بتقویت دین مبین و شرع متین مامور گردانیدند و در این باب مساعی جمیله
مبذول خواهم داشت و بدین افسانه و افسون خاص و عام را فریفته زنده حشم ساده لوح را نیز
از راه برد و او خاطر بمخالفت حضرت صاحبقران کامکار قرار داده با سید ابوالمعالی ملحق شد و بنفاق
دست بغارت و تاراج ایل و الوس بلخ بر آورد چون خبر این امر باسماع اشرف رسید باستماع [illegible]
رسانیدند به خطای بهادر و ارغونشاه بورد الیغ را با سپاهی بی درنگ آهنین برسم یغار
تاختن فرمود که مشتغل گشته بتنبیه آنها مستعد گردانند و چون سپاه نصرت انتما بترمذ رسیدند
زنده حشم سپاهی ایشان دیده بگریخت و شب از آب گذشته پل را خراب ساخت لشکر شبرغان

کرتاخت رفته بودند دو روز دیگر باز گشتند و از صدمت سپاه ظفر پناه گریزان شده بر اسپهای عجلت باد
پل شتافتند و پل را ماسته حال خویش خراب یافتند و بهادران ظفر انتساب از عقب رسیده دست
بتیر و کمان زدند و بزخم پیکان جانستان بسیاری از ایشان بر خاک هلاک انداختند و جمعی کثیر خود را
در آب افکنده غریق بحر فنا گشتند و اندکی از آن جماعت بمشقت بسیار رخت حیات بساحل نجات کشیدند
و زنده حشم گریزان و افتان و خیزان خود را بقلعه شبرغان انداخت و اسباب حصارداری مرتب ساخته
بمعارضت که با درفش طپانچه نتوان زد بیت و حضرت صاحبقران کامکار چون دانست که زنده حشم
استظهار بدیوار حصار باز نهاد تا امیر جاکو با لشکری متوجه شبرغان شود و او بموجب فرموده از آب
گذشته سپاه منصور قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و زنده حشم با دلی بی صبر و طبیعتی پر ترس
آن زمستان در تنگنای محاصره بسر برد و چون لشکر سبزه و ریاحین باطراف باغ و دشت محیط شدند
و منزلت سرما بحرارت هوا تبدیل یافت زنده حشم دست ضراعت در دامن جناب امیر جاکو زده زبان تضرع
و اعتذار و استغفار بر گشاد و امیر جاکو او را بعاطفت حضرت صاحبقران رحمت شعار امیدوار کرده از
زنده حشم از حصار بیرون آمد و در مقام خجالت و ندامت سر در پیش افکنده با ایشان امیر جاکو او را
مصحوب خویش ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و امرا باتفاق زانو زده و ملکان ملک خبر و
آفاق را شفیع جرایم او ساخته کرم جبلی ذات حمیده خصال حضرت صاحبقران عصیان و طغیان
زنده حشم را بلطف و احسان مقابله فرموده بوفور شفقت و مرحمت او بخشوده و حکم کرد تا هر چه لشکریان
از ولایت او بتاراج و یغما گرفته بودند باز دهند و آنحضرت انعام و احمال و خیول و دواب از ویرانات خرف
زنده حشم داده بزبان عفو و نصیحت با او خطاب فرمود که از گناهان تو در گذشتیم تو نیز
هم بر جان خود ببخشای و خیال محال از دماغ بیرون کن و یقین دان که دولت مرغی نیست که بهر آشیانه
فرود آید و مملکت عروسی نی که هر کس چهره نماید عطیت ازلی است اگر ملک الملک بخشش بهر یکی ملک فرمود
بر هر کار کدام مرد و التمس کرده و الله یختص برحمته من یشاء و بالطاف پادشاهانه والطاف خسروانه
خبث طبیعت و بحسن جبلت زنده حشم او را شکر و حق نعمت و کفران نعمت باعث و محرض آمده چون دید
آن بدخواه بد اندیش موافق تهدید نبود از آن همه سعی و کوشش جز حرمان و خسران چیزی در دست نبود و جسارت او
موجب خسارت وی گشت چنانچه عنقریب از سیاق کلام آمده بوضوح خواهد پیوست ذکر توجه حضرت صاحبقران
بجانب خوارزم و معاودت نمودن در دین کامرانی و رفتن آنحضرت بار دیگر بآنحضرت بجهت عتاب حسین صوفی

[illegible] چون سپاه جته دو نوبت بجانب ماوراء النهر آمده بود و رایت استیلا و استعلا برافراشته
در این ولا حضرت صاحبقران تصرف قمر الدین خواست که ایشان را گوشمالی دهد که بعد از این خیال این ملاغ
خود راه ندهد و پای جرات و جسارت از حد خویش فراتر ننهند لاجرم بجمیع سپاه در سال ... در
در شهور سنه اثنین و سبعمائه موافق تنکوزییل مانند امواج در حرکت آمدند و چون از آب خجند بگذشت
کرم و اوزکند ... دستکاری بسته داغ ایلی و سنکی ... بنهادند و خاطر خطیر حضرت صاحبقران
جهانگیر از آن مهم فراغت یافت ضبط ایل و الوس که تجدید در تحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه فلک
اشتباه آمده بودند کیک تیمور را نصب فرمود و در زمان تایید ملک ذو الجلال عز و اقبال خود معاودت
نمود و معاودت و وصول آنحضرت بمرکز دولت خبر رسید که کیک تیمور حقوق نعمت فراموش کرده با علان
کلمه العصیان مبادرت نموده است و در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحبقرانی مانند ... بوست
اهتمام او نسبت با احوال ملازمان خاصه عتاب فرموده سرزنش کرده با وی گفته بود که زود باشد که
ترا بر در خانه خویش محتاج بینم در سلک بندگان انتظام داشت حکم واجب الاتباع صادر شد که امیر
عباس و ختای بهادر و شیخ علی بهادر ... بدفع کیک تیمور آورند ایشان بر حسب فرمان ... شتند
و مغاوز مسالک طی کرده چون بر آب ... رسیدند ایل بهرام بجهات امیر صدو خود ... که با خود
عداوت قدیم داشتند خواستند که امیر ... بعد از ایشان آگاهی یافته و صورت حادثه با امرا
در میان نهاده بنابر مصلحت وقت آن سخن را پنهان داشته و مفسدان را استمالت داده غافل ساختند
و هر دو سپاه بر کنار آب ... خاتون که میان ایشان حایل بود صف زده بایستادند و مقارن آن
ختای بهادر در باب تاخیر جنگ و رعایت حزم سخنی گفت و شیخ علی بهادر بجنگ ختای بهادر را ... جانب
داشت از آب عبور نمود و حمله کرد امرا از میان بیرون آوردند و ... طول شجاعت
و جلادت و آخر الامر بنابر مقتضی وقت در همان کنار آب مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از
بازگشتن جمعی را انتقام بهرام جلایر ... بود بیاساق رسانیدند و چون موکب همایون پیوستند
حضرت صاحبقران کردند توان از مصالحت ملازمان استنکاف نمود ایشان را توبیخ و سرزنش کرده و با
عساکر گردون ماثر فرمان داد چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن گشت و رایت نصرت آیت خود از
سرام ... بگذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت قرار بر فرار اختیار کرده در صحاری و قفار متفرق
و پراکنده شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با دلیران شمشیر زن بنوه که آن را موضع ... زن

بکالیشی

کالیشی کرده و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مراجعت در اهتزاز آمد
و در اثنای طریق مخلصی شفیق بوسیله یکی از مقربان بارگاه معروض رای جهان آرا گردانید که
امیر موسی و زنده حشم و پسر امیر خضر یسوری با یکدیگر عهد و میثاق بسته اند که چون بموضع ... رسند
رسید بنده درباره شما مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند و خانزاده ابو المعالی ترمذی
و شیخ ابو اللیث سمرقندی با خواجگان در این باب اتفاق نموده اند و من بنده آگاه میدهم که اگر پرسش واقع
شود هم در مجلس اول گناه بر ایشان ثابت سازم و حضرت صاحبقران سعادتمند فرمان داد که مجموع ایشان را
در موقف پرهوبار داشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق اهل جهان گناه یکان یکان خود اعتراف
نمودند و چون امیر موسی خال پسر علیا ترا به ملک خانم بود آنحضرت از سر جریمه او درگذشت و
انتساب خانزاده ابو المعالی بخاندان نبوت سبب نجات او شد اما حکم قضا جریان نفاذ پیوست که
از ممالک محروسه بیرون روند و ابو اسحق پسر خضر یسوری بواسطه آنکه خواهرش در حباله نکاح امیر سیف الدین
بود بشفاعت او از ورطه خلاص یافت و حضرت عالی منقبت سلطنت مرتبت درباره شیخ ابو اللیث
سمرقندی فرمود که چون هوای مکه معظمه کرده است و ایشان در کمال سرور و دولت واقع شد باید
که بحج روند تا اعتدالی روی نماید و زنده حشم را که موجب برانگیخ و ... اذعان در مجلس کرده
بیرون آمدن نگذاشت بازداشتند گفتار در فرستادن صاحبقران علقه قوانچی و مولانا جلال الدین
کشی را بصاحب خوارزم و رفتن آنحضرت چون امیر صاحبقران تا جیحون گیتی ستان از ضبط و نسق
الوس جغتای باز پرداخت علقه قوانچی را برسم رسالت پیش حسین صوفی والی خوارزم فرستاده
پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد و توجه سالست که از آن ولایت سال گذشته
و آن از عرصه تصرف آورده و ظیفه آنکه اکنون دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا کار آن
ما ضبط نماید و ... ما استواد ماند علقه قوانچی بمجلس حسین صوفی را
رسید پیغام بگذارد ... بود مال و کثرت سپاه مغرور بوده در جواب گفت این ولایت
کرد شمشیر گرفته ام بشمشیر از من توان گرفت علقه قوانچی بازگشته این سخن خشونت آمیز ...
بسمع علیه رسانید و باطن صافی حضرت صاحبقرانی از این جواب درشت متغیر و متاثر گشته ...
بالشکری قیامت شکوه اثر آن کشود کرده مولانا جلال الدین کشی که بحلیه علم و زیور عمل آراسته بود نظر بر حال
او و عباد الله ... آنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را

بعد از نصایح بسیار ایشان ملتمس مولانا مبذول افتاده خدمتش در اجابت توجه نمود و چون بمقصد رسید
وظایف پند و نصیحت چنانچه عادت علمای دین داران نیکوکردار باشد بتقدیم رسانید و در اطفاء نایرهٔ
شر سعی و مبالغه نمود تا خون و مال مسلمانان در معرض تلف نیاید و عرصهٔ مملکت اهل توحید عرضهٔ
پایمال حوادث و نوایب دوران نگردد حسین صوفی از کمال اعجاب سخن آنجناب التفات ننمود
و بر این معنی اکتفا نکرده فرمود تا آن عالم ربانی را مقید و محبوس گردانیدند و چون این خبر بمسامع علیهٔ
حضرت صاحبقرانی رسید عزیمت خوارزم مصمم گردانید و در بهار سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه
لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و در موضع ذی قن نزول اجلال فرمود
و در آن مجلس حاجی وزیر فرستادهٔ ملک غیاث الدین پسر ملک معز الدین حسین کرت که بعد از پدر
متصدی حکومت هراة و توابع آن گشته بود با پیشکشها عظیم القدر باردوی همایون پیوست و اخلاص
و یکجهتی ملک بعرض رسانیده بانعامات و تشریفات اختصاص یافت و آنحضرت بیلکات گرامایه
مصحوب او ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و امیر حاکو را بحکومت قندز و بقلان فرستاد و
امیر سیف الدین را در سمرقند داروغه گذاشت و خود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت آمده
و از بخارا گذشته چون بکنار آب جیحون بموضع سپایه رسید مقدمهٔ سپاه منصور سپاهی قراول دشمن
دیده بی دغدغه پیش رفتند و حمله برده اکثر ایشان دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و این
فتح را که در مبدا توجه روی نموده از میامن دولت روزافزون حضرت صاحبقران دانستند و چون
جیوق مضرب خیام سپاه ظفر اعتصام گشت امیر محمد یساول و شیخ مؤید کماشتگان حسین صوفی اتفاقا
قامی الجاد دروازه‌ها بسته عناد و لجاج گشادند و عراده و منجنیق ترتیب داده آتش پیکار
برافروختند سپاه نصرت شعار بقدم جرات پیش رفته دست توانایی از آستین قلعه گیری
و حصار بیرون آورده و صاحبقرانی فرمود تا خندق را بهیمه و خاشاک انباشتند و بنفس همایون بکنار
خندق آمده اشارت کرد تا کوچک ملک بفصیل بالا رود و او باسلاح و قماش بخندق در آمده و بر
دیوار استعلا نماید و چهار یساول با آن امر مامور شده و بی توقف و تعلل از خندق گذشته روی
بفصیل آوردند و مجنون و ناخواجه بی قدم بر قدم او نهادند و لشکریان چون صورت حال بدین منوال
مشاهده کردند با ایشان اتفاق نمودند و شیخ علی بهادر بالای فصیل برآمد و محمد دربند دست
پای او زد تا وی هم برآمد و هر دو بر زمین افتاده باز دیگر شیخ علی بهادر بالای فصیل برآمد و از آن جانب

شخص

شخصی نیزه حوالهٔ او کرده و او در پنجهٔ قدرت نیزهٔ خصم شکسته تیغ بر روی راند و سپاه قیامت نهیب
از اطراف و جوانب بقلعه در ریخته دست بغارت و اسر برآوردند و زن و مرد و کوچک و بزرگ را بر اطلاق
اسیران و تاراج و از آنجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف جلال فرمان مثال نفاذ یافت که کوچک ملک را
جهت تقصیری که در کنار خندق کرده بود چوب یاسا زده بر دم خر بسته بسمرقند فرستادند و غیاث الدین
ترخان که از نژاد قتلق بود که چنگیزخان او را ترخان کرده بود چنانچه در مجلد خامس گذشت و خواجه
یوسف ولد اولجایتو ایردی با دیگر بهادران برحسب فرمان از پیش روان شدند و برلب آب کاث
بجالقان که رسم مغلایی قدیم جسارت پیش تا آنجا آمده بودند رسیدند و از طرفین آتش پیکار نهاده
افروخته گشت منکلی خواجه و کلدک که راس و رئیس سپاه دشمن بودند حرکت مذبوحی کرده بود عاقبت
روی بفرار آوردند و لشکر نصرت انتما آنجماعت را تعاقب نموده بسیاری از ایشان بر روی خاک و وطر
هلاک انداختند حضرت صاحبقران کامکار با سپاه جلادت شعار رایت ما نصرت ما باطراف و حوالی
خوارزم رفتند و شعلهٔ قهر و خشم آتش نهب و سبی در آن ولایت زدند و چون حسین صوفی استیلای
لشکر نصرت انتما مشاهده کرد و بدیدهٔ یقین دید که دوبار با توان طاقت مقاومت نیز ندارد
بقلعه در آمده در استحکام برج و باره سعی نمود و عاقبت صلاح در آن دانست که استرضای
خاطر آنحضرت از طرف خیوه و آنای کوشیده کاث و خیوق را بتصرف کماشتگان دیوان اعلی باز گذارد و
امضای این عزیمت ایلچیان چرب زبان با بیلکات لایق و تنسوقات مناسب بدرگاه فلک اشتمال
فرستاد مقارن آن ایلچیان امیر کیخسرو ختلانی که حقد و حسد ملازمان حضرت صاحبقرانی در دل و باطن
پنهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد که بر عهد و میثاق امیر تیمور گورکان اعتماد منمای و در صلح
و آشتی مگشای و بی تحاشی از شهر بیرون آی که اکثر لشکر سمرقند بتاخت و غارت اطراف اند فی الواقع
چنان بود و وعده داد که چون او مصاف دهد من با تومان خویش لشکر خوارزم بپیوندم حسین
صوفی بعد از فریب کیخسرو ختلانی مستظهر شده با سوار و پیادهٔ بسیار از شهر بیرون آمد و در کنار
آب قادون که بر دو فرسنگی شهر واقع است رایت جدال و قتال برافراختند و کوس کین زده و نقاره
کوفته سورن انداختند حضرت صاحبقران گردون توان با اندک لشکریان که در اردوی همایون باقی
مانده بودند سوار شد و میمنه و میسره آراسته و برغو و نفیر کشیده در حرکت آمد و بکنار آب
قادون که میان هر دو گروه حایل بود و فاصل رسید و صف زده بایستاد و سه کس از بهادران خاص

تحت اسپان در آب رانده بگذشتند ولشکر یاغی بر حمله آورده جنگ آغاز شد بعد از ان شیخ علی
بهادر با پنج نوکر از آب بگذشت و بجانب خواجه شیخ زاده که در برابر بود متوجه گشت و او را بگریزانید
و همچنین امیر موید و اقتیمور بهادر و ختای بهادر از آب عبور نمودند و در چنین گذشتن از
دو دایلچی بهادر در وخش بنیزه آب از سر او بگذشت ع چیزیکی بر حصه چون بگذشت آب از سر
حضرت صاحبقران کامکار نیز خواست که اسب در آب راند شیخ محمد بیان مانع شد خود تانیا
بر مرکب زد و از آب اتشاک بسلامت بگذشت و دران مصاف کارداری کرد که مردم شیمان کارزار
گشت و آنروز از صباح تا قریب بنماز دیگر آسیای حرب بخون عزیزان گردان بود و
سرهای بردلان در میان میدان چون گوی سرگردان آخر الامر به نیروی دولت قاهره مبادی ان
سپاه نصرت پناه بر خوارزمیان غالب آمده گروهی انبوه را از مخالفان اسیر و دستگیر کرده حسین
صوفی با معدودی چند گریخته بحصار در آمد و در وا ببست و لشکر فیروزی اثر بیرون امنهی
فرو کردند و جمعی که تاخت رفته بودند بمقتضی الوطر بازگشته بموکب همایون پیوستند و حسین
صوفی قرین حزن و اسف گشته از ان غم و غصه بیمار شد و در همان چند روز سرای فانی را
وداع کرده بدار القرار شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او بنشست و چون از امیر یوسف
صوفی تا غایت جریمه صادر نشده بود و سابل التجاء دست تضرع در دامن متابعت وافق زده
و از مصالحت سخن گفته آنحضرت ملتمس او مبذول فرمود و برادرزاده یوسف ثانی را که از صوفی
برادرش از سوین بیک دختر جان اوزبک داشت جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی از
جان و دل بآن پیوند راضی شده تقبل نمود که بعد از تیسیر اسباب لایق آن مخدره نشین تتق عصمت را
هر گاه که حکم شود ببارگاه کیوان اشتباه روان کرداند و لجاج و عناد بمحبت و وداد تبدیل یافته
شهریار کشورستان عنان عزیمت بمستقر شرف و اقبال خویش معطوف ساخت و بعد از وصول
بقصد غدر و خیانت کیخسرو و مخلاف بی ظاهر شد و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که کیخسرو را
حاضر آورده در موقف پرسش باز داشتند و بعد از تحقیق و تفتیش امرا و نوئینان باریک [illegible]
ایلچی فرستادن او بنزد حسین صوفی و تحریض نمودن خصمش را بر مخالفت و محاربه حضرت صاحبقران
بثبوت پیوست و چند گاه دیگر که بران اقدام نموده بود نیز درست گشت لاجرم یرغو ان عقوبت
او را بند کرده بسمرقند فرستادند نوکران امیر حسین بقصاص ولی نعمت خویش دست تعرض [illegible]

از نهرستان بدنه جدا ساختند بیت دیدیم جند باد و بیامد همی کو در جام انکه قصد این خاندان کند

ذکر توجه صاحبقران بجانب خوارزم کرت ثانیه

بعد از گریختن کیخسرو خلافی برادر
سلطان محمود و ابو اسحق پسر پیسوری و محمود شاه بخاری از موکب همایون تخلف نموده
بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی شده و خاطرش را از متابعت و مصادقت
حضرت صاحبقرانی بانواع کلمات فریبنده بگردانیدند و او بر نقض قواعد عهد و پیمان کرده
مذهب مروت و مردی محظور و ممنوعست اقدام نموده لشکری فرستاد تا کات را غارت
و تاراج کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع و سبعین
و سبعمایه باحضار عساکر گردون شکوه فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاهی
جرار بدر بارگاه عالم پناه مجتمع کنند و با گروهی انبوه روی همت بانتقام یوسف صوفی
آورده روان شد و چون امیر یوسف از توجه رایات نصرت آیات آگاهی یافت اظهار کرده خویش پشیمان
شده فرمان باعتذار و استغفار گشاده طایفه از اکابر و اعیان با مکتوبات مرقی و تنسقوقات لایق
بدرگاه گیتی پناه فرستاده تقبل نمود که مهد علیا و ستر عظمی بر حسب وعده که کرده بود روان سازد
حضرت صاحبقران ستوده خصال بر قول یوسف صوفی اعتماد نموده رقم عفو بر جریمه
او کشید و از انجا که رسیده بود مراجعت کرد و چون بدار الملک سمرقند رسید نزول اجلال فرموده
و بترتیب اسباب طوی مثال داد و در بهار سنه خمس و سبعین و سبعمایه که عروس غنچه نقاب
از رخ برداشته بر بلبل نغمه سرای جلوه گری آغاز کرده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر [illegible]
برلاس و امیر داود و اوردن الجایتو جهت مهد علیا بخوارزم روند و ایشان با هدایای پادشاهانه
و تحفه علی همتانه بجانب مقصد شتافتند و چون بخوارزم رسیدند و با امیر یوسف صوفی ملاقات
کرده تبرکات بگذرانیدند و خدمتش مقدم امرا ابراهیم اعزاز و احترام تلقی نموده داد وظایف تعظیم
و احترام نگسترد و نگذاشت و حضرت معلی خانزاده با تجملی که در قوت متخیله درنگنجد و بعد از آنکه امرا را صکوک
طوی داده بایشان سپرد و شرط متابعت بجای آورده روانه سمرقند کردانید و فرستادگان آقا
بوسیل تعجیل بایصال این خبر با بشارت بدرگاه عالی فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت
صاحبقرانی شد تا وقت آمدن خاتون که عروس پسر دلبند و جان بود با سایر خواتین و ارکان دولت و اعیان
و امرای عالی نژاد و نوئینان رفیع مقدار را با استقبال پیش کردند و سادات و قضات و علما و فضلا [illegible]

دوس وتنوی واصحاب زهد وتقوی تا موضع کات برحسب فرمان شتافتند ودار السلطنهٔ سمرقند
بانواع تکلفات وتجملات بدیع بموجب حکم آذین بستند وخانزاده را بحشمتی وزینتی که از بدو ایجاد
عالم تا آن غایت دیدهٔ عروس دنیا وزیب بان ندیده بود بسمرقند آوردند ودر مجلس بآیین شرع مطهر
در ساعتی که سعود از آن اقتباس سعادت نموده با شاهزادهٔ عالیقدر منظور نظر ملك قدیر امیرزاده
جهانگیر در سلك ازدواج کشیدند وچندان جواهر ولآلی ودر ومروارید وعنبر ومشك
آذین نثار کردند که تعداد آن از حیز طاقت بیرون است وطوبیها بلطافت ونزهتها باهر فنا بهجت
کدار اشعار گردش سپهر مینا فام در حبال ناهیده قبل از آن ایام نگذشته بود ترتیب دادند وآن در درج
سلطنت ودری آسمان حشمت وابهت در خلوتخانهٔ خاص بشرف صحبت شاهزادهٔ عالیشان اختصاص
یافت

ذکر توجه صاحبقران گردون اقتدار از قلع وقمع واستیصال لشکر جته کرت سیوم

در غرهٔ شعبان سنه ست وسبعین وسبعمایه صاحبقران گردون شکوه وسپاه انجم عزم مغولستان
کرد وچون برباط قطغان رسید نزول فرمود باران وبرف متواتر گشته سرما بمرتبهٔ انجامید که حرارت
غریزی در جهاد درمیش سردی آغاز نهاد وبمقتضی البرد یقتل بوصوح پیوسته
بسیار مردند وچهارپایان فراوان در عرصهٔ تلف آمد بسبب حال پادشاهانه شالحال باقی سپاه شد
حضرت صاحبقرانی از آنجا مراجعت کرد وروشنا در سمرقند که از شدت هوا باعتدال مایل گشت ودر غرهٔ
شوال باز لشکرها جمع آورده بجانب جته نهضت فرمود وشیخ محمد بیان سلدوز وعادلشاه بن بهرام جلایر
که بعد از فوت پدر بر ضبط ونسق ایل جلایر برحسب فرمان واجب الاذعان متعلق باو شده در رکاب
شاهزاده واما آوردند چنین گفت که قمرالدین که اومانش دو علات بود لشکرها جمع آورده در موضع کوکر
تو به نشسته حشم برابر حاجی بیك دارد وامرا آنحضرت را پیش حضرت صاحبقران فرستاد نامزد مثال داد
نمود وآنحضرت سرحمی نزد حضرت فرزندان ارجمند وامرا دوان کرد که تعجیل تمام متوجه قمرالدین گردند
وایشان بموجب فرموده عمل نموده روی بدشمن نهادند قمرالدین چون از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت در
مقاومت آنجماعت از مکنت وقدرت وتوان خویش بیرون دید بر کنغوریان که موضعی حصین بود در
مکانی رصین با منحنت وآن سه درهاست در غایت مغاکی ودر انجا سه رود عظیم جاری قمرالدین
باتباع خویش از درهٔ گذشته ود درهٔ سیوم فرود آمد وراه آمد وشد استوار ساخت وشاهزادها بعقد
با امراء دولتشاد ولشکر جرار متعاقب بسپاه جته رسیدند ودر برابر ایشان صف کشیده شب آغاز کردند

عالیشان جهانگیر برسم منغلای دوان نمود
وچون ایشان از برون گذشته بموضع
خاروف نزول کردند وجزکیران تخمی
از قوم جته را گرفته پیش شاهزاده

۲۴۴

وبعد از آن دست از جنگ باز داشته در موضع خویش فرود آمدند وچون سهم بارك بهادر از خلادت نشان
در دل دشمنان جای گرفته بود شبنگام روی بگریز نهادند وبوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش ابصار مرتفع شد
منغلای لشکر منصور قمرالدین را تکامیشی کردند وجمعی کثیر از گریختگان را بقتل آوردند وچون آفتاب عالم
افروز عرصهٔ ربع مسکون را بنور حضور خود مزین کرد رایت حضرت صاحبقران بطلعت بهجت افزای با
بقیهٔ سپاه بانجا رسید وفرمان داد که امیر حسین اوجی وقرابهادر در عقب دشمنان بر جنیب آب ایله
روان شوند وامیر حسین در بعضی از رودخانها غریق بحر فنا گشته شعلهٔ حیات او انطفا پذیرفت
وسپاه ظفر مآل باغی رسیده چهارپایان واموال ایشان بگرفتند وبعضی از قبایل وهزارها مغول که
مربایلی در آوردند برحسب فرموده متوجه سمرقند شدند وشهریار آفاق بقصد قلع وقمع مفسدان
جته تا موضع بای تاق رفته واز انجا قرة العین سلطنت امیرزاده جهانگیر باشارت حضرت صاحبقران
صاحب تدبیر در پی قمرالدین با سپاه جلادت آیین روان شد وهزارهای جته که در موضع اوچ فرمان
متوطن بودند از عبور لشکر منصور پایمال حوادث وتاراج گشته امتعه واموال ایشان بباد غارت
وتاراج رفت وخبر قمرالدین که در کوهستان متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر رسیده امیرزاده
جهانگیر از عقب او شتافت وقمرالدین بالضرورت از ایل والوس خود جدا شده بموضع دوره رسید رفت
وامیرزاده جهانگیر تا موضع ... قمرالدین را تاختن وخاتون امیر شمس الدین بویان آغا ودلشاد آغا دختر
بدست آورده پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد وآنحضرت بعد از استماع این خبر روح افزای از
موضعی که در انجا پنجاه وسه روز توقف کرده بود کوچ فرموده بپای قمر قسمان برآمد وامیرزاده جهانگیر
سالم وغانم مراجعت نموده در آن محل بشرف ملازمت وسعادت پابوس استسعاد یافت ولجنه
از مغولستان بدست افتاده بود از ضامت وناطوی پیشکش کرد ودلشاد آغا از نظر کیمیا اثر رسانید
وعلاوهٔ آن خدمات پسندیده کرد ایند ورایات از انجا در حرکت آمده بموضع بالسینه باشی رسید
واز انجا بصحرای اریه یاری نقل نموده حضرت صاحبقرانی در انمقام جشن ودعیش وشادمانی
کرد ایند ومبارکشاه مکریت که امیرزاده آفتابی بود واز دولتخواهان قدیم حضرت صاحبقرانی بسند
صفات بمقتضی سنت حضرت نبوی علیه السلام عمل نمود ودلشاد آغا را انیس وجلیس خود کرد با
دلشاد را از بند غم آزاد ساخت چون از مراسم جشن وسور ولهو وسرور فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی
از اوریه یاری کوچ کرده از ایسی دیان گذشته در اورکند فرود آمد ودر آنموضع مهد علیا قتلق ترکان آغا

با خواتین امرا و نام یادکان دولت که از سمرقند برسم استقبال متوجه گشته بودند بشرف پابوس مشرف
گشتند و مراسم تهنیت بجای آورده نثار و پیشکش کردند و از طوی و عشرت فارغ شده روی بخجند
نهادند عادلشاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحبقران را در سرای خود فرود آورده بترتیب اسباب
ضیافت قیام نمود و دران وقت که آنحضرت لشکر بر قمر الدین کشید شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه
و ترکن ارلات با یکدیگر پیمان بسته بودند که هر جا که مجال یابند نسبت بآن سعادتمند مکر و غدری
انگیزند و چون آنحضرت در ضمان حفظ و عنایت ملک ذو الجلال درین حین بخجند رسید الجماعة
عهد تازه کرده قرار بران دادند که بوقت طوی چون گوشت خورده شود و نیز هم اش پیش آنحضرت نهند
پای جسارت پیش نهاده دست بردی نمایند صاحبقران دولتیار در وقت گوشت کشیدن بحکم
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آثار غدر و مکر در مخایل و شمایل ارباب نفاق مشاهده نمود و
پیش از نیز هم تهاون از مجلس برخواست و بعضی سوار شده باردوی مبارک مراجعت فرمود
و دشمنان پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکریان را رخصت انصراف ارزانی داشته
نفس اشرف متوجه بخیر سرای شد که در دو فرسنگی فرشی واقع است و تهستان دران نزهت سرا
نایر شده و اعتراف بگناه کرده صورت آن رای باطل را که کرده بودند بوسیله عفو بعرض رسانیدند
و بتجدید پیمان سوگند اقدام نموده گفت آن کرامت که از حضرت صاحبقران در آنمجلس واقع شد
از نتیجه دولت روز افزون بود و حضرت صاحبقران بنابر مقتضی رحمت آن سخن را شنیده انکار
و عادلشاه را بعلت پادشاهانه مستظهر گردانیده باخفای اثر او وصیت فرمود و چون مهمان
نهمات اعجامیه حضرت پادشاه ذو شوکت و تواجیان بر اهر صولت را بطلب سپاه اطراف و اکناف
و ولایت فرستاد تا بار دیگر بعزم دشت خوارزم توجه فرمایند و چون امرا و گردنکشان آفاق بدرگاه
پادشاه با استحقاق جمع آمدند از موقف جلال بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز حکم صادر شد و امرا او را
مقام یرغو باز داشته گناهش بوضوح پیوست و قهرمان قهر خشم او را بر اهر هلاک سلده نهیب
بجون هر هلاک که بتیغ بیداد کشته شده بود بقصاص رسانیدند و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب

ذکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیوم بطرف خوارزم و مراجعت نمودن بنابر دقایق حالت حزم

مخبیان بلاغت شعار و مورخان فصاحت دثار مصادقت و موافقت حضرت
صاحبقران را و صورت پیوند و وصلت او با یوسف صوفی و اهتمام نمودن آنحضرت را در شادی نمودن

خانزاده که واددزاده والی خوارزم بود بابلغ وجهی در مصنفات خویش بیان کرده اند و مطلقا متعرض
سبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کامکار کوه وقار بدانصوب بان محبت و مصادقت
رغبت آنحضرت در امر مواصلت شده اند و بر واقفان نکات دقایق فن انشا و تاریخ جراءت این امر
پوشیده نماند و چون علم راقم حروف بعناد و عقاد امیر اعلی نسبت یوسف صوفی متعلق شده
بود طریق مورخان سابق مسلوک داشت و اگر ایشان از عدم ایراد حضور همین معنی باعث بودی با نسبی
که باظهار معذرت زبان کشاده ذی فی الجمله در اول فصل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه حضرت
صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده اقبوغا بهادر را در سمرقند داروغه گذاشت و امیر ساد بوغا
و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرا را با سپه ارد سواد بخیره روان کرد تا در دفع شر
قمر الدین و گرفتن او سعی بلیغ نماید و رایت نصرت پناه در ضمان حفظ و تایید حضرت آله بجانب جیاد
خوارزم بر افراخت و چون موضع سپاه از عنان سمند حضرت صاحبقران عطر سای آغاز نهاده
بمسامع علیه رسید که ترکن ارلات که از انجانب آب با خود متوجه اردوی همایون بود طریق با صواب
اختیار نمود و وهم بیجا بکاه بخود راه داده بجانب اصلی خویش کند و از روی آورده است و آنحضرت
بولاد را با جماعت آهن پوش از عقب ترکن فرستاد و ایشان شب و روز رانده در جایی از حرکت
بیناسوده در نواحی فاریاب باو رسیدند ترکن و برادرش ترمش و فوجی از الابان که با ایشان
بودند برکنار آب دست بتیر و کمان برده بجنگ و جدال اشتغال نمودند عاقبت شامت کفران نعمت
برو بال آنجماعت واصل گشته روی بگریز نهادند و لشکر ظفر قرین تکامیشی یاغی کرده بو ...
ترکن رسیدند و اسب ترکن در آن ... باز ماند مجال حرکت نداشت لاجرم ترکن پیاده شد
یک چوبه تیر اسب فولاد بینداخت و پیش از آنکه فولاد قدرت کند تیری بجانب او افکند چنانچه
از خود او بگذشت لیکن آسیبی باو نرسید فولاد نیز پیاده گشته از روی ستیز قدم جسارت پیش
نهاد و هر دو دلاور با یکدیگر در آویختند و بمدد دولت قاهره فولاد ترکن را بر زمین زده و بخنجر سر او از
مرکب بدن جدا کرده بازگشت و امان سر بهادین ترمش رسید ختمش را امان نداد و سر او را از تن جدا
باز داشتند و سر آن هر دو گردنکش را با سر برخلاف عصر رسانیدند و درین اثنا سادبوغا و عادلشاه
جلایر که حضرت صاحبقرانی ایشان را با گروه انبوه بطلب قمر الدین فرستاده بود عرصه ولایت خالی یافته
وحشت عقیده بظهور آورده ختای و ایلچی بوغا را بکرفتند و بمد بخی داروغه اند کان خون ... طاق

ایشان نهاده در عناد و شقاق با امرا بد اعتقاد اتفاق نموده و عاصیان بد و در سمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند
امیر اقبوقا که حاکم شهر بود مسرعی باردوی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت و حضرت صاحبقران
دفع دشمن خانگی اهم و اولی دانسته بر فور بازگشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش برسم منقلای روان ساخته
با انبوه لشکر از عقب در حرکت آمد و شاهزاده عالیشان در موضع کوسه با مخالفان ملاقات کرده صف
جنگ برآراست و بعد از سفارت تیر و ضرب شمشیر شیر بیشه شجاعت امیرزاده جهانگیر بتائید
نعم المولی و نعم النصیر غالب گشته اعدای دولت از روی عنان از معرکه برتافتند و بدشت قبچاق نزد
پناه باروس خان بردند و چندگاه ساربوغا و عادلشاه ملازمت درگاه او نمودند آخر الامر عرق
ایشان در حرکت آمده در زمانی که خان به ییلاق رفته بود دل دگرگون کردند و تیغ بی‌شرمی از نیام
بی آزرمی بیرون آورده و با تاش خان جنگ در پیوسته اوراکشتند و از آنجا گریخته بقمر الدین ملحق
شدند و امرا را بسلوک طریق عناد و غوایت دلالت کردند ذکر جسارت قمر الدین و اغوای بعضی
مردم و توجه صاحبقران بجانب جته نوبت چهارم   چون ساربوغا و عادلشاه بقمر الدین پیوستند
آتش حقد و حسد قدیم او که در باطن داشت بر باد اغوا و افساد برافروختند بمقتضی کل اناء یترشح
ابی تمامت قمر الدین بالشکری آراسته بولایت اندکان درآمد و هراده فداق که از قبل امیرزاده عمر شیخ
بهادر که در آنولا بر ضبط آندیار ریزد(؟) و اتفاقات اندکان بود روی گردان شده بقمر الدین ملحق گشته
امیرزاده عمر شیخ را مجال مقابله و مقاتله نمانده بپناه بکوه برد و شخصی را بتعجیل فرستاده و فرستاده
صورت حال را معروض حضرت صاحبقران کرد اینمعنی تقریر کرد که باغی با کروه انبوه رسید و از معموری
در ولایت اندکان اثری نگذاشت آنحضرت بعد از ورود نفس همایون در حرکت آمده حکم فرمود که
هر کس از لشکریان که از موکب همایون تخلف نماید او را بیاسا رسانند و قمر الدین چون از توجه حضرت
صاحبقرانی آگاه گشت پای وقارش منزلزل شده مراجعت نمود بموضع اوبا سی رسید اغرفه(؟) اردو بجانب
مغولستان روان کرده و خود با چهار هزار سوار در کمینگاه غدر ایستاد و حضرت صاحبقران از پس آمد
بیش از اکثر لشکر به نگاه پیشی دشمن فرستاده و از شیران بیشه نبرد زیاده از چهار صد ملازم رکاب
ظفر انتساب نمانده و در این حال میان شیخ علی بهادر و خطای بهادر سخنی واقع شد ایشان بنزد
باغی تاختند و دیگران همه باندوه بهلوان موافقت نمودند چنانچه چهار صد کس یاد دست علی الخلاف
از روایتی آنحضرت ماندند و قمر الدین فرصت غنیمت دانسته با چهار هزار مرد شمشیر زن بنوکران

کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام بیرون آورده متوجه پادشاه اسلام شد رایت انتقام
برافراخت حضرت صاحبقران کامکار دست توکل بدامن عنایت پروردگار استوار داشت و مضمون
کلام کریم کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بخاطر کذرانید بهادران سپاه را استمالت داد و گفت
دل قوی باید داشت که فتح و نصرت از بخشش ملک منان است نه از کثرت انصار و اعوان بیت
سعادت بخشایش داور است   نه از جیل و از کثرت لشکر است   و فرمود که اگر امروز سستی پیش
آید هم بجایی رسد که ندامت سودی ندارد بیت   بگفت این و بر سوی میدان نهاد   در آن معرکه دام
مردی بداد   و چون شهریار شیر شکار بنفس نفیس خویش متصدی رزم و پیکار گشت بهادران نامدار
مانند بحر اخضر جوشان و خروشان کثرت لشکر خویش اندک شمرده روی بکردان و گریزان شدند و امرا
و بهادران که بر حقوق رفته بودند تهور و قوت بازو بازنشاندند و گروهها از اطراف او کشته
فرمودند و امیرزاده عمر شیخ و خطای بهادر نیز مع ده دارای هفت کشور روی توجه بجانب کلان
آوردند و حکام آنجا ولایت را گذاشته گریختند و حرمها ایشان را اسیر گرفتند و ساینه(؟) اهالی آنجا را
کوچانیدند و قمر الدین لشکرها جمع ساخته در سنگر نغاج باتفاق ساربوغا و عادلشاه جلا برد
اقامت انداختند و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روان شد و بعد از تلاقی
فئتین و انهزام اهل عناد و شقاق اوج قرا بهادر که یکی از گریختگان را تعاقب نموده تنها بقمر الدین برخورد
بی بهادران سامان بویان بود و اوج قرا بهادر با آنکه چند زخم بر اعضا داشت میخواست که پنجه در پنجه قمر الدین
اندازد فی الحال تیری کشاد داده بر اسب قرا زد و اسب افتاده و خود تیغ بر کشید تا تیغی دود
قدم در راه نهاد و از عقب او باز گشت و قمر الدین بر کمال بهادری او آفرین کرده و گفت بر سان خارا
چنان زد که قوت یکدست در آن نشست و اوج قرا بهادر زبان بر تحسین قمر الدین کشاده پیاده و مجروح
گشت و ساربوغا و عادلشاه بجانب دیگر گریختند و فولاد خزانچی در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات
جنگ بسیار واقع شد و دست فولاد بزخم تیری از حرکت باز ایستاد و ایشان پای فرار در راه نهادند از
جنگ او خلاص شدند و فولاد بعد از چند روز بهمان زخم درگذشت ذکر عزیمت کوکب امیرزاده جهانگیر
و طلوع اختر آفتاب شاهرخ بهادر   حضرت صاحبقران قرة العین خود امیرزاده جهانگیر بهادر
ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون از آن یورش مظفر و منصور مراجعت کرد
در اثنای طریق در واقعه شیخ برهان الدین قلیچ را دید بمعنی مشاهده نمود و مقدم او بیشتر بجانب

بزبان مبارک گفت که ای شیخ فیض الله از خدای عز وجل درخواه شیخ در جواب چنین قدر بیش
نفرموده که با خدا باش و چون از خواب درآمد دانست که کار دیگر است و دو شنابی
دیده سلطنت و همای آشیانه مملکت بر جناح سفر و از غایت پریشانی خاطر دبیر خاص خویش
را بقلعه از سنک کوک بتعجیل بفرستاد تا خبری بتحقیق بیاورد و بعد از رفتن او باندرشان
فرزند ارجمند خوابی آشفته دید ملالت خاطر او بیش که مطرح اشعه الهامات الهی بوده زیاده شد
با خواص مقربان خطاب کرد که تصور من آنست که دیگر روی فرزند خود را نخواهم دید اگر شما از
وی خبری دارید پوشیده و پنهان مدارید مجموع ایشان زانو زده سوکندان عظیم بر زبان آوردند
که ما را از حال شاهزاده هیچ اطلاع نیست پیش از وصول حضرت صاحبقران بسمرقند واقعه ناگزیر
امیرزاده جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت بحوالی آن بلده رسید مردم ماتم زده سیه جامه
شهر سرها برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در کردن انداخته نوحه زنان و مویه کنان با دیده پر خون
بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد از مشاهده این حال بغایت ملول و متاثر و آزرده
خاطر بموکب همایون رسیدند اما چون بر ضمیر منیرش این معنی روشن بود که درین جهان گذران هیچکس را
از کهان و مهان بقا و خلود ممکن نیست شیوه تحمل و شیمه اصطبار شعار خود ساخته از هول قلق
و اضطراب بسته زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چند روز بنابر جهت روح فتوح آن
الطعام و اصناف آش بفقرا و مساکین داد و صلاة و صدقات بارباب احتیاج و اصحاب استحقاق
رسانید و نعش امیرزاده مرحوم را بموجب فرموده بشهر سبز نقل کرده در آن خاک عنبر سرشت مدفون
ساختند زمان حیات شاهزاده بیست سال بود و از وی دو پسر یادگار ماندند یکی امیرزاده پیر محمد که
بعد از چهل روز از فوت شاهزاده مرحوم مغفور متولد شد و مادر امیرزاده پیر محمد بخت ملک آغا
الیاس یسوری بود و امیرزاده جهانگیر بحسن صورت و صفات سیرت اتصاف داشت و مفاد
انجال امیر سیف الدین رخصت زیارت بیت الله حاصل کرده متوجه مکه شد و چندگاه حضرت
صاحبقران در فراق فرزند نیکو خصال پسندیده فعال خویش امیرزاده جهانگیر ملول و محزون بود
و تاسف و تحسر میفرمود تا باری سبحانه و تعالی در عوض او جهانداری ارزانی داشت یعنی بتاریخ جمادی
ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه آفتاب طلعت سعادت نشان دودرج سلطنت و کامکاری
و اختر برج خلافت و شهریاری جانشین حضرت صاحبقرانی طهمورث ملک سلیمان سریر اورنگ و دیهیم منظور

عنایت رحمن رحیم معین السلطنة والدنیا والدین شاه رخ بهادر از افق دولت و سعادت
بر سپهر حشمت و طالع گشت چشم همایون شهریار با دین و داد بجمال مولود محمود بپاک اعتقاد روشنایی
پذیرفت و خاطر خطیر پادشاه از ناصیه منقبت آن نوباوه بوستان سلطنت حیاتها ادراک نمود
چون ولادت آن همایون فرخنده مقدم برج ثور که سعد اکبر منسوب است بر افق مشرق بود و سعد اکبر
یعنی مشتری که صاحب طالع آنحضرت است در یازدهم که خانه مقاصد و آمال است با سعد الصور مستند
کرده و متضمن آن شده که جمیع مقاصد و مرادات را بأسهل وجهی مکفی کرد الله هم سایر کواکب در محال مناسب
و درجات لایق قرار گرفته بامر خالق تصدیق سپهری و فرمان روایی جمیع خلایق شده بود تفصیل لمحه
از حالات هم درین اوراق کلک بیان خواهد پرداخت ان شاء الله وحده العزیز ذکر توجه [illegible]
رایات نصرت شعار بجانب [illegible] بعد از فوت امیرزاده جهانگیر
خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از وفور حزن و ملال که داشت بتنسیق امور مملکت غیر راغب و عاقبت بشفاعت و
درخواست خواتین و امرا روی توجه بتدبیر مصالح مملکت آورده باحضار لشکر منصور فرمان داد و در اثنا
مسامع علیه پیوست که عادلشاه جلایر در کوهستان با معدودی چند بتعب و فساد روزگار میگذراند
وآنحضرت ایلچی بورغا را با پانزده سوار بطلب و نامزد فرمود ایشان بر حسب فرموده از سمرقند بیرون آمده
روان شدند و بعد از طی منازل بانزدیک رسیده جمعی از لشکریان را جهت مدد با خود همراه ساختند و در
کوهها بطلب او مشغول شده خدمتش در حوالی [illegible] جهت احتیاط راه [illegible] بر ان
مسیر بدست آوردند و شامت کفران نعمت و آفات شامل حال عادلشاه شده و معروض تیغ بلا
گشت و سادبوغا که با او در مخالفت حضرت صاحبقرانی اتفاق نموده بود [illegible]
واحسان و عفو و امتنان [illegible] ایل و الوس قدیمش بوی ارزانی داشت [illegible] ز ابتدا
آدم تا بعهد پادشاه: از بزرگان عفو بوده است از فرودستان گناه: و چون قمر الدین هر گاه که فرصت می یافت
دست تعدی باطراف ممالک محروسه دراز میکرد حضرت صاحبقران میخواست که دفع او نماید امیرزاده عمر شیخ
با [illegible] و جمعی از امرا بصوب استیصال قمر الدین نامزد فرمود
تا بقلع و قمع اعدای جهد [illegible] و ایشان از سمرقند بیرون آمده بتعجیل هر چه تمامتر روان گشتند
و در بیابان [illegible] بقمر الدین رسیدند [illegible] قمر الدین منهزم [illegible]
و ایل و الوس او را غارت و اسیر کرده با غنیمت فراوان بسمرقند بازگشتند [illegible]

بانیقدر اکتفا نکرده باد دیگر عزیمت مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر برافراخت و محمد بیک پسر امیر موسی
وامیر عباس واقتیمور بهادر را از پیش با جمعی روان ساخت وایشان تا بوغام اسی کول رفته قمر الدین را
انجا یافتند ومیان ایشان محاربه عظیم واقع شد قمر الدین منهزم شد ومردم او دیگر باره عرضه اسر و غارت
وتاراج گشته وحضرت صاحبقرانی تا موضع بوجغا از عقب دشمنان برفت و در آن موضع بسمع اشرف اعلی
رسید که توقتمش اغلان از اروس خان متوهم شده با بابایک قولاجیك کرده منهزم گشته است و بر عزم
معروض داشتند که خدمتش پناه باین درگاه آورده و وصول او نزدیکست وآنحضرت تومر نمود از راه استقبال
فرستاد تا آن نهال چمن خلیفت را بیاورده وخود بسعادت واقبال مراجعت نمود و در سمرقند نزول فرمود
گفتار در آمدن توقتمش اغلان بدرگاه خسرو گیتی ستان و عرضه داشتن آنحضرت اعلی ... حضرت صاحبقران در بلبان
چون در زمان سعادت واقبال در سمرقند آمده شنید که توقتمش اغلان قریب رسید وآنحضرت رسم مهمان
نوازی مرعی داشته برسم استقبال سوار شد و با یکدیگر ملاقات فرمود و همعنان بسمرقند در آمدند و آن
مهمان با همت اسباب ضیافت چندان ترتیب داد که شکم با رسیم و دیم از برشد بعد از تقدیم مراسم طوی
سور و طوی سرور حضرت صاحبقران سوید منصور آمال را بمحصود از سیم و زر و جواهر و درر دولتشه و از
راهوار و استران نامعاد و شتران بارکش و علامات توش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بیرا و ملازمان
بخشید طبل و علم و خیل و حشم علاوه اشیا مذکور کرده اید توقتمش اغلان را بحکومت اتراد و سقاق
وچون توقتمش بر سر بر دولت مولداقی تمکن تمام یافت قتلغ بوغا پسر اروس خان با لشکری عظیم که محاسب و هم از تعداد
آن عاجز آمد بجنگ توقتمش آمد ومیان هر دو گروه مقاتله فاحش دوی نمود با وجود آنکه بوقتلغ بوغا در آن مصاف
بزخم تیری بماند توقتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقران بجهت بخشش باده ان
نخستین اسباب پادشاهی توقتمش مرتب داشته امرا دیگر با لاهتمام نکرده اند و اروس خان مراجعت او استماع
نموده بس بزرگ شده خود توختمه تیار را با پادشاه زادگان جوجی نژاد و امراء دشت قبچاق و سپاهی افزون از اوراق
بدفع توقتمش اغلان نامزد کرده هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و این نوبت نیز شکست بر توقتمش افتاد
سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و او از سایر خود گریزان شده روی بجنگل و بیابان نهاد و قرابچی بیاد
او بر اتفاق نموده و توقتمش سعی بسیار خود را بکنار آب سیحون رسانید و از اسب پیاده شد و جامه از تن بیرون
کرده خود شتابان را در آب افکند و قرابچی تیری بر بازوی او زد و توقتمش برهنه و مجروح شنا از آب گذشته در جنگل
پنهان شد و قرابچی چنانکه امر است باز گشت و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقران ...

جهت استمالت و دلداری توقتمش فرستاده بود و امیر ایدکو در آن اوقات توقتمش اغلان را بجست تا بایام آنحضرت
بدو رسانید و از حسن اتفاق در آن شب که توقتمش جسته و زار و نیم بر خاک و خاشاک افتاده دل بر هلاک
نهاده بود بدان جنگل رسید و آواز حزین شنید و از پی آن رفته دید که توقتمش بحالتی که از آن ناخوشتر باشد
افتاده است امیر ایدکو بر بالین او که از خاشاک داشت فرود آمده بنشست و مراسم غمخواری توقتمش اغلان
کما یجب و ینبغی بجای آورده تن او را لباس لایق بپوشانید و ماکول و مشروب مناسب بخورش داد و چون
بخت توقتمش براحت تبدیل یافت ایدکو بلاس او را در ظاهر بخارا به پادگاه فلك اشتباه حضرت صاحبقرانی
رسانید و باز داد و چون بحضرت که توقتمش شمول عنایت و عاطفت او گشته بیمن التفات حضرت امیر اعلی ...
او بود از اسباب ترفع و کامکاری مرتب و مهیا گشت و در خلال این احوال ایدکو مغول که در زمره امرای الوس
جوجی انتظام داشت از اروس خان گریخته بعز بساط بوس سرافراز گشت و بعرض رسانید که اروس خان با لشکر
گران بطلب توقتمش که پیش از گشته بجنگ تمام آمده است بما تسلیم نماید یا موضع جنگ معین فرماید
در جواب فرمود که از مقتضی عقل و مروت دور است که کسی که پناه بمن آورده باشد بخصم سپارم اما حدیث موضع
جنگ هر جا که با هم ملاقات کنیم مکان جنگ آنست بیت مرو ارس کو پیش لیر بر خان ... که با ... پلنگ الحید
منه سان ... دلیران پرخاشگر ... نترسد ... از بیشه خود ... ز شیر خشمناک
از بیشه خود ذکر نهضت فرمودن صاحبقران بجانب مغولستان نوبت دیگر از اروس خان
حضرت صاحبقران کامکار چون الچیان اروس خان را گسیل کرده بر تو التفات و تجهیز لشکر
انداخت و مجموع ایل و الوس جغتای را جمع آورده با سپاه گران و لشکری بی پایان در حرکت آمد و مفاوز
و مسالك را پیموده و قریب لحظه ابرار نزول فرموده و از آنجانب اروس خان با پادشاه زادگان جوجی نژاد و جنود دشت
قبچاق در حرکت آمده بر سغناق نزول کرد و میان هر دو گروه بیست و هفت فرسخ ماند و مقارن آن
برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان نوعی تاختن آورد که ... و شدت
خون در عروق منجمد گشت و از غایت حرارت برد مرغ ... حرکت جوجش ... که از طبیعت کره زمهریر
و مزاج سمندر در میان آتش افسردگی پذیرفت و برودت هوا بنا بسیما استعداد یافت ...
سپاه هر دو گروه در مقابل یکدیگر نشسته بودند که هیچکس را مجال آن نبود که قدمی پیش نهد و چون هوا
فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقران فرمان داد تا یارقتیمور و ختای بهادر و محمد سلطان که از
مرات روی گردان شده بموکب همایون پیوسته بودند بر دشمنان شبیخون برند و ایشان حسب فرموده

آن نمود و روان شدند و در شب با تیمور ملک پسر اروس خان که با سه هزار سوار جهت شبیخون آمده بودند جنگ کردند
و قریب به صبح جنگ آغاز شد و از دست تیغ بوجابای ملک اعلان امرا هر یکی که هست سپاه با غنیمت سنجر
معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور شدند اما بارق تمور و جنگی بهادر دانم که بعد زخم نهادت
باز کشتند و چون لشکر منهزم از مراجعت نموده به اردوی خجسته رسیدند حکم جهان مطاع صدور یافت که امیر
جهان سلطان بخبر گیری رود و او بمقتضی فرموده عمل نموده پیش رفت و شخصی را که در سپاه اروس برای علی ساخته بودند مختصر
بین که بیان امور مامور شده بود دیگر بار گرفته بیاورد و از تقریر آن دو شخص را بوضوح پیوست که الغ ساقیین
و کوچک ساقیین از بهادران سپاه اروس خان با صد کس بخبرگیری آمده اند و ایشان را اقیمور بهادر
والله داد که را آن قول لشکر را تعاقب داده اند و در بیرون شهر اتفاق ملاقات افتاده و اقیمور بهادر دو
کس از متعینان سپاه مخالف را انداخت و برادر زاده او کنکجی نوبجین ساقیین کوچک کشته است و جهد شاه
ساقیین بزرگ را بدرگاه عالم پناه آورده و عنایت خسروانه سر او را کشت و بمعاونت برسند که اروس خان بجهت
خود معاودت نموده است و ترکستان را بجای خود گذاشته حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون به سواد
شهر متوجه لشکر شد و چون چند روز راه قطع فرمود خبر آوردند که ترکستان نیز بازگشته است و در آن
نواحی از مخالفان هیچکس نماند و آنحضرت در ضمان شرف و اقبال عنان بجانب خطه دلکش معطف ساخته
و طبل ارتحال کوفته مظفر و منصور بمقصد رسید و هفت روز آنجا توقف نمود تا دشمنان ایمن کنند
و بعد از آن تیمور ملک و اروس خان سوار شده توقتمش اغلان را نجه چی ساخت و پانزده هزار و در تعجیل تمام
روانه در حیران بچی بر سر ایل و الوس رسید و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده اسب و گوسفند
بی اندازه کردند و در این اثنا خبر رسید که اروس خان در گذشت کیابی و قوت طالع صاحبقرانی اروس خان
تخته بر تخت اختیار کرده و پسرش توختقیا که بجای پدر نشسته بود از عقب او شتافته و آنحضرت اساس
سلطنت توقتمش اغلان را ترتیب کرده امیر او را در آن مملکت بحکومت باز داشت و اسپی سر نیک جنگ
اغلان نام که در سرعت و باد صبا مسابقت نمودی با او داده فرمود که در وقت استیلای دشمن گریخته
مرهم و هنگام کریز او بتوسل رسد و چون آنحضرت از دغدغه دشمن و تهیت دوست فراغت یافت
از دشت قبچاق مراجعت نموده بجانب دار الملک سمرقند عنان عزیمت منعطف ساخت در شهور سنه
ثمان و سبعین و سبعمائه کامیاب و کامران در مستقر عز و مرتع خویش نزول فرموده اکابر و اشراف
عزیمت ملطوسی یافت شکرانه در مرور و بنیاد نثار کردند و چون توختقیا اوغلان شهر تیمور ملک بجای او بر سریر

خانی نشست بعد از مراجعت حضرت صاحبقران با سپاهی عظیم متوجه جانب توقتمش خان شد و هر دو گروه
با یکدیگر حرب در پیوستند و از صدمات بهادران دشت قبچاق توقتمش خان شکسته آمده روی بر تافت
و بران اسب که حضرت آفاق با و داده بود جان از آن معرکه بیرون برد و بسعی بی شقت بسیار به سواد بارگاه
فلک اشتباه رسید حضرت صاحبقرانی همت عالی همت بر جبر کسر توقتمش خان مصروف داشته و در مرحمتها
با خواص و مقربان کره بعد اخری اسباب حشمت و ابهت او ترتیب دادند و از موقف عاطفت حکم جهان مطاع
عالم مطیع صادر شد که امرا نامدار مثل تومر تمور اوزبک و بیجی خواجه و پسرش غیاث الدین ترخان و یکی
قوچین همراه توقتمش خان بسغناق رفته او را بر سریر سلطنت نشانند و امرا برحسب فرمان روان شده خدمش
در الوس بر تخت خانی نشاندند **ذکر فرستادن حضرت صاحبقران توقتمش اغلان بجهت تمر**
دن خان بخراب اوزبک تیمور در آن زمان که توقتمش خان از اردوی اروس خان گریخته به درگاه
حضرت صاحبقرانی آورده اوزبک تمور با او همراه بود و در آن وقت که تیمور ملک لشکر بر توقتمش خان کشیده
امرا همه مرا ساختند اوزبک تیمور چند گاه بدست قبچاقیان افتاده خود را پیش تیمور ملک خان برد شاه نباد
از سر خون او در گذشت و اوزبک تیمور چند گاه در دشت قبچاق ملازمت که اراید و در بی فرصت یافته پیش تیمور
ملک ذا انود خود بخواست نمود که ایل و الوس او را باز دهند تا مراسم نیکو بندگی و کوچ دادن قیام نماید خان
سخن او التفات نموده و گفت اگر خواهی بایست و اگر خواهی برو و اوزبک تیمور بعد از آن نوبتی که بجانب دار
سمرقند بسعادت تقبیل عتبه علیا حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت و تعلیمات بادشاهانه اختصاص
یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بفراغ بال و شرب مدام مشغول است و با خوابگاه و در خواب
غفلت پهلو بر بستر راحت و استراحت نهاده اگر صدمه ناز کشد ویی نماید هیچکس یارای آن ندارد که او را بیدار
کند و بدین سبب ایل و الوس او نومید شده چویان توقتمش خان انحضرت صاحبقران چون بر کیفیت احوال او بر اطلاع
الملاع یافت ایلچی بسغناق پیش توقتمش خان فرستاد که لشکر بدشت قبچاق برده بهیم الدین خان بجاده
و توقتمش خان سپاه دولت جمع آورده متوجه قراتال شد که تیمور ملک در آنجا قشلاق کرده بود و تیمور ملک خان
بنا بر آن تمایان الوس جوجی در حرکت آمد و سپاه کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام
و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شد و بمساعدت حضرت صاحبقرانی تیمور ملک شکست یافت توقتمش خان
بجای پدران در دشت قبچاق بمنصب خانی و استحقاق بر مسند سلطنت قرار کرفت و اروس خواجه را
ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده صاحبقران کامران از وصول شاد گشته مستبشر گشته مجلس بزم آراست

کرده‌اند
وحشت دهر بعیش و نشاط بگذرانید و اوروس خواجه را بکلاه و کمر و انعامات دیگر مفتخر و سرافراز ساخته باز
عنان
توقتمش خان در سغناق قشلاق کرده چون خسرو انجم سپاه رایت زرنگار در بیت الشرف خویش برافراخته
عزیمت بجانب قلاق معطوف ساخت و الوس اوروس را مسخر کردانید و سلطنتش روز بروز روی در ترقی
نهاده لوای استعلا بر فرق جوزا برافراشت و تیمور ملک بعد از ایشان ... اصل خویش که ضبط و پاسداشتی
آن از ... اعلای رجوع کرده بود رفت و باز در باب دفع توقتمش خان مشورت فرموده ... صلاح دید
توقف ندید تیمور ملک سخن ناصح مشفق محمول بر غرض داشت و آن بیچاره را بقتل رسانید با ایل خود روی
بجنگ توقتمش خان نهاد و در موضع قراتال هر دو لشکر را ملاقات دست داده آتش حرب زبانه زدن گرفت
و در حمله نخست تیمور ملک بیاساق رسید و بالنجاق دایش توقتمش بوفاداری و شجاعت تعریف کرده بود
فرمان خان نفاذ یافته که بالنجاق در سلک امرا منتظم باشد و او بر فود دالو زده عرضه داشت که در ایام
دولت و حیات تیمور ملک عمری با او بسر برده‌ام و حقوق تربیت کرده بر من ثابت ... که ترا ... بیم
جسد
اکنون که او نمانده فرمایی که کردن من نیز بزنند و سر او را بالای سر من بنهند و تن مرا در زیر تن او افکنند تا
... او ... فرمان داد تا ملتمس او مبذول داشتند آن پهلوان وفادار بیاد الفراق
ذکر ایلچی فرستادن صاحبقران بجانب خوارزم و اقدام نمودن یوسف صوفی بر دیگر بار
بازگشت
در آن سال حضرت صاحبقرانی باز از دست و جهت شرح آن در سغاتل؟ از دو سه خانه مستانه یاری یافت
یوسف صوفی لشکر فرستاد تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند و آنحضرت ایلچی پیش یوسف صوفی فرستاده
پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست ایلچی مقید ساخت حضرت صاحبقران سعادت قرین
برین فصل ... اطلاع یافت نامه قلمی کرده و آن را بیکی داده بجانب خوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی
دانسته باشد که برد ایلچی رسم کشتن نیست و نشنیده و ما علی الرسول الا البلاغ و کنون باید که ایلچی را دعا
فرمودی
انصوب نماید یوسف صوفی از غلت تدبیر و کمال جهل ... ایلچی را نیز بند کرد و بان اکتفا نکرده
بجانب فرستاد تا شتران ترکمانان که در نواحی بخارا متوطن بودند راندند بخوارزم بردند و در اثنای این حالات
امیر حاجی سیف الدین از سفر بیت الله بحکم مراجعت نموده ... شهر یاد ... خلاص نمود کرده
یافته
احوال و اوضاع طوایف ملوک را که بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان بر ممالک ایران استیلا
بوده بتفصیل معروض رای انور کردانید و هم در آن اوقات صاحبقران کامکار دختر امیر موسی را زن ... امانت
در حباله نکاح آورده در جاشغرتیمور قصد عمارت باغ بهشت فرموده داد ... در مستان ... ابراهیم دولت

اوقات کرده‌اند و در بهار سنه ثمان و سبعمائه از آنجا که بهانه یوسف صوفی لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت
و از آنجا که گذشته شهر خوارزم را مرکز دایره دریا ساخته و از برای رعایت حزم و احتیاط حصاری دیگر
طرح افکنده با تمام رسانیدند و لشکریان بهرام انتقام هر روز صبح و شام جنگ انداختند و در مهم محاصره غایت
جد و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و سپاه قیامت اثر باطراف و جوانب خوارزم رفتند غنیمت و اسیر بسیار آوردند
در اثنای این اوقات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقران ارسال نمود مضمون آنکه تا چند از برای
دوتن مردم محنت و بلا کرفتار باشند و مال و منال و اموال مسلمانان در معرض تلف آمده ولایت بکلی
مستاصل و خراب گردد اکنون لایق بحال بلاد و عباد آنکه ما هر دو شخص پای جرأت در میدان شجاعت
نهاده بخت آزمایی کنیم بیت تا قبضه شمشیر که با الابد بود تا آتش اقبال که با الاکبر؟ که حضرت صاحبقران
شجاعت انصاف فرمود که یوسف صوفی از سر انصاف سخن میگوید و صورت راست کار آن روحه خاطر دادم
وبرفور جبه پوشیده و شمشیر جلادت برمیان بسته برنشست و حکم کرد و بر خنک سوار شده روی
بجانب حصار نهاد امرا زانو زده عرضه داشتند که توقف اولی و انسب است آنحضرت بکلمات ابیات
التفات نمود و امیر حاجی سیف الدین دست در عنان شهریار کرد و فرتوان زد که نشاید کردن چنین قدم
داشته باشند خدا صوکار برابر خصم روند ازین سخن آتش غضب حضرت صاحبقرانی برافروخته
زبان بدشنام او کشاد و تیغ از نیام کشیده حواله او کرد امیر حاجی سیف الدین عنان از دست کذاشته
وقدم از جای خود برکرفته پای باز پس نهاد و آنحضرت جنگ اعتصام در عروه وثقی توکل زده تا کنار خندق
بی توقف و تعلل براند و آواز داد که با یوسف صوفی بگویید که ما بر ملتمس تو بجا آمدیم تو نیز بوعده
وفا نمای و قدم از اندروازه بیرون نه تا ببینیم که نصرت یزدانی و تایید آسمانی قرین حال و شامل روزگار
کدام گردد خوف و رهب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافت از گفته پشیمان شد محافظت نفس بر ناموس
راجح دانسته دم در کشید حضرت صاحبقران تصور آنکه شاید که عرق حمیت او در حرکت آمده
بیرون آید دیگر باره آواز داد که هر کس که سخن خود وفا نماید سر او از زندگی وی این سخن پر موی
بشنود و آنحضرت زمانی طویل بر کنار خندق ایستاده هر چند از جانب مقولات و حکایات بر زبان آورد فایده
نداد و یوسف صوفی از غایت خجالت و شرمساری دم در کشید و جوابی بیرون نفرستاد و آنحضرت
از توقف ملالت و ساکت روی نموده بلشکرگاه بازگشت دلاوران ظفر قرین بر کمال شجاعت و دلیری آنحضرت
جانب
حسرتها داده و تحسین و آفرین کردند و آواز تحسین بهادران با وج علیین رسید و در خلال آن احوال از

تمام خربزه با وی بمعسکر همایون رسانید بنده آنحضرت از کرمی که در جبلت خجسته مفطور داشت زهی کرم چند
یوسف صوفی با ماده عناد جنگ و عناد داشت مقتضی مروت رخصت نمیدهد که این نوباوه را بی او بکار بریم باید
که تضییع این نو طبقی زرین نهاده پیش او فرستند امرا که نشد به طبق چوبین یا سفالین بر مدهٔ بنده همت
عالی بر این نوبت ببوده و بر حسب فرموده آن را بر طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق برد و از بالای
باره و پرسیدند که بر طبق چیست جواب داد که خربزه نوباوه است که شهریار ستوده اخلاق از برای
یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را بر کنار خندق گذاشته مراجعت نمود ملازمان از آن طبق
گرفته پیش یوسف صوفی بردند و مقتضی عقل و انسانیت آن بود که چون چندین ملاطفات و تفضلات بروی
فرستاده اند در آشتی در آمدی تا وحشت و خشونت بالفت تبدیل یافتی لیکن از رکاکت رای و قلت اندیشه
و سر زند به طبق را بدربان بخشید و فرمود تا خربزها از بالای خندق انداختند و یکی از سرداران با طایفه
ازبکان و سرداران خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند و امیرزاده عمر شیخ با جمعی از بهادران صف
شکن از آب گذشته در ایشان آویختند و خاک معرکه را با خون در آمیختند آتش حرب بالا گرفته از
هر دو طرف مبارزان بر خاک هلاک افتادند و گروهی انبوه زخم دار گشتند و دشمنان منهزم گشته
زاوان علجی و مضطرب شده بحصار پناهیدند توشقان با دقوقا و ایلچی بوقا دران معرکه زخم تیر رسید
توشقان صحت یافته ایلچی بوقا رحلت نمود حضرت صاحبقران بعد از آن فرمان داد تا استادان ماهر منجنیق
نصب کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب و ویران ساختند و مدتی
امر محاصره امتداد یافت و آثار و علامات تسلط ملازمان حضرت صاحبقرانی ظاهر شد و اندوه و سایر
عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافت و مرضی مهلک بر او عارض شده عالم فانی را
وداع کرده بعد از وفات یوسف صوفی میان ارکان دولت او اختلافی پدید آمده امر محاصره جانب
باشوصوفی کردند و غرهٔ دوم از ولایت خوارزم که والی عهد بود زدند آخر الامر خوارزم مغلوب
شده خود را از دروازه بیرون انداخت و سعادت دستبوس حاصل کرده صورت واقعه را بعرض
حضرت صاحبقرانی رسانید و رای عقده گشای آنحضرت اقتضای آن معنی کرد لشکریان به هیأت
اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شده جنگ سلطانی انداختند سپاه ظفر پناه بیکبار در حمله آمده روی
جرأت و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو و سرپنجه قهر دیوار را رخنه کرده در شهر ریختند و دست
تسلط بغارت و تاراج بر آوردند و هر چه یافتند از صامت و ناطق آتش نهب در آن زدند و از اماکن و مساکن

اثر نگذاشتند و سادات و مشایخ و علما و اشراف و اهل بازار و ارباب حرف کوچانیده بشهر کش فرستادند و مقرر کرد
چند در خوارزم ماندند حضرت صاحبقرانی شیخ علی بهادر را بداروغگی آنجا نصب فرمود و لوای فتح و نصرت
برافراخته عنان عزیمت بجانب ماوراء النهر معطوف ساخت و مستقر عز و اقبال گشت و زمستان در
سرای قشلاق کرد و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار بنای حصار کش فرمان داد
و آن را بر امراء تومان و هزاره و صده و سایر لشکریان قسمت فرموده بطالع سعد بنیاد نهادند و دولتخانه
شهر بموجب فرموده استادان خوارزم طرح سرای عالی بتخته تمام ساختند و باقی سرا اشتهار یافت

بیت: از زمین سر کشیده سوی سما • کنگره بام قصر عیش آقسرا

ذکر ارسال نمودن حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف الدین بطلب ملک غیاث الدین والی هرات و تعلل نمودن ملک و توجه ملکزاده

صاحبقران گیتی ستان از قشلاق زنجیری قاصد پیش ملک غیاث الدین ملک حسین کرت فرستاده بود
تعلق آنکه اول بهار و استواء لیل و نهار امراء نامدار و نوئینان رفیع مقدار بقوریلتای حاضر خواهند شد
توقع آنکه ملک نیز بآنصوب توجه نماید ملکزاده در باره فرستاده صنوف مرحمت و احسان بتقدیم رسانید
در شرایط ادب و تعظیم دقیقه فرو نگذاشت اما در رفتن تعلل نموده معروض پایهٔ سریر اعلی گردانید
که اگر حاجی سیف الدین باین طرف قدم رنجه فرماید بموافقت و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر
بدرگاه عالم پناه شتابد و ملتمس ملک در محل قبول افتاده امیر حاجی سیف الدین در شهور سنهٔ احدی
و سبعین و سبعمائه بر حسب فرمان متوجه هرات شده و ملک غیاث الدین در اعزاز و احترام او
مبالغه بجای آورد اما در رفتن بجانب ماوراء النهر بهانه‌ها انگیخته اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعللی
مینمود و در اتمام شهر بندی دور آن دوهزار گز بیش از وصول امیر حاجی سیف الدین بیکسال بیرون
هرات بنیاد کرده بود مراسم جد و جهد بظهور میرسانید و از ملوکات و سایر ولایات علف بسیار بحصار
میکشانیدند و چون توقف امیر حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال بگذشت و بر مکنون ضمیر ملک غیاث الدین
مطلع گشت متوجه پایهٔ سریر اعلی شد و ملک وعده کرد که از عقب او در حرکت آید لیکن سخن خود وفا نکرد
و امیر حاجی سیف الدین بدرگاه گیتی پناه رسیده آنچه از اطوار و اوضاع ملک غیاث الدین معلوم داشت بذروه
عرض رسانید و در خلال این احوال علی بیک پسر ارغونشاه جونی قربانی بنابر طلب و استدعاء حضرت صاحبقرانی
باردوی همایون پیوسته مراسم پابوس بجای آورد و رقم عفو بر زلات و عثرات او کشیده صنوف عنایت و تربیت در
شان الیه ارزانی داشت و دختر امیر جهت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرده طوی سنگین داد و دیاب

توجه هرات بر طریق مشورت با او سخنان در میان آورده قرار بر آن یافت که در اوایل فصل ربیع یکبار کردن
اساس حاضر شود تا در بیرون هرات ملازم رکاب همایون باشد علی بیک متقبل این معنی شده سوگندان
عظیم بر زبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جادهٔ استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید اما بخت
بد و طالع ضعیف او را بر خلاف وعده باعث و محرض و وخامت نقض پیمان بروزگار او بلکه با کشتن او
جونی قربانی سرایت کرد چنانچه عنقریب در فرده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی فی الجمله بعد از
مراجعت علی بیک جونی قربانی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضای آن کرد که پیش از توجه نفس همایون
سرداری صاحب وجود را با لشکری گران بولایت خراسان فرستد تا مهابتی در دل دشمنان افتاده از کینه
و عناد احتراز و اجتناب نمایند قرعه اختیار بر امیرزادهٔ عالی شان بلند مکان منظور نظر عنایت حضرت الله
امیرزاده میرانشاه افتاده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر جهانگیر برادر دیکلاس و امیر حاجی سیف الدین
و اقبوغا و امیر عثمان و امیر عباس و امیر سلطانشاه و قماری برادر تلوکر قوچین و تابان بهادر و دیگر امرا
و دیگر امرا و شیران بیشه هیجا با یکجا تومنون از سپاه ظفر انتساب نصرت انتما در ملازمت رکاب ظفر
فرسای شاهزاده متوجه صوب خراسان شدند پایین در زمستان در بلخ و شبرغان بگذرانند و شاهزاده
عالمیان بموجب فرموده عمل نموده و با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته مواضع مذکوره را مخیم دولت
و اقبال ساخت و چون زمستان بآخر رسید ترکان سمرقندی بادغیس را که معمورترین ولایت ملک بود
تاختند و غنایم موفور از اسب و گوسفند و شتر بدست آورده بازگشتند و درین اثنا علی بیک جونی قربانی
ایلچی با سریر سلطنت مصیر فرستاده معروض داشت که اگر بحسب مقرر رایات فتح آیات بجانب خراسان
در حرکت آید بنده کمینه بجریدی شده در طریق بندگی مهما امکن تقصیر ننماید گفتار در لشکر کشیدن حضرت
صاحبقران بصوب ایران ... در اواخر سنه اثنین و سبعین و سبعمایه مفصل این اخبار حضرت
صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجهه همت عالی نهمت ساخت و باحضار عساکر ستاره عدد توا جیان
باطراف و جوانب فرستاد و ساحتهٔ طوق ظفر پیکرش از جمع آمدن لشکر بر توجه بجانب ایران اباحت
و دارای هفت کشور بطالع مسعود و زمان محمود روان شد بیت زآب جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان
فکنده رستخیز و چون بعد از قطع طریق بر قصبه اندخود رسید از حسن اعتقادی که با اولیاء داشت
بدیدن بابا سنکو رفت که یکی از جمله ابدال و اوتاد زمان خود بود و از سر جذبه و جنون سینهٔ گوشت بجانب
حضرت صاحبقرانی انداخت و شهریار کامران از روی فال خیر بر زبان فصاحت بیان گذرانید که بادمنا

تا زمانا

پادشاهان خراسان که سینهٔ زمین گویند دریغ یورش بما درآمد خواهد داشت هرچه از لوح محفوظ
بر ضمیر انوار ارباب دولت پرتو اندازد لا محاله انجاز شود و چون نفس توجه رایات نصرت آیات بسمع ملک محمد
برادر ملک غیاث الدین که در آن اوان بحکومت و ضبط سرخس قیام مینمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت
آمده و بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده لوای مباهات باوج سماوات رسانید و حضرت صاحبقران
کامران از نواحی خراسان ایلچی پیش علی بیک جونی قربانی فرستاد با یکه لشکرها جمع آورده هرچند در
بر حسب وعده باردوی همایون پیوندد علی بیک از بخت بد و طالع برگشته با آنکه خود بیامد فرستادن
بی رخصت مراجعت داد و در سلوک طریق بیوفایی و بدعهدی که شیوهٔ مردانست ونه شیمه مسلمانان
قدم نهاده در تواریخ مسطور است که چون ملک غیاث الدین پیر علی باردوی پادشاه بوده او را از زیارت
امتناع نموده بود و بسیاری از لشکر او در آن جانب بوده حضرت صاحبقران عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه
تافت تا لشکر اتحاد ملک ملحق شوند اما راقم حروف از بزرگی سالخورده چنین شنید که احمد
سلطانشاه که جرچی سپاه ظفر پناه بود در ظلمت لیل راه غلط کرده لشکر را بنواحی کوسویه بیرون برد فی الجمله
رایات جهانگشای چون بکوسویه رسید بهدی سردار آن موضع بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مشمول نظر
عاطفت و احسان گشت و رعایای کوسویه از ضرر و آسیب عبور لشکر قیامت اثر امان یافتند و چون صیت
ورع و تقوی و گوشه نشینی و انزوای عالیجناب ولایت مآب قدوة العلماء الراسخین مولانا زین الملة
والدین ابوبکر تایبادی نعمه الله بغفرانه بسمع همایون حضرت صاحبقرانی رسیده بود بعزم ملاقات
او جازم تایباد شد و بدان موضع رسیده شخصی پیش فرستاده و در تحت ارسال او گفت که حضرت مولانا را
بگوی که امیر تیمور درین قصبه نزول کرده شما را بدیدن ایشان میباید رفت و فرستاده پیش مولانا زین الدین
ابوبکر رفته زبان بان کلمات بگشاد مولانا در جواب فرمود که مرا با امیر تیمور هیچ مهم نیست حضرت صاحبقران مالک
اعتقاد چون این سخن شنید فی الحال روی بوثاق مولانا نهاد و بحیثیتی و جهی اتفاق ملاقات دست داد و کلمات
سخن نصیحت آمیز بر زبان مبارک آورد و در اثناء محاوره ورود و ایراد نصایح حضرت صاحبقرانی با مولانا گفت که چرا
ملک خود را نصیحت نمیکنی که خمر میخورد و مرتکب محرمات میشود و پیوسته بمناهی اشتغال مینماید مولانا در
جواب فرمود که او را نصیحت کرده ام نشنود حضرت جبار منتقم شما را بر وی گماشت اگر شما نیز نشنوید دیگری را بر شما
گمارد و این سخن صاحبقران با حشمت کریمه در ثبت کرده از پیش مولانا بیرون آمد از آنحضرت منقولست که فرمود
که در زمان دولت با هر کس از ارباب عزلت و اصحاب خلوة و منقطعان و گوشه نشینان که ملاقات کردم بحسب واقعت

دهم و هراس از خود در دل او یافتیم بخلاف مولانا که چنین در وی منهم بر عکس بود فی الجمله چون حضرت صاحبقران
آن عالم ربانی را وداع فرموده رایت عزیمت بجانب هرات بر افراشت نخست قصبهٔ فوشنج رسید ارباب عناد در
آن بستند و اسباب حصارداری مرتب داشتند بقدم ممانعت پیش آمدند و چون فوشنج خندق پر آب داشت
لشکر نصرت شعار سه روز بموجب فرمان حضرت صاحبقران کامکار اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب [داشته]
روز چهارم که خسرو سپهر احتشام بتسخیر آن قلعه مینا فام تیغ شعاع از نیام برکشید فرمان قضا جریان [از]
موقف جلال صدور یافت که دلاوران لشکر ظفرنشان از مواضع خویش جنبیده دست قلعه‌گشایی از آستین
درآرند و بیرون آورند و بموجب حکم واجب الاتباع بهادران لشکر منصور روی توجه بفتح حصار نهادند
و بعضی از ایشان چون انکوتمور [illegible] و [illegible] امیرزاده علی و عمر و [illegible] عباس بهادر [illegible] و دیگر دلاوران
ماندند [illegible] چون از آب خندق گذشته بر فصیل برآمدند و از اطراف و جوانب دیوار رخنها کرده بقلعه در
آمدند و ارباب عناد را بیاساق رسانیده هرچه در آن یافتند بجاروب غارت و تاراج برفتند **ذکر سلطنت**
رایات نصرت آیات از فوشنج بجانب دار السلطنت هرات و فتح دار الملک هرات چون خاطر آفتاب اشراق
خسرو آفاق از قضیهٔ قصبهٔ فوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنت هراة تافت ملک غیاث الدین
بحمایت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته از [illegible] در [illegible] غافل ماند و حضرت صاحبقران [illegible]
قلعه‌گشای با بهادران در نواحی ظاهر هرات رسید و گرد شهر محیط گشتند و آنحضرت [illegible]
فرمان داد تا بر دور حصار خندقی فرو برده چنان سازند که مخالفان را مجال آن نماند که برسم شبیخون آمدند
و لشکر را بموجب فرموده خاطر از آن جمع ساخته در زمانی که حضرت صاحبقران شجاعت شعار براده
جهان نورد سوار شده اطراف و جوانب شهر را احتیاط مینمود طایفه از دلیران صف‌شکن و غوریان [illegible]
دو دروازه باز کرده و بیرون آمده جنگی صعب آغاز نهادند و لشکر ظفرقرین در آویختند [illegible]
و مخالفان را تا دو دروازه [illegible] خلقی کثیر را بقتل آوردند و چون ترکی شب [illegible] سیاست
معزول کرد [illegible] و [illegible] مشاعل [illegible] تا طلوع [illegible] عالم افروز [illegible] و روز دیگر لشکر نصرت انتساب
پای در رکاب آورده و صف کشیده در مقابل حصار بایستادند و چون جراحت دلهای دشمنان از زخم سیف و سنان
ملازمان پادشاه کشورستان التیام یافته بود [illegible] پای از دروازه بیرون نهادند [illegible]
و لیکن طایفه از آن جماعت در ظلمات لیل [illegible] برسم شبیخون از دروازه [illegible] که در شهر [illegible] بود بیرون آمده
[illegible] و تعجیل [illegible] تمامتر مراجعت نمودند و دیگر روز سپاه منصور پیرامن حصار صف کشیده جنگ

سلطانی آغاز کردند و حضرت صاحبقران کامکار بنفس همایون سوار شده نزدیک بحصار آمده تماشای
کارزار کرد بهادران نصرت شعار دلاوری و مردانگی بی اندازه نمودند [illegible]
مراد رضای بهادر و مبشر [illegible] جسارت پیش نهادند و دست بردی نمودند که ناسخ داستان رستم دستان
و سام نریمان گشت لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار آورده [illegible] بنا نهادند و [illegible] ملک
غیاث الدین [illegible] بر دروازه [illegible] سعی و کوشش [illegible]
اهل بصارت مانند حرکات [illegible] مخالفان
[illegible] قدم پیش نهادند [illegible]
و دیگران [illegible] آمدند
در [illegible] دروازه را شکستند [illegible] سپاه [illegible] شهر [illegible] و اهالی هرات [illegible]
[illegible] روی بگریز نهادند و ملک غیاث الدین با آن همه لاف و گزاف که داشت [illegible]
و [illegible]
ایشان در گذشت مجموع را خلعت بخشید و رخصت انصراف ارزانی داشته بمردم هرات پیغام داد که هر کس از
اهالی شهر [illegible] در کنج عافیت پای در دامن سلامت کشیده مال و اهل و عیال او در ضمان امان باشند
و هر که بخلاف آن عمل نماید [illegible] غضب ما [illegible] مردم هرات که این سخن شنیدند کنج کاشانه خود
[illegible] ملک [illegible] تا [illegible] داد [illegible]
[illegible] بمحافظت شهر سعی نمایند [illegible] در گوشه نهاده پای از زاویه فراغت بیرون ننهادند
والتفات بحکم نکردند اسکندر شیخی [illegible] بعد [illegible] و ظهور [illegible]
در [illegible] جان [illegible] پیش ملک غیاث الدین آمده بود با او گفت که از هر محله یکی باید کشت تا دیگران
ستوه شده شهر را [illegible] ملک جواب داد که [illegible] چون [illegible] اسکندر گفت [illegible] شهر
هم نگاه نتوان داشت روز دیگر حضرت صاحبقران کسان بسعادت پیش ملک فرستاد و خلاصهٔ رسالت آنکه
این مملکت پیوسته تعلق بپادشاهان مغول میداشته و آل کرت از باج گذاران سلاطین چنگیزخان میبوده‌اند
اگر ملک بساط [illegible] و عناد مطوی سازد بصلاح حال بلاد و عباد نزدیکتر باشد و الا اموال و اولاد [illegible]
و [illegible] چندین هزار مسلمان در معرض تلف خواهد آمد و وخامت مخالفت بروزگار ملک واصل و متوجه
خواهد گشت ملک غیاث الدین دانست که چاره جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگتر خود امیر پیر محمد و اسکندر شیخی

بیاید سر بر اعلی فرستاد و وعده بیرون آمدن داد حضرت صاحبقران ملکزاده را بخلعت و کمر اختصاص داده صنوف
نوازش در شأن او بتقدیم رسانید و رخصت بازگشتن ارزانی داشته گفت که سلام ما به ملک برسان
و بگوی که سابقا میان ما و تو عداوتی نبود بلکه خویشی و قرابتی سببی در میان است و آنچه واقع شد نیز از
مصلحت ملکی و اقتضای ملکی بود باید که بی‌محابا بیرون آیی تا قواعد محبت و وداد استوار ماند و
اسکندر شیخی را نگاه داشته احوال قضایای ایام ماضی را از وی معلوم میفرمود و ملکزاده بخدمت پدر رسید
دیده و شنیده خود معروض داشت و بعد از سه روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان که حضرت صاحبقرانی
بی‌همال بسعادت و اقبال در آن موضعی که نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافت و باسر
موضع و کرم اکرام نامر ابراز شده برخصت بازگشت و در روز دیگر سادات و علما و اشراف الناس روی بقبله علیا
نهاده و بکریاس گردون اساس رسیده و بصنوف اعزاز و نوازش مخصوص آمدند و حضرت صاحبقران از باغ
زاغان کوچ کرده بمرغزار کهدستان که در شرقی هراة واقع است نزول فرمود و در آنجا نقل خزاین و دفاین
که سلاطین غور در آن مدتها بدید سعی نموده بودند فرمان داد و برلیغ جهانمطاع صادر شد که
حصار جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند ~~بت~~ هرات با زمین یکسان گشته است که بر جهانیان
جاین بود خواست و حکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا نظام الدین که مقتدای علمای خراسان بود انتقال
او بود باد و بیست که خدای معتبر تمور تاش برادر زاده امیر اقبوغا از شهر و ولایت کوچانیده بخط کش رسانیدند
و چون برج و باره خراب کردند دروازهای شهر را که مغرق با آهن بود و اسامی و القاب ملوک غور بر آن ثبت
نموده بودند و بر حسب فرموده بشهر سبز رسانیدند و از ذلک مال امانی بر اهالی هرات حواله شده بستدند
نقد و در بعضی تواریخ چنین مرقوم است که چون هرات مفتوح گشت حضرت صاحبقرانی بی‌بیگم سلطان
خاتون که والده ملک غیاث الدین بود و از خویشان طغاتیمور خان بالارث و در باب تعرض ملک پیر محمد
سخنان دلپذیر بزبان مبارک گذرانید در ظفرنامه مسطور است که ملک غیاث الدین مادر خود سلطان
خاتون را در دو بحارکی با پسر خود امیرزاده پیر محمد و اسکندر شیخی از قسل ترین بیرون فرستاد والله تعالی
اعلم بالحقیقة و در آن که قلعه اسکلچه که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در تحت تصرف و ضبط
امیر غوری بود از اولاد ملک غیاث الدین که در فرط بهادری از ابناء زمان امتیاز داشت حضرت صاحبقران
سعادت قرین با ملک غیاث الدین گفت که برو و پسر خود را از آن کوه یعنی اسکلچه بامان ما وعده داده
فرود آورد و اگر خواهی تو نیز بقلعه در آی تا ببینیم که خواست حضرت باری سبحانه و تعالی در باره شما

بر چه کیفیت

بر چه کیفیت ظهور خواهد آمد ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شده بحسن تدبیر و لطف تقریر
او را از آن جانب بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیر غوری بخلعت کرامند و انواع سیورغامیشی
مخصوص گشت و فتح هراة در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیک جونی قربانی بپایگاه جهان پناه

چون خاطر خطیر پادشاه گیتی‌ستانی
جهانگیر از قضیه تسخیر هرات و امان کوه فراغت یافت امیر حاکو را و برادر حاکو را با نوجی آن لشکر از طرف
جنشلود و سبزه وار روان ساخت که آن ولایت را ضبط او زدند و بنفس همایون متوجه طوس و کلات شد تا
جزای علی بیک جونی قربانی در کنارش نهند و چشمش گوشمالی سزا دهد و از صیت توجه آنحضرت بصوب کلات
از درون علی بیک رخت بسته بین الخوف والرجا یقدم رجلا و یؤخر اخری روی بپایگاه عالم پناه آورد و خواجه
علی مؤید سبزه واری خاکروب چهار راه انجمن چون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت آگاه شد بعز بساطبوس حضرت
صاحبقران دولتیار استسعاد یافته بعواطف خسروانه و عطوفت پادشاهانه مفتخر و مباهی شد و بنابر حسن
اعتقادی که خواجه علی مؤید به بنی فاطمه داشت امر تشیع دست میکردند و حضرت صاحبقرانی بنزد او تعظیم
و احترام سادات عظام باقصی الغایات میکوشید آنحضرت در اثناء محاوره از خواجه علی مؤید بطریق امتحان
پرسید که چه مذهب داری خواجه علی مؤید در جواب آنحضرت بر فور گفت که الناس علی دین ملوکهم روش
پادشاه نیک اعتقاد است حضرت صاحبقران شرف احماد ارزانی داشته فرمود که بر زبان معجز بیان رسول
جاری شد که من ترک سنتی لم ینل شفاعتی و نیز فرموده که الجماعة رحمة و من شفاعت رسول دریابم و مشمول
رحمت الهی گردم و مذهب اهل سنت و جماعت اختیار کردم فی الجمله حضرت صاحبقرانی در دیار نیشابور مزار
ابو مسلم مروزی رفته و استمداد همت نموده امر و افاقا بجانب متوجه اسفراین شد و چون بدانجا رسید کاشتکاران آنجا
ولی را مجال جنگ و جدال نماند و جمعی از فصحی خیام و تعیین یورت و مقام یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که
سپاه ظفر پناه بر تسخیر شهر بردارند و لشکریان روی باسفراین نهاده بیکباره در شهر ریختند و خلقی کثیر را بقتل
آورده هنا بر فی اغاره کردند و از مساکن و بناها اسفراین اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران ازان
موضع الهی بمازندران با نوشته پیش امیر ولی فرستاد محصل پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده بدرگاه
عالم پناه شتابد بشرف نوازش و سیورغامیشی اختصاص یابد و اگر دین باب تاخیر و تعلل نماید ابواب محنت و بلا بر
روی خود گشاید امیر ولی نوشته حضرت صاحبقرانی را بر سر و بر چشم نهاده در اعزاز و احترام فرستاده
مبالغه تمام نمود و در امر اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را منقضی المرام باز گردانید و وعده داد که

بخراد و ولت حسا طوسی فایز خواهم شد و حضرت صاحبقران چند روزی در بعضی از مرغزارهای ولایت اسفراین
ساکن گشت تا اسپان و لشکران قوی باشند و در خلال این احوال حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که قطاع
خراسان را که پیش از این ذکر یافت تفصیل امیر حاجی برلاس و برادرش اندکو حمایت نموده بودند یاساق رسانیدند
و آن موضع را درسیم سیورغال بر شیر اندکو و پیر امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تصرف
ایشان بماند و حضرت صاحبقرانی از ییلاق اوغولجا بتوجه نهضت نموده عنان عزیمت بدار الملک سمرقند معطوف
ساخت و ملک غیاث الدین و دیگر حکام ولایت خراسان را بموضع خویش فرستاد و در همان دولت و اقبال
حضرت صاحبقران عدیم المثال مفاوز و مسالک قطع کرده در بلده سمرقند نزول فرمود و دیده اهالی آنجا از
سرمه قدومش ارتفاع پذیرفته از آنجا بکاه رفت و زمستان در آن بقعه فرخنده بعیش و طرب و شادمانی
گذرانید و در این اثنا امیرزاده میرانشاه که بموجب فرمان بسرخس رفته بود ملک محمد برادر ملک غیاث الدین را
گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاد و خود قشلاق آنجا کرد و مقارن این احوال بر مرکب احضار شیمه و عادت
در منقار جفاکاری آمده غبار ملالی بر صحیفه خاطر انور حضرت صاحبقرانی نشست و یکی از بنات مخدره کرم
از ابر رهان عطوفت و مهربانی اکه بیکی خواندی و آن معصومه سعیده بموجب سنت نبوی در صبای وجه
ازدواج امیر محمد بیک بن امیر موسی انتظام داشت ناگاه عارضه کبری بر ذات آن بانوی عظمی طاری گشت
و هر چند اطبا در معالجه سعی و اهتمام نمودند مفید نیفتاد عاقبت بمقتضیات قضا نقل از دواج سرای به سرای
دیگر نقل فرمود انا لله و انا الیه راجعون و از وی یک پسر ماند که موسوم بود بامیرزاده سلطان حسین
حضرت صاحبقران که دیگر وقار در نیکند و وا از فنا بی نداشت قلق و اضطراب بسیار نموده عنان
اصطبار و اختیار یکبار از دست داد بعد از اقامت مراسم تعزیت و ختمات کلام ربانی جهت ترویح روح
مرحومه الوان خیرات و اطعمه و لباس و سایر صلوات و صدقات با اهل فقر و ارباب احتیاج رسانید
تقبل الله تعالی منه

هنوز جراحت خوفر اکه بیکی نعمها الله تعالی بغفرانه التیام نپذیرفته بود که ایلچی خوارزمی یوسف صوفی بیدر حسبه
معلم انکه علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده عادت عرمرم و از بند امید و ارچنانست که
سر کشیده بدست دشمنان افتادند و از غایت سلامت و دولت مندی که حضرت صاحبقرانی از رحلت فرزند
داشت التفات بان سخن نشد و بعضی گفته اند که این خبر باز رسیده یاد آن حضر داشت نداشتند و هم
تعدیه تغافل نمودند آغاکر خواهر بزرگ حضرت صاحبقرانی بود باستصواب ارکان دولت ترک کوه بیت از آن

ضمیر بصیقل نصیحت زدوده گفت که دفع فتنه و فساد از دیار مسلمانان بر ذمت همت پادشاهان دین دار از
قبیل واجبات است و خویشتن داری در امثال این امور در مذهب خرد و ذوی الامتداد از مقوله منهیات
و ممنوعات است و چون این سخن از محض شفقت و نیکخواهی بود و پسندیده عقل سلیم و طبع مستقیم حضرت
صاحبقرانی چنانچه شیمه و عادات او بود در بی حیث علی مراد گویان رضا و تسلیم بر آورده و پرتو
التفات بر احوال ملک و ملت انداخت و ناموس اکر کرد و بر ماثر بحوالی حصار کلاه تاخت
و دواب و چهارپایان ایل جونی قربانی را که بحصار در نیاورده بودند تعرض نهب و تاراج ساخت و امیرزاده
میرانشاه از حرکت رایات نصرت آیات آگاه شد و از سرخس بیرون آمده باردوی همایون پیوسته
شرف دستبوس حاصل کرد و ملک غیاث الدین بنا بر وصول حضرت صاحبقرانی علی بیک جونی
قربانی متعلقان و منتسبان خود را بقلعه کلاه در آورده بود و پیشتر بخارید بود حصار از نهیب
حضرت صاحبقرانی بجهت رعایت پیوندی که داشت ایلچی چرب زبان پیش او فرستاده بزبان عطوفت
پیغام داد که سبب این همه خوف و هراس چیست وظیفه آنکه بی دغدغه و اندیشه بدین جانب شتابد
تا قواعد الفت و استیناس خلل پذیر نشود و مهم بمخالفت و معاودت سرایت نکند و سیلاب بلا
باو و اتباعش محیط نگردد و علی بیک از کلمات مشفقانه مطلقا منتفع نشد و دغدغه از
گوش بهوش نکرد و بحصانت حصار و متانت قلعه مغرور گشته از جاده صواب انحراف جست و نقد
ساعت پیش بیامد و باحراز سعادت زمین بوسی مراد از نگشت حضرت با دستار صلابت تدبیر معالی
نمود کوکبه جهانگیر از صوب کلاه بجانب ابیورد در حرکت آمد و بموضع کره نزول کرده سپاه
جار بسلکیه که عنان عزیمت بدفع امیر ولی منعطف خواهد شد علی بیک چون از مراجعت حضرت صاحبقرانی
خبر یافت و آوازه نهضت اردوی اعلی بطرف مازندران شنید با انکه چندین بار وعده حزم و احتیاط
هم از این مراتب با اموال و چهارپایان او رسیده بود این نوبت بنا ضعف نخوانده زمان غافل شده مجموع
اسب و گوسفند و شتر که بحصار برده بود بیرون فرستاده در علفخوارها رها کرد و چون طمع خام
جنبشت و حضرت صاحبقرانی بار دیگر عطفه عنانی کرده بر ظاهر کلاه نزول فرمود و لشکریان بدست غارت
و تاراج چهارپایان دراز کرده فرصت نداشتند صحاری نه طارهای اسب و استر کشیدند و لشکریان نصرت
اطراف و جوانب کلاه را مانند نوایب دهر کار فرو گرفتند و کورکه زده سورن در انداختند و فراشان جلادت
دست سراپرده حاصر حرم مقابل دروازه حصار که بدروازه چهار ده اشتهار داشت بر افراختند و دیگر کرد وانها

برشاهزادگان و امرا تقسیم یافت علی بیک در این عالم هول ده ... مشاهده کرده خوف و رعب بر ضمیرش
چنان استیلا یافت که لیل از نهار و دهر ... از نشیب تا ... تمیز نمی‌شد لاجرم دست در دامن خضوع
و خشوع زده سر از گریبان تضرع و زاری برآورد و بزبان مسکنت و نیاز معروض رای عقده کشای گردانید
که من از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده خود شرمسارم و از حرکت و حالات و حسابی که در این مدت
واقع شده خجالت دارم و توقع آنکه بخدمت شتابم ... و اگر آنحضرت باکرم و اشفاق ... قدم مرحمت
و موجه قریب بدروازه آیند تا من بعد از اعتذار و استعفا حضرت ... و تعجیل صبر و اغماض ایشان در ... سعادت
زمین بوس حاصل کنم ... بخشش ... ملتمس او را با سعاف و انجاح مقرون داشته
از برای آن کار ... با پنج سوار تا در حصار براند و آنحصار ... مانند
تنگ و تاریک ... و هولناک مانند سر اسپه خاطر دشمنان سیاه و تاریک و چون علی بیک را معلوم شد
که آنحضرت با معدودی چند تشریف آورد خبث طینت او را بران داشت که جمعی را در کمینگاه نشاند تا ... غنیمت
دانسته مکری و غدری اندیشند و ذات کامل صفاتی که در حفظ و حمایت و عنایت ملک منان باشد
آسیبی رسانند حضرت صاحبقران دو لنبار نمائی دود ... کار ... کاتب ... توقف فرمود و ان ... بصوب
نزول خود و ... بیرون نیامد و آنحضرت مراجعت کرده بمیمن ... طرف ... ایشان
در وهشت تا در ... سلامت و عافیت بمنزل همایون نزول آمد و چون حضرت صاحبقرانی بر اندیشه
و نقض عهد علی بیک جونی قربانی وقوف یافت آتش خشم و غضب او ملتهب گشت و فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که لشکر قیامت اثر روی بآن کوه و کمر نهند و اشارت علیه صادر شد که جمعی از مردم ... و فوجی از
اهل بدخشان که در رفتن کبک دری از مواقف ایشان ... می‌آمد بالا رانند سوار و پیاده ... قلعه
نهاده از محال خویش حرکت آمدند و پیاده ... بدخشان هم در آتش ... و جرات و جلادت ظاهر
ساخته کوه برآمدند و مقارن وصول ایشان بصفح جبل طایفه از بهادران سپاه نصرت نشان ... و نفیر
کشیده بدروازه رسیدند و اقتیمور بهادر و ... بدیگر سرداران دشمنان را از مقابل خود ... بالای
کوه برآمدند و ... و عمر عباس با فوجی پیش رفته در کمری ایستاده بودند که ناگاه دشمنان ... ایشان شدند
حضرت صاحبقرانی طایفه از بهادران را مدد عمر عباس ... فرستاده از جانبین حمله کردند و بعد از کشش و کوشش
اعدا مقهور و منکوب گشته فریاد الامان برآوردند و علی بیک را کار بجان رسید و کس پیش حضرت صاحبقرانی
فرستاده معروض داشت که اگر لشکر ... از دست از جنگ باز دارند من خود ... انقیاد و اطاعت پیش آیم

عتبه همایون را مستقبل العبودیت ساختند و جنابانی ... وسکنت ... خدمت نمودند و ... و بکنه
این ... با ایمان موکد کرده اند و بیک ... و محمد شیخ حاجی از امرا عظام جونی قربانی باد حضرت کامرانی
شاهزاده محمد سلطان بهادر بود بیرون فرستاد و ایشان بزبان نیاز عجز و بیچارگی علی بیک را بعرض اعلی
آوردند فرمان نفاذ یافت تا سپاه از جنگ باز گشته و آنحضرت بنفس همایون بمرجعت نمود در وثاق محبسه
و بیک ... و شیخ محمد جونی قربانی در رکاب فرخنده پادشاه کامیاب بمعسکر همایون آمده ... حضرت
صاحبقرانی در حفظ و حمایت یزدانی سوار شده تا دروازه کلات راند و علی بیک جونی قربانی طوعا او کرها
از حصار بیرون آمد و جنابانی ضراعت بر خاک مسکنت نهاده بجان امان طلبید و چون ملتمس او با انجاح مقرون
گشت درخواست نمود که امروز دیگر از رکاب نصرت انتساب معاف باشد و فردا بخدمت شتابد حضرت صاحبقرانی
برصحیفه آن مطلوب او نیز رقم اسعاف کشید از در حصار باز گشت و محفوف نصرت و عنایت کردگار بدو تاق
همایون نزول فرمود و چون روز دولت علی بیک بشب محنت تبدیل یافته بود و آفتاب اقبال او در حد زوال
در جوف لیل راهی را که لشکر نصرت شعار از آنجانب بالا رفته بودند استوار کرده ابواب عناد بکوبید اعتماد
واستظهار بدیوار حصار نهاده یاغی شد و کشف وار در حصار سنگین خزیده دم درکشید و حضرت صاحبقرانی
سعادت قرین بعد از چهار ده روز از آن موضع معاودت نمود قریب بقلعه قهقهه که در آن زمان خراب بود
نزول کرده آن قلعه میان کلات و ابیورد واقع است و بر حسب فرمان واجب الاذعان لشکریان در تعمیر آن
آن سعی و اهتمام نموده بعد از آن دو شبانه روز از آن کار باز پرداختند و حاجی جوا ... بکوتوالی آن قلعه مقرر شد
و جمعی از مردان کار بجهاد او دلاوران در کار پیکار بمصاحبت او معین گشتند و حضرت صاحبقرانی امیر زاده
علی بیک امیر مؤید را که خواهرزاده آنحضرت بود با شیخ علی بهادر و تومان ایشان بمحافظت راههای کلات
باز داشت تا طریق آمدن مخالفان و معاندان مسدود ماند ذکر فتح قلعه ترشیز بسعی بهادران رکاب
پادشاه سپهر احتشام و آمدن ایلچی والی مازندران ... و ... سلطنت ... شاه شجاع علی بیک جونی
قربانی چون در زمان زندگانی لحد ناکامی را وطن ساخت حضرت صاحبقرانی مانند بحر مواج در حرکت آمد که
التفات بر کنگره قلعه ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعه حصین و موضعی بود رصین و کوتوال آن حصار در
ملک علی سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را باو سپرده بود و فوجی از سدیدیان در آنجا با او بسر می‌بردند
و جماعت از ایشان قوم غور بفرط شجاعت و وفور جلادت و کمال مردانگی و شجاعت در آنکه ایستادگی داشتند در
غایت تدبیر و دوراندیشی آن قلعه را بذخیره فراوان و اصناف و الات حرب و ادوات نبرد مملو و مشحون کرده

بودند و آماده جنگ و جدال شدند حضرت صاحبقران گیتی ستان با ملک غیاث الدین گفت که آنجماعت [illegible]

و چون توقتامیش ایلچی بردوش کرفتی ایشان حرکت کردنی [illegible] ملک [illegible] جواب گفت که ارعدم عقل و قلت تدبیر [illegible]

در تعمیم دیار اشارت حضرت صاحبقران ظفر قرین ملک غیاث الدین بعد از حصار دفت و هر چند زبان نصیحت

گشاده مفید نیفتاد و سر بخط اطاعت و انقیاد در نیاورد حضرت صاحبقران کامکار فرمان داد که جاهای آن

راهها ببریده خندق را از آب تهی سازند و نقبیان بکار خود مشغول شده بهادران جنگ پیش بردند و استاد

بامر منجنیقها نصب کرده چند دفعه کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند و آخر الامر بتایید آسمانی [illegible]

بر صفحات در و دیوار سپاه ظفر پناه لایح گشت بزخم سنگ عراده و منجنیق برج و سور در هم شکست و

علامات عجز و انکسار در ظاهر و باطن خویش مشاهده نموده دانستند که بی تقدیر ایزد و صبر [illegible]

در اسلام حادثه رایک مشکل میسر و نمیتوان ساخت لاجرم دست تضرع بدامن استیمان زده بجان امان

خواستند ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر جرایم ایشان کشیده بحر بار الطف و احسان خویش نوید

از قلعه تبریز بیرون آمده با حراز تقبیل عتبه علیا مفتخر و سرافراز گشتند حضرت صاحبقران چون [illegible]

ایشان امارات جرأت جلادت و فراست و کیاست مشاهده نمود مجموع را تربیت و نوازش مخصوص ساخته

بانعامات و سیورغالات نواخته فرمان داد تا با متعلقان و منتسبان کلان [illegible] و بحراست [illegible]

ما وراء النهر کردند و بتصیبات و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند و چون بدیوان بخارا کوچ

آنصوب صواب کشیدند داروغکی انولایت از قبل امیرزاده پیر [illegible] مساوق [illegible] یافت و مقارن آنحال

عمرشاه از جانب والی شیراز و بعضی از عراق عجم شاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت

با تحف و هدایا و پیشکشات بپایه سریر اعلی رسیده و بوسیله مقربان و خواص ترکان که در [illegible] و مکتوبی

مشتمل بر اظهار محبت و یکجهتی و رسوخ قواعد اخلاص و هواخواهی بعرض رسانید و بانواع عنایات و مزید

اختصاص یافت حضرت صاحبقرانی در جواب مکتوب نامه نوشته مبنی بر وفور عاطفت و مشعر بر مزید محبت

از مبادی زمان سایه سریر اعلی بانحسوفات لایق سلاطین ذوی الاقتدار باشد مصحوب کردانید و خدمتکش

و شادکام بجانب فارس گسیل کرده و یکی از پرده نشینان دودمان مظفر برسم نامزدی بسعادتمند امیرزاده

پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستکاری نمود ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از تبریز بصوب دیار

[illegible] و مراجعت آنحضرت از آنجا بدار السلطنه سمرقند بعد از فتح قلعه تبریز حضرت صاحبقران کوچ [illegible]

تسخیر بلاد [illegible] همت عالی نهمت ساخته بآنجانب در حرکت آمد و از زراع [illegible] گذشته کوچ جا [illegible]

لشکریان

لشکریان گشت و امیر ولی حاکم مازندران از استماع آن خبر پریشان و پشیمان شد و از خواص خویش

امیر حاجی و طایفه دیگر را با تنسوقات و قطارهای شتر و لطایف اقمشه و ظرایف امتعه بدرگاه عالم پناه

روان ساخت و بزبان استکانت عرضه داشت که اگر این نوبت ملازمان سده سلطنت مراجعت فرمایند تا

بنده کمینه از سر اطمینان خاطر قدم در سلوک طریق ارشاد و سداد نهاده بخدمت آستان درخت نشان

سادرت نماید و مدت الحیوة کمر اخلاص بر میان بسته شرایط بندگی بتقدیم رسانید از کرم بدیع باد

بدیع و بعید نباشد آنحضرت رقم اسعاف انجاح بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود عنان

برتافت از سلطان و جرمکان عبور نموده بمرغزار رادکان نزول آمده و در اثنای این اوقات مصلحت

و توسل حسین علی بیک جونی قربانی با امیر شیخ علی بهادر معروض رای عالم آرای گشت مجمل این مفصل

آنکه بعد از نهضت رایات فتح آیات بجانب مازندران امیر شیخ علی تحقیق سرها کوه کلات کرده باشی چند از خواص

ملازمان خویش شبی بی توقف امیرزاده علی بیر امیر شوید که باتفاق و حسب فرمان شهریار باستحقاق

محافظت طرف محاصره کلات مشغول بود بالای کوه برآمد و در تاریکی شب راه غلط کرده بکمر کمینگاه خوردند و

بر سر حال اطلاع یافته و شیخ علی بهادر تا بتیر در ترکش داشت ترک جنگ نکرد و دست از قبضه کمان باز نداشت

و چون جعبه از سهام تهی گشت و امید بهبی و استقامت نماند ناچار در مقام تسلیم آمد و او را با چند نفر

بقلعه در آوردند امیر علی بیک مقدم او را استبشار و شادمانی کرد و در اعزاز و اکرام و تعظیم و احترام

امیر شیخ علی غایت مبالغه بجای آورد و فرمود تا از برای او خرکاهی قریب بحرکاه خاص ترتیب دادند و

ضیافت جمهور آراسته حکم کرد تا جهت رعایت خاطر همایی جان او هر روزه شب [illegible] پیش او میکشیدند و

طرح مجالست و مصاحبت انداخته خدمتش را شفیع گناهان خویش ساخته و در آن تابستان مرض طاعون

در حصار کلات انتشار یافته بسیاری از سکان قلعه قدم در وادی عدم نهادند و اتفاقی را نتیجه مخالفت

بود که با آن سعادتمند پاک اعتقاد میورزیدند و چون حلکا زاد کان مصرب پادشاه عالی مکان گشت امیر شیخ علی

بهادر با رده حمایون پیوسته احوال علی بیک و ارباب حصار و عجز و بیچارگی اهل حیث و حساد بعرض صاحبقران

کامکار رسانید و از آنوزده در خواست کرد که چون علی بیک تیغ سیاست را بخون نگرد و چون ملتمس شیخ علی

بهادر در شرف اجابت اقتران یافت علی بیک را با تیغ و کفن بپادکاه فلک اشتباه رسانید و مراحم خسروانه کناهان

گذشته را بخشید و مضمون کلمه الماضی لا یذکر عمل نمود اما فرمان نفاذ پیوست که علی بیک و سایر امرا جونی قربانی

با کوچ و متعلقان بسمرقند برند و منشور حکومت هرات باسم امیر غوری بن ملک غیاث الدین قلمی شده چون دوم

ملک بن متوجه ماوراء النهر گشت و از غایت شقاوت در راه بحرکاتی اقدام نمود که قضیه منجر بآن شد که
او را اسیر کرده بسمرقند بردند و پسرانش پیر بهمان پیوستن و طریق ماوراء النهر فرستادند و امیر تیمور
بدار و غکی متعین گشت و حکومت سبزوار دفتر ابعهد بود خواجه علی مؤید بسربداد قرار گرفت و چون حضرت
صاحبقران مستقر سریر سلطنت نزول فرمود ملک غیاث الدین علی کوت والی بسر هریز کرت بن پیر محمد در
سمرقند موقوف داشت و علی بیک جونی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر غوری بن ملک غیاث الدین را
بند کرده باندکان پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد **ذکر فتنه عوریان در هرات اشتغال حضرت در ماوراء النهر**
جنبش عوریان اولاد ملک فخر الدین ملک محمد بن ابا درویش در زمان حکومت ملک و پدر او ملک غیاث الدین
پیر علی دیگان ملاکت و بی اعتباری روزی بشب می آورد و شبی بروز می بردند و در آن زمان که حوالی بیشان
در تحت تصرف ملا دعان عیسه علیا آمد ایشان نظر ... بود در باب سر برخلاف مصیر عرض داشته که
ماندکان امام ملک حسین ایم وحضرتش تمام املاک و اسباب بدر آن ما شروب شده ملک غیاث الدین
بن هان مرجع داشت و اکنون مأمول ما آنست که بیمن التفات پادشاه عدالت شعار حقوق ما بما قرار گیرد
حضرت صاحبقران کامکار برتو مرحمت بر احوال ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر
بود ارزانی داشت و ملک محمد غیاث الدین حضرتش را بندکرده و ده سال بوان کذشته از غلبت بیمار
حضرت صاحبقرانی خلاص یافته مطلق العنان شد و در اواخر سنه اربع و ثمانین وسبعمایه که حضرت اعلی
خاقانی در ماوراء النهر و امیرزاده میرانشاه در موضع بنج دمیر کناد آسب غالب قشلاق کرده بود که
ملک محمد از جانب غور با طایفه از ارباب جهل و غرور و دیگ شقاوت بیابان غوایت آورده بود و خات
آن حرات و جسارت ... و با غوریان بی عاقبت متوجه هراة گشتند و ابو سعید سپهبد با ایشان
پیوست و چون بشهر رسیدند جمعی کثیر بی عاقبت از اراذل و اوباش بایشان ملحق شدند داروغه و
عاملان و نوکران امرا که جهت مهمات مرور ی در هراة بودند بپناه حصار اختیار الدین بردند و غوریان دست
فتنه و فساد بر آوردند و چند نفر و از جمله مرعلی اسد از جمله تیمان دروازه بیرون آباد بود قلعه مر
آتش در آن زدند از آن توهم نمود خود را بعضی از باره و برج انداختند و جان بسلامت بیرون بردند
نمی داد و غوریان بی رحم بران کرجکان ابقا نکردند اهل صلاح و ارباب عمایم و جمعی کران خود بر بد
در کوچها خون بسته مرعایا متحیر و آشفته خاطر شده در علاج آن مرض مسیحا نفسی نمی بودند و چون خبر
این واقعه بامیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا با فوجی از سپاه نصرت انتما بر سبیل تعجیل

نامرد هرات فرمود و خود بر اثر عقب با بقیه لشکر حرکت آمد امرا چون بحوالی شهر رسیدند غوریان دشمنان
و مقابله پیش رفتند در سر کوچه جیابان زیقین با اتفاق ملاقات دست و جوانان جانبین در قتال و جدال
دقیقه مهمل نگذاشتند و آخر الامر نجوم دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی شکست بر غوریان افتاده جمعی
کثیر از آن طایفه بقتل آمدند و بقیة السیف بشهر گریخته در ظلمات لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده
میرانشاه از عقب رسیده سپاه ظفر پناه در کشتن تقصیری نکردند و برای اعتبار از دو سر کشتگان چند
مناره بر آوردند و چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید فرمان داد تا
ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد که در ارک سمرقند محبوس بودند و امیر غوری و علی بیک جونی قربانی
که امیرزاده عمر شیخ در اندکان مضبوط ساخته بود بکلی معدوم ساختند و در سنه خمس و
ثمانین وسبعمایه حرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد آغا ... بنت امیر ... جلال الدین
رحلت فرمود و بعد از روزی چند خواهر بزرگ آنحضرت قتلغ ترکان آغا که خاتونی جلیله بود در
عقل و وفور کیاست آراسته داعی حق را لبیک اجابت گفت و آنحضرت را در جوار مزار شاه زنده الاولی
ابن عم خیر الناس صلوات الله علیه قثم بن عباس رضی الله عنهما دفن کردند و حضرت صاحبقران بعد از تقدیم
مراسم تعزیت جهت ترویح ارواح دو بانوی عظمی فواضل صدقات بر ارباب احتیاج و فقرا رسانید و از
بواسطه حزن و ملال که از مفارقت ایشان روی نموده بود از مهمات ... اعراض فرمود و چون امور
ملک و ملت نزدیک بآن رسید که اختلال پذیرد ارباب عمایم و اکابر سمرقند وظایف موعظت و نصیحت بتقدیم
رسانیده آنحضرت پرتو التفات بر ضبط سمرقند انداخت و نخست امیرزاده علی بابا لشکریان بقلع و قمع
قمر الدین که خمیر مایه سپاه جته بود نامزد فرمود و بنفس همایون متوجه خطه ولکش فساد کش شد و چون امیرزاده
علی بجانب مقصد در حرکت آمد جوجتری که از خود بهره نداشتند فرصت غنیمت شمرده اعیه در اعماق
او بیافتند دست ... تاراج بر دادند و امیرزاده علی شکسته باز گشته با اردوی اعلی پیوست و حضرت
صاحبقرانی امیر شیخ علی بهادر و سیف الملوک ... سیف الدین و اکش و ادفتنا اسیا نجی ... جی
از لشکریان بدفع بی باکان قوم جته فرستادند و بعد از چند روزی که ایشان خبری یافتند و اجتماع
جاکو و الجی بوغا و شمس الدین بر اوج قرابهادر و صاین تور باد و فرار کسوا ... ملازمان حضرت
صاحبقرانی از عقب آن جماعت روان گشتند و امرا سابق قوم جته بباد در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان
بقتل رسانیدند و اهل و عیال آن جماعت را باسیری گرفته و اسباب و اثقال آن قوم را غارت کردند و از آنجا

وبایام رسیده با امیر جهانشاه و دیگر سرداران که از عقب میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه
مامور بود که در طلب فخرالدین سعی نماید تا بجائی که میسور باشد از عقب او شتابد مجموع ایشان باز گردیدند
و از اسی کول گذشته باکونو باتفاق رفتند و چون از وی خبر یافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند
و بانواع دلجوئی و مرحمتها مستوجب اختصاص یافتند گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب ایران
و فتح ... حضرت صاحبقران ظفر قرین در اواخر این سال مذکور لشکری بیرون از قیاس
و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر ممالک ایران بحرکت در آمد و چون از آب مرغاب عبور نمود نصرت سپاه
انتساب گشت امیر جاکو که بر حسب فرمان بحکومت کابلستان اشتغال مینمود از عقب رسید سعادت
بساطبوس سرافراز شده بعد از عرض مهمات ملکت رخصت مراجعت یافته بجانب ولایتی که موسوم باو بود شتافت
و در سلاخس رسید که تومن کرمسیری نکودری هم عصیان ورزیده پای در بادیه ضلالت و غوایت نهاده
و همچنین عباس ... و شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقران امیر ادهم سبزوار ...
کرده بود ... اقدام نموده و در ... پای بر ... اکنون ... و چون امیرزاده میرانشاه
بر آن حال اطلاع یافت امیر اقبوقا با طایفه ... از محاصره و اکنون امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا ...
آن اشتغال مینمایند و در این اثنا مخالفت بجانب امیر ولی فرستاد ... نکرد ...
خود ... آید و روی توجه بجانب سیستان نهاد و چون بهرات نزول فرمود ... که مردم آنجا
نموده بودند مال امان ... نصرت آیات از هرات بطرف سبزوار در حرکت
آمد لشکریان قلعه ... آباد محاصره کردند و حصار را نقب زده دیواری عظیم بیفتاد و شیخ یحیی
که ... ایستادگی مینمود با طایفه دیگر ... بدیوارها ... هلاک شدند و دو هزار کس از
قلعه بیرون آورده ... بالای یکدیگر نهادند و بگل و خشت استوار کرده منارها ساختند تا اعتبار دیگر
سرداران گشتان ... باشند فی الجمله ... بی باک بسی خرابی و ویرانی در خراسان واقع
شد تخصیص در هرات و سبزوار و ... بیچاره بسیاری در زیر چوب و شکنجه هلاک شدند و ...
سرکان بجائی رسید که زنده کان را مجال تجهیز و تکفین نماند و مسلمانان از اوطان جلا نموده بکربت غربت
مبتلا گشتند و از عیال و اطفال و اخوان و خلان جدا ماندند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از قضیه
سبزوار فراغت یافت طایفه از سواران شمشیر زن بیزه گزار بجانب سیستان بر سبیل منقلای روان فرمود
و خود از عقب ایشان متوجه شده جلال الدین که در آن اوان حکومت فراه باو مرتبط بود بقدم ...

بندگی بیرون آمد و باکرام و اعزاز سرافراز شده در سلک سایر بندگان انخراط یافت امادر ...
آغاز کردند و سپاه ظفر انتساب بموجب فرموده شهر ... آن ولایت را غارت کردند و ...
دلاوران جوشن پوش بحصار زره رسیده حرب در پیوستند و در همان روز قلعه تحت تصرف ملازمان
علیا در آمد و در این اثنا ... کس از شهر سیستان پیش آمده محاربه عظیم واقع شد و بعضی از
کشته شده برخی روی بفرار نهادند و چون ظاهر سیستان از غبار سم بادپای ملازمان رکاب فلک
فرسای آغاز نهاد و بحر ... نزدیک رسیدند حضرت صاحبقران ببالای تلی بر آمد و شاه شاهان
و تاج الدین قلعه کاهی جمعی از پیش شاه قطب الدین رسیده بعرض مقدس رسانیدند که ...
مصالحه مبالغه کرده اظهار خدمتکاری بجای آوردند و بصنوف نوازش اختصاص یافته حضرت
با ایشان بحکایت مشغول بود که ناگاه سیستانیان آراسته و مکمل بعزم جنگ و پیکار پیاده
از دروازه بیرون دویدند حضرت صاحبقرانی کامکار دو هزار سوار در کمینگاه بیرون آمدند و بر یکدیگر حمله
آوردند و آتش حرب زبانه بفلک اثیر کشیده و پیادگان بزخم خنجر اسب بسیار مجروح ساختند و بعضی از امرا
ملازمان ... انداختند و سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار جمعا را از دروازه کار مخالفان برآوردند و دادن
و مردانگی دادند و چون زمانه لباس ماتم ... در بر کرد و لشکر دست از خون ریختن داشته
در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر که شهسوار میدان افلاک بعزم تسخیر ممالک بیرون از کمینگاه افق
تاخت حضرت صاحبقران فلک اقتدار بر توالی الفتات جان ... سپاه نصرت شعار را انداخت و قوات
تفرقه و حصر و انتظام داد و میمنه و میسره را بوجود همایون امیرزادهمیرانشاه ... و ...
و امیر حاجی سیف الدین و اقبوقا بهادر در ... از ... کرد ... امیر ...
بود ... امیر حسین و لشکر قیامت اثر اطراف و جوانب حصار را احاطه کرده ...
در پیش خویش خندقی ساخته در کنار آن ... و چون شب شد ... هزار کس که ...
رستمی در دماغ داشتند از شهر بعزم شبیخون بیرون آمدند امیر شمس عباس و ...
افتاده بودند تغافل نمودند تا آن قوم بی باک از خندق گذشته بمیان اردو در آمدند و بدست ...
اسب و شتری چند تلف و ضایع ساختند و بعد از آن سپاه نصرت نشان از اطراف و جوانب ...
و اکثر دشمنان را بمهالک هلاک و بوادی انداختند و دیگری از طریق فرار پیش گرفته بشهر در آمدند
و روز دیگر بسیاری از مرد و لشکر و دلیران مرد و کشور پای در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و ...

وامیرزاده علی بن امیر مؤید با پانصد سوار بر جاغتی که در برابر ایشان بودند و مجموع را بدروازه راندند الا (عقب)
ایشان شهر رفتند و شهریان راه داده او را با پانصد کس در میان کردند و محاربه روی نمود که داستان
بور دستان سام نریمان بر طاق نسیان ماند سپاه ظفرقرین دست از جان شیرین شسته در مقام
سرباری آمده و مرا به بیرون شدن مسدود یافتند دل بر مرگ نهادند و در آن حال التیمور بهادر با جمع
سوار نامدار که اکثر رستم و اسفندیار زمان بودند غاشیه خدمتکاری ایشان بر دوش کرفتند
بجانب شهر شتافته و محافظان دروازه را منع کرده بر سیستان درآمد و جمعی را که بر سپاه نصرت شعار در
بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه کردار پراکنده و متفرق کردانید و امیرزاده علی با قوشون قلعه
و توان سرپنجه شیر ژیان بر توان یافت و از حصار بیعار آمده و روی عجز و استکانت بر خاک ساحت
بارگاه کردون اشتباه نهاد مراحم پادشاهانه ذیل جرایم او بپوشانید بجانش امان داد و در زمانی که
حضرت صاحبقران کامکار پایه آن در کس بی جوشن و جبه تفحص حال اغتنام رفت قریب سیصد کس از بی باکان
سیستان مجموع با تیر و کمان دست یکدیگر گرفته از بارو بر آمدند و از راه احشام و حصار تعرض نمودند
با وجود آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت پایه سریر اعلی بود روی بعسکر همایون نهادند
حضرت صاحبقران که آنحال مشاهده نمود جهت ضبط لشکر عنان بجانب قول معطوف ساخت
سیستان تیرباران کردند و زخمی به یک ران شهریار کامران رسید حضرت صاحبقران سعادت قرین چون
بمنزل جنت آیین رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین را بند کرده لشکر مرتب کردانید و خواست که بنفس همایون
بعزم دفع مخالفان در میدان رود امرا دست در عنان مرکب همایون زده معروض داشتند که
سالهاست که چمن آمال ما بندگان از رشحات سحاب احسان حضرت صاحبقران تازه و ریان است تا
یکی از ما زنده باشد عقل چگونه رخصت دهد که پادشاه هفت کشور قدم همایون در محل خطر نهد
درخواست بندگان مخلص شنیده امرا و بهادران از یمین و یسار پیکار کردند و بزخم شمشیر و نیزه و تیر کین
آن بادپیمایان بر خاک مذلت و هوان انداختند و اندکی از ایشان خسته و مجروح از معرکه جسته بشهر
رفتند و در دروازه بسته تصور کردند که سیلاب حوادث را بیک مشت گل از توان داشت و لشکر منصور
فیصل بر آمده از صدمه ایشان رخنها بسور پدید آمد و شهر را مسخر ساخته دیوارها را بینداختند مبارک
و مساکن سیستانیان را مأوای زاغ و زغن کردانید هر کس از سپاهیان که در آن دیار بیاسا رسانیدند چون حضرت
صاحبقران کامکار نقل اموال شاهان دیار فرمان داد و حکومت سیستان و توابع آن را به شاه شاهان ارزانی داشته

شاه قطب الدین

شاه قطب الدین ورود و ساه آن ناحیه را بسمرقند فرستاد و فرمود تا علما و صلحای سیستان را کوچانیده بفراه
بردند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از این امور فراغت یافت متوجه بست شد و در راه ملازمان
درگاه شهریار آفاق سپهر ساختند و چون بر کنار آب هیرمند نزول فرمود از نطنه لشکریان خسرو
کامیاب درده بر امثال هر بند رستم افتاده و مفاصلش از هم ریخته خراب شد و رایت نصرت انتساب از
کوکبه قلعه در حرکت آمد و در این اثنا بسامع علیه رسانیدند که تومن نکودری بجانب کیچ و مکران روی بر تافت
حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت آگاه بود امیرزاده میرانشاه بدفع تومن نامزد نمود و فرمود
امیر کرد و شیر بهرام که بعز مصاهرت آنحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا بامداد
ملازمت شاهزاده روان داشت و ایشان روز و شب از حرکت نیاسودند و بر او دست یافتند در
جلکاه قرین تومن و حشم او رسیدند و تومن سوار شده و صف آراسته در مقابل لشکر منصور
آمد امیر حاجی سیف الدین بنا بر حق صحبت قدیم و ملاحظه کبر سن تومن زبان حرمت او از بر کشید
او را بر سستی کرم نمود و از راه خیر اندیشی گفت که بی دغدغه و تحاشی بارگاه فلک اشتباه می باید رفت
که جز خوبی شاملحال تو نخواهد شد و چون نیک اجل بطلب او رسیده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا
اصغا ننمود و در حمله نخست سرش از تن جدا کرده بپایگاه گیتی پناه فرستاد و حضرت صاحبقران ظفر قرین بالای
اقهرمن روان شد و در این اوان رسید و در این اوان بمقنو کرد در حین مراجعت امیر حسین و آنحضرت
تیری بر دست مبارک آنحضرت زده بود با تحف و هدایا شرف بساط بوس دریافت و حضرت صاحبقران
همین که چشم بروی انداخت او را بشناخت و چون از مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال
فرمان واجب الامتثال صادر یافت که ملازمان او را تیرباران کردند ع او مکنه و ای عقوبة جهان بجست یساد
و در اثنای یورش قلعه مفتوح شد و قلعه سیستان بتصرف درآمد که حضرت ختمی پناه صلوات الله علیه ایمان دارند
در قلعه هزار ابن جمع شدند و مسلمانان را ضرر رسانیدند صاحبقران پاک اعتقاد دفع شر اهل فساد را
بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته لشکریان بآشوب کشیده و سپاه منصور جنگ در انداختند
کوششهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساختند بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداختند
و برخی را گردن زده آن سرزمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از فتح عنان همایون بجانب
قلعه دهنه تافته شد و در ایام مرغابی تحصن نموده بودند فراهم شد و شهریار اختر شمار در آن
سپاه ظفر پناه در محاصره آن حصار بر غایت جهد مبذول داشته بر بیرون دولت حضرت صاحبقرانی قلعه را

بکشادند و تیغ در مخالفان نهاده، از سرهای کشتگان منارها برآوردند و پیش از این اوغانیان از تخت
سلیمان ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده، اظهار انقیاد کرده بودند و داد و غیره طلب داشته در اینوقت خبر رسید
که آن جماعت قدم از طریق مطاوعت بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بآن طرف
انعطاف داده در همان روز که بر ظاهر قلعه نزول فرمود اشارت فرمود که دیگر آن مایان بیل و کلنک بر شکار
مرتکب دو نفر و بیکار شدند و قتالی صعب روی نموده امیرزاده علی و ایکو تیمور و طایفه دیگر از بهادران
نامدار مجروح گشتند و یکی بنام بیر مبارکشاه بود و البغی بقتل آمد و چون اقتیمور بهادر بی تحاشی
و جد و جهد را امثال این معارک قدم می نهاد و رعایت حزم نکرده حضرت صاحبقران خدمتش را در دل
خود باز داشته بود تا آسیبی در آن روز بآن نرسد و چون خبر زخم امیر تیمور رسید آتش غیرت اشتعال
یافته آب در چشم آورد و زانو زده رخصت جنگ طلبید اما مقبول نیفتاد و آتش حرب و قتال بنوعی
از وقت گشت که از باد حمله مخالفان بسیاری از قشونات مرکز خود خالی گذاشته مکین حصار خواجه
که پای ثبات و وقار او متزلزل نشد و مانند کوه بر جای خویش ثابت قدم بایستاد حضرت صاحبقران فلک
شکوه فرمان داد تا جمعی از امرا حمله کرده آن گروه انبوه را از جای باز داشتند و عبد خواجه که در
حداثت سن بود و در پس سنگی کمین کرده چون دشمنان بدو رسیدند اضطرابی یکی از آنان حمله سوی کرده
از اسب فرو کشید و سرش از بدن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران آورد و در آن اوان کوه کی حنین
حسار بی نظهور رسانید، از آنحضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفر مآل از اطراف و جوانب
روی باعدا نهاده داد مردانگی و قتال دادند و ایشان را منکوب و مقهور گردانیده قلعه را در تحت
تصرف آوردند و هر که او را یافتند بهزارجات و قوشونات تقسیم نموده بیاسا رسانیدند
و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی بفر دولت روزافزون از مهم اوغانیان بی دین فراغت یافت
عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش از آن امیر جهانشاه و اسکندر شیخی و مبشر بهادر بجهت
دربان باطراف رفته بودند و سرداران آن موضع مقید و مغلول باردوی اعلی فرستاده و چون دیار
ولایت بهار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت صاحبقران گردون اقتدار امیر جهانشاه جاکو را
بصنوف نوازش و عطا اختصاص داد و خدمتش با سپاهی و قسر جرکت قلعه قلات که از امهات قلاع
کرمسیر بود نامزد فرمود و او متوجه آنجانب شده آن حصار را قهرا و قسرا بگرفت و غارت کرده در نهایت
تایید و اقبال مراجعت نمود و باردوی همایون پیوسته مجدداً بعنایات خسروانه سرافراز گشت و در خلال

این احوال شاهزاده میرانشاه از دار امصار و رباط سلطان محمود رسید و بعز دستبوس حضرت صاحبقرانی
استسعاد یافت و چون در تمام ناحیه سیستان و زابلستان از ارباب شقاق و عناد کسی نماند شهریار آفاق
عنان عزیمت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل در دار السلطنت
سمرقند نزول فرمود و چون مدت سه ماه بعیش و شادمانی و طرب و کامرانی بگذرانید باز دیگر داعیه
مازندران از خاطر خطیرش سر بر زد ذکر لشکرکشیدن صاحبقران نوبت دوم بر قدم امیر ولی والی مازندران
سابقا رقم زده کلک بیان گشته که شرف پایبوس دریابد و چون بقول خویش وفا
ننمود آنحضرت را اینمعنی بر خاطر همایون گران آمده باحضار لشکر نصرت شعار فرمان داد و از
ترمذ گذشته و بلخ را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روز در آنجا توقف فرمود تا عساکر گردون
مآثر جمع گشته و در این اوقات ایلچیانی که جهت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع
برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند و جهت معلی را ترتیب و زینت تمام بقبة الاسلام
بلخ رسانیدند و ملازمان رکاب فلک فرسای بترتیب اسباب طوی قیام نموده چند روز
متعاقب در انعقاد مجلس بهجت افزای بلهو و سرور گذرانیدند و از جمله ایلچیان خواجه کران آن
سادات را بقدم ادب نپیموده بود و پای از حد خود بیرون نهاده بیاسا رسانیدند تا دیگری هرکه
خدمت ملوک و سلاطین حشم را از جنایت و دل را از خیانت پاک ندارد در مذهب جسارت سزای او
و مکر از این باشد فی الجمله چون حضرت صاحبقران کامیاب از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بمرغاب
رسید مهد علیا خانزاده حرم محترم شاهزاده میرانشاه از هرات استقبال نمود و فرزند ارجمند امیرزاده
خلیل سلطان که نو رسیده بود همراه داشت و بانوی عظمی سرای ملک خانم خانزاده را طوی و جشنی
مراجعت کرده سرای ملک خانم امیرزاده خلیل سلطان مصحوب خویش بسمرقند برد و هیچکس از خواتین بغیر از
تومان آغا در اردوی همایون نماند چه دیگران بموجب فرموده متوجه ماوراء النهر شدند و حضرت
صاحبقرانی از مرغاب نهضت کرده از راه مرکناش بسرخس رفت و از ابجاد و آن شد و از ابیورد گذشته
دسامور مخیم سپاه نصرت انتما گشت و در آنجا بسمع اشرف اعلی رسید که نوکر امیر ولی کوتوال
حصار و قلعه را مستحکم گردانید و با جماعتی در آنموضع متحصن گشته آماده جنگ و پیکار است
و شیخ علی بهادر سونجک و مبشر و دیگر سرداران که پیش رفته بودند بدو رسیده بکوکش بقراولی
امیر ولی رسیدن جنگ آغاز کردند و مبشر پای جلادت پیش نهاده حمله آورد دشمنی از مقابل بوی بر دهان

کشت که امیر ولی والی مازندران عهد
داده بود که متوجه آستان بلندمکان
حضرت پادشاه گیتی ستان م م م

او زد که دو دندان او بشکست و از جانب حلق او بیرون رفت و آن پهلوان بر دل با وجود زخمی چنان هما
متوجه دشمن گشته بیک ضرب سر حریف از بدن جدا ساخت و مخالفان منهزم شدند و سرداران سرها آورده در
زیر سم سمند حضرت صاحبقران افکندند و آنحضرت سیوف احماد ارزانی داشته موضع کاو کوش سوری
او کرده اید و از اثر نصرت شعار در حرکت آمده بظاهر قلعه درون نزول فرمود لشکریان حصار او را
در میان گرفته جنگ در انداختند یک دو روز کنند تسخیر بر کنگره آن افکندند و کوتوال را با امر کرد و قلعه
یافتند با یاسا رسانیدند و حضرت صاحبقران از درون نهضت نموده و از دهستان عبور نموده و از
آب جرجان گذشته در سمنان ورود آمد و بموجب فرمان از امرا هزاره و صده کلکا یرلیغ واجب الاذعان
صدور یافت که سر جوبها و آبها بل بستند و هر دو روز مقدار نیم فرسنگ کوچ واقع میشد زیرا که درختان
جنگل و بیشه بریده راه پدید میساختند و قراول از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و در آن
معارک حاجی محمود شاه یسوری و اقتیمور بهادر و پسر شیخ تیمور جنگهای مردانه کردند و مدت نوزده
روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان قراولان بدینمنوال که ذکر رفت بود و در روز بیستم امیر ولی بجمیع لشکر
استراباد مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاد و بقدر قوت و توانایی سعی و کوشش نمود
و چون سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت مآل بود سعی و اجتهاد او فایده مترتب نگشت بلکه خایب و
خاسر و شکسته و پریشان خاطر بازگشت و لشکر نصرت قرین لجام در دنبال او تاختند و بسیاری از
مازندرانیان را بضرب تیغ تیز از پشت زین بروی زمین انداختند و بعد از فرار امیر ولی حضرت صاحبقرانی
که از عالم معنی و شهرستان ولایت حظی اوفی و نصیبی وافر داشت فرمان داد تا امرا هر یکی پیش خویش کانده
در پیش خویش خندقها فرو بردند و از چپرها و فصیلها مرتب داشته بر سیبها استوار کردانیدند و در آخر
روز پادشاه صاحب ایمان و تحقیق بمساعدت الهام توفیق از سپاه دو هزار و سی قوشون اختیار فرموده
در کمینگاه باز داشت و چون صحایف روزکار مانند باطن دشمنان تیره و کامگار تاریک گشت
امیر ولی و مازندرانیان دیوسار بعنان غرور و پندار از حصار بیرون آمدند و بعزم شبخون روان شده
در سحرگاه بکنار اردوی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه نسبت با دلیران مازندران حمله کردند و چپرها و سیبها
که ترتیب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان جدا ساختند و جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی در خندق
بر یکدیگر افتادند و [illegible] آتش هولناک امیرزاده میرانشاه بنفس خویش متصدی دفع بداندیشان شد
و فرمان داد تا سپاه ظفر نشان تیرباران کردند و مقارن اینحال آن سی قوشون که در کمین استقامت

ایستاده

ایستاده بودند از محل خود در حرکت آمده بر مخالفان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتش باد پیمایان
خاکسار را متفرق و پریشان ساختند و امیر ولی پیش از این فرموده بود که در آن راهها بسیار
کنده و سیبها تعبیه کرده و آب در چاهها سر داده و چنگها بر داخته بود و در ظلمت لیل مازندرانیان
از حمله سپاه منصور روی گردان شدند اکثر ایشان در چاه بوار افتاده هلاک شدند فی‌هن
مضمون حفر بیر الاخیه وقع فیها بوضوح پیوست بیت بد مکن که بد افتی چه مکن که خود افتی
و این واقعه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمایه روی نمود فی الجمله خوف و رعب بر ضمیر
امیر ولی استیلا یافته در همان شب با اندک نفری از سپاه عیال و اطفال برداشته از راه
لشکریان بجانب دامغان بر سبیل تعجیل روانشد و کوچ و متعلقان را در قلعه کرده
گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقران خداداد حسینی و امیر شیخ علی بهادر
با دیگر امرا نامدار و لشکر جرار بتکامیشی فرستاد و ایشان در حدود ری سپاهی سپاه امیر ولی را
دریافته بعضی از بیم جان خود را بولایت رستمدار انداخت و بحمایة جنگل و کوههای بلند از تعرض
آسیب سپاه نصرت شعار خویش را خلاص ساخت حضرت صاحبقران حکومت شهر و ولایت
استراباد در الغان پادشاه بسلطان تیمور خان کمیدانی مدتی از خوف امیر ولی پیش یکی از امرای تغا
خان بود گفتار در توجه رایات ظفر پیکر صاحبقران و معاودت از سلطانیه بمازندران و از آن
موضع بسمرقند بعد از آنکه تخت استراباد در تحت تصرف صاحبقرانی آمد آنحضرت فرمود که امیر
اتوقا و آوج قرا بهادر با اغرق و لشکر سپاه زمستان در آن ولایت باشند و از هر جهت مکمل جنبان
کرده فرمود که از رکاب اشرف اعلی جدا نشوند و در ضمان حمایت و عنایت کردگار سوار شده روی
توجه بری نهاد و بحلگاه آنحضرت آن ولایت مقرون سعادت و اقبال درآمد و از خبر وصول آنحضرت
پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن اوان در سلطانیه بود متزلزل
شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امرا و معتمدان را بسر خود آنجا گذاشت و خود بر
جناح استعجال بجانب تبریز روانشد و عمر عباس بموجب فرموده پادشاه هفت کشور با شصت نفر از
شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در وقت فصل شتا و هجوم لشکر برف و سرما روی بسلطانیه
آوردند و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند قلعه را بر داشتند [illegible] بتبریز شتافتند
عمر عباس قلعه را ضبط کرده برمانتی را با ایصال این مژده بپیش حضرت صاحبقران فرستاده جمعی ابا داد

واوباش باوازهٔ آمدن سلطان احمد بحصار الرای که عمر عباس تعیین کرده بود گرفته کشتند وامیر عمر
در ضبط قلعه کوشید وچون کذب آن خبر بوضوح پیوست اکثر آن اوباش را بکان والقتل رسانیدند و جمعی
شدت سرما بنهایت انجامید موسم حرکت لشکرها در رسید وحضرت صاحبقران کامکار باسپاهی
افزون از حیز حساب وشمار عنان عزم سلطانیه گشت وعادل آقا که از عظماء امراء سلطان اویس بوده
بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و بعد از رحلت شاه شجاع دختر
پسرش سلطان زین العابدین نیز او را طلب داشت وعادل آقا [illegible]
بجانب کرباس کرده واساس شناخت و مناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافته وآنحضرت
ایالت سلطانیه را مع توابع ومضافات باو ارزانی داشت و محمد سلطانشاه با طایفهٔ از لشکر
جرار بمعاونت و مساعدت او باز گذاشت تا باتفاق یکدیگر آنچه توانند از ولایت یاغی در حوزهٔ
تصرف آورند وچون از این مهمات فراغت روی نمود حضرت صاحبقران بسلامت وسعادت عنان
معاودت بکوهستان و[illegible] و ملوک اخلاط احزاب دولت پایبوس را حاصل نموده در موضع
حصین متحصن شدند لشکر ظفر اثر دست بغارت وتاراج بر آورده [illegible] بسیار
وغنیمت فراوان بدست ترکان افتاد وچون آن دیار بخار و [illegible] رفته شد رایت فتح آیت بطرف
مازندران در حرکت آمد [illegible] آمل وساری وجمهور آن خصوص [illegible] گشت ودر اثنای آن
اوقات سید کمال الدین وسید رضی الدین که حکام آن سرزمین بودند اطاعت وطاعت [illegible]
خود را با سادات و پیشکش بپای سریر اعلی رسانیدند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه بالقاب همایون خواندند
وحضرت صاحبقرانی سادات عظام را بعد از موافقت [illegible] پادشاه ترغیب وتحریص فرموده از
دیار مازندران متوجه رستمدار گشت وآن تابستان در [illegible] وشادمانی بگذرانید وبعد از
در ذیحجه [illegible] رسانید و در آن زمستان توقتمش خان از جانب دشت
[illegible] نود هزار کس را که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند با دوازده شاهزاده [illegible] نژاد
ایشان موسوم [illegible] بی انصاف مثل [illegible] بیک و [illegible] وغیرهم
فرستاد وایشان بآن ولایت رسیده آنچه ممکن بود از قتل واسر وغارت تقدیم رسانیدند وچون در
مقام [illegible] این معنی در بعضی مجلدات سابق [illegible] گزارش یافته بتحقیق [illegible]
این حکایات کشیده آمد ذکر توجه حضرت صاحبقران گیتی‌ستان بار دیگر بجانب ایران که [illegible]

یورش

یورش سه ساله تعبیر کنند در شهور سنه ثمان وثمانین وسبعمائه حضرت صاحبقران گیتی‌ستان را
داعیه یورش ایران از خاطر خطیر سر زد و باحضار لشکر منصور فرمان داد وبعد از اجتماع سپاه
ظفر پناه امیر سلیمانشاه بن امیر داود و بعضی از امراء دیگر بضبط ماوراء النهر تعیین فرموده در
ساعتی مسعود سوار شده روی توجه بایران نهاد واز جیحون عبور نموده و مسالک [illegible]
قطع کرده چون بفیروزکوه رسید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکر بموکب همایون
پیوست و پیش از این بسمع اشرف اعلی رسیده بود که ملک عز الدین حاکم کرد کوچک قافلهٔ حجاز را که از
لرستان میگذشته اند غارت کرده است و اموال ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود
که بوقت انتقام حجاج از وی بکشد و در این اوقات [illegible] سپاه [illegible]
گشت رای عالم آرای استکشاف احوال ملوک اطراف فرمود وجهت آنان از بیراهی ملک عز الدین
وحرکات ناشایست او شمهٔ معروض کردانیدند وان صورت علاوهٔ مکنون ضمیر انور شد و زمان قضا
تقاضیات که تواجیان از هر ده نفر دو نفر اختیار کردند [illegible] رکاب همایون باشند وبعد از آن
بطالع سعد ووقت میمون حضرت صاحبقران کامکار بر سمند باد رفتار سوار شد و [illegible]
عازم لرستان گشت و بتعجیل هرچه تمامتر مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب
وغارت [illegible] وجود وحوالی آن زده از پای در آوردند ودر آن اوان [illegible] محمد
پسر سلطانشاه مریض گشته از دار فنا بعالم بقا پیوست و خواجه علی موید سبزواری در بعضی
از معارک تیری رسیده بعد از مدتی بهمان زخم در گذشت آری هرچه هست و هرکه [illegible] زوالی
مرد خردمند باید که دل بر حیات ودولت ننهد و [illegible] ارباب [illegible] احتیاج
دهد وقدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق که باعث بر ترتیب وتنسیق این کتاب [illegible]
سعادات دنیوی و [illegible] مثوبات اخروی شامل روزگار او گردد فی الجمله در خلال این احوال بسمع
صاحبقرانی رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده واز بغداد [illegible] آمده است
وآنحضرت با میرزاده میرانشاه با طایفهٔ از امرا و ناموران درگاه [illegible] فرستاد و شیخ علی بهادر
در عراق گذاشته [illegible] سلطان احمد [illegible] لشکر منصور شنیده [illegible]
[illegible] بجانب بغداد شتافت وحضرت صاحبقران [illegible] امیر حاجی سیف الدین را با دیگر
امرا و بهادران [illegible] روان فرمود وچون ایشان بسلطان احمد رسیدند [illegible] احمال و اثقال [illegible]

جان ازان ورطه بیرون برد و الیاس خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر با معدودی چند از عقب رفته در
موضع نخجوان سلطان احمد را دریافت داد با گروه انبوه بودند و حرب صعب روی نمود و الیاس خواجه را
زخمی گران رسید و سلطان احمد ازان مهلکه خلاص یافته در رفتار با باد صبا همعنانی کرد و
الیاس خواجه بسوء المزاج منجر شده زحمت فراوان کشید اما آخر الامر حق عز و علا شفا ارزانی داشته
در یابش لذلک نقصانی باقی نماند و در ان یورش در نخجوان خونریزی عظیم واقع شد و مردم بسیار
عرصه تلف گشتند و از آنجمله تماری ایناق مقدار پانصد کس بکار دود هلاک ساخت و ترد
آن ولایت با آتش انتقام بسوخت و ممالک آذربایجان در تحت تصرف بندگان صاحبقران گیتی ستان
آمد آنحضرت بحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف و سادات و علما اثر بخدمت مبادرت
نموده سعادت دستبوس دریافتند و بموجب فرمان سال المانی برار باب آن ولایت حوالت رفته
در اندک زمانی بوصول پیوست و آن تابستان تبریز و نواحی آن مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت
و چون در مدت حکومت عادل آقا امراء حضرت صاحبقران که معاودت و موافقت او در عراق باز داشته
بود از مکر و مجر خنده نقش رنجشی تمام در خاطر داشتند زبان بغیبت او در مجلس همایون در از کردند
و نمود در زمان خضر آفاق هیچ گاه ایلچی بدرگاه عالم پناه نفرستاد و از ناصیه احوال او هر گونه اخلاص
مشاهده نیفتاد و تمامت حاصل ولایت بخیل و حشم و طبل و علم داد بنابرین اسباب خاطر خطیر شاه
کامیاب برا خذ و قتل او مایل گشت و نخست اتکو تیمور مامور شد که بسلطانیه رود و کسان و
اتباع که بسال الهای در آن اند و حشم بود تصرف نماید و اتکو تیمور بر حسب فرموده عمل نموده بسلطانیه
رفت و شرط خدمتکاری بجای آورد و چون مقرر شد که عادل آقا را بهمان وعده بیگیرد و از بی کار
آگاهی یافته خواست که دست بروی نماید و حضرت صاحبقران بر این معنی اطلاع پیدا کرده در نوبتی که
دیگر دلقیه گرفتن او پیدا شده فرمان داد که مجموع ملازمان جبه پوشیده بپاس داشتن قیام نمودند
و عادل آقا صباح بگاه آمده بهادران از اطراف و جوانب او در آمدند و او را بگرفتند و عادل آقا
تاسف و ندامت بسیار اظهار کرد لیکن هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و بعد از چند روز دیوان
انگیز رحمت نصرحیات او افتاد و هر چه داشت از اقمشه و امتعه و اسب و اشتر و خیمه و خرگاه
بباد تاراج رفت عادل آقا کار از ... نامه و بعضی از تواریخ دیگر بسارق عادل تعبیر کرده اند از
مردمی بود که بفرمان اباقاخان مدتی قورچیان مینمود و آمده شده ملازمت کرده کار او عروج یافت

و چون سلطان عراق عجم بر سر خود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا از دارالسلطنت او بحکومت آن مملکت
مشغول گشت و بعد از رحلت سلطان اویس و قتل شیخ حسن و جلوس سلطان حسین را بهادر ساخته
در برابر او رایت عناد برافراخت و چون طاقت مقاومت با احمد و در حرم مکت خویش ندید بشیراز پیش
شاه شجاع رفت و مدتی در ممالک فارس بخلاف طبع در مزی میکذرانید و در ان اوان که ماه
توفیق ظهور میکرد حضرت صاحبقرانی از افق عراق عجم طلوع نمود با امید آنکه دیگر بار در ان بلاد حکومت
کند شخصی بدرگاه عالمپناه فرستاد خلوص نیت و صفای عقیدت خویش نسبت بآن دودمان عشرت علیا
معروض داشت و آنحضرت او را طلب داشته بعنایات خسروانه اختصاص داد و حکومت عراق را مفوض
برای و رویت او کردانید و نخست امری نامناسب که از خدمتش صدور یافت آن بود که بد گوئی
اولیاء نعم خود آغاز کرده احوال ایشان را به زشترین وجهی معروض رای عالم آرای کردانید
و با سایر حرکات ناشایست اقدام نمود چنانچه شمه ازان مسطور گشت و عاقبت جزای اعمال ناپسند
که داشت بر روزگار او واصل گشت چنانچه ثبت شد و بعد از کشته شدن عادل آقا حاکم طغای
محمود خلخالی را امیر و لی داکرفته بقماری ایناق سپرد و او سر ش از بدن جدا کرده باردوی همایون
فرستاد ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب کرجستان و تسخیر شدن بعضی از قلاع و در اثنای آن از
... و عزیمت نمودن ازانجا بقراباغ حضرت صاحبقران کامکار در آخر فصل تابستان از تبریز عزیمت کردون
خرام سوار شده براه نخجوان در حرکت آمد و بواسطه فتح آنجا چون بحصار کرنی رسید بهادران
سپاه نصرت شعار قلعه را مسخر ساختند و پیشوای آنجا شیخ حسن نام گرفته و دست بسته
بستون سینه رسانیدند و از انجا در وانشده بطاهر بر مالوکه بر کنار آب ارس واقع است نزول کردند
سپاه نصرت شعار قهرا و قسرا آن حصار را مسخر کردانیدند و سردار قلعه تولان ترکمان را گرفته پیش حضرت
صاحبقران آوردند و از انجا در جنبش آمده بقارص رسیدند و اهل آن قلعه مغرور شده در
حصار را بسته جنگ و جدال آغاز کردند لشکریان نصرت نشان بر حسب فرمان روی تسخیر
آن حصن حصین آوردند و بعد از ... حاکم حصار که موسوم بود بقرمزی بختی با استواری قلعه
مغرور شده و در حصار بسته بعد از جنگ و جدال بسیار دیدند بخت جاهی و مغطر گشته از در
عجز در آمد و غاشیه عبودیت بر دوش گرفته حلقه ... در گوش کرد و سپاه ظفر آیات
حصار را غارت و خراب و ویران ساختند و در عین برودت و شدت سرما رایات نصرت انتما

در راه از آن آمدن از راه کیتو و شهر تفلیس که از امهات بلاد ایران است رسید کرجیان ضلالت نهاد
پشت اعتماد باستواری حصار نهاده روی بر تمرد و پیکار آوردند حضرت صاحبقران دین پرور
فرمود که چگونه روا باشد که طایفهٔ کرجیان که از نور توحید و عرفان بی‌بهره‌اند در وسط
ممالک مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند و از همه عجب آنکه تا غایت سلاطین اسلام بدان
جزیی از ایشان قانع شده تعرض که فرض ذمم است نکرده‌اند اکنون زمام اختیار [illegible] در قبضهٔ
اقتدار ما قرار گرفته بر ذمهٔ همت پادشاهانهٔ خویش واجب و لازم میدانیم که عرصهٔ این کشور را
از لوث وجود این مشتی مشرک بد اختر پاک کردانیم و چون مجاهدان ملت احمدی مرسل از زبان
مبدع ارباب عدل این کلمات شنیدند تورها و چرخها از اطراف و جوانب پیش برده کوششهای دلیرانه
نموده شاید پادشاه [illegible] آن حصن حصین بکشودند و بضرب شمشیر آبدار کفار بدکردار را بدار البوار فرستادند
و راس و رئیس ایشان ملک بقراط را دست در کردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حسب فرمان
شکار رغبت نمود و امرا و لشکریان صف شکن پلنگ افکن از برانغار و جوانغار در حرکت آمده اطراف
و جوانب دشت و صحرا فرو گرفتند و چون حرکه بهم رسید اصناف حیوانات از گور و آهو و غیر ذلک
شماره افتاد که دیدهٔ بینا از ملاحظهٔ آن خیره ماند و از بسیاری نخجیر که افکنده شد لشکریان از [illegible]
آن عاجز آمدند و چندان در آن صحرا و بیابان بماند که مدتها بقایای وحوش و افواج طیور از لحوم و دسوم آن
بعیش و فراغت روزگار گذرانیدند و حضرت صاحبقران سعادت قرین از آن سرزمین روان شده قلعه
و حصار که بر ممر سپاه نصرت شعار بود بسعی و اجتهاد بازوی غازیان این دیار مسخر و مفتوح کشت
و چندان سیم و زر و لعل و در بدست لشکریان افتاد که دیدهٔ آز و نیاز اهل احتیاج پر شد و چون
ولایت [illegible] محل نصب خیام عساکر سپهر احتشام کشت حضرت صاحبقران گردون غلام عزم مراجعت نهاده
با فوجی از عساکر گردون مآثر بطرفی تاختند و امیر جهانشاه متوجه لشکریان شد و امیر محمد بیک
بیاد آقجه رفت و امیر بردکان در ولایت مذکور وظایف قتل و نهب و سبی بتقدیم رسانیدند و عرصهٔ
زمین را از وجود آن بیدینان پاک ساختند در موضع قشله باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقرانی
قلعهٔ [illegible] کرده با زمین یکسان کردانیده و بکنار آب کر نزول فرمود و صاحبقران دریادل
بر آن آب پل بسته عنان عزیمت بجانب بردع معطوف ساخت و اهل آن ولایت منقاد و ایل گشته
بقراباغ رفته ملک بقراط تفلیسی را که بموجب فرمان مقید کرده بودند بنابر اشارهٔ اعلی بمجلس همایون

آوردند

آوردند حضرت صاحبقران دین دار زبان خجسته بیان بموعظه و نصیحت بقراط کشاده او را
بقبول ملت بیضا دعوت فرمود و بکلید توفیق قفل سراچهٔ دل بقراط کشاده شد زبان بکلمهٔ
توحید گویا ساخت پادشاه دوست نواز دشمن گداز ملک بقراط را مشمول عاطفت و احسان بیکران
گردانیده حکومت ولایتی که سابقا متعلق باو [illegible] بود با دیگر مهام و ملحقات بخدمتش ارزانی
داشته و رخصت انصراف علاوهٔ سایر عنایات ساخته و ملک بقراط در زمرهٔ اهل اسلام انخراط
یافته مقضی المرام بمملکت خود معاودت نمود و در این ولا والی ولایت شروانات امیر شیخ ابراهیم که
بزیور حسب و حلیهٔ نسب و قدم خاندان و شرف دودمان و وفور شوکت و کمال ابهت از ملوک
ایران انفراد و امتیاز داشت کمر خدمتکاری بر میان بسته با تحف و هدایا باحراز سعادت بساط‌بوسی
شتافت و از جملهٔ [illegible] و وفاداری او که سبب نوازش گشت یکی آن بود که در آن زمان در بارگاه فلک اشتباه
از تبرکات و تنسوقات رسم چنان بود که هشت غلام را در تحفه بمحل عرض رسانید و خود در میان
ایشان ایستاده نهمین نفس خویش تمام کرده و حسن نیت و صفای طویت و خلوص عقیدت امیر شیخ ابراهیم
بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور روشن شده و پرتو التفات و اهتمام بر احوال او انداخته تمامی ممالک
شروانشاه با مضافات و منسوبات بخدمتش ارزانی داشت و امیر شیخ ابراهیم بحقیقت شروانشاه
واقف شده علم مباهات باوج مهر و ماه برافراشت و ملوک کیلانات که تا آن غایت فرمان روی
باج گزاری هیچکس قبول نکرده بودند و هیچیک از پادشاهان ذو الاقتدار بسبب حصانت و استواری کوه
و کثرت جنگل استیلاء آن مملکت بخاطر نگذرانیده [illegible] طریق موافقت و
متابعت سلوک داشته اولاد و نواب خود را با تحف و هدایا که لایق چنان پادشاهی باشد باردوی همایون
اعلی فرستادند و در اثنای این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان محافظت اغرق همایون از اردبیل
آمده سر کرده بقراباغ رسانید و حضرت صاحبقران آن زمستان در آن موضع بعشرت و شادمانی و عیش و
کامرانی بگذرانید

ذکر [illegible] حضرت صاحبقران بجانب بردع و رسیدن توقتمش خان بجانب [illegible]

چون از هجوم لشکر بهادر سپاه شتا روی بفرار نهاد و در اوایل سنه تسع و
ثمانین و سبعمائه رایات نصرت آیات حضرت خاقان گیتی کشای روی عزیمت بمقام [illegible] بردع
نهاد و در آن یورت بسمع همایون رسانیدند که توقتمش خان [illegible] فرستاده است و
کوی بی‌وفایی [illegible] بی‌مروتی بنیاد نهاده مصدق این سخن آنکه جمعی از لشکریان او در کنار آب کر [illegible] کرده‌اند که عزیمت عبور

داشته اند حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر و ایکو تیمور و عثمان عباس با طایفهٔ دیگر از بهادران امرا
در ما نغاد تا از آب کر گذشته تفحص آن قضیه نمایند و با امرا گفت که چون میان ما و توقتمش خان طریق
محبت و وداد تا غایت مسلوک بوده اگر با مردم او ملاقات واقع شود شما در جنگ سابقه منمایید
و پیش دستی مکنید و از عقب ایشان امیرزاده امیرانشاه باشارت علیه روان شد امراء عالی مکان
برحسب فرمان حضرت صاحبقران در حرکت آمده از آب بگذشتند و بیاغی سربه پیوستند
که شما چه کسانید ایشان جواب دادند که توقتمش خان ما را فرستاده تا سر راه لشکر امیر تیمور نگاه داریم
امرا بنابر وصیت حضرت صاحبقران عنان کشیده داشته بخلاف عادت در جنگ مسابقت ننمودند
و بازگشتند و مخالفان آن معنی بر عجز و ضعف حمل کرده جمعی کشتند و حمله آورده به تیرباران
مشغول شدند امرا بالضرورت بجانب ایشان تاختند دفع صایل واجب دانستند و چون در اول
لقیه از دشمنان حسابی نگرفته بودند و یاسامیشی سپاه کماینبغی نکرده اندک وهنی در وی روی نمود
چهل کس از لشکریان کشته شد در این اثنا امیرزاده میرانشاه کورکان در رسید و تیغ انتقام از نیام
برکشید و دمار از ایشان بر آوردند و پای ثبات و وقار اعدا متزلزل شده فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه
آن قوم بی باک را تا طرف دربند رسانیدند و جمعی کثیر را دستگیر کرده پیش شاهزاده جهان بخت
آوردند و شاهزاده ایشان را بند کرده به درگاه گیتی پناه فرستاد و آنحضرت در مقام عنایت
با اسیران بزبان عاطفت گفت که میان ما و توقتمش خان حق پدر و فرزندی است سبب چه بود که بدین حرکت
ناشایست اقدام نمود تا چندین خون ناحق ریخته شد میباید که بعد از این برین افعال ناپسندیده
اقدام ننماید و فتنه در خواب رفته بیدار نسازد و خود را در سلک جمعی که بلسان شرع ملعون اند
منخرط نگرداند الفتنة نائمة لعن الله علی من ایقظها حضرت صاحبقران کامکار امثال این الفاظ
آمیز بر زبان گوهر افشان گذرانیده فرمان داد تا جمیع برسم ... روان شده همه را با من
رسانیدند و چون موکب همایون در کوه جلد شکوه نزول فرمود بسمع اشرف رسید که بانوی عظمی
سرای الملک خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند
میرسند از وصول این مژده شعلهٔ اشتیاق او تیزتر شد چه در بدولت که گفته اند بیت
وعدهٔ وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد حضرت صاحبقران را که طاقت صبر نماند
بر جناح تعجیل برسم استقبال روان گشت و در موضع ... اتفاق ملاقات دست داده

در مودت یاد شاد کرده اند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران دولتیاد
از آنجا سوار شده بجانب قلعهٔ النجق که کاشتکان سلطان احمد جلایر بمحافظت آن اشتغال مینمودند
توجه فرمود و عقبه در رسید بعد از سه روز فرمان جهان مطاع صدور یافت تا بهادران لشکر
منصور در شب بکوه بالا رفته و در روز بکوه اهتمام افضل بن زین را بگرفتند و مخالفان از صدمت
لشکر فیروزی اثر گریخته ببالای قلعه بر آمدند و سر ممانعت در سر کشیده در مقام تمرد و عناد
پای ثبات بیفشردند و عاقبت از قلت آب کار ایشان بجان و کارد باستخوان رسیده و دست در دامن
تضرع و تخشع زده بجان امان طلبیدند و سوگند بر زبان آوردند که اگر سپاه نصرت نشان دست
از جنگ باز دارند بپای اطاعت و انقیاد بیرون آیند و مراحم خسروانه شامل حال آن جماعت گشته
فرمان قضا جریان صدور یافت که بهادران معاودت نمایند ناگاه ابری پیدا شد و باران عظیم
باریده حیاض و برکهای قلعه پر آب کرد چون آبی بروی کار متحصنان قلعه آمد بقول خود وفا
نکردند و بیحیایی پیش آورده باد دیگر با سر عصیان بر افراختند حضرت صاحبقران همه مرکز
بسی بشمس بهرام و اوج قوابها در محاصرهٔ قلعهٔ النجق باز داشته عنان عزیمت بجانب اوزبن منعطف
گردانید و پیش از این شیخ علی بهادر برحسب فرمان متوجه قلعه بایزید شده و امیر حاجی سیف الدین
و امیر ایکو تیمور بنابر اشارت علیه از عقب او برفته بودند و امرا باتفاق یکدیگر بمیان در کار کردند
و خندق را احساک ساخته جنگ در انداختند و قلعه را بغلبه و قهر گشاده و حاکم آنرا بسته
بدرگاه عالم پناه رسانیدند ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرامحمد ترکمان دست درازان طرف
و روان شدن بجانب وان و وسطان در اثناء این اوقات بسمع اشرف اعلی رسانیدند که
ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافلهٔ حجاز و دیگر آیندگان و روندگان را آسیب و تعرض میرسانند
حضرت صاحبقران همت بر دفع شر فتنه اهل فساد داشته ... بادشاهانه واجب و لازم دانسته
از نخجوان متوجه قرامحمد و اتباع او شد و محمد میرکه را بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق مامور بود طلب داشته
و اعرف بالنفاق فرستاد تا در آنجا توقف نماید و بنفس همایون با طایفهٔ از دلاوران تا مقام ایلغار
فرمود و چون بقلعهٔ بایزید که آنرا حصار ادایدین نیز میگویند رسید لشکریان ایل و الوس آن بن
کرا ارتعرض شیخ علی بهادر و امیر حاجی سیف الدین سالم و غانم مانده غارت و تاراج کردند و از
آنجا بقلعه اوینک رفته احشام ترکمان که در آن نواحی بودند بغارت بردند و چون از دوم ازعلاد کوچ

جهانگشای عطوفت شامل گشت وقلعهٔ آن در تحت تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحبقران ایلچی بجانب
ایشان روان کرد طهرتن والی ولایت را بمتابعت ومطاوعت دعوت فرمود طهرتن سر ملازم دولت
مقدم فرستاده باعزاز واکرام وتبجیل واحترام تلقی نمود واظهار ایلی وانقیاد کرده بوفور خدمت
او را خشنود باز گردانید وآنحضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفرنشان بجست وجوی
قرا محمد ترکمان بدیه قرا یوسف فرستاده وشاهزاده متوجه شده میان ایل والوس ترکمان رسید
وبرسم غارت بتقدیم رسانید وغنیمت بی حد وحصر ودختران پری پیکر باز گشته باردوی همایون پیوست
وهمچنان محمد میرکه با طایفهٔ از بهادران پلنگ آهنگ بمان پلنگ آهنگ بمان مامور گشتند تعقیب
ایشان برکوهستان ودرهای تنگ واقع شد ودشمنان بران اطلاع یافته سر راه بگرفتند وبعد از
محاربات وکوششهای مردانه از ان مضیق جان بیرون برده باردوی اعلی ملحق شد وشیخ علی بهادر
برلاس واقبال شاه پسر بورچی وینک توجی با طایفه از سپاه نبرد آیین از راه دیگر بموجب فرموده
سر در پی قرا محمد نهادند ودر کوهی بلند سنگین ومحلی صعب المسالک باو رسیدند وبعد از محاربات
اشتغال یافت لاد لاخواجه در معرکه بقتل آمد وچون قرا محمد بدان جبل شامخ متحصن بود واز حد
زیاده متصور بود امرا مراجعت کرده بدولت پابوس استسعاد یافتند وحضرت صاحبقران بتکرار
دیگرباره امیر جهانشاه را با لشکر شیر شکار بدفع مفسدان بدکردار فرستاد وایشان بحشم ترکمانان رسیده
ومراکب واسلحه وغیر ذلک بدست آورده سالم وغانم باز گشتند اما شاه ملک وبرهان الدین
برلاس که بی فرمان حضرت صاحبقران رفته بود در بیابانی کشته یافتند وآنحضرت از ارزروم بصحرا
موش رفت وایل والوس آن نواحی غارت زده ومنازل قطع فرموده باخلاط رسید ومرداران موضع بتقدیم
انقیاد واوغان پیش آمده بعنایت وملاطفت بیکران مخصوص گشت وچون از انجا روانشد بقضای عادل
جود دیار را فرموده حاکم انجا با پیشکشهای لایق باحراز سعادت زمینبوس سرافراز شد وعنایات پادشاهانه
شامل حال او گشته حکومت ایل وولایت وی بوی تفویض رفت ووثوق از انکار درحرکت آمد وکنار
کنار گول با مجموع سپاه از بنه واهی گذشته در الاتاق با غرق همایون پیوست واز انجا متوجه وان ووسطان
شد وملک عزالدین از هیبت لشکر کوه وزن توان بقلعه وان که حصاری دین متانت وبغایت متانت
بر کوهی بلند واقع شده بود ویکطرف متصل بحیرهٔ بابی عظیم است درآمد وبعد از دو روز براهنمای عقل
بیرون خرامید ومنظور نظر تربیت گشت اما اهل حصار ناصرالدین نامی را سردار خود کرده سر از ربقه

عصیان

عصیان برآوردند وراهها استوار ساخته طریق بیراهی پیش گرفتند فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که استادان ماهر عراده ومنجنیق ترتیب داده لشکر نصرت اعتصام بجنگ مشغول شدند وبعد از بیست
روز بقهر وغلبه قلعه را مسخر ساختند وجمعی از متهوران جاهل را گردن زدند وبرخی را دست
وپای بسته از بالای کوه بزیر انداختند وحکم جهانمطاع صدور یافت که قلعه را خراب کنند ودر
میان ارباب تاریخ چنان اشتهار یافته که بانی آن از عاد است که بر قلعه کوهی بلند مذکور دو برج
برج وسنگ احداث کرده که هر قطعه سنگی از ان کوه قاف نشان میدهند ومحکمی واستواری آن
بمرتبه که امیرزاده کار هر چند بالشکریان خود جهد وکوشش نمود یک سنگ از ان بجای خود انداخت نتوانست کرد
یکی از فضلا در تاریخ قلعه وآن این رباعی گفته شعر شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت ماه علمش
مرحبه کیوان بگرفت تاریخ گرفتن حصار وان را کرمو سندت بگو که کیوان بگرفت حضرت صاحبقران
گیتی ستان فرمان داد که حاکم دوم ناصرالدین نیک بنه سروینک بنه را پیش تراشیده کرد از او برامر بند
ودر برزد بکر کوچ کرده فرمود تا گردنش زده در سنگهای افکندند ومجموع لشکر بروی بگذشتند ودر اثنا
ارتحال ایلچی طهرتن از آذربایجان باردوی همایون آمده انواع تحف وهدایا از نقود وجواهر وزر واجناس وتنسوقات
وتبرکات از نفایس اقمشه ولطایف امتعه واسبان راهوار واستران نامدار بعرض رسانید وکوچه
سفاوت انکه طهرتن معروض میدارد که مدة العمر در مقام خدمتکاری وجانسپاری راسخ وثابت قدم
خواهم ساخت وهرگز از جادهٔ مستقیم اطاعت ومتابعت انحراف نخواهم جست حضرت صاحبقران ایلچی را
تشریفات گرانمایه داده فرمود تا خشنود ایالت طهرتن را هم بنام او نوشتند واز انجا باستسعادت معاودت
نموده چون بر سلماس رسید ملک عزالدین را تشریفات خسروانه ساخته حکومت ولایت کردستان باز
معوض داشت ودر انتوالا حاکم ادمی بنزک نام بر عتبه همایون طالع مسعود احرام ملازمت بسته بدرگاه شاه
اسلام وبیلاکات گذرانید مشمول رحمت واحسان گشت وحضرت صاحبقران بیهمال کنیزکی که در فرمای
حسن وجمال بوی بخشید ادمی را بوی مقرر داشت وچون جلال الدین شاه شجاع هنگام وفات
عرضه داشتی چنانچه در مجلد رابع مذکور شد آنحضرت در آن زمان که بعراق رسید ایلچی پیش زین العابدین
فرستاده پیغام داد که پدر مرحوم تو شاه شجاع ترا باینجانب سپارش نموده وظیفه آنکه درین اوان که
رایت همایون بانجانب رسید ومسافت نزدیک است بی توقف بانصوب شتابی که پیش نهاد خاطر
آنست که چنان ترتیب یابی که محسود سلاطین امثال وحکام دفع مقدار گردی ودر رعایت عظمة وجلالت بمستقر اقبال

خویش مراجعت نمای **ذکر توجه صاحبقران و تسخیر آن در رفتن آنحضرت بدار الملک شیراز**
و تسخیر آن ولایت چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب و افول رسیده بود عنادش با مقبول
توسل جسته در آمدن تغافل و تکاسل نمود و ایلچی حضرت صاحبقران را موقوف داشته خیال
باطل در دماغ جای داد و رای شهریار آفاق برین معنی اطلاع یافته و تسخیر دیار فارس و عراق را جازم گشت
و در پاییز سنه تسع و ثمانین و سبعمائه مانند بحر مواج در حرکت آمد و اعز فرزند امیرزاده میرانشاه
و امیر حاجی سیف الدین فرستاد و شیخ بهادر ترکی فرستاد تا در سارق قشلاق نمایند و بنفس همایون
با بقیه سپاه ظفر نشان عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام گشت
خال زین العابدین سید مظفر کاشی و اکابر و اعیان و اشراف آنجا از سادات و مشایخ و علما
بخدمت مبادرت نموده شرف دستبوس دریافتند و بنوازش دلجویی مستظهر گشتند و حضرت صاحبقران
قلعه طبرک را تفرج فرموده خویش تزیین داده باردوی همایون بازگشت و امیر ایکوتیمور را بضبط و حفظ
آن موضع تعیین فرموده و حکم شد که در اصفهان از اسب و اسلحه انچه باشد بملازمان درگاه
سپارند و جمعی از سپاه را بمحافظت دروازها نامزد کرد و رؤسا اصفهان باردوی همایون
آمده مال امان قبول نمود جهت تحصیل محصلان طلب داشتند و حضرت صاحبقران ایشان را در اردو
باز داشته بود و ملک برلاس و امیر محمد سلطانشاه و ملک تیمور و دیگر امرا قوشون دار را برای ضبط شهر
فرستاد و نوکران امرا ایشان باصفهان در آمدند تا آنچه در محلات کلانتران اصفهان توجیه کرده
بودند درست کنند و چون محصلان با رعایا تشدد میکردند و متعرض اهل و عیال ایشان میشدند
اصفهانیان باتفاق علی کچه پا از جهال و مشهوران آن ولایت بود در مقام معاندت شده و دفع بعضی از
لشکریان که از ایشان مال امان طلب مینمودند در شب فتنه و خروج از آسیب آن حسبانات کردند
و در آن شب بسیاری از مخرج که جهت مهمات بشهر رفته بودند کشته شدند و عدد مقتولان
بسه هزار رسید و محمد بیگ جتای بهادر در آن یورش کشته شد و جمله اراذل الناس دروازها
شناختند محافظان را از آن عمل معزول ساختند و باستحکام و ضبط شهر مشغول شدند خاطر بر یاغی گری
و جدال و قتال قرار دادند و آواز دهل و بوق باوج عیوق رسانیدند و روز دیگر چون مهیای این صورت
واقعه را معروض حضرت صاحبقران گردانیدند آتش خشم جهانسوز آنحضرت زبانه بفلک اثیر کشید و فرمان
قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی بر دروازها آوردند و ایشان از ترس جان محافظت

و درونیان حرکت المذبوحی میکردند و بیان تیمور آقا دران جنگ بقتل آمد و عباس و عثمان تا بشهر
رسیدند اما صحت یافت و چون شهر مسخر شد حضرت صاحبقران دستور داد لشکریان امرا بوده که محله
ارباب عمایم را حمایت نمایند و خانهای جماعتی را که از کمال خرد محصلان خود را از تعرض آن بی باکان نگاه
داشته بودند محفوظ دارند و بقیه سپاه فرمان نفاذ که تیغ انتقام از نیام بیرون کشند و بر قتل
عام اقدام نمایند بیت سیاست در آمد بگردن زنی ز خشم جهاندار و دشمن فنی و از موج خشم
جلال حکم صادر شد که تومانات و هزارجات و صدجات برسد خویش و حصه خود سر کشتگان بسپارند
و تواچیان برای ضبط این معامله دیوانی جلالت نهادند و بروایت اقل هفتاد هزار سر جمع شد
و در ظاهر اصفهان از آن سر کشتگان منارها بر آوردند و از غرایب و اتفاقات آنکه جمعی از اهل فتنه
شب از اصفهان بیرون رفته پناه بردار بوده‌اند و مقارن رفتن ایشان برفی بارید و اقدام ایشان روان
برف نماند و در روز دیگر لشکر قیامت اثر پی برده و همه را از کنجها بیرون آورده در طشت چون نشاندند
و بحسب اتفاق دران نواحی علویان در جوزا واقع شده بود و بعد از آن قران نحسین در سرطان
روی نموده و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از قضیه اصفهان فراغت یافت حاجی بیک
پسر امیر بهادر یوغاوی و نوبادشاه را بضبط آنجا بگذاشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و در آن وقت
حاکم آن دیار سلطان زین العابدین بود چون از توجه رایات نصرت آیات خبر یافته روی بگریز
آورد و از راه کازرون بجانب شوشتر شتافت و در آن وقت حاکم شوشتر شاه منصور بن شاه
مظفر ابن عم او بود و با آنکه میان ایشان چند مصافی رفته بود زین العابدین تصور مضمون کلمه
الشفاعه مذهب الاحفاد پناه بوی برد و در آن سنه ندانست که هرکسی که بر دشمن اعتماد نماید انگشت
تحسر بدندان ندامت بخاید زین العابدین و چون بحوالی شوشتر رسید شاه منصور کسان را در مسامع
امرا و نواب او برابر عرب هایی که یکی از آنها در خاطر داشت بفریفت و ایشان چنانچه عادت الکن
ابناء زمانست طریق بیوفایی مسلوک داشته پیش شاه منصور رفتند و چون با سلطان زین العابدین
اندک نفری بماند منصور جمعی را بفرستاد تا آنشاهزاده ساده لوح را گرفته بشهر در آوردند و در میل
تا او را در قلعه سلاسل مقید و محبوس گردانیدند بیت دلا مجوی ز ابنای دهر بوی وفا
که در جبلت این مردمان مروت نیست و آن جماعت را که از سلطان زین العابدین برگشته بودند با او
پیوسته بگرفت و اموال ایشان را استرداد نمود محبس و قید مجموع فرمان داد و صاحبقران دوست نواز

دشمن کذار در اول ذی حجه سنه سبع وثمانین وسبعمائه رایات ومنادی بشیراز رسید در ظاهر
شهر نزول فرمود اصول واعیان و روسا بخدمت شتافتند وبشرف بساطبوسی سرافراز کشتند وصدقه کرد
تومان کپکی که قبول کرده بودند که از مال غایب تسلیم خزانه نمایند وعثمان عباس بتحصیل آن مال مشغول شد
وجه مذکور تمام وکمال بوصول پیوست و در روز عید خطبه باسم ولقب همایون آرایش یافت و در این
اثنا سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر اختیار الدین حسن را که اعقل امرا ایران بود
جهان بود بخدمت حضرت فرستاد وخود بطرف سیرجان رفت بخیال آنکه اکر سپاه بجانب کرمان
توجه نماید او بقلعه در آید حضرت صاحبقران بر اندیشه او اطلاع یافته فرمان داد که ده هزار سوار با
امیر اختیار الدین حسن برسم ایلغار روان شوند وشهر کرمان وقلعه سیرجان را محاصره نمایند سلطان
عماد الدین احمد از حقیقت حال آکاهی یافته متوجه اردوی اعلی کشت وبتقبیل دست دریا نوال مفتخر
شد وعنایات پادشاهانه شامل حال او آمد وهمچنین شاه نصرة الدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از یزد
وشاه ابواسحق پسر شاه شجاع از سیرجان واتابکان وکرکین لاری که از نسل کرکین میلاد منتهی میشود وسایر
حکام اطراف روی بدرکاه عالم پناه نهادند ومجموع این طوایف بعواطف وعوارف پادشاهانه سرافراز
ومباهی کشتند

کفتار در بیان هجوم مخالفان [illegible] از فارس [illegible]

چون قمر الدین دغلات بمغولستان کاری از پیش نرفته متوجه درکاه توقتمش خان واغوا وافساد بنیاد کرده او را
بر آن داشت که باردیکر نسبت بحضرت صاحبقران طرح مخالفت اندازد چند تن شاهزادکان جوجی نژاد با امرا
ونوینان وقمر الدین بجانب ترکستان روان کرد وایشان از سغناق کذشته جرانرا محاصره کردند وعمر
ابوکا که حاکم آن موضع بود در محافظت وممانعت پای ثبات ووفا فشرده بر ویشان هرچند کوشش نمودند
که شهر را مسخر سازند میسر نشد وچون چهره عزم مخالفان بکنکره مقصود نرسید دست از محاصره بازداشتند
در اطراف وجوانب ممالک محروسه نهب وسبی آغاز کردند شاهزاده عالیشان عمرشیخ بهادر که در اندکان
بود لشکرها جمع آورده متوجه ایشان کشت وامیر سلیمانشاه وامیر عباس وامیر لعل برادر طغا بوغا برلاس
وشیخ تیمور پسر اقتمور بهادر را بضبط سمرقند کذاشته وبجانب امیرزاده عمرشیخ روان شدند با او پیوستند
وباتفاق از آب خجند عبور نموده در پنج فرسنکی اترار بموضع جوکلک هردو سپاه بهم رسیدند وبعد از تسویه
صفوف بیکدیکر حمله آوردند وشور حرب کرم کشت واز اول روز تا وقت زوال [illegible] عالم افروز
امتداد یافت وامیرزاده عمرشیخ که قول بفر وشکوه او آراسته بود با اندیشه آنکه تا بنفس خویش [illegible]

ومهم بروجه دلخواه میسر نکردد وفوجی از بهادران برکزیده خود را بر قلب دشمن زد واز انجا بیرون رفت
از سپاه منصور دور افتاده امرا شخصی را از جهت مصلحتی بقول فرستادند وآن شخص شاهزاده را
در محلی که قرار داشت ندید وبا آنکه لشکر قول در موقف خود آرام داشتند فرستاده تصور باطل کرده
بامرا عرض رسانید که امیرزاده عمرشیخ بساط معرکه در نوردید وبکوشه بیرون رفت امرا وبهادران
از این خبر متوهم ومستشعر کشته برخویش کردیدند وراه انهزام در پیش شاهزاده عمرشیخ چون بلشکرکاه
خود مراجعت نمود هیچکس را در قول ندید وبحسرت وتاسف بسیار خورد وچندان جنک کرد که باکثر
زخم رسیده از حرکت باز ایستاد وآخر الامر یکی از ملازمان که مشفق تر بود سوار شده
تمادوی باندکان نهاد ومردم تصور آنکه شاهزاده کرفتار کشته دل بر فرار نهاده میخواستند که
تلال وجبال روند ناکاه شاهزاده رسید حیاتی تازه یافتند وامیرزاده عمرشیخ لشکرها جمع آورده
ودرین اثنا مسموع او کشت که انکاتو برادرزاده حاجی بیک از کنوره با لشکرهای کران از جانب ختن
بطرف تاشکنت وسیرام آمده مردم او بغارت وتاراج ولایت دست بر آورده اند چون این خبر تحقیق پیوست
امیرزاده عمرشیخ با آنقدر لشکر که داشت بخجند آمد ودر آنجا شنید که مخالفان متوجه اندکان اند
شاهزاده فی الحال توهم آنکه مبادا برایشان بکذرد مراجعت نمود ودر کنار آب سیحون مقابل انکاتو رسید
وارخابیان کذارها ضبط کرده چند روز بر کنار آب در برابر یکدیکر مقیم بودند وخود بالنفس سپاه برای
آب روان شد وبدلالت شخصی از اندکان کذاری پیدا کرده از آب کذشته صف لشکر بیاراست
وامیرزاده عمرشیخ استقبال او نموده نیران محاربه اشتعال یافت وشاهزاده بکوششهای بهادرانه
مبادرت نموده کرفت اما چون کثرت مخالفان زیاده از توصیف بود عنان بجانب حصار اندکان تافت
وانکاتو متعاقب او روان شده در نیم فرسنکی اندکان فرود آمد وخواست که بمحاصره مشغول کردد
وشاهزاده از غلبه غیرت وحمیت با اندک نوکری از حصار بیرون شتافت خود را برسپاه دشمن زد و
مانند شیر ژیان میغرید وبضرب شمشیر ونوک نیزه جکرکاه خصم میدرید وچون مخالفان از اوراق
اشجار وقطرات امطار فزون بودند توکل بهادر شمشیر از نیام برآورده درمیان ایشان تاخت وعنان
اسب شاهزاده کرفته او را از معرکه بیرون آورد وانکاتو بیش توقف مصلحت ندید وراه کاشغر
کرفت بتعجیل روان شد امیرزاده عمرشیخ جمعی را بکاهلیشی از عقب او روان فرمود وایشان بموجب فرمان
عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معرض تیغ قهر کردانیدند ودرین اثنا لشکر توقتمش بماوراء النهر رسید

از قتل و نهب و سبی تقدیم رسانیدند و سلیمانشاه و امیر عباس که از جانب جوکلک منهزم گشته بهم رفتند
آمده بودند در محافظت شهر جد و جهد تمام نمودند و فوجی دیگر از سپاه توقتمش خان که سلطان محمود ببر
کیخسرو ختلانی بود مقابلی ایشان اشتغال نمودند آخر الامر جماعت از جانب خوارزم بطرف بخارا آمده و هوای
تسخیر شهر در دماغ بخاالقان حاکیس آمده بمحاصره مشغول گشتند طغای بوغا برلاس و اکتمش قوچین
که داروغه بودند باحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاصره بسیار سپاه
جته از تسخیر بخارا مأیوس گشته روی بجانبی دیگر بلاد و ولایت ماوراء النهر نهادند و بخانه زرنوش
رده از قرشی و حوالی کذشتند و تا کوه بیتن و کنار آب آمویه آمده غارت کردند و مقارن این حال امیر
عباس بزخم تیری که در جنگ جوکلک یافته بود متوجه سرای باقی شد و بعد از حدوث این قضایا
خبر این حالات بماوراء النهر رسانید در مدت هفده روز بشیراز رسید و صورت واقعه را معروض
حضرت صاحبقرانی کردانیدند آنحضرت امیر عثمان عباس را فرمود تا با سپاه جرار تعجیل تمام بجانب سمرقند
رود و اهالی آن ولایت را از وصول رایات همایون اعلام دهد و ولایت عراق و فارس بر آل مظفر
تقسیم نمود و حکم شد که علامة البحاب افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین امیر سید شریف
جرجانی در کنف حمایت حضرت سبحانه از شیراز بسمرقند تشریف برند و مجتبین [illegible] این ابناء
کار از اعیان امرای شاه شجاع بود بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی دیگر از معتبران مأمور
گشتند که متوجه آنجا شوند و از اهل حرف بهر طایفه که در هر صنعت اعتدال و نظیر باشند بدان جانب
فرمان عزیمت دار ماوراء النهر نمودند و حضرت صاحبقرانی کیتی ستانی ایمن وقت و اسعد زمان
عنان معاودت منعطف کردانیده سوار شد و چون بیزد عضد الدوله شد و [illegible] نمود و ایلچی
پهلوان مهذب خراسانی در مرض رسانید که اکر او را [illegible] از سمرقند ساخته شرف بساط
بوس حاصل کنم حضرت صاحبقرانی بتوکل [illegible] او را با آن ولایت فرستاده پهلوان مهذب تسلیم نموده بموکب
اعلی پیوست و چون خطه ابرقوه مرکز اعلام ظفر پیکر گشت مهذب بقدر طاقت خدمات شایسته
بجای آورد و اینمعنی پسندیده افتاده حکومت ابرقوه با و تفویض رفت و آنحضرت در [illegible]
همایون پیوسته امارتحال میرزاده میرانشاه کورکان و امیر حاجی سیف الدین را
بخراسان فرستاد تا لشکرهای آن دیار را جمع آورند و قسم کاشان و قزوین را امیر محمد شاه
داد و مملکت ری بموسی پسر حسین جوکار داد [illegible] داشت و ملوک رستمدار و کیلان رخصت [illegible]

کرباوطان

باوطان خویش دوند و [illegible] و ذکوه جوادری را با سکه دشیخی عنایت کرده او را هم [illegible]
و زمان حکومت و [illegible] امیر جمشید قارن که از کهستان خراسان نهاد و امیر اباد را بنام
بیر پادشاه تیرغ طغا تیمور خان رقم زد و عهد را بعیب بروی و معدلت کسری و صیت فرمود
و منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند رسید و پیش از وصول آنحضرت باغی مملکت ارکداشته
گریخته بود و بموجب فرمان خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تابان و طایفه دیگر از
بهادران از عقب بهادران رفتند و بسیاری از ایشان بقتل کرده بارد وی همایون
معاودت نمودند و چون [illegible] اهالی الذام امرا و فرماداران در معرکه جوکلک واقع شده بود و
اینمعنی بر خاطر اشرف اعلی کران آمده لاجرم [illegible] با حضار مجموع ایشان فرمان داد و بعد از
تفتیش و تحقیق امیر سلیمانشاه عتابی فرمود و برانخواجه کوکلتاش را که در جنگ سستی کرده
بود و بر حسب حکم ریش تراشیدند و سرخی و سفیداج بر روی او مالیدند و معجر پوشانیده
کرد کوچه و بازار کردانیدند و امیر داود [illegible] بسیصد کاو [illegible] راهی بیرون برده بود و امیران
تحسین و آن نواحی را از جنک کفار خلاص داده بمزید سیورغال و انواع عاطفت و احسان مخصوص
آمده حکم ترخانی در شان او نافذ کشت و شاهزاده عمر شیخ بهادر آن بدولت دستبوس حضرت
صاحبقران استسعاد یافت آنحضرت او را در آغوش گرفته سر و چشمش بوسید شرف اختصاص ارزانی
داشت و پایه قدر و منزلت او را از فرقدین بگذرانید ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبه
پنجم بجانب خوارزم و تسخیر آن مملکت بی تکلف و شبهه حضرت صاحبقران از جیحون بگذشت هر چند
لشکر توقتمش خان مانند پشه ضعیف نهاد که از پیش باد بگریزد سر خود گرفته را در ایام
خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا به نهاد که بموجب فرموده خان [illegible]
آمده بودند چالاک بر فرق دولت خود می بخشند و باتفاق خوارزمیان عناد فتنه بی انجام و لا انجام
خسرو بادین و داد دفع شر و فساد را وجهه همت عالی همت ساخته در شهور سنه تسعین و سبعمائه
عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف کردانید و چون موضع [illegible] مضرب خیام سپاه نصرت
شعار کشت حضرت صاحبقران کامکار کوبجه اغلان و تیمور قتلغ اغلان را که از توقتمش خان
کریخته التجا با نحضرت کرده بودند با جمعی از امرا [illegible] ساخته با جماعت از نهر [illegible] عبور نموده
عبد خواص را قراول کردانیدند و او [illegible] ایلچیمش خان که از قبل توقتمش خان در خوارزم

بود شخصی را کرفته همراه آورد شاهزادکان چنکیز خانی و امرای حضرت صاحبقرانی که با او بودند و
کیبی سنان فرستادند و آنحضرت احوال اوضاع دشمنان معلوم فرمود و دانش و چون بجوی
خندس رسید و از انجا بسعادت و اقبال بکذشت از جانب خوارزم مخبری آمد و خبر آورد که ایلغش اغلان
و سلیمان صوفی هزیمت غنیمت دانسته و کریز اختیار کرده متوجه اردوی توقتمش خان کشتند
و بار دیکر ولایت خوارزم را با سایر ممالک محروسه و مضاف متصرف شد حضرت صاحبقرانی
امیرزاده میرانشاه کورکان و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و شیر بچه شجاعت و حاجی اوج
قرا بهادر و امیر ایکو تیمور و سونجک بهادر را با جمعی دیکر از بهادران سپاه بکامیشی مخالفان روان
فرمود و ایشان بحسب فرمان از آنجا روان کشته و بتعجیل تمام در حرکت آمدند و بدشمنان
رسیده از قتل و نهب و غارت دقیقه مهمل نکذاشتند و از انجا باز کشته مظفر و منصور با اموال
نامحصور باردوی همایون ملحق شدند و حضرت صاحبقران چند وقت در خوارزم توقف نموده
حکم کرد که مجموع ساکنان و متوطنان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند بردند و عمارت عالیه آن بلده
فاخره را با زمین هموار ساخته جو کاشتند و در آنشهر ساکن داری و نافخ ناری نماند و مدت تمام
در بوادی که یک لحظه متنفسی در سایه آن آسایش نماید موجود نشد و چون حضرت صاحبقرانی
از قضایا باز پرداخت مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود و خرابی خوارزم مدت سه سال
امتداد یافت در زمانی که آنحضرت از یورت دشت قبچاق باز آمده و سکه بر چنک قوچین را بهم
تا آن ولایت را فی الجمله معمور کردانید و مردم اطراف و جوانب آنجا را فراهم آورده بزراعت و عمارت
ترغیب و تحریص نمودند ذکر مخالفت محمد میرکه برادرزاده ابراهیم که در حضرت صاحبقران شرف حد
و بیان بعضی از قضایا و وقایعی که بعد از یاغی کری او روی نمود اشعه شمس آفتاب
اشراق شهریار آفاق بر صفحات روزکار محمد میرکه تافته بود و اعلی سلطان بخت بیکم که از مخدرات
حجرات عصمت بود در حباله نکاح او آمده و مرتبه حشمتش بلند کشته حکومت ختلان و توابع آن
بوی قرار کرفت و این بیت اشعار او است بیت میرکه در عشق جانان کرد و شاهی چرخ ملک
معنی را امیر ختلان کو مباش و مدتی بحکومت و کامرانی کذرانیده عاقبت دیو بطر بر سر او
شد و بر کفران نعمت اقدام نمود و بجزای عمل خویش کرفتار کشت بیان این سخن آنست که در آن اوان
که حضرت صاحبقران ممالک ستان بدفع فتنه و فساد توقتمش خان بخوارزم شتافت ابوالفتح برادر محمد

میرکه از آستان دولت نشان روی کردان شده بکریخت و الاتیمور بهادر از این حال خبر یافته از عقب او تعجیل
تمام روان کشت و اسبان لشکریان را کرفته در پی ابوالفتح میتاخت و او در بیابان بپای پیاده رفتن
خفت یافت و از ان حرکت ناپسندیده ابوالفتح جواب داد که برادرم محمد میرکه یاغی شده مرا طلبیده
و من خیال داشتم که با او بپیوندم الاتیمور بهادر ابوالفتح را مضبوط ساخته در بخارا بخدمت امیرزاده عمر شیخ
رسانیدند و شاهزاده سرعی بجانب خوارزم فرستاد تا صورت حال بعرض صاحبقرانی رسانند
شاهزاده بتعجیل هرچه تمامتر بجانب سمرقند رفت و در انجا استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمد میرکه
باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده است و از سمرقند بجانب حصار شادمان شتافته و خانه دام
ملک برلاس و اقتیمور بهادر را غارت کرده است و باین اکتفا نکرده و در حصار شادمان دست
جسارت بخزانه خاص یازیده و مجموع آلات حرب و ادوات طعن و ضرب را بر اراذل و اوباش
تقسیم نموده و حشری جمع آورده و همه را اسب و خلعت داده مستعد جدال و قتال است و چون
شاهزاده عمر شیخ بر تفصیل حالات یافت بر احضار لشکر ما وراء النهر فرمان داد و از سمرقند بیرون
آمد و در یلغر تعاج توقف نمود تا سپاه مجتمع کشتند و از انجا چون شین چشمه الیتو جهاد
شد و از میامن دولت و اقبال حضرت صاحبقرانی مجرد آوازه توجه امیرزاده عمر شیخ بهادر مخالفان
متفرق و پراکنده کشتند و میرکه علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرده بجانب
روی بکریز نهاد و از آب وخش کذشته بجانب ختلان رفت و شاهزاده بسعادت از دنبال او در حرکت
آمده تا بختلان در هیچ مکان توقف ننمود و میرکه روی خذلان بدروازه آورد و شاه بهاء الدین
حاکم آن سرزمین دست رد بر سینه او نهاده خویشتن را بقلعه راه نداد محمد میرکه مایوس و محروم
از موضع دروازه بازکشت و اکثر ملازمانش از مرافقت تخلف نموده بیش از سه چهار کس با
او نماند و سپاه پیروزی اثر هرچند در اطراف و جوانب او طلب داشتند هیچ نوع خبری نیافتند
و امیرزاده عمر شیخ بختلان رسیده در ان سرا که قصر میرکه بود نزول فرمود که لطیفه روی نماید
و خاطر بیکبارکی از دغدغه میرکه بیاساید و بحسب اتفاق عثمان برادر عمر با چند نوکر بشکار
میرفت و در اثناء راه بسر چشمه رسیده پی اسپان دید که از جاده مستقیم منحرف شده بود و در خاطرش
افتاد که در باب تفحص و تفتیش بجای آورد تا معلوم او شود که حقیقت حال چیست لاجرم از اثر
آن رفته چون اندک مسافتی قطع کرد محمد میرکه را دید با چهار کس فارغ نشسته و ایشان را بعلف

کذاشته فی الحال با شاه زاده عثمان نوکران اطراف وجوانب او را کرفته آن جماعت کس خواستند که دست تیمور و کمان در انکشت میرکه مانع آمد و اول اسپان او بدست آوردند بعد از آن میرک را مضبوط ساختند و عثمان او را مصحوب خویش کرد این متوجه خدمت شاهزاده عمر شیخ شد در راه از جانب شاهزاده خبر رسید که او را بیاسا رسانند و عثمان بموجب فرموده عمل نموده برادرش ابو الفتح بن در سمرقند از میان برداشتند بعضی از متاخرین در کتب خویش آورده اند که محمد میرک خط خوب نوشتی و شعر مرغوب کفتی راقم حروف یک بیت او را که بخاطر داشت درین اوراق ثبت نمود و خط او را از آن قیاس باید کرد القصه

بعد از دفع دغدغه محمد میرک امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند شده در بخارا بزود حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و در همان اوان که محمد میرک اظهار یاغی کری کرده از سمرقند باز کشته بود امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر بورلدای و ایردی و طایفه بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب اردوی همایون میرفت و در اثناء راه ایل بورلدای یاغی شده مراجعت نمودند و امیر جهانشاه خواجه یوسف بن اولجایتو چند برادرزاده بورلدای و پیرعلی تاز را مصحوب خویش ساخته و بازکشته در عقب ایشان روانه شده و بتعجیل راندند در بغلان بمخالفان رسید و هرچه داشتند بیاد غارت و تاراج داده و مفادان ایشان امیر جهانشاه شنید که میرک در حصار لشکرها جمع آورده و در مقام یاغی کری است او باسپاه ظفرپناه بعزم رزم میرک روانه شد خواجه یوسف باردهنک رفت و پیرعلی عازم ملچ کشت قرار برانکه بقایای لشکر آن موضع فراهم آورده در کنار جیحون بکذشته هم انجا توقف نمود و چون شب درآمد جنید بورلدای و برادرش بایزید و علی اکبر یاغی شده باسه هزار کس بر سر امیر جهانشاه راندند و با جهانشاه زیاده از شصت کس نبود چند کس با این شصت نفر پشت بآب آورده و دل دریا کرده هیچکونه اضطراب بخود راه نداد و تیرها در روی کشیده بجنک مشغول شدند و در همان شب خواجه یوسف و پیرعلی تاز با باقی مردم مکمل بشناه از آب کذشته بمدد امیر جهانشاه رسیدند و هنکام سحر نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت شاه نصرت آیت بوزید و مخالفان با وجود کثرتی که داشتند روی بکریز آوردند و لشکر منصور بر اثر بعد از ناکامیشی دست بقتل و تاراج برآوردند و امیر جهانشاه در قندز توقف نموده

ایل بورلدای بکابل رفت و الی انجا بیسود که ارخانک بوکونه حضرت صاحبقرانی بود نقد حیات مغشوش ساخته با آن مدبران در مخالفت اتفاق نمود و آنحضرت اقبوغا بیسود را که دشمن ابو سعید بود تربیت فرموده و هنکام فتح خوارزم اسباب حکومت او مرتب ساخته امارت کابل بوی ارزانی داشت و ایالت ایل و الوس بیسود را بر اقبوغا مقرر و معین کرد این ده اورا پیش امیر جهانشاه فرستاد و چون حضرت صاحبقران کیتی ستان از خوارزم بمستقر عز و شرف خود معاودت نمود و در رمضان خواجه با لشکرها برحسب فرموده از قندز و بغلان از بقایای یاغی در حرکت آمده بتعجیل تمام روی بدر از کابل کذشته در موضع تهان جنید ابو سعید را دریافتند و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده کسان که از صدمه قهر امراء بهرام انتقام خلاص یافتند بجانب سند کریختند و در کوهسار او پیوست و باتفاق از کوهها و جنکلها بمخالفت رسیدند و آن مخذولان سراسیمه شده از بیم جان بجنک اشتغال نمودند و خلقی از ایشان بقتل رسیده بقیه مالی که داشتند عرصه نهب و غارت کشت و جنید و بایزید و ابو سعید و بیسود بهزار زحمت و مشقت از آن دریای خونخوار خود را بساحل نجات انداختند بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت شعار با غنیمت فراوان بمواطن خویش بازکشتند و در آن وقت که حضرت صاحبقران کامکار بجانب خوارزم توجه نمود و سیورغتمش خان از انجای بدیه بر تخت خانیت نشاندند و بعد از آن امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شاهرخ بموجب فرموده بنیاد ناطوبی عظیم ترتیب کرد و سلطان محمود خان در رد یا بخارا بیمار کشته بعد از چند روز برحمت حق پیوست و چون آنحضرت بدار السلطنت سمرقند مراجعت فرمود در باغ بهشت آیین بالجملة امارات ابهت و عصمت بطریق شریعت مطهر عقد بسته در سمرقند بجشن و شادکامی بطرب و کامرانی کذرانید جلوس سلطان محمود خان و تزویج شاهزادکان در شهور سنه تسعین و سبعمائة اتفاق افتاد

کشیدن صاحبقران لشکر بجانب ماوراءالنهر و استقبال رفتن حضرت صاحبقران و کشته شدن بعضی از سپاه خان

توقتمش خان که از انعام و احسان حضرت صاحبقران بنطاق نسیان نهاده بر کفران نعمت اقدام نمود و از جرکس و بلغار و قبچاق و آلان و آزاق و سایر ممالک جوجی خان لشکرکران و حشر بیکران فراهم آورده در اول زمستان بتاریخ اواخر سنه تسعین و سبعمائة بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراءالنهر کشت و چون پادشاه هفت کشور از ین واقعه باخبر شد با احضار لشکر سمرقند و شهر سبز فرمان داد و ایشان در ظل رایت فتح آیت جمع آمده موضع شاهرخ معسکر همایون کشت

و تواجیان را باطراف ممالک محروسه فرستاد تا بقایای سپاه را بدرگاه عالم پناه رسانند و انقضا
در آن زمان شدت سرما بمرتبهٔ رسید که حرارت خون در ابدان آن جمادی یافت و در این اثنا
مهیان بمسامع علیهٔ حضرت صاحبقران رسانیدند که منقلای لشکر توقتمش خان ایلتمش خان
اغلان با سپاهی افزون از ریگ بیابان از آب خجند عبور نموده است و در نواحی درنوق جل القامت
انداختند و آنحضرت بر فور بتهیهٔ اسباب رفتن را سامان داد خواص و مقربان بارگاه سلطنت
بنا بر تأنی بر زبان گوهرفشان گذرانیدند که فی التاخیر آفات که آن مقاماتست در زاجر و طلاب دانبان
دارد و مضمون زمانه از آن کس بترکند که او کار امروز فردا کند عمل نموده با وجود آنکه برف
تا سینهٔ اسب میرسید دست در عنان دولت و اقبال زده سوار شد و با جمعی از بهادران نامدار
برف کوفته و شکسته کرده بجانب یاغی راند و مقارن این حال امیرزاده عمرشیخ بهادر با سپاه
اندکان بموکب همایون پیوست و حضرت صاحبقران کوه توان کوبچه اغلان تموقتلق اغلان و
شیخ علی بهادر با فوجی از ابطال رجال روانه ساخت تا راه گریز دشمنان مسدود سازند و روز
دیگر هنگام طلوع آفتاب شهریار فریدون فر با ابهت جمشید بر سر مخالفان راند و چندان بجلادت
که صفها راست کنند به یک حمله آتش آهنگ با وی بیازی بر خاکساران و زدند روی انهزام نهادند
و جمعی از ایشان بتیغ کین از پشت زین بر زمین افتادند و برخی خود را بر آب خجند انداخته غریق
بحر فنا گشتند و زمرهٔ که از آسیب تیغ آتش بار و آب باد رفتار خلاص یافتند بیکجند لعل او لشکریان
که پیشتر رفته بودند تعویق راه گریز بر ایشان کرده‌اند و از عقب سپاه ظفرنشان رسیده گریختگان را
حاضر بودند و بزخم تیر و شمشیر و سنان و گرز گران دشمنان را بیجان ساختند و ایدکو برندی
که از زمرهٔ عظماء توقتمش خان بود دستگیر کرده خواستند که از پای در آورند و از بیم جان نام خود
بر زبان آورد و او را زنده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند حضرت صاحبقران احوال توقتمش خان از وی پرسید
عنایت و مرحمت اختصاص داد و او ظفر کرده ملازم رکاب همایون گشت و حضرت صاحبقران
کامکار سعادت در بود و در صفر سنه احدی و تسعین و سبعمائه موضع افاردا مخیم لشکر نصرت شعار
ساخت و چون فصل زمستان بنهایت انجامید طلیعه لشکر بهار سر برکرد امیرزاده امیرانشاه ما
ظفرپناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار نیز بدرگاه حضرت صاحبقران
کردون اقتدار مجتمع گشتند و امیرزاده عمرشیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر ایکوتیمور بموجب فرموده

در آب خجند در موضع متعدد پل بستند و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه
از آفاق نهضت نموده بکنار آب رسید با شاهزادگان مجموع لشکر از آب بگذشتند و تموقتلق اغلان
و سونجک بهادر بر حسب فرمان برسم منغلای از پیش روان شدند و امراء مذکور قراول تعیین
نموده بیشتر از خود فرستادند فرستادگان قراول دشمن را از دور دیده بر فور باز گشتند و امرا را از آن
حال آگاه ساختند و امرا درکمین ایستاده خود را بدشمن نمودند مخالفان چون هیچکس ندیدند و شب
در آمد پهلو بر بستر استراحت نهاده در خواب غفلت فرو رفتند و لشکر منصور در نیم شب بر سر خفتگان
رسیده تیغ انتقام از نیام بیرون آورده و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیده بقیة السیف روی بگریز نهادند
و از آب ارج گذشته پیش توقتمش خان رفتند و خدمتش در آن اوان از صراع آن عاجز شده و [...]
غاربیده در بعضی از صحاری آن موضع نشسته بود گریختگان چون از توجه و تسلط سپاه ظفرپناه
اعلام دادند خوف و هراس بر ضمیر آن جبان استیلا یافت که با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد
بی ثبت و درنگ عنان بجانب دشت قبچاق تافت حضرت صاحبقران چون بر عزیمت دشمن مطلع شد امیر
حاجی سیف الدین را با اعرف و انسب فرموده که با ابنده وجود با شاهزادگان سعادت یار و امرای عالی مقدار
از عقب مخالفان در حرکت آمد و خواجه شیخ قوچین و نویلاق و امثال ایشان [...]
با جمل مرد نامی زاد و اسپ بزبان کیری فرستاد فرستادگان در موضع سارق اوزن بجهت [...]
اول مخالفان رسیده جنگی عظیم آغاز شد و لشکر ظفر لوا از زمرهٔ اعدا جمعی کثیر بقتل رسانیدند بقیة
السیف بگریختند و در وقت معاودت سپاه ظفرنشان در آن بیابان بقیه ترخان که بقصد [...] آمده بود
نشسته و [...] و بعد از [...] او را [...] کردند در موضع اقتوبا بدرگاه گیتی پناه
رسانیدند و حضرت صاحبقران عالمقدار از آن محل کوچ کرده منازل و مراحل قطع کرده سعادت و
اقبال مقرون در موضع آل قوشون نزول فرموده و در آن اوان ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت
که حاجی بیک جونی قربانی و ملوک [...] و [...] با مجموع لشکرها کلات و طوس یاغی شده از خراسان
برفتند و آشوب است ذکر [...] عصیان حاجی بیک جونی قربانی و توجه امیرزاده
میرانشاه .. حاجی بیک جونی قربانی پسر عم امیر علی بیک بن ارغونشاه در زمان دولت
او اعتباری نداشت و در غایت افلاس و فقر و فلاکت روزگار میگذرانید و هر گاه که [...]
اسپی بتقاعد که بر نشینند و جامهٔ پاکیزه که بپوشند دست نداد و در آن اوان که ماهچهٔ [...] حضرت

صاحبقران گیتی‌گشای از افق دیار خراسان طلوع کرد بواسطه شامت مخالفت علی بیک و مخالفان و اکثر
وجوه و اعیان جونی قربانی در معرض سخط و غضب حضرت خاقانی آمدند و فرزندان آن حضرت حاجی بیک را
مشمول نظر عنایت و احسان کرده ایشان حکومت طوس با وادر ابی داشت و در وقتی که شهریار آفاق
متوجه تسخیر عراق و فارس شد حاجی بیک ظفر کرد از متوجه ملازمت رکاب همایون اختیار نموده روان
گشت و بعد از استخلاص اصفهان و عزیمت شیراز حضرت صاحبقران دوست‌نواز دشمن‌گداز حاجی بیک را
بایالت آن ولایت نصب فرمود و از خزاین و دفاین اصفهان مبلغی مبلغی خطیر بدست او افتاده در نوروز
و مکث از فارس در گذشت و کارش بجایی رسید که دختر صاحبقرانی دختر او را از برای میرزاده عمر شیخ
بهادر خواستگاری نمود و چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر تمتاق از فارس و عراق رجعت فرمود حاجی بیک
و سایر حکام آن ولایت را بموضع خویش فرستاده نفس همایون بما وراء النهر رفت و حاجی بیک از سر
فراغت بامر حکومت مشغول گشت و در اثناء این اوقات از زبان مردم بیوقوف این خبر بسمع او رسید
که حضرت صاحبقران از توقتمش خان انهزام یافته بسمرقند در آمده است و توقتمش خان در عقب [illegible]
و آنحضرت را محصور کرده اند و حاجی بیک بیدولت در آمده خیال سلطنت خراسان در دماغ جای
داده با خود گفت که توقتمش خان تا استیصال این خاندان نکند آرام نخواهد کرد و تا ماوراء
النهر فارغ شود من باری خراسان ضبط نمایم و باین تصورات باطل شهر طوس را حصار ساخت و حقوق
الطاف حضرت صاحبقرانی نسیاً منسیاً انگاشته سکه و خطبه بنام توقتمش خان کرد و یوسف خواجه
پسر قمر الدین را که در طوس مقید بود بیرون آورده بامارت بنشاند و در این وقت ملوک سبزوار که
سربداریه بود ترجیت کرده امیرزاده امیرانشاه با لشکری از سبزوار روان شد بعزیمت آنکه شاهزاده
عالیشان بپیوندند و چون بحوالی طوس رسید حاجی بیک او را اغوا نموده ناحق‌شناس یاغی گشت
و چون این خبر در هرات افشا یافت امیر اقبوقا لشکر خراسان و غیر ذلک جمع ساخته روی بطوس
نهاد و حاجی بیک بموافقت طوسیان استقبال اقبوقا رفت و از یک جانب شیخ محمد را و عمر را بجانب
دیگر احاطه نموده و مراسم حزم و احتیاط بجای آورده بر گرد خود خندق کندند و مدت محاصره امتداد یافت
شد و از طرفین خلقی کثیر کشته و خسته گشتند در این اثنا امیر اقبوقا ایلچی پیش حاجی بیک فرستاده
پیغام داد که سه ماه است که سر بر دست راست تکیه کرده ام و سه ماه دیگر بر دست چپ تکیه خواهم
کرد آنگاه سه ماه بر آستان خواهم خفتید بعد از آن ببینم که تو در روی خواهی خفتیدن یا من و چون خبر

تشویش و فتنه خراسان بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید بخت خماری ایناق و حاجی عبدالله
پسر امیر عباس و دولتای و آنکه سارق را بموجب فرموده که از جیحون عبور نمایند و در دفع فساد مخالفان
غایت جهد مبذول دارند و ایشان برحسب فرمان از آب گذشته خماری ایناق بکابل رفت و آن
سه کس با امیر اقبوقا پیوستند و چون از افواه امر اجل انهزام توقتمش خان شایع شد امیر اقبوقا و سایر
ملازمان و هواخواهان حضرت صاحبقران صدای کوس بشارت باوج آسمان رسانیدند اما طوسیان
باور نمیکردند و ایشان همچنان در عصیان و طغیان اصرار مینمودند امیر اقبوقا حاجی عبدالله و آنکه
سارق را بسبزوار فرستاد و دولتای را پیش خود بازداشت و بعد از رفتن امرا حضرت صاحبقران
گردون توان امیرزاده میرانشاه گورگان را با طغای فرمان نداد شاهزاده جهانبان بموجب فرموده بر جناح
استعجال روان شده بسمرقند آمده ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین بناد و پسر زین العابدین
و محمود شاه باشارت آنحضرت بنسبت کرده اند و از نسل ملوک کرت اند و اعتباری تمام داشتند امیرزاده امیر
از آنجا بتعجیل هر چه تمامتر بجانب خراسان شتافت و در آنولا خانزاده در هرات بود و چون خبر توجه
شاهزاده شنید باستقبال او روان شد و در چهنکو توقف واقع شد از آن منزل ابوبکر مجابی را پیش
امیر اقبوقا فرستاد که تا آوازه وصول لشکر ظفر لوا برسانند و شاهزاده عازم هرات شده در باغ زاغان
نزول اجلال فرمود و لشکرها را خبر رسانیدند که از راه فراه باغ بادغیس در حرکت آمده بموضع
سارق قمش جام مجتمع گردند و چند روز شاهزاده در هرات رحل اقامت انداخته بر توالی مهمات بر
ترتیب اسباب حصارگیری از عراده و منجنیق و قارورهای نفط و ما یشابه ذلک افکنده و در
خلال این احوال ایلچیان امیر اقبوقا آمده معروض داشتند که ملوک سربدار با سپاهی انجا ب
و شمار بمعاونت حاجی بیک میرسد اگر رایت رزمکار با آن جانب نهضت فرماید بیشک کارها بر وفق
مرام تمشیت پذیرد شاهزاده فرستادگان را خوشدل باز گردانیده بساط نشاط بگسترد و مجلس
عیش و انبساط بیاراست و با وجود غلوای سکر از دقایق امور مملکت آگاه بود فی الجمله در تاسع جمادی
الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمائه رایات نصرت آیات بسمت طوس در حرکت آمده در چهار
در جام اتفاق نزول افتاده شاهزاده عالیمقدار از روحانیت شیخ احمد جام استمداد همت نموده و ایلچی
امیر اقبوقا بتقبیل بساط جلالت مناط فایز شده بعرض رسانید که ملوک سربدار نزدیک رسید امثال
این کلمات معروض داشتند تا موجب خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود که ملوک سربدار بحصر کشت کامل

وملوک از ان معرکه نیم جانی بیرون برده بعراق رفتند وشاهزاده بعد از ین فتح برگشته بورود آمدن
فرمان داد که همه را بسیار دعند وسپاه نصرت شعار مخالفان را کاملاً مثنی کرده ونسوان وپیادگان نیز
سعی واهتمام ایشان میان روس وابدان مفارقت تمام افتاد واز ان سرها بموجب فرموده مناره‌ها

ساختند **ذکر رایت امیرزاده میرانشاه از صحرای بحرآباد بجانب طوس وافتادن طوسیان در ورطه حرب**

چون خاطر خطیر شاهزاده کشورگیر از جانب ملوک فراغت یافت بعزم تسخیر طوس و(طنه؟)
معاودت نمود وقبه این کنبد آبنوس رسانید وچون بحوالی قلعه حلامد نزول فرمود اهالی آن تمرد
وعصیان اصرار نمود شاهزاده امیر حاجی شهید برلاس را که از امرای امیر ولی بود ودر ان ایام سلام رکاب
همایون میمون بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت کند وامیر حاجی بپای قلعه رفت ایشان را
از مخالفت وعناد تحذیر نمود وچون اجل موعود رسید یک چوب تیر که از شست قضا کشاد یافت
امیر حاجی برخاک هلاک افتاد وچون محل مقتضی انتقام بود امیرزاده میرانشاه مهم طوس را اولی
واهم دانسته عنان عزیمت بدان جانب یافت ودر بیست وششم جمادی الآخر سنه احدی
وتسعین وسبعمایه در مرغزار رادکان نزول فرمود امیر اقبوقا وشاه شاهان سیستانی وخلیل
بساول باستقبال شتافتند بساط بوسی دریافتند امیرزاده میرانشاه در محافظت خراسان امیر
اقبوقا را شرف احماد وتحسین ارزانی داشت ودایره فتح آیات از رادکان نهضت نموده بظاهر طوس
رسید وشاهزاده قلعه را بنظر احتیاط درآورده باستعمال عراده ومنجنیق فرمان داد وپیش از این
طوسیان هرچند می‌شنیدند که امیرزاده میرانشاه با لشکر منصور از آب عبور فرموده بخراسان
درآمده است باور نمی‌کردند وچون درآمدن او اخبار ازان بی اندیشید بچشم خویش دیدند دست
ازجان شیرین شستند وبموجب فرموده لشکریان بمحاصره مشغول شدند ودر این اثنا یوسف جونی
قربانی که مدتها آن شهر وشور بود از حاجی بیک روی گردان شده بیرون آمد واسبی بعلت خوب
کشیده بنوازش مخصوص گشته وحاجی بیک قریب سیصد کس از متعینان یوسف را
در شهر مقید ساخت ویوسف بعرض رسانید که حاجی بیک داعیه فرار دارد امیرزاده میرانشاه
مقرر فرمود راهها وگریزگاه را محفوظ ومضبوط کردانید وحاجی بیک چون دانست که بعد از رفتن
یوسف ومقیدشدن اتباع او محافظت شهر مشکل گشت وطریق بیرون آمدن مسدود ماند با خواص
خویش درباب گریز مشورت کرد یکی از آنجمله او را بدین وادی راه نمود که از اندرون باسانی خبری شد

از او انقدر واهمه داشته باشند بیت سگ کجست روباه رنجنه جنگ که باشیر غران درآید بجنگ
وما این جماعت گفت که درین چند روز حرکت نخواهم کرد ودر شب اسبان را نعل بسته فرمان داد که اغرق بر
آهستگی متوجه طوس شود وشاهزاده با هزار سوار نامدار ایلغار کرده بعد از قطع منازل ومراحل بر خبشان
رسید واز انجا بجانب رودبار رفت وسر درره رود بار در قلعه بستند شاهزاده چو انجمن تحت
که مضرتی بدیشان رسد لاجرم بربان کوه رفتند که نزدیک کند با این حرکت نادانسته از جماعت صدد
یافته ویکی از معتمدان را برو بین روان کرده از حقیقت حال اعلام داد چند نفر از معتمدان آن قلعه
بملازمت آمده خدمات شایسته بجای آوردند وامیرزاده میرانشاه بنظر عنایت در ایشان نگریست
نیم شب با ساسامینی رسانید از انجا روان شد وچون اندک مسافتی قطع فرمود ملشکریان بر خوردند
که پیاده مرفیند گرفته آوردند بعرض رسانید شاهزاده کرد وشش جهار سوار از لشکر ملوک بقراولی آمده اند
ودر قلعه قاسمی قرار گرفته وهرا فرستاده که خبری معلوم کنیم امیرزاده عالی مقدار فرمود که قوی بکه
چنین قراول فرستد توان دانست که ایشان را چه قوت وچه شوکت باشند وشاهزاده بدین را نوید داد
که چون فتح وظفر روی نماید عنایات پادشاهانه شامل الحال تو گردد واز انجا بتعجیل تمام راه قلعه
قاسمی بر سیدند شاهزاده بنفس همایون آواز داد که جمعی انجا آمده اند اگر جان عزیز ایشان را بکار آید در
خون خویش سعی نموده باشند وبعد از یا مکثی از انموضع بگذشتند ناگاه سپاه دشیاده بنظر لشکر
آمد وآبی درمیان فاصل بود امرا توهم نموده باتفاق عرضه داشتند که گذشتن از آب مصلحت نیست
شاهزاده فرمود اگر ما اعتماد دادی میکردیم هرگز ازان انموضع محکمتر بود ونداریم بر اسب زده ما
برق ونهاد از آب بگذشت وسپاه موافقت نمودند وملوک مرحاد با فوجی از اهل شر وفساد دندان
داره در صحرای بحرآباد پیش آمد وجنگی عظیم واقع شد لشکر منصور ارباب بغی وفساد را سکوی
سفهو ساختند ودست بغارت وتاراج برآورده ناگاه سیصد سوار از گوشه بیرون تاختند وفرود
حمله آوردند بعضی بهادران پریشان شده مخالفان شمشیر با امیرزاده میرانشاه رسانیدند وچون عنایات
الهی یاور بود بزخم کارگر نیامد شاهزاده آواز برآورد که تیرباران کنید اصحاب قبضه شیره آغاز کردند
وبسیاری از ان بادینها برابر خاک هلاک وبوار انداختند وبقیه اهل ادبار منهزم شدند ودو
فرار نهاده غنایم بیکران بدست لشکریان افتاد مجموع را بعرض رسانیدند شاهزاده بر دو اولاد
که یکی بحر الانساب بود ودیگری دیوان ابن یمین رقم اختصاص کشیده باقی را بر لشکریان قسمت فرمود

وصد از ان

وبیرونیان ازان غافل بودند وحاجی بیک خاطر بر فرار قرار داده مردم خود مستعد ساخته بنا
شبیخون از دروازه بیرون آورده ودر خیمها ولشکریان آتش درزده باسپاه خویش کفت که چون
مردمی چند در برابر ما امداد اینجانب هیچ مهمی متمشی نمیشود شما در همین محل توقف نمایید تا من جایی
دیکر پیدا کنم و بر فور بازکشته موضعی را که باو نشان داده بودند رخنه کرد وعیال واطفال و
جهات واموال کذاشته جان بیرون برد وامیرزاده میرانشاه کورکان بعد از زمانی بفرار حاجی بیک
وقوف یافته جمعی را بتکامیشی فرستاد وکسی باو نرسید ولشکریان دست بنهب وتاراج بر
آورده شهر طوس را که بجنیت بوم کیکاوس بود در خرابی قرین بیابان لوط کردانیدند واز موقف
جلال فرمان صادر شد که هر کس که سری بیاورد سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده
هرکرا یافتند کشتند وچون ازان جنس دیکر فردی پیدا نمی شد وهر کس سر خویش جواب
میبایست کفت زنان را سر تراشیده بقتل می آوردند وروس ایشان را تواجیان میسر دیده
وبموجب فرموده از سرهای کشتکان منارها مرتب ساختند و[illegible]
هشیار تسلیم نمودند تا در حفظ وضبط ایشان شرایط حزم مرعی دارند وچون قریب ده هزار
آدمی معرض تیغ یاسا کشت شاهزاده جهانیان ترحم نموده حکم کرد که دست از کشتن باز
داشتند ومنشیان بلاغت شعار بموجب فرمان فتح نامها نوشته باطراف خراسان فرستادند
واین بد طوسی که حاجی بیک او را محبوس کردانیده بود مشمول عنایت ومرحمت شاهزاده شده
از قید رهایی یافته حاکم طوس شد ورایت ظفر پیکر ازان بلده بجانب رادکان در حرکت آمد
ودر این اثنا یوسف جونی قربانی متعلقان خود را برخصت بجانب مشهد فرستاد ومیخواست که
خود نیز برود امیرزاده میرانشاه ازین حال آکاه شد آتش غضب او بر افروخت وکفت با وجود
آنکه سبب این همه فتنه وشورش او بود وما رقم عفو بر صحیفه جرایم او کشیده ایم هنوز سر
حرامزادکی وفساد دارد ویوسف طلبیده ازوی استفسار نمود که چرا بی رخصت ما برادران و
خویشان ومنتسبان خود را فرستادی او جوابی نامعقول کفت شاهزاده اندیشید که این
مفسد با دولت دیرپا موافق نیست وکذاشتن او موجب زیادتی جرات وجسارت دیکر متمردان
میشود لاجرم فرمان قهر بقتل جندخش فرمان داد وامیرزاده جوانبخت مولانا حسن سادند را
جمتر آورده خزینه حاجی بیک بقلعه کلاید فرستاد وسکان آنجا که در زمره سلطانیان و
آمد

آمده مجموع نقد وجنس را که تعلق بحاجی بیک میداشت تسلیم مولانا نمودند ودر منزل رادکان
مسعود سربدار از خبوشان رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانید ومقبول افتاد امیرزاده جوانبخت
نیکخواهی وجانسپاری خواجه را که در مدت غیبت رایات جهانکشای بجای آورده بود بتربیت
محمدت مقرون کردانید ومقارن این حال آوازه توجه حضرت خانزاده از هرات بتحقیق پیوست
وشاهزاده تا مشهد استقبال نمود وبعد از تقدیم مراسم زیارت باز بجانب رادکان معاودت
نمود ودر پانزدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میرانشاه کورکان امرا وحکام را اجازت انصراف
داد که بموضع خویش روند وخود بطرف هرات متوجه شد وچون بجام رسید مشایخ آنجا خدمات
پسندیده بتقدیم نمودند وازان موضع منزل در حرکت آمده بیست وهشتم شعبان باغ زاغان از فر
فر وزینت کلستان ارم کشت وبدر مولانا علاء الدین علی قصیده در مدح شاهزاده انشا
کرده بصله پادشاه اختصاص یافت واین دو بیت ازان قصیده درین محل ثبت افتاد بیت
ای زهره رخ تو ماه منور کشته ؛ عالم از نکهت زلف تو معطر کشته ؛ خط مشکین تو بر صفحه عذار
آب حسن جمالت مقرر کشته ؛ ودر اواسط رمضان ایلچیان سلطان احمد از کرمان وپهلوان
شاه یحیی از یزد رسیدند ودر اواخر رمضان ایلچی از ماوراء النهر آمده واخبار فتوحاتی که حضرت
صاحبقران را در مغولستان روی نموده بود بعرض رسانید ودر اوایل شوال از پیش آنحضرت تیمور
خواجه بن اقبوقا رسید وسه تومان از نقد باسم شاهزاده آورد وامیرزاده میرانشاه تیمور را مخصوص
نوازش اختصاص داده اسب تازی کوهرنک قنقا کرد ومیان کلهای الوس نظیر نداشت بدیشم بیلاک
همراه آورد وجهت میرزاده در سلخ شوال فرستاد باز ایلچی حضرت صاحبقرانی رسیده امیرزاده
میرانشاه را طلب داشت وشاهزاده متوجه خدمت کشته در سمرقند فی منتصف ذی القعده بشرف
دستبوس آنحضرت فایز شد وچون مدت پنج شش ماه حاجی بیک جونی قربانی در اطراف واکناف
سرکردانی کشید آخر بجزای اعمال سیئه خویش کرفتار آمد بیان این سخن آنست که چون حاجی بیک
بنواحی هزاره جریب رسید وسید عماد الدین حاکم آن موضع او را کرفته در مصاحبت معتمدان با
ملکان بدرکاه عالم پناه فرستاد حضرت صاحبقران ازوی پرسید که درباره تو چه تقصیر کردیم
که یاغی شدی زبان ناطقه او از جواب لال ماند بعد از پرسش وثبوت کناه درپای توق یاسا
رسید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران کیتی ستان بجانب جته ومغولستان

بعد از فرستادن امیرزاده میرانشاه کورکان بخراسان حضرت شهریار آفاق داعیه آن داشت که لشکر
بطرف توقتمش خان و دشت قبچاق کشند اما امرا و مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر
رای انور اعلی صواب بیند نخست سرحد جته صافی چون عرصه درست بجسم ساده خضر خواجه اغلان بسر
وانکاتو قیام نمایم تا دیگر ایشان پای از حد خود بیرون ننهند و پیرامن جسارت و فضول نگردند
و چون ازین مهم فراغت روی نماید از سر استظهار روی توجه بدشت قبچاق آوریم و جزای اعمال
ناپسندیده توقتمش خان و لشکر یغماق در کنار ایشان نهیم حضرت صاحبقران رای عالم آرای امرا
نامدار پسندیده و سخن ایشان بسمع رضا اصغا نموده در شهور سنه احدی و تسعین و سبعمایه
عزیمت جانب مغولستان مصمم فرمود و از موضع آلتونشون عنان معاودت انعطاف داده براه
بانشی باجدهر و ختنم در حرکت آمده فرمان فرمای با استحقاق بعد از طی مسافت بر عقبه
برآمد و بنابر لاغری اسبان از هر ده سوار سه کس را سرحد باز گردانید و اسبان ایشان را
بهفت نفر که در آن یورش بموکب همایون مقرر شدند قسمت فرمود و مجموع لشکریان را دو اسبه
ساخته و بر مرکب توکل سوار شده روان گشت و چون بایقن سودی رسید مردم چهارپایان از
در زحمت و مشقت افتادند و دو سه روز در راه جاها کندند و اندک آبی حاصل کرده
ناگاه از فیض فضل ربانی در آن بستان مرغزاری رسید که در و علف و یخ و برف فراوان یافتند
تمامت سپاه مراد و آب و چهارپایان ربانی و سیراب گشتند و شکر و سپاس ملک وهاب بجای
و روانشدند و در صحرای ایغوریانی بامر شکار مشغول گشته جرکه بسیار کردند و از آنجا
بیابان جرلیغ رسیده نزول کردند بهرام ایلچی و پیر علی تاز که قراول بر اتفاق سپاه نصرت شعار
در آن دشت بلهراد سواد از لشکریان انکاتو که بطلب قوم بهرب می گشتند و جاد خورد ند و
بیکار برادر و ختنه مخالفان روی بهزیمت نهادند سپاه منصور از دنبال ایشان دستگیر کرده بپایه
خلافت مصیر رسانیدند و بعد از تفتیش آن شخص چنان تقریر کرد که انکاتو را در موضع او
نشسته است حضرت صاحبقران دولت بنیاد امیر شیخ علی بهادر و امیر اکوتیمور را با جمعی از بهادران
بر سر انکاتو فرستاد و حکم کرد که در راه سلطان آتش نکشد که دشمن از توجه ایشان آگاه نشود
بایقن سوار شبگیر کرده از عقب فرستادگان در حرکت آمد و چون دور رفتند و همگنان روشن
کشعرچی راه غلط کرده بطرفی دیگر افتاده اند و بروز سیم راه یافته و بپای اکوز رسیده فرود آمده

صاحبقران

صاحبقران با شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون سه روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان
آگاه شده باشند و پراکنده گشته وظیفه آنکه از دو جانب متوجه ایشان شویم و سر راه بر ایشان
بگیریم و بامضای این اندیشه شاهزاده عمر شیخ را با طایفه از لشکر شجاعت پیشه راهی دوانه
ساخته امیر جلال الدین حمید اعجمی قمر الدین سلطانشکر داینده بنفس همایون با بقیه سپاه
براه دیگر روانه شده موضع قراغوجور را دو سه روزی محل عسکر ظفر قرین ساخت و امیرزاده
عمر شیخ بتعجیل تمام رانده در منزل قیباق بانکاتو را رسیده و جنگی صعب اتفاق افتاده وانکاتو را
از ولایت بیرون کرده اولجای فراوان از دختران ماه پیکر و حور وشان خورشید منظر و
شتر و استر بسیار و اسبان راهوار گرفتند و امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر و منصور با غنایم
نامحصور معاودت نموده در موضع اختاد بکوه برقه دستبوس حضرت صاحبقران را
یافت و چون شیخ علی بهادر در طلب ایشان با فوجی از بهادران روی براه نهادند و شاهزاده
بر حسب فرموده در حرکت آمد و امرا بعد از چند روز از راه دیگر بموکب همایون پیوستند
و امیرزاده عمر شیخ بالدکوه رسیده و با پنجاه کس از شجاعان مثل خداداد حسینی و تیمور خواجه
و اتبوقا و حاجی محمود شاه یسوری و پیر حاجی از لات و غیرهم برسم قراولی از لشکر جدا شده
مقدار فرسنگی پیشتر رفت ناگاه از جمله مخالفان قراسان تیمور با هفتصد کس در آن بیابان
پدید آمدند شاهزاده شیردل بر عون عنایت یزدانی تکیه نهاده و اعتماد بر دولت روزافزون
حضرت صاحبقرانی کرده هیچ دغدغه بخاطر راه نداد و شمشیر جلادت آخته بر سر دشمنان تاخته
دست بردی نمود که بهرام خون آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و پیر حاجی پیر لالجی از لات
مبادرت نموده بسیاری از آن بی دینان بر خاک مذلت و هوان انداخت و در اثنا کردن تیری
بقتل او آمده جمعی کثیر از آن مخاذیل شقاوت قرین را بتیغ کین بگذرانیدند و اموال و چهارپایان ایشان
غارت کرده باردوی اشرف اعلی معاودت نمودند و حضرت صاحبقرانی بموضع قراغوجور رسیده چند
روز در آنجا توقف نموده تا اسبان فربه شدند و مجموع غنایمی که ملازمان از اطراف و جوانب
عالم پناه آورده بودند بخواص و مقربان و سایر لشکریان بخش کرده و عزیمت تا امیر جهانشاه با دیگر
امرا و سی هزار سوار جنود ظفر پناه بطرف اردیش بطلب دشمنان رایت جلادت برافراشته تعجیل
هر چه تمامتر راندند بمقصد رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند و متوجه الکجراتو و موضع

برده بودند بجنگ آورده، در دقایق قتل و نهب نکته نامرعی نگذاشتند و با غنیمتی بیرون از
قیاس و تخمین بازگشته بموکب همایون پیوسته و حضرت صاحبقران کوشون سالار ایل و الوس مغولستان
که در تحت تصرف بندگان آستان دولت آشیان آمده بود بامیر ایلچی بهادر طغای بوغا برلاس و تیمور خواجه
سپرده بجانب سمرقند فرستاد و آنحضرت بعد از قطع منازل و مراحل بموضع ویکل ایلامیش رسیده
در سرای او ذدم نزول فرمود بار دیگر قطع و استیصال قوم جته پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته
در آن باب با امرا و نوئینان طرح مشورت انداخت و رای همایون قرار گرفت که جنود ظفر ورود
مختلف روانه شوند و هرجا که اثری از جته نشان یابند نام ایشان از صحیفه احیا محو کردانند
قضا جریان شرف نفاذ یافت که سکه عبته علیا را مهمان نوشته برشاهزادگان و امرا و نوئینان قسمت
نموده تواجیان پیدا کردند و حکم شد که بعد از قلع و قمع مخالفان سرداران و اعیان با عساکر
نشان در موضع یلدوز جمع آیند و نخست امیرزاده عمر شیخ بهادر را که مقرر شده بود با لشکر
روان گشت و برهان اغلان و بیان تمور بر یکجانب جنگ تواجی شدند و شاهزاده با قراخواجه کرای
سرقند تا انجا مسافه راه قلعه مانت ... رفتند و غارت کرده و امیر جهانشاه و علی بهادر با سه هزار
سوار جرار دیگر برانه تواجی ساخته براهی که قرار یافته بود در حرکت آمدند و از قرا ارت و شود
گذشته از مخالفان هرکرا یافتند کشتند و اموال بیرون بردند و امیر عثمان عباس با بیست هزار
که امیر جلال الدین حمید تواجی ایشان بود براه سیفر خان سو متوجه ... و کولب یار ایلغار کردند
و از قتل و غارت دشمنان خود را معاف نداشتند و خداداد حسینی و شیخ بهادر با بیست هزار
دیگر قهار تمور تواجی ساخته راه ارجکو را پیمودن گرفتند و در آن یورش با قوم توقلاجی و ...
شده بود حربی صعب دست داد و بزمان نامدار بر یکنا یوزو ... عاقبت سپاه منصور غالب آمد
یاغی را بر اکنده ساختند او لجای فراوان گرفتند و حضرت صاحبقران جهانگشای با لشکر قول
شکر ... آرمانی بود ... تواجی کردند از معسکر ظفر قرین ایلغار فرموده و سیحان
و ... آمده بار دیگر الوس لعاجی در معرض ... آمدند و آنحضرت در آن اولان کوسون جب
بود امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان و شمس الدین عباس ترخان را در ترکستان گذاشته
وصبت ... وایشان در آنجا باد توقف نمودند و طایفه میگویند که بجایی آمدند چون لشکر توقش
سرهات سپاه شهریار بر ایشان شکست یافت و ... عزیمت خرو آفاق از آنجا بجنت جهان ...

بطرف مغولستان معطوف گشت و فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که امیر اسد کو دسوا موافقت
نموده بالتصوب کرا آیند و ایشان برحسب فرموده بمغولستان در آمده توی بوغا شیخ ایتامو ایتارة
در حد و ترکستان گذاشتند تا بامر زراعت قیام نمایند و امیر اسد کو دو مساکن جته در آمده
ایل و الوس بسیار غارت کردند و چون از آن موضع مولود در گذشتند بخضر خواجه اغلان که پادشاه
مغولستان بود رسیدند و او در آن حین سپاه بسیار همراه داشت امرا مصلحت در بستند که بر آن
با مغولان جنگ کنند لاجرم از اسبان پیاده شدند و جیبها بر میان بسته دست تیر و کمان
کشاده و بعد از دو شبانروز هرد و گروه داد محاربه داده از جنگ بستوه آمدند و بی توسط
آمدند و بی توسط ناصح مشفق بر مصالحه متفق شده از هم جدا گشتند و امرا نامدار بموضع
یلدوز که موعد اجتماع لشکر نصرت شعار بود عنان عزیمت معطوف ساختند و پیش از وصول
امرا بآن محل حضرت صاحبقران کامکار از تقریر شاه ملک ترخان که از جنگگاه گریخته بود
حال ایشان را معلوم فرموده و بتعجیل راند تا بآن موضع رسید و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و
دیگر امرا را که از محاربه و مصالحه خضر خواجه اغلان منصرف شده بودند در یلدوز بسعادت
دستبوس سرافراز گشتند و حضرت صاحبقران کامکار بهادران نامدار از لشکر اختیار کرده
اغرق را گذاشته در عقب دشمن ایلغار فرمود و بعد از طی مسافت و بیابان پر آفت و مخالفت
چون بقوشون رسیدند قراولان خبر آوردند که سیاهی سپاه یاغی پیدا شد و آنحضرت شب
در آن موضع توقف نمود مخالفان چون از وصول لشکر اثر خبردار گشتند وهم و هراس بر ضمایر
ایشان استیلا یافته از هم فرو ریختند و هر فوجی بطرفی گریختند و طایفه از منهزمان با میرزاده
عمر شیخ باز خوردند و از صدمه سپاه بهرام شاهزاده دیدند و آنچه دیدند و جمعی بسوی کوه گریخته
بطرفی دیگر میرفتند ناگاه امیر جهانشاه و امیر شیخ علی بهادر با ایشان دوچار خورده شرایط
قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون از کوتل آری
دین گذشته تا موضع قراتاش در عقب دشمنان رفت و خضر خواجه اغلان دل از جنگ
مغولستان برگرفته روی بصحرا و بیابان نهاد و لشکریان تا قولان کوتل ایل و الوس را غارت
کردند و برده و چهارپای بی شمار بدست آورده معاودت نمودند و حضرت صاحبقران فلک رفعت
از آنجا مراجعت فرموده بجالیش آمد و از آن غنایم نامحصور که مجتمع شده بود بموجب فرمان ترتیب

حشم مقسوم گشت و رایات نصرت شعار از جلیس معاودت نمود و بار دیگر بلده دلگشا را رشک روضه
رضوان و باغ جنان ساختند و دران مکان بر حسب میعاد امرای تومان و توشون که باطراف
قصبات و قری و بلاد و بحیقون رفته بودند و اقوام مغول را تاخته و مال فراوان و غنیمت گرفته
باز گشتند و این جمعیت برافراختند و حضرت صاحبقران از بلده و دلگشای پیش امیرزاده عمر شیخ
فرستاده پیغام داد که براه قلعه در حرکت آمده در قلع و استیصال طوایف متمرده که در انجا
و اطراف باشند سعی بلیغ نماید و شاهزاده بموجب فرمان واجب الاذعان روان شد و در اثناء
راه کوتلی که از غطاء امر لکهنز بود پیش آمد و بعد از گذار بر قوی کوتل آثار عجز و انکسار بر صفحات
روزگار خود دید و دستش از حرکت و پایش از رفتار باز ماند عاقبت تیغ انتقام ازان شاهزادهٔ
عالی مقام در بیان ره نماید و آنچه مراد داشت بضیف سپاه منصور آمد و امیرزاده جوانبخت سالم و غانم
بازگشته کاشغر را از فر وجود خویش ترتیب داد و از آنجا سرانکان حرامیره در مستقر عز و جلال
خود نزول اجلال فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از مهم جته فراغت یافت
با افواج لشکر انجک یلدوز عنان بجانب الغ یلدوز تافت و دران موضع چند روز بجشن
و سرور و لهو و سرچهر گذرانید شاهزادگان و امرا و نوینان و بهادران را علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم
بعطایای ارجمند و انعامات دلپسند بنواخت و از انجا در خامس عشر شعبان سنه احدی و تسعین
و سبعمایه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراخت و در هفتم ماه مبارک رمضان
آن بلده بی مانند از وصول رکاب فلک فرسای او رفعت سپهر بلند گشت و چون فصل شتا
نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بخارا نهاد و دران زمستان کوکب بخت امیر
سلیمانشاه سر دوده نزهت مستعلی شده توقع باصره خلافت سلطان بخت بحکم موجب نزهت منظمه
جلیس و همنشین او گشت و از نسب مصاهرت حضرت صاحبقران بی همال غنچه آمال او در روضه
اقبال بشکفت و هم دران زمستان بحسب فرمان دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابا بکر
بن امیرزاده میرانشاه آمد و حضرت علی خانزاده مراسم طوی قیام نمود و درین اثنا قدلق خاتون حرم
محترم پدر حضرت صاحبقران ازین مرحله فانی بسرای جاودانی انتقال کرد و چون فصل زمستان
روی در رحیل نهاد کشید شهریار کامکار متوجه خطه دلکش کش شد و در اقبال لشکر نصرت شعار ورود آمد

ذکر فرمان‌های برمودن صاحبقران سعادت قرین و فرستادن امرا و توجیهان بر طرف جته و قمر الدین

حضرت خسرو با استحقاق در بهار سنه اثنی و تسعین و سبعمایه از موضع اقصار تواجیان فرمان برای
باطراف و جوانب فرستاد متعلق بآنکه گردنکشان آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آرند و چون
امرای تومان و قوشون و سایر سرداران و حکام عرصه ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند
بمعسکر همایون پیوسته کاشتکان بارگاه حشمت و جلال بر ترتیب اسباب طوی قوریلتای اقبال نمودند
و چندان گاو و اسب و گوسفند کشتند که از لحوم آن پشته و هامون بسمت تساوی پذیرفت و چون
ذبایح بجیحون رسید هم آب لعل رنگ بدخشان گرفت و درین اثنا فرمان قضا جریان در شان زیادتی
سان سپاه نفاذ یافت تواجیان رفیع مکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه
جاکو و امیر شمس الدین عباس از حضار قوریلتای خطها ستدند که بموجب فرموده توابع و حشم
سپاه بعرض گاه رسانند و مقارن این حال جشنی دیگر ترتیب یافت خواهرزاده حضرت صاحبقرانی
سونج قتلق آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمر شیخ بهادر کشیدند و چون ازین قضایا
فراغت یافت بحسب فرمان امیرزاده میرانشاه کورکان بخراسان و امیرزاده عمر شیخ باندکان
رفت حضرت صاحبقران متوجه دار الملک خویش شد چند روز درین موضع بمباد نقاح کرده ظاهر
سمرقند است مرکز اعلام گشت و امرای سرحد و نوینان بیرون بود بقاء اسلال خود رفتند و در اوایل
همین سال حضرت صاحبقران بی همال از امرای تومان و نوینان رفیع مقدار امیر سلیمانشاه و خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و عثمان برادرش از امرای توشون صدیق باتان و سلطان سنجر
حاجی سیف الدین و حسین جاناد و امثال ایشان با بیست هزار سوار جرار بطرف جته روانه داشت
و چون امرای مذکور با لشکر منصور در حرکت آمده براسی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ بهادر
ملش و بیرش بکش و بیه پهلوانکان با چند هزار کس از اندکان فرستاده بود با ایشان پیوستند و
سپاه ظفر نشان بکوکب تو برنزول کرده از احوال دشمنان استفسار نموده و در پی ایشان گرفته
روان گشتند و در راه هر کرا یافتند کشتند و باسیری بردند و بعد از طی منازل و مسالک از ممالک گذشته
بقراتال که بعبرت اتکار بود فرود آمدند و از موضع شمیع امرا رسید که الجای بوغا و جبن از سکان
پادشاه روی زمین که پیش ازین با چهار صد سوار بجبر کیری در دشت و صحرا میگشت و در شکار گاه
با قمر الدین دو چار و جنگی هولناک میان ایشان دست داده لاجرم امرای کبار ملش و بیرش بکش
و حسین جاناد را فرستادند تا خبری بتحقیق بیارند تا جماعت ابو ادو بیش کرده عصابه قمر الدین .

وانجا بوعاقو حين رسيدند ودر آن موضع كشته بسيار ديدند ودران دشت شخصي از مردم خود كه
زخم دار كه چهل روز معلف كرده زيسته بودند ورمقي از حيات داشت امرا تعهد نموده بپيش امرا آوردند
وتقرير كرد كه دران سرزمين با قمر الدين جنگ كرديم خلق بسيار از جانبين كشته شدند
واو بر سپاه ما غالب آمد وبطرف صحراي اجنبي جنبيد واشند امرا بعد از استماع اين خبر بر سبيل
استعجال در عقب او شتافتند واعرف در راه كذاشته ايلغار فرمودند ودو روز وشب راندن بكنار
آب ارتيش رسيدند وپيش از وصول ايشان قمر الدين كذشته بود وسالها وعمرها كذشته كه
كسي از آن معبر عبور ننمود ودر آنجا تحقيق پيوست كه قمر الدين بطرف تولس كه مقام آن طرف نكي
دفته است وجانبي ونشان بروه امرا هر يك از ملازمان خود دو شخص را بان طرف آب فرستادند تا
داغ وتمغاي ايشان را بر درختان صنوبر عالي كه در آن مقام بود نهادند وچون بدست آن بود شش
ماه كشيد وقوت لشكريان وچهارپايان نهايت انجامد امرا از آنجا معاودت نمودند
وبعد از قطع صحاري وبيابان بي پايان در سمرقند بشرف تقبيل آستان حضرت صاحبقران ممالك ستان فايز
شدند

كشاده وعزيمت فرمان فرماي باستخلاق از دار السلطنه سمرقند فرود رسيدن ماندن بجانب قبچاق

در شهور سنه اثنين وتسعين وسبعمائه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم
رزم توقتمش خان جزم فرموده تواجيان را بطلب لشكر ممالك محروسه تعيين نمودند وفرمان داد
كه از ايشان محلكا ستانند كه جانب هيچ آفريده ملاحظه نكنند وسپاه قديم وجديد بساز او وادي
بجلالد ار اسباب يساق را به يورش دشت قبچاق تكلف نمايند وبايد كه هر كس بعدد كمان وتير جعبه
كيش تير با قربان همراه داشته باشند وميان هر ده نفر يك اسب كوتل بوده آدم يك خيمه ودو بيل ويك
كلند ويك داس ويك اره ويك تيرتيشه وصد سوزن ويك درفش ونيم من ريسمان اسار ريسمان
ويك چرم وويت ويك ديك مصحوب كرداند وچنانچه وقت عرض نمايند وحضرت صاحبقران
فرمان داد كه اسبان از كله آورده بلشكر دهند ودر خزينه كشاده طبقات حشم وخدم را
زياد ودرمي بي بيان ساخت واز سمرقند بيرون آمده روي براه نهاد وبر آب خجند پل بسته
بكذشت ودر زمستان در تاشكنت قشلاق فرموده ودر اين اثنا مزاج همايون از وصول صحت انحراف
جسته ومرض استعداد يافته چهل روز استعداد پذيرفت امرا وارکان دولت متوحش وپريشان خاطر
كشته دست بوعلو داشتند عاقبت بصحت مبدل شد كه از خلايق الطهاد فرح واستبشار نمودند

وصلوات

وصلوات وصدقات بارباب استحقاق رسانيده بوسايل مي ذات بي بدل خسرو آفاق شكرها كفتند
ومقارن اين حال الطهار امير زاده ميرانشاه كوركان با لشكرهاي خراسان باردوي همايون
پيوسته شرف دستبوس دريافت ورأي حضرت صاحبقران بر تفقد والتفات بر حال
ملازمان اعلاحت وامرا وتوبيان را بعطاياي ارجمند مستظهر وبلند پايه ساخت وعامه سپاه را
بكاليان خشنود كردانيده بنواخت ونمود قتلق اغلان پسر تموز ملك خان در كوبچه اغلان
وايدكوي اوزبك را بر سم قلاوزي در قول باز داشت وسائر مجريان برارکان دولت و
امرا باحسن قسمت نمودند در دوازدهم صفر سنه ثلاث وتسعين وسبعمائه كه يوسف دربن لقاي
خورشيد در هشتم درجه دلو بود در زمان ساييد سلك ذو الجلال بجانب دشت قبچاق رايت
اقبال بر افراخت وامير علي وامير ملكت را ملازمت امير زاده پير محمد جهانگير وامير زاده شاهرخ
ساخته جهت پاسبانی وضبط ممالك ايشان را باز كردانيد ومجموع خواتين واغلان را جهت
انصراف داد مكر چلپان ملك آغا را كه سعادت آسا در مرافقت خويش نكاه داشت وچون فر آسمان
محل بزودي جنيد طغر نشان كشت ابواب آسمان كشاده برف وباران متقاطر ومتعاقب شده در
انجا ايلچيان توقتمش خان رسيده بعد از چند روز بوسيله امرا اكابر شرف بساط خسروانه ميعاد
حاصل كرده يك نغو اسب رهوار ويك دست شنقار بعرض رسانيدند وزانو زده بزبان ضراعت
ونياز در پاي سرير نصرت مصير پادشاه بنده نواز تقرير كردند كه توقتمش خان ميگويد كه حضرت
صاحبقران را بمنزله مخدوم وپدر مهربانست وحقوق ايادي ونعم حضرت درباره خود بيشمار
وفراوان ميدانم واز افعال ناشايست واز اعمال نابايست كه سابقا بواسطه اغواي اهل شرارت
ومفسدت بران اقدام نموده پشيمانم ودر بيدا تجرع وتجرها ايم وسر كردان اكر اين نوبه رقم عفو بر
جريده جريمه من كشند بعد از اين قدم از دايره مطاوعت ومتابعت بيرون ننهم ودست در
فتراك دولت ديرباز زده سر از خط بندكي وفرمانبرداري باز نپيچم حضرت پادشاه دوست
پرور ومعدلت كستر فرموده كه بر عالميان روشنست كه در بدايت حال او بچه كيفيت وشان از
دشمنان كريخته باستان دولت آشيان ما آمد وما بر تنظيم احوال واقبال او نموده لشكر ومال هيچ
دريغ نداشتيم وتعداوه ارس خان كمر بسته در قلب زمستان متوجه او شديم وبسياري از
اسب وشتر وخواسته تلف شده دران ومعه ذلك درباب تقويت امر وتمشيت كار او خود را

معاف و معذور نداشتیم و بدان مرتبه در کفایت او سعی نمودیم که الوس جوجی خان باراده ما ملک ثبات
بر تخت سلطنت قرار گرفت و انجاد و اطراف دشت قبچاق در حوزه تسخیر و تصرف او آمد میان
ما و آن طریق پدر و فرزندی مسلوک گشت و آخر الامر بجزای این موفور و لشکر نامحصور مغرور شده
بخاربیعاد بدمصلحت خود راه داد و حقوق احسان و نیکوئی ما بر طاق نسیان نهاده در زمانی
که بتسخیر ولایت عراق و فارس مشغول بودیم باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاد
تا حوالی مملکت ما را خراب و ویران ساخته و این معنی را حمل بر فساد مفسدان بدآموز کرده
و بر تو التفات ننموده اغماض نمودیم و از حرکات ناپسندیده کان لم یکن انگاشتیم تا از آن شهودی موضع
و جسارت متوقع پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار آمد و او خود از نزار غرور تعاین مست
و بیخود شده بود که بیکبار بند و حبر اوز سر از میدان است با نفس خویش متوجه انجانب شد و جمعی از ایشان
کافر کیش را برسم منقلای از پیش فرستاد تا بولایت ما در آمده بار دیگر خرابی آغاز نهاده و چون این صورت
معروض رای عالم آرای گشت بی درنگ و درنگ با آهنگ جنگ او از مملکت دور دست نهضت نمود
قدم پیش نهاده و سپاهی سپاه ما نا دیده بگریخت و کرد ادبار بر فرق خود بیخت و اکنون که بر حسب خان
لشکر جمع آورده بقوم استظهار روی بنهاد او نهادیم و از بیخیال اطلاع یافتیم تا بعقب او میر با لشکر اسلام
در حرکت خویش نمی‌بیند لاجرم دست در دامن عجز و بیچارگی زده میخواهد که بوسیله قهر الهی فی
دهر پادشاهی را با افسانه و افسون از ساحت ملک خود باز دارد و چون بر قول و فعل او اعتمادی
نمانده ما از این اندیشه متقاعد نخواهیم شد و بعنایت ملک بیچون آنچه مکنون ضمیر انور است
از قوت بفعل خواهیم آورد و با این همه اگر در قول خویش صادق است فیما بعد بهجت باید که علی بیک را
بفرستد تا بعد از استشاره و استخاره بر مقتضی وقت عمل نموده آید و چون دو سه روز بگذشت
ایلچیان طوی داده خلعتهای قیمتی بپوشانیدند و پادشاه زادگان و امراء مشورت فرموده ایشان را
موقوف گردانید و فی ایمن وقت و اسعد ساعت بر باد جهان نورد سوار شده امرا و لشکریان
روی براه آوردند و از قراجون گذشته سه هفته در بیابان رفتند و از بی آبی چهارپایان بخراوان
تلف شد و چون بموضع سارق اوزن رسیدند و دو ابر اسیرانی ساختند شکر نعمت ملک وهاب
تقدیم رسانیدند و بنابر کثرت سیل چند روزی در آن مقام توقف افتاد و چون سیل کمتر
شد کناره پیدا کرده بشتاب بگذشتند و در این اثنا شبی دو نوکر ایدکو انبک که بخدمت تمحیرجهان

آمدند و بموجب فرموده خان جوجی نژاد ایشان را تعاقب نمودند اما نیافتند و لشکر ظفر نشان
همچنان مسافت می پیمودند تا بکچک طاق رسیدند و از انجا در شب در میان بالغ طاق بگذشتند
و حضرت صاحبقران فلک شکوه ببالای آن کوه که بجهات کرارتفاع دارد برآمد و نظر بر آن بیابان
که طول و عرض از احناء جهان دارد و بس بیفکند و آن صحرائیست مشتمل بر چشمه‌های خوش گوار
و انهار فراوان و اشجار بی پایان و آنحضرت یک روز بر فراز الغ طاق توقف فرموده فرمان عالی
نفاذ یافت که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آوردند و در آن مکان نشانه بلند بسان
مناری برافراشتند و سنگ تراشان تاریخ وصول حضرت صاحبقران بدان محل بر آن نگاشتند
تا بر صفحات روزگار از آن شهریار دفعه یادگار باشد بیت شنیدم که جمشید فرخ سرشت
بسر چشمه بر سنگی بنوشت : بر این چشمه چون ما بسی دم زدند : گذشتند تا چشم برهم زدند
و پادشاه کامران از آنجا روانه شد و شکارکنان بکنار آب ایلانجوق رسیده نزول فرمود و از آب
گذشت و هشت شبانروز راند بموضع انا قرغوی و دا رسید و چون از ابتدای نهضت همایون مدتی
بگذشت و پنج شش ماه راه آمدند اثر عمارت و زراعت و دیدن مردم و عسرت و قحط در اردوی
همایون پدید آمد چنانچه بهای یک گوسفند بصد دینار کبکی ترقی کرده و قیمت یکمن غله
بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من تبریزیست بصد دینار کبکی ترقی کردی و یافت نشدی
و اکثر لشکریان در آن بیابان بی پایان تخم مرغان و اصناف جانوران و علفی که شایسته خوردن
بود میکشیدند و حضرت صاحبقران از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه که در اردو
زادی مانده باشد بابک ماکولی قناعت کرده هر شخصی از آن قوم روزی یک کاسه بلماق بسر
بردی و هیچکس نان و بغرا و تتماج نپزد و نخورد و چیزهای معتدل با وجود خلق از حرص اشیای خوردنی
بجوش آمدن خلایق اطعمه سماق فراموش کردند و امرا تجربه فرمودند از یکمن آرد بسنگ ابیارکه عبار دو پنج
از بیست من باشد با اضافه مقداری سبزی شصت کاسه بلماق کرده کتابی که از غلیت سکاف کباب
گوشت مرغ و قار سکل بپزند بیک کاسه بلماق سر فرود می آوردند و در این اثنا حضرت صاحبقران
کامکار بنشاط شکار فرموده و از برای نظاره حوالی لشکر نصرت شعار در جنبش آمد و اطراف
دشت و بیابان فرو گرفتند و چندان شکاری در صحرا مجتمع گشتند که با آن همه قلت طعام سپاه
اسلام صد فربه برداشته لاغر بگذاشتند و از جمله نوع آهو بود که آن را آهوان باشند که هر یک

از ایشان از گاو میش بزرگتر بود و آن را معول قندهای گویند و اهل دشت بکن و جنگاه سپاه
ظفرپناه از گوشت انتعاش نمودند راقم حروف در تاریخی که از ملازمان میرزا شاه نوشته است که
در آن صحرا شبها موشها از سوراخهای بیرون آمده مانند بلبل می سرایند و العهدة علی الراوی فی
الجمله چون رای آفتاب اشراق پادشاه سعادت یار نامرشکار با نواخت سایر التفات بر عرض
جراد اعداد طبقات لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده آراسته و هر کل فوج فوج
عرضگاه گذشتند و حضرت صاحبقران سپهر احتشام برجمند کوه ... سوار شده در آن صحرا
فسیح تومنان تومنان را نظر امعان و احتیاط می آورد و سرداران تواجی و شاهزادگان و امرای
کما هیجه رایت ظفر پیکر سایر التفات بر روی می افکند و زانو زده اسب راهوار می کشیدند و زبان
بدعا و ثنای آنحضرت گشاده می گفت که تا بر ... آفتاب حشمت پادشاه گردون غلام از
زوال محروس و مصون باد و حضرت صاحبقران شرف احماد و تحسین ارزانی می داشت بود و مدت
دو روز عرض سپاه بی نهایت انجامید و آنحضرت تامل می بود که از شاهزادگان و تویچیان کدام یک را
جهت منقلای روانه سازد و در آن ساعت امیرزاده سعادت مند محمد سلطان بهادر زانو زده
التماس نمود که منقلای لشکر منصور به او داده باشند این جرأت و جلادت از شاهزاده جوانبخت
موافق مزاج همایون آمده ملتمس آن با نجاح و اسعاف مقرون گشت و در روز هفتم جمادی الآخر
باختیار قدوة علماء نجوم مولانا عبدالله لسان شاهزاده محمد سلطان با امرای عظام که حسب فرمان
در زمان الادغان با ایشان لازم شده بود که ملازم رکاب نصرت انتساب باشند روانه شدند و
حضرت صاحبقران تاکید و مبالغه نمود که از جریات و هرچه در راه پیش آید آنرا اعلام نمایند شاهزاده
و امرا دو روز راه طی کرده در پنج شش موضع آتش دیدند که تمام فرو ننشسته بود ... مرعی
باد رفتار پیش حضرت صاحبقران کامکار فرستاده از این حال اعلام دادند و آنحضرت حکم فرمود
که مخبران دانسته بدست آورده تفتیش نمایند که افروزندگان آتشها بکدام جانب رفته اند
و همچنین خبر فرستاد که شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته از احوال لشکر و سپاه بیگانه آگاه و
باخبر باشند شاهزاده عالی مقدار و امرای نامدار بعد از استماع این اخبار ایلغار و شبگیر کرده بعضی
در رفتار آمدند و چون از آب توبل عبور نمودند جمعی را به قراولی پیش فرستادند و فرستادگان بسمع
عالیشان رسانیدند که در هفتاد محل آتش دیدیم و هرچند صحرا و بیابان پیمودیم هیچکس ندیدیم و آن

صورت

و آن صورت معروض رای حضرت صاحبقرانی گردانیدند و آنحضرت چون به انجال الطلایع با لشکر
ظفر مآل به سبیل استعجال روان شدند و از آب توبل گذشته منقلای پیوست لشکریان هرچند در صحرای
آن دشت دور دور بسیم سنور آورده باین طرف و آن طرف شتافتند از هیچ صفت مردم نیافتند و حضرت
صاحبقران به تلقین دولت راسخ بنیان شیخ داود و ترکمان را با جمعی دیگر قراول دادند بزبان گیری
فرستاد و او مردی بود در بیابان و دریکستان نشو و نما یافته و تجربه ایام روزگار در آن بسیار گشته
و در تمشیت عظایم امور زحمتها کشیده و تلخ و شیرین خوانچه دهر چشیده اعوام و شهور چشیده
فی الجمله شیخ داود بر عقب هر چه تمامتر دو شبانروز رانده در صبح شنبه دوم جمادی الآخر
باد بکوه ... در پس پشت بایستادند و در وقت صبح چهار سواری از الاجوقها بگاه روان
و چون ایشان از آن در گذشت اسیر کرده به درگاه عالم پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران
شیخ داود و صنوف الطاف و اعطاف ارزانی داشتند دیگر او را با انعام و احسان سرافراز کردند
و از ایشان تفحص احوال توقتمش خان استفسار نمود معروض داشت که مدت یکماه است که ما از
ایل و الوس بیرون آمدیم و در این موضع قراول کرده ایم و از احوال اخوان زیاده چیزی نداریم اما
در این دو سه روز ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که نزدیک ما است ساکن شده اند تا
غایت معلوم ما نشد که از کدام مردم اند و آنحضرت فرمان داد که عبد خواجه با صد سوار برود و
مردم الاجوقها را گرفته بیاورد و رسانید و عبد خواجه بموجب فرموده ملازمت ... ایشان را
و همچنین حکم شد که جاری یساول که شیر بیشه هیجا بود به آن جنگل توجه نماید و آن مردم را
که در آنجا هر جا بند گرفته بیاورد و جاری بر حسب اشاره علیه بهادری روی بجلادت بدان بیشه
بدان بیشه نهاد و چون پس ایشان رسید آن جماعت قدم پیش نهاده بکارزار مشغول شدند و بعضی
از آنها و نفر کشته شدند و برخی را دستگیر کرده به پایه تخت همایون رسانیدند و بعد از تفتیش حال
توقتمش خان از جبل جبل کوه ... کوچ کردند و مسافت بسیار طی نموده از آبها و کوهها گذشته در بیست
و چهارم جمادی الآخر کنار آب ... مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت و در آنجا ...
کنار آب سه گذار دارد یکی را ایغرهالی خوانند و دیگری را ابوکجت و سوم را ... پادشاه جهان گیر که ضمیر
منیرش مطرح اشعه انوار هدایت ملک قدیر بود بر زبان خجسته بیان گذرانید که از گذر ... از آن سه
گذار از مصلحت دور می نماید محبوب چنانکه در کمینگاه عدو مترصد و مترقب ایستاده باشند و طبیعت آنکه

بالای آب روان شویم واعتماد بر فیض فضل ربانی کرده خود را برود زنیم و بکذریم و با مضاء آن عزیمت
همالحی زد و الاستقبال بر طبل ارتحال کوفته در جنبش آمدند و بقصد رسیدن سوار و پیاده خود را
بران آب زده بدو روز از ان آب عبور نمودند و از انجا عبور نمودند و از اعجازات تو مجرا دخته
بعد از شش روز بکنار آب سمور رسیده فرود آمدند و در آن موضع قراولان که پیشتر رفته بودند
آواز دشمن شنیده این معنی را برای اشرف اعلی معروض داشتند و سعادت انتقال امیرزاده محمد
سلطان بهادر شخصی را از مخالفان کرفته بساعت مراد و جلال رسانید و بعد از پرسش معلوم شد
که کروهی سپاه در انجا بودند و چون آواز حرکت شنیدند کوچ کرده رفتند و چون تحقیق
پیوست که یاغی نزدیک کشت فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که هیچکس از هراده و قوشون خود
جدا نشود و لشکریان سوار در شب مطلقا آتش نیفروزند بعد از ان افواج حشم و جنود سلحشور
و سکل متعاقب یکدیکر دوانیدند و چون بکنار آب ایک مخیم پادشاه ترک و تازیک کشت حضرت
صاحبقران در بامداد صباح روز شنبه غره رجب بحرکت مایل شده بر مرکب جهانکیر همایون سوار
کشت و بر سر پل توقف نموده فرمان داد که مغلای پیشتر از پل بکذرند و چنان ایستاد که تمام سپاه
نزول کنان شدند و لشکر دست چپ و راست خود را بر آب زده شنا عبور نمودند انکاه پادشاه
اسلام پناه از پل کذشته روان شدند و در این اثنا قراولان سه کس از عقب مخالفان کرفته بیاوردند
حضرت صاحبقران کماهی احوال پرسیده ایشان بعرض ایشان خبر داشت و بوکرایذ کو از اردوی شهریار
جهان آمدند و بااو هشتند که امیر تیمور کورکان با سپاهی بیرون از قطرات باران میرسد توقتمش خان را
از استماع این خبر دود بدماغ راه یافته از غایت دهشت و اضطراب کفت که من نیز دیدن لشکر
نزاهم آمدم و خان غافل نداشت که حضرت ظفر تایید پادشاه عادل است بار کفت لشکرها
و برفور تواجیان باطراف ممالک جوجی خان فرستاد سپاه برانغار و جوانغار جمع آوردند
که اکنون در قرق کول نشسته انتظار دیکران میبرد و این معنی بعرض رسانیده داشت که توقتمش خان را
در حال رحمان بود که شما بر آب یتق رسیده از ان کذر عبور فرمایید او فرصت غنیمت شمرده
برمی نماید و انچه در باطن توقتمش خان بود بر ضمیر مستنیر خسرو جهانکیر پرتو انداخته از بالای آب کذشت
جانچه رقم کلک بیان کشت و چون برای عالم آرای کیتی کشای احوال دشمنان بادیه ما را
که رسیده بود توقف نمود تا افواج بهادران صف شکن و سواران مرد افکن بموکب همایون پیوستند

ودر اینمنزل

ودر اینمنزل فرمان همایون صادر شد تا تورها و جترها مهیا دارند و لشکریان در حوالی خود
خندق کنده از دقایق حزم و احتیاط غافل و ذاهل نشوند جنود ظفر ورود بموجب فرموده بنیاد
عاقبت محمود عمل نمود شب در ان مرحله بسر بردند و در روز دیکر که خسرو سپهر از کاخ
برج غرب فام بر آمد فرمان فرمای اهل اسلام از آنمعرکه منزل کوچ کرده متوجه دشمنان شد
و عساکر کردون مآثر در هر محل که فرود می آمدند از سلوک طریق حزم و کندن خندق را علاقه معهود
نمیداشتند و در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امرا تومان و قوشون را احضار نمود
همه تحت جدید زر و دینار بخشید و قامت ایشان را بخلعتهای کوناکون آراسته جبهای [illegible] آن
عطایا کردانید و در اثنای راه کل و لای بی حد و سیله پیش آمد بر زحمت و مشقت تمام از ان کل بکذشتند
و خیام استراحت بر افراشته هر کس در وثاق خود قرار کرفت و بعضی از ابنای قراولان خبر فرستادند
که از سپاه مخالفان سه قوشون خود را نما نمودند و باز بعقب رفتند که کروهی انبوه از دشمنان ظاهر شدند
حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان دولت آیین سوار شده پیشتر رفت تا آنحضرت
رسانیدند و بعد از اشعار چنین تقریر کرد که توقتمش خان میخواهد که شما را کشیده پیشتر برد
که چنین شنیده که خود بی در این ادرو بغایت نابات و غیر براست و تحرز و تقصیر امر فرمود که
صادق القول کشته کشت و سوی جانب بهادر و ادغو نشاه مامور شد که بجانب دشمنان تاختن نماید
و خبری بکشاید بسمع اشرف اعلی رسانند و ایشان بامتثال این امر مبادرت نموده چند فرسنگ جریان
یلان رفتند و از مخالفان اثری نیافتند و بجرانکشتند و صدق حدیث شخص مقتول نزد یک مسکنان
بوضوح پیوست و بعد از مراجعت ادغو نشاه شیخ داود جهت مثال داد که مقرر بهادر بر ان کیری برود تا تحقیق
خبری از مخالفان معلوم نکند بار نکردد و آن شیر بیشه ظفر با جمعی از مردم دلاور بر جناح تعجیل حرکت
آمد و چون چند مرحله قطع کرد بجنکلی رسید از دور دودی دید و چشم بر هشتر آوازی شنید و کس
فرستاد و بر کیفیت دشمنان مطلع شده چون مقاومت با ایشان در حیز امکان نبود خویشتن را بیدبار امان
بر سر آن جماعت رفته بغیانی ناکاه اکاه کشته جز جنک چاره ندانستند و بطرف آنقوم چون کرفتبا
حلاده پیش نهاده در مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار بضرب تیغ بیم دمار از روزکار اهل ادبار بر آوردند
چهل کس را از ایشان دستکیر کردند و کرفتار بدرکاه عالم پناه رسانیدند و حضرت بهادر مشمول لطف و احسان
بیکران کشت و یاران آن حضرت بعنایات پادشاهانه اختصاص یافتند پادشاه بحر و بر از آن جمل حال

توقتمش خان استفسار نمود ایشان را بعرض رسانیدند که حکم کرده که لشکریان در قرق کول جمع آیند
و ما بجایگاه کان یاجار رفتیم و او را یافتیم و چنین معلوم شد که سبب آمدن پادشاه بوغه کاه جیرود
در جنگل و بیابان سرکردان کشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا شدیم و بعد از عرض این حکایت آن
امیران بموجب فرمان بیاسا رسانیدند و در این اثنا پسر حاجی قرا مجروح و زخم دار بپای سریر اعلی آمد
اورا زانو زده معروض داشت که از جانب سر تومرقی که خان نمانده کان خان رسانیده بود رفتیم و اورا
در آن موضع یافتیم و بر دیگر حالات اطلاع ندادیم حضرت صاحبقران بدیله ترخان و جلال امیر
حمید و مولی و صاین تیمور را با طایفه از دلاوران بقراولی فرستاد و فرمود که چون سپاه
مخالف ببینید اگر غلبه باشد خود را از راه فریب بدیشان رسانیده روی بگریز نهید تا ایشان
فریفته پیش آیند و هر چه روی نماید بی توقف معروض دارید بهادران برحسب فرمان واجب الاذعان
متوجه جانب دشمنان شدند و از کنار آب بیشاهی گذشته چشم ایشان برسواد قراولان
توقتمش خان افتاد و از ایشان یا چند کس جدا کشته و بدین جانب توجه نموده از این طرف صاین
تیمور پیش رفت و با یکدیگر حکایت گفته صاین تیمور مراجعت کرد و مولی را بخدمت حضرت
صاحبقران روان ساخت تا کیفیت واقعه معروض دارد و او همعنان شمال و صبا بموکب نصرت انتما
رسید و آنچه دیده بود بسمع صدرنشینان بارگاه اعلی رسانید **ذکر قراولی پادشاه منصور و**
قتل بهسود ایکوتیمور ... چون مولی باردوی همایون آمد صاحب حال معروض داشت حضرت
صاحبقران کامکار امیر ایکوتیمور را با چند سوار شمشیرزن بهره کرار فرمان داد که بطرف مخالفان روند
تحقیق قلت و کثرت ایشان نموده محل و منزل آنقوم معلوم کرده مجری خبر درست بامیر نزدیک
بیل افکن رسانند و وی قراولان پیوست و چون باتفاق جیتر دختر اندک مسافتی پیمودند و جمعی
از سپاه توقتمش خان را بر فراز پشته دیدند که ایستاده نظاره میکردند امیر ایکوتیمور فوجی از آن
کاردود لاوران شیر شکار را بجانب ایشان فرستادند و مخالفان چون از توجه سپاه آگاه کشته از
پشته بزیر آمدند فرستادکان بر پشته بجای آنجماعت بالا رفتند و از آنطرف پشته سی فوج آراسته
دیدند که صف کشیده در کمین فرصت و حرب و پیکار را آماده کشته ایستاده اند چون قراولان عدد
دشمنان اطلاع یافتند هم آنجا توقف نموده و کس نزد امیر ایکوتیمور فرستاده صورت حال معروض داشته واو
بی امر پیش رانده ببالای پشته برآمد و کثرت دشمنان مشاهده نموده ... در مراجعت دید که

خود را بار کرده اسب و صحبت کرد که باهستگی از آب و وحل بگذرید و خود با اندک نوکری بر فراز آن تل بر آمد
و مردم توقتمش خان چون دانستند که مردم قراولان حضرت صاحبقران در مراست و در دره کل آب
بسیار متوجه جانب ایکوتیمور شدند و او پای ثبات و وقار افشرده چندان کوشش نمود که سپاه
پادشاه جهانکشای بسلامت از آب بگذشت و اسب بی توفیق شده از پای در آمد و ملازمان اسب تازه
کشیده چون قدم در رکاب آورد اسب بزخم تیر بیفتاد و او پیاده روی با عنان نهاده تیر و
تیغ صبر نتوانست نمود شهادت بیافت لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و در آن معرکه بهادر پادکار
برلاس و رمضان خواجه و محمد آزاد بشرط موافقت امیر ایکوتیمور بجای آوردند انا لله
و انا الیه راجعون و مقارن این حال حضرت صاحبقران بیهمال در ضمان عنایت پادشاهی و اگر
با مردم اندک بکنار آب رسید و فرمان داد تا دلاوران پیاده شده از آب بگذشتند و بزخم پیکان جانستان
اعداء دولت قاهره را بر انداختند امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه که ملازم رکاب همایون بودند
کوششهای مردانه نمودند و در آن روز هولناک امیر حاجی سیف الدین امیر حمید آثار شجاعت و مردانگی
بظهور رسانیدند یا ... کس خود را بر سه قوشون زد و ایشان را از جای برداشت و بدیکه ترخان و شاه
ملک جبسرتغای مرکن و بایزید شش بر نداد مردی داده علت سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و از
مخالفان سه نفر دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و حضرت صاحبقران از آنموضع
مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود و طایفه که در آن معرکه مردانگیها کرده بودند وظایف
جانسپاری بتقدیم رسانیده و از کثرت دشمن و وحشت مصاف چند نشیده بعطایای بی پایان
و نوازش بیکران مخصوص گردانیده نشان ترخانی ارزانی داشت و حکم کرد که یساول دست زدو چوب
منع پیش ایشان ندارند و از آمد و شد مجلس همایون منع نکنند و بجرم کرات آنجماعت و اولاد ایشان
صادر شود مواخذه ننمایند و اقربا و بازماندگان امیر ایکوتیمور را بانواع لطف و احسان و نوازشان
خشنود و شادمان ساخت و مهر بزرگ و مهر پروانه ... امیر ایکوتیمور ... بجفای شاه
ملک عنایت فرموده و پایه قدر او را از فرق فرقدین بگذرانید و در بعضی از تواریخ مسطور است
که چون امیر ایکوتیمور کشته شد وهم بسیاری بر ضمایر لشکر نصرت شعار استیلا یافت و شبی
در غایت هول و هراس و اندیشه‌های گوناگون گذرانیدند فی الجمله چون نزدیک بر شش ماه بود
که حضرت صاحبقران در ضمان تایید حضرت ذوالجلال بجانب شمال امر رفت لشکریان بموضعی رسیدند

که بعد از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق از صبح ظاهر میشد چون وقت صلوة است در آن اوقات
که خسرو انجم چند وقتی جنبه در بروج شمال میرد نماز خفتن بر بنده مکلف بحسب شریعت غرّا و ملت بیضا
فرض نمی شد و بنابر آنکه توقتمش خان در هیچ سر زمینی چندان توقف نمیکرد که جنود ظفر ورود با او رسند و
قریب بآن شد که آن گروه انبوه دیگر از حرکت ستوه آیند حضرت صاحبقران ممالک ستان با شاهزادگان
و امرا و نوئینان دران مشورت کرده فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر با بیست هزار سوار و چند مرد دانا
مثل سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس و غیرهم بتعجیل تمام بروند تا او را جا توقف
نماند شاهزاده و امرا برحسب فرمان روان شدند روز دیگر چون آمدند که قراولان جانبین بهم رسیدند
و چون رای همایون ازین قضیه آگاهی یافت پرتو التفات بیاسامیشی سپاه انداخت **کفتار در طبقه**
طبقات لشکر و محاربه صاحبقران و توقتمش خان با یکدیگر · · دران ایام که مسافت میان
فریقین تفاوت پذیرفت خسرو انجم از سحاب ظلم نقابی بر روی کشید تا هول آن کارزار را مشاهده
نکند و برف و سرمایی عظیم پدید آمد و چون توجه خاطر آفتاب اشراق فرمان فرمای بعدل گستری در
هوا صافی شد آن حضرت روز شنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه در موضع قندزچه
بآراستن سپاه ظفر پناه اشتغال نمود هفت قول مرتب ساخت قول اول بنام سلطان محمود خان
بیاراست و باشلامیشی بامیر سلیمان شاه استحکام داد و قول سیوم بوجود امیرزاده میرانشاه کورکان
آرایش یافت و محمد سلطان شاه بضبط و ربط آن مقرر شد و موضع این قول دست راست متعین گشت
و قول چهارم هم در دست راست باسم امیر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم باهتمام و اشتغال
امیرزاده عمر شیخ باز گذاشت بوسیدن غایه کرده بتوابع و سبیل اجمال و هفت قول تعرض کرده اند
و تفصیل پنج قول ایشان نکرده فی الجمله حضرت صاحبقران قرب بیست قوشون از دلاوران جلادت آیین
اختیار فرموده حکم کرد که در عقب قول بزرک توقف نمایند تا اگر هنگام ستیز جنگ بر ایشان احتیاج
افتد با ایشان آماده و مستعد ایمنی باشند و در بعضی مسطور است که امیر حاجی سیف الدین با لشکر
آراسته در قول دست راست بود و پیری بیک ساربوغا و خدایداد حسینی و طایفه از بهادران در قول
دست چپ مقرر شده و امرا و تومانات و قوشونات هر یک در موضع خود قرار گرفته مستعد جنگ شده
کشتند و از آنجانب از دشمن پدید آمد توقتمش خان قول بزرک با انبوه سپاه خود را با شاهزادگان مثل تیمور قتلغ اغلان
و ایلیغمش و بیک بولاد اغلان و علی اغلان و جنته اغلان و امرا الوس جوجی خان مانند علی و سلیمان صوفی

سوزان و بود و قیقران و اقساد اتیمور و اروس خواجه قیات و عیسی بیک برادر مبارک ایدکو و حسین بیک
صرای کوکه بوغا و بیعلی بن بهمن و قورد بقودلی و دیکرها در آن دشت قبچاق آرایش داده در مقابل
خدیو آفاق صف شکن صف کشیدند و از ازدحام لشکر مخالفان خیمها جنس و از غبار سم اسپان ایشان
هوا تیره گشت **بیت** سراسر همه دشت و صحرا و کوه · ز سم ستوران لشکر ستوه · وقتی چنین صاحبقران کشورگشای
فرمان داد تا لشکریان از چهارپایان فرود آمده خیمه و خرگاه بر پای کردند و حرکتها آتش بر افروختند
توقتمش خان از کمال وقار سپاه نصرت شعار و قلت التفات تعجب نموده و حساب ما بر کردن و با خود کفت
کاینها چه نوع مردم اند که در دو میزی دشمن چون اینان بر پای خیمه زدن و پختن و خوردن و اندوه
و خفتن تمام تسویه صفوف و تعبیه مالات و الویه مشغول کشت و سپاه اعدا بچند قوشون از لشکر
نصرت انتما زیاده بود حضرت صاحبقران کامکار که پیوسته فتح و فیروزی از غلبات و تایید کار
عظیم سلطان و هرم برهان میداشت نه از کثرت اعوان و انصار پیش از شروع در جدال و قتال فرود آمد
و از سر صدق و نیاز دو رکعت نماز گزارد و جبین اخلاص بر زمین نهاد و از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسالت
نمود و سوار شد مقارن این حال مرتضی ممالک اسلام و افتخار عترت نبوی علیه الصلوة والسلام امیر سید
برکه و مشایخ عظام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل که از احفاد بقدوه ارباب صفا
و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس الله تعالی روحه متوجه شدند سرها برهنه کرده و دستها بدعا
برآورده از حضرت عزت نوالت الاوه ارتفاع اعلام شوکت حضرت صاحبقران و انحطاط دولت توقتمش خان
طلب داشتند و جناب سیادت مآب نقاب قباب روی بخسرو کامیاب آورد و بزبان عجمیه بیان
کرد که بهر کجا توجه نمائی فانک منصور دلیران هر دو لشکر و صفدران هر دو کشور پای در میدان شجاعت
نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند آتش در جهانکار شعله برافروخت کار معرکه را
وجود تساوی نحل جلادت حجم ملک الموت و پیش از همه امیر حاجی سیف الدین تا بنده را بیش و دشمن بردی
نماید روان شدند و چون امیر حمله انداخت نمود ایشان مشاهده نمود با سپاه خویش جنبیده مردانه
نوکر اندیشی کرد و جهد از زخم شمشیر نمود و زخم بنیاد کرده اند و امیرزاده میرانشاه کورکان از حمیت جنگ
برانگیخته و چون مبارزان با خاک معرکه برآمیخته دمار از روزگار جمعی که در مقابل او قرار گرفته بودند
برآورد و جوانغار لشکر دشت قبچاق بعضی کشته کشتند و بعضی را طاقت نمانده راه انهزام پیش گرفتند
و امیر عثمان عباس با قوچی ایدکو از مردی و دلاوری خود را بر میمنه قوشون زده و در آنها اکوه قرار دریکت

ومیان ایل والوس دماس دست یتی وکان بازنیم بادر بکوس نوروی اقبال حضرت صاحبقرانی پای در
رکاب وبرپشت زین نشسته بر قراول دشمن تاختند مجموع امرا ایشان ساخت وامیرشیخ علی بهادر
کردن پور جنگ همیشه طالب نام وننگ بود برزده دلاوران بلنکی جنگ آتش آهنگ در پشته
جانب جمعیت بداندیشان سنگ تفرقه انداخت وشاهزاده عالمیان امیرزاده عمرشیخ بهادر شمشیر جرات
وجلادت آخته ویکباره برانبوه خصم تاخته هرکرا در برابر خود یافت در دم او جوشن کفن ساخت
وبیری بیک وخداداد حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت نشان
غالب آمده هرکس مقابل وبرابر خود از جای برداشت ودشمنان از بیم فرو ریخته بعضی کشته شدند
وبرخی بگریختند توقتمش خان چون مقاومت با حضرت صاحبقرانی در حیز امکان خویش ندید روی با
انهزام کرد امیدها متوجه امیرزاده عمرشیخ شد وشاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات ووقار بیفشرد
وتوقتمش خان چون دید که مرد معرکه او نیست عنان عزیمت بجانب شیخ نمود وهراولهای سلدوز [illegible] تاخت
ایشان هرچند شیبه آغاز کردند فایده نداد وتوقتمش خان با امرا ومرحادان الوس جوجی خان حملها
بپای آورده غالب آمدند وبسیاری از قوم سلدوز کشته وازمیان ایشان گذشته درعقب [illegible]
[illegible] معروض داشت که توقتمش خان در پس پشت لشکر منصور صف کشیده ایستاده
ودیگری از پیش امیرزاده عمرشیخ آمده همان سخن گفت وآنحضرت عنان بطرف او منعطف کرد وانبوه چون
توقتمش خان [illegible] فرمان فرمای هفت کشور را مشاهده کرد پای ثبات او از جای رفت
ودست جلادت او از حرکت بازماند [illegible] که آن نعمت [illegible] کفران رسید وبهزیمت روی آورد
دل از ملک ومال برداشته بدرود وبی ناموسی راه فرار پیش گرفت وتمامت الوس جوجی خان شکسته
رکاب وگسسته عنان متفرق وپریشان شدند ازخان ومان جدا افتادند حضرت صاحبقران گردون
غلام دران منزل فرود آمده ومجموع شاهزادگان سپهر احتشام وامرا ونوئینان با احترام زمین تقبیل بساط
جلالت سلطانی رسانیدند استبشار بهجت آن فتح نامدار که ثمرهای توجهات درویشان بود تهنیت
وشادیها کرده آنحضرت ایشان را در آغوش گرفت وهمه را بعنایات پادشاهانه وانعامات خسروانه نواخت
وازده نفر هفت یکی اختیار کرده از عقب دشمنان فرستاد ودلاوران بهرام انتقام تیغ [illegible] کشیده
طریق [illegible] پیش نهاد ازپی دشمنان شتافتند ومانند برق جهنده وقضاء رسنده
در حرکت آمدند [illegible] برگشته روز [illegible] واز پیش رود اتل [illegible]

کنار اتل

کنار میان آب ودریا چند کس رخت بساحل نجات کشیدند [illegible] وصال وفرزند وعیال وتجمل
واسباب چندان بدست سپاه نصرت انتساب افتاد که زبان ناطقه از تعداد آن کنک ولال گشت
واز شاهزادگان جوجی نژاد کوینجه اغلان وتیمورقتلق اغلان وامراء آن الوس ایدکو [illegible] پیش از بر جند سر
از توقتمش خان روی گردانیده شرف ملازمت عتبه علیا حضرت صاحبقرانی می بودند بخلع گرانمایه
وجامهای قیمتی وکمرهای مرصع واسبان راهوار با زینهای زرنگار ودیگر مواهب پادشاهانه
وعطایای خسروانه مستظهر وبلند پایه میگشتند ودر اثنای این اوقات که فتحی چنین روی نمود
توقتمش خان نیم جانی از ان دریای خونخوار بر کران کشید ایشان [illegible] معروض
داشتند که اگر رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضا کند ما بندگان صادق بوده ایم ایل والوس جوجی را
که از حوادث دوران سرگردان شده اند جمع کرده بیاوریم عاطفت [illegible] مسئول آن دو شاهزاده وایدکو
[illegible] مقرون ساخته فرمان داد که برای هریک منشوری علاحده درقلم آورند مضمون آنکه
هیچکس مزاحم ومتعرض مردم ایشان نشوند [illegible] کوینجه وتیمورقتلق وایدکو
حکمها در [illegible] حاصل کرده [illegible] وکامیاب [illegible] مردم خود [illegible] صاحبقران
عالمیان از عقب [illegible] نصرت نشان که [illegible] مخالفان رفته بودند روان شد [illegible]
[illegible] کلستان ارم وطواف آن متمنی خاطرهای همه معسکر همایون کشت وتیمورقتلق اغلان
وایدکو [illegible] که بطلب ایل والوس خود رفته بودند [illegible]
جمع کشته [illegible] هوای دشت قبچاق ومملکت جوجی در باطن راسخ شده [illegible] داعیه [illegible]
[illegible] از باطن [illegible] ونعم حضرت صاحبقران را فراموش کردند [illegible]
ساختن [illegible] تیمور قتلق روی [illegible] نهاد با اتباع خویش وایدکو با اقوام خویش [illegible]
دیگر رفت وکوینجه اغلان چون در مجلس خاص تشریف قرب ومزید مکرمت اختصاص یافته بود با
بعضی [illegible] که در صحرا ودشت [illegible] درگاه عالمپناه مراجعت نمود وملحوظ نظر عاطفت
وعنایت پادشاهانه گشت وجمیع امرا ونوئینان که بموجب فرمان حضرت صاحبقرانی تاخت [illegible]
[illegible] رفته بودند با غنایم نامحصور واموال موفور وخزائن [illegible] گوسفند واسبان
راهوار وشتران بار بردار باردوی همایون معاودت کردند وچندان برده [illegible]
[illegible] در معسکر [illegible] مجتمع گشت که از برای حضرت صاحبقرانی [illegible] برگزیدند ویکی [illegible]

ملازمت اشرف اعلی مینمود در اثناء راه بزبان امید نظم کرده بود که یابد حیات ما باقی بکف ادیم تو
معانقی ودران منزل بحضرت حضرت که بنسیمش از باد بهشت حکایت میکرد وآب وآتش از چشمهٔ حیوان نشان
میداد طبیعت صافی پادشاه سپهر حشمت میل عشرت فرمود ومدت بیست وشش روز دران
کان دل افروز که تختگاه جوجی خان واولاد نامدار او بود بیمن سعادت بخت فیروزی حضرت صاحبقرانی
داد عیش وکامرانی داد

ذکر حضرت صاحبقران تعالی الی دار السلطنت سمرقند از دشت قبچاق

چو این فتح نامدار که کطراز فتوحات سلاطین کرد واقتدار تواند بود حضرت صاحبقران کامکار را
میسر شد ودر دشت وجزایر از قهر وسیاست عساکر گردون اقتدار کسی نماند حضرت صاحبقرانی
روی توجه بجانب سمرقند نهاد از غنایم واموال تمامت صحرا وبیابان مالامال شد جنود ظفر ورود
مستظهر ومستظهر بمصاحبت جود وشان نامعهودی فخر و[illegible] خاطر منازل قطع میکردند واز
اسباب تجمل که بدست لشکریان افتاد چندان خرگاه کوتومر بود که نشیمن اهل دشت میباشند وکیفیت
خرگاه کوتومر چنانست که آنرا هنگام نزول وارتحال از هم نگشایند وهمچنان که ساخته اند بر گردون
نهند وبرمیدارند وکثرت خلایق در اردوی همایون بمرتبه بود که هر کس که وثاق خود گم میکردندی
خاک او [illegible] بیت هرکس [illegible] ازباد [illegible] عشق تو [illegible] وطن آید
بکنار آب ییق رسیدند ونزول کردند کوچه اغلان که بوت الصلی دشت او بود چون یافت کراهانی
آن موضع نمود قتلق دامیر بر جای بنشاندند واو در هوای مسکن وملازمت نمود قتلق دامی کرفتی
وازطریق مستقیم منحرف گشته راه سوی [illegible] سپردن گرفت و[illegible] حضرت صاحبقرانی بجانب
ومسکن مالوف خود شتافت وچون از آب [illegible] عبور نمودند [illegible] حضرت صاحبقران
عدالت آیین امیر حاجی سیف الدین را در اغرق گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمد وبیابانهای
پرخطر قطع میفرمودند تا در ذی قعدهٔ سنه ثلث وتسعین وسبعمایه از [illegible] گذشته گرد
نزول آمد واز انجا بسعادت واقبال در واسطه خطه سمرقند را بوجود باوقار وتمکین خویش بنور خلد
برین ساخته خواتین ونوئینان مراسم اقبال بجای آوردند وپیشکشهای لایق گذرانیدند وفرمان
سیاست وسیاستش ملک سنان جاری گردانیدند وعامه رعایا وکافه برایا شکر نعمت بجای رسانیدند
وارغنان [illegible] روشن دیدهٔ ایشان روشنایی پذیرفت وحضرت صاحبقران کشورستان
که طویهای عظیم ترتیب داشته بعیش وعشرت اشتغال نمود وچون چند روزی بدین [illegible] بگذرانید

امیرزاده میرانشاه

امیرزاده میرانشاه برحسب اشارت حضرت صاحبقران متوجه خراسان گشت وآنحضرت در بولجی تاشکنت
برای قشلاق دیده بآن صوب رایت اقبال برافراخت وامیر حاجی سیف الدین در محرم سنه اربع وتسعین
وسبعمایه باغرق بموکب همایون پیوست وشهریار کامکار تمامت شاهزادگان واعیان وامرا و
نوئینان را از فتوحات آن سفر خجسته مال مستظهر وخوشحال ساخت زمستان در صحرا آباد
از حدود تاشکنت بفراغ بال گذرانیدند ودر اوایل بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت واز
آب خجند گذشته شکارکنان در حرکت آمد وچون بموضع [illegible] اعلام ظفر [illegible] شد
عاطفت حضرت از ممالک سلطان محمود بن ناصر الدین سبکتکین را که کابل وغزنین وجز ذلک تا حدود
هند وآب سند بشاهزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر که از ابتدا است وموجب فرمان امرای
عظام مثل حسین صوفی پیر غیاث الدین ترخان وقطب الدین عمرزاده امیر سلیمانشاه وحسن خواجه
پسر امیر عباس وشمس الدین اوج قرا ودیگر سرداران وبهادران در رکاب شاهزاده بضبط آن مملکت
با اهل وعیال وتوابع ولواحق روانه شدند وهم در اوایل سال مذکور پادشاه مؤید مظفر ومنصور سایه
عنایت والتفات بر دار السلطنت سمرقند افکند وآن [illegible] بقدوم همایون خود رشک [illegible]
وهفتاد روزی چند کرد [illegible] بساط انبساط گسترده از انجا [illegible] وکامل [illegible] جام
شاه در باد [illegible] وحکم واجب الاتباع صادر شد که جهت انعقاد عالی مکان در ان موضع خیمه و خرگاه
وقبه وبارگاه باوج مهر وماه برافراشتند واسباب طوی بزرگ که لایق پادشاهان بزرگ باشد آماده
ومهیا داشتند ودو دختر غیاث الدین ترخان را [illegible] دختر امیر حاجی سیف الدین را [illegible] بنکاح امیرزاده
ابابکر بن شاهزاده میرانشاه آوردند وبرای هر یک از شاهزادگان وکلیان [illegible] داد
[illegible] بکوش خرد وکلان پیر وجوان رسید بساط زهد وتقوی در نوردیده شد
صومعه نشینان ایام احتساب [illegible] قدم بر قدم مقتدای شیخ احمد جام داشتند بیک
نسیم [illegible] از سر سجاده برخواستند [illegible] کشیدند بیت لباس توبه کرده [illegible] بود زین
که جام زجاجی [illegible] بشکست وچون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از این [illegible] بپرداخت [illegible]
لوای عزیمت برافراخت

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران بممالک ایران وفتح قلعه ماهان بسعی [illegible]

چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران [illegible] رسید که طایفه از
ولایت وحکام ایران زمین در غیبت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده بخلاف [illegible] ویاساق [illegible]

عمل نموده اند و بر ضمیر مستنیر پرتو افکند که یکنوبت دیگر بران دیار گذر فرماید و ایشانرا گوشمال
سزا دهند تا دیگر باره هیچکس از جادهٔ عبودیت انحراف نجوید و سلوک طریق غوایت ننماید و با مضاء
این عزیمت در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران که همت بلندش کنگرهٔ
تسخیر بر شرفات ایوان کیوان می افکند رایت جهانگیری برافراخت و غرهٔ شعبان خاک بخارا از سم سمند باد
رفتارش مشک ختن و عنبر سارا تبدیل یافت و در آن موضع مزاج معتدلش را در یاد ... عارض
گشت و بنابر التفات نفرموده کوچ کرد با وجود مرض ناخوشی که از اعمال بخاراست عنان باز نکشیده در
انجا زحمت قوی شد خواتین و اولاد را طلب داشت حضرت علیا سرای ملک خانم و تومان آغا و فرزندان
باصره سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده و بشتاب راندند بیابان بر سر
مصر بر سر بالین خسرو روی زمین حاضر آمدند و در این اثنا فرمان حضرت صاحبقران بنفاذ صادر
شد که امیرزاده محمد سلطان بهادر که برسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون عبور نموده سپاه منصور
بموضعی که رسیده باشند نگاه دارد و مراجعت نماید و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان
حضرت صدقات ... که حدیث داووا مرضاکم بالصدقه آن حدیثی است که تصدیق فحوی علماء و اهل
صدق و صفا بآن مقرون گشته است دست تصدیق گشادند و از نفایس صدقات بر فقرا و مساکین
و ارباب احتیاج برانچه مقدور و میسر ایشان بود قسمت نمودند و اهل صلاح و تقوی بجستن امان
عالمیان دست بدعا برداشتند تا در یازدهم شعبان آن عرض صعب روی بصحت نهاد و چون مزاج
اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که امیرزاده محمد سلطان بدستور
سابق پیش رفته و در ششم رمضان المبارک حضرت صاحبقران گردون توان در کنف بخت و اقبال
بار دیگر بعزم ضبط ممالک ایران سوار شد و چون موضع اما برحل نزول لشکر بلند پایه شد علیا
سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین رخصت انصراف بدار السلطنه سمرقند ارزانی داشته و از
عبور نموده شاهرخ بهادر را نیز با ایشان بطرف سمرقند روانه کردانید و بعد از طی مراحل از جیحون عبور
نموده با امیرزاده سلطان محمد ملحق شده بودند و بانوی عظمی خانزاده از جانب هراة رسید و در آن
مکان حضرت پادشاه عالیشان را طوی سنگین داده تحفهای سنگین کشید و اردوی اعلی از خبوشان
نهضت فرموده که از آب جرجان معسکر سپاه گشت و در آن مقام رسید که پیش از این برسالت
مازندران رفته بود باز آمد و سید غیاث الدین با تحفه و هدایای طبرستان بدرگاه رسانیدند و گفت

که سید کمال الدین

که سید کمال الدین در مصلحت اطاعت و قبول مال و خراج کاهلی است و سید غیاث الدین بن ... که
بر حسب فرمان بعد از فوت پدر بر شغل حکومت آن ولایت تعلق با او گرفته بود و چون پادشاه از استراباد بیرون
آمده مرحله طی فرمود جنگلی پیش آمد که از کثرت درختان جاسوس وهم را در آنجا بار نبود حکم
واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع کرده سر راه بگشایند که عرض یک
ازان یک تیر پرتاب باشد طریق وسیع برای مرور و قول طرفین جهت بر انعقاد قرار کردن لشکریان
که شیران بیشه پیکار بودند بدین طریق جنگل بریده پیش میرفتند تا بساری ده رسیدند و در انجا
بتحقیق پیوست که سید کمال الدین گریخته بماهانه سر پیش سید رضی الدین رفته است و ماهانه
سر قلعه ایست که در چهار فرسخی آمل واقع شده نزدیک بدریا قریب بآن بر این موضع بغایت استوار
ساخته و پرداخته بودند که یک طرف آن اتصال بحر داشت و دیگر جوانبش بسیار مغاک بود که
هنگام تموج آب دریا در آن میریخت و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قریب یک میل بود و بر این
قلعه ماهانه سر درختان بلند نزدیک دیگر فرود آمده افواج اشجار را دستهای در هم
تافته استوار ساخته چنانچه در چشم بیننده آن حصار دیگر مینمود و در آن هنگام ولاة و حکام
ساری هر چه داشتند نقد و جنس با آنجا میبردند و تجار و سایر متمولان آن ولایت با نفایس اموال
در آن قلعه خزینه و چندان نقره و طلا دائما موضع مجتمع شده بود که قوت صد ساله کان عشر و عشر
عشیر آن در خارج موجود باشد و این معنی برای عقده کشای حضرت صاحبقران منکشف گشته
روان شد و سپاه رزم آزمای در آن گل و لای جنگل بریده میرفتند و چون با آمل رسیدند ...
بحر و بر فرمود که سید غیاث الدین بماهانه سر رود و پدر را نصیحت کرده بیاورد آهنگ حاضر گرداند و بعد از
رفتن سید زاده اردوی همایون از عقب او در حرکت آمد و تمامت سپاه تبره انداخته و بیشه و جنگل
را ساخته و خار و خاشاک و چوب برای اولابها افکنده ... ساختند که سواری بر آن میکردند
و در بعضی محال بکوشش و سعی فراوان زیاده از نیم فرسنگ راه آماده و ساخته شد و نشیب بسیار
آن جنگل و بیشه بی پایان را ساختند و بیابان کردانیدند فی الجمله روز دوشنبه بیست و ششم ذی قعده
قراولان جانبین بیکدیگر رسیدند و جنگی صعب روی نمود و حسام خواجه پیر شیخ علی بهادر در آن
معرکه سفر آخرت اختیار کرد و بعد از سه روز سید کمال الدین برادر مولانا عماد الدین از قلعه بیرون
آمده بشرف دستبوس سرافراز گشت و زبان استدامت دولت باز گشاده امان طلبید حضرت صاحبقران

کیتی ستانی بر زبان کوهر فشان بگذرانید که مسئول شما مبذول میداریم اما منتظریم که حکام این ممالک
هر کدام یکی از فرزندان خود را با مال چند ساله پیش ما فرستند تا در سفر و حضر ملازم ما باشند و بعد
ایشان چون رافت و مرحمت ما بارها زاید اولاد خود را معاید از کمال رغبت و اطمینان خاطر توجه بجانب
نمایند و این خبر بکوش اهالی ماهانسر رسید کردن از ربقه متابعت پیچیده نقاره فی الحال زدند
و اظهار مخالفت کردند رای عالم آرای شهریار کیتی کشای اقتضای آن کرد که امیر پادشاه و ارغون شاه
بورد الیغی و پادشاه قرا کوکلی و غیرهم از بهادران با کشتیبانان جیحون و رعد اندازان ارکنا
قلزم بروند و کشتیهای اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدبیر بر تسخیر قلعه ماهانسر
نهند و آنجماعت بنابر اشارة علیه دختر سفاین ارباب خلاف بدست آورده مردان کار
و دلیران روزگار با طبل و نقاره و نفیر روی بر کشتیها نهادند روی قلزم از برق تیغ آبدار آتش بار
و شعاع جبین بهادران سپاه نصرت شعار مانند آفتاب جهانتاب میدرخشید و از کوس و کرنا
و کوس کوش کردون کر میشد و چون رایت ظفر پیکر پرتو توجه بر قلعه ماهانسر افکند
دریای زخار مقتضای فرموده صاحبقران اطراف حصار از جانب خشکی و دریا فرو گرفتند و دار و گیر
جنگ چنان شد که زبان بیان از تعریف آن عاجز و توصیف آن قاصر آمد عاقبت مبارزان لشکر
منصور دشمنان را مقهور ساخته و حصار بیرون را مسخر کرده اندرون ایشان را با اندرون کریختند
و قوم ذی جحرا از تاب جلادت آثار شجاعت [illegible] جنگهای سخت کردند و بعد از هشت
روز ساکنان ماهانسر عاجز و مضطر گشتند و گروه گروه از قلعه بیرون آمده روی توجه بساط
فلک شکوه آوردند و نخست سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و احفاد بجد مترشتافتند
و حضرت پاک اعتقاد بواسطه آنکه شنیده بود که آنجماعت در وظایف عبادات تکاسل میورزیدند
بادا اقامت نماز جمعه و جماعت تغافل مینمایند و [illegible] آن طایفه با مذهب اهل سنت و جماعت موافق
نیست و در اول ملاقات با ایشان سخنان خشونت آمیز گفت و در آخر بسبب انتساب از آن بخاندان
نبوت همه با کرام و احترام و بذل و انعام بنواخت و زبان همایون بنصیحت گشاده فرمود که از اعتقاد
فاسد و مذاهب باطله احتراز و اجتناب میباید جست و دست از شیوه های بد [illegible] سید
قوام الدین میباید شست و گفت بر شما واجبست که فرزندان را بتعلیم علوم شرعی ترغیب
نمایند و اعزاز و احترام علما و صلحا [illegible] واجب و لازم شناسید و بعد از ادای موعظت

بقلعه

بقلعه ساری فرستاد و در محافظت آنجماعت مبالغه و تاکید نمود حضرت صاحبقران در پای
تو[illegible] چند روز در آنجا توقف نموده اموال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود کشتی کشتی بر
مال الاموال کرده با امرا و لشکریان بخشید و قلعه ماهانسر را بفرمان دارای هفت کشور با خاک
برابر ساختند و چون از افواه و السنه مکرر بسمع اشرف اعلی رسیده بود که مردم آن دیار
مذاهب [illegible] و بد عقیدت و بد کیش اند بمرتبه که اکر ورقی بدست غیری می‌یافتند بتهمت آنکه
طالب علوم فقه اند خون ایشان مباح میشمردند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علم و فتوی
هیچ باک نداشتند یرلیغ واجب الاذعان از موقف سیاست صادر شد که هر کس موسوم باسم سیادت
باشند از سپاهیان و عوام افراز نمایند تا هر کدام آن ناراستان کج طبیعت بحکم [illegible] تیغ تیز
سرنکونسار کنند شیخ علی بهادر با نتقام پدرش شیخ حسین خواجه و اسکندر شیخی بجهت آنکه پدر او
سید قوام الدین که بر شیخ از اسباب جلا و پراکنده بودند درآمد و قتلی با افراط واقع شد
و برحسب اشارة علیه سید کمال الدین را با اهل و عیال از راه دریا بخوارزم بردند و پسرانش
سید مرتضی و سید عبدالله را با اولاد از سمرقند کرده و به تاشکند رسانیدند و چون
تمامت ولایت مازندران در تحت تصرف گماشتگان حضرت صاحبقران کامران آمده [illegible]
ممالک روان شدند و از آنجمله بموجب فرموده ایلچی [illegible] با فتح نامه و بیلاکات که از ساری
و آمل و قلعه ماهانسر بحصول موصول شده بود عازم سمرقند گشت تا هدایا و تحفه سازد
شاهزادگان و خواتین و اعیان را طلب دارد و چون خبر تسخیر مازندران و استیلای حضرت صاحبقران
بسمع ایشان رسید امیرزاده شاهرخ بهادر با دیگر کان رفیع مقدار امیرزاده خلیل سلطان امیرزاده
پیرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده بیقرا و امیرزاده موسی که دختر زاده حضرت صاحبقران بود
سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرات عالیات سرای ملک خانم و توکل آغا و دیگر خواتین تهیه اسباب
سفر مشغول شدند و آن حضرت در محرم سنه خمس و تسعین و سبعمائه فرمان داد که در موضع
شمالستان از اعمال جرجان قصری راسخ البنیان ساختند و داد و [illegible] دیار [illegible] که
مولدش فارس بود مفوض کردانیدند و حکومت آمل را با اسکندر شیخی [illegible] اسباب جلادت
ارزانی داشت و در کنف حفظ ملک ذوالجلال بسعادة و اقبال از ولایت مازندران معاودت
فرمود و بعد از طی منازل در بیستم ماه مذکور بشمالستان رسیده در قصری که [illegible] نزول کرده

بود و زود آمد و بنابر اشارت عالی تواجیان باطراف ممالک رفته لشکرها بدرگاه گیتی پناه جمع آمدند
و شاهزادگان و آقایان که باستدعاء ایشان ایلچی رفته بود در چهارم ذی الحجه بمبارکی و طالع سعد
از شهر سمرقند بیرون آمدند و ایوار و شبگیر کرده و از آب عبور نموده بباطان رسیدند و چون
از آنجا گذشته بقندوان نزول فرمود اغرق را گذاشته و شب و روز راندند بعد از سه روز بسبانزود
در حلوان آرام کردند و باتفاق حضرت صاحبقرانی از طریق عطوفت و مهربانی استقبال نموده بدیدار
یکدیگر مستبشر و شادمانی کشتند و آغایان و شاهزادگان طریق مراسم نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند
و از آنجا در عین ابتهاج و مسرت کوچ کرده سایه التفات بر شماسان انداختند گفتار در توجه
شهریار فرخنده و مظفر بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق حضرت صاحبقران
کامکار در اواسط فصل زمستان یا اوایل بهار علی اختلاف الاخبار در بیست و چهارم صفر با فوجی
از شیران بیشه شجاعت و ظفر از شماسان کوچ کرده از هر ده نفر هفت نفر ملازم و در اغرق بانوی
عظمی سرای ملک خانم و تومان آغا بگذاشت و خلیل سلطان آقا و بنگار آقا از برای مصلحت اختصاص
داد و امیر یادگار برلاس و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین و عباس و حاجی محمود شاه و اوج قرا بهادر را
جهت ضبط و نسق اردوی همایون مقرر فرمود که باهستگی از عقب بیایند و امیرزاده محمد سلطان
بر منغلای ساخته و از سلاق امیر ولی گذشته لشکریان را در دامغان و سمنان و ری نهاده
داد و امیرزاده پیر محمد سلطان و برادرش که در مقدمه بودند بقزوین رسیدند و شیخ خواجه
که حاکم آن سرزمین بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آورد و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند
و در آن محل که حاکم سلطانیه وفات یافته از نهاوند نوکرش بجای او نشسته و بتخریب شهر و قلعه مشغول شد
شاهزادگان چون متوجه آنجانب شدند از نهاوند ولایت گذشته بکرجت و ایشان بگرفته در سلطانیه
بسر بردند و لشکر منوچهر بعداوت شدند و چون بکردستان رسیدند موکب همایون از اردوی همایون آمده
آورد که شاهزادگان باید که از راه چمچال در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از کردستان
مراجعت نموده بحصار سنقر رسیدند و لشکریان آتش نهب و تاراج در آن ولایت بردند و یاوه گرداند
حضرت صاحبقران عالمیان کسی رسید که باید که شاهزادگان مردم را از برای جنگ کنند و هرکه گردنکشی کند جزای
افعال او در کنارش نهند و بر غارت ایل و الوس با همی مبادرت نموده و هر چه از آن مملکت از جنت و جود
قطاع الطریق و مفسدان باز رسانند شاهزادگان بر حسب امر بار دیگر بجانب کردستان روان شدند

و چون بر چمچال و کوه بیستون رسیدند سونجک بهادر و خواجه را تو قافوغا و شیخ بهادر با طایفه از لشکر
منصور ساخت بعضی از ولایت فرستادند شاهزادگان بطرف دربند تاشی خاتون بحرکت آمده و چون
در آن موضع نزول فرمودند یکی از سرداران کردستان بهوس احراز حکومت آن ولایت پیش ایشان رسید و بند
معروض داشت که من راههای آن ولایت نیک میدانم اگر فرمان شود راهبری کنم و شرایط نیکو سگالی
بجای آورم امیرزاده محمد سلطان او را اکرام و شمشیر بند طلا و خلعت خاص سرافراز کرده اند و شیخ علی
بهادر را منغلای ساخته حکم فرمود که آن سردار کرد نجرجی او باشند و شیخ علی بهادر بموجب فرموده
با نجرجی روانند و در این اثنا والی کردستان ابراهیم شاه پسر خود را سلطانشاه با تحف و هدایا
از اسپان تازی و نفایس امتعه بدرگاه شاهزاده عالمپناه فرستاد و امیر شیخ علی بهادر را بخدمت
شایسته خشنود کردانید و امیرزاده محمد سلطان رقم قبول بر جنگهای ابراهیم شاه کشیده
کوچ و از کرد و بهادر را باز خواند و امیر شیخ علی بهادر مراجعت نموده در اثناء طریق فرود آمده
و به آسایش خود مشغول گشت و نجرجی چون از مطلوب خویش مایوس شد ناگاه کاردی بر شیخ علی
زد چنانچه دیگر دم نزد و هم در آن لحظه نجرجی با فوج و جمعی کشته شدند و مضمون کلمه
کان نبی یوضوح پیوست ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب لرستان
و خوزستان پادشاه کامکار در موضع شهریار بار دیگر جمعی از لشکریان برگزید امیرزاده میرانشاه
با بقیه سپاه آنجا بگذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق با وی پیوندد و بنفس خجسته با آن
طایفه گزیده منوچهر دو چه روانه شد امیرزاده شیخ بهادر با لشکر دست چپ بر حسب فرمان از راه آوه
در حرکت آمد و از کوشک جوبان و آوه گذشتند و قلعه کبود را بقهر و غلبه گرفت و کوتوال قلعه محمد
قمی را اسیر کرده و از آنجا روز دیگر بموضع بروند رسید و مظفر برهانی که کوتوال قلعه محمدی قمی بود
نزد صاحبقران شرف و از آن موضع گذشته در کوه نزول کرد و اسفندیار از عجز بیازاد از قلعه
بیرون آمد و سعادت ملازمت دریافت امیرزاده عمر شیخ محمد قمی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه فرستاد
و حضرت صاحبقران بعد از طی منازل در جرد رانجیم ساخت امیرزاده عمر شیخ بهادر در آن موضع بپایه سریر
اعلی رسید و آنحضرت بضبط حدود سیف الدین قلعداش نصب فرمود و حکومت بنام او ابن شیخ
بکابل ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز دیگر بخرم آباد رسید ملک عز الدین تاب مقاومت
دلاوران نصرت قرین نیاورده فرار ابر قرار اختیار کرد صاحبقران ملک فکین جمعی را بمحاصره قلعه امر فرمود امیرزاده

عمر شیخ را بتکامیشی ملک عز الدین فرستاد و اکثر شبها را بتاخت اطراف روان داشته نفس همایون متوجه تستر
شد و بهر منزل که میرسید مردان دلاور در کمینگاهها میگذاشت و بنا بر رسیدن تا ایشان
طایفه مادردزدان و مفسدان که حرامی بوده از قلال جبال فرو می‌آمدند و دست باذیال و اذناب حشم
منصور دراز میکردند و از پای درآوردند و حضرت صاحبقرانی بی‌اهمال از خرم آباد یازده منزل قطع کرده
بلب آب زال رسید و امیرزاده عمر شیخ که بتکامیشی ملک عز الدین رفته بود بازگشته در آن موضع بموکب
همایون پیوست و معروض داشت که با حشم مکرر رفتم و بمقاومت و مسالک پیمودم و از ملک عز الدین
اثر نیافتم و امیرزاده میرانشاه که ضبط و یاسامیشی اطراف برای رزین او تعلق میداشت بموجب فرمان
در کاشان رایت دولت افراخت ملک مرید که از هیبت تیغ سپاه جرار شاهزاده در معقد از اخرا
گریخته بعراق رفته بود برحسب فرموده شاه منصور بحکومت آن ولایت اشتغال نمود و چون از حوالی
رایت عالی احتیاط زبان صرافت واستکشاف احوال طلبیده شاهزاده از سر خون ایشان درگذشته
ملول از کاشان بیرون آمد و ملازم رکاب حضرت انتساب گشت و امیرزاده میرانشاه در پناه حفظ و فضل
سبحانه و تعالی با عز و معاودت نمود و حضرت صاحبقرانی امیرزاده عمر شیخ را بجوینه فرستاد و شاهزاده
چون بمقصد رسید اسلام که از قبل شاه منصور داروغه بود در جوینه از خوف جان بگریخت و حضرت
و حضرت صاحبقرانی چون در منزل دزفول فرود آمده داد شمس الدین سعادت دستور حاصل کرده
بپیشکش و نقود رسم پیشکش تسلیم خازنان پادشاه کامران نمود و آنحضرت از دزفول نهضت فرموده
متوجه تستر شد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد در ظاهر شوشتر بموکب همایون پیوستند و علی کوتوال
واسفندیار که از قبل شاه منصور حاکم تستر بودند گریخته بشیراز رفتند و حضرت صاحبقرانی خواجه محمود
سرخ واری را بحکومت تستر بازداشت بکند هست برکنگره قلعه سفید انداخت سپاه منصور آن قلعه را
بعد از محاصره مسخر ساختند چنانچه در مجلد رابع سمت گذارش یافت و بعد از تسخیر آن حصار پادشاه
کامگار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده او را از میان برداشت و بعد از قتل شاه منصور
بانقیه لشکریان مظفر باردوی همایون پیوست و بخت نوازش اختصاص یافته بهمراهی آن شهزاده حضرت
در گذارش آمدند و این حکایت مفصل در دفتر چهارم مسطور است ذکر نهضت حضرت صاحبقرانی
بجانب عراق و اصفهان حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعد از تسخیر شیراز و قتل آل
مظفر در روز بیست و هفتم جمادی الاولی سنه خمس و تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب اصفهان

منعطف ساخته و منازل و مراحل طی کرده نقش جهان صفاهان را بفر وجود خود زیب و زینت بخشید
و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیده بطرف قریه انگوان توجه فرمود و مردم آن موضع که از
گروه غلات اسماعیلیه بودند و خلاف مذهب بهاوند که بحشرد رفقها انحسن حسنت لشکر قیام
بر حسب اشارت علیه از بلندی جوی بزیر بریدند و آب در نقب افکندند تا نقبها در آمد و مجموع مردم
از ممر آب با آتش دود رنج رسانیدند و حضرت صاحبقرانی شب در انگوان بسر برد و روز دیگر صحرا
از آن نزول سپاه نصرت شعار ساخت و از آنجا سوار شده بنشاط شکار فرمودند و در آن
دشت لشکریان خرگور و آهوی فراوان انداختند و مقارن آن حال حضرات عالیات سرای ملک خانم و
تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میرانشاه خانزاده و دیگر خواتین و آغایان اغرق بپیش کرفتند
و در آن دشت و صحرا بدستبوس حضرت پادشاه ممالک ستان استسعاد یافتند و پیشکشها
گذرانیدند و نثارها افشاندند بیرون ساختند و از آنجا کوچ نمود و مسافت قطع کرده بحوالی همدان از
غایت سهم مسند ملازمان نصرت انتما عطرسا گشت و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه اغرق را
گذاشته بپایه سریر خلافت مصیر آمد و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه
و اوچ قرا بهادر که در اغرق بحسب حکم جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شده
سعادت بساطبوس دریافتند و امیرزاده محمد سلطان چند روز در اصفهان بعمل آوردن اموال امانی حضرت
بعد از تحصیل اموال آن ولایت باردوی همایون آمد و بانوی عظمی سرای ملک خانم و تومان آغا و
حضرت صاحبقرانی را طوی بزرگ دادند و عاطفت خسروانه ممالک ایران و توابع آن که ... با لکن ... و مضافات
تا حدود روم بامیرزاده میرانشاه کورکان ارزانی داشت و شاهزاده جوانبخت از سلطانیه و تبریز و دیگر
ممالک ساوری و پیشکش آورده طوی پادشاهانه ترتیب کرده ابید و بر حسب عنایت انتظام یافته چند روز بعیش
و سرود گذرانیدند و آنحضرت در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه و ابو بکر سغلاوی را
فرا پایغ فرستاد و حضرت صاحبقرانی با امرا و نوئینان و لشکریان شکارکنان بر نشستند تا آن موضع که ... سنکر
و در اثناء این اوقات از پیش امیرزاده میرانشاه ایلچی آمده معروض داشت که قرا محمد ترکمان در میان کوهستان
نشسته است و کوچ و حشم خود را در موضع حصین کوه‌ها بلند بر آورده حیال قتال و جدال دارد و چون
رای اصابت شعار از این قضیه خبردار شد از راه قلعه سغانون روان گشت و بعد از شب‌انروزی بکوهی
رسید فرمان داد تا سپاه مظفر لوا مجموع راهها و گریزگاههای مخالفان را محافظت نمایند تا ترکمانان را راه گریز مسدود

ماند و بزرگان آن حصار بود که آن احتیاطی می‌کشند و در آن حصار تعبیه کرده‌های صعب المسالک بیرون آمده
قتال و جدال بر افراختند و سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ انداختند و یساقیان بالای کوه
بر آمدند و اسب و گوسفند و شتر بسیار فرود آوردند و از آنجا لحظه‌ای کوکتاش در آن معرکه کوششهای
مردانه نمودند و به شهادت فایز شد شیخ حاجی پسر تمادی بالای کوه بر آمده جنگهای مردانه
کردند و زخمی خورده باز گشت و عاقبت بهمان زخم در گذشت چون جلادت لشکر نصرت انتساب
مشاهده کردند همه اموال و اسباب دل بنهاده و از کوه ایران عبور کرده روی بگریز آوردند
و جنود ظفر ورود بر کوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ تیمور بهادر و سپاه منصور را
سر کرده از عقب گریختگان شتافت و با ایشان رسیده بسیاری از آن بخت برگشتگان را به قتل
آوردند و بقیة السیف جانی بیرون برده متفرق و پراکنده شدند و جمعی از اعدا در دو حصار
حصین داشتند حضرت صاحبقران نصرت قرین به تسخیر آن نهضت فرمود از لشکر جلادت آیین
حصن را فرو گرفتند و از پرتو دولت قاهره در اندک زمانی قلعه را مسخر ساختند و کسانی که
از عمارت برج و باروی حصار را نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنجا معاودت نموده در
نزول اجلال فرمود و از آن منزل روان شده در کنار اقصای باغ ملحق شدند و پیش از این امیرزاده
... نوغان و اوج قرابهادر که به محاصره کدیو فرستاده بود ایشان با اقبال حضرت صاحبقران
مرد و قلعه را گرفته و دشمنان را مستاصل کرده با غنایم موفور بازگشتند و به معسکر
پیوسته شرف دستبوس حاصل کردند و در آن اثنا خانزاده بنت شکر بیک خاتم حرم محترم
میرانشاه طویی عظیم ترتیب نمود و حکم واجب الاطاعه نزدیک نفاذ یافت که امیرزاده میرانشاه
دربند کردستان برود و قطاع الطریق که در آنجا بوده است ویابنا و امرای مسلمانان دست
تیغ کین بهم ایشان را قطع فرماید و شاهزاده کامکار بامتثال امر مبادرت نموده خانزاده طویی
داد و حضرت صاحبقران از دشت قولاغی کوچ کرده بیلاق آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت
مشان بپایان رسانید و در سیوم شوال مقتدای مشایخ آن دیار کاد شیخ الاسلام الاعظم عبدالرحمن الاسفراینی
قدس سره که به نور زهد و تقوی و کمال معرفت و ایقان اتصاف داشت و از طرف دار السلام بغداد
سلطان احمد جلایر بر سم رسالت بپایه سریر اعلی آمد حضرت جهانگیر عادت پسندیده او بود
و تکریم ارباب دانش و بینش با قصی الغایات کوشیدی مقدم آن بزرگوار واجب الاحترام با عزاز و اکرام

تلقی بود و شیخ الاسلام ادای رسالت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که
وحدت شکار دم و در مقام مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم اما باری آن خادم که عنقریب بدولت سلک
خدم بهرام انتقام منعقد شده سعادت پابوس حاصل کرد در خاطر خطیر حضرت صاحبقران
خان بود که اگر سلطان احمد جلایر در روس منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب آنحضرت زینت
دهد عراق عرب بروی مسلم دارد مراجعت فرماید و چون از این باب سخنی در میان نیامد سلطان
احمد تکرد و رواج نیافت و هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده بود ملحوظ نظر التفات
نگشت و حضرت صاحبقرانی جناب ارشاد مآب را خلعت خاص و زر و اسب و انعام فرموده رخصت
انصراف ارزانی داشت شیخ الاسلام بحر فراز ارباب طریقت شیخ زین المله والدین خوافی

ذکر توجه فرمان فرمای بلاد و عباد او لیکا بجانب دار السلام بغداد

حضرت صاحبقران اسلام
چون فرستاده سلطان احمد بطرف بغداد باز کرد لشکر عزیمت التصوب تصمیم داد و فرمان واجب
نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرت ایشان سرایملک خانم و دیوان اغا
و دیگر خواتین بجانب سلطانیه مراجعت نماید و در آنجا توقف فرمایند و حکم شد که هر فردی از ارای
کماشتن دو سه ماه بر بر داد و روز جمعه سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران
در یا نوال در ضمان حفظ و تایید ملک ذو الجلال سوار شده و عنان عزیمت بجانب بغداد معطوف
گردانید و در موضع نان لاق نزول اجلال فرمود و از آنجا ایلغار و شبگیر کرده بسیاری از کوه
و هامون طی فرمود و در روز سیم بیم قراولی از لشکر پیش شد و شب کرده و از عقبه اکد
گذشته و قورغان بهنگام طلوع صبح صادق با صد سوار نوافق قرا محمد ترکمان رسید و سپاه منصور
ایل و الوس او را بغارت برده و الحاق او آن بدست لشکریان افتاده و حضرت صاحبقران کامران
ایلغار کرده بتعجیل تمام برانده چون اعلام نصرت انجام بر آمد فایض الانوار شیخ الاسلام ابراهیم یحیی
روح الله روحه که تقیه ابراهیم الک اشتهار داشت و در رسید آنحضرت مرابط زیارت بجای آورد
و صدقات بمستحقان رسانید و از ساکنان و مجاوران بقعه استفسار نمود که کبوتر به بغداد فرستاده
و از حال ما خبر داده اند گفتند که چون گرد سپاه از دور پدید آمد بحسب اشاره نوابان قراولی
اقدام نمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر دیگر آوردند و حکم کرد که بهمان خط رقعه بنویسند و بر بال آن
بسته رها دادند مضمون آنکه گردی که دیده بودیم از وصول لشکر ترکمان اعلام داده چون تحقیق کردیم

اسنا امیر ترا کمه بود که از شاه امیر تیمور گورکان بدین طرف آمدند سلطان احمد بخبر کوچ اول اضطراب بخود راه داده
احمال و اثقال از آب گذرانیده کوفت و بخبر کوچ دوم تسکین تمام یافت و حضرت صاحبقران امیر فرمان
بقراولی از پیش فرستاده نفس همایون چون باز بلند پرواز در حرکت آمد و بیست و صد فرسنگ مرحله
راه قطع نموده صبح روز سه شنبه ماه مذکور به بغداد رسید و سلطان احمد جلایر رحل و ثقل
خود را از آب گذرانیده بود خود نیز از دجله گذشت و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرد
در آنطرف آب سوار ایستاده بود و چشم بر راه نوازل آسمانی نهاده که ناگاه آوازه کوس و نفیر
و برغو شنید بی توقف بجانب دجله روان شد و افواج لشکر مانند بحر اخضر در عقب یکدیگر می آمدند
و از هر دو طرف بغداد بالا و زیر بنوبت خود را به آب زده میگذاشتند و مجهد آزاد از آب گذشته کشتی
خاص سلطان احمد که شمس نام کرده بود بدست آورده بر طرف آب رسانید حضرت صاحبقران چند
کشتی نشسته ما از آب عبور نمود و امیرزاده میرانشاه از موضعی که در زیر القفار مشهور است با دهنه
از دلاوران دریادل اسب در آب رانده مولانا نظام الدین غازانی که در تاریخ عالم مشتمل بر
قضایای حضرت صاحبقرانی تالیف نموده است میگوید که من در آن اوان ساکن دار السلام بغداد
بودم و او مردم آنجا بود اولین بنده در تقبیل بساط جلالت مسلط اختصاص یافتم و حضرت
من صنوف عاطفت و مرحمت تقدیم رسانیده برزبان گوهر افشان گذرانید که خدا تعالی بر بودن جهت
تقدیم رسانیده برزبان گوهر افشان که نخست از مردم این شهر تو پیش ما آمدی عرض این حکایت
از مولانا امشار الیه مردیست که گفت چون آنروز که از بغداد بعزم بساط بوسی بیرون می آمدم روی
دجله را از کثرت لشکر منصور که شناه داده بودند از صحرا باز نشناختم متعجب شدم که آیا این چه طایفه اند
که آب و خاک پیش ایشان یکسانست و اهل بغداد از مشاهده این امر غریب انگشت تعجب بدندان
گرفته بودند و دانسته شد که حضرت صاحبقران ... از خاطر نورالدین عبدالله الکشی بجای
امر و منقولست که گفت من از حضرت صاحبقران شنیدم که از من در آنروز تقصیری واقع شد چه اگر
در آنزمان که بکنار دجله رسیدم خود را به آب زده میگذشتم و سلطان احمد را میگرفتم القصه چون سلطان
احمد از هیبت شمشیر لشکر ظفر اثر از جانب دجله روان شد صاحبقران بلند مکان با جمیع شاهزادگان
و امرا و نوئینان شکار ... در عقب او شتافت و چون بموضع کبوتر رسیدند شاهزادگان و سایر خواص
و مقربان زانو زده عرضه داشتند که درخواست صاحبدلان است که شهر بغداد کامران بطالع مسعود

مراجعت

مراجعت نموده در بغداد با مراحمت مشغول شوند و ما دولتخواهان از عقب سلطان احمد شتافته
او را بچنگ آوریم حضرت صاحبقران التماس امرا و نوئینان بسمع رضا اصغا نموده از آنموضع
بازگشت و به دارالسلام درآمد سرای سلطان احمد بوجود همایون خویش از زیب و زینت ضمیمه رشک ارم
گردانید و ذخایر و نفایس که از والی بغداد باز مانده بود در تحت تصرف بندگان حضرت آمد
امرا که بتکامیشی اهل خلاف مشغول بودند آنروز راندند و شبگیر کرده وقت چاشتگاهی بکنار فرات
رسیدند و معلوم نمودند که سلطان احمد از آب گذشته است و کشتیها غرق کرده و جسر
از راه کربلا بجانب دمشق رفته است عثمان بهادر با ... امرا گفت که ... اینجا
بر آب زده بشنا بگذریم و از عقب یاغی بشتابیم ایشان گفتند که از آب درگذریم و کجا رسیده ... بر
رای اتفاق نموده روان شدند و در آن اثنا چهار کشتی یافتند و امرا در آن سفاین نشستند و اسبان
به پهلوی کشتی داشته میگذشتند و مجموع لشکریان بر نشستن آب فرات عبور نمودند و در پی مخالفان
اموال و اسبان فراوان از خیمه و خرگاه و نفایس امتعه و لطایف اقمشه که در راه انداخته بودند هشت
و حرم او که ... بودند بگرفتند و حمل و تحفه از امرا و اعیان مثل اللهشاه اعلادین و جلال حمید و عثمان
و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل از وی براه آوردند و اسبان و لشکریان از
رفتار باز ماندند و آن حمل و تحفه در دشت کربلا که مهبط کرب و بلاست بسلطان احمد رسیدند
و آن قریب بدو هزار سوار همراه داشت و از آن مردم دویست کس امداد را بازگشته حمله آوردند چون امرا
از آب نبرد آمده تشنه آغاز کردند و از زخم پیکان جانستان ایشان از مخالفان روی گردان
شده امرا سوار شدند و باز در پی آنجماعت روان گشتند که بختکان ... نمود حمله کردند
امرا باد دیگر خود را از اسبان انداخته دست به تیر و کمان بازیدند و باز دشمنان روی بفرار نهادند چون امرا
پای در رکاب آوردند و در عقب ایشان تاختند و سوم بار اعدا چنان حمله آوردند که امرا را مجال
پیاده شدن نماند جوانان جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر در آویختند و بزخم شمشیر و خنجر خاک
کربلا را با خون کشتگان درآمیختند عثمان در آنروز داد شجاعت و مردانگی داد و دستش از ضرب
شمشیر از کار ماند و سلطان احمد بمساعی ایشان جان از آن مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان را ...
مصلحت در مراجعت دیدند و غنایم نامحصور که ... باز گشتند و در آنروز از غلبه گرما و شدت حرارت
هوا و کثرت حرکت امرا را عطشی قوی روی نمود چنانچه زبانهای ایشان در دهان ... نماند

ومجموع خلایق در حسرت جوی آب بی قوت و بی تاب گشته اسایح اعلان و امیر جلال حمید و طایفه را
آب روان کردند و ایشان بجستن آب بعد از مشقت و تعب در طلب مقدار و مزیت آب ایشان میدهم
آن تسکین یافت و با امیر جلال الدین گفت که از غایت تشنگی روح از بدن من مفارقت میکند اگر آن
مزیتر که حصه دست من است از آن آبی داری غایت مروت و فتوت باشد جلال حمید در جواب گفت که نوبتی
از حضرت صاحبقران شنیدم که شخصی از عجم و دیگری از عرب در سفری مرافقت مینمودند از قضا در بیابانی
کم ماندند چنانکه آب ایشان باتمام رسید و حکایت از دشت کربلا میکرد و بهمین محنت و بلا گرفتار شدند
و هر یک را اندکی آب مانده بود عجمی با اعرابی گفت که در کرم و تشنگی و جوانمردی شهره تمام
داری اگر امروز اسقیه آب در کده بی نامی ازین دریا خواهد خان بساحل نجات کشتم غایت کرم و مروت
باشد عرب جواب گفت که با آنکه یقین میدانم که اگر این آب دهم مانند ماهی بی آب شوم دریغ نخواهم کرد
عرب بود و امتثال او نماند و ذکر جمیل من بوصفی است دور که مشعت کرده انکاه آب را بعجمی داد تا از غرق
یافت و ذکر مروت و احسان عرب و کرم منش او از خاص شرق در السنه و افواه سایر و دایر گشت امیر جلال الدین
بعد از ادای این قصه عرب میگفت که من از عرب کم نیستم و اسقیه آب را که حصه من از آن بود بتو دادم
مباد و جنین حفی عظیم برادر جوجی خان و الوس خان او ثابت میکردانم تا کرامت اهل خطای
دل و نهاد باقی ماند مشروط انکه چون بپایه سریر خلافت مصیر رسی کاهی حالات را معروض داری
بیع در تواریخ حدیث تمت اقتدا اسایح اعلان انکشت قبول بر دیده نهاد و امیر جلال دست از جان
ششته حصه آب جوی بشش او داد و اسایح اعلان آن را آشامیده از آن بلیه خلاص یافت امیر جلال برکت
حیاتی در دم دستکاری منتظم شد و بخدمتش با سایر امرا عزادار شد و مشهد مقدس امام همام ابی عبدالله
امیر المؤمنین حسین بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام مشرف شده سعادت آستان بوسی استحصال نمودند
الدوله را با دیگر زنان و فرزندان او اسیر کرده باز گشتند و چون موکب همایون بسوی اسایح اعلان
جلال ماجرای آب دریا بعرض اعلی رسانید حضرت صاحبقران در باب او زبان بتحسین و تحسین امیر
بکشاد و از خوی محبت و عقل و کیاست بدین نیت یاد آورد و در باره امیر جلال حمید اهتمام و التفات فرمود
بایر فرق فرقدین بگذرانید ذکر بعضی از قضایا با حضرت صاحبقران و بیان بعضی از
حکایات ارباب عیش و عزیمت چند روز در بغداد این نادره دادند بیت وقت صبح است
و دجله وانفاس بهاد ای بیر کشتی بی باشد بغداد بیاد دجله بر دست تر و تازه و خوش میکذرد

سابقا عمر کوتاه بغفلت مگذار و حضرت شهریار کامکار باطراف و جوانب فرستاده روزی چند
در مسکن خلفا و ملوک بعیش و سرور دکرانید و فرمان داد تا خمرهای شراب سی و دیگر مسکرات
کرد ریخت التراب سلطان احمد یافتند بدجله دادند و ماهیان بی آزار از آن تلخی تر محظوظ شده
و شوری در نهاد ایشان پدید آمده در روی آب سرمست بر پشت افتادند جماعتی از لشکریان
بکین ورود و دو بدست میگرفتند و بعد از انقضای مهم صاحبقران کرد و فرمان
نمود تا مزار مهبط الانوار امام احمد بن حنبل که از طغیان آب دجله ویران شده بود بحال عمارت
باز آوردند و در این اثنا امیرزاده محمد سلطان که بکردستان رفته بود و عرصه آن مملکت را از وجود
حرامیان پاک ساخته و از جمله هفتصد متمرد متهور را که در کوهی شامخ متحصن شده بودند و از قله
آن جبل انداخته معاودت نموده در بغداد بمرتبه بساط بوس سعادت یافت و در همان چند روز شاهزاده
مشار الیه بضبط و نسق واسط و نواحی آن مامور گشته بدان طرف رفت و از اردوی اعلی کپک
خدمت امیرزاده میرانشاه رسانیدند که در آن زمان لشکر امیرزاده از دجله بجانب
و حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست که زنان و متعلقان سلطان احمد از علاء الدوله و ضیاع و نحو آن
و اصناف خزینه ویران خانه کوچ بسمرقند بردند و ملازمان درگاه همایون بموجب فرموده عمل نموده
عبد القادر نیز که در فن موسیقی سرآمد دوران و علامه روزگار بود برحسب اشاره علیه با اهل و عیال
در ضمان حفظ ملک متعال متوجه دیار ما وراء النهر گشت و اهالی بغداد بشکرانه آنکه نفس و عرض
از صدمات سپاه جهانگشای مصون و محفوظ ماند مبلغی مسکین اطال الامانی حاصل کرده بخزانه
عامره فرود آوردند و در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال شیخ ساوه را که از مشایخ
عصر بود با طایفه از آن مردم با تحف و هدایا داده بجانب حاکم مصر برقوق
خلاصه سعادتش انکه پیش از این بواسطه منازعت سلاطین چنگیزخانی زحمت و تشویش بسیار
باهالی آن دیار رسید تا عاقبت بیمن تصلح الجانبین خلایق فارغ و مطمئن خاطر گشتند و چون پادشاه
سعید سلطان ابوسعید بهادرخان عالم فانی را وداع کرده بسرای آن جهانی خرامید فتنه و تشویش
در ممالک ظاهر گشت و این زمان از اقصی ما وراء النهر تا نهایت عراق عرب در تحت تصرف کارکنان
ما آمده رعایا و انتظام احوال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق جوار کرده
الجانبین قواعد دوستی و محبت تاکید یابد و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد و با اهل تجارت

که معموری عالم از ایشان است بی جهد نفر و تردد آید نتواند کرد والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت صاحبقران بقلعه تکریت و تسخیر و تخریب آن

چون قلعه دار السلام بغداد با سایر امصار و بلاد در حوزهٔ تصرف بندگان حضرت صاحبقران مؤید با اعتقاد بود مسلم گشت خاطر عاطفت از
تجار و آینده و رونده در بیابان سر بر اعلی عرضه داشتند که در آن نواحی قلعه ایست تکریت نام که بیت
تصادف ایام هرگز دامن خاک دیوارش نرسیده سپهر کبود و در همه ربع مسکون بحصانت و رزانت آن
حصاری نبوده و جمعی مفسد بر حصن پناه بدان موضع برده به نهب و تاراج مال مسلمانان مشغول اند
قافله مصر و شام متردد و مسافران بجایی رسیده که بادصبا با وجود آنکه گرد آلود کی قهر و بیداد
از آن حوالی بدشواری میگذرد و چون بر نور رای عقده کشای پادشاه دشمن گداز بر نحوای این حال ظاهر شد
فرمان داد که برهان اغلان و بیک صوفی و امیر جلال حمید و جمعی دیگر از بهادران لشکر منصور
از پیش روان شده بمحاصرهٔ قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان حسب فرموده متوجه گشته
بدان امر قیام نمودند و رایت نصرت انتساب در بیست و چهارم ذی الحجه سنه ست و تسعین
و سبعمایة از دار السلام بغداد در حرکت آمد و بطرف قلعه تکریت روان شد و امیرزاده
شاهرخ ... کرده اند و در اثنای راه بکردستان رسیده فرود آمدند و شخصی از ... جشنه
شیری دیده خبر بحضرت پادشاه آوردند آنحضرت با جمعی بهادران بر آن افکن بعزم صید روی بدان بیشه نهاد
ناگاه پنج شیر غرّان جوشان و خروشان از آن جنگل بیرون آمدند بهادران بیک حمله هر پنج را از پای در آوردند
و ... از بیشه بیرون آمده ساختند و طعمه دیگر سباع و وحوش ساختند و پادشاه عدو بند قلعه گشای
از آن موضع در و انتقال نموده بظاهر قلعه تکریت نزول فرمود و از کوس و کورکه و نفیر خروش در گردون گشت
لشکریان حصار را احاطه نموده بمحاصره مشغول شدند و در حال اهل آن احوال والی حصن یار حسن حاکم
از حیل بجنگ های لایق و نقوبهای مناسب توجه بازگاه گیتی پناه گشت بوسیله مقربان بارگاه
استدعا نمود که ... بوس سرافراز گشته در دار قلعه تکریت امیر حسن کوه سنه داد
مطاوعت و متابعت بر پادشاه اقدام نمودی از حضرت توجه رایت نصرت آیات خایف و هراسان گشته
برادر کوچک خود را با ... بیرون فرستاده اسب و خلعت داده فرمود که با آنکه امیر حسن کوید
بی اندیشه بخدمت شتابد تا از عنایت و احسان ما حظی تمام یابد و چون برادر امیر حسن باو رسیده پیغام گذارد
بنا بر آنکه از عاقبت بیم یا رای بیرون آمدن نداشت در پناه قلعه از آسیب سنگهای گران خراب و دیوان

روز سیوم امیر حسن مادر خود را با ... و ... بیرون فرستاد
از زبان پسر عرض داشت که ... که با سپاه نصرت آیین در مقام عداوت و کین
باشیم لیکن شکوه چتر فلک فرسای آنحضرت بر ضمیر در دل جای گرفته که توقع و یارای بیرون آمدن ندارد
اگر در حضور یاری ... کرده بیرون فرستم و چون رعب و خشیت من کم گردد در شرف
تقبیل بساط همایون حاصل کنم حضرت صاحبقران نصرت قرین مادرش را نوازش فرموده گفت که گناه
حسن را بتو بخشیدم برو و پسرت را بگوی که بی توقف بحضرت ما آید و اگر در آمدن تقصیر و تاخیر نماید
خون چندین خلایق که در قلعه اند در گردن او خواهد بود مادر حسن از سخن آنحضرت شاد گشته
بحصار باز گشت و لشکریان نصرت شعار نقبها بر دیوار حصار در آورده بودند و خواجه
بر شیخ علی بهادر با نوکران خود نقب زده یک برج حصار را در شب بینداخت لشکر تمام
حصار بیرون بر اگرفته بخانه آنان بحصار اندرون کریختند و امیر حسن را خوف و خشیت زیاده شد
و دل از خان و مان بر گرفته بجد و جهد تمام جدال و قتال نمود و ... و اجب الاذعان نفاذ یافت
که نواجیان بیرون قلعه را بر امراء تومان و توشون بخش کنند و مقرر شد که هر ... نقب بزنند هر
نقبی در عهدهٔ میری باشند و حکم نواجی تفصیل آن بامرا رسانیدند و هر کس بکار خود مشغول گشت مفصل آن
مجمل آنست که نقب اول در عهدهٔ تومان کنکخان آمد شیخ اوسلان که در ظل ایشان بود نقب دیگر
بر پسر پادشاه ... تمور خان قرار گرفت و دیگری بر خواجه علی بهر خواجه یوسف شاه ... مقرر
شد و دیگری بر الله داد و پسر امیر توکل برلاس و امیر جلال الدین ... بیک نقب اشتغال نمودند
و ... قلعه ... و ... نقب ... خواجه موسی ... نقب
اهتمام نمودند و جلال ... بیک در کار نقب شدند و ... بیک نقب
... بیک نقب و شیخ ... بیک نقب و امیر قطب الدین برادر ... و احمد ... سلطان شاه
و ... دیگر ... خواجه ... و علی ... بیک نقب دیگر شیخ ... نقب دیگر
... بیک نقب دیگر امیر شاه ملک ... نقب دیگر ... و بیک نقب ... دیگر
... بیک نقب ... خواجه شیخ علی بیک و شیخ علی ... و ... نقب دیگر
... که در کار سوراخ کردن سنگ مشغول بود دیگر خواجه مسعود ... دیگر ... بیک
بیک نقب و مجموع این مردم ... که منسوب بدیشان بود در اندک فرصتی جای ساختند امیر حسن چون

دید که مهم او خالی از اشکالی نیست مضطرب شد و کس بیرون فرستاده بجرم خویش اعتراف نمود
و امان خواست و حضرت صاحبقرانی در جواب فرمود که بغیر از بیرون آمدن چاره نیست و چون
فرستاده بقلعه مراجعت نمود و سخن آنحضرت بامیر حسن رسانید قلق و اضطراب او زیاده شد
شخصی را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد و دست در دامن عاطفت آنحضرت زد تا خون او را بخشش
نماید و باین اکتفا نکرده برادر خود را نیز در عقب روان کرد و او بزبان میگفت و عجز و ضراعت
کرد خود را از کثرت غلامان صاحبقران مستمد ابراهیم برادر او از غایت دهشت و خشیت پای
آمدن بپایگاه شهریار سپهر منزلت نداشت شاهزاده جوانبخت برادر حسن بپای سریر اعلی رسانید
سخن او عرضه داشت حضرت صاحبقران فرمود که تا خود بیرون نیاید و از کردهای ناپسندیده
توبه نکند مفید نخواهد بود و اگر باشارت ما عمل نماید خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او
آید و برادرش گفت که اگر حسن خود بیرون نیاید تو نیز برو و با او باش و چون برادر حسن بقلعه در آمد
اخوان بالیکدیگر مشورت کرده گفتند که مدتها درین قلعه محکم تحکم کرده ایم و ما را هیچ کس نبوده و
هر چه خاطر خواه بود ما با ایشان اقدام نموده ایم و از هیچ احدی نیندیشیده اکنون اگر بیرون رویم
بیقین جمعی که درین اوقات اموال ایشان بناحق ستده ایم بر ما دعوی کنند و ما چون از عهده آن
بیرون نتوانیم آمد بنکال و عقوبت مواخذه گردانند شوم تدبیر جز آن نیست که تا رمقی در بدن باشد
بیت بکوشیم کوشیدن مرد وار ・ ره جان بکوشش کنیم استوار ・ و مجموع دزدان و راه زنان
بودند این رای صواب شمرده اجمعی بر ایشان اتفاق نمودند و طبل عصیان کوفته بر سر برج
نشستن رفتند و ازین حرکت آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقران اشتعال نموده فرمان داد
تا کوس و کورکه و نفیر و فریاد و فغان آورده سورن انداختند و بعضی از دیوارهای قلعه که
مجموع آنرا از سر چوب ساخته بودند پیش از آنکه آتش در زنند بیفتاد و اهل حصار رخنها استوار
کرده فدایی وار بجنگ و جدال اشتغال نمودند و سپاه جلادت شعار فوج فوج متصدی نقب
و بیلکار گشته و برلیغ جهانمطاع نفاذ یافت که هر جا که مجوف ساخته بر سر ستونها نهاده هیمه و
نفط پر کرده آتش در آنها زدند و در شب این عمل بتقدیم رسانیدند اکثر دیوارهای قلعه افتاد
و برخی که ستون و چوب خالی کرده بود بالکل از پا در آمد بیست کس از بالای آن افتادند و حکم
صادر شد که دیوارها که دست غیر آن نرسیده بود مجوف ساخته و هیمه و نفط در آن تعبیه کرده

آتش زدند لشکریان بموجب فرموده عمل نمودند و مجموع دیوارها بیفکندند و برجی که در سر کار
یوسفشاه و استعداد بود بالکل منهدم گردانیدند امیر حسن و اتباعش از مشاهده این حال
حیرت مبالغ متصاعد شد و بقله کوه برآمدند بهادران سپاه نصرت شعار زانو زده رخصت
طلبیدند که بالا بر آیند و دمار از روزگار آن خاکساران برآورند و حضرت صاحبقرانی فرمود
که چندان صبر باید کرد که راه گشاده شود و چون بهم حصار تخریب باین مرتبه انجامید تکوتیان
تضرع و زاری بنیاد کرده فریاد الامان برآوردند و امرا و مقربان شفیع آنحضرت نهاده خواستند
شفاعت امرا در محل قبول نیفتاد و بهادران سپاه ظفر پناه چون این معنی فهم کردند بقله کوه
برآمده و امیر حسن را با هر که در قلعه بود دست در گردن بسته بدرگاه عالمپناه رسانیدند حکم
واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا از سپاهیان جدا ساخته آسیبی بایشان نرسانند و لشکریان را
بر امرا و تومان و قوشان قسمت نموده سیاست کنند بمقتضی فرمان تمامت آن مفسدان قطاع الطریق را
بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان تولجیان منارها ساختند و خانها که داشتند را خراب
کردند و بموجب فرموده یک دیوار حصار را نگذاشتند تا باستعداد روزگار معلوم عالمیان گردد که
استواری آن قلعه بچه غایت بوده اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِاُولِی الْاَبْصَارِ ذکر مراجعت حضرت
صاحبقران ظفر قرین و پیوستن شاهزادگان و امرا باردوی او و توجه رایت نصرت
دیار بکر داری بطرف ماردین رایت ظفر پیکر روز شنبه غره صفر در زمان سعادت و اقبال
بجانب عزیمت معاودت نمود و نشاط شکار از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر رو نمود فرمان داد
تا ملازمان رکاب نصرت انتساب بان قیام نمایند و بموجب فرموده عمل نموده و جرگه زده
شد و چون توقف نموده روز دیگر جرگه بهم رسید از آب شط گذشته بودند و امیرزاده میرانشاه
با لشکر خود پیش از حاله در حرکت آمده بجانب نصرم توجه نموده بود و بود شیخ نور الدین و
و بهشر و ... و امیر یادگار برلاس و جهانشاه جهاکو ابجایی و محمد درویش برلاس
و شیخ علی هرغوینی و اسمعیل برلاس نیز بقطری دیگر توجه نموده بودند این مجموع شاهزادگان و امرا
و لایات باغی را از لوث وجود مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان ساخته باردوی اعلی
چون عراق عرب با توابع در حوزه تصرف بندگان درگاه عالمپناه آمد آنحضرت خواجه مسعود سبزواری
بحکومت و محافظت بغداد فرستاد و وصیت کرد که در تعظیم سادات و علما و فضلا و صلحا دقیقه

زمین عمان نقضوا او کافر برابا دقیقه مهمل نگذارد و بنفس بی بدل اعاده مردیار بکوشد و امیرزاده میرانشاه
با فوجی از سپاه نصرت انتسا بجهت فتح و ضبط بعضی از ولایات بالای آب بغداد روان ساخت
و جسر بسته و از آب گذشته آوازه مراجعت شایع کردانید تا مخالفان از شرط و احتیاط غافل شوند
و سپاه نصرت شعار را سطر احتیاط در آمده از هر ده هزار نفر دو هزار نفر اختیار نمود و عثمان بهادر را
کرد دان اوان از بغداد آمده بود بضبط عرق بازداشت تا آل الوس را امر کرده از عقب بیایند و امیرزاده
محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوج قرا بهادر نیز برحسب فرمان در اردوی توقف نمودند
تا ضبط و یاسامیشی آن اشتغال نموده از پی بیایند و رایات نصرت شعار بالای آب روان شد
چون بقلعه کرکوک رسید اهل حصار طریق تمرد مسدود کردانیده ابواب موافقت گشادند و از
وار قلعه برسم سورغال بامر دامیر یار علی موصلی شد و در خلال این احوال قزل ابوتراب و میر علی
و چلکیس و سایر مردم از آن نواحی و مستحفظان قلاع و حاکم التون کوپرو [illegible] احراز سعادت
بساط بوس حاصل کرده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشتند و آنحضرت جمیع زنان و فرزندان ایشان
تسلیم و دد و حلی و ذیور ایشان مسلم نموده تا ما یحتاج ایشان مرتب داشته برای دختران جهیز ترتیب
نمایند و از اینجا نهضت نموده در اربیل نزول فرمودند و آمد حاکم آن موضع شیخ علی طوبی سنگین کشیده وظایف
خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقران از اینجا روان شده کنار آب چیاد ادا مضرب [illegible] اوغان
جلال شد و از آب گذشته بموصل از غبار سم سمند بادرفتار مشکین گشت و بزیارت یونس
و جرجیس علیهما السلام رفته نذر نمود تا جهت مزار هر یک ده هزار دینار کبکی خادمان [illegible] نقد و
جو تسلیم نمودند و صلوات و صدقات فراوان بمستحقان آن موضع رسانیدند و در این اثنا امیرزاده میرانشاه
که تسخیر اربل و الوس و احشام و صحرانشین اطراف و جوانب رفته مجموع را در مقام اطاعت و فرمان
برداری آورده و در موصل بعز بساط بوس فایز شده و یار علی والی [illegible] مذکور منزل [illegible] خدمتکاری
قیام نموده حضرت صاحبقرانی را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت را مجرجی ساخته و نوجر دوجامه
اثنای این اوقات سلطان عیسی والی ماردین از سواد موصل چون بدان نواحی رسید و پیش او کس روان
پیغام داد که لشکرهای آراسته در عقب ما بتعجیل بیاکه داعیه تسخیر مصر و شام در خاطر رسوخ یافته
و آنحضرت از اینجا گذشته در راس العین نزول فرمود و لشکریان بنواحی [illegible] و تاراج احشام قراقویونلو
ایشان فرستاد و سپاه منصور غنایم نامحصور کرده باردوی همایون معاودت نمودند و رایت [illegible]

از اینجا نهضت کرده برو خار رسید کرل که حاکم آن موضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بکوه جست و بعضی
از رعایا با او موافقت نمودند و پناه بکوهی بلند بردند و ایمغی برمزاج مبارک گران آمده طایفه‌ای از
متحصنان را فرستاد تا آتش هیب وسبی در ایشان زدند و حضرت صاحبقران با فرزندان و امرا
عالی مقدار برو خار در آمده و آن شهر بیست از بناهای نمرود که تمام عمارت آنرا از سنگ تراشیده
داده اند و قصر القاء ابراهیم خلیل صلوات الرحمن جریان یافته هنوز و اثر آن نار صباحی آن بر حوالی
چشمه تا غایت باقی مانده بود حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان در آن چشمه
غسل کرده از آن آب آشامیدند و قریب بیست روز بساط عیش و طرب گسترده طوی های پادشاهانه
مرتب داشته و جماعتی که بمراسم جلادت و شجاعت قیام نموده و آنان خدمتکاری و جانسپاری بتقدیم
رسانیده بودند با نعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافتند و خدمات شایسته بجای آورده
برای ملک و مال و اهل و عیال ایشان امان طلبید و مسئول ایشان با نجاح مقرون گشته مشمول
عاطفت و احسان شدند و والی حسن بن دردو جاودوی مجروبزبان [illegible] شده و بیاد من النفات
بیکران با برفقه ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین در آمدن اهمال نموده بود و خلاف
انتظار ان متوقع بود [illegible] حضرت صاحبقران فرمود که [illegible] در میان ولایت
و بجایی دیگر توجه نمایند و بواسطه ایمغی رایات نصرت شعار در روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول
ماردین در حرکت آمد و در اثنای راه سلطان علی والی آرزن و حاکم [illegible] دولت روی کعبه
آمال و قبله اقبال آورده در سلک ملازمان انخراط یافتند و آغایان و خواتین که در اعرق توقف نموده بودند
بموکب همایون پیوستند و چون موضع حمالک که هفت فرسخی ماردین است مضرب لشکر ظفر قرین گشت
حاکم جزیره ملک عز الدین از غبار سم سمند بادپیما زیادتی روشنایی دیده بینا حاصل کرده سعادت
پادشاهانه مستظهر گشته رایت شادمانی از اوج آسمانی بگذرانید و سلطان عیسی چون از توجه
جنود ظفر ورود شهریار گیتی پناه آگاه شد با تنسوقات فراوان و هدیه‌های قیمتی و عذر انگیزها
باردوی اشرف اعلی بفرستاد و بقصد رسیده نواب و امرا او ایشان بر سر بر حضرت شفاعت ساختند و سلطان
عیسی را نوزده پیشکشها معروض داشت و خبر جدوی زبان نیابت حاکم ماردین گشاده از
سبب تاخیر در آمدن سوال فرمود و خدمتش در مقام اعتذار و استغفار آمده التماس عفو و مغفرت
نمود پادشاه عطابخش بوزش پذیر بر تو التفات و عنایت بر حال سلطان عیسی افکنده کمر خلعت خاص

علیه در کنار آن بقعه وقوع یافته
و چشمه که نوعی آن ملک نشان داده میان
آتش خلیل الرحمن ع م م ع

ارزانی داشت و از آنجا روان شده و حوالی ماردین مضرب خیام سپاه ظفر قرین گشت
جناب عمر شیخ بهادر بفضایل نفسانی آراسته بود و از ملکات
شجاعتی موفور و کیاستی نامحصور داشت و حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده را در عهد بضبط ممالک
فارس و عراق تعیین فرموده متوجه بغداد شد و آنجناب در قرب یکسال بتنظیم مهمات این مملکت
قیام نموده ایل و الوس متفرق را جمع آورده مجموع ایشان را اگرچه چند سکاری برمیان
کذاری و فرمان برداری قرار دادند و طایفه از توابع شاه منصور در الوکا قلاع و بقاع حصین
پناه خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند شاهزاده جوانبخت برای پیر و حسن تدبیر بعضی از آن
مردم را بلطف و برخی بعنف مطیع و رام گردانید ایلچی یاد کند در وان کرده فرمان را اطلاع داشت
امیرزاده با تقرر بود بکویغار رفتند و در زمانی که شاهزاده مشارالیه بمحاصره قلعه سیرجان مشغول
و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم تسخیر مصر و شام بجانب بغداد بحرکت کسی از پیش آنحضرت آمده
خبر رسانید که فرمان چنانست که شاهزاده با لشکرهای فارس و عراق براه کوه کیلویه در حرکت آمده
بأردوی همایون ملحق شود و ایدکو برلاس و شاه شاهان والی سیستان و پیر علی سلدوز
بمحاصره سیرجان بگذارد امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده متوجه شیراز شد و در آن موضع اسباب
مهیا داشته امیر سونجک را بضبط ممالک فارس بگذاشت و امیر سونجک برحسب فرمان حضرت
صاحبقران بعمارت قلعه سفید که خراب کرده شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر
در شیراز توقف نموده امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش کرده با سپاه برخاسته از راه شولستان
متوجه دیار بکر شدند و از کردستان گذشته بقلعه مختصر رسید که آنرا خرمان تو گویند و اکراد
در آنجا ساکن بودند و غله فراوان داشتند شاهزاده نوکران فرستاده از ایشان طغار طلبید
سر باز زدند و نوکران باز گشته صورت حال بعرض رسانیدند شاهزاده سوار شده بر فراز تلی
بر آمد ...
بود که تیری از آن حصار ...
در فی الحال ...
چون بقلعه خرمان رسید ... که نزدیک بآن بود که ...
تیری انداختند ... امیرزاده مشارالیه ...

قلعه را گرفته هر که را در آنجا یافتند با کودکان شیرخواره پاره پاره کردند و در درج سلطنت امیرزاده
پیر محمد و ارکان دولت شاهزاده را دود حیرت بسر آمد و آتش فرقت ولی نعمت خرمن صبر و سکون
بسوخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد مبارکش را در سرای سعادت نهادند آری بر جویبار دولت
و اقبال نهالی بالا نکشید که از تندباد حوادث متمایل نگشت و بر سپهر حشمت و عظمت اختری درخشان
نشد که عاقبت الامر بمحنت کسوف گرفتار نیامد بیت چون نیست زهرچه هست جز باد بدست آنکس
که هرچه نیست در عالم هست حضرت پادشاه کردون صولت انتظار قدوم امیرزاده عمرشیخ میکشید
که او مشورت نموده عازم دیار مصر و شام گردد که ناگاه توکل بهادر از اردوی همایون و اهم
سمع حضرت رسانید امرا و ارکان دولت در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته بر روی گفتن و نه
نهفتن مشکل همینست که ما مشکل خود را گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم عاقبت
جز اظهار چاره ندیدند و در خلوتی باتفاق بعرض فرمان فرمای آفاق رسانیدند حضرت
صاحبقران دولت پایدار دست در دامن اصطبار زده اصلا اضطراب بخود راه نداد و زبان
بیان بکریمه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بگشاد و تمام ایالت فارس را در قبضه اقتدار فرزند
امیرزاده پیر محمد نهاد و او همراه شاهزاده بود و اوج قرا بهادر برحسب فرموده بایلغار
متوجه خرمان توشند و امیرزاده مصیبت رسیده را با امرا شاهزاده مرحوم بطرف شیراز باز گردانید
و خود بین بنابر اشارت علیه در رکاب او روان شدند و بعد از مدتی خواتین امیرزاده عمر شیخ بهادر
انار الله برهانه سونج قتلغ آغا بیک و ملکت آغا و فرزند سعادتمند او امیرزاده اسکندر
آنجا برا از شیراز بقبه الخضرا در کش نقل کردند و در بقعه که از مسجد شاه حضرت صاحبقران
در جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین کلال مدفون ساختند و سبب نقل نعش شاهزاده مرحوم
بر ظفرنامه برسانیدن تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است ذکر بقیه قصه ماردین و مصالحت
سلطان عیسی بفرموده پادشاه با تمکین و توجه آنحضرت بجانب جزیره و اطاعت ملک عزالدین
چون سلطان عیسی بدرگاه عالم پناه آمد باج و خراج قبول کرد لشکریان بعضی جهت تحصیل مال
و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین در آمدند ناگاه طایفه از دزدان و اوباش غوغا بر ایشان
آوردند و رای عالم آرای پادشاه جهانگشای برین حرکت اطلاع یافته سلطان عیسی را طلب داشته
بر آن بود در آورد و تواجی تفحص و تفتیش نمود از نجوای کلمات او بوضوح پیوست که خودش در وقت

آمدن با برادر و معتمدان خویش گفته است که هیچ حرف قلعه را از دست ندهند و شهر را تسلیم
نکنند و وصیت کرد که اگر من هزار مکتوب فرستم شما شفاعت من قبول مکنید و التفات سخن
من منمایید که من خود را فدای شما و این مملکت میسازم و بعد از ثبوت این جرمها یرلیغ واجب الانقیاد
باخذ و قید او صدور یافت چون اواخر زمستان بود و علف در آن نواحی یافت نمی شد و کثرت چهارپایان
بمرتبه که مناسب و هم از آنطرف او عاجز می آمد و رای عقده کشای صواب در آن دید که از آنجا نهضت نماید
و محاصره و فتح ماردین را بوقت دیگر گذارد و لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد و چون دو سه
مرحله قطع فرمود ناگاه هوا متغیر گشت و ابر و بارندگی پدید آمد و بمثابه که زمان طوفان نوح بنسبت
بخشک سالی در نظر بصیرت مینمود و زمین آن ناحیه بغایت نرم بود و در وحل فرو رفتند و زمان
و زمان بارندگی اشتداد مینمود تا بمرتبه رسید که بیشتر خلایق الاغان بر جای گذاشتند و دواب منها
برهنه‌پا زده قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امرا و نوئینان نمدها و زیلوها و امثال آنها
بر روی لای انداخته بگذشتند و مبدا بارندگی هفدهم جمادی الاول بود خلاصی از آب و وحل
در عاشر جمادی الآخر و پیش از این واقعه حضرت صاحبقران کامکار تحف و تنسوقات بیرون
از شماره مصحوب معتمدی جهت فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام کرد در ملازمت
ملک عز الدین که حاکم جزیره بود سعادت زمین بوس دریافته بود و مشمول نظر عاطفت و احسان
گشته پای در طریق بیراهی نهاده در اثناء راه دست درازی کرد و مجموع آن هدایا و تبرکات را
بجزیره در آورد و ملک عز الدین عهد شکسته با آن مفسد در ساخت و حضرت صاحبقران ملک مقدار دو
سه بار جهت الزام حجت کس پیش ملک عز الدین فرستاد که شیخ مدبر را بفرستد تا ما دست از دم عفو بر جریمه جرم او
درکشیم و الا مجموع جزیره و قلاع تو در زیر سم ستور لشکر پست و تاراج خواهد شد ملک عز الدین بر
حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده پنبه غفلت از گوش بیرون نکرد در پنجشنبه ثالث شهر جمادی
الاول اوروق را گذاشته ایلغار فرمود و با لشکر ظفر قرین از دجله بعبره گذشته شبگیر کرد
و در وقت سحر بر سر آن زمره گمراهان که در خواب غفلت فرو رفته بودند بحر جنیبه رسید و ملک عز الدین
حاکم جزیره در آن شورش و آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد و آن شخص او را دستگیر و مقتول کشید
بعد از آن که مال فراوان گرفت و خود خویش را رها کرده و ملک عز الدین بشفقت بسیار از جان امان یافت و در
خون خوار بیرون برده و مناطق مملکت او عرصه نهب و تاراج گشت و جمیع قلعه جزیره را گرفته

سپاهیان

سپاهیان از نقد و چهارپای بی پایان شدند و این نصرت اتمام بعد از گوشمال اهالی آنجا نهضت کرده
معاودت نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرمود فرمان داد که تمامت اموال را از غنایم و احمال
و غیر ذلک بموصل نقل کنند و آنها را در چهل کشتی بمدت ده شبانروز از آب گذرانیده باردوی همایون
رسانیدند

چون زمستان بپایان رسید و خسرو انجم برج شرف خرامید شهریار بر و بحر بعد از فتح جزیره
پرتو التفات بر احوال لشکر انداخته پیادگان را سوار ساخت و امیرزاده میرانشاه گورکان برسم منقلای
از پیش روان شد و احشام و صحرانشینان پایمال حوادث و لگدکوب نوایب گشتند و دوازدهم
مذکور حضرت صاحبقران با سپاه منصور بظاهر ماردین فرود آمد و باطراف و جوانب نزدیک محیط
شدند از آواز کورکه و کوس و ولوله درین گنبد آبنوس افتاد و روز دیگر حضرت صاحبقران کامیاب
با سپاه قول و جوانغار متوجه حصار گشتند و پیش از همه لشکر قول نزدیک باره نردبان بر دیوار نهاده با
بر آمدند و سپاه بعضی از آن دیگر از اطراف حمله آوردند و دشمنان براندند و شهر را مسخر ساختند
مخالفان از بیم جان روی بقلعه نهادند لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را بکشتند و بسی از
پسران ماه پیکر و دختران خورشید منظر در زیر دست و پای دواب هلاک شدند و بسیار زن
از تشنگی قالب تهی کردند و جنود ظفر انتساب اموال بیحساب بدست آورده در پای محیط
اشتغال نمودند و آن حصاریست در نهایت محکمی و استواری بر سر کوهی بلند واقع شده مقدار
یک آسیاب آب از آن قلعه بنشیب می آمد و شعرای بلغا منثورات و منظومات خویش بمتانت
و حصانت آن قلعه عبارت کرده‌اند و از آن حصار بقلعه شهرستان فرمود القصه بهادران
و دلاوران سپاه ظفر قرین از نایره تاب آتش رزم و پیکار افروختند و چون خسرو سپهر احتشام از نقاب
ظلام در روی کشید دست از جنگ باز داشته در احوال حصار توقف نمودند و روز دیگر
بالا رفتند و هر که با اندرون قلعه رفته بود و سپاه بکراهان گرفته فرود آوردند و ارباب حصار چون
فوج فوج لشکر نصرت شعار مشاهده نمودند خوف و خشیت بر ضمایر ایشان استیلا یافته
تضرع و زاری آغاز کردند و بجان زنهار خواستند و حضرت صاحبقران دولتیار از پای قلعه باز
باردوی همایون نزول فرمود و اهالی ماردین میوه‌ها و پیشکشها بیرون فرستاده باج و خراج را
متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که مردم آن سرزمین را دستگیری کرد آن بود که در اثناء تضرع

و در روز ... جمادی الآخر سنه ست
و تسعین ... سبعمائه
ماردین را تاخت

تعیین نموده و مجموع چنان مقرر کرده اند که امیرزاده محمد سلطان را جوانغار با جیبا خود و انبوه داشت و در تنظیم

بیکراند راه سیواس بجانب صحرا موش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب

گشت و با انکه موسم بهار بود از شدت سرما و کوتاک برف و اسب و اشتر بسیار در ان عقبهای بلند

که پیش آمد تلف شد در روز سه شنبه یازدهم رجب از تمامت آن عقبات دشوار و راهیای دشوار گذار

عبور فرموده صحرای موش مضرب سرادقات جلال گشت و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده محمد سلطان

عمل یاردوی اعلی پیوستند و حاکم تفلیس حاجی ترخان که مجموع ولایت گرجستان بحسن اخلاص

منفرد و طاق بود درین موضع بشرف پایبوس استسعاد یافته اسپان باد رفتار بکشید و از انجمله

اسپی کمیت بود که با تمامت اسپان حاکم ولایت اطراف که برسم پیشکش آورده بودند دو اسپ ازو

سبقت کردند و حضرت صاحبقران خدمتش را منظور نظر اشرف کردانیده مملکت او را باو بکرامت ارزانی داشت

انجا بر وی مسلم داشته و قامت قابلیت حاجی ترخان بخلعت طلادوز و کمر و شمشیر بدین منزلت توصیف

یافت و بسر جرنادر قلعه تفلیس محفوظ و مضبوط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس با طایفه

از سپاه ظفرپناه بمحاصره قلعه النجق فرستاد و چون قرا یوسف و احمد ترکمانان آوازه توجه بر قاعده

فرار بر قرار اختیار نموده بودند حضرت صاحبقران ممالک ستان درین باب مشورت فرموده رایها بر ان

قرار گرفت که جمعی را بتکامیشی ایشان فرستد و آنحضرت برهان اعلان جهانشاه بهادر با دیگر امرا نامزد

شد معیوب او سلطان از صحرا موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمان داد تا انجا که بیشتر و مقدور باشد

بروند و عنان بازنکشند و در دفع شر ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و بنفس همایون چند روز

در انمحل توقف نموده بجهت استیصال طایفه که از غایت خونخواری شعار خود ساخته بودند کردان

پناه مشار الیه امیرزاده میرانشاه را با لشکر بهرام انتقام فرستاد و فرموده که هر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش

آمد امرا از ایلی و سطوت خسرو این کرده اند و آن که غرق در مرتبه ولایت و ناموس وی ماند تا راج رده و از

وقایق سیاست نگاه فرو نگذارد و بعد از فراغ از کوشمال اعدا بجانب قلعه النجق بشرد و در محاصره آن

سعی و اجتهاد مبذول دارد و برلیغ جهان مطاع صدور یافت که تواجیان باطراف ممالک محروسه رفته

لشکریان را کا بیاسی کان جمع کرده بدرگاه کیتی پناه آورند و ایشان بر حسب فرمان روان شدند و در آن اکناف

و اقطار جهان جهت اجتماع لشکر عساکر کردون مانند متوجه و پراکنده گشتند و رایات فتح آیات از صحرای

موش در حرکت آمده بجانب الطاق بازگشت و حضرات ایشان بمماة سرا پرده خاص و توشمان آقا در

و آن حوالی که در سلطان توقف نموده بودند در اینولا از انجا بیرون آمده متوجه اردوی اعلا گشتند

وچون حوالی اخلاط محل گستراینده بساط جلالت مناط شد والی عیدلی چون در زمره دولتخواهان

قدیم انتظام داشت بدرگاه کیتی پناه شتافته بشرف زمین بوسی دریافت و پیشکشهای مناسب کشید و

در محل قبول افتاده و غرق عاطفت و مرحمت خسروانه در حرکت آمده اخلاط و ایل و آلوس آنرا آباد

سور عالی هنود و حضرت صاحبقران بدان بیابان میل شکار کرده ملازمان رکاب نصرت انتساب

بمقدمات آن مشغول شدند و بعد از دو سه روز جرکه بهم پیوست آهوی سعید و فوج دوش

کوهی و گوزن فراوان افکندند و چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین از حضرت جدا مانده

در سلطانیه اقامت داشتند در اینولا که خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق

زبانه کشیده براه اوج کیساد در حرکت آمد و در اثنا راه ملاقات واقع شد جمیع آمال همگنان

از رشحات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران ریان و برومند گشت و از تذکیر واقعه جگر

سوز امیرزاده عمر شیخ بهادر حزن والم بی پایان بر خاطرها استیلا یافته شاهزادگان و امرا

و نوئینان مراسم تعزیت تازه ساختند آخر الامر چشمها از گریه باز ایستاده و زبانها از ناله خاموش

شد و بمقتضی کلمه الانسان مرکب من السهو والنسیان آن شکوه صدمه در سلطنت بر خاطر

دوستان و هواداران فراموش گشت و همت صاحبقران ظفر لوا بر تو التفات بر انتظام احوال

مملکت انداخته قمع و استیصال اعادی و جهت ساختن تیمور خواجه اقبوقا و امیر محمد

درویش برلاس که محاصره قلعه النجق مینمود فرستاد و بنفس سعادت خود متوجه قلعه

ابرنیق شد اهالی قلعه مال قبول کرده هرچه دانستند از ناطق و صامت بیرون فرستادند

و با عیال و اطفال بر سر کوه آمدند و فریاد الامان بآسمان رسانیدند مزاج اشرف حضرت صاحبقران

که منصف بعدل و انصاف بود ایشان را بیرون آمدن معاف و معذور داشت و از آن موضع

بازگشته و شب در میان کوچ کرده با اوج کلیسا نزول فرموده و مقاربان ابخاز و الی اودنجان

که سوابق اخلاص با لواحق اختصاص جمع داشت با مطایا و هدایا باردوی سعادت انتما رسید

آمده بود منظور نظر کیمیا اثر و سایه عنایات بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت چون اکثر حکام

و سرداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز بر ساحت بارگاه پادشاه عالم مطیع

نهادند و مصر دیر قرا محمد ترکمان که حاکم قلعه اونیک بود ضیاسه خاطر خطیر جهانگیر متوجه تسخیر آن

حصار شد و امیرزاده محمد سلطان را در مقدمه روان کرده رایت نصرت آیت براه دیگر بعد از آن در حرکت آمد

وحضرت صاحبقران سیوم ماه شعبان این ماه پیشتر از امیرزاده محمد سلطان بآن مقام رسید
لشکر فی الحال جنگ درانداختند و بمساعدت دولت روزافزون پادشاه زمین حصار [illegible] را
مستوی ساخته با خاک یکسان کردند و مصر با اتباعش بقلعه کوه تحصن نمودند بهادران سپاه ظفر
مآل پیاده گشته و جیرها و تبرها گرفته فی الحال بکمرها برآمدند و نزدیک بدروازه رسیده نعره
جوش و خروش کردند بیت پیاده روان شد یکی دار و بیل ؛ سوی مصر مانند دریای نیل ؛ سپه
بقلعه رسیدند تنگ ؛ برآمد ز هر جانبی کوس جنگ ؛ فتوحی ز هر گوشه بگماشتند ؛
عراده ز هر سو برافراشتند ؛ هر کس که چند فر از فصیل ؛ [illegible] زندش که کرد قتیل ؛
ز ان کمرها سنان بلنگ ؛ سپاه انجمن شد بآیین جنگ ؛ چو مژگان خوبان صف زدن ستاد ؛
یکی در نشیب و دگر در فراز ؛ روز دیگر مصر پسر خود را با تحف پادشاهانه بپایه سریر اعلی فرستاد
عرضه داشت که فرمان بردارم اما از مخافت جز ظلک فرسای یارای بیرون آمدن ندارم اگر این نوبت
امان یابم تا از سر اطمینان خاطر بخدمت شتابم غایت بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران کشودن بستان
دوستکان نواخته فرمود انچه مصر فرستاده مقبولست و با او بگوید که از سر جرایم او درگذشتیم
اما باید که بزودی بیرون آید تا از عنایت ما شامل حال او گردد و ایشان باز گشته بقلعه درآمدند
این سخنان با وی گفتند مصر از طالع ضعیف و بخت بد کلمات نیکخواهان را بسمع رضا اصغا ننمود
واهل قلعه دست بتیر و کمان زدند و جنگ آغاز کردند روز دیگر امیر [illegible] مصر را
از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرد و گفت ای چه سودای فاسد و خیال باطل است که بخیال دماغ را
داده و با پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتکاری و غاشیه کشی او آمده اند خلاف
و نزاع میکنی و هیچ نمی اندیشی که هم بچه سرانجام کند و از عقوبت این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمدن
از استماع این کلمات خوف و هراس مصر زیاده شد باز دیگر خود را با سنلمش که از خویشان
نزدیک او بود و از دلاوران آنمرز بان بمزید جرأت و جلادت امتیاز داشت با اسپان بادرفتار بیرون
فرستاد و انجه بزبان تضرع و استکانت در پایه سریر اعلی عرضه داشتند که مصر امیدوار است که آنچه
سابقا التماس نمود برنهج انجاح اقتران یابد حضرت صاحبقران کامکار دانست که مصر [illegible]
کنجه قلعه مستظهرست بدان جرم یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت و بهادران لشکر منصور دولت
بپای کمر رفته تا دو جنگ جای تصمیم کردند و درانا حرب و قتال بر حصار تیرباران ساختند که جز یکی بران

نوشته

نوشته بودند بمحصل سطور انکه میان مصر و سنلمش خویشی نزدیک است و استظهار ارباب
این قلعه و اصحاب این بقعه بدوست اگر خدمتش را مقید کرده آید فتوری تمام باحوال ایشان
راه یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور از تحت ایمعنی پرتو انداخته بود و روز دو
شنبه حضرت صاحبقران پسر مصر را پیش خود طلبید و او را در حد شش سالگی بود و در کمال
حسن بحسن تقریر و حرکات موزون و کلمات دلفریب از ابناء زمان امتیاز داشت و از کمال
چون بپای تخت رسید روی بقدم همایون بندگی حضرت نهاد و زانو زده بعبارتی دلپذیر
چون بدین خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از سر کشتن او درگذرد من بروم و سعی
کنم که با شمشیر و کفن بدرگاه شهریار زمین آید آنحضرت فرمود که هر چند چون پدر تو بخت پست
تو بخشیده بشرط آنکه پیش ما آید و حضرت صاحبقرانی از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی
از فرزندان داد و بر پسر مصر کرده و حایل یکی از شاهزادگان در گردنش آویخت و او را با جمعی از نوکران نهاد
استمالت نامه مشتمل بر عنایت و عاطفت بیکران نزد پدر فرستاد و او را چون بدین هیأت بقلعه در
آوردند اهالی آن بقعه در جوش و خروش آمده زبان بدعای دولت ابد پیوند گشادند و مفاتیح
عتبه علیا را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده و مصر آن جماعت را خلعتهای فاخر و نقد و گوهر داده باز
و اما از غایت دهشت و هراس [illegible] و دخم نداشت که قدم از قلعه بیرون نهد و خویش را
وخود را بپای درگاه والا استنباه رساند [illegible] چونه مصر در آمدن تاخیر و تسویف
جایز داشت حضرت صاحبقران فرمان داد که ساکنان قلعه را [illegible] ساختند و در اثناء این اوقات مصر
با تحف و پیشکش از حصار فرود آمده روی نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاد و بزبان استکانت عرض
داشت که جرم من بنده اینست از بندگان این آستان امر آنچه حدا و پلشد که در مقابل خدام عالی
آید لیکن از غلبت خوف و خشیتی که بر وی استیلا یافت دست و پای بر زد و التجا بجای داد
کشکوه این کرده که سلاطین در کتاب نصرت الحساب اند هر مشیر قبان آب شود اگر مصر خود
بخود راه دهد عجب نباشد [illegible] الحوف ترکان حضرت صاحبقرانی او را خلعت داده
نوازش فرموده گفت اگر مرد بجان و مال دلبستگی دارد باید که زود بشتابد و الا هر چه بیند
خود بیند و اهل حرم و سرای ملک خانم و تومان آقا و دیگر خواتین مادر مصر را دیگر خلعتهای فاخر
بخشیده کسیل کردند و چون بقلعه درآمد کیفیت حال با پسر در میان نهاد و مصر از غایت شفقت

قلعه
واد با بر عصیان اصرار نمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که استادان هنرمند در پای
عمارت بلند ساز نقب و نو راه کنند و زمانی بدان اشتغال نموده بنای رفیع از ان حصار با تمام و سا بر بستند
و از ضرب سنگ عراده و منجنیق محصوران را تنگ آوردند و چون پانزده روز از رمضان بگذشت
ذلت آب عرصه رسید که مصر بی تاب گشته مجموع رعیت را از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ قلعه
از زخم سنگ یکسان گشت بیت آن مصر هلکت که تو دیدی بیخ از بن شد آن بنیان مکرر که نشنیدی
زیر شد و از اضطراب و بیچارگی با دختر پسر خود را پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاده زاری و تضرع
ادا کرد و شاهزاده جوان بخت ادام ابائه بر سر لطف و عنایت از آشفتگی مصر و هراسی که از آنحضرت عرض
داشت آنحضرت شده بود که اگر به شفاعت آسیبی به جورد اساید و در حسب فرمان فرستاده دلخلعت
پوشانیده باز گردانیدند و آن شخص با مصر آنچه دیده و شنیده بود باز گفت و بر آن که ابا نمودند که
در بیرون آمدن حضرت مصر هزار هر تیر بود که بر کمال فضیحت باید و همچنان بوهم خویش مصر بود
و حرکت آمد شد بوجی میکرد و سالاران سپاه ظفر پناه بر آن کمر همت بیرون رفتند پیش از همه
خواجه شاهین در هوای تسخیر قلعه پروانه نموده با هفت کس در شب تاریک بکری بستند در آمده در
مواضع مرتفع آتشی بر افروخت چنانچه عرق بهادران نهضت نشان در حرکت ... سپهسالار مخالفان آ...
یافته مرد راه بر ایشان بگرفتند شب تاریک بود و گرههای باریک جنگی عظیم شد و امان شاه زخم داد
باز گشت ازغو نشاه با طایفه از دلاوران دشمنان را از هر موضعی که از تفاع آن سیصد گز بنا
بود بر آمدند و به دیواری رسیدند و زیر بار و بر خالی ساختند و هر چو بها باز داشتند و مصر در آن قضیه
مطلع شد و خود را از بیم بسل شاه بند و نور که اتش چون سیلاب بر خویشتن ضبط یافتند از روی اعراض
و استیلای جنگ از بن الکف دل راه گریز جستند و مصر در روز جمعه غره شوال حل انتقال المصاب ... اند
[illegible] با امیر زاده یکی بیرون فرستاد و ایشان تقبیل قوایم سریر حضرت مصر فایز شدند و زبان بگا
[illegible] ند و آن عورت بیچاره روی بر خاک نیاز نهاده زاری و فغان بر آسمان رسانید و از سر
و گناه برای بر الهان خواست مراحم پادشاهانه شامل حال او شده فرمود که خون او را بتو بخشیدم اما با
که هیچ بخطی بیرون آید و اگر در آمدن تعلل نماید خون جندین خلایق بعد از تسخیر قلعه در گردن او
شاد و مصر از پیش بیشانیک باز گشت و از صورت قضیه پسر را اعلام داد مصر همه دیگر با شمشیر و کفن
بیرون آمد با امیرزاده محمد سلطان التجا نموده پیشانی بر خاک نهاده گفت اگر شاهزاده جوانبخت مصلحت

مصر نا امید و اد کرد تیغ بدرگاه عالم پناه آمده و کلات او را معروض داشته شفیع جرایم وی
گشت حضرت صاحبقرانی مصر را بشاهزاده بخشیده از سر گناه او در گذشت لیکن بر لیغ واجب
الاتباع نفاذ یافت که سلطان عیسی والی ماردین مصر را بسلطانیه برد و سلطان عیسی در آن
مواضع توقیق نموده مصر را بسمرقند فرستد سالار زمان موکب همایون بر موجب فرموده عمل نمود
حکم شد که غامت الآه و ادوات حرب و جنگ که در قلعه اونیک بود بیرون آوردند و ایلچی و امیر
محافظت آنجا منسوب گشت ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب تفلیس و فرستادن لشکر بجانب
گرجستان و ولایت امیرزاده ابراهیم سلطان شهریار گیتی گشای کشور گیر دخش دولت فدای
اکلیل و سریر بعد از تسخیر قلعه اونیک پنج روز در آن موضع بساط انبساط گسترده داد عیش و طرب داد
و چون از لهو و لعب سلامت و ملامت روی نمود در روز هشتم ماه شوال در اثنا راه جناب امیر حاجی
سیف الدین بما وراء النهر آمده مهمات ملکی معروض داشت و حضرت صاحبقران در حالتی که بمقر ظفر
روضه رضوان بود در زود آمده جنگ روز توقف نموده و در روز دوشنبه هشتم ماه مذکور قرین
واد تا طوی عظیم ترتیب کردند و در آن طوی امیر طهرتن را بمنشور ولایت ارزنجان و تولجی آن بلند
کردانیدند و بکلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه ساخت و امیر زیرک جاکو پیش لر ابن با طایفه از
بردلان بر جانب تحوی بقلعه آدین رفته بود و بدانجا رفته بود و بدانجا رسیدند و در پای محاصره و جنگ
بدیشان نمود و حاکم قلعه امیر بایزید چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد دانست که اهل حصار
با بال حوادث دفع کار خواهند گشت لاجرم حیله اندیشیده امان طلبید و التماس نمود و عهد
کرد که اگر لشکر دست از محاصره باز دارد و از پای حصار برخیزد و بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او مبذول
داشته و از انجا بر خواسته قریب آن موضع در محلی نزول کرده امیر بایزید بی انکه امیر زیرک را اعلام
کند هنگام سحر از حصار بیرون آمده متوجه درگاه عالم پناه گشت چون بار دو وی همایون رسید
منظور نظر رحمت و عاطفت شد و حضرت صاحبقرانی ولایت آدین را باو بخشید و مال او بتمام
و خلعت خاص و کمر زرین خدمتش باز گردانیدند و ایلچی فرستاده امیر زیرک را باز خواندند و در خلال
این احوال برهان اغلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از راه
اسقا با لشکر گران متوجه گرجستان گشتند و آنحضرت بنفس همایون از جنگلستان الرزاق
عازم آن صوب شد لشکریان ظفر قرین از اعداء دین هر کرا می یافتند قتل و غارت میکردند
صحرایی در لکش و مرغزار دلکش بغایت خوش نزول آمدند و از جمله تنوخانی که در آن اوان روی نمود آن بود

[illegible]

که اختری مبارک فال از افق جلال طالع گشت یعنی در روز خجسته سه شنبه بیست و ششم شوال
سنه ست وسبعین وسبعمائه حضرت ملک تعالی امیرزاده شاهرخ را فرزندی سعادتمند ارزانی
فرموده و با ابراهیم سلطان موسوم آمد و ایلچی کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را از ایصال این
بشارت فرخ فال مسرور گردانیدند و صورت بیت ویک در بخشش و سور و سرور که زاید ندو حضرت
صاحبقران با کمال مسرت و شادمانی از غزا بخارض کوچ کرده در دشت منیک کول فرود آمد و در این موضع امرا
و بهادران که بر گرجستان رفته بودند و قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده و با غنایم موفور باز گشته
بعز بساطبوس فایز گشتند و بار دیگر طوی کرده بر رسم شکرانه صبح عرایض بر نواز فرمود **ذکر رفتن شاهزاده**
جوانبخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند بحکم فرمان و توجه صاحبقران دیگر بار
بجانب گرجستان در بیست و یکم ذی قعده سال مذکور خاقان موید منصور فرمان داد که امیرزاده
شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید و چون شاهزاده مشار الیه عزم رفتن
کرد آنحضرت اشارت فرمود که مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آقا و دیگر خواتین و آغایان در هرابقها
تا سلطانیه روند و ایشان در آن موضع توقف نموده شاهزاده متوجه مقصد گردد تا با امرای
حرم و باحرمت بر حسب فرمان فرمود در همه موضع حرکت آمدند و بعد از رفتن ایشان بار دیگر داعیه
فضیلت جهاد از خاطر انور پادشاه بحر بر سر زد لاجرم عنان بجانب گرجستان که بغرا و قلقا یقون اشتهار
دارد منعطف ساخت و ایشان بقلال جبال و مواضع استوار پناه برده بود سپاه جلادت شعار بکوهها
بالا رفته در باره آن بی دینان قتل و غارت تقدیم نمایند و مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت
نمودند و حضرت صاحبقران شکار کنان میرفت تا تفلیس که معظمترین بلاد گرجستان و دار ملک
سلطان ایشانست رسید و از آنجا بازگشته بولایت شکی آمد و امیر حاجی سیف الدین و آقبغا
با جمیع امرا بر سبیل ایلغار باطراف آن ولایت فرستاد تا هر کرا از د رایلی در آمده ابواب عنایات و عاطفت
بر روی او مفتوح سازند و هر کس که بخالفت نماید بنیاد او بر اندازند بر حسب فرموده عمل نموده
کوه و دشت را غارت کردند و ایل و الوس آن نواحی را کوچ ساخته بر همایون رسانیدند امیر
شیخ نور الدین بیر سادبوغا با لشکر سنگین بکوهستان روانه فرمود و ایشان چون بکوهستان
در آمدند شیر علی شکوه حاکم آن موضع مال و منال را وداع کرده از خوف جان بگریز نهاد و شیخ نور الدین
آتش نهب و تاراج در کوهستان زده با غنیمت فراوان بدرگاه حضرت صاحبقران باز گشت و در خلال
این احوال کسی از جانب شروان آمد خبر آورد که لشکر توقتمش خان با تبع ایشان علی العلان و البیان آمد

وجمعی دیگر از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا بدهانه دربند که دمشتر بعضی ولایات شروانشاه را
کنار و قوما اینجا آنحضرت بود تاختند حضرت صاحبقران فی الحال بجانب ایشان در حرکت آمد
مخالفان چون از توجه رایات ظفر نگار خبردار شدند فرار بر قرار اختیار کردند و از آن مهلکه جان
بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق در ولایت قراباغ محمود آباد نزول فرمود و قبیر رام زد
نشان را با اوج کیوان بر افراشت و از آنجا امیر شیخی را بطلب جهانشاه و اولاد سعادتمند فرستاد
و سرای ملک خانم و تومان آقا و دیگر خواتین و فرزندان عالیمکان بر حسب فرمان روانه شدند و منازل
طی نموده و از آب کر گذشته سعادت دستبوس حاصل کردند و در این اثنا امیرزاده میرانشاه از
طارم البحوق نهضت نموده روی بار دوی اعلی نهاد و چون بموضع بایی رسید حق سبحانه و تعالی
نامرد او را بعد از فرزندی زیاده کرداند و حضرت صاحبقران این خبر استماع نموده آن پسر را ابا بکر
نام نهاده و امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ بر حسب اشارت علیه سونجک و حسن جغله
و علی بیک و عیسی را با لشکر خاص روانه ساخت در دیوبند مقام عز بساطبوس مرافق گشت **ذکر احوال سلطان احمد**
جلایر بعد از هزیمت و جلوس او بار دیگر در بغداد کار رانی سلطان احمد جلایر چون از هیبت لشکر منصور فرار کرد
بجانب حلب میل نمود و اعیان و اشراف آن دیار بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمان
فرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه کرده و آنچه مایحتاج او بود آماده و مرتب
و مهیا داشتند و سلطان احمد چند گاه با بریت بیکران در ولایت حلب شب بروز و روز بشب
رسانیدند و برقوق ایلچی پیش او فرستاده خود را از ندیم و خدمتکار خواند و پیغام داد که ملک را
و مال را حکم مشارکت دارد بلکه مجموع آن اگر در تمامی تملک بکند هیچ مضایقه نیست سلطان احمد
سه اسب با ساز و خلعتی نفیس و افسر و کمر مرصع داده عذر خواست متفق گشت که ارکان بلده سلطان را استقبال
نمودند و اسباب ضیافت ترتیب دادند و چند روز در آنجا انبساط و خرمی کرده از آنجا روی
بمصر نهاد و چون نزدیک بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال او نمود و پایه عزتش را از
ذروه عیوق بگذرانید و صد و سی اسب تازی و سی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرد سلطان را
قریب بر و دبیل در موضع نوه آمده و هر روز مکتوبات عزیز همراه اکو لات لذیذ بخدمتش میفرستاد
و سلطان احمد برکات حسیات عصر آن مینهاد و چون ایام ضیافت بنهایت انجامید در امور ملکت
مشورت نمودند و ایشان بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با لشکرها متوجه حلب گردد و ملک برقوق خود

باز کرده و سپاهی عظیم آراسته گردانیده سلطان را گسیل کرد و سلطان احمد چون بحلب رسید شنید
که حضرت صاحبقران مالک رقاب از غزو گرجستان معاودت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قبچاق
معطوف ساخته است و بنابر آنکه مصلحت ناظر عزم بر مصر یا بر اهدی خواهی کرده باز گردانید و از آن جانب
متوجه دار السلام بغداد شد و خواجه محمود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تبریز شتافته سلطان
احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمائه بار دیگر بر تخت عراق تمکن یافت **گفتار در لشکر کشیدن**
صاحبقران بجانب شمال و وقوع محاربه بزرگ با توقتمش خان در اواخر زمستان که
سلطان جلالت شعار باستر آباد و نهاد فرمان فرموده و بنابر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر یاد
جهانگیر خطور نموده که توقتمش خان را مجددا گوشمال باید داد تا بار دیگر پای از اندازه خویش فراتر نگذارد
و بواسطه امنی بر نوال التفات بر احوال سپاه ظفر پناه مرا انداخته بمیرا النعام و الکا داد و حضرت عصمت
با اعزی رواسی سلطانیه کوچانید و فرمان داد که میرانشاه خان و تومان آقا با اولاد و عیال از سلطانیه
بسمرقند روند و دیگر خواتین در آنجا توقف نمایند و در هفتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین
خدیو آفاق با لشکرهای آراسته بجانب دشت قبچاق علم توجه برافراشت و پیش از حضرت صاحبقران
ظفر قرین شمس الدین المالغی را که مردی چرب زبان شیرین سخن بود و بر کیفیت و دقایق امور واقف
و بر فنون حکایات مطلع و بر ایراد کلام بر حسب مقتضی مقام قادر از محمودآباد با مکتوبی مشتمل
بر وعد و وعید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان فرستاده بود و او از دربند گذشته
در دشت قبچاق بر توقتمش خان رسید و مکتوب خسرو آفاق رسانید کلمات حضرت صاحبقران
از نفوذ یکتا دانی و کمال سخن دانی بنوعی تقریر کرد که در خاطر خان تأثیر و جای گیر آمد و توقتمش خان
میل صلح و صفا نموده خواست که دست در دامن اعتذار زند بکلمه استعفا رکوبا کردانید و نهاد
وحشت را بزلال عذرخواهی تسکین دهد اما امرا او که از دانش بهره نداشتند از بیمعنی سر باز زدند
و آن بد آموزان ازین کلمات سر خوف فا داده صواب بخرف ساختند تا در شهور ... [illegible]
سرگردان شده در دشت محنت و عبارت بخم و بل ... گشت و کلمات وحشت آمیز در جواب نامه
و شمس الدین المالغی را جامه داده باز گردانیدند و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرف
زمین بوسی مکتوب توقتمش خان را معروض داشت و از آن جواب ناصواب آتش خشم جهانسوز حضرت
صاحبقرانی اشتعال یافته بر عرض سپاه و ترتیب لشکر فرمان داد و آب سمور در دامن کوه البرز واقع است

و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسنگ را ماند و در محل عرض لشکر افواج سپاه مانند امواج بحار بحر
در جوش و خروش آمده تسلسل دست چپ در دامن البرز کوه بود و تسلسل دست راست بمحیط ساحل
بحر قلزم و لشکری بدین آراستگی و کثرت از زمان آدم تا بدین غایت در هیچ موضعی نشان
نداده حضرت صاحبقرانی محفوف بعون و عنایت آسمانی و تایید بر اورش کرده و بخرام سوار شده از
طلوع نیر اعظم تا غروب ظلام بر امن قول و برانغار و جوانغار گشته مجموع را بنظر احتیاط در آورد
و هر فوجی که میرسید سرداران جماعت زانو زده و زبان بدعا گشاده چنانچه رسم است اسب
میکشیدند و آنحضرت ترتیب مجموع از ادای صواب میداشت و بعد از فراغ ازین امر شاهزادگان و امرای تومانات
و قوشونات بر محل خود روان شدند و از دربند بتر بقوی ارخواهد ... توقتمش خان که ایشان را
قراغ میکهند رسیدند و سوقچی اطراف و جوانب آمده بر کشتگان را فروگرفتند که از هر اردو
یکی را ازیشان ... بیرون بردند و در این اثنا توقتمش خان شخصی اغزاق نام را برسالت
فرستاد و آن شخص چون بکنار آب ... رسید که اردو خیام سپاه ظفر پناه دید حیران
و هراسیده بازگشت و تعجیل تمام راند و بلشکرگاه خویش پیوست و معروض خان کردانید که امیر
تیمور گورکان با سپاه گران اینک رسید توقتمش خان از استماع این خبر پریشان و هراسان گشته
کوچ کرد با علبه تمام در کنار جوی منزل کریه است و صاحبقران کامکار با دلاوران سجیده و دلیران
کرکیه شبیکی کرده روی جلادت بایشان نهاد و هنگام صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آبدار دمار
از روزگار دشمنان خاکسار برآورد و از آنجا پیشتر رفته کنار آب سونج مضرب اوتاد خیام ظفر انجام
گشت و توقتمش خان با لشکرهای گران بر کنار ترک فرود آمده و تومارها و عرابها پیش داشته در استواری
و محکمی سعی بلیغ نموده بود و چون این امر قرابجی و نتیجه آنحضرت آگاه گشت پای ثبات و وقار او در
شب روی بکرین نهاد و شهریار کامکار با سپاه ظفر شعار کنار سعاد کرده از آب ترک عبور فرمود و توقتمش خان
بآب قوریغ رسیده توقف نموده تولجیان فرستاده که از آب بطرف ولایت جوکلات ... در حرکت آمدن ایشان
از علامت آمدن بهره ور گشته باستظهار تمام کمر بقلع و قمع مخالفان بستند بمقارن این حال قولی لان
بمسامع علیه رسانیدند که توقتمش خان پادشاه زادگان جوجی نژاد و بهادران دشت قبچاق کنار آب
در عقب لشکر منصور می آید حضرت صاحبقران العود احمد بر زبان مبارک راند و میمنه و میسره و قلب
آراسته باز گشت و چون مسافت میان هر دو گروه سمت تقارب پذیرفت آن دو پادشاه کینه خواه در برابر

یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که جهت حزم و احتیاط بساقیان پیرامن عسکر همایون خندق کنند
و بچپرها و سندوها آنرا استوار کردند و بموجب فرموده عمل نمودند و باشارهٔ علیه در بیرون
خندق تختهٔ بن خندق تیجیکر فرو بردند و حکم شد که آتش کس از جای خود حرکت نکند و اولاد
برخاستند و بجموع وظایف حزم محافظت داشته همه شب برحذر باشند و در آن شب ایاج اغلان از لشکر
توقتمش خان جهت عهد بساحت بیوفایی خراشیده بگریخت روز دیگر که سلطان سپهر ارتفاع از کمینگاه افق
بیرون آمد یکسواره در میدان آسمان از عقب دشمنان تاختن و شمشیر کین از نیام انتقام بر آورده
بر زمرد مرکب بر منصه ساحت بهادران هر دو لشکر و نامداران هر دو کشور چون امواج بحر اخضر در حرکت
آمدند حضرت صاحبقران فلک شکوه بموقف ضمیر آفتاب تاثیر بر نسق و نظم لشکر ممالک ستان کشورگشای
هفت قول مرتب گردانید و قول بزرگ بفر وجود امیرزاده محمد سلطان زیب و آرایش بخشید و برهان صف شکن
و دلاوران مردافکن آنرا استحکام داد و بنفس همایون با بیست و هفت قوشون آراسته چون کوه آهنین
در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی از طرفی روی نماید بتدارک و تلافی آن اشتغال نماید مخالفان نیز
از برابر با شمشیرهای کشیده و علمهای افراخته پدید آمدند از خروش و نعرهٔ مبارزان جبال الکون
شیر فلک هیبت نعره ان کرده سم سواران شمشیرزن بر خسارهٔ مهر و ماه بی تاب گشت در اثنای آن حال
شخصی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست توقتمش خان جمعی از شاهزادگان مثل
اغلان و بیک یارق و جبکو نوبتیان مثل افتاد و داود صوفی در مقابل میسرهٔ اصحاب آمده بجنگ
مشغولند و حضرت صاحبقران با قوشونهای خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی
بروی ایشان حمله کردند و مخالفان از صولت سپاه منصور پشت داده روی بگریز آوردند
حلریست و هفت قوشون جمعی دیگر از جنگان روان شدند و دشمنان بقول رسیده بازگشته
و آنان جمع نوجی که ایشان بی تحاشی پیش رفته بر آنحضرت حمله آوردند و امیر شیخ نورالدین با
بوغا رعایت حقوق ایادی و احسان صاحبقران ممالک ستان کرده از سر جان گذشته فرود آمده
نعره در آن اسپ بوی سر افکنده کردند و بزخم پیکان دیده دوز ایشان را از جای بار داشت و محمد آزاد
و برادرش علیشاه و توکل بارچی همراه عمر ابراز طریقها اهل خلاف و شقاق کوشش و پیش جرات
آورده ثابت قدم بر هم بستند و الله دارباحد قوشون و قاداد برده رسید چون از اسب پیاده شد
پهلوی شیخ نورالدین زانو بر زمین نهاده شبه آغاز کرد و حسین ملک قوچین با تمکان

حالی با قوشون خود رسیده فرود آمدند و قوشون قول با ایشان منتظم شده و استوا بن با قوشون
خویش پیش آمده در خدمتکاری کمر بستند و بنوک پیکان سنان کار از جان دشمنان خستند
و هر چند بهادران دشت قبچاق فوج فوج متعاقب هم رسیدند و حملها استوار کردند کوششها
مردانه نمودند سپاه ظفرپناه که فرود آمده بر تیر انداختن مشغول بودند از جای نتوانستند حرکت
و جویهای خون در آن معرکه از قضای ملک بیچون جریان یافت و سرهای مبارزان در آن میدان گوی
غلطان شد و امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه مدد رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران را باتفاق
متوجه برانغار دشمن شدند و بزخم پیکان آتش ریز و شمشیر خونریز بر دست خونریز بند دست داد مخالفان
شکسته و امیر حاجی سیف الدین را این تفکر برانغار بود که بر روی حمله آوردند و غالب آمده خروش
در میان گرفتند و او هم دست جان شسته با توشمان خود از اسب پیاده گشت و دست جلادت گشاده
تیرباران کردند هر چند از عقب یکدیگر در رسیده شمشیر و تیر بر سر ایشان راندند آسیب پای ثبات
فشرده مخالفان را بزخم پیکان جگردوز باز گردانیدند و در اثنای این حال امیر جهانشاه با قوشون سپاه
ظفرپناه بمعاونت امیر حاجی سیف الدین از گوشه در آمد و باتفاق خود را بر قشون دست چپ توقتمش خان
زدند و ایشان را چنان دیدند که دیگر هوس باز آمدن نکردند و عمر خواجه و اتو غاین و طایف شجاعت
تقدیم رسانیده در مراجعت مقابل خود را از جای برگرفت و امیرزاده رستم بن عمر شیخ
بهادر بحملهٔ آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفان را سوخته نام بدهی حرم خود را در صوبی بر تخته افکند
زنده ساخت و ضلی بیک که از جملهٔ مقربان و مخصوصان توقتمش خان بود با برادران و سالارزمان عمهان
آمده زبان بلاف و گزاف برگشاد و امیر عثمان عباس را پیش خود مبارزت طلبید عثمان بهادر
توشون خویش را نیم هر دو گروه با یکدیگر درآویختند و خنجر و شمشیر خون هم در دادند بخشید
و عاقبت عثمان بهادر بنیروی دولت روزافزون دشمنان را منکوب و زبون گردانید و یکی بهادر
و مردم ملت عیاض من اقبال صاحبقران عدیم المثال بلکه از عین عنایت ملک متعال الهرحد و امراء را مرحم
بکار کی متوجه و بر سنان ساختند توقتمش خان چون دانست که کار نوعی دیگر و کار و نوای عالمیان قضا
و قدر بمفارقت ملک تاسف و تحسر خوردند و پادشاهزادگان جوجی نژاد و امراء و بهادران دشت قبچاق
از آن معرکه پشت دادند و لشکر ظفرپناه انتقام تیغ کین از نیام بر آورده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند
و توقتمش خان و اولیاء دولت و امراء فوج فوج مراسم ثنا بجای آوردند و در آن وقت زبان تهنیت گشادند و حضرت صاحبقران

حالتی صعب پیش آمد خبر رسید
مخالف کرد نشان الشان علیق بیک
و بخشی خواجه بود

کرده ونفاذ اقتدار در کنار کوفته تحسین وستایش فرمود وچون رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمد
کنار آب تورای معسکر همایون گشت آنحضرت امیر شیخ نور الدین را بجهت عنایت از میان ارکان دولت
امتیاز داشت و باز آنچه در آن معرکه از وی صادر شده بود اسب خوب وجامه طلادوز وکمر مرصع
بر او بخشید ومبلغ صد هزار دینار کپکی برسم اولکا عنایت فرمود وغنایم واموالی که از آن مصاف
حاصل شده بود با اغرق بگذاشت وامیرزاده میرانشاه را که پیشتر از حرکت اسب افتاده بود وپای [illegible]
کسری یافته بضبط اغرق تعین بود وامیر ایکو [illegible] وامیر حاجی سیف الدین را در ملازمت شاهزاده
بازداشت ونفس همایون با لشکر منصور که در عقب توقتمش خان با ایلغار روان شد وچون بکنار
آب ایتل رسید عنایت پادشاهانه شامل حال پسر ارس خان وتوبری تیجاق اوغلان که ملازم رکاب ظفر
انتساب شده بود جمعی از بهادران اوزبک را که در سلک ملازمان عتبه علیا انتظام داشته همراه
او ساخته وجامه وزر ونقره ومرصع وزین کار خدمتش [illegible] از آن یکه [illegible]
دشت قبچاق والوس جوجی خان را در قبضه اقتدار او نهاد وشاهزاده در آن طرف بضبط سپاه وپاس [illegible]
مشغول شده لوای شوکت وعظمت برافراشت وتوقتمش خان هزیمت [illegible]
[illegible] وازبیم جان [illegible] کرده بجنگلستان با معدودی چند در آمد وچون [illegible]
او بهر طرف متفرق گشتند ولشکر منصور [illegible] در دشت قبچاق قتل وغارت کرده [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] بموضع رسیده بودند وامیرزاده میرانشاه که [illegible]
بعضی امرا در اغرق مانده بودند اغرق را سر کرده در موضع [illegible] بار دوی اعلی پیوستند
وچون زمان غیبت حضرت صاحبقران از ممالک [illegible] امتداد یافته بود [illegible]
[illegible] ملازم رکاب همایون بودند رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که
امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ را [illegible] وبر جمیع امرا [illegible] سمرقند کرده [illegible]
این [illegible] حکم شد که شاهزاده پیر محمد [illegible]
ترخان وامیر شمس الدین عباس [illegible] سمرقند [illegible]
قطع کرده چون [illegible] شنیدند که قرا یوسف با غلبه تمام [illegible] در نواحی [illegible]
خوی داده وامیر شمس الدین عباس وغیاث الدین ترخان چنانچه [illegible] بوده [illegible] سمرقند مانده
پیر محمد با لشکر خویش [illegible] آمد ولشکریان آن حوالی را جمع آورده امرا وملازمان امیرزاده میرانشاه

ملازم بوده بشاهزاده پیوستند وچون جمعیتی تمام دست داد امیرزاده پیر محمد روی توجه بدفع
قرا یوسف آورد ودر خوی نزول فرمود شنید که قرا یوسف رفته وجمعیتش از خوف شمشیر [illegible]
شیر شکار فرار نموده وامیرزاده پیر محمد ایلغار فرموده تا [illegible] رفت ولشکریان از عقب قرا یوسف
ترکمان [illegible] فرستاد وایشان تا [illegible] رفته از او اثر نیافتند وامیرزاده پیر محمد باز گشته به سلطانیه
آمد وخانزاده را [illegible] داده وخلعت پوشانیده خدمتش متوجه شیراز شد

ذکر تاخت فرمودن بدست راست جوجی خان وشرح بعضی وقایع که در مغولستان روی نمود تا زمان آنحضرت معاودت فرموده

بعد از آنکه امیر توقتمش خان پادشاه ممالک دشت والوس دست راست جوجی خان را وجهت صاحب
رایت نصرت آیت برافراخت وبجانب آب [illegible] روان شد امیر عثمان عباس را در مقدمه
فرستاد امیر عثمان در موضع [illegible] بیک یارق اغلان وطایفه از الوس او [illegible] رسیده
آتش نهب وسبی در خان ومان ایشان زد ومعدودی چند از آن بیک سواره جان بکنار کشیدند
وایتمور اغلان وآقا واوازه [illegible] لشکر منصور مخذول ومقهور با ایل [illegible] پیوسته باهم
عداوت داشتند توسل جستند وغارت وتاراج یافتند [illegible]
وحضرت صاحبقران در کنار آب [illegible] بیک یارق اغلان [illegible] شدند وخدمتش چون عاجز و
بیچاره گشت زن وفرزند ومتعلقان خود را گذاشته با یک [illegible] از میان رفت وسپاه مال و
عیال او [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] آوردند وآنحضرت بجهت ایشان خیمه وخرگاه تعیین فرموده
واسباب [illegible] آنجماعت مهیا داشته ونقد وجنس بایشان حواله فرموده همه را خوشدل وشادمان
از عقب بیک یارق اغلان روان کرد وامیرزاده میرانشاه با دیگر امرا [illegible] باز گشته [illegible]
برانغار الوس جوجی خان شدند وبمقصد رسیده وبقیه آن مردم غارتیده مجموع اروس والوس
جوجی پایمال کردند وپسران ودختران مرغوب اسیر گرفتند وشتر وگوسفند فراوان بدست آوردند
وامیرزاده محمد سلطان نیز مجموع [illegible] قراولان را تاراج کردند وچند قبیله دیگر را که از خوف
شمشیر لشکر [illegible] در کوه [illegible] کشیده بودند دریافته بایشان [illegible] حضرت
صاحبقران کردند [illegible] چون شهر مسکو که از امهات بلاد روس است رسیدند لشکریان مجموع
آن ولایت را بباد غارت وتاراج دادند وچون آنحضرت بعد از قطع منازل [illegible]
امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست ودر آنجا حکم جهان مطاع نفاذ یافت که اهل [illegible]

وبدهمت جدا ساخت و برها کرده تند و فرقه ضاله را الی جهنم و بئس المهاد فرستادند و خدیو آفاق روی همایون
از آن قلعه تافته بود به سمت فیروزکوه روان شدند و سایر لشکر جرکسان علفزارهای ولایت خود را
سوخته بودند در آن راه چهارپای بسیار از پای درآمده از دست رفت و اردوی همایون از آن
ولایت گذشته موضع فیروزکوه محل اقامت سپاه ظفرنشان گشت و امیرزاده محمد سلطان و
امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه با طایفه از بهادران به تاخت اطراف و جوانب مملکت جرکس شتافته
و هر کرا یافته کشته و هر چه یافته غارت کرده باز گشتند و بموکب اعلی پیوسته سعادت
بوس حاصل کردند و چون خاطر آفتاب اشراق فرمانده آفاق از مهمات ولایت روس و جرکس
فارغ گشت عنان عزیمت بجانب البرز کوه منعطف ساخت و در اثنای طریق امیر عثمان عباس
بهیچ طریق بحر نهاشند لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و حضرت صاحبقران میان کشای امیر حاجی
سیف الدین را در اغرق گذاشته بعزم البرز کوه بالا رفت و بسیاری از آن بی دینان را
که در قلعه ها و درهای محکم تحصن نموده بودند بعد از محاربه به تیغ فرستاد و مظفر و منصور
با غنایم نامحصور باغرق معاودت نمود و امیر حاجی سیف الدین با حضرت ... طوی پادشاهانه داد
و هفت هشت روز بعیش و شادمانی بسر بردند و چندگاهی دیگر توقف واقع شد تا چهارپایان
بحال خود باز آمده لشکریان بیاسودند و حضرت صاحبقران کامران باز از اغرق جدا شده و ایلغار
کرده بجانب قلعه کولا و طاوس توجه نمود و ایشان از سرداران عظیم الشان و رفیع المکان البرز کوه
بودند و سکان آن موضع ... و حصارهای رفیع بر بالای آن کوه شامخ داشتند که ذروه ...
راه ... و ... از کمرهای ... و قلعه ... کوه واقع بغایت رفیع و منیع چنانکه
طایر اندیشه هر چند بر و بال ... آن نمی رسید بلکه شهباز بلند پرواز فکر ...
تسخیر آنچنان ... حضرت صاحبقران ... جمعی از قبیله ... که در سر کوه ... قدم ...
تخیر مینهادند طلب داشت و تفحص و تفتیش طریق آن قلعه امر فرمود و ایشان هر چند احتیاط کردند
پی برای که موصل باشد بمقصود نبردند و رای عقده گشای حضرت صاحبقران بعد از تدبیر و تامل
اشاره فرمود که چند نردبانها کشیده بر کمر ... نصب فرمودند و بان بهادران ...
و نردبانها بالا کشیده و بر کمر سوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان شسته از عقب هم
نردبان برآمدند و طایفه از دلیران کیلکان کوهسار از بیم شمشیر ایشان بجان زینهار خواستند ... قلعه

نردبان بستند و ... [illegible]
پیوند کرده ... نهادند ...
از پردلان بالا برآمدند ...

جبل هجوم کردند و طنابها بر میان بسته سرهای طناب بر سر کوه محکم کرده ایستادند و با تیغهای کشیده
برابر قلعه فرو دامدند و هر دو گروه حمله آوردند و هر چند از قلعه طاوس تیر و سنگ می باریدند
و نفس غازیان از ... [illegible] ... یکی بهادران ... قصد بآن کار ...
قلعه حوادث ارضی و سماوی را بر خود محیط یافتند ... سراسیمه و متحیر و مبهوت گشته
از کار و کار ایشان از دست رفت و ملازمان درگاه پادشاه هفت کشور ... قلعه را ...
کولا و طاوس را دستگیر کردند و از موقف جلال حکم بقتل آن دو مفسد نکوهیده خصال صادر
هر دو را از پای درآوردند و چون بسمع همایون رسید که اوترکو ... بقلعه نولاد برده است
از ... خبر اندیشه هیچ امان نیابد ... فتح آیات با بجانب در حرکت آمده و آن ترکو یکی از عظما
امرای توقتمش خان بود ... و حشمت اقران امتیاز داشت فی الجمله حضرت صاحبقران پیش از آنکه ...
بقلعه برادر او ترکو که ملازم رکاب ظفر انتساب میبود برسالت نزد نولاد فرستاده مکتوبی مصحوب
او کرده اند مضمون آنکه اوترکو از ما گریخته پیش تو آمده است باید که او را ... بدرگاه عالم پناه
فرستی و الا هر چه بینی از خود بینی نولاد جواب داد که قلعه رفیع منیع دارم مشحون برجال جنگی و
ذخیره بسیار و مجموع ایشان مستعد رزم و پیکاراند و تا جان در بدن باقیست محال است ... ها ...
بسپارم این سخن نایره غضب حضرت صاحبقرانی اشتعال یافته فرمان داد که لشکریان راه قلعه را
که جنگلی پر درخت و سنگی سخت بود به بسیاری تبر و اره ... دست هموار سازند ...
ظفر پناه سه فرسنگ درخت برید راه ساختند و ملازمان موکب همایون در راه بموضعی رسیدند
چنان سهل یافتند که هر چه خواستند بر داشتند و ... در کار ... گذاشتند و چون بحوالی
قلعه که ذروه هولناک بود رسیدند اهالی حصار ... جنگ پیش آمدند و بعد از ستیز و آویز بسیار
اما ... راه کوهی پیش کردند سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار قلعه را ... کردند و قتل و غارت
کرده ... اوترکو ... بجانب درهای البرز شتافت و از آنجا امیرزاده ...
خبر فرستاد که اوترکو را ... کرده ام و او سراسیمه و پریشان در کوهستان البرز بموضع ایاسه ...
و حضرت صاحبقران ... سوار شده متوجه آن صوب شد و چون بموضع ایاسه ...
جلادان آمد و او ... آن موضع دست و گردن بسته بدرگاه کیوان اشتباه آمدند و از موقف سیاست فرمان
نفاذ یافت ... بر موجب فرمود ... نمود و ... که در آن موضع حصین ... شده

غارت یافته و اسیر گرفته کردن بحکم تقدیر نهادند و حضرت صاحبقران محفوف بتاییدات ربانی معاودت
نموده در اردوی همایون نزول فرمود و آمدند و چند روز باش طاق و نواحی آن سر بردند محمد اغلان [illegible]
و الدینا توخان را که در آن اوان بموکب اعلی پیوسته بودند بجهت ساختن و [illegible] قلعه تعیین شده
که کوچکترینها قلاع و مواضع منیع برده بودند از جبال جدا ساختند و یکدفعه آتش غضب حضرت
صاحبقران جهان برافروخته که تر و خشک آنجا یکباره هم سوخت و طلبا لمرضات الله تعالی
کلیساها و معابد اصنام را خراب و ویران ساختند و [illegible] ملک و ادیان مختلفه را یکی [illegible]
و از انجا بازگشته رایت سیاست برافراخت و با من کوه [illegible] ایل و الوس آن حدود را بتاخت
آنموضع در ضمان سعادت و اقبال معاودت نموده متوجه [illegible] شد و رعایای آنجا که بیشتر
قدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بودند و از خوف و هراس ایمن شده این نوبت [illegible] پادشاهانه
اختصاص یافتند و منظور نظر عاطفت گشته پهلو بر بستر فراغت و استراحت نهادند و رایات ظفر
بیک شهر از آفاق از انجا نهضت نموده و لشکریان ایل چودتو را [illegible] استیصال ساختند و حضرت
[illegible] باستحقاق چون بموضع بوخارتم رسید در آن محل قشلاق فرمود و در آن [illegible]
از مردم مغول و قبایل [illegible] بدرگاه جهان پناه شتافتند [illegible]
و در آن زمستان جمعی کثیر از ایشان [illegible] بعضی ماهی گیران [illegible]
[illegible] تقصیر و تهاون ورزیده و چون رای عالم آرای [illegible]
مطلع گشت بهادران سپاه منصور را باستیصال ایشان نامزد فرمود و [illegible]
یخهای [illegible] از یخ بسته بود گذشته مجموع [illegible] ساختند و با غنیمت و خواسته بسیار
بازگشته بمعسکر خجسته ملحق شدند و در این اثنا [illegible] بر حسب فرمان جهان مطاع
بر ضبط و نسق حاجی ترخان اشتغال نموده تا باردوی همایون آمده عرضه داشت [illegible]
رسانید مضمون آنکه محمدی کلانتر آن موضع سر مخالفت دارد اگر تدارک مهم او نفرمایید کار مشکل
حضرت صاحبقرانی امیرزاده محمد سلطان را و امیرزاده میرانشاه و طایفه از امرای عظام را در اطراف
گذاشته با وجود شدت سرما و کثرت برف ایلغار فرمود و بعد از قطع مفاوز و مسالک چون بحاجی
ترخان نزدیک رسید محمدی طوعا او کرها باستقبال بیرون آمد و آنحضرت [illegible]
امیرزاده پیر محمد و امیر جهانشاه و دیگر امرا بتخریب سرای فرستاد و بنفس همایون در شهر [illegible]

بعد از تحصیل مال الامان صامت و ناطق آن عرصه در معرض تاراج آمد و امیرزاده پیر محمد و امرا
با لشکرها از آب اتل بر روی یخ بگذشتند [illegible] فرستادند تا [illegible] کشتند
و چون شاهزاده مشار الیه با سپاه [illegible] رسید مکافات آنکه لشکر توقتمش خان در آن زمان
که حضرت صاحبقران بتسخیر عراق و فارس اشتغال داشت بماوراء النهر آمده آتش در سرای [illegible]
سلطان که [illegible] زده بودند ایشان نیز شعله سیاست [illegible]
و احتشام [illegible] آن ولایت [illegible] از امن و فراغ جدا شدند
و مجموع مکان حاجی ترخان را [illegible] در آن شهر نیز آتش زدند و لشکر [illegible] قشلاق [illegible]
فرمودند و [illegible] زمستان [illegible] سرما و بعد مسافت از معموره و ممالک محروسه بیشتر
چارپایان تلف شد و عزت [illegible] لشکریان بمرتبه رسید که گوسفند [illegible]
دینار کپکی و یکمن آرد به هفتاد دینار و [illegible] به صد دینار کپکی [illegible]
[illegible] فرمان شد حکم واجب الاطاعه نفاذ یافت که تواجیان مجموع غنایم را که در آن
یورش بدست آورده بودند بر ایشان قسمت کنند و سپاهیان از تنگی و قحط خلاص شده
بعضی پیادگان سوار شدند

ذکر مراجعت صاحبقران از بلاد شمال و شرح بعضی از قضایا و بیان برخی از احوال

چون تمامت ممالک دشت خزر و سایر بلاد شمال در تحت تصرف بندگان حضرت
صاحبقران بحال آمد و دشمنان را کشته و آواره ساخته و آن ولایات [illegible]
بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمایه از [illegible] رایات معاودت برافراخت و چون
از آب [illegible] بر روی یخ گذشته بموضع [illegible] معسکر همایون گشت شهریار سعادت یار [illegible]
[illegible] با سپاه آراسته [illegible]
آن سه موضع را [illegible] در میان گرفتند و در این اثنا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
اشتغال نمودند و این خبر بسمع اشرف اعلی رسید آنحضرت با پانصد مرد [illegible] ایلغار کرد
باستقبال ایشان شتافت و مخالفان در بیشه نشسته [illegible]
حضرت صاحبقران [illegible]
فرمود [illegible]

خبر [illegible] نام

دلاوری آغاز ساختند و شوقل الذیم خان پیاده شده بکوهی برآمد و مردم از عقب رفته بیک جوی بر
او را از آن بالا بغلطانیدند و جمعی از مردم بدرگاه عالم پناه آوردند و آنحضرت ایشانرا بخلعت برسید که چون شما
پیش از این نیت احراز مثوبات اخروی باکفار جهاد مینمودید اکنون بخلاف سابق چرا مدد ایشان
می آمدید ایشان در مقام مجاز مره برپیش آمده از سهو و خطا خویش اعتراف مینمودند حضرت
صاحبقرانی از سر جریمه اسیران درگذشته همه را خلعت داده فرمود بروید و باعظماء ترسا بگوئید که
بی توقف بدرگاه ما شتابید تا از خان انعام ما بهره مند گردید و الا قوم دبان بجای ایشان
بولایت خود رفتند و آنحضرت معاودت نموده مجاهدان دین نکوهیده لقیه الفتن اسرا خراب ساختند
مجموع آن بیرونیان را بتیغ جهاد بگذرانیدند اموال ایشانرا متصرف شدند و حوالی و نواحی آنرا خراب
و بیاد اهل کفر و عناد و بر اندازند غنیمت فراوان کردند و مقارن این حال عظما قاری قاملی
و او هر باعلما و قضات بدرگاه عالم پناه آمدند و زبان باعتذار و استغفار گشاده طریقه
خدمت بجای آوردند پادشاه دریانوال نقوش زلات ایشان را بزلال عفو و اغماض بشسته
همه را بخلعت گرانمایه و کمر شمشیر مزین و اسپان تازی خوشدل گردانید و بغزا و جهاد تحریص
نموده و لایات که داشتند بر ایشان مقرر گردانید و در آن باب برلیغ ها داده همراه حضرت
ارزانی فرمود و در ضمان سعادت و اقبال از ابخاز و لشکر مراجعت و قطع مسافت کرده ذکر قلعه
مرکز لعلاهر ظفر انجام ساخت و لشکر بحیک قلعه را مسخر گردانیده و کفار و امرا را آن موضع را
بدار البوار فرستادند و گروهی انبوه از مخالفان دین پناه بموضع حصین بوده بودند و در شکافها
و سوراخها که در میان کوههای بلند بود خزیده و آنحضرت همت بر استیصال ایشان مصروف
ساخته و جمعی از بهادران جلادت شعار در صندوقها نشسته و ایشانرا از قلل جبال
برابر کهفها و شکافها که فرق صالدرد آنجا تحصن جسته بودند فرو گذاشتند و مجموع آن
گمراهان منهزم تیر و نیزه بسوراخ عدم فرستادند و اموال و اثقال ایشان بکردند و لشکر منصور
در آن راه چند قلعه دیگر بکشادند که تفصیل آن موجب تطویل میشود و چون اکثر قلاع و ولایات
البرز کوه از لوث وجود مخالفان پاک گشت رایات نصرت انتما از انجا سر باوج سما کشیده حرکت
آمد و لشکریان ظفر شعار اموال بسیار و دختران سرو قد گلعذار بدست آوردند و محبوسان همه
رخسار نیاده در هر کاهها اشان در غایت نشاط و خرمی بمنازل میبودند و چون موکب همایون نزدیک

ذکران رسید اهالی ابخاز قدم انقیاد پیش آورده زره و جوشن بی اندازه برسم پیشکش بکشیدند
و مشمول عوارف و صحر عاطفت خسروانه گشتند و اهل قبایع نیز امان جستند و بنوازش پادشاهانه
اختصاص یافتند و چون اردو از دربند بگذشت رای عقده گشای بعمارت و استحکام قلعه
ابخاز ممتاز اساد استادان چابک دست بتعمیر حصار کمر اهتمام دبسته بتجه و باز و گشادند و حاکم
شروان و شماخی شیخ ابراهیم که در آن یورش ظفر کردار ملازم رکاب همایون بود پیشتر از بنه رخصت
طلبیده بشهر آن آمده بود بترتیب اسباب یرغو و سادری اشتغال نموده در آن وقت که رایات
نصرت آیات بانجا رسید خدمات لایقه بجای آورد و لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و چون
بعد از طی منازل لب آب کر محل نزول سپاه پادشاه دریانوال گشت امیر شیخ ابراهیم طوی
عظیم مرتب داشت و پیشکشهای پادشاهانه کشیده عاطفت شهریاری او را بخلعت خاص
و کمر مرصع اختصاص بخشید و خواص و مقربان او نیز بخلع گرانمایه سرافراز گردانید و ممالک
شروان را با توابع و لواحق بدستور سابق بامیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه دربند
ان محافظت نماید و از سرحدهای نیکو با خبر باشند و چند روز در آن مقام بعد از کار انی که
در جنبش آمده و از آب کر گذشته موضع اقابا موضع خیام لشکر پادشاه سپهر اقتدار گشت
و در آن یولاحکم شد که امیرزاده عمر پادشاه بضبط ممالکی که سابقا باو مفوض شده بود قیام نماید و آن ممالک
از دربند تا کو تا بغداد و از همدان تا سرحد روم و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط
و نسق آن ممالک بپردازد بمحاصره قلعه النجق مشغول شود و شاهزاده مشار الیه بر حسب فرمان
عزیمت رفتن نمودند و حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفته وداع کرد و امیرزاده رستم و امیر
جهانشاه با سپاه همراه او گردانید و وصیت فرمود که در محاصره النجق اهمال نورزند و امیرزاده
بادر بایجان شتافته کوچ و امرا باتفاق کرد در خراسان توطن داشتند و بطلب ایشان کس فرستاد
رسیدند بر انعام سپاه شاهزاده قراباغ و نخجوان را باو بیلاق یورت ساختند و جوانغار لشکر
سوق بلاق و سر کرین را برای توطن گزین کردند و شاهزاده جوانبخت از سر جد و اهتمام بمحاصره قلعه
النجق مشغول شد ذکر خروج محمد طبسی بعد بیزد و بولوی در دادن و توجه امیرزاده محمد سلطان بجانب
هرموز و وقوع فتوحات سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی در مدت غیبت سپاه ظفر لوا
خیال فاسد بدماغ راه داد و با بعضی خواجه تاشان خویش از خراسانیان که سابقا در یزد ملازمت

مظفر انتظار داشتند و در آن ولا در یزد بسر میبردند اتفاق نموده خروج کردند و کماشته تیمور را تقتل
آوردند و از اکابر یزد پیر طلیفه را از میان برداشتند و ملا و سالار آن ولایت که در خزانه تعلق بامرا
محفوظ میداشتند و مال و سالار آن ولایت را که در خزانه حبس و اقمشه داشته بجهت مراسم الطاف خرج
بودند از شهر بیرون برده تصرف نمودند و جامه ‌ها و سیاه در بخشیدند و هر جبیر و پایی که با ایشان همداستان
شدند و جامه میدادند و جمعی کثیر از اراذل و اوباش در آن موضع مجتمع گشتند و امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ در شیراز از این قضیه آگاه گشته تهیه یورش و ترتیب محاصره یزد مشغول شد و شاهزاده مشار الیه
و دارو غکان کرمان و اصفهان و قهستان و خراسان و جریان آن موضع متوجه دفع این فتنه شدند
و در ظاهر یزد جمعیتی عظیم دست داده سپاه اطراف بمحاصره و محاربه استقبال نمودند و چون
پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقرانی تافت فرمان واجب الاتباع صادر یافت که امیرزاده
پیر محمد جهانگیر با تیمور خواجه اقبوقا و دیگر مردان و جماعت بدان صوب شتابند و چون در حوالی
یزد علف و آذوقه کرد تا چهار پایان حاصل شود بنود حکم شد که سواران اصفهان خود را در حوالی
کوشک زند و نواحی اصفهان گذاشته پیاده با نجا روند و بمحاصره مشغول گردند شاهزاده و امرا
و لشکریان برحسب فرموده عمل نموده روانشدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره نموده جنگ
آغاز کردند و هر روزه دو نوبت بان امر خطیر اهتمام مینمودند و یکی از خوارق زمان غیبت حضرت صاحبقرانی
آن بود که امیرزاده پیر ید برلاس کوه مردی بیک پسر پاکیزه تربیت بود برحسب فرموده آنحضرت ضبط
اشتغال مینمودند نوکری داشت بهلول نام مفسدی که هر چند نخست از وی تعلیم کرفتی
با غوا و افساد مشغول گشتی و این بهلول مخذول طاهر یزید را بر تلبیس و حیله هلاک ساخته بر شهر
مستولی شد و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته خود را نفس و قریب هوا غروری بخود راه داد
از خطا و چون حضرت صاحبقرانی بعد از قطع منازل و مراحل بسلطانیه رسیده سلطان عیسی والی
ماردین را از بند بیرون آورده تربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بر وی مقرر و مسلم داشت ملا و را
با نظر مرحمت معزز و محترم گسیل کرد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین و خداداد
حسینی با دیگر امرا و لشکریان متوجه نهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمک را در کنار وی نهند و ایشان
از سلطانیه بجانب همدان نهضت نموده و امیرزاده مشار الیه با امرا چون بنهاوند رسیدند بعضی از مردم
دو میان کوه فتنه حرب در پیوستند و بعد از سعی و کوشش بنهاوند در آمده بر ساختند و آن بادیه فتنه و فساد

بتیغ خونریز

تیغ خونریز دلیران دلیر کردند و بهلول کافر نعمت را کرفته بآتش سوختند و چون خبر این فتح بمسامع
جاه و جلال شهریار کامکار رسید فرمان عالی نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه بطرف
لرستان توجه نماید و مفسدان و قطاع الطریق لرستان را بجای فرستد که دیگر مفاسد نتوانند
کرد و ناگاه در سلطانیه رفته مجموع بحر و بر را تا اقصی هرمز در تحت تصرف آوردند و ایشان با امتثال
امر مبادرت نموده بدانسوب توجه بر افراختند و چون نواحی همدان مرکز رایات نصرت نشان گشت
و ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت حضرت صاحبقرانی باعتقاد پاک بصلوة
و صیام و تلاوت قرآن مشغول شد و چون هلال فرخنده فال شوال روی نمود و حضرت
صاحبقرانی بی همال از ادای صلوات و اتصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان بجانب
شیراز روان کرد تا پند و فرمان نفاذ یافت که امیر جلال حمید و امیر شیخ سلماک و امیر ارغونشاه اخته‌بیگی
در رکاب شاهزاده در هرمود بودند و تمامت بلاد سواحل که در سیراف را مستخلص کردانند امیرزاده
محمد سلطان و امرا برحسب فرموده روانشدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بمسامع جلال
پیوست کیفیت واقعه چنان بود که چون زمان محاصره امتداد یافت مردم با وجود آنکه گوشت سگ
و گربه میخوردند از خلق شهر قریب سی هزار نفر از گرسنگی هلاک شدند و پسر ابو سعید طبسی و اسباغ
بن توقی مانده و آن مخذولان از زیر حصار یزد نقبی کندند و از آنجا بیرون رفته روی بفرار
نهادند و سپاه منصور خبر شده آن جماعت را تعاقب نمودند و بسیاری از آن بدکرداران را بدست
آورده از پای در آوردند و پسر ابو سعید طبسی را که دلیر و رئیس ایشان بود در هم بکرد انداخته
کشته شد و چون بر ضمیر منیر پادشاه هفت کشور مختفی نبود که فقرا و رعایای یزد در ان حادثه
اختیاری نداشتند از کمال مرحمت حکم فرمود که بعد از فتح شهر مردم آن بلده را هیچ کونه از غارت
و طلب مال تعرضی نرسانند و برحسب فرمان تموک کدا او و فقها بجا بود بعد از تسخیر با نوکران
بشهر در آمدند و هیچکس از لشکریان انکاشت که قدم در درون شهر نهند و بر وی آن دیار که روی بخرابی
نهاده بود آبادان و معمور شد و بعد از استیصال مخالفان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شاه
مراجعت نموده لشکریان را رخصت دهند که با وطن خود روند امیرزاده پیر محمد جهانگیر از خراسان
متوجه رونق بقلان شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با دو وی اعلی شتافت و لشکریان روی بجانب
خود آوردند و در بعضی از تواریخ مسطور است که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ بعد از فتح برد

باردوی همایون شتافت مصحوب آنحضرت بسمرقند رفت و از انجا برخصت معاودت نموده متوجه
شیراز گشت و طایفه از ارباب اخبار گفته اند که امیرزاده پیر محمد بعد از تسخیر یزد بجانب شیراز توجه
نمود و چون بقصبه ... رسید امیر سونجک که ملازم بود از امرای شاهزاده بجهت خاطر حضرت ا...
بپایه سریر اعلی فرستاده قضیه اسراف و اتلاف مال فارس باز نمود و حیدر که سالها در ادای ...
شاهزاده بود بنابر میل و محبت سونجک بسیاست رسید و امیر توکل و امیر ... که از امرای شاهزاده
عمر شیخ بودند بواسطه رنجشی که از امیرزاده پیر محمد داشتند بصحبت شیخ الاسلام جنید کازرونی
مایل شده در سلک مریدان انخراط انتظام یافتند و دولتخواجه که نیابت شاهزاده میکرد با سونجک
اتفاق نموده رای عقده گشای حضرت صاحبقرانی که بر حالات اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده
محمد سلطان بضبط و نسق فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پیر محمد و سونجک و دولتخواجه
باردوی همایون آیند و ایشان بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی بزبان عتاب با شاهزاده خطاب کرد
و چند روز نظر التفات از وی باز گرفته بار دیگر مورد عنایت آمد و شاهزاده را روان کرد و سونجک را
که [illegible] حکم کرد که با تومان خود بهندوستان رود و مدت سه سال بفتح بلاد و قلاع آن
اشتغال نماید و دولتخواجه را گوش و بینی بریدند امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بجان امان یافت
و شاهزاده او را با خود باندکان برده و فی الحال امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان
چون خواست که بطرف هرموز روان شود با امرا و مقربان مشورت فرموده راهها را تقسیم نمود بنفس
نفیس از طریق داراب جرد در حرکت آمد و امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت در [illegible]
باز ایستاد و امیر جهانشاه و دیگر امرا هر یک [illegible] رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم
بن امیرزاده عمر شیخ که [illegible] باتفاق امیر شاه ملک راه کازرون و فال اختیار کرده [illegible]
و فارغ بال متوجه شدند و امیر جلال حمید و امیر [illegible] شاه احتیاجی و شاه محمود و [illegible] براه جهرم
و لار [illegible] دیاربان نمودند و ایکو برلاس از کرمان بموجب فرمان رایت شوکت برافراخته [illegible]
کیچ و مکران را غارت کرد و شاهزاده و امرا هر یک از طرفی مختلف روی توجه بقصبه نهادند
راهها از ولایت حکام و قضات هر که بقدم ایلی و اطاعت پیش آمده بنوازش اختصاص یافت و هرکه
از باجگذاری و فرمانبرداری سر پیچید پایمال حوادث و نوایب گشته مال او در معرض تلف آمد و
چون بحدود هرموز [illegible] رسیدند در ان نواحی هفت قلعه را مثل [illegible] زندان و [illegible]

مسا و ترک منوجان و ماریان گرفته و غارت و تاراج کرده از محاربت از تنگنا نشسته محمدشاه حاکم
هرموز از نهایت [illegible] دریا و [illegible] بجزیره جرون خزیده آب حمایت پناه خود ساخت و از هیبت
آن لشکر که مانند بحر اخضر جوشان و خروشان روی بیان نهاده بودند [illegible] بیچارگی نمود
و بسی تحف و هدایا بخدمت فرستاده در مقام ادای مال چهار ساله که مبلغ هزار بار هزار دینار
و دویست هزار دینار جمع شد و بروی باقی بود آمد و بر حسب مقدور و میسور خود از نقد
جنس اراده مبلغ مذکور تسلیم کرده تتمه را ملتزم شد که سرانجام نماید از عقب فرستد
محمد سلطان مقضی المرام از انجا بازگشته بجانب ماوراء النهر تاخت و کیفیت ملاقات او با حضرت
صاحبقرانی در اثنای سمت گزارش خواهد یافت انشاء الله تعالی

حضرت صاحبقران بملکت هندوستان دریازدهم شوال

سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از همدان [illegible] آمده عنان عزیمت بجانب دار السلطنه سمرقند
منعطف گردانید و در هر مرغزاری خوش و موضعی دلکش نزول فرمود و ایلچی فرستاد تا امیر حاجی شاه
[illegible] محاصره قلعه النجق [illegible] سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و سلار زمان امیرزاده میرانشاه
گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد و در همان روز حضرت صاحبقران [illegible]
شکار نمود فرمان داد تا جرگه انداختند و در روز دیگر جرگه گرفته صید فراوان افکندند بعد
فراغ از ان کار عبد الملک قراقار که از النجق آمده بود باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت
و عبد الملک برحسب فرمان تعجیل نموده در سلطانیه با امیرزاده رستم دو چار خورد و در [illegible] رکاب
شاهزاده باز گشت و حضرت صاحبقران لشکریان را رخصت انصراف داده [illegible] در
عرصه [illegible] روی عزیمت [illegible] امیرزاده رستم بشرف پابوس استسعاد
یافته باشارت علیه متوجه شیراز شد با امیرزاده سلطان حسین [illegible] در هنگام مراجعت از
دشت قبچاق ایلچی بسمرقند پیش امیرزاده شاهرخ روان کرده بود که امیرزاده ابابکر با [illegible]
برلاس و پیر علی و امیر حاجی محمود شاه [illegible] با چهار سوار باردوی همایون فرستند و در این اثنا که حضرت
سپهر احتشام ببسطام رسیدند امیرزاده ابابکر باردوی اعلی ملحق شده بشرف پابوس حاصل کرد
حضرت صاحبقرانی صد هزار دینار کپکی بشاهزاده بخشید و اسب [illegible]
بارگاه سپهر بلند جمع داشت و امرا و ملازمان را بصنوف نوازش خوشدل ساخت امیرزاده
مشار الیه

پیش پدر بزرگوار شاهزاده میرانشاه بتبریز فرستاد و خود عنان مسابقت بر رکاب سوکواران کرد تا بدین نشان
تمام میرانند و بهر دیار که میرسید سرداران آنجا ساوری و پیشکش آورده جبین مسکنت بر زمین عبودیت
مینهادند و بهر ولایت که آنحضرت عبور میفرمود از ظلم و عدل حکام و داروغکان تفتیش می نمود
و داد مظلومان از ظالم میستاند و بعضی ازان جماعه بقتل میرسانید و بحبس و نفی فرمان میداد
چون بخطه خراسان در آمد امیر فتو و ابو جناح استعجال باستقبال نشتافت ساوری و پیشکشها
زاوان آورده بمحل عرض رسانید و حضرت صاحبقران کامکار پیشکش و ابوار کرده بکشتی ایشان …
بکذشت و ولایت خراسان مخیم سپاه نصرت شعار گشت و در این محل حضرت عصمت پناه سرای ملک خانم و
سلطان بخت بیکم و تومان آقا و سایر خواتین و آغایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان باستقبال
آمده شرف دستبوس حاصل کردند و اظهار بهجت و شادمانی نموده مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند
و حضرت صاحبقران کامکار از خراسان عنان … ازان خطه نهضت کرده در اقصر کاه از مستحدثات معمار عالی
همت بود چنانچه اشارتی بان واقع شده نزول فرموده بزیارت مشایخ آنجا و … بزرگ …
و فرمان نافذ خویش امیرزاده جهانگیر بنت صلاة و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانیدند
و اعیان و اشراف اطراف ممالک ماوراء النهر روی بدرگاه عالم پناه آوردند و بوسیله امرا و مقربان
سریر اعلی حاضر گشته زبان بدعا و ثنا گشادند و آنحضرت با ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم
انبساط و نشاط گستردند چند روز بخرمی و انبساط گذرانیدند و در غایت ظفر … از آنجا در حرکت آمده
دارالسلطنت سمرقند را محل نزول همایون ساخت اکابر و اصاغر آن ولایت بانعامات وافره و تربیتهای
متکاثره بهره یاری خوشدل و آسوده خاطر گشتند و ملازمان درگاه سعادت انتساب بفرمان
صاحبقران کامکار طویهای بزرگ مرتب گردانیدند و چون خاطر انور از آن جشن و عشرت باز پرداخت
بمرتو التفات بر انتظام امور مملکت انداخت و تفتیش احوال زیردستان نمود و متغلبان و ظالمان
که شمه … زیردستان و … را بنواخت و خراج سه ساله برعایا بخشید و … را خشنود
ساخت و در این اثنا باری سبحانه و تعالی امیرزاده محمد سلطان را پسری بکرامت فرموده بجهانگیر
کشت و چنانچه معهود و معتاد است بلوازم جشن و طوی اشتغال نمودند و چون از ان مهم فراغتی
حاصل آمد حضرت صاحبقران سعادتمند بباغی که در شمال سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال
اشتهار یافته سرادق عظمت و جلال برافراخت و بعمارت قصری رفیع دلکش فرمان داد تا استادان

و معماران

و معماران حاذق که از خراسان و عراق و آذربایجان و بغداد و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع آمده
بودند طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مصادقت کشیدند و چون بقبول خاطر خورشید … مقرون آمد
و اتفاق دقایق فن نجوم ساعتی مسعود و زمانی محمود اختیار کرده بتاریخ جمادی الآخر سنه تسع
و تسعین و سبعمایه بنایان چابک دست بنیاد آن نهادند و چهار رکن قصر … ارکان را ابراز …
نموده حضرت صاحبقران سعادت انتما از کمال اهتمام و فور اعتنا بنفس همایون ملتفت …
جستند تا در مدت … با تمام رسید طاق ایوانش از ذروه کیوان درگذشت و اساس جدرانش
از سد سکندر منیع تر آمد **ذکر آمدن امیرزاده شاهرخ بحکومت خراسان و معاودت صاحبقران بسمرقند**
و وصول امیرزاده … سلطان … فرزند در اثناء تعمیر قصر باغ شمال حضرت صاحبقران منشور
حکومت خراسان و سیستان و مازندران را تا حدود ری بنام … برج خلافت
معین الدین والدنیا شاهرخ بهادر ارزانی داشت و از امرا امیر سلیمانشاه و امیر …
امیر جاکو و سید خواجه بن شیخ علی بهادر و عبد الصمد امیر حاجی سیف الدین و ملکت جهان ملک
برلاس و بیک محمد … و اولاد غیاث الدین ترخان و حسن صوفی ترخان از قوچیان تولک
و کبکی … طغای برکه و غیرهم و از امرا تومان قوچین … تعیین فرمود و حکم کرد
که مجموع این طبقه از امرا اصحاب اندیشه … و شاکرد پیشه کوچ با خود ببرند شاهزاده
با فرهنگ که سزاوار اکلیل و اورنگ بود فی امن وقت و اسعد ساعت پای عزیمت در رکاب سعادت
آورده و در شعبان سنه تسع و تسعین و سبعمایه از آب آمویه بگذشت و منازل و مراحل قطع کرده
از راه اندخود بچچکتو رسید و در آنجا امیر ابوبکر اشراف و اعیان بلده هرات بدولت زمین
بوس مستسعد گشته و مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند و از آنجا در گذشته … خسرو
و در مرغزار کهدستان که در یک فرسخی هرات واقع است نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را
در آنجا بپایان رسانید انواع عاطفت و احسان او بر آنجا و اطراف خراسان تابان گشت و سرداران و حکام
ولایات بآستان دولت آشیان آمده مشمول عنایات و احسان بی پایان گشتند و شاهزاده شاهرخ
از کهدستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف آورده از فر قدوم آن سرزمین پای افتخار بر تارک هفتم
آسمان نهاد بعضی گویند که جناب شاهزاده علی الاطلاق آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود
در شب بیست و یکم ذی الحجه سال مذکور آفریننده ذکور و اناث … شاهزاده جوان بخت طالع

بری بشایسته تاج و تخت کرامت فرمود و چون بشارت بسمع برکزیده «الذی یحکم و یامر» رسید
بپای سنقر موسوم کشت و حضرت صاحبقران عدیم المثال از باغ شمالی سوار شده رایت عزیمت
بجانب شهر سبز برافراخت و چند روز در جلکاه دلکش بنشاط و طرب کذرانید و از انجا کوچ کرده
بشهر درآمده در آق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان در آن بقعه بطاعت و عبادت
وقیام و صیام بسر برد و از آن محل نهضت نموده بییلاق سلطان ارنوج برآمده و در آن موضع امیرزاده
محمد سلطان از یورت فارس و هرموز رسیده پیشکشهای پادشاهانه از جامهای زردوزی
واسپان تازی با زینهای زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادکان را خلعتهای طلادوزی
پوشانید و حضرت صاحبقران بواسطه آنکه نفس نفیس شاهزاده محمد سلطان را عنایت ربانی
از خطر عظیم نکاه داشته بود وظایف شکر بجای آورده زبان استحقاق داد بمحل ابن مفضل
جمال الدین [illegible] که بزعم بعضی از اجداد امیر شاهی شاعر است درحین مراجعت امیرزاده
روزی برسم خدمتکاری پیاده در رکاب او میرفت ناکاه اجل در رسید آن خون کرفته را باعث
که بتیر کاردی بر شاهزاده زد [illegible] جراحتی بر اندام مبارکش رسید و خود از بیم جان بقعر
کوه و بیشه و سنکره افتاده [illegible] طبیعی را وداع کرد بعضی از [illegible] شاهزاده از عقب شتافته
او را [illegible] مرده یافتند و سرش از جثه جدا ساخته آورده [illegible] جان خود را بچنان ابتلا

ذکر خواستکاری دختر خواجه اعلان و ازدواج امیرزاده اسکندر با بیکیسی سلطان و [illegible] عالم آرای بجهان باغ دلکشا

حضرت صاحبقران شمع جهان [illegible] خواجه اعلان را بمواهب و عطای بیکران اختصاص
داده فرمود تا [illegible] و جهت آنحضرت خواهر خود را از وی خواستاری نماید و از برای
اتمام این مهم حکم شد که غیاث الدین ترخان با نفایس امتعه و لطایف اقمشه با شمع جهان مرافقت
نماید و ایشان هر دو برحسب فرمان متوجه باردوی خان شدند و [illegible]
مرغزار کان کل که هوای عطای آمیزش طرب افزای جان وجل بود منزل کردند و در این اثنا
شاهزاده عالمیان شاهرخ بهادر [illegible] تنسوقات نامی و پیلاکات کرامی عرض [illegible]
و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت [illegible] و بارکاه با اوج سپهر ماه
و چندان اسب و کوسفند کشتند که خون ذبایح بجیحون رسید و چندان [illegible] میدان
آوردند که [illegible] سرانداز ان شدند [illegible] بعیش و عشرت اشتغال نمودند شاهزاده

بیکیسی سلطان

بیکیسی سلطان را با آیین شریعت غرا و مسلک ازدواج امیرزاده اسکندر کشیدند و بعد از آنکه
بساط جشن و طوی در نوردیده شد بانوی عظمی خانزاده رخصت معاودت یافته [illegible]
تمام از زراد خانه بجانب سمرقند نهضت نمود و در پاییز همین سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمائة
معمار حضرت بانی مبانی جهانبانی فرمان فرمود که بر کنار مرغزار کان کل که در نزهت و طراوت
روضه فردوس باغ بهشت نشان بنیاد باغی احداث نمایند مهندسان [illegible] و بنایان صاحب
هنر که بر درکاه پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی شایسته و ساعتی بایسته بر
حسب اشاره علیه بنیاد باغی رفیع نهادند هر ضلعی هزار و پانصد کز شرعی و در میان هر یکی
از ان دروازه عالی ترتیب دادند که طاق آن در بلندی از طاق کردون میکذشت و در حوالی
آن ساحات و افراد اشجار [illegible] و کلهای خوشبوی و ریاحین تازه روی نشاندند و چون
دل نظاره آن [illegible] کل صد برک کشاده بشد باغ دلکشای موسوم کشت و حضرت صاحبقران
از برای کشادکی خاطر تکل خانم بنت خواجه اعلان که شمع جهان و غیاث الدین ترخان بخواستکاری
او فرستاده بود پرتو التفات بر اتمام آن افکنده مخصوص بوی ساخت و در این اوقات حضرت
صاحبقران ملک ستان رایات نصرت آیات را در جنبش آورده از آب سیحون بکذشت و قرب
[illegible] بطرف مضرب سرادق کردون اساس کشت و در آن موضع قشلاق اتفاق افتاده لشکریان
خانهای زمستانی ساختند و [illegible] ترتیب دادند و آنحضرت بقصد [illegible] تبرک بزیارت
شیخ احمد یسوی مشرف شد و آن بزرکوار از فرزندان امام زاده محمد حنفیه است علی آبائه
و علیه السلام و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بر مرقد وارد الانوار او عمارتی وسیع رفیع
طرح اندازند و برحسب فرموده طاقی بنیاد نهادند بغایت بلند با دو مناره و کنبدی مربع
و در دو طرف کنبد چهار صفه دیکر دوازده کز در دوازده کز و چهار صفه دیکر جهت
مرقد منور [illegible] چهار صفه دیکر با حجرات و غیر ذلک از عمارات اساس افکندند و فرمان
که جهت مرقد سنکی سفید در غایت تکلف تراشیدند و نقوش بدیع غریب بران نکارند
فرمود که مولانا عبدالله صدر در اتمام آن اهتمام نماید و در عرض دو سال [illegible]
آن عمارت باختتام رسانید و حضرت صاحبقران کردون غلام صلات و صدقات بمجاوران آن مقام
انعام کرده باردوی همایون معاودت نمود و [illegible] بمنزل آمده [illegible] وصول [illegible]

بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آغایان عزیز امیرزادها و عامهٔ امرا سوار شده با جنده
دو روزه راه باستقبال شتافتند و مراسم نثار بجای آورده اسپان کشیدند و در هر یورت و منزل
که نزول کردند آن کاه رسم جشن ضیافت بجای آوردند و در روز پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه
ثمان و ثمانمائه در عین سرور و خرمی باردوی اعلی پیوستند و حکم واجب الاتباع بترتیب طوی
عظیم نفاذ یافت و قضات اسلام و علماء انام و اشراف ایام را که در ممالک ماوراء النهر مجتمع بودند
بپایه سریر اعلی حاضر ساختند تا در خوبترین ساعتی و بهترین زمانی در غرهٔ سپهر رفعت ترین … شد
منزهی ماست کردند خواتین عصمت آیین و شاهزادگان سعادت قرین و امرای عالی نهاد و نوینان
دستقعاد دست اقتدار بنثار گشادند از کثرت نثار و درر کران … دشت کاه زمین حکم
کرفت و از بسیاری درر و جواهر که پاشیدند دیدهٔ دریا و کان جرم مانده حیران … کار
کنار بستند و از عیش و کامرانی نکته‌ای فرو نگذاشتند جشن آمال مجموع اعیان و آغایان که بمراحم عمیم
آمده بودند از نتیجات فیض انعام و احسان حضرت صاحبقران کرم … تازه و ریان گشت
و در این اثنا ایلچیان … خان که از جانب ختای با تحف و تنسوقات آن ممالک باردوی همایون
رسیده بودند امرا و مقربان را وسیله ساخته بپایه تخت … حشمت … گشتند
و پیشکشها بمحل عرض رسانیده مضمون رسالت ادا کردند و رخصت انصراف یافته خوشدل …
و حضرت صاحبقران عالمیان امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل آفتاب بحوت …
مغولستان شده … ضبط نماید و پیری بیک ساربوغا و امیر حاجی سیف الدین و
حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با چهل هزار سوار ملازم آن ساخت …
در کوداشیره و … احداث نمایند و ایشان روانه شده و …
نواحی اشیره را یورت ساختند و موجب فرموده مردم را … عمارت … نمودند
حمل حضرت صاحبقران … محل … قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در …
فردوس مانند … خوشدلی … کشت … فرموده و …
سمرقند … کوهی رسید … آن … و چون …
در زمان … نفاذ یافت که در آن مکان خرم باغی بهتر و خوشتر از باغ ارم سازند …
باغ … برداشتند و در اندک مدتی باغ و کوشک … کشت …

نهضت

نهضت نموده دامن کوه براه رباط ابام در حرکت آمده و در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق
استرآباد براه ملخان متوجه درگاه عالم پناه شده بود بشرف دستبوس صاحبقران فلک شکوه مشرف
کرد و پیلاکات و تنسوقات بمحل عرض رسانید آنحضرت از کشتن که … ایلچی بالغ … ارسال ساخته
در یورت قدیم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته قبهٔ مبارکه سعادة …

صاحبقران تاجبخش گیتی ستان قندوز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان با میرزاده
پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سابقا اشارتی بآن رفت شاهزاده مشار الیه …
… این مملکت با لشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت و با امرا و نوینان
مثل امیر … و امیر قطب الدین عمزاده امیر سلیمانشاه و پهلوان محمد درویش برلاس و قماری
اتاق و قور خواجه اتبوقا و شلغان بدخشان شاه و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آیین
که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود در حرکت آمده اوغانیان کوه سلیمان را غارت
و تاراج کردند و از آب سند عبور نموده … و از … سند
قطع کرده بمولتان رسیدند و در آن وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از
فوت سلطان فیروز شاه بنیرهٔ او سلطان محمود … پادشاهی برداشته بر ممالک هند استیلا
تمام یافتند و ملو در دهلی … بادشاه اشتغال نموده سارنگ بضبط مولتان آمده بود
القصه سپاه منصور مولتان را محاصره کرده هر روز … جنگهای مردانه میکردند و این خبر
بحضرت صاحبقرانی رسیده موجب آن شد که بجانب هند توجه نماید و در آن عزیمت آن داشت
که با لشکرهای اطراف و اکناف که بدرگاه جهان پناه جمع آمده بودند متوجه ختای گردد و بجای
بتخانهای آن مملکت معابد و مساجد بنیاد نهند دیگر آنکه … جلال پیوسته
بود که در آن محل و اقطار مملکت دهلی و مولتان بت پرستان و عبدهٔ اوثان …
از لوث وجود خویش آلوده میدارند و چون در آن وقت همت عالی پادشاه …
مقصود و مصروف بر غزا و جهاد بود لشکر کشیدن بجانب مولتان و دهلی راجح نمود و با خواص
و مقربان مشورت فرموده مجموع ایشان در یورش هندوستان همداستان گشتند و …
… با سپاهی … از اوراق اشجار و قطرات امطار روی بآن صوب نهاد و …

امیرزاده پیر[محمد] را بضبط سرحد باز داشت و چون رایت نصرت انتساب بجای وصول بدان بلاد رسید
ارباب اندراب بپایه سریر اعلی بتظلم آمده عرضه داشتند که ما جماعتی مسلمانیم و کفار کتور و سیاه
پوشان هرسال از ما باج و خراج مبلغی میستانند و اگر در اداء آن اهمال و امهالی میرود
مردم را بقتل میرسانند و عیال و اطفال ما را اسیر میکنند شمع خشم و غضب حضرت صاحبقرانی ازین
سخن اشتعال یافت و دفع کافران ستمکار را تاخیر و تسویف جایز نداشت و از سپاه میمنه ...
از هر ده نفر سه نفر اختیار کرده بی توقف بسعادة و اقبال سوار شد و امیرزاده شاهرخ و باقی
لشکریان در ییلاق خزان بکود بگذاشت و ایلغار کرده بتعجیل میراند چون بموضع پریان
رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان و بعضی از امرا با ده هزار سوار جانب دست چپ بطرف سیاه
پوشان فرستاده و آنحضرت از آنجا نهضت نموده بر خاواک رسید و فرمود تا قلعه اندراب که خراب
و ویران شده بود عمارت کنند و اکثر سواران و مجموع لشکریان اسپان خود را در این محل گذاشته
پیاده بر بالای کوه کتور بر آمدند و با آنکه آفتاب در جوزا یا سرطان بود علی اختلاف الروایتین چندان
برف پیش آمد که پای اسپان تا بزانو در آن برف فرو میرفت و از غایت آن بیم آمد و در شب که
یخ می بست سپاهیان بر زبر آن میراندند و در روز اسپان را بر بالای نمدها و برپوشها باز
داشته توقف مینمودند و باز در آخر روز روان میشدند و بدین طریق مسافت میپیمودند تا
بر بالای کوهی که بغایت مرتفع بود بر آمدند و بعضی چند از امرا همراه داشتند همه را باز کردانیدند
و چون کافران در اندرون دره در پای آن کوه متمکن بودند و بواسطه کثرت برف از بالای او کوه ها فرود
آمدن متعذر مینمودند و امرا و لشکریان از قلال الجبال بعضی بطناب فرود می آمدند و برخی بر روی
برف چسبیده خود را به نشیب روان میکردند و بعد از لحظه بر روی زمین قرار میکرفتند و از
برای حضرت صاحبقران غازی دین پرور چیزی از چوب ساختند و حلقه‌ها بر آن تعبیه کرده
طنابها در آن که طول هر یک از آن صد و پنجاه گز بود بر آن حلقه‌ها بستند و آنحضرت جهت احراز ثواب
جهاد بر آن چیز نشسته چند کس از قله جبل آن را بمقدار طول ریسمان فرو میکذاشتند و دو کس
دیگر به بیل و مثل آن در برف جای پای نهادن و محل ایستادن راست میکردند تا آنوقت فرود آید
و باز چیز را فرو میکذاشتند و باز دیگر محل فرود مرتب می‌ساختند و باین طریق عمل نموده پنج نوبت تا بپای
کوهی رسیدند حضرت صاحبقران غازی عصا بدست مبارک گرفته و مقدار یک فرسخ پیاده ...

و چند مرتبه اسپ خاصه را طنابها بر کردن و سایر اعضا بسته از فراز کوه بر نشیب گذاشتند و اسب
اسپ بسلامت بپایان رسید و باقی بران کریوه نتوانست که داشت در ورطه تلف آمد و حضرت
صاحبقران سوار شده دیگران پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن دیار بمجموع بالابلند
و عظیم الجثه و زورمند باشند و اکثر ایشان برهنه با هم اختلاط کنند و مقدم ایشان
عداشو کویند و آن مخاذیل را زبانی هست غیر از زبان پارسی و ترکی و هندی و جمهور آن
طایفه بجز زبان خود نداند و هیچکس بی لغت ایشان نبرد دیگر کسی که از آن نواحی در میان
آن طبقه افتد و بتدریج بر لغت آن قوم که لغت بر ایشان یاد و وقوف پیدا کرده ترجمان شود و آن
ملاعین قلعه داشتند که آبی عظیم از دامن قلعه ایشان میگذشت و از آن طرف کوهی عالی
بود که سر بر فرقدان کشیده و پیک تیز رو وهم از وصول بکمران طمع بریده و آن مدابرا در وصول
لشکر پادشاه جهان گیر بیک شبانروز بیشتر آگاه شده بودند و رخوت و اقمشه خود را بالای
کوه برده و تصور آنکه کس از آنجا نتواند رسید فارغ بال نشسته و چون سپاه نصرت شعار
بر حصار ایشان استیلا یافتند بغیر از کوسفند چیزی دیگر نیافتند کوسفندان را
کشتند و آتش در خانه های بادیه ایشان زدند و فرمان همایون صادر شد که امرای نصرت شعار
کمر جهاد بسته بالا روند و بموجب فرمان مبادرت نمودند مجاهدان دین قلعه تکبیر بر اوج علیین
رسانیده روی جلادت بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیش از همه دشمنان را از آن بموضع دفع
بر آمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی از طرف دیگر حمله کرده کفار را بموقف ایشان
راند و در مقام شجاعت بایستاد و امیر شاه ملک بر آن زمره فسقه فجره حمله ایشان برد
و غایت سعی بجای آورد و داد مردانگی داد و از مجاهدان دین و غازیان سعادة قرین جماعت بفوز
از بالای کوه بعز شهادت فایز شدند و محمد آزاد بهادر و خواجه هیکل و شیخ علی بهادر و لاد
و موسی ... و حسن قورچی و امیر حسن قورچی کوششهای بها در آن نمودند و باقی امرا
تومان و قوشان از اطراف و جوانب حمله آوردند و آثار جرات و جلادت بظهور رسانیدند و بسیاری
از آن بی دینان را بر تیغ جهاد بگذرانیدند و بعد از سه شبانروز پیوسته که لشکر پادشاه هفت کشور
با کفار کبود جنگ کردند آن قوم بر کشتگان تنگ آمده امان خواستند حضرت صاحبقران
کفر را بعضی ایشان فرستاده پیغام داد که اگر بخیره مبادرت نمایید و بزبان کلمه توحید ...

بحان وسال امان یابید وحکومت این مملکت بشما مفوض کردد وفرق ضاله چون بواسطه ترجمان بر معانی
این کلمات اطلاع یافتند بعد از سه روز همراه آقا سلطان بدرکاه پادشاه عالم پناه شتافتند و اظهار
مسلمانی کرده زبان بتضرع وزاری کشادند که ما از جمله بندکانیم از مقتضی فرمان حکومت تجاوز نکنیم
عنایت پادشاهانه ایشانرا خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد وچون زمان لباس ماتم زدکان
پوشیده آن تیره دلان شبیخون آوردند وقریب صد وپنجاه نفر از ایشان کرفتار آمده کشته شدند
وبعضی از آن جماعت مجروح وخسته جان بیرون بردند ولشکر اسلام بران کوه بالا رفته اکثر
بقتل ایشان کوشیده بود کشتند ومرد وزن مخالفان دین را بندکی کرفتند واز سرهای
کشتکان منارها برافراشته وارباب اولوالابصار بدیده اعتبار دران نکریسته دانستند که
صاحبقران کامکار در آنجا باسهل وجهی میسر شده هیچکس از سلاطین ذوالاقتدار در این سعی وکوشش
بسیار دست نداده. ذکر فرستادن صاحبقران دین پرور محمد آزاد را بتفحص میرزا اسکندر و
برهان اغلان چون از رفتن امیرزاده رستم وبرهان اغلان مدتی بکذشت وهیچ خبری از ایشان
نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور جمعی را تجربی ساخته محمد آزاد را با طایفه از خان
یکان وچهارصد نفر از ترک وتاجیک بتفتیش حال ایشان روان ساخت وآن جماعت از حسب
فرموده بتعجیل در حرکت آمده وبمشقت بسیار از راههای باریک کذشته بکوههای بلند
بر برف برآمدند وبر سرها بر دوش استوار کرده ابریشم در پشت خفته وخود را از آن بالا رها کرده
بر زمین رسیدند واز آنجا روان شده وبقلعه سیاه پوشان رسیده در آنجا از موافقان
اثری ندیدند اما پی بسیار دیدند که بجانب راه رفته بودند وآن پی سپاه پوشان بود بذکر از
توجه سپاه ظفر پناه آکاه کشته باستقبال شتافته بودند ودر درهای تنک کمین کرده وچون امیرزاده
رستم وبرهان اغلان با امرا توشون اسمعیل واللهداد وسونج بود ویحیی وغیرهم با لشکرها
بدان درهای تنک رسیده بعضی کذشته بودند وبرخی غافل فرود آمده واسبان را علف
ناکاه سپاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند وچون اعدا دین
کرده بودند که مسلمانان روی بکریز نهادند از عقب ایشان رانده بودند وبسیاری از آنجماعت
بدرجه شهادت رسانیده واز امرا توشون شیخ حسن سونجی ودولتشاه اختاجی وادینه بیک
سعی وکوشش فراوان بدرجه شهادت رسانیده بودند وفی الجمله محمد آزاد پی سپاه شتافته از عقب

ایشان روان شد وچون بدره رسید که جنگ در آنجا واقع شده بود با سپاه پوشان تاریک
نبرد وجدال خورده وبزخم تیر وضرب شمشیر وحمله نیزه وسنان کرد دمار از روزکار اکثر
برآورده همه را منکوب ومقهور ساخت واسبان لشکر اسلام واسبابی که ایشان کرفته بودند
از کفار باز ستد وسالم وغانم مراجعت نموده به برهان اغلان وسپاه که بجنگ ملحق شدند واز لشکریان
هر کس اسب وسلاح خود بشناخت بکرفت ومحمد آزاد وبرهان اغلان را کفت مصلحت چنان میدانم
که درین موضع فرود آییم وچون روز شود کوچ کنیم واو از سستی وبددلی بعقبه برآمده لشکر
با او موافقت نمودند بیت یکی را که دیدی بود رحمت حیث بکشی کرعد ودر مصاف نکنت نی الوا
از زمان جنکیزخان تا آن غایت هیچکس از قوم قیات برمثل آن بی ناموسی اقدام نموده بود وچون
ازین ماند این حرکت هم از ودر جنک اوزبک صادر کشته بود حضرت صاحبقران عفو واغماض کار بند
شده واز آن کناه تجاوز نموده همچنان حرمت او مبذول داشت ودران اوان حق تعالی را جهت آن دوستان
که لانبی ما فات ماند تا در میان الوس او را ناموس وآب روی حاصل شود وانجناب این تفقد
آن غرب نموده که از معرکه میکریخت یکی از بزدلان با او همسر شد بر سر تشنه کرد وکفت که تو در خاری که از
میکریزی ومی نفرینی که مرد مردانه هیبت کند ودران انجمن زبان بجیبت وکشاید ما جوابدار
که او مرا این صورت محبوب تر است که زنت ماتم وجلا برتو لعنت الله علیه کوید که ازان آنکه کشته شوم
ورحمه الله علیه بر زبان آورند القصه پادشاه هفت کشور بعد از فتح کتور وقتل آن فرقه ضاله زده
بدا حضرت جلال الاسلام علی سیستانی را فرستادند تا راه بیرون آمدن از آن دره آماده کرداند
نامی در رعایت آن بی حرمان ستم پیشه را که هنوز سر بودند تا جزیی سازند ودر آن جبال از
ستانات اثر نکذاشت جلال الاسلام وعلی بر حسب فرمان تفتیش طریق نموده راه جرخ جیها
کردند ودر بعضی مواضع برف سوراخ کرده راه مهیا ساختند وحضرت صاحبقران کامکار با
رفیع مقدار وسپاه نصرت شعار در حرکت آمد واز عقبات وجبال صعود نموده در دره
نزول اجلال واقع شد وآنحضرت جمعی را بمحافظت قلعه که بعمارت آن فرموده بود تعیین فرموده
ودر آن مکان باسبان رسیده تمامت امرا ولشکریان که مرفه هستند در مرغزار مشغول بوده سواد
شدند واز آنجا در حرکت آمده باغرق بپیوستند وچون برهان اغلان ومحمد آزاد باردوی
از رف اعلی رسیدند حضرت صاحبقران ممالک ستان برهان اغلان را باده هزار کنیزکی

با ایشان در رفت بودند جنگ ناکرده کوبران شروع بود بمجلس فرخنده راه نداد و خنده تیغ انگیاه
کار ساختند از نظر عنایت بیندلخت و محمد آزاد بیاده با صد کس ایمان کرده بخارج نموده و بسیار از
از کفار را بدوزخ فرستاده اسب و جبا اهل اسلام را که گرفته بودند باز ستده بود و نوازش
فرموده قوشون جاعتی را که در آن معرکه پای ثبات فشرده بودند بصنوف عنایت و عاطفت
اختصاص بخشید ذکر بازگشت صاحبقران بر شاهزاده شاهرخ بجانب هرات و رسیدن ایلچیان از اطراف
و دیگر حکایات چون صاحبقران دین پرور از کتور درکمان تایید ملک الملوک مراجعت نموده
باغرق همایون پیوست قرة العین سلطنت شاهزاده شاهرخ را رخصت فرمود که بخراسان
معاودت نماید و کوش هوش آن سعادتمند را بگوهر نصایح و مواعظ آراسته او را در آغوش
گرفت و بحفظ و عنایت پروردگار جهانیان سپرده وداع کرد و بهرات روان کرد ایلچی و نفس همایون
روان شد با لشکرها متوجه صوب کابل شد و بعد از قطع مسافت کتلها را زان که از آنجا تا
کابل پنج فرسخ است در مرغزاری نزول فرمود و چون فیاض علی الاطلاق بمجلس نیکوارا
رشحات سحاب مکرمت حضرت صاحبقرانی چمن آمال ارباب آرزو تازه و سیراب باشد آنحضرت را
موقوف ساخت و از رودخانه آنجا جوی بفرمان داد و بر امرا و لشکریان قسمت نموده بتفقیح حکم
تصاحب آن جوی بطول پنج فرسخ بلند ... جاری گردانیدند و جوی ماهیگیر موسوم گشت و از آب
او چند فرسخ معتبر بدین آمده معمور شد و بعد از ... فتح آیات در حرکت آمده
بکابل رسانید و از طرف جیبون رسول حضرت خضر خواجه اوغلان آمد و بوساطت امرا بپایه سریر
اعلی حاضر شده پیغام بگذارد که محصل معنی آنکه حکام ما میگویند که ما بنده و چاکر پر و تربیت یافته
آنحضرتیم اکنون بعضی از بی‌رهمی بی‌بخت بدخواهی مردم مفسد پای از دایره متابعت بیرون نهاده حیوی
و فادار انسانی مخالفت حرکت کردیم و مدتی در صحرا و بیابان سراسیمه و حیران گردیدیم اکنون صورت فتح کردار
ناپسندیده خویش در آینه خود دیدیم و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده خود نادم و پشیمانیم
و بلطف آنحضرت امیدوار و از عفو خدام بهرام انتقام او ایمانیم اگر حسنات مکارم گناه ما بخشد
بعد از این پای از جاده عبودیت فراتر ننهیم و از مقتضی فرمان و لیحا دهان در نکذریم بیت
بفرمان تو سر بدکان کنیم * در این بیش بیش کامرانی کنیم * و هم در سوقت بانوی اغلان که در الغ یورت
با قاآن مخالفت نموده از قبچاق گریخته بود بشرف دستبوس حضرت صاحبقرانی مستسعد یافت آنحضرت

بنیاد عنایت مخالفت او را پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و اسبان و لوازم
واشتران قطار و بار برداد و خیمه و خرگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق او باشد فرمان حکومت
بانسد بخشید و او طغو کرد از ملازمان موکب سعادت آثار شد و هم در این سر تپه امیر شیخ نور الدین
که در انشاء یورش بحسب الله بموجب فرموده بضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود با خزانه
و تحف ارجمند از زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتهای طلادوز و نفایس و اقمشه گرانمایه
و کرایم و اسلحه و آلات و ادوات حرب و اسبان تازی با زین زر و شتران شکوه منظر و دیگر
و استران زرین رکاب بار خوت و آلات زربفت و خیمه و خرگاه از سقرلاطهای ملون و دیگر
طرایف و لطایف که صبح بینش از خوبی او جرم مهتاب دوری همایون پیوسته و کتاب
و حساب دیوان اعلی آراسته شبانروز ره در نوشت نموده و اوراق و نسخ بر دلخواه عطا
امراء عظام رسانیدند و از صدا و طلوع خورشید جهانگیر پناه کام قیام نموده خلاصی کوع
و سجود قیام و قعود عادت ... امیر شیخ نور الدین برانو در آمد امراء الجه او آورده بود پیش نظر
حضرت صاحبقرانی کشید و تلبیری اقلای و ایلچیان دشت قبچاق و دیگر جوجیان بدین با نصب
در آنجا نکوسته حیران ماندند که نوع از شدکان حضرت آفاق را بادشاه علی الاطلاق این همه
ممکن داده که چندین اشیاء با قیمت داد و یک نوبتی بعرض رسانند و آنحضرت از آن ترکات
بسیاری بحاضران مجلس بخشید و ... شیخ نور الدین موقع قبول یافته حضرت صاحبقران
ایلچیان او روس را با تحفهای بکرامی و نامهای نامی بر خصت مراجعت ارزانی داشت ایشان
مسرور و خوشدل با وطان خویش بازگشتند و بعد از آن شیخ نور الدین زانو زده جریمه بر هان اغلان
و جمعی را که با او در عقلیات اشتراک داشتند شفاعت نموده عاطفت پادشاهانه ملتمس او را بشرف
اجابت مقرون کردانید و از سر گناهان ایشان درگذشت و هم در آن اوان سلطان محمود خان و
امیرزاده رستم با طایفه از امرا و لشکر جوانغار بر سمت هندوستان روان شدند و پیش از این
ملک محمد برادر لشکر شاه او غانی بدرگاه حضرت صاحبقرانی با طایفه از رعایا آمده بود و تظلم
نموده که موسی او غانی که داس و رئیس قبیله کرکس است و بغایت شریر و دزد و بیکس برادر
مرا کرد در زمرهٔ خدام عتبهٔ علیا انتظام داشت کشته است و قلعه ایرلی ویران ساخته
و اموال هر ایده ما را بباد غارت و تاراج داده و دست تعدی باملاک و اسباب ماوراء کرده است و ضیاع

وعناد در تحت تصرف خویش آورده و پیوسته بقطع طریق و انواع حرکات ناشایست اقدام می‌نمود
و هیچ کس از حوالی پیرت او بسلامت عبور نمی‌توانست کذشت و من بعد کمتر بی از خوف جان شیرین کریخته
بغزنین آمده و چون بشارت موکب نصرت قرین شنیده توقف نموده بود امر حضرت صاحبقران
داد که از استماع این خبر اشتغال یافته همگی همت عالی نهمت بر دفع شر پیر موسی اوغانی بکودار
اعوان و انصار او کماشت و با ملک محمد کفت که تو پنهان می‌باش تا من درین باب فکری صواب
اندیشیم بعد از آن ایلچی پیش موسی اوغانی فرستاد و کفت تو قلعه ایراب را خراب ساخته و چون
آن حصار بر سرحد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد باید که بر سبیل استعجال تعجیل
شتابی تا مستحق رعایت شده آن مملکت بتو مفوض کردد و قلعه ایراب را عمارت کنی و چون ایلچی
پیش موسی رسید پیغام بادا رسالت قیام نموده پیشکشها مرتب کرده ایلچی بدرکاه کیتی پناه فرستاد
و فرزند بی نوعی استسعاد یافته آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانیده حضرت صاحبقرانی او را
بخلعت و نوازش مستظهر ساخته فرمود که لشکری در مرافقت توجه نموده قلعه میفرستیم تو نیز باید که
خشم خود را بجا آوری که بار دیگر قلعه در عمارت او سعی نمایید و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز پرداخته
باشی و اگر چیزی کاری باشد چون ما برسیم مدد کاری چنانک تمام شود و موسی بکمال [illegible]
کس مصحوب او کرده و بر سبیل استعجال او پیش روان ساخت و ایشان بقصد رسیده و موسی مردم
خود را آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقران سعادتمند با نوئین کبری [illegible] جانب
و امیرزاده الغ بیک را که در آن وقت [illegible] سمرقند باز کرده [illegible] از جمله کابل [illegible]
دبحل روان شد و در روز چهارشنبه هشتم ذی الحجه سنه [illegible] آن نواحی [illegible]
جنود ظفر ورود کشت و هرود و موسی بر سر عمارت ایستاده هر روز [illegible] و سپید [illegible]
و هر کاه [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] بیابان [illegible] معاون شوید تا ان وقت
مهم [illegible] و انحصاری بود مشتمل بر مساجد و معابد و دیگر عمارات عالی و بناهای متعالی
و حکم شد که امیرشاه ملک و جلال الاسلام در اتمام مسجد جامع اهتمام نمایند و چنان قلعه رفیع
عریض عرصه [illegible] ساختند و پرداخته آمد و حضرت صاحبقران در قصبه [illegible] کفته بود که
عمارت تمام شود کسان موسی نکذارند که پیوسته خود باز کردند و ایشان شمه از این حدیث شنیده بودند
و چون خاطر خطیر پادشاه جهان [illegible] از آن کار فراغت یافت روزی سوار شد که [illegible]

آتش خشم

ودر زمانی که با امرا و ارکان دولت کرد قلعه می‌کشتند هفت نفر از خشم موسی کرد عمارت
قلعه دخل داشتند و بر بالای حصار نشسته در دروازه ایستاده بودند و چون حضرت صاحبقران در
در برابر دروازه رسید یکی از آن هفت بد اختر تیری بقصد آنحضرت انداخت چنانچه از سر
تیر اسب جهان نورد برسید و از کمال عنایت ربانی کزندی بحضرت صاحبقرانی نرسید و جهانیان
برآو خبر از در دروازه دیکر بحصار آمد و امر فرمود که خشم موسی که بکار کردن آمده بودند
بکرفتند و آن هفت کس که بر بالای دروازه عمارت بنا بودند یکی از آن تیر انداخته بود
بجان دست تحمله مرتبر و کمان یازیدن چند کس از اتباع او کرفته سوی ملک محمد سپردند و او با
نوکر مجموع را بقصاص برادر کشتند از سرهای ایشان منار ساخت و بر تیغ واجب الاتباع
نفاذ یافته که خشم موسی را بغارت دادند و طایفه از سرداران انقوم را از پای درآوردند و عیال
و اطفال و اموال آن ظالمان خانه خراب بدست مظلومان ایراب افتاد عاطفت پادشاهانه
حکومت قلعه ایراب و بیاست احشام و آن ولایت را بملک محمد ارزانی داشت ذکر توجه صاحبقران بجانب
قلعه بربالی و مصور آنحضرت از آنجا بعد و مصیبی کنجی بکلی هند چون ولایت ایراب
از حرکت صاحبقرانی بکمال زراعت و عمارت آمد رایت نصرت انتساب از انجا بنهضت نموده متوجه
خطه شنوزان شد و کوه و جنگل قطع فرمود حدود آن نیاد بمحل نزول سپاه نصرت شعار کشت
در آن فصل جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با طایفه از امرا و الغرف از راه بیجاه
متوجه جانب بانو شوند و آنحضرت با صد هزار سوار ایلغار فرموده بطرف نغر روانه و پیش
ازین امیر سلیمانشاه با لشکرهای خراسان بنغر رفته بودند و آن قلعه را عمارت کرده و چون جنیب
همایون سایر وصول بر آنجا افتاد اختر صهبایان عساکر علیه رسانیدند که قبیله بربالی از ... حشام
اوغانی که سابقا در زمان صادر شده بود که باردوی اعلی بپیوندند پای از دایره متابعت و مطاوعت
بیرون نهاده اند و در اثنای که امیرزاده پیر محمد بعضی از ولایات هند را غارت کرده بود و تمام
بکابل می‌فرستاد آن جماعت سر راه کرفته دست تعدی از آستین بی باکی بر آورده چیزی از آن اموال
ربوده اند و اکنون پناه بکوهها و جنگلها برده بر قطع طریق اقدام می‌نمایند از استماع این خبر آتش
خشم پادشاه هفت کشور زبانه بفلک کشیده همی در آن دم بها درانِ اردوی همرهی نشان
روان شد بجانب ایشان و بعد از هفت روز مواطن آن مکردانان رسید و فرمود که سواران اسبان از

فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلها در آمدند و بآب شمشیر آن عرصه را از آلایش وجود ناپاکان بی باک
ساختند لاجرم آن بدخواهان جوی بموجب فرموده عمل نموده درنگ و دیری آمدند و خلقی نامعدود
از آن عاصیان را بتیغ قهر بکشتند و عیال و کودکان ایشان را گرفته آتش نهب و تاراج در
خان و مان آن طبقه زدند و بعضی از آن طایفه بهزار مشقت جان سلامت بپای بیرون بردند
و حضرت صاحبقران دین داد خواست که در آن کوهستان توقف نماید که بقیة السیف
دزدان اوغانی را بدست آورده بردار سیاست آویزد تا عرصه آن دیار از امثال ایشان
بالکل ایمن و آرمیده گردد و مقارن اینحال پیشوای آن قلعه اول نام سید صادق و خالص
تمام روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده بپیشانی عجز و انقیاد بر ساحت مسکنت نهاد و زبان صدق
باعتذار و استغفار کشاده توبه و انابت را وسیله خلاص و نجاة ساخت و چون فروغ
بخت پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور تافت بر جرایم جرایر او رقم عفو و اغماض کشیده و بانواع
عنایت و عاطفت اول را بمرتبه رفیع و محل بلند رسانید و بعد از ترتیب قلعه نغز امیر سلیمانشاه
بود که خشم کلانیان که گروه با انبوه و قبیله با شکوه و با شوکت و اَیمنت اند و فرمان حضرت صاحبقران
سعادت انجام را بسمع رضا اصغا نموده اند و جریک بپا بمرسم پراهلا نوشته نداده اند و پیش از آنکه
حتی زدنکار سایه وصول بران دیار اندازد بدر رهبر امیر شاه الله بیران توم و قوی هیکل زند
تاختن بوده مجموع را متعهد ساختند خان و مان ایشان را بباد غارت و تاراج برداده بود و زنان و
فرزندان آنجماعت را اسیر کرده در اثنای آنکه رایت نصرت آیات بر آنجا رسید امیر سلیمانشاه مظفر
و منصور بموکب همایون پیوست و بتکویش بکی او موقع قبول یافته بانواع ترتیب و نوازش
مخصوص گشت و در غرّه محرم الحرام سنه احدی و ثمانمائه اردوی کیهان پوی از نواحی قلعه
بتالی نهضت نموده در حوالی قلعه نغز نزول فرموده و حضرت شهریار ممالک ستان از آنجا امیر
سلیمانشاه را با طایفه از سپاه ظفر پناه بمولتان پیش امیرزاده پیر محمد روان کرد و کوتوالی
قلعه نغز را بشاه علی فرابی ارزانی داشته با پانصد کس از سپاهیان پیش او گذاشت
و از آن موضع سوار شده قطع منازل فرموده کوچ کرده در آن محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه
بعد از کردگرفتاری از چنگیزخان گریخته وجود را با آب داده گذشته بود جناح‌ه در محل کشیم
سمت گذارش یافته فرود آمده حکم جهان مطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سند پلی بندند

و زنان برداران فی الحال بر حسب فرموده عمل نموده در مدت دو روز از سه پایه و کشتی و نی
جسری معتبر مرتب ساختند و مقارن اینحال سید مدنی را که از مکه و مدینه مکرمه مراسلات
آمده بود و بعرض رسانیده که حکام و اشراف آن اطراف در مقام انتظار مترصد و امیدوار اند
که رایت نصرت شعار سایه وصول بران دیار اندازد و آن ممالک را در ظل حمایت عاطفت
خویش آورده باز گردانید و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر را نیز که بجهت عرض عبودیت
و نیاز آمده بود نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و با اسکندر پیغام داد که با
لشکرها در نواحی دیبالپور بموکب منصور پیوندد و روز دوشنبه دوازدهم محرم سال
مذکور صاحبقران گردون غلام از آب سند عبور نموده و لشکریان بهر ام انتقال تمامت
آب برگرفته بکنار جول جود نزول کردند و آن بیابانیست طویل عریض که در میان اهل تاریخ
بجول جلالی اشتهار دارد و از آن جهت که سلطان جلال الدین خوارزمشاه در حین فرار از
چنگیزخان باین جول درآمده بود و خلاص یافته بود و در این اثنا رایان و پیشوایان کوه جود
بلاحظه بوده و اقتضای طالع مسعود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده و اظهار بندگی و خدمتکاری
کرده پیشکشها کشیدند و پیش از این بچندگاه امیر رستم طغای بوغا برحسب اشارت علیه با فوجی از
جریک منصور بطرف مولتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جود همان عزیمت منعطف ساخته
و همین رایان او را چند روز نگاه داشته وظایف خدمت و ضیافت بتقدیم رسانیده بودند
لاجرم در اینولا عنایات پادشاهانه شامل حال ایشان شده مسرور و آسوده خاطر بجای
خود باز گشتند **ذکر امیرزاده شهاب الدین مبارک شاه تمیمی و عناد او و عصیان از انقیاد**
شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود که بر کنار آب چند کاین است و بکثرت حشم و بسیاری مال
از رایان هند امتیاز داشت و در اوان که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بحدود ملتان رسید
خدمتش کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه شاهزاده آمد و در سلک سایر ملازمان عتبه علیا
انتظام یافت و بعاطفت و احسان بیکران مخصوص گشته چندگاه بشرایط ملازمت قیام نمود
و چون رخصت انصراف یافته بمقر حکومت خود مراجعت کرد شیطان جهل و غرور استکبار مغافر در
آزاد در نظر او جلوه داد تا سر بمخالفت در دوی کشیده از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون
نهاد و چون کنار آب چند محل نزول عساکر پادشاهی بر گشت و از عصیان شهاب الدین مبارکشاه

آگاه شد امواج بحر غضب او در تلاطم آمده فرمود که شیخ نور الدین با تومان خان خویش روی توجه
بدان جزیره نهند و شمشیر صاعقه کردار آتش در خرمن جمعیت مخالفان زنند و امیر مشار الیه بموجب
فرمان روان شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بحدود جزیره رسیدند دیدند
که شهاب الدین خندقی عظیم فرو برده است و باره بلند کشیده و تمام بجادر کشته و در حوالی
آن حصن حصین بحیره بود بسیار دلکش یاد هفت کشور مانند برق از آب گذشتند آتش جنگ
برافروختند و جنگی دست داد که زبان از تعریف و توصیف آن قاصر آید و چون زمانی بر سان
درون مخالفان تیره و تاریک شد و سپاه نصرت شعار بعزم خود فرود آمده آرام گرفتند شهاب الدین
با ده هزار آدمی دیگر شبیخون آورده حمله عظیم در پیوست و امیر شیخ نور الدین با سپاه دلاور
آیین پای ثبات و وقار فشرده حملات متواتر و متعاقب کردند و رعب و هراس بر خاطر ایشان
استیلا یافته از بیم شمشیر آتش بار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند و برخی که بجهت
بسیار کشتی جهت ساحل نجاة رسانیدند و در آن حین حضرت صاحبقران با لشکر نصرت
در حوالی جزیره نزول فرموده آمد و شهاب الدین بر نور با اهل و متعلقان خود بکشتیها در آمده
و بر آب جهد روان شده متوجه اوجه شدند و امیر شیخ نور الدین با سپاه ظفر قرین باشارت
صاحبقران ظفر قرین بکنار آب رفته جنگی عظیم کردند و بسیاری از آن طایفه را بتیغ انتقام
بگذرانیدند و چون امیر مشار الیه از عقب گریختگان بازگشت حضرت صاحبقران دریا نوال طایفه را
که در آن شبیخون بر اسم جرأت و جلادت قیام نموده بودند و پای وقار در موقف جوش استوار
داشته زخم دار شده بودند بخلعت و زر مستظهر و توانگر گردانید و چون کشتیهای شهاب الدین
بحدود مولتان نزدیک رسید امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه با جریده منصور دلاورانه آن را
بگرفتند و آن مدابیر در میان آب دستگیر کرده طعمه ماهیان ساختند و شهاب الدین و اهل و عیال
خود را در دریا انداخته بصد مشقت از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک بحکم
فرمان بجنگلستان در آمده بهادران لشکر منصور بیش از جمعی کثیر با سیف تیز بقتل رسانیدند و غنایم
بسیار و برده بیرون از حساب و شمار و کشتیهای گرانبار از حبوبات و اجناس ماکولات آورده
بار دوی اعلی معاودت نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا در حرکت آمده بیست و ششم محرم از کنار آب
روان شده لب آب جناده در برابر قلعه تلمبه فرود آمد که آب جهد و آب جناده در آن محل بیکدیگر پیوندد

آنحضرت

آنحضرت فرمود که جسری بر آن دریا بستند و در مدت سه روز بالتمام ساخته و پرداخته شد
ذکر عبور نمودن از جسر و فتح تلمبه بلی و نهضت رایات ظفر پیکر بجانب نصرت و کوکری

شهریار روی زمین با لشکر ظفر قرین از آن پل گذشته بکنار آب تلمبه در برابر
شهر فرود آمد و بارگاه سعادت انتما قبه خود را بر افراشت حکام و رؤسا آن بلده با سادات
و علما و اشراف بیرون آمده بشرف دستبوس استسعاد یافتند و همانروز حضرت اعلی خاقانی
از آب عبور فرمود و در غره صفر سنه احدی و ثمانمائه صحرای تلمبه مضرب خیام خدام سپهر احتشام
گشت نویسندگان دیوان قلم بموجب فرموده مبلغ دو لک مال بر سبیل امانی باسم شهر باز رقم
زدند و حکم شد که سادات عظام و علما اسلام از آن مطالبه معاف و مسلم باشند محصلان
بکار خود مشغول شدند جزیی از وجه باقی مانده در اثنای آن مجموع جریک که از اوزاق استعداد
و علوفات انبار افزون بودند رسیدند و غله احتیاج تمام داشتند و یرلیغ جهانمطاع صادر شد
که هر جا غله یابند بردارند و در ظلمت لیل لشکریان بهانه طلب غله در شهر ریختند و سیلاب
بلا انگیختند آتش در خانها زدند و آنچه یافتند بباد غارت و تاراج بر دادند و بغیر از سادات
سادات و علما و ارباب صلاح و تقوی بجای مصون و محروس ماندند و مقارن این حال بسمع همایون
آن بر گزیده پادشاه ذو الجلال رسید که طایفه از حکام شهر پادریلی با امیرزاده پیر محمد
در مقام مطاوعت و متابعت آمده بودند اکنون سر عصیان از گریبان طغیان بر آورده
شیوه مخالفت شعار خود ساخته اند از استماع این خبر نایره غضب حضرت صاحبقرانی التهاب
یافت حکم فرمود که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تیمور با تومانات خود بر سر ایشان روند و ایشان را
گوشمال تمام دهند امرا و لشکریان روان شده و بر جنگلها در آمده قریب دو هزار هندو را بدوزخ
فرستادند و با غنایم نامحصور باز گشته باردوی کیهان پوی پیوستند و در روز شنبه هفتم صفر
سال مذکور رایت نصرت آیات در حرکت آمده در ده کروهی جال کرد در کنار آب بیاه واقع شد
لشکرگاه حضرت صاحبقرانی گشت و در آن موضع بمسامع علیه رسانیدند که نصرت کوکری با دو
مرد در حصار جال در دو خانه عظیم را ایل داد ساخته بحمر بر آب کرده است و حضرت صاحبقران با لشکر
بی پایان مانند بحر اخضر جوشان و چرخ گردان روی توجه بایشان نهاد و برانغار مقرر ساخته
شیخ نور الدین و امیر الله داد آرایش یافت و جوانغار از حشمت امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور

در بیت کوت و علی سلطان تواجی با پیادگان در پیش قول آماده جنگ و جدال گشتند کوکبی از
غایت جهل و غرور با هزار نفر از جنگجویان هندوستان در برابر سپاه ظفرنشان بکارزار
آمده صف آرای گشتند و علی سلطان تواجی و پیادگان خراسان در کنار آب و وحل آتش حرب
و جدال برافروختند و چنانچه او با چند کس دیگر خسته و مجروح شدند و امیر شیخ نور الدین
و الله داد از عقب آمده و در بر کشتگان درآمدند و بزخم شمشیر آبدار اکثر آن خاکساران با آتش
دوزخ فرستادند و آن نفوس نامرادان نکبت انجام معلوم نشد که جان از آن ورطه بیرون بردند یا نه
دیگر کشتگان راه جهنم پیش گرفت لشکریان اموال آن جماعت غارت کردند و آتش در خانهای ایشان
زدند و همانا [illegible] و مشقت بسیار از کار و کلای بکرمنته موضع شاه نواز
مرکز رایت واجب الاحترام منخیم الاعزاز گشت و آن قریه است معتبر و در آنجا غله فراوان
یافتند آنچه توانستند برداشتند و بر حسب فرمان جهانمطاع آتش در غله زدند تا کبران
از آن منتفع نشوند و اردوی کیهان پوی از شاه نواز کوچ کرده در کنار آب بیاه در مقابل
قریه جنجان فرود آمد و در آنروز بعضی شاهزاده شاهرخ بهادر نام از [illegible] سید خواجه
شاهزاده رسانید و تحف و پیلاکات که همراه داشت بکشه رسانید **ذکر تسخیر جهانشان و وصول**
امیرزاده پیرمحمد سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده پیرمحمد مولتان را محاصره کرده لشکریان
هر روز دو نوبت جنگ پیش بردند و چون مدت شش ماه برین قضیه گذشت حصر آن در شهر
[illegible] عاجز و اهالی آنجا [illegible] مولتان را گذاشته شاهزاده و اتباع
مستولی گشت و عرضه داشتی مشتمل برین فتحنامه ارسال بدرگاه جهان و کامکار فرستاده در این
اثنا باران بسیار [illegible] متصل گشت که آنرا در هندوستان برشکال گویند [illegible] اسپان امیرزاده
و لشکریان تلف شدند و مجموع شاه و سپاه از شهر بیرون درآمدند حکام و سرداران دیار هند که
پای از دایره انقیاد و اطاعت بیرون نهاده بودند خیالهای فاسد در دماغ جای داده گردنکشی
آغاز کردند و در بعضی مواضع داد و فغان [illegible] مخالفان شهر بی آمدند و سپاه
پیاده مانده مجال حرکت نداشتند و شاهزاده بغایت متفکر و متحیر [illegible] آمد چنانک
ماهیچه طوق ظفر پیکر پادشاه هفت کشور از افق آن دیار طالع گشت و از لمعان تیغ آتشی
حضرت صاحبقران سوزی در باطن مخالفان افتاد و دود حیرت بدماغ دلیران تیره رای راه یافته

در زوایای دهشت سر بگریبان حیرت فرو بردند **بیت** زرد گوشان بگوشها درشدند سرها بسینه
فرو بردند و امیرزاده پیرمحمد از مضیق تفکر و اندیشه بیرون آمده با توابع و لواحق متوجه
اردوی همایون گشته در روز چهاردهم صفر در لب آب بیاه بمعسکر ظفرپناه پیوستند و
شاهزاده بشرف دستبوس استسعاد یافته و حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفته زبان
عطوفت بپرسش بسیار فرمود و [illegible] و برادرش بایزید و محمد درویش
کرد و جنبی بیورش خوارزم از امرای جهانشاه گریخته بهندوستان رفته بودند و امیرزاده
ایشان را نوید داده بپایه سریر اعلی حاضر کرد و التماس کرد که صحیفه جرایم اهل جلت باب عفو
شسته گردد و بعنایت پادشاهانه خون آن جماعت بخشید و هر کدام بحکم یاساق رهایی
یافتند و در روز دوشنبه یازدهم صفر رایت ظفر پیکر از آب بیاه گذشته در مقابل قلعه
جنجان بود نزول جنود نصرت نشان گشت و چهار روز در آنجا توقف واقع شد و در این فرصت
امیرزاده پیرمحمد طویی عظیم داده تختهای نامی از [illegible] مرصع و کمرهای زرین و اسبان خوب
در زینهای زر و نقره و نفایس اقمشه و امتعه و ظروف مجموع از طلا و ابیض بمحل عرض رسانید
و نویسندگان دیوان اعلی در دو روز بکتابت مشغول بودند و در هر نوبت که ایشان را
حضرت صاحبقران که حاصل بحر و کان برابر احسان آن نوال بود تمامت آنها را بر خواتین و شاهزادگان
و امرا و وزرا و ملازمان عتبه علیا تقسیم نمود و سی هزار اسب بلشکریان امیرزاده پیرمحمد که
چارپایان ایشان در برشکال تلف شده در یورش بعضی پیاده و برخی بر گاو نشسته بازدید آمده
بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع جنجان نهضت نموده و قطع مسافت کرده
جهوال مرکز رایات اقبال ساخت و ارباب دیپالپور که داغ طاعت امیرزاده پیرمحمد بر
جبین نهاده در مقام باج گزاری [illegible] بودند و شاهزاده
کس جارو غلکی آن مملکت فرستاده بودند و در آن اوان که برشکال واقع شد و اتفاق ضعفی
بحال سپاه جغتای راه یافت چنانچه سمت گذارش یافت مردم آن ولایت
سلطان [illegible] شامتفق شده مسافر را با آن هزار [illegible] بقتل رسانیدند
اعلام [illegible] در ولایت [illegible] کوس جهنم و کبیر رسید
خان و مان وداع کرده بحصار [illegible] چون صاحبقرانی در [illegible] اقبال بموضع جهوال

نزول همایون فرمود امیر شاه ملک و دولت تیمور تواچی را در اغرق گذاشته حکم کرد که ایشان با اغرق بر اثر
در حرکت آیند چنانچه در محل سامانه به موکب همایون ملحق شوند و حضرت صاحبقران از جهول به جناح
استعجال با ده هزار سوار جرار روانه شد و ایلغار و شبگیر کرده عنان عزیمت بصوب لخوان معطوف ساخت
و صباح بیست و چهارم ماه مبارک شهر اجودهن سایهٔ وصول بر آنجا انداخت و ... اجودهن
شیخ منور و شیخ سعد که آن بلد به شیخ فرید معروف و این بلد بخوبی است قرابتی به موضعی
بود و مردم اجودهن ایشان را در جمیع ابواب مرجع و مقتدا می‌دانستند اکثر خلایق آن موضع را بر جلا
ترغیب و تحریص نموده بعضی از آن قوم مصحوب شیخ سعد بطرف بطنیر و برخی همراه شیخ منور
بجانب دهلی رفته بودند اما جماعت سادات و علما با مراکز عنایت و التفات حضرت
صاحبقرانی بنسبت بحال خویش می‌دانستند پای وقار بدامن توکل کشیده و دیدهٔ امید گشاده
بسخن این دو مرید التفات نکرده بودند و در منازل خویش توقف نموده و در این باب امدادی که چون
رایت نصرت شعار از افق آن دیار طالع شد ایشان را بدرگاه پادشاه اسلام ملاذ آمدند و جمع
بعاطفت خسروانه سرافراز گشته خوشدل باز گشتند و حضرت صاحبقران مولانا ناصر الدین عمر و محمد
بن خواجه محمود شاه را بجاندارکی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از مردم عساکر گردون مآثر
کوفته و آزرده خاطر نگردند ذکر تسخیر شهربند قلعه بطنیر و استیصال اهالی آن دیو سیرت امیر
نمود قلعه بطنیر حصنی بود در غایت حصانت و موضعی در غایت رصانت در میان جول و بیابان واقع
شده و هرگز هیچ لشکر بیگانه را بدانجا نرسیده و بدین سبب از اجودهن و دیبالپور و دیگر مواضع
دیار هند خلایق بپناه بآنجا برده جمعیت و کثرتی عظیم در آن سرزمین دست داده بود بر شهر که شهر
گنجایش نداشت لاجرم چهارپای فراوان در اطراف شهر و حوالی قلعه ... در حوالی جهاد
بازداشته طایفه بحفظ و حراست آنها قیام می‌نمودند و حضرت صاحبقران صباح شنبه بیست
و پنجم ماه از اجودهن در آمد و بزیارت مرقد شیخ فرید شکر گنج قدس سره شتافت از روح فتوح
آن بزرگوار استمداد همت نمود و از آنجا نهضت فرموده از رود ... گذشته در خالص کوتلی که از آنجا
که از آنجا تا اجودهن ده کروه و تا بطنیر پنجاه کروه است فرود آمد و هر سه کروه یک فرسخ شرعی باشد
و آنحضرت در خالص کوتلی نماز پیشین گزارده با ده هزار سوار و بقیه آن روز و تمامه
آن شب از حرکت نیاسوده و چون چنان راه طولانی بیک راه قطع فرموده ... که چاشتگاه

جهانگشای بظاهر بطنیر رسید آواز کورکه و کوس و نعره در زمان افتاد و غلغله تکبیر
مجاهدان از اوج اثیر درگذشت و انبوهی که در بیرون شهر بود عرصهٔ نهب و تاراج گشت و والی
آن ولایت که راو دولچین میگفتند در اصطلاح هندیان رای میگویند بحصار و کثرت اعوان
و انصار مغرور گشته پای در دایره اطاعت و انقیاد ننهاد سپاه نصرت شعار از دست
راست و چپ روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و بیک حمله شهربند را گرفته بسیاری از هندوان
بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاده در لحظه امرای تومان و قوشون
تورها و چپرها بپای قلعه برده جنگ در انداختند و داود دولچین با لشکر کشور هند همت جدال
جدال و قتال گشته بر در قلعه ایستاده بودند بهادران و سپاه نصرت نشان بتخصیص از
تومان امیرزاده شاه رخ و مثل امیر سلیمان شاه و سید خواجه و جهان ملک شمشیر رسانیده
کوششهای بهادرانه نمودند و چون قریب بآن شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بضمیر دولچین
استیلا یافته سیدی را بشفاعت بیرون فرستاد که آنزمان امان دهند تا دولچین در بسته منکاری
بسته دروازه بگشاید و بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آید حضرت صاحبقران با کمال اشفاق
ملاحظه فرستاده که از خاندان سوت ... رسالت بود کرده ملتمس حاکم بطنیر را بانجاح
مقرون گردانید و لشکر را از پای حصار بازخواند و از جنگ منع فرمود و متوجه بیرون
شد و در یورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر داود دولچین بعهد خود وفا ننموده
یرلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که هر یک از امرا در برابر خود نقب فرو برده بدیوار قلعه
رسانند و مردم بر حسب فرمان عمل نموده بحفر خندق مشغول شدند و هر چند از بالای قلعه
آتش و سنگ و تیر و خدنگ بر سر غازیان میریختند ایشان را از حوالی تقدیر کرده ملازم فرود
میگفتند هر چه از نوایب حوادث بود خواهی نخواهی الوردا و دولچین و امرای او بملاحظه آن حال
مضطر و سراسیمه شده بر سر برجها آمدند و تضرع و زاری آغاز نهادند و بزبان شکست
فریاد بر آوردند که ما حد خود شناختیم و از طریق صدق نیت و صفای طویت قدم در
دایره خدمتکاری می‌نهیم مأمول و مرجو آنکه مراحم پادشاهانه رقم عفو و تجاوز بر صفحات
کشند و عاطفت خسروانه ملتمس ایشان مبذول داشته و دولچین در آخر همان روز پسر و نایب خود را
با تحفه‌های نامی و پیشکشهای گرامی بیرون فرستاد و پسر او بخلعت فاخره و جامهٔ طلادوزی

دکر مرصع ممتاز و سرافراز شد و بموجب اشاره علیه پیش پدر باز گشت و داود و لحین دفعهٔ دیگر
بلطف و احسان حضرت صاحبقران امیدوار از حصار بیرون آمد و شیخ سعدا حود بی
بالا و همراه اقت نمود و چون بدرگاه عالم پناه رسید روی اخلاص بر خاک نهاده جوانبرات خوب
و سه صد نفر اسب تازی بارنیهای زر بعرض شهریار هفت کشور رسانید و ملحوظ نظر التفات
گشته بانعام جوبهای طلادوزی و کمر زرین و اکلیل مرصع سر تفاخر و مباهات بعیوق سماوات
رسید و چون جمعی کثیر از ممالک هند بتحصیل آن دیار بوده چون متوجه رایات نصرت
آیات شد بدین جا گرد آمده بودند امیر سلیمان شاه را امر داد بضبط دروازهها مأمور شدند و خلق
اطراف را از اطراف و از حصار بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند و با نقد …
مردم دیار بود که در خون مسلمانان کابلی تو گر امیرزاده پیرمحمد و هزار نفر دیگر از نوکران او
شرکت بوده بودند بر حسب فرمان خدیو آفاق بیاساق رسیدند و زن و فرزند ایشان …
بند برقیت گرفتار آمدند و بعضی از اهالی … از اعتقاد روی از رایات
ظفر پیکر بر تافته بر بطر … بودند بجزای عمل خویش گرفتار شدند و کمال الدین برادر داود
و پسر او از سیاست صاحبقران گردون شکوه وهم بی جایگاه بخود راه داده با آنکه …
… روی نصرت قرین بود دروازهها بسته ابواب … و عناد بر روی خود گشادند و
عصیان حضرت صاحبقران زبانه زده داود و لحین را در دود که لشکر منصور بحفر نقب و …
سو تبادر نمایند و … بر حسب فرمان شهریار کامکار روی جلادت … جهت
آوردند محصوران چون سیل بلا دیدند و دانستند که مقاومت با قضا و قدر از
حزم … بیرون است برادر و پسر داود و لحین … بیرون آمده و با … از
آشیان شتافته پیشانی خضوع و خشوع بر خاک نهادند و زبان … و اعتذار گشاده
مقالید دروازهها عرضه داشتند و امیر شیخ نورالدین و امیر اللهداد برای تحصیل مال امانی
… قلعه با آن … رای در قبول … آن منافقه آغاز نهادند و …
اخراج … بجدال و قتال … آتش فتنه بالا گرفت و … ضمیر …
یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافته که بهادران ظفر شعار روی همت بقطع و استیصال
… دروازه آوردند و ایشان بر موجب فرمان متوجه حصار شدند و کنده …

آن

آن افکنده بالا بر آمدند گبران آن قلعه آتش زدند و سر عیال و اطفال خود …
… هند و هر گروه اتفاق نموده عزم رزم و پیکار کردند و ایشان جمعی بودند در نهایت
کثرت همه قوی هیکل و سنگین دل و تنومند آهن گسل و سپاه نصرت پناه در شهر بجنگ
صعب واقع شد و بسیاری از غازیان سعادتمند بمرتبهٔ شهادت فایز شدند و امیر شیخ
نورالدین بیکی از دلاوران ارباب خلاف را از پای درآورده گبران با شمشیرهای کشیده گرد او
درآمدند و نزدیک باشد که حذمتش را بجای آورند اوزون مزید بغدادی و مبشر بهشتانی را
باتفاق روی بدان بی کمان نهادند و چند کس از آن مقهوران بر خاک هلاک انداختند امیر شیخ نورالدین را
از آن ورطه خلاص دادند و آخر الامر بر مقتضی إنّ جندنا لهم الغالبون باد نصرت بر پرچم رایت
لشکر اسلام وزید ده نفر از آن بی دینان بی اعتقاد بتیغ جهاد کشته شدند و در ابنیه و
عمارات شهر زده مجموع را بسوختند و آن از بلاد معموره بعد چند بود خاکستر نشان نماند و
آنچه بدست آمد از زر و نقره و اسباب گوه پیکر بار دفتاد و امتعه نفیس و اقمشه مرغوب
بر موجب فرموده میان لشکریان قسمت رفت و اوزون مزید و مبشر که از سر جان بگذشته
امیر شیخ نورالدین را از آن مهلکه بیرون آورده بودند بصنوف ترتیب و نوازش پادشاهانه
اختصاص یافتند ذکر توجه رایات نصرت شعار بطرف اعنی از بلاد هند و دفع و استیصال
جان بر کافران حضرت شهریار جهانگیر بعد از تخریب قلعه بطرف عنان عزیمت بجانب دیگر از
اصقاع هندوستان تافت و چهارده گروه راه منزل کرده موضعی را که موسوم بکنار آب
جون بود بخیم اقبال ساخت و از آنجا روان شده و منازل پیموده شهر … مقدمه لشکر ظفر
قرین بعزت فرا سپهر برین گشت و مردم بلده که اکثر از دین مبین برکنار شدند و کیش خود را
مجوس … حضرت توجه اعلام ظفر اعلام شنیده گریخته بودند فوجی از لشکر اسلام در عقب
ایشان رفتند و بسیاری از آن … را … تیغ جهاد گذرانیدند و
اموالی که داشتند در تحت ضبط آوردند سالم و غانم معاودت نمودند و …
شهادت … بر اعلی کشیدند و حضرت پادشاه عادل نیک اعتقاد یک روز
در … توقف نموده روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراحل بقصبه
رسید … و اده کیوان بر افراشت و اهالی قصبه … ابلیس پر تلبیس طریق …

مملکت پیش کرفته روی بادبار سیاهان نهاده بودند شهر را کذاشته طایفه از متحصنان که
قلع و قمع دشمنان شیمه و شیوه ایشان بود در پی کریختکان رفتند و بسیاری از آن کمراهان را بقتل آوردند
و اموال و چهارپایان ایشان را غارت کرده بازکشتند و حضرت صاحبقران مظفر و منصور از فتح
با سپاه نصرت شعار روان شدند و سایه وصول بر حوالی قلعه مرتی انداخت و چون در آن دیار
هیچ صاحب وجود صاحب تدبیر نبود که برسم استقبال بدرکاه عالم‌پناه شتابد تا از آفتاب عنایت
آنحضرت بر صفحات [illegible] کار اهالی آن ولایت بجایی انجامید که لشکر قیامت اثر دست تعرض دراز کرده بعضی
از مرد و زن آن موضع را کشتند و برخی را بندکی کرفتند و آتش در قلعه [illegible] زدند و از ابنیه و عمارات
نشان نکذاشتند و در آنجا جمعی انبوه از آن طبقه و طایفه که ایشان را جتان کویند استیلا
یافته بودند و لوای استعلا برافراخته و از دیرباز بقطع طریق و اضرار ابناء سبیل و غارت تعرض
و چون از لمعان تیغ سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقران عرصه هندوستان اضائت پذیرفت
آن تیره دلان بکشتی در میان بیشه‌ها و جنکلها خزیدند که بر خشک و شیعون بود [illegible]
نفاذ یافت که امیر نور کلاه هندوی قورقو و مولانا ناصرالدین عمر با تواچی از بهادران [illegible]
بر آن جماعت روند و ایشان بموجب اشارت علیه در آن جنکلها در آمدند و دو هزار کس از آن مفسدان
کشتند و جمعی را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند و چون همکی همت صاحبقران
سعادتمند بر قمع جماعت بدکرداران و اسر طرفی بر قهر عناد مقصود بود امیر سلیمانشاه را با
غنایم و اموال که جمع آمده بود بصوب سامانه روان ساخت و نفس همایون از موضع هندوان لشکری
از تخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیه جتان که در صحرا و بیشه‌ها پنهان شده بودند
[illegible] و در آن روز از آن بداختر [illegible] بسیار [illegible] کشتند
و اموال و چهارپایان ایشان در تحت تصرف مجاهدان دین آمد و زن و فرزند آن طبقه در سلک
دیکر اسیران انخراط یافتند [illegible] و فساد جتان که از بیم ایشان باد صبا [illegible]
ممکن نبود بکلی منقطع کشت و در آن حوالی طایفه از سادات عظام که در قریه [illegible] مقام داشتند
[illegible] بتوفیق [illegible] بدرکاه پادشاه اسلام آمدند [illegible]
دادن و [illegible] تا از آسیب لشکر قیامت اثر ایشان را محافظت نماید و حضرت صاحبقران [illegible]
که قریب بسامانه بود [illegible] و در روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول از آنجا روانه شده

بلی فرود آ

بلی فرود آمد شاهزادکان و امرا برانغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و
رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و خرم طغان بوغای برلاس و شیخ ارسلان و سونجک
بهادر و مبشر و سایر سرداران دست چپ که در [illegible] از کابل براهی که تعیین رفته بود بموجب فرموده
در حرکت آمده بودند و در آن راه دمار از روزکار متمردان برآورده اموال و اثقال ایشان را
بتاراج کرده بودند در این مرحله بموکب همایون ملحق شدند و رایت نصرت شعار از پل کویله در حرکت
آمده و مسافت قطع کرده موضع کسل که از سامانه تا آنجا [illegible] فرسنک و دو میل باشد محل نزول
اعلام ظفر فرجام کشت

چون شاهزادکان و امرا و تومنان که بطریق مختلف روانه شده بودند در آن منزل
نصرت آیین مجتمع کشتند و بموجب حکم قضا جریان که امرا برانغار و جوانغار هر یک بمحل خود
در حرکت آمدند و در دست راست امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر یادکار
برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر [illegible] و قاری و تیمور خواجه اقبوغا و دیکر سرداران و در دست
چپ سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه
و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکو تیمور و سونجک بهادران و در قول تومان [illegible]
تومان کلان و امیر الله داد و علی تواجی و دیکر امرای تومان و قوشون [illegible] چهار فرسخ
با شش فرسخ و دو میل علی اختلاف الروایتین با سامانه [illegible] کرده متوجه صوب دهلی شدند و روز
شنبه دوم ربیع الاول باسندی رسیدند و اهالی سامانه و کیتل و اسندی از صولت سپاه ظفر
کریخته و پناه بدهلی برده بودند و رایت نصرت انتساب از قلعه اسندی روانه شده بقلعه تغلق
رسید و آنجا مسکن و موطن جمعی از [illegible] بود که [illegible] ایشان [illegible]
در صدد و اثبات در آلهه است که یکی را یزدان کویند و دیکر را اهرمن و سود [illegible]
جز و نیکی باشد بزعم ایشان از یزدان شناسند و هر چه شر و بدی باشد نسبت با اهرمن کنند القصه
اهالی آن قلعه [illegible] که ایشان را از یزدان شناسند و هر چه شر و بدی باشد [illegible]
کذاشته کریخته بودند [illegible] حضرت صاحبقرانی فرموده تا آتش در آن حصار زدند
[illegible] بموجب فرموده از آن ابنیه و عمارات اثر نکذاشتند و [illegible]
[illegible] بود و از ده کروه قطع کرده [illegible] و وصول [illegible] در آنجا [illegible]

اما اندرون انباری بدید آمد که زیاده از صد و شصت هزار من کندم بود برین شرح از انجا بر داشتند
و همین اردوی کیهان پوی منزل بمنزل میرفتند بر حسب مقتضی وقت زمانی در هر مکانی توقف
مینمود در روز بیست و هفتم ماه عالی نهاد با فر که امراء دست چپ با عمارت سلطان فیروز شاه که
دو فرسخی دهلی بر بالای کوه ساخته و از دامن آن کوه آب جون کرد روی فرو رفته میکذرد و به
جهان نمای موسوم شده بتاخت کشته اعیان سپاه و ملازمان درگاه جهان پناه بر مقتضی اشارت
علیه از قریه کاهی کوهین تا آخر زمین در زیر سم چهارپایان جهان نورد آوردند و مجموع احشام
صحرانشینان را کشته و اسیر کرده اموال ایشان بباد تاراج دادند و در ضمان ظفر و نصرت
باردوی همایون معاودت نمودند و حضرت صاحبقران کوچ کرده در محل بود روز دوشنبه بیست
و نهم ربیع الاول از آب جون گذشته متوجه جانب حصار لونی شد که علف زار هادران
صوب بود در همان روز بعد از قطع مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرمود و بیشتر امیر جهانشاه
وامیرشاه ملک و امیر الله داد حسب الحکم بپای آن حصار در رفته بودند و بنابر تردد و کوتاه کشتی کوتوال
قلعه که میمون مشئوم موسوم بود بمحاصره و جنگ مشغول شده و چون هوای آن بلاد از
غبار موکب همایون پادشاه جهانگشای عطرهای شبیحی گرد بر سر هر شهر تا هوش صولت آن زبون بود
نقد صدق و ارادت بیرون آمده و دیگران از غایت جهالت و شقاوت بر سر مخالفت در رزه
کشیده مبرد تمرد و پیکار اصرار نمودند مثال واجب الامتثال صدور یافت که لشکریان بجهم نقب
مشغول شوند و از اطراف و جوانب نقب زده در ساعتی قلعه را مسخر کردانیدند و کبری از
از مسلمانان جدا کرده بر تیغ جهاد بگذرانیدند و خان و مان موحد و مشرک بعرصه تاراج کشت
الا اموال سادات که از آن آسیب مصون و محروس ماند و قلعه را مسخر و ویران ساختند
و غره ربیع الاخر صاحبقرانی از حصار لونی سوار شد و در آب جون در برابر جهان نمای آمده کذاره
احتیاط فرمود و باردوی همایون معاودت نمود و امیر جهانشاه و دیگر ملازمان درگاه را
فرستاد که جوانب دهلی را تاخت کرده غله بیارند و منزل سازند تا اکوهم بمحاصره الحامد تعاد
لشکریان مرتب و آماده باشد و دوم دیکر خاطر انور پادشاه گیتی گشای مایل تفرج عمارت
جهان نمای شده با هفتصد سوار در ره آن مای بدان صوب شتافت و بعد از تماشای آن
موضع نزه منظر ایمان در آن دشت و صحرا نکریسته ملاحظه فرمود که محل جنگ و جدال کجا

لایقتر باشد و مصادف این سال علی سلطان تواجی و جمعی بود الله داد که بیقرا و لی فرستاده
بودند هر یک شخصی کرفته آوردند و بعد از استفسار قضایا محمد سلف که امیر سلطان تغلق شده
بود در معرض تلف آمده و در این اثنا ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش و نیزه گذار و پنج هزار
پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان ظاهر شده از شهر بیرون خرامیده نزدیک
رسیدند و حضرت صاحبقرانی از آب عبور نموده بلشکرگاه پیوست و قراولان سپاه جلادت شعار
سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر بمعارضه و مقابله مشغول شدند و جنگ کنان
تا کنار آب آمدند و در آنجا نائره محاربه و قتال اشتعال یافت و صاحبقرانی سونجک بهادر
و الله داد را مدد سید خواجه روان کرد و ایشان چون برق و باد از آب گذشته به سید خواجه
پیوستند بزخم پیکان جانستان و خنجر دد قهر جانستان بسیاری از دشمنان افکندند مخالفان
چون ضرب سنانهای پادشاهانه مالک ستان مشاهده نمودند بی مقاومت انهزام اختیار کرده از معرکه
برگشتند و در حین کریز یک پیل جنگی که هنگام پیکار در خط بود در کمر شهر هلاک استوار میکرد
ساقط شد و ارباب فراست از وقوع این صورت بر ظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقران
مال استدلال کرده میکن که بشارة دادند و در روز جمعه سوم ربیع الثانی صاحبقرانی
از مقابل جهان نمای کوچ کرده در جانب غربی قلعه لونی فرود آمده و در آن محل شاهزادگان
و امرا و نوئینان که تاخت رفته بودند در باب سپر خلاف مصر حاضر آمدند و شرف پابوس
دریافتند و زبان با استدامت دولت و جاودانی آنحضرت گشادند و شهریار کامکار
در آن مجلس خاص که مشحون با عاظم و مقربان و خواص بود تقدیر ربانی و عنایات شامل
و یا انفاق سلاطین سابق در میان آمده و بر رابطه دیدن میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذار
گذارش نمود و طریق آمدن در معرکه و بیرون آمدن از معرکه و سایر مراسم جنگ و جدال
دلکشی جلوه داد و در همان مجلس شاهزادگان و ارکان دولت بعرض رسانیدند که از
کنار آب سند تا این محل زیاده بر صد هزار نفر از مجوس و عبده اوثان اسیر شده اکنون
در اردوی همایون مجتمع اند و یمکن که در روز مصاف با اهالی دهلی میل نموده با ایشان یکی شوند
و موید این معنی آنکه در آن روز که ملوخان با لشکریان و فیلان بجهان نمای آمده بودند و آن
این خبر در لشکرگاه شنیده اظهار بشاشت و بشارت میکردند و سخن دولتخواهان معقول

خاطر پادشاه جهانگشای که بحقیقت جام جهان‌نمای عنایت ازل است افتاده فرمان داد که تمام اسیران
که در دست ملازمان و کتاب نصرت انتساب اند بقتل رسانند و اگر کسی در امتثال امر اهمال ورزد
او را بکشند و اموال و حیات وی تعلق بآن شخص گیرد که این خبر رسانیده باشد و تیغ سیاست بکردن
زنی در آمد بروایت اقل صد هزار هندو را مقتول ساختند و مولانا ناصرالدین عمر که در سلک
ارباب عمایم انتظام داشت و مدت العمر گوسفندی ذبح نکرده بود در آن پانزده هندو را
غزا ساخت و بر تیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که از ده نفر یک نفر در یورت توقف نموده محافظت
عیال و اطفال اسیران غنیمت داده در محافظت چهارپایان که از تاراج حاصل آمده قیام نمایند
و آنحضرت در جهانگیری روی عزیمت شهر نهاده در کنار آب جون فرود آمدند ارباب نجوم و اصحاب
ذیج و تقویم از اوضاع فلکی و ضعف و قوت طالع بحثی میکردند و از نظرات سعود و نحوس
حدیثی میکفتند و در باب تاخیر و تعجیل جنگ سخنی در میان میآوردند صاحبقران کامکار آن کلمات را در قفا
نهاد و بمقتضی اهل التنزیه والتقدیس لا یؤمنون بالتثلیث والتسدیس علم نمود سلطنت
بان حکایات نشد و در وقت دیگر بعد از ادای نماز بامداد و فراغ از دعا و اوراد بر جستن فال
بجانب شهر مصحف مجید بکشاد آیتی بر آمد که نتیجه و ثمره آن بشارت داد بسبب فتح و نصرت که
و پناه شاه و سپاه گشوده هند بود تفال نمود این آیه از سوره نحل آمد که ضرب الله مثلا
عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا وجهرا هل
یستوون آن سعادتمند صاحب تایید اعتماد بر بشارت قرآن مجید کرده از کنار آب جون نهضت
فرمود و از آب عبور نموده دیگر طرف آب محل نزول سپاه نصرت مآب گشت لشکریان رعایت
حزم و احتیاط را خندقی کندند و از شاخ درخت و چپر حصار ترتیب دادند و در پیش خندق
گاومیشان را پای و گردن بسته در پس چپر جمیعها بر افراختند

حضرت صاحبقران صباح روز سه‌شنبه هفتم ربیع الثانی
بر نوا الفتح عمر آفتاب تاثیر بر یاسامیتی لشکر ممالک ستان جهانگیر را ساخت و بر مقتضی
رای اصابت شعار برانغار بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه
و غیاث و عود خواجه اقبوقا و دیگر امرا آرایش گرفت و جوانغار از وجود مبارک امیرزاده
سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر امرا دادند

ودر حز

ونحیت پذیرفت و قراول سعی و اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد
و سایر نوینان انتظام یافت و ماهیچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی افراخت قلب و القلب
مستقر سلطان الروح تافت و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجه رزمگاه شدند نقاره خانه
مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود و ملو خان گشت و میسره در حیز ضبط طغای خان
و امیر علی هوهر و دیگر اعیان دیار هند آمد و در میمنه ملک معین الدین و ملک هانی که سابق
سپهسالار آن نواحی را بود رایت جلادت بر افراختند القصه حاکم مملکت دهلی با دوازده هزار سوار
نامدار و چهل هزار یا بیست هزار پیاده کینه گذار علی اختلاف الروایتین که مجموع حرب و پیکار را
آماده بودند و خاطر بر مرگ قرار داده با همه اسباب و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب روی
بمیدان نهادند و ماده اعتماد و عمده استظهار ایشان فیلان کوه پیکر عفریت منظر
بود که عدد آنها نهصد و بیست و هفت همه را به سلاح و کجیم آراسته بودند بر پشت آن
افیال با هیبت تختها و صندوقها محکم ساخته و بر در هر صندوقی صدنا و کمان افکن و چرخ
انداز قرار گرفته و نفط افکنان و رعد اندازان در هر پهلوی صف پیلان در میان کوه جلاده
استوار کرده ایستاده و لشکر ظفر قرین هر چند از این معرکها دیده بودند و صفها شکسته و تن
دشمنان پیل افکن را بزخم پیکان و نوک سنان خسته اما بیکر پیلان ندیده بودند و از افواه و السنه
شنیده بودند که منکلسان عنابر اینست که هیچ سلاح بآن کارگر نمی آید و قوت ایشان بر تنه که
درختان قوی را که مضمون اصلها ثابت و فرعها فی السماء بر آنها صادق آید بیاد خرطوم از میان
بر در دارند و ابنیه راسخ البنیان را باشارت پهلو از پای در آورند و از استماع این اخبار
و مبالغه خلایق در این باب دغدغه بسیار در خاطر لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت
تعیین مواضع امرا و اعیان حضرت صاحبقران ممالک ستان از روی شفقت و مرحمتی که نسبت
با اهل فضل و دانش داشت ارباب عمایم که در آن یورش ملازم بودند مثل خواجه افضل کتی و
مولانا عبدالجبار برادر قاضی خوارزمی و غیرهما پرسید که کجا خواهید بود از دهشت این کلام در حیرت
امیر گرفته بودند بر فور جواب دادند که در آن مکان که خواتین و حرم باشند چون
حضرت صاحبقرانی آن دغدغه و پریشانی از ملازمان مشاهده فرمود از برای اطمینان خواطر
ایشان فرمان فرمود که پیش صف از چیز پناهی سازند و در پیش آن خندقی گاومیشان را پای و هم

داشته کرده بودند و با ایشان دایجوهر کاو بر یکدیگر استوار بسته بودند و خارها خسک بزرگ از آهن ساخته
بودند که چون پیلان حمله آورند پیادگان آنها را در راه ایشان افکنند جناب فصاحت مآب
مولانا شهاب الدین جامی که بعضی از آثار حضرت صاحبقران کامکار را در سلک نظم کشیده
و اکثر ابیات او نظیر ندارد و در این محل این سه بیت از ابیات او در جنگ هندوستان گفته
ثبت افتاد ⁂ پیل انگه بی کام ایشان نوی ⁂ بزنجیر بسته بر یکدگر ⁂ که در پیش خندق فصیلی بود
در آن هر یکی منع فیلی بود ⁂ چرا باید از پیل کردن حذر ⁂ که او چاره بایست چون کار و بخت و سازد که
عنایت ازلی در همه حال شامل روزگار حضرت صاحبقران بی همال بود کوکب اقبال آنحضرت بنوعی
در طغیان آمد که احتیاج بامثال این امور نشد و در حین تلاقی فریقین شهریار کامکار که در میان
لشکر کاه بر بالای پشته سوار ایستاده بود از اسب فرود آمد و روی صدق و نیاز بدرگاه ملک
کارساز بی نیاز آورده دو رکعت نماز بگذارد و بزبان تضرع و ابتهال فتح و استیصال مخالفان آن
مسالت نمود و چون دعای آنحضرت از سر خلوص نیت و صفای طویت بود بی تاخیر و تعویق
اثر اجابت ظاهر گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آن زمان که حضرت صاحبقرانی دوگانه ادا
برای یگانه حقیقی میگذارد در خاطر امرا که در قراول بودند مثل امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک
و الله داد افتاد که اگر آن طایفه را از لشکر قول مدد برانغار و مایمنه کان فرستند نشان دولت
و استیلا و علامت نصرت و استقلال باشد و چون حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز
ادا نماز و عرض نیاز فارغ شد علی سلطان تواجی و التون بخشی و موسی کال را با مدد برانغار
روان کرد و جمعی دیگر از بهادران را بکمک امرای قراول فرستاد و ایشان از وقوع این حالت و صدق
کرامت دست و دل قوی گشته بر اقبال خویش و ادبار خصم جازم شدند و شمشیر شجاعت آخته
رایت شامت ابواختر بی دهشت و تحاشی بر دشمنان تاختند و آثار مردی و مردانگی خویش بر
صفحات روزگار یادگار گذاشتند تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه قراولان لشکر نصرت
مآل سونجک بهادر و سید خواجه و الله داد و نصرت قماری و سایر محمود بهادر و محمد درویش
و سایر بهادران چون مخالفان را دیدند که از اطراف برانغار متوجه شده اند در کمینگاه خود قرار
کرفتند و چون قراول خصم از ایشان در گذشت شمشیرها کشیده و بازوها گشاده از عقب ایشان
تاختند و بیک حمله زیاده از پانصد کس بر خاک هلاک انداختند و در قتل برانغار امیرزاده پیر محمد

لشکر خود

لشکر خود برانگیخته بر دشمنان حمله آوردند و بمعاونت سرحد شمشیر بر پیل مالیدند و برادران
برانغار سلطان بیش رانده مخالف را که باهتمام طغای خان استظهار داشت از جای
برکرفتند و تا از خواص خاص بکبران ... قدم از قدم ایشان باز نگرفتند تا حوض خاص که حوض
عریض عمیق از محدثات سلطان فیروزشاه و وسعت آن بمثابه است که تیر پرتاب بیک
پرواز از این جانب بآنطرف نمیرسد و در موسم برشکال چندان آب زلال در آنجا جمع میشود
که اهالی دهلی را مدت یکسال کافی باشد و مرقد سلطان فیروزشاه برکنار آن واقع است القصه
در قتل جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران
بقوت بازوی دست دولت صاحبقران اکبر مرده دولت و شکوه ملک معین الدین و ملک هانی
مانند کوه آهن بسیمود شکست و امیر جهانشاه دشمنان را تکامیشی کرده تا نزدیک دروازه
دهلی عنان باز کشیدند چون بهادران لشکر هند از قلب سپاه با پیلان آراسته حمله آوردند
امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین بمقابله در روی ایشان تاریک و سیاه
کردانیدند دولت تمور تواجی و میکلی خواجه و سایر امرای تومان و قوشون بمساعدت دولت
روز افزون خود را بر صف پیلان زده فیلبانان را از فلک ... جبال پاد رفتار نکونسار ساختند
و بزخم شمشیر خرطوم اژدها صفت پیلان انداختند دشمنان بر خاک ... انداختند و مردان
کشور هندوستان مقدمه قوت و توان پای و قرار فشرده و دست جلادت بر آورده کوششها نمودند
اما عاقبت علامات نکبت و ادبار بر صفحات روزگار خویش معاینه دیدند روی بفرار نهادند و از
بسیاری خسته و کشته هامون و پشته سمت تساوی پذیرفت امیرزاده خلیل سلطان با وجود
حداثت سن مانند شیر ژیان حمله کرده فیلی قوی هیکل کرفته بحضرت صاحبقرانی رسانید سلطان محمود
و ملوخان کریخته بشهر در آمدند و آنحضرت تا دروازه دهلی براند و بجوج و بارو آن بدیده فاحص
نظر احتیاط در آورده و از آنجا باز گشته کنار حوض خاص را منصب مراد و جلال اختصاص داد
شاهزادگان و امرا و نوئینان و مقربان و خواص بپایه سریر اعلی حاضر گشته مراسم تهنیت بجای آوردند
و در آن مجلس خاص آثار شجاعت و مردانگی بهادران پیداتر و دلاور آن شیر آنکونه که همین دولت قاهره
در امور که ظهور یافته بود بر سبیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت و آنحضرت از جلال نعم الهی
رفت نموده و شکر بخشنده بی منت و دهنده بی طلب که از انواع فتوحی برگزیده و بفرمان

کامکاران وکثرت اعوان وانصار وخزاین موفور وممالک معمور مخصوص کردانیده باد ارسنا سند

ذکر بیرون رفتن سلطان محمود وملوخان از شهر بطریق فرار وفرستادن صاحبقران طایفه از امرا وبهادران از عقب ایشان

چون سلطان محمود وملوخان از هیبت سپاه ملک شکوه با خاطر شکسته ودلی مقرون بحزن وانده که بجهت شهر را حصار خود ساختند از اعمال نکوهیده وناپسندیده خویش در زمانی که مذمت سودمند نبود پشیمان شدند وبنابر آنکه جز آوارگی چاره نداشتند در همان زمان بریک دلیان تیره رای برآمده هر کدام از ایشان روی بدر وادی نهاده وخاطر بر کریب فرار داده از شهر بیرون رفتند وچون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود وملوخان آگاهی یافت طایفه از امرا وبهادران از عقب ایشان فرستاد وآن جماعت شتاب برف دنبال داشتند وبعضی گریختگان را دریافته آوردند وپسر ملوخان را اسیر کرده غنیمت فراوان معاودت نمودند وهم در آن شب فرمان قضا جریان نفاذ یافت که جمعی از امرا العظام بضبط دروازها قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود وروز چهارشنبه ششم ماه خاقان شرقی انتساب آفتاب سریر سپهر فیروزه فام علم عزم بر اوج افق وعیدگاه که قریب دروازه میدان بود از دروازهای شهر جهان پناه بیرون محل جلوس شاه باد جم جاه گشت ودر آن محل سادات وقضات وعلما وارباب درس وفتوی واصحاب زهد وتقوی روی بعتبه علیه نهاده بعز دستبوس فایز شدند وبفضل الله ملکی با امانت ملوخان با ارباب دیوان متوجه بارگاه ملک اشتباه شدند ووجوه بیاد بر خاک آستان فرخنده نهاده مراتب انجاد ومباهات باوج آسمان رسانیدند اعیان ملت ومنتسبان خاندان نبوت نشانها و کان با حشمت وامرا وارکان دولت توسل جسته دست در دامن استیمان زدند وملتمس ایشان باسعاف وانجاح مقرون گشته واهالی دهلی بمال وجان امان یافتند اکابر واشراف مقتضی الوطر باز گشته ونقاره وطوق طغر بکبریا الالای دروازه برآمده طنطنه فتح وبشارت بسامع سکان جمیع اجزای جهان رسید واین فتح مبین در سنه احدی وثمانماه دست داد چنانکه هر یک از این سه الفاظ خبر میدهد

بیت ز فتح شاه که مجموع شهر تاریخ شود معین دخورشید بوحدی آرای تا بانا کر یکی کاه دهد
شکر زند وی که با ایشان رسید سال رحات ز آبادی دولت ز باغ نصرت شاه تسال کال فتح هند

وانچه از پیل وکرگدن در شهر یافت بدرگاه پادشاه زمین فرمان آوردند مجموع پیلان روی بر نهاده شانه جمعی که امان خواهند بیکبار فریاد وفغان برآوردند وصد وبیست فیل کوه پیکر عزیمت

در تحت تصرف

در تحت تصرف بندگان حضرت پادشاه هفت کشور آمد وبعضی از ایشان برای شاهزادگان سرداران وحکام اطراف ارسال نمود از آن جمله دو زنجیر فیل بتبریز بردند وچند زنجیر بهراة ویکی بشیروان بجنس امیر شیخ ابراهیم ویکی بار بدخشان نزد امیر طهرتن و روز جمعه دهم ماه مولانا ناصر الدین عمر بابکر ابنا والمرزبان بموجب اشاره علیه بشهر درآمده در مسجد جامع با سامی والقاب سلطان محمودخان مدح صاحب قران امیر تیمور گورکان دلی الحمد امیرزاده محمد سلطان زیب وآرایش دادند ومنشیان بلاغت شعار کیفیت آن فتح نامها ارقلمی کرده مسرعان باد رفتار بهر دیار رسانیدند وتکچیان دیوان اعلی حسب حکم جهان مطاع عالم مطیع شهر درآمده مال امانی توجیه کردند ومحصلان خلیط شدید بعضی خرج ومطالبه آغاز نهادند ودر این اثنا خاطر همایون حضرت صاحبقران جهانگشای مایل بآراستن مجلس عشرت وسرور شد فرمان داد تا ساقیان سیم اندام مزایهای ارغوان از شیشهای صبا فام در جامهای زرنگار ریختند ومطربان لاله عذار این نغمه در دادند

بیت جز در کاسه زان طربناک ارغوان بیش از آنکه در شود کاسه سر خاک ارغوان

ودر این نزهت سرای حیات بخش از ترشح سحاب مکرمت واحسان شهر یار گردون رخش ریاض آمال شاهزادگان وامرا ونوینان از صباح دولت وسرداران با حضرت وبصارت کشت ونهال اقبال ایشان بجویبار انعام وافضال بالا کشید ودر روز پنجشنبه سیزدهم ماه که حضرت صاحبقران داد کوبایوری بیکران خورشید منظر طرب وعشرت اشتغال داشت طایفه از لشکریان بر در دروازه دهلی جمع آمده متعرض رعایای رشمه از این خبر بسمع اشرف اعلی رسید فرمان شد که امرا وارکان دولت ایشان را از آن جسارت منع فرمایند اما چون اراده ازلی بخرابی دهلی واستیصال آن دیار متعلق شده بود اسباب آن دست فراهم داد بیان این سخن آنست که در این اثنا حضرات عصمت پناه ملک آغا ودیگر خواتین واعیان بعزم تماشای هزار ستون که ملک جونه عمارت آن در جهان پناه ساخته بود بشهر درآمده بودند چندی کس که براة شده قلعه بر شهر داشته در آن را بسته نهادند وطایفه دیگر از جهت جمعی که از صدمات متعددی قیامت اثر که بجهت بوده پناه بالبحار برده در شهر گریخته و چون طلبه از حکم جنود ظفر ودر آن بقعه روی نمود واهالی آن موضع مرحست ترکان مشاهده کرده در شهرهای دهلی از سیری وجهان پناه ودهلی کهنه دست بغارت دراز کرده ونوکر یکشی آغاز نهادند وبابرزوگان نو سیف وسنان در مقام جواب اتراک آمدند وخلقی بسیار از کبران آتش در اموال خود تعالی

خود زده خویشتن را با زن و فرزند و اهل و عیال بسوختند و با وجود جنگ و جدال و حرب و قتال هندوان
بد نفس بی ایمان از اطراف و ارجاء به بستند تا لشکر بیرون شهر در نیایند و خرابی کلی واقع نشود لیکن
پانزده هزار مردم کم و بیش در آن شهر بودند و در آن شب جمعه تا دوشنبه دست بغارت و تاراج کشاده و آتش
در خانها زدند و دود و دمار برآوردند دیگر علی الصباح سپاهی که در بیرون مانده بودند عنان
اصطبار از دست داده بجانب شهر تاختند و آتش فتنه و طوفان بلا بالا گرفت و اکثر محلات خراب
و سیری بباد تاراج رفته و روز شنبه هشتم از هیچ کس سببی هیچ تقصیری برفت تا بکسی
از لشکریان زیاده از بیست نفر برده بدست افتاده بود و بسیاری از ایشان پنجاه و شصت که
صد کس از مرد و زن و کودک اسیر کرده بیرون آوردند و انواع جواهر و لآلی بتخصیص یاقوت و الماس
و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و ظروف قیمتی و ادوات و اوانی زرین و ظروف سیمین و نقود
نا محدود و مقلوبی نامعدود بحدی آن بود که از هر اردوی بیکی رفته کلاه بیان کشتند و بسیاری
شکرف شیرین گفتار که اسیر کرده بودند و نقره و دریای داشتند و سراد و دهقانان و امثال
و امثال آن خود هیچکس ملتفت نشد و در روز دهم ماه امیر شاه ملک و علی سلطان تواچی با
مکرم مسلح بر نیت جهاد متوجه دهلی کهنه شدند که مفصل این مجمل آنکه جمعی از بزرگان
در مسجد دهلی کهنه خزیدند و آن بقعه متبرکه را حصار خود ساخته و مستعد جنگ و جدال و
و قتال گشته دم از تمرد و عصیان میزدند و چون این صورت بعرض رای عالم آرای رسید
اشارت فرمود که آن دو امیر صاحب تدبیر بدفع فتنه قیام نمایند و ایشان بموجب فرمان
سر ایشان مجموع آن بی دینان را بی جان کردند و دمار از وجود برآوردند لشکر اسلام محلات دهلی کهنه
غارتیدند و بقیة السیف اسیر و دستگیر گشتند و فرمان اعلی نفاذ یافت که بعضی از اهل
حرف و ارباب صناعات را بر شاهزادگان و خواتین و آغایان که بسعادت ملازمت مستعد
دارند قسمت نمایند و برخی را جهت دیگر مجدد عمرت ارکان و حضرات عالیه که در مستقر عز
و شرف خویش اقامت نموده اند روانه کنند و چون در خاطر خطیر آن حضرت آن معنی رسوخ
یافته بود که در دار السلطنت سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده سازد بدیع و الحاح
صادر شد که طبقه سنگ تراشان را برای خاصه بغیر ضبط نمایند و وضع این سه شهر
که مذکور گشت چنانست که سور سیری مدوری دارد و دهلی کهنه نیز بجوشت بسوری مشتمل

اما سوری دهلی کهنه بزرگتر است و از سور سیری که بجانب شرقی مایل بشمال واقع است تا سور دهلی
کهنه که از طرف غربیست مایل بجنوب از دو جانب دیوار کشیده اند و جهان پناه عبارت از آنست و
از دهلی بزرگتر است و از سیری سه دروازه بجهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال
مایل بمغرب و هفت از جانب جنوب مایل بمشرق چنانچه از دهلی که عبارت از این سه شهر است
سی دروازه به بیرون گشاده است ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هند و وقوع
فتوحات و غزوات حضرت صاحبقران ممالک ستان مدت پانزده روز در دهلی
توقف نموده بعد از آن بر نیت غزا متوجه دیگر بلاد هندوستان شد و در وقت حرکت فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سادات و قضات و علما و مشایخ در مسجد جامع جهان
پناه مجتمع گردند و یکی از مقربان بداروغگی ایشان تعیین رفت تا نگذارد که از حشم لشکرها
گرد ملال بر حواشی خاطر آن جمع حمیده خصال نشیند و چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر
سنه احدی و ثمانمائه حضرت صاحبقران وقت چاشتگاه سلطانی از ظاهر جهان پناه کوچ فرموده
با لشکر منصور از دو دانگ و سر کرده قطع کرده در فیروزآباد فرود آمد و ساعتی بتماشای
متنزهات آن بقعه مشغول شد و بعد از آن در مسجد فیروزآباد که بر کنار آب جون از سنگ تراشیده
ساخته و پرداخته اند از وفور صدق و نیاز دو رکعت نماز بگذارد و چون در همان ساعت
سوار شد از در دروازه بیرون آمد سید شمس الدین ترمذی و علاء الدین نایب شیخ کوکری که
پیش از آن بفرمان صاحبقران سعادت قرین بشهر کویله رفته بودند رسیده عرضه داشتند که
بهادر نهاد حاکم آن سرزمین داغ اختصاص و اخلاص بر جبین نهاده و کمر فرمانبرداری و بندگی
بر میان بسته روز جمعه بشرف بساطبوس استسعاد خواهد یافت و چون قریب بعرضه
آباد محل نزول پادشاه نیکو نهاد گشت الحجان دو طوطی سفید که بهادر نهاد در مصاحب ایشان
فرستاده بود بشرف عرض رسانیدند و بغایت پسند و مقبول افتاد و آن دو طوطی از زمان تغلقشاه
بازمانده بود و در مجلس ملوک هندوستان شکرخایی و شیرین گفتاری قیام نموده حضرت
صاحبقرانی از آن منزل کوچ کرده و مسافتی پیموده چون موضع کنر معسکر همایون گشت بهادر نهاد
برسم قلعه با تحفه های گرامی و تنسوقات لایق بدرگاه عالم پناه آمدند و عز بساطبوس حاصل کرده
لوازم بندگی و سر افکندگی بجای آوردند طلعت شهریار سعادت آثار ایشان را از اوج ثریا

واز انجا روانشدند بعد از قطع منازل و طی مراحل بموضع اسار محل نزول حضرت صاحبقرانی گشت
مرحله روز دوشنبه بیست و ششم ربیع الثانی دستم طغای بوغا و امیرشاه ملک و اقتصاد دراکه
حصار میرت فرستاد و ایشان روز بیست و هشتم از انجا پیغام دادند که الیاس اوغانی و صفی
احمد تهانسری و صفی کبر و طایفه از گبران در حصار میرت متحصن شده اند و استکبار بر او افراشته
میگویند که دو نوبت ترمشیرین خان بدان قلعه آمده بود و بی نیل مقصود بازگشت حضرت صاحبقران
بدان مکان از نسبت تجرد قصوری که ترمشیرین خان کرده بودند آشفته گشت و چون شنیده که
نموده اند با هزار کس از سپاه منصور ایلغار کرده روز دیگر که بیست و نهم ماه بود وقت نماز پیشین
بظاهر قلعه میرت رسیده نزول فرمود و هما نوسان فرمان داد که امرا تومان و قوشون هر یک در برابر
خویش بحفر خندق مشغول شوند تا هنگام ظلام در برابر هر برجی ده گز یا پانزده گز نقب بریده شود
هندوان از مشاهده آن حال سراسیمه و مضطر گشتند و دست ایشان از کار دفع آن فرو ماند
در آن تیره روزی باز ماند روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود به دروازه آمد و نوکری از نوکران او
کمند در پای جیجا بود کند که بر قلعه انداخت و بالای باره برآمد و دیگر بهادران و دلاوران
عرق عصبیت و شجاعت در حرکت آمده با وی موافقت نمودند و در همان ساعت [illegible] سیم برلاس و الیاس اوغانی
و [illegible] دست گیر و خسته بند کامکتی باره رسانیدند و صفی کبر در حالت قتل آمده
بعد از فرستاده و زن و فرزندان ایشان را اسیر و مقتول کردند و قلعه چنان که ترمشیرین خان از
آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفر پناه بیک لحظه مسخر ساختند و صد و امثال این امور که سبب
از جمله نتایج اخلاق مرضیه و آداب رضیه آنحضرت بود و تواریخ مسطور است که چون مسامع علیه حضرت صاحبقرانی
رسید که ترمشیرین از قلعه میرت میگویند که این حصار را ترمشیرین خان نتوانست که مسخر ساخت [illegible]
آنحضرت بر زبان مجسته بیان گذرانیدند که باری سبحانه و تعالی فتح آن بر ما سهل و آسان کرداند
نشان پادشاه تست شعار تهدید نامه با اهل حصار نوشتند و اتباع را بر راه راست دلالت نمایند و [illegible]
نزم با مه دو هزار آورده بود و در میان سطور درج کرده بود که ما از ترمشیرین خان [illegible] است و
عرض میکرد چون این کلمه مسموع آنحضرت گشت خاطر اشرف از ان حکایه بهم برآمد و [illegible]
ساخته فرمود که ترمشیرین خان بر ما سابق و فایق است و در جمیع امور ما محتاج خدا و لاجرم
عقیده پاک و حسن ادب بر اکثر مهم عالم [illegible] مالک و سعادة ابدی فایز [illegible] چون

مرد فیصل یافت اشاره علیه بصدور پیوست که امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت پناه از جمع
بالای آب شوند و گبران آن نواحی را غارت و تاراج کنند و ضبط اوراق با امیر شیخ نور الدین
رجوع فرمود که از کنار آب فراسوار در حرکت آیند و امیر جهانگشای بر عزیمت عزا [illegible] جهه
دریای گنگ شد و در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب همایون پیوست و بعد از قطع منازل
بموضع [illegible] نرسیدند سه کروه کنار آب رفتند تا گذار پیدا کنند هنگام چاشت
کنار آب یافتند اما [illegible] چنان بود که همگنان بآسانی توانستند گذشت و طایفه از سپاه [illegible]
شنا عبور نمودند چون حضرت صاحبقران دریادل خواست که [illegible] دستار در آب اندازد
امرا زانو زده عرض رسانیدند که امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه با لشکر ایلغار بقریب [illegible] بود
از آب گذشته اگر رای صواب نما اقتضا نماید امیرزاده در [illegible] آب توقف نمایم این سخن
مقبول افتاده فرمان نفاذ یافت که بعضی از لشکریان عبور نمایند از تومان امیرزاده
شاهرخ رسید خواجه علی و خواجه علی نهاده و جهان ملک [illegible] و دیگر دلاوران
از کنار آب بگذشتند و حضرت صاحبقرانی با دو کروه کنار آب رفته نزول فرمود و از انجا
بجانب تغلق که در بالای آب دریای گنگ واقع است روانه شد [illegible] آنحضرت امیر شیخ علی سلطان
نواحی با هزار سوار [illegible] بهمان دستور تغلق پور بود و [illegible]
[illegible] در باروی مبارک حضرت صاحبقرانی بدید آمده و [illegible] مشغول کشیدند
و در خلال این احوال میهنیان عرضه داشتند که طایفه کثیر از گبران در چهل و هشت کشتی نشسته
در روی آب [illegible] فرازان می آیند و در زمان وصول این خبر با وجود این عارضه [illegible] شده
حضرت صاحبقران از غایت حرص بر غزا و جهاد بنفس همایون با هزار کس از بهادران که در ایلغار ان
نصرت آسا ملازم رکاب عالی بودند متوجه دریا شدند چون از وصول این بحر کرم و احسان بکنار
دریا صورت مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ روی نمود بهادران جلادت شعار بعضی از کنار [illegible] بدفع
اعدای دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی پایان آب را [illegible] تا کسان تیرباران کردند
و ان [illegible] تیغ در [illegible] کشیده [illegible] تیر جواب دادند و جمعی که اسبان خود را در آب رانده بودند
چون شنا کرده بمخالفان رسیدند دست در کنار کشتیها زده بی تحاشی بالا برون در آمدند
مخالفان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شدند و بر ان سفاین نشسته روی جلادت

بیابانی کیران نهادند و بغیر از دو کشتی که مشحون بود باسلحه و مردم جنگی بدست هندوان نماند و
هر دو در میان دریا بیکدیگر بستند و بازوی تهور بتیر انداختن بگشادند و از تلاطم امواج بحر هیجا
جمعی کثیر در غمرات فنا افتادند عاقبت سپاه ظفر نشان مجموع آن بدکیشان را طعمه ماهیان ساختند
و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از جانب مسافران دریا فارغ شد رایت توجه بجانب تغلق
پور افراخت و در منتصف شب امیر الله داد با بیست قوچین و الوس بختی که بقراولی رفته بود دو کس آمده
خبر آوردند که در آن طرف یکی از ملوک هند مبارک خان نام سپاهی سنگین جمع کرده جنگ را
در سر و غنای جنگل در خاطر دارد شهریار گردون اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام
نمود و بر نیت غزا سوار شد و پیش از طلوع صبح با یکهزار دلاور از دریای کنک بگذشت و یک کروه قطع
کرده نماز بامداد بگذارد و دلاوران جهانگیر جبه پوشیده بی اندوه و اندیشه متوجه جانب خصم گشته
و چون نزدیک باهل عدوان رسیدند دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده مقابله و مقاتله را
مهیا و آماده شده ایستاده است و در آن حال بر ضمیر انور پادشاه کشورگیر گذشت که اگر اعدا درین
که تیغ کین آخته اند بعدد ستاره آید و لشکر اسلام درین موقف مقام اندک و سپاه ایشان ... انبعاد
و جوانب کنار اطراف رفته اند نهایت در هر جاده جز آن نیست که بحکم درین معرکه استوار ایستاده
دست بحبل المتین توکل زنیم و سعی و کوشش خود را در میان بر چنیم که بغیر از لطف الهی و عنایت
پادشاهی فریادرسی نیست بیت شاها اگر نه لطف تو فریاد ما رسد بیچاره بود که کوشش ما را بکجا رسد
و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این اندیشه پنج هزار سوار از نزد شاهزاده شاهرخ که بعضی از دنبال
ازین پیش بعد خولجر و جهان ملک از آب گذشته بودند و بجیحون رفته بودند رسیدند حضرت
صاحبقران کامیاب زبان بشکر ملک وهاب گشاده اشارت فرمود که امیرشاه ملک و امیر الله داد
با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند بر سر دشمنان رانند و از کثرت و شوکت اعدا
مطلقا دغدغه بخاطر راه ندهند و امرای دولت بی توقف با آن هزار سوار تیغها کشیده بجانب جنگل
شتافتند لشکر شهریار مظفر لوا در پی ایشان رفته جمعی کثیر از آن بی دینان کمراه را در ورطه فنا
و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و گلها و گاو از حساب بیرون بود بدست مسلمانان افتاد
حضرت صاحبقرانی در آن محل الخطر نزول فرمود و همان زمان خبر رسید که در دامن کوه در کوپله که
کنار بحل کنک واقع است چند قبیله از هندو مجتمع شده اند در فوج با انبوه نفر متوجه آن صوب گشت

حرب بکردند و غنایم از رخوت و بهایم مشغول بودند و چون قریب بدره کوپله رسیدند در آنقار
از اعدا ملت اسلام کروه انبوه دیدند با سلاح و اهبت تمام و از امرا توشان امیرشاه ملک و علی
سلطان با وجود قلت انصار و اعوان بر سر ایشان راندند و بضرب شمشیر صاعقه کردار در جمعیت
ایشان را سوخته مخالفان را با آن کثرت و غلبه مغلوب ساختند و لشکریان باخذ غنیمت اشتغال
نموده زیاده از صد سوار ملازم در رکاب ظفر فرسای نماند و در آن حال کبران بر کمینه ملک شیخه
نام با صد سوار و پیاده هم هدل از جان برگرفته و شمشیرها کشیده متوجه موکب همایون شدند و
آنحضرت بنفس نفیس بقتل اعدام کرم و بحکم اقدام نمود مبادا که بدست مبارک خسرو کهاد افکن عنان
بانجانب تاخت چون شیخه کبر نزدیک رسید یکی از ملازمان خاص پادشاه دسته مورد خود آن
کبر شیخه کوکراست که در سلک ملازمان درگاه انتظام دارد و در اردوی همایون می باشد
بازوی صاحبقران ظفرقرین روی بکوه آورد و شیخه کبر بعضی از لشکر اسلام را بتیغ رسانیده
آنحضرت چون بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان بجانب او منعطف ساخت و سپاه ظفر پناه
آن کبر تیره مند را تیری بر شکم و شمشیری بر فرق زده از پشت زین بر زمین انداختند و دست
و گردن بسته پیش پادشاه اسلام آوردند و حضرت صاحبقران از احوال انجاد و انزال هیچ
آمده و از آنجا تا مقصد راهها سخت و پیچها بر درختستان جنگل باد صبا از مضایق آن بدشواری
میگذرد و حضرت صاحبقران با وجود آنکه در آن روز دو نوبت نفس بمشقت رزم و پیکار اختیار فرموده
بود و آهنگ والی جنان مینمود که لحظه آسایش فرماید اما لطالب المرضاة الله ...
اذا امرا توشون در ضمان حفظ و عنایت ملک بیچون روی سعادت بجانب دو هماد و چون طریق صعب المسالک
در پیش بود و لشکر حاضر در غایت قلت در خاطر خطیر پادشاه منصور خطور نمود که اگر در
وقت فرزند پیر محمد و امیر سلیمانشاه برسند از لطایف صنع الهی باشد و حال آنکه ...
باخبر در دست ... غارت و تاراج عبده اوثان مجوس بی ناموس فرستاده بودند و متوقع بودند
که درین اوقات بموکب همایون پیوندند و در حال الغر شاهزاده و سلطان البر و امیر مذکور بجانب راست
که حضرت صاحبقرانی بدین طرف آمده بود خواهد فرمود و هنگام نماز دیگر شاهزاده جوانبخت و امیر
دانشور بطریقی که بر ضمیر انور گذشته بود بر تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گشتند و شاه و صبا
باستظهار تمام بر سر کافران شقاوت فرجام راندند و بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان بر آوردند

باغنایم موفور و اموال نامحصور بموقف عزت معاودت نمودند و در آن محل بسمع همایون رسید
که بالای آن دره کوپله بیابان زده کروه راه سنکی است بشکل گاوی و آب دریای کنک از آن سنک بیرون
آمده و کبراهمان کشور هند آن سنک را پرستند و جابجا از یکساله راه با انبوه جمع می آیند و از
طبع و حرص بجان کاو سنکی که یکی از جمادات است و نفع و ضرری از آن متصور نی تقرب میجویند
و مرکان خود را سوخته خاکستر آن هارا همراه می آرند و در آن آب می پاشند و زندکانی در آن آب
بی هند و از آن آب بسر و ریش میپاشند و این صورت را از جمله عبادات می شمارند و چون در نواحی
سنک مذکور جمعی نامحصور از هندوان مانده بودند که اموال فراوان از مواشی و مستغلات داشتند
حضرت صاحبقران با حشمت عنان عزیمت بدان صوب تافت و آن دره صاحب امرا را منصور تنک جبال
کر جبال بحال بود در محل خود توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بدان دره رسید
از امرا نامدار امیرزاده سلطان محمد و امیر سلیمانشاه و از جوانان دیگر سران سپاه و از پیش قول الهی
و سایر امرا و سرداران لشکر منصور حمله آوردند و اکثر آن بی دینان بدکیش را بتیغ جهاد بجانب جهنم
فرستادند و اندکی از آن ورطه جانی بهزار مشقت بیرون بردند و چون عرصه آن ولایت از اهل شرک
اهل شرک و عناد پاک شد و اسباب و اموال بی پایان بدست غازیان و موحدان افتاد رایت نصرت
در همان روز باز کشته از دریای کنک بکذشت و در ساحل بحر حضرت صاحبقران در یانوال ما بین
کناره با دارالشکر پادشاه ذوالجلال که امثال آن فتوحات در این عهد بس کرامت فرموده قیام نمود
و همان ساعت سوار شده کوچ کرده راه قطع کرده و از طرف دیگر آب کنک نزول فرمود و قصه آن را با حقیقت
انشا او ضبط در اوراق است ذکر منصب فرمان فرمای ممالک در بعضی دقایق و غرایب کوه سوالک
چون اطراف و نواحی ممالک دهلی از خبث وجود کبران و بت پرستان پاک شد حضرت صاحبقران
بر عزم مراجعت تصمیم کرده اند روز دوشنبه ششم جمادی الاول سنه احدی و ثمانمائه از کنار
آب کنک نهضت نمود و حکم واجب الاتباع صدور یافت که بوی بجان بردند و از افواه بوکب همایون
و دیگر روز از هندوان بکر داد نکوهیده آثار با یکدیگر اتفاق نموده سر صد هزار و بیکار شدند
بر تیغ جها انقطاع نامور گشت که سپاه ظفر پناه که در اغراق اند کوچ کرده براه آن کوه در آمدند و
نفس همایون ایلغار فرموده بعد از قطع مسالک نزدیک بکوه سوالک فرود آمدند و در آن
مرحله امیرزاده خلیل سلطان در ساعت و امیرشیخ نورالدین براغوق یعنی که فضل رسالقوی

وامرا و نوئینان بزبان درخواست معروض داشتند اگر رای ممالک آرای اقتضا نماید رایت نصرت شعار
در ضمان سعادت و اقبال معاودت نماید تا ما بدان کان برویم و دمار از نهاد اهل شرک و عناد
بر آوریم آنحضرت در جواب فرمود که در دادن کاب امر جهاد و فایده متصور است یکی احراز امر
دنیوی دوم فایز شدن بسعادة اخروی و همچنانکه شما را در این دقیقه نظر بر ثواب آخرت
و منفعت غنیمت است من نیز خواهان اجمعی امر که در حال لشکریان بغنایم و اموال کفار
مستظهر کردند و در رسالت هم باقی بسعادت مرمدی برسیم برسیم و هیچ سنک جنت که ملاحظه
حال همکنان و زیردستان از آیین سلطان و سلاطین دین پرور مخواهیم معدلت کستر است
و هم در آن دم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر جهانشاه که از امرای جوانغار بود پیش از این
بیک هفته بجهت غارت و تاراج بیالای آب جون رفته بیاید و با سایر امرا و صناد را بر فضیلت عزم
و جهاد بحظی و بهره بکردد و حضرتش برحسب فرموده متوجه کشته بموکب همایون ملحق شدند
آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم تاخت کوه سوالک رایت توجه برافراخت و در آن دره راهی نبود
بی نره دای بزدود و بهره و نام چند هزار اوباش و جهال فراهم آورده و در آن جای و محکمی وضع
بجادین او بدماغ راه داده رایت نحوه واستبداد برافراشته از برانغار امیرزاده پیر محمد و امیر
سلیمانشاه و دیگر نامداران سپاه نصرت پناه و از برانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه
و دیگر ملازمان ولالی انشباه حمله آورده روی بجادین آن کمراهان نهادند و امیرشیخ نورالدین
و امیرشاه ملک که مرد و دل قوی بودند دست از آستین جلادت بیرون آورده قمع و استیصال
بجاالفان را وجهه همت ساختند و حضرت پادشاه ولالی انشباه در دنبال ایشان در عرق توقف نموده
بوجود همایون لشکر را قوت دل افزوده و قتال فاحش دست داد آخر الامر نسیم فتح و نصرت بر
پرچم رایت جهان کشای خسرو آفاق در وزیدن کرفت و صبح نصرت و پیروزی دمید افغانیان
و آن بجادین بعضی کشته شده و بعضی نیم جان تنک پا بیرون برده اموال ایشان از نقود و جنس
و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین افتاد و از موقف عدالت حکم قضا امضا نفاذ یوست که
از مردم زبردست که هر یک از ایشان سیصد و چهارصد کاو کرفته بودند بعضی ستانده بمجروح
لشکر دهند و ازین اساس معالفت از افراد و احاد سپاه بین مخطوط بهره ور کشتند و زبان بدعای
خسرو بحر و بر بکشادند و رایت نصرت شعار از آن مرحله در حرکت آمده با اردوی همایون رسیدند. ساالکزین

احمال و اثقال زیاده از حد که در راه در شیب و فراز بی قطع نمی‌شد و چون بعد از طی مفاوز و مسالک
آن موضع که ذکر گذشته و از آب جون عبور نموده حدی دیگر از حدود سوالک مضرب خیام سپاه
شهریار گردون غلام گشت بسمع اشرف اعلی رسانیدند که در آن حدود راهیست اندران هندوی رتن نام
که بتمادی ایام در جزیره ای انبوه که کوه و هامون و کوه از کثرت اشجار انبوه آنجا هم آورده است و کوهی
بلند و بیشهای محکم پناه برده و جز بدرخت انگیختن و جنگل ... امکان ندارد حضرت صاحبقران اعلای
چندان توقف نفرمود که دیر شود و هم در شب ... و ... دوازده کروه راه اسپ
آن مسافت قطع نمودند و صباح پنجشنبه رایت ظفر آیت بمیان کوه سوالک و کوه کوکه رسید و دران
محل رای رتن میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته و ... و پیکار نهاده بود اما در بیان
حال که آواز کورکه و کوس و صدای تکبیر و تهلیل مجاهدان ملت بیضا بگوش هندوان رسید یافت
رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میدان ستیزه روی بوادی گریز نهادند لشکر اسلام
اکثر اهل ظلام را بتیغ انتقام گذرانیدند هر چه داشتند از صامت و ناطق همه را بکرفتند و هر یک از
احاد و افراد سپاه را صد گاو و دویست گاو و ده نفر و بیست برده بدست افتاد و لیکر جهان
که دست چپ بمیمنه او بود بدره دیگر تاخت و بسیاری از هنود را نیست کرد اینجا اما ده
غنیمت او در مرحله او بیاوردند و لشکرهای دست راست و دست چپ و قلب که آن شب در آنجا
و مهمات ساخته شد شانزدهم ماه موکب همایون نصرت قرین روانه شده و در جمعه صاحبقران دشمن کش از
باز بر کوه سوالک بر آمد و از آن مرحله نیز ... کوچ فرمود پانزده فرسخ بود و آن دره جنگل بسیار
و کوه استوار داشت و رای عقده گشای صاحبقران بر قلع و قمع کفار قرار یافت چنانچه رسیده که در آن
بیشها و جنگلها طبقات لا تعد و لا تحصی از گبرستان و مجوس استقرار داده‌اند چون امیر
و سپاه خراسان دو روز گذشته در کوه سوالک جنابه صد کوه شده بر غنیمت گرامید آن مالک شده
بودند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر جهانشاه را با لشکر باشش بدان موضع در آمده اسیر
غارت کنند و مقارن اینحال صاین تمور که قراول بود آمده دریای ... بر اعلی عرض داشت که
کبرفت هندوان بر تهاست که فوج با طبقه از شرح و بیان عجز و قصور اعتراف می‌نماید حضرت صاحبقران
نفس نفیس با ایستاده و سپاه خراسان و لشکر جوانغار را فرمود که بهم خود اشتغال نمایند. ایشان
تیغ جهاد از نیام بیرون آورده جمعی کثیر از آن مشرکان را بقتل رسانیدند و مال فراوان و غنیمت بی پایان

گرفتند و در وقت غارت بنین همین روز از پیش امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواچی کس آمد
و از حد قیاس و تخمین بیرون اندوه مراعی و مواشی جشمانداران حضرت صاحبقران کامکار عنان عزیمت
بدان طرف معطوف داشته فرمان داد که امیر شیخ نور الدین و علی سلطان تواچی و سایر سرداران
با امداد ... لشکر مظفر ... شعار رانند و ایشان بر حسب اشاره علیه روان شده و تیغ جهاد
در آنروز بر گشتگان نهادند و جز در بکار خر و در طی ... قله کوهی که بر آن معرکه مشرف بود بر آمد
تا مبر شکوه آنحضرت دل و دست مجاهدان غازی قوی گشته داد جهاد دادند و چون
اکثر آن مخاذیل کشته بقیة السیف مجروح و خسته روی بگریز آوردند و لشکر ظفر قرین
با غنایم روی زمین باز گشتند و روی زمین بر سم سمند جهان نورد سایید بمواطف
بیکران و عوارف بی پایان اختصاص یافتند و چندان مواشی و مراعی آورده بودند که کوه
از حمل آن بستوه می‌آمد و حضرت پادشاه اسلام پناه هنگام ظلام بر پای آن کوه توقف نموده از کمال
مرحمت و اشفاق حکم فرمود که از سپاه ظفر پناه هر که غنیمتی یافته بودند او را نصیبی دهند و شب
اردوی کیهان پوی دران دره نزول آمد و دران جنگل بیشها جدوی سپاه بود چون شب
بشد با لشکرگاه در می‌آمدند و رخوت و اشیا و لشکریان می‌بردند و در یورت بگاه در میان
کوه سوالک و کوه کوکه جنگ غزوه معبر لشکر اسلام شد تا دو هفت قلعه حصین در آنجا دود
و نواحی مسخر ساختند و آنجا یاد با ذلک دو نکاری از جنت و جمعه کان بر ایشان شده انواع نو
و عرفان آراسته در آمده در ظفرنامه مسطور است که یکی از آن قلعها قلعه شیخ بود از خویشان ملک کوکر
اهالی آنجا مسلمان ... جمعی کثیر از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و ظاهر کردند
بطوق بندگی و فرمان برداری بیار است اما دلایل نفاق و علامت خبث درون از صفحات احوال ایشان
ظاهر و لایح بود و چون مال امانی بر ایشان انداختند و از تمادی اوضاع آن گمراهان مخایل غدر
و فساد تفرس می‌نمود یکی از بندگان درگاه فکری لطیف انگیخته معروض کردانید که اجناس نیز مال امانی
بستانند و بنام لحلمه و کمینگاهی که اندک غنی داشت قیمتی بر آن نهاد و آنروز بر گشتگان که هر سلاح
داشتند مجموع بیرون بردند و بفروختند و بعد از آن بی هیچ سلاحی در دست ایشان نماند بعد
حکم واجب الاتباع صدور یافت که مجمل تصور کرده رسالت جمع هندوان خارجی که یکی لبر سید که از
جهان پناه بود در آمدند و بنان واسطه بر بختان از جاده متابعت انحراف جستند و بعضی از مسلمانان
نسل آورده بودند و بر ذمه همت غازیان لشکر اسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان

کفر سوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند و آنرا فتح کرده دو هزار کس بتیغ عذاب بگذرانیدند و دود
استیصال از خان و مان ایشان بسقف دود اندود آسمان رسانیدند تمام شد سخن ظفرنامه و در
بعضی تواریخ دیگر این کیفیت واقعه آن قلعه را بدین نهج آورده‌اند راقم حروف گوید که هرگاه
مورخان قایل شده اند بدین صورت که اهالی قلعه مجموع اسلحه خود داده در عوض مال امانی جان داده اند
چندان مناسب نمی‌نماید که گویند که بحادثه نفاق و شقاق و غدر و فساد از ما نصیب گردان ظاهر
و باهر بود والله اعلم بحقیقة الحال **ذکر غزوات حضرت صاحبقران در نواحی [illegible]**
[illegible] کوه [illegible] وقایع چون خاطر انور صاحبقران والاگهر از غزو [illegible] و سوالک باز پرداخت
رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت [illegible] و در مقابل قوم [illegible] شجاع و دلیر بودند جنگها
استوار داشته و حرها در کنار جنگل مرتب ساخته و آماده جدال و قتال شده بمجاهدان دین
خواستند که بی تاخیر [illegible] و کین مشغول شوند و سزا و جزای آن بدکرداران را در کنار ایشان نهند
اما در آن حال از موقف جلال خبر آمد که بهادران بر [illegible] نمایند و چندان توقف
نمایند که دیگر [illegible] و در هفتم جمادی الآخر حضرت
صاحبقران سپهر احتشام بر [illegible] سوار شده و لشکریان صفها کشیده و [illegible]
و جوانان [illegible] آوازه تکبیر و تهلیل باوج فلک اثیر رسانیدند مخالفان دین
بمجرد استماع طنطنه نقاره و کوس [illegible] سپاه ظفر قرین [illegible] بگذاشته بگریختند و بسان
ابن آوی در بیشه‌ها و جنگلها ماوی کردند شیران بیشه هیجا [illegible] برداشته در مقابل جنگل
توقف نمودند تا سپاه ظفر پناه از [illegible] و فراغ بال [illegible] غله فراوان بدست آوردند
و هم در آن روز از آنجا در حرکت آمده و جهاد کرده مسافت پیموده فرود آمد و در همان روز [illegible]
و [illegible] و معتمد زین الدین که از دهلی [illegible] رسالت پیش اسکندر شاه والی کشمیر رفته بود
و احکام [illegible] بنزد او برده با ایلچیان شاه اسکندر [illegible] بسعادت
[illegible] فایز شدند و بعرض رسانیدند که شاه اسکندر [illegible] بسعادت
بسته [illegible] بدرگاه عالم پناه آورده بموضع جهان [illegible] بود که در آن [illegible] مولانا نورالدین
که از جانب او برسالت آمده بود بوی ملحق شد و چنین تقریر کرد که امرا و دیوان [illegible] مقرر [illegible]
که سی هزار اسب و صد هزار [illegible] دو مثقال و نیم [illegible] از ولایت کشمیر [illegible]
بجهت تقدیم این خدمت باز گشت تا بعد از نسق این مهم دیگر بار روی اخلاص بدرگاه [illegible]

حضرت

حضرت صاحبقران [illegible] بر دیوانیان انکار فرمود که شاه را از تکلیف ما لا یطاق کرده اند
زیاده از آنچه گنجایش ولایت کشمیر است از وی طلب داشته اند مقتضی عدالت آنست که هرچه
در خور وسعت و فسحت مملکت بود از آنجا طلبند ایلچیان حسن خوبیت و صفای طویت شاه
اسکندر معروض گردانیدند عاطفت صاحبقران جهانگیر شامل حال [illegible] والی کشمیر گشت بایلچیان
گفت که بباید که شاه اسکندر هیچ [illegible] و بر وفق [illegible] در هشتم ماه [illegible]
شاه اسکندر را در صحبت مصاحب معتمد زین الدین رخصت انصراف دادند [illegible]
[illegible] بیست و هشتم [illegible] از آن تاریخ بگذرد باید که بکنار آب سند رسیده باشد [illegible]
کرد تا ایلچیان سپاه ظفر پناه [illegible] و خاطر خود را از علفه و علوفه
ده روزه فارغ ساختند و لشکر [illegible] بعد از قطع چهار فرسخ که مجموع آن کشت زار بود [illegible]
که منبع آب جمون بود و بجانب دست راست [illegible] در محل [illegible] قوی هیکل
زورمند بودند و کوهها و جنگلها در غایت حصانت و متانت داشتند [illegible]
عبور بر آن موضع [illegible] و اطفال خود را [illegible]
جبال فرستاده رای ایشان با طایفه [illegible] موضع حصین از کوه پناه بوده [illegible]
بودند و تیری انداختند و [illegible] ندای عالم آرای [illegible] مصلحتی که ملاحظه فرموده
که ایشان را بحال خود گذاشتند هیچکس از لشکریان متعرض آن جماعت نشوند اما فرمود
سپاه ظفر پناه بر حسب فرموده عمل نموده آنچه در اغارت کرده بودند [illegible]
و غله فراوان بر گرفتند چنانچه ما یحتاج ایشان آماده گشت و رایت نصرت شعار از آنجا
در حرکت آمده [illegible] فرمود که چند قوشون [illegible] در کنار جنگل [illegible]
توقف نمایند و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جمون عبور نموده و چهار کروه [illegible]
[illegible] چهار فرسخ [illegible] علف خوار بود بر کنار آب [illegible] فرود آمد [illegible]
اردوی کیهان پوی از [illegible] بیرون آمده [illegible]
بیشه از شیران جلادت شعار [illegible] از جنگل پای بیرون نهادند [illegible] بهادران جلادت
از کمین بیرون تاختند [illegible] حمله آوردند بسیاری از آن طایفه را [illegible]
و [illegible] نواحی و [illegible] رای جمو را که زخم دار شده بود [illegible]

کرده بدرگاه پادشاه اسلام پناه رسانیدند و بنابر مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند و بعد از
وعده و وعید بسیار رای جوبی زبان بکلمه توحید گویا کردانید و گوشت گاو که در کیش ایشان
و مذهب آن جمع بر ایشان حرامست بموافقت مسلمانان بخورد و بتشریف و اعزاز افراز گشته
ملازمت موکب اعلی اختیار کرد و درین منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا که بطرف لهاور رفته بودند
شیخا کوکر را که نقد اخلاص آن از بوته امتحان تمام عیار بیرون نیامد گرفته‌اند و بیان این سخن
آنست که شیخا برادر نصرت کوکری که ذکر او گذشت در مبادی یورش هندوستان بتقبیل
آستان و خدمه نشان فایز شده بترتیب و نوازش اختصاص یافت و مرتبه او بجایی رسید
که هر کس که رخت در هند گفت من تابع شیخا کوکرم بجان و دل از سپاه دشمن امان یافت و
در آن زمان که میان دو آب و دریای کنک و دریای جون معسکر ظفر مآب بود شیخا کوکر
رخصت انصراف طلبید که بولایت خود رود و پیشکش و ساوری ترتیب داده درکنار آب بیاه باز
دیگر بشرف تقبیل بارگاه فلک اشتباه استسعاد یابد و چون ملتمس او باجابت مقرون گشته
بعد از قطع منازل در لهاور که مملکت او بود قرار گرفت بساط نشاط و کامرانی بگسترد و دم
نسیان بر میعاد مقرر کشید و بوجود خلف وعده قلت التفات نسبت به بندگان صاحبقران
و کثرت عجب را شعار روزگار داد تا آنکه خویش ساخت چه در آن اوان که مولانا عبدالله صدر
و هندوشاه خازن و دیگر ملازمان درگاه از سمرقند می‌آمدند بدانجا رسیدند مطلقا بحال
ایشان نپرداخت و شرایط ضیافت و مروت بجای نیاورد لاجرم قهرمان قهر بغارت دولت و
و اخذ و قید او اشارت کرد و مضمون وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ بظهور پیوست و چهارم
ماه در جنبش آمده و پنج کروه راه قطع کرده در منزلی بانزهت قرار گرفت و در آنروز فرستادگان
امیرزاده پیر محمد رسیدند و اخبار شاهزادگان و دولتخواهان و احوال و اوضاع ممالک
محروسه و غیر آن بعرض رسانیدند و در روز بیست و پنجم هندوشاه خازن مأمور گشت
که بجانب سمرقند رود و بشارت وصول موکب همایون بسمع اهالی آن دیار از صغار و کبار رساند
و هم در آن روز نوکر امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ بهادر از فارس برسید و کماهی حالات
آنجایی معروض داشته پیشکشهای لایق از شمشیرهای مصری و غیر آن بگذرانید و در بیست
و ششم ماه از کنار آب جناوه نهضت نموده و شش کروه راه پیموده در بیابان فرود آمدند

و در روز بیست و هفتم بسعادت و اقبال روانه شده بر سر پلی که جهت حضرت صاحبقرانی راست
کرده بودند و در آن روز شیری ظاهر شده بهادران بسان شکار بر آن صید تاختند و بجز از همه امیر
شیخ نورالدین شمشیر رسانیده آن شیر را از پای در آورد و مقارن این حال امیرزاده پیر محمد
و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه که بتاخت لهاور و شیخا کوکر رفته بودند
با غنیمت فراوان و اموال بی پایان بموکب همایون پیوستند و انواع نقودها و تنسوقات بمحل
عرض رسانیدند و همت پادشاهانه مجموع آنها بر استادگان پایه سریر اعلی رسانید
و در آن میان نظر مبارک بر پیر محمد از آزاد افتاد و او را مشمول نظر بیکران گردانیده دیگر کمه
خاص و کمر کش با بند طلا که آن هم مخصوص بآنحضرت بود اختصاص داد و هم در آن روز
حکم واجب الاتباع صدور یافت که شاهزادگان با حشمت و جاه و نوئینان و سران سپاه
هر یک از راهی معین بجانب وطن و مسکن خود باز گردند و تمامت مخدوم زادگان و اولاد
دولت از بن علاقت پادشاهانه که فرق همایون باکلیل خاص و میان مبارک بکمر مرصع و توشیح
مزین شد و از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه که ظفر کردار ملازمت رکاب سپهر احتشام
بودند همه را خلعت و تشریف و یرلیغ داده رخصت انصراف ارزانی داشت و خضر خان را که از
سارنگ گریخته و پیش آمده بود ملک بیانه و از آنجا در حین وصول حضرت ملک فرسای بناه
را بتجمل کشایی آورده بحکومت مولتان تعیین فرمود و چون در آن حدود شکارگاهی فسیح و عرض
بود و اجناس وحوش مثل شیر و ببر و گرگ و کرگدن و کوتپایی و آهوی بیشه و گوزن کبود و غیر ذلک
و اصناف طیور مانند طاوس و طوطی و سایر مرغان در آنجا یافت می‌شد خاطر صاحبقران میل شکار
کرد و لشکریان بحرکه روان شدند و چندان شکار افکندند که کلاب و ذیاب مدتها از لحوم و دسوم آنها
انتفاع کردند و چون از آن کار فارغ گشتند روز بیست و هشتم ماه هشت کروه راندند در موضع جیهان
که سرحد کشمیر است و در آن زمان بانواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند اکر اشارت حضرت
سعادتمند که مرجع ملاذ اشرف اعلی است شرف نفاذ یافت که در خاتمه کتاب نوروزی با مصادر و بلاد
صفت کشمیر بعون الله تعالی و حسن اعانته کزارش پذیرد **گفتار در بازگشتن موکب صاحبقران کشور گیر**
بصوب مستقر سریر سعادت مصر جلالت در روز یکشنبه سلخ ماه جمادی الاول خواندن
اوایل را و اواخر را شاکر گرده و نسائر جدا شده روی توجه بدار السلطنه سمرقند نهاد و بر سبیل تعجیل رانده

و بیست کروه راه قطع کرده موضع سانبت از توابع کوه جود محل نزول شهریار صاحبقران گشت
و روز دوشنبه غره رجب از انجا روانه شده حوالی قریه بروجه را مضرب خیام اقبال ساخت و از آن
مرحله در همان روز بعد از ادای نماز پیشین پای در رکاب نهضت انتساب آورده بجوی جلالی در آمد
و شتاب هر چه تمامتر پاسی از نماز شام از آن بیرون آمد و سبب تسمیه این جوی بجوی جلالی آنکه
یافت و چون از قریه بروجه سی کروه قطع نموده در کنار کول آب شکال محفوف بسعادت و اقبال فرود
آمد و در روز سه شنبه دوم ماه کنار دریاء سند مخیم موکب حضرت صاحبقران گیتی ستان رشک چشمه
حیوان گشت و امرا که ضبط قلعه نغز و بانو و آن حدود و نواحی تعلق بایشان میداشت مثل پیر علی سلدوز
شاه فرایی بر حسب فرمان قضا جریان بر آب سند پلی از تایر و جرد کشتی بسته بودند رایت نصرت آیت
از آن پل عبور نمود و تا وقت استوا بر کنار آب توقف نموده امر الله داد را بر سر پل باز داشت که اهرق و
لشکریان که از عقب متوجه بودند بآهستگی بگذرانند و بعد از قطع مسافت چون در حوالی بانو خیمه
بارگاه پادشاه اسلام پناه باوج مهر و ماه بر افراشته پیر علی تاز و دیگر مردان که دفع اوغانیان
در قلعه بانو و آن حدود بمقتضای یرلیغ واجب الانقیاد توقف نموده بودند و در ین مکان بتقبیل سده
رفیع نشان فایز گشتند و بکناره گاه محل عرض رسانیدند حضرت صاحبقران سپهر احتشام کرد شب
کاوری از محل انعام از حم یکشت اسپان و ایمان بهادران بخشید و حکم کرد که کاو انرا از هر کس که بر
سبیل غصب گرفته باشند بایشان رسانند و پیر علی و اتباع او در آن محل چندان توقف نمایند که لشکریان
از آنجا بگذرند و در روز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود
امیرزاده میرانشاه بموجب فرمان متوجه تبریز شد تا احوال فتوحات ارجمند که بندگان خاص در
بیان اختصاص یافته بودند بمسامع سکان اقطار ممالک آذربایجان رساند و هم در آن روز اشاره عالی
صدور یافت که محمود براخواجه و هندو شاه بکابل رفته لشکرانرا جمع جهت دفع شر اوغانیان
و پیش ازین نگاشته کلک بیان گشت که حضرت صاحبقران ممالک ستان در بدایت توجه بجانب هندوستان فتح
و فساد اوغانیان و تمهید بنای امن و امان در میان مسلمانان امیر سلیمان شاه فرستاده بود اما
در آن کنار قلعه چشمه آب خوشگوار خارج حصار مانع بود در اثنای رای عقده گشای اقتضای آن
کرد که آن چشمه داخل حصار شود و با وجود استیلای شوق و آرزومندی بملاقات اولاد و احفاد
مصلحت بلاد و عباد را بر سبیل مراد خویش مرجح دانسته در آنجا توقف فرمود و چون عدد لشکریان

حاضر معلوم بود معروض رای انور گشت که از جمله اسباب احتیاجات چند خروار نعل موجود است
فرمان قضا امضا نفاذ یافت که آن نعلها بر طایفه که سلاح در رکاب ظفر قرین ابد بخش کنند و از آن
سپاه نعل طمع در آتش امل نهاده نوکران خود را زیاده از طرح نوشتند و بعد از آن حکم صادر اتباع
شد که در اتمام عمارت قلعه سعی نمایند تا بخر خیمه زدند که در داخل حصار کرده در حسب مفصل
تسمیه نعل بساق ان اختر قدر عرضه رسید که امراء بدست خویش بتقنی نموده خشت
بکشیدند تا نوکران و زبردستان نیز رسید و در سه روز آن عمارت سنگین تکمیل یافت
و بعد از اتمام آن مهم نصرت قادری از نوکران امیرزاده پیر محمد با سیصد کس از قوشون او و افلان
از احفاد جوجی خان با چهار صد خانه کوچ اوزبک مقرر شد که در محافظت آن قلعه قیام
نمایند و ضبط قلعه ایراب و اشنوزان بشیخ حسن سخت کمان عمزاده امیر شیخ نور الدین مفوض
گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده یک منزل قطع نمود و در روز سه شنبه نهم
از حوالی کسی شیخ مبارکشاه روانه شده منزل کوباج مخیم اقبال خسرو پایتخت و تاج گشت
و این مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی بپایه گاه صاحبقرانی حاضر شد اما همین شیخ مشار الیه
از احضار چیزی که بقایای روح حیوانی بان منوط است قاصر آمده باقامت وظیفه
ضیافت راه و رسم ارباب خرقه و اصحاب فقر و فاقه راست نیکو نتوانست نمود و در همان
دیگر شیخ عبدل بموضع اسیکا از فرمقدم فرمان فرمای عصر عزت فزای سپهر برین گشت و
آن درویش عزیز بقدر وسع و طاقت لوازم خدمت تقدیم رسانید بیت بر و منت آن درختی
که در سایه او توان برد رخت که از سایه آسایش تن دهد که از میوه آرایش جان دهد و در روز
دهم ماه از موضع اسکا کوچ کرده دها نزار ابک لحظه آرامگاه سپاه نصرت پناه گشت و در آن روز
مولانا نعمت الله را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده نامزد شد وصول حضرت فرمان فرمای برسانند
جانشان روز از آن منزل در جنبش آمده هوای کابل را از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه
مطهر بو اعطرها گشت و بعضی از آغایان که طاقت ایوار و شبگیر نداشتند بگذاشت و شترها
باز داشت تا ایشان با آهستگی بیاورد و از انجا روانه شده موضع غربان محل نزول موکب نصرت نشان
گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که در این سر راه رباطی معتبر از گچ و آجر مرتب سازند بعد از
فرصتی آن عمارت باتمام پیوست و بعد از فرمان ترتیب آن بقعه حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرد

و قریب بدو فرسخ قطع نموده فرود آمد و در آن منزل که بنا خوشک التیام داشت و در حدیث
پادشاه اسلام فرح پیدا شد و ملازمان بارگاه سپهر احتشام از بن صورت ناخوش گشته دست
هنگام از جانب هرات نوکر شاهزاده شاهرخ رسید و اخبار شاهزاده را باستماع علیه رسانید
و بجهت شدت وجع سه روز دیگر در آن منزل توقف واقع شد و بعد از آن که بوجعی در حرکت آمد
و محفه آنحضرت را در آن دره از آن راه وادی کشیدند و چون در محفه درد زیاده می شد [illegible]
صادق الاخلاص دل ساخته محل الزرف را که خاصه شاه هفت و چهار در آن در آن برکرده
از آن آنها که زانید و در اثنای آن طریق عقبه ایست سیاه سنج نام و از اول دره تا آخر عقبه
بیست و شش کروه و از آن عقبه تا آخر دره بیست و دو نوبت از آب عبور می باید نمود و روز
پنجشنبه پانزدهم ماه نوکران حضرت [illegible] سرایملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین
و آغایان و پادشاهزادگان رسیده تهنیت گذرانیدند و احوال سلامتی ایشان بعرض رسانیدند
و حضرت صاحبقران که چون تواند کسی با عرق در سادگی [illegible] تعجیل بیاورند و در هفتم
ماه عارضه که بود بکلی زایل شد و در روز پنجشنبه هفدهم ماه خسرو کامیاب از موضع بر آب [illegible] نموده
متوجه بقلان گشت و در قریه آخر بر وادی نمود چندان توقف کرد که آتش خورده شد و از آنجا در
حرکت آمده قرابلاغ معسکر آسمان پاد اتفاق گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد عمر [illegible]
دیار بقلان [illegible] رتبت داشته [illegible] رسانیدند و موکب همایون از آن محل [illegible] و منازل
و مراحل قطع فرموده هم شب بلب آب جیحون رسید ذکر عبور حضرت صاحبقران از جیحون با اسعد طالع

و ملاقات با حضرت اولاد و وصول بسمرقند و بنای مسجد جامع

در روز پنجشنبه
بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمائه آن بحر مکرمت و احسان بر کشتی در آمده از آب بگذشت و در آن
مکان مخدوم زادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و جمله نشینان تتق عصمت و جلالت
سرایملک خانم و تومان آغا و بیکیسی سلطان و سایر شاهزادگان و آغایان و مجموع امرا و اعیان بلاد ما وراء
النهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده بدیدار خجسته صاحبقران سعادتمند روشن شده زبان دعا
و ثنا گشاده مراسم تهنیت تقدیم رسانیدند و پیشکشهای سزاوار کشیده درم و دینار نثار کردند
و دو روز در ترمذ توقف نموده در روز سیوم خانزاده علاء الملک که از جمله سادات ترمذ است [illegible]
شان اعتبار داشت طوی [illegible] کشیده تنسوقات مناسب بعرض رسانیدند و در روز سه شنبه

و سیوم ماه حضرت صاحبقران کامیاب برسمند باد رفتار سوار شده و قطع منازل فرموده متوجه
در دره [illegible] معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله دری درج خلافت امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام
هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شد و لوازم تهنیت بجای آورد و پیشکشهای مناسب
بموقف عرض رسانیدند و در آن زمان امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه که شهریار جهانگیر او را بسمرقند
گذاشته بود بدولت بساط بوس سرافراز آمد و چون مدت غیبت آنحضرت با رعایا و کافه برایا
معاش پسندیده کرده بود بتربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز سه شنبه
سلخ رایات نصرت شعار از [illegible] عبور نموده قبة الخضرا که از مقدم همایون آنحضرت رشک
گشت و از حسن عقیده و صفا سریرت شهریار دین دار بزیارت قدوة الواصلین شیخ شمس الدین کلال
و سایر مشایخ بزرگوار و بقعه ها [illegible] استمداد فرمود و صدقات بفقرا و مستحقین و ارباب
احتیاج رسانید و از آنجا [illegible] و مسافت پیموده در کوشک باغ دلکشای و ظاهر سمرقند که
در آن حین باتمام رسیده بود نزول اجلال فرموده و در آن مکان با نزهت شاهزادگان و آغایان
و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر آمده زبان بتهنیت گویا گردانیدند و چندان دُر و گوهر و زر
نثار کردند که رسم آن از یاد از جهان برخواست و در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان ماشاء الله
روح کر بکالبد در آید بدار السلطنه سمرقند فی احسن وقت و اسعد ساعت در آمد بیت
باز در آمد بشهر کوکبه شهریار ❊ عزت خورد و بیش شد از فرش آن دیار ❊ و بعد از استحکام بصدق
و اخلاص تمام صاحبقران نوشیروان اساس بزیارت فیض رسان قثم بن عباس تیمن و تبرک جست
و مستحقان و مجاوران مزار را بصلات و صدقات بی پایان مستظهر و شادمان گردانید و از آنجا به اتفاق
مهد علیا تومان آغا توجه فرمود و بعد از آن چند روز در آن باغ جنان از [illegible] مقدم صاحبقران رشک باغ
محسود گلستان ارم گشت و در آن [illegible] حضرت مشغول شده داد طرب و کامرانی بداد و از
آن موضع فرح افزای بباغ بهشت نقل کرده بساط انشاط ممهد داشت و بعد از آن حضرت خسرو [illegible] بلند
ارکان بهشت عنبرین سرشت بباغ شمال [illegible] و در آن ایام [illegible] واقع گرده [illegible] بود
و هم دیار [illegible] النهر که [illegible] بوده [illegible] از هیکل مهیب و ترکیب عظیم تعجب نمودند
تعجب [illegible] گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرین خواندند و حضرت صاحبقران ممالک ستان بجمیع
شاهزادگان و آغایان و امرا و نوئینان و اشراف و اکابر اطراف ما وراء النهر بعطا بخشش و انعام و اتحاف و ترکات

و تنسوقات ممالک هندوستان فرستاده و شادمان گردانید و سارنک برادر ملو خان که در نجیه
نقدیر و اسیر و دستگیر شده بود با دو زنجیر فیل و دیگر امتعه و نفایس کشور هند با شرح بخش امیرزاده
محمد سلطان فرستاده برای مجموع امرا که در سرحد مغولستان قرار و استقرار داشتند داد و معانی
روان کرد و شاهزاده جهانیان بود فرمان داد و در روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه
احدی و ثمانمائه عزیمت برکات ترکه قمر در اسد بود منصرف از تسدیس آفتاب و متصل بتسدیس
مهندسان صاحب هنر و استادان دانشور در مسجد جامع بایسته و بطالعی شایسته در بناء آن
شروع نمودند و عمله و پیشه کاران که هر یک در فن خویش عدیل و نظیر نباشند و در آن مهم
جهد مبذول میداشتند و سنگ تراشان ماهر که از حدود ممالک جمع آمده بودند و دست
نقش سحر کاری میکردند و پانصد کس در کوهها بریدن سنگ و فرستادن آن بشهر جهد دوا
دستبر بودند و برای مهم آوردن و نقل آلات و ادوات نود و پنج زنجیر فیل که از دیار هندوستان
بسمرقند رسیده بود تعیین رفت و سنگهای عظیم بکاو و گردون میکشیدند و ستونها و شاهزادگان
و امرا و نوئینان و ارکان دولت و اعیان حضرت منقسم گشت و هر کس در امری که تعلق باو میداشت
جمیله تقدیم می رسانید و در اثناء این اوقات امیرزاده بموجب فرمان در سرحد مغولستان بود با
معدودی چند از خواص و مقربان رسیده در خانقاه تومان آقا نزول یا بپوسی مستسعاد یافت
نازه بیش کشی قیام نمود و آنحضرت قرة العین سلطنت در آغوش گرفته پرسش فرمود و از کمال اعتقاد
اهتمامی فرمان فرمای هفت اقلیم در تمامت آن بقعه خیر داشت اکثر اوقات بنفس همایون بر سر عمارت حاضر
می شد تا بمیامن التفات همایون او شرفات عالیش از ایوان کیوان در گذشت و با ذلک تمامی چهار صد
و هشتاد ستون از سنگ تراشیده که هر یک از کوه از کوه بستون نشان میداد افراخته شد و مجموع
سقف رفیع و فرش بدیعش از تختهای سنگ تراشیده ساخته و پرداخته آمد و چون غرض اصلی از
تسوید این اوراق نادر خاتمه انشاء و توصیف در تعریف آن بقعه شریف بهمین قدر اکتفا رفت
دریا بر رسته شعر
و تسعین و تسعمائه امیرزاده در اثناء کوه کابل از هوس شکار دامن کوه کشته بعزم این کار بر سمند
سوار شده و در صحرای مرغزاری که بهم پیوسته رسیده در جوار راه یدیم جرگه چیان شکاری فراوان جمع آورد
اشارت فرمان شاهزاده کرد نفر از بقوحی باز حرم دواد تیر از دو تن دو تاکشتر خواست که بوجه از

ناگاه حکم ربانی و قضای آسمانی جری و کودن بر زمین افتاد و بعضی گفته اند که توج کرفته پر بوس
بر زمین رسانید و آن صید طلبیده و اسب رسیده شاه زاده از بالا در بر زمین افتاد علی آلی النقدیر
از شدت آن سقطه بیهوش گشته و این واقعه عظیم چون از نهاد بر آمد امرا و اعیان روی
بیالین شاهزاده کان آورده قلق و اضطراب آغاز کردند تا بعد از مدتی اندکی بر خود جنبیده
الجمله از جهات درد و مشاهده افتاد و مدت سه شبانروز چند تو بر هشتی بر دایت جستی
سمانی رسیده گشت و از طبیبی که متصدی معالجه او میبود دیدیم بواسطه و عهد بابا عوای
جمعی در ایادی تقصیری واقع شد و خللی فاحش بدماغ شاهزاده کامکار بر دان که ملکت
ملاک و خاتم اسوعی ضبط کرده بود که هر یک بر آن متصور بود داد یافت و بنا بر این اکثر اقوال او
بر همین صادر می شد که مرضی و پسندیده عقلا نبود کاه مجرد خیالی بچون بی گناهی فرمان همی
و گاه از طریق بعلم اشراف کجی براه گدایی می نهاد و بسیاری از امور که لایق سلطنت بود از ارتکاب
منمود و از آن جمله در اوایل فصل تابستان بموجب لشکری بجانب بغداد کشید و در شب
دو منزل قطع میکرد و تصور آنکه سلطان احمد جلایر از آوازه توجه رایات نصرت شعار بغداد
گذاشته راه فرار پیش گیرد و چون بنعقبه ابراهیم لک رسید از جانب تبریز قاصدی آمد خبر
آورد که طایفه از روسای و اعیان انبار باهم عهد و پیمان بسته داعیه آن دارند که غدری
اندیشند و چون بمن شاهزاده عالمیان رخصت بغداد کردی بل مقصود مراجعت نماید بیان
سخن التفات ننمود و همچنان بر آن تا بظاهر بغداد نزول فرمود و بنا بر آنکه سلطان احمد
پیدا نیست که در آن هنگام محاصره دار السلام تعسری دارد پای وقار در دامن اصطبار
و لب تحمل بدندان تجلد گرفت و جای خود محفوظ داشت و چون الحیان از تبریز متعاقب
طبیان اهالی انجا مکر را معروض داشت و بعد از دو روز که مدینة الاسلام مرکز خیام
گشته بود رایت فتح آیات از انجا مراجعت نمود و هر روز دو کوچ میفرمود تا بمقصد رسید و
کار اندیشه خلاف داشتند شاهزاده کامران از ایشان بر داشت و یکی از آن جمله قاضی تبریز
و در پایین همین سال بمجرد توهم مخالفت سید علی شکی از آنکه تحقیق نکرده لشکر بولایت او کشید
و حاصل مملکتش را از هم است و بیاطوق بیاد تاراج داد و چون صحت اشتغال شاهزاده بلهو و سرود
در اقطار انتشار یافت کرجیان که از نهایت سیف و سنان لشکر توران در زوایاء اختفا خزیده

بودند در مدت غیبت صاحبقران گردون غلام و رفتن او بجانب هندوستان پای جسارت
از حد خود بیرون نهاده دست تعدی باذیال ممالک محروسه دراز کردند و دران اوان سلطان
سنجر حاجی سیف الدین بموجب فرمان صاحبقران سعادتقرین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را
در قلعه النجق محاصره میکرد و دورگرد دیواری کشیده بود بلند محکم که هیچکس را مجال دخول و خروج
ممکن نبود و اهالی حصار بغایت تنگ آمده بودند و در مضیق حیرت افتاده درین اثنا کرکین حاکم
گرجستان جمعی کثیر از گرجیان بی دین را بمدد سلطان طاهر و محصوران قلعه النجق فرستاد و سید
علی شکی با وجود آنکه بحلی و دیور اسلام آراسته بود بواسطه آنکه لشکر شاهزاده ولایت او غارت
بودند با ایشان اتفاق نمود و قلعه النجق متوجه مملکت آذربایجان درآمدند و دست تظلم و عدوان
برآورده متصدی خرابی مسلمانان شدند و چون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان آگاه شد بضرورت
از در قلعه برخواست و بتبریز رفت و صورت حادثه را بعرض امیرزاده میرانشاه رسانید و
از آنجا بسر خود را امیرزاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس بعزم
تسکین دادن آن فتنه امر فرمود و ایشان روی جلادت بجانب النجق آوردند و چون کرجیان
بظاهر قلعه النجق رسیدند سلطان طاهر را از انجا بیرون آوردند و با ایشان ملحق شد و قلعه را بجماعتی
صالح و سید احمد علیشاهی و سه از زناد و عبادت انام را و مثا دران است سپردند و چون نقصود
کرجیان استخلاص سلطان طاهر بود بعد از آنکه این صورت میسر شد مراجعت نمودند و هم دران
نواحی لشکر تبریز با ایشان ملاقات دست داد و از جانبین بتسویه صفوف اشتغال نمودند و بران
محاربه اشتغال یافت و چون مخالفان در غایت کثرت بودند از ناگاه دران کرج بر اتفاد و چون اتفاد
شاهزاده ابابکر از جای بر گرفتند و در این اثنا سیدی علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده
ابابکر از جای برگرفته بود در این اثنا سیدی شد و او در پس حشم سالکی بود در مقام مردانگی
ایستاده یک چوبی بر سید علی شکی زد و بخاک هلاک و بوار انداخت و چون کرجیان غالب شده بودند
و لشکر تبریز را منهزم ساختند امیرزاده ابابکر مصلحت در توقف ندید بلا جرم عنان از آن معرکه تافته
خود را از غرقاب بساحل نجات رسانید و کرجیان نیز روی با وطان خویش نهادند و امیرزاده میرانشاه
مایل بعیش و عشرت و شرب خمر و لعب شد از تنسیق امور مملکت تغافل میورزید و از آنجهت خلل
باحوال ملک راه یافت و چون صاحبقران جهانگشای گیتی ستان از دیار هندوستان مراجعت نمود

درزف

ومزف فرادکو فتر بسمع همایون نامضبوطی ممالک آذربایجان معروض داشتند و در این اثنا حرم محترم
امیرزاده میرانشاه یعنی بانوی عظمی خانزاده از شوهر خویش بر سبیلی از اسباب رنجیده از تبریز قهر کرده
رفت و در قصبه اخ جنادمزف بساط بوس حضرت عالمیه از استسعاد یافت حال ضعف دماغ
شوهر خود بعرض رسانید و گفت اگر درین اوان رایات عالی سایه وصول بر این دیار نیفکند احوالها
مخالفت خواهد کرد و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحبقران از مشاق یورش هندوستان جهان
نیاسوده و بیش از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت نیاسوده بار دیگر بر توجه ایران جازم شد و قاصدان
برای صورت باطراف مملکت خراسان روانه گردانیدند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله کرده
بدرگاه عالمپناه بشتابند و امرای امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه بن علی بهادر و جهان ملک بن محمد
بولاد بر حسب فرمان بهرات رفتند و پادشاهزاده مشارالیه را گفتند که بموجب فرموده تمامی
بالشکر خراسان عزیمت آذربایجان نمایند نمود که امیر سلیمانشاه پیشتر متوجه تبریز شود و چون
این خبر بسمع فرخنده امیرزاده شاهرخ رسید در حال جمع سپاه نموده مال فرمان داد و امیر سلیمانشاه
و امیر سید خواجه را در مقدمه بر روان ساخت و بعد از اجتماع لشکر شاهزاده جوان بخت پای
مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در جاجرم اتفاق
نزول افتاد توکل قرقرا از اردوی اعلی رسیده خبر رسانید که سپاه خراسان تمام اسیما و امرا را
روند که رایات جهانگشای از جیحون عبور نموده از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده
اطاعت مثال واجب الامتثال نموده با لشکریان خراسان عنان بجانب تماسیما تافت و در اثنای راه
بسبب صعوبت طرق و حلقهای جانگزای جبال ... پای در عرصه تلف آمد که زبان بیان از
تعداد آن عاجز گشت و بعد از تعب و مشقت لاجرم بفیروزکوه رسیدند و پس بروزی و
نیروزی از انجا روان شدند و حضرت صاحبقران گیتی ستان امیرزاده پیر محمد سلطان
جهت ضبط ممالک توران در سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا که تفصیل اسامی ایشان موجب
تطویل میشود بدستور سابق در خدمتش بازداشت و امیرزاده اسکندر را بامیرزاده عمر شیخ عطا
حکومت اندکان تعیین فرمود و خسرو ممالک عرب و عجم در هشتم محرم سنه ثمانمائه بطالع مسعود
در زبان محمود پای در رکاب نصرت انتساب آورده سوار شد و صد از تقطع کرده و بزیارت مشایخ
و اکابر دین قدس الله تعالی ارواحهم دریافته چون بسبخ رسید مدد ... امیرزاده ... کرده ...

بودند در صحبت صاحبقران کردون غلام و رفتن او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی با ذیال ممالک بحر و سر دراز کردند و دران اوان سلطان
سنجر حاجی سیف الدین بموجب فرمان صاحبقران سعادتقرین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را
در قلعه النجق محاصره میکرد و در کرد دیواری کشیده بود بلند محکم که هیچکس را مجال دخول و خروج
ممکن نبود و اهالی حصار بغایت تنگ آمده بودند و در مضیق حیرت افتاده درین اثنا کرکین حاکم
کرجستان جمعی کثیر از کرجیان بی دین را بمدد سلطان طاهر و محصوران قلعه النجق فرستاد و سید
علی شکی با وجود آنکه بحلی و دبور اسلام آراسته بود بواسطه آنکه لشکر شاهزاده ولایت او غارت
کرده بودند با ایشان اتفاق نمود و قلعه النجق متوجه ممالکت آذربایجان درآمدند و دست تغلب و عدوان
برآورده متصدی خرابی مسلمانان شدند و چون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان آگاه شد بتعجیل روی
اذدر قلعه برخواست و بتبریز رفت و صورت حادثه را بعرض امیرزاده میرانشاه رسانید
و آنجناب پسر خود را امیرزاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس بر فرمها
تسکین دادن آن فتنه امر فرمود و ایشان روی جلادت بجانب النجق آوردند و چون کرجیان
نظاهر قلعه النجق رسیدند سلطان طاهر را بجانب روم آمده با ایشان ملحق شد و قلعه را بحامی
صالح و سید احمد علیشاهی و سه از نائد و عبادت از امرا و بها دران است سپرد و چون منصور
کرجیان استخلاص سلطان طاهر بود بعد از انکه این صورت میسر شد مراجعت نمودند و هم دران
نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داد و از جانبین بتسویه صفوف اشتغال نمودند و دران
محاربه اشتغال یافت و چون مخالفان در غایت کثرت بودند از بها دران کرج بر انتقاد و حق انقیاد
شاهزاده ابابکر از جای برکرفتند و درین اثنا سیدی علی از قلب حصون تاخته متوجه شاهزاده
ابابکر گشته جای برکرفتند درین اثنا سیدی شد و او در سن هشت ساکی بود در مقام مردانگی
ایستاده بیک حوسه بن سید علی شکی را بر خاک هلاک و بوار انداخت و چون کرجیان غالب شده بودند
و لشکر تبریز را منهزم ساخت امیرزاده ابابکر مصلحت در توقف ندید بالاجرم همان ازان معرکه بر تافته
خود را از غرقاب ساحل نجات رسانید و کرجیان بتوروی با وطان خویش نهادند و امیرزاده میرانشاه
مایل بعیش و عشرت و شرب خمر و لعب شده از تیمن امور مملکت تغافل میورزید از انجمله ناخلف
باحوال ملک داده می یافت و چون صاحبقران جهانبخش گیتی ستان از دیار هندوستان معاودت نمود در مستقر

ونزف فرادکو فتره جمیع همایون نامضبوطی ممالک آذربایجان معروض داشتند و درین اثنا در محرم
امیرزاده میرانشاه بعنی بانوی عظمی خانزاده از شوهر خویش بسببی از اسباب رنجیده از تبریز قصد
رفت و در قصبات حسار فرزند شاهزاده محمد علیه را استشعار یافته حال ضعف دماغ
شوهر خود بعرض رسانید و گفت اکر درین اوان رایات عالی سایه وصول برین دیار نیفکند اراده
مخالفت خواهد کرد و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحبقران از اشتیاق یورش هندوستان
آسوده و بیش از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت نیاسوده باز دیکر بر توجه ایران عازم شد و حون جهان
برام وصولت باطراف مملکت خراسان ناجاده رسانیدند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله کرده
بدرکاه عالمپناه شتابند و امرا امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه بن علی بهادر و جهان ملک و
دولاد بر حسب فرمان بهرات رفتند و بپادشاهزاده مشار الیه گفتند که بموجب فرموده با
لشکر خراسان عزیمت آذربایجان می باید نمود که امیر سلیمانشاه پیشتر متوجه تبریز شود و چون
این خبر بسمع فرخنده امیرزاده شاهرخ رسید در حال بجمع سپاه نهضت مال فرمان داد و امیر سلیمانشاه
و امیر سید خواجه را در مقدمه روان ساخت و بعد از اجتماع لشکر شاهزاده جوانبخت پای
مبارک در رکاب سعادت آورده بجانب بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در جاجرم اتفاق
نزول افتاد توکل قرقرا از اردوی اعلی رسیده خبر رسانید که سپاه خراسان تمامی با امرا بازگشته
روند که رایات جهانگشای از جیحون عبور نموده از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده
الحاحت مثال واجب الامتثال نموده با لشکریان خراسان عنان بجانب سمنان تافت و دران راه
بسبب صعوبت طرق و حلقهای جانکزای جبلی جهان پای در عرصه تلف آمد که زبان بیان از
تعداد آن عاجز گشت و بعد از تعب و مشقت اینو بفیروزکوه رسیدند و بسیر و حزی و
فیروزی از انجا روان شدند و حضرت صاحبقران گیتی ستان امیرزاده پیر محمد سلطان
جهت ضبط ممالک توران در سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا اکر تفصیل اسامی ایشان موجب
تطویل میشود بدستور سابق در خدمت باز داشت و امیرزاده اسکندر با امیرزاده عمر شیخ با
بحکومت اندکان تعیین فرمود و خسرو ممالک عرب و عجم در هشتم محرم سنه ثمانمائه بطالع مسعود
در زمان محمود پای در رکاب نصرت انتساب آورده سوار شد و منازل قطع کرده و نزف زیارت مشایخ
و اکابر دین قدس الله تعالی ارواحهم دریافته چون بسلخ رسید ده دوناق امیرزاده کار بولامر کیداد

آن ولایت بود در وجود آمد و امیر شاه ملک ترتیب اسباب و پیشکش قیام نموده وظایف خدمتکاری بتقدیم
رسانید و از آنجا روی براه [illegible] تفصیل آن آورده چون سارق تخت جام محل نزول خدام عالی مقام گشت
حرم محترم امیرزاده شاهرخ ملکت آغا و گوهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده در آن محل بشرف پابوس
فایز گشتند و امیرزاده سیورغتمش که پیش از این بتاریخ پنجشنبه ثامن رمضان سنه احدی و ثمانمایه
بطالع مسعود در هرات از ملکت آغا متولد شده بود نظر کیمیا اثر پادشاه هفت کشور رسید و هم
در آن منزل امیر [illegible] از هرات متوجه شده و بشرف بساط بوس دریافت و حضرت صاحبقرانی او را
نوازش و خلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا نهضت نموده و
مسافت پیموده بزیارت فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام در آمد و بتقدیم صدقات و نذور استمداد
همت نمود و امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس برادر بزرگترش امیرزاده پیر محمد فرستاد تا هر دو
برادر باتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر سونجک بهادر و هزاره کس برحسب فرمان در رکاب
شاهزاده روان شد و رایت جلالت سمات از راه نیشابور و بسطام در حرکت آمده از خوار ری بگذشت
و چون ایوان [illegible] پادشاه سپهر احتشام غیرت افزای ایوان کیوان گشت جناب شاهزاده جوان بخت
شاهرخ بهادر که بموجب اشارهٔ علیه از راه مازندران متوجه عراق شده بود در این موضع نظر رایت
جهانگشای استسعاد جست ذکر وصول شاهزاده میرانشاه بدرگاه گیتی پناه و گرفتاری جماعتی که
[illegible] و فساد امیر سلیمانشاه که بموجب فرمان حضرت صاحبقرانی بتبریز شده بود [illegible]
رسید و از کلام بیان [illegible] این قضیه تشویش دماغ امیرزاده میرانشاه [illegible] و محقق شد و در [illegible]
[illegible] امیرزاده مشار الیه [illegible] همدان رفت و در آن مکان توقف
نموده و امیرزاده ابابکر و امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق شد و پادشاه کامکار در تخت سلطنت او را
بار داد و روز دیگر امیرزاده میرانشاه بدولت پابوس سرافراز گشت زانو زده و پیشکشها بمحل عرض
رسانید اما باعتبار ناشایسته که از جانب او بمسامع علیه رسیده بود ملحوظ نظر التفات نشد
و [illegible] و جلال الاسلام پیش برحسب فرموده جهت تحقیق و تفتیش حالات شاهزاده
مرتب شدند و نواب و کارکنان او را گرفته [illegible] و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال
[illegible] که چند سال را که تعلق بخزانهٔ عامره حضرت صاحبقرانی میداشت و شاهزاده بهر طرف
و نزد اهل طرب و صحبت ساقیان سیم اندام که سبب اختلال مملکت گشت بتخریب و [illegible] از مردم

اهل ساز و ندیم بخشیده بود که پیوسته ملازم مجلس بزم میبودند مزاج از نهج صاحبقرانی بحکم
ربانی و قضای آسمانی چنان تغییر پذیرفته بود که در این ولا فرمان داد که مجموع ایشان را گرفته بباد
اعتبار بر کشند و بموجب فرموده حریفان نزهت مزاج روح افزای شاهزاده را مثل مولانا
محمد خواجکی که با وجود تبحر در مسایل عقلی و نقلی در شیوهٔ نظم و نثر و فن جد و هزل از ابنای
زمان انفراد و امتیاز داشت و استاد قطب الدین نایی و حبیبهٔ عودی و عبدالمومن گوینده
که هر یک در فن موسیقی داد داده در زیر این گنبد دوار سرآمد ابنای روزگار بودند بگرفتند
و چون ایشان را بپای دار رسانیدند مولانا محمد کاخکی بطریق مطایبه و ظرافت که خجسته شیمهٔ او
بود روی بقطب الدین نایی آورده گفت که چون خدمت استاد در جمیع ابواب و حالات بر ما
تقدیم داشتی اکنون نیز همان طریق مرعی باید داشت استاد قطب الدین [illegible] که محل [illegible]
و امتثال این سخن است مولانا گفت فایده نداشت و جلاد نخست قطب نایی را بپای دار کشید
برکشید و چون نوبت بمولانا رسید این دو بیت بر بدیهه انشا کرده [illegible] عقل از اقبال او
بر شعر گفتن در آن حال متحیر ماند بیت پایان کار و آخر عمرت اجل آمد اگر بدین وگرنه بدست اختیار
بخت منصور وار اگر [illegible] بپای دار سر دار پای دار جهان پاید دار نیست ور فیعان آن
[illegible] از دست ساقی لعل [illegible] چشیده اند و اگر چند ندیمان شاهزاده [illegible]
و مصاحبت را [illegible] او نفی کردند اما در مقام سلطنت بر جمیع شاهزادگان مقدم بود
و دیار مصر و شام مجموع [illegible] نظر اعزاز و احترام در وی نگریستند و چون لوای نصرت
انتما بر سلطانیه رسید [illegible] که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل بساط
جلال [illegible] و تبرکات لا تعد و لا تحصی بپایهٔ سریر اعلی حاضر کرد
و اعلام ظفر [illegible] از راه [illegible] و اردبیل بجانب قراباغ توجه نموده و در صحرای موغان و [illegible] شکار
کرده در کنار آب رس نزول کردند و بر آن آب پل بسته عبور نمودند و [illegible]
قشلاق اختیار کرد و در آنجا امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بشرف زمین بوس سرافراز گشتند
و امرا امیرزاده میرانشاه که مصحوب ایشان آمده بودند هر یک فراخور حال خویش پیشکشها بموقف عرض رسانیدند
و چون پیش از این سید علی [illegible] قلعهٔ النجق آمده بودند و جان [illegible]
جرم داده [illegible] در این ولا [illegible] احمد که [illegible] امید

ولایت خود قیام مینمودند التجا بجا کورشروان برده او را شفیع ساخت تا بر کنار دیده جرم مواخذ
نکردد و امیر شیخ ابراهیم که از بندکان خاص بمزید قربت اختصاص داشت سیدی احمد را بپایه
سریر خلافت مصیر آورده در آن باب کلمه شفاعت آمیز بمحل عرض رسانیدند و التماس او بعز اجابت اقتران
یافت منصب سیدی علی بدستور سابق مقرر کشت مصرع از لطف تو هیچ بنده نومید نشد
و امیر شیخ ابراهیم در مقام خدمت کمر بسته بترتیب اسباب طوی مشغول شد و چندان اسب
و کوسفند که مطبخیان آن حضرت آمدند و تواجیان ذبایح بر لشکریان قسمت نمودند تا همه را بخشند
و بلاعت تسلیم نمودند و دیگر با بجاج جشن که مناسب او بود بعد از آن پیشکشها از کمر کان ماه
و غلامان عنبر بوی و خوب روی چهره و جانوران کرکنه و نفایس اقمشه و لطایف امتعه بمحل عرض
رسانیدند که از حیز قیاس و تخمین بیرون بود و از آنجمله شش هزار اسب کشیده و مقارن آن حال
در یک هفته از اطراف و اکناف اخبار رسید که لار بر فوت دیر یاسی کرد تخت ایلکی
که بعد از انهزام و نکبت توقتمش خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق رفته بود و
حکومت الوس جوجی خان بروی مقرر شده و از غره ذلت بر کوران نعمت اقدام نموده امر
مخالفت ورزیده دین ولا و فاق کرده هرج و مرج بمملکت راه یافته است و ایل و الوس او متفرق
شده اند دیگر آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام متعلق باو بود رخت بسرای باقی
کشیده و میان امرا و خواص و مقربان او حسد و نزاع واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند
و بر شیخ و کو طبعه دیده است چندان اختیاری ندارد دیگر آنکه تنقوزخان پادشاه ممالک
ختای که مدت تهاد و یادیر که ضلالات وی را عنایت و هوایت بر کرده ان میکشت این سرای بنیان
نقل کرده و سپاهی و رعیت آن مملکت پریشان و بیسامان اند دیگر آنکه حضرت خواجه اعلان
در نعت جنات را بمقتضی اجل سپرده است و عصیان اولاد او و شمع جهان اعلان و ...
و شاه جهان اعلان بواسطه بدکوهی اهل غرض و سعایت مخالف بی یکدیکر دارند دیکر
آنکه امیرزاده اسکندر که بیرشاهزاده مرحوم عمرشیخ بهادر با امرا و برادران بمغولستان رفته است
و بنفر دولت روز افزون بر مخالفان غالب آمده است ایشانرا منکوب و مقهور کردانیده و از استماع
این خبر که بیکبار در اردوی اعلی انتشار یافت مواد بهجت و سرور و نشاط بمکان مضاعف کشت
و تفصیل این اجمال و احوال امیرزاده اسکندر چه قضیه لشکر کشیدن بجانب مغولستان روانشد

روانشد و چون شاهزاده عالی کهر بحدود کاشغر رسید امرا که بموجب فرمان در رکاب همت رفاقت
داشتند مثل پیر حاجی بیک سادبوغا و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس وغیرهم بموکب او
پیوستند بهیات اجتماعی متوجه آنجانب شده بخت بارکت را غارت کردند و چون از آنجا
فراغت یافتند عرصه ساریغ قمش و یلدز والی و امثال این ولایت تاختند و بعد از آن
متوجه شدند و بدان موضع رسیده آنحصار را استوار و راسخ دیدند و کوشش بکشادند آنگاه امیرزاده
مشار الیه عنان بجانب اقسو تاختند و اقسو عبارت از سه قلعه است که در پهلوی یکدیگر دارد
اهالی آن نواحی هنگام ظهور شداید و محن حوادث و فتن همیشه پناه بدانجا میبرند تا جان و مال
ایشان مصون و محروس میماند القصه شاهزاده و امرا بقصد محاصره رسیده در ظاهر قلعه فرود آمدند
و بترتیب اسباب حصارکیری مشغول شدند و قریب یک ماه بجنگ و پیکار لشکر دشمن مشغول بود
امتداد یافت عاقبت مقیمان آن قلعه و ساکنان آن بقعه دم از ایلی و انقیاد زده پیشکشها
بیرون فرستادند و بسیاری از تجار ولایات ختا را و قابیرغن و مال خود کردانیده از
حصار اخراج نمودند و شاهزاده بانقدر از ایشان راضی شده فرمان داد تا لشکریان دست
از جنگ باز داشتند و در بعضی تواریخ بخلاف این سخن مذکور است که چون دوازده روز
محاصره حصار اقسو بکذشت ارباب قلعه تنگ آمده امان طلبیدند امیرزاده اسکندر
ملتمس ایشان مبذول داشته فرمود که از محاربه باز ایستادند و مخالفان از التماس صلح
پشیمان کشته بار دیگر اظهار یاغی کردند و از این حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال
فرمود تا عساکر منصوره بهیم سابق اشتغال نمایند و ایشان روی بجلادت تسخیر حصار نهاده آن
جد و جهد بجنگ آغاز کردند عاقبت بقهر و غلبه بر آن حصار استیلا یافتند و مردان را بقتل رسانیده
زنان و فرزندان ایشان اسیر کردند و علی ای التقدیر امیرزاده اسکندر چون از مهم اقسو پرداخت
طایفه از بهادران را بجانب ختن تاخت و از ختن تا خان بالغ که دار الملک پادشاه ختای است
از راه آب و آبادانی صد و شصت و یک مرحله است چنانچه مرحوم جانی تفصیل آن را در مصنفات خویش ایراد
کرده و کویند که راهی دیکر هست که از ختن تا سرحد ختای بچهل روز میتوان رفت اما در آن راه بغیر ریک
مرد ریک هیچ خرابات نمیشود فی الجمله چون امیرزاده اسکندر بتایید ملک ذو المنن بختن رسید اهالی
آنجا بارشاد بخت روی توجه بدرکاه آن شاهزاده کردند و پیشکش سرحد بخت بود آوردند و انواع ترکات

واصناف پیشکش بموقف عرض رسانیدند و بمساعی دولت و اقبال صاحبقران بی نزاع و جدال
آن نواحی از شایبه کدورت خلاف و نزاع مستصفی گشت و امیرزاده اسکندر بعد از نیل مقصود
بکاشغر معاودت نمود و آن زمستان در آن موضع بسر برد و از خوبرویان دو تغور برگزید و بدرگاه
جهان پناه روان فرستاد و یک تغور دیگر از آن جنس با اسب پیش امیرزاده محمد سلطان روان
کرد و خدمت شاهزاده رفته بود و آثار جهانگیری بظهور رسانیده این معنی بر خاطر امیرزاده محمد
سلطان گران آمده ییلاکات او وارد کرده بسمرقند مراجعت نمود و چون بهار شد امیرزاده اسکندر
از کاشغر باندکان آمد و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند منعطف
گردانید و در راه شاهزاده مهمیان بسمع رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و اندیشه که
تو دارد حضرتش از اندیشه این خبر اندیشناک شده بازگشت و بحصار اندکان در آمد امرا که
در آن سرزمین بود مثل پیر محمد طغای بوغا و پیر حاجی پسر شیخ منصور و امثال آن بمخالفت جلد شدند و
لشکر اندکان را فراهم آورده حصار را محافظت نمودند و امیرزاده اسکندر با ایشان سخنان گفت از
بیرون آمد و در باغ گلستان از مستحدثات شاهزاده مرحوم میرزا عمر شیخ بهادر نزول نمود
امرا نواب و خواص او را گرفته مقید ساختند و خبر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد
که امیرزاده اسکندر اندیشه عصیان داشت ما نوکران خاص او گرفتیم و گوش بر فرمان داریم
حکم شود بدان قیام نماییم و شاهزاده کسان روان کرد تا امیرزاده اسکندر از قلعه بیرون آمده
پیش امیرزاده محمد سلطان کس باندکان رفت و او را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب کوهک
شاهزاده رسانیدند [illegible] امرا مقید ساختند فی الجمله بعد از وصول امیرزاده اسکندر
محمد سلطان بیان نمود [illegible] او بود [illegible] نوکر امیرزاده مشار الیه بقتل رسانید

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران مظفر لوا جهت انتقام از [illegible] بجانب کنار کرج
و فتح [illegible] حضرت شهریار [illegible] و جسارت کرجیان که سال گذشته
بودند سلطان طاهر [illegible] خلاص داده و با خود برده [illegible]
لشکر [illegible] کرجستان [illegible] تعیین داده امیر
شیخ ابراهیم و سیدی احمد را رخصت مراجعت ارزانی داشت و حکم کرد [illegible]
ده روزه برداند و ملازم رکاب [illegible] انتساب باشند و بقیه لشکر [illegible]

واکثر

وآنحضرت با تمام شاهزادگان عالیمقدار و طایفه از بهادران شمشیرزن بیرون کنار بعزم ورود
خمشا که یکی از سرداران کرج بود ایلغار فرمود و چون کنار آب کنار وصول رایت همایون گشت
علم تفاخر بر چرخ برین افراشت بموجب حکم جهانمطاع واجب الاتباع بر آن پل بستند و مجموع
مردم با آسانی از پل گذشتند و امیر شیخ ابراهیم با لشکر شروان و سیدی احمد با سپاه شکی [illegible]
اعلی پیوستند و اعلام ظفر انجام از شکی گذشته بطرف [illegible] خمشا [illegible] کرج بود
روان شدند و مجموع [illegible] اشجار عظیم بود که جاسوس وهم آسان از آنجا گذار نتوانستی
نمود لاجرم بفرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت پیشه [illegible] و تبرها و تیشه
و جنگل بریدن [illegible] مهیا و آماده ساختند [illegible] لشکریان [illegible] از آنجا توانستند گذشت
و در آن اوقات [illegible] برف [illegible] و با وجود شدت برد و کثرت ثلج مجاهدان
دین و پیوندگان عرصه یقین [illegible] تا بمواطن کرجیان رسیدند و بضرب تیغ
روی زمین را از خون آن بی دینان لعل فام گردانیدند هر کرا یافتند از جنگ اجل امان نیافت
و هر که پیدا نشد در زیر خاک پنهان گشت و خمشا که سردار آن قوم [illegible] بود از هیبت شمشیر مبارزان
اسلام شغال آسا در جنگلها [illegible]
شتافتند و غنیمت و چهارپای فراوان بدست آمد [illegible] عنان مراجعت [illegible]
دیگر ایشان [illegible]
از برای [illegible]
[illegible] کردند القصه [illegible] عمارات عالیه [illegible]
شدت سرما و عدم قوت سپاه [illegible] حضرت صاحبقران مظفر لوا [illegible]
انتساب [illegible] باز گشتند [illegible]
[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible]
[illegible] پادشاه عالیشان و شاهزادگان و امرا و نوئینان [illegible]
[illegible] جهانمطاع صدور یافت که امرا با امیرزاده [illegible] کرجیان [illegible]
سلطان طاهر [illegible] آمده بودند [illegible]
امیرزاده شاهرخ و امراء دیوان [illegible] تفحص و تفتیش صورت حال

بی زیاده و نقصان معروض شهریار جهانبان کردانیدند و از موقف جلال مثال صادر شد که حاجی عبد الله عباس و محمد قراغان را چوب یاسای زنند و ایشان را چوب بسیار زده بکمال رسانیدند

و اشارت علیه نفاذ یافت بر جرم ابردی که در آن معرکه پیش از همه فرار نموده بود صد هزار دینار

عاقبت بشفاعت شاهزادگان از زیر تیغ جسته او نیز چوب بسیار خورده و جهت آن بن

سه نفر که جهانرسید داسب تسلیم نمودند و از باقی نوکران و ملازمان امیرزاده میرانشاه که

یعنی همراه بودند بقدر استعداد ایشان از پنجاه تا دویست و سیصد اسب بستانند مجموع

این اسپان برلشکریان لشکر قسمت یافت و امیرزاده ابا بکر که در آن مصاف آثار شجاعت بظهور رسانیده

بود و سیدعلی برلاس که چوب تیر افکنده مشمول عاطفت و احسان بی پایان گشت و در حلال این

احوال برهان اغلان که حرکات نقصیر از وی در وجود آمده بود بواسطه این ارتکاب گناه عظیم کم

بجرد از وی بسمع همایون رسانیدند بیاساق رسید ذکر متوجه شدن امیرزاده پیر محمد و رستم

باصفهان و رفتن بجانب بغداد و فرار سلطان احمد سابقا سمت گزارش یافت که صاحبقران کردون

غلام از ولایت جام امیرزاده رستم را پیش برادرش امیرزاده پیر محمد بشیراز فرستاده تا با

متوجه بغداد شوند و چون امیرزاده رستم و امیر سونجک و برادرزاده اش حسن جاندار

حوالی کهرود در شیراز ملازمت امیرزاده پیر محمد مستعد شده از راه اصفهان و شستر بطرف بغداد

نهادند و امیرزاده مشار الیه با امیرزاده رستم عازم آنجانب شدند و امیر سعید برلاس

عیسی را که با امیر عباس خویشی داشت بموجب اشارتی که از بارگاه گردون اساس صادر شده بود

بضبط و نسق امور مملکت شیراز بگذاشت و چون امیرزاده پیر محمد بتوستان رسید از

نورمان بازگشت و امیرزاده رستم و امرا مذکور از آنجا اغارت و غنیمت فراوان کرده متوجه

بغداد از در تول گذشته در راه تمامت احشام سالکی و غیلی را غارت و تاراج کردند و از

رونق ذات بعقب خود بادیان یادگار نوابا ساختند و رفت و فرزند و متوطنان آنجا را موضع

دربرده کردند و چون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود با

درمیان معارضه و مقاتله نهاده و عساکر منصوره یک حمله او را منهزم ساختند و فوجی از

نوکران او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفر پناه خرابی تمام بمندلی راه یافت و چون

امیرزاده پیر محمد بنابر عارضی که داشت مراجعت کرده بشیراز در آمد بواسطه افساد و اغوای جمعی

تا نزدیک شیراز برگشته بود مدتی سلاطین شاهزاده شروع نمودند بتصورات بلاطایل و بطایع را داده در ترتیب تدبیرات باطل مشغول شدند و طایفه هم از ملازمان او ازان اندیشه باطل مجلس امیر سعید برلاس اعلام کردند تفحص و تفتیش همان نوکران آن سخنان را در حضور شاهزاده و امرا باز راندند و امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه تهندر مضبوط ساخت و جهت احتیاط خود نیز در آن قلعه ساکن شد و علی بیک عیسی را بمحافظت شیراز باز داشت و عرضداشتی مشمول بر وقوع این حادثه بارد وی اعلی که در قراباغ بود فرستاد قاصد امیر سعید چون بپایه سریر اعلی رسید عرضداشتی رسانید صاحبقران یرلیغ داد که امیر الله داد بشیراز رود و مفسدان بدآموز را سیاست کند تا عرصه چمن مملکت از خار فساد و بیداد پیراسته گردد و امیرزاده رستم را بجای برادر بر تخت نشانند و خود نشان را بند کرده باردوی همایون رسانند و امیر مشار الیه بموجب فرموده حرکت آمده چون بشیراز رسید اناهل مزارعت کرده بمکتب بدآموزی شاهزاده اشتغال نموده بودند مولانا محمد خلیفه و سید جراح و بهستم خراسانی را بر حوب یاساق رسانید و سنقوی تونجین را دست و پای بریده و مبارک خواجه و محب بخارا و شیخ زاده هر یک را ببند کرد و بموجب فرمان همایون از ملک عرب امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاده چون بسر حد بغداد از امیر قلندر محمد و خاقان منصور با امیرزاده رستم رسید و خدمت شاهزاده چون بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز بتافت و حسن جاندار و حسن جعفر او کاب بفرمان دور کاب امیرزاده مشار الیه باز گشتند و امیر سونجک براه جمال روی توجه باردوی همایون که در قراباغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از توجه رایات عساکر گردون مآثر که بجانب بغداد و کیفیت حادثه با عرض سلطان احمد رسانید جهت قلق و اضطراب عظیم نمود و از غایت بی مرکبی نزدیک دروازه ها ببستند و در آن هنگام بغیر دولت روز افزون قضیه پس غریب و عجیب از پس پرده غیب ظاهر شد تبیان این مقال آنکه صاحبقران ممالک ستان زمام حکومت خوزستان و ضبط آن ولایت کفایت و قبضه درایت امیر شروان نهاده بودند اول بر جمع مال قرار داده دست ظلم و ستم بگشاد و از متمولان آن ولایت مثل شمس الدین دهدار و غیره اموال فراوان بستاند که جمعی از متعینان حویزه متقبل رسانید و با هزار سوار متکلی روی ببغداد نهاد و در وقت که سلطان احمد انتظام یافت و سلطان بجنیم اعزاز و احترام در و نگریسته پایه قدرش را از فرقدین بگذرانید

و شروان بوشیدم و پنهان با امرای بغداد و ارکان اساس دوستی و محبت بنیاد نهاد و هر یکی را از آنها
بمبلغی خطیر از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ و ممنون ساخت و وفا
عمر سلطان را نیز که سلطان تربیت کرده او بود از حبس خلاص داد تا آن زمان نسبت با حضرت اعلی شفقت
بجای می آورد و حقها بسیار ثابت کرده و از قضای الهی مفصل وجهی که بهر کس داده بود از
نویسنده شروان ضایع شده بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوهرم بهادر نام افتاد و در آن ایام
که سلطان از خوف و خشیت توجه سپاه نصرت شعار صاحبقران سعادت یار دروازهای بغداد
بسته و دهشت و حیرت بر ضمیرش غالب گشته اندیشناک نشسته بود کوهرم بهادر آن صحیفه را
بعرض او رسانید و در آن مفصل مبلغ ده هزار دینار باسم رافع مثبت بود و چون سلطان احمد
از این خبر یکی در هزار شد فی الحال کوهرم بهادر خشناک و بدست خود کردن زد و در آن اوقات سلطان
احمد شروان با جمعی از امرا مثل قطب حیدری و غیره بشناخت قوم او برات فرستاده بود یادگار
روان کرده تا امرا شروان را بقتل رسانید سلطان احمد خود را در ورطه بلا و عناد بدید و از
اندیشه دست در دامن حیله زده یکیک از امرا و ارکان دولت خود را در خلوتی می طلبید و او را
امیدوار کردانیده میگفت روا باشد که فلان کس که برکشیده و تربیت یافته این درگاه است
بموجبی دل دکرگون کرده با مخالفان دوست من اتفاق نماید اکنون مصلحت چیست آنکس از بیم
معروض میداشت که هر چه رای صواب نمای پادشاه اقتضا کند عین صواب است سلطان گفت اگر او را
تربیت و بیم مبادا که تو مانند دیگران نوکران نعمت اقدام نمایی و با عاصیان یار شوی آن
شخص تضرع و زاری بسوگند از زبان آورده عهد و میثاق می بست سلطان میفرمود که او را
بیاسای رسان و اموال و خانه خان و مان آن عاصی را بدیم بسپور حال بکیر و چون آن بیچاره
خدمت قیام و دیگری را طلبیده بهمین نوع می گذاشت و بر وجهی که توانست در یک هفته دو هزار کس
از مردم خود را در شهر از میان برداشت منقولست که در دو روزی که سلطان ندیمان و محرمان خویش را
بدست خود کردن زده از پای قصر بزیر می انداخت فراشی پیش او رسید سلطان با وی گفت که فلان
و فلان را کشتم فراش گفت نیکو کردی من و تو باید زنده باشیم مهم دیگران تمام شد سلطان احمد را خنده
شده شمشیر از دست بینداخت و فراش بجان امان یافت بعضی از مورخان گفته‌اند که وفا خاتون را
که بجای مادرش بود از حرمی بیرون برده بزرگ کرده بود بواسطه فرستاد تا بالشی بر روی او نهاده بانهر

هلاک ساختند

هلاک ساختند و دیگر زنان و خدمتکاران که در حرم دولت او بودند بعضی را بدست خود کشته
در دجله انداخت و زهر بعضی را ریخت که روی بوستان حرم را با وفا خاتون در کشتی نشانده هم
بواسطه مفرستم و چون بوسط آب رسیدند ملاحان و ملاحان که در کشتی بودند باشارت
نامبارک کشتی همه را غرق کردند القصه سلطان بیرحم چون از امرا و متعینان خواص و محرمان باز
پرداخت در خانه را بسته هیچکس را از بقیة السیف پیش خود راه نمیداد خاصه آنکه خاص که
با درجیان بی آمدند در میرفتند و بخدمتکاران یا کبر کی سپرده از آنجا باز میگشتند و چون چند
روز در کار تیره او بدین بگذشت شش از محرمان را که بر ایشان اعتماد تمام داشت و در اجل
آنجماعت تاخیری بود فرمود که هفت اسب از طویله خاص بیرون آورده بجانب دجله بردند
و در ظلمت لیل بکشتی از آب بگذشت و با آن شش نفر سوار شده روی بخیم قرا یوسف ترکمان
نهاد و مدتی طعامان بدستور آش بحرخانه میبردند و بخادمی میسپردند و بازمی کشیدند و خدمتکاران
دعوی بقراع بال میبردند و از نیران و حوان هیچ آفرید بر غیبت او اطلاع نیافت و چون
سلطان احمد با قرا یوسف ملاقات کرد غارت بغداد را که همچون روی عروسان آراسته
بود در نظر او جلوه داد و ترکمانان را که با خود بمدینة السلام برده بود در کنار آب عربان ایشان
مقرر کردانید و خود بکشتی نشسته از آب بگذشت و از تاراج شهر پشیمان شده چندان
سلاح و اسب خوب و رخوت و نقشه من عوب قرا یوسف و ترا کمه داد که حمل نتوانستند
و نگذاشتند که بدست تعدی بمال رعایا دراز کنند و بنا بر آنکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت
صاحبقرانی ممالک ایشان بغایت خایف و هراسان بود جاسوسان بر کماشتند که تحصیل احوال
حضرت پادشاه نمودند چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمائه مسموع او شد که رایت کردون مماس
کشور کیر عزیمت سیواس دارد اندیشید که اگر خدام عالی مقام بولایت روم و شام در آیند
راه اخلاص و نجات او مسدود کردد لاجرم عیال و اطفال و نفایس اموال که او در بغداد داشت
برگرفت و با قرا یوسف از مدینة السلام نهضت نمودند و از فرات گذشته عازم روم گشتند
و چون نزدیک حلب رسیدند تیمور تاش والی آنجا و دیگر امرای مصر و شام با اهتمام تمام
از شهر بیرون آمده صفهای بسیار آراستند شاهزاده نور الورح و شاهزاده معتصم و علی پادشاه فرستاده
و شاهین و دوخ و انبوها لشکر جمعی دیگر که از سپاه لاجبان تصرفه خود ایشان از بالای

دران یورش همراه سلطان احمد بودند و پادعلی برادر قرا یوسف و پیر حسین سعد و الیاس و قاسم و
دیگر سرداران ترکمان با حاکم خود قرا یوسف آن راه پیمودند بالجمله چون ترتیب صفوف انجا بنود دست
داده بایر حرب بالاکروب و لجوبان بلا از سر بکذشت آخر الامر اهل مصر و شام روی بانهزام نهاده
[illegible] منهزم کشتند و در آن معرکه اموال و اسلحه فراوان بدست لشکریان افتاد و سلطان احمد و
قرا یوسف چون [illegible] محاصره حلب [illegible] مهم اعراض کرده بجانب روم روان شدند و چون
بنواحی قیصریه رسیدند میان ایشان [illegible] اعراض نفاذی پدید آمد و قرا یوسف تخلف نمود و سلطان
احمد متوجه روم کشت و چون شهزاده غازی یعنی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد [illegible]
بقدم استقبال پیش آمد و هردو پادشاه از اسب فرود آمده شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند
و یکدیگر را در کنار کرفتند [illegible] پادشاهانه داده مجلس بیاراست و
[illegible] خرج مطبخ او کذاشت و خود [illegible] و سلطان احمد چند کاه بعیش
و طرب کذرانید [illegible] و جشنهای عظیم ترتیب داده بعد از فراغ از
[illegible] سلطان [illegible] آمد در این اثنا قرا یوسف [illegible] لشکر [illegible]
پناه بروم برد و ایلدرم بایزید [illegible] احسان [illegible] کسترده [illegible]
مسلم دارند و امیر قرا یوسف [illegible] پای در دامن فراغت کشیده و منتظر
می بودند تا از غیب چه ظهور نماید **کفتار در توجه صاحبقران بجانب کرجستان و غزو [illegible] و فتح**
قلاع و حصون [illegible] عساکر نصرت مآثر چون فصل زمستان منتهی شده اوان بهار رسید
حضرت صاحبقران کامکار از قشلاق قراباغ بیرون آمده و سرهای [illegible]
[illegible] کرد که لشکر اطراف را جمع آورده در [illegible] بجانب کرجستان [illegible]
[illegible] و چون [illegible] آنحضرت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مجموع [illegible] سپاه [illegible]
ساخت [illegible] فتح [illegible]
نهاده [illegible]
و چون قطع مسافت نموده صحرای [illegible] محل نزول لشکر شهزاده [illegible] امیر [illegible]
خویش را از جمله [illegible] از [illegible] روم [illegible]

بساطبوس سرافراز شده زانو زده و پیشکشهای لایق کشیده حضرت صاحبقران در باب او
بر نواختن و تربیت او اقبال نموده و بکلاه و کمر مرصع و خلعت در خور قامت قابلیتش سرافراز
و زینت بخشید و بعنایت طوق و علم و نقاره که نسبت بشان ایشان از موقف اهتمام صدور یافت
طنطنه شوکت و ابهت حشمتش در حدود روم و آن نواحی افتاد و رخصت انصراف یافته بضبط
و محافظت آن ولایت کما یجب و ینبغی [illegible] میان مامور کشت و رایت نصرت نشان از
انجا در حرکت آمده چون کرجیان از وصول موکب همایون پای تفاخر بر آسمان نهاده ایلچی نزد ملک
کرکین فرستاد که طاهر احمد جلایر [illegible] کرکین که از جاده مستقیم انحراف داشت
چون بر مضمون پیغام اطلاع یافت در برابر جوابی نه بر وفق صواب کفت و فرستاده بازکشته
سخن آن بدکیش را بسمع خجسته پادشاه بزرک منش رسانید و آتش خشم جهانسوز آنحضرت
شعله کشیده و اعراض را کذاشته بتعجیل هرچه تمامتر روان شدند و فرمان داد تا لشکریان بولایت
اهل زیغ و ضلال در آمده دست بنهب و غارت و تخریب عمارت و قلع اشجار و دفع اثمار کشا[illegible]
و ایشان برحسب فرموده بناهای عالی را با زمین هموار ساختند و درختان را با میوه های [illegible]
و غلهای با خوشه کشیده از بیخ برکندند و کرجیان شقاوت فرجام از خوف حامیان [illegible]
اسلام پناه بموضع حصین و قلاع رزین برده بودند که عقل کرم کشای فتح یکی از آنها را
مدتهای دراز از قبیل محالات [illegible] سالکان مسالک غزا و جهاد در اندک زمانی یازده
قلعه از قلعهای مشرکان را مسخر ساختند و هر که بدین اسلام در نیامد [illegible] رسانیدند
و بعضی اوقات غازیان سعادتمند در صندوقها نشسته و جمعی [illegible]
استوار ساختند و از سر کوه در برابر مغارها که آن بی دینان در آنجا تحصن نموده بودند فرود
میکذاشتند و ایشان دست تیر و کمان کشاده بدکیشان را مقهور [illegible] حضرت
صاحبقران [illegible] جمعی [illegible] محافظت تفلیس نامزد فرموده بنفس همایون در
دشت [illegible] نزول آمده و کرکین بی دین چون جلادت غازیان موکب ظفر قرین مشاهده نمود از مقابله
ستیز روی بوادی کریز نهاد و [illegible] ناموران کرج [illegible] بقدم انقیاد پیش آمده امان خواستند
چون آن ولایت در تحت تصرف ملازمان درکاه آمد کلیساها را ویران ساختند و
بجای آن مساجد و معابد بنیاد نهادند و بعد از فتح ممالک کرکین حضرت صاحبقران [illegible] دیکر

کذاشته از دشت مغان بر سبیل استعجال بجانب درم جانی بیک کرجی روان شد و اطراف آن دیار را
غارت کرده جانی بیک از خوف جان بپایهٔ سریر اعلی شتافت و جمیع حصارها و معاقد بیکبار تسلیم
حضرت نمود و لشکر منصور در آن نواحی قتل و غارت کرده با غنایم موفوره در ظل رایات منصور
آیات باز کشته با اردو ملحق شدند و حضرت صاحبقران و سید خواجه و جهانشاه را بتاختن کلات
کرجستان روان ساخت و خود براه که امیر شیخ علی از آن راه رفته بود در حرکت آمد و دوازده باب
جهاد و اصحاب جهد و اجتهاد جهت امرا رکفاد علیها سوختند و کلیساها را ویران ساختند با
اسب و گوسفند بیشمار مراجعت نمودند با اردوی شهریار جمشید فر فریدون اقتدار پیوستند
و در آن راه قلعه در غایت رزانت و نهایت متانت بود چون حضرت کیتی کشا سایهٔ وصول بر آن مکان
انداخت یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که لشکریان بی توقف بجنگ مشغول شوند و بر ایشان
بموجب فرموده عمل نموده در چهار روز بر آن قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحبقران فلک اقتدار
بعد از فتح آن حصار امیر جهانشاه و دیگر سرداران را با علیهٔ تمام بطلب ملک کرکین که در جنگلها
و جنبها امر کرده بود فرستاد و سپاه ظفر قرین فوج فوج در آن کوهها و درهها نشستند
و او را بسیار جستند و کوی یافتند اما طایفه از خواص و نوکرانش را دستگیر کرده با غنیمتی
بیرون از حد شمار مراجعت نموده با اردوی همایون پیوستند و صاحبقران از آنجا روانه شده
و از آب کر گذشته بسعادت فرود آمد مقارن آن حال جمعی از مخبران صادق الاقوال بعرض
موقف اعلای صاحبقران جهانگشای عرضه داشتند که جمعی کثیر از سرداران کرج حصار را
مانع زر را با داشته سپاه ما بجا بردند همت عالی همت آنحضرت که تدبیر لشکر و تسخیر حصار
که بر بالای کوهی واقع بود انداخت و بایلغار روان شده سپاه بدانجا کشید و لشکریان قلعه را
مرکز وار در میان کرفتند و بترتیب اسباب محاصره از عراده و منجنیق و امثال آن مشغول شدند
جنک در انداختند و بر حسب مقتضای یرلیغ واجب الاذعان جنک سلطانی بتقدیم رسانیدند
و قلعه را فتح کرده مشرکان را بجهنم فرستادند در این اثنا بیقین پیوست که کرکین شقاوت قرین
در قلعه سوانیت نشسته است و دروازهای آنرا استوار کرده بخت و سعادت بر خود بسته
ستد را رها فرمان نداد و بعد از اجتماع عساکر کردون مآثر که بجیحون رفته بودند نصف سپاه را
در اغرق کذاشته با نصف دیگر بجانب آن قلعه ایلغار فرمود و ملک کرکین از استماع توجه لشکر ظفر

ازحصار

ازحصار با سوخ و کذار بیرون آمده بطرف ابخاز کریخت و جنود ظفر ورود بآن قلعه رسید
و بیک حمله کردند و تسخیر آوردند و طایفهٔ از پهلوانان که با خشتی کرکین بودند و بسیاری از
اتباع و اشیاع او را در دامکوه بقتل رسانیدند و چون کرکین عاجز و بیچاره کشت سلطان طاهر پسر
سلطان احمد جلایر را از پیش خود راند و از آب ابیقر و کولان کذشته و نیم جانی از ورطهٔ هلاک بر کنار
بلاد ساحل نجات بیرون برده عنان بجانب روم تافت و عاقبت الامر در اعتداد و استعداد لشکر آمده
اسمعیل نامی را بدرکاه عالم پناه فرستاد و اسمعیل اختلالی که از حوادث دهر کار او باحوال او راه یافته
بود در پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت و کفت کرکین سوکند از غلاظ و شداد بر زبان رانده که بعد
الیوم در وظایف خدمتکاری و جان سپاری و ادای جزیه و باج کذاری تهاون و تقصیر جایز ندارد
و اکر این قصور از سر حوزه او درکذرند و بعد از این روی اطاعت از قبله فرمانبرداری نتابد
مراحم خسروانه عذر آنرا بپذیرفت جرایم جرایمش را بزلال عفو و اغماض بشست و عنان عزیمت بجانب
ولایت ابوالی که یکی از امراء عظیم الشان کرجستان بود منعطف ساخت و آن دیار نیز تاخت
و لوای شوکت بطواف منازل فراقتلاماق بر افراخت و انواع مزارع و اماکن حصار ایشان را با
زمین یکسان کردانید و چون عساکر کردون مآثر آن ولایت کرج را غارت و تاراج کرد و آتش در اماکن
و مساکن آن کرجستان زده بلوای کیتی کشا معاودت نموده و مسافت پیموده ییلاق منکول
جهت نزول در عرصه قبول آمد و در آنجا مسموع پادشاه جهانپناه کشت که طایفهٔ از کرجیان بی ایمان
در موضع فرس کرد نشسته یرلیغ واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت که امیر شیخ نور الدین
با جمعی از نامداران خود دین مستعین بر سر آن ملاعین تازند و امیر مشار الیه بموجب فرمان بدر کی
توجه نهاد و بعد از چند روز آنحضرت بنفس نفیس و جرچی که با برادر خان نام بیک و لوای نصرت قرا
و اجهاد داشت از عقب شیخ نور الدین روانه شد و علم ظفر پیکر بر افراشت و چون مسافت قطع
فرموده بموضع کورس رسید در مدت پنج روز هفت قلعه از قلاع آن مشرکان تا اثر کوه مفتوح
ساخته با خاک یکسان کرد و اهل اسلام بر تیغ سنان او را عرصه کوه و هامون را از خون ارباب ظلام
لعل رنک کردانیدند در اثنای خسرو جهانکیر بحوالی بتلیذات ملک قدیر از آنجا باز کشته و در اردوی
همایون که بر حسب اشارهٔ علیه در منکول نزول فرموده و در این اثنا ایلچیان فرنک رسیده از امرا
که از جمله فاهره در روم بود و بدست ایشان افتاده رسانیدند و بوسیلهٔ امرا و مقربان درکاه

ملك باستشناه حاضر آمده صورت اخلاص و دولتخواهی حکام و سرداران دیار خود را در نظر کیمیا اثر جلوه دادند ذکر نامه فرستادن صاحبقران بقیصر روم و لشکر کشیدن آنحضرت

ابلدرم بایزید که در آن عهد قیصر روم بود بمزید شوکت و کثرت ساز و عدت و فسحت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر انبوهی بیشتر جراد و خدمتکاری بجان سپار از غبار مرام

اردمند ماضیه تفرد و امثال نداشت و اتجه او را دست داده هیچکس از پادشاهان را جز شده بود و

مابرون اسباب عز و ساز بجاد و پندار بدماغ خود راه داده و پای جرات و جسارت از حد خود بیرون نهاده پیش طهرتن والی ارزنجان که در زمره بندگان حضرت صاحبقرانی منتظم بود ایلچی فرستاد

که تراهم ما را باید مطیع و منقاد ما باید بود و خراج ارزنجان و ارزروم و آن حدود و نواحی را حاصل کرده بخزانه عامره رسانید و فرستاده دیگر کلمات از زبان قیصر در مجلس طهرتن گفت که از رتبه

او بغایت بعید می‌نمود و طهرتن صورت واقعه را عرضه داشت ملازمان موکب همایون کرد و حضرت

صاحبقرانی که قیصر روم بمال مو فوره و ولایت معمور و سپاه نامحصور مغرور شده است و از جاده مستقیم انحراف جسته و آنحضرت خواست که نصیحت نامه نخست نویسد و به زلال عواطف

غبار طغیان و نخوت که بر حاشیه ضمیر او نشسته است فرو شوید شاید که از باد پندار خواب

نشاء راه هدایت یابد و از مقام تکبر و تجبر بموضع عذر خواهی آید و از میدان مخاطره و مبارزت بیرون آمده و خاطر و بر کوی عافیت و سلامت گیرد و این همه بلاحظه پادشاه دین دار و شهریار

خصال نیکو کردار شابوران بود که آینه ضمیر اهالی دیار روم که بر پیوسته با نصاری و مشرکان فرنگ حرب و جنگ می‌کردند و در اعلاء معالم دین و ترویج احکام شرع سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه

و علیهم اجمعین کوشیدند و از غبار رسم سنود سپاه نصرت زیاده ملال بنه پذیرد لاجرم دبیر دانا جهان

خوانا صدر کتاب باین کلمه آرایش داد که حمد از حمد و عرف قدیم و علم بعد طول و نعمی بادی بجمله و بر

و اتکس رحمت کنار که مقام و مرتبه خود بشناسد و از حد بیش خود بیش تجاوز جای نه ارد و پای

پا بر کرد از حد فراتر ننهد و بعد از آن در قلم آورد که بفضل الحمد و المنه که امروز بیمن طالع مسعود و بخت

فیروز زمام احکام ملک و ملت در قبضه اختیار کارنامه ما افتاده و ملازمان بارگاه بندگان درگاه

ماست و عرصه ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایات ملك بیچون و قادر کن فیکون در تحت

تصرف خدمتکاران شایسته و جان سپاران بایسته ماست ملوك و سلاطین ایران و توران





نگشان

حلقه عبودیت ما در گوش و غاشیه اطاعت ما بر دوش دارند و سرداران اطراف و کرد

آفاق از مقتضی فرمان و برلیغ واجب الاتباع ما تجاوز نموده‌اند و بر اسمک نه بند و بر ضمیر انور ما

روشن است سلسله نسب تو بترکمانان کشتی بان منتهی می‌شود که در سفینه ندامت

استغفار بنشینی و زورق حیات خود را از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات و سلامت

رسانی و چون در این مدت استماع می‌رفت که اکثر اوقات تو بغزای فرنگ بصر و دولت و همگی همت

تو بر استیصال نصاری بی نام و ننگ مقصود تا غایت تحریك عنان توجه و تعرض بدان صوب ممکن

نبوده نمی‌شود بیامد چه خاطر خطیر بیخواست که بمقتضی ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها از مزرعه عبود

عساکر گردون مآثر تفرقه و ملالت شامل حال مسلمانان نکردد و شادی و شماتت نصیب کافران

نشود اکنون وصیت آنست که از طریق و روش آبا و اجداد اعراض و انحراف ننمایی و هیبای جسارت

بادیه عداوت و غوایت نپیمایی در حدیث اترکوا الترك ما ترکوکم بعین العین ضمیر سازی و ابواب

فتنه و بلا بر خود و ملك خود نگشایی والسلام من اتبع الهدی و چون مکتوب بمهر و توقیع رفیع

مزین و موشح گشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند سخندان پیش ایلدرم بایزید فرستاد

ایشان بجناح استعجال روانشده چون بمقصد رسیدند آنچه وظیفه سفارت و پیغام گذاری

بود بجای آوردند اما ماده صفرا و سودای جنان وحدان در غلیان و جوش آمده بود

که بر سکنجبین نصیحت و افیون فتیمون موعظت تسکین نیابد و در برابر سخنان وحشت آمیز بر زبان

راند و گفت مدتهاست که مرا آرزوی مقابله او در سر و سودای مقاتلت آن در خاطر است و بحرکت

و مکنون ضمیر اینکه اگر او مراجعت نماید من تا تبریز و سلطانیه از عقب بروم و ... به بینم که باد دوران کردون

بسهم کدام برآید و دستی کیست و با که مهر چرخ ناپایدار که اگر چه خواهد در زین کار جو اذ فرستاد

چون نمایندگان کلمات قیصر بعرض پادشاه والا که رسانیدند از این جواب ناصواب آتش خشم جهانسوز

اشتعال یافت و با لشکر سپاه فیالت باس و عزیمت بسوی آن تصمیم داد و چون رایات نصرت شعار بحدود داود بیک

رسید امیر اقتصاد کرد چنانچه آوردند امیرزاده پیر محمد به شیراز رفته بود و امیر ایند کرده و سراردوی همایون رسانیدند

و خدمتش را بموجب اشاره علیه در دیوان بزرگ حاضر آورده بر عفو رسید و چون بیاساق رود نهاد شد بیکنا

برداشتند و شیخ زاده فرید و سلاطین خواجه کرد از امرا شایسته معلم شاهزاده بود و بیاساق

رسانیدند و حضرت سلطان سلیمان مکانی حضرت عصمت اشاره الجانم خانزاده و دیگر حرمهای

شاهزادگان با امیرزاده الغ بیک بجانب سلطانیه روان ساخت و جهت ضبط مهمات ایشان امیرزاده
عمر و امیر خداداد برادر بزرگ امیر الله داد و مولانا قطب الدین قرمی متعین شدند و در اثر ظفر نشان
با لشکری گران و سپاهی بیکران از ابخاز حرکت آمد و چون هوای اردروم از غبار موکب همایون
عطر آمیز گشت طهرتن با گروهی انبوه باردوی اعلی پیوسته بعنایت و عاطفت خسروانه اختصاص یافت
و بعد از دو روز طوق ... از آنجا حرکت نموده از ارزنجان بگذشت و حضرت صاحبقرانی در اواخر
محرم سنه ثلث و ثمانمائه ایلغار نموده متوجه سیواس شد در این اثنا سفیران بمسامع علیه رسانیدند
که ایلدرم بایزید پسر خود ... با نودتاش که از امراء عظام روم بود ... امیرزاده
با دیگر سرداران و بهادران برسم منقلای بسیواس فرستاده و ایشان از استماع توجه رایت نصرت
نشان با خاطر پریشان بازگشته اند و آنحضرت امیر جهانشاه و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین
و سونجک و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دانه خواجه و دیگر متعینان را با لشکری در میان
فرستاد امراء مذکور بتعجیل تمام راندند و از قیصریه گذشته بلشکر روم رسیدند و آنجماعت را ...
ساختند آتش نهب و غارت و تاراج در آنحدود و نواحی زدند و با غنایم لا تعد و لا تحصی ...
نموده در ظاهر سیواس باردوی کیوان اساس ملحق شدند و شهر سیواس باروی استوار داشت
از اساس تا کنگره بسنگهای تراشیده مرتب ساخته بودند و هر یک دو گز و سه گز در عرض و ...
دیوارش ده گز و پهنای سر دیوار شش گز و ارتفاعش تا کنگره بیست گز و سه جانب ...
عریض عمیق بود چنانچه نقب زدن میسر نشد زیرا که چون مقدار یک گز می کندند آب بیرون
می آمد و از جانب شرقی که محل نزول حضرت ظفر ورود بود نقب کندند ... مصطفی و
قیصر با چهار هزار سوار بشمشیر زنی تیر اندازی ... شهر اسباب رزم مرتب ساخته
مقام جلادت پای مقاومت ... ایستاده بود و اهل اخبار و تواریخ چنان آورده اند که آن شهر از
مستحدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در آن طرف که نقب زدن ... نیت
می پذیرفت نقبچیان بکار خود مشغول شدند و سپاه جلادت شعار از اطراف و جوانب جنگ
در انداختند و استادان ماهر عراده و منجنیق نصب کردند و بعد از هجده روز ... برج و بارو
سنگ اخلال پذیر گشت و نقبها تمام شد برج برج چوب کردند و شعله قهران ...
فلک اثیر کشیده ... نمودند تا آتش در ستونها زدند و چون در بعضی جا افتاده دیوار ... الاکرف

در زو بکر باکر

و نزدیک بان آمد که حصار بغلبه و قهر مفتوح گردد مصطفی از سر عجز و اضطراب بپای مسکنت
و انکسار بیرون آمد و سادات و علما و ائمه و ارباب عمائم روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آوردند
و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مسلمانان بمال امانی قناعت کنند و نصرانیان و سایر کفار
دیار را غارت و تاراج کنند و اسیر گیرند و از سپاهیان ایلدرم بایزید چهار هزار نفر که جنگ
جسارت بالات جنگ باز نموده اکثر ارمنی ... بکار بوده زنده در چاهها افکندند و خاک بر سر
ایشان ریختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار سیواس را با زمین هموار ساختند از بنیاد و
عمارات عالیه اثری نگذاشتند و در اثنای این اوقات بمسامع جلال رسید که سلطان احمد جلایر
و قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه روم است و از این حوالی میگذرد و آنحضرت طایفه
از ابطال رجال را بتکامیشی ایشان روان فرمود و ایشان ایلغار و شبگیر کرده با عرق چند
رسیدند و خواهر بزرگ او را سلطان دلشاد و دختر شیرا با زنان اسیر و دستگیر کرده و سلطان
نیم جانی از آن ورطه بیرون آورده بقیصر پیوست چنانچه ذکر آن گذشت ذکر لشکر کشیدن صاحبقران
بجانب ملطیه و ابلستان در آن وقت که حضرت صاحبقران بمحاصره سیواس اشتغال داشت امیرزاده
ابلستان پوشیده و پنهان باردوی ظفر نشان می آمدند و اسباب لشکر را از دزدیده می بردند
و هیچ کوشیدن از ... باز نمی ایستادند و چون مهم سیواس بر نهجی که خامه مشکین شمامه رقم
بر قرطاس زد قرار گرفت طهرتن بارزنجان باز گردانید تا انضباط ... قیام نماید و عنان عزیمت
بجانب ابلستان منعطف گردانید امیرزاده شاهرخ را برسم منقلای روان ساخت و امیر
سلیمانشاه با جمعی امرا و طایفه از لشکر نصرت انتما در رکاب شاهزاده مشار الیه در حرکت آمدند
و چون شاهزاده با سپاه ظفر پناه بر ابلستان رسیدند ترکمانان ... فرار نموده بودند
و در کوه و صحرا پراکنده گشته شاهزاده در عقب ایشان بتعجیل براند و با آنجماعت رسید جنگ در
پیوستند و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر دمار از روزگار مخالفان بر آوردند و جمعی را
متفرق گردانیده و مواشی ایشان گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحبقران ایلچی بملطیه فرستاده
اهالی آنجا را بایلی و انقیاد دعوت فرموده بود پسر مصطفی حاکم سیواس حاکم آنجا بود از غایت جهل
و نادانی ایلچی را محبوس گردانید و باستماع این خبر آتش غضب دارای عصر برافروخت علم
ظفر پیکر بآنصوب در حرکت آمد پسر مصطفی با اتباع خویش بمجرد استماع توجه ... کرده

پیش کرفت و چون حقیقت در نکار سایر وصول بر آنجا ابا اخت بما دران شجاعت آثار ممالک
شهر ملطیه را مسخر ساختند و کرجیان و لب دیار الابیر کرفتار و مسلمانان امال اهالی بودند
و صاحبقران مظفر لوا امر جهانشاه را با دیکر امرا و لشکرها استادیب و کوشمال ساکنان آن حدود
نامزد فرمود و ایشان برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و با قلعه کاخ تاختن
نمب و غارت در خان و مان آن دیار و معتمدان ولایت انداختند و بسیاری قلاع مسخر ساختند
با غنیمت فراوان باز کشتند و در ملطیه باردوی همایون پیوستند عاطفت پادشاهانه
ملطیه را با توابع و مضافات بامیر عثمان ترکمان ارزانی داشت ذکر اسباب توجه رایات ظفر آیت بروم
حال و شرح بعضی از قضایا که در آن سال روی نمود حضرت صاحبقران سپهر احتشام در شهور سنه ثمان و ثمانمائه
سبعمائه بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوجی را که بکمال حسب و جمال نسب آراسته بود
با جمعی برسالت معهود و موقوف داشته بجز بی عصر فرستادند و بر فوق بخلاف شرع و قرار
کربوالجی کشتن و بند نمود بنا بر اغوای سلطان احمد جلایر که در انزمان در مصر بود بقتل
آن بزرکان و رفیقان او فرمان داد و خواجه شیخ را با مجموع ملازمان بدار البوار فرستاد
و بالانکه حکایت کشته شدن بازرکان و ایلچی چنکیز خان بحکم سلطان خوارزمشاه و همچو لشکرها
جان سبب خرابی بودند بدان امر شنیع اقدام نمودند و از عاقبت وخامت آن نیندیشیدند دیگر آنکه
چون صاحبقران ممالک ستان بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب همت عالی نهمت بر دفع و تقنین
معروف است متوجه قبچاق شد بالمش خا و قرچین را که برحسب فرمان حکومت و ضبط قلعه
اونیک تعلق باو میداشت باز ابو سف ترکمان بجهار اسقد بعمال قدیم او در آمد و کرد
دستکیر شد و قرا یوسف خود صتش را بدکرد و پیش برقوق عصر فرستاد و برقوق توقیف الش
نمیم نمبی پیش سابق ساختمود در این هنکام که ملطیه و ابلستان در تحت تصرف ملازمان آستان
دولت آشیان آمد صاحبقران کردون غلام ایلچیان پیش فرج که بعد از وفات پدر بر ملک
فرمانفرمای مصر و شام شده بود فرستاد و از تعدد و عهد بمعنی از ان التمش را طلب داشت ایلچیان
چون بحلب رسیدند ایشان را بدستور سابق موقوف کردانیدند و خبر بمصر رسید وان کردند فرج
تفاوت فرجام مقتضی انا وجدنا آباءنا علی امة در امر ایلچیان تقلید پدر کرده بحبس ایشان فرمان داد
و از تجرع حسارت فرج که ملازم بر معروض رای انور کشت شعله غضبی که از حرکت ناپسند

فرخ در خاطر خطیر آنحضرت مستقر بوده سر بعیوق کشید و از سارعت تیم اعراض نموده رایت ظفر آیات
بجانب مصر و شام برافراختن اهم و اولی دانست چون در اینولا لشکر منصور یک نشان تخریب
سیواس و ملطیه و ابلستان اشتغال نموده ایلدرم بایزید اصلا در مقام ممانعت پیش نیامد مطلقا
متعرض اذیال حشم منصور نشده هر چند امرا و نوئینان بلشکر کشیدن و رفتن بجانب شام
راضی نبودند در ان باب دلایل معقول اقامت نمودند پسندیده رای حضرت صاحبقران کردون
غلام نیفتاد
چون حضرت سپهر احتشام عنان عزیمت امراء عظام را در یافته در تسخیر دیار شام بواسطه لشکر لشکریان
از مشقت سفر هند و ستان و کرجستان و ملطیه و ابلستان آسایشی نیافته بودند بسمع رضا
اصغا نمود فرمان داد تا افواج لشکر مانند بحر اخضر در حرکت آمده متعاقب یکدیگر روان
کردند و امیرزاده شاهرخ با جمعی امرا بر سبیل منقلای نوای حلاوت بر افراخته متوجه قلعه
بهنی شدند و چون بانجا رسیدند حصار را در میان کرفتند و حضرت صاحبقران با بقیه
سپاه از عقب رسید و قریب بقلعه بر فراز پشته فرود آمد و اطراف و جوانب حصار را
منظر احتیاط در آورد و آن حصن حصین در میان دره سیلاب بر سر کوهی بغایت منیع
واقع شده چنانچه خطوط شعاعی از خاک دیوار آن نمیکذشت و استواری برج کاخلال اوج
و باروی او در خاطر هیچکس نمیکذشت عقل از تصور تسخیر آن عاجز و قوت واهمه در احساس
فتح آن متحیر و قطان و سکان حصار بحصانت و رصانت آن مغرور و بر کنگره خاطر و است
بنیاد از همه اطاعت داری فرمان کذاری بعمل آوردند و جهالت در مقام مخالفت و ممانعت
آمدند و عساکر کردون مآثر بیک حمله اصل شهر را در تحت تصرف آوردند تا طوق و صاحب آن
عرضه نهب و تاراج آمد و از قبل والی ولایت شاهزاده مقبل نام بمحافظت قلعه قیام مینمود
و در میان قلعه منجنیقی کردان ساخته بودند که بهر طرف که میخواستند سنگ بیانداختند در این
اثنا که حضرت صاحبقران با حصار و باروی قلعه مشغول بود ناکاه سنکی کران از منجنیق کردان
کشادیافت چنانچه نزدیک بخیمه خاص آنحضرت بر زمین آمد و از انجا بغرفه بالا بر و بخیمه افتاد
از مشاهده این صورت قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه در غضب آمد و فرمان داد که اطراف
و جوانب حصار را بر ام الحیش کرده لشکریان تیغ انتقام بر کشیده بهادران اردوی کردون شکوه

که فضای هامون و کوه از ازدحام ایشان بستوه بود متمثل یرلیغ واجب الاذعان شدند در بیست و هفتم موضع
منجنیق اندرون آمده آنرا در هم شکست و بسر نوبت دولت روز افزون امثال این امور زیاده از حد
و چون نصرت و سیاقت و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس رسیده بشرف دستبوس
مشرف شد و لشکریان ولایت ضمیمه لشکر نصرت پناه گشت و مبادران و بهادران نجنک در آمده خندق
نقب زدند حصاری چنان استوار از جمیع جوانب مجوف ساختند و برج و باره آنرا بر چوب کردند
مقبل از هیبت این واقعه جان کسل در قلق و اضطراب افتاده متعاقب یکدیگر کسان به آستان حضرت
نشان فرستاد و بزبان عجز و استکانت عرضه داشت کرد که بنده کمینه درگاه دولت انتساب هم از شکوه حشمت سلطنت
یارای بیرون آمدن ندارم عاطفت خسروانه امیرزاده شفیع سازد هرگاه از سر خون این بیچاره در گذرند خود
گناه کار در کفن بدهد ریختن خون ما بحضرت این کمینه در عرصه حشمت و جلال خدایگان تفاوت
ندارد شهریار بلند فرمود که قلعه را چون بغلبه تسخیر نمایم خلعت عفو و امان در تو پوشانم
و اگر پیش از تسخیر بیرون آیی [illegible] حصار که بنیان و ساعت استعداد دارد بسرهنگ و مردم کوته نظر جاهل
بر عجز لشکر [illegible] از کستند و در روز یکشنبه هفتم صفر [illegible] موقف جلال خدیوانی تحصیل الامان
صدور یافت که آتش در نقبها زنند و چون آتش در برجها افتادن آغاز نهاد از مشاهده آن حال
ارکان ثبات و قرار مقبل و سایر اهل حصار انهدام و اختلال پذیرفت و بی ملتجیت و در زمان عجز
دست مکنت مقبل از [illegible] از لطایف الحشر و نفایس امتعه و اسبان و اموال و استران قطار
در رکاب سادات و علما و مردم با وقعت بیرون فرستاد که محل اجلال بعرض رسانند و شاهزاده جوانبخت
شاهرخ را شفیع ساختند تا آنحضرت از سر خون آن سپاه [illegible] که در شر بلا گذاشت را قبول فرمود
و رقم عفو بر ذلات همه کشید و همان غربت بصوب قلعه عنان معطوف گردانید و آنحضرت
ملاحظه نمود ارباب دیانت محکم و برج و باره آن از سنگهای تراشیده مستحکم و خندقی در عمق بیک گز
و در عرض هفتاد گز خاک و ریگ سنگین مجوف پیرامون حصار کشیده بود و بحکم جهانگیر سواد در آمدن
آن توانستی [illegible] که انبار بودند و چون در ظل رایت فتح آیت بدانجا رسید فتح شهری
دیدند [illegible] نعمت فراوان اما اکابر اشراف و ارباب [illegible] بودند طایفه از صناع
و محترفه [illegible] و دانشمند [illegible] شعار [illegible] تا
مفاتیح [illegible] شهر [illegible] و تسلیم چاره دیگر نداشتند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب حلب و فتح آن بی [illegible] در آن آوان که حضرت صاحبقران
فلک جناب در حدود بهنسی و عنتاب بود رعب و هراس بر ضمیر تمرتاش که از قبل پادشاه مصر
بضبط و حراست حلب متعین بود بنوعی استیلا یافت که قرار و آرامش نماند و در این باب مکاتیب
نامها نوشته پیش فرج حاکم مصر فرستاد و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با سادات و علما
تمام بمحافظت حلب قیام نمایند و بر وفق اشارت فرج شدون که امیر الامرای دمشق بود با سپاهی از
نطاق امداد و اعوان انجاد و فزون از حیز حساب و تعداد بیرون آراسته و مسلح با جوشنها
داودی و تیغهای یمانی بحلب آمد و همچنان از سایر ولایات عرب چون حمص و حما و انطاکیه
و طرابلس و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و غیر ذلک امرا و سرداران و افواج متجند متوجه
آنجانب شدند و باندک زمانی سپاهی که محاسب وهم از شمار آن عاجز آید در حلب جمع گشتند
و بعد از اجتماع تمرتاش والی حلب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران گفت
[illegible] مآثر حضرت صاحبقران [illegible] و کفتنای پادشاه مؤید من عند الله لشکرهای
عظیم شکسته است و قلاع حصین و مصرها بی فتح نموده و اکثر معموره عالم را بقبضه تسخیر کرده
اگر مصلحت چنان بیند از در انقیاد و اطاعت در آییم و سادات و علما را که پیش او فرستیم تمام داد
وسیله سازیم و پیشکشهای لایق و تبرکات مناسب مصحوب ایشان فرستیم شاید که عنان توجه
از این صوب بگرداند و جان و عرض و مال [illegible] جمعی که از خود غرور داشتند رای تمرتاش را
مستحسن شمردند و بعضی جهال [illegible] شدن دون [illegible] حصار [illegible]
[illegible] نمودند و گفتند [illegible] خوف در [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] مالک [illegible] و باره بلدان و امصار و قلاع [illegible] که این طایفه
کرده اند از کل [illegible] است و بنای شهرها و حصارهای ما از سنگ [illegible]
قلاع [illegible] است که اگر [illegible] تسخیر [illegible] سالهای [illegible] نشود و اگر
[illegible] از کثرت سلاح [illegible] و بسیاری لشکر و مردانست لله الحمد و المنة [illegible]
تفاوت عظیم است [illegible] دشمن [illegible] مصری [illegible] عربی [illegible]
[illegible] است اگر از هر موضعی یک [illegible] بیرون آیند [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] ایشان درع و کرباس است و [illegible] سنگین کرده [illegible] عرب و [illegible]

راه نباید داد و مردانگی چند و اجتهاد در میان باید بست و بنا کار بر عنایت حضرت پروردگار باید کرد
و طایفه از محبان که در میان حلبیان بودند و سبک معاشی و خرده کیاست اشتهار داشتند
گفتند این مهم را خود مدار اید و در جنگ تعجیل مکنید که ما این جماعت را نیک میشناسیم مبادی ان
عرب و جاهلان ایشان طعنه بر اهل عجم زدند و گفتند شما چو ایشان آیید و دانید که مملکت شام بدست
مغولان افتد و بعد از قیل و قال و کثرت جواب و سؤال اتفاق نمودند که از شهر بیرون روند
بر ثبات اعتقاد و استظهار بدیوار حصار بازنهند و انتظار آنکه اگر برین خبر از امراء دمشق نیز مدد رسد هم
و درای یکی جانب او از ایلغار حضرت صاحبقران عالی جناب یکدو منزل از غایت تعجیل و شتاب طی
درنورده براندیشه شامیان وقوف یافت و بتعلیم این ملهم توفیق عنان عزیمت جهانگشای نرم
کشیده داشت و هر دو و نیم فرسنگ کوچ میکردند و چون فرود می آمدند لشکریان حسب فرمان
پس امور خود خندق میکندند و آنرا بتورها و جپرها استوار میکردانیدند و شرایط حزم و احتیاط
در هر منزلی مرعی میداشتند و مخالفان که بر لطایف تدابیر حضرت جهانگیر وقوف نداشتند بنا
کر لشکر منصور را از ایشان در خاطر توهمی پدید آمده و این همه تسکین بر نامی بهستان ملحق است
و چون نحال بستند که عدم مسارعت در حرکت جهت قلت شوکت و شکستگی ایشان بنده اند آن
رای که اقرب بصواب است عدول نمودند و غشای استیلا و استعلا از شهر بیرون آمدند و لوای نخست
اعتماد او برافراختند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول ماهچه توق ظفر پیکر صاحبقران خورشید مجل
سایه وصول بر حوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از ملازمان
خویش بقراول دشمن برسید و با آنکه مخالفان در غایت کثرت بودند امیرزاده مشار الیه بی
اندیشه بر ایشان تاخت و بنوک نیزه سواری را از پشت زین بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده
از معرکه بیرون آورد و نوکرانش آثار مردانگی بظهور آوردند و دو کس را بگرفتند اعراب از مشاهده این صورت
کلمه ان هذا لشیء عجاب بر زبان کرده ایستاده و دیگر روز امیرزاده ابابکر با شصت نفر
از دلیران لشکر پیش رفت و گروهی انبوه بمقابله ایشان در آمده حربی قوی دست داد و بعد از کوشش
بسیار هر دو فریق بی آنکه بر یکدیگر غلبه کنند روی از معرکه برتافتند و روز دیگر طایفه از ترکمان
در برابر خصم رفته بایستادند و هیچکس از طرفین قدم جلادت در میدان کین ننهاد و روز شنبه که
خاقان ترقی انتساب آفتاب یکسواره بر لشکر شام تاخت و ایشان را ... کرده

ساخت

ساخت حرب و از اسباب هیبت بر کوب سپاه نصرت مال و افراختن رایات جنگ و جدال گیر
و قتال فرمان نفاذ یافت و بنا بر ... سپاه عرض برانغار را باهتمام امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه
و دیگر امرا و بهادران صف شکن بازگذاشت و در قبل ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت بر
افراشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلند مکان و امرای تومان
بضبط و تتبع لشکر قیام مینمودند و از قبل ایشان امیرزاده سلطان حسین رایت نصرت انتما
بفر جلادت برافراشت و در قلب سپاه بفر شکوه صاحبقران فریدون فر جمله آرایش یافت و از جمله اسباب
ابهت و حشمت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمه فتوحات دیار هند شده بود بنوعی
آراسته شد که دیده عقل مخالفان از دیدن آن تیره و خیره ماند و در وقت تعبیه صفوف فرمان
قضا جریان نفاذ یافت که یکتومان سوار جرار شیر شکار تا بالای پشته که بر جانب راست مصافگاه
بود توقف نمایند مقرر آنکه با وجود انبوهی لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت
نکنند و از جانب سپاهیان حلب و بهادران دمشق و مردان سایر بلاد شام بانواع تمام
میمنه و میسره آراسته و خاطرها از عین و جهل پیراسته در برابر پادشاه پادشاه هفت کشور
صفها راست کردند و آواز طبل و کوس زلزله در ارکان گنبد آبنوس افکند از برانغار امیرزاده
ابابکر با سپاه نصرت انتساب حمله آورده بعون و عنایت ملک وهاب جسر شامیان را در هم
شکستند و از جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه مخالفان تاختند و همه را
متفرق و پراکنده و بهادران شیر صولت که در قلب قرار و استقرار داشتند پیلان نامهیب را
پیش راندند مخالفان را از جای برداشتند و تیمورتاش از مشاهده این حالات ...
شده عنان از مصافگاه برتافت از جانب دیگر ... روی بشهر آوردند و اکثر گریختگان ...
طرف دمشق گشتند و جمعی از دلاوران لشکر ظفر قرین بتکامیشی ایشان دوان شده تیغ کین و انتقام
در اهل ... بنهادند و از میان آن جماعت یکسواره جان بیرون نبرده صورت حادثه را به دمشقیان رسانید
و چون لشکر حلب گریخته خواستند که ... ابواب شهر را حصار سازند و از ... که در آن راه روی بخود کشید
مجال عبور نماند در باب ستیز و آویز لجام ... تعقیب ایشان شتافته هر که میرسیدند کارش می ساختند
لاجرم از غایت خوف و هراس چندان خلق در خندق ریختند و بر بالای یکدیگر افتاده جان دادند که
خندق با روی زمین سمت تساوی پذیرفت و در یازدهم ربیع الاول شهر حلب بنیروی دولت قاهره مسخر گشت

وشدون و تمور تاش بعد از انتظار ورود وصول بشهر بی اختیار و تسویف بپای قلعه بردند و آن قلعه
در کوی برج مصنوع از سنک خارا سر با اوج ثریا و ذروه جوزا کشیده و پیرامونش خندقی بعمق [illegible]
عرض می کرد واقع چنان عمیق که با آب رسیده و خاک در آن قلعه از بن خندق تا دیوار حصار
مقدار صد کز تخمین بر تیر شد که پای جاسوس خیال از ارتقا بر آن کند کشتی شدون و تمور تاش
پشت استظهار بمتانت حصار نهاده و دیگر بار در ابواب ترح و استکبار برافراختند و اهل قلعه بجوش
و خروش در آمده بر برج و بارو رفتند و آتشبار از نخوت آراسته کرده رعد اندازی آغاز نهادند
و حضرت صاحبقران بلند مکان بشهر در آمده در برابر قلعه قبه بارگاه سپهر احتشام با اوج مهر و ماه
بر افراشت و تمور از آن شول بیکان نکذاشتند که هیچکس سر از سوراخ بیرون کند و لشکر نصرت شعار
بر لب خندق ایستاده حصار را مرکز وار در میان گرفتند و نقبیان بازوی قوت و توان در
بکشیدند و حوالی خندق را غربال مثال سوراخ کردند و آبرا بیرون برده و در زیر قلعه راه نقب برابر
در زیر آن دیوار حصار که سنگهای عظیم استوار کرده بودند نقب بریدن مشغول شدند و از سنگها
نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت صاحبقران دفتری ساخته و پرداخته است منقول است
که گفت در آن زمان که لشکر منصور قلعه حلب را محاصره کردند و اصحاب نقب بهم خود اشتغال مینمودند
من که یکی از ساکنان حصار بودم در برجی ایستاده نظاره میکردم صنع آفرید کار در حالت و حساب سپاه
نصرت شعار میکردم ناکاه دیدم که در قلعه باز شد و پنج سر جوشن پوش تمام سلاح از در دروازه
بیرون آمدند و سر طنابی که جانب دیگرش بدست مردم بالای حصار بود بر میان بسته بودند از اطراف
خاک ریز بی درنگ فرود آمدند و تیغ کین از نیام انتقام کشیده روی بجانب نقبیان
نهادند بهادران سپاه ظفر پناه که با ایشان بودند … جمعی را بزخم تیر … چند
و اهل قلعه آن جماعت را بطناب بالا کشیدند و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد و بعد از
فتح جلال الاسلام خدمت مولانا … حاضر آوردند و ترتیب یافته … الغصه
ارباب حصار را که از سهم آن دست برد انقباضی شده دیگر هیچکس را یارای نماند که از سوراخ نکاه کند
تا بیرون آمدن چه رسد و در این اثنا فرستاده حضرت صاحبقران نامه که بقلعه در آمد مضمون
نوشته آنکه حضرت باری سبحانه و تعالی بعنایت ازلی و قدرت لم یزلی زمام مهام عالم را در کف
اقتدار ما نهاده و عرصه ربع مسکون را محکوم و مسخر فرمان ما کردانیده حصانت قلعه و حصار

بلدان مانع تصرف و تسلط لشکر ظفر شعار ما نمی شود بسیاری مرد و لشکر تا الان …
آتش خشم جهانسوز نمیکرد و اکر بجان و مال خود ابقا میدارید بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آیید
و در تضییع نفس و نهب اموال و اهل و عیال سعی منمایید ارباب قلعه دانستند که
ترح و عناد نسبت بر بندکان صاحبقرانی سبب وبال و نکال و موجب خسارت و پشیمانی است
انگشت ندامت بدندان غرامت کرفتند و شدون و تمور تاش با سادات و علما و اکابر و اشراف
بپای عجز و انکسار بیرون آمدند و بساحت بارگاه شتافتند روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند
و کلید خزاین و مقالید در و دروب بنواب دیوان بزرگ تسلیم نمودند حکم جهان مطاع صادر شد
که شدون و تمور تاش را با هر کس از مردم ایشان و سپاهیان که در قلعه بودند ملازمان مقید
علیحده بخشیدند و فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که … قلعه را بتیشه قهر … برج … کر بر
آسمان میکشید بر زمین انکندند و حضرت صاحبقران کامکار … حصار
بدست لشکریان سعادت یار کرفتار شده بود بمصر فرستاد … پیغام داد
که شدون و تمور تاش درینجا … اسیر و دستکیرند … و خلاص ایشان موقوف بر
اطلمش است اکر اورا … بجانب ما فرستند تا ایشانرا آزاد کنیم …
تا مرد و ان ساخته مقرر فرمود که … و آنحضرت … در قلعه
حلب بگذاشت و سید عز الدین ملک هزاره کرزی و شاه شاهان حاکم سیستان و موسی توی بوغا
با جمعی دیگر امرا بمحافظت قلعه تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در آنجا توقف فرموده بود
عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات شام منعطف ساخت **ذکر توجه پادشاه مظفر لوا بجانب حمص و**
حماه و تسخیر آن دو موضع و شهر بعلبک باهتمام بندگان حضرت صاحبقران در آن اوان که ظاهر حلب محل نزول اقدام …
اردوی همایون بود حضرت سعادت انتما امیرزاده میر محمد سلطان امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده ابا بکر
و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر سرداران بحمص فرستاد و چون … بمقصد
رسیدند تسخیر قلعه حمص را وجهه همت ساختند اما قلعه … شهر با … حصانت …
کرداشت در تحیر توقف ماندند چون رای عالم آرای صاحبقران … قلعه کشا از … فراغت
یافت نخست تسخیر قلعه حمص را وجهه همت ساخت … دولت … آن شهر …
هوای حمص … لشکر جهانگشای … اهالی آنجا از بالای قلعه … سپاه منصور

مشاهده کرده از مخالفت و عناد پشیمان گشتند و جادهٔ اطاعت و انقیاد سپردند
با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا که پیشتر آمده بودند
شفیع ساخته بجان امان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی که در این روز
بدست آمده بود بر مخدوم زادگان و خواص تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر
حمص بگذشت دولتخواهان معروض داشتند که قرب دو سال شد که چریک مشقت سفری
کشیده و چهارپایان بغایت لاغر شده و دشمنان با ساز و عدتی تمام در خانهای خود نشسته‌اند
اگر رای جهان آرای صواب بیند بجانب صحرای طرابلس رویم و این زمستان در آنجا بسر بریم
و در اول بهار از سر گرفته و اقتدار روی باستیصال اعدا نهیم این سخن هرچند در نظر
مستحسن مینمود مقبول نیفتاد بیت شه شیر دل رخش و بیلتن در آن داوری یکه تن خویشتن
صواب آنچنان شد که آن رزم شاه که آرد زمی دشمن بباد صواب و رایات فتح آیات متوجه بعلبک
شد و چون بعرصهٔ آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص بشفاعت یکی از امرای عالیشان
که پیشتر بودند بقدم ضراعت و مسکنت پیش آمده بخدمات شایسته قیام نمودند و بعد
واسطهٔ او بعرض لشکر قیامت اثر مصون و محروس ماندند و چون خاطر انور از آنمهم فراغت یافت
عنان عزیمت بجانب شهر بعلبک تافت و بعد از قطع چند فرسخ حوالی بعلبک محل اردوی
پادشاه کامکار گشت و در آنجا برحسب فرمان قضا جریان فوجی از لشکریان انفاذ کرده
بجانب صیده و بیروت دوانیدند و موکب همایون بعد از طی مسافت بر بعلبک بسیج نزول
از مشاهدهٔ حصار آن شهر که از سنگهای بزرگ بر افراشته‌اند عقل متحیر و متعجب ماند چنانچه
یک سنگ که در گوشهٔ دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفی بیست و هشت گز بنظر اهل مساحت
درآمد و از جانب دیگر شانزده گز بود و در افواه و السنهٔ خواص و عوام دایر و سایر است که آن
بنا را بامارت سلیمن علیه السلام دیوان ساخته‌اند والله اعلم بحقیقة الحال القصه فتح شهر بعلبک
باسهل وجهی میسر شده لشکر آن میوه و غله فراوان که در آنجا یافتند مراسم شکر و سپاس بخشنده
بی منت تقدیم رسانیدند و بموجب فرموده حضرت صاحبقران امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
و غیرهم از امرا با سی هزار سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند گشاده شدن حصن آن نزول و مقعد
جنگ با دمشق بجانب برادر حاکم مصر بدمشق جنگ چون زمستان درآمد برودت هوای بعلبک

نزدیک

نزدیک کوه واقعست اشتداد یافت حضرت صاحبقران گیتی ستان از آنجا نهضت نموده
روی توجه بجانب دمشق نهاد و در اثناء راه جمعی که بصیده و بیروت رفته بودند با غنایم
نامحصور باز گشته بلشکر منصور پیوستند و در آن مدت که دیار عرب بفر وجود پادشاه
جهانبان آراسته بود امرای دمشق و غیر آن اخبار مجدد بعرض فرج پسر برقوق که در آن هنگام
فرمان فرمای مصر و شام بود میرسانیدند و حضرتش را بر توجه بجانب دمشق و دفع
لشکر جغتای ترغیب و تحریض مینمودند تا از جادهٔ مستقیم منحرف گشته برای صواب کار
لشکری فراوان و حشری بی پایان جمع آورده با تجمل و زینتی تمام عنان عزیمت بطرف شام
تافت و چون بدمشق رسید و در استحکام شهر و ضبط و نسق اسباب حصارداری مبالغه
لا کلام نمود و بوسوسهٔ شیطان دیو نفس بنیاد مکر و حیله آغاز نهاد بیت سوی بنهاد دام
در حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد بیان این سخن آنست که فرج شادی را که لباس
اهل فقر متلبس بود بغایت سخن‌ور و فتنه انگیز برسالت نامزد کرد و دو فدایی را که رفیق
ساخت که ملازم او باشند تا در وقت فرصت بخنجر زهرآلود آسیبی بذات همایون صاحبقرانی
رسانند و آن مفتن صوفی دیش با آن دو فدایی که هر یک را خنجر زهرآلود داده در ساق موزه
داشتند روی براه آوردند بر سلطنت مصر نهاده و بمقصد رسیده بی دهشت بادای رسالت قیام نمودند
آخر الامر بفر دولت روز افزون حضرت صاحبقران صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خجسته مسعود
که از نویسندگان عظیم الشان بود بیرون آوردند و مفسدی که مقدم فرستادگان بود تمام
کیفیت واقعه را بصورت راستی در میان نهاد صاحبقران سوید منصور صلابت و صدقات
نفوذ احتیاج رسانید بر زبان گوهر افشان گذرانید که هرچند اهل سفارت در تورت و آئین سلطنت
باز کشتن معاف اند اما این شخص که از کمال خبث و شرارت بری اهل تصوف آمده
و ابقای او وهم دیگران را محض وبال و موجب خسران و نکال تواند بود لاجرم بتیغ و اجل الاذعان
شغادیوست که طریق او را گوش و بینی بریده بانوشته پیش حاکم مصر فرستادند و
روانه و قطع منازل نموده بنواحی دمشق رسید و قصبه سپاه مقام سپاه ... شقاد
گشت و جهت رعایت حزم و احتیاط بساقیان پیرامون اردوی همایون خندق کندند و
و بند استوار کرده بیند و حضرت صاحبقران بلند مکان بر فراز پشته بر آمده برج و باره شهر را نظر

درآورد و اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت کشاده هم از کرد راه دست بردی نموده و شام
فرمان واجب الاذعان امیر سونجک بهادر دیگر بهادران پیش آهنگ حرب جمعیت مخالفان پیش رو
وار دست راست سید شیخ خواجه علی بهادر و از دست چپ امیرزاده رستم بهادر ایشان رایت
مبادرت برافراختند و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای نصرت انتما وزید شامیان راه
انهزام پیش کرفتند و لشکر منصور از ایشان بعضی کشتند و فوجی اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند
شحنه قهر بریخت خون دشمنان و شدند و جماعت بندیان که از حلب همراه آورده بودند فرمان داد
هم بتیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب شد از پرده غیب امری بس عجیب روی نمود و مفصل
این مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری و دلاوری او در بین اوراق بکرات گذشته
در هوای سکر و مستی باغوا و اغراء شیطانی مفسد فتنه انگیز از اردوی همایون بیرون آمده متوجه
شهر دمشق شد شامیان از این حرکت صبح اقبال الذی مطلع آمال هو مبدأ ... کردن مقدم او را بغنیمت
ظفر شناسند و خواستند با آیین و عظمتی تمام بشهر در آوردند از مراسم تعظیم دقیقه فرو گذاشت نشد
و از ملازمان امیرزاده مسافر السعدی و شخص امیرشاه ملک زکا الدین واقعه را کماهی ساختند و اکثر
حادثه را بعرض صاحبقران رسانیدند و چون روز شد اردوی همایون کوچ کرده بیک فرسخ
صحرایی که بطرف مصر و کنعان واقع است محل نزول خدام سپهر احتشام گشت و برطبق فرمان لشکر تمام
در کرد اردو وارسنک عقدار بالای شخصی بلند قامت برآوردند و پیرامن آن خندق کندند و دراو
بهر طرف هر طایفه از برای پاس متعین شدند و بعد از دو روز صاحبقران کردون غلام شاه
بوهل ابو رسالت پیش فرمان فرمای مصر و شام فرستاد زبده سفارت آنکه امارات و علامات
جرم و عزم ملازادر امر جهانگیری به شنیده آید و دانسته و بر عقلای ایشان مخفی نماند که غرض سلطان
نامدار از کشیدن لشکرها و کشودن کشورها و ارتکاب مشارعت اسعاد و التقی ... شکیر ابراد
رعایت ناموس تمام است مصرع وکر نیم جان نام اغتام است مقصود از تمهید این مقدمات آنکه
چند نوبت ایلچی را طلبیدیم و نفرستادید تا عاقبت مهم بسر بران شد که اردوی کیهان پوی متوجه
بانجانب کشت و از این سبب پریشانی و اختلال بسیار باحوال ساکنان دیار شام راه یافت و معمر ملک
اگر ایلچی را بدرگاه ما ارسال نمایید و در روی منابر و وجوه دنانیر را باسم و لقب مجسته ما بیارایید
بساط مخالفت در نوردیده شود و طریق مشارعت مسدود کردد و رعایا و سپاهیان در ضمان سلامت

وعلت

وعادیت مانند والاسباب ظفر پیام اشاعت و عادت و سبی و نهب و غارت و خسارت عاید
دار نبود مبادا که از سعی ایشان مبانی دیار و بلاد اسلام منهدم کردد و نقوش تمام بخاطر ایشان در افتاد
طریق سداد او داد مسلوک ... کرد امرجزم قرار داده ... موجب شوعقل بکار دارند و دین
و دهر جرح خواهی بسند و چون فرستاده بشهر درآمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق اعزاز و
احترام تمام بجای آورده در تفقد و دلجویی او کوشیدند و چون در آن بلاد و دیار آتش
بازی و رعد انداری بسیار بود بسند و ایمعنی در نظر ایشان وقعی لا کلام دارد جمعی کثیر از آن
طایفه را پیش فرستاده حاضر کردانیدند تا هنرهای خود قیام نمودند و این صورت را از نسخه نان
و نوع خویش تصور کردند و بنا افتادند که میلاد ... شهر در حرکت آید ... آتش از دهانها ... لیکن
و بعد از اتمام القصه پادشاه بوهل ابو امقضی المرام باز کرده بند و در عقب او اشراف و اعیان را
بیرون فرستادند و ایشان در پایه سریر اعلی معروض داشتند که حکام دیار مصر و شام می کویند
که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیاد و ...از طریق مخالفت و عناد بغایت هر چند ایلچی را آوردیم
که مجلس حضر ... سلطان ... و بعد از این ... فرمان بر داری بجای آوریم و از مقتضی رای
جهانگشای سر مویی تجاوز و تخلف ننماییم و اکنون بعواطف پادشاهانه امیدواریم و خاطر بران
قرار داده ایم که چون راه مطاوعت مدة العمر نسیر بر حضرت صاحبقران ابلچیان زر و خلعت
باز کردانید و چون اردوی بزرگ ... در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در آن
یورت از علف اثری نماند فرمان عالی نفاذ یافت که یورت بجایی علف خور که در شرقی شهر واقع است
نقل و احتیاط دار آورند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده و چتر نزول موکب همایون موضع
مناسب پیدا کرده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بهر طرف روند تا چهارپایان را
علف باشد و چون اردوی همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور آنکه لشکر جغتای بنا بر
وهن و فتور و ضعف و قصوری که بحال ایشان راه یافته است طبل ارتحال کوفتند بجانب شرقی متوجه
شدند باید بیکدیگر کفتند که فرصت غنیمت باید شمرد و کار از پیش بر دهر اکر دراین ولا بمسابقت اجتماع
از شهر بیرون رویم و از پس پشت جغتای درآمده بر ایشان حمله کنیم هیچکس را زمام اختیار بدست
نماند و جمله متفرق و پریشان کردند و آثار شجاعت و جلادت ما بر صفحات دهر بر کار بماند
این اندیشه باطل و سودای ناسد مجموع جندیان مصر و شام جیبه و جوشن داوودی پوشیدند

عربی بدست کرفته وشمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند وپیادکان شهر واطراف که
در آنجا بودند جمع آمده بودند وتیر وکمان وسیف وسنان وکارد وخنجر وسایر اسلحه بدست
کرفته کروهی انبوه از آن طبقه سر در پی سواران نهادند وچندان خلق از شهر بیرون آمدند
که صحرای دمشق از ایشان مالامال کشت ودر ظاهر شهر اکثر جلادت اجتماعی دست داد که مثل آن
در یک مکان هیچکس نشان نمیداد وچون قراولان از وقوع این حال حضرت صاحبقرانی را
خبر دادند آن حضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان در حد زوال رسیده است ودولت از دودمان
مصریان انتقال یافته دست در عروة الوثقی توکل استوار ساخته باز کشت ودر روی جلادت نهاد بعد از آن
در میان [illegible] که لشکریان فرود آمده بودند واز [illegible] واحمال واثقال بنا های ترتیب دادند وخیمه وخرکاه
وسایبان وبارکاه برافراختند وشهریار دین پناه با پنجاه کس از خواص ملازمان بالای پشته برآمد
بتصور عنان وعرض [illegible] مشغول کشت وبعد از مسئلت ظفر ونصرت از درکاه احدیت [illegible]
در کاه حضرت انتساب آمد از غریو کورکه وکوس ونعره مردان وصهیل اسبان در ارکان [illegible]
البقیان افتاد در این اثنا امرا جوانغار تمام رسیدند وحکم واجب الاذعان صادر شد که از امرا [illegible]
امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ وامیرزاده ابابکر وامیر سلیمانشاه وباقی امرا بهادران روی [illegible]
خصمان آوردند وایشان بامتثال امر قیام نموده پای در میدان مقابله نهادند واز جوانغار سلطان محمود خان
وامیرزاده خلیل سلطان وامیر جهانشاه وغیاث الدین ترخان وامیر توکل بادکاه برلاس وشیخ ارسلان
وپیر علی سلدوز ودیکر امرا وبهادران تومان وقوشون [illegible] وکشتن وتاختن وبرانداختن
مشغول شدند ودر مقدمه هراول قول از امرا تومان امیر سونجک وامیر شاه ملک وسید خواجه شیخ
علی بهادر واز امرا قوشون صاین تیمور ومحمد آزاد وتوکل باورچی وسایر بهادران نصرت انتما
شجاعت وبهادری برافراخته وبازوی نیزه زدن وتیغ راندن برآوردند واز جمیع جوانب آتش
پیکار بالا کرفته هول روز رستاخیز ظاهر کشت ومیان جان وتن ومیان سر وبدن افتراق روی نمود
آخر الامر نسیم فیروزی وظفر بر پرچم رایت نصرت اثر وزید ولشکر تیره روز شام روی بانهزام نهادند
وسپاه سپهر احتشام شامیان را تا کنار دروازه دمشق راندند وبسیاری از ایشان بتیغ ستیز کشته
وبر خاک مذلت وهوان انداختند وچندان پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب وهم از احصای
عدد [illegible] آن نتواند رسید واین واقعه عظمی در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الاخر سنه [illegible]

وتماما

وتمامه اتفاق افتاده ودر اثنای حرب وضرب امیرزاده سلطان حسین که میسره سپاه شام
[illegible] او واعتضادی تمام داشت در مقابل امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ افتاد و[illegible]
نوچین از ملازمان رکاب جناب شاهرخی باو رسید وعنان اسبش کرفته [illegible] خویش
بر دوخود بتعجیل [illegible] صورت کرفتاری او را بسمع همایون حضرت صاحبقرانی رسانید [illegible] مطاع
بحبس وقید امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت وبعد از چند روز [illegible] شجاعت امیرزاده
شاهرخ چوب یاساق زده بکذاشتند اما [illegible] در مقام [illegible]
نشان نداشت القصه روز دیکر شهریار هفت کشور از معسکر [illegible] کوچ کرده [illegible]
مسافت قطع نموده در دامن پشته نزول فرمود ودر روز دیکر از آنجا [illegible]
صد [illegible] که [illegible] ووضیع [illegible] آراسته در حرکت آیند ودر پیش صفوف عساکر کردون
مآثر از پیلان شکوه مند کوه مانند صفی ترتیب دهند ودر میان وخرطوم آن دواب [illegible]
سلاحهای کوناکون [illegible] ولشکر قیامت هیبت بدین آیین [illegible] نزدیک
بدمشق رسیده بالای موضعی رفیع که بر شهر مشرف بود برآمدند وکوس وکورکه زده سورن
انداختند دمشقیان چون بر کیفیت سپاه ظفر پناه که [illegible] بران اطلاع نداشتند وقوف
یافتند وخروش [illegible] وغوغای [illegible] در دشت محشر شنوند استماع نمودند حیرت ودهشت
ودهشت تمام بدفع قضای مبرم مشغول کشتند ولشکریان [illegible]
کنار جوی [illegible] که حکم خندق [illegible] اردوی همایون
حصاری ترتیب دادند وبعد از رعایت حزم واحتیاط بر حسب یرلیغ جهان مطاع سواران [illegible]
از جوی بکذشته در برابر دشمن صف کشیده مخالفان اکرچه بسیار بودند وآلات وادوات
حرب کماینبغی همراه داشتند اما از بیم دست بردی که در روز [illegible] مشاهده کرده بودند مجال حرکت
نداشتند لاجرم بر جای خویش توقف نموده قدمی پیش ننهادند ودر این اثنا والی مصر وشام با امرا
عالی مقدار [illegible] وجمعی دیکر از خواص ومقربان [illegible]
داشته بودند [illegible] که در دفع این واقعه عظیم رای [illegible] بعضی کفتند اکرچه [illegible]
[illegible] وطایفه از مردم این دیار بقتل رسیدند [illegible] والمنة که شهر وحصار [illegible]
وسپاه تیغ زن [illegible] استظهار [illegible] وثبات قدم نمودند [illegible]

دولت خود نگاه داریم جمعی عقلا که در پیش تجربه و کیاست ممتاز بودند ازان تدبیر که تقدیم نمودن
بی حمیت نمی باید زدند و گفتند که خودرا باید اندیشه باطل و خیال فاسد بازی دادن کان حضرت
و در اینساعت که آن جماعت بی رعایت ضبط و محافظت کوچ میکردند بسیار از جماعتی از رفقای ایشان
در آمدیم و آنچه مقدور و میسر بود در کسر و انکسار ایشان سعی و کوشش نمودیم چون بواسطه حصار
فایده بران مترتب نشد گفتیم چاره آنست که امیر این قوم را بشفاعت دلیذیر تسکین دهیم و چون
زمام از اکلیس (؟) و کوارى پوشیده نزدیک ولایت شام که همه در پرده ظلام باسواران خویش از مصر
و در این شهر ازینچنین دیان رعایا که همی بد از جهت حفظ مال و اهل و عیال خویش جنگ کنند قلعه
وحصار و قلعه و حصار نگاه داریم تحصیل المطلوب و الا با خود در الزعنر (؟) باب همات بساحل بجات
بالنسیم همه را این سخن مستحسن و مقبول افتاد و فرخ حاکم مصر و شام الهی بعد ازین صاحقرانی فرستاد
کاسخه دیروز واقع شد رضای ما بان مقرون بنود جمعی از جهال و ارذال بران حسارت
اقدام نموده بودند و ما بر همان عهدیم که معروض داشته ایم اگر رای عالی صواب بیند لشکر بازگردد
دست از محاربه باز دارند تا ما در ادای انقیاد پیش آمده بخدمتی که متعهد گردیده ایم وفا نماییم ایلچی
پادشاه رسید و پیغام بگذارد و پیش کشی که داشت بگذرانید بطریق در زمان حضرت منصور همان
از معرکه بر تافته عزم کوچ فرمود و آمدند و چون سلطان مملکت ... از بیم لواکب کواکب گرد و ...
هنگام شام دوی امرا و اعیان ولایت حوزه بنهاد فرمان فرمای مصر و شام با اکثر امرا و خواص و مقربان
و مخصوصان ساختگی که بی کرده در نیم شب بی صلابت تفرقه در داده و سوار شدند و از دمشق برون
آمده روی فرار بصوب مصر آوردند جمعی که در میان نهضت عنان شام بی انتهای داده بودند از ایشان روی گردان
کردان شروع به تحصیل هر چه تمامتر پیش امیرزاده شاهرخ آمد و کیفیت حال باز نمود شاهزاده مشار الیه
ان بحضرت اعلی ولی فرستاد و چون رای عالم آرای بران قضیه مطلع گشت و فرمان واجب الاذعان صادر
که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه از جوانغار شهر را مرکز وار در میان گرفتند تا کسی بیرون نتواند و از آنجا
با شکین سونجک و الله داد و برندق جهانشاه و علی سلطان و دیگر بهادران و شهریاران و غلامان چندان
در عقب گریختگان روان شدند و بسیاری از سواران را پیاده ساختند و خاک هلاک بر ما حسد دیدند کران
هر چه داشتند از قماش و ناطق بگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند و در دیگر که شهر سواد
کرد و در غلام سپاه شام را انهزام داده متوجه تسخیر حصار دمشق و دیگر تمام شد حکم قضا امضا صادر شد

کرنجان

که لشکریان بترتیب تمام در حرکت آیند و از باهستان که نشر شهر را در میان گیرند ایشان
بر حسب فرموده عمل نمودند و آنحضرت خضر ابلق را که از مستعدات سلاطین الظاهر والی مصر بود
و در برابر قلعه واقع بود بفر وجود همایون خویش تزئین داد و شاهزادگان کامکار و نوئینان رفیع
مقدار در عمارت طاهر که ظاهر شهر است نزول کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق
عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند و چندان اقمشه و امتعه غریب و اسلحه بدیع
بدست عساکر گردون مآثر افتاد که انامل محاسبان حال الایام از شمار آن عاجز آمد و صاحبقران
با کرم سیرت از حسن عقیدت و صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضی الله عنهما
که از ازواج طاهرات سید کاینات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بوده اند
در زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قرشی بود سوار شد و در آن بقاع متبرکه
مراسم نیاز بتقدیم رسانید و روی توجه بمنزل همایون نهاده رعب و هراس بر ضمایر اهالی دمشق
استیلا یافته سادات و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف دروس و اعیان بقدم الحاح
داوطلبان از شهر بیرون آمدند و بپادگاه فلک اشتباه رسیده و زبان بدعا و ثنا گشاده پیشکشها
و تنسوقات بی اندازه کشیدند و مال الامانی قبول کرده رخصت مراجعت یافتند جهت تحصیل
این وجوه ضبط و نسق امور شهر امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و تواچی کان
خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بنفس دمشق در آمدند و روز جمعه بر سر منبر مسجد
بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون حضرت پادشاه ربع مسکون خواندند ذکر فتح قلعه و رکوب رایات
صاحبقران منصور و بیان قضایا و امور دمشق ... و چون شهر دمشق بعد از فتح بسر برد
بی کلفت جنگ و مشقت محاصره در تحت تصرف بندگان صاحبقران ملک رضوان در آمد و از اوکرد
که شهری بکوهی منضم اهل بود با طایفه از جنیان که در قلعه بسر میبردند رایت خلاف
بر افراختند و بنیانی و بر آن حصار معروف شده آتش در دم و پیکار بر افروختند و آن حوالی
قلعه بود در غایت استحکام و استواری چنانچه از کنگره تا اساس سنگهای بزرگ تراشیده
پرداخته آمده بود و از بلندی و عروج سر بفلک البروج کشیده و خندقی پر آب فراوان داشت جنگی
متعهد بود و سالهای بدان از حوادث دوران مصون و مامون و از تهیه آلات و ذخیره
قلعه حصار در جانب عالم سوز بضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر اسباب همانعت و ممانعت که اهل

آماده و مهیا داشتند و هیچکس را مجال آن نبود که پیرامون آن گردد حضرت صاحبقران کشورگیر
اندیشه در تسخیر قلعه چنین متین رصین که اشته فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان و سایر
سرداران و لشکریان بترتیب پیش بر حسب اطراف آنرا احاطه نمودند و سرکارها بخش کرده بترتیب عرادها
و منجنیق و دیگر ادوات حصارگیری مشغول شدند و سه لچور ساختند چنانچه بر قلعه مشرف
بود و نقب زده آب خندق را بیرون بردند و خرکها در خندق راندند نقبیان آهنین چنگ کندن
سنگ اشتغال نمودند و از بالا باران بلا باریدن گرفت رعد و ناوک افکنان و آتش بازان حرارت
بخود راه داده از سر جد و اجتهاد بمهماتی که مفوض بایشان بود مشغول شدند و در اثنای این
اوقات اشارهٔ علیه صدور یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و
امیر جهانشاه و دیگر نوئینان قشلاق بجانب کنغان کنند و تمامت جهادیان سپاه نصرت
نشان در حمایت رکاب سر علم بخار دوانند و بر مقتضی فرموده عمل نموده در خلال این احوال
نقبیان سنگهای بزرگ به آتش انداختند و سرکه بران ریخته سر سنگ شکسته بیرون می‌آوردند
و در تجویف برج و باره وظایف سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و پیش از همه برج برج طار
که در کار آلتون بخشی بود و بلندترین مجموع برجها بود و مجوف ساخته در زیر چوبها کردند و حسب
فرمان آتش دران زدند تا فرود افتاد و راه گشاده شد و بهادران لشکر منصوری بشعار سپرها
در سر کشیده بتعجیل تمام متوجه حصار شدند ناگاه سقفها و دیگر از دیوار برزمین آمد و غباری
عظیم پدید آمده غباری عظیم پدید شد و قریب هشتاد کس در زیر آن بماندند لشکر جلادت شعار
که بالاستعجال متوجه قلعه بودند باز ایستادند [illegible] جهت را مستحکم ساختند
اما خوفی عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافت و از جرأت و جسارت خود پشیمان شده بواسطه اعلام
کلمه عصیان یارای بیرون آمدن نداشتند بار آتش در نقبها زدند و جانب دیگر از دیوار جهاد
بیفتاد و با لقمه [illegible] کوتوال و کلانتران قلعه در وادی عجز [illegible] روی توجه باستان نصرت آشیان
آوردند و مفاتیح خزاین و مقالید دروب را [illegible] سپردند و بزدار گذر بس اهل حصار
بود بر حسب مثال واجب الامتثال بیاساق رسید و اموال [illegible] تصرف دیوان آمد
وان محصولات اوقاف [illegible] شریف [illegible] معتبر بود و چون رای عالم آرای بران مطلع شد حکم
کرد که هیچ آفریده دست تصرف بدان دراز نکند و یکی از تواجیان [illegible] مجاز داشته

بود

بود خدمتش باشارت شحنه سیاست چوب بسی ویش بزده [illegible] بر داشته
بود خدمتش را باشاره آنحضرت در صدد بیع غله آمده هر یک من از ان به سه دینار
کپکی فروختند در آخر سال بود و ایام پریشانی و خوردنی بسیار کمیاب شده و مبلغی خطیر
از آنجا حاصل کرده مجموع را بخداوند آن تسلیم نمودند و باقی اهل قلعه را از صغیر و کبیر
و فقیر و غنی اسیر کردند و محترفه را از ایشان جدا ساخته دیگر پیشه‌وران [illegible] بخش کردند
که جانب کوچ به سمرقند رسانند و همچنین حکم شد که مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان که هر
دو مهرهٔ اطبا بودند خانه کوچ بدار السلطنه سمرقند نقل کنند و در خلال این احوال حضرت
صاحبقران از قصر ابلق بکوشک تجاش که مسکن یکی از امرای عظیم الشان شام بود نقل فرمود
و دران مقام روح بخش دلپذیر که مردم بهوا و هوس خود این همه عمارت رفیع ساخته
و پرداخته اند و از برای امهات مؤمنین یعنی حرمها خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم
هیچکس را همت و مروت نبود که بر سر مرقد فرخنده ایشان خشتی بر هم نهد چون این معنی
بر ضمیر منیرش گذشت فرمان داد که بر سر مرقد او و مزار دختر [illegible] عالی مرتبه سازند و از شاهزادگان
امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و از امرا امیر شیخ نورالدین و علی سلطان و منکلی
خواجه را فرمودند تا دران باب اهتمام نمایند و ایشان بامتثال امر قیام نموده غایت سعی مرعی
داشته مدت بیست و پنج روز دو گنبد از سنگ سفید تراشیده که در رفعت [illegible]
از عمارت [illegible] استکمال یافت و چون نقد [illegible] آن بلاد نقره مغشوش بود
بمقتضی حکم [illegible] شسته و بخلاص برده [illegible] مثقال
و ده مثقالی و کمتر از ان بلقب همایون و اسم عالی مزین ساختند و کثرت نقره در میان لشکریان
بمرتبه رسید که در اندک زمانی از حاصل دار الضرب مبلغ شش هزار دینار کپکی بخزانه عامره واصل
شد و اشارهٔ علیه بارسال فتح نامها و فرستادن خطبه و سکوک باطراف ممالک جهت خوانین
و اقارب و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان نافذ گشت و مبشران فرخ پیام [illegible]
و تحف [illegible] دلپذیر [illegible] روی توجه بممالک ایران و توران نهادند و صاحبقران جهانگیر حکم
حسن را بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه با سایر [illegible]
جنک بجانب ساحل دریای [illegible] رفته و [illegible] نواحی [illegible] و ایشان [illegible]

بامداد یافت مجموع آن ولایت غارت و تاراج کردند و با اسباب و اموال بیکران کامیاب و کامران بکنعان
باز گشتند و جماعتی از امرا مثل الله داد و اتلمش را بکنعان فرستاده امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شاهرخ را
با جمعی از سرداران سپاه که در موکب ایشان بودند طلب داشتند و مقارن وصول شاهزادگان و
نوئینان زحمت نهضت تبدیل یافت و در اثنا این حالات صاحبقران روشن ضمیر اندیشه [illegible]
گذشته و در مجلس خاص مشحون بسادات و علما و مقربان و خواص بر زبان خجسته بیان گذرانید که جمع
ما میرسد که در آن اوان کرم و ایمان با اهل بیت بنوعی معادات میورزیدند بتخصیص معاویه و یزید
که نسبت جلادت و ابن عم و وصی حضرت رسالت پناه و سبط مکرم و امیرالمؤمنین حسین علیه السلام
از ایشان آن نوع حرکات ناپسندیده صدور یافت سکان شام بالاتفاق در آن افعال نکوهیده و
اعمال ناپسندیده موافق بودند بلکه باقصی الغایت معاونت مینمودند عقل در آن [illegible]
بسیار مستبعد مینماید که حکومت طایفه که از امت افضل انبیا و سرور اصفیا باشند و بیمن دعوت و ارشاد
آنحضرت از تیه ضلالت و غوایت رهایی یافته بر چشمه عنایت و هدایت رسیده باشند بجان
اهل بیت او بکوشند و با دشمنان ایشان دوستی ورزند هر گونه جور و ستم و ظلم و تعدی در باره طاهرین
و طاهرات و طیبین و طیبات روا دارند ان هذا لشیء عجاب و اکنون این نقل بر [illegible] رسید
جز اگر بخلاف آن بودی از دیوان عدل مالک الملکی که جمله ملوک و سلاطین بداغ عبودیت او علم
مباهات و افتخار باوج فلک دوار برافراختند بجزا و سزای ایشان حوالت باولاد و احفاد ایشان
که شبیه بآبا و اجداد خود متصف اند برفتی و از مقتضیات [illegible] با آنکه هفتصد سال [illegible]
نخل و جمال از باطن تیره خویش رخصت نیافت [illegible] بجهاد
دیوار طرح اندازد و از ابتدای رحلت ایشان تا غایت [illegible] و هم محبت حضرت رسالت
بر طرح و درفع بوده جانب دشمنان [illegible] و بعد از ادای این کلمات که دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان
مکرمت آیات دارد خلایق را صفای عقیدت آنحضرت مجددا معلوم شد و در روز چهارشنبه دوم
غره شهر شعبان سنه ثلث و ثمانمایه سپاه ابهت مآب بر نیت غارت و تاراج روی بشهر دمشق نهادند
و دست تسلط و استیلا بنهب و غضب گشاده طریق مصادره و مواسا جستند و اهالی دمشق را
از پیر و جوان و قوی و ناتوان و شیوخ و اطفال و نسا و رجال باسیری گرفتند و انچه سالها از بحر
و کان اندوخته بودند از در و جواهر و زر و نقره بیک ساعت بدست لشکریان پادشاه [illegible] پیوسته

کرهادنکران

کرهادنکران اردوی همایون صوف قماش و کتان روسی و سقرلات عمل بنات و سایر تمامت
اسکندریه و مصر که جهت [illegible] کرده بودند بی اندازه گرفتند و بجای آنها نقود داغ [illegible] حوایج
و اوانی نقره و دیگر صنعات از کم و افر بار میکردند در تضاعیف این حالات از مشعله قهر الهی
آتشی در دمشق افتاد و مطبقه و سه طبقه آن که از چوب ساخته بودند و بریک و روغن زین
داده بودند و بر طبقه سنگین بناها دمار سوخت و بیش از آن که آتش در آن شهر [illegible]
سعی و اهتمام اکابر و اشراف عامه مردم در اطفای آن نیکرد و بحکم محترق میکشت آتش [illegible]
و در ابواب [illegible] و تمرد هیچکس [illegible] و در اوان احتراق این شهر [illegible] مخمسه
شهریار آفاق [illegible] امیرشاه ملک را با فوجی از لشکریان آتش آهنگ نفرستاد تا مسجد جامع
بنی امیه را از آن حادثه صیانت نماید و چون سقف آن بنا از چوب بود سعی و کوشش [illegible] البته
مفید نیفتاد و شعله غضب پادشاهی جهان بالا گرفت که منار غربی مسجد مذکور که از سنگ
بر آورده بودند و تمام خاکستر گشت و منار [illegible] که بلسان فصاحت بیان صاحب شریعت غرا علیه
من صلوات انماها وعده داده که نزول مسیح عیسی بران خواهد بود و در زبانه [illegible] آنحضرت
عمار بیضا مذکور شد با وجود انکه اصلش از چوب است [illegible] سالم ماند [illegible]
آتش در آن تصرف نکرد و چون تمامت دمشق بسوخت و انچه در آن شهر بود تاراج رفت آتش نهب
و غارت در تمام بلاد شام افروخته گشت رای عالم آرای پادشاه جهانگشای عزم معاودت
تصمیم فرموده از موقف عنایت اشاره علیه صدور یافت که اسیران دمشق و سایر ولایات شام را
رها کنند و بموجب فرمان [illegible] دمشق را جمع آورده [illegible]
رسانیدند و در روز شنبه چهارم ماه شعبان حضرت صاحبقران گردون توان دوستکام و
کامران از موضع [illegible] که بجانب کنعان واقع است در حرکت آمده براه [illegible]
و غوطه رسیده نزول اجلال فرموده و آن منزل که [illegible] بود از فردوس جنان و باغ رضوان
حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشعر بر آنکه امیرزاده محمد سلطان که در سرحد
مغولستان بموجب فرمان نشسته بود بخداداد حسینی و [illegible] ضبط آنحدود و نواحی
بگذاشته متوجه [illegible] و این دو مثال بمهر آل تمغا موشح گشته مصحوب [illegible]
خواجه ارسال نمودند و صاحبقران از آن مرحله نهضت نمود و [illegible] قطع فرموده [illegible]

موکب حضرت قرین شکار گشت و بنابر آنکه اهالی آن بلاد در مقام عصیان و ابر حضرت شعار انقیاد
انقیاد پای بیرون نهاده بودند از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان نرسید و آنحضرت بعد از
تقدیم مشورت شاهزادگان و امراء عظام را با افواج لشکر قیامت اثر بجانب و اطراف فرستاده
از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و مقتفی را
باده هزار سوار بطرف شهر ترمد که از بناهای حضرت سلیمان پیغمبر است علیه السلام روان شدند با حشم ذو القدر
کرکری بحشم فرستادند و امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با جمعی از کس متوجه صوب
انطاکیه گشتند و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغای بوغا برلاس و تمور خواجه آقبوغا و علی
سلطان تواجی و دیگر سرداران بلیانزده هزار نفر روی بترکمانان کوتاه کردند که در کنار فرات نشسته
بودند تا شهر بیدیر رفته دویست هزار گوسفند از حشم ذو القدر گرفتند و آن جماعت که بخشه
خود را بکنار انداختند و شاهزادگان مذکور با لشکر منصور از آنجا بازگشتند و از جول کند
بکنار فرات آمدند و بیلی آب روان شدند و امیرزاده سلطان حسین با امیران جوانغار
بانطاکیه رسید آنچه یافتند بباد تاراج دادند و از آنجا عنان بصوب حلب تافته در راه امیرزاده
خلیل سلطان و لشکر قول که در نخل را از آن مرفتند ... ملحق شدند و باتفاق متوجه قلعه الروم
شده در آن حوالی بترکمانان رسیدند و آن قوم بی عاقبت در برابر ... کردند ... مانند
دست تهور برنمودند و بکار کشادند و عاقبت شیخ حسین پسر کوچک کدراس و ... ترکمان بود
کشته شد و برادرانش از مقام ستیز روی بباد بر کرین نهادند و سپاه بهرام انتقام تیغ
از نیام بیرون آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان گرفتند از آنجمله زیاده
از هشتصد هزار گوسفند در شمار آمده چون پادشاه ظفر لوا بحوالی حمص رسید شنید
که اهالی آنجا از بخت بد و طالع نحس اظهار مخالفت کرده عماراتی که سپاه نصرت انتما گاه
توجه در آنجا ترتیب داده بودند کنده اند و ویران ساخته بنابرین فعل نکوهیده شعله خشم
جهانسوز بالا گرفت و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آورده سکان آن شهر را اسیر کردند و
آتش در آن شهر و مساکن ایشان زدند و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل
چون بحوالی حلب رسید سید عز الدین هزار کری و شاه شاهان سیستانی و موسی توشقا
و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب فرمان آنرا بیست کرده بودند و آتش در قلعه زده

بقیه عمارت را بسوختند و رایات نصرت انتما از نواحی حلب نهضت نموده بجانب کوچ بر کنار
فرات رسیده و در این مکان امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امراء برانغار بموکب ظفر
نشان پیوستند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراء قول و جوانغار
پیش آمده بعز زمینبوس استسعاد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند
گوسفندی در اردوی با آن عظمت بیک دینار رسید چون در آن یورش امیرزاده سلطان حسین
آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بود سر انجام جرائم او در قلم عفو بر زلات او کشیده شرف
ملاقات ارزانی داشت شاهزادگان و امرا که بر جیقون رفته بودند با اعیان بسیار باز گشته
باردوی همایون ملحق شدند یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که از فرات عبور نمایند از جهت
گذرانیدن رخوت خاصه دو کشتی از بیره آورده بودند و نوینان و لشکریان بکوب سر وشنا از آب
بگذشتند و بحوالی قلعه بیره نزول فرمود و والی آنجا بقدم اخلاص بیرون آمده بتقبیل زمین
و مکنت خویش چنانکه شایسته نمی نماید بگذرانید و مشمول عنایات خسروانه گشته حکومت آن موضع بر
وی قرار یافت و از عبور لشکر منصور گرد ملال بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار نشست و در اثناء
این اوقات امیر قراعثمان بدرگاه فلک اشتباه آمده و پیشکشات بمحل عرض رسانیده بلحظه نظر عنایت
و عاطفت منظور شد و چون چتر دولت از شهر باکاماکا از آنجا در حرکت آمد خاطر خطیر آنحضرت میل
شکار نمود شاهزادگان و امرا و سایر ملازمان پنج روز را جرگه انداختند و در حیز راس العین
جرگه بهم رسید شکار بسیار بتیر و تیغ افکندند و از شکارگاه متوجه روها شدند و اعیان
و اشراف آنجا با تحف و هدایا باردوی اشرف اعلی آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند و
رایت نصرت انتما از روها نهضت نموده بحصاری رسید که موطن جمعی از ارمنیان بود لاجرم فرمان
قضا امضا نفاذ پیوست که مجاهدان دین آن موضع را از خبث وجود کفار ارمنی پاک ساختند
و اموال ایشان را غنیمت گرفتند قلعه را منهدم گردانیدند و در این اثنا هندوشاه خزانچی از سمرقند
آمده تحفه های خوش رسانید و نوکران آقایان و خواتین که همراه او باردوی بزرگ رسیده بودند تحف
و هدایا ایشان معروض داشت و اخبار صحت و سلامت حضرات بازگفتند و رایات ظفر قرین روی
بماردین آورده هندوشاه و نوکران آغایان و خواتین که همراه او آمده بودند با کتابت و پیشکشات رخصت
مراجعت یافتند و سلطان حسین کیجی که بحسین کیف اشتهار دارد و حاکم او بحرین و دیگر سرداران اطراف

واکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نموده از عنایت شامل و عاطفت کامل پادشاهانه محسود و مغبوط
سایر اعیان و اشراف گشتند و چون سلطان عیسی حاکم ماردین که چندگاه بموجب فرمان در
قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود و در حین حکم بخشش و اطلاق او عهد و پیمان در میان آورده
سابق آنرا بایمان غلاظ شداد استوار کردانیده بود که مدة العمر مراسم خدمات تقدیم رساند
در استرضای خاطر مقدسان عتبه علیا بهیچ وجه اهمال و اغفال جایز ندارد و درین وقت که حضرت
ملک فرسای متوجه شام شد مناسب چنان نمود که بنفس خویش در سلک خدام عالی مقام انتظام
داشتی و اگر بنابر فرط جواد اعذا المعنی را مستبعد شمردی باری که یکی از فرزندان یا برادران
با خراز آن سعادة تعیین فرمودی و چون دربن لعود از اندیشه باطل و رای فاسد تقصیر کرده
از قلعه بیرون نیامد و مراسم استقبال بجای نیاورد و چون ظاهر ماردین از فر وجود پادشاه
باداد و دهش حضرت فرای چرخ برین گشت ضمیر آفتاب تابش بنابر تفقد و التفات بر حال او
ایلچی فرستاده خدمتش را طلب داشت سلطان عیسی از کمال شقاوت بشیوه غفلت از گوش
بیرون نیاورده و کشف وار در چهار دیوار حصار خزید از امتثال مثال عذر جست و بنابر آنکه
محاصره و استخلاص قلعه ماردین بر طول زمان محتاج بود و علف حواری که علیق اسبان و تنکوپان
از آنجا حاصل شود در آن حوالی نبود از موقف جلال یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که محصول و مزارع
مجموع اسواق و دور و قصور آنرا با زمین هموار و یکسان ساختند و تر و خشک آن ولایت را که قابل
احراق بود باتش قهر و غضب بسوختند و درای ممالک ستان امیر قراعثمان را که بان قلعه قرب جواری
داشت بعنایات بیکران سرافراز کردانیده امر فرمود که در محاصره سلطان عیسی تغافل و تکاسل جایز
و عنایات حضرت پادشاه حسن کیف و پادشاه اردبین و دیگر سرداران اطراف را که بتلقین
روی باردوی کردون حشمت و موکب حضرت قرین بقلعه نصیبین رسید یرلیغ عالم مطیع
صدور یافت که آنرا خراب سازند اهالی آنجا مقالید دروب پیش آوردند و روی استکانت بر زمین
نهادند و زبان بتضرع و زاری بکشادند عرق بخشایش در حرکت آمده فرمان شد که هیچ کس را زحمت
نشود و درین اثنا امیر الله داد مامور گشت که متوجه ترکستان شود و در اشپره حل اقامت
بمحافظت سرحد چین قیام نماید و خدمتش برحسب فرمان همایون بآنجانب روان شد ذکر لشکر
کشیدن و فرستادن صاحبقران زمان نوئینان بجانب کرجستان و طرف جبغتر الاسلام چون اردوی جهان مطاع

از ظاهر

از ظاهر قلعه ماردین در حرکت آمده کوچ کرد فرمان قضا امضا صدور یافت که امیر سلطان حسین
و امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و تمور خواجه آقبوقا و سید
برلاس شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه النجق شوند و بعد از فتح قلعه مذکور
بقلع و قمع و استیصال کرجیان نکوهیده احوال رفته و شاهزادگان مذکور با امرا و لشکریان منصور
رایت شجاعت بانصوب برافراخته در هنگام اعلام نصرت انجام بجانب سیواس و بلاد شام
ملازمان امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و اخضرآباد آقا ده شاه رخ و امیر حسن شاه بر مقتضی
اشاره ربع شهریاران اد واد و ایام بجانب حصار النجق رفته بر محاصره آن مبادرت نموده بودند و اهالی
با وجود قلت عدد از بی توتی بجان رسیده بپوست و چرم کهنه و قایر و روح حیوان میساختند
نقدان بالضروره دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نمودند کوتوال قلعه سلطانیه احمد اغلی را
بند کرده باردوی همایون فرستادند و شاهزادگان و امرا بحوالی قلعه اونیک رسیده از فتح
حصار النجق آگاه گشتند لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان تافتند و در آن ولایت دست تسلط
بغارت و تاراج برآوردند ملک گرگین چون توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت از در عجز و نیاز
در آمده ایلچی فرستاد که من یکی از کمترین بندگان آستان سعادة آشیان و هرگاه که لوای نصرت
سایه عاطفت برین دیار انداخته بدرگاه سپهر اشتباه شتافته غبار سم سمند جهان پیما را کحل
دیده بینا سازم شاهزادگان کس فرستاده صورت انقیاد و اطاعت او عرضه داشت ایشان
بایرم پرجاعلی کردند و دست از تخریب و نهب کرجستان باز داشته در منکول و آن حوالی توقف
نمودند تا از حضرت صاحبقران حکم فرمان بایشان رسید و در خلال این احوال یرلیغ واجب الاتباع
پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم بتعجیل عازم بغداد شوند و ایشان بامتثال فرمان
روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده در قبلی مدینة الاسلام فرود
و در آن هنگام شخصی فرخ نام از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت آن مملکت قیام مینمود و بواسطه
کثیر و جمعی همراه از اتراک که در بغداد مجتمع شده بود فرخ شقاوة فرجام خیالی خام در مخیله
داد و در مقام ممانعت و منازعت آمده خاطر بر رزم و پیکار نهاد و چون آوازه توجه لشکر
آثار در آن نواحی و حوالی اشتهار یافت امیر قلندر از سدلی و جان احمد از یعقوبیه بیرون آمده بخدمت
از دجله عبور نمودند و فرخ شاه از حله و سکاین از مسیب ... و السدیه در حریکدیگر پیوستند و با

باسه هزار مرد مکمل متوجه میدان رزم سپاه قیامت هیبت گشتند و از جانب امیرزاده رستم با امرا
و لشکریان سوار شده مخالفانرا آشکارا در میان کردند و بجانب دجله راندند در حوالی عمارت
امرا جهد جنگ اتفاق افتاد و چون احمد اغوجی از بهادران و لشکریان بقتل رسیدند و طایفه از مخالف
خود را در آب انداختند و غرق شدند و امیر قلندر و معدودی چند بهزار مشقت نیم جانی سلامت از
آنمعرکه غرقاب فنا بیرون بردند و فرج بی فرجام که بحکومت مدینة الاسلام اختیاری و وجودی
نداشت با وجود شکستی چنین که بامرا سلطان احمد راه یافت از ارادت بر عسکر دت و لعل و عسی را کار
کرده ابتدا در کوه عذر و بهانه میگفت و بزبان تزویر تقریر میکرد که سلطان احمد با من قرار داده و مبالغه
و الحاح نموده که اگر حضرت صاحبقران بنفس خویش متوجه این دیار گردد شهر تسلیم نمای تا هیبت ضرری
نرسد و بغیر آنحضرت هر چند شاهزادگان و امرا که بیایند در مقام مدافعه و مجادلت باش و بغداد را بهیچ کس
مسپار و بقدر مقدور شان خود نموده مملکت نگاه دار و من بر مخالفت بر پیشانی شقاوت بسته
علم جدال و قتال بر افراختم و بسیاری از رعایا و لشکریان را تربیت داده در محافظت شهر با خود یار ساخت
و در هر محل که دریای جیحان در تموج می آمد فوج فوج اعوان و انصار در کشتیها نشسته جنگی می آمدند
و دست جسارت بیرون آورده بمجادله و مقاتله مشغول میشدند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب**
بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرج بی نام در آن اوان که حضرت صاحبقران رفعت انتساب
از ولایت شام مراجعت نموده بموصل رسید و بموجب فرموده بر آب دجله از کشتی جسری بسته
شاه و سپاه بیکهفته عبره گذشتند از پیش امرا و تومانات که بر حسب یرلیغ جهانمطاع به بغداد رفته
بودند قاصدی بیامد و صورت تمرد و عناد فرج و کلماتی که دست آویز مخالفت ساخته بود معروض
ملازمان رکاب همایون گردانید و چون آنحضرت بران اطلاع یافت از سپاه نصرت شعار الغار
فرموده و ضبط و نسق امور اغرق را در عهده امیرزاده شاهرخ کرده امیرشاه ملک را ملازم شاهزاده
ساخت و فرمود که براه جبال و قلاع تبریز روند و بنفس همایون متوجه دار السلام بغداد شد
براه التون کوپرک در حرکت آمده و بعد از قطع منازل و مراحل بمقصد رسیده بکنار دجله بطرف
پایان از آب در مقابل دروازه قریة العقاب طوق ظفر پیکر بر زده و غیوق کشیده و لشکر بهرام
اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده نقیبان آهنین جنگ بمقتضی اشارت حضرت و هنر جنگ
بکار خویش مشغول گشتند از شاهزادگان امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از امرا عظام امیر

سپاه

امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و بوندق جهانشاه و رستم طغا بوغا و علی سلطان و سایر امرا
تومانات و قوشونات در سر کار خود هر کس نقبها برکاشتند و بهادران هشیار کاردان نصیبات
و حمایت ایشان باز داشتند و فرج از برای تحقیق آمدن صاحبقران حضرت شخصی تعهد کرد که پیش
از این دیده او بدید بما از آنحضرت روشن شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا بار دیگر طلعت
همایون را بعین الیقین مشاهده کند و آن شخص بپایه سریر اعلی آمده با اسعادت خیام نموده
و خلعت و نوازش سرافراز گشته مراجعت کرد و صورت حال بجانب مطابق واقع بود بفرج رسانید
با آنکه دانست که راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی سفاهت کرده او را بدروغ متهم ساخت
و آن صادق القول را محبوس گردانید تا بدیگران نگوید و در انکار ایشان پادشاه گیتی ستان
اصرار نموده بر قرار سر جنگی در سر کشیده و بازوی تهور و جسارت بمجادله و مقاتله می‌گشاد
و در تضاعیف این حالات روزی تیر از شست تقدیر گشاده یافته بر مقتل خواجه مسعود سمنانی
و منکلی خواجه رسید **بیت** مرگ حقست ولیکن از تقدیر کاه سنگین سبب شود کهتر و حضرت
صاحبقران لقمان تواچی را بطلب امیرزاده شاهرخ فرستاد و فرمود که با اغرق متوجه بغداد شوند
و لقمان در موضع قلاع بشاهزاده مشار الیه رسیده بازگشت و چون لشکریان یساق کشیده
بدار السلام رسیدند دو روز و دهشت بدماغ بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری جهان
مفر راکه دیوان قریب دو فرسخ بود و چون نگین در حلقه کردند و آنحضرت فرمان داد که بر طرف
پایان آب قریب بقریة العقاب جسری بر روی دجله بستند تا از آنجانب دردم کسی باز نشت
تا هیچکس بر روی آب نگریزد و ضبط بالای آب بشاهزادگان عالیجناب امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
شاهرخ حواله رفت و ایشان در مقابل سوق السلطان نزول کردند محمد آزاد و تکوی برمش با
طایفه از سپاه بهرام صولت بر ابراز اشاده علیه بحراست مقابل شهر قیام نمودند تا هیچ آفریده بکی
نزد القصورات جرخ و دخول بغداد چنان مضبوط گشت که مورچه از خانه خود یارای بیرون
آمدن نداشت تا بکرخ نیز مرد هر چه رسید در این اثنا احمد طشاهی که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از
فتح حصن النجق بدرگاه ولایت الثنسیاه فرستاده بود نهجا چنانچه سبق ذکر یافت برسید و بموجب فرموده
ضبط و حراست آن قلعه بملک محمد اوبهی مفوض شد و مقارن اینحالات امیر موسی که از طرف ماده
التمه از پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بود احمدا معروض داشت و یک قطعه لعل تیزی صد دم مثقال

شسته
کار ارکان بدخشان حاصل شده بود بمحل عرض رسانید و فرج با اهالی بغداد دست از جان شسته بر
و دل از دین و دنیا بر گرفته غدایی وار سعی و کوشش مینمود و هرگاه که نقبچیان از عمل خود فارغ
شده و آتش در نقب زدندی و مقداری از دیوار حصار بیفتادی و مردم شهر [illegible] دستی
بجای آورده آنرا بگچ و خشت پخته استوار کرده ابدندی و در آن اوان خورشید عالم تاب در برج
سرطان مقام داشت و شدت حرارت هوا بمرتبه بود که خرچنگ در قعر آب کباب گشتی و سنگ خارا
ملتهب و موم در گداز شدی آهن آب شدی و لشکر در چنین حال جهانسوز شب و روز از بام تا شام خفتن
بلحود و طعن و ضرب استعمال ادوات و آلات حرب اشتغال مینمودند و با آنکه چند نوبت شاهزادگان
و نوینان زانو زده رخصت خواستند که یکبار از اطراف و جوانب حمله آورده شهر را بقهر و اقتدار در تحت
تصرف و تسخیر آورند حضرت صاحبقران کوه وقار بپای تحمل و اصطبار استوار داشته بدان امر
همداستان نشد بر اندیشه آنکه مخالفان ممکن که از بادیه غوایت بشاه راه هدایت گرایند
و از در عجز و مسکنت در آمده بوزش نمایند تا رعایا بلکه کافر برایا مستحق و قتل نکرده نده
مملکتی چنان آباد و ویران نشود و ایشان بر گشتگان مطلقا متنبه نمی شدند و از کمال شقاوة
و ادبار بمجانان طغیان و عصیان اصرار مینمودند در شهر حرب و تنگی پدید آمد و از نام و نام
و نشان نماند و در اثنای این حالات بیمروزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و دفع کرمی نیکی
نام ایستادن نداشتند و اکثر بمنازل خود در رفته و برج و بارو را خالی گذاشته خودها را بر سر چوبها
تعبیه کرده بودند از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از نوینان امیر شیخ نور الدین
و رستم طغای بوغا روی استقامت بجانب دار السلام که محصوران انجا دار الظالم شده بود آوردند
و نردبانها بر دیوارها حصار نهاده پیش از همه امیر شیخ نور الدین ببالای بر آمد و توغ ظفر نگار
بر قلل دیوار بر افراخت و از جانب دیگر امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه
و دیگر امرا تومان و قوشون و از طرف دیگر امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و بردی بیک و علی سلطان و سایر
امراء هزاره و صده حمله کرده دیوارها شهر در خندق ریختند و یرغو و نفیر بهانه فتح و ظفر در آن
ساعت بظهور پیوست القصه از اطراف و جوانب لشکریان هجوم کرده بشهر در آمدند و شهریان جوق
در رستاخیز بعین الیقین مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران در آن دم بسر آن جسر عظیم نزول
که در پایان آن برحسب فرمان بسته بودند و چون سپاه بر جانب جسری [illegible] کشیده بغداد را

آن چون گرفتگان حصاری ماند و جوش تکاپوی بهر جانب که روی آوردند سیلاب بلا بجود
محیط دیدند و راه خلاص و نجاة بخود مسدود یافتند و خلق بسیار از نهیب تیغ آتشبار خود را در
آب انداختند و بجانب الفرار رفتند و گروه در کشتیها نشسته و جمعی بشنا متوجه پایان آب گشتند
و چون بجسر رسیدند از زخم ناوک دلدوز دیدند آنچه دیدند و فرج بد اختر که چند مرد در کشتی
بر جنگ زده بودند با یک دختر که داشت و جمعی انخصوص در سفینه آمده بجانب بالای آب عبور کرده
شدند مر اصحاب قبضه کنار کنار میرفتند و ایشان را تیرباران میکردند تا از سهم پیکان جانستان در ور
در آب انداختند و لباس نازپرورد خویش را طعمه ماهیان ساختند و جمعی ملاحان بآب در آمده بودند
فرج را مرده از آب بیرون آوردند و بر خاک مذلت و هوان انداختند و چون در آن مدت از لشکر بغا
پادشاه جهانگشای جمعی کثیر در جنگ حصار از پای در آمده بودند قهرمان قهر فرمان داد که هر یک نفری
بیاورد و تیغ یمانی بر افشانی آغاز نهاده و خنجر تیز رسم خونریزی که در زمان چنگیزخان مرعی
بود تازه ساخت و بازار سیاست چنان گرم گشت که دلال اجل مرد هفتاد ساله و کودک هفت ساله را بها
می فروخت و شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که تر و خشک و سرکین و مشک را یکسان سوخت
و تواجیان برحسب یرلیغ سلطان بشمار رؤس مخالفان پرداخته از آن عبرة للناظرین منارها بر افراختند
و سادات و علما و صلحا و مشایخ که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم و از عاطفت
خسروانه ایشانرا نوازش نمود و مرکب و ملبوس داده فرمود که بهر جایی که خواهند برسانند و باقی
خلایق در معرض تلف آمدند و کار اغنیا و مساکین بایکدیگر افتاده بود و مساکین درسید
فرمان قضا جریان صادر شد که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر بقاع و رباط زیر و زبر
ساختند و از آن ابنیه تزیین و تکلف اثر نگذاشتند و الحکم لله العلی القهار در تواریخ مسطور است
که فتح بغداد روز یکشنبه هفتم ماه ذی قعده سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب
بچهل روز امتداد یافته

ذکر نهضت صاحبقران از دار السلام بغداد و بعضی وقایع که در آن اوقات دست داده

حضرت خاقان منصور در عشر اول ذی الحجه الحرام سال مذکور پای دولت در رکاب
سعادة آورده مقدار یک فرسخ بجانب بالای راند و در جهان نواحی نزول اجلال فرموده [illegible]
از سمرقند آمده بود با اهلنامه و منشور و تحفه [illegible] یاد کرد و یرلیغ واجب الاطاعة نفاذ یافت
که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه و امیر شاه ملک و دیگر نوینان و سرداران

که تفصیل اسامی آن جماعت موجب تطویل میشود بر سبیل تعجیل در حرکت آیند و ایشان با امتثال فرمان قضا نفاذ بتعجیل هر چه تمامتر
وارد حله گذشته تا مشهد مقدس امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابی طالب ع رفتند و روی نیاز
بر آن آستان مالیده مجاوران و ساکنان آن بقعه متبرکه را دلجویی و تفقد نموده سپاه ظفر مآل که در
رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بودند ولایت حله و واسط را غارت کرده با کرایم اموال در
امرا باز گشته باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران فرخنده پی از راه شهر روم و قلاجیق
متوجه برگشت و اعزق و معظم لشکر را بعهده امرای عالی قدر چاشتو باز گذاشته فرمود که باهستگی از
عقب بیایند و هیچ فردی از تومان و توشون خود جدا نشود و بنفس نفیس ایلغار کرده شاهزادگان بلند
مکان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و اسلام در رکاب نصرت انتساب
ساخت و کودکان کراه در آن ایلغار راه قطع طریق قدم پیش نهاده هر که از اردوی همایون جدا میشد دست
بردی مینمودند و چون صورت بیطریقی آن مفسدان بسمع علیه رسید فوجی را در مکامن بازداشت
و همان که ایشان در آمدند بهادران از کمینگاه بیرون تاختند و قریب سی نفر از قلماقان طریق گرفتار
در خشان بلوط آن موضع یک سال بلوط بازی آورد یک سال مازو القصه رایات نصرت آیات چون بکنار آب
جغتو رسید حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای محترم و شاهزادگان با اولاد سعادتمند
امیرزاده الغ بیک و غیرهم برسم استقبال استعجال نمودند و بمقام مبینه برنرفه دستور حاصل کرده
زبان بدعا و تهنیت فتوحات ارجمند بگشادند و رسم نثار و پیشکش قیام نمودند و از آنجا کوچ کرده روانه
وچون ییلاق آق محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات و قضاة و علما و فضلای ممالک عراق و آذربایجان
که بجهت اخراج شرذمه ملاحده از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و بتربیت نوازش و عاطفت
پوشیدن خلعت عز و کرامت پوشیدند و مدت بیست روز در آن موضع توقف واقع شد هر روز تا دو نوبت
نزاع از شیلان مجلس همایون بوجود علما و فضلا که از اطراف و اکناف عالم در اردوی اعلی مجتمع شده بودند
مشحون بود و اکثر ساعات فرخنده آیات بتخصیص مسایل شرعی و تدقیق مباحث علمی صرف میفرمودند
و مقارن این احوال امیرزاده رستم بانشاره علیه متوجه شیراز گشت و فرمانداد که حسن جغدا و لشکر حسن جاندار
بعد از رسیدن شاهزاده در روی توجه بدرگاه فلک اشتباه نمایند و در این ایام که پادشاه سپهر احتشام بتفتیح
شام اشتغال مینمودند ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان که از صولت سپاه
کردون احتشام گریخته پناه باو برده بودند لشکر کشیده قلعه ارزنجان محاصره نمود و باطهرتن

بر شهر مستولی گشت و دران محاربه عقیل نایب طهرتن بدست ترکان قرا یوسف اسیر افتاد و چون
ایلدرم مراجعت نمود و این معنی بسمع همایون رسید بمزاج اشرف گران آمد و در این ولا که موضع جنت
از نزول موکب فرخنده رشک نه رواق لاجورد مانده بود گشت مهمیان بعرض رسانیدند که ایلدرم
بایزید بار دیگر متوجه آنجانب است از استماع این تقریر آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر کشید
و بر ذمت واجب لازم الاذعان منقاد پیوست که امیرزاده شاهرخ بهمت عالی همت بردفع هجوم رقیم روم
مقصود و مصروف کرداند و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران با لشکرهای جهان نورد در رکاب
فلک جناب او در حرکت آیند و امیر مضراب را پیش شاهزادگان و امرا و تومانات که بجانب جستان
رفته بودند و در منکول توقف نموده ارسال نمود که موکب امیرزاده شاهرخ پیوندند و شاه
ممشار الیه بموجب فرمان روان شدند و در اثنای راه باو ملحق گشتند و چون توقطمز بیگ
شاهزاده جوانبخت باونیک رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن از پیش آمده خبر رسانید که قیصر
روم از کرده از ناصواب خود خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن را شفیع خویش ساخته که
حضرت صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر ذلات او کشیده و از سر جرایم و عثرات او درگذرد
پیمان بسته چون بهم مصالحه باتمام رسید در برابر طهرتن کسان او را که بنوا برده بازفرستد
و طریق یکجهتی و ارسال رسل و رسایل مفتوح دارد امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در مصاحبت
یکی از ملازمان خود بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا صورت حال بازنماید و خود دران مقام توقف
فرمود و اردوی کیهان پوی از هشترود و آوجان رفت و در این اثنا مهد علیا تومان آقا با دیگر
خواتین و شاهزادگان مثل امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص از ماوراء النهر آمده
سعادت ملاقات استسعاد یافتند و تنسوقات و پیلاکات بعز عرض رسانیدند و تعداد
روزی چند صاحبقران سعادتمند از اوجان بجانب تبریز روان شده در راه ابراهیم صید و طرب اشتغال
فرمود و چون بمقصد رسیده در دولتخانه نزول کرده ابواب رافت و نصفت بر روی ضعفا و رعایا
آمد بازگشاد و کافه برایا با احسان و امتنان نوید داد و در این ولا خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه
سیف الدین توبی از سرم وارد درگاه عالم پناه رسیدند و عز بساط بوسی دریافته پیشکشهای گرامی
کشیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود جاگه یکدیگر حضرت صاحبقران
آن دو خواجه بدیوان نصب فرمود و ایشان جمعی را اغوا نمودند تا بر جهات الاسلام تقریر کنند و خواجگان

بود دولت صورت قضیه را بمسامع علیه رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفتیش امرا غرامت کرده حسب
فرمان عمل نمودند و خدمتش را بمحصل سپردند و از بقایای اموال و تصرف خاصه و اتباع او مبلغی کرامند
بحصول موصول شد و او از تشدد محصل کاردی از میان خود کشیده بر خویشتن زده چون آن
زخم مردانه بود در همان دو سه روز بموجب فرمان معالجه نمودند و بهتر شد و آنحضرت فرمود
که مرداری لشکر تاریک تعلق بر او داشته باشد و در مهم مال دخل نکند و مقرر آن فرمان یافته
نسبی و سخن ایشان طایفه از مباشران امور دیوانی در بند افتادند و از آنجمله یکی خواجه محمود
شهاب بود و مهم او بعد از وجوهی که فرود آورده بودند در انواع تسلیم دیوبست مراتب تعلق منوط
القیمت قطع کردند و خواجه اسمعیل خوافی بر جد و لجاجت در مذلت و اهانت بر خود کشاده از همه
کس چیزی میطلبید و محقری میگرفت از خرج محصلان فاضل نمی آمد و رایت نصرت آیت از تبریز
نهضت نموده در اثناء راه خواجه اسمعیل بعد از تعذیب و شکنجه بسیار بمقتضی فرمان بر سر بازار بر دار
بر کشیدند و لشکریان در بیرون از آب درمن کن شتر نخجوان مضرب خیام ظفر انتسام گشت و حضرت
صاحبقران با طایفه از خواص و مقربان بتفرج قلعه النجق که در ان زودی فتح شده بود بخشم بود
و فراز و فرود آنرا ملاحظه کرده بمعسکر ظفر قرین معاودت نمود و در اینولا طرقین از جانب الکای
رسیده بسعادت بساطبوس فایز گشت و زانو زده صورت بیاد و اعتداد ایلدرم بایزید را بعرض
رسانید و بزلال تقدیر دلپذیر آتش خشم آنرا منطفی کرد. ذکر فرستادن صاحبقران ایلچی بجانب والی کرجستان
ملک کرکین و عزیمت نمودن در قراباغ و وصول امیرزاده سلطان حسین از یزد حضرت صاحبقران سعادت قرین از نخجوان
رسولی پیش والی کرجستان فرستاد و جزیه و خراج طلب داشت و در ان محل امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
ابابکر و امیر جهانشاه و تیمور خواجه اتبوقا و دیگر اعیان و امرا که بر حسب فرمان شهریار مظفر لوا
حوالی منکول در واندشت با امیرزاده شاهرخ پیوسته بودند باردوی همایون رسیده دولت زمین
بوس را سرمایه افتخار و استظهار ساختند و رایت نصرت نشان از جلکاه نخجوان در حرکت آمده و قطع
منازل کرده سایه وصول بر کوچک شیکن انداختند و در ایجاد اعیب صید و شکار از خاطر خطیر سر بر زد
و بعد از تهیه اسباب آن چندان کورنی و نجیر انداختند که پشت گاوزمین از حمل آن خم گرفت و چون از آن
امر فراغت یافته فرود آمدند و شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر با امرا ملازم که بر حسب حکم فرمان جهت
عرض بدرگاه عالمپناه آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روانشده چون صحرای شمکور محل نزول سپاه بود

منصور

منصور گشت اید کو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان رسیده پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانید
و دران مکان ایلچی که بکرجستان رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با اموال و تحف بکران
فرستاده مال و خراج و جزیه و باج را ملتزم شده و بوسیله امرا با شکوه و تمکین بپایه سریر اعلی
حاضر گشته روی مسکنت بر زمین نهاد و بادای پیغام ملک مشار الیه قیام نموده زبان بمعذرت بکشاد که
من از جمله کمترین بندگان آستان سلطنت آشیانم و از جرات و جسارت خود نادم و پشیمان اگر ایام
خیر و انتر نقوش زلات و عثرات مارا که از سر جهل و نادانی صدور یافته بآب عفو و اغماض محو کرده آید
بعد از این بعد و ظایف خدمتکاری و فرمانبرداری بجان ایستادگی نمایم و جزیه و خراج بموجب دیوان سال بسال
تسلیم کاشتکان دیوان اعلی کنیم و از لشکر آنچه مقرر شود در روزی که اشارت علیه نفاذ یابد
حاضر گردانیم علاقت پادشاهانه در لحن آن آمده معذرت ملک کرکین پذیرفت و او برادر
و برادرش را بنوازش فرمود خلعت خاص پوشانیدند و مقضی المرام بجانب کرجستان باز گردانید
و در وقت انصراف با او خطاب فرمود که برادر خود را بگوی که ترا ابحان امان دادیم و عنان عنف
بی‌ایام مشروط بر آنکه دیگر گرد اهل اسلام نگردی بلکه تعظیم و احترام ایشان واجب شماری و خود
ترخیر احوال فتحرنا بجیبا از خود تقصیر و اهمال راضی بماننی هذا ما العهد با الیک و هنگام طلب لشکرها
مرتب ساخته بمعسکر نصرت انجام رسانی والعهدة فی هذه البلاد علیک و رای صواب اندیش
خواجه اتبوقا را بسمرقند فرستاد تا با دیگر امرا که ملازم امیرزاده عمر بودند بالاتفاق در نسق امور آن
مملکت جدا و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز در موضع قراول توقف بمحل نزول سپاه جهانگیر
پیشه گشت و از آنجا مهیسان بعرض رسانید که امیرزاده محمد سلطان که امیر حاجی سیف الدین را
بکلات ظفر مآل خود گذاشته بر مقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمد چون تخشا نوده رسید امیر حاجی
بواسطه عارضه چند روز مریض بود بجوار رحمت ملک عفو پیوست صاحبقران ...
و متالم گشت و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون کشاده دست در دامن تحمل و اصطبار زده
کرد در حوالی قراول توبه توقف واقع شد اردوی کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ
و چون آن سرزمین نزول موکب جلال گشت از رای شهریار کامکار و او کلاد و اعتقاد عالیه
نی بوی را ترتیب دادند و در اندرون خیمه و خرگاه بادحی نزوا قمر چون امرا افراشته شد
بود کرد دو اوایل بهار رایت نصرت شعار فرمانده با استحقاق متوجه دشت قبچاق شود

ولشکریان روی بجانب دربند نهادند و در الوس عاطفت پادشاهانه تمامت جریک را و کلکادام
وسفارت اینجال از طرف دشت الجیان رسیدند و بوسیله نوئینان ومقربان شرف زمین بوس
مستسعد گشته زانو زده از زبان خان خویش جواهر ثنا و محمدت نثار کردند و اطاعت و انقیاد
نموده کلمات دلپذیر در باب پرسش و گشود کیر در حین تقریر آوردند و بدین سبب شعله خشم
جهانسوز که حرارت آن بقصد فلک قمر رسیده بود تسکین پذیرفت و در تضاعیف این احوال
بمسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکری [illegible] واحتشام بی پایان که مقتضی بر تبع
واجب الاذعان از سمرقند بیرون آمده و متوجه شده مسافت قطع کرده باق قام رسیده است مجموع
شاهزادگان و امرا مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ
نورالدین وسایر امرا و نوئینان بعزم استقبال استعجال نمودند و از [illegible] گذشته [illegible] اتفاق
تازه ساختند وباتفاق عنان توجه باردوی اعلی منعطف گردانیدند و چون نزدیک بساط بوس رسیدند
اقوار گشته شاهزاده مشارالیه وظایف الحامدین بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت
او را در آغوش گرفت و شاه بعد از آن زانو زده پیلکهای عدیم المثال بموقف عرض رسانید و امرا که با
شاهزاده بودند مثل امیر شمس الدین عباس و غیره تقبیل ساحت کریاس گردون اساس مبادرت
نموده پیشکشهای لایق گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم طویهای بزرگ واقع شد و حضرت صاحبقران
دریا نوال امیرزاده محمد سلطان را بمزید احسان و انعام گردانید بیت سر شهریاران از تاج زر
جهان کرد کاهش بر دین گنج واز جمله چیزها که باو بخشید تغوز اسب تازی چنانک بود بمجموع باز
زد و بعد از طوی بساط جشن و سور و سرور در ضمیر آفتاب اشراق خاقان منصور سایر التفات
بر تنظیم امور مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان بنابر جرمی که از وی صادر
بود چنانچه سبق ذکر یافت بند کرده همراه داشت در الوس الایرغو برسیده و چوب یاساق زد
او بود اشتد مولانا کمال الدین عبدالرزاق رحمة الله در حاشیه تاریخ خویش بخط خویش نوشته
که در ظفرنامه میگوید که در دیوان بزرگ امرا ایرغو برسیده چوب یاساق زدند این سخن غریب چون
رفتن او بجانب مغولستان موافق مزاج حضرت بود و یاغی گری او محقق نشد و حضرت هیچ بار از درینباب
چوب یاساق نزده بود تمام شد کلام مولانا عبدالرزاق راقم حروف گوید که از جمله [illegible]
مرحوم نیز همچون سایر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده اند که حضرت صاحبقران امیرزاده سلطان

که از مجادله نشینان تتق سلطنت سلطان بخت بیکم متولد شده بود بنابر تخلفی که از وی در ولایت شام
صادر شده بود چوب یاساق زد وایضا بصحت پیوسته که امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ را نیز بواسطه
جرمی که از وی صادر شد برحسب فرمان چوب یاساق زدند چنانچه در جای دیگر ثبت افتاد
ذکر ایلغار فرستادن [illegible] و [illegible] لشکریان را در شهور سنه اربع
وثمانمائه باطراف وجوانب پیشتر ازین سمت گذارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم
عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته و گریزان خود را پناه بایلدرم بایزید برده بود و در آن وقت که آوازه
توجه رایات فتح آیات بجانب دیار روم در میان مردم انتشار یافت سلطان احمد در حوالی قیصریه خاطر
بر فرار قیصریه نهاده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعة الروم ببهبهت آمد و از آنجا ببغداد رفت
و با آنکه بغداد بالکل خراب و ویران شده بود بعمارت آن مشغول گشت و جمعی که مانند بنات النعش
شده در دو ایاخ بودند در خدمت او چون ثریا مجتمع گشتند و چون صورت این حادثه معروض
رای صوابنمای گشت مصلحت ملکی باعث بر آن شد که پیش از آنکه مخالفان را تمکن و رونقی پدید آید
فکری در دفع ایشان کرده شود که کلی مستاصل گردند و بعد از تقدیم مشورت بر آن قرار گرفت که چهار
فوج از سپاه نصرت نشان هریک براهی روان شدند مفصل این مجمل آنکه امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده
عمر شیخ و امیر سلیمانشاه وجهان ملک ملکت و پیر علی تاز و دیگر امرا [illegible] بتومان و
خوزستان و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه با جمعی امرا و طایفه از
لشکر ظفر پناه نامزد دار السلام بغداد شدند و تعیین رفت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان
حسین و دیگر وجوه و اعیان با چند قوشون از لشکر منصور بیک اثر عزیمت بعضی از ولایات عراق عرب نمایند
و امیر بردق با جمعی از ارباب شجاعت و جلادت بعزم تاختن جزیره و قلع و قمع مفسدان کردستان
لشکر عالمگیر از بغداد دست جسارت و راه زنی که موجب خسارت دو جهانست بر آورده بودند
و در ارتکاب فتنه جسور شوند جد و اجتهاد می داریند و با آنکه قلب شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما
شاهزادگان و نوئینان بامتثال فرمان مبادرت نمودند و هر گروهی براه خود روان شدند و در نواحی
ماشی خاتون که کساگران دیها داسا بر کثرت برف و شدت برودت از کوهها در آمده [illegible] ناگاه بودند
سپاه ظفر پناه بر ایشان رسیده گروهی انبوه بقتل رسانیدند و جمعی بسته بردند [illegible] دست [illegible]
مراجعت نموده فغان الامان بر آوردند و چون ایلی و انقیاد آن جماعت اظهار یاس داشت زیاده [illegible]

شد بلکه از اعمال ناپسندیدهٔ ایشان بر صفحات روزگار آن قوم را بکار بد بد آمد مجموع عرصهٔ
تیغ بیدریغ گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی توجه ببغداد نهادند و
راههای ایشان مضبوط ساختند که مرغ وهم بلند پرواز را از نشیب و فراز آن مجال جواز نبود
و منازل طی نموده ناگاه بآنجا رسیدند سلطان طاهر با نوکری چند از نوکران با پای سوار شده راه
حله پیش گرفتند و مردم ایلغار آنشب در بغداد توقف نموده روز دیگر چون معلوم ایشان شد
که سلطان احمد بکدام جانب رفته است امیر جهانشاه بر کامیشی پای در رکاب آورده تا حله عنان
باز کشید و سایر لشکر سلطان جسر و پول ساخته بود و بجزیره خالد و سالک رفته امیر مشار الیهم
توقف نموده سرمجی را باردوی اعلی فرستاده صورت حال را معروض رای صواب نمای پادشاه
جهانگشای گردانیدند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه جمجال رفته و در هندی
دست بغارت و تاراج بر آورده و اهالی آن نواحی و حوالی را پایمال کردند و امیر علی قلندر که از قبل
سلطان احمد والی آنجا بود گریخته و از شط عبور نموده ایل و الوس آن حدود جمع آورده و از ابناء
پای جلادت بیفشرد و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که بابرم سلطان پسر جهانگیر برلاس
بالانضمام جهادر بطرف پایین آب بگذرد و از شط بر شنا عبور نمایند و از قفای مخالفان در آیند و
نزدیک در برابر ایشان بایستاد و چون بابرم سلطان از شط گذشته پس پشت معاندان فرو گرفت
لشکری در مقابل ایشان ایستاده بودند خود را بآب زده بگذشتند و تیغ آتش بار حرص ثبات
جمعیت آن جماعت را بسوختند و مراسم غارت و اسر بتقدیم رسانیدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه
دو بغداد و دو میلا از زیر کار احتشام سالکی و [illegible] بر آوردند که را غارت کرده و امیرزاده رستم که از شیراز
عزم قصد شوشتر نموده بودند با آنجا آمده بر حسب فرمان با ایشان ملحق شدند و از آنجا باتفاق
وارد عباده و واسط نمودند و گروهی از دجله بگذشتند و در معدود برنیارت سلطان احمد کبیر قندک
متوجه شدند و استمداد نمودند و از آنجا بر [illegible] آمده و در راه قطع کرده اعراب عباده را ساختند
و [illegible] کردند و از آنجا مراجعت کرده بشوشتر آمدند و امیرزاده رستم از شوشتر متوجه شیراز گشته
شاهزادگان و امرای آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان در تحت
تصرف ایشان آمد و در دو وادی [illegible] نزدیک بغداد بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه باردوی همایون
آوردند ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و خاطر لشکر کشی صاحبقران در اثنای آن

که حضرت صاحبقران ممالک ستان در قراباغ اران بود فرستادگان ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمدند
و تقبیل ساحت بارگاه ملک اشتباه سرافراز گشتند و مضمون نامه ایلدرم عرض داشتند تبیین مقال
و تفصیل این اجمال آنست که چون قرایوسف ترکمان از دیرباز در میان ممالک مسلمانان دست تعدی
بر آورده و پای جسارت پیش نهاده بود حرکات نامناسب مبادرت نمود که دفع آن بر ذمت پادشاه
واجب و لازم بود همیشه حضرت پادشاه عدل و بند قلعه گشا و رای صواب نمای بر دفع فتنه او
مقصود میداشت و چون رایت فتح انجام بجانب عراق عرب و شام در حرکت آمد قرایوسف
از بیم لشکر مقرون بحیرت و تأسف بطرف روم گریخت چنانچه شمه از آن در قرعه کلام بیان گشت و
قیصر در صدد تربیت او آمده ایمعنی بسمع حضرت صاحبقران رسید گفتند که این همه دولت
عظمی که ملازمان آنحضرت را روی نموده از حیرت تدبیر بیرون است اکنون صلاح در صلح است و مصلحت
در قبول نصح ایلدرم بایزید را این سخن مطبوع افتاد و خود نیز خایف و هراسان بود الحاصل یکی از
قضاة ممالک خویش را با امیری سخن دان چرب زبان و نامهٔ مشتمل بر اظهار الفت و مبانی محبت بخدمت
صاحبقران روان کرد مضمون آنکه اساس وداد و قواعد دوستی و اتحاد بین الجانبین استحکام
و ما بعد ازین در غزا کفار شرط مساعدت بجای آوریم و طریق موافقت مسلوک داریم ایلچیان روم
بزبان خضوع گفتند که چون پادشاه ما در مقام اطاعت و متابعت آمده و از مخالفتی که سابقا
ما در شده پشیمان است بعد ازین هرچه در استرضای ملازمان خاقان منصور خواهد کوشید
خاطر خواه بندگان شهریار دین پرور باشد و از سر اخلاص بجای خواهد آورد و در این اثنا سبل شکاران
خاطر حضرت صاحبقران که مطرح و مورد انوار سبحانی بود سر بر زد و بر اقتضای آن عزیمت پای خجسته
در رکاب نصرت انتساب آورده سوار شد و از آب ارس گذشته لشکر منصور شعار پیل افکن شیر شکار
تمام عرصه آفاق بام و صحرا و جبال آنجا را احاطه نمودند و بعد از آنکه حرکت بسر رسید چندان شکار جمع شد
که چون شاهزادگان و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن فارغ شدند و عامه لشکر متصدی آن
امر گشته هریک نفر از ایشان پنج شش سر بدست خود گرفته میبردند و چون شکار با آخر انجامید صاحبقران
کامکار باردوی همایون مراجعت نمود و بعد از چند روز برحسب اشارهٔ علیه طویی پادشاهانه ترتیب دادند
و فرستادگان روم را در آن طوی بخلعتهای نفیس سرافراز گشتند و آنحضرت با ایشان گفت که ما این زمستان
درین مکان توقف خواهیم کرد و در اوایل بهار در ضمان حفظ و تأیید کردگار روان شده بحدود روم می‌آییم

و انتظار وصول رسول والی شما میکشیم اگر از انجانب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب والا بت
برجیم الخوجه هنگام جنگ که باشد چو موم که باشد چو سنگ و باین جهت مناسبی ایلچیان مامور گشت
که با جمعی باسم رسالت همراه ایلچیان بروند که انچه ایلچیان از قیصر بیار سانیدند مطابق واقع است یا نه که
انچه در باب قرا یوسف گفته ایم بتقدیم رسانند و یکی از امرای بزرگ خود را نامزد آن تصویب کردانید و پیغام داد
که با قیصر بگوی که قرا یوسف بند کرده بدرگاه همایون ما فرستد تا بعد از این ابواب رسل و رسایل مفتوح
گشته فساد خلاف که سطوع یافته فرو نشیند و مسلمانان برفاهیت و آسایش بر سر کار کنند و بعد از
مراجعت ایلچیان روم حضرت صاحبقران دریا نوال بحفر نهری عظیم که متمنی خاطر بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت
در شکارگاه بر آن افتاده و فرمان داد تا تولجیان آن را بر امرا و لشکریان قسمت کردند و قریب بکاه جویی که در دل
آن ده فرسخ بود بلکه بیشتر کنده شد و از آب آن جوی بسر قرای و طراحین و باغات و بساتین معمور گشت
و آن نهر به برلاس موسوم گشت ذکر نهضت صاحبقران با سپاه نصرت پناه بصوب قراباغ [illegible]
شهریار بخت بیدار در توجه بجانب روم بنا بر انکه ابتدا بهار بعزم جهاد اقدام
مینمود و منتهی میشد و چون از خدنگ حرکاتی که صادر شد که موافق مزاج همایون نبود همت پادشاها
رخصت آن میداد که بیم کوته از لشکر ظفر مآل تعرض صادر کردد و چون روم ملکی فسیح عرصه است و دا
ابتدا البلده برابن شکوی فراوان داشت که بجموع مستعد رزم و پیکار بودند و در آن زمان از الوس و
مجموع شد که شوکت و عظمت او بر اثبات کرد و لشکر جمهور ادسکان دارد و سپاه نصرت شعار
در کار ابواب و شکیر کرچه از انجانب با خاتون و ایلغار در کار کرد نامه بودند و ایشان
نابوین قضایا نوجیان و امرا یورش روم را صواب نشمردند و چون شمس الدین المالغی بواسطه دین
فصاحت لسان در پایه اعلی محل تکلم و بیان داشت ایشان او را بان داشتند که هنگام فرصت بعرض همایون
کرام اسکویند که در توجه بجانب روم فکری بصواب باید کرد که محل تامل و اندیشه است و آن سخن را بحکم
مؤکد کرداید و عرضه دارید که مهمان بر اشد که امسال دیگر جنبانی دارد او رعیان آسیبی خواهد رسید
شمس الدین مذکور چون مصلحت اندیشان را بسمع حضرت صاحبقران رسانید و آن کلام را بگفتار احکام
ساخته بود سخن دان دقیقه شناس بر سید که این اخبار را نقل کردی بسمع داشتیم ما قصد
انکاد الستی وادکر شنیدی شمس المالغی در جواب عاجز شد و فی الحال جلال الاسلام
که ما این یورش را بخلاف رای امرا و مصلحان عمل میکنیم بعون عنایت الهی و قوت دولت پادشاهی

بایزید اسیر و دستگیر شدم و ولایت روم و ضمیمه ممالک محروسه کردد که کثر بحوث او با قرار مستقضی
هنگام زوال الحکومه و سلطنت او است حضرت صاحبقران کیتی کشای جهت دفع دغدغه نوبینان و امرا
مولانا عبدالله لسان را که در حضرت آسمان الاد سر رکاب همایون بود طلب داشت و از اوضاع فلکی و مشکلات
سماوی استفسار فرمود و سال العز بود که اخبار از دلایل معلوم نوشته باشد بی معاهده ان نمای
محزون بود و که چون بخشای مولانا عبدالله کفت در تقویم امسال انچه بعرض رسید احکام نجوم
طالع حضرت صاحبقران در غایت قوتست و از مخالفان در نهایت ضعف و بحسب اتفاق در آن اوقات
در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه از هنگام شام تا وقت غروب شفق از طرف مغرب بغربی میکشت
و بعد از چند بمقارن ظهور صبح از طرف مشرق بدیدی آمد و مولانا بعد اشارات
محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورد و در آن نسخه مثبت بود که چون ذو ذوابه در برج حمل ظاهر کردد
سپاهی از جانب مشرق بر دیار روم استیلا یابد و پادشاه و امرای روم را از ایشان شکست رسد
دائم حروف کوید در زمانی که کسوف کلی در حد مشتری واقع شد و ظلمتی عظیم ظاهر کشت ستارها
رخ نمودند و منجمان الآفات نوشته بودند در تقاویم که از آن جهت تفرقه و تشویش
نهایتی دارد لکن بلاد عالم ظاهر شد بمذهب احکام محیی الدین مغربی را جهت اطمینان خاطر بعضی از
ارباب اختیار پیدا شدم و در ان خاطر رسید که چون آفتاب از حد و مشتری بکیرد و از کواکب سعد
بر موضع کسوف مستولی باشد امنیت و رفاهیت و از رای ارحکم روی نماید غرض از
ایراد این کلمات انکه برای علم نصیحت نقلی که در ظفرنامه و غیر آن مذکور است و در این اوراق احکام
ذو ذوابه را این کمینه بنظر احتیاط در آورده موافق قول ارباب تواریخ یافت که مولانا عبدالله تقوا
کرده الغرض صاحبقران سعادت قرین عزم یورش روم جزم کرده در سلخ محرم سنه اربع و ثمانمائه
از یورت قشلاق روان شد و هم در قراباغ بسبزه وادی نزول فرمود در آن نواحی چند روزی رحل اقامت
انداخت بافضل شتابها بیرون خرامید و مقام بهرام کرد
اوست بوجود خویش مشرف ساخت و از انجا در حرکت آمده بجانب منصور
محمد سلطان برحسب فرمان از آب کر عبور نموده کنار آب ارس و اقشد و حضرت صاحبقران
عبدالله از برای ضبط اصفهان و اموال انجا فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قومی را که در
سلک صدور انتظام داشت جهت تنسیق امور دیوانی شیراز انجا ارسال نمود و رایات نصرت آیات از

کذشت صحاری تمکوه داشت ولارد دوی اعلی عزیمت غزای عشوت جایی بهر امر کوه کشت و بعد از چند روز
که تمامت علف در آن نواحی و حوالی در معرض تلف آمد فرمان فرمای باستحقاق جازم آلتاق شد
و چون بکنار آب سنده که سرحد کرجستان است مضرب خیام ظفر پیکر کشت در بیست و چهارم رمضان سنه
اربع و ثمانمائه باری سبحانه و تعالی ببکر موهبت خویش دری کرامت بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت
یعنی امیرزاده محمد جوکی بطالع سرطان از کوهرشاد آغا تولد نمود و این خبر بسمع مجلس حضرت صاحبقران رسید
ماده فرح و سرور بهجت تضاعف پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان که از آن طرف آب که در حرکت آمده
بود جماعت لشکریان البرنیه را تاخته و دشمن و کرد کران کار ایشان ساخته با غنایم بحساب در این محل
باردوی ظفر انتساب پیوست و چون شهریار مؤید مظفر از موضع سنده کوچ فرموده حضرات عمارت
سرای ملک خانم و دیگر خواتین و آغایان و شهزادکان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده
جهانکیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد کرامی که بجوب
فرموده باز کشتند و آدینه برادر بخشنده تهلقی علاء الدین بر اعانت مقرر شد و چون به تبریز رسیدند
عقیقی فرمان بقیه فصل تابستان در آنجا کذرانیدند و در اوایل پاییز توجه رایات سلطانیه کشت حضرت
صاحبقران بار دیگر ایلچی پیش قیصر فرستاد و خلاصه پیغام آنکه هرچند لشکر نصرت شعار روی
بآن دیار نهاده اند اما قول همانست که سابقا اعلام نموده ایم اکر سخن ما علما بی و قلعه کماخ را
که همیشه داخل این ممالک بوده بر کماشتکان ما باز کذاری ملکت روم بر تو مسلم ماند تا دایم
ادبس خراج بال بغرای کاوران حز ازین مال اشتغال نمایی و ما بقدر امکانات و مساعدت تقدیم رسانیم
تا در تولد جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال رسول خبر آمد که قرا یوسف از قیصر دوی کردان
حریف از روم بیرون رفت آنحضرت با ایلچی کفت کراید هر باین پیدا بکوی که متعلقان او را بدرما فرستند
تا عهد و مثیق مؤکد کردد ذکر قلعه ترتوم و فتح قلعه کماخ و تخریب عمارت بخیبن و رسیدن ایلچیان
قیصر بمرکب ترک و بخشش در آن اوان که حضرت صاحبقران در صحرای منکول بود بمسامع همایون رسانیدند
که در آن نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعه ترتوم و جمعی از کرجیان بیدین در آن موضع
زدین پناه برده اند و متعرض آینده و رونده میشوند و اهل اسلام از ایشان متضرر میکردند و در آن
هنکام حاکم ایشان طغای تخمی اکوجی(?) امیر بیک با سیخود که اکنتر عنیت نموده بود و چون این خبر
بسمع همایون اشرف اعلی رسید یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و دیگر

شیران بیشه دغا منشیر کین از نیام برکشیده روی انتقام بدان صوب آوردند و ایشان بفرموده عمل
نموده روانه شدند و پیش از وصول خویش ایلچی فرستاده بمقتضی لقد اعذر من انذر پیغام دادند که اکر
مال و حزیه قبول کنید در امان باشید و الا آثار سخط و غضب شما رسد کرجیان باستحکام حصار
مغرور شده جواب نه بر وفق صواب دادند و از انقیاد و اطاعت سرباز زده تهیه اسباب قتال
و جدال اشتغال نمودند و چون مجاهدان دین بآنجا رسیدند بر زم و پیکار دیار شدند و بحاصره حصار مشغول
کرجیان شقاوت منش جام تیغ زنی در مقام منع و مدافعه اهل اسلام حرکت المذبوحی کردند و روز
ششم چهره مقصود رخ نموده قلعه مفتوح کشت و سپاه بهرام انتقام مجموع آن کرجیان بد کیش را
بدوزخ فرستاده حصار را با زمین یکسان ساختند و جناب امیرزادگی نکر اشته و بعد از تسخیر و تخریب
قلعه طغای که حاکم آن موضع بود توجه بدرکاه عالم پناه نموده مراسم خدمت و لوازم خراج و دوم که نشسته
چون رایت نصرت نشان بقلعه اونیک رسید چند روز در آن حدود توقف واقع شد و دو ماه از سعادت
ایلچیان شهریار محترم قیصر و مجاورت منقضی شده خبری از روم نیامد و این معنی موجب ملال خاطر
خطیر حضرت صاحبقران بی همال شده بر زبان مبارک کذشت که ایشان که نزد اکفار عظیم دارد و هرچند
بالیلام مهلتی ندادند روی رفق و مدارا اصغا می کیم رفق بترکانی او ایشان اردیکه در موافقت و مصالحت
و هرچند که ما میخواهیم که اد نفوذ اسلام است تعرض و تسلیم او بکار بی اقدام مینماید اکر بر خصمه همت
واجب و لازم میشود که متوجه بجانب او شویم و جزای و سزای خود را بی و سزای کاری او براو در کنار او
نهیم از آنجمله ایلچیان ما را نکاه داشته باز نمیفرستد و درین اثنا بهرعلیا نوشان آقا و سعد وقاص
امیرزاده محمد سلطان و ابو سلطانیه باز کردانید و چون هوای ارزروم از غبار موکب جهان پیمای غالیه
کشت شاهزادکان که در زمستان از قرایاغ اران با طراف و اقطار مملکت رفته بودند و همنان را استهوی ساختند
و ایل و احشام را با حشر با غنایم و اموال باز کشتند و از آلتاق و اونیک نکذشته در آن محل بموکب همایون
پیوستند و در اثنای این اوقات داعیه تسخیر قلعه کماخ از خاطر خطیر حضرت جهانکیر سر بر زد و آن حصاریست
باستحکام و استواری موصوف و معروف بر روی سنک باره بلند واقع شده و پیرامن او بساعات و
بستانهای که مشتملست بر انواع کلها و ریاحین آراسته و در دامن آن رود فرات که شعب بنوای آب حیاتست
جریان یافته و از بدایع صنایع آفریدکار آنکه هر سال در موسم بهار صعوه طیور بجنس عصفور در آن دیار سر در
پیوسته فرود آیند و مردم آنها کرفته نمک سود کرده و در اوانی و ظروف تعبیه می سازند و هر چند از آن سه

عسکر نبیند بالش بزرگ شده بی بود القصه چون پرتو التفات حضرت صاحبقرانی بر قلعه کاخ افتاد امیرزاده محمد سلطان
زانو زده التماس کرد که آن امر مفوض باو کرده و ملتمس شاهزاده جوانبخت بانجاح مقرون گشته از جناب
با امرا تومان و قوشون و سپاهی از ارق استمداد افزون و آلات محاصره و جنگ داده و اره روز دوم رکاب
بانجانب توجه نمود و چون صاحبقران گیتی ستان بپاد ربجان رسید امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان
و دیگر شاهزادگان و امرا و نوئینان با افواجی از سپاه جلادت شعار در عقب شاهزاده عالیقدر روان گشتند
و چون امیرزاده محمد پیوسته در اطراف و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند سپاه ظفر قرین ایشان
مآب همت بر فتح حصار گماشته آب از قلعه باز گرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفه از مردم
نکوبت در ظلمت لیل بر کمرها بالا رفتند و نردبانها در انجا بالا استوار ساختند و امیرزاده محمد سلطان با ایلی
جماعت از بهادران مقرر کرده قلیچ فوج کبان نردبانها بالا روند و مردان روز کار در آن شب تا دم صبح
و ولیتا [illegible] عمل نمودند و اهالی آن حصار از توجه دلاوران خبردار شده از سر اضطرار دست بداعیه بر آورده
سنگهای گران بر آن کرده در ممانعت آمدند و در آن شب بر سیم و عباس علی شیر هم امیرزاده عباس با چند دیگر
حلالت شد از بالا در افتادند و گوهر حیات [illegible] قضا و قدر نمودند دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ
سلطانی در انداختند و از نهیب آن و انقراض غبار معرکه رخسار آفتاب در تیرگی و فضای هوا لاجورد گشت
امیرزاده محمد سلطان بهادران را بر جنگ و جدال و حرب و قتال ترغیب نمودند و امیرزاده ابابکر در
تسخیر حصار سعی و کوشش بسیار مبذول نمود نوکران او از پیش همه بالا رفتند و آخر الامر عساکر گردون
مآثر از اطراف حمله آوردند و دشمنان را مقهور ساختند بیک جنگ حصار را مسخر گردانیدند و چون این
خبر بسمع شهریار کامکار رسید فی الحال سوار شده متوجه آنجانب گشت و بانجا رسیده برج و باره قلعه را
بنظر احتیاط در آورد و چون مسافت میان ارزنجان و قلعه کاخ هفت فرسخ بود بنام ضبط و نگاهداشت حصار
در قبضه اقتدار امیر طهرتن والی ارزنجان نهاد و از آن موضع مراجعت نموده تهیه اسباب کار زار مشغول گشت
و در آن نواحی ارباب بغی و عصیان و جماعت لاابالی [illegible] تیغ [illegible] عساکر [illegible] بودند
پناه بقلعه ها و مواضع محکم برده امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی و دولت تمور تواچی بر حسب [illegible]
الاذعان روی قلع و استیصال آن جماعت ایشان نهادند و چون از شکوه لشکر دشمن شکن لرزه بر اعضاء
کوه و مفاصل آن کره افتاده بجاذکان از سر عجز و اضطرار پای اطاعت و انکسار در زمین پیش آمده امان
خواستند و امان یافتند و جان از غرقاب بوار بیرون کشیدند و چون جلگاه سیواس مضرب سرادق

کردون اساس گشت جمیع ایلچیان که حضرت صاحبقران برسم رسالت فرستاده بود باز فرستاد کان
قیصر روم بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و چون اراده ازلی متعلق بخرابی آنمرز و بوم شده بود ایلدرم
بایزید بعد از مطاوعت راه مخالفت سپرده و از جاده صواب منحرف گشته پیغامهای درشت و سخنان
وحشت انگیز در جواب فرستاد و در تسلیم قلعه کاخ بمعاذیر دلپذیر متمسک گشت فی الجمله رسولان
قیصر بوسیله شاهزادگان و نوئینان بپایه سریر همایون حاضر شدند و زانو زده چند جانور شکاری و دو
سر اسب تازی بوقف عرض رسانیدند و از کلمات واهی ایلدرم بایزید فصلی باز دادند صاحبقران
از استماع این حکایت برآشفت و [illegible] رد کرده بزبان خشونت گفت بیت اگر [illegible] سلطان [illegible]
بدین کشتن ایلچی بدگهر نفرمودمی تا سر ترا از تن جدا کردی جدایی سخن و بعد از تسکین سوره غضب
فرمود که چون کسی را سعادت مساعدت نکند و نصیحت نیک اندیشان عمل ننماید هر چند خواستم که ایلدرم
بایزید از خواب غفلت بیدار کنم تا بلاد اسلام از آسیب سپاه بهرام انتقام مامون و محروس گردد
چون خدا نمیخواست فایده بران مترتب نشد تلون مزاج والی شما مستولی است اگر کوچ [illegible] یوسف را
بفرستاد و قلعه کاخ بگماشتگان ما تسلیم نمود هم او و هم ملکتش [illegible] ماند و در این معنی بیت
الحمد لله والمنه که قلعه کاخ بی منت او در تحت تصرف بندگان ما آمد اکنون باو بگوید که چون
سخن ما بسمع رضا اصغا ننمودی و از مقتضی التمس ما تجاوز داشتی پای ثبات استوار دار بیت
اگر مرد جنگی بیفشار پای [illegible] ذکر عزیمت لشکر ظفر پناه صاحبقران
چون [illegible] عزم [illegible] تصمیم یافت از پایه سریر گردون مساس فرمان صادر شد که لشکریان
در صحرای سیواس جلگاه نمایند و آنحضرت بر بالای تپه که سراپرده ظفر قرین با اوج سپهر برین انبار
بود بنشست و عساکر منصور فوج فوج چون دریا در موج آمدند و گروه گروه مانند کوه کاز جای
جنبید جنبید همه تیر انداز و شمشیر زن و از فرق سر تا نعل بکار در غرق آهن و هر فوجی از آن افواج
که در مقابل [illegible] و تاج میرسیدند سرداران ایشان پیش آمده و زانو زده اسپی کشیدند و زبان
بدعا و ثنای و تسمیت میگشودند و آنحضرت از سر عاطفت او را [illegible] تومانات
و هزاره ها و قوشون قوشون [illegible] شدند و چون نوبت با میرزاده محمد سلطان رسید لشکر [illegible] زودی
سمرقند آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر بر مثال آن فوج جوانان نیفتاده بود و بر [illegible] کواکب
زینت موکبی مانند آن موکب یاد نشده و شاهزادگان جوانبخت [illegible] بودند که هر فوجی از لشکر [illegible]

برآیند جمعی را بمجموع اسلحه از کمان و تیر و ترکش و نیزه و جماق و غیر ذلک از علم و سنجق و سایر آلات بزم
وگروهی را سر و فرق بمغفر و ... و تمامت زره داد و جوشن پوش بسان بحر اخضر در جوش و
خروش و امیرزادهٔ مشار الیه سپاهی چنین بعرضگاه آورد و حضرت صاحبقران سعادت قرین نظر
احماد ارزانی داشت و چون از اول تا آخر چنین طبقات حشم خود را در نظر فرماندهی
طوایف امم جلوه دادند یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که فرستادگان روم سوار گردانیده تا آخر صف برسانند
ملاحظهٔ آن بار [illegible] اشتباه بمقتضی فرموده مشاهده نمودند و الحیات را از دهشت گذشت
و حشمت ... و تجمل و آیین ایشان دود وحشت و حیرت بدماغ برآمده خوف و خشیت بر
ضمایر آنجماعت استیلا یافت دیگر حضرت صاحبقران ایلچیان ... را نوازش فرموده رخصت
بازگشتن داد و گفت که ایلدرم بایزید بگوئید که چون آیین غزا و رسم جهاد در مملکت تو قایم است ...
مزاج ما نیست که آن نیاد را منهدم سازد و لشکر منصور آسیبی رسد با این همه طریق مدارا و مواسا مسلوک
میداریم اگر متعلقان قرایوسف را بفرستی و یکی از فرزندان بجانب ما روان گردانی تا امراکوه بی
صلح خود نگاه داریم و غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم گردد و نام خود
و سکون خاطر بعزم کارزار و دفع معاندان فاسق و فاجر مشغول شوند یقین است که چون همه بر این منوال
کردیم برکات آن در عاجل و آجل بروزگار همگنان واصل و متواصل گردد و السلام علی من اتبع الهدی
مراجعت نمودند بهمینان بسمع اشرف اعلی رسانیدند که در این نواحی قلعه ایست موسوم بهاردک و دزی
طایفه از حشاشان متحصن شده اند و عتبات حصار دم از تمرد و استکبار میزنند فرمان عالی صادر شد
که امیر شیخ نور الدین و امیر برندق متوجه آن صوب گردند و در تخریب قلعه و تادیب ساکنان آن بقعه مساعی
جمیله مبذول دارند امرا باستثال امر مبادرت نموده با طایفهٔ از بهادران سپاه روی بآنجانب آوردند و چون
بقلعه رسیدند بیرون بکارزار اشتغال یافتند و نقبچیان بکار خود مشغول شده دیوار حصار بینداختند
و لشکر ظفر قرین شعار بتیغ آبدار پاغیان را بدار البوار فرستادند و عمارات بازمین هموار ساختند
ذکر توجه رکن بوکرنه خاقانی ابد پیوند بقصد قیصریه و [illegible] و دحوالی سیواس جمعی مردم که بطریق رسالت
آمده بودند وقوف داشتند بعرض رسانیدند که راه توقات جنگلستان است و قیصریه را گرد ملکی چیزی
شکوه توقات آمده و مرکب کرخه و فوجی از قراولان که آن جنگل دیده بودند و تنگی آن را مشاهده کرده
موافق ایشان گفتند بنابرین خسرو ملک تمکین عنان عزیمت و اقتدار بطرف قیصاریه معطوف گردانید

و براه قیصریه در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه و ابا بکر [illegible] اشتباه در مقدمه بر آن صوب روان شدند
و علی سلطان تواجی را از عقب فرستاد تا آنکه اردو لشکریان از قیصریه پیش روند و موکب ظفر
بشش منزل از سیواس بقیصریه رفت و جناح احسان بر رعیت آن مملکت گسترانید چند روز آنجا
توقف فرمود و طایفهٔ از حراس لشکر که در اساس سپاه بر نقیما بوده ارباب حلادت تعاقب نموده
همه را از دو ایلی بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند و چون وقت دفع آن محصول آن زمین
بود بموجب فرمان شهریار عالی مقدار سپاه منصور شمار از ذخایر غلات آنچه بار و نکر احتیاج بود برمیان بستند
و بعد از آن فرمان قضا جریان یافت که امیر شیخ نور الدین بقراولی از پیش برود و آنحضرت با بقایای
سپاه جنابو شیره و بساط کشیده از قیصریه بجانب روم و انکوریه عنان عزیمت معطوف ساخت
و سه منزل قطع نموده در منزل چهارم نواحی قراشهر مضرب خیام لشکر ظفر قرین گشت و در آنجا خبر رسید
که قراولان لشکر ایلدرم بایزید دیده اند بر حسب فرمان شاهزادگان و نوئینان و سایر سپاه
منصور بتوبیر فرود آمدند و بمراسم حزم و احتیاط عمل نموده بر گرد خود خندق کندند و زنجیر و بندها
مستحکم گردانیدند و حضرت صاحبقران دولتیار امیر شاه ملک را با لهراسب و اد برلان کبری فرستاد
و او در ظلمت لیل متوجه خیل دشمن شد و در عقب سیر قریب ده فرسنگ راند و قریب صبح نزدیک
ایلدرم بایزید رسیدند و در کمینگاه ایستاده چون قراولان دشمن از منزل پای بیرون نهادند
بر آنجماعت حمله آوردند و حربی صعب روی نمود و چون قیصر مطلع شد که عددی اندک از سپاه
نصرت پیکر پای جرأت پیش نهاده اند بر خاطر او گران آمد و دود حیرت و دهشت بدماغ او متصاعد
گشت امرا و سرداران سپاه خود را در محل خطاب و عتاب آورد و هنگام طلوع آفتاب طیل رحیل کوفته
متوجه قراشهر شدند و امیر شاه ملک صورت جنگ و توجه ایلدرم بایزید بموقف عرض
رای عالم آرای گردانید و حضرت صاحبقران در اندیشه الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و صاین
نمود و برادرش مراد را از خواجه و امیر حسن توجی و سلطان ملک و امیر اوج قرابهادر و دیگر بهادران
که مجموع شصت نفر بودند بزبان گیری فرستادند و امیر شاه ملک مراجعت نموده شبهنگام بدرگاه
خسرو آفتاب احتشام رسید و چون روز شد حضرت صاحبقران رای تأنی و امر حج داشته بسعادت
و اقبال پای همایون در رکاب آورد و امیرزاده سلطان حسین با دو هزار سوار در برت توقف
فرمود و امیر برندق بمقتضی حکم واجب الاطاعه و دیگر امرا بجانب انکوریه روانه شدند اکر [illegible]

عثمان متوجه شوند سر راه بر ایشان گیرند و لشکر پیاده برحسب فرموده با امرا موافقت نمودند تا گرجی
با جماعت تالشی شده دو کس را بگرفتند یکی را کشتند و دیگری را مصحوب خویش ساختند و در آن شب
پسر قیصر با امرا بسوار بزبان گیری آمده بود و بیخبر از دلاوران سپاه ظفر پناه که در کمین نشسته و در دره
پنهان شده ایشان چون وقت ظهور صبح باز گشتند با مخالفان دو چار خوردند و با آنکه پسر قیصر
و عثمان سالار موکب نصرت شعار پیوستند و امیرزاده میرزا ابابکر از عقب رسید و امرا و
پیادگان که بموجب یرلیغ جهان مطاع در مقدمه بصوب انگوریه مراجعت نمودند پیادگان در راه
بحفر چاه مشغول شدند و امرا در انگوریه راندند تمام ایل و الوس آنجا دود و نواحی را غارت کردند
و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و این فتح اتفاق بعد از سه روز بر انگوریه رسیدند و
آنولایت در حمایت یلدرم بایزید یعقوب نامی را از امراء خود بانکوریه فرستاده بود تا بمحافظت قلعه قیام نماید
با حصاری که کرده بود بعلو مرتبه تمام غایت و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و
جدال گشته بود حضرت صاحبقران والا که روز دیگر موکب عالم نورد سوار شده و اطراف و جوانب
قلعه را بنظر احتیاط در آورده و اشارت فرموده که بهادران جلادت شعار روی جرات بحصار آن
حصار نهند و ایشان برحسب فرموده پیش رفتند و بر آن محاربه و مصادمه را اشتغال دادند
و نقبچیان نقب زده آب خندق بیرون بردند و جمعی از ارباب شجاعت مثل مقصود توکل باورچی و علی درویش
و شمس الدین و غیرهم در بروج عروج کردند و نزدیک بآن شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه از قراولان
خبر آمد که قیصر با لشکری زیاده از اختر از عقب آمده در چهار فرسخی رسیده است و حضرت صاحبقران
باردوی همایون باز گشته دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان بزیر آمدند و برحسب مثال لازم الامتثال
لشکر کوچ کرده و مقدار یک اسب تاختن پیش رفته و آبرا از عقب که لشکر قیصر بود و آمده ... آنجا مرکز
معسکر خندق کنده آنرا بچرخ و بند استوار ساختند و در مرکز لشکر خیمه آبی بود در دامن کوه و آن
بود و در آن کنار آبی بغیر از آن یافت نمیشد چون رایت روی در انخفاض پذیرفت و هم شب
فام ساباط اهر عرصه ربع مسکون افگند صاحبقران بحرم کفر فرمان داد که طایفه رفتند و بخاشاک
و خار و راه آب آنرا سد ساختند طبیعت اهل خلاف و شقاوت تیره و مکدر گردانیدند و حضرت پادشاه صاحبقرانی
با کمال عقیده در آن زمان که مردم بر بستر راحت خفتند روی نیاز بر خاک نهاده بخضوع و خشوع از
بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسئلت نمود و توکل بفیض فضل الهی کرده اصلا اسباب ظاهر را اعتبار

درباورد

[illegible] مصاف

درباورد جز این همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی بکه روی آوریم **ذکر تعبیه لشکر صاحبقران و آراستن سپاه روم جهت رزم و ذکر ... شاه**
بامدادان که از هیبت دلیران شیر و زحمت دشمن آتش سوز دل ترک روم در دره جد طپیدن آمده صاحبقران
ستوده مآثر بر کوه جمیع عساکر فرمان داد و قول همایون بر شکوه آنحضرت که قوت لشکر جوانغار
بعز اقبال امیرزاده خلیل سلطان زیب و زینت پذیرفت و امرا بلند مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر
یادگار اندخودی و رستم طغا بوغا و سونجک بهادر و دیگر امرا در ملازمت شاهزاده کامکار مقرر شدند
و قتل ایشان امیرزاده پیر محمد ... و امیر شیخ نورالدین و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم
شروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده مشارالیه کرامت شد و قتل ایشان امیرزاده ابابکر بود و امیر
جهانشاه و امیر قرا عثمان ترکمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز در دست راست تول هیبت شکوه اعلاء
و امیرزاده احمد عمر شیخ و شمس الدین و جلال بارزچی ... یوسف مغول و حاجی بابا سونجک و اسکندر
هندو بوغا و خواجه علی پسر خواجه ایردی و دولتیمور و حسن بن الخواجه و محمد قوچین و سراق خواجه
ادریس توچی و شمس الدین المالغی و مبارک تواجی و آس تیمور و شیخ محمد ترکمان و سنجر و حسن
و عمر بیک و تنکور ... قربانی و جهانشاه و پیری بیک و ... قوچین و احمد و محب ...
بهلول و امیر بزرگ ... و دیگر اعیان و سرداران و در دست چپ تول جلال الاسلام بود توکل قرا
و علی محمود شاه و ولی پسر سونجک و جانی بیک و تنکوی برش خواجه و محمد خلیل برادر دولتیمور تواجی
و شیخ حسین و عمر ... و یلنده سلطان و لقمان تواجی و سلطان برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین
و عادل و قطب الدین و حسین بیک و جهان ملک ملکت و تولاق توچی و عبدالکریم حاجی سیف الدین
و پیر محمد تنکور و شیخ ارسلان کوکلتاش خانی و دولتخواجه برلاس و الیاس کوکلتاش خانی و یوسف برلاس و علی
عباس و سید خواجه و شیخ علی بهادر و عثمان تواجی و اسکندر شیخی و شاه و شاهان سیستانی و
ابراهیم قمی و شاه بوران سیستانی و شیر اول و شاه بوران و دلیران و دیگر دلیران و سرداران و در پیش
تول امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ و برادرانش امیرزاده اسکندر و امیرزاده رستم و از امرا ...
امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر قرار گرفتند و چهل قوشون ...
در سایه ماهیچه توق ظفر پیکر باز داشت که از هر جانب که احتیاج افتد جهت امداد آن شتابند و ...
روی آورند و چند زنجیر فیل کوه پیکر از بقیه غنایم دیار هند در صف اول دولی اعلی بداشته بودند و ...

کویا کوه آراسته و نقطه اندازان و کمانداران بران نشسته در پیش صفوف عساکر منصور بازداشتند
و از انجانب نیز ایلدرم بایزید به ترتیب و آرایش لشکر گران و سپاه بیکران خود از جمیع طوایف
افرنج و غیر ایشان پرداخت و اولاد و اقربا و طبقات حشم را از دخل خود در محل مناسب جای ساخت
از آنجمله پسر لاس اوغلی که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از افرنج در قیل و قول مردم داشت
و ایشان مجموع سلاح پوشیده بودند و بدین بیت مترنم شده که بیت ظاهر و باطن بداغ اتحاد مرقوم
هم درون با تو یکی داریم و هم بیرون یکی و عادت آن جماعت در پوشش جوشن چنان است که سرتاپای
در آهن نهان میسازند که بغیر از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آن از پشت پای بهم بسته
مقفل میکنند و با قفل میکشایند جبه و خود از ایشان جدا نمیشد و در میمنه پسر مهتر موسی و عیسی
و مصطفی را در پس پشت خود جای داد و محمد چلبی که شیخی اشتهار داشت و عظما و امرا در دم مثل فوج
پادشاه و علی پادشاه و تیمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و مراد پادشاه و پسر و دایر
توس و یعقوب و یوسف و [illegible] و نکری بروش و سلمان و داود و ما بین شانبرم باهم و پسر [illegible]
و احمدی و پسر [illegible] و محمد و [illegible] و پاشا و غیرهم هر یک را که بجای خود قرار کرده مقیم بانام
و ارباب شهامت و هراست روی یکین بمیدان رزم آورده مکمل و مسلح در حرکت آمدند و سلطانی
آن پادشاه جنگجوی کینه گذار آراسته و پیادگان دلاور چپ و پیش داشته برسیدند و پس شنها
بایستادند و از جانبین کوس و کورکه زده سورن انداختند بیت برآمد بانگ کوس و بالدربای دو کوه
آهنین جنبید از جای بدید آمد هزاران آهنین تن نمانکرد بجوش در آتش آهن جوش قلب
جناح هر دو صف راست نعان کرنای و کوس برخاست ز هر جانب علم زد آتش کین دو لشکر اعلیها
کشته و بکین کشاده در محاربه حضرت صاحبقران با قیصر و چون نجم اقبال و رایت نکهداری
ابلدرم بایزید از کردش چرخ نحست اثر حضرت پادشاه دین پروره و پسر معتاد و آئین جنتی
پیاده شد و روی امید بدرگاه قادر بخشنده عظیم سلطانی و توبه اظهار آورد و از بارگاه مالک الملک استعلا
برمعاودان و استعلا بر طغیان مشغول بود و چون جهت مطلوب در بر آیت امید آنحضرت بود که
آمد دعوی آرزو بی نقاب ارباب بدیع و دین مشاهده نمود رکاب نصرت انتساب بر اسپای مبارک
ساخته سوار شد و توکل کل بر آفریدگار جز و کل کرده متوجه مصاف کاه گشت و در میان لشکر ... ی
سیمان نهال وجود اهل جلادت و عناد اعیان قهر از خصن حیات منقلع ساختند و بتیغ آتشبار خرمن عمر نهاد

ایشان ازدهم سوختند بهادران نصرت شعار شمشیرها کشیده و بازو کشاده پیش رفتند و پرده کان روم
بن پای جلادت در میدان مقاومت و مدافعت نهادند بیت دو لشکر چون دو دریا بحر بیخته هم
فرازان کینه جوی آویخته درهم سر کشته تر از روی بلارک همین بود بر شیر اوکنان ذبح ز هر سو شیرهای
عمر شیران بریده تیغ بران دلیران ز خاک کلجاک خون بسیار خاک شده دهان ز ادب سینها پاک
کشیده صف جنگجویان سپهدار بروی آشتی از تیغ دیوار و در این معرکه خونخوار نخست امیرزاده خلیل
سلطان از برانغار حمله آورد و پادشاه کرده در آن هنگامی کشش و کوشش نموده جوانغار مخالفان که قرلش
پسر مهتر قیصر سلمان چلبی بود از جای برداشته و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان داد مردی و مردانکی
داده دست چپ دشمنان را تمام دل ایشان بهم شکستند و کرشبی که از دلیران و بکرات اولاد پادشاه روم
بود بمزید شجاعت و کیاست امتیاز داشت از صراسیم دلاوری و جلادت نکشاد مرحمی نکذاشت چون
مقاومت با بهادران موکب همایون از حد رکیت و قدرت خود بیرون دید دست از جنگ باز کشیده
پشت از معرکه برکاشته و راه انهزام پیش کرفت و سلاحهای ایشان بهم رفت و از برانغار امیرزاده
سلطان حسین جون شیر ژیان و ببر دمان با طایفه از دلاوران روی جلادت بمیدان نهاد و از
برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و وقار مخالفان بزد بهادر زند و امیرزاده محمد سلطان بعد از
طلب رخصت از آنحضرت بجوانغار شتافت و در دریای جوانغار عوطه خورده کشتی حیات
مخالفان بر باد داد و امیرزاده محمد را در غرقاب فنا افکند پسر لاس اوغلی که برانغار دشمن میان
بمعاضدت او مامور شده اسکندر مستحکم و استوار بود با دلاوران افرنج در برابر آمده آثار
جلادت ظاهر میساختند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را برانداختند عاقبت سپاه نصرت
شعار غالب آمده دمار از روزگار ایشان برآوردند بیت ز هر سو کشته خنجرهای خونریز بخود
کافور مثال تیر چند رک شیرمردان سینه خسته ز قتل بر کشاده جون شسته دو ان پیک اجل هر سوی
جون تیر کرکرد جنگ کرد اعدا نکیر و در آن معرکه چندان کشته شد که از کشته پشته ها ساخت
آمد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاه ملک بهادران بر حاشیه بر ... ها
و بازوی شجاعت برج انکی کشاده بسیاری از اهل روم را باستعمال شمشیر خونخوار جرعه
فنا دادند و چون آثار ضعف و فتور در صفحات روزگار ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت شادی
علیه رومان رزم افزای باستحقاق شفاد پیوست که شاهزادگان دلاور و نوئینان بیکبار روی

ومیرانکی لشکر قیصر نهادند و از میمنه سپاه ظفر پناه امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و الغ بیک
ابراهیم و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دیگر امرا امیرزاده میرانشاه و امیر
زاده جهانشاه و امیرزادها و امرا شکوه مانند با تمکین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه و برسم
طغا سونغا و دیگر شیران بیشه وغا باتفاق حمله کردند و نیران قتال بنوعی اشتعال یافت که دل بهرام
چون آسمان بر بید و اق بی و بزرگ لشکر کان معرکه بسوخت و آتش حرب چنان بر افروخت که کره
زمهریر آتش گرفت بخلاص بعضی انکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان بر ابلغار قیصر از آنجا برکرده
شش تومن از سپاه آنجاب بر فراز پشته که محل ایشان بود برآمدند ایلدرم بایزید با لشکر
قول متوجه آن موضع گشت و سپاه شاهزاده را از آنجا راند خود بالای بر آمد و مردم خویش را خباط
کرده میمنه و میسره را شکسته و بر ایشان دیده دو حرب و دهشت بر ضمیر او استیلا یافته ... سپاه
ابلغار و جوانغار که متفرق شده بودند طایفه با وی پیوستند حضرت صاحبقران بجانب قیصر روان شده
و امیرزاده میرانشاه نیز با امرا دست راست و امیرزاده سلطان حسین با عظما دست چپ روی
بآنطرف نهادند مجموع لشکریان متوجه آن پشته گشته ایلدرم بایزید در میان لشکری بود در
سیان کردند و قیصر تیغ آورده بنوعی که بود مبارزت نمود بعدی کشیده پای تجلد بفشرد و بها
دوم و دوری که طاقت تمام و تنگ بودند محافظت خود از حمله و اجبات تقریر ندو بسیار اضطراب ... دم
از اعلام اضطراب مانند بخت و دولت خویش از آن بالا متوجه نشیب گشته پای بر بادپا نهاد و حکم
اندازان بر ایشان تیرباران کردند و جمعی کثیر را بر خاک مذلت و هوان انگندند و بسیاری از
کریختگان از تشنگی بقدر روان نسپردند چه حرب شدید در نهم چاشت تا بوده و بغایت کرم
و در آن مرحله آب یافت نمی شد و چون فتحی چنان که طراز فتوحات سلاطین کرد و آمده او بود روی
داد حضرت صاحبقران بنفس مقصود در عین کامرانی و سرور از اسجام رجعت کرده بارد وی همایون نزول
فرموده باد ای شکر و سپاس واهب همت قیام نمود و این فتح نامدار که تنها سابق و شاکر کشا دیدند
در روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه اربع و ثمانمایه بلا تقی ... والطاف تو یقین ... و قیصر ایلدرم اتفاق افتاد و چون عساکر
منهزم شدند و قیصر از معرکه بیرون رفت جمعی از بهادران تحریک جهان نمودند و سرداری ایشان
نهاده بود و سلطان محمود خان با ایلدرم بایزید رسیده و حیرت کشیده وی را دستگیر کرده همان زمان دست
بسته بدرگاه حضرت صاحبقران فرستاد و در تواریخ مسطور است که چون آنحضرت بکیفیت قضیه اطلاع

الله
بافت فرمود تا دستهای او بگشاده بحضور در آوردند اما مسود او بر اف از دولت خویش حیرت
شده و کمر بر بسر احمد تنجان چنین گفت که من در بارگاه ملک این اشتباه حاضر بودم کرکی
خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته بدرگاه آوردند اساس آورده نه حضرت شد که او را
مهمان بمجلس همایون رسانند استادکان بارسی بر اعلی بفرموده عمل نمودند و چون چشم
خجسته خاقان مظفر بر قیصر افتاد کلمات دهشت از آن حضرت صادر یافت بعد از آن نزد
که با دست او بگشادند و بفرمود جلوس ارزانی داشتند فی الجمله چون عرق حمیت حمیت لطف در
حضرت صاحبقران خطابخش در حرکت آمد ایلدرم بایزید را نزد خود نشاندند با او بزبان
عتاب که مقرون برفق بود خطاب فرمود که هر چند جرم و سرمو خطب ... بارده ... بخشاد
و خالق دیرلست و هیچکس را زیاده اختیار و اقتداری نیست اما از روی انصاف در استی
عالم اسباب سبب این محنت که تو رسید خود بوده اکر بار بار است خود گشته بارها بپای
خویش از حد بیرون نهادی و هرچند قصد بنیاد بر ... نمودی که هریک باعث تلاش شد
که لشکر بجانب تو کشیم و من تحمل میکردم و التجه وظیفه سلطان بود بجای می آوردم که بنیاد
مسود سپاه منصور و عمارد ملالی برد و جانب روم کار و سلامان و غازیان این دیار نشید
خاطر داشتم که اکر حیف من نشوی و در جو ... نیا تی که از تو التماس کردم مضایقه نکنی یا لشکر
و کنج و کوهر برآمده کنم و هیچ چیز از تو دریغ ندارم و با این همه بمکافات اعمال برآمدی که اکر قضیه
بر عکس واقع شدی و استیلا و استعلا و تمکن و تسلطی که باری سبحانه و تعالی ارزانی داشت
نصیب تو کی آمدی انا تاد و غضب و سخط تو چه بر امدانیات بما و اتباع و متعلقان ما میرسید
لیکن شکرانه نصرت و ظفر که پادشاه داد که چو الدعن کرده در باره تو و اولاد و متعلقان تو جز
بجز و خوبی و نیکویی نخواهم اندیشید خاطر آسوده دار و هیچ دغدغه بخود راه مده ایلدرم
از خجالت و انفعال در پیش افکنده بجرم و تقصیرات خویش اعتراف نموده گفت فی الواقع خطا
کردم که سخن شما نشنیدم اکنون که خرد لله تمم عفو و عفو و اغماض برحال من کرده بنده
تا زنده باشیم پای از دایره مطاوعت و متابعت بیرون ننهیم و بدانچه تقدیر مکراندیشه
وظیفه خدمتگاری و جانسپاری بجای آوریم حضرت صاحبقران بوعده ... بر او خلعت داد
بوعده ... خاطر تو را بوعدهای جمیل مطمئن کردانید قیصر چون آن همه لطف و رحمت مشاهده

کرد بعد از ادای دعا معروض کردانید که فرزندانم موسی و عیسی و مصطفی در معرکه با من
بودند و از جهت ایشان دغدغهٔ عظیم بر ضمیر مستولیست مأمول آنکه فرمان عالی نفاذ یابد
که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند به بنده رسانند تا با سایر الطاف و بنده نوازی
منتظم گردد ملتمس قیصر مبذول افتاد فی الحال تواجیان بر حسب اشارهٔ علیه باطراف و جوانب
روان شدند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده بدرگاه عالم پناه آوردند عاطفت پادشاهانه
ذات قیصرزاده بخلعت بیاراست و پیش پدر فرستاد چون در آن اوان تقریب بارگاه مجسته حرکات
ملک جهت قیصر نصب کرده بودند و حسن برلاس و بایزید جهانی بنابر فرمان واجب الاذعان
حضرت صاحبقران ممالک ستان بمحافظت و مراقبت او قیام مینمودند ذکر فرستادن صاحبقران
لشکر باطراف و اطراف [illegible] و اشتغال نمودن بعیش و چون شهر بابرکت کشود
از میدان رزم مظفر و منصور کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرمود یعقوب بیک والی
آن از شهر آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و امرای اعلی سلطان تواجی بسر حد و کاشتگان دیوان
اعلی بموجب اشارهٔ علیه بتحصیل و توجیه مال امانی انکوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ
یافت که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین سفر [illegible] ولایت قرامان
و شاهزاده محمد سلطان با دیگر امرا و تومانات که از [illegible] اسکندر و امیر سلیمانشاه
و امیر رستم طغابوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران
و سرداران متوجه جانب تونه و اقشهر و علائیه و عدالیه گردند بمجموع بر حسب اشارهٔ علیه عنان
عزیمت باطراف ولایت روم منعطف گردانیدند و چون خاطر انور از امثال این قضایا فراغت یافت
یرلیغ جهان مطاع صادر گشته که چند فتحنامه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تقریر کشند
منشیان بلاغت عبارت جیران فصاحت آیات در این باب رسایل [illegible] مصحوب ایلچیان قرمز بر
ایران و توران روان ساختند فتحنامه پیش خواتین و آغایان سلطانیه رسانیدند و یکی بشیراز بخش
امیرزاده رستم و همچنین بترکستان کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان
و عراق عرب و عجم و گرجستان و کردستان و کرمان و سیستان و ماوراءالنهر و بدخشان و بلخ و تخارستان
دهند رسانید و سایر بلاد و امصار فتحنامها ارسال نمودند و در آن سال خواجه غیاث الدین سالار
سمنانی مال بر نمود دارالامانی از مال دیوان اعلی در [illegible] باز از شهر [illegible] ساخت و در رجب تمام

خبر فتح

خبر فتح روم و رسیدن آن بدار الفتح سمرقند و بدان استبشار یافت و بی تکلف در تمام روی زمین
بازاری بدان تکلف و آیین کس نشان نمیداد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل
سلطان با لشکر گران بر حد ترکستان رود و در محافظت آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط
بتقدیم رساند و امیر جنس و دولت تیمور تواجی بالا زیر رکاب مأمور شدند و چون در
آن ولا امیر اینوقا در هرات بجوار رحمت ملک غفور پیوسته بود حکم شد که امیر مضراب بیزدر
موکب شاهزادهٔ مشار الیه تا خراسان رفته در آنجا توقف نماید و بر مقتضی فرموده عمل کردند
و حضرت صاحبقران دولتیار از نواحی انکوریه در زمان حفظ و تایید آفریدکار نهضت نموده بعد از
شش منزل بسوری حصار رسیدند و بالای قلعه بر آمده اطراف و جوانب آنرا احتیاط فرمود
و جلکاه آنجا از نزول موکب همایون سر کنند وار کشیده و در تضاعیف این حالات حضرت
صاحبقران کردون توان دوست بر جهه امیرزاده شاهرخ با ده تومان لشکر بطرف کول ایناکون
و کتیه فرستاد و نفس همایون متوجه کوتاهیه شد و چون بدانجا رسید شهری دید در غایت خوبی
و دنیایی متصف بطیب هوا و مشتمل بجلکاه دلکشا و مشحون بمیوههای خوب بسیار و مقرون
بچشمهای خوشکوار لاجرم مدتی که در اینجا توقف افتاد و ارباب و اهالی آنجا بشارت
علیه خلعت امان پوشیده مال امانی بخزانهٔ عامره فرود آوردند و مبلغی خطیر تمغا شاه کرد در
کوتاهیه بود امیرشاه ملک و عبدالکریم حاجی سیف الدین و دیگر امرای شجاعت آیین را با
فوجی از سپاه نصرت قرین بطرف کراد و خولصا و الی و بیت نشار روان ساخت و چون تمام ممالک روم
و کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه حشم کواکب کشت و قیصر و بعضی از اولاد وی بند
در افکندند در بزم خوجیان انتظام داشتند از [illegible] عرب و عجم اقتضای نشاط و طرب فرمود
و مجلس بزم بوجود شاهزادگان خورشید تمکین و خواتین زهره جبین زیب و زینت گرفت امرا
عظام و نوئینان عالی مقام در پایهٔ سریر شهریار احتشام با ادب تمام بنشستند ساقیان گلرخ
سیم اندام بادههای رنگین در جامهای زرین و قدحهای بلورین افکندند مغنیان خوش آواز
نوشانوش شراب ارغوانی بسمع مقیمان این گنبد ازرق پوش رسانیدند و در خلال این احوال
سپاه نصرت مآل اطراف و اقطار تاخت برده چندان غنیمت از آن جهت بدست ایشان افتاد
که رسم آن و بیان از میان برخاست ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن از ازنیق و روی بجانب صاحبقران

[margin] روی بجلس صاحبقران

چون شاهزاده جوانبخت بفرمان سلطان اعظم و تخت بجانب برسا روان شد پنج شش روز در چنان
تعجیل راند که از سیصد سوار که مأمور عالی رتبت رکاب آنجناب بودند زیاده از چهار هزار کس
به برسا نرسیدند و پیش از وصول شاهزاده مسلمان چلبی با بحار رفته بود و از خزاین پدر آنچه از وی
دست میتوانست برد بر گرفته و بی توقف بدر رفته و جمعی از اعیان مملکت برسا که در دامن آن
واقع است و طایفه از ارباب حشمت و مکنت بساحل دریا گریخته بودند از آنجمله شیخ شمس الدین
جزری با اشراف برسا مثل سیدی محمد بخاری و مولانا شمس الدین و لشکر اکابر و ارباب عمایم از شهر
بیرون رفته بودند عساکر منصور تکامشی کرده و همه را دریافتند و برسم غارت دست کرده به
ایشان از ممکن قوة بحیز فعل آمده در صحرای که بشیخ جزری رسیدند و او بسرش را گرفته پیش امیر
شیخ نور الدین آوردند و دو دختر قیصر در یکی شهر مختفی گشته بودند و دختر سلطان احمد جلایر که
ایلدرم بایزید بجهت پسر خود مصطفی خواستاری مینمود در برسا در کار میکنهاییدند و چون آوازه
وصول رایات فتح آیات بقیصر مسموع او گشت گریخته بجانب حله و بر عرب رفت و در این اوقات
که امیرزاده محمد سلطان ببرسا رسید آن شهر بیمانعی و منازعی مسلم و مسخر شد و امیر شیخ نور الدین
بقلعه در آمده و خزاین قیصر را که مشحون بود بزر و نقد و گوهر و جواهر و اجناس بی قیاس در تحت
تصرف آورده از نویسندگان دیوان اعلی حاجی عثمانی و سیف الدین تونی تفاصیل آنرا در صفحات دفاتر
ثبت کردند و بعد از انضباط امور لشکر ظفر مآل عرصه آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج رفتند
و ابنیه برسا که از چوب بی ترتیب یافته بود بعلت تربا کشیده بود با آتش قهر بسوختند و بعد از رسیدن
بقیه سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را
با ده هزار سوار از جانب دست راست بطرف ازنیک فرستاد که از شهرهای معتبر روم است و آب
و هوایش در غایت لطافت و اعتدال و ستون حصاری از سنگ تراشیده در غایت رفعت و استحکام
و بر در آن دروازه آهن بحر و ابیست گرد دوازده روزه راه است و آنحصار نزدیک بغاز اسکندریه و بر کناد
استنبول واقع است و امیر سونچک را با توجی از جریک منصور بسوی دست چپ بصوب کاشه
در دریا که اروان ساخت و امیرزاده ابابکر چون بازنیک رسید مسلمان چلبی با لشکر اسلام مقابله
و لشکر فراوان داشت شهر را گذاشته از آب بغاز بگذشت و به ازنیقیه گریخت و کوچ و متعلقان او بدل
اسیری گرفتار شدند و چون لشکرهای کیهان گیر از نهب و سبی ازنیک و آن نواحی بپرداختند و امیرزاده ابابکر

کیفیت

کیفیت حالات آنجانبی بتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانیدند و او در آن اوقات مرغزار
نخالیج را مضرب خیام اقبال گردانیده بود و شاهزاده جهانبخت بعد از استماع خبرهای خوش
صد یکی جلد را تعیین نمود که باردوی اعلی دوند و خبر فتح ازنیک و گریختن مسلمان چلبی بسامع
جلال رسانید و امیرزاده ابابکر بن آق سلطان را با استقاوی بدرگاه سپهر اشتباه فرستاد
میان برسا و کوتاهیه کرد و مرحله است عقبه ایست بغایت سخت و بیشه بسیار درخت از تشابک
اشجار بحیثیتی که وهم تیز کام از مضایق آن راه دشوار بیرون شدن میدید و چون فرستادگان شاهزاده بآن بیشه
که طولش چهار فرسخ بود در آمدند جمعی اغار اکه جاه برانجا برده بودند فرصت غنیمت دانسته از اطراف
و جوانب بر سر ایشان ریختند و الحق جای آن داشت که پای بهادران سست شدی و دست دلاوران
از کار ماندی لیکن بنیروی دولت قاهره محمد توجی خسروی و ابراهیم و احمد فخرالدین و محمد
قلندر و خضر و یانقیدان صدمه هیچ وهم و هراس بخود راه ندادند و بقدم ثبات و وقار
استاده بازوی جلادت بگشاد باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان گشادند و جماعت را
منهزم گردانیده بتعجیل تمام راندند و در کوتاهیه بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته
آنهارا بموقف عرض رسانیدند و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار نخالیج کوچ کرد و از آن دیار
معاودت نموده و از آنجا بر سایه بموکب شاهزاده پیوست و پیش از وصول او امیرزاده ابابکر
با غنایمی که محاسب وهم از ضبط آن عاجز آید بعز ملازمت امیرزاده محمد سلطان استسعاد یافته
بود شاهزاده مشار الیه از برسا کوچ کرده بعلف زار نکی شهر که متصل است به برسا فرود آمد
و امیرزاده ابابکر با شادشهریار فلک قدر دختر مهین قیصر در حباله نکاح آورد ذکر جنود نصرت قرآن
در محل فصلت صاحبقران بکوتاهیه بظهور پیوست امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغا بوغا و دیگر سرداران و امرا که بجانب دست چپ برسم ایلغار
نشانده بودند یک ترکان را ابا فتنه غارت کردند و آق شهر و قرا حصار را بگرفتند و بر اهالی آن دیار
مال امانی حواله نمودند و خبر بلغ و قوم حمیدیه را بغارتیدند و چندان اسب و شتر و گوسفند
بدست آوردند که لشکریان از آن عاجز آمدند و شهر آقسرا و افیون مفتوح شد و از ارباب آن دیار
مال بستدند و امیر سلیمانشاه در قونیه لشکر اقامت انداخته از آنجا سپاه ظفر پناه تا حصار اکیر
و مجموع آن ولایت را تا کنار آب دریا غارت نمودند جمعی کثیر بقتل آوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نور الدین

باخزاین ودفاین قیصر روزن وفرزند و متعلقان وکنیزکان چنگی او بدرگاه عالمپناه آورده
تمامت بوجه عرض رسانیدند مراحم خسروانه دستبه کرد زن قیصر و دختر بکلاس امیر یحیی بوده با صبیه
وسایر متعلقان پیش فرستاد واز مکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت که سالها در کفر و ضلالت
روزگار بسر برده بود در زمره اهل ایمان وعرفان انتظام یافت وسپاه ظفر کردار ملازم رکاب
نصرت انتساب خسرو کامکار شده وامیر محمد پسر قرامان که از دو دار ممالکی باز بحکم ایلدرم
بایزید مقید و محبوس بود از حکومت ... مایوس شده ... بار دوی ... اعلی رسانید
عنایت شهریار دین پرور چندانش را بافسر دیگر مجول کردانید وحکومت مملکت قرامان از قونیه
لارنده واقرا وانطاکیه وعلائیه با مضافات وملحقات با او ارزانی داشت ... شهر ...
ضمیمه آن ساخت ومدتهای مدید ولایت مذکوره در تحت تصرف امیر محمد واولاد او بماند و
چون بجاه حضرت صاحبقران جمجاه در کوتاهیه ... در عین نعیم و ناز ... و در زمان
تایید وحفظ عنایت ایزدی کار بعزم ارتحال از انجا سوار شده وامیرزاده محمد سلطان وامیر شمس الدین
عباس را در شهر بضبط اعرف تعیین نموده خود متوجه درگاه کیتی پناه شد وامیرزاده ابابکر و
امیر سلیمانشاه وامیر سونجک ملازم موکب عالی او بودند ودر اثناء راه باردوی کیهان پوی پیوسته
غبار کشت جهان پیمای پادشاه مظفر لوا توتیای دیده بینایی ساختند و پیشکشهای لایق نظر کیمیا اثر
رسانیدند و در این اثنا فرمان قهرمان ... نموده و ... برادرش که چند گاه از ایشان صادر
بود فرمان داده اشارت عالیه نفاذ پیوست که ... نمودند دیگر برادر ... و هر جا که باشند عفو
او نوشته ... فرموده تقدیم ... و بموجب ... جهان مطاع امیرزاده محمد سلطان و ...
ابابکر با امرا و اتباع که ... بودند و از انجا باز گذاشته در بورسا و شهر ... با عرف ملحق شدند ...
عالیه بجانب ... بحرکت آمده واز عقبه گذشته در نواحی ... که مرغزاری با زینت و
بود مضرب خیام اقبال و دولت گشت و شحنه سیاست ... که حکومت ...
تعلق با و میداشت فرمان فرمود و در آن فضای جان فزای بحکم پادشاه ... ممالک بستان
مجلس بزم واحسان آراستند که رشک گلستان ارم و نمودار روضه رضوان آمد ساقیان خجسته وش
بادهای چون آتش آب حیوان در قدحهای بلورین ریختند اهل طرب ... شرب آن امداد
نمودند و چون از شراب در دماغ شیخ و شاب ... پدید آمد حضرت صاحبقران کامیاب قیصر را طلب کرد

تا جابخه در روز میداد رزم هیبت دلیران مشاهده کرده در ایوان بزم حیات دلیران
ملاحظه نماید وخاطرش از مزلزل وحشت بمقام الفت گراید وچون حاضرش را بمجلس در
آوردند و بانواع نوازش ومواعید خسروانه ... التیام پذیرفت وکیسه آمال و
امانی او از نقود الطاف واعطاء خسروانه مملو گشت ... وکاسهای مالامال
و... غبار از حاشیه ضمیرش محو شد و نویدهای ... تفویض مملکت روم ...
براح و راحت تبدیل یافت وبعد از طی بساط لهو وعشرت رایت فتح آیت ... در حرکت آمد
ذکر ارسال ایلچیان بجانب اطراف حضرت صاحبقران نصرت شعار مولانا بدرالدین احمد و شیخ
شمس الدین ... برسالت نزد والی مصر نامزد فرمود ... سعادت ... نصرت الهی و عنایت
پادشاهی تمام مملکت روم در تحت تصرف و تسخیر بندگان درگاه ما قرار گرفت باید که خطبه
وسکه ولایت شام ومصر باسم ولقب همایون ما زیب و زینت دهد والتمش را ...
بدرگاه عالمپناه روان سازد و اگر درین ابواب تغافل جایز دارد یقین داند که رایت نصرت مآل
بعد از مراجعت از دیار ... فتح نامه روم مصحوب شیخ زاده مشار الیه کرد ...
... اعلام ظفر فرجام حضرت صاحبقران نصرت ... چند تن را با ایلچی ...
فرستاد از انجمله دو کس را بقسطنطنیه که مشهور باستنبول است پیش ... فرستاد تا ...
... نمود و جزیه و باج طلب فرمود و دو شخص دیگر را نزد مسلمان چلبی که ...
در کول حصار ... برابر استنبول نشسته ... ساخت ...
انکه بدرگاه کردون احترام می باید آمد با مال می باید فرستاد والا سپاه ... تعجیل تمام
آنجا خواهد شد و در این اثنا فرستادگان استنبول باز آمدند و تکور رسولی ... همراه
ایشان کرده ... بسیار و ترکات و تحف ...
درگاه کیتی پناه ... ومطاوعت ملازمان ...
جهانکشا باج و جزیه قبول کرده ام ... صاحبقران ...
مقرر فرمود و فرستاده را خلعت داده رخصت مراجعت ارزانی داشت وچون موکب همایون بموضع
رسید قاصدی که از پیش مسلمان چلبی معاودت نموده بود ... دریافت واو شیخ ...
که در زمان حکومت پدرش ... شغل خطیر قضا ومنصب ... جمع داشت ...

ازقلوری و جوانوران شکاری و غیر آن در مرافقت ایشان فرستاده بود عرضه داشت که
این بنده خود را از کثرت چاکران ساخت کرپاس کردن اساس مدشمارد و چون کرم و لطف
خسروانه شامل احوال بنده من بنده او را در مجلس عالی بشرف جلوس ارزانی داشت و جرایم
ایام او را باکرام و احترام کرد امید که امر بعنایت شهریار دولتیار هرادکوی امیدواری و
هرگاه که اشاره علیه نافذ گردد بی تأخیر و تسویف بآستان دولت آشیان شتابیم و از عواطف مراحم
پادشاهانه حظی اوفر و نصیبی اکمل یابیم حضرت صاحبقران بخان او بسمع رضا اصغا نموده در جواب
فرمود که آنچه از ملتمس تو متعلق بتقدیر حق قدیر بود بظهور آمد اکنون از گذشته گذشتیم و بساط نزاع
و خلاف درنوشتیم باید که قدم زیاده بی دغدغه و اندیشه متوجه اینجانب گردد تا غبار کدورت از
آینه مصادقت مرتفع شود و چهره مخالفت در مرآت موافقت روی نماید و از عواطف پادشاهانه
و عواطف خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان بوکه و لطف مستظهر و سرافراز ساخته و سلطان
محمود خان که با امیر شاه ملک بساخت بعضی ولایات رفته بود بواسطه عرض مرضی که در اثنای بیع
... شکری پیوست و از استماع این خبرها حضرت خداوند شهریار دولتیار ابواب فرح و سرور
بر ... حزن و اندوه مایل گشت و بر زبان توفیق کلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دل بر موافقت
ضروری نهاد و امیر شاه ملک با دیگران که بی حقوق رفته بودند که بیرلیغ آق بغه و عطایه بعاد شدند
و در عهد البته شیخ علی سلدائی و شیخ حاجی در جنگ کشته شدند و در آنجانب در میان کرده انش
تاراج در سواحل دریا و کنار دندند و مجموع ولایت مرتشا و الی مکه اقتضی بفعل الله ما یشاء
خراب و ویران ساختند و به اموال و الجمه بیرون از تخمین و قیاس باز دوی کردن اساس مو...
و در اوایل خریف از اردوی کیوان ... یرلیغ نزول فرمود و سید خواجه شیخ علی بهادر که
پیش از این ساخت ایل ایغد رفته بود ... که ماند گشت و در این اوان بر شبغون بلغ آن
و بعضی از لشکریان که همراه بودند بنا بر حرارت و عفونت هوا ایجاد بحق رسیدند و رحلت نمودند و
او نیز بمرض صعب گرفتار آمده صاحبقران بعیادتش قدم رنجه فرمود و بمیامن حضور موفور السرور
آنحضرت شفائی از نو یافت و از غرایب حالات در آن نواحی چشمه آب بود که آب آن در مکان کنارکی
دیگ بسیار سبک و سبک جشد طایفه از لشکریان از آن آب تناول کردند تا سرهم بجای رحم
کشتند والحکم لله العلی الکبیر

شهریار کامکار با شاهزادگان و نوینان را امر فرمود که در شهرهای دور و رمستان بیابان ...
پیش امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد که بعد از غارت و تاراج ولایات در سرحدهای ایلچی ...
مغنی سپاه قشلاق کنند و شاهزاده جوانبخت از یکی شهرسبز نهضت نموده بجانب ... رفت
ایجانو توقف فرموده و از آن موضع کوچ کرده بیلاک کسری و آتش نهب در آن ولایت زده بمرغزاری نزول
فرمود و چون پاسی از شب بگذشت الیاس خواجه ائمی با طایفه کثیر از جتیلیان که در آن نواحی
اقامت داشتند شبیخون آوردند و ... اول رفته بودند جمعی بر بستر غفلت
غنوده و شاهزاده بنابر رعایت حزم سوار شده و از راه بیرون خرامید و امیر جهانشاه و دیگر
سرداران سپاه هم در آن شب جمع آمده روی بجنگ دشمنان نهادند و مجموع ایشان را منکوب
و مقهور ساختند و شهرستان المان آنجماعت را از والی جبال بیرون ساختند و امیر جهانشاه در
همان مرغزار فرود آمد تا اغرق شاهزاده از عقب برسید و چند روز در آن منزل توقف افتاد
شاهزاده امیر جهانشاه و امیر بوبجک با سپاه بجانب بیرغمر دوان فرمود و ایشان او شهر ... توابع
و مضافات در حوصله آفات آوردند و شاهزاده مقیمان سواحل را تاخته و خاطر از کار
ایشان پرداخته و مغنی سپاه رفت و ... زمستان در آن مکان بسر برد و مغنی سپاه در
دامن کوهی واقع است ... چشمه حیات و هوای عنبر افشان روح بخش ... در
جهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر جوانغار ولایت کوبان ... تعیین رفت و شاهزاده آن
زمستان نزدیک الغ یولدوز و کجک یولدوز محل اقامت انداخت و از حضرت ... نمودند در
حرکت آمده بشهر ... رسید که در کتب قدیم از آن ... تعبیر کرده اند شهری بود بغایت
مشوع آراسته و مزین و این معنی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمان افتاده تغیر آنکه ...
بستند تعرضی با اهالی آنجا نرسانیدند و لایت کردن اساس از آب ... بوده فرود
و در آن منزل بیرام شهنشاه امیر محمد و اسفندیار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار رسیدند ...
بساط همایون استسعاد یافته هر اسپ بموقف عرض رسانیدند و عنایت شهریار دریانوال شامل
ایشان گشت و باشرف ... معرض ... موفر گشتند اسفندیار ملازمت رکاب ظفر انتساب اختیار
نمود و امیر محمد مال قبول کرده با محصلان بازگشت و چون ... در آن
محل فرا گرفت و کلانتر دیوان اعلی ... الامانی ...

و در آن موضع بمسامع علیه رسید که در این حدود کوهی هست و دویست نفر از بعضی اغانان چون
گرفته پناه بدان کوه برده اند و هر یک از لشکریان که جهت هیمه و علف بپیرامن آن کوه میگذرد
بنهب و قتل متعرض او میشوند و از استماع این خبر آتش غضب فرمان فرمای عرب و عجم التهاب یافته
اشارت فرمود که بعد از نماز شام فوجی از سپاه چون آن شام آن کوه را در میان گرفتند و چون
گردون خرام از برای دفع ظلام از پس کوه سر بر زد و لشکر بهرام اشقیا را از آن بی باکان اثر نگذاشتند
و در این اثنا عبدالله الجبار الخوارزمی که بلشکرها ... آنسا ملازم موکب حضرت صاحبقران هر روزی
بود بعارضه چند روز وفات یافت غفر الله و حضرت صاحبقران نامدار از کوه ... نهضت
نموده بشهر ایاولیق آمد و در روزی چند در آنجا توقف فرمود تا مال امانی بحصول موصول
گشت و از آنجا متوجه شهر ... شد که از مشاهیر بلاد روم است و آن بلده را بنور طلعت خویش
نورانی گردانیده مال امانی حواله رفت و در این محل جمعی کثیر که همراه امیر محمد ... جهت تحصیل
مال ... بودند آمده نقود فراوان و اموال و اجناس بیکران آورده و پیشکشها که امیر ... فرستاده
بود بنظر کیمیا خاصیت آنحضرت رسانیدند و مدتی ... بمحل توقف ... کردند ...
ذکر فتح ازمیر کفران و استیلای اصحاب غزا و جهاد در فضای عیف این حالات بسمع همایون رسید که در
یکطرف که بخشکی متصل است خندقی عمیق فرو برده اند گروهی انبوه از مشهوران افرنج بر عزم ...
آمده از مواضع منکر ... بنجا ... از سایر ولایت بقصد زیارت روند و نذرها و صدقه
با خود برند و این معنی را از معظم طاعات و عبادات دانند و عبادت بت پرستی ... ساختن ... جهاد
قلعه ... دیگر بر سر کوهی بلند که ارباب اسلام در آنجا توطن دارند و آنرا نیز ازمیر گویند و
پیوسته میان ساکنان این دو بقعه اسباب محاربه و مضاربه و مقاتله مهیاست و چون ...
ازمیر کفران متصل بدریاست مخالفان ... کشتیها ماکول و اسلحه و آنچه محتاج الیه ایشان باشد
می آورند و چون ساکنان ازمیر دیدند که مسلمانان پای ثبات فشرده با اعدای ملت ... دوام
جهاد کوشش مینمایند اهالی افرنج ازمیر کفران معمور داشته هر ... احتیاط ... قلعه کوچک
سال بسال علوفه و صرف میدهند در ترویج و رونق آن جهاد سعی و اهتمام بسیار مینمایند که هیچ
هیچکس از حکام اسلام را تا غایت میسر نشده که دست تصرف بر آن دراز کند و از بایزید ... نیز
ساکنان آنجا جزیه و خراج و ساوری و باج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده اند و عرادیه ... ابدا ...

حیدر تویز لشکر بدر این قلعه کشیده و نامراد بازگشت و مدت هفت سال محاصره
ازمیر مشغول شدند و بجایی نرسید و مسلمانان از سکان آن حصار زحمت بسیار کشیدند و چون
صورت حال ازمیر کفران بر صفحه ضمیر امیر صاحبقران انعکاس پذیرفت فرمود که امیر زاده پیر محمد خلف
امیر زاده عمر شیخ و امیر شیخ نور الدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه آن قلعه شوند و بطریق
ایلچی پیش ایشان فرستاده بجماعت بقبول امر شریعت دعوه نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته دین
اسلام در آیند اعلام کنند تا بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یابند و الا فرض کردن ...
از واجبات است و کل تکلیف شرعی را بقدم انقیاد پیش آیند امان رسد و ادای مال بر اشند و جزیه
بر ایشان مقرر سازند و اگر شقاوت ازلی دامن گیر اهل ضلالت شده پای در دایره متابعت
و مطاوعت ننهند بحکم صاحب شریعت غرا تیغ جهاد و غزا بر ایشان تحکم کرده اید و اصل و بنیاد ...
فتنه و فساد بر اندازند و امیر زاده مشار الیه با امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا حسب اشارت ...
در حرکت بدانجانب مسارعت نمودند و نخست ایلچی بازمیر فرستاده از وعده و وعید و بیم و امید
سخن راندند و بجز جواب خشن چیزی نشنیدند و ناموس مرداران تو فربی ناموس ... اکثر
ولایات افرنج کس فرستاده لشکر طلب داشته بود و از میان و سپاهیان آنجا چیزی انبوه
جمع آمده بود و در کثرت ادخار و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری باقصی الغایت کوشیده
امیر زاده پیر محمد و امیر شیخ نور الدین عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و کیفیت قضیه را انها
کردند و چون بر تو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت اعز قوادر دامن کوه بیمه بگذاشت و نفس همایون
در قلب زمستان و عین برودت بتاریخ روز شنبه ششم جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه با
لشکری که از کثرت روز بحشر نشان میداد متوجه ازمیر گشته و بر حسب فرمان امیرزاده محمد سلطان
که سپاه دست چپ در قشلاق مغول سپاه و امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و سایر اعیان
که با ایشان بودند روی توجه بازمیر نهادند و چون خبر لطف نگار و سایر وصول بر آنجا بانها
جریک منصور از جانب حصار که بخشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امرا با سپاه خود تعیین کار
باز داشتند و نصب عراده و منجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و بمقتضی فرمان قضا جریان آن
شاه ملک مردان کاردان را که در طرف دریا سه رکن قلعه در آب بود سه پایه بلند استوار
ساخته قریب بیکدیگر بر افراختند و بر بالای آن چیرها انداختند بطریق جز استحکام دادند و ...

که سپاه منصور برو برآو ایستاده بمدافعت و مقاتلت قیام توانند نمود بر دلخته آمده و میان قلعه
و دریا سدی بسته راه آمد و شد مخالفان مسدود گشت و هیچ کس را مجال آن نماند که بوسیله
کشتی خوردنی و سلاح بحصار رساند و بهادران ظفر شعار جرها کردند و بالا بر آمدند و بحرب
مشغول شدند و در اثناء این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امراء الوس را ذی
در قشلاق مغنی سپاه بنهج امیر شمس الدین عباس گذاشته بموکب اعلی پیوستند و امیرزاده
محمد سلطان آتش بیکران از وحشت نوکرانش علیت سعی و جهد مبذول داشتند و بموجب اشاره
علیه بهادران نصرت آثار بیکبار روی جلادت بر رزم و پیکار آوردند از جانب مجاهدان دین
و سالکان طریق عرفان و یقین بزخم پیکان دلدوز و ناوک جگرسوز نقد هلاک مشکل از دشمن
مدبر حاضر شد و از جانب بی باکان تفنگ تیر چرخ و قاروره نفط و سنگ متعاقب و متوالی می
انداختند و مدت دو هفته میان هر دو فریق نیران محاربه اشتعال داشت و با آنکه در آن روزگار
سعی و کوشش مخالفان منحصر بود چشم سحاب تیر دل عاقبت آن روز نیر کشتگان ملاحظه کرده
لحظه از گریه نمی آسود و چون نقبچیان سنگها بیرون آورده برج و باره را بر سر چوبها گرفته تخم
جهانسوز شهریار جهان افروز رخصت داد که بهمه انباشته آتش زدند و دیوارهای قلعه
سرنگون شد و بسیاری از کفار با دیوارهای حصار افتاده در چنگ اجل زبون گشته بهادران
دولتمند با شمشیرهای کشیده روی جلادت بقلعه نهادند و بازوی اقتدار گشاده و دشمنان دین را
مقهور و مغلوب ساختند از جهات درآمدند و بمقتضای فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر کرا
از آن جماعت یافتند از پای درآوردند و معدودی چند از فرط ضلالت خود را بکشتی انداختند
و بهراد نیمه جان از ورطه خواستند بیرون آورند غازیان حوزه اسلام بحکم فرمان حاکم ایام اکثر عمارت
اهل شرک و ظلام که بگچ و آجر ساخته بودند و از نوکیه بنیاد افراشته از بیخ بر انداختند و آن بعضی
مواضع از بیخ کشتی بزرگ که آنرا کوکه گویند و دو بادبان دارد مشحون بمردان کارزار و آلات و ادوات
سپاه و اسلحه و اسباب رزم و پیکار بمدد مشرکان از بحر متوجه آنجانب شده بود چون نزدیک
رسیدند از برج و باره قلعه آن سر بریده دیدند غرق دریای دهشت و حیرت گشته کشتی باز داشتند اشاره
علیه نفاذ پیوست که سرهای بیکیشان که بتیغ جهاد از ابدان جدا کرده بجانب بادبان مراجعت نمودند جنبد
و مردم آن بنیاد که بر منارت و پیشانیت آن حصار اطلاع داشتند بتخصیص قیصر دوم انکتیح بحر بغیب پنهان

گرفتند جهان انتهاء محاصره تا زمان تسخیر بیست روز در میان بود مؤلف ظفرنامه افاض الله علیه
شآبیب کرمه که محرر و استاد ازاد در انشاء معنی اشعار بر از سر سلمان ساوجی افتاده یکی از رفیقان
طریق حامل قصیده مذکوره مناسب مقام در سلک نظم انتظام داده و در آن وقت صورت این نظم بطریق
محفوظ که بی اندیشه بیاد آمد از خاطر بر خواند بیت از سر خونریز گذشته از میر تیمور مویه جهان کیش
وان قلعه که هیچ شاه نفکند و بکنگره اش کمند تسخیر در جنگ به هفت سال قیصر بنیاد نبرد
غازی تیغ بگرفتش و کنده تن ز بنیاد زین شه به دو هفته یافت تسخیر این است کمال کامکاری
بازوی قوی و حسن تدبیر والحمد لله العلی الکبیر **ذکر ایلچی فرستادن اولاد قیصر جانب حضرت اعلی**
و مراجعت آنحضرت در کنف عون و سعادت از ساحل دریا در خلال احوال مذکور شیخ رمضان که شحنه
ازنیک فرستاده سلیمان چلبی ولد ایلدرم بایزید بود با رد بکر رسیده و انواع تحف و هدایا که سزاوار
لایق پادشاه بزرگوار باشد با خود همراه داشت و بوسیله امراء رفیع مکان آنهمه را بموقف عرض رسانید
وصورت انقیاد و متابعت و امیدواری مرسل خود را بعنایت کامل و عاطفت شامل حضرت صاحبقران
بزبان ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلی تقریر کرد ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر قوانین التفات
و تفقد بر احوال ایلچی پذیرفته بوسر قیصر زاده انداخته و حکومت امر بقیه با توابع و مضافات و
ضمایم و ملحقات باو ارزانی داشته و منشور جهان مطاع عالم مطیع در این باب تکمیل یافت و شیخ
رمضان را با خلعت فاخر و اسب بازین بزد و کمر مرصع ارسال نموده و هم بعد از چند روز از بخشش که
بسر قیصر عیسی چلبی رسولی بحضرت آورد موسوم بقطب الدین بآستان فرخنده نشان شتافت و صورت
فرمانبرداری و امیدواری قیصر زاده را بوسیله امرا و مقربان در پایه سریر پادشاه گیتی ستان
عرضه داشت و او نیز مشمول لطف و احسان بی پایان آمده در این اثنا شاهزاده محمد سلطان مامور
گشت که بجانب قلعه فوچه که بیکروزه راه از ازمیر هم بر کنار دریا واقع است توجه نماید و آن حصن را
که جمعی از فرنج بناد انجا برده اند برای عقده کشای فتح فرماید و چون شاهزاده با مرتبه دران بود
مقصد رسید ساکنان حصار شوکت سپاه ظفر پناه مشاهده کرده بازوی اقتدار از کار بازماندند
و اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند و ملتزم باج و خراج شده بجان امان خواستند
شاهزاده جز بر ایشان مقرر فرمود و محصلان باستیفاء آن وجه مشغول شدند و امیرزاده مشارالیه
با لشکریان که همراه او آمده بودند برحسب فرمان باز گشت و در مغنی سپاه ابرامز بخود پیوستند و چون

خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از تسخیر آذربیجان باز پرداخت بر تفقد و التفات بر حال آن سرحد
انداخت و ایشان را بانواع خلع و اصناف اسلحه اختصاص داده در باب غزا و جهاد وصیتها
فرمود و رایت نصرت شعار از نواحی آذربیجان نهضت نموده باردوی همایون و امرای میمون پیوست
و از آن مکان در گذشتند چون صحرای ایارلق مضرب سرادقات جلال گشت رسول حاکم جزیره ساقی(؟)
کمصطکی و از انجا خز و سیر نام که در مسالک ملوک افرنج انتظام داشت بپایه سریر گردون مسیر
رسید و از زبان سپهسالار بندگان معروض گردانید پیشکشهای پادشاهانه بکشید حضرت
صاحبقرانی درباره او عنایت شد و لطف فرموده رخصت انصراف داد و از موقف جلال حکم منیع
صدور یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان تواجی و دیگر امرا و سرداران ایلغار کرده ایل …(؟)
غارت کنند و ایشان بی توقف روان شده در وظایف نهب و تاراج تقصیری نمودند و در
بلده … از تمامت آن ممالک مال امانی بستدند و از انجا مظفر و منصور باز گشته باردوی
همایون ملحق شدند و رایت نصرت آیت از ایارلق در حرکت آمده چون بحلگاه شعوزلغ نزول فرمود
امیرزاده محمد سلطان که از مغنی(؟) سپاه بیرون آمد و از سپاه جدا شده و پیش راه از پایه سریر
دریافت و حکم شد که خذخش(؟) با لشکر برانغار از جانب دست چپ با نکوهیر(؟) دو دوقتم(؟) کوب
اعلی پیوندد شاهزاده جوانبخت در شعوزلغ توقف فرمود تا حرکت رسید و حضرت صاحبقرانی
از انجا سوار شده بحصار رفت و طایفه از جتاغان که در جبال توقف نموده بودند بضرب
تیغ آبدار جنود ظفر شعار داد دیگر حصار پیش کرفتند در لحم حسن(؟) و از زمام لیالات کوتاهیه
و شعوزلغ تا او شهر و الوس کرمیان را در کف قدرت یعقوب چلبی نهاد که بحسب ابن ناف(؟)
میرسید و انا بالله مر بایزید که بجنگ بشام رفته بود و بعد از فتح آن باز ظفر کرده … کالب(؟)
بی حدی آثار گشته و اعلام ظفر انجام از آن الغ یولغ در جنبش آمده چون سایه وصول ما(؟)
بر زمین انداخت امیرزاده شاهرخ که از یورت قشلاق جوین متوجه شده تقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر استسعاد یافت و اشارهٔ شهریار جهانگیر نفاذ پیوست که لشکریان روی جلادت بر
تسخیر حصار انجا آورند و ارباب جنگ و قتال با متثال فرمان کمر همت بر میان ببستند و بعد از
غلبه و قهر و سیاست مردان و اسیر طفلان و زنان حصار با زمین هموار گشت و در تاریخ دا(؟) دفعه
جلال الاسلام گفته اند بیت کان تا ربحر بصف حرب * طیب روح و طاب مثواه در مملکت [بهد]

دریاچه ایست طول آن بیست فرسخ است و عرضش چهار فرسخ آب آن عذب و خوشگوار در آن
بحر چند رود خانه میریزد از یکجانب بیرون میرود و در اطراف آن باغات بسیار است و
بساتین بیشمار مشتمل بر انواع گلها و اصناف ریاحین و بر کنار دریای مذکور شهری از
سنگ احداث کرده اند و با کری دو شهر کوه(؟) سه جانب آن متصل است بر آب و یک طرفش
بکوه پیوسته و در کتب تواریخ آن قلعه را بفلک آباد تعبیر کرده اند و در میان آن بحیره
دو جزیره است قریب بشهر و یکی بگلستان مشهور است و دیگر بتسبین مذکور و در تسبین
که بزرگتر است قلعه ساخته اند و عمارات عالی دلگشا برداخته و مردم از اهالی و نواحی اموال
و ابنیه محتاج الیه ایشان بودی در آن قلعه نگاه داشتندی و در ایام لاخلفی(؟) که بر خ در انجا جمع
شده بودند و اعتماد در یا کرده در جمیع جوانب محیط است بآن فارغ نشسته و چون صورت
ایتحال بر آیینه ضمیر منیر و بی همال جلوه کرد آمد جهال تسخیر آن قلعه از خاطر عاطر … رزد و
مثال واجب الامتثال صدور یافت که براه افشین(؟) در حرکت آیند و چون امواج الیله(؟) … رسید
از نهج استقامت منحرف شده بود و مرض صعب بر او مستولی شده لطف شهریار بر سر او اطبای
حاذق مثل مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم فرمود کردانید تا بتداوی
و معالجه وی قیام نمایند و ایشان را با عرق روان از تهیه ساختند … رایت نصرت شعار از الغ یولغ
ایلغار فرمود و شب در میان کرده صباح شنبه بظاهر اکری در زیر دل کوه دره … تقفی
یرلیغ مطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین
و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و علی سلطان تواجی و سونجک بهادر و دیگر امرا و
سرداران و اعیان وجوه سپاه متوجه حصار شده بعضی بکوه بر آمدند و برخی از دامن کوه
بدروازه شتافتند و حصار مسخر ساخته لشکریان بشهر در آمدند و از مخالفان جمعی کثیر از قتل
رسیدند و گروهی انبوه خود را در آب انداختند و پناه بدان جزیره بردند و یرلیغ جهان مطاع
صدور یافت که صدها بستند و کشتیها از چوب و پوست کاو مرتب ساختند و درمیان از آن
برامثال مبادرت نمودند و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان بر کشتیها در آمده روی بقلعه
تسبین نهادند و آنرا مرکز وار در میان کرفتند و کوس و کورکه و سورن انداختند سکان حصار از
مشاهده جرأت و جسارت لشکر نصرت آثار مدهوش و متحیر گشته شیخ بابا که کلانتر ایشان بود [دست]

از جانب شیر بن شستر بیرون آمد و التجا بر احم پادشاهزادگان و امرا برده ایشان را شفیع
ساخت و بجان امان یافت فرمان شد که از احشام کوچ نقل نمایند و قلعه تسلیمان در حوزه
تصرف بندگان درگاه آمد اموال و جهات انجا لشکریان بموجب فرموده تقسیم یافت و در این
اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان خبر رسید بشارت شاهزاده مشار الیه خبر آمد که قوت الابدان
سلطنت بحود و بانوانست و از استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحبقران بر بشان
و مشوش گشت و با امر تعجیل فرستاد که طبیبی دانسته را دوان کند تا صورت حال چنانکه
بموقف عرض رساند و نفس همایون متوجه اقشهر شد و چون عبور رایات بر لشکرجوال نغار ارو
امیرزاده شاهرخ افتاد شاهزاده جوانبخت طوبی عظیم کرده پیشکشهای کشیدم و امیرزاده
حسین و امیر سلیمانشاه بین خدمات شایسته تقدیم رسانیدند و در اثنای این اتفاق
امین محمد از توبیر بدرگاه گیتی پناه شتافت و انواع تحف و هدایا از نقود و اجناس بموقف
عرض رسانید عاطفت حضرت نیز که او را از بند قیصر خلاص داده بود بجای پدران نصب فرموده
حنانچه سمت گذارش یافت مجدد احدی تش با صنوف نوازش اختصاص داده باز گردانید
و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ کرده **ذکر وفات قیصر روم ایلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان**
اناض الله علیهما شآبیب الغفران در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه
خبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در اقشهر از دست ساقی اجل شربت زهر چشیده و مرض
خناق و ضیق النفس قیصر روح او بدست تصرف از بدن بدر برده بار کشیده حضرت صاحبقران
از استماع این واقعه بی درمان بغایت محزون و اندوهناک و ملول و پریشان گشت و مضمون
کلام عز شانه الله تضیق العزایم بخاطر انور گذرانیده زبان مبارک بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد
چون عزم او داشت که چون تمامت ممالک روم بحوزه تسخیر ممالک ستان حیطه گیتی گشا آید اساسات
قیصر آماده داشته و حکم حال فرموده بمجموع آنرا از روم را بخش از والی ولود تا بلاد دیگر
و قلع عبدة اصنام کرده و چون نگاشته قلم تقدیر بخلاف آن خوده باراده ملک حی قدیر
داده رایات نصرت شعار بجد و داقشهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمده تقریر کرد
که ملالت مزاج طبیعت شاهزاده را اسهال داده معده بضعف و در نضاعد بحال اسلام مرض منصرح
این حدیث موحش اتر رف گران آمده خاطر عظیم عاطر آنحضرت بغایت نگران شد و دایر خواجه را
باز کرده

باز کرد تا پیش از رسیدن موکب همایون از احوال بیماری بی همال و اهمال خبر فرستند و چون
خبر سعادت قرین نصرت به اهر در رمضان تایید الهی با قیصر روم ... بود بازماندگان قیصر را تفقد
و دلجویی نمود خلعتهای پوشانیده و علیی چلبی ولد چلبی امرا بخلعت گرانمایه و کمرهای مرصع
ترکش و بند طلا سرافراز ساخت و صد اسب سرواهلی و برایغ موشح بال تمغا کرامت نمود و فرمود
که قیصر زاده برود و نعش پدر خود را که در اقشهر به زاویه شیخ محمود حیران بر سبیل امانت گذاشته اند
در محفه آیین سلطنت پیش ساید برد و در عمارتی که انجا خواص از برای ایمعنی ساخته دفن کند و
علیی چلبی بموجب اشارت علیه در حرکت آمد حضرت صاحبقران اعز قراگذاشته از اقشهر بر
جناح تعجیل بجانب اردوی امیرزاده محمد سلطان روان شد و در راه شنید که حضرات در ایشهر
که امرا ترا کمه و دغت اند با جماعت منحرف شده بکوهی که در آن دامن آن میکنند و تحصن جسته اند
بنابرین حکم شد که لشکر جلادت آیین توجه بکوه نمایند و استیصال آن ددمنشان برکشتگان کرده
بر ایشان بند خدا لاجرم جاکران فرمان که از اطراف کوه در اکرفتند و به زخم پیکان آتشبار آتش در خرمن
جمعیت آن خاکساران زدند و بعضی کشته شدند و جمعی گریختند و اموال ایشان بتاراج
رفت عیال و اطفال ایشان بذل اسر گرفتار آمدند و هم در بین اثنای طریق دولتخواه ایلغار
ایلچی از اردوی شاهزاده آمده بود حضور از ذاتی داشت و بیماری آن جهان ستان را یافت که بحال
نکاهداشت و حضرت صاحبقران ملال عظیم بر باطن مستولی شد و شاهزاده را در محفه
خوابانیده هم در آن روز کوچ فرمود و چون سه مرحله از حصار گذشته فرود آمد نسیم
روح شاهزاده از کالبد پرواز کرده روی بمرکز اصلی آورد و این واقعه هولناک در هشتم
شعبان سنه خمس و ثمانمائه روی نمود و مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود
زبان مقال حضرت صاحبقران عدیم المثال باین مقال مترنم گشت که بیت کجایی ای به رواق تو
جامه جان چاک بجان رسید بجان تو این دل غمناک تو مرو و باغ بهشتی جو سکی در گل
نو عین آب حیاتی حجر روی در خاک صبر و قرار و تحمل و اصطبار بیکبار از ضمیر منیر گواد شهریار افلاک
تمکین کوه وقار رخت بر بست و عنان تمالک و تماسک بالکل از دست مبارک بیرون رفت
و وضیع و شریف و مرد و زن در آن ماتم و شیون کبود و سیاه پوشیدند پلاس و نمد در گردن انداختند
از فریاد و فغان و ندبه و نفیر ایشان بر صبح محشر صبح روز محشر ظاهر گشت صاحبقران دریادل در آن

جان کسل بقضای باری سبحانه وتعالی رضا داده زبان بکلمهٔ انا لله وانا الیه راجعون گویا گردید
ودر زمان داد که بعد از اقامت مراسم غسل وتجهیز وتکفین جسد شاهزاده مرحوم را در تابوت مشحون
برحمت حی لایموت نهادند وتابوت را در محفه تعبیه نموده براستران بار کردند والیاس خواجه شیخ علی
بهادر واسیر ایان ودانه خواجه سوار شده دو اسبه ملازم تابوت کردانیده نمود که چون باوبك
رسند گوهر دریای مغفرت را از صدف نوسازند ودر تابوتی بجسد بهادر شاهزاده را بسلطانیه
برند ودر ایضا لابیعم علی نبینا وعلیه السلام که در آنجا واقع است بامانت بسپارند تا بعد از آن بمرقد
نقل کنند وباقی خواص وملازمان با محفه وتابوت خالی مراسم استوار کرده دروایک توقف نمایند
وجماعت مذکور برحسب فرمان روانشده حضرت صاحبقرانی بعد از توجه ایشان با عزم تخت حرکت
کرد واز صحرای آفتاب نهضت نموده بشهر توجه نمود ودر اثناء طریق بر صوابدید رای اعز صدر داشت وحکم
شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوکواری بیرون آمده ترك نوحه وزاری کنند مجموع خلایق که
سیاه وکبود پوش بودند پلاس ماتم در نوردیده زبان افغان وخروش در کام کشیدند

چون رسولان پادشاه کیتی ستان عصر رسیده المش را طلب

داشتند وفرح خلف برقوق ملقب الملك الناصر قیصر فتح روم وکرشاری ایلدرم بایزید بکرکوش
ومهابت او درخاطر والیها آن دیار قرار داشت واستماع نموده ودهشت وخوف بدماغ او راه یافت
ودانست که مسابقت با ارباب دولت مخالفت با اصحاب نایید ودوهت ثمر خسران ومکنت است ومستلزم
محنت ومذلت آن تا فرستادن المش که درین باب تقلید بدر خود کرده بود پشیمان گشت وبعد از تقدیم
مشورت با خواص ومقربان حضرت خدمتش را از حبس بیرون آورد وبمجلس طلبید ودر تعظیم واحترام او
الحاح ومبالغه نمود وشرایط دلجویی وعذرخواهی بتقدیم رسانید ووکلای مصر وشام ...
ودو جوه دنانیر را باسم ولقب نامدار آفتاب احتشام محلی ومزین کردانیده المش را تشفیع ساخت وبا دو
رسول احمد وافند نام او را بدرگاه عالم پناه فرستاد ... تا والی خود را عرض
رساند وتقصیرات ایام گذشته را درخواست نمایند وسخنان خود را بقبول باج وخراج موکد ساختند
ودر باب فرمانبرداری فصلی مشبع برداختند وهم پیشکش اموال ... از نقود وجواهر وچیزهای نفیس
اسکندری وشمشیر آبدار مصری وغیر ذلك با ایشان روان کرد وفرستادگان بولایت روم در آمدند والمش
نموده پیش از ایلچیان بدرگاه دولت اشتباه شتافت واخبار واحوال مصر وشمه از خوف وهراس والی وارباب

واهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام رسانید رسولان باردوی اشرف اعلی پیوستند
بوسیلهٔ امرا ونوئینان عز تقبیل بساط جلالت مناط دریافتند تحف وهدایا معروض داشتند ...
فرح افزای بسمع همایون رسانید بعز شفقت ورحمت ولطف خسروانه در اهتزاز آمده بر زبان گوهر
افشان کذرانید که چون در حمایت سایه اشفاق واستمالت ایشان از سر افتاده مساعدت وصفا علیحده
او بر ذمه همت پادشاهانه از جمله واجبات است اکر در سلوك جادهٔ متابعت ومطاوعت ثابت قدم باشند
بفنون رافت وصنوف مرحمت ما مستوثق ومستظهر بوده در نسق مهمات ملك وجمع ...
شوهین زادهم الله تعالی شرفا ومکرما کما یجب وینبغی قیام توانند نمود وبخار واندیشه وعدم
وخوف تردد نتوانند نمود فرستادگان فرح را بانواع نوازش خسروانه وفرح یاد کرده اند ...
خلعت وکمر وسیم وزر بی اندازه ونواختی ساخت واز جهت مصر افسر مرصع وخلعت خاص
مشحون بجواهر ودرر دار رسال نمود وبنوید عواطف پادشاهانه وعوارف خسروانه فرح را
ز مرغ خدمتکاران ووفاداران ودولتخواهان وجان سپاری استظهار داد چنین کنند بزرگان چو کرد
باید کار

از قدیم قرا تاتار عدد وکثرت ایشان هفتاد هزار خانه وار رسیده بود ودر حدود بلاد روم
دوبر کار مسکن ساختند وبر اکثر اقوام وقبایل غالب آمده بجور وجفا زندگانی میکرده اند ومیان
آن جماعت وقبیله مغول خصومتها واقع شده چنانچه تفصیل آن در تواریخ ترکان مسطور است
وچون حق تعالی جنگیز خان را استیلا بخشید وحکم کرد که تمامت القوم را تا کودکان شیرخواره بکشند
چه در آن زمان فتنه وفساد ایشان بنهایت انجامیده بود لشکریان پادشاه جهانگشای در وقت
عمل نمودند ودر اوایل دولت جنگیز خان وبیشتر از آن نیز مغول وغیر مغول از آن قبیله دختران
خواسته بودند وفرزند متولد شده کودکان خود را پنهان میداشتند وچون سورت غضب
جنگیز خان تسکین یافت وآن اطفال بزرگ شدند بعضی از آن وفرزندهم در زمان سلطنت
او بمرتبهٔ امارت رسیدند القصه در ان اوان که منکو قاآن برادر خود هلاکو خان را بولایت ایران
فرستاد وقرا تاتار را داخل لشکر او کردانید وچون هلاکو خان در تبریز بر سریر سلطنت متمکن گشت
آن قبیله را بواسطه نزاعی که در حجلت داشتند در حدود روم ... داد وبنابر آنکه بعد از
وفات سلطان ابوسعید بهادرخان در ممالک ایران پادشاه صاحب وجود نماند ایشان نیز ...

شعار خود ساخته بر نجاد و وفور شدند هر صبح بهوای دل خویش بودنی اختیار کرده بودند و بعد از انقضاء
ایام دولت قاضی برهان الدین ایلدرم بایزید بر سیواس و آن نواحی استیلا یافت قرا ایلتار را دادآن
دو مرکز داشت و از برای ایشان در مملکت خود منازل تعیین نمود و چون در آن ولایت خراجات و عوارضها
دیوان چندان نمی‌باشد باندک فرصتی خرد و بزرگ قوم صاحب ثروت و مال و اغنام و احمال شدند
و در این هنگام که حضرت پادشاه کرد روی آمد از قیصریه و لشکر جرار او غالب آمد این داعیه از خاطر
خاطر آنحضرت سر بر زد که قرا ایلتار را کوچانیده در میان الوس خود جای دهد و در آن زمان که سرداران
قبیله بدرگاه گیتی پناه شتافتند عنایت حضرت و امرا ایشان را بخلع طلادوز و شمشیرهای زر و انواع
نوازش دیگر مخصوص گردانید و وعده‌های جمیل بر زبان خجسته بگذرانید و چون هیچکس از سپاه
منصور متعرض قوم مذکور نشد و ایشان خود را ایل و منقاد دانسته در بیوتهای خویش بفراغ
بال نشسته بودند و در آن وقت که رسولان حاکم مصر باردوی اعلی رسیدند و پادشاه مظفر لوا
سه روز در آن منزل توقف نموده با ارباب کیاست و عقلاء پادشاه زادگان نامدار و امرای معتمد
در باب نقل قرا ایلتار بماوراء النهر مشورت فرمود و رای عالم آرای بر کوچانیدن آن جماعت قرار گرفت
و چون قریب چهل هزار خانه وار بودند و مردم متعین در میان ایشان بسیار رای اصابت شعار
فرمان داد که شاهزادگان و امرا و تومانات هریک براهی درآمده اطراف و جوانب آن قوم را چنان
احاطه نمایند که هیچکس بجایی بیرون نتواند رفت و در رعایت حزم و احتیاط مبالغه نموده گزند
ضربی بر ایشان نرسانند و بر مقتضی اشارت علیه امیر جهانشاه با دیگر امرا و سپاه برانغار و
لشکر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه از بهادران
جوانغار بطرف قیصریه و سیواس روان شدند و بعد از آن حضرت صاحبقران سعادت قرین با بقیه
جنود فیروزی آثار ایلغار کرده عنان عزیمت بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن و مساکن
الوس قرا ایلتار بود منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین را بحفظ طریق تعیین
نمود تا ایشان حوالی فرات بمحافظت راه بنهند و چون موکب ظفر انتساب بعد از قطع مسافت از آب
قرادشهر عبور نموده عزیمت کجستان جزم فرمود و در عین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری و جهانبانی
بر افراخته بطرف منکول با سپاه برانغار و قول روان گشت و در این اثنا سلطان عیسی والی ماردین از غایت
گردنکشی انقیاد ننموده بود بموکب همایون نپیوسته پشیمان شده و یقین دانست که جراحت نکبت و محنت او را

جز لطف و عاطفت آنحضرت دوایی ممکن و متصور نیست لاجرم با وجود خوف و بیم و دلی از فکر
و اندیشه بدو نیم میان از دو پاس با شمشیر روی توجه بدرگاه آسمان اساس نهاد و چون برسید
دست در دامن عنایت شاهزاده جوانبخت شاهرخ زده آنجناب را شفیع ساخت
و شاهزاده مشارالیه خدمتش را بدرگاه کیوان اشتباه آورد و او سر برهنه کرده بعذر جهت
چون گناه در آمد نوشیروان جمشید منش بعد از عتاب و سرزنش رقم عفو بر جریده زلات او
کشیده بمزید تربیت اختصاص یافت و بخدمت حضرتش امیر مظفر الدین امیرزاده ابابکر رسید
و در خلال این احوال امیر اقبوقا کرجی با کرایم اموال بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمد و بوسیله
مخصوصان و مقربان شرف تقبیل بساط جلال دریافت اسپان و جانوران و غیر آن بموقف عرض رسانید
و همچنین کوستندیل برادر ملک گرگین که با او بمخالفت بود رسید روی توجه بقبله اقبال و کعبه
آمال آورده و پیشکشها که از نبیره بمحوظ نظر همایون گشت و از هر جانب سرداران اطراف و اعیان
اکناف بدرگاه گیتی پناه می‌آمدند و بانواع سیورغامیشی اختصاص یافته باز میگشتند و در حوالی
منکول بر تولانقات ... صاحبقران جهانگیر بر صفحات در کار امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده
عمر شیخ بهادر ... ترتیب و نوازش سرافراز و ممتاز گردانید و بحکومت دار الملک
شیراز بخدمتش ارزانی داشت و لطف بیان نمود و جلیل انشاء بر لاس را بملازمت او تعیین نمود
و شاهزاده مشارالیه روی توجه بآنصوب نهاده بموجب حکم امیرزاده رستم که ایالت فارس تعلق
باو داشت از ییلاق کوشک زرد متوجه اردوی کیهان پوی گشت و چون بجانشاد که از اعمال
جرباد غانست نزول فرمود از پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده آمد و خبر آورد که ما اصفهان
را بتو دادیم اعزه خود را بجا بگذار و خود بر وجرد و بعمارت قلعه ارمیان که خراب و ویران شده
بود اشتغال نمای و خدمتش در رخانسا امیرزاده پیر محمد که عازم شیراز بود رسید با امیرزاده رستم
ملاقات کرد و برادرانه با یکدیگر در آغوش مهربانی گرفته اظهار محبت و شادمانی کردند و امیرزاده
پیر محمد بمقصد شتافت امیرزاده رستم کاشتر بضبط اصفهان فرستاد و خود بر وجرد رفته در باب عمارت
قلعه مذکور سعی و اهتمام نمود و در تضاعیف این حالات داعیه تسخیر بغداد که از امهات بلاد اسلام
و بواسطه بحالعتق که از سکان آنجا واقع شده بود دهر انتقام جنبیده بود بجانبه سوق گرفت
از خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر سر بر زد و این شغل بشناخت و مراتب امیرزاده ابابکر حواله رفت

ولایات عراق عرب با توابع و ملحقات و ضمایم و مضافات بشاهزاده مشار الیه مفوض گشت و جمعی از
امراء عالیمقدار مثل پاینده سلطان پولاس و سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و تنگری خواجه
ایناق و دیگر سرداران و بهادران برحسب فرمان ملازمت رکاب شاهزاده نامدار اختیار کردند و اشارت
علیه نفاذ یافت که امرا و عساکر واسط و بصره و کردستان و ماردین و دیار بکر بجای آمده حاضر شوند و از
متابعت و مطاوعت آنجناب کردن نپیچند شاهزاده سر از امر فرموده که از راه دیار بکر در آید و بقیه مفسدان
و شریران اطراف و نواحی را سیاست بلیغ فرماید و چون پایین رود بنابر عراق عرب که آید و نخست
بدفع قرا یوسف ترکمان اشتغال نماید چه در آن زمان بر آن مملکت استیلا یافته بود و چون از آن مهم خاطر
جمع دارد مهم دارالعمارت و مزارعت و ترغیب و تحریص کند و خود بآبادانی بغداد از سر جد و اجتهاد
بردارد که بزودی معمور گردد چنانچه سال دیگر باز آمده ملاحظه کند که از الله تعالی جهان روان شود و بالله
التوفیق والتایید من عند الله العزیز الحمید

شرح استیلای قرا یوسف ترکمان بر عراق عرب چنین است

که او از صدمات عساکر نصرت مآثر گریخته بیابان آمده هر پایه بدیهه چنانچه بخبر در قم زده کلاب بیابان گشته بود
وقت عزیمت صاحبقران بممالک صاحبقران بممالک روم قرا یوسف اظهار کفران نعمت کرده و دست تسلط
باموال و چهارپایان مقیمان قیصریه دراز کرده غنیمت فراوان جمع آورد و از سلطان احمد که در قلعه روی توجه
بهیبت نهاده و در جبال و بیابان بهیبت فرار کرده احشام ترکمه و احشاد بعضی از قبایل عرب بر انتما
خود دعوت کرده گروهی انبوه از هر طایفه پیش او جمع آمدند و سلطان احمد که حاکم بغداد و تمامت
عراق عرب بود حکومت حله و بعضی از ولایات عراق عرب را بپسر خود سلطان طاهر ارزانی داشته بود
خصم شد و بعد از اقامت داشت و سلطان طاهر از این معنی متوهم شده با امرای خویش مثل محمد بیک و
امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که اعتماد بر سلطان نداشتند مشورت کرده با تفاق
باغی شدند و در نیم شب از جسر گذشته بر این طرف آب آمدند سلطان احمد چون بر این حادثه اطلاع یافت
جسر ببرید و در کنار آب مقام کرده در مقابل پسر و امرا بنشست و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاده
التماس نمود که بآن ملحق شوند و او را باموال نوید داد قرا یوسف با لشکری که از عرب و ترکمان روان شده
بسلطان احمد پیوسته شد و بر بهیات اجتماعی از آب گذشته هر دو سپاه صفها بیاراستند و بعد از
محاربه عظیم شکست بطرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند

و سلطان زاده در وقت فرار جوی پیش آمده خواست که از آن جوی بجهاند با اسب در جوی افتاد
و شعله حیاتش منطفی گشت و ترکمه بمال سلطان احمد طمع کردند و خدمتش بنصرت
نتوانست دریافت و در ظلمت لیل سر خویش گرفته و راه بغداد در پیش و قرا یوسف از عقب در حله
انچه توانست بدست آورد و در عقب سلطان احمد متوجه شد و چون ببغداد رسید فی
الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشه مختفی گشت و چون شب در آمد
نواصر نامی سلطان احمد را از بغداد بیرون برد و او را بر دوش گرفته نیم فرسخ قطع کرده
در راه گاو بدست آمده سلطان احمد بر آن سوار شد و هرج و مرج تکریت رفته و صادق همراه او
بر آن که آنجا بود در مقام و خدمت آمده جمل و اسب کشید و از نقود و اسلحه و امتعه انچه
بدست داشت و ممکنش بود پیش سلطان احمد کشیده و بعضی امرا و نوکران سلطان که پراگنده
شده بودند مثل شیخ مقصود و دولتیار و عادل و غیرهم بتکریت آمده در ظل رایت اقبال مجتمع
گشتند و سلطان احمد حکومت را وداع فرموده از آنجا عنان توجه کشیده بجانب شام رفت
و قرا یوسف بر تمام عراق عرب استیلا یافته و بنابر سیاق تاریخ چون شمه از حال قرا یوسف و سلطان
احمد ثبت افتاد خامه مشکین شمامه در ختم داستان اصل رجوع نماید که چون امیرزاده ابابکر با امرا
و لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه بصدور پیوست که امیرزاده رستم از قم و جره در
حرکت آمده با امیرزاده ابابکر ملحق شود و توکل ادس بوغا از همدان و پیر حسن و سونجی از نهاوند
شاه اشتر و دینور در ملازمت امیرزاده رستم بودند و باتفاق در دفع قرا یوسف مساعی
جمیله مبذول داشتند و چون امیرزاده ابابکر برحسب فرموده روان شده و از جانب دارالسلام بغداد
رسید عبد الله حاکم آنجا را با دیگر مردان کرد در تهیه جنگ میکوشیدند که کرده و شهر کرده بیاد
همایون فرستاد و در آن موضع پاینده سلطان پولاس نقد حیات بقابض ارواح سپرده و امیرزاده
ابابکر لعل قرا گذاشته و ایلغار کرده متوجه دفع قرا یوسف شد و امیرزاده رستم از دو دحج
بیرون آمده و مسافت پیموده در حوالی حله با امیرزاده ابابکر پیوست و شاهزادگان مسعود با
امرا و لشکر مذکور بعد از تلاقی از فرات بگذشتند و در زیر حله بکنار نهر العلقمی که مقابل قریه ... است
بقرا یوسف رسیدند و با ایشان زیاده از سه هزار کس بر سبیل جنگی بود و قرا یوسف با غلبه تمام جوی
خندق را گذاشته و جنگ را مستعد ایستاده ایشان امیرزاده رستم که ... از امیرزاده ابابکر

و امیرزاده ابابکر گفت که در قلب لشکر شما توقف نمایید امیرزاده رستم در جواب فرمود که چون حکم
یرلیغ بر کمک شما آمده‌ایم اگر مصلحت باشد دو تو پیاده‌ایم و هر یک انظرنی در آییم و نحن برین قرار
کرده نخست امیرزاده رستم از آب بگذشت و حمله بر مخالفان زد و آتش حرب افروخته گشت
و یار علی برادر قرا یوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته و روی گریز بجانب شام نهاد و
مجموع ایل و حشم او که قریب با بیست هزار خانه‌وار بودند با اسب و شتر و گوسفند و رمه و گاو و
دیگران بدست تصرف و استیلای بندگان گیتی‌پناه افتادند و ... امیرزاده امیرزاده رستم زن قرا یوسف را
که مادر اسکندر و اسپند بود با توابع و لواحق اسیر کردند و بعضی ... که حکومت اطراف تعلق با او
می‌داشت مانند بکر سرداران و سرداران آن نواحی که تا غایت کوچ و ارغان نهاده بودند منکوب
ساختند و در اثنا تعمیر بیلقان ملازمان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم بسر برادر قرا یوسف را
با ردوی اعلی همایون آوردند صورت آن فتح ارجمند معروض داشتند و چون خاطر امیرزاده ابابکر از
جانب قرا یوسف و معاندان جمع شد از فراغ بال همت عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف
داشته بعمارت بسطها مشغول گشت ذکر طلوع ماهچه طوق نصرت‌نشان از افق مغرب ولایت
گرجستان موکب همایون گیتی‌گشای حضرت صاحبقران از حوالی قاربون نهضت نمود و منازل
و مراحل پیموده بمملکت گرجستان درآمد و پیشتر از توجه موکب امیر شیخ ابراهیم شروانی که طریق
خدمتکاری و جان‌سپاری مسلوک می‌داشت برحسب فرمان روانه شده بود تا احوال و مخارج ولایات
کرج و مخارج ولایات کرجستان ... و چون ملک گرگین که والی آنجا بود ... لشکر
اسلام اطلاع یافت و قلق و اضطراب بر ضمیرش مستولی گشته و نزدیک بآن رسید که مرغ روح او از قفس
کالبد دیگران ... لاجرم رسولان سخن‌دان چرب‌زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرگاه عالم‌پناه
فرستاد خلاصه عرض داشت آنکه در این مدت حاکمان ... در این عهد و شما داست که بادشاه دو
افتاد از نفس همایون ... این دیار ... اگر ... کرده و اگر غرض از طاعت و امتثال اوامر و نواهی
حضرت شهریار است بجان و دل فرمان‌بردارم و اگر مقصود باج و خراج است ... مضاعف شود سال
بسال بی‌تاخیر و تسویف بخزانه عامره می‌سپارم اما سایه حضرت سلطانی بس مهیب است و در برابر
بادای آن خادم که بمرتبه تقبیل ... ساخت ... و جلال ... اگر عاطفت بیکران حضرت صاحبقران
مهلت بخشد تا بعد از ازالة الخوف و هراس ... مانند سلطان ماردین و دیگر حکام سر اطاعت بآستان

سپهسالار

سپهسالار ... تا ... ملاحق کرده آن حضرت بکلمات روی ایشان ... التفات نفرموده
و در قبول و ارتضای تحف و هدایا او نکشید و در جواب فرمود که با گرگین بگویید که ...
تضرعی که در حرف اسلام شفیع جرایم و آثام ایشان می‌شود ... ندارد اگر ... جان خود ...
باید که هرچند زودتر بخدمت بشتابی و بعد از وصول بدرگاه ... قبول
ملت اسلام ... عنایت پادشاهانه ... بیکران
انگشت تعجب بدندان حیرت نگیرید و اگر توفیق رفیق تو نگردد ... صاحب شریعت
علیه من الصلوات ... و عرض و مال تو پایمال
حوادث و نوایب گردد ... و در آن ... باشند ...
... که در دین و کیش با تو موافق است ... درگاه ... باشی ...
احسان ... محظوظ گشت ... و در آمدن ...
هیچ گونه عذری مسموع نخواهد بود و بعد از آن ایلچیان ... رجعت ... کردند و ...
دار و ... و عمال ... بدرگاه ...
و ایشان ... عرض ... خراسان علی ... که از نسل خواجه علی ...
اموال دیوان آن مملکت بود رسیده ... کشیده و ... مجموع آن ...
با ... اعلی قسمت فرمود و چون وقت رفع محصولات گرجستان بود ...
سفر نمود که چون مخالفان دین ... از ... برگیرند و خود را ... ساخته مخالفت ... کرده‌اند
لاجرم برحسب اشارت علیه امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا ... بولایت کرج درآمدند
و ارباب شقاق و عناد ... ساختند و امیر شیخ نور الدین ... تمکن ... لشکریان
علمها ... و ... داشتند و ... مقرون ... و غنیمت ... بادشاه گشتند
و در ولایت گرجستان ... واقع شده و بر آن موضع ... کوهی ...
... تا سر اوج سپهر ... و از جانب آن کوه ...
کشته و ... ارتفاع از آن کوه ... کرد ... بقرب الامکان ... کوه ...
و نظار آن ... قلعه آن سنگ پاره وصول ممکن و متصور نیست و آن کوه ...
و در ... بواسطه ... که ... و ... بالای آن کوه ...

قلعه ساخته بودند و دروازه برافراشته و حوضهای عمیق و وسیع جهت آب باران و برف آسمانی ساخته
و چندگاه خویش و گوسفندان اندران قلعه می بردند و همیشه حملهای ایشان که اکثر [illegible] غارت می آمد
ملوک زمان را [illegible] و مشحون بسوافت مناسب بود و چون حضرت صاحبقران جهانگشای چون [illegible] قصبه اطلاع
یافت عنان همت جهان نورد بصوب تسخیر حصار مذکور تافت و چون آن قلعه بحصانت در [illegible] منظور
ارباب عناد و مخالفان بود و در بیرون آن چنان یافته بود تا بقوت [illegible] سپاه اندک [illegible]
زیب مخالفان توقف در انجا ممکن نتوانست کرد و گروه انبوه از ترتیب تحصیل غلات و علوفه جای آن بود که
بنابر آن امور مرد ظاهر بین فتح این قلعه را از محالات می شمردند و از رایات نصرت انتساب
استبعاد می نمودند و اهل کیاست حمل بر آن میکردند که چون حضرت صاحبقران بنفس همایون توجه
نموده شاید که دهشت و حیرت از وصول خبر در آفاق بر اهل شقاق و عناد استیلا یابد و حصار
و اگر چنین نکند هر که [illegible] فی الجمله در روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه
و ثمانمایه موکب همایون بظاهر قلعه کرتین رسید ارباب حصار برسم جنگ [illegible] از درون
زبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد گشادند و چون دانستند که [illegible] سالخورده با
نارسیده بجز [illegible] نخواهد بود غرور و استکبار برافراختند و سنگهای متعاقب
و تیرهای متواتر از بالای برج و باره انداختند حضرت صاحبقرانی فرمان داد که امرا و تومانات
در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود آمدند و اشارت علیه نفاذ یافت که امیرشاه ملک در برابر
دروازه حصنی رفیع حصین سازد و دیگر امرا را فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند
بنابر آن تصور که اگر فتح قلعه و حصار بمدتی میسر شود جمعی از لشکریان در آن قلاع ساکن گشته
بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک [illegible] دولت [illegible] در [illegible] قلعه را
که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت [illegible] از برابر قلعه [illegible] قلعه نقل فرمود که نصب عراده
و منجنیق در آن محل متعسر می پذیرفت و برحسب فرموده عراده و منجنیق متعدد ترتیب دادند
جهت قطاع [illegible] که در مقابل [illegible] حصار که مرکز اعلام ظفر شعار بود از سنگ
[illegible] ساختند و چنان برافراختند که [illegible] قلعه چون از آسیب سنگ عراده و منجنیق [illegible] برج
قلعه در افتاده بود کرجیان فارغ البال نشسته [illegible] بخاطر راه میدادند و با یکدیگر [illegible]
ز سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل و چون یکهفته برین بگذشت از قوم ترکمان که در [illegible]

بر تجربه مجاهد [illegible] و تفوق [illegible] نامی در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور بطریق [illegible]
روان شدند و بربالای آن سنگ پاره که ازانجانب قلعه بود برآمده بحصار در رفت و یکی را [illegible]
در آنجا برده ذبح کرده نشانه بگذاشت و هیچکس را از اهل قلعه بر آن حال اطلاع نیفتاد
دیگر [illegible] مراجعت نموده در پایه سریر اعلی تقریر کرد حضرت صاحبقران فرمود که
ریسمان و طنابها آماده کنند و نردبانها [illegible] طناب استوار کردند و [illegible]
عروج بر بالای چنان کوهی بلند [illegible] ترتیب دادند و برحسب فرمان [illegible] و سه نفر دیگر از
نکوبت شب شنبه بیست و سیم ماه بطنابها [illegible] که نردبان بر آن بالا توان کشید
شد بر آن کوه برآمدند و ریسمان [illegible] نردبان بالا کشیدند و از اتفاق حسن
عبارت از آنست درختی بر آن قلعه بالا کشیده [illegible] و چون نردبان [illegible]
[illegible] امیرشاه ملک در پایان قلعه ایستاده پنجاه مرد از ترکمان و [illegible]
اسامی ایشان در مجلس [illegible] حضرت صاحبقران ثبت افتاده بود از [illegible] نردبان بالا دویدند
و بیمن مساعدت اقبال [illegible] کرجیان آن شب بخواب غفلت غنوده بودند و چون
روشنی صبح صادق در آفاق منتشر گشت کرجیان [illegible] سر از بستر غفلت [illegible]
آمدند یکی از خراسانیان بی اختیار باواز بلند تکبیر گفت [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] و مجموع [illegible] از جمله بندگان امیرزاده شاه رخ بر آن قلعه نقیر کشید
کرجیان بدفعال ازان حال که در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافته [illegible] از هر طرف
بشتافتند و پای ممانعت [illegible] دست مقابله و مقاتله بگشادند [illegible]
سوار شد و از [illegible] در [illegible] قلعه [illegible] سپاه منصور [illegible] بودند
و مجموع لشکریان غلغله تکبیر [illegible] کوه [illegible] رسانیدند [illegible]
و چون راه [illegible] از سنگ پاره بقلعه چنان تنگ و تاریک [illegible] بود که زیاده از یک کس
هم عنان [illegible] ایستاد [illegible]
تیر و کمان باز بدند ناگاه از شصت قضا و قدر تیری [illegible]
[illegible] کرجیان [illegible] عبدالله [illegible]
باشمشیر [illegible] دو زخم [illegible]

بای عالم

وبعد از وی از امرای نامی محمود محمد تن جام و کوکران سنکین پیش رفته و پای ابتما ورهرا
کرکرجیان بعادت و معاضدت او پشت کرم بوده بشکست و بعضی از ان بجاه دلاوری بر بالا
بر آمده بودند دوی بدروازه قلعه نهادند و انجا بنشو دحرب کرم کشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر
برایت مجاهدان دین وزید و سپاه نصرت قرین بنیروی دولت قاهره دروازه بشکستند و قلعه
چنان را که شمه از وصف آن قلمی کشته هم در روز یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور مسخر ساختند
وچون کار از دست رفته کرجیان در پاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و لشکر فیروزی نشان
جمعی زنادرانه کرجی را از بالای کوه و برج بزیر انداختند و تزال حاکم قلعه و دیگر مرکشان را که زنده
دست بسته به بدرگاه آوردند و مجموع مردان را تیغ سیاست کذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را
اسیر کردند و عاطفت خسروانه زن تزال را بشیخ ابراهیم والی شروان بخشید و بر حسب حکم مطاع
آتش در عراده و منجنیق زدند و لحوری که ساخته بودند بنز آتش زدند و در زمان فرمای هفت
اقلیم در کنف دولت و اقبال مراجعت نموده و شتر و اسب و استر و خیمه و خرکاه و صیاع و عقاد
و دیگر اسباب تجمل و نعم بی اندازه و توانکر کردانیدند و حراست قلعه را بیکی از اعیان خراسان
محمد نوران اشتهار داشت تفویض فرموده و طایفه از خراسانیان پیش او بکذاشت .... کرا مراد
آن حدود و نواحی را در مایحتاج خود صرف کرده نکذارند که بعد از این کرجیان بیرامون آن ولایت
کردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین قرمی از شیراز با مجموع نویسندکان آنجا بدرگاه
عالم پناه آمدند و بسیاری از تنسوقات و تبرکات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان خواجه
مسافر از پیش امیرزاده رستم رسید و پیشکشها کشید و از اصفهان خواجه ظفر نطری آمد و از نقود
و جواهر و اجناس و اسب و شتر و استر چندان بکذرانید که دیده عقل در آن خیره ماند و صاحبقران
دریا نوال اکثر آن را بشاهزادکان و امرا و نوئینان تقسیم نمود و از کرمان ایدکو برلاس و احمد داود که
بضبط مال انجا رفته بودند باردوی اعلی پیوستند و عزیمت باطوم در یافته ایلچی پیشکش تقدیم
رسانیدند و از ان ولایت مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که هرد و متصدی مقصد قضا
بودند رسیدند و سید حمزه و شیخ محمود زنکی عجم که صحیفه جوش و خروش در بازو مساو حضرت
صاحبقران دو صفا بر ساخته و بر داخته او ست همراه ایشان بودند شیخ محمود مشار الیه در وقت
عبور از آب کر کرد در حوالی تفلیس نشسته اند در گذشت و در آب افتاد غرق بحر رحمت شد عبر ... که

که آن کتاب را باتمام رسانیده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و مشمول نظر
عاطفت و احسان آمد و دار وغه یزد یوسف خلیل با ضابطه اموال انجا عیان الدین سالار
سمنانی بموکب همایون پیوستند و همچنین از ابخاز و اقطار ممالک بحر و بر حکام و عمال رسیدند
و هدایا و تحف کذرانیدند و تفقد و التفات پادشاهانه سرافراز می کشتند ذکر توجه حضرت
صاحبقران بجانب ابخاز و مراجعت از ابخاز در عین عفت و نیاز چون خاطر خطیر جهانگیر از فراغ
از تسخیر قلعه کرتین فراغت یافت بعد از تقدیم مشورت و ترتیب طوی باعلیحضرت بجانب ابخاز
تصمیم داد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا و نوئینان را با سپاهی زیاده از قطرات
امطار در مقدمه روان ساخت و حکم کرد که ولایت کرجستان تا ابخاز که نهایت مملکت ایشان است
غارت و تاراج کنند و امرا و لشکریان بر حسب فرموده که در هم آمدند و چون بر حد کیتی ستان جنگلستان
بود در آن بیشه دغاد رختان بر یده راه میساختند و بقدم صدق پیش رفته و دست بهیت و سبی بر
آورده غلغله تکبیر و طاس بکوس می انداختند و حضرت صاحبقران از عقب نهضت نموده بمیان
کرجستان در آمد و از عبور لشکر منصور ترس و هیبت قصبه و منهد و بیرم و مرو حصن عرصه
تاراج کشت و کلیسیاها که از سنگ افراخته شده با خاک یکسان آمد و از کرجیان هر که بدست
افتاد از پیش در آوردند و بعضی از کرجیان که در میان درها و کوهها با الادخیره بودند
متحصن شده از موقف جلال الحکم واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها از بر کرجیان
استوار بستند و در هر صندوقی یکنفر و دو نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشستند و طایفه
بالای کوه ایستاده صندوقها را در برابر مغارهایی افکندند و بالنکر در هم مغاره حمل ....
زیاده بودند بر همه غالب می آمدند و مردان را کشته و زنان و فرزندان ایشان را اسیر میکردند و
اموال و اثقال آن جماعت بباد تاراج دادند و بدین نهج بسی مواضع مسخر کشت و کلیسیا و دیرها که
ملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشان را از بیخ و بن بر انداختند و از خرابی و ویرانی دقیقه نا
مرعی نکذاشتند و درختان را بعضی بوست باز کردند و بعضی را آتش میزدند و چون امرا را کهار بتهات
انجا رسیده روز دوشنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سپاه بهر اهم محل از کشته باردوی اعلی ملحق کشتند
روز سه شنبه بار دیکر ملازمان موکب همایون بر نشان سوار شده صبح ابخاز آوان افکندند و باز در
جمعه هشتم همان ماه مذکور داعیه شکار از خاطر خاقان مؤید منصور سر بر زده در آن صحرا و بیابان

تخریب پایان انگیزند وچون ازان کار فراغت یافتند بار دیگر بسر قتل وغارت رفتند وبخش
ازین سرداران کرج کرد راده وی کیمان بوی اسیر بودند کس فرستاده کرکین را آگاهی داده
بودند که اگر بدین طریق رایت ظفر پیکر اقبال بابخاز رسید در کرجستان از هم کیشان ما ونشان
نماند فرستادگان کرکین باردوی همایون پادشاه روی زمین رسیده ودست ضراعت بدامن عاطفت
امرا زده عرضه داشتند که والی ما در مقام طاعت گذاری وفرمان برداریست اگر بیمن اهتمام
وعنایت شما نوعی شود که سورت غضب حضرت صاحبقران تسکین پذیرد واو برخود از نقود و
جواهر وامتعه آنچه میسر گردد ارسال نماید وباج وخراج را ملتزم شود که سال بسال بخزانه عامره
رساند امرا فرصت جسته زانو زده مضمون ضراعت آمیز ملک کرکین [illegible] بپایه سریر اعلی عرضه داشتند
ودرین باب فصلی مشبع راندند چنانچه در تواریخ مسطور است وزبان هر یک بمضمون این
مقال مترنم شد که ۶ بمن بخشید کرکین سیلاد را - حضرت صاحبقران که همگی همت برا علای معالم
مقصود ومصروف بود شفاعت ایشان را بشنود واین کلمات را بسمع رضا اصغا نمود امرا در قضیه
علما واصحاب درس وفتوی رجوع کردند وفقها ومفتیان باتفاق در مجلس همایون تقریر نمودند
که چون آن جماعت جزیه قبول نمایند وتعرض مسلمانان نشوند بحکم شرع آنست که دست از
ایشان باز دارند وبقتل وغارت این طایفه را تعرض نرسانند آخر الامر حضرت صاحبقران بموجب
فتوی ائمه عمل نموده ملتمس ملک کرکین را باسعاف مقرون داشت وامیر شیخ ابراهیم را که یکی از
شفعاء او بود ممنون ساخت ومرحمت کرده فرستادگان را در میان واسبه حسن التفات
داد وچند روز در آن نواحی بصید وشکار وعیش وعشرت روزگار گذرانید واز آنجا بمحل اردو
مراجعت نموده وهزار تنکه زر مسکوک بالقاب همایون شهریار داد که وهزار اسب با نفایس اقمشه
وغرایب امتعه واوانی طلا ونقره ویک لعل آبدار خوش رنگ بسنگ هشتده مثقال بعرض رسانید
وقبول جزیه وخراج را بعهود مواثیق مؤکد ساختند حضرت صاحبقران دین دار رایت مراجعت بر
افراخت بعد از قطع منازل به تفلیس رسید ومجموع دیر وکلیساها را که در آن حدود ونواحی بود
منهدم کرده بودند وچون از آب کر گذشته دو مرحله پیموده گشت جهت احداث عمارت بیلقان از نو
موکب همایون رایت افتخار بر آسمان برافراشت وبعد از دو هفته اغرق لشکریان رسید هر یک از
افواج حشم وخدم بمحل خود فرود آمدند ودر اکتساب ارزاق بر توالتقات بذخیره اتفات

وآن شهر از دیرباز خراب وویران شده بود که از ابنیه وعمارات خشتی در جای خود نبود القصه
فرمان واجب الاذعان نفاذ انجامید که مهندسان هنرور ومعماران دورنمش طرح شهری بر
کشیدند مشتمل بر سوری عریض وخندقی عمیق وچهار بازار وبیوت ودور بسیار ودکاکین
وحمامات وباغچه وبستان وغیر آن ودر ساعتی مسعود وزمانی محمود اساس شهر انداختند وقسمت
نموده وبر شاهزادگان وامرا قسمت کردند ولشکریان باهتمام تمام بکار عمارت اشتغال نمودند
ومجموع آن ابنیه وعمارات را از خشت پخته در مدت یک ماه باتمام رسانیدند ودور باروی آن
یک بزرک دو هزار وچهارصد گز بود وعرض دیوارش یازده گز بود ومقدار ارتفاع قریب به پانزده
گز وعرض خندق سی گز وعمق آن بیست گز ودر عرض باره جسر بازار پاسبانها ساختند ودر هر ضلعی
از اضلاع چهارگانه برجی معتبر برافراختند ودر دروازه گشاده کنگره وسنگ انداز ترتیب
دادند وشهری چنین با وجود برودت هوا وکثرت بارندگی وشدت سرما در مدت یک ماه
چنانچه مسطور شد ساخته وپرداخته آمد ورای صواب نمای اقتضای آن کرد که از رود ارس
جدولی بریده شود که آب از بیلقان گذرد وبانقضاء اراضی حدود ونواحی معمور ومسکون بیضانشو
گردد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت وشاهزادگان وامرا وتوجیهان بکفایت آن مهم
قیام نمودند وتواجیان مسافت جویبار بر سپاهیان کرده وتوان قسمت کردند ودر اندک
زمانی نهری روان که طول آن مقدار شش فرسخ بعرض پانزده ذراع شرعی مرتب وآماده گشت

ذکر ارسال حضرت صاحبقران امیرزاده ابوبکر بجهت تفتیش احوال در بردستان وامیرزاده عمر از خان ناقل آمیه وترکستان وشرح دیگر از وقایع که در اثنای توقف بیلقان وحض بیرون رو داد

در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز رایات ظفر نشان بود از اطراف واعیان ممالک توران وایران
برسانیدند تعزیت شاهزاده مرحوم محمد سلطان بهادر وتهنیت فتح دیار روم از بخار واقطار
احرام قبله اقبال وکعبه آمال بسته بودند وبدرگاه شهریار رسیده خصال الجمع آمده و
هنگام بار عام در مجلس فرمان فرمای انام از علما نامدار وفضلاء روزگار انجمنی عظیم منعقد بود
وچون خاطر خطیر با اهل بحث وتفتیش مسایل دینی ومعارف یقینی وملکات ملکانه واخلاق خسروانه
بود نکات لطیف وحکایت بدیع در میان آمد روزی از جمله کلمات ارباب علم ودانش در فضیلت
عدل واحسان ومزید بر وامتنان بحث شد وحضرت صاحبقران هوالات شعار تحولت که آن

بمجرد گفتار بی کردار آخر شود لاجرم با افاضل فضایل انتساب خطاب فرمود که در ازمنهٔ
سابقه علما ملوک ارباب دولت را نصیحت‌های مشفقانه کرده‌اند و بر امور مستحسن ترغیب
و تحریص نموده از افعال نکوهیده ایشان منع و اکراه معروض داشته‌اند که لله الحمد والمنة
که پادشاه دین پرور معدلت گستر از موعظه و نصایح امثال ما استغنا دارد و همه کس را
در اجرای احکام و قوانین علی از آنحضرت تعلیم میباید گرفت و حضرت صاحبقرانی بر تربیت
از آن کلمات اگرچه مطابق واقع بود اعراض نموده فرمود که مرا امثال این سخنان که بر سبیل ثنا
و تحسین گویند اصلا خوش نمی آید و غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود
آنست که از شما هریک که اینجا آمده آید احوال کاشتکاران و معاش داد و غمگنان نسبت برعایا
و زیردستان معلوم کنند تا اگر زبردستی حیفی بر زیردستی رفته باشد بتدارک آن مشغول شوم علما
و فضلا زبان بدعا و ثنا گشادند و هریک از نیک و بد وقت ممین ممالک خود مبین داشته معروض
داشتند حضرت صاحبقران ربعت بر هر طایفه از اصحاب دین و تقوی را که بزهد و تقوی موصوف
بودند اختیار فرمود و هریک از ایشان را با امینی متدین که از قبل دیوان اعلی بنظر ارادت نظار
ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم رسانند و ستمکاران را
گوشمالی و مالشی سزا دهند و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند و باز گشته بعرض
رسانند عالمیان باین عواطف امیدوار گشته در دعا و ثنا [illegible]
و در صبح و شام بدعای دولت روز افزون پادشاه اسلام قیام نمودند و دیگر از وقایع آنزمان
این بود که امیرزاده عمر از ابخاز واپس شده و قطع منازل نموده واصل گردید باراضی بیلقان رسید
و در روز جمعه غرهٔ جمادی الاول سنه ست و ثمانمائه بشرف پای بوس آنحضرت استسعاد
یافت و سبب طلب امیرزاده عمر آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و لواحق مفوض
برای دولت آنجناب کرده بود و دیگر از وقایع آنکه [illegible] از نهاوند آمده
سر ملک عزالدین حاکم لر کوچک که پیوسته راه زنی و ضلالت می‌نمود بدرگاه گیتی پناه آورد
و عرض داشت که پوست از تنش کنده‌اند و کاه آکنده از دار اعتبار آویخته‌اند دیگر از وقایع
آنکه شحنهٔ عدالت شهریار جهان فرمان داد که مولانا قطب الدین قرمی را که جهت ازین
با عمال فارس باردوی همایون آمده بودند بند کنند و سبب قید او آنکه بسمع اشرف اعلی رسید

که مولانای مشار

که مولانای مشار الیه در حین توجه بدرگاه عالم‌پناه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی بعلت نثار
و پیشکش از رعایا و محترفهٔ شیراز گرفته است و قدم از انصاف بیرون نهاده حکم شد
که شیخ نور الدین آلهی جد مشتش را با الایز و دو شاخه در شیراز برد و آن وجوه را بصاحب اموال
رساند و نوکرش ارغون نیز که حرکات ناپسندیده از او صادر شده و مرتکب چند بخلایق
رسانیده در خلق بیاویزند و بجرم کسر ضعفا و مظلومان بردارند و اشارهٔ علیه نفاذ یافته و یوسف
که مولانا ناصاعد که همراه مولانا قطب الدین و نویسندگان از فارس آمده بود و صورت ظلم خود را
بمسامع علیه خاقان منصور رسانیده مصحوب ایشان بشیراز باز گردند و خاطر ایشان مردم
ابخا کنند که هر حیف و ظلم که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده در آن باب مستقل
بوده رضا و اشارهٔ حضرت کامیاب بآن مقرون نبوده و حضرت صاحبقران خواجه ملک [illegible] را
با ایشان جهت ضبط اموال فارس روانه ساخت و چون آن جماعت بموجب یرلیغ پادشاه از اوراد
اردوی اعظم بیرون آمده و مسافت پیموده بشیراز رسیدند و ارغون را از خلق کشیدند
و در روز جمعه که گروهی انبوه از مردم شهر و روستا در مسجد عتیق جمع آمده بودند و
صحن و بام مسجد از ایشان پر شده مولانا قطب الدین را در پای منبر مسکین باز [illegible]
و دو شاخه چوبین حاضر ساختند و مولانا ناصاعد بالای منبر بر آمده سخنان شهریار صاحبقران
که از موقف انصاف و انتصاف صدور یافته بود بسمع خلایق رسانید بتخصیص [illegible] خواجه عماد
فقیه را از آن ملک تغیر کرده بر این نهج بر زبان گذرانیده که اگر خراب شد این مملکت شاه منصور
که نزد مردم دانا گناه مولانا است و از اطراف و جوانب مسجد جامع غلغله و شادباش پادشاه
رعیت پرور عدالت گستر بگوش ساکنان صوامع عالم علوی رسید و در مصادرهٔ دو مثال مبلغ
سیصد هزار دینار کپکی که همراه آورده بودند در حضور ائمه و قضات و اعیان مملکت بی
قصور و کسور بخداوندان اموال تسلیم نمودند و در آن باب خطوط نوشته باسامی حضار
مجلس موشح گشت و بعد از آن شاهزادهٔ جوانبخت امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا قطب الدین را بند
و دو شاخه بر گرفته روانهٔ سمرقند کرده‌اند

چون خاطر خطیر پادشاهی جهانبانی یعنی حضرت صاحبقرانی
از عمارت بیلقان فراغت یافت عنان عزیمت خاص از برای قشلاق بجانب قراباغ تافت و چون بانجا

با بخارا رسانید حضرت صاحبقرانی از عمارت بیلقان فراغت یافت عنان عزیمت خاص از برای قشلاق
بجانب قراباغ تافت و چون بالجا رسیدند حضرت پادشاه و پادشاهزادگان و امرا و سران سپاه
در تویها که جشن بموجب فرموده ساخته و پرداخته بودند نزول فرموده و لشکریان بنزدیک
منازل خود قرار گرفتند و امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان واجب الاذعان قهرمان الماء و الطین
صادر شده که بقوه شاه بجهت تفویض ولایت و الوس هلاکوخان که با امیرزاده عمر در قراباغ
منعقد خواهد شد حاضر گردند از راه قلاعی و سنتی متوجه گشته و باردوی همایون پیوسته
شرف زمین بوسی دریافت و دران اوان مهمیان عشایر علیه رسانیدند که اسکندر شیخی
که برحسب یرلیغ خاقان سعادتمند بضبط محل خود فیروزکوه و دماوند نشسته بود در اوان طغیان
و تمرد و عصیان مرزند و دفن حقوق تربیت حضرت قرانی را بر طاق نسیان نهاده بکفران نعمت
اقدام مینماید و این معنی بر مزاج اشرف گران آمده ازین موقف جلال مثال واجب الامتثال
صدور یافت که امیر سلیمانشاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه ری شوند اگر حرکتی ازو در وجود
واقع باشد دیار تکان قم و کاشان و در گزین را جمع آورده ازعقب او بروند و سزای کفران آن
نعمت باد رکنارش نهند ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم شروانی بدرگاه صاحبقران
آمده ساوری فراوان آورده و انواع پیشکشها از نفوت و اقمشه و جوشن و سایر اسلحه و غلامان
خوش منظر و کنیزکان ماه پیکر و تنسوقات دیگر بعرض رسانید و بکراهاسپ کشیده همچنان مطایا
اموال امرا رضیعقدار از نقد و اجناس گرانبار گردانیده و دران زمستان هر هفته بهانه
طویهای عظیم الشان ترتیب داده بوظایف عیش و طرب می پرداختند و در تضاعیف این حالات
از عراق عرب نور الورد پسر سلطان احمد را که هشتم مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و گلا
رخسارش در باغ جوانی نوشکفته بیاوردند و بصرصر قهر نهال قامتش که بر جویبار خلافت
کشیده بود منحنی گشت و در اثنای این اوقات سید برکه علیه التحیه و البرکات بوسیله حضرت
صاحبقران ستوده خصال از خرگاه برسم استقبال بیرون آمد و جناب سیادت مآب جهت
اقامت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان دستار از سر برداشت و آنحضرت سید مشار الیه را داد
بوکر گفته هرچه و بسیار بگریست و هم دران زمان از جانب ماوراءالنهر اعیان و اشراف و سادات
و علما مثل خانزادگان ترمذ و خواجه عبدالله و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی و شیخ الاسلام

عبدالحمید

عبدالحمید و دیگر بزرگان آن دیار و سایر بلاد و خواجه عصام الکاتب و امثال او بدرگاه پادشاه
سپهر اقتدار آمده مراسم عزا شاهزاده نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال مواعظ و نصیحت
نایره وقت آنحضرت الملتهب داشت تسکین دادند چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر بتحقیق مسائل
دینی میلی تمام داشت هر روز بعد از آنکه رای عالم آرای را از تنسیق امور ملکی فراغتی دست
نمودی فضلای انام و علما در مجلس واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدند و مباحثات
شریف و القاء نکات لطیف که متعلق بعلم حنیف بود بمجلس بزم عظمی تومان آغا که عمزاده آنحضرت
بود و دختر او در حباله ایدکو بیان آمد و آن مهم را بسه تومان کپکی قطع فرمودند و ایدکو بشرط
ادای وجه مذکور بنده باز دیگر حکومت کرمان بر وی قرار گرفت و دیگر از جزئیات وقایع آنکه دران
اوان نوشیروان پسر بیان آغا را برای تحصیل اموال آذربایجان بتبریز فرستادند و پیر محمد ولد را
که از جمله امرای شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بود بحکومت ساری روان کردند و دراین اثنا
بیگم ملک آغا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر با سه پسر امیرزاده مشار الیه خالد و بوبکر و
سلطان مهدی باردوی همایون رسیدند و بشرف ملاقات فایز شده نفایس هندوستان تحف
عرض رسانیدند

ذکر توجه شهزاده عالمیان شاهرخ بهادر بصوب گیلان برحسب فرمان و بعضی وقایع ترکان

چون حکام ممالک گیلان بجهار سال در رسل و هدایا و تحف اکتفا نمودند
بنابر حزم جهانگیر استظلال نجستند و دیده امید و ادراک بسعادت سم سمند جهانپیمای روشنایی
نیفزودند و از موقف غیرت پادشاهانه یرلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که دریا قوجین و اتکال محمد
برادر علی سلطان تواجی و ایزید بوربدای و بهلول برلاس با فوجی از سپاه ظفر پناه بجنگلستان گیلان
درآمده و دار الخود قشلاق کنند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند و حکم شد که
امیرزاده شاهرخ با چند تومان از حریف منصور متوجه آن صوب گشته بیرتقاج رود و فیروزان
از جند شاهزاده مذکور ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و سینم طغای
بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگران شیران بیشه دغا ملازم رکاب ظفر انتساب آنجناب باشند
شاهزاده جوان بخت و سرداران پای تخت بموجب فرموده در حرکت آمدند و بیرتقاج رسیده توقف
نمودند و چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی آثار خبردار شدند اضطراب تمام بر ضمایر ایشان راه تمکن
و وقار ایشان راه یافته و کسان فرستاده مبلغی گرامند برسم باج و خراج قبول کردند شاهزاده کمر نهاد

صورت قضیه را بعرض همایون رسانیدند و در محل قبول افتاده جمعی را نامزد فرموده جهت تحصیل اموال

بگیلان رفتند و سید رضا کیا از حکام انجا بود که بگوهر نسب و زیور علم و دانش منفرد و متفرد بود و امیر

محمد رشتی که از ابطال آن سرزمین بحشمت و تمکین امتیاز داشت تنسوقات سزاوار ترتیب داده متوجه

درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و بجماعتی حکام دیگر ولایت و سرداران آن دیار هر یک معتمدی را با هدایا

و تحف بسیار ارسال نمودند و چون آن جماعت بارگاه جلال رسیدند و پیشکشها گذرانیدند زبان با

اطاعت و انقیاد برگشادند و بواسطه تو[?]ی سعادت و اقبال ادای باج و خراج را ملتزم شدند عواطف

خسروانه همه را بصنوف نوازش و تربیت سرافراز ساختند و بنا بر آنکه محمد رضا از اهل بیت نبوت بود

و صاحبقران با کمال اعتقاد خواست که در ترتیب او نوعی شروع نماید که سایر ملوک گیلان بمنوال او

لاجرم از مال آن ولایت که نصیب پنج هزار من ابریشم بود بموجب شرع و هفت هزار اسب و سه هزار

دینار مقرر شده بود آنچه بمملکت سید مشار الیه و امیر محمد و امیر سید نصفی و آنچه بدیگران مقرر

تلثی بجناب سیادت مآب بخشید و محصلان بعد از حسب فرمان دست از مطالبه نصف و ثلث

کرمی قوم رقم تخفیف شده بود باز داشتند و مقارن این حالات حضرت صاحبقرانی بی همال شمس الدین

بضبط قلعه کماخ فرستاد و از جمله وقایع زمان قشلاق قراباغ یکی آن بود که امیر سید ...

و هر چند بمرم الطباء معالجه آنجناب بدیع صنایع نمودند فایده بران مترتب نشد و صحیفه حیات آن سید

بزرگوار منطوی گشت مرغ روحش از قفس کالبد بجانب کنگره عرش پرواز نموده و حضرت صاحبقرانی

از دفع این حادثه بغایت مضطرب و متالم شده آخر الامر مضمون کل نفس ذائقة الموت را نصب العین

ضمیر ساخته دست در عروة وثقای تحمل و اصطبار زده و اشارت علیه صدور یافت که نعش او را بانده خود

برده بر سبیل امانت در خاک نهند و بر وجهی و موضعی که وصیت او با انضمام و جهات و توابع

مضافات در قبضه اختیار او نهاد و چون فصل شتا باخر رسید در اوایل نوروز بن سلطان عیسی

حاکم ماردین با زینت و تجمل تمام بدرگاه پادشاه اسلام آمد و بحجله نشین تقی عصمت و اکرام مزین

زاده ابابکر شده بود با خود همراه آورد و ملک عز الدین شیر از نیز بود و سلطان ... رسید و بینگشی و اوان

موقف عرض رسانید و در این اثنا حکم بلاد ... انقیاد سنقاد پیوست که وجوه اعیان الوس هلاکو خان

که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هر یک با ابسری باکوچ سمرقند فرستد و جمعی که از ان

ایشان جمعی متعین شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود مدت یکسال از وفات امیرزاده محمد

سلطان کشته

سلطان کشته بود برای ترویج روح او ختمات کلام الله بتقدیم رسانیدند و اشی عظیم دادند

بعد از آن نشاط شکار از خاطر خطیر سر زده کالکا در ... و آنحضرت سوار شده شاهزادگان کرام

و امرای عظام و سایر خدام در هوای آق ... جرگه انداختند و بعد از سه شبانروز اطراف جرگه

رسانیده صید فراوان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند حضرت صاحبقران عالی همت

سادات علما و اکابر و فضلای سمرقند و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر را به ترکات و تنسوقات

دوم و اوزیج حیدان داد که در متحیله ایشان و آبا و اجداد بزرگوار ایشان نگذشته بود و رخصت

انصراف ارزانی داشته آنجماعت خشنود و شاکر و دعاگوی و آسوده خاطر بمواطن و مساکن خویش

مراجعت نمود ذکر جشن رایات ظفر پیکر : : : چون پادشاه دین پرور خجسته اثر را

متخیله پادشاه هفت کشور مصور بود مجدد گشت عزم مراجعت بجانب مستقر عز و سریر خویش نهاد

نصرت شعار در بیستم جمادی رمضان سنه ست و ثمانمایه از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دار

السلطنه سمرقند در حرکت آمد و بر آسمان چتر رسید بسعادت و دولت عبور نمود و در موضع

کنار بحوالی خیر[?] آباد که ارقرای ... است و از مستحدثات آنحضرت نزول فرموده در آنمحل

امیرزاده شاهرخ از قراباغ معاودت نموده موکب همایون پیوست در این اثنا ملازمان عتبه علیه

بموجب اشارت پادشاه ظفر لوا بترتیب اسباب طوی و تهیه اسباب جشن قیام نمودند و عواطف

خسروانه حکومت ممالک آذربایجان را با توابع و لواحق تا حد روم و شام با میرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه

تفویض نمود و بر ترتیب واحد الا دعان با آن بتغای خاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگان که

ایالت فارس و عراق عجم باشد از حکم او سر نپیچند و بجاده ... حاضر شوند و لشکریان بدربار

در خدمت او کمر بندند و امیر جهانشاه و امیر جاکو و ابا جند امیر دیگر مثل رستم امیر موسی توکل یاد گار برلاس و

جنید بوروندایی و غیرهم را ملازم شاهزاده کردانید و سفارش فرمود که در کلیات و جزویات امور از

صواب دید امیر جهانشاه در نگذرند و شاهزاده را تاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسب در بند

اختصاص بخشید و امرا او را نیز تشریفات فاخر و انعامات وافر مغرز و موقر ساخت و حکام ممالک

مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان عیسی حاکم ماردین و ملک عز الدین شیر و کوستندیل گرجی و ... و

و سلطان همه را خلعت و کمر چاره ملازم رکاب امیرزاده عمر کردانید و او بصوب ییلاق آلتاق توجه نمود

و فرمان فرمای آفاق بعون الخلاق از انجا کوچ کرده و شکار انداخته صید فراوان افکندند کنار آب

آب اعلق که آنرا جای بلاورود گویند از قدوم موکب همایون رشک سپهر کبود گشت و چند روز در آن
منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان باخر انجامید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود و
مولانا نظام الدین شنبی که از بعضی مورخان این شاه را انشا می تعبیر کرده اند بقراءت خطبه عید و
اقامت صلوات آن روز سعید قیام نمود و حضرت پادشاه دریادل بعد از ادای فرایض و نوافل و بخشش
و انعام رسامل بطرب و سرور و عیش و حضور مایل شده فرمان داد که ناحیتی شاهانه و بزمی خسروانه
بیاراستند ذکر داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و دفع امیرزاده اسکندر و امیرزاده ملتمس
عقب ایشان بجانب ری بروفق اراده پادشاه
سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بر مقتضی اشارت خسرو فریدون فر بجانب عراق
جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند روشن شد
که اسکندر را از بیرکی راه روی از درگاه گردانیده است و در بیابان خوات توغل نموده و قلعه فیروزکوه
کوه را مستحکم ساخته و بر وجوب ایشان خود را بمحافظت آن قلعه نصب کرده خویشتن بکوهستان
و جنگل جلالکردان و رستمدار کشیده است و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بشهر ری در طهران
ری رحل اقامت انداختند و از رمادکان آنولایت قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک چون هزار کس جمع آوردند
و سر در پی اسب اسکندر نهاده رستمدار در آمدند و بعد از محاصره قلعه نور را مسخر ساختند
و در آن محل ملک کیومرث که میان او و اسکندر شیخی نزاع و مخالفت بود بکوهشد و بخدمت ایشان
اسکندر فرستاده از راه فریب پیغام داد که دشمن تو او است باید که دفع او نمائی و بجانب
شتابی و حرکات سابق و لاحق حرکات ناملایم که کرده ای اسکندر بعد از دفع او و بخانی البتاع و حی انی
وین کلمات اعتماد نکرده با کیومرث صلح و صفا پیش گرفتند و در میان ایشان عهد و میثاق
بسته در دفع دشمن اتفاق نمودند و در کوههای سخت و بیشه های پر درخت خزیدند و در اوایل شوال
که کنار آب اعلق مخیم سپاه ظفر مآل بود قاصدی از پیش سلیمانشاه آمد و صورت واقعه عرض داد
و رای عقده گشای ایلچی پیش امیرزاده بخراسان روان کرد که با لشکرها بجانب آمل و ساری بجهت
دفع اسکندر نهضت و روز جمعه هفتم شوال بوکران امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراءالنهر آمده
اخبار سپاه مستامع علیه رسانید و چون از امیر اردبیل حضرت تیمام ظفر فرجام گشت چند روز
امیر شاه ملک و پیر علی سلدوز از پیش بری فرستاده و فرمان داد که از احتشام خلج و اعراب که در نواحی قم

وکاشان و ساوه و آنحدود توطن داشتند حشری بر اهم آوردند و امر فرمود که امیرزاده اسکندر متوجه شده
با امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه برسند و موکب فرمان ده عرب و عجم از اردبیل و سیاه کنشت بموضع
سرجم نزول فرمود و در ایجاد و لنای که ضبط قلعه او بیک تعلق باو میداشت تعجیل از عقب او بر اهم
عزیمت طوبی در باب حضرت صاحبقران جهانگشای جهت خدمات دیرینه و دولتخواهی امراء او اغرش
کشیده پرسش نمود و خلعت و کمر داد و فرمود که دیگر بعلو همت که ملاقات شود بانی وظیفه الکه
از صلاح و فساد آن بلاد غافل نشود که دیگر احمد جلایر بار دیگر مزاج واقع شده و خبر طغیان کار از آنجا
رود داشتم در بیست و پنجم شوال در بیماری غنابت ملک ذو الجلال بسلطانیه رسید و در این مکان
محصلان که بتحصیل اموال گیلانی رفته بودند آمدند و اجناس فراوان آوردند و در بیست و دوم
ماه رایت منصور دار السلطنه نهضت فرمود و قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر نصرت قرین
گشت و چون امیرزاده ابابکر بن امیرانشاه بر مراجعت آنحضرت اطلاع یافت از اردبیل و حواشیه
روی براه آورد و بمدت سه روز آن مسافت بعید را پیموده در صحاری قزوین بخاکبوسی صاحبقران کامیاب
شهریار روی زمین سرافراز و علیین رسانید و بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نورالدین
از خاقان عدالت آئین درخواست کرد که اگر رخصت پادشاهی بدان مقرون گردد بدر خدمت امیرزاده میرانشاه
در بغداد پیش او باشد و ملتمس شاهزاده مبذول افتاده حضرت صاحبقران دوست نواز نظر
عنایت و اعزاز در امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه نکریسته فرزند خان پیوند ادرکناد گرفت
و اجازت داد و مبلغ چهار صد هزار دینار کبکی و صد سر اسب و چهار بادیکو تقلیس امیرزاده میرانشاه
ارزانی داشت و چون نجمی همایون بسرعت بلاق رسید عکر عنایت درغیب آمده دویست سر اسب
و صد و سی و پنج و صد هزار دینار کبکی بامیرزاده ابابکر انعام فرمود و جبل را که از توابع بغداد است
بحرم شاهزاده مشار الیه شاهی ملک که دختر امیر حاجی سیف الدین بود برسم سیورغال ارزانی
داشت و حکم معلی بوجه فرمان اعلی متوجه سلطانیه گشت و حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب
امیر سلیمانشاه رفته باتفاق در دفع اسکندر شیخی توجه تمام نمایند و آنجناب بر فرمان حضرت کامیاب
بپای سعادت در رکاب آورده بعد از طی منازل در رجوی امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر
سلیمانشاه و سپاه منصور پیوست و ایشان در ایجاد علیت جرم و احتیاط نموده خندق کنند و
دنبالهای درخت استوار کردند بیست روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند و بار از اردو بی هراین

خبر آمد که از عقب اسکندر شیخی تیره رایان پیشتر آمدند و هر کرا می یافتند بقتل می رسانیدند امرا از جوانب دفع نمودند
بر نهج قطع سفر نمودند و ماهچه تیغ توق آفتاب اشراق از سوق بلاق در حرکت آمده در غره ذی
الحجه از افق جلیکاه روی طالع شد و چون موضع سارو قمش مخیم اقبال پادشاه با داد و دهش گشت رای
عالم آرای جهانبانی ایالت و احوال و اشغال زیادتی را بامرا نسبتی و جواد دواند ساخت و در اینجا حضرت
امیرزاده پیر محمد جهانگیر با دیگر نهادش رخصت مراجعت یافت و بجانب غزنین و کابل روان شد
و یرلیغ مطاع صدور یافت که امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا که بنقل آمل قراتاتار و حاکم کجا
مملکت آذربایجان منوط و مربوط باهتمام ایشان بود از راه خوار و سمنان در حرکت آمده قطع مسافت را
نمایند و باشارت علیه از هر تومان یک میر قوشون که موکل بودند چند خانوار از ایشان قراتاتار
راندند ابواب و شبکیر آغاز کردند و امیرشاه ملک و پیر علی سلدوز که از برای جمع آوردن لشکر پیشتر
آمده بودند باردوی همایون پیوستند و چون عبور حضرت صاحبقران بقلعه فیروزکوه که در دامن
دماوند واقع است و در آن اوان خراب و ویران بود اتفاق افتاده تعمیر آن از گچ و خشت پخته
فرمان داد و از آنجا روانه شد و از دماوند گذشته بفیرحی و پیش فیروزکوه رسید

ذکر فتح قلعه فیروزکوه و عزم قراتاتار و رسیدن ایشان بجزای اعمال ناسزا

از امهات قلاع ممالک ایران بحصانت و مناعت اشتهار تمام دارد و یکی قلعه کردون شکوه فیروزکوه است و استحکام
آن در افواه و السنه مذکور است و در کتب تواریخ مسطور است و من بعد چون رایت نصرت شعار
بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کوس کین زدند
سورن انداختند و فرود آمدند و صادران کردون شکوه بقدم جرأت پیش رفته سیاه ترتیب دادند
و تیر و اسباب حصار اندر آورده و منجنیق اشتغال نمودند و اهل حصار از سر اضطراب و اضطرار خاطر
برزم و پیکار قرار داده پای مدافعت و ممانعت بفشردند و دست بتیر و کمان بازیدند سنگ می
در روی کشیدند و چون شب درآمد نوکران امیرزاده سلطان محمد آزاد و شیخ بهادر
و طایفه دیگر از بهادران در عقب هم یک یک بقله کوه بر آمدند و بپای بارو بر آمدند و بجنگ
چون بر آن حال اطلاع یافتند و بمدافعت و مقاتلت ایشان مشغول شدند و بنا بر موجب اشتغال
از بهادران لشکر منصور یکی از معدودی چند زخم دار شدند و چون آفتاب جهانگیر از برج کوه سر
بر زد بهادران رزم آزمای قلعه گشای کوس و کورکه فرو کوفته از کرها بالا برآمدند و بر روی جلادت

بجنبش

بجنبش حصار آوردند پیر اسکندر شیخی و جمعی مازندرانی و پیر پادشاه که در قلعه بودند از مشاهده آن حال
مضطرب و سراسیمه شده از غایت خوف و دهشت طایفه را از آستانه پادشاه کردون عظمت فرستاده
زبان استکانت از حضرت صاحبقران اسکندر مکنت حسن و خشم امان خواستند و حضرت
حضرت صاحبقران فی الحال فرستادگان شده همه را خلعت پوشانید و بملاطفت پادشاهانه
نوید داده باز گردانید و چون آن جماعت بقلعه در آمدند پیر اسکندر و سایر متعلقان و منتسبان
او که در آنجا بودند بپای ضراعت و اطاعت بدرگاه عالم پناه شتافتند و فوجی از سپاه ظفر پناه بحصار
آمده ساکنان آن بقعه را کوچ بیرون آوردند و حصنی چنان حصین بدو روز مفتوح شده
در تصرف بندگان دولت قاهره آمد و حضرت صاحبقران زنگی توبی را با جمعی از ملازمان کوتوالی
قلعه نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده نیم فرسنگ رفته بر فرازی فرود
آمدند و شهزادها و ملکه حضرت عالیات سرای ملک خانم و تومان آقا از بادراری به خلاف امیرزاده
الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص از راه سلطانیه
روانه سمرقند کردانید و در این اثنا مسامع اشرف رسانیدند که قراتاتار یاغی شدند و فتنه
انگیختند بیان سخن آنست که بکاد از این قراتاتار که نقل ایشان بعهده خواجه شکری بوده
در ظاهر کولتعات مراد کریبان طغیان و عصیان برآوردند و امیر ابرحمای مولم از مرکب انداخته
را و کو بر پیش کردند و دار و غر کردند که در عقب ایشان می آمده شکری بر پیش که از جهد اندر بخیر
افتاده بود بشناخت و خود تن را با اندرون دامغان برد و مردم کاروان بغا الجراو مشغول شدند
و دیگر کوبها از انصورت خبر دار گشتند بر سر راه عذر و فتنه آهنگ فرار کردند و چون امیر شمس الدین
عباس و پیرشاه دولت امیر موچک و التمش و غیرهم از امرا قوشون که موکل ایشان بودند بر حال
اطلاع یافتند تیغ خونریز از نیام بر کشیده قریب سه هزار نفر از ایشان در اندرون و بیرون دامغان
براهی که بیرون آمده بتوان روانه ساختند و چند فوج از آن قوم بجانب جنگلستان استراباد
برق و باد شتافتند و باد ما آنکان را امیر شمس الدین با خود برد و چون رای عالم آرای شهریار جهان
گشای از این حادثه آگاهی یافت توجین و فاضل پسر سیف الدین و جان خواجه و رستم و لاد و خانز
بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر سوندوک بر
با طایفه از لشکریان تشکامیشی قراتاتار بر حسب فرمان روان شد و چون بعضی کشته بازمانده بجانب

سیف الدین حاجی

بپیوستند و برسم ملازمت همراه شدند و بیان قوچین و دیگر بهادران که نخست از عقب تاتار رفته بودند
از بسطام و عقبه کنکره در گذشته بموضع قرا نعمان که کنار دریای قلزم است با عزم هم رسیدند و با لشکر
منصور پانصد مرد بیش نبودند معاندان گروهی انبوه با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از ایشان که عدد
بتیغ انتقام گذرانیدند و هر اینجا که بود از آن قوم تاتار بدست آورده بودند و بیان قوچین از
آن موضع باز گشته روی توجه باردوی اعلی نهادند و شاهزاده شاهرخ از ایشان جدا شده براه خبوشان
عازم هرات گشت و حضرات علیات سرای ملک خانم و تومان آقا با اغرق بزرگ براه جاجرم و اسفراین
در حرکت آمدند ذکر توجه رایات شعار بجانب اسکندر شیخی و محاربه سلطان حسین با او و مسعود کوکب
طالع بد اختر آن :. حضرت صاحبقران بقمع و استیصال اسکندر را اهم مهمات دانسته عزیمت خیر وار از
بجانب جلاو مصمم کردانید و امیرزاده شاهرخ را که در آن نواحی اندک مرضی روی نموده بود
حرکت آمد و در این چند روز لشکر ظفر پی بسیاری از کوهها بگذشتند و دره های دشوار طی کردند
و چون بعد از قطع راههای دشوار سپاه ظفر پناه بپای آن بالای کوه جلاو بر آمدند اسکندر که از آنجا
با صد مشقت روی شقاوت بجهنم نهاد و موکب همایون بکوه جلاو در آمده بی توقف نموده
روزی دیگر از عقب اسکندر بشتافتند و در آن دره راه ابن عمیق بسیار درخت صنوبر و ...
که بهمه در آنجا میباشد و باریکی که هست در آن موضع واقع میشود زیاده از نوح ... بشد
بی هم و عاطل و ... و در آن دره ایست عظیم نهایت تیره که ... و شناعت آن ... از آن
نتوان کرد و از غایت صعوبت طریق و دشواری راه بجهنم دره اشتهار یافته و پلی که بر بالای آن
بسته بودند بجناب شفا و ... از آن گذشته بود و پل را خراب ساخته چون گذشتن از آن آب
متعذر مینمود طایفه که از آن با سادات در میان ده کار و خرد ... بستند و بخت جهان بهادر
که بقراولی مقرر بود با پانصد مرد عبور نمودند بعد از آن یوسف برلاس و خواجه سیدی و شیخ
علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین بترتیب از عقب یکدیگر گذشتند و طاق
مردان گزیده جنگ جوی بر در راه مسابقت ... و از پی اسکندر که از جاده صواب منحرف گشته بود طرف
میتاختند و حضرت صاحبقرانی بنیان پل گذشته یک منزل قطع فرموده بر بالای پشته ... در حرکت
نزول فرمود و سرداران و بهادران را باطراف و جوانب بطلب اسکندر روانه ساخت و مجرحیان
ایشان سادات مازندران بودند و از جمله ملازمان رکاب نصرت قرین و سنکان پادشاه روی زمین

دریاقوجین

دریاقوجین و شاه ملک برلاس و شیخ ... درویش الهی و دیگر بهادران ... افراس در میان جنگلی
در کنار دریای قلزم با اسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دویست پیاده و سی سوار از دلالت آن
از قبول خود بیرون آمده متصدی رزم و پیکار گشتند و شیخ نور الدین الهی و همراهان بحکم جد
راه داده بعنان لشکر منصور که با اسکندر رسیده بودند بیست نفر بیش بودند باد هادت
مرد و شجاعت او در معارک مشاهده ایشان گشته بود فی الواقع اسکندر دلاوری بی مثل
داشته و بر نزد اهل تواریخ مقرر شده که قبیله او از نسل بیژن اند که پدرش گیو و جدش گودرز و
مادر وی بانو گشسب دختر رستم دستان است و ... اسکندر ... الفرد بن الجنان در رم سنان
از زبان بیژن گفته بیت بیا شیر جنگی پدر گیو گرد همه اکنون برینی زمن دست برد القصه آن دو
بهادر از بیم غضب و یار خواستن ... و کامیاب پای تجلد فشرده بایستادند و دست بتیر و کمان
بازیده دل برمرگ نهادند و اسکندر چند نوبت با سواران خویش نیزه ها در کف دست پیش رانده
حمله آوردند و ... ایشان بدیشان دغا از موقف خویش زایل نشده تیرباران کردند عاقبت اسکندر
از بی بمردی ... از لشکریان بسیار روی عشافت در آن حال بنابر کفران نعمت از پیش
اندک نفری براه هزیمت شتافت بیت بکفران نعمت دلیری که کرد که رخش حیاتش بسکندر ... در
سکنه که بدست ستم ... بکفران نعمت چنین گشت زاد و قراولان لشکر منصور از دنبال
که اسکندر در آن جنگل بکدام طرف گریخته و مقارن این حال یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی
سیف الدین عباس از عقب رسیدند و باتفاق در اردوی اسکندر ریخته دست بغارت
و تاراج در آوردند و غنیمت بیرون از تخمین و قیاس گرفتند و شب در آنجا توقف نمودند و
امیر سونجک که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بود پیش آمده با ایشان پیوست
و از آن جانب جهت آن تاراست در حرکت آمدند و بعم زاده او ... رسیدند امیر علی برادر اسکندر
با زنان و فرزندان خودش را اسیر کردند و در این اثنا امیرزاده سلطان حسین رسید و خواجه ... بسر
شیخ علی بهادر با هفتاد نفر از قراولان رسیدند و بسبب انبوهی جنگل در آمدن از پی
اسکندر دشوار دانستند و هنگام استواد در این جنگلستان آن پهلوان بی وفا در داد ... یافتند و با او
دویست پیاده و پنجاه سوار بود بالضرورت دست از جان شیرین شسته و آماده قتال گشته در برابر
بایستادند و امیرزاده سلطان حسین بر ایشان حمله کرده و بطریق ... و نزدیک بود روی بازنهاده

و مخالفان دلیر گشته و سوار و پیاده از جنگل بیرون خرامیدند و بر امیرزاده رستم انبوه و هلالی زمان
ازو بستاندند و ایشان مراجعت نموده تیغ انتقام از نیام بر آوردند و اکثر پیادگان از ابر خاک هلاک
انداختند و آن سپاه نصرت شعار وفادار قلم نسخ بر داستان رستم و اسفندیار کشیدند و بعد از
آنکه اسبان بضرب سنان از دهان بیرون افتاده بود جنگ بسیار کرد و اسکندر منکوب و مقهور
ساخته بجانب گیلان بیرون رفتند و مآل حال او اختلافست بعضی گفته اند که در آن قصد
تلخی جان شیرین بمقابض ارواح تسلیم نمود و برخی بر آنند که جهت ملاحظت نفس لباس ارباب فقر
و خرقه ارباب تصوف اختیار کرد والاول اولی والصواب و بالتحقیق اقرب امیرزاده سلطان حسین ازانجا باز
گشته در کنار دریای قلزم با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیر شیخ نورالدین
که با گروه انبوه بجست و جوی اسکندر در بیشه و بیشه بودند و جاده خورده باتفاق در کنار دریای
مذکور بجانب گیلان رفتند بعد از پنج روز بسیار فرود آمدند چون در آن ظلمت آباد از اسکندر نشانی
نیافتند مراجعت نموده باردوی همایون پیوستند حضرت شاهزادگان و امرا را بازخواست
و عتاب فرمود چرا که از پی اسکندر نرفتند و امیرشاه ملک را مخصوص ایشان کرد تا ایشان باز بطلب
اسکندر همراه بجانب گیلان فرستاد و آن جماعت یکشنبه در میان جنگل و کل و لای و کل و ادامی
کار بسیار و مشقت بسیار رفتند و در آن متصل ... حال اسکندر ... حضرت شاهزادگان
محل فرود آمدن نمی یافتند و صرای مستعمل بمقارن این محنت و زحمت فرمان حضرت صاحبقرانی رسید
که بازگردند و ایشان بر حسب فرموده مراجعت نمودند و رایت منصور از فراز تپه ... نهضت
دار ایلی کنار آب جیحون در ... بستند و ... تنزدیک بقلعه ... از فلاح رستم دار ... فرود آمدند
و در آن منزل لشکر نصرت شعار بر اسکندر ... و سوار و پیاده او ... از نوکران و متعلقان گرفته بودند
بدرگاه سلاطین پناه آوردند عاطفت خسروانه از سر جرایم ایشان در گذشته همه را بجان امان بخشید
و هنگام از پیش شاهزادگان ... امرا امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و از پیش جناب
امارت پناه امیر سلیمانشاه قاصدی آمده خبر آورد که ما بکنار جیحون رسیده ایم و پل انداخته
و استعداد پل بستن نمایم رای عقده کشای بحمد آزاد و نوکران را در حمد الهی کشتی انداخته چون ... تا
تا بر آن پل بستند و شاهزادگان و امرا و لشکریان از آن پل عبور نموده و بجانب دشت قبچاق ... بروس
دریافت شب در آن مرحله توقف نمودند و رایت ظفر نشان از آن منزل کوچ کرده بطرف گیلان رفتند

و بطرف قلعه حرقی در حرکت آمدند و بجلبکاه کلاده دشت رسیدند چند روز در آنجا رحل اقامت
انداخت و مقارن این حال حضرت صاحبقرانی بجمال امیر غیاث الدین و سید کمال الدین علی و امیر کیومرث
ایشان و اسکندر شیخی که داوت قدیم بود بملحوظ نظر عنایت کردانید و ایالت ساری با بوی از ... داشت

کذاردن ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب ترکمانان و وصول آنحضرت بدار السلطنت
سمرقند در کمال کامرانی :::::::::: چون از اسکندر شیخی ماسدا آب جیحون بحر نام

و نشان نماند و اقربا و اعوان و انصار او در قبضه لشکریان پادشاه ولایت اقتدار آمد نهضت
خسروانه بجانب ما وراء النهر تصمیم یافته بر حسب فرمان امیر سعید برلاس و دیگر سرداران در ... رفت
امیرزاده رستم بصوب اصفهان روانه شدند و آنحضرت امیر سونجک را مع الادله امیرزاده ابابکر
ببغداد فرستاد و امیرزاده اسکندر را مامور شد که بهمدان رود و بموجب اشارت علیه ... یافت
که سید عز الدین هزارجریبی و سید علی بایل توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاده دشت نهضت
بعد از چند روز کوچ بپای دماوند که ارغون انجا قصری بنا کرده است و بکوشک ارغون اشتهار دارد
یافته نزول فرمود و از آنجا تعجیل با خواص و مقربان روانه شد چون بفیروزکوه میرزاده قطعی بنجام
گشت امیر سلیمانشاه و آن جماعت ... ذکر ... نوازش فرمود و بحکومت ری و فیروزکوه و آنحدود
باز داشت و بیان توجه این راکه جار و ... بود امر فرمود که بقلعه کلخیدان و ضبط انجا قیام نماید
و از آنجا در حرکت آمده ببسطام رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشته فقرا و مساکین
سلاله و صدقات داد و پیر پادشاه که بحضرت اسامی الادلّه در رکاب همایون بود و حکومت استراباد تعلق
او میداشت و بحسب اشارت علیه بانجا رفته بود و معاودت نموده در این محل باردوی بسطام ... از
خواجه کرد از عقب تو قتا ... رفته بود برسید و احوال آن جماعت معروض داشت حکم شد که سرداران
ایشان را بند کرده بسمرقند برند و چون خبر جعد از وصول موکب صاحبقرانی بجمال جنت مثال
گشت حسین صوفی ترخان از پیش امیرزاده شاهرخ رسید و برسید که در کنار مکان شاهرخ
عالمیان بموکب همایون پیوسته احوال از دولت سلاطین نماید و آنحضرت او را بالاطف باز گردانید و ...
کرده متوجه گردد چنانچه در کنار آب جیحون برسد و رایت ظفر نشان از فرح جعد در جنبش
و طی مسافت نموده برخشانه فرود آمد و روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائة از انجا
کوچ کرده بعشق آباد نزول فرمود روز جمعه سوم قصبه جام محل نصب خیام ظفر فرجام گشت و از

مقدس زین الملة والدین استمداد نموده برکت خوش خرام سوار شد و تعجیل تمام در راه نمود چون کنار آب جیحون معسکر
آن فرخنده مکان گشت امیرزاده شاهرخ از هرات شریف آمده دیده امید از مطالع طلعت چون
خورشید فروزنده وقت و جمشید روزگار روشن کرده بود و پیشکشها کشیده همت خسروانه را بر همه
بخواص و مقربان بخشید و اقبوقا و قرابوغا و جونی قربانی که بر موجب عزیمت حضرت صاحبقرانی سر از گریبان
عصیان بر آورده بودند و باقدام جسارت به رکوب حرکت ناملایم اقدام نموده و سید و شاه شیخ
هرو را گرفته بدرگاه گیتی پناه آورده و بعد از ثبوت گناه بفرمان پادشاه آن دو شخص بدر با المکی
در آنجا بودار خلایق یاسا بخشند و در این اثنا خواجه احمد طوسی بضبط اموال خراسان و مشهد و عمال
آنجا مقرر شد و او در مدت قلیل رونق درست نوکران تا سکی حاصل کرد و حضرت صاحبقران گردون ابهت در
حرکت مسارعت نموده امیرزاده شاهرخ را بهرات بازگردانید و چون رایت فرمان فرمای ایران و
توران بکنار کان رسید تیمور خواجه اقبوقا را که از سمرقند برسم استقبال شتافته بود برکت همایون گرمی
شد و هر یسال ابو سعی در یافتن سر اسب را هموار کشید و چون کنار آب مرغاب محل نزول موکب را کاسات
شد مرده ... کو داد و خود آغا شاه شکایت نمودند بموجب فرموده یاسای او را ... کرده
یاسا بخشند و در اثنا راه داروغگان قری و قصبات و بلدان و امصار پایه ... اسپان ... واری
کشیدند و ملازمان رکاب نصرت انتساب الاعاد ... خودی گذاشتند و بر اسپان آسوده
سوار شده بتعجیل می راندند و چون خاقان ستوده خصال بعد انقطاع مسافت بحوالی بلخ بقریه ... آدینه
نزول اجلال فرموده اکابر و اشراف شهر مذکور برسم استقبال پیش آمده هم در آنجا پیشانی نیاز بر ساحت
بارگاه صاحبقران سر افرازی نهادند و موکب همایون از آن منزل نهضت نموده کشتی از جیحون بگذشت و
در ترمد بخانه خانزاده علاء الدوله نزول فرمود و خانزاده مشار الیه در لوازم خدمت و ضیافت جناب
از همت ... قیام نمود و از آنجا بکش که منبع اقبال و مولد آنحضرت است گشته بزیارت
شیخ شمس الدین کلال قدس سره و مزار پدر عالی مقدار و فرزندان و اقربا عالی نژاد رفته ساکنان و مجاوران آنجا را
بصلات و صدقات خشنود گردانید و چون از کش حرکت نمودند بعد از چند روز بباغ ... قصر
جهان نمای مرکز رایات نصرت آیات گشت در آن محل خواجه یوسف وارغون شاه امیرزاده ... پیر
محمد جهانگیر را با ... اعلی آورده بشرف زمین بوس دریافته پیشکشها کشیدند و جمعی از حکام
بن ... ابراهیم ... بساط جلالت مناط فایز شده تنسوقات ... بموقف عرض رسانیدند و در این مکان

اکابر

اکابر و اعیان سمرقند عیدیه سرا امیرزاده محمد سلطان که باغات ساخته بودند و در و دیوار آن را بساحت
بارگاه گردون اشتباه رسیده ناصیه اخلاص بر آستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادة
قمر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار نزول فرموده و از آنجا بشهر سمرقند در آمده عیدیه سرا امیرزاده محمد سلطان
که باغات ساخته بودند و سطور نظر کیمیا اثر گشته بود تشریف برده و از باغ چنار ...
عهد داشت و چون خواتین و آقایان و شاهزادگان که از تبریز کوه ... بامدادان ...
روان شده هنوز نرسیده بودند کس فرستاد که تعجیل نمایند و ایشان بعد از چند روز رسیدند
سرای ملاحظه باغ چنار را منزل ساخت و تومان آقا باغ بهشت رفت و مزاج از ... از منهج
اعتدال انحراف پذیرفته بعد از یک هفته مرض بصحت تبدیل یافت و آنحضرت در زمان مرض باغ بهشت
بود و چون کمال صحت روی نمود بباغ شمال رفت و در آنجا جمیع فرزندی که از ... شده
جشنی شاهانه مرتب ساختند و از باغ شمال بباغ دلگشا نقل فرموده و از آنجا بشهر آمده خانه امیرزاده
محمد سلطان را بعقد فرخنده تزیین داد و امر فرمود که متصل عیدیه سرا شاهزاده مشار الیه ...
گنبدی جهت مرقد مصور طرح اندازند و بر حاشیه آن بستان معماران در آنجا ... از رخام
بپرداختند و نقاشان بطلا و لاجورد نقش مرتب ساختند و مسجد جامع که معمار همت عالی آنحضرت
باحداث و عمارت آن امر فرموده بود که ذکر کرده ... در هنگام ... غیبت رایات عالیات
بر آورده بودند بواسطه کوچکی و کوتاهی نه پسندیده بود و اشارت علیه نفاذ پیوست که آنرا ویران
سازند و وسیعتر و رفیعتر اساس انداخته بر ایوان کیوان بر افرازند و خواجه احمد داود که ... در
وقت آن اهمال ورزیده بود معاتب و مخاطب گشت و در خلال این احوال حضرت صاحبقرانی ...
المثال از کمال ضعف و عادت نویسندگان و عملداران را که ... کرده بودند و بعد از تحقیق و تفتیش
هر که را از وی خیری بخلایق رسیده ... بلیغ فرموده و از آن جمله محمد داود و محمود جلدار کرده
مدت غیبت رایت فتح آیت شغل خطیر وزارت قیام نمودند و در عین جشن و سور که در کان گل واقع
شد بجانب ... ایشان ... خواهد گشت فرمان داد تا بحلق بر کشیدند و در این اثنا ایلچی
ابلد کو از دشت قبچاق آمده بوسیله امرا و نوینان تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر بجای آورده ... تنسوقات
و دیگر که همراه داشت بگذرانید و هم در آن ولا از پیش ... ایلچی رسید و بیلاکان فاخر
... بعرض رسانید و هم از آنجمله پرده های مصور معروض داشت که هر کس نظر آن ...

نکرده نشسته بود و پیش از این حضرت صاحبقران بلند مکان فرمان داده بود که باغی که در جنوب و شمال
بامر واجب الامتثال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن تقریبا هزار و پانصد ذرع
شرعی بود بنایان شام و قبرس در میان باتمام رسانند و در این اوقات کوشکی پادشاهانه در میان
ایشان ساخته و پرداخته شد که در هر یک از چهار طرف آن بر سر برج بر رفیع برج و این کوشک از جمیع
کرده دیگر باغات با رفعت عالی بر افراشته بودند بلندتر و بزرگتر آمده و چون زیب و زینت عمارات شام
از سنگ رخام می‌باشد و آب روان در آن منزل و مساکن ایشان شیوع تمام یافت و هر چند
آنجا در دو سنگ تراشی و قصور کاری و اختراع در ارابت جاری ید طولی دارند چنانچه هر کار
خاتم بندان آبنوس و دیگر سازندگان ایشان بهمان طرح و بنا در فرش و دیوار بر داختند
لاجرم از سنگ مرمر در داخل آن قصر از تمام صورت بدیع ظهور آورده کمال حذاقت و مهارت
خویش اظهار کردند و فواره دلپسند ضمیمه نزاهت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحبقرانی
مقرون بعیش و کامرانی بآن قصر تختگاه فرموده و بترتیب طویی پادشاهانه مثال داد و جشنی آراسته
و مهیا آماده و مهیا گشت امرا و نوئینان با اولاد فرمانبر قیام نمودند والحق بزرگ دربار
طوی حاضر بودند و این شکلی متضمن آنست که عید بی‌نظیری عیان است ذکر قوریلتای حضرت صاحبقران
کشورگشای و ترتیب جشنی عظیم جهت تزویج شاهزادگان واجب التعظیم . . . . چون از دیار
حضر و افراد بجا انداندیشه و تدبیر صفحه ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح ممالک روم و شام لشکر
بدیار ختای و بلاد اهل شرک و ظلام کشید و بوظایف غزا و جهاد در کار اوثان و اصنام قیام نماید
تا آن معنی سبب غفران بعضی جرایم و آثام گردد و او آن جهانگیری از جدال و قتال و انتقام صدور یافته بود
لاجرم در این اوقات که در مقر دولت و مستقر سریر سلطنت قرار گرفت خواست که پیش از آنکه عزیمت
دیار شرقی و ارتکاب آن سفر دور و دراز بعضی از شاهزادگان نامدار را باکریم عفت و ناز در سلک
ازدواج کشد چه بقای نسل و خلاصه اتحاد موقوف بر سنن و صد تیقن است القصه فرمان نفاذ
جریان نفاذ پیوست که طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستد که امرای اطراف و اعیان اکناف
و اصحاب اعتبار و ارباب مکنت و اقتدار در قوریلتای حاضر گردند و از شاهزادگان چنگیزخان با سرگی الغ
به حضرت صاحبقرانی رسانیدند که مناسب چنان می‌نماید که مناسب درین طوی امیرزاده پیرمحمد جهانگیر
از غزنین و امیرشاهرخ از خراسان بیایند رای صواب نمایی در جواب ایشان فرمود که پیرمحمد بیایند

اما شاهرخ مصلحت نیست که در مجموع بلاد آذربایجان و عراق بوجود او قوی دل و مستظهر و فارغ
بال و آسوده خاطرند والتجی بطلب امیرزاده پیرمحمد متوجه غزنین شد و موضع کان گل از برای جشن
و سور و اجتماع نزدیک و دور تعیین یافت و در روز یکشنبه غره ماه ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه
از دو نزول شهر یار دبا عزم تمکین آنحضرت اتیان حضرت آنجا آمد و از برای منزل همایون نجاد و سرا پرده‌ها
و صحرا کشیدند و سر خرگاه باوج شمس و دو دوده قمر بر افراشتند دوازده پای گیتی آرای که ظاهر آن
از سقرلاط هفت رنگ و اندرون آن از مخملهای ملون بود و طنابهای ابریشمی و ستونهای منقش
و نقره‌های زرین جمعی بزرگان او فراشان بیک هفته بر پای کردند و آن دوازده پای چنان وسیع بود
که سایه اش بر سر ده دوازده هزار کس از دور بخیمی می‌انداخت و از برای خواتین و شاهزادگان
دولت قرین و امرا و نوئینان و عظما خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بر افراشته بودند فضای
وسعت صحاری سایه بان سپهر ساختند و در آن مکان از آذربایجان و اقطار خراسان و ترکستان
و غیر آن خلایق جمع آمدند که دیده گردون سپهر مدار مشاهده کثرت ایشان عاجز گشت و در این
اثنا ایلچی بوعای صاحب کرا از امرا بمزید بتوفیق و بفنون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی
و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وقوف بر لطایف علمی و شعور بر قوانین عملی و اتصاف
بصفات ارباب تحقیق و عرفان و اقسام دستار اصحاب دقیق و ایقان امتیاز داشت از پیش
ملک فرج حاکم دیار مصر و بلاد شام رسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و اقمشه
و امتعه متکاثر که همراه آورده بود و بوسیلت خواص و مقربان بعز عرض رسانید و از جمله زرافه
یک زرافه و شترمرغ علاوه از تنسوقات و تبرکات گذرانید و امیرزاده خلیل سلطان که در حدود
ترکستان بود روی توجه براه اورده و بجشن گاه آمده شرف بساطبوسی دریافت و امیرزاده پیرمحمد
جهانگیر که بطلب او کسی از پایه سریر خلافت مصیر رفته بود و در بین اثنا بامد حضرت صاحبقران
او را در آغوش مهربانی کشیده جراحت فرقت برادر مرحوم امیرزاده محمد سلطان تازه شد و شاهزاده
برابیم شاد و بجشن قیام نموده نقوش ها نظر کیمیا خاصیت رسانید و عاطفت خسروانه او را بخلعت
طلا دوز عکر و افسر سرافراز گردانید خواص و ملازمانش را جامه پوشانیدند و ایشان از لباس سوگواری
گردد و عزیز دوش ملتمس شاد و رجا داشتند بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی که جهت مغرهمال
خراسان تعیین شده بود بیامد و از وجوه مفروده اموال فراوان بخزانه عامره رسانید و پیشکشها

لایق بگذرانید و در آن هنگام فرح و سرور بهم برآمده بر توسن نشاط و انبساط بر خاطر و ضمایر یادگار طبقه
از مخترع مناسب شغل و معرفت خویش طبیعتهای طرفه و غریب ابداع و اختراع نمودند مجالس انس و
محافل تماشا انعقاد پذیرفت و حضرت صاحبقران دین پرور بر مضمون کلمه تناکحوا تکثروا
منظور نظر داشته فرمان داد تا ارباب تنجیم و اصحاب تقویم معرفت زیج و تقویم ساعتی بساعت مخصوص
در زمانی مسعود اختیار کردند و در آن وقت مسعود و هنگام محمود بر حسب اشارهٔ عالی سادات
و قضات و موالی و اهالی و ائمه درس و فتوی و اجلهٔ زهد و تقوی بمجلس همایون آمدند میرزاده
الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان بن امیرزاده میرانشاه و از اولاد شاهزاده عمر شیخ امیرزاده احمد
و سیدی احمد و شاهزاده بایقرا هر یک را با کریمه از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت بآیین
شرع مطهر و ملت حنیف عقد بستند و در این محل حجت مثال امام ائمه مسعود خصال الشیخ شمس الدین
محمد جزری بعد از شرایط عقد و تصحیح مقدمات آن بقرائت خطبه و نکاح اشتغال فرمود و کلمه
ایجاب و قبول و قاضی القضات سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود درم و دینار بسیار و گوهر
بیشمار کرده اند بیت ز بس گوهر و زر که افشانده شد [illegible] حضرت صاحبقران
بر مسند جهانبانی برآمد خواتین و آقایان نظامها بر سر نهاده و چمن جوانی را بر جهان منبع زینت
بخشید هر یک بجای خود قرار گرفتند و ماه رویان زهره جبین با طراوت گل و لطافت نسرین آن بزم بهشت
آیین را بفر خویش تزیین دادند شاهزادگان و امرا و نویان و سادات و اکابر و [illegible] چنانچه
در سالها دوازده بار [illegible] بخشیدند و سایر امرازاده و اعیان و اشراف هر مملکت و دیار
مقدار یک [illegible] از دوازده پای در [illegible] محل جلوس اختیار نمودند [illegible] بهرام
صولت با خلعتهای طلادوز [illegible] مرصع [illegible] وظایف خدمت بتقدیم می رسانیدند
و غلامان [illegible] با انواع تکلفات تختها بر پشت بسته بر جای خود باز داشتند و از [illegible]
و اوانی [illegible] چندان حاضر بود که نطاق نطق از احاطه آن بعجز و قصور اعتراف نمود و کثرت ماکولات
و مشروبات بمرتبه رسید که رسم جوع و عطش از جهانیان برخاست و چند شبانروز در شهر و کوه
و صغیر و کبیر و غنی و فقیر [illegible] و نوش و جوش و خروش بسر بردند در آخر آن جشن و سور موفور
السرور حضرت صاحبقران مؤید و منصور ایلچیان مصر و شام و دیار افرنج و هندوستان و دشت
قبچاق و سایر اکابر و اشراف اطراف و اکناف و مجموع امرا و نویان و سران سپاه و مقربان درگاه

بخلعتهای فاخر و انعامات وافر سرفراز گردانید و چون ایام عیش و عشرت منتهی شد
حضرت صاحبقران دین پرور بر توالی فتوحات بر اصول ملک و ملت انداخته در اجرای امر معروف
و نهی منکر مبالغه نمود و بخلوت سرای یاد [illegible] راسم شکر و سپاس بجای آورد والحمدلله المنعم
المفضال فی جمیع الاحوال ذکر فضایل [illegible] رایات نصرت آیات بعد از آن
صوب خاص از برای [illegible] غزا [illegible] نخست حضرت صاحبقران
عقیدت [illegible] فرمان داد که تواجیان شمار سپاه [illegible] بواجبی تحقیق نمایند و هر جا که
قلیت اضافه داشته باشند زیاده کنند و در دفتر ثبت نمایند چون این مهم تمام ساختند امرای
عظیم الشان نسخه [illegible] بساختند که یراق و جمعیت سپاه [illegible] و مجموع تواجیان
و نوینان بموجب فرموده عمل نمودند و حکام ولایت و سرداران اطراف بعد از [illegible] دستوری
بمقتضی یرلیغ مطاع جهت گردآوردن [illegible] و اقطار ممالک محروسه متوجه شدند و حضرت
صاحبقران از کان گل بجانب شهر توجه نمود و در مدرسه مهد علیا [illegible] خانم نزول فرمود و
در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را باسپ و خلعت و کمر [illegible] معزز و موقر ساخته رخصت داد که
بر [illegible] مراجعت نماید و همچنین مجموع ملازمان او را اسب و جامه بخشید و امیرزاده سیدی
احمد بن شاهزاده عمر شیخ را که مادرش حرم محترم شاهزاده مشار الیه بود و خود در [illegible]
[illegible] شاهزاده مخصوص شد و همراه او روان گردانید و ایشان براه هرات متوجه قندهار
شدند و ایلچی مصر را خلعت و کمر ارزانی داشته و او را [illegible] اکرام و احسان محظوظ
[illegible] دستوری یافت که بکشور خود باز گردد و مولانا عبدالله کشی را ایلچی [illegible] رسالت
و مکتوبی [illegible] سه گز در طول هفتاد گز سطور آن بآب زر [illegible] شد بخط مولانا شیخ محمد پسر
خواجه حاجی مذکور تبریزی که در حسن خط و کتابت نویسی سرآمد روزگار بود بوالی مصر [illegible]
فرج در صحبت ایشان روان کرد و چون فرج پیغام داده بود که ما سلطان احمد بغدادی و قرا
یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ایم بهر چه اشارت شود درباره ایشان بتقدیم رسانیم حضرت
صاحبقران در جواب نوشت که سلطان احمد جلایر را [illegible] قرا یوسف را [illegible]
[illegible] و آنحضرت تحف و [illegible] بیکران که هر یک از آن [illegible] خراج مملکتی بود [illegible]
و نامه ارسال نمود و سایر ایلچیان را که از بلاد افرنج و دشت قبچاق و اطراف آفاق آمده بودند [illegible]

بنوازش و احسان بمواطن خویش بازگردانید و بانوی عظمی ملک آغا که بفرمان از هرات در بیرون قولتای
حاضر شده اخبار حادثات اطراف یافته بهم بخارا بازگشت و عقد معلی یکیسی سلطان را بآیین و تجمل پیش
شوهرش امیرزاده اسکندر بهمدان روان فرمود و در بین و لا عنایت بیکران حکومت ولایت تاشکند
و شهراهی و سنکی و اشیره و ولایت چین تا حدود ختای بشاهزاده جوانبخت امیرزاده الغ بیک کورکان
ارزانی داشت و زمام ایالت دیار اندکان و اخسیکت و طراز و کاشغر تا بنواحی ختن در کف کفایت
و قبضه درایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و در این باب حکم فرمود شهریار اعلی جناب نشان همایون
بال نفاذ موشح ساختند و از امراء شاهزاده سنادالیه امیر محمد طغا بوغا و شیخ بهلول یسان تیمور
اقبوغا و محمد آزاد متوجه شدند تا لشکریان نواحی فراهم آورده تا شکند که وعده گاه اجتماع
سپاه ظفر پناه بود برند و حضرت صاحبقران کامکار از مدرسه سرای ملک خانم سوار شده در کوک
سرای که از مستحدثات معماران همت عالی نهمت آنحضرت است بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود و امر
عالی نفاذ پیوست که امیر بوندق نسخه لشکر احتیاط کرده باز نمید که چه مقدار مرد سپاهی پیش
بهرمش ملازم رکاب شاهنشهی خواهد بود و امیر مشارالیه تفحص نموده موجب سانی که در کان گل
قرار یافته بود عرض داشت که از بلاد ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان
و مازندران و قومس تا بالمغرب کوه باشان از دوم کوچانیده آورده و دیست هزار سوار و پیاده نامدار
کار زار جمع میشود چنانچه در ظفرنامه مسطور است مسود اوراق از حضرت فرمانده باستحقاق المخصوص
بعنایت الملک الصمد میرزا سلطان احمد خلد ظلال سلطنته بارها شنیده که در شب ساق لشکر حضرت
صاحبقرانی پیش بیست و در این ما شاید شد که علو فرخواره ایا حضرت در حین توجه بجانب ختای
سیصد و هشتاد و دو هزار و سیصد مرد در شمار آمده و همچنین از آن صاحب حشمت استماع افتاد
که مجموع سپاه عالم القطاع در آن اوان هشتصد هزار سوار و پیاده بود الغصه حکم لازم الاتقیاد نفاذ
شاهان خجسته نهاد نفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد بن امیرزاده عمر شیخ و خواجه
حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء تومان و قشون با لشکرها در تاشکند و شاهرخیه و حرام
قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه جوانغار در یسی و صبران زمستان بپایان
رسانیده و شاهرخیه را در رمضان سابق خراب کنند و در رمضان توجه چنگیزخان بممالک ماوراء
النهر و ترکستان در آن زمان بقیة عمارت و عمران شهر چنان خراب و ویران شد که در شب درخت و سبزه بیابان نمود

نادر شهور سنه اربع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقرانی عمارت آن فرمانداد و معماران کار
دست در اندک فرصتی حصاری استوار مرتب ساختند و طاعت گذاران اهالی اندجان و دیگر بلاد الی دار
بدانجا نقل نمودند فی الجمله ارغونشاه بمحافظت سمرقند مامور گشته محصل سخن این است که چون
حوالی رفت و رایت فتح آیت در بیست سیوم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در اواسط
برج قوس بود روی توجه بقشلاق اقسولات نهاد و بموضع قرابلاق نزول فرموده و از اطراف قشون
سپاهی بیرون از حد و قیاس در حین آمدند و ماهیچه موکب فلک مطوق آفتاب اشراق از قرابلاق هفت فرسخ
براه ایلان اوتی روان شد و چون بعد از طی مسافت سابقه وصول بریالنق اتفاق افتاد آفتاب عالمتاب
روی در نقاب سحاب کشیده برفی عظیم و بارانی که از طوفان نوح نشان میداد باریدن گرفت و بادی سرد
سرمای قوی بدید آمد و حضرت صاحبقرانی در ضمان تایید ربانی سوار شده بتعجیل بقشلاق اقسولات در
فرود آمد شاه و محمد مرادکان ولولا و سپاه در عمارت تور با ها که پیش از این بفرمان آن حضرت بجهت ایشان
ساخته بودند قرار کرفتند و در این ختم شد در زمستان خانه جدی بود و شدت سرما چنانکه
گر آگرکوه اثر کیفیت آن بر خاطر گذرانیدی فی الحال طبیعتش انجماد پذیرفتی و با وجود اجمعی از ان سرما
قوی تر میشد و روز بروز زاده هوا خنکی بیشتر از بیشتر مشاهده می افتاد و بنوعی که مقرر شده بود
امیرزاده خلیل سلطان بتاشکند رفت و امیرزاده سلطان حسین بصبران و یسی نامزد شد و یکی از
وقایع که در ایام قشلاق حادث شد و در داستان آینده بدان احتیاج خواهد افتاد قضیه شاه ملک
بود بیان این سخن آنست که امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حباله
نکاح داشت و امیرزاده علی خواهرزاده اعلی حضرت صاحبقرانی بود و از قضایای ربانی و اقتضای
آسمانی امیرزاده خلیل سلطان با شاه ملک که سابقا در حرم امیر حاجی سیف الدین انتظام
داشت تعلق و تعشق پدید آمد و محبت شاهزاده یوما فیوما سمت تزاید می پذیرفت تا عنان
تمالک و تمالک از قبضه اختیار او بیرون رفت و در زمان عهد جهانگشای شاه ملک
بزنی بخواست و چون حرم امیرزاده خلیل سلطان از این حادثه آگاهی یافت صورت قضیه را در قید
بعرض حضرت صاحبقرانی رسانید و آنحضرت باحضار شاه ملک فرمان داد شاهزاده نوعی ساخت
که او را پنهان کرد و بدین سبب خشم جهانسوز او در خشم گشته فرمان قضا جریان صادر یافت
که هر کجا شاه ملک را بیابند بکشند و در بند کردن و یا جز ساختن او هیچ بهانه توسل نجویند و بنا

شفاعت امیرزاده پیر محمد جهانگیر امضاء آن حکم در توقف افتاد و باز در اقسولات بسمع خسرو
حمیده صفات رسید که امیرزاده خلیل سلطان شاد ملک را بمغفنه همراه دارد و یرلیغ مطاع
نفاذ یافته بود که برات برفت و او را بیاورد و شحنه سیاست بقتل آن عورت امر فرمود و بعد
علیا سرای ملک خانم ابواب لحاظ شاهزاده مشوش و پریشان خمیر شده در باب خلاص او
چاره اندیشیده و با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک قرار داده که در پایه سریر اعلی عرضه دارند
که شاد ملک از شاهزاده حامله است و چون این صورت معروض رای صواب نمای گشت حکم شد
که او را بتومان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل کودک را محافظت نماید و تربیت کند و شاد ملک را
بیکی از ملازمان دهد و هم در اقسولات از جانب خراسان سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش
امیرزاده شاهرخ رسید و خبر سلامتی شاهزاده و استقامت بسمع حضرت صاحبقرانی رسانید
و رای عقده گشای امیر بندق را بجانب تاشکند روانه ساخت تا برسانند تعاد لشکر قیام
نماید و در آن زمستان کوچ نهاشمهون بانواع ماکولات و سایر ضروریات بیآورد و با سپاهیان
دیناره داد داکه یرلاغ تحمیل رفته بود ببارگاه اعلی برسانیدند و بید باذل شهریار دریا دل بجمیع
آن از شاهزادگان و امرا و نوئینان و مخصوصان و مقربان و ملازمان رکاب حضرت انعام
میبخشید چون رفعت و حشمت پادشاه و مکنت و رفاهیت امرا و سپاه بمرتبه رسیده بود
که زیاده بران متصور نبود ارباب فراست از مضمون کلما تم امر بدا نقصه ترقب زوال خایف
و هراسان میبودند و از بیم زوال دولت در بیان لحظه براحت نمی غنودند مع اهل سپاه
در عزم [illegible] از اترار بختا
با آنکه آفتاب در اواخر جدی بود و شدت برودت هوا بمرتبه که ...
و عبادا از مفارقت آتش دوزخ نفس بر میکشیدند حضرت صاحبقران با کمال اعتقاد در امر
غزا و جهاد دامن کمر شده صبر فرمود که سوده سرما کمتر شود و بعد از تفحص و تفتیش مسالک
آن ممالک رایت عزیمت برافراخت و عنان توجه بجانب خطا از اترار منعطف ساخت و در آن روز فرمان
که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیرزاده یوسف و شمس الدین عباس و خداداد حسینی
و یادگار شاه ارلات و درویش برلاس و رستم طغا بوغا و برادرش پیر محمد و نوشیروان ترکمان
آقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین و پیر علی سلدوز و سعادت و دیگر سرداران
و وجوه و اعیان که بر حسب فرمان در نواحی تاشکند و سیرم و شاهرخیه قشلاق کرده بودند

چون آفتاب بنقطه حوت رسید در حرکت آیند و باتفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین
نیز کردستی و صرمان دیرتر بود بی تاخیر و تعلل در اول بهار سوار شود و موکب همایون بعد از قطع
منازل و مراحل از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و در آن سال از اوایل قوس
تا آخر حوت کاروانیان و غیر ذلک از گذرهای سیحون بر روی یخ میگذشتند و در دو سیحون نوعی
بسته بود که تا سه گز میکندند تا بآب میرسیدند و حضرت صاحبقران کامکار از کنار سیحون
سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار بخانه بیردی بیک نزول فرمود بها
بخشید و شاهزادگان و امرا و خواص هر یک بمنزلی فرود آمدند و از عجایب حالات و غرایب
اتفاقات آنکه در سرایی که از برای نزول همایون متعین شده بود و در روز وصول از بخاری
آتش در گوشه از سقف خانه افتاده اندک احراقی روی نمود و اگر چند آتش در زمان فرو نشاندند
اما از حدوث این امر پریشانی خاطر وضیع و شریف زیادة گشت چه در آن اوقات مردم خوابهای
آشفته میدیدند و بر توحدوث وقوع حادثه ناگزیر آنحضرت برضمایر ایشان در آن روزها تافته
پرسیدند و حضرت صاحبقران موسی و کمال را فرستاد که تفحص نمایند که راه اردو سلجان شده
که توان گذشت یا نه و او بامتثال امر مبادرت نموده و احتیاط کرده باز گشت و معروض داشت که اصلا
عبور ممکن نیست و دیگری که بجانب سرام و عقبه فلان یازی بهمان کار رفته بود مراجعت نموده عرض
رسانید که در آن عقبه دو نیزه بالا برف نشسته است و در این اثنا از اخواجه ان پیش توقمش خان
که از دیوار در دشت و صحرا سرگردان گشته بدرگاه سلاطین پناه آمده و در روزی چند که حضرت
صاحبقران در دیوانخانه بر مسند عز و تمکین قرار گرفته بود و از اولاد و احفاد چنگیز خان تابزی
اغلان و یا شیمود اغلان در جانب راست نشسته بودند و دیگر طرف بعز وجود شاهزادگان
دولتمند امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زینت پذیرفته بود بواسطه امرا عظام مثل
امیر بیروی بیک و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بزرگ بساط بوسی
دریافت و پیغام توقمش خان از امیر زمان تضرع و مسکنت و اشکات بعرض همایون رسانید که جزای
کفران نعمت حضرت صاحبقران کامکار بر صفحات روزگار خود دیدم و محنت آن کشیدم و مرا از
آن حسیدم و مدتی شد که در صحرا و بیابان پریشان و بی سامان میگردیدم و از خوف اعدا یکزمان بفراغ
بال نفسی نمیتوانم زد اگر مراحم خسروانه و ملکانه ملکان مرا از سر زلات و عثرات این بیچاره درگذرد

دیگر از دایرهٔ اطاعت و انقیاد پای بیرون ننهند و مدت العمر شرایط خدمتکاری و وظایف جان سپاری
قیام نمایند و خلق کریم پادشاه هفت کشور فرزند خواجه را که از نوکران قدیم توقتمش خان بود بلطف عمیم
نواخت و استمالت نموده در جواب فرمود که امیدوارم که بعد ازین یورش قبچاق و الوس جوجی خان
از تشویش که مرتب در آن دو روز از انزاد بجانب ختای نهضت فرموده خواتین و شاهزادگان رسم
متابعت آمده بوده نثار کرده اند و فرزند خواجه را رخصت انصراف ارزانی داشت بیلاتکان کوایی
وتسوقلن بالاویش توقتمش خان فرستد لیکن نگاشتهٔ قلم تقدیر بخلاف این اندیشه رونده بود
والحکم لله الملک القدیر ذکر انتقال حضرت صاحبقران ازین مرحلهٔ فانی بسرای باقی انار الله برهانه
حکم مشیعه بر جمیع بریه جاریست و تیر اجل بر همه دلها کاری هیچ سرو قامتی بر جویبار حیات بالا نکشید
که از نکبا نکبت منحنی نشد و هیچ غنچهٔ رخساری در چمن زندگانی نشکفت که از صرصر حوادث بژمرده
هر که رخت هستی درین کاخ پیروزه منظر آورد دور کاسهٔ فنا اگر دنیا از قصر وجود او بر آورد و هر که علم
رفعت بر اوج ثریا بر افراخت باندک زمانی ابویحیی خدمتش با دوره طرح زهر و فنا انداخت بیت
بیامد کس درین پیروزه منظر ، که تهدم گشت آخر بخت بر در ، در رفعت بمی بر آسمان پای ، بود
زیر زمین جایی ، سری کو بالش مه کرده بالین ، که آخر کاسه گردد سفالین ، عروسی
هر عروسی راست در دنبه ، ذبی هر نوبهاری را بود دی ، گلی کو خنده زد بر روی گلزار ، که یاد
از کلاهش گوید ذاد ، نشاید آسمان گهوارهٔ کس ، که تابوتش نشاید دین از پس ، بروید
سرو از بوستانی ، که آسیبی نبیند از خزانی ، غرض از مقدمات آنکه در آن اوان که حضرت
صاحبقران سعادت یار از دار السلطنت سمرقند بیرون آمده بخطهٔ اترار رسید و بسبب برف
و صعوبت مسالک رحل اقامت در آنجا انداخته بساط عیش و کامرانی گسترد ناگاه در چهارشنبه
دهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه مزاج همایون از جادهٔ اعتدال الی حد اعتدال انتقال نمود و تبی محرق
بر ذات بسندیده صفات عارض گشت و حضرت صاحبقران زبان خجسته بیان باعتذار و استغفار
گشاده از جمیع مناهی و معاصی از سر صدق نیت و عزم درست توبه فرمود و بزبان زمان رحمت
استمداد مینمود اطبا از هر طرف جمع آمده چنانکه از معالجه دیگری زیاده میشد و مولانا فضل الله
طبیب با آنکه دم عیسوی داشت در علاج ید بیضا موسوی مینمود منجح و مفید نمی افتاد و چون
درونش ضمیر بیقین دانست که مرض علاج پذیر نیست و از سفر آخرت گریزی نی عوارضی نوق قطع …

علایق و عوایق کرده دل بران امر نکو بنهاد خواتین هفت آیین و عظماء امراء را طلب فرموده
در باب تنسیق امور ملک و ملت و تمهید مبانی دین و دولت سخنان بر زبان آورد که آن محل
آن داشت که دبیر قلم زرین همه را بر صفحات خورشید و ورق آسمان نگارد و آن کلمات چنانچه
وصایای ارجمند را این حدیث صحیح ساخت که پیر محمد جهانگیر ولیعهد منست و خلیفه اکنون شما
طریق سلوک دارید و از منازعت و مخالفت او مجتنب و محترز باشند تا سبب تفرقهٔ برایا نگردد
و بران سپاه که عالی بیند سوگند دهید که مراد فرمان شد چند امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
و سایر مقربان که بر سر بالین حضرت و روی زمین حاضر بودند در گریه افتادند و زبان به عرض
گشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای یک لحظه حیات حضرت صاحبقران باد تا نفسی
در تن و رمقی از حیات در بدن باشد پای از دایرهٔ خدمتکاری بیرون ننهیم و تقدیم مقدمی
و مقصود تو آن مهم جان سپاری بجای آوریم چه خلاف رای و وصیت موجب نکبت دو سرا و
نقمت است و بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان
و امرا را طلب داریم تا بسعادت ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدیم از ایشان
نیز بشنوند که از ایصال این وصیت و استماع ایشان بی از شما اعاده وقت بسیار است
حضرت صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسید و زمان گنجایش آن ندارد که غایبان حاضر گردند
الحمد لله و المنه که هیچ آرزو در خاطر نماند مگر ملاقات قرة العین شاهرخ که میخواستم که یکبار
دیگر ببینم بدیدار روشن کیم میسر نشد ع هر کم خود همان نخواهد … انکه پادشاه والا گهر بروی
فرزندان … در کتب نصرت انتساب بودند آورده گوش و کوشش ایشان را به
در نصایح بیاراست و موافقت یکدیگر … و از منازعت هم تحذیر نمود و چون
با تمام پیوست مرض بغایت استیلا پذیرفت ضعفی عظیم طاری شد و اشارت علیه صدور
یافت که مولانا حبت الله از میان موالی و حفاظ که در بیرون بقرائت کلام مجید مشغول بودند
باندرون آید و تلاوت قرآن مجید و تکرار کلمهٔ توحید مواظبت نماید و چون …
خرد انجم سیاه لباس پوشید میان شام و خفتن چند نوبت کلمهٔ طیبه بر زبان خجسته
بیان گذرانید جان بجانان سپرد انا لله و انا الیه راجعون و این حادثهٔ کبری و بلیهٔ عظمی در هفدهم شعبان
سال مذکور اتفاق افتاد مولانا نظام الدین جامی در تاریخ وفات آن حضرت گوید بیت

سلطان تمر آنکه چرخ را دل خون کرد · و ز خون عدو روی زمین گلگون کرد · در هفدهم شعبان سوی
علیین تاخت فی الحال ز صوان سر و پا بیرون کرد · و دیگری گفت بیت شهنشاهی که ماوایش
بهشت جاودان آمد · وداع شهریاری کرد و تاریخ همان آمد · مولانا علی بدر الدین مروی گوید
بیت امیر اعظم تیمورخان ز جهان · رفت سوی بهشت و تخت بهشت · قبر او شد بهشت و تاریخش
مرقدش بوده است بهشت · باد قایم مقام بر تخت · شاهرخ حرز دو جهان بر تخت مدت
زندگانی او هفتاد و یک سال بود و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود بر ضمیر منیر
زاده یادگار دانش جانب تفصیل اسامی ایشان از مساعدت وقت مامول است ذکر اقامت مراسم
تعزیت صاحبقران عالی مرتبت و ارسال نعش بردن آنحضرت بسوی سمرقند بهمرهی بود
در آن شب تاریک که دای آفتاب از افق خاقان نیکو کرد جاد بر نور السعادت از خاک ... ابر کسید ادر ف
پوش خود از یاد کرد علامت روز قیامت آشکارا گشت ناله و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر گوش
سکان عالم بالا رفت شاهزادگان از غربت بر خاک مذلت و هوان افکندند امرا و خواص گریبان
جان دریده خونابه حسرت بر رخسار رها روان کردند خواتین بر خم ناخن روی ساحل لشدم و نمک
بر جراحت سینه ها پاشیدند از نوحه و زاری و لوازم تعزیت و سوگواری نیاسودند بیت
سران ملک پیراهن دریدند · دم و بال ستوران را بریدند · بر آمد ناله و آه از چپ و راست
دم مرد و زن عزیو و نفیر برخاست · و چون روز شد از سر تحسر و تاسف بتجهیز و تکفین حضرت
آوردند سادات و مشایخ هند و شاه خوارزمی بغسل اشتغال نمود و مولانا قطب الدین صدر در تعلیم
سنن و واجبات امر شرع شریع و مرفوع نمود و چون از آن مهم باز پرداختند اعاظم امرا مثل برندق
سارنبوغا و برلپرش شیخ نور الدین و شاه ملک و خواجه یوسف و دیگر خواص و مقربان با هم
اتفاق کرده سوگند خوردند که مخالفت یکدیگر نکنند و از مقتضی وصایای حضرت صاحبقران مغفور
در نگذرند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولیعهد دانسته تخت سمرقند باو سپارند که تمشیت امور مملکت
و مملکت نزدیک و دور در قبضه رضا و قدرت و سعی و جهاد در آن ... اداء ملک و قادر جهانبانی
و بعد و چون همه عزم دفن بجانب ختای منفسخ شده بود ارباب اقتدار آقا امرا از تعمر لباس
و فریاد و فغان مانع می آمد تا دشمنان بر وقوع این کیفیت حال اطلاع نیابند چنانچه کسی
کل در وسط السما بحر سان پنهان مانند و آثار طوفان نوح در دین دیوسار گوید بوضوح نپیوندد

القصه

القصه امرای عظام بعد از تقدیم مشورت با خواتین و احباب امرای کسی فرستاده امیرزاده
سلطان حسین پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی قوی شده باید که حریم متوجه گردد
و خضر خواجه را با نوشته بجانب غزنین روان ساختند که امیرزاده پیر محمد از رحلت
آنحضرت و ولایت عهد و قایم مقام اعلام دادند تا بر جناح تعجیل بتختگاه سمرقند شتابد و بیان
وحکام که در ممالک محروسه بودند مکاتبات ارسال نموده از وقوع حادثه آگاهی دادند تا در محافظت
بلاد و ترفیه حال عباد و دفع مخالفان و قمع معاندان مبالغه نمودند شیخ تمر قوچین را بجانب
هراة پیش امیرزاده شاهرخ فرستادند و علی درویش که در سلک اجله انتظام داشت متوجه تبریز
گشت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده میرانشاه را از صورت واقعه خبر دهد و اق تمور بجانب بغداد
پیش امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابابکر شتافت و دیگری بطرف فارس در حرکت آمد و بعد از
ارسال رسل شاهزادگان و آقایان و امرا که در اترار بودند و شب پنجشنبه هفدهم ماه مذکور
وقت نماز خفتن آن صاحب ناموس را در محفه از شهر بیرون آوردند و در همان ساعت از کبخند
بر روی یخ گذشته در ده وفر یحیی ابزاد در میان جشنه فرود آمدند و درآنجا بار دیگر نغمات ملال
مالک و ملوک از دست رفت و جزع و فزع بسیار کردند بتخصیص خواتین که خود را در عرصه
هلاک آوردند و چون نوحه و زاری آقایان از حد در گذشت امرا پیش آمدند بر کمال نصیحت
اندوه و حزن ایشان را فی الجمله تسکین دادند و بعد از آن امرا بحضور خواتین و آقایان در باب تعیین
ختای مشورت کردند و بایکدیگر گفتند که حقیقت باشد که لشکری چنین عظیم در استعداد و
آراستگی ایشان هیچ در نمی آید بی نیل مقصود باز گردند بمجموع آقایان و شاهزادگان حاضر بحث
نزدیکی بود و امر ایالت پادشاهی بر کرفتن متوجه دیرشت پریشان کردند و بعد از اقامت مراسم جهاد
و استیلا و معاندان معاودت نمود بموجب وصایای حضرت صاحبقرانی تعقل نمایند
تو خود همه داری رفتار خدا بخشد و چون مشورت مذکور بر نهج منظور قرار یافت نعش صاحبقران
مغفور را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین در زمره از خواص بدار السلطنه سمرقند گردانیدند و مبالغه
کردند که تعجیل بر استد و در راه بیک با خبر باشد و ایشان برانا مر مبادرت نموده و در حرکت شتافتند
نموده شد و شب دوشنبه بیست و دوم شعبان تابوت مغفور مرحمت بمحل موعود رسانیدند در سمرقند
و در گنبدی که جهت آسایش و آرامش تعیین یافته بود بنج سرخ مرزیه و سنت حنیفه بخاک سپردند

امیرزاده سلطان ابراهیم

ارسال

و بعد از جنازه مغفرت مآل حضرت صاحبقرانی و جمال حضرت علیا مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آقا
با دیگر خواتین و امیرزاده الغ بیک بجانب سمرقند روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا توپنا
بر سر غزا و جهاد مشرکان ختای رایت جهانگشایی برافراشتند و جانب حصار بودند به دولت و اقبال
سوار شدند و از آب سیحون گذشته و یکی بیم راندم در جانب شرقی اترار که از جوی فرود آمدند
و در آنجا ایلچیان بجانب دست راست پیش امیرزاده خلیل سلطان و امرای عظام که در تاشکند و
شاهرخیه بودند فرستادند و پیغام دادند که ما نعش محفوف رحمت رحمن و مغفرت غفران حضرت
صاحبقرانی را بسمرقند فرستادیم و خواتین و آقایان نیز از عقب متوجه آنجانب شدند و داعیه
بر سر ختای را و امضای عزیمت پادشاه جهانگشای تصمیم یافته و همچنین از طرف دست چپ کس پیش
امیرزاده سلطان حسین فرستادند و از صورت قضیه مذکور اعلام کردند و پیغام دادند که با لشکر
توجه نموده بوعده بسازد که در موضع جوکال ملاقات شود تا باتفاق متوجه غزا شویم و حکایات
قرابت در هیچ فتنه ای از بجانب شرقی ذکر مخالفت میرزا سلطان حسین بن محمد بیک بن موسی بر بخت خود و
زبانی شروع در مخالفت چون خبر وفات حضرت صاحبقرانی مغفور بامیرزاده سلطان حسین رسید
لشکر دست چپ را که با او بودند بر انگیزش ساخته و ایشان بعضی از ایشان را گرفته با هرکس
در طلب تعجیل عزم سمرقند کردند تا شاید بر خود را در شهر اندازد و اعلام کشته و شهریاری برافرازد
و ایلچی که بجانب او رفته بود در همان روز باز آمد و خبر آورد و بنابر آنکه وقتی مهم بود خوف و هراس بر
ضمایر ارباب بصایر استیلا یافت و چون امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بر حقیقت قضیه اطلاع
یافتند دو نفر نوشته بضابط سمرقند ارغونشاه فرستادند که شعر آنکه امیرزاده سلطان حسین با آقایان
مخالفت آغاز کرده و لشکر را بهم زده با هرکس در راسته متوجه آنجانب شده است باید که در محافظت
شهر مساعی جمیله مبذول دارد و او را بشهر درون راه ندهد و اگر میسر شود حیله و تدبیر را کار فرموده بند
کرده نیکو نگاه دارد و پیش حضرات علیا نیز کس فرستادند و از مخالفت امیرزاده سلطان حسین
آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا که رسیده باشند توقف نمایند که ما نیز از عقب میرسیم
و بخواجه یوسف عمر ارسال نموده پیغام دادند که در محافظت شهر دقایق حزم و احتیاط
مرعی دارد و او را نیز بحال ما جهت تمامتر بشهر رسانند که در وقت آنکه امیرزاده سلطان حسین خود را بوسیله نعش
و تابوت کفن و آنکه شهر را انتساب دهد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا که در تاشکند بودند

ایلچی با نامه

ایلچی با نامه روان کردند و از امیرزاده سلطان حسین شکایت کردند و یاد نمودند که جهت
مخالفت امیرزاده مشار الیه یورش ختای در حیز توقف افتاد حیف افسوس که یاران گذشت
و اندیشه کار ما دگرگون گشت اکنون صواب آنست که با مجموع لشکر بموضع اترار که جای آگاهی فراخور
و علف زاری معتبر باز گردید و ما نیز از این محل توجه بآن صوب نماییم و بعد از آن دولت اتفاق
و صلای حضرت صاحبقرانی بشما رسانیم و آنچه مصلحت آقا و اینی و مقتضای وقت و زمان باشد
بدان عمل کنیم و چون ارسال رسل و رسایل فراغت یافتند شاهزادگان ابراهیم سلطان و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک عزم رفتن بجانب سمرقند جزم کردند و امیر بیروی بیک سارو بوغا
باتفاق یکسان در اترار توقف نموده و شاهزاده و امرا از ظاهر شهر بیرون شده لشکریان از
استماع مخالفت امیرزاده سلطان حسین تمام جبه پوشیده در حرکت آمدند و عنان توجه بجانب
سمرقند منعطف ساخته از آب سیحون رسیده فرود آمدند و جماعه‌ای از آن جوجی رد شاهزاده
و ملازمان از آنجا لشکر کردند و از غرایب حالات آنکه پیش از وصول ایلچی که از اترار رفته بود
خبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین را شاهزاده خلیل سلطان و نوییان بلکه جمع امرا و لشکریان
شنیده بودند و از استماع این واقعه دهشت و حیرتی که از واقعه حضرت صاحبقرانی شده بود
سمت تضاعف پذیرفته و امیرزاده احمد ولد شاهزاده عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر بادگار
شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر یندق و دیگر سرداران بی آنکه کس فرستند و با حضرات
علیا و شاهزادگان و امرا مثل امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک مشورت کنند امیرزاده خلیل سلطان را
بپادشاهی بر داشتند و دیگر وارثان ملک را با بود انگاشتند و چون خبر بیعت امرا و سپاه با میرزاده
خلیل سلطان در اثنای راه بحضرات علیا و شاه ملک رسید مکتوبی بسبیل سرزنش در قلم آورده
فرستادند که این امر با بسند مخالف قول حضرت صاحبقرانی است چرا که آن حضرت فرموده که بعد از من
امیرزاده محمد جهانگیر قایم مقام باشد و ما مطلقا سلطنت دیگری بمد ایشان نپسندیم و طریق متابعت
و مطاوعت امیرزاده خلیل سلطان مسلوک نخواهیم داشت و ما را توقع چنان بود که اگر دیگری
از بی معقولی سخنی در میان آورد بزجر و دفع او مشغول شوید نه آنکه شما با وجود کمالات و
کاردانی امری که خلاف وصیت حضرت صاحبقرانی باشد تصدی نمایید زینهار که با حیالات فاسد
مردم نادان همداستان نشوید و جهره مروت و فتوت را بناخن بدعهدی و بیوفایی مجروح نسازید

وخاک بی آذرمی جرد یخ مردمی مباشید تا از بدنامی دشمن کامی ایمن باشید و چون این نامه به
رسید از کرده خود پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت و با وجود که کار از دست رفته
بود امیر برندق را فرستاده در مقام تلافی آمدند ذکر آمدن امیر برندق بن جهانشاه پیش میرزادگان
شاه و رفتن امیر خداداد و امیر شاه ملک به پای تخت چون موضع اقسولات مضرب
خیام شاهزادگان و حضرات عالیات گشت امیر برندق بن جهانشاه از جانب تاشکند برسید و بعد از
اقامت مراسم سوگواری و تعزیت مکتوبات امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس را در خلوتی با امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک داد و مضمون آنکه ما این همه بعینه میرزاده خلیل سلطان را جهت استقامت
مملکت و استدامت دولت پیش کرفتیم چه اندیشیدیم که در این روزها مثل حادثه و کثرت صادر
ضابطی پیدا شود خللها زاید و فتنها روی نماید که تدارک آن نزد ارباب اختیار و اقتدار دشوار
باشد و بر شما روشن است که هر گاه که عرصه ممالک چنانی باشد بد نه صاحب کرد این
دوری عمرها اکنون اینهم اندر کشی آغاز کرده پای از حد خویش بیرون نهند و با اطراف ولایت تعرض
نرسانند و کار چنان بود که شما در این امر همداستان باشید چون دانستیم که حضرت صاحبقران
بخلاف این وصیت کرده از کرده خود پشیمانیم و هر چه شما را در باب امضاء وصیت آنحضرت
مصلحت بینید تقدیم رسانید امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک چون بر مضمون نامه امرا اطلاع یافتند
امیر برندق اطلاع یافتند که ضاها بای تغییر و تبدیل نفرموده و اسمعت جوهره راه نتوانیم داد و حکم
امیرزاده خلیل سلطان را کردن اطاعت و انقیاد نخواهیم نهاد و امیر برندق از آن تحصیل نموده
در حضور شاهزادگان عهد کردند و سوکند خوردند که از مقتضی وصایای آنحضرت در نکذرند
و میرزاده پیر محمد جهانگیر را بحکم ولیعهد و قایم مقام آنحضرت شمرند و امیر شیخ نور الدین
بدین سبب بار دیگر با امرای عظام مثل خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر
سرداران و اعیان سپاه مکاتیب داد و ایشان را بنقض عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریض
نمودند و مکتوبها با امیر برندق تسلیم نمودند و پیغام فرستادند که خطایی از شما صادر شده
بهر حال تدارک آن نمایید و صلاح در آن که امیرزاده پیر محمد را از جمله سعادت بزرگ خاندان تعظیم
سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز در مقام مطاوعت شاهزاده مشار الیه آید و در این باب عهدنامه
نوشته بفرستید چنانچه در سمرقند بما رسد تا ما آنرا پیش وارث ملک ارسال نماییم و امیر برندق با مکتوب

مراجعت نموده روی بجانب تاشکند نهاد و در این ایام شاهزادگان و خواتین و حرم بالحتیم کریم
و دلجویی ازان منزل کوچ کرده متوجه سمرقند شدند و امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک و طایفه
از لشکریان بطرف دست راست از راه در حرکت نمودند و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ نور الدین
و جمعی از بهادران و سرداران بدیگر طرف از طریق توجه نمودند و هر دو کرده تعجیل تمام را لازم دانستند
پیش از ظهور خلل به سمرقند آمده برنو التفات بضبط و دارایی مملکت اهتمام نمایند چون بعد از قطع
منازل بموضع ترجیق نزول فرمودند و مشورت و صواب دید همگنان امیر شاه ملک از پیش براند و
چون بحوالی سمرقند رسید شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه با برموافقت میرزاده خلیل سلطان
و اشارت او که امیر شیخ نور الدین را و امیر شاه ملک را در دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است
و دروازه چهار راهه شاید که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران و سایر سرداران
سمرقند آنجا بودند و کفت و شنید واقع شد ارغونشاه و امیر شاه ملک را در شهر نکذاشت و جواب
بهانه تمسک جسته جواب داد که من موجب فرموده و نشان صاحبقرانی مغفور ضابط این دیارم و
امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولیعهد و قایم مقام آنحضرت است هر گاه که پادشاهزادگان بر پادشاهی
او اتفاق نمایند و حذف از فرقه بخویش این خطر مرتب سازند و من بنده کمر اطاعت بسته دروازه
کشاده شهر تسلیم نمایم امیر شاه ملک چون دانست که ارغونشاه بوعدهای امیرزاده خلیل سلطان
فریفته شده هیچکونه دروازه باز نخواهد کرد با حشمی برغم مشحون باز کشت و چون
از آب کوهک عبور نمود کیفیت صورت حال را بحضرات عالیات و شاهزادگان در رای علیا باد رسید تقریر
کرد و اجمال از بطون ارغونشاه در باب تمرد بود باز نمود حضرت صاحبقرانی
تازه شد و بسیاری بکریستند و بعد از نوحه و زاری هم آنجا نزول کردند و خواتین و امرا جانب
کرده امرا مصلحت دیدند که متوجه بخارا شوند اما حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آقا
صواب آن دانستند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر خواجه یوسف و ارغونشاه دیگر
سرداران با حشمت و جاه را نصیحت کند شاید که موثر افتد و عاقبت رای بر صواب دید ایشان قرار
کرفته امیر شیخ نور الدین از بوقی و یاد مرحمت سال استعاده نموده روان شد چون به دروازه چهار راهه
رسید هم اندرون ایشان رفق و مدارا پندها داد و هر چند در صلاح مزاج ایشان کوشید
بجز جواب ناصواب لذا اجماعت هیچ نشنید و چند تن طلبید تا در صلاح و فساد این امر مشورت نمود دیگر

سخن کنیم و سلوک طریقی اختیار کنیم که موجب خسارت و ندامت نباشد و ملتمس آن اصلاً قبول
نیفتاد و دروازه نگشادند امیر شیخ نور الدین بالضرورة بی نیل مقصود مراجعت نموده بعلیا
باد رسید و کیفیت حال پیش شاهزادگان و خواتین باز راند ذکر وصول امیر برندق بجانب سمرقند

امرا با حضار وصیت حضرت صاحبقران و مخالفت بعضی نوئینان با امیرزاده خلیل سلطان

سابقاً سمت گذارش پذیرفت که امیر برندق در اقسولات بخدمت شاهزادگان و حضرات مهد عالیات
رسید و با تفاق امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در باب تمشیت وصیت حضرت صاحبقران معهود
عهد و پیمان بسته با مکتوبات آن دو امیر پیغام ایشان بطرف تاشکنت بازگشت القصه چون امیر
برندق بمقصد رسید مکتوب امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک را با امرا بنظر ایشان رسانید و پیغام
بگذارد آن جماعت از بیعتی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده بودند بغایت پشیمان شدند و با تفاق
گفتند که تاج و تخت آن بکسی است که حضرت صاحبقران حوالت باو فرموده و با تغییر وصیت و تبدیل آن صورت
امر که نخواهیم داد و مجموع در این باب عهد و پیمان بستند و در مجلس عهدنامه نوشتند که هر کس
که مهر خود بر آن نهاد و امیرزاده خلیل سلطان بنا بر مقتضی وقت بر حسب ضرورت بدان تفویض رضا
داد و آن صحیفه بخط و مهر خویش موشح ساخت و التمش را با عهدنامه و پیلکان و ترکان برسالت
پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک روانه شدند تا از آنجا بتعجیل بشتافتند تا بشاهزاده ولی عهد
امیرزاده پیر محمد رسانند و امیرزاده خلیل سلطان در حین توجه التمش بطلب او با او گفت که باز بندگی
ما با امیرزاده پیر محمد برسان و بگوی که شما را ولیعهد و قائم مقام حضرت صاحبقران دانسته و میدانیم
و بنا بر مقتضی وقت بدین کار جسارت نموده بودیم اگرچه امیرزاده خلیل سلطان بحسب ظاهر با تفاق
نوئینان امثال این سخنان میگفت اما در معنی چنان شیفته جمال عروس ملک بود که هیچ گونه چشم
از مطالعه غنج و دلال او بر نمیداشت و از باطن خود نصیحت میشنفت که آسان آسان دل بر مفارقت
او منه بیت عروس ملک که مهرش بریده اند بتیغ بجز بتیغ توان کرد قطع مهر او کردن و جمعی خواص امرا
که در آن اندیشه با شاهزاده همراه و هم آواز بودند در خلوت با او گفتند که من غلب سلب هر که غالب
شد ربود و این سخن مشهور است و این حدیث در نسخ مذکور که شعر والملک بعد ابی لیلی لمن غلبا
فرصت غنیمت باید شمرد و هر چند زودتر بسر خود در سمرقند پادشاهی کند و بر تخت کامرانی بنشیند و دل
کیخسروانی کردن در این وقت بسهولت دست میدهد و اگر فرصت فوت شود کرده پشیمانی ندارد و داعیه امیرزاده

خلیل سلطان از استماع امثال این کلمات رسوخ یافت لاجرم اسپان و شتران صاحبقران و شاهزادگان
و امرا که در آن نواحی و حوالی یافت مجموع را با امرا و نوئینان و خواص مردم عراق که با او بی شائبه
نفاق بندگانی میکردند تقسیم نمود و بی از نقود در خزانه و اسلحه لشکریان که در آنجا بود بی
متصرف شده با ایشان داد و با دماغی از سودای سلطنت مملو روی توجه بتختگاه سمرقند نهاد
و چون قریب بآب سیحون رسید نزول فرمود و قراوخانان یافت که بتحقیق امیر برندق از آنجا که
بر کشتی و بالای شاهرخیه بسته بودند با لشکر برانغار گذرانید انگاه شاهزاده همو بعد
و بعد از آن سایر امرا بگذرند و امیر برندق پیش از این با امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس
گفته بود که من داعیه آن دارم که بشاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بپیوندم
عهد کرده ام و ایشان در جواب گفته بودند که ما از مقتضی وصیت حضرت خاقانی مرد
عدول نخواهیم جست و سلطنت امیرزاده خلیل سلطان را منع نخواهیم شد و عزم او دادیم
که از موکب او تخلف نمائیم و بر طرف اخی حرکت دو هم امیر برندق و رستم طغابوغا و عبد الکریم
حاجی سیف الدین بسیحون رسیدند از پل بگذشتند امیر برندق بقطع جسر امر فرموده تا از پی
ایشان بکامیدین کسی از آب روان نتواند گذشت و باشارت او آلات پل بستن بر آن شکست
و بی فکر آن بر ساختند و خدیوش از عقب شاهزادگان روی بسمرقند نهادند تا انتهیه عهد
که از تار عنکبوت واهی تر بود بیرون آمده باشند و از آنجا امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین
عباس با ملازمان خود از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اخی حرکت کردند
و چون شاهزاده مشار الیه از حال امرا آگاهی یافت بی وجود خاطر بکنار آب آمد و رسانی
جسر امر فرمود لشکریان در هم افتادند که از قتول شاهزادگان و خواتین که بخبر باد روی میرزا خلیل سلطان
مرخص و جلال فصه دفتن امیر شاه ملک و راه ندادن ارغونشاه امرا در شهر تقرب کردند امیر برندق
از نقض عهد و پیمان هیچ گونه تنبه نیافت فی الحال از آن راه که آمده بود باز گشت و روی توجه باد
امیرزاده خلیل سلطان نهاد و خجل و منفعل بموکب شاهزاده رسید و زبان معذرت برگشاد و تجدید
عهد قیام نمود و آنرا با ایمان مغلظه مؤکد گردانید و رستم طغابوغا که در راه از امیر برندق تخلف
نموده بود بر قبول حضرات عالیات و شاهزاده صفات رسیده صورت حال باز نمود و امیرزاده
خلیل سلطان با اتباع از عهدنامه که در مصاحبت التمش با امیرزاده پیر محمد فرستاده بودند

را الوش کردند و رایت سلطنت بر افراشته متوجه سمرقند شدند **ذکر رفتن میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان با امرا بجانب بخارا و توجه حضرات عالیات بطرف سمرقند و وصول ایشان بآنجا و بعضی وقایع**

چون خبر تجدید بیعت امرا نسبت با میرزاده خلیل سلطان رسید و توجه ایشان بسمرقند مسموع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک گشت با یکدیگر چون این صورت حادثه را معروض آقایان و خواتین گردانیدند گفتند که چون این خبر رسید صواب چنان مینماید که ما در رکاب شاهزادگان جوانبخت عازم بخارا شویم و شما آن تأیید و حفظ ملک بی ما شاید سمرقند روید و از آنجا بملازمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر شتابیم و اگر تعویق روی کرده حاجت باید و شاید بعد از چه خواهی کار نیستان بیان شکن قلم عالیم حضرات عالیات امرای صافی نیات در این رای استحسان نمودند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک از مجلس خواتین بیرون آمده خواص و مقربان حضرت خاقان مغفور را که اصول آن دولت و خوشنشاسی التمش قوچین بود و توکل قرقرا و حسن جاندار و ارسلان خواجه و استوی و شمس الدین الغی و موسی و کمال دختری و وفادار که فی الحقیقه باسم و رسم وفادار بود جمع آوردند و رسم مشورت با ایشان در میان نهادند که داعیه ما چنانست که بخدمت امیرزاده پیر محمد که بحکم وصیت و لایت عهد تعلق باو میدارد شتابیم و شرف بسلطنت او در پایه سرای شاد دیدن ملک چه اقتضا میکند آنجماعت متفق الکلمه جواب دادند بیت چو عاشقان بوفا جان کنند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم امتثال مثال صاحبقرانی بهمه حال در رعایت و مهمات آنحضرت از جمله واجباتست و در کل احوال از مقصود مفترضات و بنا در اجرای فرمان واجب الاداء علاوه از مضمون کریمه أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ تجاوز جایز نخواهیم داشت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و دیگر شاهزادگان محکوم ایشانست و سایر خواص و مقربان حضرت صاحبقرانی نیز با ایشان در آن امر متفق بودند و چون عزم بخارا تصمیم یافت شاهزادگان عالیمقام امیرزاده الغ بیک که از برادر بچهار ماه و کسری بزرگتر بود حضرات عالیات را وداع کردند و با حشمی تمام [illegible] متوجه بخارا گشتند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با سایر دولتخواهان در رکاب ایشان روان شدند و در غره رمضان نزدیک بقصد رسیدند و رستم برلاس که از پیش دو از بخارا که حاکم بود حرم حاکم آنجا بود باستقبال شتافت و در ظاهر شهر بشرف تقبیل بوی علیه التحیة و السلام امیر

امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و رستم برلاس تجدید باهم عهد بستند و در رمضان مذکور از آنجا سوار شده بقلعه بخارا در آمدند و بعمارت و زیادتی استحکام آن مشغول شدند و چنان قرار یافت که شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بجانب بیرون بازار است با نصف دیگر قلعه متعلق باهتمام امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رستم برلاس و برادر شیخ حسن و التمش و توکل قرقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر قرار گیرند بیت خویش کردند چو نقان سر زلف ساقی که فلکشان بگذارد که قراری گیرند و بر نهج مذکور هر کس بکار خویش و ضبط دروب و عز آن مشغول شدند و از آنجانب حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان با اتراق و محل و سعد وقاص و مسور عقش وغیرهم با نوکران خاص و توق و طبل و علم صاحبقرانی مغفور متوجه سمرقند شدند و لباس سیاه کبود پوشیده و شعار عزا پیدا کردند و با ناله و زاری بی سوکواری بدروازه چهار راهه اعیان اندرون توهم بیجا بگاه بخود راه داده ایشان را بی طریقی بخود راه ندادند و ایشان با خاطر مجروح و دل پریشان در باغ امیرزاده شاهرخ که قریب بآن دروازه واقعست فرود آمدند و شبی که از صبح روز قیامت نشان میداد و در آنجا که این چون چشمه خورشید با چشم خون فشان طلوع نمود و دروازه باز کرده حضرات عالیات با شاهزادگان و اعزه بشهر در آوردند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد حضرت صاحبقرانی آنجا بود محل نزول ایشان گشت آقایان سرها کشاده و سینه‌ها خراشیده غلغله در زمین و زمان افکندند خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان و اعیان و اکابر موی گشوده و روی بقطرات اشک آلوده و نمد در گردن انداخته جمع آمدند و دیگر شاهزادگان و امرا و ارباب عمایم مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و عالم ربانی امیر سید شریف جرجانی و امرای دانشمند وغیرهم تغیر لباس کردند و حاضر شدند و خلایق دست داد که جامه سیاه عمامه ازرق شدت آن هنگامه عاجز و قاصر است و چون بغیر از شکیبائی چاره ندیدند بعد از چند روز بساط تعزیت در نوردیدند

ذکر آمدن امیرزاده خلیل سلطان با امرا و لشکریان از تاشکنت

رانده چون نزدیک بمقصد رسید امیر خواجه یوسف باشاد و پیشکش از شهر بیرون آمده در
قریه شیراز که از انجا تا سمرقند چهار فرسخ است بزمین بوس سرافراز گشت و مجموع اکابر و اعیان
آن بلده و اخوم از سادات و علما و قضات در استقبال استعجال نمودند و چون مشاف و
مجموع دابکاشتکان شاهزاده خلیل سلطان میرزا و برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم شاهزاده
مشار الیه در شانزدهم رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در برج حمل بود رایت عز و شرف
برافراشته بشهر درآمد و امرا و حشم بخزاین و کان را بتحت تصرف آورد و ملاحظه وصیت حضرت صاحبقرانی
فی الجمله کرده امیرزاده پیر محمد جهانگیر که پسر امیرزاده محمد سلطان بود و برادرزاده امیرزاده ولی عهد
بخانی برداشت و اسم او را اعلی الرسم در اوایل مناشیر می نوشتند و امیرزاده خلیل سلطان بی مانع و
منازعی در تمشیت امور سلطنت شروع نمود و در تاریخ جلوس او این مصرع گفتند که بیت
تاج در بر خلیل نهاد و بعد از آن دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که تربت صاحبقران مغفور
انجا بود رفت و کار تعزیه ادا کرد مجموع شاهزادگان و آقایان و امرا و نوینان و تمامت اکابر از ار
ترکان و اعیان اقطار و اطراف بزرگان و متعینان مملکت بالباس سوگواری در گریه و زاری
آمدند و بعد از تقدیم مراسم عزا شاهزاده عالمیان نذر و صدقات فراوان بارباب احتیاج و مستحقان
رسانیدند و در این محل دو بر جنان آتش برد مرد دادند که فاذله جوع از معدم کرسنکان من الجوع
برست و شعرا و فضلا کثر در مرثیه حضرت صاحبقران مغفور گفته بعرض رسانیدند از انجمله
خواجه عصمت الله بخاری گوید که مطلعش اینست بیت ای فلک خرگاه دیلمی کن که سلطان غایبست
تخت گو بر خالی بنشین چون سلیمان غایبست و چون روزی چند جلوس شاهزاده بگذشت و آیین تعزیت
منقضی گشت فرمود که شاهزادگان و خواتین و نوینان با عز و تمکین را الکسوه عزا بیرون آورده و قامت
همه را بخلعتهای فاخر و جامهای طلادوز تزیین دهند و خواص سفرای و ناشقیان بلکه جمهور خلایق
با انعامات وافر خشنود و شاکر و مرفه و آسوده خاطر گردانند و در گنج بگشایند و لشکریان را از زر و گوهر
توانگر سازد طاعت گذاران فرمان پادشاه را آن سبب شدند الا دف و اسراف برتبه رسید که نقود و جواهر
تراند و گیل تقسیم میساخت و در بحر و در نکره نقطه ادب سرمه نداد از آنک زمانی گنجهای که ان تلف
گشت و مملکت و حکومت امیرزاده خلیل سلطان در معرض زوال و معرض انتقال آمد چنانچه شرح آن در
خود بیاید ان شاء الله تعالی صاحبقران دین داده دربی

جهان تا پایمال سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده از ذکور و اولاد یادگار گذاشت میرانشاه
در سن سی و هشت سالگی بود با هفت پسر و نبیره ابابکر بیست و سه ساله بود و پیر اینگکوم سه ساله
عثمان چلبی نه ساله عمر میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یک ساله ایجل دو ساله
سیورغتمش شش ساله و شاهزاده جوانبخت شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اغلان دو ساله
بادوی یک ساله از نسل شاهزاده مرحوم جهانگیر یازده نفر بمانا امیرزاده محمد سلطان سه پسر
مانده بود جهانگیر نه ساله بود بزرگتر از همه و سعد وقاص دو ساله خالد هفت ساله و یحیی سعد وقاص
سنجر قیصر جهانگیر در سن بیست و از نژاد شاهزاده مرحوم سعید شهید عمرشیخ بهادر نه پسر
زاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمر شیخ بهادر پیر و پسر زاده بودند
پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمرشیخ هفت ساله و سیم در سن بیست و چهار سالگی
بادو پسر عثمان شش ساله سلطانعلی یک ساله اسکندر بن عمرشیخ بیست و یک ساله احمد هشت ساله
سید احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله حضرت صاحبقران مغفور این سی و شش پسر و
نبیره و نبیره زاده بود که دیده دولت از مطالعه جمال ایشان روشن و آیینه بخت ارباب مخالفت
از شمشیر مصقول ایشان تیره بود ذکر جلوس شهریار عالمیان شاهرخ بهادر بر سریر مملکت
ایران بر رای پیر و مکبیر چون خبر واقعه هایله حضرت صاحبقران مغفور بدار السلطنه
هرات رسید که گوهر دریای سلطنت و خلف صدف آنحضرت الذی افتخر بوجوده العدل والکرم
معین السلطنه والخلافه شاهرخ بهادر از سر حسرت از سر عظمت شهریاری از بر بیند لخت
بیت بر گلک گشتی و گر بودی آدم و سدالت زبان گوش کسی کین حدیث گفت و شنید
که او سر کرده جو در گوش او شد این آواز ز راه دیده او خون دل برون نرود بر خیل هجرت دوکرت
و صحن سینه مبارکش و امواج حزن و اندوه در ضمیر انورش منزل ساخت خواص حضرت و عظما دولت جمله
خضوع و خشوع بر زبان ادب نهاده معروض داشتند که دار دنیا محل حوادث و منزلگاه ناپایدار
ثبات در ان نامقبول مشتغلات اکر حضرت صاحبقرانی بخت کامرانی وداع نمود لله الحمد والمنه که ذات
ارجمند او استعداد ملک داری و استحقاق شهریاری بر وجه اتم و اکمل دارید بیت که او نقش حرمت
گشت باقی جهان بر وارثانش باد باقی و دای تاج شد تاجش مبارک باد سر این تاجدار انو اعقاب
حضوصا وارث اعمال شاهان نظرگاه دعای نیک خواهان معین ملک شاهی کار و نیش تمام او پدید
نوبتش

شاه باید بخت بلندش فلک را بوسه که بر سم سمندش جهان تا ابد شاه جهان باد بدین جشن فرخ امید دارد
کامران باد دیهیم جهان کیری اینست که اکر بیخ بزرکوار بار القرار دهد بی نامداد قایم مقام و
سرو بیدار شود و اکر اصل اکر ندی رسد فرع آن بجای او سر کشد درخت سرو چون صنوبر
بلند که آید ز کردون بر او بر کزند جوان جانکه بکسل دپای خویش شاخ نو آیین دهد جای خویش
هر چند دو تو پای بر معارج سروری باید نهاد و دست دریا نوال کشاده سرع دل القاصی و الدانی
و الباعد و الجاب را بانز احسان در دام اطاعت و اذعان آورد حضرت خاقان سعید مضا الله ارکان
ملک الدنیا را سمع رضا اصغا نموده بر تو التفات بر نسق امور ممالک انداخت و سریر خلافت
مصر بعز وجود همایون مزین و موشح ساخت و ارکان دولت و اعیان مملکت را بعنایت بدیع
حضرو امر بنواخت مشمول و اجب الاحترام در حضرت مرحوم دانشود باطراف و اکناف ممالک بر یجی
نرسیاد سرداران حدود و حکام ولایات احکام عالیه مطیع را تقدم تلقی پیش آمده شرایط عطا وعت
و دولتهم عبودیت بظهور آوردند که کنان خراسان و سیستان و مازندران و سایر بلدان کمر جان
سپاری بر میان بسته متوجه قبله اقبال و کعبه آمال شدند و در این اثنا بنیان ساحت ارکان
ذلک الشتاء سپهر که انجا داران شد و در تمام ولایتهای ممالک خطبه و سکه بنام فرخنده القاب
همایون زیب و زینت یافت چشم فتنه بر خواب رفت و تیغ خلاف در غلاف قرار کرفت جمهور سطان
عالیان بر وجه احسن روی نمود و در خسار مراد جهانیان بر وفق دلخواه جلوه کر آمد و این جلوس فرخنده
در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هراة حمیت عن الافات و النکبات اتفاق افتاد و میمنت حضرت
خلود این دولت در سرای ازبارکاه حق سبحانه و تعالی اجابت دعوات مسئلت نمودند ساکنان اقلیم
رابع تخصیص قاطنان خطه خراسان دم از امن و امان زدند چمن ملک از سحاب رافت شهریاری
تازه و سیراب و ریان شد و چهار باغ مملکت از نهایت مرحمت شاهنشاهی رشک ریاض رضوان آمد
الحمد لله علی تواتر نعمائه و ترادف الائه کشاده دن توجه رایات نصرت آیات بجانب سمرقند و
شرح دیکر چیزها حضرت خاقان سعید بعد از تمکن بر سریر دولت ابد پیوند خواست که پیش از انکه
خللی بقواعد مملکت حضرت صاحبقران مغفور راه یابد شوکت و اقتدار بجانب سمرقند برافراشته خاطر
همایون از ان طرف جمع سازد و چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علی
کوکلتاش و امیر خواجه واستی را بضبط و محافظت دیار خراسان که معظم ملک ایرانست تعیین نمود
واعلام ظفر

الصمد
واعلام ظفر انجام از دار السلطنه هرات بجانب سمرقند در جنبش آمد و چون بموضع رباط رسید عبد
حاجی سیف الدین را جهت احضار لشکرهای بادغیس روانه آن صوب کرد و بعد ازان میرزا خضر
خواجه و شیخ حسن قوچین را بطرف ماوراء النهر فرستاد تا احوال آن دیار معلوم کرده با میر علی
مراجعت نماید و چون موکب همایون از انجا کوچ کرده بدرم زنکی رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند
آمد و معروض داشت که امیرزاده خلیل سلطان باتفاق اعاظم و امرا افسر سلطنت و جهانبانی بر تارک
نهاده است و بر مسند حضرت صاحبقران تمکن تمام نشسته و در کنج و خزاین کشاده صلای عام در
داده است حضرت خاقان سعید خواص دولت و مقربان بارکاه حضرت را حاضر ساخته مقتضی کلمه
و شاورهم فی الامر قرعه مشورت در میان انداخت هر کس بقدر دانش خویش سخنی کفتند عاقبت
رای همایون قرار کرفت که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراء النهر حرکت و احتیاط اقتضای آن میکند که
دار السلطنه هراة که مفرض و مستقر سریر سلطنت حضرت اعلی خاقانیست عمارت و مرمت باید کرد ازان
زمان که پادشاه ممالک ستان قطب الحق و الدنیا و الدین امیر تیمور کورکان انرا فتح نموده بی در و دروازه
مانده و بارو و بنیان چندان استحکام ندارد که حصن حوادث و نوایب کردد و حکم لازم الانقیاد نفاذ یافت
که امیر جلال الدین فیروزشاه قبة الاسلام هراة را که بطیب هوا و عذوبت ماء بوجهه آفاق و بدان
معمور
فضیلت و رجحان دارد و فی الواقع معدن علما و فضلا و مجمع ارباب صدق و صفاست آبادانه
سازد که کسی پرسد ز تو که شهر بهتر کدام که جواب راست خواهی کفت اوراکه هری این جهان را همچو دریادان
خراسان چون صدف درمیان آن صدف شهر هری را کوهری امیر شاهی که بروی بهشت است اهلی
قرار کفته شد ماه رمضان خوشست و کلاکت هرات بالنظم و تکبیر و خروش و صلوات خوش باش
ساد یکی بارز ارملک چون آب خضر روان شده در ظلمات القصه امیر فیروزشاه بهرات آمد و در بنیاد
فا غایت جهد مبذول داشت چنانچه بروج سورش از ایوان کیوان بر کذشت و خندق آن از عمق
بپشت کاو و ماهی رسیده پوشیده نماند که هرات از شهرهای قدیم است و پادشاهان هوشنک حد
عمارت و رونق آن اهتمام نموده اند چنانچه از فحوای این رباعی معلوم میشود شهر اسب نهاده آن
داد
هراران اعیاد کشتاسب در دوستای و بکرنهاد بهمن پس ازان عمارت دیکر کرد اسکندر
یادا اما عمارتی که تجدید یافت بر عمارت سابق رایج و فایق آمد در این باب امیر سید خواجه فرمان
عالم مطیع بجانب ولایات طوس و مشهد و نسا و باورد روانه نمود تا از ان حدود

بیک با جمعی باشند و قلعهٔ طوس را که جهت شاهرخ علی بیک جونی قربانی از آسیب قهر منکان حضرت
صاحبقرانی خراب شده بود معمور کردانید و چون موکب همایون حضرت خاقان سعید بلنکر شیخ زاده
باب برید رسید امیرزاده سلطان حسین از جانب ماوراء النهر آمده آنحضرت او را نوازش فرمود و
خضر خواجه و شیخ حسن قوچین که جهت استحضار بجانب سمرقند رفته بودند رسیدند و احوال آنجا
مشروح بعرض رسانیدند حضرت خاقانی سلیمان مکانی چون متوقع از پیش امیرزاده خلیل سلطان
فرستاده بزبان عطوفت پیغام داد که بعد ازین کوار کما در اقتضا دو استظهار بود برحمت ایزدی
و تو امروز در این جای فرزندی و نشانه برادری و از روشنائی دو دیده ما که از جان شیرین عزیزتر
و هر چه متمنی تو باشد از ملک و مال و لشکر مضایقه نیست اما کیس و تجربه دهر کار دیده و معرفت
مقادیر طبقات عساکر و غثیث معظمات امور و وقوف بر دقایق لشکرکشی در همه امور جهانگیری و
جهانداری دخلی تمام دارد اگر بعضی امرا بواسطهٔ بعد مسافت محافظت و نظر فی هشر و …
ملکت اتفاق نموده اند بدان زیاده التفات نمائی و از سر بصیرت بیندیشی تا هر چه مصلحت وقت
در آن باشد بر آن اتفاق افتد و اردوی همایون از اینجا کوچ کرده متوجه کنار جیحون شد و در حدود
حسب فرمان پلی بستند و در خلال این احوال امیر شاه ملک از جانب بخارا آمد حضرت اعلی شا
زادکان بعرض رسانیدند و … [illegible] … کشت و الچی امیرزاده خلیل
سلطان موکب ظفر نشان رسیده معروض رای خاقان … کردانید که شاهزاده میکوید که اگر
… و الوس و مردم ایشان در خراسان مقیم اند و یقین میدانم که حضرت … خراسان را
خالی نخواهند گذاشت و هیچ … نخواهد بود اگر لطف فرموده معاف
فرمایند این … مال و خزانه ارسال نمایند و در وظایف عبودیت و طاعت داری تقصیر و اهمال …
راه ندهم حضرت خاقان سعید … شاهزاده خلیل سلطان را با نجاح مقرون داشت عنان عزیمت
مراجعت منعطف ساخت و امیر شاه ملک را ببخارا فرستاد و شاهزادکان را طلب داشت و چون رایات
نصرت شعار بحوالی اندخود رسید امیرزاده سلطان حسین … بی جایگاه خود راه داده از اردوی
اعلی فرار نمود و در این اثنا خبر ببخارا رسید که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران از سمرقند بیرون آمده
کنار آب … نزول فرموده و بواسطهٔ مخالفت رستم برلاس امرا که آنجا بودند بخارا را گذاشته در رکاب
هر دو شاهزاده عالیجناب از آب گذشته باردوی اعلی پیوستند و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین

لشکرهای

لشکرهای بادغیس را امر کرده شرف پابوس دریافت و حضرت خاقان سعید … رسیده
شنید که امیر … علی تاتار از امیرزاده خلیل سلطان مفارقت نموده بسلخ آمد و آنحضرت امیر شیخ
برلاس و امیر جرکس و امیر یوسف خواجه را در آن تصویب کردانید و در این اوقات از پیش
شاه ملک … بر حسب اشارت بضبط کنار آب رفته بود عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی
رسانید که از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمدی و امیر شمس الدین عباس و امرا … شاه آمده اند
اگر مصلحت باشد امیر شیخ نور الدین بیاید و در باب مصالحه با ایشان سخن کوید حضرت خاقان
سعید فرمود که امیر شمس الدین عباس … آید تا شیخ نور الدین پیش خلیل سلطان
رود و بهر چه شرط و عهد کنند وفا نموده آید و امرا بجانب باردوی همایون آمده شیخ نور الدین
… امیرزاده خلیل سلطان رفت و از زبان حضرت خاقان سعید کلمات … اکثر بحث
که موجب صداقت جانبین مستلزم موافقت طرفین تواند بود در میان آورد و شاهزاده را
بلطف بسیار … داد در تشیید قواعد وداد و تاکید مبانی اتحاد سعیهای بلیغ
نمود و بساط مصالحه تمهید یافت چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان … را با بعضی از
خزاین پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرستد و خزینه خاص امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم
سلطان را با خازنان و نوکران ایشان که در سمرقند مانده اند باردوی اشرف اعلی روان کرد
و امرا بجانب جیحون امیرزاده خلیل سلطان مسلم باشند بر موجب اساس میثاق یافت امیر شیخ
نور الدین بازگشت و کیفیت حال را در پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت و حضرت خاقان … امیر
شیخ نور الدین مقرر کرده بود رضا داد و حکم شد که امیر شیخ نور الدین و امیر عبد الصمد حاجی
سیف الدین و … از جیحون عبور نمایند و بعد از سرانجام مهمات معاودت نموده باردوی
همایون باز آیند و در تضاعیف این حالات امیر … شاه که صاحبقران مغفور در حین مراجعت
از یورش … دوم او را در ری گذاشته بود تا حدود رستمدار … بوی ارزانی داشته
از آن صوب … امیرزاده میرانشاه دست از حکومت کوتاه کرده متوجه درگاه عالم پناه شد و
بتفصیل … با دستهای از امرای کبار … بیان
رفیع … کشت و امیر پیر محمد … ضبط … ولایت … دلاوری او
مفوض بود چون … اطلاع یافت او … آن … کفته …

سادری غادریتم با لشکر اردو سوار دروی براه نهاد و چون بهراة رسید یکروز آنجا توقف نموده و دیگر
روز عازم اردوی همایون گشت و بمقصد رسید امیر سلیمانشاه و امیر جهانملک سید لکینه
دیرینه که از خویش در سینه داشت سخنان نا ملایم از وی بعرض رسانیدند و در کشتن
آن خود کرده سعی نمودند تا یساق او فرمان واجب الاذعان صدور یافت و ایشان بمقصد
رسیدند و حضرت خاقان سپهر بسطت بعزم معاودت هرات رایت دولت برافراخت امیر سلیمانشاه
معروض داشت که تومان دران نزدیکی ایلغار داده و در آمده اند اگر فرمان عالی باشد که چند روزی در
حدود اندخود و شبرغان که ییلاقست اردو رخ داده بر آسایند ملتمس آن مسموع افتاد و حکم شد که
چندان توقف نمایند که امرایی که بسمرقند رفته اند باز آیند انگاه در ملازمت ایشان روی بدرگاه
گیتی پناه نهادند و پیش ازین نوشته شد که امیر سید خواجه باردوی همایون آمده بود و چون خبر
آوردند که خواجه علی سبزواری با جمعی سرداران پای از حد خود بیرون نهاده اند
مضطرب که از هرات آمده بود و بعزم تسلط بر سر او رفته بود بر حسب فرموده بمدد و علاقت
و مفارقت ساکنان آن دیار انداخت **ذکر عصیان سلطانعلی سبزواری و قیام نمودن در دار**
بر جادۀ واری دران زمان که امیر سید خواجه بعمارت قلعه طوس اشتغال داشت و سمع
او رسانیدند که خواجه سلطانعلی پسر خواجه مسعود سبزواری حقوق ایادی و احسان حضرت
بر طاق نسیان نهاده باستظهار جمعی سرداران بمقدار که خنکی سر افرازی میکند و در بلاد
اسفراین دارد و امیر سید خواجه چون این خبر شنید بی تحاشی و درنگ بر مرکب توکل سوار شده به
آن عقداد سپاهی که داشت بآهنگ جنگ مخالفان در حرکت آمد و تا امیر غیاث الدین کان بادیو ست
دولت باتفاق شش صد سوار جرار بر سم منقلای بجانب سبزوار فرستادند و خواجه سلطانعلی
توجه سپاه آگاه گشته دویست سوار مسلح کاردار از مرجان سوار و دفع ترکان کرد و در نواحی بحرآباد هر دو
فریق بهم رسیدند بزبان بخار تیغ تعجیل تمام ابلغار فرمود و بجنگ کاه رسیدند بی جهدی داد
یک نفر بدانجا متوجه جاجرم گشته و طایفه جرمی عاقبت بجنگ آمدند و از طرفین بسیار
زخم دار شدند تا غایت که امیر سید خواجه ابن دو زخم رسید و آن دو شیر دل زخم را
داشت و چون دور شد در خیمه مرهم و فتیله می نهاد چنانچه هیچکس از خواص و مقربان او را
اطلاع نیافت القصه دوست سه روز جهار دیوار قلعه جاجرم را از نقب و حفر مانند چشم

زبو ساختند و برج و باروی آنرا انداختند قتلی با فراط کردند و امیر سید خواجه بعد ازین
متوجه فریومد گشت و سکان آن خطه وحوالی که پناه بقلعه برده بودند سر مخالفت دردرون
وی کشیدند امیر سید خواجه فرمان داد که باغات ایشان را خراب سازند و درختان از بیخ
بر کنند لشکریان بآن مهم مشغول شدند مردم فریومد سادات و علما شفیع ساخته امیر سید
خواجه از سر جریمهٔ آن جماعت درگذشت و بساوری اکتفا نموده از آنجا متوجه نیشاپور شد و قلعه
میان را در تحت تصرف آورده روی بسبزوار نهاد و بظاهر سبزوار در ورود آمده بود که لشکریان
کرد خندق کنند و چون ده روز از محاصره سبزوار بگذشت ناگاه خبر رسید که پیر پادشاه الچهار
خلاف کرده بولایت جوین در آمده است امیر سید خواجه دست از جنگ سبزواریان باز داشته
متوجه پیر پادشاه شد و چون خواجه سلطانعلی از تنگنای محاصره بیرون جسته به پیر پادشاه
پیوست و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیدند و از جانبین صف آرایی کردند امیر سید خواجه
در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و نوبت شیخ سلطان و اباکر در میسره منزل کردند
و از آنجا پیر پادشاه در قلب بایستاد و خواجه سلطانعلی سبزواری با جمعی از سرداران در میمنه
توقف نمودند و میسره را بوجود طایفه از بهادران و سرداران مازندران آرایش داده خواجه
سلطانعلی از بر انغار حمله آورد و جوانغار امیر سید خواجه را بر داشت و امیر مضراب از جوانغار
پیر پادشاه را از موقف خود بر گرفته از عقب قول او در آمد پیر پادشاه که آن جهه لا و حال دید ضربی
مبرد از میدان ستیز روی بیابان مرگ بنهاد و دیر است که گفته اند جنگ از جرد افغان
بیرون نیست که پیر هنگام ورخت سلطانعلی سبزواری را چون معلوم شد که پیر پادشاه
گریخت او نیز عنان از معرکه بر تافت و در عقب گریختگان شتافت سپاه منصور غنیمت فراوان
گرفتند و امیر سید خواجه دو روز از پی او در عقب گریختگان رفت و قتل بسیار کرده بجانب سبزوار معاودت
نمود **ذکر احوال امیرزاده پیر پادشاه و فرمان او بعد از این و اعمال امیر صاحبقران و قتل امیر جهانشاه**
سابقا مذکور شد که حضرت صاحبقران کامکار بهنگام مراجعت از یورش هفت ساله بخت هلاکو خان را
با امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه ارزانی داشت و برادر بزرگتر او امیرزاده ابابکر بن امیرانشاه حکومت
بغداد گذاشت بنابر التماس امیرزاده ابابکر فرموده که بدر شیخ در بغداد پیش او باشد و هرچند امیرزاده
ابابکر برادر بر حسب سن تقدم داشت اما در یرلیغ جان قلمی شده بود که حکام و ولایات و سرداران

حدود بخارا ایلچی از امیرزاده عمر حاضر شوند و امور کلیه از مشورت و صوابدید او در بکذرند و تسلط
در زبان و عزل امیرزاده میرانشاه بر شاهزاده مشار الیه کران می آمد اکرچه دماغ او وفاقی ترتیب
مصالح جمهور نمود و چون امیرزاده ابابکر بسی شجاعت داشت متابعت میرزاده عمر که برادر کوچک
بود بر وی بس شاق می آمد و چون خبر حادثه حضرت صاحبقران بمرو بمیرزاده عمر رسید بدو سه ماه بر
وجوه دنانیر را انبار و نقد خویش موشح ساخت و از پدر و برادر جنیا بی حساب برکرفت و این
سخن در مجلس میرزاده ابابکر پیوسته میکذشت که با وجود پدر و برادر بزرک برادر کوچک حکم و
دعوی سلطنت کند و چون خبر حالت نکیر پادشاه کرد و نصر برادر تیمور محقق کشت طایفه از مفسدان
امیر جهانشاه جاکو را بران داشتند که چند نوکر معتبر امیرزاده عمر را از میان بر میباید داشت تا املاک [illegible]
با امر حکومت اشتغال توانیم نمود و امیر جهانشاه که اکثر اوقات بشرب مدام مشغول کشتی و از بنک و بند ایام
غافل بودی بکلمات ارباب فتنه و فساد فریفته شد و صباح بیست و دوم رمضان با دماغی [illegible]
پیوست بدرکاه راند و جمعی از نواب و مخصوصان شاهزاده که حاضر بودند بقتل آورد و محمود [illegible] قطب الدین
[illegible] کرده و در سیم سیاست داشت و داراب توشمچی و شیخ محمد تواجی و عبد الخالق بن تیمور شکورچی از آن
جمله بودند و بعد از کشتن ایشان امیر جهانشاه جاکو بسرا پرده بنشاد و امیرزاده عمر پای برهنه فرزند
ایناقان و خانه و بنجه کانرا مسلح ساخته و خود با سوار شدند و آهنک امیر جهانشاه کردند و در
لحظه شاهزاده قوچی را بعدد ایشان میفرستاد و امیر جهانشاه دانست که همی این بیش نمی رود راه کریز
پیش کرفته از امرا امیر تابان و بابا حاجی و برادرش و پسران امیر شیخ محمد مقتول و امیر عبد الرزاق و محمود حسین
بیناول عاشق از عقب او شتافتند و خانه امارت مآبی را در زمان دیکر غارت کردند و با علوی
جمعی با باحاجی پسر شیخ محمد تواجی مقتول بقصاص پدر امیر جهانشاه را بکشت و چون امیرزاده عمر از
این صورت خبر یافت زبان بسرزنش کشاد امرا حیران [illegible] امیرزاده عمر بخلاف [illegible] مردم [illegible]
و بازماندکان امیر جهانشاه را نواخت و درباره ایشان مرحمت مبذول داشت و درین اثنا امیرزاده ابابکر
از کرمان بتعداد مقصر شد و با لشکر قصد [illegible] کرد و ایلچیان فرستاده در این باب از برادر
رخصت طلبید میرزا عمر ایلچی میرزاده ابابکر را بنوازش بیکران اختصاص بخشید و فرمود که چون [illegible]
هلاکو امیر [illegible] روی نمود و آن برادر باید که بزودی متوجه اینجانب کردد تا بکید [illegible] نکیم و [illegible] نفاق
ضبط و انتظام ملک را [illegible] و چون فرستاده مراجعت نمود و پیغام میرزاده عمر بمیرزا ابابکر

رسانید همه تن باد و دست سواد دولت که متوجه اردوی برادر شد و میرزا عمر پیشتر با امرا اتفاق
کرده مقرر نموده بود که چون میرزا ابابکر برسد فی الحال او را بکیرند همانا که میرزا ابابکر باردوی
برادر رسید در دیوانخانه فرود آمده جمعی از امرا و بهادران در روی او بختند و امیر سونجک
دست در کاکل شاهزاده زده او را عاجز کردانید و هم در لحظه بندی از نعم بر پایش نهادند و بعد از آن
قلعه اعظم کردند امیر سونجک و سلطان سنجر پیشتر از امرا کفتند که میرزا ابابکر انسان برمسکه داشت
نا [illegible] نمیکن باید امرای عراق بسطام و مزقد و خوالق عرض کردند که علاقه را خوف در میان است
میرزا ابابکر را که در قلعه تمیمه کردند حضور مملکت عراق بجملات و فزایت تمام امتیاز داشت
محبوس ساختند و طایفه از علاط شحاد او را بروی کماشتند و چون میرزا امیرانشاه از کرفتاری
میرزا ابابکر خبر یافت عازم خراسان شد و تا کالپوش عنان بکران باز نکشید و در انوقت میرزا
امیرانشاه بخراسان آکاه شد فرمود که امیر حسن صوفی ترخان و امیر جهان ملک و امیر [illegible] شاه
با پنجهزار سوار باستقبال بشتابند مقرر آنکه اکر میرزا امیرانشاه داعیه سلطنت و ملک کیری
و یاغی کری داشته باشد بمقاومت و مدافعت او قیام نمایند و اکر بنابر مقتضی وقت طریق
ایلی و برادری پیموده باشد انچه وظیفه مهمانداری و خدمتکاری بود بجای آورند
و مکتوبی مصحوب ایشان کردانید مضمون آنکه حضرت صاحبقران مغفور هر یک از فرزندان را
مملکتی داده و راه و رسمی مقرر فرموده اند امروز صلاح در آنست که هر کس از اولاد و احفاد
آنحضرت بضبط ناحیه که متعلق باوست مشغول قیام نماید که فتوری بحال راه نیابد و در ممالک
مدخل نکند و اکر چند بواسطه حرکت نادانسته پسر بزرکم نصرالله معیوب نفس غیرت
الیوم [illegible] من امیر آن برادر در ممالک آذربایجان که تختکاه ممالک ایرانست دخل ندارد اما ولایات
اران و موقان و ارمن و کرجستان در تصرف بندکان آنجناب است که بر تحقیق امور آن ممالک
التفات ارزانی دارند بصلاح نزدیکتر مینماید و لله الحمد که جناب شهریاری بزیور کمالات
و نور عقل از سلاطین جهان ممتاز است و بسخن اهل شر و ارباب فتنه عمل نخواهند نمود که
این معنی موجب پریشانی خاندان و اساس دودمان خواهد کشت بیت بر شیشه خویشتن
مزن سنک ✿ با لشکر خویشتن مکن جنک ✿ بر آنجناب مخفی نماند که این سال العمر که در مصالحه
بمخالفت
میرود و از جهت مجرد غرض ناموس و نام است و اکر عیاذا بالله بهم موافقت [illegible]

خرابیده میشود مرتب عذب اجوبه بخاک وخاشاک منازعت کدورت بخیزد و آتش موجی در
التهاب آید که اطفاء آن در نظر آید و رجاء واثق که در عواقب تاملی بسزا فرمایند و طریقی که
وسیله بهبود و در تحصیل مقصود باشد مسلوک دارند تا دیگر و نزدیک مجال اعتراض و نزاع
و ناوک زبان سرزنش دراز نکشد و چون بموجب فرمان حضرت صاحبقران اولاد و احفاد در
مملکت یکدیگر مدخل نمایند و بمحصول اتا ایشان شروع قناعت نمایند لا محاله انواع خیر و برکت
بر صحایف صحف آثار ایشان واصل و متواصل گردد والحمد لولیه والصلوة علی نبیه المشکو ها
در حرکت آمده در سبزوار بامیر سید خواجه پیوستند و باتفاق روی توجه بکالپوش نهادند
که میرزا امیرانشاه آنجا بود و پیش از این خواجه سلطانعلی سبزواری که از معرکه سید خواجه گریخته
و در عقب پیر پادشاه میرفت و چون شنید که میرزا امیرانشاه بکالپوش رسید متعاقب که
او بود القصه رسید امیر خواجه و امیر مضراب بحضرت شاهزاده مشار الیه مستسعد گشته پیغام
حضرت خاقان سعید مفصلا بعرض رسانیدند میرزا امیرانشاه سخنان دلپذیر گفته چون
عقیده که نسبت بآنحضرت داشت بظهور رسانید و انواع تملق و دلجوئی آغاز کرد امرا بعد از
اداء دعا و ثنا معروض داشتند که بر رای عالم آرای شهریاری مخفی و مستور نماند که اگر نه
عاق مراد و بقیه طاعت و لبنعمت باستحقاق کشند همگنان واجب و لازم باشد که در
تادیب و نکال او بکوشند و منع و زجر او کما یجب و ینبغی قیام نمایند غرض از تمهید این مقدمه
آنکه سلطانعلی سبزواری حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقران مغفور را کان لم یکن
انگاشته بخلاف خلف صدق او و معاند السلطنت والخلافه بوده در مقام سرکشی و یاغی گری آمده
و چون سیلاب بلا را باطراف و جوانب خود محیط یافت بدرگاه حضرت شعاری شتافت و اکنون
در اردوی همایون است اگر جزای عمل ناپسند بر خود نیابد دیگران دلیر شوند و سبب فتنه و شورش
گردد امید بملکات سلطانه آنکه او را بما سپارند که بمقتضی سبب زیادتی محبت و صداقت آنحضرت
خواهد بود والا مادام این سرکان او را بدست ما ندهند ممکن و متصور نیست باز بگردیم ملتمس او مرید
افتاده سلطانعلی و سلطان حسن بر پیر پادشاه را با طایفه از ارباب عصیان بامیر سید خواجه
سپردند و او بر فور ایشان را بقتل خود رسانید و سلطانعلی را بند کرده و از هرات کردانید
و بقیه سبزواریان را تیغ یاسا بگذرانید و در تضاعیف این حالات میرزا ابابکر از حبس هرای

یافته

یافته بعد از چند روز ایلچی پیش میرزا امیرانشاه فرستاد و اظهار دلماندگی کرده پیغام داد که
چون سلطانعلی پناه بما آورده بود مناسب نبود که او را بدشمن سپارند و طریقه مروت مسلوک
دارند دیگر مردم را بر امور ملک اعتماد نماند و بعد از تقدیم مشورت میرزا امیرانشاه و مقربان و خواص
اردوی با در بایجان نهادند **ذکر خشبه جند و تخلص میرزا ابابکر از قید و حبس**
چون میرزا ابابکر گرفتار گشت میرزا عمر فرمود که امیر پیر حسین بن کلاس اغرق و خواتین و
امرا در قلعه سلطانیه محفوظ و مضبوط دارد و میرزا عمر در اوایل ذی قعده بطرف همدان
رفت تا اواخر ذی حجه بعیش و عشرت گذرانید و مردم اران ساوه و کردستان و لرستان آمده
او را دیدند و پیشکشها گذرانیدند و بعنایت پادشاهانه اختصاص یافتند و در این اثنا خبر آمد
که گرجیان پای از حد خویش بیرون نهاده اند و نخجوان و گنجه را غارت کرده دست بخون و مال
مسلمانان دراز کرده اند و بسطام جاگیر با وجود حکومت اردبیل و چند قصبه دیگر با غلامان که
عصیان مبادرت نموده و بامیر شیخ ابراهیم والی شروان پناه برده و مکاتبات ارسال داشته
دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف دولتخواهان
بیرون آورده است و عنقریب کیفیت خلاصی او و قرا یوسف از حبس پادشاه مصر در قلم کلک
بیان خواهد گشت و چون این اخبار در اردوی میرزا عمر شیوع یافت امرای عراق را نویده معروض داشتند
که مصلحت نیست که لشکرها را از خود جدا کردانیم بلکه صواب چنان مینماید که بالات اجتماعی دفع
ارمن و گرجیان را وجهه همت سازیم و چون از آن فارغ شویم بدیگری بپردازیم میرزا عمر اصلا بدین
امرا التفات ننمود و عمر تابان و توکل برلاس و پیر حسین جلیر را با دیگر مردان بجنگ
کرج نامزد فرمود و امیر سونجک را با فوجی از لشکریان بغداد فرستاد تا آن ولایت را از دست سلطان
احمد انتزاع نماید و بنفس خویش متوجه ارغمن شد و چون بحدود رسید تمامی امرا بدو پیوستند
کردند قریب بشیراز اعمال مراغه درویشی تقوی شعار پیدا شده است بابا کبی نام و انا و کرامات
میکرده چنانچه در اثناء وجد و سراغ خاک و کلوخ که از دست او بیفتد بر سنگ بدل میشده
میرزا عمر وجود کرده درویش را مقید ساخته حاضر کردانیدند و از کیفیت حالات و کرامات سوال
کردند در دعوی انکار نمود آخر الامر او را بوید داد که محبوس بود در قریه شیران و سلطانیم
مال قریه را بر او وقف میکنیم و بدادار و بر کرده اظهار کرامات شرایط مبالغه بجای آورده

بابا در حضور قاضی محمد که یکی از قضاة ولایت آذربایجان بود نکرد و بسماع مشغول شد و در اثنا
مقداری کاه و خرد دست او تنها یافتند و بعد از چند شاهی خالتی قاضی بعرض رسانید که این شخص از اهل
بدعت است و قتل او مباح میرزا عمر حکم کرد که بابا را بکشند بابا چون از حیات مایوس شد گفت بعد
ما از حادثه دیلمزیت شهادت بود تصحیرا از خود عنوان امداخت اماد وال دولت این پادشاه
نزدیک است و مرچند که بعد از من چها واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه رابع محرم سنه ثمان
و ثمانمائه بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه آخر همین روز که بابا را کشتند میرزا ابابکر در
قلعه سلطانیه محبوس بود از بند رهائی یافته قلعه را متصرف شد و خلاصی آن موجب انهدام قصر
دولت میرزا عمر آمد بیان این سخن آنکه مخفی نیست که میرزا ابابکر را از میان برکرده اما بحمیت علی
خاطر والده نمی‌خواست که این امر بر ملا واقع شود لاجرم فرمان داد که شربتی مسموم در خفیه بخورد او
دهند و چون شربت بکلو رسید شاهزاده با مدادان آورده از آشامیدن آن امتناع نمود و عادل
خوارزمی و علی قورچی که مباشر این کار بودند این صورت بعرض میرزا عمر رسانیدند جواب چنین آمد
که امروز شب بشمشیر هلاک کنند و همین کیفیت واقعه میرزا ابابکر را خبر داد و پیش از این حادثه
یکی از نوکران عادل خوارزمی در میان علف زاری پنهان کرده پیش او برده بود عادل و علی هم در
آن روز در منزل میرزا ابابکر بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود بان فعل شنیع اقدام نمایند
و در آخر روز بنرد باختن آغاز کردند و انتظار آمدن عاقل ایناق و خدمتراوی کشیدند میرزا
ابابکر فرصت غنیمت شمرده بهانه رد عاقل بخانه در آمد و دست خود بند شکست و با شمشیر چهره بیرون
دوید و عادل و علی را فی الحال بقتل رسانید و روی … عاقل عاقل نهاده و او … از
میان برداشت و خدمتر … یوسف باشاهزاده اتفاق نمود و میرزا ابابکر قریب ده کس
از مردم … بقتل آورده قلعه را متصرف شد و خزاین و اموال و اسلحه که امیر … جمع کرده
میرزا عمر در قلعه سلطانیه گذاشته بود همه را بگرفت و مبلغ دو هزار تومان نقد در آنجا یافته
برادر آل و اوباش و احاد الناس تقسیم فرمود و در روز یکه بعضی اوباش و سپاه خواست
و امیرحسن برلاس با وی پیوسته و قلعه سلطانیه را بنصاره … خالی ساخته روی عزیمت
بجانب … نهادند تا بعراق شاه پیوندد و در همان روز که میرزا ابابکر خروج کرد لشکر کوچ بعزم …
و امرای میرزا عمر بهلاک آمدند و چون این خبر بشاهزاده رسید … بر … برادر

مستولی

مستولی شد که مجال دم زدن نماند و لشکریان او تمام تاسف و تلهف کشیدند و میرزا عمر
از آنجا که بود عنان بجانب سلطانیه تافت و چون بمقصد رسید از میرزا ابابکر نشان نیافت …
عبدالرزاق و حسن تیمور چند و اسمعیل بهرداد را با جمعی تکامیشی از در … روان کرد و ایشان در
سواق بلاق بمیرزا ابابکر رسیدند شاهزاده دست جلادت از آستین بیرون آورده کارزاری کرد
که آثار شجاعت رستم و طوس منطمس گشت و اسمعیل بهرداد دستگیر کرده با خود ببرد دیگران خائب
و خاسر باز گشتند و این حادثه موجب زیادتی هراس میرزا عمر شد و قلعه سلطانیه را بدولتبای
سپرده و از آنجا باز گشته و بجانب … نزول فرمود و در آنجا شیخ خسرو شاهی که حضرت صاحبقران
مغفور بواسطهٔ فضولی که از وی مشاهده میکرد او را کوچانیده بسمرقند برده بود از ماوراءالنهر
رسیده بمیرزا عمر پیوست و شاهزاده او را صاحب دیوان ساخته و خدمت مولانا محمد قوچی
تخریب ولایت و رعیت پروری مشغول شدند چمن مملکت که از نسمات عدل شاهزاده مانند
روضهٔ رضوان تازه و ریان بود بصرصر ظلم و بیداد پژمرده گشت چون دولت روی بانحطاط نهد
تدبیرات عقلاء ناصواب آید و از موجبات انتقال آنکه چون میرزا عمر از … کوچ کرده در
بجانب تبریز نهضت نمود خبر رسید که لشکریانی که همراه امیر سونجک بطرف بغداد رفته بودند
چون خانهای ایشان در ماوراءالنهر بود و ایشان را بسبب … آنجا گذاشته بودند در
راه یاغی شده اند و اردوی سونجک را غارت کرده روی براه آورده تا از آنجا بخانهای خود
روند دیگر خبر آمد که توکل برلاس که از معرکه کرجستان روی گردان شده بود عزم طغیان و اظهار
عصیان کرده با طایفه از سپاه متوجه ری است و میرزا عمر سلطان سنجر را جمعی امرا متعاقب در
عقب توکل برلاس فرستاد و در حدود دامغان باو رسیدند و چون لشکریان عزیمت خانهای
خود داشتند باز گردیدن ایشان متعذر نمود جنگی عظیم واقع شد و چون سلطان سنجر
زخم خورده سپاهش پراکنده شدند و او خراب حال مراجعت نمود و در این اثنا خبر رسید که
بسطام جاکیر لشکر تالش و احشام ترک را جمع آورده دم استقلال میزند میرزا عمر حسن توره جنیدار
یا قورچی از بهادران بجنگ بسطام نامزد فرمود و در میان اردبیل و کوه تالش باو رسیدند و جنگی
عظیم دست داده حسن توره اسیر گشت بعد از آن میرزا عمر منصور جاکیر برادر بسطام را تربیت کرده
بدفع او فرستاد و منصور بساط منازعت در نوردیده بسطام پیوست و در تابستان این سال

میرزا عمر و امرا او در ییلاق قرلتای کردند و بنا بر مصلحت زده رایت جروت برافراختند اما
در تصرف ایشان خزینه و سلطانیه جای مانده بود العظمة والکبریاء لله الواحد القهار
و در اثناء این اوقات دولت خواجه اتابک بغداد و دیاربکر و عراق عرب را طوعا او کرها بر
احمد گذاشته با [illegible] میرزا عمر رسیده و امیر سونجک بن [illegible] احمد بر پیشانی
بخدمت شاهزاده [illegible] متوجه شد که بسطام جاکیر [illegible] ابن شیخ
از آنکه [illegible] با امیر شیخ ابراهیم ملحق شدند و از آن طرف امرای شکی [illegible] خدام او شدند
و ولایت گرجستان [illegible] پیش خدمت فرستاده دم از اطاعت و انقیاد زدند [illegible]
که از مستحدثات حضرت صاحبقران بود شدند و [illegible] که مستحفظ آنجا بود روی بفرار
نهاد و لشکریان آن شهر معمور خراب ساختند و میرزا عمر [illegible] پیش شیخ ابراهیم روان کرد که
بسطام را باردوی من فرست و او بعد از [illegible] جواب فرستاد که ایشان
و حالا آن حضرت زمستان بقراباغ تشریف خواهند آورد این کینه [illegible] خویش باردوی
اعلی خواهم رسانید میرزا عمر از این سخن در غضب رفته متوجه امیر شیخ ابراهیم شد و از آب ارس
گذشته بموضع [illegible] نزول فرمود و شیخ ابراهیم و بسطام [illegible] احمد [illegible]
[illegible] بکنار آب کر رفتند و آب [illegible] ساختند [illegible] جنگ [illegible] کشتند و میرزا عمر [illegible]
باب کر فرود آمده و بعد از یک هفته که هر دو لشکر در برابر هم بودند خبر رسید که امیرزاده [illegible]
ابابکر از حدود خراسان مراجعت نموده [illegible] عراق عجم در آمدند [illegible]
که ایشان [illegible] بسطام بر دامغان آمدند و دامغانیان پیشکش [illegible] فرستاده
در شهر بگذاشتند [illegible] بسبب آنکه پیش از این [illegible] امیرانشاه [illegible]
آمدند و میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر امیر حسین برلاس را بر قلعه شهریار فرستاده خود [illegible]
شدند و قلعه را متصرف شدند [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
ابابکر [illegible] و لشکریان [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
عمر با امیر شیخ ابراهیم [illegible] آشتی کرده مراجعت نمود [illegible] شیخ خسرو شاهی [illegible]
عمر رسانیدند [illegible] آمده نوشت [illegible]
و چون دولت میرزا عمر منتهی شده بود [illegible] شیخ خسرو شاهی و بیان توجی [illegible] ترخان

رفتند و به دو روز مبلغ دویست تومان عراقی نقد کردند و اکثر [illegible] خان
و مال کشیدند و میرزا عمر از راه اردبیل بتابریز رسیده و در اینجا خبر استیلای میرزا ابابکر
و تمکن او شنید و چون این معنی بتحقیق پیوست [illegible] و [illegible] او [illegible] کرده باقی
را بدو منجذب ساخت و امیر [illegible] و شیخ خسرو شاهی [illegible] میرزا
عمر [illegible] که بظلم از رعایا ستانده بود نخود متصرف شده پیش میرزا ابابکر رفتند و بعد
یک دو روز شیخ [illegible] نفس [illegible] میرزا ابابکر مصلوب گشت و میرزا امیرانشاه را بر تخت
نشانده بپادشاهی برداشت و چند روز بعیش و عشرت گذرانیدند و میرزا عمر [illegible]
[illegible] و [illegible] امیر [illegible] ترکان و [illegible] برلاس و طایفه از مردم [illegible]
و [illegible] را بصوب [illegible] فرستاد [illegible] ترکان آغاز ظلم
کرده و دیرهتک [illegible] ناموس کوشیدن گرفتند رعایا تاب این معنی نیاورده اتفاق نمودند
و خواجه [illegible] علی که حکم صدر [illegible] آورده بود کشیده مداخل و مخارج شهر را مضبوط ساخت
مقام ممانعت بایستادند میرزا عمر کسان فرستاد شهر را از نصیحت فرمود [illegible] که میرزا
شاهزاده [illegible] که شهر [illegible] اما ترکان [illegible] میرزا عمر این جواب را موافق
نیفتاده ترکان را رخصت جنگ داد و ایشان مسلح و مکمل روی بشهر نهادند قاضی غیاث الدین
عبدالحی قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند و ترکان شهر را [illegible] و در این اثنا خبر
میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و میرزا عمر بجانب [illegible] روان شد [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] در بعضی تواریخ مسطور است که چون میرزا ابابکر بسلطانیه رسید
[illegible] که از امرای میرزا عمر [illegible] خاطر داشت [illegible] اباز [illegible]
یافت و اموال [illegible] در معرض تلف و تفرقه آورده امرا این خبر شنیده از میرزا عمر روی گردان شدند
و بخدمت او پیوستند شاهزاده [illegible] را مقید ساخت [illegible] کلا اموال
[illegible] کشتند هرگاه که فرصت یابند [illegible] مشغول شدند [illegible]
[illegible] از [illegible] بکلی فارغ کرده و این صورت با خواص و محرمان در میان آورده فی الحال
امرا [illegible] و [illegible] کشوده با امیر سونجک فرمود که [illegible]
برادران [illegible] کدورت و منازعت [illegible] نمودی [illegible]

کرد ابدی وار تبریزات خطائی تا انواع تعرض و پریشانی بممالک و رعیت راه یافت و اکنون بر تشویش غصه
و پریشانی و زیادتی ستم را نهایت گذاشته با امرا با بیجان آمدی و دفع شر تو از مقولهٔ واجبات و
ابقای ذات تو از قبیل محظورات این گفت و عرضها ناداد تا او را بیاسا رسانیدند و گناه بر بودی کرد
متوجه ساختند اشارت فرمود که مجموع را بقتل آورند تا مجموع هفتاد و دو کس از امرا و اعیان دولت
میرزا عمر بزیرت فنا خرامیدند و چون خاطر میرزا ابابکر از دغدغهٔ امرا فراغت یافت بر نوانقات نظم
احوال مملکت اشتغال داشت و در بین اثنا خواص و مقربان بعرض او رسانیدند که با وجود استغفار شاه
زاده در تشویش جهان ستانی و جهانبانی محصلی ندارد که اسم سلطنت بر دیگری اطلاق کند و احتیاط
عنبری داشته باشد بیت چون شیر بخود سپه شکن باش * فرزند خصال خویشتن باش * آنکه کرد
باید نبود * فرزندی من ندارد سود * میرزا ابابکر بسمع رضا این سخن را اصغا نموده طوعی
وخود بر تخت نشسته پدر را خلع کرد و با علام این حال رسل و رسایل با طراف و جوانب فرستاد و امیر
بیان بموجب اشارهٔ شاهزاده با جمعی برتر بر رفت و دنود و اوباش که بیش از این ترا که را در تهی
نگذاشته بودند تصور آنکه هنوز میرزا ابابکر در ری است و اینجا اندیشه خود سر بر آمده انداختن
متعلق دادند و امیر بیان در شب غازان فرود آمد و خبر یافت که امیر رحمان و کمالی فخر احمد بر ری بمدد میرسند
و او را قوتی حاصل شده روز دیگر شنید که شیخ قصاب و قاضی عماد الدین باد و هزار سوار از جانب
متوجه شده نزدیک اند و در حین خواهر بری خبر آورد که امیر رحمان و بابا ی بیاوچی با لشکر قزان ما ی فرمانی
امیر بیان توقف نموده با جها رصد سوار بطرف اهل خلاف توجه نمود مخالفان سپاهی بی پناه او را بچه
انهزام پیش گرفتند و مقارن این حال امیر بیان شنید که شیخ قصاب با جمعی بر سر انجام اوست
بخدمت شاهزاده کامیابی گفت روی بر شیخ قصاب نهاد و او بصولت لشکریان که صفت امیر بیان در همه
شیخ قصاب را مجروح ده بر اکنده شدند و امیر بیان بازگشته بر شب غازان آمد و روز دیگر امیر رحمان و بابا
ششعظیم و امیر فخر الدین برد آمدند و امیر رحمان و بابا ی خواست که شیخ قصاب و خواجه عبد المحسن قزوینی و طایفه
از نیشاپور را سیاست فرماید امیر بیان مانع آمد و امرا دست مظفر توقف نمودند و صلول بر کلانی
دارو غه گذاشته عزم عراق رفتند و میرزا ابابکر متوجه آذربایجان شد بعد از قطع مسافت حدود ادهم
رجب سنه ثمان و ثمانمائه عظمت هر چه تمامتر در دولتخانه تبریز نزول فرمود و شاهزادگان قطار اشغاد
خلایق را بعدل و نصفت نوید داد و چون در آن مدت انواع جور و ظلم بر تبریزیان واقع شده بود

استمالت دادند که بعد از این ابواب توجه مسدود باشد و جمعی که با طراف و جوانب پراکنده شده
بودند باز آوردند و متمولان که در دولا اوامر داشتند پای در صفحه ظهور نهادند و در این زمان
از امرای بزرگ نامور که حضرت صاحبقران در دولت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم میرزا
ابابکر نبود و جمعی از اراذل و اوباش بیالت او سکردند و از غرت دارایی مملکت و پاسبانی
و رعیت نقصی عنوان شد نمود لاجرم طبقات حشم و انواع خدم فسق و فساد و ظلم و بیداد
نهادند و دست تعدی با هل و عیال مسلمانان دراز کردند و چون مولانا حسین که از عمال دیوان
هرات بود و بر نهب و غارت شاهزاده رسیده دید که از این جمعیتی در تبریز پدید آمد فکر تخصیص
توجیه از قلمداران بدنفسی بر کشید و بنام هر کسی مبلغی رقم زد و محصلان بر گماشتند و بزخم
چوب و شکنجه مطالبه مینمودند و در روز بظلم و شب بفسق مشغول می بودند و این صورت
تا بیست و دوم شعبان سال مذکور امتداد یافت و در آن زمستان که از شدت برودت چون
در عروق منجمد میشد و برفهای عظیم باریده بود میرزا ابابکر جمعی از ظلمه انضباط تبریز باز داشت
وخود بواسطهٔ اخبار ناملایم که از جانب عراق استماع نمود و از نفس بیرون آمده روی جلادت بدفع
میرزا عمر واولاد و امجاد میرزا عمر شیخ نهاد ذکر محاربهٔ میرزا عمر با برادرش باتفاق امیرزاده محمد و میرزا اسکندر
میرزا عمر بعد از آنکه ویوی و کوه فیروزکوه در ولایت آذربایجان و عراق و فارس مسطوره گشت خاطر بمعاودت
میرزا عمر قرار دادند و پیمان اجتماعی بر سر اعراض میرزا ابابکر که در ولایت ری بود رفتند و میر دو براد
عارف و اسیر کرده بجانب اصفهان بازگشتند و چون این خبر وحشت اثر میرزا ابابکر رسید از تبریز با
سپاهی جو نیر بر روی انتقام باصفهان نهاد و شاهزادگان عظام نیز با لشکرهای چون آتش با استقبال
روانه شدند و در نواحی خود ره و ریقان را اتفاق ملاقات افتاده حربی صعب دست داد و شکست میرزا
میرزا ابابکر شکست یافتند و شاهزاده مشار الیه چون دید که ابواب علاف بغارات و تاراج مشغول اند
و جمعی قلیل پیش شاهزادگان مانده اند از کمینگاه چون شیر غران بر سر ایشان تاخت و جمع را تنگ
کریزکنان متفرق و پریشان شاهزادگان تا اصفهان عنان بکران باز نکشیدند و غنیمت فراوان
بدست لشکریان افتاد و میرزا ابابکر از پی ایشان شتافته بمحاصرهٔ اصفهان قیام نمود و در ظاهر اصفهان
کرد که با غات و عمارات کرد بیرون نوحومی رسانید تا مکر اصفهانیان بعین حکومت در آیند و
اطاعت کنند و سه روز توقف نموده روز چهارم با جمعی از نهادران بکوچه با غهادر آمده مردم شهر

پای ممانعت و محاربت پیش نهاده و از طرفین خلق بسیار زخم دار شدند هر دو گروه مراجعت نمودند
و شب قاروزار از جانبین پاس داشتند و دیگر میرزا ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته
با مجموع لشکر روی شجاعت بشهر نهادند بکوچه و باغها در آمده میان محاربه اشتغال یافتند و بسیار
از خلق اصفهان قریب دو هزار بقتل آوردند و سه سر جا [illegible] کثرت [illegible] بیرون
آورده سادات و اشراف و قضاة با روی شاهزاده رفته متقبل شدند که هر چه از اغرق شاهزاده
با اصفهان رسیده باز دهند و خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح سازند و هم برین جمله قرار
یافته اصفهانیان معاودت نمودند شب میرزا ابابکر از آنچه مرضی او بود پشیمان شد و گفت صواب
آنست که شهر را بجنگ بستانیم و آنچه مدعای ما باشد از ایشان حاصل کنیم با امداد لشکریان آوازها
و تردد با نهار داشته روی بشهر اصفهان نهادند خلایق نقض عهد میرزا ابابکر اطلاع یافتند آن
محاربه کرده بمحافظت خود مشغول شدند و آن روز تا شب جنگهای مردانه کردند و درین اثنا میرزا
ابابکر شنید که شیخ حاجی عراق بجانب سلطانیه مشغول است بولایت خود رفت و معاودت ایلخان حسن
نوجر سلطان احمد جلایر بجانب تبریز رسید و چون میرزا عمر یقین دانست که از پیش میرزا پیر محمد و
برادر ایشان بهم او کفایت نمی شود عازم رشد انشاء الله وحده العزیز **ذکر احوال فرزند خلف شاهزاده میرزا
عمر شیخ بهادر طلوع اختر اقبال ایشان در ابتدای موافقت حضرت خاقان سعید انار الله برهانه** در وقت واقعه ناگزیر حضرت
صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان انار الله برهانه امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد میرزا عمر شیخ بود
بر فارس استیلاء داشت و برادر دیگرش میرزا رستم بر اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر بر همدان
و چون خبر ارتحال حضرت صاحبقران بشیراز رسید میرزا پیر محمد با لطف الله بن بیان تیمور بن اقتوقا
و امیر جلبان شاه برلاس و دیگر امرا مشورت کرده از هر کس در تنظیم امور ملک خویش رایی طلبید
بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کسان بمصر فرستاد از خلیفه عباسی که در آنجاست خلعت
ملک آورده و برخی عرضه داشتند که متابعت میرزا عمر کنیم و جمعی اظهار کردند که بپادشاهی میرزا
میرانشاه همداستان شویم القصه هر کس بقدر فهم سخنی گفتند میرزا پیر محمد که عاقلترین در کار بود
فساد آن رایها باز نمود و فرمود که چون حضرت صاحبقران مظفر و الاعلام ملکت آقای امیرزاده شاهرخ
بهادر را وصله رحم را بدان پیوند و تاکید فرموده مناسب چنان مینماید که او را پیشوا و پادشاه خود دانسته و اتباع
سکه و خطبه بنام و لقب همایون آنحضرت کنیم شاید که بدین قدر او ما را خشنود کرده و اگر عیاذاً بالله جانبی

دیگر حادثه

دیگر حادثه روی نماید نصرت و معاونت از ما دریغ ندارد امرا بر صواب دید امیر پیر محمد آفرین کرده
رایها بدان قرار گرفت و شاهزاده مشار الیه فرمان داد تا منشیان بلاغت شعار مکتوبی بخلاص
آثار مرتب ساختند و این بیت در آن مکتوب اندراج یافته بود بغایت مناسب آمده بیت
همه بندگانیم شه رخ پرست ... برو رستم و اسکندر و هر که هست ... و در ملک خویش خطبه بنام نامی
حضرت صاحبقرانی خاقانی خوانده و سکه بزده مکتوب را در مصاحبت هوشمندی سخندان
و رسولی چرب زبان بخراسان فرستاد قاصد چون بمقصد رسید بوسیله امرا و خواص زمین
پایبوس دریافته کیفیت حالات بعرض رسانید حضرت خاقان او را بنوازش بسیار فرموده و مشمول شان
میرزا پیر محمد سخنان دلپذیر روح پرور بر زبان خجسته بیان آورده [illegible] مشعوف زاده
فرزند مخلص بگوید و هم در آن حین ایلچی از پیش حاکم کرمان امیر ایدکو رسید و تنکچات سکه که بنام
آورد و عرضه داشت کرد که تمام ممالک کرمان خطبه بنام و لقب همایون آرایش یافته حضرت خاقان سعید
ایلچیان او را با انعام و احسان اختصاص داده باز گردانید و چون فرستاده شاهزاده بشیراز رسید
و شرح لطف و احسان اختصاص داده و بر امتنان حضرت خاقان سعید بعرض رسانید میرزا پیر محمد
از استظهار تمام بمهمات ملکی و قضایای ملکی قیام نمود و [illegible] را با خلعت خاص
داد و غیر بزد عبد الرحمن ایلچکدای فرستاد و او را طلب داشت و دیگر [illegible] جامه طلادوز داده بایلغا
محمود دار و غیره [illegible] ارسال نموده [illegible] ایشان [illegible] شکستهای [illegible] روان کرده متوجه
شیراز شدند و میرزا پیر محمد [illegible] هر دو دار و غیر لطف [illegible] داشته ایشان را در سلک
امرا بزرگ انتظام داد و حکم فرمود که مجموع سپاهیان فارس و عراق که بعضی دست در حرفت کشیده اند
از زوایای خمول بیرون آیند و علوفه از دیوان گرفته ملازم درگاه باشند و بر اکثر کار جمع آمده ایشان
ایشان در دفاتر ثبت گشت و چند نوبت ایلچی بکرمان فرستاده امیر ایدکو را بطاعت خویش دعوت کرده
و امیر ایدکو بدین سخن هیچ التفات نفرمود بیت آمد شد رسولان بجایی نرسید و درین اثنا میرزا رستم
از جانب اصفهان آمده [illegible] گشت بعد از دو سه روز رخصت انصراف یافت و فی الواقع میرزا
پیر محمد را لطف عام و کرمی تمام و رعایت صله رحم و محافظت حقوق مسلمانان در نصاب کمال و در حد قصوی
بود و ضبط و سیاست و بنابر که هیچکس [illegible] بخلاف حکم او رعیت [illegible] بستانند و برادران ایشان
میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا [illegible] نمودند و تقدیم [illegible]

داشتند و در زمانی که میرزا اسکندر و میرزا عمر به همدان که داشت بغیر از دوری و میرزا پیر محمد
با لشکرها از یزد بیرون آمده بود که برادرش بپیوست و بر سمت مغلای روان شد و میرزا شنید
که طایفه از بهادران سپاه کرمان باستقبال شتافته اند و در کمینگاه مکر و حیله نشسته میرزا
اسکندر بی دغدغه بر سر ایشان راند و گروهی انبوه را بقتل آورد و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر کردند
و دیگر کرمانیان را یارای آن نماند که پای از دروازه بیرون نهند و لشکرش از بر طارم کرمان بمحیط
خرابی آغاز کرده تا اعاظم سادات مآب حقایق انتساب عمده ارباب نقط و انشاء امیر نظام الدین
نعمت الله از دار الامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحه مبالغه نمود بیمن نفس آن سید عالی مقدار
مهم بر صلح قرار یافت و امیر ایدکو پیشکشهای قیمتی مرزا را بیرون فرستاد اما تا انعقاد مبانی صلح
بیرون کرمان از تعرض لشکریان حکم بیابان لوط گرفته بود و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را نوازش
نموده بجانب یزد فرستاد و خود بشیراز بازگشت و چون قضایای اولاد امجاد شاهزاده مرحوم
عمر شیخ در این اوراق در تضرح کلک بیان خواهد شد حالا بر همین قدر اختصار افتاد
ذکر وقایع خراسان و حالت حال سلطان حسین بن حضرت صاحبقران امیرزاده سلطان حسین اگر چه بجمال نسب آراسته بود
اما در مهمات زیاد غوری نداشت و هر چند در بادی الرأی او را روی مبادی اندیشه در جانب عمل
مینمود و چون در حوالی اندخود از اردوی حضرت خاقان سعید بموجبی فرار نمود چنانچه ذکر شد
متوجه ما وراء النهر گشت و در نواحی کش با امیرزاده خلیل سلطان پیوست و بعنایات و عاطفت پادشاهانه
اختصاص یافت و چون در آن ایام امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ بود و امیرزاده خلیل سلطان جمعی
از امرا مثل امیر الله داد و ارغونشاه و تیمور خواجه و خواجه یوسف ملازم رکاب میرزا سلطان حسین
ساخته بکنار جیحون فرستاد تا از آن جانب بر حذر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ میرزا سلطان حسین
پدید آمده باحضار امرا امر فرمود بر بهانه آنکه مهمی حادث شده بمشورت ایشان احتیاج است و خود
بر در خرگاه نشسته بود و بیست نوکر مسلح پیش خود بازداشته چون امرا حاضر شدند فرمود که ایشان را
مقید کردند امیر تیمور خواجه و خواجه یوسف را از ضرب شمشیر جدا کردند و امیر الله داد و امیر
ارغونشاه و بعضی و سعادتمند برابر افتاده زانو زدند و زبان بتضرع و زاری گشاده سوگند
کنند که بجهت باشند و بعد از تغلیظ ایمان و غلاظ ایمان خون همه را بخشید بلکه ایشان را
از اسباب و محرم خود ساخت و جانب کرد جرم میرزا محمد سلطان را که از سمرقند به بلخ پیش میرزا پیر محمد رفت

و غارت کرد و بسی نقود و اجناس گرفته بنوکران داد و امرا و سپاه طوعا و کرها اوامر و نواهی او را
مطیع و منقاد شدند و با لشکری آراسته روی عزیمت بسمرقند نهاد و امیرزاده خلیل سلطان چون
از این صورت آگاهی یافت در خزاین بگشاد و جنود ظفر نشان را کلکاه فراوان داد و در اواخر ذی حجه سنه سبع
از سمرقند بیرون آمد و در نواحی کش بموضع جکدالیک هر دو فریق بهم رسیدند و پیش از تسویه
صفوف امیر الله داد و امیر ارغونشاه و دیگر امرا که بحسب ضرورت ملازم رکاب میرزا سلطان حسین
بودند بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر لشکریان با ایشان موافقت نمودند و این واقعه در
سنه ثمانمائه دست داد میرزا سلطان حسین ناچار قرار بر فرار اختیار کرد و میرزا خلیل سلطان مظفر
و منصور روی بتختگاه سمرقند نهاد و میرزا سلطان حسین از جیحون عبور نموده در حوالی اندخود
و شبرغان با امیر سلطانشاه پیوست و میان ایشان مبانی پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت در
اثنا امیرزاده پیر محمد ایلچی پیش امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطان حسین دشمن منست و از وی
حرکتی که مقبول طبیعت سلیمه نیست صادر شده وظیفه آنکه او را پیش من فرستی و اوامر
بر قرار ماند و امیر سلیمانشاه بدین کلمات التفات ننمود و آتش حمیت شاهزاده در خشم شد
بر سر ایشان شبیخون آورد و میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه بالضرورت از شبرغان روی بباد
گریز آوردند و این المفر گویان روی بهرات نهادند و بپابوس حضرت خاقان سعید سرافراز
گشته منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که الکاء سرخس سیورغال امیر سلیمانشاه
باشد و بمحالات الوقت صد هزار دینار کپکی و اسبان خوب باو دادند و بعد خرمی بجانب طوس
و مشهد فرستادند تا با امیر مضراب و امیر سید خواجه پیوندند و این صورت در آن واقع شد که میرزا
میرانشاه در حدود کالپوش بود و چون امراء امیر سلیمانشاه را کسل کرد بحضرت خاقان سعید
میرزا سلطان حسین مشورت فرمود و خواص و مقربان از حرکات ناملایم خدمتش که از وی
شاهرخ را علت واقع شده بود زبان بگشادند و گفتند که اگر این نوبت عفو و اغماض شامل حال او گردد مبادا
که حادثه روی نماید که دست تدارک از تسکین آن قاصر آید مردم عاقل از وی چگونه غافل باشند
و بچه کیفیت بر وی اعتماد کنند پادشاه سعادتمند سخنان ایشان را بسمع رضا اصغا نموده بقتل
میرزا سلطان حسین فرمان داد و بوفور [illegible] آتش و جویبار جوانی در بیرون در عراق برباد
داد و ابی فرستاد والملک والحکم لله الواحد القهار ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی از امرا

خراسان لشکر کشید و از هرات امیر سلیمانشاه چون از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد بنا بر مواعید کرمان اودن
تکول و پریشان خیر گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی پیش خاقان سعید فرستاد که اگر آنحضرت
میخواهد که من نوکر باشم باید که شاه ملک را از درگاه براند و نوشیروان برلاس را بقتل رساند
از استماع این التماسات بیجایگاه آتش خشم پادشاهانه زبانه کشیده با حضار عساکر کرد و ون مانز
فرمان داده عزیمت جانب طوس و مشهد تصمیم داد و اعلام ظفر فرجام چون به سارق تخت جام
رسید نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرض داشت که امیر مشار الیه امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را
که محل اعتماد اوست میطلبید حضرت خاقان سعید عبد الصمد را رخصت داد که بجانب دو
و در وقت توجه فرمود که با سلیمانشاه بگوی که همیشه توسّت باین خاندان در مقام دد
و جانسپاری بوده و حقوق خدمت تو برذمت دولت ابد مقرون البنیان زیاده از آنست که بشرح و بیان
احتیاج داشته باشد حضرت صاحبقران ترا همیشه در زمرهٔ فرزندان و برادران انتظام میداد
و عقیدهٔ ما دربارهٔ تو در زمرهٔ همت تضاعف و تزاید دارد باید که بی دغدغه متوجه شوی
از هر که شکایت داشته باشی در حضور بلا ذاتی تا بغور رسیده آید امیر عبد الصمد پیغام
خاقان سعید برسانید و امیر سلیمانشاه عذرهای چند نامسموع تقریر کرد و در آخر کلمات گفت
که امیر جهانملک بیاید تا با او مشورت نموده براق درست کنیم و بجانب قلعه کلات متوجه شده آن
موضع را مستحکم ساخت و طایفه از ارباب خلاف و عناد پیش او مجتمع گشتند و آنحضرت ازین
خبر جرد ایلغار فرمود و چون ماهیچهٔ توق ظفر پیکر سایهٔ وصول بر صحرای طوس و مشهد انداخت
امرا که در سرحد خراسان بودند میرزا امیرانشاه را بجانب عراق گسیل کردند و خود در اردوی همایون
پیوستند و امیر عبد الصمد بیش از پیش امیر سلیمانشاه آمده سخنان او معروض داشت و امیر جهانملک
برحسب فرموده رفته و با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده خدمتش بوعده وفا نکرد و چون جهانملک
باز آمد حضرت خاقان سعید امیر مضراب را بجانب کلات فرستاد و مفادن اینجا از پیش امیر حسن کرد
در حدود مرد بود قاصدی رسیده بعرض رسانید که از ایل قرا تاتار که حضرت صاحبقران کوچ داده قتداد
ایشان از دو هر کوچانیده بسمرقند فرستاده بود طایفه گریخته باین سرحد آمده اند و عزم وطن خویش
دادند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سید خواجه و امیر شاه ملک و جهانملک با جمعی از لشکریان
ایلغار کرده سر راه ایشان بگیرند و امرا برحسب فرمان روانه شدند و امیر سید خواجه در اثنای راه سلطان

بر سر پادشاه زاده که از سمرقند گریخته باسترآباد میرفت گرفته پیش حضرت صاحبقران سعید فرستاد
و آنحضرت سلطانعلی را با نوکر بدرش بجانب استرآباد روان فرمود و پیغام داد که حکومت آندیار
بامر فرموده حضرت صاحبقران مفوض بر آنجناب مقرر است و تغییر و تبدیل بقواعد آن راه
نخواهد یافت باید که از سر استظهار پیش ما آید که جز عاطفت بیکران دربارهٔ آن نظهور نخواهد
و رایات نصرت شوجه کلات گشت و امیر سلیمانشاه چون از آن حال آگاهی یافت بر سبیل رغبت
بجانب سمرقند شتافت و حضرت خاقان سعید امیر سید خواجه را بکلات فرستاد تا الحقه
از امیر سلیمانشاه باز مانده ضبط نماید و آکثر زمین را از نصاة و طغات پاک ساختند و جز ظفر بکار معارف
نموده در هفتم جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه دار الملک هرات نزول فرمود و درین اثنا الحجی شاه
قطب الدین از سیستان آمده عرض داشت که شاهان فراه شاه علی شاه غیاث الدین برادران
شاه جلال الدین سرکردنکشی دارند و دیگری آمده همین خبر رسانید حضرت خاقان سعید امیر
حسن جاندار را با فوجی از لشکر نصرت شعار بدانصوب فرستاد و امیر مشار الیه سایر صوب
بجانب فراه انداخت و شاهان یاغی را گرفته با سار رسانیدند و از وقایع سال مذکور یکی آن
بود که ضمیر آفتاب تاثیر خسرو جهانگیری ملتفت بدان شد که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک بجانب اندخود رغان
رفته بضبط آن حدود قیام نمایند و ایشان بدانجانب توجه نموده چند کس را بزبان گیری طرف
آب فرستادند و فرستادگان عیسی و خضر خواجه گرفته باز گشتند و میرزا الغ بیک خضر خواجه را
پیش حضرت خاقان سعید و عیسی نزد میرزا پیر محمد که در قبة الاسلام بلخ بود روان کرد و در
تضاعیف این حالات امیر سید خواجه بعد از مهمات قلعه کلات بهرات آمد و چون کارهای
بزرگ از وی در اندک فرصتی صدور یافته بود از کرامات پیر پادشاه و دفع بی باکان
سربدار چنانچه مذکور شده منصب امیر الامرایی یافت و بموجب اشارهٔ علیه در مهمات
جزئیه و کلیه شروع نمودن گرفت و روی بضبط مملکت آورده معروض داشت که با غای
نموده که سبزوار پدرگاه عالم پناه بیامده و حکم شد که امیر شاه ملک بجانب کوهسبزوار رود و هرکه
داعیهٔ سرکشی داشته باشد از پای درآورد و چون فصل زمستان بنهایت انجامید رایات نصرت
آیات بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمد و در قول رباط سنجان میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان
بسامع علیه رسید و در موضع سرکوه فتح خاتیکه دختر امیر کیخسرو و فرزندان احمد میرزا محمد

و میرزا خلیل سلطان اکثر بیکی را که حرم محترم میرزا الغ بیک بود از جانب ماوراء النهر و حضرت خاقان سعید بجند رود بعزیمتی و فراغت تمام کذرانید **ذکر محاربه شاهزادگان بلند مکان و میرزا ابا بکر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان**

دران اوان که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک بکنار جیحون رفته با لشکرهای آراسته لب آب آمد و جمعی از قراولان لشکر سمرقند از پلی که امیر شاه ملک بسته بود بکذشتند و بخراسانیان جنگ کردند و دو ولتخواجه خویش مراجعت نمود و امیر شاه ملک نیز بازکشت و میرزا ابا بکر محمد و امیر شاه ملک را نبرلخ پیش خود طلبید و چون خدمتش بانجا رسید شاهزاده مشار الیه از میرزا خلیل سلطان شکایت بیکران درمیان آورد و خواص و مقربان میرزا ابا بکر محمد کفتند که شاهزاده ما ولیعهد است و تخت سلطنت بر او میرسد نه بمیرزا خلیل سلطان و حضرت صاحبقران چنین وصیت فرموده با آنکه میرزا خلیل سلطان پسر کوچک است برین شاهزاده دعوی تفوق میکند و بعد از قیل و قال ایلچی پیش میرزا خلیل سلطان فرستادند که نشستن تخت سریر سلطنت ماوراء النهر خلاف وصیت حضرت صاحبقران است میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن قاعده که افسر و تخت بامر جهانبخت عنایت فرموده اکنون من ارزانی داشتم میرزا ابا بکر محمد و امیر شاه ملک و سایر امرا و ارکان دولت ازین جواب بی تاب شدند و عنان تمالک و تماسک از دست ایشان رفته با سپاه کران و لشکری بی پایان از آب بکذشتند و میرزا خلیل سلطان ابواب خزاین کشاده و بهادران و سرداران بل افراد لشکریان بخزاین عطایا مستظهر و آسوده خاطر کردانید و جزری انبوه جمع آورده انهر کرد دولت روان شد و هر دو کروه در حوالی نسف بیکدیکر رسیده در برابر هم صف آرای کشتند و بعد از تمهید بساط جنگ و جدال و حرب و قتال و کر و فر جوانان جانب میرزا خلیل سلطان با بهادران ماوراء النهر و خراسان و عراق که در ظل رایت فتح آیت او مجتمع بودند و بر میرزا ابا بکر محمد حمله آورده قول او را از جای برداشتند و بجست اهل ادبار روی کردان شده و جوانغار نیز متفرق کشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک چون دیدند که کار از دست رفت ایشان نیز روی از معرکه برتافتند و احمال و اثقال فراوان بدست سمرقندیان افتاده و اسیران مصاف را امیرزاده خلیل سلطان در ظل حمایت و رعایت خویش جای دادند و جناح رحمت و عاطفت بر سر ایشان کسترد و کان ذلک فی یوم الاثنین الثانی من رمضان سنه ثمان و ثمانمایه و بعد از استماع این خبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب ایشان انعطاف داد و قرغان معطوف ساخت و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک

از جنگ رسیده مژده شرف بساط بوس دریافتند و اشارت علیه صدور یافت که ایشان یکماه دیگر در بادغیس توقف نمایند تا اسبان فربه شوند و ایشان برحسب فرموده کاربند شدند و چون اردوی همایون در نواحی قاشوق نزول فرمود امیر هنا شیرین که خاقان سعید او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران شاهزاده مشار الیه رسیدند و از زبان او عذرخواهی نموده کفتند که خدمتش میکوید که ما برهمان عهد و پیمانیم که با ملازمان حضرت خاقان سعید بسته ایم **جب** که تیغ بارد در کوی آشناء کردن نهادیم الحکم لله و چون میرزا ابا بکر محمد قدم جلادت پیش نهاده بولایت ما درآمده بود بالضرورت با او جنگ کردیم و حضرت بخشنده بی منت ما را ظفر و نصرت بخشید و آن موید بتایید آسمانی منهزم بجانب قرابانی با نوکران میرزاده خلیل سلطان پیش او فرستاده پیغام داد که میثاق ما بین جانبین برقرار است و بنای مودت بدستور استوار **ع** برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود اما سلیمانشاه و ارغونشاه بمملکت ما درآمده میخواستند که ضرری تمام برعایا رسانند و چون سپاهی سپاه ما از دور دیدند ایشان راه فرار پیش کرفته ستیز کرده اند اکنون که کتاب ظفر انتساب تا کنار آب حرکت خواهد کرد باید که فرزند خلیل سلطان بر این جانب آید تا احوال کذشته را بازنمائیم و تجدید عهد و میثاق بکلمه تمهید محبت و وفاق تازه کردانیم و اکر خود نیاید امرا معتبر بفرستد تا بخواص و مقربان ملاقات کنند و آنچه قرار یابد بمرضی تجاوز نخواهیم و میرزا بجوانب قربانی رفته پیغام حضرت خاقانی کذارده و دولتخواه جنکی جهانی خود آورده و باتفاق عرضه داشتند که میرزا خلیل سلطان میکوید که ما مقرر کرده ایم که امیر الله داد و امیر ارغونشاه بکنار آب حاضر شوند آنحضرت هر که را اصلاح داند بفرستد و حضرت خاقان سعید امیر مضراب را بدین مهم نامزد فرمود و جناب قاضی قطب الدین عبد الله امامی همراه او ساخت و درین اوقات اردوی خجسته در ییلاق نورکان و ایلاد توقف نموده بود و درین احوال امیر جهانملک که بطرف کرمسیر رفته بود و مورود را مستاصل ساخته بود و دشمنان برانداخته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران بموکب سعادت نشان پیوست و علی بیک در پایه سریر اعلی معروض داشت که امیر شاه ملک میکفت من از جهت تکرو تجبر سید از رکاب نصرت قرین تخلف نموده ام و الا بکریز رفته و آنحضرت در غضب رفته بود که شاه ملک را چه حد آن دارد که امثال این سخنان بکوید فی الحال تواجی پیش او فرستاده پیغام داد که مقرر شده بود که یکماه در بادغیس توقف نماید

واکنون چند روز از میعاد گذشت و وظیفه آنکه بر فور متوجه دار السلطنه هراة گشته بخلاف و تعلل
نکند و مشار الیه بدان سخن التفات نکرده از راه یکه النک متوجه اردوی امیرزاده محمد جوکی شد

ذکر عصیان امیر سید خواجه ولد امیر شیخ علی بهادر

سید خواجه بن شیخ علی بهادر چون منصب امیر الامرائی
یافت و مهمات جزئی و کلی رجوع باو شد دماغش خلل شده خواست که حاکم علی الاطلاق باشد
جمعی از ابنای امرا که ذکر ایشان بر سبیل تفصیل موجب تطویل میشود بهر نوع که می توانست
بفریفت و با خود متفق ساخت و در غازه شام سلخ ذی قعده از جر علیک سوار شده متوجه جام
گشتند و چون صورت واقعه بر رای آفتاب اشراق حضرت اعلی روشن گشت هم در آن شب جمعی
که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورده متعاقب اهل عصیان روان شدند و علی الصباح در
صحرای دو برک بسید خواجه و مخالفان رسیدند و آنحضرت یک سوار در میان ایشان درآمد
فرمود که چرا یاغی شده اید ایشان همه پیاده شدند و گریه و زاری آغاز نهادند و بگناه خویش
مقر و معترف گشتند حضرت خاقان سعید ذیل عفو بر زلات آن جماعت پوشیده از سر جریمه
ایشان درگذشت و فرمود تا سوار شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب بازگشتند و چون
بسالار رسیدند خاقان نیکو کردار بر قول مخالفان اعتماد کرده بیشتر پیشتر آمد طایفه از مفسدان را
که در مقام شر انگیزی بودند با امیر سید خواجه گفتند که اگر فی المثل پادشاه ترا معاف دارد امرا هم
بصعوبتی جهلی که کرده زیاده بر آن متصور نباشد و باز اتفاق نموده عازم جانب جام و طوس شدند
حضرت خاقان سعید عزم انتقام جزم فرمود و مقارن این حال توکل نموده تواچی از پیش امیر مضراب
رسیده خبر آورد که مدتیست در کنار آب انتظار کشیده ایم میرزا خلیل سلطان بوعده وفا نکرد و هیچکس
نفرستاده حکم شد که امیر مضراب مراجعت نماید و بپابوس سریر اعلی آید و آنحضرت امیر فرمان شیخ را
پیش سید خواجه فرستاده پیغام داد که تو چرا اندیشه فاسد بخود راه داده و کدام پادشاه ترا
بیش از من رعایت و تربیت خواهد کرد باید که بی دغدغه بخدمت شتابی که آن گذشته گذشتیم و
جریمه ترا نابوده انگاشتیم پناه عنایت و عاطفت استوار است و موجب منصب برقرار امرا با سید
خواجه ملاقات کرده هرچند او را نصیحت کردند فایده بر آن مترتب نگشت در این اثنا خبر رسید که
مودود گرمسیری بر حد غور درآمده و دست غارت و تاراج برآورده و آنحضرت امیر [?] قوچاق را
طغای [?] را بدفع شر او نامزد فرمود و مرغزار [?] مخیم اقبال گشت و امیر مضراب انکا جیحون آمده

بموکب همایون پیوست

بموکب همایون پیوست و از جانب طبس فرستاده امیر یوسف خلیل دار [?] اخبار رسید مکتوب
خواجه را که میرزا اسکندر نوشته بود بدست نوکر برادر خود یوسف خواجه بجانب عراق روان
داشته آورد مضمون نوشته آنکه اگر توفیق رفیق شود خراسان را [?] شاهرخ زاده
مستخلص گردانیم و چون این راز از زوایای اخفا بصحرای بروز آمد امید صلاح از جانب سید
خواجه تماما منقطع گشت و معتمدی از کسان سید خواجه باز نمود که آن بدخلاق [?]
و تباه کردن احرام در غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه بجانب ولایت [?] نموده
آنحضرت بزیارت مقبره شیخ الاسلام احمد جام آمد و شاهزادگان را بنوازش اختصاص فرموده
صلوات و صدقات بمستحقان رسانید و چون قریه خرجرد مضرب خیام سپاه منصور گشت
نوکر میرزا عمر آمده در پایه سریر اعلی عرضه داشت که آنجناب احرام ملازمت بسته است اما
بنابر عدم اسباب سفر بآهستگی می آید حضرت خاقان سعید فرمود که او بنابر فرزندی بود
برادر است هیچ چیز از ملک و خزانه و لشکریان و آلات و ادوات برو از وی دریغ نخواهد
آنحضرت بار دیگر نظر التفات بر احوال سید خواجه انداخته [?] ایلچی این نوکر را [?]
کرد را رد و بود بپیش او فرستاد و بعنایت و لطف خسروانه نوید داد و بانجاح ملتمسات
او وعده داد و چون شقاوت ازلی دامن گیر وی شده بود کمر مخالفت از میان نگشاد
و جوش منازعت از سر بیفکند و چون سایر انکه صورت اصرار و تمرد و استکبار معلوم رای
عالم مقدار گشت آتش خشم زبانه بفلک اثیر کشید و اردوی اعلی از قریه خرجرد در حرکت
آمده بموضع ناقوتر نزول فرمود و در آنجا بمسامع جلال رسید که سید خواجه عنان عزیمت
بجانب قلعه کلات تافته است بداعیه آنکه در آن حصن حصین تحصن نماید و در این وقت
بهمونی بخت و اقبال امرا از آن کافر نعمت روی گردان شده پناه بدرگاه عالم پناه آوردند
ملکانه خلعت عفو و اغماض ارزانی داشته همه را در ظل عنایت و احسان ماوی داد و رایات
نصرت شعار چون بمشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیة رسید حضرت
خاقان سعید شرایط زیارت بجای آورده سادات عظام را تفقد و دلجویی نمود و فقرا و
ارباب احتیاج را بنذور و عطایا بنواخت و از آنجا عازم مرغزار رادکان شد و در آن
فضای دلگشای خاطر انور که جام جهان نمای عنایت است از آن صورت پذیر گشت که خواجه علی [?]

رفته بود باز آمد و بعرض پادشاه انجم سپاه عرضداشت مصحوب او گردانیده بود مضمون آنکه چون از زمان
بارگاه فلک اشتباه باین ولایت نرسند و در مهلات بر ثبات قدم باشند چون ملتمسات بعز پادشاه
مشتمل بر گستاخی بود حضرت خاقان سعید متوجه استراباد شده هر چند جهت کرمها اندک مسافت قطع
میفرمود و در رفتن مسارعت نمی‌نمود او لغران که خسرو سیارگان سایه وصول ببرج میزان
افکند پادشاه کامران بجلگاه مازندران درآمد در اواسط ربیع الآخر بنواحی قلعه شاسمان
نزول فرمود و باینجهت چون از قبل پیر پادشاه والی آنجا بود در دوازه سرکشید و چون مهم استراباد اهم
والی بود خاقان سعید بآن قلعه التفات نمود بیت لشکر شاه جهان کار بخصمان ضعیف
حیف باشد که شود ملتفت جنگ و جدال ‌ ننگ بار و بود آن قوم که عصفور کشند ‌ عار شیران
بود آن قوم که گیرند شغال ‌ سپاه ظفر نشان بجانب استراباد روان شدند و قراولان در خراسان
بیکی بجو رسیدند و پیر پادشاه باسپاهی بیرون از قطرات امطار و اوراق و اشجار ظاهر استراباد
معسکر ساخته بود و چون موکب همایون بموضع سیاه بلاد رسید چنانچه عادت لشکر آت
حکم شد که بساقیان بیرامون اردوی اعلی خندق کنند و مردم بکار مشغول بودند ناگاه
پیر پادشاه سپاهی چون عنبر و لاله درع بتن … وخفتان لعل پوشیده و مانند برگی خود
زر بر سر نهاده و بیکبار تیغ خلاف کشیده از بیشه بی اندیشه بیرون آمدند بیت
چو آمد سپاه از خانه بیرون ‌ زبان تیغ روان شد بجو کردون ‌ میان کو سپاه بود لشکر
جو دریغ تنگ مانند لخش جان آمد همین لشکر با انبوه که گرد را دشت کرد در دشت را کوه
در قول بود و شمس الدین و شیر علی و دیگر مردان در جوانغار و امیر سید خواجه و امیر عبدالصمد و سید
شمس الدین در برانغار و چون لشکر خصم نزدیک رسید سپاه منصور ترک خندق کرده در روی
ایشان صف آرای گشتند و از برانغار میرزا عمر بهادر و امیر یوسف خلیل و امیر جهانملک حملهای
مردانه کردند و از قول امیر علی ترخان و سایر ترخانیان که در هشت تاد سینه مورد … مادام
برد و خندی روی بدشمنان نهادند و از جوانغار میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک و امیر حسن
بتیغ آسمان رنگ که اجل در صحیفه کوه هر شب جهره بودی فسانه روند و بسحر پدید آورند و هر دو
چون دو کوه فولاد و دو دریای مواج بهم رسیدند و تیغ و تیر و گرز و شمشیر بضربات هم مشغول
بیت بجنبید هر دو سپاه گران ‌ تو گفتی که شد کوه و بیشه روان ‌ دو رویه چو جنگ اندر آمد سپاه

یکی ابر کوهی

یکی ابر کوهی بر آمد سیاه ‌ که باران آن بود شمشیر و تیر ‌ و ز و گشت عالم چو دریای قیر
ز پیکان فولاد و پر عقاب ‌ سیه گشت رخشان رخ آفتاب ‌ عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم
پادشاه هفت کشور وزیده پیر پادشاه با صد گونه حسرت و آه عنان از معرکه بر تافت و چون
برق و باد بجانب بیشه و جنگل شتافت و بهزار مشقت از شامت در هم خود را بخوارزم افکند
و سید خواجه و عبدالصمد راه دز بر از پیش گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام
خواهرزاده سید خواجه التجا بدرگاه عالم پناه آوردند و بعنایت و عاطفت اختصاص یافتند و ممالک
مازندران در تحت تصرف پادشاه کامران آمد و لشکریان از کثرت غنایم کام دل بسا دو بحار استغنا
کشیدند و آوازه این فتحنامه در اطراف و اقطار بلاد و امصار شیوع یافت و پادشاه معدلت شعار
آتش خشم جهانسوز را بزلال لطف و احسان تسکین داده رقم عفو و اغماض بر جرایم و آثام و اهالی
جرجان کشید و سید عز الدین هزار جریبی که از کبار سادات بمکارم اخلاق و محاسن صفات اتصاف
داشت و بجسارت و استحقاق بحکومت و دارایی آن مملکت اشتغال میفرمود برادر خود با تحفهای پادشاهانه
بپایه سریر اعلی فرستاد و او بوسیله امرا و ولات نان بسعادت بساط بوس فایز شده تحفه آورده را
بموقف عرض رسانید و در مجموع آن مملکت خطبه و سکه بنام و القاب همایون زیب و آرایش یافت و
حضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله صدر را برسالت ساری نامزد فرمود و او بر
فرمان بر موجب مضمون شرایط سفارت بجای آورد و انجا مرتضی ممالک اسلام رضی الله سید
مرتضی مبانی عهد و پیمان موکد بایمان ساخته که مدة الحیوة راه موافقت سپرد و سر موی بمخالفت
جانب نگارد و خدمت و رعایت بسیار فرمود مشنو و کسیل کرد و همچنین مولانا ابراهیم صدر
علیه … برادر سید عز الدین هزار جریب رفت و ایشان نیز میثاق بسته شرایط خدمتکاری
بجای آوردند و چون ولایت مازندران مفتوح و مستخلص گشت و در آن دیار مخالفی و منازعی
نماند عاطفت پادشاهانه زمام حکومت آن دیار را در قبضه اقتدار میرزا عمر بن میرزا میرانشاه نهاد
بالفرح … از ذوق و تقدیر … نماید و شاهزاده مسند شاهان ذو اقتدار قرار گرفت و همچنین ایالت
ولایت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و باورد و خشابور و سبزوار و مجموعه ضمایم و ملحقات
بدری سماء خلافت میرزا الغ بیگ مفوض گشت و رایت نصرت آیت بعزم دار السلطنه هراة در حرکت آمد
و در این اثنا بمسامع علیه رسید که امیر موسی که کوچ خود را بخوارزم فرستاده و از پی متعاقب

خواهد نمود لاجرم فرمان قضا امضا نفاذ یافت که امرا مقید ساخته بهرات رسانند بندگان درگاه بدان موجب
عمل نموده آنحضرت در جمادی الآخر دار السلطنه هرات نزول فرمود و در آن ایام در بلاد خراسان
عموماً و در شهر هرات خصوصاً قحط و عسرت روی نمود که هرگز قریب بان واقع نشده بود جامه کهن
کنده بو[ر]ینشی عبه میان کیکی رسید و غلا نیز از نان بی بار شده بجان امان یافتند **ذکر مخالفت
و عصیان میرعلی و شهادت میرزا ابو محمد باراده ملک بی بنیاد** میرزا ابو محمد طفل صد خمیر را جهانگیر بن علی
را از حضیض خمول باوج قبول رسانیده بایه قدر و منزلت او تا اوج عیوق بکذرانید و آنحضرت
در تنسیق امور ملکی و مالی بر سبیل استقلال شروع در پیوست و جنان صاحب اختیار مطلق شد که دیگر
هیچکس را وجود و اعتبار نماند و شاهزاده بکلی از تنظیم مصالح مملکت اعراض نمود و مجلس بزم را
بر میدان رزم برگزید و با دلبران پریپیکر بخلوتگاه عیش و نشاط خرامید و صبوح را بغبوق و غبوق را
بصبوح پیوست و این معنی سبب زیادتی تمکین میرعلی آن شد و جون اشتغال شاهزاده در آن کام ناهی و
ملاهی از حد اعتدال در گذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت پدید آمد و هوس استبداد و خیال استقلال
در دماغ میرعلی آنجای کرفت و جون از معتمدان شاهزاده را بطریقی که توانست برنجانید و بعضی را یار و مساعد خود
مضمون کلمه و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤلا از خاطر باک محو کرد و در جمادی و ماه مبارک رمضان
میرزا ابو محمد در مراسم دل شیع امارت و استعفار او وهم بوده آن بی باک عذار با طایفه از اشرار بی امن
سراپرده شاهزاده سالخ قم درآمدند و اکثر الجمعی از خواص که قران شربت شهادت جشانیدند
و او را بخلعت عاقبت [illegible] بوشانیدند ماه تمام ملک بزیر نقاب شد آبحیات دولت جشمه سار
ماتم سرای کشت سیه جهان بین وفتح القدس تغره آفتاب شد و میرزا سید احمد بمراسم درویشی عار نرود
از سوانح حالات ملکدار متوهم شده بدرگاه عالم پناه آمد و شرح حادثه را معروض داشت و آنان با جبر مرید اعلی
کردانیدند او حزن و الم در فضای سینه بی کینه حضرت خاقان سعید بارگشت و قلق و اضطراب
بسیار کرد عاقبت بقضا رضا داد و کردن تسلیم نهاد لا مرد لقضاء الله و لا مانع لحکمه و امیر مظفر
و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان بر مقتضی فرمان واجب الاذعان در ملازمت میرزا سید احمد
مرکب بجانب بلخ روان شدند و مقارن آن حال بمسامع جلال رسید که اسپهبد عمر بر جمعی عربیان
و سیستانیان فراهم آورده در حدود و عوبقته و فساد اشتغال دارند و آنحضرت در عشر آخر
رمضان متوجه اسفراین شد و امیر حسن جاندار و امیر جهان ملک را بدفع شر اسپهبد نامزد فرمود در

و در اوایل شوال عسکر ظفر قرین و اقبال خود مراجعت نمود اسپهبد جون از توجه و وصول سپاه ظفر پناه
آگاهی یافت عنان بباد یه فرار تافت و امرا جهات او را غارت کرده مواشی او را بتاراج بساحت هند
و ولایت مضبوط ساخته باز آمدند و میرعلی بعد از قتل میرزا ابو محمد بر مسند حکم و بادشاهی نشست و
مملکت وسیع عریض در تحت تصرف آورده و بنا دست کرد و هر جند کردن افرازی کنده عاقبت بر سر
خویش بازی کند و بر وی پوشیده شد که مکر و غدر بادولتی و غریب و بی نوایی را استطاعت
بلند شد و آتش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید اشتعال یافت خواست که بر سر آن بدکیش
تیره روی لشکر کشد که ناگاه خبر رسید که میرزا عمر میرزا معز الدین بیر ابو شاه از راه طغیان و
عصیان عازم خراسان است **ذکر مآل و حال امیرزاده عمر و انتقال او بعالم دیگر**
ای هر دم از جفای تو جدا اغمی دیگر عالم زتو خراب و تو در عالم دیگر جون میرزا عمر
بصر بر ملک مازندران تمکن یافت نوکران و ملازمان خود را باقطاعات و سیورغالات
بنواخت و طوایف مختلف در ظل رایت او مجتمع گشتند و خاصه او تجدید نظام و انتظام کرد
و لشکری بعدد وحد رعب فرستاد و هر ابهامان مغول را که با اغرقی میرزا ابابکر بوده اند کوجانیده
بمازندران آورده اند و شیخ حسن حنفی و جمعی دیگر که ملازمت امیرشاه ملک مینمودند از
خدمتش اعراض نموده بمیرزا عمر پیوستند و گفتند که سپاهیان خراسان از امیرشاه ملک آزرده اند جون
حتی ملک خراسان سایه وصول بر آنجا انداخت و مجموع ایشان از امیرشاه ملک روی کردان
شده بر سبیل طوع و رغبت بدین جانب آیند و بسبب این معانی داعیه تسخیر خراسان از
خاطر میرزا عمر سر بر زده حقوق ابادی و احسان حضرت خاقان فراموش کرده رایت خلاف
جب را باب کوکان کذشته آمدند در خراسان فکند بر ساختن امیرشاه ملک ازین حادثه
آگاهی یافته فی الحال مرغی ملتدبر قهر جلد بیش نوشیروان و کیقباد به بهاد فرستاد و جون خبر
میرزا عمر بسامع علیه رسید یکی از مقربان در خلوتی با حضرت خاقان سعید گفت که جدا [illegible]
که میرزا عمر بدرگاه عالم پناه آمد گفتم که قابل اعتماد نیست جه باید در وی در وفا نکرده باکرد وفا
کرد که با ما نکرد و شنیده باشی من الثقات نفرموده بود و عاقبت نتیجه این داد آنحضرت در جواب
فرمود که با او بد نکردیم و شقاوت و مذلت و سعادت و سلطنت در قبضهٔ اقتدار او است
جل جلاله مملکت از هر که خواهد بستاند و بهر که خواهد دهد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک

ممنون شاه شده را هیچ جز اختیاری نیست ع بقا بقای خدای است و ملک ملک خدای لاجرم چون این حسن
عقیدت و صفای طویت شهریاران را حلقه اطاعت او در کوش کرده غاشیه متابعتش بر دوش کرفتند
القصه حضرت خاقان سعید در هشتم شوال محفوف بتایید و نصرت لشکر آورده از دار السلطنت
هرات لشکر بجانب ادلات کشیده و امیر یادکار شاه از صدمات او کریخته و با امیر مضراب پیوسته خبر
خاقان سعید فرمود که امیر مضراب با لشکرها در کنار آب مرغاب بنشینند که حالا رایات فتح آیات
متوجه دفع میرزا عمر است و در این اثنا مهد علیا خانزاده از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی
بهادر را همراه آورده بود و در فاتحه این سفر که چنین مسرتی روی نمود ارباب کیاست و فراست و منهزم و
ظفر پادشاه هفت کشور داشتند و آن حضرت نیز تفال نمود و طوی بعظمت ترتیب داده ایشان را نوازش و مرحمت
کردانید و اعلام ظفر فرجام متوجه جانب ماشد و در نواحی ... فریقین را اتفاق ملاقات افتاد و
چون لشکر منصور دست داد چه که تولجی که قلب میرزا عمر با او منتظر بود صفها شکسته بخدمت خاقان
سعید مبادرت نمود دیکران که این صورت مشاهده کردند از اطراف و جوانب پریشان کشتند و میرزا عمر با معدودی
اندک بخوف جان روی بیابان فرار نهاد و بمقتضی الحق یعلو و لا یعلی حضرت خاقان سعید غالب آمد
غنیمت فراوان بدست لشکریان ظفر نشان افتاد حضرت پادشاه سجود شکر ملک ذو الجلال بجای
آورده امیران را در ظل عنایت و احسان خویش ماوی داد و این فتح نامدار در روز دوشنبه تاسع ذی القعده
سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و فتح نامها باقطار بلاد و امصار روان شد و عرصه خراسان از آن
اهل تمرد ایمن کشت و خاطر اهل دانش که مشوش و پریشان بود ساکن و مطمئن کشت سواری از اردوی
همایون بجهت مژده فتح عازم هرات شد و مهد علیا که از پی آن معنی متوجه آنصوب شده بود
رباط تومان آقا که قصبه کوسویه است رسید و سوار را ... بمهد علیا بیکان پیش سوار رفت
و کفته این برای همان کار فرستاده اند اما پای من بدرد آمده و دیر زودی نمیتوانم رفت و سوار این
سخن را از اعیان باور کرده در رفتار زیاده تعجیل نمود و مهد علیا خلعتی داده از آن شهر در آمده خبر فتح رسانید
و خلایق از نقد و جنس چندان بمژده بر او نثار کردند که مدت العمر بی نیاز کشت و حضرت خاقان سعید بتجدید
میرزا الغ بیک را بحکومت بعضی دیار خراسان و مازندران نصب فرمود و شاهزاده هم از آنجا متوجه طوس شد
و رایات نصرت شعار عنان بسر بر دولت باز کشت و در منزلی امیر جوکی قاصدی از کرمان رسید عرضه داشت
که امیر جاکو جاکو با اتحاد میرزا اسکندر همچنین کرمان اختیار کرده و هم در آن منزل نوکران امیر مضراب میرزا عمر را کرفته حوالی

مرغآب کرفته بودند با زخمی سخت و بدیکران باز دو بخدمت رسانیدند بعد از چند روز بحکم
خوب عنایت فرمود و طبیب و جراح حاذق سعی نمودند فایده نداد و از هاتف غیب شنیدند که بیت
جهان رباط خرابست در کذرکه سیل ¤ کسی بمرکب بیک منزل شود معمور ¤ و در آنجا با صد حسرت و آه
زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون برد بیست و پنجم ذی القعده او را در مزار فایض الانوار امام فخر الدین
رازی دفن کردند و حضرت خاقان سعید در اوایل ذی الحجه بمستقر عز خویش باز کشت و در تضاعیف
این حالات از پیش امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جلناد که بدفع فتنه ملک صالح بیسر ملک
اسمعیل و اسپهبد غوری که در زمان ملوک کرت حکومت فیروزکوه تعلق باجداد او میداشت پیش
از این بآنسر زمین رفته بودند قاصدی آمده عرضه داشت که امیر اسکندر که اعداد در غلبت کثرت اند
بنابر علت حزم و احتیاط نزدیک ایشان نرفتیم هر جا اشارت شود بدان عمل نموده آمد آنحضرت امیر سید احمد
ترخان و امیر فرمان شیخ را با لشکرها تمام بمدد ایشان روان فرمود و امرا بیکدیکر پیوسته بر سر یاغی
رفتند محمد اسپهبد بکریخت و ملک صالح کرفتار کشت سپاه منصور با غنایم بسیار مراجعت نموده
ملک صالح را بدرکاه عالم پناه آوردند و بحکم سیاست حکم بصلب او فرمود و خود نخل بلا بار بر سر ساختند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ و کرفتاری پیر علی تاز بعد از آنکه خواسته بود که

نزد کابی بلخ حضرت خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمائه با لشکرهای از پیلاد بادغیس
جهت انتقام پیر علی تاز متوجه بلخ شد و چون خطرا اند خود از قدوم شهریار دنیا بخرجس بن کشیدند
بسامع علیه رسانیدند که آن غداران بکار حرات نموده نایب خطیب پیش آمده است و در منبر نام خطیب
خنسشند و موکب همایون از اندخود نهضت نموده چون بدو که رسید از جانب بلخ و اندخود جحون
و بعضی نوکران میرزا پیر محمد عرضه داشتند که چون پیر علی تاز از توجه سپاه ظفر شعار خبر یافت عنان
بر بیابان او باد و فرار تافت و آنحضرت میرزا سید و امیر احمد یادکار شاه ارلات و امیر نوشیروان برلاس
تکامیشی چند تن روان فرمود و امرا پر سر پیر علی تاز رفتند بعد از تعلیل و تدبیر طویل از دنبال پیر علی تاز آنجا بیرون رفته
و احمال و اثقال لشکر منصور بدست جریک منصور افتاد و از جمعی که با پیر علی تاز بوده نعره که داد توفیق
رفیق کشت پیاپی بر پای علی بشتافت و خلعت امان یافتند و چون بحمای چتر سلطانی سایه عنایت بر سر اهالی
بلخ انداخت امرا که تکامیشی پیر علی تاز رفته بودند او را از ولایت بیرون کرده مظفر و منصور مراجعت
نمودند و در این اثنا سلطان محمود بیرغ امیر کیخسرو و ختلانی از ختلان و خواجه علی تبر الجایتو حاکم کوراری

بترکات فرستاده بوسیلهٔ امرا معروض داشته و حضرت خاقان سعید امیر عبدالرحمن بن رود امیر قند
کرده اند واذا بجا امرالله داد فرستاده بعلم داد برهان عهد و وفا بیم که دستیم بدوست
وامرا رفته با امرالله داده ملاقات کرده انچه کفتنی بود کفتند و مراجعت نموده بعز بساطبوس کامیاب افراد
کشتند و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر عبدالرحمن ایلچی استعداد و بیلاکات بسیار روانه
داشت و بتجدید قواعد الفت و مودت تاکید یافت و در اثناء این اوقات بمسامع جلال اعلی رسید
که بیر علی تاز دیکر انالک نشسته است فرمان عالی نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر
شیخ لقمان برلاس و دیکر بهادران ضیغم افتراس متوجه آن صوب شدند و حکم شد که قلعهٔ هندوان
بلخ را که حضرت صاحبقران در بدایت سلطنت خرابی آن فرمان داده بود بحال عمارت باز آورند و
قلعه در اندک زمانی معمور شده و عنایت خسروانه ایالت ولایت بلخ را بمیرزا قیدو که خلف صدق
میرزا محمد جهانگیر بود تفویض فرمود و امیر شمس الدین اوچ قرا و توکل برلاس را پیش او باز داشت و فرمان داد
که امیر جهان ملک در بلخ چندان توقف نماید که میرزا قیدو بهر چه کوید تمکن کرده و فتح ایتر بعزم معاودت
در حرکت آمده در شبرغان نزول فرمود و اشارت علیه بجهت آن قلعه صدور یافت و عنایت پادشاهانه
خطا انخود را بتمام سورغال با میر احمد ترخان که برادر مهد علیا کوهرشاد آغا بود ارزانی داشت و موکب همایون
قطع مسافات نموده در یازدهم ربیع الاخر دار السلطنت هرات را بوجود خویش مشرف و مزین ساخت و امرا
که در عقب پیر علی تاز رفته بودند بعد از طی منازل و مراحل او را دریافتند و نایرهٔ قتال و جدال افروخته
پیر علی لخطه پای جلادت بیفشرد و چون صولت دلاوران رزم آزمای مشاهده کرد چاره جز فرار ندید
رخسار امید بتیغ و حشم اهل جرم روی بعقبه هندو کش نهاد و امرا عظام مظفر و منصور با غنیمت تمام
مراجعت نمودند و از قضای الهی امیر علی بیک بکاول که نوکر بیک حضرت خاقان سعید بود در آن معرکه
شهادت یافت و فرزند خود را امیر عبد العلی در ملازمت آنحضرت بیادکار کذاشت و مدتها امیر عبدالعلی
در سلک معتبران درکاه انتظام داشت و امیر جهان ملک باسامان مهمات ولایت بلخ نموده و بعضی
مفسدان را کوچانیده متوجه دار السلطنت هرات کشت الحکم لله الملک العلی الکبیر ذکر لشکر کشیدن
حضرت خاقان بجانب مازندران نوبت ثانیه چون شهریار عادل کرد از تمشیت بلخ در ضمان تایید ذوالجلال
ملک جی اکبر بدار السلطنت هرات حمیت عن الحدثان معاودت فرموده فرستاده معینت السلطنت و الدین
میرزا الغ بیک کورکان آمده عرض داشت که پیر پادشاه که از نصیحت جویان مصون کردیده بجانب خوارزم

رفته بود کوهی ازمردم جوی قربانی و توکل و غیر ذلک جمع آورده روی با استرآباد نهاده است و آن حالت
هنوز مجاهره قلعه آن اشتغال دارد و شمس الدین علی جشید فاروق که کوتوال انجاست در مضیق دهشت
مانده بیم خطر عظیم دارد و چون بر تو شعور حضرت خاقان منصور بر این حادثه افتاد حکم فرمود
که امیر مضراب با فوجی از لشکر ظفر انتساب بر کوهستر و سجستان رفته در آن نواحی فساد کند
و از آنجا و دیک برجس باشند و ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان را نصبط هرات بازداشت
و امیر مرک سر نیابت او باز داشت و موکب همایون از دار السلطنت هرات نهضت نموده سوضع فرزنو
که جناب فضائلمآب سید فضل الله زاد کانی پیوسته آن امشب توی نوشت و هر که بجای
او حرف میم با بر زبان می آورد و داب آن سبکتاد محل نزول همایون کشت و در قصبهٔ
کوسویه فرمان واجب الاتباع صدور یافت که هر طایفه از امرا و لشکریان در دو لشوی اعیر حسن
جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علی بیک و امیر محب شیر برادرزاده و بحوالات
در حرکت آمدند و حضرت خاقان سعید راه جام و مشهد اختیار فرمود و امیر شاه ملک بدین حدود
مشهد مقدس شرف زیارت طوس دریافت و آنحضرت چون در مشهد نزول فرمود بوظایف امام هشتم
علی ابن موسی الرضا قیام نموده و از مشهد برادکان رفت و میرزا الغ در قصبه جرجان تقبیل انامل
فیاض فایض کشت و در موضع خولجه قرابیر شیخ لقمان برلاس و امیر یادکار شاه ارلات و امیر ملکیم
کوکلتاش با جریک باد غیس و سرخس و مرو و ماخان یاردوی فیروزی نشان پیوستند و دین
ولا ابومسلم پسر اوچ قرا از جانب مازندران رسید و عرض رسانید که پیر پادشاه از آوازه توجه
لوای ظفر پیما فوارد بر فرار اختیار کرده و زوال و آنجانب رستم عادکریخت و موکب همایون در حرکت مسافت
نموده و مسافت بیموده ما عیصهٔ توق ظفر پیکر شهریار نیکو نهاد از افق استرآباد طالع شد و دیگر بار ممالک
مازندران در ضبط و تصرف بندکان درکاه عالم پناه آمده محفوظ و مضبوط کشت و کوتوالی
قلعهٔ استرآباد بر ابولیث و قلعه شاهان بعد از عمارت بر شیخ سلطان مقرر شد و امرا بر او ندید
که خسرو کیتی ستان قشلاق در مازندران کند و در این اثنا جناب سیادت مآب امیر غیاث الدین هزار جریبی
بسعادت ملازمت استسعاد یافت و بر حسب فرمان خطه دامغان با سیم سیوره الحال بحد تخش تفویض
نبکی رفت و حکومت دیار مازندران بین کاشتکان میرزا الغ بیک مفوض آمد و چون خاطر خطیر از صها
و تحقیق احوال رفت باز پرداخت رایت سعادت برافراخت و لشکرکشان از جانب خسرو آن مرد

در تاسع ذی قعده دار السلطنهٔ هراة از مقدم فرخندهٔ آنحضرت زیب و آرایش یافت ذکر عصیان
امیر جهان ملک و آوردن او نقش خود را امیر جهان ملک بن ملکت از قبیلهٔ قوچیان بود و از زمان
صغر سن بملازمت حضرت شاه رخی قیام مینمود و بواسطهٔ حسن عبودیت روز بروز تقرب و ارتفاع
او سمت تضاعف می پذیرفت و مرتبهٔ او می افزود و چون امیر سید خواجه از درگاه عالمپناه دور افتاد
منصب او بر جهان ملک قرار گرفت و در رتق و فتق و قبض و بسط مهمات ملک و مال الیه
بود و معول الاعلیه گشت و از نشاء شراب دولت خسفی عظیم بر دماغش راه یافت تا ارادهٔ استغنا
بنیاد عبودیت کرا نمود روی از متابعت حضرت خاقان سعید بر تافت و یکی از اسباب عصیان و
دیگر امرا آن بود که خواجه غیاث الدین سالار که صاحب دیوان ممالک بود نسخهٔ تقریری بر ترتیب
ساخت و باسم تفریق هر یک از بر کشید که از دولت مبلغی بر قرم و هر صبح از اشتر مرغی و هر گوسفندی
نمه و هر چوب لخوصی و هر کاهی دیگری در تحریر خویش نموده و این همه مبالغه نموده هر یک
که از انجا حاصل شده بود دیناری اعتبار کرد و در آن سال احتساب قیمتی تمام داشت و چون
آن کوش همایون رسید بعضی از ارباب مناصب و اعیان درگاه که از خود بهره نداشتند متوهم شدند
که مبادا از دیوان حواله فوق الطاقه رود و بی مرضی باید کشید و معه ذلک حساب خواجه
مقتضی آن باشد که جمعی امرا نامدار تخاطر بر آن قرار دادند که نسبت حضرت خاقان سعید قصدی اندیشند
جنابجه امیر جهان ملک با اقربا و امیر حسن جاندار و حیدر شیخ یوسف خلیل و سعادت و تیمور تاش و
بهلول بن تیمور تاش و سلطان بایزید و عثمان و غیرهم در این اثنا با یکدیگر عهد و میثاق بستند
و چون همت آنحضرت در حفظ و حمایت پادشاه ذو الاقتدار بود همهٔ این بنیاد معلوم
امیر مضراب را که در این اوان از سیستان آمده بود جهت دفع این فتنه طلب داشت امرا عاصی را
که صورت مواضعه ایشان بسمع اشرف اعلی رسیده خواستند که با لشکری که در این اوان نامزد سیستان
شده بود بپیوندند و ایشان را در این امر با خود متفق سازند و با مضاء این عزیمت بجانب حرکت
نمودند و حضرت خاقان سعید با طایفهٔ از بهادران ظفر کردار که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند
سوار شد و امیر مضراب عاصیان را در یافت جنگی عظیم دست داد و رسیده الیه
رسید از ابشیر و آن که نشسته آن ساختند و افواج
حشم که نامزد سیستان گشته بودند فوج فوج بموکب خجسته پیوستند و عاقبت آن قوم
روی بانهزام نهاده

روی بانهزام نهاده هر یک بطرفی جستند و لشکر منصور ایشان را تعاقب نمودند سعادت بی دولت
و برادرش احمد قوشان امیر حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته پیش حضرت آوردند و سعادت
بیاسا رسید برادرش احمد خلاص شد و جهان ملک بماخان افتادند امیر هردو
را گرفته مقید ساختند و از هراة گردانیده و آمده حضرت خاقان سعید را
از این معنی خبر داد و آنحضرت ایلچی فرستاده که هر جا که رسیده باشند کار ایشان آخر سازند و در
درجهٔ باهل عصیان رسید فرمان داد و هم آنجا از شربت فنا چشیدند و امیر حسن جاندار
و حیدر شیخ یوسف خلیل بجانب طبس و قهستان که سیورغال ایشان بود گریختند امیر حسن صوفی ترخان و
و را تعاقب نمودند و ایشان از بیابان بیرون آمده باصفهان پیش
میرزا رستم بهادر رفتند و سلطان بایزید در حوالی جام گرفته بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان
بجان امان یافت ذکر مخالفت کار بیرعلی تاز و دفع شر او بعنایت ذ
بیرعلی چون از صدمات لشکر منصور جان از ورطهٔ خوف بخوارزم بیرون برد باز در مقام
فتنه و فساد آمده بایزید بورلدای را با خود متفق ساخت و از شاهان بدخشان استمداد نموده
لشکرهای پراکنده جمع آورد و داعیهٔ تسخیر بلخ از باطن با ایالت سر بر زد و میرزا قیدو بهادر
او اطلاع یافته ایلچی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و صورت حال باز نمود و آنحضرت امیر شاه
ملک و خضر خواجه و عثمان تواجی و جمعی دیگر از بهادران با لشکر گران بطرف بلخ روان فرمود و بیر علی
تاز بکثرت سپاه و بسیاری الات حرب مغرور گشته قدم جلادت پیش نهاد و هردو فوج
نواجی قبة الاسلام بلخ بیکدیگر باز خوردند و دست جراة از آستین جلادت بر آورده نایرهٔ قتال را
التهاب دادند و شامت کفران نعمت بر صفحهٔ احوال بیرعلی تاز ظاهر گشته پشت از معرکه بگاشت و
هر چه همراه داشت بغرورت بگذاشت و اهل بدخشان بولایت خویش گریختند و سرداران هرات چون
دفع بیرعلی تاز بساط مشورت ممهد داشته با یکدیگر گفتند که تا این خیر مایهٔ فساد در میان خواهد بود
با پادشاهان عناد خواهد ورزید و از این سرچشمه فتنه و الم بما خواهد رسید وظیفه آنکه پیش
از وقوع حادثه کار او را ... آن نتوان کرد شرایع الانحو با انکیم لا جرم اتفاق نموده خون او را بریختند
و سر جمعی از امرا که هوس کار او داشتند از بدن جدا کرده بدرگاه کردند و بدرگاه عالمپناه فرستادند و آشوب
و شورش آن شقاوة فرجام تسکین یافت ذکر احوال مملکت تبریز و آذربایجان بعد از حادثهٔ میرزا ابابکر

کوتوال یک گذاشته بود

چون میرزا ابابکر در تبریز شنید که شاهرخ کان قصد الغرق او کرده اند محمد دوانی و زین الدین قزوینی
جهت محافظت تبریز بگذاشت و بجانب عراق توجه نموده و ایشان مبلغی خطیر برای عمارت ربع و باره آن
بجاره ستانیدند و شیخ قصاب که مقاطع شهر بود طبل و علم ترتیب داده سر برگاشتگان میرزا ابابکر فرو
می آورد و امیر بسطام جاگیر در اردبیل خبر یافت به تبریز شتافت متوجه آنجانب شد و بتجدد دعوی
اظهار کرد که از قبل امیر شیخ ابراهیم شروانی می آمد محمد دوانی که از جهت صاحب اختیار بود باستقبال امیر
بسطام روانشد و امیر بسطام بشهر درآمده رعایا را استمالت داده داروغگان را باطراف فرستاد
و نویسندگان را تعیین نمود و مال بر مردم شهر و الوکات حواله داشت و بعد از تحصیل بر ملازمان خویش
قسمت نموده و چون چند روز از حکومت بسطام بگذشت خبر رسید که امیر شیخ ابراهیم شروانی از آب
کر گذشته متوجه این صوب است و خواهرزادگان امیر بسطام در خاطر شیخ ابراهیم جای گیر آید و عزیمت تبریز
نموده در اواسط ماه ذی حجه بشهر نزول فرمود و امیر بسطام بی جنگ و جدال ولایت گذاشته از راه
بجانب اردبیل رفت و در روز جمعه بیست و سیم ماه مذکور در مسجد جامع خطبه تبریز بنام شادی خان
پادشاه دشت قپچاق خواندند تا الجی ایلدگان بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل
روانه شد خواجه زین الدین قزوینی و خواجه محمد دمشقی و خواجه محمد دوانی از وی گریخته با امیر
شیخ ابراهیم با مردم آذربایجان زندگانی بر وجه احسن کرده و از قانون نصفت و عدالت عدول نمی نمود
و در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائة خبر رسید که گروه انبوه از اوباش و ترک به پیش سلطان احمد جلایر جمع
گشته اند و او را بر تصرف تبریز ترغیب می نمایند و در حدود تبریز استعداد مشغولی می فرماید همگنان
امیر شیخ ابراهیم فرمود که مدتها ما را با الوس خاندان طریق اخلاص و سلوک بوده و آذربایجان تختگاه آبا و
اجداد سلطان است و بنابر آنکه ظالمان تعرض برعایا میرسانیدند ما اینجا آمده بودیم و ایشان را از زحمت تولی خلاص
دادیم اکنون بجانب شروان توجه نمودیم و بولد بسطام جاگیر منصور و بهرام منصور که مقید داشت
پیش بسطام فرستاد و در آخر ماه مذکور سلطان احمد به تبریز نزول فرمود و خلایق از اطراف
فوج فوج روی بدو کرده شهر را آیین بستند و مردم ولایات بجهت او رسانیدند و مردمکان آن تو کم
سلطان احمد مدتها که بغربت کشیده و کوه و صحرا ... جنیده ترکات ناملایم کرده باشند دیگر
که قصیه برعکس نتیجه داده است القصه چون قاضی عماد الدین بتخریب قلعه النجق مشغول شد برسید که
این موضع را که مسکن اصلی ماست خراب کردی قاضی مردی فصیح دانا و سخن ور بود در جواب گفت

که چون امرا

که چون اعداء دولت بر ولایت استیلا یافتند و آن موضع حصین رصین بود بخواستیم که پناه ایشان
باشد لکنون که مملکت موروث تحت تصرف بندگان آمده اگر حصن باشد پناه روز آبادان سازم
و سلطان را این کلمات موافق مزاج افتاده بآب زر سطری چند بنده نوشته رقم آورده و مضمون آنکه
امرا و سرداران ولایت نخجوان و اران و مرند و خوی و سرحد آن احتشام یابند که قلعه النجق کردن
شان آن اهتمام تمام است خراب شده و مله معتمد قاضی عماد الدین را مقرر کردیم که آن قلعه را بحال عمارت
باز آورد و وظیفه آنکه از جمیع ولایات مصالح و هر چه مایحتاج آبادانی آن حصار باشد بحسب ترجیح قاضی
مذکور بدهند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و سبب خرابی قلعه النجق از آن بود که چون
دولت حضرت صاحبقرانی زمان آن قلعه مسخر شد و جهت نقد و غله فرمود مقرر شد که بمحافظت
آن قیام نمایند و ایشان را هر سه ماه میدادند و چون نوبت سلطنت میرزا عمر رسید و خلل فراوان
در قلعه النجق آسیب بسیار رسید قاضی عماد الدین بجهت لشکر چهار هزار دینار ... نقد
کرد و چنان نمود که جهت مستحفظان قلعه هر چند تخریب قلعه فرمان داد فی الجمله چون سلطان
احمد از امور ملک و اطراف تغافل مینمود و پیوسته بعیش و عشرت و کبوتربازی و ... زران
زیبا منظر مشغول میبود بدین جهت امرا سلطان احمد شیخ علی اویرات و امیر علی عرب کوه خاطر
بودند و همیشه آن منتهز شدند که مکتوبی بجانب میرزا ابابکر ارسال نموده اظهار طاعت کردند و شیخ حاجی
از قبل سلطان احمد جلایر بمحاصره قلعه سلطانیه اشتغال داشت مکتوبات در راه گرفته پیش سلطان فرستاد
و سلطان در حال شیخ علی اویرات را مقید ساخته امراء و فرمان برداران دیگر ولایت را اجازت داد که
بجاهای خود روند و شیخ حاجی رخصت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر متوجه تبریز شد سلطان احمد
ولایت آذربایجان گذاشته هر لشکر سان معاودت نمود و ذکر رسیدن میرزا ابابکر به تبریز در این اوراق در قلم
کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و ذکر سلطان احمد که بمصر رسید و مخالفت میرزا ابابکر و قرا یوسف
بر سطور خواهد گشت انشاء الله تعالی الا ابو بسیاق تاریخ چنان نمود که کیفیت حبس و خلاص شدن
ایشان از قید پادشاه مصر بر هیئت مقصود و مرام بیان نموده آید و من الله العصمة والتوفیق

ذکر قید شدن سلطان احمد و قرا یوسف بحکم والی مصر و شام و استخلاص ایشان از حبس

چون سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان از صدمات عساکر گردون مآثر حضرت صاحبقران ممالک ستان
پناه به پادشاه مصر بردند و آن حضرت بر ایشان ... باخبر ... پادشاه مصر فرستاد که اگر او عده ... عنایت

و بحسب ما صادف باید که سلطان احمد بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و قرا یوسف را بند نهاد
جدا کند چنانکه شمه از این معنی سبق ذکر یافت و چون پیغام حضرت صاحبقران بسمع حاکم مصر و شام
رسید سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را مقید گردانیده هر یک را در برجی از برج قلعه باز
داشت اما میان ایشان آمد شد و اختلاط واقع می شد و در آن هنگام قرا یوسف را پسری متولد
شد و او را پیر بداق نام کرد و سلطان احمد پیر بداق را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد
و دایه و پیش خود نگاه داشته بتعهد ایشان مشغول گشت و در اثناء اختلاط میان سلطان
احمد و قرا یوسف انواع حکایات و قصه میشود روزی سلطان با او گفت که اگر تو با ما عن صمیم القلب
مسعودی(?) بهم باین مرتبه سر از ربقه(?) بکردی و قرا یوسف بنا بر اختلاف مزاج و بر غرض سلطان داستان
راند آخر الامر با یکدیگر بعهد و میثاق بستند که اگر از آن ورطه خلاص یابند قصد یکدیگر نکنند
و مدة العمر با هم متحد و متفق باشند و تبریز از آن قرا یوسف و بغداد از سلطان احمد باشد و هیچ یک
متعرض ملکی دیگری نشوند و مدتی ایشان در قید و حبس روزگار میگذرانیدند تا خبر واقعه حضرت
سلطان مغفور رسید و از توهمی که داشتند ایمن شدند و شبی قرا یوسف در خواب دید که در مجلس
صاحبقران گیتی ستان حاضر ساخته اند و آن حضرت از انگشتری که در انامل داشت یک انگشتری بیرون آورده
در انگشت وی کرد علی الصباح قرا یوسف واقعه دوشینه را با سلطان احمد در میان نهاد سلطان
تحسین گفت که تعبیر خواب تو آنست که بر قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران پادشاه و فرمان
روا خواهی شد و در خلال این احوال بمصر خبر رسید که ملک الامراء دمشق حاکم بلاد شام را با خود متفق
ساخته سر از گریبان طغیان بیرون آورده است و شیخی خاصکی نیز که از اعاظم قوم بود از مرجند(?) با خود یار
گردانیده دم استقلال میزنند سلطان مصر با امرا و خواص مشورت فرمود و چون اطراف مشوش و … بود
و امر مخالفت صورت بسته بنا بر آن قرار گرفت که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان را از حبس
بیرون آورده تربیت نمایند و ملک فرج آن دو مرد را بالطاف و صنوف نوازش اختصاص داده
مقرر چنان شد که هر کدام از ایشان با پانصد مرد ملازم بوده باشند و ما یحتاج هر یک کس از اسباب و اسلحه
و زر نقد سلطان و قرا یوسف دادند و بحرخ بندگان و شاگردان از مردم سلطان احمد که در مصر بودند
سلطان خزانه مصر آنجماعت داد و بعضی از ایشان بنوکری مصریان و بعضی بحرفه مشغول گشتند و قرا یوسف
با پانصد مرد چنانچه خاطر او میخواست اسب و جامه و زر و جبه داده مرتب و آماده ساخت و مجموع مردم

خود را

مردم خود را بنظر والی مصر رسانیده عرضه داشتند که از احشام ترکمان دیگر سپاهیان جلد و مردم هنرمند
که ملازمت را سزاوارند اگر پادشاه ایشان را ملحوظ نظر عنایت فرماید بشاید ملک فرج ممنون شد
همه با اسب و سلاح مرفه و آسوده خاطر گردانید و هر روز که قرا یوسف سوار میشد جمعی کثیر در
غایت آراستگی ملازم رکاب بودند و غلبه ازدحام ترکمه بمرتبه رسید که هیبت و شکوه در خاطر
اهل مصر جای گرفت و روز بروز انتظام احوال قرا یوسف سمت ازدیاد پذیرفت و چون ترکمه
مردم بی باک بی سر و پا اند شعری از آن قوم در ضمیر ملک فرج و امراء مصر پدید آمد روزی پادشاه
مصر با خواص و امرا بمیدان رفته چوگان بازی آغاز کردند و قرا یوسف نیز با طایفه از ملازمان
خود مثل بیرم و سلطان خواجه و بایزید و اویس و قورچی و دولو موسی و دیگر جوانان بتماشا
کار مشغول شدند و با سلطان خوکجری که ابن بدیه مصر در مقام اظهار آمدند و سایر ترکمانان نظاره ایستاده
بودند امرای مصر را بمبالغه تمام اظهار جلادت موافق نیفتاد و گفتند که ترکمانان که نظاره ایستاده اند
از اسبان پیاده شوند و میدان از سنگ ریزه پاک سازند بر ترکمه این معنی شاق آمد چنانکه امرای
مصر در این باب مبالغه نمودند صد تن افتاد و از اسبان فرود نیامدند و در آن خاطر قرا یوسف
رسید که قصد که ایشان داشتند فی الحال سوار شده نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریب
باین ولایت آمدیم و پادشاه در باره ما عنایت و عاطفت فرمود اکنون بر حضرت پادشاه که توجه
میرویم و هر جا که هستیم دعاگوی سلطانیم قرا یوسف بعد از ادای این سخن از میدان بیرون رفته
روی بوثاق خود نهاد و ترکمه در عقب او تاختند و چون بخانها رسیدند اهل و عیال خود
برگرفته روی بولایت شام آوردند و رفتن ایشان معروض پادشاه گردانیدند که بعضی سلطان
باشد که طایفه چنان بی رخصت سلطان از مملکت بیرون بروند اگر مصلحت باشد جمعی ترکمانی بر عقب
دوانند دایم ملک فرج فرمود که این طایفه قومی مشهور بی باک اند و دست از جان برشسته اند
صلاح نمی بینید که هیچکس از عقب ایشان رود که بمساکن و مواطن خود بروند و ترکمانان صحرا نشین
وار روانه شدند و از حدود مصر تا کنار فرات مستحفظان طرق و امراء سرحد او که تولای … سر
راه بر ترکمه بگرفتند و قرا یوسف و نوکرانش در آنغوغا که غالب آمده مخالفان منکوب و مقهور گشتند
و ترکمان هر چه در راه می یافتند غارت میکردند القصه قرا یوسف بعد از قطع منازل بصحرای حلب
بجایی که در آمد میان او و ملک شمس الدین حاکم اخلاط تفلیس و آنحدود صلح اتفاقی تمام روی

نمود و قرا یوسف خود را با او داده چون میان ملک شمس الدین حاکم وان و سلطان ملک عز الدین هکاری
تمام بود ملک شمس الدین اغوا کرد تا قرا یوسف بر وان و سلطان لشکر کشید و دولت و خزاین و
اموال و اجمال آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج برفت و ایل و الوس ترکمان و خویشان و ابن اعمام
با او پیوستند و قرا یوسف قلعه اونیک در تحت تصرف آورد و کوکب بخت او روی بترقی
نهاد و آن زمستان در حدود داران قشلامیشی کرد اما احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از
رفتن قرا یوسف قلعه مصر را بر امرا روی اعتماد نماند و سلطان غیور دانست که آن راه دور و دراز
قرا یوسف بجرأت و جلادت قطع کند لاجرم بطریق درویشان اهل فقر بر آمده متنکر شده با معدودی
چند از مصر بیرون آمده روی بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رسید و از دیار بکر بحله رفت و در کوشه
بنشست و جمعی از اراذل و اوباش آمد شد بنیاد کردند و خدمتش را مخفی میبود و شب مخلصان و
متعلقان را بحضور خود می طلبید و بجانبهای جمعی که از ایشان خشنود نبود میفرستاد تا انواع جور و ظلم
بتقدیم میرسانیدند و آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب و عجم شیوع یافت و چندان آوازه
در بغداد انتشار یافت که دولتخواجه اینانق حاکم آن موضع را مجال توقف در آنجا نماند لاجرم دست از
حکومت باز داشته و از آنجا بیرون رفته بمیرزا عمر پیوست و بعد از یک هفته از رفتن دولتخواجه سلطان احمد
ببغداد در آمد قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء
و تذل من تشاء ذکر وصول میرزاده ابابکر بتبریز و جنگ واقع شده میان او و قرا یوسف
سابقا مذکور شد که سلطان احمد چون آوازه میرزا ابابکر بجانب تبریز شنید ولایت را گذاشته
متوجه بغداد شد از رفتن سلطان احمد میرزا ابابکر بعزم دار الملک تبریز از قزوین در حرکت آمد
و رخت اقامت اما تا بر ظهور نوایب از بیم ستور بیگانه و آسیب طاعون بقیه مردم تبریز از خوف قحط و مرض خوابش
گرفته باطراف و جوانب متفرق شده بودند میرزا ابابکر هیچکس را در شهر نیافت اظهار عدالت کرد و استمالت
نامها باقطار عالم فرستاد و فرمان داد که هیچکس متعرض رعایا نشود و مرحمتیکه در وجود او بود از زوایای
اختفا و آوارگی پیدا شدند فی الجمله چنانی در تبریز پدید آمد و میرزا ابابکر تا بکر داعیه آن داشت که
در عقب سلطان احمد ببغداد رود ناگهان بسمع او رسانیدند که قرا یوسف کوه سالار را غارت کرده است
و قلعه اونیک از دست دولتیای انتزاع نموده و گروهی انبوه از ترکمان و غیر ایشان پیش او جمع آمده اند
و دغدغه زیاده لشکر و جمعیت او در تزاید است و شاهزاده چون از تبریز و حوالی آن زیاده حاصلی ندید

فی الحال که این خبر شنید بعزم دفع قرا یوسف سرداران ترکمان را طلب فرموده مشورت با ایشان
گفت که چون قرا یوسف حشمی عظیم و لشکری فراوان جمع آورده متوجه آنجانب است وظیفه آنکه پیش
دستی نموده روی توجه بدفع او نهیم و قبل از آنکه بتبریز آید سر راه بر وی گیریم و همچنین قرا یوسف
و چون قرا یوسف جمعیت مخالفان استماع نمود دلیران و بهادران ترک را طلب فرموده با ایشان گفت که
ما را بر نهج آبا و اجداد خویش سلوک باید کرد و وظیفه آنکه متابعت ایشان بجای آورده تابستان
ییلاق و قشلاق الداق و دیم و زمستان قشلاق دیاربکر کنار فرات کنیم و ممالکی که ییلاق و
قشلاق ما نزدیک است مضبوط ساخته بدستور پدران خود کنیم و مقر یکرا نیم اکنون جمعی کثیر از
متعلقان ما در دیار بکر اند همین که باینجا رسیم پیش ما جمع آیند و چون مردم تجدید جمع آمده اند و
قرار و استقراری پیدا نکرده اند ما را با لشکری بمحاربه و قتال پیوسته نیست صلاح آنست که در دیار
بکر رویم سرداران و حضور در آنجا رعایا کند آنجا امرا و سرداران ترک گفتند اگر نوعیان دفع
و بهادران شجاعت دثار که حضرت صاحبقران کامکار ایشان را ضبط و ولایت اداران واداران
تعیین نموده بود و در تقید جهات انتظام میداشتند مقابله و مقاتله با آن جماعت مصلحت
نیست و اکنون از آن امرا صاحب وجود هیچکس نمانده و میرزا ابابکر طایفه ارازل ترک که
عنان اختیار امارت و مملکت بدیشان داده که تو این حال و رعایت نام و ننگ مطلقا وقوف
ندارند هیچ غم نیست و میرزا ابابکر اگرچه شاه و شاهزاده است و شجاع و دلاور است اما بیشتر اوقات
باعمال ناپسندیده اشتغال مینماید حالا که روز در زیر رایت فتح آثر تو مجتمع ایشان مردم کاری
و کرم و سرد روزگار چشیده مردانه پای ثبات و وفا افشرده در دفع مخالفان سعی و کوشش نماییم
و آنچه وظیفه مردی و مردانگی است بجای آوریم و تا جان در تن است روی گردان نخواهیم شد
و عار فرار اختیار نخواهیم کرد و ظفر و نصرت در مشیت حق است اگر همه بر وجهی که روی نماید آنچه
مراد دل ما عالم حقیقت و لجهت باری بتقدیم رسانیده باشیم قرا یوسف از سخنان امرا قوی
دل شده اظهار بشاشت کرد و سرداران استمالت داده گفت هر چه حق تعالی مراد از انی جاری
ملک و مال همه ایثار شماست مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا ابابکر شدند
و در اول یکمیان فریقین ملاقات واقع شد لشکر جغتای چنانچه شیوه ایشان است نبرد
جلادت بظهور رسانیدند و مردم ترکمان نیز پای ثبات فشردند و حمله ای بزرگ کردند و مقام

و ممانعت حکم ایستادند قرا یوسف نفس خود کوششهای بلیغ نمود و بیان صف اعدا در آمدن از
پیادگان سپاه جغتای شش کس از دست راست و شش نفر از دست چپ در آویختند تا خدنگ
از اسب بزیر کشند و او تازیانه بر اسب زده خود را از ان ورطه بیرون افکند و آن روز مقابله
و مقاتله از جانبین تا وقت عصر امتداد یافت بعد از ان هر دو گروه بمنزل استراحت معاودت نمودند
اما وهمی عظیم از تهور و جلادت سپاه جغتای بخاطر ترکمه راه یافته بود روز دیگر باز در برابر
هم صف آرای گشتند و از طرفین داد مردی و مردانگی دادند و لشکریان میرزا ابابکر جرأت و جسارة
نموده چند نوبت صفوف ترکمه را در هم شکستند و رسم ترکمان آنجا است که چون صفهای ایشان
شکسته شود باز مراجعت کرده بجای خود قرار گیرند و روز دوم وهم و خوف ترکمانان زیاده شد
لیکن اظهار تجلد نموده تا غایت شام بمکاوحت و ممانعت مشغول شدند و روز سیم ترکمه قضات
احتیاطی روی بمیدان ستیز نهادند و تنور حرب گرم گشت و در این روز میرزا ابابکر توجهی نموده او
داده آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال او ظاهر شد و مانند روزهای گذشته در جنگ اهتمام
نمود و قرا یوسف بکارزار میدان آمده روی بجانب میرزا ابابکر آورده با آواز بلند گفت که بواسطه تو تا
مادو کس خونهای ناحق بسیار واقع شد و بشوم شرط آنست که ما هر دو مصاف در آییم و هر که باری
سبحانه و تعالی یاری دهد ملک و مال او را باشد دیگر بندگان بی گناه از رنج و محنت خلاص شوند و
میرزا ابابکر این کلمات استماع نموده اصلا از جای نجنبید و پیش نیامد و بعد از زمانی که سپاه کینه خواه
در هم آویختند میرزا ابابکر چون روی قرار ندید گریخت و اسباب و تجملات پادشاهی و اعزه را گذاشته با
چند کس از جوانان جلد که همراه داشت فرار بر قرار اختیار کرد و بعضی از لشکریان او کشته گشتند و
بسیاری در آب رود ارس غرق شدند و از کثرت نفایس اموال و جهات و دواب که بدست لشکریان ترکمان
افتاد از عقب او رفتند میرزا ابابکر بجهت عرفه رسید سپاه او دست بغارت و تاراج بر آوردند
و بهر موضع که عبور نمودند چون این شیوه مرعی داشتند و بتبریز رسیده بنهب و غارت مشغول شدند
و انواع خرابی و بیداد آغاز کردند و چون شب شد شیخ قصاب که از شهر گریخته بود در صحرای آتش بسیار
بر افروخت مردم میرزا ابابکر آنها را دیده تصور کردند که قرا یوسف بتکامشی ایشان آمده است
بالضروره شهر تبریز را گذاشته بگریختند و از مردم شهر تبریز جمعی کثیر بشکنجه کشته شدند و میرزا ابابکر منهزم
سلطانیه رفته و در اثنای این اوقات شیخ زاده اعظم قدوة المشایخ فی العالم خواجه سیدی محمد کحجی

بر سبیل استعجال بطلب اردوی آمده قرا یوسف از آمدن شیخ زاده مخبر یافت و حکایات و کلمات
بد ترغیب بخاطر گذرانید از بارگاه بیرون آمد و شیخ زاده با اعزاز و احترام در آورده بنوده مقدم
نشاند و اظهار شوق و نیاز کرد باز از احوال شهر و خرابی و آبادانی آن تفتیش نمود خواجه سیدی
محمد شمه از نوایب زمان و حوادث دوران که بر تبریز رسیده بودند در ضمن حکایات بر قرت
امیرزاده باز نمود و شیخ زاده او را تسویه بجانب تبریز ترغیب و تحریص نمود قرا یوسف در جواب
گفت که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان فرزندان بسیار مانده و من عهد کرده ام که با ایشان
خصومت نورزم و الحمد که میان من و میرزا ابابکر واقع شد از جانب او بود و مرا از طرف من در سلطنت
و مملکت داری نیست و بر سر ترکمانی خود خواهم رفت عاقبت شیخ زاده بحسن تقدیر و کلمات دلپذیر
نوعی ساخت که قرا یوسف جمعی بضبط و حراست تبریز تعیین نمود و بعد از ان حکم کرد تا نشانی
نوشتند که شاهزاده سیدی محمد به تبریز رود و هیچ آفریده از حکام و داروغگان ارض ابد بی
او بیرون نروند او بی نگذارد که هیچ آفریده ظلم و زیادتی واقع شود و شیخ زاده را اسب و جامه
داده جهت استمالت رعایا به تبریز رفت و در حوالی مرند قشلاق کرد و در جمادی الآخر سنه
تسع و ثمانمائه امیر بسطام بدرگاه امیر قرا یوسف آمده منصب امیر الامرایی یافت و جمعی از
حکام ممالک و حافظان ثغور و سرداران اطراف بخدمت او شتافتند و سلاطین و ملوک ادری
حساب بها برگرفتند و خدمتش بر بالشکری و رعیت معاش دیده بیش کردند و وضیع و شریف
رعایت نمود ذکر مآل و حال امیرزاده سلطان [illegible] و بیان بعضی از قضایا که روی نمود
و بعد از ان میرزا ابابکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شد به قزوین رسید و چند روز
بگذرانید در انجا شنید که بیان توجی جان در قلعه شهریار یاغی شده و قاصدی پیش میرزا عمر بهادر
فرستاده است که مادر ترا از سپاه مزا کرده اظهار یافته خراب میدهد حال در قزوین روزی چند مقام ساخته
جمعی بمحاصره فرست تا باتفاق برسر او رفتیم و بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شیر بیک را در
قزوین گذاشته عازم شهریار شد و بپای قلعه رسیده را گرفته بمحاصره مشغول گشت و لشکریان بسیار
ممانعت پیش آمده جنگهای مردانه کردند و سپاه شاهزاده روی جلادت بحصار آوردند و قصیل را گرفتند
و محصوران از دست انکار رفته امان طلبیدند و قلعه را تسلیم نمودند و میرزا ابابکر قلعه را
بصدیق میرده و بیان توجی جان با نوکران بیاسا رسانید و انکار نساده رفت و غنیمت فراوان آورده

و خود بطرف درگزین و همدان توجه نمود در این وقت عمر کیوک بعرض شاهزاده رسانید که بعضی امرا با یکدیگر
عهد بسته اند که شما را از میان بر گیرند و میرزا امیرانشاه بر سریر سلطنت نشانند میرزا ابابکر با عمر کیوک
گفت که اصلا این سخن با کس مگوی که من ازین واقعه آگاه شده ام و از جمله امرا بدعهد توکل ادریس
بوقا و پیر حسین برلاس و اسمعیل ایکه را بگرفت و جهانشاه کس را بعلی جاد فرستاد که بشیروان رو
بن بجر جا ایشان [illegible] و کفشکان در بر غوغا حاضر گردانیده از کیفیت حال که باعث فساد
[illegible] توکل ادریس گفت که اسمعیل ایکه شیطان ما باشد پرسید که [illegible] من نصب میکرد بیجواب داد که
میرزا امیرانشاه گفت او ازین واقعه خبر داشت توکل سوگند یاد کرد که میرزا ابابکر آن سه تن را
قتل کرد و سر هر یکی را بولایتی فرستاد و بدن را طعمه جولش ساخت و از امراء او [illegible] را
بزندان [illegible] فرستاد چنانچه از او دیگر اثری پیدا نشد و عمر کیوک و تغلق خواجه [illegible] که از این
این خبر او [illegible] داشت هر یکی را [illegible] منصب بخشید که [illegible] خراج مملکتی معمور بود و میرزا ابابکر
زمانی در درگزین [illegible] موضع با نزهت بعیش و عشرت گذرانید ذکر محاربه
میرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه با قرا یوسف ترکمان و شاهزاده منهزم شدن ... جون میرزا ابابکر
از قرا یوسف [illegible] بقلعه سلطانیه رفت که در تصرف گماشتگان او بود از ولایت همدان
و درگزین و قزوین و غیر ذلک لشکر خود را آراسته و معمور ساخت در این اثنا شنید که امرا جوکی
قربانی بوده و عبد الرحمن [illegible] از خدمت خلیل سلطان اعراض نموده و مسافت پیموده و ایشان
طوغا و [illegible] با خود بعراق برده [illegible] جوکی قربانی [illegible] مشورت کرده بر ایشان
بران قرار گرفت که در موسم حرکت لشکرها متوجه آذربایجان شوند و آنولایت را از تصرف ترکمان بیرون
کنند و در اوایل بهار میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر با سپاهی افزون از قطرات امطار متوجه تبریز شدند
و [illegible] از تبریز [illegible] کامل و عزمی شامل بدفع قرا یوسف ترکمان روانه آذربایجان شدند و قرا یوسف
چون از توجه میرزا ابابکر و جمعیت ایشان آگاهی یافت امراء عراق [illegible]
دفع ایشان خطاب کرد که من از قوم ترکمانم و ییلاق من آلاداغ است و قشلاق دیار بکر و ساحل فرات
و تخت سلطنت با نسبتی ندارد و اکنون این عزیمت یعنی میرزا ابابکر که روی توجه [illegible] آورده است
صاحبقران است و حقوق آبادی و نعم آنحضرت و برادران او در ذمت ما ثابت است اگر شما در [illegible]
او باشید هیچگونه بدیع و غریب نمی نماید [illegible] خاطر من اصلا بدین سبب [illegible] ما همه دوست و برادریم

من میخواهم که بحالت اصلی خود باز روم و شما با امیرزاده خود ملحق شوید امراء عراق باتفاق آواز برآوردند
که این چه حکایتست ما تا زنده ایم از ملازمت شما جدا نمیشویم و دست از دامن تو باز نمیداریم ما عراقیان
پیش از همه بمباشرت حرب اقدام می نمائیم و جان نثار میکنیم و آنچه بر زبان شما گذشت که حضرت صاحبقران
و برادران میرزا ابابکر در ذمه ما حقوق [illegible] دارند راست است اما میرزا ابابکر برادر خود را که [illegible]
با چندین مال و استعداد و لشکر آراسته در این ولایت گذاشته بود از مملکت بیرون کرد و او را اسیر
نقل آورد و زنان او را با ناموس و لشکریان بارادل بخشید و از او بجز ظلم و فسق در وجود نمی آید
و جمعی را که عرصه امارت رسانیده است و در مقابل ما آورده جماعتی اند که هرگز در هیچ حساب نبوده اند
و آیین و رسم جنگ ندانسته سرداران عراق مثل بسطام و برادرش مثل معصوم و منصور و جلال الدین
[illegible] و برادرش یادگار شاه [illegible] و علیکه و پیر علی مقدم قوم [illegible] و غیرهم سوگند خوردند
که در این قول صادقیم و بر امیر یکجهت و موافق قرا یوسف بواسطه یکجهتی امرا عراق و اتفاق ایشان
امرا [illegible] خوشدل و از سر استظهار تمام بتهیه اسباب جنگ و جدال اشتغال نمود و عهد بست
با امراء عظام و کلانتران احشام در شب غازان نزول فرمود [illegible] ترتیب داشته
[illegible] و ولایت [illegible] فراهم آوردند و هر دو لشکر از جانبین روی بیکدیگر نهادند روز
پنجشنبه ذی قعده سنه عشر و ثمانمائه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بنا بر قصور لشکر میرزا
ابابکر [illegible] لشکر او خواهد برد و از موقف خود [illegible]
[illegible] اگر قول را مدد احتیاج شود خود را [illegible] مساعدت نماید میرزا ابابکر خود متعرض نشد و با
طایفه از بهادران اعتمادی عنان بجانب برانغار [illegible] و برادرش یادگار شاه [illegible]
ثبات و ایشان پای وقار استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین جمعی کثیر کشته و زخمدار گشتند
[illegible] افتاده روی بگریز نهادند و میرزا ابابکر تعاقب نمود تا آن زمان [illegible] رسید و لشکریان میرزا
[illegible] تعبیه کردند و امیر بسطام [illegible] جوانغار لشکر قرا یوسف بودند [illegible] میرزا
ابابکر برانغار سپاه او حمله آوردند جمعی را که [illegible] سپاه برانغار با اهتمام ایشان بود فی الحال
از جای بر کندند [illegible] آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند و
خود کشته و خسته یافتند عنان از معرکه برتافتند و فوجی از بهادران ترکمان متوجه قول میرزا ابابکر شدند
و از جمله لشکر میرزا ابابکر [illegible] ایستاده بودند در مقام [illegible]

آمدند و از دلاوران ترکان تا چند نفر بقتل رسانیدند و برخی زخمدار کردانیدند و چون از مردم قرایوسف
ایشان هیچکس قدم بیرون ننهاد در آن زمان مخالفان جیره تر شدند بابا حاجی عنان از معارکه باز کشید و
بقلب پیوست و بسطام و سایر امرا عراق از قفا قول در آمدند و قلب و سپاه که میرزا ابابکر در آنجا بود
شکست یافت و مردم بهر طرف متفرق گشتند و درین اثنا غلام امیر جوجی دو گروه از لشکر امیر قرایوسف
بمیرزا ابابکر رسید و نادانسته شاهزاده را زخم کاری زده از مرکب بینداخت و اصلاً معلوم نشد که
مقتول چه کس است و لشکریان روی پوشیده که آن جرم میرزا ابابکر با پیش قرایوسف آوردند و او در کنف
عصمت جای داد و بخشی خواتین خویش فرستاد و غلام ترکانی که سر میرزا امیرانشاه را نزد قرایوسف
آورده بود نفر بوده او مقتول گشت و سر شاهزاده سعید را بتخت نشسته در سرخاب دفن کردند بعد از
مدتی شمس غوری استخوان او بماوراءالنهر برده در قبة الخضراء کش مدفون گشت و چون در اردوی همایون
شاهزاده کس نماند با بابا حاجی کاورودی بنیاد گریز نمودن کردند و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت از
نزد اسب از گشته با سیصد کس بمعرکه رسید و از مردم خود اثر ندید ناچار از عقب گریختگان روان شد
قرایوسف فرمود که هیچکس از عقب او نرود و الحق مال فراوان و غنیمت بی پایان بدست سپاه ترکمانان افتاد
و در این میان چرا بیوسفی ممر بود و ترکمانان نادانسته آن را بهای ارزان و قیمتی اندک میخریدند و هر امری
که بخاک جمهور ترکمه افتاد او را آزادی داده راه بیرون شد مینمودند قرایوسف از الحرب هیچکس طمع نکرد و عهد
بهیچکس غلبات نوید داد و چون اسباب سلطنت بیرون از حد و احصی نصیب ترکمه آمد قرایوسف خاطر شاهی
قرار داد و شاه و سپاه بسوی ییلاق الداغ شدند و امیر بسطام که در آن مصاف آثار جلادت بظهور رسانید
بود بتجدید تربیت عظیم یافت و چون در ییلاق نزول کردند در باب خطبه و سکه اندیشها مینمودند و خاطر
قرایوسف چنان میخواست که فرزند خود را پیر بداق بر تخت نشاند لیکن از دور و نزدیک شرم می آمد
و در این اثنا قرایوسف رسولان با فتحنامها و ترکات و نفایس که از اردوی میرزا ابابکر گرفته بود برای
و سلاطین باطراف آفاق روانه کرد و یکی از معتمدان خود را با تبرکات نزد احمد جلایر ببغداد فرستاد
و پیر بداق بن شخصی معصوم ایلچی بعهد خود کرد سلطان احمد نامه نوشت و پیشکشهای پادشاهانه
ارسال نمود ایلچیان بعد و در حین بدار السلام رسیدند صنوف نوازش و انعام یافتند و ایشان را باکرام و اعزاز
معزز و موقر ساخت و جواب مکتوب پیر بداق از روی محبت و مودت نوشت و او را بتجدید فرزند خود و جهت
او چتر و دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص مرسول داشت و فرستادگان ترکمه در صحبت ایلچی

سلطان باز گشتند و چون اهتمام سلطان احمد در باره پیر بداق معلوم قرایوسف گشت اظهار بشاشت کرده
در باب سلطنت فرزند بهمان تمسک جسته او را بتخت نشاند و در جمیع ممالک که تعلق بوی میداشت
خطبه و سکه بنام پیر بداق موشح ساخت و در مناشیر و احکام رسم بود که چنین نویسند که پیر بداق بعهد
من ابو النصر یوسف بهادر سوزمیز و چون پیر بداق بمجلس پدر آمدی قرایوسف دست ادب بر کمر زده بالای تخت جای
نشاندی و در پایین پدر زانوی ادب نشستی و هر کو ایشی با برادری بودی بفرمان حکم لازم پیر بداق
گشته و هر کجا که موضعی مانع بود که قرایوسف رقم سیورغال بران کشیده بودی دیوان او باز گشتندی
انصاف آنکه پیر بداق با حسن صورت پاکی سیرت جمع داشت و چند روز که در بین خاکدان میاند طبیعت
کرده بود هیچکس ضرری نرسانید و در حلم و کرم آزادی و بردباری میکوشید پادشاهان شروان و والی
گیلان و والی کردستان و حاکم کردستان و میرزا ابا حسن کیف و صاحب ابن الجیان فرستاده و پیشکشها روان
کرده زبان تهنیت گشادند و مژده جلوس بدور و نزدیک و ترک و تاجیک رسید و قرایوسف پیش سلطان
احمد قاصدی فرستاد که چون آنحضرت بتجدید پیر بداق را فرزند خواند و برای او چتر و دیگر آلات
پادشاهی فرستاد ما نیز بموجب فرمان واجب الانقیاد و الاذعان حکومت مملکت آذربایجان با و مفوض داشتیم
و خود در مقام لشکرکشی و تدبیر امور ملک و دفع شر معاندان کمر بسته ایم و چون صورت حال بدین منوال بود
واجب بود که بعرض صائب رای عالی حاکم است ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حالات متنوعه
یکی از وقایع آن بود که بعد از انهزام میرزا ابابکر قرایوسف بسطام را بحکومت عراق عجم فرستاد و او با آنجا رفته قلعه
سلطانیه را از گماشتگان میرزا ابابکر انتزاع نمود و قزوین و قلعه شهریار و ری گرفت و بعد از آنجا تصرف در آورد
و بعد از ضبط این ممالک بحسب فرمان روی باصفهان نهاد و اهل حشم بسیار پیش او جمع شدند و درین وقت یکی
بابا حاجی چون از معرکه قرایوسف عنان مراجعت بقلعه کاورود آمده آن را محکم ساخت و امیر قرایوسف
محاصره قلاع را اسکر و امرای ترکمان بمحاصره قلعه مذکور فرستاد و او بدانجا رفته مقام
حصار آمد و ترکان آن قلعه کبری از نصب عراده و منجنیق و غیر ذلک عاجز شدند هر روزه
و جمعی از ترکمه در کنار خندق صف کشیده تیر چند بی انداختند و از دست تصادم تیری
کشاد یافت و بر روی بوصا آمد و جراحت اشتداد یافت و بهمان زخم در گذشت و بعد از آن
قرایوسف بدر قلعه آمد و چون دید که حصار مستحکم است از محاصره پشیمان شده و چنان
بود که یک مرد جلادت انصد قلعه است و پیوسته میگفت که مرد هم عاقل چگونه حصار را محاصره کند

که از اطراف بمدد آید و از یکجانب بکل دیگر آنکه قاضی عماد الدین باشارت سلطان احمد چنانکه مذکور گشت
بعمارت قلعه النجق مشغول گشت و در آنمدت مدتی امر اجال او را بان رسانید سرداران و کلانتران
بعضی ولایات که در حوالی قلعه واقع شده بود کوچانیده باندرون قلعه برد و چون سلطان احمد
از تبریز ببغداد رفت و در تبریز حاکمی صاحب وجود نبود قاضی را استبداد و استقلال افزون گشت
و بنابر آنکه قرا یوسف میدانست که استخلاص [illegible] از قلعه متصور نیست [illegible] نوشت که قلعه
موضعی چند که نزدیک بان واقع است مسلم باشد بقاضی و بعضی از ولایات که قلعه النجق با آنجا
فی الجمله بعد مسافتی داشت بفرزند خود ارزانی داشت و چون قاضی عماد الدین از مردم متعینان نخجوان
بود و بعقل و کیاست از اقران متفرد و ممتاز کار او بالا گرفت و جمعی تومان نخجوان رجوع باو کردند
و هر مالی که بجایی می نوشت بطوع و رغبت وجه تسلیم مینمودند و در اندک زمانی مال فراوان
جمع آورد و هر روز جمعیت قاضی زیاده میشد و چون نخوت حکومت در دماغ او رسوخ یافت
با برادران گفت که طایفه از اتراک و ترکمه را که در بیرون حوالی یورت و مقام دارند پیش خود میباید
آورد که بسیار مهمات از ایشان میگشاید که از تاجیکان نمی آید و متقاضی اجل قاضی برادرش [illegible]
که از اتراک و ترکمه و پسر عم برادران و اقربای ایشان را و حاجی قورچی و جمال الدین و شهریار و غیر ایشان را
خانه کوچ بقلعه در آورد و یکجانب قلعه را بدیشان سپرد و علوفه و مرسوم همه را بموجب [illegible] مقرر
ساخت و چون مدتی برین قضیه بگذشت و فرستادگان مشاهده کردند که وزیر و پسر قاضی
همه تاجیک اند و هیچیک از ایشان در ملک و مال مدخل نمیدهند نایره بغض و حسد در خاطر
آنقوم اشتعال یافته با یکدیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر در خانه قاضی
جمع شوند و امراد در قلعه گرفته قلعه را بتصرف آورند و مقرر کردند که چون بیلان فریاد کنند
هر کس که باشد دست بسلاح برد و صباح روز چهارشنبه شخصی با قاضی گفت که ترکان جمعیتی کرده
بودند و در خفیه حکایتی میکنند قاضی با برادران گفت که فردا مجموع ترکان جمع باید کرد تا هر که
قابل باشد نگاه داریم و اهل شر و فتنه از قلعه بیرون کنیم و در همان روز بوقت ظهر که قاضی بخواب رفته
بود ترکان بر در خانه او مجتمع شوند و بیلان نعره برآوردند و تیغها کشیده قصد پیش نهادند و
شور و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام برادر قاضی که مردی دلیر بود و پهلوان بود با شمشیر کشیده
از خانه بیرون دوید و شهریار تیری در خانه کمان داشت جان بر سینه او زد که از پشتش بدر کرد

وشاه محمود

وشاه محمود برادر دیگر پای بیرون نهاد حاجی قورچی هم او را بیک چوبه تیر آخر ساخت و مقارن این حال
قاضی از خواب بیدار شده با شمشیر برابر اعدا رفت و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره ساختند و
مجموع نوکران قاضی عماد الدین کشته کشتند و اموال ایشان در میان هم قسمت فرمودند و با یکدیگر
مشورت نموده گفتند که اگر ما بضبط قلعه مشغول شویم لیکن که از عهده دارایی آن بیرون نتوانیم
آمد اکنون مصلحت آنست که قلعه را باسکندر قرا یوسف سپاریم و خود را بملازمت او کمر بندیم و از آنجا
تا یورت او [illegible] فرسخ است همین شب کس باستدعای او باید فرستاد تا خاطر جمع شود و شهریار بطلب
اسکندر روان شد و [illegible] حال عرضه داشت اسکندر با آنمقدار سوار و پیاده که
داشت بر جناح استعجال در حرکت آمده بقلعه نزول کرد و در احوال اهل حصار بنظر امعان نگریسته
آثار شجاعت بر صفحات روزگار ایشان ظاهر گشت و هر یک از آن سرداران بمنصبی تعیین نمود حاجی را
قورچی خود ساخت و شهریار را بامارت دیوان نصب فرمود و ولی را داروغه ساخت و بنیکی از ایشان دست
و صورت فتح قلعه النجق را معروض حضرت قرا یوسف کردانید و حضرت ایالت قلعه را باسکندر تفویض کرد
ذکر بقیه احوال میرزاده ابا بکر و انجام روزگار آن شاهزاده بهرام :: در سنه احدی و عشر و ثمانمائه
میرزا ابا بکر از تبریز هزیمت یافته براه یزد متوجه ولایت کرمان شد و چون بدان حد رسید ایلچی پیش سلطان
اویس فرستاد که [illegible] جواب فرستاد که جهانبانی ما لایق [illegible] اگر در سه روز [illegible]
که [illegible] نزول افتد که جهانبانی [illegible] غالبا مصلحت [illegible] باشد سلطان
اویس [illegible] با بعضی امرا مشورت فرمود همگنان گفتند که اگر [illegible] ولایت را [illegible]
امیر میرک فرستادند تا شاهزاده را [illegible] ایشان اطلاع داده بشهر رساند امیر میرک در [illegible]
باردوی میرزا ابا بکر رسیده ملحوظ نظر عنایت و التفات شد و از کمال عاطفت پادشاهانه شمه اعلام سلطان
اویس کرد و چون میرزا ابا بکر بحد کرمان رسید سلطان اویس بعزم استقبال بیرون رفت شاهزاده را
با اعزاز و احترام تمام بشهر آورد و قصر همایون را جهت نزول او تعیین نمود و چند روز بعیش و طرب گذرانیدند
و میرزا ابا بکر سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت و عنان تحمل و اصطبار از قبضه اختیار او بیرون
برد و معنی لا یجتمع [illegible] فی الجمله بظهور پیوست و امیرزاده ابا بکر گرفتن سلطان اویس را
بر صفحه ضمیر مینگاشت و همواره همین اندیشه در خاطر داشت تا آخر روز که [illegible] بطبل جنگ [illegible]
قصر را فرا گرفتند و نوکران میرزا ابا بکر که در محلات فرود آمده بودند بحال آن [illegible] که باو ملحق شوند

ناورد دیگر که آفتاب بلند شد لشکر کرمان بر وجه قصد صف کشیده ایستاده بودند آخر الامر ... میان
که هیچکس قصد شاهزاده نکند و او بی‌ناوک در ولایت خرابی کند عنان باقلیم دیگر منعطف سازد میرزا
ابابکر انتصر بزیر آمده با معدودی از دروازهٔ الله اکبر بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد و مقصد
میان او و شاه قطب الدین والی آنجا مبانی مودت و عهود استحکام یافت و ایمعنی سبب آن شد انشاء الله
القصه چون میرزا ابابکر از ولایت کرمان نهضت نمود و سلطان اویس دیگر باره در آن مملکت تمکن گشت
و لشکر بجانب کرمسیرات و کیج و مکران فرستاد و از آن سپاه طایفه که بجنب سیستان رفتند و بعرض میرزا
ابابکر رسانیدند که شهر کرمان خالیست جز لشکرهای کرمسیر نمانده اند اگر شاهزاده در حرکت مسارعت نماید
عنان عزیمت بآنجانب منعطف سازد شهر بدو مسخر میگردد و میرزا ابابکر از نرفتن بر استعانه کرده
از سیستان متوجه بم شد و در دهم آخر جمادی الآخر سنه احدی و عشر ثمانمایه در آن خطه بود و لشکر
سلطان اویس این خبر شنیده متحیر گشت و از غرایب اتفاقات مقارن اینحال لشکریان که بجانب کرمسیر رفته
بودند رسیدند تقی در کرمانیان پدید آمد و در بیست [illegible] رجب سلطان اویس لشکر با اردوی
بجانب بم نهاد و در رابع عشر شهر مذکور فریقین را ملاقات واقع شد قراولان دست بجنگ و جدال
بازیدند و امیر [illegible] از امرای کرمان کشته شد رعب و اضطراب بحال کرمانیان راه یافت و میرزا ابابکر
در محاربه توقف نموده هر دو گروه در مقابل یکدیگر فرود آمدند سلطان اویس فرمود تا پیرامن اردوی
او خندق کنند و چون شب شد میرزا ابابکر در محاربه توقف نموده هر دو گروه در مقابل یکدیگر فرود آمدند
سلطان اویس فرمود تا پیرامن اردوی او خندق کندند و چون شب شد میرزا ابابکر شبیخون آورده تا
خندق آمد و از آنجانب هیچ آفریده از جای نجنبید و میرزا ابابکر چتر سیاه خود را در برابر سلطان اویس
بداشت غافل از آن معنی بآن جانب که فضایی داشت میل کرد و با لشکر روان شد میرزا ابابکر کمین کرد از
او آگاهی یافته اند و کرمانیان قصد وی متوجه گشته خوف بخمیر ضمیر مستولی گشته هم از آنجا عنان
برتافت و بانجرفت در هیچ مکان از ترس عقل رخصت توقف نیافت کرمانیان شمشیر انتقام از نیام بیرون آورده
روی در سپاه میرزا ابابکر نهادند و قتلی باول کردند چون شاهزاده بجیرفت رسید الوس و احشام
بدو پیوستند و سلطان اویس لشکری در مصاحبت برادر خود سلطان حسین روان جیرفت کرد تا
بعد از محاربه با میرزاده ابابکر بجنگ آمدند سلطان اویس بجز آن کرمسیر مشغول شد با لشکری آراسته متوجه
میرزا ابابکر شد و بعد از تلاقی فریقین و محاربه [illegible] شکست بر میرزا ابابکر افتاد و شاهزاده در آن معرکه بکجا عظیم

باقی

باقی رخ روح او از قفس کالبد بجانب کنگرهٔ عرش پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون الحکم لله

ذکر مخالفت اولاد میرزا عمر شیخ بعد از موافقت

مدتی میان برادران با
مودت و اساس اخوت استوار بود تا با فساد مفسدان و سعایت حاسدان بحث [illegible] انجامید و مهم
منجر بآن شد که میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مقید کرده اید و او را بمعتمدی سپرده و خزینه او را [illegible]
بردند و داور و کان توابع و مضافات بر ویش میرزا پیر محمد آمده بغیر [illegible] دار و غمالین که ابا
نمود و میرزا پیر محمد عازم اصفهان شده بشکستن سدها و تخریب عمارت و تضییع زراعت فرمان داد و چون
میرزا رستم بجود بود کسی بجنگ پیش نیامد و میرزا پیر محمد از نزدیک اصفهان در وجهی که [illegible] از
بجانب شیراز باز گشت و میرزا اسکندر را مقید بخراسان فرستاد و او در چهار دهه طبس بند گسسته از
راه بیابان بجانب اصفهان شتافت و میرزا رستم مصاحبت او را فوزی عظیم دانسته باستقبال
برادر در رو افتاده و میرزا اسکندر [illegible] تمام تر بشهر آورد و میرزا پیر محمد از اجتماع و اتفاق ایشان
اندیشناک گشت و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز مانده بودند مقید کرده اید و میرزا اسکندر سعی
نمود که میرزا رستم [illegible] اسباب یورش فارس پرداخت و هر دو برادر در موافقت یکدیگر
با لشکرهای گران عازم شیراز گشتند میرزا پیر محمد حکم کرد که از هر چه بند عضد الدوله دیلمی تا دامن قلعه مادران
کنار رود خانه را که بمحل گذار اینست مضبوط ساختند و تیمور خواجه را برسم منقلای فرستاد که [illegible]
رود مقارن اینحال میرزا اسکندر بمشهد مادر سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام رسید و در [illegible] میرزا
نزول آمد و سپاهی سپاه تیمور خواجه بمیرزا پیر محمد پیوست و میرزا پیر محمد انبوه [illegible] ایشان تاخت و جهه
متفرق و پریشان ساخت تیمور خواجه بمیرزا پیر محمد پیوست و میرزا پیر محمد فرمود تا امرا و تومانات هر یک گذار
را گرفته بضبط گذارها اهتمام نمودند و میرزا اسکندر بقصبه کنار آمد و میرزا رستم بین لشکر قول سپرده
و از رفتن گذارها [illegible] تمام مجال ایشان را نیافت و برهنه آخر آمده ابری سیاه فام در هوا پدید گشت میرزا
اسکندر فرمود که اگر امشب باران بارد از گذارها مشکل توان گذشت بهر طریق هم درین شب از آب عبور
باید کرد با مضای این عزیمت جمعی از لشکریان را در گذاری که مشهور بود [illegible] در مقابل اهل سپاه
فارس باز داشت و فرمود تا نقاره زدن بنیاد کردند و چون از گذاری که مجهول بود بر آب زده چون باد بگذشتند
مستحفظان باقی گذارها این خبر شنیده مجموع روی بگریز نهادند و میرزا پیر محمد با وجود چنین حوادث عظیم
چون محل [illegible] بود از مستحفظان [illegible] فرمود عازم شیراز شد و باد و باران [illegible] کشتی گذار طوفان

نوح نشان میدادند و هردو لشکر در عقب یکدیگر تا در شام بشهر رسیدند و میرزا رستم در برابر دروازه
سلم فرود آمد و بعد از آن بنابر کثرت لای و وحل انبوه بدامن کوه رفت و اکثر ایام از صبح تا شام از وقت
تا هنگام ظلام نایرهٔ حرب و قتال افروخته بود و چون زمان محاصره بار داشت هر لشکری بجانب کال
بردند و مجموع آن ولایت را در عرصهٔ نهب و تاراج آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و آنچه معاودت
بطرف اصفهان برانگیختند و بعد از چند گاه میرزا پیر محمد را داعیهٔ انتقام میداشت لشکر با
کلکاه فراوان داد و آهنگ راه عراق و اصفهان کرد و میرزا رستم بکثرت اتباع و انصار مغرور بود
و آمدن امیر حسن جاندار و بیرش یوسف خلیل از خراسان ضمیمهٔ غرور آن شد و در آن ایام میرزا
رستم بواسطهٔ وبا و طاعون که در اصفهان واقع شد از شهر بیرون آمده بود و در موضع کندمان نشسته
بود و چون خبر توجه لشکر فارس حدود آن رسید امرا و جمعی سرداران لشکر را طلبیده در باب صلح
و جنگ با ایشان مشورت نمود جمعی شاهزاده را بصلح ترغیب نمودند و میرزا رستم از روی عجب گفت
که قافلهٔ شیراز از برای ما اقمشه و تبرکات می آورند و چون میرزا پیر محمد نزدیک رسید میرزا رستم
اغرق گذاشته دو فرسنگ پیش رفت و از برای مصاف محلی مناسب اختیار فرموده فرود آمد و فردا
جانبین یکدیگر را بدیدند و هردو گروه از نهیب هراس آن شب تا روز پاس داشتند و روز دیگر علی الصباح میرزا
پیر محمد بتعبیهٔ سپاه افتتاح نمود و صفوف لشکر آراسته و برانغار را با افشاه برلاس و طاهر بن امیر
سیف الدین باز داشت و قول را با امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان و صدیق سیرج و در جوانغار مقرر
شد که خواجه حسین سرتیپ را با طایفهٔ از امرای نامدار و مردان دیده کار باشند و میرزا رستم قول را به
اهتمام سلطانشاه و قاضی احمد ساعدی منوط و مربوط گردانید و در جوانغار صادر اعلان و میرزا
اسکندر را تعیین نمود و در برانغار امیر حسین جاندار با فوجی از بهادران ترک و تاجیک قرار یافتند
و چون تسویهٔ صفوف دست داد و میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه فارس حمله آورد و هردو لشکر
مانند دریای صرصر دیده روی بهمدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نمودند آخر الامر شیرازیان غالب آمدند
و اصفهانیان عنان معاودت بعزم انهزام برتافتند و میرزا رستم بکاشان آمد و امیر حسن جاندار و بیرش
یوسف خلیل و سلطانشاه و محمود آقبوقا ملازم بودند و میرزا رستم ایشان را در کاشان گذاشته متوجه
خراسان شد و میرزا اسکندر بنطنز رفته تصویب گشت و چون میرزا پیر محمد انتقام خود کشید حکم نمود که
دیگر هیچکس متعرض نوکران و متعلقان میرزا رستم [illegible] اصفهانیان که مژدهٔ امن و امان شنیدند فوج فوج

بیکدیگر

بیکدیگر میرسیدند و میرزا پیر محمد با لشکر چند روز در حدود [illegible] گذرانیدند تا الاغان فرستادند
و امیر حسن جاندار با فرزندان از روی عجز و اضطرار پیش میرزا پیر محمد آمدند و مقارن این حال ایلچی حضرت
خاقان رسید و [illegible] ایشان رسانید و میرزا پیر محمد ایشان را بند فرموده محمد قبچاق و عیسی بکاول را
بند [illegible] ساخته مصحوب ایلچی بدار خراسان گردانید و در اثناء راه اهل قید با هم گفتند بیت
حیف باشد تن سازیکه مقید باشد و بندها را شکسته و محافظان بسته گذاشته سر خویش گرفتند و میرزا
پیر محمد خاطر از معاملهٔ کاشان و جرباذقان و امثال آن جمع فرموده عازم اصفهان شد و علاء الدوله
اینکه آفتاب حد خوشه وطن گرفته بود و هنوز برنج و حصاد در بیابان بود بیمن مقدم شاهزاده جوانبخت
باداد در اصفهان اثر نماند و دیگر باره شهر معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که دفترهای مالی و خراجی را
در آب شستند و حکومت اصفهان بفرزند خود امیرزاده عمر شیخ داد و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس و شیخ
محمد جوان و فاضل علاء الدین را ملازم او مقرر ساخت و شیخ [illegible] را بحکومت کاشان روان کرد و خود در عین
و ناز بشیراز باز گشت و در عرض چند روز خبر رسید که [illegible] متوجه خوزستان شد چه امیر خاندار سعید
برلاس و شیخ زاده توکل که حکام آن نواحی بودند دم از عناد و مخالفت میزدند و میرزا پیر محمد آن موضع را
بمرتبهٔ عبد الله پروانچی داد و عبدی خواجه و مولانا صنع الله پیش امرا [illegible] روان کرد و
پیغام داد که در مقام مطاوعت آیند که جز عنایت و عاطفت از ما نسبت بشما صادر نخواهد یافت و چون
فرستادگان پیغام شاهزاده بگذاردند امرا با هم مشورت نموده قرار دادند که باستقبال بیرون آیند و میرزا
پیر محمد در شش فرسنگی شوشتر فرود آمد و امرا با خزاین و پیشکشها بخدمت شتافتند و شرف بساط بوسی
دریافتند و بمزید عواطف و عوارف سرافراز گشتند و شاهزاده دولتیار در شهر شوشتر بدار الاماره
نزول فرمود و چند روز [illegible] مشغول گشت تا عازم دزفول شد و از آنجا متوجه حویزه گشت [illegible]
و دوشنبه احتشام کرد و اعراب جزایر مصحوب سید یونس و سید عبد الله پیشکشهای فراخور فرستادند
و شاهزاده دارالملک خوزستان را مسخر ساخته تا سرحد بغداد تاخت و بعضی از اعراب را معقوبت کرد و
[illegible] و میرزا پیر محمد با خاطر [illegible] و دیگران را کرده عنان عزیمت بصوب شیراز منعطف
و در ولایت معتمدان نشاند ذکر احوال میرزا رستم و میرزا اسکندر بجانب خراسان بر حسب
برادر دیگر میرزا رستم از جور حوادث دوران بخراسان در آمد و بعز بساط بوسی حضرت خاقان
فایز شد و عنایت و عاطفت حضرت [illegible] اعتنا نیافت و در باب بعضی از ارباب جرایم که از او

او بوده شفاعت نموده ملتمس او را بانجاح و اسعاف مقرون افتاد خاطر شاه ایمن و مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز
متوجه دار الامارت خراسان شد و در میان تون و طبس چند روزی بر سبیل اختفا بگذرانید چون نزدیک
خواست که با فسانه آمیز زبان بگشاید در ظلمت لیل اندراه بیابان بجانب یزد و شیراز روان شد و بحدود
آن ولایت رسیده جمعی بدو پیوستند و میرزا قصد کرد که بیزد رود متوجه شد و لشکری فراهم کشید تا پیش
از آنکه احوال میرزا اسکندر انتظام یابد روی بدفع او نهاد و فریقین بیکدیگر رسیده جنگ پیوسته شد
و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت و جمعی که با او بودند متفرق شدند شاهزاده
جوانبخت تغییر وضع کرده خواست که از جیحون عبور کند اما هنگام ظلام جمعی که بر وی اعتماد تمام داشت
بگریخت و سایران هزیمت شیخ کرده و در هوای او بیابان میگشت تا بحوالی اندخود افتاد حاکم آنجا امیر سید احمد
ترخان که حضرت خاقان سعید آن ولایت بدو واداده بود داشت چون خبر یافت باستقبال شتافت و او را در مقام
مناسب فرود آورد و تحفات شایسته بتقدیم رسانید و صورت واقعه معروض استادگان پایه سریر اعلی
گردانید و میرزا اسکندر اندیشه مند بود که از پرده غیب چه روی نماید و چون پرتو شعور خاقان سعید
بر این قضیه افتاد مصحوب توکل امیر سید احمد نشان واجب الاذعان فرستاد که مستحفظان طرق و
اصلا متعرض متعلقان میرزا اسکندر نگردند و بگذارند تا هر جا که خاطر شاهزاده کش خواهد برود و در آن مکان
ولایات و کاشتکاران آنجا مدد او را بهره داده تسلی بکنند و سفارش نامه مبنی بر همراه او نوکر فرستاد آنکه
میرزا اسکندر آنجا بود از موقف اعلی میرزا پیر محمد اوسا الیه متوجه شده بود و بعد از تمهید مقدمات نصایح
مشفقانه و بیان فضیلت رعایت صله رحم و انواع حکایات در این باب حکایت مندرج گشته که مقصود آنکه
فرزند میرزا اسکندر را بطلبید و عنایت و شفقت مخصوص سازد و ناحیه از نواحی مملکت را باو مسلم دارد در
شرایط اخوت نکته نامرعی نگذارد شاید که برادر شرع علاقه اخوت ملاحظه کرده زنگ کدورت از آیینه ضمیر او در
زداید بمقتضی لا تثریب علیکم الیوم عمل نموده از جرایم در گذرد و شفقت و ترحم فرماید و شب و روز مسافت
می پیمود و صحرا و بیابان قطع میکرد و از رفتن لحظه نمی آسود تا در بیستم رمضان [illegible]
شیراز که نشسته و متعلقان دیگر بیرون گذاشته پیاده بشهر درآمد و بخانه خواجه حسین طبیب رفت و در وقت افطار
این خبر بمیرزا پیر محمد رسید دست از طعام بازکشید و او را باحترام طلبید و انواع تفقد و دلجویی بجا آورد و اسباب
پادشاهی بر وجه مرتب داشته در موضعی که در محله موردستان بخانه رمضان آقا که اختصاص شاه شجاع بود بجهت
خوبی فرود آورد و میرزا اسکندر با خاطر آسوده از مجلس برادر بیرون آمده در اعز اوقات سعادة و اقبال قرار گرفت

ذکر شهادت یافتن شاهزاده عالی گهر میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ و جلوس میرزا اسکندر

میرزا پیر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز امرا و خواص خویش کردانید با لشکری متوجه دار الامان
کرمان شد و منازل و مراحل پیموده چون بموضع دوخانه رسید خواجه حسین شربتدار که شاهزاده او را از
رتبه طبیبی برتبه امارت رسانیده بود با طایفه از اشرار صورت غدری بر خاطر گذرانیده در نیم شب از اطراف و
جوانب خرگاه شاهزاده در آمدند و آن سرو جویبار سلطنت را از پای در آوردند و از خون او اشقیا شد و فریاد خلق
آن زمان و میرزا اسکندر هم آن وقت از واقعه عظمی آگاه شد با او رفیق و مرخویش گرفتند و راه شیراز در پیش گرفته بعد از
دو شبانروز بشهر رسید و با تیمور خواجه که قایم مقام میرزا پیر محمد سعید شهید بود ملاقات و کیفیت
حال بازگفت امرا که در شیراز بودند گمان بردند که این حرکت شنیع از میرزا اسکندر واقع شده است جمعی مردم اردو
متعاقب رسیده آنچه واقع شده بود تقریر کردند و امرا و اعیان نوکاویان فارس میرزا اسکندر را بپادشاهی
برداشتند و خواجه علاء الدین محمد که راس و رئیس اصحاب ناموس فارس بود بضبط شهر و برج و باره قیام
نمودند و حسین شربتدار غدار بعد از آن جراءت و جسارت برادر خود علی را با نوناق میرزا اسکندر بدشت
تا او را بر همان شربت چشانیده و او خود همعنان برق و باد بطرف شیراز [illegible] بود و در همان زمان امیر سید القهد
بجانب یزد روان شد و باقی امرا اطاعت و انقیاد اظهار کرده [illegible] آن کم دستید و آن ملعون ناکام
منطقی هر چه تمامتر بظاهر شیراز آمده در میدان سعادت [illegible] حیلت
در [illegible] و حسین شربتدار بعد از دروازه مورستان [illegible] علاء الدین محمد سخن گفت و جواب
ملوم مسکت شنید و در آخر روز از بامداد تا وقت عصر از طرفین آنچه امکان سعی و کوشش بود در آن مکان
بجای آوردند و در روز دیگر یکی از امرا حرب از دروازه مورستان بشهر درآمد و خواجه حسین این خبر شنید پریشان
خاطر و بحال متوجه بر تحریر گشت و سایر امرا و لشکریان [illegible] میرزا اسکندر کردند و شاهزاده فرمود
که دروازه مورستان بگشادند و در آن شب مردان سپاه و احاده متجدد شهر درآمدند و [illegible] ناکام
یعنی شربتدار بلجند مغلوب بجانب کرمان فرار نمود و در روز دیگر میرزا اسکندر جمعی را که [illegible]
نمودند از میان برداشت و بر ممالک فارس متمکن گشت و امرا که ایشان را میرزا پیر محمد بجهت [illegible]
کرده بود از استماع این واقعه از هم فرو ریختند و عقب یکدیگر عازم شیراز گشتند و از آنجمله امیر [illegible]
حسین شربتدار را گرفته و یک گوش او را بریده با جمعی بر سبیل ارمغانی نزد میرزا اسکندر فرستاد بعد از آن
ملعون را بمزار شیخ سعدی قدس سره آوردند و در آنجا حد [illegible] زبان کرده و بعضی از بروت و ریش او را

برکاونشاندند وکلاه دولتش برسر نهاده بخش امیرزاده اسکندر آوردند شاهزاده از وی پرسید که
چرا قصد برادر و مخادیم من کردی حسین جواب داد که اکنون دست قصد بی واقع شد تا نحوه بیلاد
میرزا اسکندر کارد کشیده بدست خود چشم راست او را بحدقه بیرون آورد و فرمود تا بزخم چماق او را
هلاک کردند و سر آن مخذول را بخدمت و مرکش را باصفهان فرستادند و بدین جشن بعد از دو سه روز که او
بود بتصرف خند و مجموع امرا میرزا پیر محمد پای در حلقه اختیار میرزا اسکندر نهادند الا داروغه یزد که
او با وجود نوکر قدیم شاهزاده مرحوم میرزا عمر شیخ بود تمرد آغاز نهاد و امیر عبد الصمد طاهر را که رفت کلاهک
آقا را که مخدوم او بود غارت کرد و میرزا اسکندر بدفع او را طلاع با فتح امیر عبد الله و امیر عبد الکریم و خواجه
محمود خوارزمی را بمحاصره یزد فرستاد و خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثنای راه شنید که خاطر کم
در خاطر هیچکس نمیگذشت در ولایت اصفهان روی نمود بیان این سخن آنست که سلطان معتصم بن سلطان
زین العابدین بن شاه شجاع چون پدرش در زمان حضرت صاحبقران بسمرقند بردند او بولایت شام رفت
و در این اوان از آنجا باز گشته پیش امیر قرا یوسف آمد و بلحوظ نظر اعزاز و احترام گشته چند روز در
تبریز بعیشش و عشرت گذرانید آنگاه با تفاق بسطام جاکیر و دولت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان
شد و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلال شاه که در اصفهان بودند باستقبال شتافته
و جنگ ناکرده متوجه یزد گشتند و امیر فاضل از امیرزاده عمر شیخ جدا شده در کوشک زرد بخدمت میرزا
رسید و صورت حال معروض داشت میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر بیان در عقب امرا که جنگ نا
بجانب یزد رفته فرستاد و خود روی بدفع سلطان معتصم آورد و هر دو سپاه در حوالی آن تنگاه بهم پیوستند
و بدین سبب مخالفان دلیر گشته بر نوبت قول میرزا اسکندر آمدند اما ملازمان رکاب اسکندری بنصرت و یاوری
حضرت داوری دو وه از آن دو ان مظفری بر آوردند و مخالفان از معرکه عنان برتافتند و اکثر اعیان عراق و
آذربایجان اسیر و دستگیر شدند سلطان معتصم شکسته و منهزم بحوالی اصفهان در آمد و چون پیش
خواست که اسب از آن جوی جهاند و شاهزاده مردی کران بود خود را نگاه نتوانست داشت برفقا افتاد بها دری
از عقبش رسیده سر او را از بدن جدا ساخت شعله حیات و آتش فتنه او فرو نشست و قاضی نظام الدین احمد
صاعدی با دیگر سرداران باستقبال شتافتند و میرزا اسکندر از آن معنی خبر یافته امیر عبد الصمد که از بند
خلاص شده بود بحکومت یزد فرستاد و دیگر امرا با تحف و هدایا عقب روان کرد تا خود عازم شیراز شدند و جمعی
از امرا میرزا پیر محمد که جنگ ناکرده متوجه یزد شده بودند در اثنای راه امرای میرزا اسکندر صدیق و کیومرث

بایشان رسیده جنگ کردند و اسکندریان غالب آمدند و امیر جلال شاه با ایشان پیوست و دیگران کریخته
راه خراسان پیش گرفتند و چون بانجا رسیدند میرزا رستم تحریک نمود تا الجانه خواسته بعراق آمدند
چنانچه مذکور شد و ایشان نیز همراه بودند و امرا میرزا اسکندر که پیش از این بجانب یزد رفته بمحاصره
اشتغال داشتند عاقبت در آن باب مبالغه نمودند تا یزدیان بجنگ آمدند امیر عبد الصمد را از حبس بیرون
آوردند و بجهت امر صلح پیش میرزا اسکندر فرستادند و طاهر را گذاشتند و بیان طاهر و کوتوال قلعه
که مرد آوردان بود ابابکر نام مخنثی پدید آمد و ابابکر طاهر را در قلعه قایم مقام خود کرد اند و بر سبیل استتاب
بیرون رفت و طاهر پیش امرا میرزا اسکندر که بمحاصره یزد آمده بودند خبر فرستاد که حصار خالیست فرصت غنیمت
باید شمرد امرا الحال و بیرون بقلعه ریختند و جمعی کثیر از اهل فتنه را بقتل رسانیدند و میرزا اسکندر از فتح یزد
آگاهی یافته امیر یوسف خلیل را بحکومت آنجا تعیین نمود و چون میرزا اسکندر بر مملکت فارس و معظم عراق عجم
استیلا یافت عرضه داشتی بخراسان پیش حضرت خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه بعد از واقعه جانسوز
برادر سعید شهید بنا بر تدبیر حال رعایا در امور ملک داری شروع نمودند و مهمات فی الجمله نظام و انتظامی
گرفت اکنون التماس آنکه از برادران هر که را مصلحت دانند آمر عراق فرمایند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم
حضرت خاقان سعید رقم بنام شاهزاده جوانبخت میرزا بایقرا کشیده و امرا و طبل و علم و سایر اسباب پادشاهی
معزز مرتب ساخت و روانه عراق عجم کرد انید و میرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی و عنایت سبحانی ابا عن جد
ما عرب به جهانبانی رسانید و از منصب عالی از اسلاف بد اخلاف رسید چنانچه اکنون مقالید امور بیخ
مملکتی که تختگاه سلیمان علیه السلام موسوم است بآن عزیز انتقال یافته مقتضی لئن شکرتم لازیدنکم شکر
منعم که عقلا و شرعا بر منعم علیه واجبست بجای باید آورد تا موجب مزید دولت و نعمت گردد و ملمعون
سخن ذکر فعندک یا حیک را ملاحظه کرده سابر جنس او امیر زادا بایقرا از آنکه آثار رشد و نجابت از ناصیه او
ظاهر و لایح بود با تصویب رعایا تربیت کرده تا به ایم وظیفه آنکه طریق عاطفت مسلوک دارد تا عقد الفت انتظام
گیرد و امر وافقت البنیان پذیرد ولله الحمد والمنه که آن سعادتمند از امثال این وصایا مستغنی است
در جاء واثق که برادران و خویشان را در ظل رافت و شفقت جای دهد که این معنی در ثبات دولت و بقاء سلطنت
اثر عظیم دارد و مکاتبات و مسلوک داشته ابواب مراسلات مفتوح کرداند و آن دیگر باشد که اعلام عما
نادر تمام آن لوازم اهتمام مبذول افتد و باجابت موصول کردد انشاء الله تعالی ذکر بحار به میرزا
رستم و میرزا اسکندر و روی بنهادن میرزا رستم پیش قرا یوسف و کرفتن میرزا رستم کو میرزا اسکندر چون بولجی ضبط مملکت فارس و

اندیشه بر تسخیر ولایات عراق عجم گماشت و امیر عبدالصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان نمود و ایشان
بطرف [illegible] رفته قلعه آنرا مضبوط ساختند و میرزا رستم ازین صورت آگاهی یافته با لشکرها متوجه آن صوب
شده بمحاصره قلعه اشتغال نمود و چون [illegible] میرزا اسکندر [illegible] امیر توکل و امیر یوسف
خلیل را با فوجی از لشکریان بمدد محصوران فرستاد و میرزا رستم برادر خود میرزا بایقرا را که در آن نزدیکی
بعراق آمده بود بلطف و تفقد بسیار [illegible] با خود یار ساخت و باتفاق محاصره مینمودند و در اثنا ناگاه
خبر آمد که میرزا اسکندر بقصد نبرد رسید و میرزا رستم عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر بر عقب متوجه آن صوب
گشت میرزا رستم سه فرسنگ استقبال نمود و دو لشکر مانند امواج بحر اخضر بهم رسیدند و بعد از
ساعتی که از جانبین مطارده و محاربه نمودند میرزا اسکندر بموضع آتشگاه منزل [illegible] و در آنوقت میرزا
خلیل سلطان [illegible] بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه در تفصیل قضایای
[illegible] کیفیت آمدن میرزا خلیل سلطان پیش آنحضرت و رفتن او بجانب عراق در بین اوراق مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی در این اثنا امیرزاده رستم از آنجناب استمداد نمود و میرزا خلیل سلطان بعزم [illegible]
بجانب اصفهان روان شد و هرچند کسان فرستاده از میرزا اسکندر التماس صلح نمود مفید نیفتاد و میرزا اسکندر
از یکطرف اصفهان مقام [illegible] و میرزا خلیل سلطان از طرف دیگر بشهر درآمد و در آن ایام از جانبین محاربات
قوی بظهور پیوست و منجر بآن شد که در اصفهان عسرت و غلای عظیم روی نمود و از فقدان قوت و [illegible]
اسباب قوت مردم اندرون بی قوت گشتند و میرزا رستم [illegible] ولایت گذاشته روی بار دوی امیر
قرا یوسف نهاد و میرزا خلیل سلطان پای [illegible] فشرده در شهر توقف نمودند و میرزا اسکندر همچنان بر سر نزاع
و جدال بود و در این اثنا طایفه از لشکریان [illegible] میرزا اسکندر [illegible] گشتند و [illegible]
محاصره [illegible] بجانب شیراز در حرکت [illegible] و خلق اصفهان [illegible] گرفتار شدند که [illegible]
آن [illegible] گشت گویند که در ایام محاصره اصفهان میرزا خلیل سلطان [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] کرده بود [illegible] و وظایف [illegible] میرزا خلیل سلطان خواست که [illegible]
رعایتی [illegible] اما [illegible] الله [illegible] که شاهزاده [illegible]
[illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار و میرزا خلیل سلطان [illegible]
از اصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه را معروض رای خاقان سعید گردانید القصه میرزا رستم چون
بنواحی تبریز رسید امیر قرا یوسف [illegible] استقبال نموده و باعزاز و احترام هرچه تمامتر او را بشهر درآورد

بترتیب

بترتیب طویهای عظیم فرمان داد و آنچه وظایف مروت و مهمانداری بود بجای آورد و میرزا رستم پیشکشهای
لایق بگذرانید و از برای نزول شاهزاده سرای خواجه محمد که بهترین سراهای تبریز بود تعیین رفت و فراخور
ایشان بمهمانی و مایحتاج هرروزه مقرر گشت و میرزا رستم و امیر قرا یوسف در خلوات باهم صحبت میداشتند و در باب
تنظیم امور ملک هرنوع سخنان میگفتند و میرزا رستم امیر را بر تسخیر ولایت عراق ترغیب میکرد و قرا یوسف در جواب
میگفت که از عراق عجم حاصلی نیست و مال فراوان و اسباب و تجمل در ولایت روم و شام است و تسخیر این دو مملکت
بسهولت میسر نمیشود و از ولایاتی که در تحت تصرف ماست مثل مراغه و اردبیل و نخجوان هر کدام که [illegible]
شاهزاده [illegible] از آنجناب [illegible] روی جلادت بدیار شام [illegible]
[illegible] بجانب روم و چون میرزا رستم را تعلق تمام باصفهان بود همچنان در [illegible]
قرا یوسف [illegible] کرد [illegible] میرزا رستم روانه اصفهان شوند و میرزا رستم [illegible]
قرا یوسف بگذاشت و خود روی توجه باصفهان نهاد و امیر قرا یوسف امیرزاده [illegible]
باد [illegible] هر کس مقدم [illegible] و در اثنای راه [illegible] میرزا رستم [illegible] میرزا رستم با خواص خویش
اصفهان شد خواجه احمد صاعدی که [illegible] آن مملکت [illegible] و اعیان عراق [illegible] استقبال
روان شدند و میرزا رستم را بشهر درآوردند [illegible] دو ماه در اصفهان [illegible]
و چون خواجه احمد صاعدی بخلاف رای شاهزاده در [illegible] میرزا رستم در [illegible]
[illegible] گفتند که چون عید نزدیک است خواجه [illegible] آمد [illegible]
[illegible] خواجه را [illegible] ساختند و اصفهانیان بعد از قتل خواجه با میرزاده رستم [illegible]
رستم [illegible] مقاومت [illegible] خراسان [illegible] در اواخر [illegible] سنه اربع عشر و ثمانمائه [illegible] حضرت خاقان سعید
[illegible] گشت و بانواع انعامات و تشریفات اختصاص داد و آنحضرت [illegible] شاهزاده [illegible]
بود [illegible] داشت و بعد از [illegible] میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر [illegible] و عراق عجم فرمان [illegible]
شد [illegible] باصفهان رفت و کوکب طالع او [illegible] دار الملک سلطان [illegible]
ساخت ذکر [illegible] سلطان [illegible] قرا یوسف [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] عراق [illegible] سلطان [illegible]
سلطان احمد جلایر [illegible] بیش [illegible] شوکتی و مکنتی [illegible]
[illegible] رسیدند [illegible] حاکم [illegible] عازم ولایت [illegible]

شده‌اند نقود واجناس وجواهر فراوان همراه دارند توقع طامعه بر پادشاه از حرکت آمدم بالشکر در راه
ایشان رفت طایفه از آن جماعت که گذشته بودند وهر چه داشتند با خود برده وجماعتی که آمده بودند
دست از احمال واثقال نشستند ومجموع گذاشته با اهل وعیال بیرون رفتند وعلاء الدوله پیش پادشاه
رفته بود حسب اشارهٔ حضرت صاحبقران مغفور خواهر سلطان علاء الدوله که دختر سلطان احمد جلایر
بود پیش پادشاه در حبالهٔ نکاح داشت وعلاء الدوله چند روزی در استراباد بعد از آن که کار گذار شده
متوجه شد امیر قرا یوسف در مقام تربیت او آمده چندین انعامات شکایت آسوده خاطر کرد ولیکن چند وقت
ملازم بود آخر الامر امرای عراق بعرض رسانیدند که مصلحت آنست که علاء الدوله پیش پدر خود سلطان احمد
رود که توقف او در اینجا مستلزم فتنه وپریشانی است قرا یوسف علاء الدوله را پیش خود طلبیده گفت
میان ما وپدر تو مبانی اتحاد ایمان تاکید یافته وبا یکدیگر در مقام محبتیم ومدتی شد که در کوی غربت
گرفتاری اکنون صلاح چنان می‌نماید که بخدمت پدر بر همان مبادرت نمایی ومنتهی تا که
که از اول واواخر اینجا پیش توجه خواهد گشت وامیر قرا یوسف امیر علاء الدوله را در آغوش کشید
اسب وجامه را داده گسیل کرد وخود بجانب خوی روان شد سلطان زاده چون از اردوی قرا یوسف بیرون
آمد باغوای مردم بد آموز که همراه بودند متوجه تبریز گشت وچون بدانجا رسید طایفه از اربابان تبریز
پیش او جمع شدند حاجی کوچک که بداد که از قبل قرا یوسف حاکم تبریز بود جمعی را اشنیده فی الحال
وپیش علاء الدوله رفت وگفت فرمان پادشاه چنان بود که تو در تبریز نیایی چرا مرتکب خلاف امر شدی
علاء الدوله جوابی ناملایم گفت حاجی کوچک او را بند کرده پیش قرا یوسف فرستاد واز حرکت
علاء الدوله در غضب رفته او را بقلعهٔ عادلجوز فرستاد وفرمود که در چاه زندان شاهزاده را مضبوط
نگاه دارند ودر اثنای این اوقات سلطان احمد بجد تمام در استحکام بغداد سعی می‌نمود ومال بسیار در آن اوان
بدست او افتاده بود ودر عمارت مدینة السلام صرف میکرد وبیان این معنی آنست که در وقت توجه حضرت
صاحبقران مغفور بجانب بغداد بسیاری از زر ونقد وطلا خود را در صندوق نهاده بعضی از معتمدان
بموضعی که هیچکس گمان آنجا نبرد پنهان کرد ودر این نوبت که بدار السلام آمد آنها را بچنگ آورد وشهر بغداد را که
بود مختصر تر ساخت وخندقی عمیق در پیرامن آن فرمود تا حفر کردند چنانچه آب از شط بخندق می‌آمد
متصل چند وچون از عمارت برج وباروی بغداد باز پرداخت سوکلان پیش قرا یوسف وپیر بداق خان
با تحف وهدایا وهدایات در باب پسر خود علاء الدوله که محبوس بود هیچ سخن نگفت وپیغام داد که

معروف

ضعف مزاج که طاقت گرمای بغداد ندارد در ییلاق همدان اتفاق ملاقات خواهد افتاد قرا یوسف از علم
درخواست سلطان احمد بسلطان علاء الدوله موافق مزاج بغداد واز پیغام توجه بجانب همدان
متاثر گشت وگفت میان ما واو عهد وپیمان واقع شده که قصد مملکت یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد
نمیکنم اگر آن مرتکب این امر ناپسندیده میشود حاکم است واین نوبت ایلچی سلطان را زیاده احترامی کرد
وچون بهار شد قرا یوسف بییلاق النتاق رفت وحشری انبوه در ظل رایت او مجتمع گشتند و
انو کلاب مشغول شد تا حدود اردبیل رفت واز آن طرف سلطان احمد با علیه وانعام
تمام بییلاق همدان آمد متصرف کاشتکان بسطام جاکیر بود ایشان در قلعه متحصن شدند وسلطان
با ایشان در اینجا کفرانید وبا پانزده تومان لشکر آراسته متوجه سلطانیه شد ودر قلعهٔ سلطانیه
معصوم برادر بسطام حاکم بود وسلطان هشت روز ایشان را محاصره کرد وکاری از پیش نرفت وسلطان
احمد کسانی پیش معصوم فرستاد واورا بعنایت وعاطفت پادشاهانه نوید داد ومعصوم بدان سخن التفات
نکرد سلطان احمد گفت صبر باید کرد تا خود پیش ما آید ومقارن این حال خبر رسید که اویس نامی در بغداد
موسوم شده وبعضی مفسدان عروس مملکت را در نظر او جلوه داده‌اند وخدنش شیفته ایمنی گشته سلطان را
در سلطانیه مجال توقف نماند وعازم دار السلام شد وچون بدان حدود رسید عقد جمعیت مخالفان از هم
فرو ریخت واویس منکوس وپسر شبیب که خمیر مایه فتنه وفساد بودند گرفتار شدند ودر این زمان که سلطان
از سلطانیه باز گشته بغداد رفت امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرد بعد از آن بنابر تعرض قرا عثمان
امیر بجان واسندهای والی اینجا پسر طهرتن قرا یوسف با لشکرهای گران متوجه آن صوب شد وپیر محمد شاه
که از اولاد بود جهت محافظت مملکت در اوجان بگذاشت وسلطان احمد جهت قرا یوسف
از مرجما وبرات وتراکمه که سر از متابعت قرا یوسف کشیده بودند وسپاه عراق عرب ولحشام کردستان
ودیگر ممالک کرده انبوه ولشکر کرده از بغداد بهمدان آمد واز آنجا متوجه تبریز گشت شاه محمد پسر قرا
یوسف از اوجان بر خوی رفت وسلطان احمد با زینت وتجمل تمام در غرهٔ ربیع الاول سنه ثلاث عشر وثمانمائه
بشهر آمد که بیست کان در بحیرا افتاده نصابچه قریب صد قطار شتر خیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه ودیگر
واثقال او میکشیدند وجلهای اسبان واشتران بجنس از کمخای شامی بود ودر آنروز هشت قنقود اسب
همه بر شای زر وجامهای مرصع پیش پیش می‌آمدند وبر بالای سر شتر مرصع زربفت داشته بودند
از طلاء احمر بر زیر چتر ترتیب داده ودری مقابل بیضهٔ عصفوری در دهان مرغ تعبیه کرده

در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و از عقب ایشان بیکچرکان و صاحب حسنان که ملازم بودند با جلبهای زربفت
هر یک نوعی از سلاح در دست گرفته میرفتند و بر دست راست سلطان شاهین آقا که صاحب اختیار ممالک
بود قدم بر خاک می‌نهاد و بر دست چپ او بغداد آقا نیز پیاده میرفت و از پیش و قفای سلطان مقدار یک تیر
پرتاب هیچ سوار نبود و در آن روز شهر با آیین بسته انواع آرایش تقدیم رسانیده بودند و هرچند قدم که رفتی
زر سرخ و نقره سفید همه سلوک بر سر او می‌پاشیدند و هرچند گام که اسب او گام می‌نهاد پای اندازهای قیمتی
بر زمین می‌افکندند و سلطان علی بن تاج داشت که دیده‌ها از نظاره آن خیره میکرد بدین آیین و عظمت سلطان احمد در
دولتخانه نزول فرمود و جمعی از امرا که در عقب شاه محمد ولد قرا یوسف رفته بودند در حوالی خوی باو رسیدند
و بعد از کوشش فراوان هزیمت کرده دست از محاربه بازداشتند و هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند و چون
قرا یوسف بنابر طلب [illegible] آذربیجان با آنجا رسید خلق آن شهر در تسلیم شهر تعللی مینمودند و همه
آن داشتند که قرا یوسف بر ایشان کینه مقرر کرده و شهر بولد تیمور تسلیم داشته بازگردد و قرا یوسف
بدین معنی راضی نشد و آنجا را محاصره کرد عاقبت سادات و موالی و اعیان و اشراف آذربیجان بیرون آمده
شهر تسلیم نمودند و خطبه و سکه بنام و لقب پیر بداق خان موشح گشت و آن بلاد را با توابع و لواحق [illegible]
قرا یوسف بیارغانچی خویش پیر عمر که در سپاهی گری بغایت معتقد او بود ارزانی داشت و چون دو روز از فتح
آذربیجان بگذشت مسموع قرا یوسف گشت که سلطان احمد نقض عهد کرده با لشکری انبوه و سپاهی گردون شکوه
روی باو نهاده و بتبریز رسید و میان لشکر او و شاه محمد ولد او محاربات واقع شده امرا و اعیان سپاه
و مقربان درگاه را جمع آورده در باب صلح و جنگ با ایشان مشورت فرمود و همگنان بر محاربه قرا یوسف با سلطان
احمد اتفاق کردند و در باب یکجهتی خویش سوگندان بر زبان آوردند و قرا یوسف بجنگ بوعده‌های جمیل خوشدل
گردانید و مقرر چنان شد که بچهل منزل سر تبریز آیند و از آذربیجان روانه شده و مسافت پیموده بمحلی که در شب
شنب غازان بود و سلطان احمد در آنجا توقف نموده بود رسیدند و در آن منزل فرود آمده تهیه اسباب مقابله
و مقاتله مشغول شدند و صباح دوشنبه قرا یوسف از بورت خود سوار شده و میمنه و میسره و قلب و جناح
آراسته روی بشنب غازان نهاد و سلطان احمد نیز با لشکری متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم
واقع شد از طرفین خلق بسیار بقتل رسیدند عاقبت ترکمانان غالب آمده لشکر سلطان روی بانهزام نهادند
و باطراف و جوانب پراکنده گشتند و سلطان احمد در معرکه تمامی ملازمان [illegible] بکردانید و در وقت فرار [illegible]
بجهول باو رسیده و باد انسته دو ضرب زده سلطان را از اسب بینداخت و سلاح و جامه قیمتی پادشاه را که [illegible]

اورا کفا

او را کفایت است و سلطان سوراخ باغی که آب از آنجا بیرون می‌آمد در رفت و از غایت وحشت هم آنجا نشست
تا به بیند که کسی از عقب وی می‌آید از قضا پیری کفشدوز از شهر بیرون آمده و بالای درخت جوز رفته
نگاه میکرد و در آن حال که سلطان یکسواره از معرکه بیرون رفت و روی بکریز آورد او را شناخت و دانسته که
پادشاه عالی تبار است بزیر آمده پیش سوراخ رفت و فریاد بر کشید که ای پادشاه عالم این چه حالت
سلطان گفت خاموش باش و سر ما را فاش مکن که مرد مردینه شهر بسیار است چون شب شود برویم و [illegible]
از ایشان بستانیم و ترا رعایت بسیار کنیم و همراه که به بغداد رسیم بولایت یعقوبیه داشته‌ایم ارزانی داریم و در این جمله
عهد کردیم پیر کفشدوز بخانه رفت و او عجوزه داشت که [illegible] و قضایای [illegible]
سخنان که [illegible] پیر این حکایت با زن گفت که میان ما و بغداد و یعقوبیه مسافتی بعید است و حالیا نفعی از آن
بما نخواهد رسید و بیشتر آنست که چون شب در آید مصلحت آنست که پیش قرا یوسف روی و کیفیت حال باز
نموده سوگنجی بیابی کفشدوز سخن را معقول افتاده متوجه درگاه پادشاه شد و در آن زمان قرا یوسف
میرآخوران و اختاجان سلطان را جمع آورده بود و از ایشان تفحص میکرد که سلطان احمد چند اسب همراه داشت و
چند اسب با خود برده باشد و چند جنیبه بدست سپاه ما افتاده که ناگاه پیر کفشدوز بی تحاشی بمجلس قرا یوسف
در آمد و گفت سلطان احمد در موضع نزدیک پنهان است اگر پادشاه خواهد جمعی را همراه من کند قرا یوسف گفت
این چه سخن است باید که آن چند فرسخ قطع کرده باشد پیر کفشدوز در قول خود اصرار نموده عرض داشت که
معتمدان خود باید فرستاد تا سلطان را بسپارم قرا یوسف مردم اعتمادی خویش مثل [illegible] و محمود
ایناق و ستمش همراه کفشدوز روان کرد و ایشان رفتند و سلطان را از سوراخ بیرون آوردند و سلطان برهنه
بود با یک پیرهن قبای خلق در برش انداختند و طاقیه کهنه بر سرش نهادند و [illegible] بر کفل اسب [illegible]
شیرحی سوار کرده بمجلس قرا یوسف رسانیدند امیر یوسف بر پای خاست و سلطان را بپهلوی خویش نشاند
و زبان عتاب بر گشاده با سلطان خطاب کرد که اصلا بر قول و فعل تو اعتماد نیست بارها بقرار [illegible] و ایمان
الهی سوگند خوردی که قصد من و مملکت من نکنی و خلاف کردی و قرا یوسف هر حکایت و شکایت که در دل داشت
نمود و حرکات ناشایستی که در ایام گذشته تا غایت از وی صادر شده بود باز نمود بعد از آن او را از مجلس
بیرون برده در صف نعال نشاندند و پیر بداق خان در آمده بر تخت نشست و امرا و اعیان با سلطان گفتند که مملکت
توبتو [illegible] پیر بداق خان میرسد و بعزل [illegible] و تفویض ممالک آذربیجان باسم پیر بداق خان [illegible]
و تکلیف کردند که سلطان [illegible] خود نوشت [illegible] اگر ما شاه محمد را [illegible] ممالک آذربایجان [illegible]

ونوآمدي ومتغلب آنرا از دست او انتزاع نمودي اکنون بوقت فرد بي خود بغداد را معه مضافات بما وا بايد داد
وفرمود دران باب نشاني ديکر بخط خويش درقلم آورد مضمون آنکه فرزند اعز امجد ابقاهم الله تعالی که
در بغداد اند ومستحفظان قلعه هيت وقلعه تکريت بدانند که تختگاه بغداد با عراق عرب بغياث الدين
شاه محمد بهادر ارزاني داشتيم بايد که چون از توجه او آگاه شوند في الحال بيراق و پيشکش باستقبال بيرون
آيند ومفاتيح قلاع وخزاين باو بسپارند وابواب مخالفت مسدود کردانيده [illegible] اطاعت وانقياد
تلقي نمايند وچون سلطان احمد از نوشتن اين سطور فارغ شد قرايوسف وامرا همه دران مجلس حاضر کرد
شاه محمد ايلغار بدار السلام فرمودند وامراء وبوات ومرجيلان اعراب وغير آن از منجمع که در پي جنگ
اسير شده بودند امان داده در رکاب شاه محمد روان کردند وقرايوسف با سلطان احمد گفت با وجود آنکه نقض عهد
روا داشتي وبقصد جان ومال من لشکري کشيدي من ترا نميکشم اما بسطام روي بسلطان احمد آورد
کنجاغان سلطان اويس تو خراب کردي ودر زمانه کان وارکان دولت او را کشتي واز تو هيچ کاري که لايق باشد
صادر نشد ونخواهد شد وما نخواهيم که اين کرامر قرايوسف را نفريبي في الحال از جاي خود برخاست
وشمشير از ميان کشاده پيش قرايوسف انداخت وگفت حيات اين شخص موجب فتنه وفساد است اگر
او را زنده گذاري هر آينه فتنه وشورش روي نمايد ونزد عقلا [illegible] او بر وجود او وجان داد امراء عراق
متفق الکلمه گفتند که امان دادن سلطان احمد بهيچ وجه مصلحت نيست آن ترکمان صادق جواب داد
که اگر هر کس همچون او در لشکر من باشد [illegible] غدر بخاطر من خطور نخواهد کرد ومن سوگند خورده ام که قصد
او نکنم واصلا بخلاف سوگند خود عمل نخواهم کرد بسطام معروض داشت که اين شخص چند خون ناحق
کرده وخصمان حاضر اند اگر تو قصد او نميکني جانب ايشان نگهدار قرايوسف ساکت شد امراء عراق سلطان را
بمدرسه شيخ علي که نوبت او بود بردند خواجه جعفر تبريزي زانو زده عرضه داشت که سلطان برادر مرا
ناحق کشته است وبسطام بر صدق مقال او گواهي داد از بسياري مبالغه عراقيان قرايوسف بقتل
سلطان همداستان گشت وخواجه جعفر وچند کس ديگر بخانه [illegible] رفتند وسلطان احمد را هلاک ساختند و
ده روز ديگر امرا بخدمت قرايوسف رفتند وبسطام بعرض رسانيد که با آنکه سلطان احمد را بعدم فرستاده ايم
اوباش واراذل ميگويند که سلطان زنده است وچندان مبالغه ميکنند که ممکن فتنه روي نمايد قرايوسف
بسطام را گفت که تدبير امثال اين امور منوط براي تست بسطام فرمود که نعش سلطان را در مدرسه شيخ [illegible]
وصوفي [illegible] بوشانيدند واهل تبريز [illegible] راه آمده سلطان را بدان حال ديده [illegible]

گفتگو

گفت وگو تسکين يافت وبعضي از فرزندان سلطان احمد که در جنگ گاه گرفتار شده بودند همان زمان
[illegible] وسلطان علاء الدوله را که در قلعه محبوس داشتند بموجب فرموده قرايوسف
بعدم فرستادند وسلطان احمد را تجهيز وتکفين کرده در عمارت دمشقيه در پايين برادرش سلطان
حسين که بتيغ عدوان او کشته شده بود مدفون ساختند دنيا جاي آفات ومحل مکافات در بسياري
اوقات ظالمان هم در اين عالم بجزاي اعمال سيئه خويش گرفتار ميشوند وچون خبر واقعه سلطان احمد
بمسامع عليه حضرت شاه رخي رسيد از خواجه عبد القادر گويند که چند سال در خدمت سلطان
بسر برده بود پرسيد که در باب قضيه دوست خود هيچ ساخته اي خواجه عبد القادر اين رباعي
انتظام داده بعرض خاقان سعيد رسانيد که عبد القادر نديم وهمدم [illegible]
[illegible] تاريخ وفات [illegible] اما قضيه شاه محمد ولد قرايوسف
چنان بود که بعد از مسافت بدار السلام رسيد بعد از يکسال وشش ماه [illegible] سلطان احمد
بغداد محاصره کرده بود ايشان در شب بکشتي ها نشسته بگريختند واو شهر را بگرفت وبر تمام عراق عرب
استيلا يافته در مملکت مدتها حکومت کرد ولشکر فراوان جمع آورده ومال بيکران اندوخت وخطبه وسکه
بنام خويش موشح ساخت وديگر پيش پدر نيامد وقرايوسف با او تعرض نکرد گفتار در قضايا که [illegible]
حضرت خاقان [illegible] در شهور سنه احدي وعشر وثمانمائه حضرت خاقان سعيد
[illegible] التفات بر حال اولاد واحفاد [illegible] نمود تا اسباب طوي بعظمت ترتيب کردند ودر موضع باغ [illegible]
قلعه اختيار الدين در نفس دار السلطنه هراة واقع است آرايش داده بسعادت شاهزادگان غياث الدين
ميرزا بايسنغر وجلال الدين محمد جوکي بهادر سنت ختان بتقديم رسانيد ودر اين اثنا بمسامع عليه رسيد
که ميرزا ابابکر از سيستان بکرمان آمده وشاه قطب الدين والي آنجا [illegible]
استرضاي حضرت خاقاني ميدانند لاجرم شهريار جمشيد قدر [illegible] باحضار لشکرها [illegible] واعلام
ظفر اعلام در شهر جمادي الاول سال مذکور از دار السلطنه هراة در حرکت آمد وچون رايت نصرت
شعار بقصبه اسفزار رسيد بر حسب اشارت کامکار سپاه [illegible]
مصقول در سر وکلاههاي کياني [illegible] حاضر گشتند وچون ظفر پناه از اسفزار [illegible]
والي آنجا اسکندر [illegible] بحصانت قلعه وذخيره فراوان ومدد اهل سيستان مغرور گشته
ممانعت در سر کشيد وبپاي اطاعت پيش نيامد [illegible]

قرا امیر جلال الدین فیروز شاه با شاه اسکندر در حصار قرار بوده و بهادران سیستان مثل محمود هند
و بوقا و محمود شمس و محمود سپهسالار و غیرهم با ایشان متفق شده مجموع دلاوران آن سرزمین پشت
بدیوار حصار نهادند بایستادند و جمعی از پیاده منصور مثل محمود شاه کوه دری و یوسف عراقی و
حسینی و سرداران دیگر حمله کردند و از دیوارها گذشته بمیان در آمدند مبارزان جانبین درهم آویخته
و کرد و شمشیر بر یکدیگر بگشتند بالاخر چون دست برد لشکریان قیامت اثر مشاهده کردند فرار کرده
در قلعهٔ خزیدند ارکان دولت و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و کندن نقب اهتمام نمودند
نقب بعهدهٔ امیر شاه ملک بود و یکی بامیر مضراب و یکی بعهدهٔ امیر ترخان و یکی بعهدهٔ امیر حسن صوفی ترخان
و دیگری بعهدهٔ امیر جلال الدین فیروز شاه و دیگری تعلق بامیر خسرو دان میداشت و دیگری بامیر فرمان
شیخ و یکی بامیر سید علی ترخان و دیگری بامیر یوسف خواجه و امیر مکنه و مولانا ابراهیم صدر و
یکی بامیر خداوند شاه و دیگری بامیر موسی شیخ و امیر محمد صرف و طایفهٔ از سرداران سپاه ظفر شعار
از اطراف و جوانب حصار خندق و نقب می کندند و هر دم قلعه بین کوششهای بهادران بر خوفی
و هر دو شبانروز آتش در ... بیکار او حصر بود اهل حصار چون علامت دولت و اقبال حضرت
لشکر نصرت شعار مشاهده کردند چاره جز اطاعت و انقیاد ندیدند اسکندر با اشکین و پهلوان
شمس دران و سایر سرکشان قلعه از در توبه و تضرع بحر خضیض تضرع آمده امیر شاه ملک شفیع ساختند و
امیر شاه ملک شیخ عجز و بیچارگی ایشان در پایهٔ سریر اعلی عرض داشته بخشش هم خواهش نمود ملتمس
بانجاح اقتران یافته مقرر شد که اسکندر و سرداران قلعه بحضرت شتافتند و ارباب جرایم عراجم و عواطف
خسروانه اختصاص یافتند و چون خاطر حضرت جهانگیر از مهم قلعه فراه فارغ شد رایت فتح آیت
بجانب حصار اوک برافراخت و پهلوان شمس دران را بخلعت پوشانیده با معارف سیستان
برسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاد و او را ترغیب و تحریص بر موافقت و مطاوعت فرمود
و پیغام داد که اگر شاه قطب الدین بخلاف گذشته بدرگاه عالم پناه آید جز عنایت و عاطفت درباب
او بظهور نخواهد پیوست حق علیم است و کفی بالله شهیدا که ما قصد عرض ملک و مال او نداریم و اگر
نصیحت ما بسمع رضا اصغا ننماید و از خواب غفلت بیدار نگردد شاید که امری بحسب سپاهی و رعیت
آن ولایت از مکمن غیب بحیز ظهور آید که در غرب و مغرب جابر نباشد و چون آن جماعت بقصد سبیل
ادا سفارت گفتار و شاه قطب الدین سر از اطاعت باز زده پای در دامن تجبر و نخوت کشید وسیلهٔ
عکس بخت و فرستادگان سیستان با وی معاودت نمودند

لاجرم

لاجرم سپاه فیروزی شعار اول مرکز وار در میان کرفتند و اهل قلعه در مقام ممانعت ایستادند
و از جانبین جنگ پیوسته شد لشکر منصور آب از ایشان باز گرفتند و از باب قلعه آب جاری کاری
کرده بودند و جاجویان نقب زده آبجار و ابکیر ستدند شاه نصرت که بحصار حصار و مردان کار با
دو مرد است پیشانی استکانت بر زمین نهاده از سر عجز امان طلبید حضرت خاقان سعید ملتمس آن مسدود
داشته لشکری از پای دیوار حصار باز خواند و در بارهٔ شاه نصرت عنایت و عاطفت ارزانی داشت
و اهالی باقی قلاع دیگر که دران نزدیکی بودند دست در دامن استیمان زده امان یافتند و چون
ولایات مسخر و مفتوح شده موکب همایون در جنبش آمده هیرمن محل نزول لشکر نصرت شعار گشت
و شاه قطب الدین با آنکه خود بنام دکسر ... نفرستاد و آتش خشم جهانسوز زمانه ... آن کشیده
قهر و هماندار کنبدهای سیستان که از عهد رستم باز بسته بودند بشکست و جهه را ویران ساخته
دست نهب و غارت دران ولایت برآوردند و در هو ضع از سر آریع از یکدانشه با وجود آنکه دران
غله بسیار میباشد در اندک زمانی دود قحط از دودمان برآمد و خرابی بسیار از لشکریان در آن
صدمه یافت و میرزا رستم در آنولا از عراق آمده بود و امیر منصوب بر حسب فرمان بر ولایت دره قیصر
هم بطریقهٔ سلوک داشت و چون آثار بی عنایتی در آن مملکت بر تبه رسید که ویدی بر آن منصور
حضرت خاقان سعید مراجعت نموده و ایالت ولایت فراه را بشاه اسکندر بشرط اهلی که آنار مراکی را
و انوار فرزانگی از ناصیهٔ او ظاهر و لایح بود ارزانی داشت و در سلخ شعبان دار السلطنت هرات از وجود
خجسته و رود آنحضرت رشک سپهر کبود گشت و در این اثنا ایلچی و امیدیک خان پادشاه ختای رسیده
تو بیه حضرت صاحبقران مغفور رسانیدند و بصنوف عنایت و نوازش مخصوص گشته رخصت انصراف
یافتند
بر خداوندان بصیرت و هوشمندان صافی سریرت مختفی و محجوب نماند که شاید بیکی امر خطیر سلطنت و شغل
جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری و عروج بر معارج جهانداری بی سابقهٔ عنایت ربانی و معاونت
تأیید سبحانی میسر نیست محال و باطل و اندیشه بی حاصل هر که بخاطر کذراند که ابقاء آن بی وجه کثرت جاه و
بسیاری اموال بدون ارادهٔ ملک ذو الجلال میسر و متصور باشد در اندک زمانی بی اعتباری
بود بی حقیقت بی لیاقت جز از اسباب شوکت و جهانبانی و مقدمات مکنت و ملک ستانی که مجموع احیل
دست داده اند بدو ایجاد او رخت تا آن غایت مشکل که هیچ سیکی امر شده باشد و در زمان ادبخالع

حضرت صاحبقران بعاد القرابه اکثر امرا و نامداران و نوئینان و جمعی کان که در تاشکند با او بودند چشم بر کوچ فرزند
اندوه ... رایات اجتمع و چون در آنجند ... اولاد امجاد حضرت صاحبقران بحسب سن از وی بزرگتر
خدنش را پادشاهی برداشتند و جمهور امرا و طبقات حشم در رکاب او عازم سمرقند شدند و چون
آن بلده بی مانند رسیدند اصول و اعیان و امرا و طبقات حشم در رکاب او عازم سمرقند شدند
بحوالی آن بلده بی مانند رسیدند اصول و اعیان و امرا صاحب اختیار که متعاین و حزاین تعلق با وی داشت
بالاشتر و ارباب عمایم برسم استقبال شتافتند و مقالید و مفاتیح کنجها بالتسلیم کاشکان شاهزاده نمودند
چنانچه شمه ازین سابقا مذکور شد و در آن اوان شهری بمعموری و آبادانی سمرقند نبود و او در ربع مسکون
هیچکس نشان نمیداد و از نعمت اقالیم عالم اکابر و طرایف و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و صنایع اطراف
امم و طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند و خزاین خسروان نامدار و سلاطین ذوالاقتدار از قلماق و الفقی
روم و از هند و ستان تا نهایت شام و آنچه از روم و خوارزم و دشت قبچاق تا بلاد روس و چرکس و بغداد
و دیگر ترکات و تنسوقات و پیشکشهای ملوک و حکام از بلاد و دیار کفر و اسلام بآنجا انتقال یافته بود و
نقود ابیض و طلاء احمر و اوانی مرصع و جواهر نفیس و امتعه قیمتی و تجملات پادشاهی انجنا و جوشن و جبه
و خرگاه و سراپرده و بارگاه و تیر و کمان و سیف و سنان در خزینه موجود بود که هر کس عشر عشیر آن بخیال احتمال
نیاوردی نگذشته بود و در خیال متخیله قادر در بیان ... بود و مال و خراج سی و شش سال ممالک محروسه
آن متمرد و ملک مختلک هیچ ... با آن همه اسباب آماده و حشم و خدم فراوان از سوار و پیاده بی کلفت جنگ و
حرب و مشقت سپاه ناگهان بدست میرزا خلیل سلطان افتاده در اندک زمانی سر هیچ بان نهاد و شاهزاده
دست اسراف و اتلاف برگشاد و بجهاد و سال آنقدر همه زر و گنج و زیور و گوهر اثر نگذاشت و جمعی که
بنوبتند هر یک بر قطار سیر شدند و دیگران که هر فردی از ایشان مستحق صد تومان بودند در آرزوی یکدانه
اکثر اموال را بر کسانی داد که هم ایشان سبب زوال و اختلال ملک و مال او شدند و از جمله ابطال ارباب دولت
و اهمال مکث و ازار تکاب آن احتناب واجب و لازم است و شاهزاده ازان احتراز ننمود یکی آن بود که ...
برکشید و بمرتبه امارت رسانید و از وخامت آن ... خاطر امرا اکابر و نوئینان ... از این
حرکت ناپسندیده رنجیدند و هم دیو غرور در دماغ آن ناکسان آشیانه کرده سبب استقلال دولت امیرزاده
سلطان آن بود که او را یکی از امرای امیر حاجی سیف الدین شاه ملک نام تعلق خاطری پیدا شده بود
آنحضرت صاحبقران آن عتیق داد و نکاح آورده و ... بی ترس و بیم از وصال ...

وچون نوبت سلطنت بشاهزاده رسید و بیکبار شیفته غنج و دلال او شد و عنان ممالک و تمامک
از دست رفت و مقتضی شاوِرُوهُنَّ و خالِفُوهُنَّ عدول نموده از صواب دید آن ناقص عقل تجاوز نمی
نمیداشت و میرزا خلیل سلطان با غوای شاد ملک خواتین و سراری حضرت صاحبقران را که دست باو
رتبه مادری داشتند بر سبیل تکلف بطایفه داد که چه خدمتکاری آن نمی نمایند و این معنی علاوه
رنجش ارکان دولت و اعیان حضرت بلکه طبع وضیع و شریف از شاهزاده متبرم و متنفر گشت
و آن همه دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان بر حد زوال رسید
شکوهی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آمد از ماکیان
چون حضرت خاقان سعید ماه مبارک رمضان را در دار السلطنه هرات بکذرانید
و شرایط عید و آداب آن روز سعید قیام نمود و حضر و انجم در رایت الرفیع خویش را با اقبال بر افراخت
فرزند ارجمند میرزا ابراهیم سلطان را بمحافظت دار الملک بگذاشت و امیر جلال الدین فیروز شاه را ملازمت
او باز داشت و فرمود که امیر لطف الله بیان نمود و حرز و تقوی بر حد سبستان و قلعه ازم حزم و احتیاط
مرعی دارند و بنفس خجسته عازم بادغیس شد و مثال منجم الامثال با حضار عساکر منصور شرف نفاذ یافت
و در اندک زمانی سپاهی از حد افزون جمع شد و چون در نظر رایت میرزا خلیل سلطان رسید او نیز از سمرقند با لشکر
فراوان بحوالی کش و در آنجا خبر یافت که خداداد حسینی که در زمره مخالفان انتظام داشت بحدود آب خجند رسیده در
مقابل او هم فرود آمدند و در جنگ تعجیل می نمودند و امرای میرزا خلیل سلطان قاصدی پیش او فرستاده مدد
شاهزاده با چهار هزار سوار از بغداد فرمود تا بقریه شیراز راندند و آنجا فرود آمد و خداداد حسینی بر این حال اطلاع یافته
روز خود را بمخالفان نمود و شب همه شب و روز دیگر بر جناح استعجال مسافت پیموده هنگام نماز پیشین
بقریه شیراز بناه برد و خداداد فی الحال شاهزاده قلعه را بدست آورده و نشانها نوشته میفرمود که میرزا خلیل
سلطان به رکند و با خاد و اطراف ولایت میفرستاد تا ممالک ما وراء النهر مسخر او گشت و این حادثه عجیب در سیزدهم
ذی قعده سنه احدی و عشر و ثمانمائه وقوع یافت و چون بر نوشعود آنحضرت در ولایت بادغیس بر یورت جلول افتاد بمبیع
نوای توجه بدیار ما وراء النهر بر افراخت و پیش از بن حضرت خاقان سعید امیر جرکس در آن کوه و ایشان در ...
مشتاق موکب اعلی پیوستند و بعرض رسانیدند که امیر خداداد میگوید که اینصورت بنا بر حد ...
از بندهٔ مخلص صادر شد اکنون بهر چه فرمان شود حمایم حضرت خاقان سعید چون این قیاس را همراه نوکر
خداداد فرستاده پیغام داد که آنچه در پردهٔ غیب مستتر بود ظاهر شد و ما شعاقب ...
تقدیم خواهد رسید باید که امیر خداداد بی توقف متوجه قبلهٔ اقبال گردد که عنایات خسروانه شامل حال

و در ششم ذی حجه کنار آب جیحون معسکر همایون گشت و امیر شیخ نورالدین در وقت توجه بجانب ماوراءالنهر
با حضرت پادشاه کرده بود اقتدار قرار داده بود که هرگاه کما هو عادته توقع ظفر شعار از افق آن دیار طالع گردد
من بار دیگر همایون خواهم پیوست در این ولا با تمامی حشم خویش بجانب آمده و چون خداداد از توجه او بدرگاه
عالم پناه خبر یافت از سمرقند با ایلغار بر سر امیر شیخ نورالدین تاخت و مردم او را پریشان و پراکنده ساخت
و مراجعت نموده و موکب حضرت شاهرخی دهم ذی حجه از جیحون عبور نموده در این اثنا میرزا احمد میرک و میرزا
سیدی احمد که امیر خداداد ایشان را بر تسخیر ولایت حصار فرستاده بود [illegible] دولت متوجه درگاه
پادشاه شده [illegible] دریافتند و نوازش پادشاهانه سرافراز گشتند و در حوالی [illegible] پادشاه سعادت بار
رسید که چون رشته امید خداداد حسینی از [illegible] منقطع گشت میرزا خلیل سلطان بند
کرده هزیمت غنیمت شمرده حضرت خاقان سعید در ضمان نصرت و تایید پادشاه بی مانند با لشکرها متوجه
دارالملک سمرقند شدند و پیشتر امیر علیکه کوکلتاش جهت حفظ و ضبط خزینه و اموال غنیمت روان نموده و
میرزا جهانگیر و امرا و ارکان و اکابر و اعیان و [illegible] شهر رسم استقبال [illegible] آمدند و التفات
پادشاه اسلام سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند و در [illegible] ذی الحجه از میمن مقدم خسروی
زین تختگاه حضرت صاحبقران مغفرت قرین [illegible] نهاد و ظل رافت و عنایت و حمایت آنحضرت بر
روی اهالی آن دیار مبسوط و ممدود گشت و چون [illegible] امیر خداداد [illegible] روی
بمغولستان نهاد و حضرت خاقان سعید شکر نعماء ملک حمید مجید بجای آورده در اوایل محرم سنه اثنی عشر و ثمانمایه
امیر خضر خواجه و امیر حسن [illegible] و خواجکی را فرمان داد که [illegible] رفته بلطف الله [illegible]
ملحق شدند و از آن جانب [illegible] باشند و لدیای ترخان [illegible] خداداد حسینی فرستاد [illegible]
[illegible] بعرض ما رسانیده بودی [illegible] متصدی شده [illegible] رضای شما است و ما از آن کار [illegible]
طریق اهتمام و عنایت ما را به بندگان قدیم و چاکران بر جاده عبودیت مستقیم دانسته [illegible] حسن وفا
و شیمه صدق و صفا ما معلوم او شده تا غایت امری واقع نشده که موجب احتراز و احتمال [illegible] باشد
اکنون بی دغدغه [illegible] بیاید که متوجه اینجانب گردد تا از مراتب احسان ما بهره یابد و [illegible] بهره مند شود و چون
لدیای ترخان با امیر خداداد ملاقات کرد [illegible] ادا رسالت قیام نمود خداداد در جواب گفت که امیر شیخ نورالدین
او را [illegible] خواهد گذاشت اگر او را بند کرده میفرستند سرافراز گردم حضرت خاقان سعید از این جواب اطلاع یافته
دفع فتنه آن حق ناشناس را اهم مهمات دانسته بجانب مغولستان در حرکت آمد

حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده راه [illegible]

مراقبت

مراقبت و استمداد خداداد حسینی [illegible] پادشاهانه از جمله مفترضات شناخت و از سمرقند بیرون آمده
چون [illegible] از ممکن اعلام [illegible] گشت میرزا رستم و امیر علی ترخان و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان بحسب فرمان
برسم منقلای روان شدند و میرزا امیرک احمد برادر میرزا بایقرا و امیر سلیمانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان
بخجند گشتند و حضرت خاقان سعید موضع [illegible] را محل اقامت سپاه قیامت علامت ساخت و از پیش امرای
منقلای خبر آمد که امیر خداداد حسینی میگوید که امیر شیخ نورالدین با اینجانب آید اگر مصلحت باشد تقدیم
رسانیده شود آنحضرت امیر مشارالیه را بدان طرف فرستاد و در بین [illegible] نمود که در آینه
خیال هیچکس نقش پذیر مثل آن نبود و کیفیت واقعه بود که امیر خداداد حرم و خویشان [illegible] و از آن
با استقبال [illegible] جهان شتافت هر بیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد غافل مانده با آنکه
نسبت با مراد محمد خان و طایفه [illegible] و لوازم ضیافت کما یجب و ینبغی تقدیم رسانید اما او این بعضی از خواص
و مقربان خویش در میان نهاد که خداداد مردی ناحق شناس بیوفاست با وجود چندان عنایت و عاطفت که حضرت
صاحبقرانی درباره او داشت اکنون میبینید که این نمک بحرام با اولاد کرام آنحضرت چه نوع معاش میکند و
عدم چنین شخصی بر وجود او در میزان خرد رجحان دارد و بر قتل او اتفاق نموده خداداد را بکشتند و سر او
را از بدن جدا ساخته پیش امیرشاه ملک فرستادند سری که گردن از امرت کشید گرد خشتی بر آستان تو
اینک کشان کشان آمد

چون ممالک ماوراءالنهر در تحت تصرف کامکاران حضرت خاقان فلک اقتدار قرار یافت پرتو التفات بر احوال
میرزا امیرک احمد بن شاهزاده مرحوم شهید عمر شیخ بهادر که در آن مدت طریق جانسپاری مسلوک داشته بود
انداخت و زمام حکومت اندجان را در کف کفایت او نهاد و برادرش میرزا بایقرا و امیر [illegible] و امیر [illegible] را بدان
ولایت فرستاد مقرر آنکه بعد از ضبط و نسق امور آنجا باردوی همایون باز گردد و امرای منقلای سر خداداد را [illegible]
الله داد که در قلعه شاه [illegible] آوردند و [illegible] نوازش سرافراز گشتند و امیر شیخ نورالدین [illegible]
فرمان [illegible] ملاقات خداداد حسینی بود و چون [illegible] مندفع شد معاودت نموده [illegible] عرض کرد
که مغولان بولایت [illegible] آمده اند مبادا که از ایشان خرابی واقع شود اگر رخصت فرمایند بیورت خود باز کرده رفع
تصرف آنجماعت [illegible] حضرت خاقان سعید اجازت داده بشرط آنکه زود باز آید و میعادی مقرر
کرد که از آن تجاوز ننماید و امیر مشارالیه تعجیل نموده روان شد در این اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان
بعد از واقعه خداداد حسینی [illegible] امیر عبدالخالق [illegible] خداداد
مذکور پیوسته است حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک را با دیگر [illegible] بدانجانب فرستاد که ایشان را

بدست آورند و بنفس همایون عازم سمرقند شد و امیر شاه ملک التماس نمود که دامن بازداشته کار این مضیق
بیرون آیم و امیر عبد الخالق را فرستاد که شما از در قلعه سمرقند که من متوجه درگاه عالم پناه میشوم امیر شاه ملک
مصلحت در توقف بخارا دیده عازم اردوی اعلی گشت و چون امیر شیخ نور الدین در آمدن تعلل نمود حضرت
خاقان سعید مولانا قطب الدین نقی و امیر توکل قرقرا که در زمان حضرت صاحبقران مغفور متصدی معظمات
امور بودند پیش امیر شیخ نور الدین فرستاد که مقرر چنان بود که بر وجه مراجعت غایبی موجب توقف چیست
او در جواب گفت که عنایت پادشاهانه درباره من بسیار است و بنده از تقصیرات خود منفعلم لیکن التماس آنکه مرا
از آمدن معاف دارند چون رایت ظفر نشان بخراسان مراجعت نماید بخدمت رسم و معاودت ایلچیان امیر زاده خلیل سلطان
از الای کوه آمده با امیر شیخ نور الدین پیوست و مولانا قطب الدین و توکل باز گشته سخن او را معروض کردانیدند
حضرت خاقان سعید عذر شیخ نور الدین را مسموع نداشت و عنان عزیمت بجانب او معطوف ساخت و در
اقسولات توکه قدیم میرزا خلیل سلطان بادیجی کا نام آمد کیفیت احوال و صورت نیاز و دولتخواهی اظهار میکرد
داشت حضرت خاقان سعید فرستاده را بالطاف بیکران مستظهر گشته باز کردانید و شاهزاده بادیجی کا را
فرستاد که آنحضرت عهد و پیمان بسته که از امرا هر که او بسند هر آن او بخدمت فرستاد ترتیب نماید و حضرت خاقان
امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی و امیر علیکه کوکلتاش را امر فرمود که متوجه جانب او کردند و در حضور بادیجی کا
بجنود اقسم یاد کرد که مدت الحیوة قصد جان عزیز خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم دارم و اگر کسی قصد
او کند بقدر وسع و امکان در دفع او سعی نمایم و سخن صاحب غرض در شان او نشنوم امرا این عهود از حضرت
شنیده متوجه جانب او گشتند که میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین در آنجا بودند و چون بدان حدود
رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف نموده امیر حسن صوفی و امیر علیکه با او در رفتند و با میرزاده خلیل
سلطان ملاقات کرده در حضور امیر شیخ نور الدین سخنان حضرت خاقان سعید بعرض او رسانیدند شاهزاده
مستظهر و آسوده خاطر بدین بار روی همایون نهاد و در موضع اوزکند اثر در تقبیل الانامل فیاض حاصل کرد
و حریف مجلس روح افزا و بساط مسرت قرب گشت و از خاطر خطیر حضرت جهانگیر داعیه معاودت بجانب
خراسان سر برزد و ایالت مملکت ما وراء النهر و ترکستان بفرزند سعادتمند خود ناصر الدنیا و الدین
میرزا الغ بیک کورکان ارزانی داشت اگرچه شاهزاده در ریعان عدالت و ضعف آیتی بود و احتیاج بپند
و وصیت نداشت آنحضرت گوش هوش او را بدرر مواعظ مشفقانه و نصایح پادشاهانه بیاراست

چون ضمیر آفتاب اشراق منیر از آفاق از معظمات ممالک ماوراء النهر بپرداخت رایت مراجعت بصوب دار السلطنت

هرات برافراخت و ولایت حصار شادمان را بامیرزاده محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن صاحبقران ارزانی داشت
و شاهزاده را با بدایت رعیت و تنظیم امور ملک و ملت وصیت فرمود و چند تن حصار شادمان
روی توجه بجانب حصار نهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور نمود ملک قندهار و کابل و غزنین را
که تختگاه آل سبکتکین بود بمیرزا قیدو بن میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر عنایت فرمود که هر کس
آن مملکت را بزیور معدلت و احسان بیاراید و مضمون کلمه الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم را بخاطر
بگذراند و چمن ملک را از خار ظلم ظالمان و مفسدان پاک سازد و این معنی را سبب استدامت دولت شناسد
و انظر بدین سوی و عدالت در نکرد و بعد از آن رای جهانگشای عالم آرای پادشاه هفت کشور مقتضی آن شد
که حکومت بلخ و طخارستان تا حد کابل و بدخشان و بمن عدل شامل و حسن عقل کامل فرزند عالیشان
متعالی مکان خویش ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان که در تمامت الوس جغتای بلکه بمجموع بلاد ایران و توران
بتقوی و فضایل و مکارم اخلاق و محاسن آداب نظیر و عدیل نداشت حواله فرماید و بنابر فرمان قضا جریان
نزول نفاذ یافت که شاهزاده در دار السلطنت هرات قایم مقام حضرت خاقانی بوده متوجه اردوی سلطان کردد
و آنجناب موسوم شده بود فرستاد و در وقت وداع زبان خجسته بیان حضرت خاقان سعید باین مقالات
مترنم شد — نماند بگیتی کسی پایدار همان به که نیکی بود یادگار — و چون مهمات آن ولایات بحسب اراده انجام
یافت خاقان عدالت شعار بجانب دار السلطنت هراة ایلغار فرمود و در بیست و نهم ماه شعبان مستقر دولت
و شرف رسیده آن بلده طیبه طراوت روضه رضوان یافت

یکی از آنجمله آن بود که سید علی بن امیر سید قوام الدین که
حاکم آمل و ساری بود پناه بدرگاه عالم پناه آورده مفصل این مجمل آنکه حضرت صاحبقران مغفور هنگام مراجعت
از دیار مصر و شام حکومت آمل و ساری را بجناب مرتضی مشار الیه ارزانی داشت و درین ایام که حضرت خاقان
سعید متقبل شد که او را بمملکتش رساند و خواجه محمد ... را امر فرمود که در مصلحت امیر سید علی
بجانب ساری رود با سید مرتضی بگوید که حضرت صاحبقران مغفور ولایت آمل و ساری را به برادر تو مسلم
داشته تو اکنون در آن مضایقه میکنی وظیفه آنکه ابطال بقول عذری که آنحضرت بدو کرده اند در ... مدت هشتاد
برادر مسارعت نمایی که این معنی موجب کدورت ضمیر انور خواهد شد و الحمد لله و المنة که ما امروز از مهمات
هراة و سمرقند فارغ در خراسان نشسته ایم و خاطر از جمیع جوانب جمع است و ضبط آن مملکت ظاهر الاحتیاج
رکاب همایون نداشته باشد اگر جناب مرتضوی سخن ما نشنود لشکرها در آنحدود مجتمع اند و اشارت عالی با

سعید در [illegible] ماوراء النهر بود [illegible]
آمده و [illegible] حضرت خاقان [illegible]

متعهد که امرا اشنوا شد و چون خواجه شمس الدین محمد و امیر سید علی در استرآباد رسیدند مشار الیه بساری
رفت و سید مرتضی را هر چند نصیحت کردند فایده بران مترتب نشد عاقبت امیر سید علی طایفه را در استرآباد با خود
متفق ساخت و بطریق شبخون متوجه ساری شد و سید مرتضی را بی وقوف گرفته بدرگاه آورد
دیگر آنکه امیر بیکی شاه بدخشان که شاه بهاء الدین برادر او امیر را بقتل رسانیده بود روی امید بکعبهٔ آمال آورده
باحراز سعادت زمین بوس فایز گشت و حضرت خاقان سعید او را نوازش فرمود و بر وعدهای جمیل امیدوار ساخت
دیگر آنکه از طرف خواجه ابوالمحیی والی بخارا رسیده و پیشکشها گذرانیده زبان بمبارکباد فتح ماوراء النهر گشاده و آنحضرت
بعد از نوازش او را رخصت انصراف ارزانی داشت و همچنین فولاد خان و امیر ایدکو بهادر و دیگر حکام دشت
بدرگاه شهریار آفاق رسیده و شنقار و سایر جانوران شکار آورده مراسم تهنیت فتوحاتی که تجدید در ولایت
ماوراء النهر و ترکستان واقع شده بود بتقدیم رسانیدند و آنحضرت همه را اسب و جامه و زر داده
بنواخت و از برای فولاد خان بسی بیلاکات عظیم و تحفهای گرامند که سزاوار پادشاهان ذوالاقتدار باشد
نمود و امیر حسن کار که بفرط کیاست و حسن تقریر اتصاف داشت فرمان داد که پیش خان رود و بیمن توجه شاهزاده
جوانبخت میرزا محمد جوکی مخدوم زادهٔ خاندان خانی و دودمان چنگیزخانی حفظ کند و امیر حسن کار بموجب فرموده
عزیمت نمود دیگر آنکه طایفه از ترکمانان که در موضع آب گرم و دهستان [illegible] و در رفته پیش پادشاه
نموده بودند و در این ایام مقدم ایشان تیمور سالار بر تلقین دولت بیدار همه را جمع فرموده بسوی مقر قدیم
باز آورده و خود بشرف بساط بوس مشرف شده زبان باعتذار و استغفار بگشاد مرحمت بیدریغ ذیل عفو
بر زلات آن جماعت پوشیده ایشان بفراغت خاطر در اماکن خود قرار گرفتند دیگر از وقایع آنکه حکام سیستان
از کردار خود نادم شده عرضه داشتند که اگر آنحضرت از جرایم ما در گذرد و بجهت اطمینان خاطر این بندگان جناب
ارشاد مآب و ولایت اکتساب شیخ زین الدین خوافی را ارسال فرماید همه ایمن شده بحضرت شتابیم و حضرت خاقان سعید
جناب تقوی مآب هدایت انتساب را رخصت فرموده و آنجناب روانه شده چون نزدیک بمقصد رسید اعیان
ولایت باستقبال مبادرت نموده شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و جناب شیخ همه را از عنایت و عاطفت
گذشت برد و سیستان معلوم او شده بود بازنند اکابر و متعینان آن دیار مثل شاه محمود برادر شاه قطب الدین
قاضی سابق و غیرهما با شیخ و کوچ میان آمده و پاس بدرگاه سلاطین پناه آمدند و جناب ارشاد مآب در باب
شفاعت ایشان فصلی مشبع تقریر کرده و عرق بخشش جبلی در حرکت آمد و رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده
بعاطفت بیکران اختصاص داد و شاه نصرت بر شاه محمود را که در بند بود اطلاق فرمود و همراه اکابر سیستان

پیرزنی

پدر پیش فرستاد و شاه مسعود بملازمت رکاب نصرت انتساب گشت حکایت وقایع یکی آن بود که خاطر آفتاب
تابش حضرت خاقان جهانگیر متوجه تعمیر ولایت مرو شد و آن دیار در زمان چنگیز خان بآتش قهر پسرش
تولی خان سوخته بود بغیر خاک و خاکستر از ابنیه و عمارات آن چیزی نمانده و بامضاء این عزم فرمان
قضا جریان نفاذ یافت که از مجموع بلاد خراسان دور و نزدیک و ترک و تاجیک روی بدان امر آورند
خلایق بر حسب فرموده کاربند شدند و باهتمام امیر علیکه کوکلتاش و امیر موسی و امیر علی شغانی
ولایت آن ویرانی در اندک زمانی بکمال معموری و آبادانی رسید
امیر شیخ نور الدین بر تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی باغی
از تیموران بی باک روی بطرف سمرقند نهاد و امیر شاه ملک با لشکرها از شهر بیرون آمده هر دو
سپاه در موضع قول رباط بهم رسیدند و صفها آراسته دست بتیر و شمشیر بردند و قول امیر شاه ملک
از جای برداشتند و خذلتش از معرکه عنان بجانب قرابت تافت و از آنجا بکوه الدراق که میان کش و
سمرقند است بپا مرد و امیر وفادار بدست دشمنان گرفتار گشت و چون کیفیت این قضیه بسمع علیه
رسید فرمان داد که امیر مضراب و امیر توکل برلاس پای در رکاب آورده متوجه سپاه از راه شوند
نوشیروان برلاس و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه و امیر عجب که متوجه ماوراء النهر شوند
و دیگر امرا مثل امیر حسن صوفی ترخان و امیر محمد بیک و امیر محمد خواجه بجانب توس و شادمان روانه
حدود بر حذر باشند و حضرت خاقان سعید ولد رشید خود غیاث الدین میرزا بایسنقر بهادر را در دار السلطنت
هرات بحکومت تعیین نمود و موکب همایون در بیستم محرم الحرام سنه ثلاث و عشر و ثمانمائه بجانب ماوراء النهر
نهضت نمود و در موضع [illegible] عرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر اعلی آورده معروض آنکه در روز دوشنبه
دهم ذی حجه خبر بجانب امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بشهر رسیده و یکی از ملازمان امیر شیخ
و امیر شاه ملک بشهر رسیده و یکی از ملازمان امیر شیخ نور الدین و از دیگر نامه بدروازه آمده پیغام رسانید
سمرقندیان فرستاده را تیر چرخ جان زدند که برلاس از پس بودند و بعد جمعه امیر شیخ نور الدین
شیخ زاده آمده که باهتمام خواجه عصام الدین و اولاد شیخ زاده سلغزچی بوده هر چند در باب کشیده
هیچکس جواب نداد و از آنجا بدروازه آهنین رفت که خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین ضبط
آن می نموده بدو سخن گفت و خواجه عبد الاول جواب داد که امیر مرحمت علیم بحکومت کاری نداریم حاکم ما میرزا
شاهرخ بهادر است قرة العین خود را بجا گذاشته بود از ضرب ضربات تیر امیرزاده روی توقف بدید

حضرت شاهرخی خشنود شده و بکسی نخواهیم گذاشت و در آخر عرضه داشت اکابر و اشراف سمرقند
از حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که پرتو رایات فتح آیات متوجه آن صوب شود تا آن دیار
از تعرض امرا ایمن گردد حضرت خاقان ایلچی قرمسیر به سمرقند فرستاد تا بشارت وصول حضرت خاقان را
بسمع اهالی آن دیار رساند و چون جهانگیر کوه علاء الدین طرفدار گشت نوکر امیر شاه ملک عرضه داشت آورد
که میرزا الغ بیک در کدار بکلف نشسته و این بنده در مصاحبت امیر فیروز شاه از پس متوجه سمرقند
گشت و چون امیر شیخ نور الدین از دروازه سمرقند مایوس گشت عمزاده خود امیر شیخ حسن را
در صوب کوه کدار آب فرستاد که حصار کوکین را محاصره کند و در این اثنا امیر خداداد حسینی به حضرت امیر
شیخ نور الدین بولایت خود رفت و ازین خبر تشویش و اندیشناک و پریشان خاطر گشت و وفادار مقید
داشت بقتل رسانید و دختر میرزا محمد جهانگیر بن میرزا سلطان محمد را که در حصار بود مدتی
بافسون پیش خود آورد و در این زمان که امیر شاه ملک بسمرقند رسیده و رایات همایون بجانب جیحون رسید
امیر شیخ نور الدین عبد الکریم حاجی سیف الدین با بعضی از سرداران در پیرامون امیر مضراب باز داشت و
باین بهانه کلف فرستاد تا سر راه میرزا الغ بیک نگاه دارد و خود با امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه سمرقند
شد تصور آنکه شاید که سمرقندیان در بر روی شاهزاده بگشایند و چون بمقصد رسیده جمعی مقصود
حال نمود و شهریان مهمان در مقام ممانعت بودند و بجنگ در هردو امیر شیخ نور الدین پریشان خاطر و بیدل
در دریای غم دلکشای کان کل بکند اینند و در این ولایت فتح آیت بکلف رسید که میرزا الغ بیک ایجا نور
و سلطان بایزید احمال و اثقال گذاشت و فرار نمود و عبد الکریم حاجی سیف الدین با دیگر امرا که در پیرامون
امیر مضراب نشسته بودند بهم بگریختند و در روز جمعه هفتم صفر موکب منصور از آب عبور نمود و امیر
مضراب را بجانب کش روان کرد و خود بآهستگی در حرکت آمد امیر شیخ نور الدین از کمی لشکر و دوری
از حرب چاره ندید بخلاف نمود و از نواحی سمرقند متوجه کدار آب شد و امیر شاه ملک سوار و پیاده سمرقند جمع آورده
در عقب امیر شیخ نور الدین روان شد و چند نوبت ظفر نمایی کرده بر امیر شاه ملک تاخت و سمرقندیان را
متفرق و پریشان ساخت و اموال و اسلحهٔ ایشان بدست امیر شیخ نور الدین افتاده سبب زیادتی غرور
او گشت و با خود خیال بست که در مقابل لشکر منصور در آید و میرزا امیرک احمد با پانصد سوار از ولایت
خویش رسید و امیر شاه ملک پیوسته روی توجه بدرگاه امیر خان عالی آورده جموع ایشان بخدمت پیوستند
و گروه انبوه در اردوی کرده و شکوه مجتمع گشتند و امیر شیخ نور الدین با سپاهی فزون از حساب

میرزا الغ بیک به جیجان ظاهر
کش را جمع آورد ۹۰

همه بر خانتوی

همه بر خالنجوی و در زمان آن نمای متوجه لشکر کبوتی کشای گشت و در زمانی که هر دو فوج در برابر
یکدیگر صف کشیدند امیر شیخ نور الدین که در شان امیر هنر بیکران شده از اول ایشان بود آن
وقت چنان بیفتاد که نادرت نظیر بود رسانیدند و حضرت خاقان سعید بنفس همایون آهنگ
معرکه کرده مبارزان تول و بهادران قلب از آن حمله قوی تاب بپیدا شدند و بیکار روی بدشمنان نهادند و بضرب
تیغ آتش بار خرمن جمعیت ایشان بباد دادند و امیر شیخ نور الدین از غبار عنان بر تافت لشکریانش متفرق
و پراکنده شدند و جمعی براه گریز روی بر هم نهادند که وزنجیر مالیده بنهب و اثام خویش مقرر گشتند
و آنحضرت همه را نوازش نمود و عنایت فرمود و این فتح میان روز دوشنبه نهم ربیع الاول از مکمن غیب
بمنصهٔ ظهور آمد و یازدهم ماه مذکور خطه سمرقند از فر قدم حضرت خاقان سعید رشک بهشت گشت
و سمرقندیان از رنج حوادث امان یافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشتند و آنحضرت امیر شاه ملک
با لشکری کینه کش بنواحی ایخان فرستاد تا هر کرا از اتباع امیر شیخ نور الدین یابند مستاصل کردانند
و چون مهمات مملکت ماوراء النهر تجدید رونق و طراوت یافت آنحضرت عنان عزیمت بجانب خراسان
تافت

حضرت خاقان سعید در بیستم ربیع الاول از سمرقند نهضت نمود و در اوایل ربیع الآخر بدار السلطنت
هراة نزول فرمود و از دشت قبچاق و ولایت اوزبک ایلچی امیر ایدکو رسید و از مملکت شروان
فرستاده امیر شیخ ابراهیم از جانب هراة متوجه گشت و سید عز الدین از ولایت ساری و قاصد امیر
سید علی کاو و همچنین از قلعه فیروز کوه و دیگر ممالک ایلچیان در آن چند روز متعاقب رسیدند و
حکام خود را بوسیله امرا و مقربان معروض میداشتند و در این اثنا ملک که از اعیان ایشان و ملکت کرمسیر بود
از ولایت بیرون نرانده هر دو متعاقب هم بدرگاه عالم پناه آمدند و امراء کار در دیوان اعلی مطالب ایشان بعرض
جان بوضوح پیوست که بخت عنان رشته از جانب موده قهر بافته... مطالع صدر یافته که
حکومت کرمسیر تعلق بمیرک داشته باشد و مود و دیلمی به نکاب حضرت انتساب قیام نماید و بعد از
آن حضرت بخراسان بیامد و مدرسه شریف و خانقاه معارف پناه که در سنه ثلاث عشر و ثمانمائه بر طرف
شهر در برابر قلعه اختیار الدین بحکم طرح انداخته بودند باتمام رسید و اکنون که تاریخ هجری سنه سبع
تسعین و ثمانمائه منتهی شده در نهایت صفا و معموری است و در سال مذکور خاقان منصور در جانب شمال
هراة بعمارت باغ سفید فرمان داد و مهندسان و استادان چابک دست در اندک فرصتی در نهایت تکلف و تزیین

ملک

تمام ساخته وبیشتر از آن بناهای در آن درون فضای وسیع باغی بود موسوم بباغ سفید

حضرت خاقان سعید در افتتاح

سنه اربع عشر وثمانمائه عزیمت ییلاق بادغیس فرمود ودر آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا ابا بکر بن میرزا عمر شیخ
شیخ بهادر از جانب فارس وعراق آمده شرف پایبوس دریافت وسبب آمدن آن بود که چون میرزا اسکندر
آن ممالک در تحت ضبط آورد ومصلحت چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرزا ابا بکر ومیرزا علی بن میرزا ادهم را
که هر دو برادرزادگان او بودند از مملکت عذر خواهد چه ایشان از روی ارث ولکه اکتساب استحقاق پادشاهی
داشتند وآن دو شاهزاده متوجه خراسان شدند ودر اواخر محرم بموکب همایون پیوستند ودر این
اثنا امیر مولتان که از جمله متعینان آن دیار بود برسالت آمده وانواع تحف وتبرکات آورده بوسیله امرا
معروض داشت که در آن بلاد خطبه وسکه باسم ولقب همایون موشح شده وبعنایات بیدریغ مخصوص گشته
رخصت انصراف یافت ودر خلال این احوال خبر حجو نوکر میرزا الغ بیک مغولی را مقید آورده بعرض رسانید
که امیر شیخ نور الدین بمغولستان پیش محمدخان رفته واو برادر خود شمع جهان را با جمعی امرا بمدد
ایشان با لشکر بقرب سیرم رسیده اند ومقارن این حال از جانب کرمان نوکر سلطان اویس برلاس پسر امیر ایدکو
آمده خبر آورد که میرزا اسکندر از ضبط ممالک فارس وعراق فارغ شده روی بدار الملک کرمان نهاده
در آن نواحی خرابی بسیار میکند وباز ایلچی الغ بیک رسیده اخبار موحش رسانید وخاطر خطیر از خطه سمرقند
فراغتی یافته لشکریان را از ییلاق بادغیس اجازت داد که بجایهای خود روند وآنحضرت در بیست وسیوم صفر بدار السلطنت
هرات نزول فرمود وباغ زاغان را عمودار روضه رضوان ساخت ودر این اثنا ایلچی امیر شیخ ابراهیم از جانب
شروان رسیده پیشکشهای پادشاهانه کشید وآنحضرت فرستاده را بعنایت وتربیت مخصوص فرموده باز گردانید
واز جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملک بطرف مغولستان رفته وآن دیار را غارت وتاراج کرده بالخیر
مراجعت نمود امیر شیخ نور الدین با لشکر شکسته واحتی یافته از آنجا کوچ کرده بر عقب امیر شاه ملک طریق راهی میگرفت و
فرمان خود را بولایتی برم وچند نوبت از صدمات لشکر سمرقند منهزم شده چون کاری از پیش نرفت پناه
بمحمدخان برد واز او استمداد نمود ومحمدخان با لشکر فراوان متوجه ما وراء النهر گشت واین خبر بسمرقند رسید
میرزا الغ بیک صورت حادثه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید حضرت خاقان سعید باحضار لشکرها
فرمان داد ودر چهارشنبه سلخ ربیع الاول از باغ زاغان ببلغ بخارا نزول فرمود واز آنجا پای سعادت در
رکاب آورده روان گشت ومنازل قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید ودر آنجا قاصد میرزا الغ بیک آمده

خبر رسانید که مغولان بجانب ولایت خود باز گشتند بیان این سخن آنست که چون محمدخان عنان عزیمت بصوب این
رسید وامیر شیخ نور الدین با او پیوسته با خواص مقربان وبا مردم محترم با امیر مشورت نمود که حضرت
که ما با امیر شیخ نور الدین با امر چه در قوت ترکیب دشمنی کنیم ومعلوم نیست که ظفر ونصرت نصیب کیست
وهر ایشان ترک معاداة فرا گرفته محمدخان ایلچی جانب امیر شاه ملک فرستاد که ما بقا میان ما وتو عداوتی
نبوده واینک نزاعی کرده نمود بنابر آنکه اصحاب اغراض بود اکنون با تو دوستی میکنیم اگر میان تو وشیخ
نور الدین عداوتی هست ما او را حمایت نمیکنیم امیر شاه ملک ایلچی را بدر واسب وخلعه داده خوشدل باز
گردانید وبود ونجی را با ایلچی وتبرکات پادشاهانه پیش محمدخان فرستاد واز جانبین قواعد محبت
وصداقت تاکید یافت ودر این اثنا ملک چساول نوکر میرزا الغ بیک رسیده بعرض رسانید که میان شاهزاده
وامیر شاه ملک کدورتی واقع است حضرت خاقان سعید جهت معاونت عزم داشت وآمدن ملک چساول بود در
سمرقند مشرف شده چند روزی در آن حضرت توقف نمود وامیر سید علی ترخان فرستاده مشکل
عمل نموده با مجاورت وباز آمده معروض داشت که بعد از تفحص وتفتیش چنان بوضوح پیوست که از آنها
که نظام حل وعقد ورتق وفتق مهمات ممالک ما وراء النهر چنانکه کفایت امیر شاه ملک است بدفع شیخ
نور الدین متوجه مغولستان شد تا مهم بکجا رسد واز استماع این خبر حضرت خاقان سعید ملک تفنداد عازم
سمرقند شد تا آنمملکت را تجدید رونق وطراوت دهد وچون بقبة الاسلام بلخ رسید فرمان همایون شرف
نفاذ یافت که بر جیحون پل بستند وموکب اعلی در بیست ویکم جمادی الاول عبور فرموده وچون موضع
مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت میرزا الغ واکابر واشراف رسیده سعادت بساطبوس دریافتند و
آنحضرت چون خان کرمن در آید شمس سمرقند در آمد وبزیارت اکابر دیار وصاحبقران نامدار رفته صلاة
وصدقات بمستحقان ومجاوران رسانید ومرغزار کان گل محل نزول سپاه پادشاه دریا دل گشت وبعد از چند
روز نوکر امیر شاه ملک رسیده مژده امیر شیخ نور الدین را رسانید

امیر شاه ملک چون جهت دفع امیر شیخ نور الدین عزم مغولستان کرد وخواست که از
آب سیحون رسد امیر شیخ نور الدین آگاه شد واضطراب آغاز کرد وبهر کس از شاهزادگان جنکیزخانی وامرا
توسل جسته التماس نمود که چنان کنند که میان او وامیر شاه ملک صلح واقع شود وبعد از قیل وقال امرا
امیر شاه ملک در باب مصالحه امیر شیخ نور الدین سخن کفتند امیر شاه ملک ایشان را از پیش بر داشته
خود متعاقب بصوب آمده قاصدی پیش امیر شیخ نور الدین فرستاده پیغام داد که اگر بکناه اعتراف میکنی
وبعذر خواهی مشغول میشوی با تو صلح میکنیم والا میان ما وتو جنگ است امیر شیخ نور الدین گفت که اگر آمد

شاه ملک با دو نوکر بدر قلعه آیند تا من نیز با دو کس بیرون آیم و بی آمد شد رسولان قصه بمقطع رسد و سخن را
سخن بران قرار یافته امیر شاه ملک بدر قلعه رفت و امیر شیخ نورالدین بیرون آمد و یکدیگر را در آغوش
گرفته حال پرسیدند امیر شاه ملک گفت که بر عالمیان روشن است که حضرت صاحبقران مغفور ترا اعتنا
تربیت کرد که من بعد بران متصور نبود چه از فرزندان صلبی ترا عزیزتر میداشت و یکی از عنایتهای آنحضرت
که درباره تو مبذول فرموده آنکه ترا در زمره امراء عظام انتظام داد و وجود انصاف ده که با وجود این
همه حقوق از تو نسبت با این خاندان چه بی حرمتیها واقع شد اکنون الماضی لایذکر که گفته اند بزرگان که
از گذشته مگویید اگر از سر اخلاص قدم پیش نهی من متقبل میشوم که از جانب حضرت خاقان سعید هیچ گزندی
بتو نرسد بلکه همه لطف و عنایت مشاهده کنی امیر شیخ نورالدین گفت بیت رشته چو گسیخت میتوان بست
لیکن گرهیش در میان هست هر چند امیر شاه ملک مبالغه نمود که اگر امیر شیخ نورالدین از سر گردن کشی
بگذرد و در مقام اعتذار و استغفار آید فایده نداد امیر شاه ملک گفت روز بلند شد و هوا گرم گشت
از برای ما شامیانه و خرگاهی بفرست تا بیاساییم و خود از در قلعه دور رفت و امیر شیخ نورالدین همچنان
ایستاده بود و امرا این سخن برسید الالقصه امیر موسی کاو و امیر ولنگ لجه چند نوبت آمد شد کردند و سخن
صلح بجایی نرسید امیر شاه ملک با امرا گفت که تو بدیگر این بی دولت را نصیحت کنید اگر خود پیش
نمی رود و با فرزندان روان میکند باری نوکری پیش خود بفرستد تا بارگیتی را ناموسی باشد امرا رفتند و امیر
شیخ نورالدین قریب بدر قلعه سواره ایستاده با ایشان سخن میگفت درینحال امیر شاه ملک جرمقام
هرقداق آمده با او گفت که تو مرا بجای برادری بلکه بیشتر اکرام و تفقد مرحمت پیش نهی و ازین معنی که در خاطر
آمده بیان اقدام غایبی شاید که جمع ظفر و نصرت در آیینه مراد جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو در السنه
افواه سایر و دایر گردد و نام شجاعت بر صفحات روزگار باقی ماند باید که چون امرا از پیش امیر شیخ نورالدین
باز گردند تو عزم او دوی و پیشک چون ترا از دور ببیند پیش طلبد و در آغوش مهربانی کشد او را از
نشیب آورده با هرقداق متقبل این معنی شد و چون امرا سخن تمام کرده مراجعت نمودند هرقداق فرصت نگاه داشت
و متوجه در قلعه شد و چون چشم امیر شیخ نورالدین بروی افتاد و آواز داد هرقداق پیاده شد چند نوبت
زانو زد و امیر شیخ نورالدین بحرمت او را در آغوش گرفت و ضعان که دستهای هرقداق بر یکدیگر الیه
رسید بهر دو دستی که داشت چندانش از اسب فرو کشید و چون امیر شیخ نورالدین بر زمین افتاد زانو بر سینه
او نهاد و شمشیر از غلاف برکشید و نوکر امیر شیخ نورالدین که با او در بیرون قلعه بود و انده و بیش استاده
بر سر هرقداق نشسته و یک شمشیر بر پای وی هرقداق فرود آورد و او از روی امیر شیخ نورالدین نگاه داشته شمشیر بر

امیر شیخ

انداخت چنانچه لبهای اسب بریده شد اسبان زخم خورده بودند انگاه شمشیر بر روی امیر شیخ نورالدین فرود
آورده دو انگشت او را که بجهت دفع شمشیر پیش داشته بود جدا ساخت و بعضی از کاسه سرش ببرد و امیر شاه ملک که از
دور با جمعی بنظاره مشغول بودند متوجه شدند هرقداق چون دید که مدد رسید برخواست و یک دو ضرب
شمشیر امیر شیخ نورالدین بر خاک مذلت انداخت و امیری چنان بدیع سپری و بی دولت حضرت خاقان سعید
از بردن عیب ظاهر شد و هرقداق امیر شاه ملک را که بر چنان مهمی خطیر اقدام نموده بود تربیت و نوازش بسیار
فرمود و گفت مدة العمر مرهون تو خواهم بود و هرقداق گفت چه سعادت ازین بالاتر که رضای مخدوم حاصل شد
و نام این بنده در میان الوس باقی ماند و بعد ازین واقعه امیر شاه ملک قلعه صبران را محاصره کرده و درین
اثنا ایلچی حضرت خاقان سعید رسید پیغام با امیر شاه ملک آورد که مردم قلعه از تو متوهم اند باید که پیش
آیی تا ما دیگری را فرستیم و آنجماعت را استمالت دهیم و امیر شاه ملک بموجب فرمان بدرگاه عالم پناه

ذکر معاودت نمودن رایات ظفر نشان بجانب خراسان و رسیدن بهری و افروز نخل سلطنت

چون ممالک ماوراء النهر و ترکستان از وجوه عداة و طغاة صافی شد و مجموع ولایت مضبوط و محفوظ گشت
حضرت خاقان سعید بعزم مراجعت علم دولت و شوکت برافراخت و اردوی همایون از کل کوچ کرده بر
کنار آمد و در اثنای راه میرزا احمد بوکه خجسته پیوسته مرز خیاطوس حیات و عساکر مخصوص شد
امیر شاه ملک بمنصب الطاف جلالت صاحب استعداد یافته بعواطف خسروانه سرافراز گشته هم در ان مرز شاه
جوانبخت میرزا الغ بیک گورکان طوی عظیم ترتیب داده پیشکشهای حلیه نیست نظر پادشاه رسانیده در این اثنا
ایلچی عمزاده شیخ نورالدین حسن از قلعه صبران انقیاد و اطاعت بعالم رسل خود اظهار کرد حضرت خاقان سعید کل
جرم را پیش امیر شیخ حسن کرد در بعضی تواریخ از وی برادر امیر شیخ نورالدین نسبت کرده اند فرستاد که اگر عون
قول صادقی تومان آقا با پیش ما فرست و از سیاوش کلاه و جان جان ایمن خواهد بود که مهد علیا صاحبقران مغفور
انار الله برهانه امیر شیخ نورالدین تومان آقا در حبال نکاح آورده بود و چون خاطر فرخ میرزا الغ بیک از امیر شاه ملک
اندک غباری داشت چنانچه شمه ازین معنی مذکور شد فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیر شاه ملک
عازم خراسان شود و موکب همایون از کوک کسرلیه نهضت نمود و مسافات بپیمود و در دارالسلطنه هرات نزول
فرمود و بعد از چند روز مهد علیا تومان آقا رسید و آنحضرت شرایط احترام و اعزاز بتقدیم رسانید و قصبه
کوسویه را که از هرات ثابت الحاقی است بجانب او ارزانی داشت و حالا آثار حرم مهد علیا
در آن سرزمین اثر ابوالبرکات موجود است و پیش از توجه بولایت ماوراء النهر حضرت خاقان سعید مدرسه و بیت

میرزا خلیل سلطان آمده وهزار سوار با او داد وجمعی از سرداران مثل امیر حمزه فتو فتو و بیک قولاد حجر
خواجه وغیرهم را ملازم رکاب او کردانید وفرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده را مرتب ساختند
ویرلیغ جهانمطاع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت عراق عجم وآذربایجان رود وازان حدود ممالک که تعلق
بمیرزا عمر ومیرزا ابابکر داشته هرجا که بکیرد از آن او باشد وهرجا که خاطرش قرار کیرد
یورت سازد ومیرزا خلیل سلطان روی بعراق نهاد وچند روز در ری نشسته بنابر طلب میرزا
رستم باصفهان رفت وازانجا بری بازجانکه کذشت ودر این نوبت که بری رسید بعد از چند روز
راه دار القرار پیش کرفت واز وقوع این حادثه جانها هلاک وسینها چاک وجکرها کباب وقد لها احل
کشت وخبر واقعه بمسامع علیه حضرت رسید پیوسته خاطر آنحضرت مشوش و پریشان شده چاره
جز تحمل ندید زبان خجسته بکلمه انا لله وانا الیه راجعون بکشاد وصوبی کوش ازصد صد واندرکی
کجیل شاهزاده خلیل سلطان فارغ نشده بود که نقطه ارتحال والدش بهد علیا خانزاده درشرفات
قصرجلال وضیع وشریف بیحد ر واز بانوی عظمی در مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیه وفات
یافته بود وجوار آن روضه بزرکوار مخلص سپردند بحنوبر وانش پراز نور باد ذکر توجه حضرت خاقان سعید بمشهد
مقدس ومعاودت ازانجا وورود بدار السلطنه هرات چون آفتاب عالم افروز لواء عظمت وشوکت بجانب برج الشرف
خویش برافراشت ضمیر خورشید تابش پادشاه جهانکیر اقتضای آن فرمود که موسم عید اضحی بزیارت
مشهد مقدس رضوی که ارباب عرفان وتحقیق آنرا برج نافله مرجع داشته اند بتقدیم رسانیده مقتضای
این عزیمت بهم ماه ذی قعده موکب همایون از دار السلطنه هرات نهضت فرمود ودر این اثنا بمسامع جلال
پیوست که محمود کرمسیر که النجابه کامل عالی سپاه آورده بود وسر لعل وعصیان در میادین ترکان نقض
انتساب در کار میکرده اند در این اوقات فرصت غنیمت دانسته عزیمت کرمسیر نمود وآنحضرت
بتفحص حال او میرعلی بجانب هرات روان کردانید وکیفیت حال او چنان بود که چون حکومت ولایت
کرمسیر او مفوض کشت چنانچه سبق ذکر یافت محمود مشار بر فرمان ملازم شد وصد کار عهد
کرده اند وهمچنین که مجال یافت روی بکرمسیر نهاد ودر منزل دشت جماعت بلوچیان که دراستقبال
علی تیمور بوده در شکارکاه با او وجماعه جوی ...علی تیمور از او پرسید که با ایشان جکونه اعتمادی
که برحسب اشاره علیه بولایت خود میروم علی تیمور کفت در این باب نشان همایون باید نمود والامو
باید بود محمود تیغ کین از نیام بر آورده جندتن از بلوچیان را زخم دار ساخت وبعضی از ایشان را

بدرجه شهادت رسانید علی تیمور فرار نمود ومحمود از پی او تاخت تیمور از عقب علی تیمور دادن
او در آمده تیری چنان برپشتش زد که از سینه او بیرون آمد وجماعت بلوچان نوکران محمود
مقید ساخته سر او را بهرات کردانیدند وهم آنروز که قاصد حضرت خاقان سعید جهت
تفحص حال محمود بشهر رسید بلوچان سر محمود در آنجا رسانیدند وچون آنحضرت بمشهد نزول
فرمود نخست مراسم زیارت بجای آورده چند در آنجا کاسید عز الدین حاکم هزار جریب از حسن عقیده
وصفای سریرت بپایه سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق که ازجانب بزرکی مثل او در خور چنان بزرکی
سزد وهرچه در خورچنان پادشاهی باشد بکذرانید وخدمت او شرف قبول یافت بعنایت پادشاهانه ممتاز
وسرافراز شد وبرادر امیر حسن حاکم ارغنده که کوه برنه رسیده بود باتحاف وتبرکات بموقف عرض رسانیده
مشمول نظر عاطفت واحسان کشت وعزیمت معاودت تصمیم یافته آنحضرت در کنف نصرت وتایید ایزدی
متعال بدولت واقبال براه بادغیس شکارکنان روان شدند ودر جمعه غره محرم خوشدل وخرم عقد
عز وجلال نزول فرمود ومقارن نزول حضرت فرقدسای بدار السلطنه هرات خبر آمد که ایلچیان ختای
خان پادشاه ختای نزدیک رسیدند فرمان عالی نفاذ یافت که شهر واسواق را آیین بستند وارباب
حرف وصنایع حذاقت ومهارت خود ظاهر کردانیده هر یکی آرایش دهند وبعد از امتثال فرمان واجب
الانقیاد امرا واعیان برسم استقبال بیرون شتافتند ومقدم رسولان بر خوجه بارک دانسته
ایشانرا بتعظیم واحترام تمام بشهر در آوردند وآن هنکام زمانی بود چون ایام جوانی طرب افزای ومانند
شبهای وصل جانان فرح بخش حضرت خاقان سعید فرمود که باغ زاغان را بسان باغ جنان بیاراستند
بساط ولایت بهار و صولت هر یکدام در مقام ومحل خود تعیین فرمودند حضرت خاقان مشتری سا بشد
طلعت هرایکونه آیین حشمت برسر پرتخت برآمد امرا وارکان دولت ایلچیان را حسب پابوس مشرف ساختند
ویرلیغ کاران ایشانرا بکذرانیدند وصلوات وادعیه ایشان که همه محض خیر و نیک اندیشی بود بموقف عرض
رسانیدند ومکتوبات پادشاه ختای که بزبانهای مختلف نوشته بودند همه مشتمل بوده بر سلام ودرود
تهنیت وستایش ومحمدت آنحضرت وسعادت میرزا خلیل سلطان وغیر ذلک معروض داشتند حضرت
خاقان سعید وقایق امور اینکونه در بین ادراک فرمود وبعد از اطلاع بر مقاصد مجموع را باسعاف
مقرون ساخته حکم کرد که امرا ایلچیان را طوی دهند در این اثنا ملک قطب الدین والی سیستان از کمال حشمت
ازمراسم عبودیت متقاعد بود اعتماد بر لطف ومرحمت حضرت خاقان سعید کرده بدار السلطنه هرات

آمده امرای عظام وارباب اقتدار وحمایت خود شفیع ساخته عرضه داشتند که هرچند ملک قطب الدین
در این مدت در خدمتکاری تقصیر نموده اما اکنون زبان باعتذار واستغفار گشاده با تیغ وکفن بر نهاد
آمده است از عنایت ومرحمت پادشاهی چنان سزد که نومید باز نگردد وملکات ملکانه رقم عفو
اغماض بر جرایم زلات او کشید وملک قطب الدین سعادت دستبوس یافته بمزید لطف خسروانه مستظهر
گشت عذر به آنرا که خطایی برسد آدم از آن عذر بجایی برسد وقبول کرد که سال بسال باج وخراج بخزانه عامره
رساند وآنچه از مال گذشته باقی باشد ادا نماید بعد از لطف پادشاهانه مملکت سیستان بقطب الدین ارزانی داشت
وچون مهمات ایلچیان ختای سرانجام یافت رخصت شد که معاودت نمایند وشیخ محمد بخشی برسم رسالت
با ایشان روان گشت **ذکر شاهان بدخشان وتمرد وعناد ایشان** شاه بهاء الدین والی
بدخشان قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود والتماس نموده که معتمدی ارسال فرماید
تا مال ولایت باو تسلیم نموده آید وفرزندان خود بملازمت فرستد وآنحضرت امیر حمزه تونونی را روانه
گردانید ومشار الیه بمقصد رسید شاه بهاء الدین از وعده پشیمان شده بود واندیشه محال
وخیال استقلال بخود راه داده وانقیاد احکام ننمود امیر حمزه بازآمد وکیفیت حال معروض داشت
آنحضرت فرمان داد که امیر مضراب وامیر سید زاده خان علی وامیر جلال الدین فیروزشاه به بلخ رفته در ظل
رایت امیرزاده ابراهیم سلطان لوای مجاهدت برافراخته متوجه بدخشان شوند وامرای مذکور به بلخ رسیده
شاهزاده در شأن ایشان صنوف انعام واحسان مبذول داشت ومیرزا ابراهیم سلطان وامرا عزیمت
بدخشان نمودند واز راه تقلان بر اشکمش آمدند وشاه بهاء الدین بجانب اقصی ولایت بدخشان گریخت
وامرا ولشکریان از عقب او روان شدند ومیرزا ابراهیم سلطان با لشکر پیاده در کشم توقف نمود وشاه
بهاء الدین از آوازه لشکر شاهزاده جوانبخت بکوههای سخت ودشتهای بسیار درخت گریخته بود در
نظر عقل احتمال بود که هیچ سپاهی باو نتواند رسید واحوال واثقال شاه بهاء الدین بدست لشکریان
افتاده امرا وسپاه بازگشته بوسط بدخشان درآمدند وحکومت آن ولایت را به شاه محمود برادر شاه
بهاء الدین دادند که پیش از این بدرگاه سلاطین پناه آمده بود وحکم شد که در ملازمت میرزا ابراهیم باشند
ودر این اثنا بمسامع علیه پیوست که حرم محترم شاهزاده جوانبخت الغ بیک گورکان بدو ولد آبستن است
وحضرت خاقان سعید از غایت محبت ووداد که نسبت باولاد احفاد داشت فرمود که از صدف
گوهر بزرگ شرف قبل از انعقاد حمل بخراسان آورند وبر حسب فرمان مخدرهای ذره کار را مرتب کردند

وآن بانوی

وآن بانوی عظمی را بحشمت وعظمت تمام بهرات رسانیدند ودر عاشر جمادی الاولی سنه
خمس وعشر وثمانمائه بیگی کا خانزاده بطالع سعد قدم از ناحیه عدم بصحرای وجود نهاد طوی
بعظمت ترتیب دادند ودر این سال امرای عظام بموجب یرلیغ واجب الامتثال بخوارزم رفتند
وپیر امیرک که صاحب اختیار ولایت اوزبک بود شهر را گذاشته از ولایت یاسای ممالک محروسه
اهتمام یافت وامیرشاه ملک چند روزی آنجا توقف نمود وبرای رزین وعقل دوربین مهمات
آن سرزمین را ضبط ونسق داد ومردم کاردان بمحافظت آن مملکت بازداشته متوجه پایه سریر
اعلی شد وبنوازش بیکران اختصاص یافت وبعد از چندگاه خوارزم بجمعه ضمایم وملحقات
بامیر مشار الیه مفوض گشت وتا آخر ایام حیات تعلق باو میداشت ودر سنه ست عشر وثمانمائه
حضرت خاقان سعید میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را از شرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید
وچند روز شاهزادگان وآقایان بجشن وسور وحضور بسر بردند ودر این ایام چون بخت استیلا
خاطر خطیر رسوخ یافت وفرمان قضا جریان مطاع عالم مطیع باطراف عالم صادر شد که لشکرهای
فیروزی نشان بدرگاه پادشاه ممالک ستان حاضر شوند ودر اندک فرصتی چندان سواره وپیاده
مجتمع گشت که کوه وهامون از حمل آن بستوه آمدند وچند بخر فیل که از سمرقند آورده بودند
مقدمه مقرر شد همه نره فیلان کوه ورشکوه که بندی جود با به هیکل جوکوه حضرت خاقان سعید
سعید در هشتم رجب از دار السلطنت هراة با بخت همایون وطالع سعد نهضت فرمود وچون موکب
همایون بسلامت فاخر بنیشابور رسید داعیه در ضمیر اقتضای آن کرد که مکتوبی بمیرزا اسکندر ارسال
نماید وآن عزیمت خجسته اعلام فرماید منشی دیوان اعلی آن نامه را بدین عبارت درج کرد کلمات آورده
صورت مکتوب حضرت اعلی خاقانی بمیرزا اسکندر فرستاد جناب فرزندی اعزی خلد ملکه وبلاد مرام
ما لا کلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض فضل الهی ویمن دولت نامتناهی احوال این مملکت
واکثر ممالک بر نهج استقامت استقرار یافته وامور این ولایت بر مجاری استدامت استمرار پذیرفته هر زمان
از بارگاه صمدیت ودرگاه احدیت نعمتی تازه ودولتی بی اندازه قسمت میآید ودر حشمت بابیادی می افزاید
هر مرادی که در خاطر میگذرانیم دولت مساعدت مینماید وروزگار موافقت میفرماید وحالا همت
بتفریق جمع وتفرقه تحمل قرایوسف ترکمان وضبط ونسق ولایت آذربایجان مصروف گشته عزیمت
آنست که زمستان در ... گذرانیده متوجه ... بمبادی بداية پادشاهی اول ... سواد ... باد

لشکر با اسپان پیل پیکر رخ بآن عرصه آورده فرزین بند خصم را گشاده هم و صف بردی باو نماید
چرا از ان زمان باز که نازله هایله برادر مخدوم پادشاه سعید شهید بوقوع پیوسته تدارک
آن قضیه فرض عین بل فرض عین دانسته ایم اما بسبب بعضی قضایا که در ممالک واقع شد
چنانکه جناب فرزندی را معلوم است توجه بآن طرف میسر نشود تا امروز بحمد الله والمنه که
ممالک خوارزم و خراسان و زابل تا اقصی هندوستان و مملکت ماوراء النهر با نواحی ترکستان
و مازندران با تمام طبرستان در تحت تصرف بانحاء ازجوانب جمع حق تعالی قوت انتقام ارزانی
فرموده صد هزار سوار هر یک چون ابر غران و برق درخشان در اردوی همایون ملازم اند و هیچ
آفریده با این خاندان که عقد ایامش از نقصان مصون باد این فتحها که قرا یوسف نموده نمود حالا
سودای استبداد از سر بیرون نکرده همچنان در شیوه مخالفت مستمر است انتقام ازو طبعا و عقلا
و شرعا و نقلا از ضمائر واجبات است و دفع او از قبیل مفروضات اگر ما با یکدیگر راه مناسبت کشاده
نداریم و جاده اتحاد بسر نبریم و در جذب منافع و دفع مضار متشارک و متساوی نشویم که ثمن
فوت کیرد و طمع او در ممالک زیاده کرده همی باید که اول بهار با لشکر متوجه شده در حدود ری
اتفاق ملاقات افتد و بمساعدت مجموعی روی بدین مهم آورده هر چه صلاح وقت باشد بتقدیم رسد
و پیش از ملاقات از امرا هر که را صلاح داند بفرستند تا مشورت نموده هر چه مقرر شود بآن عمل آورد
و چون نامه تمام شد شرف اختتام یافت در صحبت ابوسعید ملک ارسال نموده آمد و آنحضرت در
اوایل میزان پای همت در رکاب سعادت آورده سوار شد و شکار کنان و صید افکنان بمرغزار جلکا
مازندران درآمد و اکابر و اعیان از اطراف و اقطار ممالک روی توجه باردوی همایون آوردند امیر
عزالدین ازهزار جریب و امیر حسن کیا از فیروزکوه و امیر سید علی از آمل و ساری و سایر حکام گیلان تا
بدرگاه عالم پناه آمدند و علی اختلاف طبقاتهم بانعامات و تشریفات مفتخر و سرافراز شدند و مهمات
ایشان باجابت اقتران یافته بعد از رخصت بر سر اعمال و اشغال خود رفتند ذکر عصیان امیرزاده عمر
و فرستادن احکام باطراف بطلب لشکر ابوسعید ملک چون مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر
رسانید و امرا بسلامت آنحضرت بجانب مازندران اطلاع افتاد گمان غلط برده که مگر حضرت خاقانی بقصد ولایت
فارس و عراق دارد و بظن چنین خطا که در خاطر پادشاه کشورگشا نگذشته بود غافل از آنکه بعض الظن اثم
خود را در معرض خطر و بلا آورده بکثرت مال و منال و فسحت ملک و رجال و بسیاری اعوان و انصار

مغرور گشته

مغرور گشته نوکر خود را مصحوب ابوسعید ملک بپایه سریر اعلی فرستاده جواب مکتوب بعرض رسانید
حضرت خاقان سعید بدان سخن التفات نفرموده فرمود که اگر جواب نمی‌آید لشکر بفرستند و میرزا اسکندر
از تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی اسم و لقب حضرت خاقانی را از خطبه و سکه که قبل از آن
هر دو را بآن آرایش داده بود بیت چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار
استبداد و استقلال بر افراخت و طبل طغیان و گردنکشی بنواخت و راهها مسدود و مضبوط
ساخت و فرمود که نواحی ری را که ممر لشکر بود ... آتش زدند و اینمعنی بدان ماند که
سیل را بر اساس تل خاک باز دارند و ریاح را بفشردن پای ساکن گردانند و بدلالات سرحد ... نشاند
و شیوه بغی و عناد را در خواطر ادانی و اقاصی قرار داد و از آنجمله کافی اسلام را بجانب سجستان
تند ها و گوهسیرها نامزد کرده چند سر اسب تازی با زینهای زرین و خلعتهای قیمتی بجهت امرای
آن ولایت فرستاد و نشانها ارسال نمود مضمون آنکه باری سبحانه و تعالی از دیوان تؤتی الملک
من تشاء سلطنت بحر و بر عالم ارزانی داشته بعنایت ازلی و انعم که هر روز ... جد تراید باشد
و حالا همگی همت و تمامی نهمت مصروف بر آنست که بلادی که در تصرف جد ما امیر بزرگ صاحبقران
بود محفوظ و مضبوط گردانیم و قرا یوسف که پشت و پناه ترکمان است بیدن ... ادب یاد ... میرزا اسکندر
این نامه مکتوب بنابر آن نوشته بود که پیش از این آنجناب و قرا یوسف لشکرها کشیده متوجه یکدیگر شده بودند
و قرا یوسف بنابر مرضی که داشت بازگشته بود شاهزاده این صورت را از جمله فتوحات عظیم میشمرد و دیگر
اسکندر در منشور قلمی کرده بود که تا آن زمان که حضرت شاهرخ با ما طریق خویشی و پیوند مرعی میداشت
ما نیز رعایت جانب ایشان مرعی میداشتیم اکنون که با لشکر گران بطرف مازندران آمده و ما نیز از اصفهان
معسکر همایون ساخته ایم و مقرر شده که در اوایل بهار هفتاد هزار سوار جرار که ... در ظل رایت
نصرت شعار مجموع شوند باید که ایشان نیز با ما وفاق باشند و با نواحی هرات سواران بتاخت فرستند
و چون مملکت از منازعان صافی شود ولایت کابل و زابل و بعضی از خراسان برسم سیورغال بایشان
تقسیم خواهیم اما این مثل در میان مردمان مشهور است بیت چنین گفت رستم بخاوند رخش بدشت
آهوی ناگرفته مبخش القصه کافی اسلام بعمارت سیستان شد و در ... اطراف نوکران ...
طبس او را جیره و بشناختند و بدلالات بجانب طبس(?) بدر آورده و صورت قضیه را عرضه داشت کرده بدار
السلطنه هراة فرستاد که کافی اسلام متوجه آنجانب است چون خبر برسید او را پیدا کرده فرستاد و چون

کافی اسلام در نواحی ابهر و سجستان رسید قاصدی فرستاده از آمدن خویش ملک اعلام داد قطب الدین
فی الحال کسان نامزد کرد تا او را گرفته و خط نقش را بدلکات و مکتوبات بهراة بردند و از انجا
باردوی همایون رسانیدند حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر را بامیر و نشان
او بدید حکایت مخالفت شاهزاده را که تا آن غایت نسبت بکذب و افترا میکرد حمل بر بهتان اصحاب
اغراض میفرمود محقق و مصدق گشت و با وجود این حال آنحضرت میخواست که بشیوه عفو و اغماض کار رنجش
و بمقابله و معارضه در نیاید لیکن امرا عرضه داشتند که میرزا اسکندر طنطنه مخالفت خود در عالم
انداخته و جهان آرمیده را آشفته ساخته اگر درین باب اهمال و تغافل واقع شود دشمن دوست و
دوست دشمن حمل بر عجز این جماعت نماید و مبادا الذین مرضعلهم ما زاید که بدست تدبیر از تدارک آن
عاجز آید از مقتضای معارضه الفاسد بالافسد و دفع غائله معدول نباید نمود حضرت خاقان
سعید در جواب امرا فرمود که انچه شما میکویید متضمن امور مصالح ممالک و ملکست اما اگر فرزند
اسکندر از روی نادانی و غرور جوانی بر حرکات ناشایست اقدام نمود امید که به نصیحت و موعظت
پند مفلت از گوش بیرون نیارد و از کرده کار ناصواب خود پشیمان شود و در مقام اعتذار و استغفار
آید و اگر هم دشمن باشد از دست او چه آید بیت اگر بصلح گراید عدو شود که با دشمن ره وفا سپری آشتی به
از جنگ و ما را نظر بر آنست که رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال رنج و عنا نگردند و دست
فرسود جور و جفا نشوند امرا زبان بدعا و ثنا گشاده بر قول خویش اصرار نمودند فی الجمله چون زمستان
بپایان رسید حضرت خاقان سعید مصلحت چنان دید که غیاث السلطنة والدین بایسنغر بدار السلطنة
هراة مراجعت نماید شاهزاده برحسب اشارة علیه از جلکاه رادکان عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف
ساخت و بعد از قطع منازل بمقصد رسید شهر هراة از مقدم همایون شاهزاده جام تفاخر باوج ثریا برافراخت

ذکر نهضت رایات آفاق‌گشای بجانب عراق جهت تادیب اهل نفاق

چون خورشید عالم‌افروز از خانه حوت روی بمنزل بهرام نهاد و
عالم فرحت را دیکر باره از نسیم نوروزی نظام داد حضرت صاحبقران از دار السلطنة هراة نهضت نمود و بجانب ری
روان شد و چون موکب همایون در دامغان نزول فرمود ایلچی امیر بسطام از سلطانیه رسیده اظهار اطاعت
نمود و راه مطاوعت نمود و آنحضرت در جواب فرمود که حسن عقیده او اطلاع یافتیم و طریقه آنکه
پس باید که خود نزد ما فرستد تا اعتماد بر بخشش بیشتر بود و فرستاده را عنایت فرموده باز گردانید و
رایات فتح آیات بجوار ری رسید جمعی از ملازمان میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمدند و معروض داشتند

کرده چین

که در چین توجه ما گفته‌اند طایفه از لشکریان عزیمت محاصره ساوه داشته بیان این معنی آنست که
در زمانی که اردوی اعلا در قشلاق روان نزول بود نصر الله صحرایی که حکومت ساوه تعلق باو میداشت
کس فرستاده التماس نمود که داروغه بفرستد حضرت خاقان سعید یکی از ملازمان را داروغه آنجا
کردانید و میرزا اسکندر بر این حال اطلاع یافته امیر یوسف خلیل سلطان و امیر چلپان شاه و عبد الله
بن حاجی و سعد الله و غیر هم را از سرداران نامزد ساوه فرمود و چون خاقان سعید ازین قضیه آگهی
یافت فرمان داد تا امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان و امیر محمد و نیز خواجه ایناق و امیر جهان شاه با
ده هزار سوار بنصرت و معاونت نصر الله متوجه ساوه شدند و امرا برحسب فرموده عزیمت آن طرف نمودند
چون سپاه میرزا اسکندر از توجه امرا و قصد و عزم خاقان اعلی مطلع شدند با یکدیگر قصد مشورت
افکندند گفتند که ما جمله بنده و بنده‌زاده حضرت صاحبقرانیم اگرچه میرزا اسکندر پسر آن
حضرتست اما بر قول و فعل او اعتماد نیست و این دولتمند که باین جانب لشکر کشیده فرزند صاحبقرانست
و فرزند ارشد و بولایت عهد اولی باشد بتخصیص چنین خلف صدق که فرمان فرمای اکثر ربع مسکون
است چون امثال این سخنان در میان آوردند هر یک دیگری را از خود بخدمت پادشاه هفت کشور دعوت
اتفاق نمودند که روی بدرگاه عالم‌پناه نهند و یوسف خلیل با کراهی و نوعی ناخوشی باشند و ما را اگر کمال
در مخالفت حضرت خاقان سعید موافقت نموده بود گریخته بعراق آمده چنانکه گذشت گریزد کردند
و با امراء حضرت شاه رخی پیوستند و هنوز آنحضرت در حدود ری بود که فتح چنین نامداری سعی و
کوشش لشکر اردوی نمود و چون رایت نصرت شعار بساحت وصول بر شهریار از لخت اجلال تفسان
میرزا اسکندر امیریان و پسر عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوس سرافراز گشتند و موکب
همایون چون بساوه رسید امیر حسن صوفی ترخان و دیگر امرا با اعیان لشکر میرزا اسکندر رسیدند
و یوسف خلیل را مقید بدرگاه عالم‌پناه آوردند امرا میرزا اسکندر را بانواع تربیت و نوازش اختصاص
دادند و مراحم پادشاهانه از سر جرائم یوسف خلیل درگذشت و او زبان بتضرع و استکانه بعذر گشاده
باعتقاد و اخلاص تمام ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و سلاطین ایام گذشته و تدارک مافات
مشغول شدند و خاقان فلک اقتدار در صحرای ساوه میل شکار فرمود و بعد از تقدیم آن مراسم چندان
جانور انداختند که دران دشت و صحرا ذباب و نسور و هوام اللحوم و وحوش و طیور بحضور سرود
کشانیدند

ذکر وصول بیرق همایون نشان بحوالی دار الملک اصفهان

چون موکب همایون بحوالی دار

للملک اصفهان رسیده بنای ستم کرده و فرمود تا رسن بر قلعه فرو هشتند طایفه رهیبی بخت چون سرکه
روی سرنشیب کرده میل اردوی اعلی نمودند و در سلک عبید مصدر اشطار باشند از آنجمله شیخ محمد خویش
امیر عباس که بتخته هنر و جانکوبی استعداد یافت و در عقب او شیخ علی قراق سیصد سوار بود که بغد
قریب پیوست و در مقام آنشکا طایفه از مرد احشام بعرض همایون رسانیدند که چهل هزار مرد
در دروازه اصفهان است اگر حضرت فرمود حکم کنند که جمعی از بهادران بضرب تیغ شمشیر رفته معارکه کنند
ممکن که آن فقیران از گرفتاری رهایی یابند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر الیاس خواجه
و زمره دیگر از ارباب جلادت و شجاعت متوجه آنجانب شوند و احشام را در اردوی اعلا آرند دلاوران
سپاه منصور مانند برق و باد در حرکت آمدند و چون قریب بمقصد رسیدند قراولان لشکر میرزا
اسکندر که شیران بیشه دغا بودند در برابر صف آرای کشیدند و هر دو سپاه پرخاشجوی روی در
روی آوردند و امیر جلیبان شاه برلاس و لطف الله بیان نمود و خضر خواجه و علیشاه محمد آزاد و دیگر
دلاوران داد مردی و مردانگی دادند اصفهانیان چون دست برد دلاوران سپاه منصور بدان سان
مشاهده نمودند از مجال خود زایل شده بپناه به محلات بردند و بنا در آن سان که جنگجویان را تعاقب
نمودند و لطف الله بیان بر پل ایستاده امداد و معاونت نمود کردانید و چندی شخص با مخالفان جنگ آن
کرد که زخمی صعب باو رسیده شمشیرش شکست و آخر الامر اصفهانیان روی از معرکه برتافته جوالی ساباط
خشمها را با درون رسانیدند و میرزا اسکندر در دید الحال اختلال مرد خود شنید و مشرح حال
کشتگان و مجروحان لشکر استماع نمود در وحشت و دهشت بکاخ صلاح او تصاعد نمود و با خواص و مقربان
در امر صلح و جنگ مشورت فرمود درایها بران قرار گرفت که حرب بکنند و باتفاق بالشکری افزون از قطرات
امطار صلح و جنگ مشورت فرمود درایها بران قرار گرفت که حرب کنند و باتفاق بالشکری افزون از قطرات
امطار و اوراق اشجار از شهر بیرون آمدند و دست بکشش و کوشش بر آوردند
هر که را بخت رهبری نکند کوشش و جهد یاوری نکند حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طوایف سپاه روی
برزمگاه نهادند و جواب تیغ چون آب و خنجر خونریز دادند و میرزا اسکندر چون جمع فتح و ظفر در آئینه
شمشیر ملازمان پادشاه هفت کشور مطالعه کرد و علامات عجز و انکسار و امارات ضعف و انقیاد در صفحات
روزگار خود دید دانست که با کوه دست در کمر کردن با گردون ستیزه کردن کار حزم نیست لاجرم ما کرد
عراق روی از معرکه بپیچید پراکنده دل و پریشان خاطر آهنگ جهاد بر لادشهر کرد و اهل جرانسان از عقب حریفانه شدند

و زخم تیغ مضاعف کردانید جمعی کثیر را بر آیید جدا افکند و میرزا اسکندر که نزدیک بود که دستگیر شود عاقبت
بعد کوشش مفرط حالی تنگ با بیرون برده خود را باصفهان رسانید و موکب همایون در ظاهر اصفهان نزول فرمود
در آن وقت او شیخ وردی از قلعه شهریار و با بعضی دیگر بطاهر انحصار سلطانیه باردوی اعلی پیوستند و بعضی از
بیعلت محصور گشته در سلک دولتخواهان انتظام یافتند با وجود آنکه اصفهانیان از لشکری چنین فا
رعب دنا کاه از دروازه بیرون آمده با سیصد سوار دغایی و از آهنگ رزم و پیکار کردند و امیر الیاس خواجه
در برابر رفته بعضی از آن جماعت بقتل رسانیده بقیة السیف که بجنگ منهزم در آمدند اما الیاس خواجه زخم صعب
خورد و حضرت خاقان سعید فرمود که تواجیان دیوار شهر را بطناب پیمود بامرا بخش کردند و لشکر ظفر
شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیگر کسی بحرب بیرون نتواند **ذکر اطاعت اهل شیراز و شنیدن اصفهانیان**
برجوع بدوان حرب چون خبر توجه سپاه فیروزی نشان از اصفهان بسمع اهالی شیراز رسید کلانتران
و اعیان ولایت فارس و شیخ محمد صادق که داروغه میرزا اسکندر بود در مواقف امور نظر کرده با یکدیگر
گفتند که بدولت شعار برد بار اصفهان استیلا خواهند یافت و پیش از آنکه طایفه از سپاه بدین جانب متوجه
اینجانب شوند ما را کسی باید فرستاد و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش عرض کرد تا کاری بموقع کرده باشیم
و سعی بموضع پیش برده در این باب قرار گرفته پسر میرزا اسکندر و اولاد امیر عبد الصمد و شیخ بسا اولاد
متعلقان و مخصوصان شاهزاده مشار الیه گرفتند و خطبه و سکه بلقب همایون شاهرخی موشح ساختند
چنگنهای بی سر و پا در درگاه شهریار فلک اقتدار فرستادند و آنحضرت بیگناه و بخشی و لطف الله بیان بموجب ضبط
اموال و حکومت آن مملکت تعیین فرمود و امیر جلیبان شاه را فرستاد تا پسر میرزا اسکندر و پسران امیر عبد الصمد
باردو رسانند در بین آنها نوکران سلطانشاه جهرمی که معتمد میرزا اسکندر بود و ضبط برجی که تعلق باو
میداشت ولی نعمت خود را گذاشته و از راه وفا بیرون نهاده بدرگاه گیتی پناه آمد و هر دفعه با اصفهانیان
دهنی تازه و شکستی بی اندازه میرسید و با وجود این حالات تجلد مینمود و هر صباح از دروازه بیرون آمده
جنگ پیش می آوردند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشید و در آن ایام از اطراف ممالک لشکر متنوع
بمسامع علیه پیوست که بخت انکه میرزا الغ بیک قاصدی فرستاده معروض داشت که میرزا پیر احمد
خلاف کرده امیر موسیکا و امیر محمد و امیر علی قوچین را بقتل رسانید و آنحضرت از استماع این خبر متأثر
شده فرمود که حالا اقتضای عراق پیش نهاد همت عالی است و چون مستقر حال معاودت متوجه آید تدارک
کرده شود دیگر نوکر یکه بخشی از شیراز آمده عرضه داشت که امیر لطف الله بیان نمود که امیر شاه

بن لاس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانید بنابرین حرکت ناشایست آنحضرت بکرم بخشی و لطف الله دادا
عزل فرمود امیر سید علی ترخان را بحکومت شیراز تعیین نمود و فرمان داد تا ترخان مشار الیه تحقیق آن
کار بکند دیگر لشکر ولایت تستر قاصد آن دیار سلطان حضرت سلطان اویس آمده اظهار مطاوعت
نمودند و آنحضرت ایشان را نوازش کرد ایشان دیگر در وقت عزیمت محاصره اصفهان عبدالله پروانچی
و علی درویش حسب فرمان متوجه کاشان شده بودند و ایشان آن ولایت را بی حرب ضبط نموده و ایلا
و الوس را ده بمقام اطاعت و انقیاد آورده عرضه داشتی درین باب بپایه سریر اعلی فرستادند در زمان
اثنای محاصره اصفهان بسمع خاقان کشورستان رسید که میرزا اسکندر از کرده خویش پشیمانست و
داعیه آن دارد که دیگر بار خطبه و سکه را باسامی نامی و القاب گرامی آنحضرت آرایش دهد این خبر
مزاج پادشاه هفت کشور افتاده چه میخواست که بهانه عنان عزیمت بجانب دار السلطنت هرات منعطف
کرداند تا صله رحم بجای آورده شاهزاده را مستاصل نکرده و خدمتکاران قدیم و عموم رعایا
از باد پامال حوادث دور کار نکردند و جهت تاکید این معنی مولانا غیاث الدین سمنانی را که بفضیلت
و تقوی اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بر مصالح راسخ سازد با او بگوید که رضای
پادشاه بصلح و نظر بر صلاح طرفین است مولانا غیاث الدین بشهر درآمد و میرزا اسکندر التفات کرد
بمقام حضرت خاقانی بگذارد و میرزا اسکندر بر خلاف متوقع از وحشت و خشونت و مدیح و منفعت و سند کوبی
و درشت خویی دقیقه مهمل نگذاشت مولانا غیاث الدین باز آمده آنچه شنیده بود معروض داشت حضرت
خاقان سعید معلوم فرمود که میرزا اسکندر فرستادن قاضی سمنان حمل بر عجز و فتور کرده لاجرم بر خود زیاد
کرد که مهم اصفهانیان و مخالفان را بجز تیغ خونریز فیصل ندهد و بغیر تیر دیگری بسفارت نفرستند
و بعد از چند روز میرزا اسکندر توکل قرقرا که منصب امیر الامرایی داشت با دو سه داسب پیش حضرت خاقان
سعید فرستاده التماس نمود که آنحضرت عود فرماید تا من بخدمت رسیم شهر باز داد کرده مود که اگر فرزند اسکندر
پیش ما آید او را گرامی داریم و اگر بطرف یزد و همدان رود هیچکس متعرض او نخواهد شد قاصد او رفته
و خبر رسانید تحقیق شد که راضی نشد و سمنان بر عرم و استکبار خویش مصر بود و هر روز میان الفریقین
جنگ و محاربه روی مینمود اگر شاهزاده شعار بعد از سعی و کوشش بسیار در بالای دیوار می آمد اصفهانیان
بزخم ناوک دلدوز ایشان را از اتحاد دور میکردند چون مدت محاصره متمادی شد حضرت خاقان سعید همت همگی
بر تسخیر اصفهان مصروف داشته اعلام ظفر پیکر برافراشت و در بامداد دوم جمادی الاول که عروس صباح

دولت بود فرمان داد که سپاه پیروزی نشان بهیات اجتماعی روی بجلادت استیصال مخالفان نهند
مبادرت نمودند و دلاوران جوشان و خروشان از یمین و یسار در حرکت آمدند و از نفیر ها و غریو کوس و غلغله
در زمین و زمان افتاده نعره بردلان باوج ثریا و قمر جوزا رسید و از شهر لشکری آراسته در غایت
کثرت بیرون آمدند و از استعمال تیر و کمان و سیف و سنان هم بدست و گریبان رسید از تیغ زبانه
میان ارواح و اشباح ابو یحیی صلاه تفرقه در داد و از بسیاری کشته نفس را دشواری راه بیرون آمدن
پیدا کرد عاقبت نسیم فتح و ظفر بر اعلام سعادت فرجام خاقان هفت اقلیم وزیدن آغاز نهاد و رایت
مخالفان منخفض و منکسر گشت سپاه منصور پای بدیشان نهاده بر بالای دیوار آمدند و میرزا اسکندر با معدودی
و خواص خویش روی بقلعه آورد و در فرکاه بموافقت تخت اهل خلاف لباس ظلام پوشید و صباح آن
روشن ضمیر بصر دیوار تا دروازه شهر اهل براعت و حضر انتظار طلوع آفتاب میبرد تا دانشا امیر عبد الصمد
کر تحته بموکب همایون پیوست و از وقوع این حادثه عنان ممالک و تماسک و مال داکان امیر بکر انکا
از بیم تیغ بتر دوی بیاد به مکر بر نهاده و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده چندان جواهر و نقود و اوانی
سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسب و چهارپا بدست ایشان افتاد که رسم آن و بیان از بیان بیرون
حضرت خاقان سعید فتح نامه بممالک ماوراء النهر و ترکستان و کابل و زابل و غزنین و قندهار و هندوستان
و خوارزم و خراسان و طبرستان ارسال نموده شکر الهی و سپاس نعم نامتناهی تقدیم رسانیدند و میرزا
چون عروس مملکت را طلاق داده بر وجهی که دیجوج ممکن نبود از قلعه بیرون رفت طایفه او را تعاقب نمودند
و بخت تن را کرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و چون او را بمجلس همایون درآوردند امرا و ارکان دولت
سوال بر گشادند و هر چند از او سخنان پرسیدند از غایت انفعال و شرمندگی مجال جواب نداشت و
مستولی گشته بر خجالت درویش لیکن در لحم پادشاه انسام الحظ صله هم نموده او را برادرزاده میرزا
رستم سپرد که شاید شفقت اخوت مرعی دارد و دل جوئی معامله میکرد پیش آورد در زمان نفسی دیگر برآورد
چو میرزا رستم فرمود که بی لباس و در یک جامه میرزا اسکندر بمیل آتشین آسیب رسانیدند هر کرا اتفاق
مشبه حیات جهانی چون از نوازده صبح روان کرد و کوشش هر که این خبر رسید بعمارت نه بامر خویش بنا داد
و سلطنت آن شاهزاده عالیمقام را اختتام انجامید و در حلاوت عمر بتلخ کشید یفعل الله ما یشاء

و یحکم ما یرید

ذکر احوال امور بعد از فتح صفاهان و تفویض مملکت بشاهزادگان فرخ نژاد

بعد از آنکه چنین فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود حضرت خاقان سعید لشکریان

از دست میرزا اسکندر بیرون رفت و شهر مسدود شد
مدکور ... قلعه نماند
ملک و مال ...

لشکریان را از غارت و تاراج منع فرموده ظل مرحمت و احسان بر سر اهل اصفهان گسترانید و همه را در حریم
امن و امان مأوی داد و ثلث مال آنسال را بایشان بخشید و صد هزار دینار کپکی که ... بود بفقرا و ارباب احتیاج رسانید و بضبط ممالک و حفظ مسالک قیام نمود بعضی از لشکریان را رخصت
داد که بخراسان روند و خزاین خاصه را که مشحون بود بزر و جواهر و اوانی زر و سیم و اسلحه هندی
و مصری و خیمهای ... و مسکوکات نقره و طلا بدار السلطنه هراة که جای بود ...
مدتی در ماوراء النهر و خراسان آثار اخلاص و جانسپاری بظهور رسانیده بود و سالها حکومت
بعضی از عراق عجم کرده پادشاه دوست نواز زمام ایالت ولایت اصفهان در قبضه اختیار او نهاد و او
بر سر حکومت و امارت متمکن گشت و نسبت با رعایا و سایر خلایق طریق رأفت و معدلت پیش گرفت
و حال بر بعضی مجرمان که پیش از این ایشان صادر شده بود ... و رعیت که از جور و بیداد
و متفرق شده بودند از صیت معدلت او روی باوطان خود نهادند و ... تا در قید حیات بود
حکومت اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و همچنین آنحضرت نظر عنایت و عاطفت بحال میرزا ...
که در میدان جوانی مرآمده میدان بردلی و پهلوانی بود و در ناصیه همایونش امارت مردانگی و علامات
شاهنشاهی ... حکومت ولایت همدان و قلاع ... نهاوند و ... لرستان ...
تفویض فرمود و مجموع این مملکت را برسم سیورغال باو ارزانی داشت و ... با انصاف و ...
کرده و شاهزاده متقبل شد و در ولایت خود رفت و ایالت مملکت ری بمیرزا خلیل سلطان و جهانبانی
تفویض فرمود و حاصل کرده آنمملکت را باخراجات ملازمان شاهزادگان مذکور بازگشت ذکر توجه رایات
نصرت آیات پادشاه ممالک ... بشیراز و تفویض آن مملکت بمیرزا ابراهیم سلطان
چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر
از تنسیق مهمات ممالک عراق فراغت یافت عنان عزیمت بجانب ولایت فارس تافت و فرزند ارجمند خویش
میرزا ابراهیم سلطان بضبط اوقات ... داشت و چون ماهچه ... از افق شیراز طالع شد ...
ساکنان آن دیار که پیش از این بخدمات لایقه توسل بدرگاه عالم پناه جسته بودند ... و حکام
لرستان و شولستان و دیگر اعیان و سرداران باردوی ... خشوع و اطاعت
عبودیت نهادند و بعنایات بیکران اختصاص یافت رایات ... باسمان رسانیدند و ...
امیر ... نهاد در ایالت آنولایت موسوم گشت و ... و ...
و در اینولا امیر ... مرضی ... گشت و بعد از چند روز ...

بکنکره عرش در نظر آن آمد و خاقان سعید ... میرزا ابراهیم سلطان را فرمود و آن
سعادتمند را بضبط مملکت و حکومت فارس و توابع و لواحق تعیین نمود و رتق و فتق مهمات آندیار را
کلی و جزوی ملکی و مالی حواله برای رزین و فکر متین فرمود که استدامت دولت موقوف بر معاونت
و حذر است تا رعایت ... هر یک بتقدیم رساند آید و استقامت مملکت منوط بمعرفت
بملاحظه امور جمهور و ... و هر چند شاهزاده ... که در جبلت همایونش مرکوز
بود در تنسیق امور شرعی و ملکی احتیاج ... اما شفقت پدری
باعث بر آن شد که کلمه چند در باب جهانگیری و جهانبانی بر زبان گوهرفشان بگذراند که جای آن داشت
که ... بقلم زرین بر صفحه خورشید نگارند فی الجمله شاهزاده جهانبخت ...
کار مقتضی و صلاح ... بجا آورد ... و احتیاط و اهتزاز بحکومت شیراز اشتغال نمود
ولایت فارس چون مخایل کیاست و فراست و دولت و اقبال ... شاهزاده ...
دست دریای موهبت بگشاد و ...
و اوصاف مرضیه او ...
از ضبط ممالک فارس و عراق عجم ... دولت و سعادت بصوب خراسان انعطاف ...
و از تختگاه فارس بدار العباده یزد آمد و از ...
... دار السلطنه هراة ... و سرداران اطراف ...
پناه نهادند از آنجمله امیر بسطام جاگیر که از عظماء امراء عراق عجم بود و تاج الدوله ...
نصر الله ... و شاه اویس ... سلطان ... دار السلطنه هراة آمدند و ...
انعام و احسان حضرت خاقان محظوظ و بهره مند گشتند ذکر بعضی از قضایاء ماوراء النهر و ترکستان
آوردن میرزا الغ بیک ... حضرت میرزا الغ بیک از سمرقند ... میرزا ... داشت
و او توهم نموده گفت ... اما از صلح میرزا الغ بیک ...
... میرزا الغ بیک ...
که ...
و هر چند سعی نمود ...
... میرزا الغ بیک ...

محکم ساخته خود پناه بکوههای صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه اخسیکت را که حصین ترین
قلاع او بود محاصره کرد و اهالی و اموال فراوان بدست لشکریان افتاد و کوتوالی قلعه با شیخ بکال داد و
بطرف اندکان روان شد و چون بانجا رسید شنید که میرزا میرک احمد بکوههای دولت رفته و وصول
باو ممکن نیست لاجرم رایت معاودت برافراخت و چون میرزا میرک احمد از بازگشتن آنحضرت خبر یافت
بالشکر مغول که عدد او قریب [illegible] بود عازم اندکان شدند امیر [illegible] و امیر محمد [illegible] و امیر [illegible]
و دیگر سرداران باهنگ جنگ از اندکان بیرون آمدند و بحوالی اوش رسیدند چون از حال یاغی
خبری بتحقیق نداشتند بی اختیار منزلی نزول کردند و از ترتیب [illegible] غافل ماندند و میرزا احمد
از ایشان خبر داشت ناگه بر لشکر اندکان تاخت و امراء مذکور و دیگر بهادران را بقتل آورد و امیر
رستم برلاس [illegible] در اثناء جنگ کشته شد باندکان در آمد و میرزا میرک احمد کرفته بولایت خویش باز گشتند
و چون خبر معاودت حضرت خاقان سعید بسمع میرزا الغ بیک رسید از سمرقند بیرون آمده عازم
خراسان شد و بعد از قطع منازل بدار السلطنه هراة تشریف آورده بسعادت دستبوس حضرت
خاقان سعید مشرف گردید و آنحضرت انواع عطوفت و عنایت درباره فرزند سعادتمند خویش
ارزانی داشت و درین اثنا بتوافق عنایت و اهتمام حضرت خاقان سعید بر وجه [illegible]
مهر سپهر جلالت غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر یافت و ولایت طوس و مشهد و ابیورد
و سلقان و جوسقان و خبوشان و نسا و باورد و استراباد و شامستان و کبود جامه معه مضافات
و منسوبات بدیوان او باز گذاشت و این ولایت را بنواب شاهزاده مشار الیه مسلم داشت و در
سنه ثمان و عشر و ثمانمائه فرمان قضا مضا نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین را که ملک
فخر الدین متصل بدیوارهای شهر هرات آنرا ساخته بود حضرت صاحبقران بتخریب آن فرمان داده و
بحال عمارت آورند و بموجب نسخه هفتصد هزار مرد در آنجا کار کردند تا باتمام رسید والعهدة
علی الراوی ذکر فرستادن خاقان [illegible] ایلچیان با [illegible] میرزا [illegible] احمد بجانب اندکان و آمدن ایلچی بطلب
قلعه سلطانیه [illegible] قرا یوسف ترکمان چون میرزا میرک احمد [illegible] اندکان [illegible]
شد توهم زیاده گشته عزم کاشغر نمود که از انجا بشیخ محمد خان رود و حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او
شنیده توکل [illegible] را با استمالت نامه بجانب وی فرستاد مشتمل بر آنکه اطال الله بقاؤه فی خلود
السعادة الابدیه و حصول المرادات السرمدیه و [illegible] بخشیم آن از محض اشفاق [illegible]

و برخی

نهایات حفاوت که در [illegible] مهربانی و [illegible] امل تمامید هرکس خاطر خطیر و چگونگی ضمیر منیر متعلق
احوال شما شد اشتیاق وافر و سعادت ملاقات عزیز فرزند بیش از حد تصور کند توفیق ذوق [illegible] مؤکد
باشد شانزدهم ربیع الاول از دار السلطنه هراة نفاذ یافت که شکر مواهب یزدانی واجبست الحمد
والمنة حین استماع مبرود که میان او و فرزندان الغ بیک [illegible] با معتبرا اهل فساد صورتی که
تشویش بلاد و مراعات بدوی نمود و این خبر در مملکت عراق بما رسید و بحسب المعهود [illegible]
آن [illegible] و چون بدار السلطنه هراة رسیدیم و شنیدیم که آن فرزند عازم مغولستان است بغایت
بدیع و غریب نمود چه کمال اشفاق ایجاب نسبت [illegible] و فرزندان من المهد الی اللحد معلوم دارد
و وثوق کامل و اعتماد شامل آنکه [illegible] استظهار تمام متوجه شود تا [illegible] فرزند [illegible] کالجبال الراسیات
ثابت باشند و اینصورت از روی صله رحم و [illegible] مسلمانان واقع افتاده از تکلیف و تصلف و حیل
شایبه مکر و حیله [illegible] چنانچه ملاحظ آمد شاید متوجه شده آن فرزند [illegible]
از ایشان اختیار داده و اضطرار اصلا در شده بمجموع قوم امن سازد که جریمه [illegible] عفو فرموده [illegible]
بذکر جفا و نه جفا کرده را در پناه رافت ما وی خواهیم داد والتوفیق من الله المنان حق عز و جل خویش را
باقی باد و در خلال این احوال امیر قرا یوسف از خواص و مقربان خویش مرادشاه نامی که بعقل و کیاست
و فهم و فراست و حسن تدبیر و لطف تقریر در ولایت آذربایجان میان خواص و عوام اشتهار تمام داشت
بدرگاه عالم پناه فرستاده و بوسیله امرا کتابتی که همراه او بود بعرض رسانید مضمون آنکه حضرت
خاقان سعید قلعه سلطانیه با [illegible] داده و ظیفه الاخلاص و دولتخواهی باشد تقدیم
رسانم آنحضرت در جواب فرمود که علامت راستی سخن قرا یوسف آنست که یکی از پسران خود را پیش ما فرستد
و چون بدین خدمت قیام نماید ما سلطانی آنرا با قلعه سلطانیه بدو مسلم داریم و [illegible] نوازش
فرموده بازگردانید و مقارن این خبر رسید که میرزا ایجل که حضرت خاقانی بعد از فتح ممالک فارس و
عراق او را بحکومت مملکت ری تعیین فرموده بود بعارضه چند روزه درگذشت [illegible] دریغا که آن
شاه مقبل نماند دریغا که شهزاده ایجل نماند حضرت خاقان سعید از واقعه میرزا ایجل پریشان دل و
خاطر شد و بجای او میرزا ابابکر را بضبط ری فرستاد و امیر یوسف خواجه و امیر [illegible] و امیر محب [illegible] مقرر
شدند که در حدود آن ولایت باشند و چون خبر توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه مسموع پادشاه
جمجاه گشت میرزا ابراهیم سلطان و امیر جهانشاه را با بیست تومن آراسته فرستاد که با امیر الیاس خواجه

ملحق شده متوجه جلب ذمی کردید و انتقال امثال امثال مبادرت نموده بمقتضی حکم فرمان بجای آوردند
ذکر استیلای امیر قرایوسف بر بغداد و آذربایجان و مضافات و حوالی آن و محاربه او و شیخ ابراهیم شروان و گرفتاری پادشاهی ایشان
بعد از کشتن سلطان احمد جلایر امیر قرایوسف را تا استبداد و
استقلال او سرداران و گردنکشان هر که با او دوستی ورزیدند بتقبلیت و سیورغال امراء دهسان آنکها
و اقران سرافراز ساخت و موید انتقال آنکه امیر بابا حاجی کاودودی که ملازم امیرزاده ابابکر بود تا حما
ذمنی تبریز میرفت و غارت میکرد و بانواع جرات و جسارت دیگر اقدام مینمود که ابراهیم پیش قرایوسف
کس فرستاد که من از سر اخلاص پیش تو می آیم قرایوسف گفت این معنی از غایت مردانگی و بیرون است
که او فکر کرده است اگر بابا حاجی در دعوی خویش صادق است من او را بنوعی تربیت کنم که آثار
آن با قطار بلاد و امصار رسد و مروت و مرحمت خود را بر عالمیان ظاهر گردانم و فرستاده ایرا
نوالحضر باز گردانید و بابا حاجی بی توقف با برادران و فرزندان و ملازمت امیر قرایوسف شتافتند
امیر قرایوسف مقدم ایشان گرامی داشت و همه را اسب و زر و جامه انعام فرمود و بابا حاجی و برادران
و برادران او را طویهای عظیم داد و در مجلس خاص ایاغ گرفت و قلعه کاودرد را با توابع و لواحق و
ششصد تومن و مزرعه دیگر برسم سیورغال ابابکر ارزانی داشت و حکم کرد که بابا حاجی هر گاه که در اردو
باشد در دیوان مهر نهد و بی استصواب او ارکان دولت هیچ مهمی فیصل ندهند امرا هر چند در این
باب سخنان گفتند مفید نیفتاد و دیگر عنایات که تفصیل آن تطویلی دارد شامل حال بابا حاجی و
برادرش حاجی محمد و متعلقان او باشد القصه در آن زمان که سلطان احمد جلایر بقصد قرایوسف
متوجه تبریز شده بود امیر شیخ ابراهیم شروانی استمداد نموده و چون میان ایشان اساس دوستی موکد
بود شیخ ابراهیم پسر خود کیومرث را با جمعی بمدد سلطان احمد فرستاد و شروانیان در روز جنگ قریب
تبریز رسیده فرود آمدند تا زمانی از رنج و تعب راه بر آسایند اتفاقا طایفه از ترکمان که بجنگ
رفته بودند و از برای جر و نفع خود میکشتند بقشون کیومرث رسیدند و دیدند که فرو تر نزاع
بال نشسته اند و اسبان را بعلف رها کرده ترکمانان شمشیر کشیده بدیشان حمله کردند کیومرث فرار نمودند و جمعی را
درهم نکشتند و جمعی را اسیر کردند و همه مرد بکباری ترکمان اتفاق نموده اردوی کیومرث را غارت کردند
و اموال فراوان بدست ایشان افتاد و تراکمه کیومرث را مقید و سلاحی پیش قرایوسف بردند و چون حس
گرفتن ولداغر با امیر شیخ ابراهیم رسید رسولی چرب زبان با تحف و هدایای فراوان پیش قرایوسف

فرستاد و در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و متقبل شد که اگر پسر من بسلامت باو رسد مبلغی خطیر از سالتماس بد
امیر قرایوسف نخست زبان عتاب بر کشاده که مملکت شروان در جوار تبریز واقع شده و امیر شیخ ابراهیم
با والی بغداد محبت و مصادقت میورزد و با حاکم تبریز در مقام مخالفت و عداوت می‌ایستد و این عقیده
باری در نظر عقل دور مینماید اکنون ممالک آذربایجان معه مضافات و عراق عرب و دیار بکر در تصرف
ماست میباید که امیر شیخ ابراهیم با ما یکدل و یکجهت باشد و بواسطه مروت و انسانیتی که در جبلت
ما مرکوز است فرزند عزیز او را حسب دلخواه دوستان بجانب شروان کسیل میکنیم امیر شیخ ابراهیم نیز باید
که از مخالفت ما مجتنب و محترز باشد و طریق مصادقت و موالات مسلوک دارد و امیر قرایوسف بعد از آنکه
آنچه در خاطر داشت با ایلچی شروان گفت بند از پای کیومرث برداشته او را بتشریفات فاخر نواخت
و رسول را نیز بصلات و عطایا سرافراز ساخته هر دو را رخصت انصراف داد و چون چندگاه برین قضیه
بگذشت قرایوسف شنید که میرزا اسکندر از اصفهان با لشکری آراسته بیرون آمده است و عبه قصد
آن دارد که متعرض ولایت آذربایجان گردد لاجرم او نیز از تبریز نهضت نموده بسلطانیه رسید و نواب سلطنت
رسید و بواسطه رضانت قلعه اجازت نیافت لیکن آتش نهب و غارت در آن حدود و نواحی زد و از
آنجا چون بحوالی همدان آمد اکثر لشکر ترکمان بیمار شد و قرایوسف نیز بنفس خود کشته با برین العود احمد جوابی
عنان مراجعت بجانب تبریز منعطف گردانید و چون بساحت وصول بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم
والی شروان توهمی بیجا بخود راه داده و فرزند خود کیومرث را بعلت آنکه محبت و دوستی قرایوسف
در خاطر او راسخ است بقتل آورده و حزبی انبوه از ولایت شروان جمع کرده و با ابن سیدی علی شکی اتفاق
متفق ساخته است و کوستندیل حاکم گرجستان با ده هزار سوار پیوسته بعزم جنگ پیش آمده است امیر قرایوسف
این معنی را از فتوحات دهر کالنجوم دانسته و باحضار لشکرها فرمان داد و بایلغار خبر فرستاد که هر که با ما
یکدل و یکجهت است باید که درین معرکه حاضر شود و امیر قرایوسف در آن زمستان متوجه جانب قراباغ شد
و حکم شد که بابا حاجی راه اردبیل را محافظت نماید و از آن حدود با خبر باشد و لشکریان از آن وادی غلان
با امیر قرایوسف پیوستند و سپاه تومان بخوان بر او ملحق شدند و قرامان از مردم جنگی هفت هزار سوار
جمع کرده برسم منغلای روانه شد و قرایوسف با لشکری فزون از انبوه و مور از عقب قرامان در حرکت آمد
و امیر شیخ ابراهیم با عظمای امرا و سرداران حدود بر کنار کوهپیه اقامت ورزید و چون ترکمانان در مقابل باغی
رسیدند بی تحاشی از آب بگذشتند و قرامان و حوالی ارکان بسط میان بوزیت باغی در آمدند شروانیان
که بحسن ملک کوچ یا ز ناوران پای ثبات بیفشردند و قرایوسف که آنحال مشاهده کرد فی الحال بمدد ایشان تاخت

وکوجیان را امیان کرفته اکثر آن بی دینان را بقتل آورده وملک کوجستان کرفتار کشت وبعضی مردان روی
بکریز آوردند ودرین حال امیر شیخ ابراهیم خواست که اسب خود را اندر فکند تا بیرون اردو بی کند بجد
بجهاند واز مرکب بیفتاد ودست او بشکست وترکانی مجهول باو رسیده اسب وجامه اش بستد وامیر
شیخ ابراهیم از صعوبت درد وشدت حال خود باترکانی نکفت وآن شخص فوطه در کردن والی شروان کرده او را
پیش قرا یوسف برد وعزیزان او مثل مظفر واسد الله وخلیل الله ومنوچهر وعبد الرحمن ونظر الله وارکان
دولت وی چون قاضی بایزید وامیر هوشنک با اولاد اسیر ودستکیر شدند وجمعی از کوبین ونجم ودیکر ملازمان
شروانشاه را کرفته پیش امیر قرا یوسف آوردند وآنچه از اصول واعیان بودند برحسب فرمان مقید شدند
وچون عامه لشکر شروان در ان جنک زیاد مجادلتی نموده بودند قرا یوسف حکم کرد که ایشان را بقرص نیزه سیاست رسانند
ومردم کوجستان که کرفتار شده بودند همه بقتل رسانیدند وملک کوج را در مجلس حاضر ساختند وچون
از بشره او آثار تمرد وغضب مشاهده کردند بی محابا یکضرب بوی زده قرا یوسف بکضرب دیکر بهم او را
اتمام رسانید وقرا یوسف شیخ ابراهیم واولاد واتباع او را مقید ومغلول بتبریز برد وچون اهالی شروان
شاکر وراضی بودند هریک از ایشان که در مجلس قرا یوسف راهی داشت بنکویی وحسن معاش او بعرض
میرسانید وامیر شیخ ابراهیم پادشاهی شیرین سخن وعیاش بود وبصحبت ارباب حسن وملاحت میل تمام
داشت وپیوسته کلمات دلربایانه از وی بامیر قرا یوسف میرسانیدند وچند نوبت امیر شیخ ابراهیم کسان
بخدمتش فرستاده اموال جزیل وعده داد وامیر قرا یوسف مردی صاحب کرم ومروت وساده دل
بود واز جرایم عظیم بسهولت میکذشت امیر شیخ ابراهیم از در تملق وعذرخواهی درآمد که مروت قرا یوسف
بصفا بدل یافت وامیر شیخ ابراهیم وموالی که از زمان یزدجرد بن شهریار بدین حال از آبا واجداد او موجود بود
در صدد آن انقلاع بیرون آورده چند را در نفس وعرض خویش کرده وقرا یوسف در مقام عتاب آمده کفت با
وجود آنکه از امیر شیخ ابراهیم انواع حرکات ناشایست نسبت بدولت ما صادر شده او را بحکومت شروان
رد نمایم هر آینه صیت مردی ومروت وکرم واحسان ما در اقطار آفاق انتشار یابد وحسن اشفاق
ومکارم اخلاق برعالمیان روشن کردد واین سخن با قرا یوسف در مجلس خاص با ارباب اختصاص میکفت
ومقارن این حال کسی از زبان امیر شیخ ابراهیم بعرض رسانید که خدمتش میکوید که دست من بسیار درد میکند
اکر جرعه از فیض لطف خویش بکام این بنده خاکی حوالت فرماید شاید که وجع اندکی تسکین یابد
اکر شراب خوری جرعه فشان برخاک از آن کناه که نفعی رسد بغیر چه باک واین شخص قرا الک
بود که امیر شیخ ابراهیم را نکاه میداشت قرا یوسف فرمود که او را بمجلس حاضر سازند وچون والی شروان درآمد

ارباب حسن

ارباب حسن وجوانان ساده عذار بموجب فرموده او را ایاغ دادند وامیر شیخ ابراهیم چندان کلمات لذیذ
بر زبان آورد که قرا یوسف شیفته او شد وهم در آن مجلس بی دیباقی طلب کرد واو برحسب فرمان آمد
امیر شیخ ابراهیم را کاسه داده در این اثنا اخی قصاب واصول واعیان تبریز نشاطها آوردند با امیر قرا یوسف
ملاقات کردند وکفتند که هرچه امیر شیخ ابراهیم از نوایب دیوان قبول کرده است ما متعهد میشویم
که آنرا ادا نماییم بشرط آنکه حکم شود که ارباب حوالات در عوض زر اجناس بکیرند وامیر شیخ ابراهیم مبلغ
یکهزار ودویست تومان عراقی قبول کرده بود وقرا یوسف ملتمس ایشان مبذول داشت ودیکر روز
درباب حکومت امیر شیخ ابراهیم نشانی نوشتند مضمون آنکه صاحب حکومت ولایت شروان را از حدود شکی تا
دربند باب الابواب از بلاد وبقاع وقلاع بدستوری که امیر شیخ ابراهیم متصرف بود باو ارزانی داشتیم
میباید که هیچ آفریده در آن ولایت بخلاف حکم دخل نکند وامیر شیخ ابراهیم داروغکان وضابطان
بولایت شروان فرستاد واز دیوان قرا یوسف بروات بر اخی قصاب وجمعی که ضمان شده بودند می نوشتند
وایشان رخوت واقمشه بمحصلان میدادند وبروات بخلص پیش امیر شیخ ابراهیم میبردند ونوشتها از او
بر عمال مملکت شروان میرسانیدند ودر اندک زمانی آن وجه ادا شد وامیر شیخ ابراهیم در آن زمستان
حریف وانیس قرا یوسف بود چون فصل بهار رسید رخصت یافته بجانب ولایت خود متوجه کشت

ذکر نهضت امیرزاده سعد وقاص از دیار قم ورفتن او پیش امیر قرا یوسف

در اواخر ربیع سنه ثمان عشر
وتمامت عرصه دولت میرزا سعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلی خاقانی رسید مضمون آنکه امیر بسطام
جاکیر توجه قرا یوسف بجانب سلطانیه شنید وبرخود را در آنجا کذاشته پیش بنده آمده واورا کرفته
مضبوط نکاه داشته ام بهرچه حکم شود عمل نمایم این خبر بمسامع اشرف کران آمده فرمود که بسطام تربیت
کرده ماست چون دشمن قصد او کرد وپناه بولایت ما آورد وسر او را آن کس که بمال ولشکر مدد او کنیم
احد وقید در نظر عقل بغایت بدیع مینماید باید که چون نوشته ما باو رسید بی توقف بسطام را
مطلق العنان کردانیده بنواحی ری رخصت کند ومقرر شد که ادهم شیر تواجی پیش میرزا سعد وقاص رود
ودرین اثنا طایفه از مردم مفسد بی عاقبت با شاهزاده کفتند که بحقیقت تو شل بسطام داری هیچ به از
آن نیست که بجانب قرا یوسف روی وپای بر معارج سروری وبهتری نهی جاوید شاه العمر از تو
خواهد بود ومیرزا سعد وقاص بسخن آن جماعت فریفته شد وقلع خواجه را انضباط ونسق ازو
در قم کذاشت وبسطام را کرفته با سیصد سوار قدم در بیابان ادبار نهاد وچون بقصبه رسید
امیر قرا یوسف شرایط اعزاز واحترام بجای آورده با شاهزاده کفت بیت تو سروی بسوی چمن آمدی
سوی خانه خویشتن آمدی

با بسطام میرزا سعد وقاص و قرا یوسف طمع در ولایت عراق عجم کرد و بسطام را گذاشته تربیت فرمود
شاهزاده در ایجا سلطان اقامت فرمود و قرا یوسف بسر امیر بسطام را بجانب قم روان ساخت تا حرم محترم
میرزا سعد وقاص را با ذربایجان رساند و چون شاهزاده آقا بیگی بنت میرزا امیرانشاه که بانوی عاقله بود
شنید که اجل فرج نزدیک رسید و با خود اندیشید که سعد وقاص غلط فاحش کرد که بیاد بدشمن این
خاندان [illegible] ناگاه بی آنکه مقصد او کشد حال باد رمیان مردم بیگانه بگذارد و تدبیری در
خاطر کرده اینده نوکران خود را مکمل ساخت و چون ترکمانان رسیدند همه را بگرفت و جمعی که بنابر تحریک
ایشان میرزا سعد وقاص روی در بادیه هجران نهاده بود بقتل رسانید و در وقس آن مفسدان را
مصحوب نوکر خود شیرزاد بپیش حضرت خاقان سعید فرستاد و آنحضرت مهد علیا را درین امر تحسین
فرمود و شیرزاد را رعایت نموده شیر علی نوکر میرزا رستم را همراه او ساخت و باستمالت روانه قم
کردانید ذکر مخالفت میرزا بایقرا بر تحریک میرزا اسکندر بجهت برادر دیگر بقتل میرزا اسکندر
چون میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را میل کشید حضرت خاقان سعید آنحضرت برادر
کوچک او بایقرا میرزا را بخشی در ظل شفقت وی ماوی داده از حال وی بیک با خبر باشد و میرزا اسکندر
با وجود آن واقعه که از او وی نموده بود پیوسته با خود خیال مملکت می بست و در مقام فتنه انگیزی
قیام مینهاد و چون بواسطه رفتن میرزا سعد وقاص ابجانب باغی مملکت قم و کاشان تا حد و همدان بهم
بر آمد میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر خود میرزا بایقرا گفت بعد ازین درین سرحد اقامت ممکن
و متصور نیست چه لحظه فلحظه میرزا سعد وقاص با لشکر ترکمان عنان عزیمت باین طرف خواهد تافت و آن زمان
مجال گریزان نخواهد ماند و جمعی را انگیز کرد که میرزا بایقرا را برآن داشتند که عازم شیراز شود و میرزا
بایقرا اصفهان را حرص خواهان شده باتفاق میرزا اسکندر روی توجه بجانب فارس نهاد و میرزا بایقرا از
راه عقل بجانب اصفهان گریخت و کیفیت حادثه بعرض میرزا رستم رسانید میرزا رستم خواست که عقد جمعیت
ایشان گسسته کرده امرا و جمعی بسر راه فرستاد و رستمیان در حوالی [illegible] بمخالفان رسیدند و از
ضعف طالع و بخت بد بدگمانان داده احدی همه میرزا اسکندر بدست لشکریان میرزا رستم گرفتار شد و امرا
باصفهان بردند و میرزا بایقرا بدین سبب از اندیشه خود [illegible] چند روزی در کرمان توقف
بود و چون خبر مخالفت بایقرا و توجه او بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان گشت بعد از تقدیم
مشورت نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون سویج خواجه و [illegible] و قریب [illegible]
بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و ایشان چون بجانب [illegible] که میانه ابرقوه و [illegible]

رسیدند

رسیدند بند ها را شکسته و موکلان را کشته بمکر فلان پیش میرزا بایقرا رفتند و شاهزاده را بر آن خبر وقوف
ملازمتها کردند و بر تعجیل ترغیب نمودند و میرزا بایقرا چون هوس جهانگیری ممالک ایشانی در سر بود
بار دیگر لوای جلادت بجانب ملک فارس برافراخت و میرزا ابراهیم سلطان لشکر ها مرتب ساخته و استقبال
از شیراز بیرون آمد و در نواحی بیضا شیراز بیشه هیچ با هم رسیده صف کشیدند و چون نوبت کرم
گشت بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان مانند مسعود شاه شول و غیره بجانب میرزا بایقرا رفتند و زمرۀ
از عراقیان آهنگ مخالفت درست کردند و میرزا ابراهیم سلطان کنایت معنی دریافت عنان بجانب شیراز تافت و شب
بشهر در آمد و والده خود [illegible] از خزانه آنچه توانست برگرفت تا ابرقوه در هیچ جا توقف نمود و میرزا بایقرا
صباح جمعه بدروازه اصطخر آمد و جا اشکاره سواره با استاد سادات و قضاة و دستار بندان و کلوبان شهر
بنابر ضرورت بقدم استقبال بیرون آمدند و شاهزاده با عزاز و اکرام بشیراز در آمد و چون خبر استیلاء میرزا بایقرا
در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر که میل آن کشیده بود از میان برداشته الملک و البقاء لله الواحد
القهار ذکر توجه حضرت خاقان سلیمان مکان بجانب تختگاه سلیمان بعزم [illegible]
چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بسامع علیه حضرت خاقان سعید رسید رای عالم آرای اقتضای آن کرد که پیش
از آنکه فتنه او زیاده شود تدارک آن مهم نموده آید و باامضاء این عزیمت امیر جلال الدین فیروز شاه با بهادران که به
خواه از راه یزد بعراق فرستاد تا در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان قرار گرفته در دفع خللها سعی نماید و امیر غیاث الدین
شاه ملک را بجانب ری ارسال نمود که با امرا که در آنجا بودند بپیوندد و با اتفاق طریق حسن و ضبط عراق مسعود کردانند
و فرمان قضا نفاذ شرف نفاذ یافت که میر شیخ لقمان برلاس بقندهار و بقلان رفته و لشکر های نواحی جمع آورده باردوی
اعلا رسانند و چون جنود ظفر ورود بدرگاه عالم پناه مجتمع گشت حضرت خاقان سعید در هفتم جمادی الآخر
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنه هراة نهضت فرمود و در [illegible] از فرستادگان
جاسوسی کردند و احوال عراق عجم و آذربایجان معلوم کردند و بعرض رسانیدند [illegible] میرزا الغ بیک از جانب سمرقند
معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان بعالم بقا خرامید و نقش جهان [illegible]
و چون اعلام ظفر فرجام بحدود بسطام رسید امیر سید علی کیا در صحبت امیر علاء الدین علیکه با به سرپرده اعلی
[illegible] سرافراز شد و از برای نسق لشکر بولایت خود مراجعت نمود و [illegible] کوه با اردوی گردون
شکوه آمده سعادت دستبوس دریافت و معصوم برادر بسطام جهانگیر از طرف اردبیل [illegible] آذربایجان
و قرا یوسف ترکمان مشروح معروض داشت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرا در حدود ری مقیم بوده بجانب
شیراز توجه نمایند و بجهت حکم شد که خدمت امیر فیروز شاه در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شده در [illegible]

بایشان ملحق شوند و هر دو فریق از سپاه ظفر مآل در عین دولت و اقبال متوجه مقصد گشتند
بدیگری رفتند تا قصر زرد ذکر حرکت موکب همایون بجانب شیراز میرزا ابو بکر سلطان جلاجه سفر کرده بود با لشکر بیت هراه
بی پایان عازم شیراز گشت و چون میرزا بایقرا از توجه سپاه نصرت پناه آگاهی یافت در مضیق تفکر و اندیشه
افتاد کاهی خوف و اضطرابی پیدا که ممکن و متصور نیست که آنحضرت بنفس همایون آمده باشد و میرزا ابراهیم سلطان
چون بحوالی شیراز رسید میرزا بایقرا جهاد دیوار شهر پناه ساخت و موکب حضرت خاقان سعید بجده و جزو
کاشان رسید و از انجا بجانب اصفهان رفت و در آن موضع قاصد میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت
که میرزا بایقرا در شیراز بسبب مانعت در دروازه کشیده و متحصن کشته و از استماع این خبر فرمان ورای
بحر و معادن بموضع نهاد و بسیل الانعام روی توجه بملک فارس نهاد و بعد از طی منازل و مراحل جنر هما
ملاسایر اقبال مظاهر شیراز بمدود ساخته عرصه بالزهت سبحان سعادة محل نصب سراپرده سپهر جیت
کشت و چون میرزا بایقرا از وصول این نصرت شعار جزم داشت حیرت و ندامت بحیرا حاصل یافت و کس
بحدة رعیات السلطنت والدین میرزا بایسنغر فرستاده والتماس نمود که درباره مرحلی زبان بحشیت شفاعت
اوکشاده شاهزاده جوانبخت ملتمس آن مبذول داشته بعرض خاقان سعید رسانید که هرچند از میرزا
بایقرا حرکات ناشایست و نابایست در وجود آمده اما با عاصی و معاصی کشته نشود مضمون العفو
عند القدرت که بهترین ملکات است بوضوح نه پیوندد اگنون اگر رخصت شود او را بایتبع و کفن بدرگاه پادشاه
عالم پناه زین در رهن آوریم و آنحضرت مامول مسئول فرزند سعادتمند خویش را باسعاف و انجاح مقرون
داشته از زلات و عثرات میرزا بایقرا درگذشت و روز پنجشنبه پنجم رمضان با صد نوع
خجالت و شرمساری از شیراز بیرون آمده شرف دستبوس حضرت شهریاری دریافت و آنحضرت به عهد
وفا نموده میرزا بایقرا را مواخذت نفرمود اما دو سه کس از مفسدان بدامور بمعرض آتش خشم
جهانسوز کردانیده خاص از طی بعفو عام ساسا اختصاص داد ذکر بعضی از وقایع سنه ثلث و عشرین
ایالت عراق عجم با میرزا ابراهیم سلطان چون میرزا بایقرا از غلبه ترهنکی و کمال انفعال بحال آن نداشت که بکوید
ملاز حضرت خاقان سعید شود مخصال الخصال المهابد و اقامت او در آن مملکت مقرون بصلاح نیست
رای عقده کشای آنحضرت اقتضای آن کرد که او را بجانب کرمسیر قندهار فرستد تا روزی چند
مصاحب میرزا قیدو باشد و حضرت بمعتمدی سپرد و او را آن صوب گردانید و موکب همایون از شیراز
آمده حکم شد که امرا لشکر یاتی که در عهده ضبط و اهتمام ایشان اند بمحافظت ولایت اهتمام نمایند در این اثنا
حکام لرستان و سرداران شولستان بدرگاه سلاطین پناه آمدند و ملک کرکین والی ولایت لار با تحف

وهعلیای چشم او موکب سعادت قرین بپوست و انجه آورده بود بوسیله امرای کبار معروض گردانید و خدمات
او عز قبول یافته منظور نظر عاطفت گردانید و آنحضرت همه را بعنایات بیکران مسرور و شادمان ساخته روان
ساخت که با وطان خود روند و باقی ماه مبارک رمضان در شیراز گذرانید چون هلال فرخ فال شوال روی نمود
حضرت خاقان سعید علی الصباح بر نیت اقامت صلوة عید متوجه مصلی شد بیت خوش آن نسیم مصلی و آب رکنا باد
غریب را وطن خویش می برد از یاد و چون ولایت عراق عجم بار دیگر بعز التفات حضرت شهریار زیب و زینت یافت حضرت
خاقان سعید خواست که ضبط و نسق مهمات آن تمام کند و امر جارچی صاحب وجود حواله فرماید که رعایا در کنف
حمایت و برایا در ظل رعایت او بزندگانی توانند نمود و بعد از تقدیم مشورت فوجی از حضرت مهمات آن دیار
در قبضه عدالت و شجاعت او قرار گرفت و بر لیغ مطاع نفاذ یافت که ممالک متوجهات مملکت قم و کاشان
وری و سمنان تا حد گیلان را در وجه اخراجات لشکریانی که ملازم او باشند صرف گردانید و از
مقتضای سویت و عدالت در نگذرند و با سپاهی و رعیت معاش چنان کنند که یوم یقوم الحساب از عهده
جواب بیرون توانند آمد و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از جانب فارس و عراق فراغت یافت بعزم زیارت
حضرت مرشد آفاق شیخ السالکین شیخ ابو اسحاق قدس سره متوجه کازرون شد و از روح مقدس آن
بزرگوار و سایر اکابر و مشایخ آنجا استمداد نمود و بر راه کوه بار دیگر به شیراز نمود که بعد از تقریر ایالت
آن ولایت را بفرزند سعادتمند خویش میرزا ابراهیم سلطان که چشم و چراغ دودمان حضرت صاحبقرانی بود
رجوع فرمود و بعد از آن رایات نصرت نشان از تختگاه سلیمان بجانب دار الامان کرمان نهضت
فرمود ذکر توجه رایات کیتی ستان بجانب کرمان و مراجعت نمودن از حدود آن ولایت بخراسان
در اول نوبت که حضرت خاقان سعید متوجه عراق و فارس گشت ایلچیان باستحضار سلطان اویس میرزا ابن ایدکو
بکرمان فرستاده او را باز آنکه از تعرض شیراز و ولایت خراب شده بود و در خراسان هیچ مانده که بشکستی میرزا اسکندر
در انقیاد حکم تعالی نموده و دست درازی و اموال مشایخ و سوقیه زده بهر اکر پست الملک بیلاکی که لایق
ملازمان حضرت بود ترتیب داد و آنرا اسرار دوی همایون فرستاده و نوکران سلطان اویس محمد زاده یزدی توقف
عرض رسانیده معروض داشت که سبب توقف ملازمان او فراهم بود که همه اسباب سفر و ترتیب تحف و هدایا که
سزاوار ملازمان آستان فرمان فرمای برایا باشد مشغول گشت و عنقریب بدرگاه گیتی پناه خواهد آمد و آنحضرت
از کمال لطف و کرم در قدم عفو و اغماض بر جریمه فرمان فرمای برایا باشد مشغول گشت و عنقریب بدرگاه کیتی پناه
خواهد آمد و آنحضرت از کمال لطف و کرم در قدم عفو و اغماض بر جریمه جریمه بی ادبی سلطان اویس کشیده عازم
خراسان شد و در نوبت دوم که حضرت خاقانی بمملکت فارس آمد و آن ولایت را از دست تصرف میرزا بایقرا انتزاع نمود

حرز بعض من بعضه و العبد الفقیر المبادر الی الاصلاح البائس الراجی
بیاید که کماحقی اثار دولت هفت بار بعد ادم
شان

سلطان شاد نمود آقا خواجه بهانه ساخت و ایشان در شیراز بسعادت زمین بوس حاصل کردند و آنحضرت از
احوال سلطان اویس استفسار نمود جواب دادند که در همین چند روز میرسد و چون زمان آمدن سلطان اویس
امتداد یافت حضرت خاقان سعید فرستادگان او را عتاب و مواخذت فرمود و این خبر بکرمان رسید سلطان
اویس از غضب پادشاه اندیشناک شد و ملازمان که از حضیض مذلت باوج عزت رسیده بودند انواع خیالات
فاسد بدماغ راه دادند و رایت ظفر نشان از شیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان رسید بنیابت [illegible] السابق
شاه شجاع کرمانی [illegible] استمداد همت نمود و خبر توجه آنحضرت و کرمان متواتر شد سلطان اویس و مصاحبان
و مقربان او در ورطه حیرت و دهشت افتادند و آخر الامر عالیجناب سیادت پناه تقوی شعار ارشاد مآب امیر
شمس الدین یحیی [illegible] جهت شفاعت باردوی اعلی فرستاد و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام
بجای آورده و سید مشار الیه بر تشفع اهالی کرمان زبان گشاد و قبول نمود که اگر پادشاه عدالت شعار لشکر را
از خرابی کرمان مانع آید و عزیمت خراسان فرماید آنجناب بر وجهی که باشد سلطان اویس را بملازمت رساند
حضرت خاقان سعید در رعایت جانب او [illegible] بموقع القبول رسانید
بوده بالطلب و انقضاء سیرجان براه بیابان روی بخراسان نهاد و بعد از طی مفاوز و مسالک در اواسط محرم
سنه تسع عشر و ثمانمائه دار السلطنه هراة را از یمن مقدم خویش رشک گلستان ارم گردانید و در یساق
مذکور عمدة السلطنة والدین بایسنغر بموجب فرمان خاقان نصرت انتما در دیوان اعلی مهر [illegible] صدر
دیوان بوجود آن میرزا [illegible] مقتضی و الحکم بین الناس بالحق عمل مینمود ذکر مصاحبت میرزا ابراهیم سلطان و میرزا ابابکر
با بحضرت خاقان رسید ::
چون میرزا امیرک با میرزا الغ بیک گورکان اظهار مخالفت کرده امرا را [illegible]
آورده و خواست که بمغولستان رود و حضرت خاقان سعید استمالت نامه باو فرستاد و جناب عصمت پناه مسطوره گشت
مخدومه [illegible] معاودت حضرت خاقان از کرمان بدار السلطنه هراة آمده و مترصد تقبیل انامل فیاض حضرت
ملازمت شد اما پیوسته میرزا ابراهیم سلطان و میرزا ابابکر و لعب و لهو دانسته بالکلیه روی بجز [illegible] اشتغال
مینمودند و نوکران فتنه انگیز چون عروس مملکت را در نظر ایشان جلوه دادند و آتش دل شاهزادگان بنور رای
بی آلایش [illegible] این قصه مفصلا بمسامع علیه رسید و در اثنا تفحص این حال و تفتیش این مقال و حضور
داشتن ایشان میرزا احمد و آمده مبنی از آنکه میرزا ابابکر را باطایفه از مردم بی عاقبت قصد دعاگویی
کرده و من بنده و قوف یافته ام از ارباب ... و فساد و اندیشه دوستان فرستادم و میرزا بایقرا در این باب [illegible]
نگاه داشته ام بر وصول فرمان گوش نهاده و امرا و ارکان دولت بعرض پادشاه کردند و مکتب رسانیدند که
مضمون العقاب بوضوح پیوست و جرأت و جسارت شاهزادگان از حد اعتدال گذشت اگر در این باب

اهمال و اغفال رود ممکن که بخاطر شریف چندان ملال رسد که از آن آسیب رسد و هد [illegible] وجود سیمی فرمان
در جلال و اهتمام شاهزادگان حضرت خاقان سعید عنان التفات فرمود و فرمود که میرزا امیرک احمد میرزا ابراهیم
شیخ بخانه کعبه رود و میرزا بایقرا از آب بیرون کنار آمده تا در ولایت هند غزا کند و میرزا ابابکر کشتی نشسته
تا بخت و طالع عشق بکجا رسد و هر یک چند نوکر حسب فرمان ملازم شدند و جمع را از حدود ممالک محروسه بیرون
بیرون رود و بکرت عزیمت استیلا ساختند و میرزا ابابکر را از ممالک نفی کردند و دیگر از آن شاهزادگان اثر و خبر پیدا نشد
و هیچکس از ایشان نشان نداد ذکر آمدن امیر شمس الدین محمد یحیی و بسته بر داشتن سلطان اویس بجهاد و عده و مردی
عالیجناب نقابت ایاب سید شمس الدین یحیی که متعهد شده بود که سلطان اویس بن امیر ایدکو را با سر بر اعلی رساند
از کرمان بدار السلطنه هراة آمده معروض رای انور خاقان هفت کشور گردانید که هر چند سلطان اویس را گفتم
روی بقبله اقبال و آستان دولت مآل اورد مقبول نیفتاد و از استماع این مقال آتش خشم پادشاه اشتعال
یافت فرمان واجب الاذعان نفاذ پذیرفت که امرای عظام مثل امیر جهانشاه بن چاکو و امیر حسن صوفی ترخان و امیر
فرمان شیخ و غیرهم که ذکر ایشان تفصیل موجب تطویل میشود باتفاق والی سیستان شاه قطب الدین و حاکم فراه
شاه اسکندر ... و لشکرهای آراسته متوجه کرمان شده امرای مذکور و شاهان با جمیع فراه و سواران امداد
عازم انجاح گشتند و در منتصف ماه ربیع الآخر توجه لشکرهای خراسان و سیستان بکرمان رسید سلطان اویس
با وجود آنکه هر چند جلیقه الاقان اوز بر اهل بازار قسمت میکردند و در خزانه مصروف یادگاری داشت بتدبیر دوا کار
اصرار نمود و رعایا بیچاره با استحکام برج و بار و امر فرمود و قلعه تحصن نموده رایت خلاف و جدال برافراخت و
امرای عظام با سپاهی چنان عظیم که هر کرشکر قریب آن بکرمان نیامده بود و در ماه جمادی الاول اطراف کرمان را
احاطه کردند و از جانبین نایره قتال افروخته گشت و مدت هفتاد روز محاصره امتداد یافت و غلبه ارتفاعات
و انبار و فواکه کرد و بیرون نبود و رعایا مسکین در اندرون قلعه باشکیبایی مسلط بی سر و سر نشدند و امرای کرمان هر یک
بدروازه نشسته بودند و بروج بر نوکران قسمت میکردند و بزخم چوب انصاف و محرکه اهل بازار ارج
محافظان بروج میکردند و دیوانیان سلطان اویس هر کس که دیناری که ان مردند محصل بروی میگماشتند
و ایشان بدست [illegible] چنان زبون و بی قدر بودند که از نامعقولی خراب بدشواری شنیدند و مجال دم زدن نداشتند
و بخرید نحو آنکه دست و رعایا در بند بلا انداختن دیگر هر چه بمیدان انسته فی الآخر اهل شهر تنگ آمدند و سلطان اویس
سفر ایشان امرا فرستاد که اگر خاقان سعید چون بنده گناه کار بخشد بخدمت آستان فرخنده مثال مبادرت
نماید امرا کیفیت حال و تضرع سلطان اویس را بعرض رسانیدند و آنحضرت پیغام مرحمت آمیز بر اهالی فرستادند و آنحضرت ترحم فرمود
فرمود که سلطان اویس چند نفر مقرب که سبب گناه می آید و بعد وفا شود و با این همه اگر اکنون در قول خویش صادق

و زینهار با دل موافق یکی از معتمدان خود را پیش ما فرستد تا لشکر منصور از ترک محاصره کنند و امرا از در
شهر برخیزند تا لشکر تسخیر برج و باره قلعه کرمان بستدن ندارند چون رخصت مصالحه یافتند خبر پیش سلطان
اویس فرستادند که مصلحت تو و جمیع اهل کرمان در آن می‌نماید که شیخ حسن که رکن رکین این مملکت و معتمد
و مقرب تست مصحوب ما بارگاه فلک اشتباه آید تا مهم قراری دهد سلطان اویس عهد و پیمان بسته شیخ
حسن را بیرون فرستاد و امرا از نظام کرمان مرخص شده متوجه دار السلطنه هرات گشتند و بعد از قطع
مفاوز و مسالک بمقصد رسیدند و شیخ بوسیله ایشان شرف پای بوس حاصل کرده پیشکشها کشید
و التماس نمود که حضرت خاقان سعید با خدای جل و علا عهد کند که خلعت امان در سلطان اویس پوشاند
تا او بی دغدغه بیاید و جبین استکانه بر ساحت سرادق گردون منقبت نهد و آنحضرت قسم یاد کرد که
از موقف بأس و سیاست هیچ گونه تعرض بجهت سلطان اویس نرساند و هر که درین صدد آید که او را رنجی
کند منع فرماید و فرمود که اگر سلطان اویس متوجه اینجانب گردد از برادران و فرزندان گرامی تر باشد و الا
دفع او بر ذمه پادشاهانه لازم آید باقی او داند شیخ حسن رخصت یافته بطرف کرمان بازگشت و آنچه دیده
دیده بود و شنیده با سلطان اویس گفت و خوف و خشیتش زائل گشت و از دهم شوال متوجه کعبه آمال شد و چون بحد
خراسان آمد در منازل و مراحل آنچه محتاج الیه بود آماده یافت بعد از چند روز به بادغیس بملازمت
حضرت خاقان سعید مستسعد گشت و آنحضرت سلطان اویس و همراهان او را بنواخت و همه را در پناه امن و امان ماوی داد
و درین سال که ولایت کرمان بحوزه تصرف بندگان خاقانی درآمد یعنی سنه تسع و عشرین و ثمانمائه نوکران میرزا قیدو با او
مخالفت کرده خواستند که شاهزاده را از میان بردارند و برادرش میرزا سنجر را بجای او نصب کنند و میرزا قیدو
خود را بکنار کشید و حضرت خاقان سعید را معلوم شد امیر نوشیروان برلاس و جمعی را بکمک دفع این حادثه نامزد
نمود و میرزا قیدو بر دشمنان ظفر یافت بجای خود متمکن گشت و هم درین سال سید فخر الدین که منصب صدارت
خاقان سعید باستقلال داشت از نخوت و تکبر مبادرت کرده قدم در منهج نامرضی نهاد خواجه احمد داود
اظهار قبایح اعمال و بی‌عنایتی شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر از آن منصب معزول گشت و بامر او جمعی تلف شدند نقد
جنایات و انتقاض ازواج شرح تفصیل حالات سید فخر الدین در تواریخ مذکور است و در ایراد آن زیاده فایده متصور نی

ذکر رفتن شاهزاده عالمیان میرزا سیورغتمش بجانب بدخشان برحسب فرمان

شاه بهاء الدین بیکی شاه در چهارم ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ثمانمائه از جانب بدخشان بدار السلطنه
هرات آمد از برادران و فرزندان خویش در باب سر و اهالی شکایت کرد و در بیان اختلال احوال بدخشان و هرج
و مرج آن مملکت فصلی مشبع باز راند خاطر خطیر آنحضرت که مرجع المهمات ممالک قدیم بود مقتضی آن شد که ضبط

وثوق

وثوق ولایت بدخشان را یکی از شاهزادگان صاحب وجود نامزد فرمایند تجمع فرماید بعد از تقدیم مشورت توجه
اختیار فرزند ارجمند آنحضرت شهریار کامکار میرزا سیورغتمش افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت
آن سعادتمند را در اعلی درجه کمال مرتب و مهیا ساخته زمام مهام بدخشان که از ولایات عظیم ایشانست
در کف کفایت و قبضه درایت شاهزاده عالمیان نهاد و او با فوجی از لشکریان روانه آن صوب گردید
در مملکت بدخشان از فر طلعت آن سپهر خلافت و درّ دریای سلطنت درخشان شد و مهم آنجا
از حوادث روزگار و جفای چرخ دوار اطمینان یافتند و شاه بهاء الدین بیکی شاهی بر یاجانه فراغت
کرد و بعد از تعیین میرزا سیورغتمش باندک زمانی اختر بخت رکن السلطنت والدین علاء الدوله
از افق ولادت طالع شد و نقش بند کارخانه ابداع و اختراع در سنه عشرین و ثمانمائه این صورت بدیع
بر لوح هستی نگاشت

بیت

طلوع کرد بتایید حق ز برج جلال / بر آسمان شهی اختر همایون فال

ذکر آمدن میرزا الغ بیک بجانب ایران

منبع السلطنت والدین میرزا الغ بیک گورکان را
اشتیاق ملاقات حضرت خاقان سعید بر ضمیر استیلا یافته از دار الملک ماوراء النهر عازم خراسان شد و چون
خبر وصول آنجناب متواتر گشت و موکب همایون او به بادغیس هرات رسید بانوی کبری گوهرشاد آغا و شهزاده غیاث
الدین میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان باستقبال شتافتند و لوازم
تجمل و تعظیم بتقدیم رسانیدند و جناب الغ بیکی در نوزدهم ماه ربیع الآخر بدستور انقیاد سلاطین اوایل
و اواخر بسعادت ملازمت مفتخر گشت و حضرت خاقان سعید فرمود تا در آن چند روز جشنهای پادشاهانه
ترتیب دادند و در آخر ماه ایلچیان ختای را که پیش ازین بحضرت آمده بودند طوی ساختند و سایر امرا را
خلعتهای فاخر و اسپان راهوار بنواخت و آنحضرت مجموع ایشان را غریق بحر احسان گردانید و جهت پادشاه
خاقان ختای بیلاکات و تبرکات ارسال نمود و بجماعت مرحمت انصراف ارزانی داشت و هم در اواخر
ماه مذکور سلطان اویس بن امیر ایدکو که از جانب کرمان آمده بود بسمرقند ارسال فرمود و در اوایل
جمادی الاول میرزا الغ بیک و میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک را که درین چند روز از خوارزم آمده بود
طوی مستکین دادند و سایر امرا را بخلعتهای فاخر و اسپان راهوار تفقد نمود و رعایت ارکان دولت جناب
بایسنغری کما ینبغی بجای آورده و بعد از آن عازم سمرقند شده میرزا محمد جوکی بهادر را همراه برد

ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب ولایت گرمسیر و قندهار

در شهور سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر
خبر رسید که میر قندهاری و ملک محمد که بموجب فرمان حضرت خاقانی هر یک حاکم ناحیه از نواحی
آن دیار بودند با هم نزاع می‌کنند و از جهت منازعت آن دو متغلب رعایا در زحمت و مشقت اند و آنحضرت

امیر حسن صوفی ترخان را با فوجی از لشکریان برای تسکین آن فتنه بجانب کرمسیر روانه ساخت و چون امیر
مشارالیه بدان حدود رسید شنید که شاه ام و لیس بیر سلطان نواحی محاصرهٔ غزنین مشغول است
و سلطان بایزید بیر سقیل بر بعضی از ولایت کرمسیر استیلا یافته و طایفه از مفسدان مردم آن ولایت
از دزدی و حرامزادگی بیعغان آورده از حضرت خاقان دولتیار صلاح دران دید که قشلاق در آنجا کنند و چون
میرزا قید و میرزا بایقرا بجانب هندوستان فرستاده بود آنحضرت قاصدی پیش میرزا قید روانه کرد که
میرزا بایقرا بجانب هند بقشلاق بموجب فرستند و حضرت خاقان سعید در اواسط
منتصف جمیع حشمت و حرمت بر سر پل بلان رفته و در آنجا شرایط دعا استفتاح قیام نمود و در جادی
کس ابدیش میرزا قید و آمد که اینک میرزا بایقرا رسید آنحضرت فرستاده میرزا قید و باز گردانید با ویغامرداد
کمابجمت دفع هراه و اوغابان متوجه آن طرف شده ایم باید که کمان بسر چون میرزا بایقرا باردوی همایون
بپیوندد حضرت خواجه برحسب موده هلال از شاهزاده شده او را بسمرقند برد و رایت نصرت شعار از پل بلان
در حرکت آمد بعد از سه روز بقصبهٔ اسفراین رسیدند و میرزا بایسنغر در آن موضع باردوی اعلی ملحق شد
بعد از یکهفته از آنجا کوچ واقع شده در چهاردهم شعبان کنار آب هیرمند که جهت قشلاق مقرر شده بود
معسکر پادشاه نصرت کشت و در روز دوشنبه امیر حسن صوفی ترخان از جانب قندهار رسید و امرای نامدار
بر سبیل ایلغار سوار شده روان شدند و چون خاقان سعید میخواست که لشکریان بی الزام حتی بکار دست
تعرض بقتل و غارت دراز نکنند و احیاناً کسی در میان ایشان باشد که از ایشان در ورطهٔ محنت و بلا افتند و لهذا
صدرالدین ابراهیم را که منصب صدارت بدو متوجه او مربی بود بجانب هراه فرستاده تا در صبا آن طایفه را
نصیحت کند و بحذر ترسانند که عاقبت این حال را و الحین کشته نکرده حضرت صاحبقران مغفرت قرین نموده
لهم دولت باردوی همایون دهشت بخت الاوس مشرف شده مشمول ایادی و احسان خسروانه گشت و میرزا
سیورغتمش با امیر ابراهیم و امیر جهانشاه و امیر نویشیران از جانب بدخشان رسیده بموکب اعلی پیوستند و ملک
قطب الدین با لشکر سیستان ملحق شده و سپاهی فزون از تخمین و قیاس در تحت رایت کردون نهاد جمع آمدند
و موکب نصرت شعار در حرکت آمد بیست و دوم شعبان ظاهر قندهار مرکز اعلام دینی گشت
و امرا شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر مقرر شدند که بجانب هزاره بر سبیل ایلغار روان شوند در این اثنا
مولانا ابراهیم صدر رسیده معروض داشت که کلانتران هزاره میر صیدند و بدین سبب رفتن امرا در توقف
ماندند و سوم ماه مبارک رمضان اعیان هزاره به درگاه عالم پناه آمدند و از جانب میرزا قید و کسی رسید
خبر آورد که شاهزاده قرار نمود آنحضرت حمزه که تو رسیده باشند و هیچکس از عقب او نفرستاده و نهم ماه

دیگری آمده عرضه داشت که در کابل از میرزا قید و کسی نماند حضرت خاقان سعید امیر ابراهیم دولت را نصب
کرده اند و فرمود که اگر قید و پیش آید صلح کند و غزنین را با وکذاشته مراجعت نماید و الا انضباط آن مملکت مشغول
شود و بعد از دو روز میرزا سنجر برادر میرزا قید و به اردو آمده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت امرا که در آن
هزاره اسپان نامدار فرستاده باج و خراج قبول کردند و آنحضرت در ضمان دولت و اقبال بجانب کرفی
فرخندی کرد و کماله هر چه کذاشته بود مراجعت فرمود و در روزی آنحضرت برسمند کرد و نخجیر سوار شد
سیر صید میفرمود که ناگاه از پشت زین بر زمین افتاده کسری بدست همایون رسید چه راه یافت
کرای کلاچ را که کردی و فی الحال الجیان قمر سیر در حرکت آمده استادکان کور کردند شکسته بندی
نظیر و عدیل نداشت از دار السلطنت هراة همراه شمال و صبا باردوی همایون حاضر ساختند و او بعلاج
کسر مشغول شده و در آن امر ید بیضا نمود و در اندک زمانی آن محنت بصحت تبدیل یافت و از نعمت
چندان با استاد مبرور رسیده که مدت حیات جمع آسیب فقر و نیاز روی بحنت او نداد

دران اوان کرکیاد

آنچه من مصر بحیام عساکر کردون مآثر بود رای اعلا اقتضای آن کرد که منصب وزارت کرایی
رتبه سلطنت است مفوض بوزیری صاحب تدبیر کردد که از عهدهٔ استخراج اموال پادشاه از ملک
و دادایی رعیت بیرون تواند آمد و بعد از تفکر بمشورت همگنان اتفاق نمودند که این خلعت زیبا
بر قامت قابلیت جناب آصف جاه دستور اعاظم الوزرا خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که
لاجرم حضرت خاقان سعید زمام حل و عقد و رتق و فتق و قبض و بسط مهام جهانبانی در کف
کفایت و قبضهٔ درایت نهاده و او بنوعی در آن شغل خطیر قیام نمود که هم جانب پادشاه ملحوظ بود و هم
ترفیه رعیت مرعی و قریب سی سال باستقلال و فراغ بال بدان امر اشتغال نمود تا حضرت خاقان
سعید در حیات بود و کرد ملال بر حاشیه ضمیر او ننشست و یکی از وقایع که در آن ایام روی نمود این
بود که میرزا رستم از جانب اصفهان رسید و پیشکشهای بموقف عرض رسانید و دیگر در اواخر ماه
مبارک رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل بحسب فرمان رفته بود باز آمد و معروض داشت که میرزا
قیدو بکابل رسیده عازم اردوی همایون است درین اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموال که
هراة متقبل شده بود عزیمت نموده امیر نوشیروان و یوسف خواجه و حمزه که ساخت بعضی از خیل
خانها کرده از عصیان مرتد شده بودند و الحله فراوان کرفته باز آمدند و میرزا اسیورغتمش حسب
اشارهٔ علیه متوجه ولایت خود شد و میرزا علی بن میرزا رستم بعد از نوازش رخصت انصراف یافته

باصفهان بازگشت و مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که شاهزاده در اداء مثال مُعز تعلل مینماید آنحضرت
امیر محمد صوفی و امیر موسی و امیر توبه را بآنصوب روان فرمود تا میرزا جان را بکشند و کار ایشان ساخته
مراجعت کردند و آنحضرت در اوایل بهار عزم معاودت مصمم فرمود و از یورت قشلاق کوچ کرده روی
بمستقر عز و شرف نهاد و میرزا سنجر و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر حسن شاه را بضبط اموال
آنولایت تعیین نمود و فرمانها داد که میرزا قیدو را بدلجوئی همراه خویش بهراة آورد و اکثر ایل و الوس او را تا حشر
و خزانش را با اسلحه بدرگاه عالمپناه رسانند و حضرت خاقان سعید ولایت گرمسیر را بامیر عبدالصمد ارلاتی
ارزانی داشت و کوتوالی قلعه قندهار بیکی از معتمدان تعیین کرد و موکب همایون بعد از قطع مفاوز و مسالک
دوم محرم بدار السلطنه هرات نزول فرمود و اعیان آن بلده فاخره مراسم تهنیت و نثار بجای آوردند و چون
رایات فتح آیات در مستقر عز خویش قرار گرفت حضرت خاقان سعید الجهان امیر ابویوسف و امیر قرا
عثمان را که پیش از آن آمده بودند اجازت مراجعت داد و در اوایل ربیع الآخر خبر رسید که میرزا سعد وقاص
که بموجبی ملک قم را گذاشته با در بایجان رفته بود چنانچه مذکور شد و در رمضان خرابی سرای فانی را
گذاشته بملک بقا و دار انتقال نمود حضرت خاقان سعید بر فوت آن شاهزاده با کمین صورت تاسف و تحسر
بسیار خورده بغایت ملول و محزون شد و مراسم تعزیت تقدیم رسانید و جمعی امرا که بطلب میرزا قیدو
رفته بودند و در اثنای آن نامه او مساعی جمیله بعمل آورده داشته بخوابش را لطف و عنایت حضرت اعلی
خاقان نوید دادند و شاهزاده را چون وفور شفقت و کمال مرحمت آنحضرت معلوم شد متوجه درگاه
گشته و احرام ملازمت بسته و بشرف تقبیل انامل فیض بنیان حاصل کرد و بعنایات بیکران مخصوص آمد

ذکر توجه امرا عظام بجانب ولایت بدخشان

چون چند روز از وصول حضرت خاقان سعید بدار السلطنه هراة
بگذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم طغیان برافراخته قدم از عصیان برتر نهادند آنحضرت
سید احمد قراول که برسوم رسالت و سفارت دانا بود بآنصوب فرستاد و منشور ایلی ببدخشان رفته
و پادشاهان سلاطین فرمود چندانکه موعظه بر ایشان خواند و وعده و وعید داد مفید نیفتاد
لاجرم بازگشت صورت اصرار آن جماعت و تمرد و استکبار معروض داشت آنحضرت فرمود که امیر شیخ لقمان برلاس
و امیر ابراهیم و امیر جهانشاه و امیر محمد صوفی ترخان و امیر حسن و دنشاه و امیر حمزه لشکرهای قندهار و بغلان و ارهنگ را
جمع آورده در رکاب نصرت انتساب شاهزاده میرزا ابراهیم میرزا سیورغتمش عزیمت بدخشان پیش نهند
مذکور روانه شدند و چون بسر حد رسیدند شاه بهاء الدین که رئیس و پیشوای بدخشان بود از جانب ختلان
آمده لشکرها را گفت که کلانتر شاهان بدخشان منم که قبول میکنم که مال آن ولایت چنانچه در زمان حضرت صاحبقران

معمور بود

معمور مقرر بوده بخزانه عامره سپاری ما شفاعت کنیم که حضرت خاقان سعید حکومت آن مملکت را بتو ارزانی
دارد شاه بهاء الدین گفت که اوقات من بطاعت و عبادت مصروف و مقصور است و برادر و پسر من صاحب اختیار
مملکت اند امرا ایلچی پیش ایشان فرستاده برادر و پسر شاه جوابی مقرون بصواب ندادند امرا کیفیت واقعه را
معروض ایستادگان پایه اعلی گردانیدند فرمان عالی نفاذ یافت که شاه بهاء الدین را بهرات بفرستند و امرا
بجانب بدخشان روان شوند و ناموس مخالفان را بقطع رسانند و مقاومت نمایند امرا بموجب فرموده متوجه
بدخشان گشتند و میرزا الغ بیگ بچهار هزار سوار مدد فرستاد و بایشان ملحق شدند و چون نویینان بالشکرها
بموضع کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین که از قلت تدبیر اظهار خلاف و عناد میکرد سیلاب بلا در او خویش
محیط دید از کرده خویش پشیمان شد جناب ولایتماب هدایت انتساب خواجه تاج الدین حسن عطار را
که اعاظم ارباب عرفان و ایقان بود شفیع ساخته پای در دامن اطاعت و انقیاد نهاد و حضار قدم الحاح و ابرام
باداء مال و ملازمت فرموده حدیث مصالحه در میان آورد و امرا صورت شفاعت آنجناب را معروض ملازمان
سریر خلافت مصیر کردند آنحضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن را بحسن قبول تلقی نموده از سر آنها بدخشان
در گذشت و رقم عفو بر جرایم و عصیان ایشان کشید و شاهان تقبل نمودند که مال معهود را بخزانه عامره
رسانند امرا مراجعت نمودند حکومت بدخشان بار دیگر بر شاهان قرار گرفت **ذکر اندیشه فاسد میرزا بایقرا و عصیان او**
چون میرزا پیر محمد جهانگیر بعد از آن بر علی تاز و جمعی جانیان کشته گشت و حضرت خاقان سعید کشندگان او را
بانواع عقوبت و نکال سزا داده حکومت بلخ را بمیرزا بایقرا عنایت فرمود و چون اعوان و انصار او بسیار
شدند و آنحضرت بملک قندهار و ولایت سند تا سرحد هند بوی مسلم داشت دماغ دولتش را هوای استقلال
گرفت کیش ولی هندوستان فرستاده پیغام داد که اگر دوام مملکت و حکومت بخواهی از جدم فتوح تا موتان
باید که سکه و خطبه بنام و لقب ما موشح و مزین گردانی و با وجود آنکه بدین جسارت اقدام نمود در این هنگام
که موکب ظفر آثار در گرمسیر و قندهار قشلاق فرمود میرزا بایقرا احسان و انعام خاقان سعید را فراموش
کرده بجای خود را گذاشت و از شرایط خدمت و مساعدت جسته طریق بیگانگی پیش گرفت و چون آنحضرت معاودت
فرمود امرا که مامور بآوردن میرزا قیدو بودند بعد از خدمتش را از یاس و سطوت امن گردانیدند تا او بی دهشت روی
توجه بدرگاه عالمپناه آورد و بشرف دستبوس دریافته بحظ نظر عاطفت گشت چنانچه گذشت و چون چندگاه در
دار السلطنه هراة با عزاز و احترام و فراغت تمام گذرانید جمعی از مردم مفسد بتلبیس او را از طریق تسویلات
شیطانی خیالات خام در دماغ شاهزاده جای دادند و او از ضعف طالع و بخت بد در شب نوزدهم رجب از
دار السلطنه هراة عازم قندهار شد و جمعی اعوان و انصار شاهزاده در آن دیار بسیار بودند و هم آن ساعت

خبر رفتن میرزا ابابکر بمسامع علیه رسید فرمان داد که میرزا بایسنغر با جنود بی شمار نهاد بتکامیشی او
متوجه شود و همچنین امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ بموجب فرموده بر اثر او رفتند و میرزا
ابابکر شب بقریه نوران رسید بنه بر داد و فرد شهر یک آمد نوکران شاهزاده خواستند که اسبان بنه را
بکیرند بجبر نشد و بنه بر داشت که میرزا ابابکر بیکجا آمده و قاصدی بمعمار برق و باد بقصبه اوبه فرستاد
و از کیفیت آنحادثه اعلام داد میرزا ابابکر وقت صباح بحدود او به رسید معلوم کرد که مردان از حقیقت حال
آگاه اند بمحل توقف ندید و بسرعت هرچه تمامتر روانه شد و خواجه نظام الدین که ضبط آن ولایت تعلق باو
میداشت با طایفه از عقب در آمد و بشاهزاده رسیده جنگ در پیوست و میرزا ابابکر و نوکران بدفع
مشغول بودند و هر دو کر و جنگ کنان میرفتند تا بقصبه بابه رسیدند و میرزا ابابکر در پناه دیواری
کمین کرد تا خواجه از وی در کذشت ناکاه از کمین بیرون آمده بر ایشان تاخت و مجموع ایشان ساخته و خواجه
نظام الدین زخم دار شد و میرزا ابابکر متوجه شبرغان کشت و مردم ابیجاینه واتفاق ملک قطب الدین مرداه بودند
بر ایشان کوفت و جنگهای مردانه کرده پهلوانان که عمده ملازمان میرزا ابابکر بود بقتل آمد و میرزا بایسنغر
هنگام چاشت بقصبه اوبه رسید و از شدت کرما و حرارت بنه جنبید و از جمعی که همراهی مینمودند
هراسی بخاطر راه نداده فی الحال از عقب مردان روان کشت و چون میرزا ابابکر را زمانی در قریه شبران
توقف افتاده بود متعاقب میرزا بایسنغر حالا لحظه باو رسید و پهلوان محمود دعانی آثار مردلی و
پهلوانی بظهور رسانید که ناکاه رایات فتح آیات میرزا بایسنغر رسید و وصول بوم کی که از لحت میرزا ابابکر بکریز
و سراسیمه شده از اسب فرود آمد و بتقدیر مالک قدیر رضا داده دست بند داد و امیر شیخ فرمان او را
بسته پیش آورد و مخالفان بعضی کرفتار و برخی روی ببادیه ادبار نهادند و میرزا بایسنغر حکم کرد که هیچکس را
تعرض نرسانند تا مادرچهار اکه جرثومه فساد بود بیامر او مادر سانیدند و شاهزاده عالیشان بعد از ظفر و نصرت
معاودت نموده میرزا ابابکر را بدرکاه عالمپناه آورد و حضرت خاقان سعید شکر و سپاس ملک مجید بجای آورد
میرزا ابابکر را در قلعه اختیار الدین محبوس ساخت و قامت ولایاتی که تعلق بشاهزاده میداشت
از کابل و غزنین و قندهار و اوغان و هزاره و غیر ذلک برسم سیورغال بمیرزا سیورغتمش ارزانی داشت و
با طبل و علم و خیل و حشم و عبید و خدم متوجه آنصوب شده بمصلحت حکومت و ضبط مملکت کشت
ذکر رفتن خاقان سعید بمشهد مقدس و معاودت بدار السلطنه هرات و ابراد وقایع دیگر حضرت خاقان سعید با آن حسن
عقیده که با خاندان طیبین و طاهرین و ائمه معصومین داشت و عزیمت جانب مشهد مقدس رضوی علی
ساکنها السلام و التحیه جزم فرموده و بارادت تمام پای همایون در رکاب نصرت انتساب آورده روی توجه

بالصوب نهاد و چون بآن موضع مبارک و مقام متبرک رسید شرایط زیارت بجای آورد و صلاة و صدقات
و صدقات بمستحقین و مجاورین رسانید و قندیلی که استادان باشارت علیه از طلای احمر ساخته بودند و در مرقد
که در کنبد منور او بخشند و پیش ازین بانوی کبری کوهرشاد آغا در جوار روضه امام الائمه علیه السلام مسجد جامعی
بنا نهاده بود درین اوقات باتمام رسید و آن عمارت خوب کلف و تزیین در نظر پادشاه روی زمین بغایت
مستحسن بود و شرف تحسین ارزانی داشت و حضرت اعلی خاقانی در مدت اقامت در آنصوب جهار باغی
و سرایی در طرف شرقی بنا نهاد و آنحضرت در مشهد طوس بیامن زیارت اکابر و مشایخ انجا
فایز کشت و انواع تصدقات درباره مساکین و درویشان بتقدیم رسانید و از انجا بجانب دار السلطنه
هرات روان شد مقارن اینحال بار دیگر ایلچیان ختا با تبرکات و نفایس بدرگاه جهان پناه رسیدند و مکتوبات خاقان چین
مبنی از محبت و وداد و مبنی بر یکانکی و اتحاد رسانیدند و اردشیر نواب که قبل ازین بر حسب فرمان همایون
با ایلچیان ختا که سابقا آمده بودند بجانب ختا رفته بود درینوقت با این جمع باز آمد و یکی از وقایع آن
بود که حضرت شمع جهان خاکم و مغولستان را که حضرت خاقان سعید بجهت میرزا محمد جوکی بهادر خواستکاری
نموده بود در بیست و نهم رمضان با تجمل و زینت تمام بدار السلطنه هرات رسید و مهد علیا کوهرشاد آغا
طویهای عظیم ترتیب داده در ساعت مسعود و زمان محمود بآیین دین نبوی و شریعت مصطفوی زهره برج
خانیت را با آفتاب سپهر سلطنت عقد بستند و چون ایام جشن و سور و لهو و سرور بنهایت انجامید
حضرت خاقان سعید جمعی را که در رکاب مهد علیا آمده بودند بصنوف نوازش و انعام خشنود ساخت
و آنجماعت رخصت انصراف یافته مراجعت نمودند و فرمان فرمای خراسان و عراق بذکر اکنون مجموع
آفاق آن دستان در عرصه بادغیس قشلاق فرمود و با خواص و مقربان مشورت نموده رای بهار آن قرار
یافت که بعد از تهیه اسباب یورش جهت دفع ترکمان متوجه آذربایجان شوند ذکر توجه حضرت خاقان
سعید بجانب آذربایجان و ظفر یافتن بر اعدا اسباب و علل آن باعث برین یورش آن شد که پادشاه جهانبان
صدیق پیش قرا یوسف فرستاده او را بر اطاعت و موافقت دعوت فرموده و صدیق با در بایجان
رسیده پیغام بکذارد و اولاد قرا یوسف آثار عناد و سرکشی مشاهده نمود اجازه معاودت یافت
و بپایه سریر اعلی آمده بعرض رسانید که قرا یوسف خان استبداد و استقلال در دماغ دارد که
خود را از ملکت از سلاطین ذوالاقتدار و کردنکشان اطراف سر بخط فرمان او نهاده اند و
حصون حصین ساخته و قلاع متین پرداخته ذخایر فراوان در آنموضع برده و آن بقاع را مردم
کاردان سپرده و از آن زمان که میرزا اسکندر بن عمر الشیخ را آن واقعه هایله روی نموده در جبال حضرت
خاقان سعید میکذشت که لشکر بآذربایجان کشند و قرا یوسف را از آن حرکت کوشمالی بسزا دهد فاما
بسبب حوادثی که در ممالک محروسه روی مینمود این عزیمت در حیز تاخیر و تعویق افتاد و درین ایام

که خاطر خطیر خسرو جهانگیر از دغدغهٔ مخالفان جمع بود و چون ملک از خاشاک تعرض اهل عدوان پیراسته چون
خبر صدق بر مسامع جلال پیوست اندیشهٔ سابق تازه شد و داعیهٔ ملاقات با عروس ملک آذربایجان
که سالها در آن ناحیه اختفا در پس پرده منصب ظهور بجلوه گر آمد و فرمان قضا امضا صادر شد که
تواچیان بتخصیص سالهای لشکر مغول مشغول شوند و عساکر گردون پیما بمیعاد مقرر در موضع معین جمع
آیند و باستان علیه شتابند و ابواب خزاین مفتوح گشته مالی موفور و نقدی نامحصور در وجه
مرسوم و ماه سپاهی منجر و اتفاق رفت و حکم شد که ملازمان آستان دولت آشیان بترتیب مصالح مقاتله و مجادله
و اسباب محاربه و مقابله اشتغال نمایند و سیصد و بیست و چند جبه خانه موجود بود فرمان نفاذ یافت
که بوقت توجه تجسیه باید که دو هزار دیگر مکمل شود و از اقصاء ماوراء النهر و خراسان و زابل و کابل
و سیستان و کرمان و فارس و خوزستان و عراق عجم و دیگر بلاد حکام کرد در تحویل تعرض سلاحکاران درگاه
از شمشیر و تیر و باقی اسلحه که سپاهیان در روز هیجا بدان احتیاج افتد بقیمت وقت حرب به معسکر همایون
رسانند و یرلیغ مطاع نفاذ پیوست که میرزا الغ بیک برقرار بضبط و ربط ماوراء النهر مشغول باشد و ماده هزار
سوار از لشکرهای آن دیار باردوی نصرت شعار رسند و میرزا [illegible] بن [illegible] سابق در ولایت گرمسیر و
قندهار اقامت نماید و امیر سید احمد ترخان بحکومت خراسان مقرر شد و حضرت خاقان سعید بتاریخ دوازدهم شعبان از دار
السلطنه هراة نهضت نموده در موضعی با نزهت نزول فرموده و جهت ترتیب [illegible] اجتماع لشکرها چند روز در آن
مکان دلنزهت توقف نمود و امیر غیاث الدین شاه ملک از خلاص خوارزم آمده عزیمت طوس دریافت و جلادتش
باتفاق امیر حسن صوفی بر رسم منقلای روان شدند و موکب ظفر نشان در سلخ رمضان که موافق اول بهار بود در
حدود [illegible] آمده از ممالک محروسه سوای ماوراء النهر پانزده هزار سوار و پیاده تا [illegible] رسم یسال [illegible] شد و در
دوازدهم ماه مذکور بولایت جام رسیده شرایط زیارت جناب ولایت مآب اعنی حضرت شیخ الاسلام احمد جام
قدس سره بتقدیم رسانید و انابت و اخلاص در ضمان حفظ و حمایت یزدانی سوار شده در حرکت آمد و در هشتم رمضان
مواکب منصوره شکارکنان از نیشابور عبور نمود و میرزا بایسنغر مقدمهٔ سپاه بیش در پی اثر گشته بسطام
ماه قصبهٔ مهرآباد از وصول موکب همایون غیرت فزای تختگاه فریدون و کیقباد گشت و حضرت خلافت پناه بزیارت
شیخ سعد الملة والدین الحموی فایز گشت در آن مکان در حضرت مقام بوطایفه [illegible] قیام نمود و در ششم
شوال در ضمان حفظ و عنایت ملک ذو الجلال در مرغزار خرقان نزول فرموده [illegible] وا [illegible] قدس آن
بزرگوار موفق [illegible] شیخ ابو الحسن خرقانی استمداد نمود و هفتم شوال بمزار سلطان العارفین بایزید
بسطامی رحمة الله [illegible] آورد و عاشر شوال ظاهر دامغان مضرب خیام سپاه ظفر نشان
گشت و در آن منزل چند روز مکث فرموده [illegible] ولایت [illegible] بود و هر یک [illegible] کوی باردوی همایون رسانید
لشکرهای خوارزم و نسا و باورد و [illegible] و دامغان و جرجان و مازندران بموکب اعلی پیوستند و جمعا [illegible]

چتر ظفر

چتر
ظفر نگار سایهٔ وصول بسمنان انداخت و آنحضرت شرایط زیارت بابی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی بجای آورد
و در آن مکان لشکرهای سمنان و فراوان سجستانی و عرصهٔ گرمسیر و قندهار و غزنین و کابل ضمیمهٔ سپاه نصرت
قرین شدند و در اثنای این اوقات امیر الیاس خواجه با برادران خود [illegible] بعز بساط بوس فایز گشتند
و بیستم شوال از درهٔ [illegible] عبور نموده بحدود ری درآمد [illegible] قریب بود در [illegible] و در آن حدود شاهزادهٔ جوان بخت
میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گشت و میرزا رستم با
لشکر فراوان از طرف اصفهان و امیر چقماق از صوب یزد و امیر شاه شیر از کرمان باردوی معلی لحوق گشتند و
چندان سپاه در هم جمع آمدند که محاسب وهم از تعداد ایشان خسته آمد و امرای تواچی چند روز احتیاط سان
لشکرها کرده دویست هزار سوار در حیز شمار قرار گرفته دفتر اسامی ایشان بموقف عرض رسید و از جانب
امیر قرا یوسف با سپاهی جرار شمشیرزن [illegible] در مقام عناد و استکبار اصرار نمود و اصحاب رای و هنگ
و فارسان میدان جنگ در مقام تحیر و تفکر افتادند و هر کس را [illegible] در سر و اندیشه در ضمیر بدان جهت
امیر قرا یوسف با کمال شجاعت و بهادری استعداد حرب بر وجه اتم حاصل داشت و سپاهی [illegible] بجا
با اسپان آسوده در ظل رایت او مجتمع بودند و حرکت منصور راه دور پیموده با اسپان لاغر و ضعیف چندین مسافت
دیگر قطع میبایست کرد و فصل زمستان نزدیک رسیده بود اما طایفه که بکرات مشاهده فرموده بودند
که ببخش دوری دولت قاهره مهمات کلیه و قضایا مشکله علی سبیل السهولة منقطع و منفصل پیوسته و بموجب دلخواه
هواخواهان سرانجام یافته هیچ دغدغه بخاطر ایشان نمیرسید و پیشتر ازین امیر غیاث الدین شاه ملک نوکری
از پیش خود بجانب امیر قرا یوسف فرستاده بود و پیغام داده که سرحد چند باید که سیاست و ملامت از آنجهة
متوجه شود احتراز و اجتناب واجب و لازم شناسند اگر مثل این حرکت از آن جانب صادر شود موجب ملال
خاطر [illegible] گشت [illegible] و استعداد دفع آن نتوان کرد و از ترک نزاع و جنگ با حضرت خاقان سعید هیچکس اورا
به بی ناموسی نسبت نخواهد کرد [illegible] تدارک ما فات سلطانیه و قزوین که [illegible] رضای شهریار با تمکین دست
ردی نموده بر وی مسلم دارد و امیر قرا یوسف مغرور بازوی شجاعت [illegible] و کثرت اعوان و انصار اموال و خزاین و نفوذ
و انقیاد حکام آن حدود و محافظان ثغور چنان مغرور بود که از استماع این کلمات در غضب رفت و فرستاده را در تبریز
محبوس کرد و از ممالک آذربایجان و اران و موقان و توابع و لواحق و عراق عرب لشکری بیکران و سپاهی بی
پایان جمع آورد مصطرب مقابله و مقاتله قرار داد و حضرت خاقان سعید چون حرکت و جسارت دشمن کرد بالکل
دل از اسباب ظاهری برگرفته روی اعتقاد و نیاز بدرگاه مالک کارساز آورد و بعد از استعانه و مناجاة [illegible] مجیب
الدعوات بزبان تضرع و تخشع فتح و نصرت مسئلت نمود و از سروش غیب مژدهٔ اجابت شنید و فرمان داد که
[illegible] پایهٔ سریر اعلی بودند دوازده هزار سوار [illegible] فرمودند و بعد از آن شهریار ملک بخش گیتی ستان
امیر قرا یوسف [illegible] هزار سوار [illegible] طرف قزوین گردانید قاسم بیک که حاکم آنجا بود شهر را گذاشته متوجه سلطانیه شد

و امیر یوسف خواجه صباح حسن و احسان بر مفارق ساکنان آن دیار گسترده همه را امین ساخت و کلانتر و اعیان
آن ولایت بدرگاه کردون اشتباه شتافتند دولت پایبوس دریافتند که لشکریان بقزوین بروند و تعرض بد علیا
نرسانند و قاسم چون بسلطانیه رسید صورت حادثه را بعرض امیر جهانشاه بن قرا یوسف که ضبط و حکومت
آنجا او تعلق داشت رسانید امیر جهانشاه بجمع و ترتیب اسباب محاربه و اسباب حصارداری اهتمام
تمام فرمود و گفت که گاو و هیمه بقلعه آورند و بر اکثر دیهای سرها و تختهای دکانها جهت جبر تیق به
قلعه کشیدند و هر که استعدادی داشت بحصار درآمد و باقی بطرف گیلان و طارم رفتند و ترک کار
جنگ و پیکار قرار دادند ذکر خبر رسیدن وفات دالی ولایت تبریز و نهضت تخالفه از عیدان سبیر
در آن زمان که ماهچه رایات آفتاب اشراق سایه وصول بر مملکت عراق انداخت و امیر جهانشاه بضبط
و استحکام سلطانیه پرداخت ناگاه قاصدی عنان ریز از جانب تبریز رسید و خبر رسانید که امیر قرا یوسف
در حوالی اوجان خان تبریز ودیعت حیات را وداع فرموده ملک و مال را به کلانتر حضرت خاقان سعید
بازگذاشت و از استماع این خبر امیر جهانشاه حیران و سراسیمه شد و از قلعه سلطانیه بیرون آمده با
توابع و لواحق روی بر تبریز نهاد و شخصی از قزوین باردوی همایون رسید و صورت حادثه معروض داشت و
در همان روز قاصدی سلطانیه بدرگاه جهان پناه شتافته واقعه قرا یوسف بتفصیل در مجلس و اجلال عرض و
تقریر کرد و چون این خبر بهجت وضوح یافت حضرت اعلی خاقانی مراسم شکر یزدانی قیام نموده رایت توجه
بجانب سلطانیه و تبریز برافراخت و عنان السلطنت والخلافه میرزا بایسنغر بر رسم منغلای روان شد بر سبیل
و توجه نموده امیر علیکه کوکلتاش و خواجه محمد مشرف سمنانی برای ضبط اموال دیوانی بکاب نهضت شاه
بایسنغری روان شدند و بمقتضی فرمان شاهزاده جوانبخت ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان از مجلس بجانب مراغه حرکت
آمد و در بیست و نهم ذی قعده ظاهر سلطانیه محل نزول موکب جهانگشای گشت و رعایای سلطانیه از مخافت تعرض
نیامت از رعایا در قلعه بیرون نیامده بودند حضرت خاقان دولت بنیاد از کمال مرحمت قاصدی پیش ایشان فرستاد که
از حصار بیرون بیایند تا مجموع سر و ظفر ورود یک روز بد و صد لیران عساکر خود قرار کرفتند در معموری شهر و لات ها
سعی نمایند و آنحضرت امیر موسی را بمحافظت قلعه و تعمیر هر چه بگذاشته از سلطانیه نهضت نموده باردبیل رسید
و بر راه موغان روان شد و در هشتم ذی حجه از آب ارس عبور فرمود و در روز دیگر قرا باغ اران مورد تشلاق و نزول آمد
و از آنجانب چون قرا یوسف در روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از دار فانی بسرای
جاودانی رحلت نمود ترکمانان بنیادت دهشت متفرق شدند و تجهیز و تکفین او بر طرف نهادند و بعد از حرکت
کر وفات کرده بود گذاشته سر خویش گرفتند و امیر قرا یوسف و فرزندان که بعضی ترین خواتین امیر قرا یوسف بودند
فکر کردند که بیکی از اولاد او را امیر بر مسند سلطنت بنشانند و دیگران بخدمت وی کمر بندند و چون امرا که در آن شهر
شاه محمد و امیر اسکندر و امیر جهانشاه و امیر ابوسعید هر یک در ولایتی بودند و در زمان بحایش آن دیار انشان در بیشمنان

بجانب تبریز رسید بعزای پادشاه با امیر عمر بهادر داده قرا یوسف خزانه را که در رفته متوجه قلعه اونیک شدند
و امیر قرا و فرزند پادشاه بجانب قلعه النجق رفتند و بر عقب ایشان که بهادر زاده دیگر قرا یوسف بود روی بطرف بکر
نهاد و امیر بایزید کردی میل کردستان نمود و امیر الیاس خواجه و محمد جکی پسر ایبسعید بیوستند و بیرون خدمت
ترکمانان هم فرو هم بجخت و این بیت در تواریخ وفات امیر قرا یوسف گفته اند بیت وفات میر یوسف شاه تبریز
کتابت شد بتاریخ کتلت القصه با وجود آنکه موکب همایون در دارالحی بیک بود و این قصه در اوجان روی نموده
چنان پراکنده شدند که یک کس در اردوی جهان اعظم نماند و اوباش در خرگاه امیر قرا یوسف در آمده هرچه
یافتند غارت کردند بحدی که جامه ها از تن مرده بیرون کشیدند و حلقه طلا از گوش او بریدند و اقرب و باعث
اولاد اضداد و چون این واقعه دست داد اکابر و اشراف تبریز نوکران امیر شاه ملک از نخجوان بیرون آورده
و عذرخواهی نموده شرایط دلجویی تقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را از راه تبریز باوجیس برده
و در جوار مرقد آبا و اجداد او بخاک سپردند ذکر وصول پادشاه جوانبخت میرزا بایسنغر بتبریز و وصول
بوستان الوالخیر بابا امیرالنیر عنان السلطنت والدین میرزا بایسنغر که پیش از توجه رایات همایون متوجه ممالک
آذربایجان شده بود و در منتصف شهر ذی حجه بتبریز رسیده در دولتخانه امیر نزول فرمود و اشاعه امیر قرا یوسف
مانند کواکب از طلوع آفتاب ناپدید شدند و شاهزاده بطریق اسلاف خویش بساط امن و امان گسترده خطبه
و سکه نام و لقب حضرت شاهرخی زیب و آرایش داد و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی بزرگ آمده
مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنغر بهادر همگی همت عالی بر ترتیب احوال رعیت گماشته بود ملکت
بر سبیل استقلال قرار گرفت و در بین ولا که حضرت خاقان سعید در قرا باغ اران قشلاق فرموده بود دار الطرق
هجوم تجدید پادشاه عالم پناه در رکاب بود بکلیم حاجی کاودودی کردار خویش بدرگاه عالم پناه فرستاده
بیامد و سبب تخلف او آنکه در زمان میرزا عمر امیر جهانشاه حاکم را بقصاص پدر خود کشته بود در بین اوان
کرده بپای وفاداری و امن تمکین کشید حضرت اعلی فرمود که ما چون رقم عفو بر جرایم او کشیدیم بسبب مخالفت او
حیث حکم شد که میرزا بایسنغر عزیمت قلعه کاودود نموده عیاد الحاجی را بهر نوع که باشد بپایه سریر اعلی برساند
و شاهزاده در غلبه زمستان باطراف روان شده ظاهر قلعه کاودود رسید و امیر حاجی چون موافقت شرع و
از مخالفت بیمناک بود میرزا بایسنغر معتمدی پیش امیر حاجی فرستاد و از عنایت و مرحمت حضرت صاحبقران
نسخت بسیر و قبیله او صادر شده بود بیاد آورده و از وخامت خلاف و عناد تحذیر نمود و فرمود بیرون آمد
و میرزا بایسنغر در شان او انواع تربیت تقدیم رسانید و امیر حاجی در رکاب معدلت انتساب جناب بایسنغری
روی باردوی اعلی نهاد و چون بمقصد رسید بصنوف نوازش مخصوص گشته در زمره امرا عظام انتظام یافت
ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات و بیان بعضی از وقایع و حکایات حضرت خاقان سعید
در نهم ذی حجه بجهت زمستان در قرا باغ اران نزول فرمودند ملوک آفاق و حکام ولایت و محافظان ثغور

با هدایاء موفور ونفایس ومبرکات نامحصور بدرگاه سلاطین پناه شتافتند وبار یافته جبین
پادشاه گیتی ستان حظی وافر یافتند وحضرت خاقان سعید جمیع عبد الصمد را داب وظیفه انعام نموده صلات
مستحقان رسانیده وحکام آن ممالک را بنوازش وانعام مفتخر وسرافراز کردانید ودر همین دفعه
باش بیک وغیر ذلک که از مصر روی کردانیده بودند بدولت پابوس رسیدند وامراء عراق و
ترکان هم در دو فرهید آمده شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردند ودر رابع عشر ذی حجه
امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم شروانی که بصفات پسندیده وسمات حمیده اتصاف داشت از
ولایت خویش احرام قبله اقبال بسته بموکب اعلی پیوست وپیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید
وچون علامات مردانگی وامارات فرزانگی در ناصیه او ظاهر ولایح بود بافسر وکمر وصنوف انعامات
مکرم ومحترم وموفر گشت وسوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص موکد ساخت وبرادر امیر شیخ که
شجاعت ودلاوری اتصاف داشت غبار سم سمند جهان پیمای اوشاه بیهمال را در دیده اقبال کشید
وهمچنین درین روز سیدی احمد رسیده تبرکات لایق معروض کردانید وبتشریفات کرانمایه مخصوص
شد مقارن این حال امیر قوشتای وسیدی احمد قرامان وسرداران الش بورت قشلاق آمدند و
جبین بخاک آستانه دولت آشیان مالیده سر تفاخر باوج آسمان رسانیدند ودیگر
سرداران وحکام اطراف واکناف دولت امیر قرا یوسف مثل خواجه جعفر تبریزی وغیره واعیان
تولک کجستان بقراباغ آمده اجتماعی عظیم دست داد ودر اوایل محرم امیر علیکه کوکلتاش با اعیان
واشراف تبریز بدرگاه عالم پناه رسیدند ودر هفتم ماه مذکور ایدکو قوچی از پیش پادشاه
مغولستان بموکب خجسته پیوست وتحف حاکم خود معروض داشت وشاهزاده سعادتمند میرزا
ابراهیم سلطان که برحسب فرمان متوجه مراغه گشته بود روی باردوی اعلی نهاده در جمادی
محرم ملازمت خاقانی نامدار وبهره بزرگوار دریافت ودر آخر ماه مذکور ملک عزالدین شیرکه بکمال
حسب ونسب وجلالت خاندان درخت دودمان اتصاف داشت از وطن متوجه آستان دولت
نشان شده انواع تبرکات وتنسوقات بعرض رسانید وقابل قبول آمد ودر اثنا داعیه شکار از
خاطر خطیر حضرت کامکار سر بر زده دران فضای اقسام شکاری فراوان انداختند ویکی از وقایع
دیگر آن بود که نصرالله صحرایی که از تربیت یافتگان این دولت بود کفران نعمت را شعار خود ساخته
دم از عصیان میزد که امرا که جمیع سالوری بساری رفته بودند حدیثش را کفته آوردند وبا آنکه
خطبه وسکه بنام امیر قرایوسف کرده بود حضرت خاقان سعید از سر جریره او درگذشته دیگرا
حاکم باب الابواب باردوی ظفر قرین بشرف انتساب آمد ومشمول عواطف پادشاهانه گشته
معاودت نمود وهمچنین حکام وسرداران اطراف بجزایل انعام ومواهب اکرام اختصاص یافته

فرمان

فرمان باوطان خویش بازگشتند چون موسم بهار واستواء لیل ونهار روی نمود حضرت خاقان سعید از
قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد چون بیلقان نزول فرمود منهیان بعرض رسانیدند که عطا بهادر
که نوکر قدیم میرزا شاهرخ بهادر بود برحسب اشاره علیه بضبط ایل والوس خود رفته بود امیر اسپند ایل او را
کرفته است وآنحضرت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان وامیر شاه ملک با بیست هزار سوار بجانب نخجوان که یورت
پسران سعد که اصل لشکر ترکمان بودند وامیر اسپند را در آن طرف نشان میدادند فرستادند در این اثنا
نوکر امیر اسپند باردوی همایون آمده صورت دولتخواهی او بعرض رسانید وآنحضرت او را بنوازش
ومحسود اقران کردانید ودختر میرزا ابابکر بن میرزا معزالدین میرانشاه نامزد امیر خلیل الله فرموده وبعد از
آنکه مادر امیر خلیل الله از شروان با تجمل تمام واسباب آن آمد طویی عظیم ترتیب دادند وآن مخدره را
بآیین شریعت مطهره بشروانشاه عقد بستند ودر خلال این احوال امرا در موضع قراکوبک بعرض رسانیدند
که بار احمد قرامان باعلای کلمه عصیان مبادرت نموده نوکران امرا که بمحبه بوده غارت کرده است برای عقده کشای
میرزا بایسنغر را بدفع آن نامزد فرموده وشاهزاده جوان متوجه بار احمد شده او از کنجه عازم کرجستان گشته پناه
بقلعه اسفرهن برده حاکم آن موضع کاوس خویش بار احمد بود وآن قلعه ایست بر روی سنگ خارا در میان
بیشه واقع وآبی برسان رود نیل حد گرد آن روان وبرج وباروی آن با سد اسکندر در متانت استحکام
میرزا بایسنغر از راههای دشوار گذشته قلعه را محاصره کرد وبار احمد واهالی قلعه بعد از سه روز که
عقاب الله ومغافله بیرون آمدند دانستند که جز انقیاد چاره نیست وبار احمد از روی عجز واضطرار بیرون
آمده روی نیاز بر ساحت سرادق جلال نهاد وشاهزاده عالیجناب رقم عفو واغماض بر جریده او
کشید وبعد از تسخیر حصار معاودت نموده در منزل حسن خان بموکب اعلی خاقان پیوست روز دیگر
بار احمد را سر برهنه ساخته ودست در گردن بسته پیش آوردند وآنحضرت ترحم نموده نظر عنایت از
در وی نگرفت ونیاز داری با وی خطاب کرد که خود را بی اعتماد کردی اما حفظتش را با امیر جهانشاه
سپردند وموکب همایون از موضع حسن خان نهضت نمود وچون بکنار آب ارس افتاد آن موضع لایق
نزول افتاده فرود آمد قاصد امیر شاه ملک رسیده خبر آورد که امرا با امیر قرا عثمان محاربه
کرده وقرا عثمان انهزام یافته است ورایات منصور در سیوم جمادی الاولی از آب ارس عبور نموده
در پای حاشیه کوه نزول فرمود

ذکر فتح قلعه بایزید بفیروزی دولت قاهره حضرت خاقان سعید

چون رایت فتح آیات از آب ارس بجلکاه در آمد سمع اشرف اعلی رسید که در این محل قلعه ایست
موسوم بقلعه بایزید وچون برج آسمان مشید مجمع فراوان ونفایس بی پایان واموال بیحد دارد

و بعد از او امیر اسپند و بیرام منصرف شده مردم خود را در آن موضع نشانده است و آنحضرت بیست و سوم
جمادی الاول بحوالی قلعه نزول فرمود و مستحفظان را بایلی و انقیاد دعوت کرد حسام الدین نوکر
امیر اسپند بیرون آمده معروض داشت که امیر اسپند خاتون خود را با ذخایر فراوان در اینجا گذاشته و
با جماعت تاخان در بند دارند اختیار خود از دست نخواهند داد و حضرت خاقان سعید فرمود که بر دولت عادل
بود که بسعادت ملازمت رسیدی و او را مصاحب امیر محمد جهن ساخته سالهای دراز نظر کرده از ملازم رکاب
نصرت انتساب بود و لشکر منصور بنشان مرکز وار قلعه را در میان گرفتند و سایه بانها برافراشتند
و جمیها نصب کردند و خوف و رعب بر ضمایر ساکنان حصار استیلا یافت و عقول ایشان حیرت و بر ایشان
ایشان متزلزل شده و در قرب جمادی لشکر منصور دامن کوه را که شهر بند مخالفان بود با اسپان و ابارهای
بار رسانیدند و روی بجلادت بتسخیر قلعه نهادند و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند و چندانکه ساکنان
حصار بود ... تیر و سنگ ... بجای بالا رفتند و بر کمر کوه که زیر قلعه بود
دست ... قلعه ... مرزا بایسنغر متوجه آنجانب شدند و طایفه از جوانان
سپرها در سر کشیده قصد ... کردند و اگر کسی را از زخم تیر و سنگ آسیبی رسیدی او را بیرون کشیده بدیگری
دیگری که بود بجای او ... بالا رفتند تا بپای برج رسانیدند و برجها سوراخ کردن گرفتند
و قابوچیان ... عسکر ... که کسی را از هیچ برج بیرون کنند و یکساعت جاجوبان برج را
مسلک ساختند و خلل ... حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین ... قلعه ... ساکنان قلعه
آمده ... نوکر ... بالای کوه رفیع برآمدند و ... در دهان ... رسید و ... کشادند
ساکنان ... بعضی مجروح ... الامان ... چند ... نمی سپارند با تفاق طایفه
از لشکریان ... شغال بر بالای کوه رفته بود بحود ... حصار ... قلعه ... که بیش
همت با دشاهان ... بر کنکره ... آن پرواز نکرده بود ... تا وقت ... مفتوح گشت و حریت
شغال ... و ... آفاق ... ارباب ... طبیعت ... آشکارا ... میکرد
روان شد و در ... جمادی الاول در ... سعادة و اقبال نزول اجلال فرمود و ... چند روز ... ظفر
توقف نمود ذکر بعضی از وقایع که ... لشکر منصور ... حضرت خاقان سعید
... در ... توقف نمود ... در آخر جمادی ... که ... عالم ... آورد
دریای ... اغلاط ... کرده ... ساد
... از ... رسانید ... که ... بر مرغزار ...

وحید روز در این مکان که زاینده امیر محمد کور از اخلاطی که بجد دست رسید و اخلاط مسخر گشت و امیر اسپند در صحرای
موش آوازه توجه عساکر کردون مآثر شنیده از آنجا بیابانی گریخت و امیر شمس الدین بدلیسی مراسم اخلاص طالع
سعد کوکب اعلی پیوست کوکب اقبال او در روی بدرجه شرف نهاد و امیر عبد الرحمن حکّاری نیز ... حاصل کرده
تسلیم نمود و امیر ... که بموجب فرمان حضرت صاحبقران حاکم ... و آنجا ... در این ... ملازم
بتقبیل انامل فیض منزل مبادرت نمودند و ملک محمد پسر ملک عز الدین شیر که صاحب اخلاط و آن حدود بود با آستان دولت
آشیان آمد و امیر ... قرا عثمان با سر ... ظفر
اتمام گشت و در ... دهم ماه جمادی الآخر ولایت ارجیش از مقدم آنحضرت ... و در آنجا
امیر ... دیگر امیر عثمان رسید ... ملک ... بوقوف فرمان رسانید و حضرت خاقان سعید ...
... که ... محکم ... که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با لشکری متوجه علیکا جانقی
و سید احمد ... و آن ... مخالفت و گردنکشی کرده اند گوشمالی ایشان دهند و امیر قرا عثمان در ارادای
... کاه فرمان ... شکستهای پادشاهانه بکمر زده و ... سواد و اسپان
... و عواطف سلاطین ... آمده و در آن موضع ... و ولایت اصناف
... و با انواع ... اختصاص یافته جهت انصراف با وطان ... باشند و امیر قرا عثمان ملازم
بود و در ... ذکر ... حضرت خاقان سعید با لشکر ... و ...
اسکندر از ... شاه ... در اثنای راه بسمع اشرف اعلی رسید که میرزا ابو یوسف اسکندر و اسپند
باسپاهی فزون از حد ... چند ... نزدیک ... رسیده اند آنحضرت با عقلا و ارباب تجربه
در امر ایشان مشورت فرمود ... با تفاق ... معروض داشتند که اولاد قرا یوسف کلی مستاصل
نکردند این مملکت ... حضرت خاقان سعید ... بسمع رضا اصغا نمود و از ...
نجانب ارجیش معاودت نمود و امیر ... و امیر قرا عثمان ... لشکر قیامت اثر ...
در ... ارجیش رسید مسموع آنحضرت گشت که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک علیکا جانقی و سید
احمد ... علیکا ... در این ...
... حضرت خاقان سعید گشت و امیر ... اسفندیار ...
با قرا اولان اسکندر جنگ کرده دو کس از ایشان بدرگاه اعلی آوردند و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک ... مظفر و
منصور ... و اولاد قرا یوسف ... صلح ...
و حضرت خاقان سعید ... ترا ... روان شده ایشان ... آمدند و در ...
... اسکندر ... سواد
... حضرت خاقان سعید ...

از انجا حضرت خاقان سعید بر توالی نفحات رایات امیدی لشکرها تاخت و برانغار و جوانغار دارایان و ارکان و
نخش ایکان قرار گرفت و عنصر بحر فیل ایلچی و الامنچک آراسته مانند سد اسکندر حوزیت بیکرکوه منظر در
پیش قلب بارداشتند و پشت رخ پیلان بر نشسته ناوک اندازان چو عوزبان آتش از بوتهای خاکستر پیش ارکان
ترکانان او اندیل نشنیده بودند و ازان هراسان گشته پیلان مجسم از گل ساخته و بر گستوان پوشیده سپاه
ران میساختند و بعضی کاوان بقوت جوالهای کاه بار میکردند و بحوبها و بیلها ایشان امثال فیل تعبیه میکردند
فی الجمله چون صفوف راست شد از طرفین حملهای شد کردند و دو آتوبن بامداد تا وقت غروب آفتاب بزد و خورد و
جدال و حرب و قتال اشتغال داشت و چون از تیغ چون باران از میغ میبارید و چون سلطان شرقی انتساب آفتاب
روی بولایت مغرب نهاد حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمد و فرمان داد تا در پیش لشکر خندق کندند و از
هر دو جانب شب همه شب بهادران پاس داشتند دیگر روز که صبح و انجم سر بر حرفی از افق سیمابی بر آورد و بر استقامت
سپاه نیک رایت لعل بیکر بر افراخت حضرت خاقان سعید فرمود که لشکری کینه گذار بنوعی حرب و پیکار سوار شدند
و سپاه قیامت اثر که از جهابتر شمشیر شان کوه آهنیان آب میشد برانغار آراسته روی بدشمن آوردند و دلیران جانبین
و جهادران [illegible] مانند [illegible] شطرنج صف آرای گشتند و هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان چون باد صرصر بر
یکدیگر حمله آوردند و درین روز میرزا رستم بن عمر شیخ از برانغار در میدان در آمد و کار زاری کرد که داستان
رستم و اسفندیار بر طاق نسیان نهاد و امیر ابراهیم بن امیر جهانشاه داد مردی و مردانگی داد و سپاه خصم [illegible]
بر [illegible] که استظهار و اعتقاد سپاه ترکان بود اسیر و دستگیر کردند و حضرت خاقان سعید فرمود که
سپاه کرده [illegible] بر افراشته [illegible] زدند و فرود آمدند و درین اثنا جمعی از طرف ترکان آمده
عرضه داشتند که اولاد امیر قرا یوسف خاطر بر جنگ قرار داده دل بر مرگ نهاده اند و مضمون ابن مقال
العین ضمیر کرده اند [illegible] مرگ از بی بستر خود و [illegible] که جنگ آن کند کوش سپر مرگ و چون کشش
و کوشش [illegible] رسید و خورشید [illegible] معرب [illegible] در زمانه لباس سوکواری پوشید
مبادران هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور [illegible] پاس قیام نموده تا طلوع صبح [illegible] سپاه نمودند و از حال
ایشان آگاه بودند دیگر روز که خورشید خاوری با لشکر زرنگار در عقب مواکب کواکب در [illegible] میدان [illegible]
تاخت حضرت اعلی خاقان فرمود که جریک منصور بنوعی [illegible] سلطانی سوار شدند و از جانب لشکر ترکان همه
[illegible] و هیکل کوه در برابر آمدند و بعد از سعادت [illegible] شمشیر و خنجر بر یکدیگر نهادند و درین
روز میرزا رستم و امیر ابراهیم و امیر جهانشاه از برانغار آثار جلادت و مردانگی بنوعی ظاهر ساختند که
روان رستم و اسفندیار ازان کار حیرت نماید و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر [illegible] ترخان از دست [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible] برانغار مخالف [illegible] کوکلتاش و امیر [illegible] و امیر [illegible]
شیخ حمله کردند و ایشان جای خود نگاه داشته امیر [illegible] و خواجه محمد [illegible] کرده بودند

وازکثرت

وازکثرت جماعه ترکان نزدیک بود که چشم زخمی بسپاه منصور رسد و بخاطر [illegible] بادم و ابجعی را
مقدمه ظفرنامه تصور کردند اما حضرت پادشاه [illegible] اعتقاد در زمان داد تا در میان میدان خرگاه [illegible]
زدند و بعزم اداء نماز حاجت که مدخ العمر آن حضرت [illegible] بود از اسب فرود آمد و [illegible] و بشکون
تمام وضوی کامل ساخت و پیشانی تضرع و نیاز بخدمت جناب مجیب [illegible] بر زمین اخلاص نهاد و [illegible]
اجابت دعا از درگاه احدیت و بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسئلت نمود و چون یقین دانست که اسعاف ملتمس
[illegible] دعا [illegible] اجابت [illegible] سعادت در رکاب همایون آورد و در [illegible]
و در آنوقت امیر غیاث الدین شاه ملک که ملازم آن حضرت بود [illegible] بصواب [illegible] برانغار [illegible]
زده آواز در انداختند که اسپند [illegible] و مضمون [illegible] در لشکریان غیان شد و ابواب [illegible]
از استماع این خبر کار از دست و دست از کار رفت و پای ثبات و وقار [illegible] گشت و میرزا بایسنغر [illegible]
زمان که شکستی بدست چپ بود و در رسید مانند شیر بیان با طایفه از دلیران [illegible] روی
نهاد و حضرت خاقان سعید فرمود که [illegible] سواد آراسته [illegible] موکب همایون در [illegible] حفظ
نصرت ملک بیچون در حرکت آمد و قول و جرانغار یکبار روی بدشمنان آوردند و بمیان [illegible]
خون در معرکه دوان شد و میان ارواح و ابدان [illegible] نوعی مفارقت دست داد که ما [illegible] ساعت و
قیام [illegible] مواصلت نماند اولاد امیر قرا یوسف و لشکر ترکان که [illegible] ایشان [illegible] کرده
بود چون آثار دولت و اقبال [illegible] احوال [illegible] مشاهده کردند و تسلط و اقتدار ایشان [illegible]
شکسته خاطری و متوجع [illegible] دل از ملک و مال بر گرفتند و هر چند خواستند که پا ثابتی [illegible]
مُیسّر نشد [illegible] روی فرار [illegible] نهادند و مانند [illegible] از [illegible]
پرواز گریزان باشند و بسیاری از تراکمه [illegible] و دستگیر گشتند چون [illegible]
از مطلع سعادت طلوع نمود و حضرت خاقان سعید این فتح نامدار که [illegible] خواقین [illegible] طلوع کرده
افتاده بود [illegible] بود دانست و زبان شکر ایادی پادشاهی کشاده فرمان داد تا [illegible]
شعار بواعث و [illegible] فتح [illegible] سلک تحریر در آوردند و [illegible] عراق و آذربایجان و [illegible]
و سیستان و خراسان و کابلستان و خوارزم و ماوراء النهر و ترکستان و سایر ممالک محروسه بر [illegible] لشکر
منصور و اموال موفور و غنایم [illegible] محصور کردند [illegible] آوردند [illegible]
و این فتح ارجمند در غره شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمائه در موضع [illegible] نمود و دیگر
فرمود [illegible] که [illegible] پادشاه [illegible] ترکان [illegible] در حضرت همایون [illegible]
بخشود و [illegible] شمشیر خود داد [illegible] و فرمان [illegible] عالی [illegible] آن حضرت
خوی [illegible] در منتصف شعبان [illegible] الملک [illegible] و [illegible] الکریم [illegible] احسان

حضرت خاقان از آسیب دوران مصون و مأمون ماند ذکر مراجعت حضرت خاقان بدار السلطنه هراة بعد از وقایع
و قضایا که بعد از آن دست داده رای صواب‌نمای پادشاه جهانگشای اقتضای معاودت از ممالک خراسان بجانب آذر
بایجان نموده اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و در اوایل ماه رمضان خاقان سپهر آستان در سلطانیه نزول
کرد حکام و سرداران آذربایجان را رعایت و عنایت بسیار فرمود و مناشیر و امثله ارزانی داشته اجازه
انصراف داد و خاقان ظفرقرین در حدود قزوین لشکرهای فارس و عراق را اجازه داد که بمساکن خود
روند و میرزا ابراهیم سلطان از راه درگزین متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب اصفهان رفت و
همچنین حکام کرمان و یزد و کاشان برحسب فرمان بولایت خود بازگشتند و حضرت خاقان بیست و چهار روز
هوا خواهد بوده شکار کرده از ولایت ری بگذشت و امیر الیاس خواجه با لشکر جلادت آیین در حدود ری و
قزوین بگذاشت و لشکر ظفرنشان در اوایل رمضان بمملکت خراسان درآمد و امیر غیاث الدین شاه ملک
اجازه یافته از راه استراباد بخوارزم شتافت و چون آنحضرت بنیشابور رسید بزیارت مشایخ و اکابر آنجا
رفته و از آنجا بمشهد رفته از فر مقدم آنحضرت عنبرین ریاض جنان آمد و چون در مستقر دولت پایه فر از گذر
الجنان دار السلطنه خضرخان والی دهلی بدرگاه عالم‌پناه آمده و پیشکش از نوادر آن دیار خضرخان که شاد
التماس نموده بود که از پایه سریر خلافت مصیر رسولی بدانجانب فرستند تا موجب انقیاد رعایا و سود
ممالک هند مستلزم زیادتی ناموس و احترام او گردد و حضرت خاقان معتمد مولانا خواجه را که بحسن تقریر
و ادای دلپذیر بود دلهای رمیده را صید کردی بر وفق التماس تصویب کرده بنزد خضرخان مولانای مشار الیه را آ
بسیار فرمود و تحفهای پادشاهانه مصحوب جناب مولوی ارسال نمود و قاعده دولت خود را با آنجا
شایسته مسند کرده‌اند و از جمله عجایبها آنچه یاد و بدایع صنایع حضرت آن دیار کارد بکارد نوشتا
و حیوانی غریب شکل مهیب هیأت شبیه گاو و سمها شکافته بکشاخ بر میان پیشانی داشت و از تها
و صلابت پوستش اصلاح خواهد چه بران کار نمیکرد و از آن سپرها مستحکم معتبر سازند و اگر چه بحسبه گاو است
اما گویند که با فیل جنگ کند و غالب آید و محمد طبیب که از قرابت ارادتمند حسب فرمان واجب الاذعان برسم
رسالت عازم مصر و شام شده بود چون بانمملکت رسید سلطان شیخ حاکم آنجا وفات یافته بود و مظفر
و ناناد بحل و عقد آن دیار قیام مینمودند ایلچیان فرستاده را بانواع تفقد و دلجویی کردند و عرضه داشتی
مصحوب او کرده‌اند مضمون آنکه اگر رایات فتح آیات بدین مملکت توجه نماید آنچه وظیفه خدمتکاری
و جانسپاری باشد تقدیم نموده آید محمد طبیب در آخر شوال بدار السلطنه هراة رسید و صورت احوالی
عرضه داشت مظفر و ناناد را معروض رای پادشاه کامکار کرده‌اند و سلطان قونجی که هم از قرابت امیر شیخ
نمود متوجه دشت قبچاق شده بود هم از آنجا لشکر بخشنود بازگشته در ماه ذی قعده بدار السلطنه
هراة رسید و کیفیت محنت و دولتخواهی خان مملکت داشت در عرض رسانید ذکر حالات شاهزاده بخت
میرزا الغ بیک گورکان و قضایای ماوراء النهر و شمه از احوال مملکت و حکومت مغولستان . . .

جهانبان سلطنت قدر میرزا الغ بیک پادشاهی حکمت اندوز دانش آموز و شهریاری دادگستر هنرپرور بود دانش
از اوان همت فرید و نجمع داشت و در جمیع علوم بتخصیص علم ریاضی عدیل و نظیر نداشت تحریر او در حل
قواعد تصنیف و عدالت بر مکنان روشن شد و انفراد او در تنظیم امور ممالک و صلت بر طلبان عیان آمد
و اگر چه مناسب چنان مینمود که هر گاه که خامه مشکین شمامه بذکر سلاطین کامیاب رسیدی تحریر القاب عیان
فرمودی اما چون مکرر اسامی ایشان درین اوراق مسطور دیدی باید اختصار بمحض نام عزیز که او این طبقه ما مدار
اکتفا نموده می‌آید و من الله العصمة والتایید در اوایل محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمائه میرزا الغ بیک از
نواحی خجند که در آنجا قشلاق کرده بود بدار الملک سمرقند آمد و در اوایل صفر جمعی از ملازمان خاصه که بمدد
امیرشاه ملک متوجه خوارزم شده بودند مظفر و منصور بدرگاه عالی رسیدند و در دهم صفر خبر وفات
خان مغولستان رسید و در ربیع الاول ابوبکر صدیق بهادر از جانب کاشغر آمد و عرضه داشت که اویس اغلان
نقش جهان که خان جته بود بقتل آورد و در میان مغولستان فتنه و آشوب افتاد میرزا الغ بیک معتمدی
بتفحص احوال امرای مغولستان فرستاد و جمعی از مغولستان را که در قلعه سمرقند مقید و محبوس میداشت
اطلاق فرمود و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ولایت ماوراء النهر گشت و چون از جیحون بگذشت
میرزا الغ بیک طایفه از مقربان را برسم استقبال نامزد فرمود و ایشان روانه شده سعادت تقبیل بساط شاهزاده
دریافتند و در رکاب او بازگشتند و اختر سعید در یک برج و آن دو گوهر ثمین در یک درج قرین یکدیگر
شدند و میرزا محمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد و میرزا الغ بیک چند روز متعاقب شرایط ضیافت قیام نموده
بزمهای پادشاهانه بیاراست و درین اثنا معتمدی که بتحقیق احوال مغولستان رفته بود باز آمد و شرح پریشانی
آن دیار بسمع اشرف اعلی رسانید و میرزا الغ بیک خاطر از آنجانب فارغ ساخت میرزا محمد جوکی را اموال و نفایس
فراوان داد و باتفاق عازم خراسان شدند و از سمرقند بیرون آمده چون هشتم شوال کنف تایید و اقبال بدار
السلطنه هراة رسیدند و حضرت خاقان سعید که برسم شکار بولایت بادغیس رفته بود چون بدولت
و سعادت مراجعت نمود شاهزادگان مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند و در رباط امیر داد سعادت تقبیل انامل دریافتند
کشتند و آنحضرت در شان فرزندان ارجمند صنوف احسان و نوازش ارزانی داشته طوی پادشاهانه ترتیب
نموده رخصت سعادت داده و شاهزاده متوجه ماوراء النهر گشت و در پنجم ذی الحجه بدار السلطنه سمرقند
نزول فرمود و یکی از وقایع ماوراء النهر بود که در هفتم ماه محرم سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه بیکم میرزا
محمد سلطان که حرم محترم میرزا الغ بیک گورکان بود بعد از عارضه چند روز بروضه رضوان خرامید و شاهزاده
کامکار با وجود کمال تمکن و وقار عنان اصطبار از دست داد و قطرات عبرات از خوارزم دیده روان کرد و عاقبت جناح
در عروه وثقی صبر و تحمل زده زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و صلوات و صدقات بارواح فقرا و غربا
رسانیدند و شرایط اطعام و ختمات کلام بجای آورد و دیگر آنکه در سلخ ربیع الاول براق خان پیش از آنکه بر سر

حکومت شدند بسبب انقلاب احوال اوزبک و اختلاف آن و تغلب اهوا و ولوع ایشان بر خلاف و انحراف از جادهٔ
اسلاف و هر چند که برادر خان [illegible] و اجماع بر تخت خان [illegible] از میان الوس بیرون آمده التجا بدرگاه گردون
اشتباه میرزا الغ بیک و شاهزاده آورده اسباب سلطنت براق خان ترتیب داد و خلعت و تشریف بجانب مملکت خویش
فرستاد و در آخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که دختر امیر خداداد قصد پادشاه کرده میان مغولان شورش
افتاد و میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده تعاقب [illegible] فرمود و امیر اسکندر هندو بوقا را در سمرقند بداروغگی
گذاشته و از باغ دلگشا نهضت نمود بموضع قرایلاق رفت و در آنجا نوکران امیر خداداد از جانب مغول
آمده بوسیله امرا اسپان پیشکش که همراه داشت بگذرانید و میرزا الغ بیک از آنجا متوجه شده عبور [illegible]
انجان [illegible] مهد علیا [illegible] دختر شمع جهان که جهت میرزا محمد جوکی بخراسان میبرد رسید
و ذکر تزویج مبارک در بعض اوراق بسبیل اجمال [illegible] کما بیان گشت و میرزا الغ بیک برای رعایت آن
دو خاندان خانی و نتیجه دودمان چنگیز خانی سوار شده او را بآیین تمام بگذرانید و از آنجا [illegible] کوچ کرده
نزول موضع بور بلاغ مخیم دولت و اقبال گشت و در آن منزل شخصی از جانب اوزبک گریخته آمده خبر [illegible]
نو هر چند بعرض رسانید و یکی از بخارا از آن طرف رسیده موافق خبر سابق گفت میرزا الغ بیک رایت معاودت
برافراخت و خواجه ترخان و دیگر امرا را بجانب کاشغر روانه ساخت و در آن صحرای روح افزای دلگشای
برسم صید و شکار قیام نمود و هفتم رمضان از رود سیحون گذشته [illegible] منزل نموده دوم شوال
در کنف نصرت و اقبال بفر مقدم خویش خطهٔ سمرقند را جنت مثال ساخت و در آخر همین ماه بجانب بخارا
عزیمت نمود و چهارم ذی قعده در ارک بخارا نزول نمود و دیگر روز نوکران شاه ملک از طرف خوارزم آمده
جانوران پیشکش بگذرانیدند و جناب الغ بیکی شانزدهم ذی قعده بمدرسه که معمار همت عالی نهمت او ساخته
و پرداخته بود در اندرون بخارا در آمد و طلبهٔ علوم و ساکنان آن بقعهٔ شریفه را عنایت و مرحمت فرمود
بعد از چند روز که در آنجا بکام دل بگذرانید عازم سمرقند شده در قریهٔ [illegible] امرا که بطرف کاشغر رفته بودند
بموکب همایون پیوستند و بیست و سیوم ذی الحجه از طلعت خجسته اثر شهر سمرقند بهشت مانند گشت و در
سنه اربع و عشرین و ثمانمائه ایلچیان ختای که پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند و پیش میرزا ابراهیم سلطان
رفته [illegible] بخدمت امیرشاه ملک بخوارزم مبادرت نموده و مجموع بازگشته بسمرقند رسیدند و از جمله
ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیرشادی خواجه و از میرزا بایسنغر [illegible] احمد و خواجه غیاث الدین
نقاش و از میرزا ابراهیم سلطان امیرحسن و پهلوان جمال و از میرزا سیورغتمش ارغداق و از امیرشاه ملک [illegible]
و از سلطان بدخشان خواجه تاج الدین که بسفارت ختای نامزد شده بودند همراه فرستاده [illegible]
حاکم ختای را طوی پادشاهانه داد و عنایت تمام فرمود و ایشان در غرهٔ صفر بجانب ختای عزیمت
نمودند و بسیاری از بلاد و مرز و اطراف و اقطار آن سفر اختیار کرده با ایلچیان همعنان گشتند و در خدمت این

احوال

مستغلات

احوال میرزا الغ بیک در وسط دار الفاخرهٔ سمرقند بنای مدرسهٔ عالی و خانقاه رفیع نهاد و فرمان داد و از
مزارع و قری چندان بر آن وقف کرد که بعد از استیفاء ارباب وظایف از مدرسان و طلبهٔ علوم و شیخ
و صلحا و حملهٔ آن دو بقعهٔ شریفه حقوق خود را هر سال مبلغی خطیر حاصل می آمد و در خزینهٔ آن دو موضع
محفوظ و مضبوط میگشت و خلاصهٔ حکمای روزگار مولانا غیاث الدین جمشید و جناب فضایل مآب مولانا معین الدین
کاشی بودند و در آن زمان که آن عمارت در غایت تکلف و تزیین و متانت و رصانت باتمام رسانیدند و از نتایج
عهد دیگر مرتب شد که آن زیج جدید گورگانی گویند و اکنون [illegible] تقویم از آن زیج استخراج مینمایند و دیگر
از وقایع آن بود که چون خبر فتح آذربایجان و انهزام لشکر ترکمان بسمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیک خواست که [illegible]
هجران [illegible] بطلعت والدهٔ بزرگوار بانوی [illegible] گوهرشاد آغا روشنی پذیرد و در آن زمان [illegible]
خود میرزا محمد جوکی در خراسان بود و [illegible] شاهزاده از ولایت ماوراء النهر بنا بر مصلحت ملکی متعذر بود [illegible]
کسی بخراسان فرستاد و التماس نمود که بانوی عظمی بدان صوب قدم رنجه فرمایند و [illegible] عصمت پناه در اوایل
ربیع الاول از دار السلطنت هراة روی براه نهاد که میرزا محمد جوکی در آن یورش ملازم بود و چون حضرت مهد
از آب جیحون عبور نمود میرزا الغ بیک اسباب استقبال مرتب داشته روانه شد و در ولایت بخارا [illegible]
ملاقات فایز شده باتفاق متوجه سمرقند شدند و منتصف ربیع الآخر بجانب دار الملک رسیدند میرزا الغ بیک
در باغ [illegible] طوی عظیم ترتیب داد و چند روز بساط انبساط ممهد یافته شاهزاده اسپان تازی [illegible]
اشتر و استر و اصناف نفایس و تبرکات [illegible] پیشکش بانوی عظمی کرد و چون [illegible]
عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک جمیع امرا و اکثر اهل [illegible] مشایعت نمود [illegible] بانوی کبری گوهرشاد آغا
[illegible] و میرزا محمد جوکی برادر بزرگوار وداع فرمود و در رکاب والدهٔ معظمه [illegible]
عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] از قرایلاق امیر اسکندر و امیر [illegible] و امیر بایزید [illegible]
اسلام از طرف مغولستان رسیده [illegible] اخلاص و دولتخواهی مغولان بعرض رسانید و میرزا الغ بیک معاودت
نموده در مستقر عز و جلال خویش نزول فرمود و پیش از وصول [illegible] میرزا
عبد الرحمن [illegible] بعد از آنکه بسمرقند [illegible] بساط انبساط گسترده عیش
و خرمی کرده [illegible] از مجلس [illegible] روی نمود [illegible]
[illegible] مغول منقاد [illegible]
کلانتران قوم بسمرقند آمده بود [illegible] صدر اسلام [illegible]
و [illegible] میرزا الغ بیک ترتیب طوی پادشاهانه فرمان داد [illegible]
و انعامات [illegible] نوازش فرمود و [illegible]

برخی با امید وافر و لطف بیکران مرتهن بسر قرار عزت چون بدرگاه جهان پناه رسید در شمول الطاف و اعطاف لایتناهی
اختصاص یافت در این اثنا صوفی اغلان از پیش براق اغلان آمده بنا و پیشکش بسیار آورده مقبول افتاد و ابواب
نمود از طرف جته رسید معتاب پادشاهانه شامل الحال ایشان شد و شب سادس ماه شوال عبد امیر جلال الدین
که براق اغلان و سادق اغلان با گروه انبوه از ایل جته نکوبخت آن جناب فی الحال پای دولت در رکاب سعادت آورده
جنبش شد و چون شاه فیروزان نزدیک شد و کار به مقابله و مقاتله انجامید جمعی کثیر بسیار از جانب الغبیک
از ایشان دستگیر کرده و جمعی از امرای جته باقی که بجنگ آن کذاشته بودند بازگشت و امرا و ارباب قرار که بعد از چهار روز
باپایه سریر اعلی آوردند و میرزا الغبیک رقم عفو بر جریده جریمه گناهکاران کشید و همه را از عاطفت و عنایت و مواعید
اسلام و ملک اسلام را بجانب کاشغر فرستاده و شیخ محمد اغلان را اسباب پادشاهی بخشیده بجانب و لایتش
روان کرد و نفس همایون بجهت نوشمشی عازم بخارا شد و چون تنها بخاطر خطیر از فساد اشکار و بر آمدن شاهین و
فراغت یافت اردوی همایون بدستور پیشین در ظاهر بلده فاخره قشلاق فرمود و الحان از نعمت بر شیرین شکوه
معاودت نمودند و آن زمستان و هنگام الاطلاق حضرت و آفاق در رهگذار ای ادرانی داشت و بعد از آن تصمیم سوی کشت
و میرزا الغ بیک چون فصل بهار در نواحی بخارا که ابتدای بهار سنه خمس و عشرین و ثمانمائه عازم خراسان شد که بسعادت
دستبوس خاقان استسعاد یافت و مراسم تهنیت فتح اران و آذربایجان بجا آورده و در این نوبت از اشراف و اعیان
مثل شیخ الاسلام خواجه نظام الدین و خواجه عصام الدین و خواجه ابو الفضل و خواجه ابو اللیث ملازم شاهزاده
میرزا الغبیک بودند و در اثنای این اوقات میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس و مشهد آمده برادر ارجمند را
بکنار کرفت اظهار مسرت نمودند و بنابر آنکه خاقان حضرت خاقان سعید از راه دور آمده بود از ارتعالی که هم بهیأت
میرزا الغبیک طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب ساخته اعیان حضرت و ارکان دولت را رعایت بلا نقد و لا تحصی
مدتی در ملازمت حضرت اعلی خاقانی سر برده رخصت انصراف یافت و عنان عزیمت بجانب ولایت ماوراء النهر
کردانیده در مستقر عز و سریر خویش نزول فرمود ذکر آمدن شاهزاده بجانب ... وقایع و حکایات خراسان
شاه محمود شاه ارغون شاه با امید الطاف و اعطاف پادشاهانه حضرت خاقان سعید روی امید بدرگاه آورد در شهور
سنه خمس و عشرین و ثمانمائه به دار السلطنه هرات رسید آنحضرت از اعزاز و احترام دقیقه از دقایق نامرعی
نگذاشته و ایشان را در حرکت ملوک جای داد و در شان او که امراء عظام و مهمان شاهان بر حسب دلخواه ساخته
کردانید موجب فرموده همانموده آمد و تشریفات فاخره ارزانی کشته و حسب اشاره علیه بولایت خویش بازگشتند
و حضرت خاقان سعید زمستان در دار السلطنه هرات گذرانید چون موسم بهار رسید بطرف زاده ... محمول شاید
در حرکت آمد و غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر بجانب طوس نهضت نمود و خاقان سعید در اکثر اوقات
برضمیر انور استبلا یافته و بنا نهاد در کالشکان و حوالی خود که حشم را از اطراف و اکناف براسم آن کار دعوا فرمود در ...
بایسنغر بموکب همایون بپیوست و رایات نصرت شعار بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود و در نهم ربیع الاول

بعز و دولت

بعز و دولت آمد و در شانزدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حق تعالی میرزا بایسنغر را فرزندی ارجمند
ارزانی داشت و میرزا ابو القاسم بابر موسوم گردید طالع وجودش میزان بوده و آفتاب و مشتری در درجه ... طالع
عاشر شاه زاده عبارت از آنست و حالت عز و شرف و حکومت و سلطنت همان معنا دارد ... و کاشکان حضرت
باشارت علیه تهیه اسباب جشن و سور داشتغال نموده طویی عظیم کردند و خواص و عوام انام و وضیع و
شریف ایام طوی و سرور بسر بردند چون خاطر خطیر از آن کار فراغت یافت در ای صوابنمای بر نسق امور ملک و ملت
پرداخت و امیر یوسف خواجه و امیر سیدی را با سه هزار شمشیر زن بمدد گذاری عراق عجم فرستاد تا معاونت و
امیر الیاس خواجه بجای آورده از حدود آن ولایت نیک و خبر باشند و در آخر ماه شعبان نوکران امیر خلیل الله
شروانی و امیر سید علی آمده حالات عرضه داشتند و حقایق بموقف عرض رسانیدند و مطالبات ایشان از
عنایت شمول بادگرا اشارت شده رخصت مراجعت یافتند و با اوطان خویش بازگشتند و در غره رمضان سال مذکور
جهان از فروغ طلعت بهجت افزای میرزا محمد جوکی بهادر روشنایی پذیرفت و گلهای مسرت و شادمانی در
چمن آمال او شکفت و شاهزاده طویی با طول و عرض ترتیب نموده در شان انعام ارکان دولت اهتمام تمام نمود
و در سال مذکور ایلچیان که بختای رفته بودند باز آمدند و خواجه غیاث الدین نقاش که از قبل میرزا بایسنغر
مامور بآن شده بود که احوال و اوضاع و لایت ختا را از نقیر و قطمیر بی زیاده و نقصان نوشته روزنامه
دارد و بعرض رساند او بنوعی که سموع و مشاهده او گشته بود مشروح معروض داشت و این ... بعینه
از آنجا در خاتمت کتاب از مساعده وقت ماسول است و هم در این سال یعنی سنه خمس و عشرین و ثمانمائه در ماه
رمضان از جانب عراق واذربایجان خبر آمد که سپهدار ترکمان و نواحه ... اشکری بسلطانیه آمد و حوالی و حومه
آن از دواب و مواشی تماما خالی ساخت و هر چه جمع آورده بود بطرف تبریز برد باردیگر با گروهی انبوه عازم سلطانیه
شد و این نوبت نوکر امیر الیاس خواجه بمقابله و مقاتله پیش رفت و حربی صعب و قتالی فاحش روی نمود
و نواحه تاب مقاومت نیاورده از معرکه بگریخت و از اتباع او جمعی کثیر بقتل رسید و طایفه گرفتار آمدند و احمال
و اثقال او بدست لشکریان افتاد دیگر از طرف دشت قفچاق از پیش محمد خان پادشاه دیار او به عالم پناه
اغلان و نوکر ان بدرگاه عالم پناه آمدند و اسبان خوب و جانوران شکاری مرغوب و ... نفیس بر سم پیشکش
آوردند و بوسیله ایستادگان پایه سریر اعلی بموقف رسانیدند و در محل قبول حضرت خاقانی ...
افتاد و آنحضرت ایلچیان را جامه و زر وافر و کرم مستظهر و سر افراز گردانید و برای محمد خان تبرکات
پادشاهانه روان فرمود و در بیست و هم شوال در حفظ و حمایت پادشاه ذو الجلال آنحضرت از دار السلطنه
هرات نهضت فرموده متوجه ولایت فراه شد حکام ولایت قندهار و سیستان و کابل و زابل بالمعسکر
آمدند و نواحی هند با پیشکشهای پادشاهانه متوجه آستان فرخنده نشان گشتند و بشرف تقبیل
ساحت بارگاه جلال استسعاد یافته خدمات شایسته بجای آوردند و آنحضرت درباره ایشان انواع

عاطفت مبذول داشته مجموع را موجب الخواه باز کردانید و چند روز دران عرصه جانفزای بنشاط
و شکار کذرانیدند چون از ان کار بسامان حاصل شد عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هراة منعطف ساخت و
هفتم ذی الحجه باغ زاغان از فر مقدم همایون غیرت روضه رضوان کشت و زمستان را هم دران
مکان بپایان رسانیدند و چون فصل بهار ابتدا یافت حضرت خاقان سعید بر سبیل جانور بازی متوجه
سرخس شد و میرزا بایسنغر بجانب مشهد توجه نمود و از حدود مملکت مازندران تا اقصی ولایت ترکستان
سرداران و کلانتران در اغنام آمده بشرف زمین بوس مشرف کشتند و آنحضرت چندانکه خواست در صحرای
سرخس رسیده بشکار اشتغال فرمود و چون از ان مهم فراغت افزود بزیارت قدوه ارباب طریقت و
حقیقت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره رفت و اولاد کرام جناب ارشاد پناهی بخدمات شایسته بجای
آوردند و حضرت خاقان سعید درباره ایشان انعام و اکرام مبذول داشته از سرخس معاودت نمود و در
منزلهای بادغیس چند روز اقامت فرمود و در اواخر ربیع الاخر امیر خضر خواجه بیک و الالشکر بیک از جانب
ملک زمین روان شده تا از انحدود بیک برخیزانند و غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر که بطرف
طوس و مشهد رفته بود شرایط زیارت امام هشتم بجای آورده بجانب مرغزار رادکان عزیمت نمود و در
چند روز در ان فضای دلکشای بجانوربازی و نوروز اشتغال نمود و چون سطح هوا و عرصه صحرا از
وحوش و طیور خالی کشت شاهزاده عنان مراجعت منعطف ساخته در قراباغ بادغیس باردوی اعلی
پیوست و در همین وقت بر حسب اشارت متوجه دار السلطنه هراة شد و باغ سفید را از یمن طلعت خویش
غیرت فزای باغ ارم کردانید و حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس توقف فرموده در
اثنای آن امیر شاه ملک از جانب خوارزم آمده عرضه داشتی آورد مضمون آنکه براق اغلان خان اردوی محمد خان
کرفته است و اکثر الوس اوزبک مطیع و منقاد او شده اند و آنحضرت اواخر جمادی الاولی عزیمت مراجعت نموده
بدار السلطنه هراة نزول فرمود و مقارن این احوال حق سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری ارزانی
فرمود و میرزا علی موسوم کشت و میرزا ابو بکر بن میرزا محمد بن میرزا جهانکیر بن امیر تیمور کورکان را
بدار جنان رسانیدند   دراین صد دلیرای آنوقتی که یاتم بو حکاهی مرحومی و آنحضرت بوثاق شاهزاده
مرحوم تشریف برده باز ماندکان را نواخت و در دوازدهم رمضان امیرزاده محمد جهانکیر بن میرزا محمد
سلطان را کدخدا ساختند و آنحضرت تشریف برده بخشش بی حساب فرمود کرامت فرمود و او را محمد سلطان
نام کردند و طویی عظیم ترتیب فرمودند و چون هلال فرخ فال شوال نقاب از روی خود برداشت حضرت
خاقان سعید بسنن و آداب عید اشتغال نمود و پنجم ماه مذکور بر سبیل شکار متوجه ولایت شیخ و
کوسویه شد و در یازدهم باز آمد و میرزا بایسنغر بعزیمت قوشلامیشی عازم ملکت فراه شد و چندگاه
بنشاط کذرانیده باز کشت و آنحضرت زمستان در قراباغ بادغیس فراغبال در عشرت و اقبال بپایان رسانید

دحمل بسم

و چون موسم بهار رسید و سبزه دکلها بجوی و دامن صحرا بزیب حضرت خاقان سعید بجهت صید کلنک
عازم سرخس شد و چون میرزا بایسنغر بجانب مرغزار رادکان توجه نمود آنحضرت از سرخس مراجعت کرده
در غره جمادی الاخر باغ زاغان را از طلعت خجسته باغ جنان ساخت و میرزا بایسنغر بعد از جانوربازی از اختن و
نخچیر فکندن از رادکان عزیمت دار السلطنه هراة کرده در اثنا امیر یونس که از عظماء امراء شاهزاده بود وفات
یافت و در پنجم رجب جلیل امارت پناه امیر حسن صوفی که برادر مهد علیا کوهرشاد آغا بود روی از این سرای فانی
بعالم جاودانی آورد و در کنبد مجمع مدرسه بانوی عظمی مشار الیها مدفون کشت و برای ترویح روح
او بکرات ختمات کلام مجید تقدیم رسانیدند و آش و طعام مستحقان انعام و کذشتکان ایام دادند و منصب پدرانه
بپسر امیر معهود را حضرت خاقان مؤید منصور بامیر محراب ترخان پسر او که در مجلس بزم و بخشش اهل کرم و هنر داد
در میدان رزم و کوشش ثالث رستم و اسفندیار بود ارزانی داشت ذکر توجه میرزا الغ بیک کورکان بجانب حضرت
و مغولستان و بیان سبب آنجا   دران اوان که سرداران جته و مغولستان از منازل و مواطن خود کوچ کرده
در هر طرف بودند و آثار المفترکویان النجا بدرکاه میرزا الغ بیک کورکان آوردند شاهزاده جوانبخت ایشانرا در ظل
حمایت و عنایت خویش ماوی داد و ایشان مدتی در کنف رحمت خسروانه فراغت با مشاهده بسر بردند و بخزانه
نعم و مواهب کرام از درهم و دینار و خلعتهای فاخر ضیافت و عیش را هر یکی از ایشان را هوای بادغیس آتش کرداند
و منازل و مجلس فرح افزای اختصاص یافته و آخر الامر بمقتضای وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ
وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا سوء بخت بل شرارت طبیعت ایشان یافت و مجرم شدند که بعد از وصول بمواطن خود جهت
حقوق را بعقوق مقابله کردند بیان این سخن آنست که بر علی تکریت بی جهت ظاهر از درکاه اعلی بروی کردان شده
بسوی او شتافت و اسکندر بیر ملکشاه تولاجی موجب فرمان از عقب او رفت و چون نصیحت اسکندر را
یافت میرزا الغ بیک کورکان بیک ارسلان را هم بدینه مهم فرستاد و بعد از مدتی که فرستادکان باز آمدند معروض
داشتند که صدر اسلام بعرض میرساند که مرآنست که در فصل جهاد قاصدی بدرکاه حضرت ذلك امداد فرستند
و در باب جریمه علی تکریت کلمه چند بمسامع علیه رسانیدند اکر ملتمس بشرف قبول اقتدیهها و الا به تسلیم و انقیاد
جاره نیست چون فصل بهار آمد و قاصد نیامد و علامات نفاق و اشفاق بر صفحات روزکار ایشان لایح و ظاهر کشت
و چون انقوم مرتبه شفقت و معموری خاطر ممنت خاطر یادی بودند مرحمت و جبلت مدح خاصی و مطیع بر همه
علیه و شیم مرضیه از جمله ولایات مملکت دیاس با مجمع ناشناس با سیاسی مشاوره نرفت و امید آنکه ربیع
عبس الایام ان بعض قوما کالذی کانوا بها و ماندیشان کذشته فصل بهار روی نمود و از رسیدن قاصد
و ایلچی یاس تمام حاصل آمد و آنجماعت که نقص مبانی عهود مثل هر میکشند رای صواب نمای بر استیصال آن
سفهای خوار کرفت و چون عزیمت جناب حضرتی بر توجه بدان جانب تصمیم یافت حرم را بحراسان فرستاد تا
قضیه را تفصیل بموقف خاقان حمید خصال رسانند و بجهت رای صائب و فکر ثاقب صواب چنید بیان اشارت

دریابد و حمزه را بپایهٔ سریر اعلی آمد و ادای رسالت کرد و حضرت خاقان سعید آن یورش را صواب شمرده
فرستاده را باز گردانید و حمزه بسمرقند رفت و صورت حال عرض نمود و میرزا الغ بیک از اردوی انبساط رایت
نشاط برافراخت و بدلی فسیح و نیتی صحیح بتهیهٔ اسباب لشکرکشی اشتغال فرمود و چون خبر عزیمت
ولی بیک توجه رایات السلطنت هراة فرستاده حضرت خاقان سعید را از توجه رایات فتح آیات بجانب
جته اعلام دهید و میرزا الغ بیک روز چهارشنبه یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و ثمانمائه موافق
توبیل که آفتاب در حوت بود بفال همایون و رای صواب پیمای سعادت در رکاب دولت انتساب آورده
سوار شد به نیت آنکه در حوالی شاهراه جته توقف نماید و چون لشکرها مجتمع شوند از آنجا بقصد
فصل آن بلد کارزار جواد حرکت بجانب اعدا منصرف گرداند و فرمود تا سپاهی که در نواحی سمرقند و کش
و نخشب و بخارا الجیام اقامت زده بودند بزودی در حرکت آیند و تواجیان و ایلچیان از ولایت تا حدود حصار
و ولایات راجون ترمذ و تونکاک و صغانیان و قرقان و شماشی و استحراب و تکوطراز و انداد و میران و
غیر ذلک جمع آورده بودند در اندک زمانی برحسب میعاد در ساحل آب سیحون لشکری جمع کردند که هامون
و کوه از کثرت آن بستوه آمد و جناب شهزادهٔ کامکار که کنار آب تا [illegible] دریای لشکری بخواهد آمد [illegible]
فرمان نافذ شد که میمنهٔ عساکر منصور با تمام ولایت اندجان اقامت نمایند و میسره بجانب [illegible] روان شدند و قلب و سپاه در ساحل سیحون باشند و برین نهج افواج [illegible] هر یک در موضع مقرر در آمدند
و جناب شهزادهٔ عادل فرمان داد تا تعدادها که جمع آورده بودند لشکریان تفریق کردند و هر فردی از افراد
سپاه را علفه و علوفه مستوفی رسید چنانچه طعام اقامت و سفر [illegible]
و ارباب تضمیم و تعلیق کافی کردند و عدت و آلت و ما یحتاج حرب منصور مرتب گشت چون حکم قضا
مضا نفاذ یافت که امرا تواجی و دیوان لشکر تفحص بلیغ نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده هر جا نقصی دیدی
بود بعرض رسانیدند و آنرا عتاب کرده ارباب تقصیر [illegible] در معرض سخط و عتاب و نکال
و عقاب آمدند و میرزا الغ بیک ابواب خزاین گشاده و عساکر گردون مآثر را عطا داد و امرا تومان و
توشون علی اختلاف طبقاتهم [illegible] بنواخت و همه را منشرح صدر گردانید و ادوات حرب و آلات
طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و زره و سپر و جوشن بیرون از حد هم
برایجاد اجسام قیمت یافت [illegible] در این اثنا [illegible]
قبچاق [illegible] نشسته بود بدرگاه دولت انتساب میرزا الغ بیک آمد [illegible]
[illegible]
اجداد خویش بشارت داد این معنی موجب زیادتی مسرت و ابتهاج جناب الغ بیکی شد و [illegible]
پادشاهی [illegible] بفال نیکو گرفت و [illegible] اردوی همایون توقف نمود [illegible]

طلب داشت

طلب داشت و جناب شهزاده اورا باعزاز و اکرام و خلعت اختصاص مخصوص گردانید [illegible] داد و تونس اغلان و [illegible]
برلاس که آن [illegible] از غلمان کبار و این [illegible] از امراء رفیع مقدار بود نامزد دشت قبچاق فرمود تا بخدمت
براق خان رفته مراسم تهنیت جلوس تقدیم رسانند و تحف ارجمند و هدایا [illegible] خلعتهای طلا
دوخته [illegible] و تاج و کمر و ترکشها و شمشیرهای [illegible] و اسب و استر و خرگاه و خیمه و بارگاه و [illegible]
و دورباش و کوس و علم و رکابخانه و فراش خانه و فرش با دیگر اسباب سلطنت و جهانبانی و اصناف [illegible]
پیشکش نمایند [illegible] همراه ایلچیان روان فرمود چنین [illegible]
و تونس اغلان و توکل برلاس باتفاق متوجه دشت قبچاق شدند و در خلال این احوال [illegible]
کمال [illegible] از جانب خراسان رسیده معروض داشت که حضرت خاقان سعید میگوید
که شما لشکرها جمع آورده در شاهرخیه قشلاق کرده‌اید و داعیه آن دارید که بولایت جته و مغولستان [illegible]
چگونه ما را درین امر مشورت نکردید و از رای اصابت شعار ما استطلاع ننمودید میرزا الغ بیک در
جواب فرمود که [illegible] درین یورش [illegible] چه حمزه و ولی بیک جهت استجازت پیش از این [illegible]
عالمپناه فرستاده شده بود و ایشان [illegible] مراجعت باز نمودند که آنحضرت تصویب این اندیشه فرموده و
نشان همایون موافق قول خویش همراه آورده‌اند [illegible] که حضرت خاقان سعید توجه شما را [illegible]
طریق صواب بعید میشمارد و جناب شاهزاده جواب داد که آنچه از ما واقع شده بنابر اشارت رای جهان آرای [illegible]
بوده و بمقتضای [illegible] امضا خواهیم رسانید و تأخیر و تسویف درین کار موجب آن میشود که
[illegible] ترتیب و تجهیز [illegible] و ترک و تازیک [illegible] و قلت ثبات و تلون
مزاج منسوب دارند و دیگر بر صادرات اقوال و افعال ما اعتماد ننمایند و نشان حضرت خاقانی که مشتمل بود
بر استحسان آن عزیمت با [illegible] فرستاده شد و چون [illegible] باز گشت امیر یوسف خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر را
حضرت خاقان سعید پیش میرزا الغ بیک فرستاد تا شهزاده را از آن یورش منع کند و یوسف خواجه [illegible] زبان
همایون آنحضرت مبالغه نمود و میرزا الغ بیک داعیهٔ اعادهٔ آن کلمات کرد [illegible] در میان آورده بود [illegible]
سخنان معقول ضمیمه آن کرد [illegible] و یوسف خواجه آغاز آن کلمات کرد که تا جواب ناصواب شنید دم در درکشید
بیت: چو خورشید سر برزد از برج حوت · بفرمان حی الذی لا یموت · جناب سلطانی شهزادهٔ [illegible]
رایت جلادت بجانب [illegible] برافراخت و [illegible] بموجب [illegible] بیست و هفتم ربیع الاول
سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه [illegible] زمان تقویم [illegible] از قشلاق شاهی بعزم جته سوار
گشت بیت: شاه [illegible] تا فزاید دین و دولت را فلاح · ثابت الاقبال منصور اللوا مستقیم
الامر و مامول النجاح · دولت [illegible] نصرت [illegible] با لشکری که گوی از
حمل آن بستوه آمد [illegible] زمین از ثقل آن [illegible] از برای [illegible] اختیار فرمود

و تصور ایشان آن بود که چون دشمن پشت داده روی بگریز نهاد و بیرون از حیله خود را باز
در طلب هلاک ...

تا سپاه با شکست رسید و میمنه و میسره ملحق گشتند و امرا و بهادران و بهادران و دلاوران از اطراف
و ممالک محروسه باردوی همایون پیوسته و میرزا الغ بیک بمقتضی وشاورهم فی الامر عمل نموده فرمان داد تا
امرا و ارکان دولت جمع آمدند و فرمود که درین امر مشورت کنید و آنچه وظیفه حزم و احتیاط است بجای
قیام نمایید ایشان گفتند رای پادشاه اصوب است هرچه اشارت نماید مقرون بصلاح و نجاح خواهد بود
میرزا الغ بیک فرمود که درین ایام استماع افتاد که جمعی انبوه که مقدم ایشان ابراهیم پسر توقتیمور ... است
از اقوام کرایت و اولجایتمور ... بیرون از قبیله سلدوز و ایرون تا دین کوچک با کوچ و بنه خود نزدیک یکی
طرف مقام ساخته اند باعتماد آنکه بعد از حضرت صاحبقران مغفور هیچ ملک قصد ملک ایشان نکرده و
هیچ خان سیل خانه ایشان نموده فارغ و ایمن و ساکن و مطمئن نشسته اند مصلحت چنان مینماید که جمعی از
بهادران و فوجی از نامداران بخبر بر سر ایشان تاختن برند ... کار حرب مبنی بر مکر و خدعه است امرا جمیعهم
این مکر را اصوب شمردند و بر امضای این رای اتفاق نمودند میرزا الغ بیک نعمان نواجی و بیری ملک و
شاه ولی بهادر و بوکه بهادر را با ده هزار سوار ... کار و شایسته کارزار بر سبیل ایلغار بجانب ایشان
فرستاد و وصیت فرمود که مطلقا آتش مکنید تا دشمن آگاه نشود و باید که چون نظر بایشان رسد ... تمام
تا ایشان تصور کنند که لشکر جمعی قلیل بوده اند که اتفاقی فرصت نموده اند و ... بجنگ آورده ... سبب در
مقام خود توقف کرده نگریزند تا داعیات مقصود برسید و امرا چون برق خاطف روی بدان ... آن جماعت نهادند
و میرزا الغ بیک با لشکر جهان از عقب روان شد امرا ... بحزم و احتیاط تمام مراحل طی نمودند و از احوال آن
تفتیش و تحقیق واجب و لازم میدانستند و چون چند منزل قطع کردند و استطلاع احوال ایشان جمعی ... را
کبری فرستادند و قراولان لشکر منصور که پیش رفته بودند ناگاه بخانهای بعضی مخالفان رسیدند فی الحال
ساکنان بیوت را بگرفتند و بسبب اشتغال بغارت و تاراج غفلتی واقع شد یکی از اهل آن خانها فرار نموده ...
ابراهیم توقتیمور را از رسیدن سپاه آگاهی داد فی الحال با الجای تیمور و ایرن از خوف ... جان و عیال و اطفال
خود را با تعداد اموال که میسر شد برگرفته روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود را در قزل سوی ...
گذاشتند امرا چون روز شنبه یازدهم ربیع اول ... رسیدند دست یاسر بغارت عام برآوردند و غنایم بسیار از
اغنام و سوایم و دواب و انعام و سایر اجناس فوق الحد و القیاس در تحت تصرف آوردند و فرمان جهان مطاع
... موضع اشیره را مقام محمود دانستند و بقصد اعادت گشتند و ... خلاص ساخت ... خویش را
در مهلکه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا استمداد نمودند و ابراهیم توقتیمور را از ... و ...
... جهانشاه پسر قرا یوسف اعتصام نمود و در موضع ... سپاه جهانشاه چون ... مشاهده کرد
خواست که او نیز فرار نماید اما ابراهیم و اتباع او تضرع بسیار اظهار کرده گفتند که این جمع که مال از ایشان ستاندند
شاه ولی بود و با جمیع خود اگر چنانچه در عقب او برویم و بر وی شبیخون زنیم و اموال خود باز ستانیم ...

خود را از دل اسیر خلاص کنیم موجب نیکنامی ما باشد و برین کنکاش جهانشاه و ... وقوم امرا عزم کردند
همه را در ... سرگردان ساختند و باتفاق یکدیگر غافل از سوء عاقبت در عقب امرا کام حرص گشاده و دندان
طمع تیز کرده و با جان خود در مقام ستیز آمده تعجیل نموده روان شدند و امرا بازگشته بانسو رسیدند که ناگاه
سپاه دشمن ظاهر گشت همه مستعد جنگ و مستغرق حرب و قتال شدند و ... ایرون جای داشت و در برابر
ابراهیم و اولجایتمور در قلب جهانشاه قرار گرفته بود از این جانب میمنه و میسره آراسته صفها راست کردند و فوج
فوج چون دریا در موج آمدند ... همه گردن کشان ... همه تیغ زنان تیغ گذار همه ... جنگ ...
... اعدا حمله حمله آوردند و بر لشکر منصور تیرباران کردند و ایشان ... دشمنان ... کرده
دست تیغ و شمشیر و خنجر و نیزه بردند و بزخم شمشیر آبدار دمار از آن خاکساران برآوردند و با آتش سنان
شرربار باد نخوت از دماغ مخالفان بیرون بردند و جمعی کثیر را در آن معرکه بر خاک هلاک انداختند
ابراهیم توقتیمور را از صف با دو پسر و یک برادر زاده ... برادر ... بهلاک نهادند و اولجایتمور را
با دو پسر و یک برادر بقتل آوردند امرا چون از کار حرب باز پرداختند از سرهای اهل
طغیان و عدوان منارها ساختند و سر ابراهیم را مصحوب شیخ درویش بخشی بدرگاه کیوان
رفعت فرستادند و برحسب فرمان عزیمت اشیره نمودند و این واقعه در روز دوشنبه سیزدهم
ربیع الآخر دست داد ذکر وصول موکب ... بجهت ... ابراهیم و ترتیب ... لشکرها بقلب
میمنه و میسره چون بوصول رایت نصرت شعار جناب الغ بیکی بمقتضی لکل مکان دولت ...
اشیره مزین گشت امرای نامدار بفتح و تایید قرین و نصرت و ظفر قرین ... نمودند
میرزا الغ بیک ایشان را بحسن و آفرین معزز فرمود و بنوازش و عاطفت هر یک را سرفراز ساخت
سران سپاه بشکر الطاف جناب سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان اعتذار بگشادند و آفرین کردند
که اینها همه از دولت روزافزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب همایون است و بعد از این رای زدن
شهریار ظفر قرین بران قرار گرفت که چون لشکر بولایت دشمن درآید باید که طریق حزم و احتیاط
مسلوک دارد مبادا که دشمن کمین آورد ... اسب کین زیر زین آورد بغفلت بیرون آید و
از کمین سر شر پر فضول و دلش پر ز کین ... جمیع ... و ترتیب سپاه ...
واقع شد و میمنه و میسره و قلب و جناح و هراول و ... دست راست و دست چپ ...
... آرایش یافت و از جمله سرداران مرد و دلیران نبرد ... بوده بودند هر یک
بمقام و محلی منسوب شدند از سلطان خواجه ترخان بود و توکل بیک قوچین و ابوبکر بهادر و شادی
و سلطان ملک پسر تیمور ملک و محمد ... و انوش اغلان و علی بیک ترخان و محمد ... و توکل
و شیخ بایزید و ساد بوغا و داود و ایلچی بوغا و ایدکو پسر ... خواجه ... و اویس قوچی و ابراهیم

وبیرایدکو تیمور و خواجه یوسف جبر امیر الیاس عادل بیک و سلطان اویس برلاس و شیخ ابو سعید
و فرمانشاه و محمد برلاس و محمد اتلمش و ابابکر و قوتلک و سلطان احمد بن تیمور تاش و دیگر بهادران
و سرداران همه کمانکش و رزم آزمای و تیر انداز جه مبارز و آهن لباس و جوشن در بر
فکندن ایشان آدش یکی نیزه زدن بر مثال رستم زند و چون تعبیه لشکر انتظام یافت و جای
هر کس در موضعی مقرر شد فوج فوج از محل خود در جنبش آمدند و چون موکب همایون با فسوس رسید
امرا معول ناصد و پنجاه مرد بر حسب فرمان بر زبان کبری ادیش رفتند و شخصی از مردم
آنولایت گرفته باردوی همایون رسانیدند تحقیق تقریر کرد که جهانشاه در النغ کستین نشسته است
و میرزا الغ بیک با امرا مشورت فرمود که لشکر بکدام صوب صوابست که روی آورد سپاه بجهت قوم ایشان
موجه است که توجه نماید بعضی امرا چنان مصلحت دیدند که بجانب النوکول بسر صدر اسلام و ملک
اسلام روند و برخی گفتند که چون بسر محمد اغلان علم بی باکی افراخته دم از طغیان و عصیان میزند
اگر ما لشکر متوجه النوکول شویم او فرار نماید و سعی و طلب حرکت و نصب فاید مرتب نشود و بهم او از اهم
و اولی است عاقبت برای رای مجموع اتفاق نمودند و فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و خواجه یوسف
الیاس خواجه با پنجاه هزار سوار بسر جهانشاه دویدند و موکب همایون سا ... حامی او بر فرخ گردید و متوجه شود
و راه ... از آن مرحله لشکر با محصور غیر مقدور بسمود و از آب جیحون عبور نمود و ... از کسی توجه نمود

ذکر فرار نمودن امیر جهانشاه از استماع توجه امرا و سپاه و پیوستن ارسلان خواجه ترخان باردوی همایون شان

حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان با امرا متوجه امیر جهانشاه شوند
و بحث او را به انقیاد و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر رغبه وجود در ربقه اطاعت آورد
و طوق طوع و حلقه اخلاص زیب و زین گوش و گردن کرده اند و قبول تقبیل درگاه عالم پناه که موضع دولت
و اقبال است نماید شرایط اعزاز و احترام او بجای آرند و تعرض باهل و الوس او نرسانند و اگر عیاذا
بالله و بوعناد و تمرد اصرار نماید جمیع امرا متفق گردانند و لشکر را تحت دهند که اتباع او هر کرا بیابند
قتل رسانند و زن و فرزند او را اسیر سازند و اموال آن جماعت در معرض نهب و تاراج آورند ارسلان خواجه
ترخان و دیگر امرا از آن موضع افسو بدان سو روان شدند و چون از توجه سپاه آگاهی یافت مصلحت در توقف
ندید ... عنان کوچ بر تافت و ارسلان خواجه اندیشید که اگر در عقب او روان شود ... و آسانی
رجوع بدرگاه سلطانی دست ندهد و حزم و احتیاط را کار بسته مراجعت نمود و در اثنای راه شنید که
قومی از ایل ... اذدابان گذشته اند بدانجهه آن که با آتش روند سپاه آگاهی یافته اند سران ... خانه
کرد بناه جات وحصانت اطراف موسوم است بناه خود ساخته اند ... تحصن نموده ارسلان خواجه ترخان
و امرا متوجه آن جانب گشتند و بعضی از مخالفان را کشتند و فرقه اسیر کردند و هر چه داشتند از اموال

وجهاء در تحت تصرف آورده اند و چون ترخان مذکور از آن کار بپرداخت مظفر و منصور رجوع نموده بدرگاه جهان
پناه شتافت و جهرآب تکلیف آن جمع بشرف بساطبوس مشرف گشت و از جمله اسیران تاخر خواجه اغلان را
فرمان شد که او را با اعزاز و اکرام بدار السلطنت سمرقند برند و میرزا الغ بیک از آن منزل با بنزیب اغلان و جیل او
چون اندک اندیشی باشند جمعی در کنارهای راه مقیم اند و در تشویش و گریزند و مراد قوچین بالشکر یک
منزل در عقب باشند تا اگر اندیشمن جه چین جماعت را مقدم پیش آید ایشان را با قوم فوت محاربه و مقاومت
باشد مدد مراد قوچین زود برسد و فرمود که در راه از جوانب آگاه باشند و در سکون و آرام التزام کنند و چون
ایشان روان شدند میرزا الغ بیک از آنجا کوچ کرد و چند منزل قطع فرموده بموضع یورت الغو رسیدند و در آنجا
قضیه کرد ترکان آنرا او کوبند بلند و اسفوار ساختند برای نشانه و از آنجا روان شد و چون تا اکنون فرصت
نزول واقع شد مراد قوچین و پاینده اغلان که بر زبان کبری دفتر بوده اند رسیدند و گفتند که موجب فرمان جهان
مطاع بندگان تا آلتش رفتند و دشمنان از استشعار توجه موکب گیتی ستان چند از صحرا و بیابان طی کرده بگریخته بودند
که هر چند سعی نمودند شخصی از ایشان نیافتند و هر چند معاودت مسالک پیمودند در آن دیار پیدا نشد
بیت کسی کو ترسان شود خواهد که در جنگ تو آسان باشدی ز بیم حسامت ره طاردی کند در کام نهنگ پنهان
باشدی و چون فرمان قضا جریان نفاذ یافته بود که بندگان آلتش جنگ رفتند از آنجا قدم فراتر نتوانستند نهاد
بیت اگر عقل داری و فرهنگ و داد مکن بر خلاف شهنشاه کار که چون بیک آمد خبر آورده صواب و کرید بوجادوی دیو نهاب
جوجوه شید بهر سر انداز جهان بکردون بر آید جو دیو جگاه خورشید آسمان سلطنت بر قرار آرایش باکار قدیم ایام
خانه جنبر آرد که مسعود ایشان بود مرکز رایت بشر شعاد و چون کاه اعلام از همه کردار خویش کرده اند و در اثنای این
اوقات بگاه از قراولان خبر رسید که بر بالای کشوه سیاهی سپاه دشمن پدید آمد میرزا الغ بیک فی الحال بنفس مبارک
خود با خواص چنان روی بایشان آورد و آن جماعت بر فور پریشان گشتند فوجی از بهادران در تعاقب مخالفان سعی
نمودند که بایشان نرسیدند و موکب همایون از آلتش کوچ کرده و مسافت پیموده چون در موضع قوش بلاق نزول
نمود شیخ در ویش کوکلتاش از پیش امیر جهانشاه در رسید و عرضداشتی بر بیان الوس مغولستان و همو مکان انصاف داشت
که سخن جز همکس نداده و هیچ پادشاه را کردن انقیاد نهاده آمده و سخنان امیر مشار الیه را عرض رسانید مضمون
انکه موالی مرید و مهدی بعید لست که در میان قوم جنبر تعرکار اسکندریم و هم همه روزه در رتق و فتق امور ایشان
صرف میکنیم از سعادت حال تا اکنون استطاعت حد رعبه کار آن جماعت مشغول نکردم و از انوار رسکان بر توی خورشید اصابت
همعکس نوید که گفته اند مع بر نوبتکان نکیر وهر که بنیادش بد است هر چند اسقوم را ... کردم واز
حضرت تحذیر نمودم مفید نیفتاد و حالا بندر عجز درگاه عالم پناه التجا و ملاذی می شناسد و میخواهد که بر دی
باستان دولت آشیان که کعبه آمال و امانی و قبله اقبال و کامرانی است آورد و خود را از ذل و ادکام ادبار
این منت جاهل حامی و جه میرزا الغ بیک بیغام امیر جهانشاه را اصغا نموده ... که آن کلمات از سر احلاص

وآن حکایت از محض اختصاص بلا جرم فرستاده را بنواخت و امیر خداداد در اوایل قضیه محمد بن یحیی
فراوان از ذاتی داشت و از آنجا کوچ کرده در دریابادی نزول فرمود حسین ملک قوچین را که امیر درونت
نموده بود در سفارة با حضرت مصحوب شیخ درویش کوکلتاش در اردوی همایون بود در پایه سریر
اعلی تقریر کرد که جهانشاه در اینبیق کول است و عزیمت آن دارد که بقصد اسلام و ملک اسلام لحق
کرده و میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود فرمود که سلطان اویس برلاس با سه هزار سوار بجانب اینبیق
کول و دره سنکین تاش که سرحد یورت جهانشاه است نکاه دارد شنوایند که بقصد اسلام و ملک اسلام
بیوندد و سلطان اویس بموجب درهما موضع توقف نمود تا هرچه فرمایند عمل نماید میرزا الغ بیک چون
حسین ملک قوچین را پیش امیر خداداد فرستاده بود که از آب خاردون عبور فرموده و بر عزم اوکه از این
کذشت که شاید که امیر خداداد از بعضی مردم بدآموز باعتقاد عمل کند و از خاده اسپیناس میل بجانب
استیحاش نماید بنابرین ابوبکر را که از تربیت یافتکان دولت بود فرمود که با هزار سوار نزدیک ایل امیر
خداداد بنشینند تا اگر او در توجه تعلل ورزد و بوعده وفا نکند تحذیر ... و فرمان ابوبکر بر حسب
فرموده بدانجا شتافت و موکب همایون برا و باش بر سیاق در حرکت آمده سوی کوکب ... نزول فرمود
ذکر آمدن امیر خداداد حسینی ... دولت دست داد چون رایت نصرت آیات در آن منزل قرار کرفت خبر رسانیدند
که امیر خداداد با سلطان ملازم دولت و راه بوی بخت بلند متوجه درکاه ولایت است میرزا الغ بیک
چون از استماع این خبر مستبشر کشت و جهة حرمت نسب و رعایت محل نزول مقتضی انزلوا الناس علی منازلهم
استقبال فرمود امرا و بزرکان و خواص و سپاه و ملازمان درکاه چون نجوم کواکب که در خطاه از
حد و حصر فزون در رکاب همایون روان کردیدند امیر خداداد چون از دور نظرش بر جمال طلعت
شهنشهی افتاد بقصد زمین بوس جدا از آمد جناب شهریاری مودة او را بتعظیم و ترحیب تلقی نمود
و خدمتش جهرا بیادکاه کردون اشتباه برده بصنوف عاطفت و فنون مرحمت مشرف ساخت و تحفها
که لایق بود و خلعتهای فاخر معزز و موقر کردانید امیر خداداد در ایام شیب حلاوة در کار دشنام ساعی
نموده و زبان بتشکر کشاده بعد از احسان و تحسین ثنا کرد در این اثنا شخصی خبر آورد که صدر اسلام
و ملک اسلام در کنار اق قیاس نشسته اند اما عزیمت آن دارند که پیش شیر محمد اغلان روند فرمان
نافذ شد که محمد برلاس و اسکندر هندو بوغا و شیخ ابوسعید و تولک و توران و داود بسر ایلچی بوغا و
شیخ ابوسعید و تولک و توران و داود بسر بوغا با بیست هزار سوار متوجه ایشان شوند و سلطان
اویس برلاس که لشکر برده بود و در سنگ تاش بمحافظت مشغول بامرای مذکور ملحق کردد و همه
باتفاق یکدیکر باستیصال صدر و ملک در حرکت آیند امرا بموجب فرمان شدند چون بمنزل ... رسیدند
کر بخته دیکر آمد و بعرض رسانید که صدر و ملک بعزم اردوی شیر محمد اغلان از آب بکذشتند حکم قضا

مضا انفاذ یافت که چون ایشان برجای خود قرار کرفتند رفتن از عقب آن جماعت مفید نیست باید که امرا در حرکت
مسارعت نمایند و از رایات همایون یکمنزل پیش باشند هم برین جمله قرار یافت در این وقت امیر خداداد معروض داشت
که قوم این ضعیف قومی بی قوت اند در زمستان باینسان بغایت شاق که بزد اسپان لاغر والوس بحال و ... اکر
رخصت شود که شتابی و اهستکی متوجه سمرقند رسانند بر موجب فرموده عمل نموده آمد و جناب شهریاری بیست هزار
سوار از بهادران زبان کیری فرستاد و شیخ درویش کوکلتاش را که از جمله خواص امیر خداداد بود دلیل ایشان
کردانید و دلیران سپاه روی در راه بیابان نهادند و در راه جمعی که از مخالفان که بخته عزم اردوی همایون داشتند
دیدند و ایشان را کرفتند و در منزل الجبق بدرکاه آوردند و چنین تقریر کردند که قوم و ملک در اق قیاس نشسته بودند
چون خبر توجه لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان کشتند و وجوه و اعیان که بخته در شعاب و
جبال شامخ تحصن نمودند و ملک را با ... جمعی را دیدیم که کفتند که شیر محمد اغلان از آنجا در کمین ... نشسته
آمد و لشکرهای اطراف و نواحی ولایت خود را جمع آورده و کوچ و کله و رمه و احمال و اثقال از آب بکذرانیده
و خود جریده خاص از برای جنگ و پیکار ایستاده اند میرزا الغ بیک چون این خبر استماع نمود بیاسا چینی
سپاه ظفر پناه مشغول کشت و فرمان نافذ شد که امرا یک منزل در پیش اند توقف نمایند تا رایات ظفر آیات
بایشان رسد و موکب همایون در حرکت آمد و در بیابان الجبق شاه و سپاه که در مقدمه بودند بهم پیوستند
و هم در این منزل حکم شد که شب هر یک نفر در پنج محل آتش افروزد این آتش بر بیان معمول از ... و چون ...
لباس ظلام پوشید روی زمین از کثرت آتشهای آسمانی درخشان کشت و دیکر روز از آن منزل کوچ کرده در منزل ...
حکان نزول فرمود و جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و سلطانشاه و عبدالله خازن با پانصد کس در پشت
برکوهی که آنرا پای باغ کویند بر آیند و نکاه کنند که درکجا ... که منزلکاه ... بود کجا آتش افروخته اند ایشان
برحسب فرموده بپای باغ رفتند و چون روز شد اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در کنار آب ... نزول آمد
و جماعتی که بر پای باغ رفته بودند آمدند و عرضه داشتند که شب بالای کوه رفتیم و چندانکه نظر کاشتیم در هیچ
جانب هیچ آتش ندیدیم اما از جانب جبال آتش بسیار پدید کردید ... در معسکر ... و در اثنا
این ... خبر رسید که سپاهی سپاه مخالف پدید چون این خبر استماع افتاد لشکریان جهة حزم و احتیاط
خندق عریض عمیق در کرد معسکر کندند و پیرامن آن ... و عراده ... استوار ساختند و در آخر روز
لشکر جنه ... و آراسته فوج فوج رسیدند [illegible] تا نماز شام ... کرده ... بکوه رفت ... جنک
میان مخالفان از مقابله و راستی سپاه منصور بجانب دست روی آوردند و از پیش لشکر کذشته در ...
نشسته او بکا نوبت بکوه باز نهادند و چون ... کسوت ظلام و لباس ... در افکند سپاه منصور ...
حراست و رسم مراقبت مرعی داشتند ذکر محاربه میرزا الغ بیک کورکان با پادشاه [illegible] شیر محمد اغلان
روز دیکر که شهسوار کردون خرام بعزم استیصال سپاه ظلام در میدان آسمان تاخت میرزا الغ بیک آهنک جنک ساز داد

وازبالای کوه سپاه جته کروه کروه پدید آمد و دست چپ و دست راست بدلیران معرکه دغا و مبارزان هیجا
آراسته در قول شیر محمد اغلان و یوسف اغلان و حاجی کابر بوتبا متعین شدند و بر دست راست پاینده برلاس
وابو بکر میراخور و قوش پیر بوبکان مقرر گشتند و صدر اسلام تمام دعیتی کرده در معرکه حاضر گشت و میرزا الغ بیگ
چون دید که لشکر میل بجانب جسرم کردند فرمان داد تا قتیل جسرم چون مقابل جسر بود داخل خندق برجای خود
آرام گیرد و مردم قول باهراول در پس خندق باشند و قوشونها که بر دست راست معین کرده شده بود از
آنجمله نوزده قوشون بعهده محمود الملش و پانزده قوشون بعهده لقمان تواچی و نه قوشون دیگر در عهده
سلطان اویس برلاس و در میمنه قول در خلف خندق بایستند و محمود برلاس که در میسره بود دیگر
که در میمنه سلطان اویس باشد و قوشونها که بر دست چپ معین شده بودند از آنجمله نوزده قوشون بعهده
سلطان برخان و عادل بیک بود نوزده قوشون دیگر بعهده محمود ملک مجموع این قوشونها فرمان شد که
از خندق بگذرند و مقابل دست چپ جته بایستند پس ایلجاعت بدست راست لشکر منصور کرده بودند
تول پیشتر از دست راست بدست چپ کشیدند و بر پنجم شهر یادها البجفداد از سپاه و التقیه در موده میمنه
و میسره و قلب جناح لشکر با راست از صبحدم بعضا شاد در جهان آمد و از میان انجمن سپاه فوج فوج چون
دریا از مواد موج زدن آغاز کرد سپاه جته برفراز کوه و نشیب و رایات همایون در دشت و هامون بمخالفان
یاجوج کردار بقصد لشکر خود با سد سکندری رسیدند از بالای روی بر نشیب نهادند میرزا الغ بیگ بعد از عرض
واداوستاد از بادکا اسلاف کامکار نشان ظفر و نصرت مسلک نمود و فرمان داد که لشکر یکبار حمله کنند ایشان
سپرها در کشیدند و سنانها آبدار و شمشیرهای آتش بار در دست کرفتند و روی جلادت بدشمن
نهادند بهادران و دلیران جته که از پیل روی میکردانیدند چون صدمات سپاه منصور مشاهده
کردند فی الحال از کمال خوف و هراس متفرق و پراکنده کشتند و چون روباه که از حمله غضنفر بر سر
و مفر جویند روی بگریز نهادند عساکر منصور تیغ شجاعت آخته در عقب ایشان تاختند و بسیاری
از آن سواران را از پشت زین بر زمین مذلت و بوار انداختند و طایفه را بذل اسیر متلا ساختند
و اسیران را پیش پادشاه آوردند بموجب حکم معروض تیغ یاسا کشتند و میرزا الغ بیگ زبان بخجسته بیان
شکر و ثنای جهان آفرین گشاده امرا و ارکان دولت و بهادران را نوازش فرموده و بر دست و
بازوی ایشان آفرین خوانده فرمود که اگر دشمن شکستی فاحش یافت اما و برینسان از سر دار آن جمع
از معرکه بیرون رفته اند باید دیگر باره بتعاد بدماغ راه داده دست تعرض بحواشی ممالک محروسه دراز کنند
و فساد و فتنه آغاز نهند لاجرم مصلحت چنانست که روی باستیصال ایشان نهیم و رمه و گله و احمال
و اثقال و جهات و اموال آن جماعت را که ایشان آب نکرگذ پسند اند در تحت تصرف آوریم مجموع امرا این
رای را مستحسن داشته بر عزیمت جازم شدند میرزا الغ بیک سکندر هند و بوغا اسمعیل ابوالقریف

بقوشی

بقوشی فرستادند و بنفس همایون در عقب سپاه جته بر سبیل ایلغار روان شدند و موکب
همایون در عقب سپاه جته بر سبیل کوه و هامون نموده موضع کونکاس مخیم لشکر ساخت ارسلان
خواجه برخان و ابو اللیث و ابراهیم پسرانکو تیمور خان باینده تعقبی الوس جته را غارت و تاراج کردند
و سپاه فیروزی نشان قبایل جته را که در حوالی کونکاس بناه بقلعه و کوهها ی شامخ برده بودند کشتند
و کشته و غارت کرده و دراندیاد که بانکدا شدند و چون نواحی کونکاس از ارخاس و انجاس مخالفان
پاک کردند میرزا الغ بیگ عنان عزیمت بجانب قرشی که مقر و اردوگاه کوچ و اوزق بود در حرکت
آورده از فضل اقبال شاکر و از مساعدت مراضی و بعد از چند روز بدان مکان دلفروز فیه باد کاه
با فتح مهر و ماه رسانید در این مکان اشاخص رسید که جهانشاه پسر فخرالدین و محمد بیک حمید از مضیق
ایسیق کول که از بیم سپاه ظفر مآل بدانجا پناه برده بودند خود را خلاص داده براه سنک تاش بیرون رفته اند
و در آن طریق بخصر شیخ پیر الملش واعرف امر چند او اد با زخورده و بعد از محاربه غالب شده اعرف امیر
شاد البد غارت کرده از میرزا الغ بیگ چون از کیفیت حال وقوف یافت فی الحال فرمود تا ارسلان خواجه
برخان و سکندر هند و بوغا شاه با ولی با طایفه اند که امرا متوجه مخالفان شوند و ایشان برحسب
فرمان از عقب جهانشاه روان شدند و بعد از رفتن امرا یک کس که از جته آمد و تقریر کرد که جهانشاه
و اتباع او بران بودند که بطرف ایش روان شوند و چون شنیدند که پادشاه مظفر و منصور مراجعت
فرموده مخالف و هراسان باز کشتند و باز بجانب ایسیق کول رفتند و میرزا الغ بیگ در عقب کس پیش
امرا فرستاد و پیغام داد که حال چنین است باید که امرا در دو فرقه شوند و سرهای راه بر ایشان بگیرند
و بنفس همایون متوجه دار السلطنت سمرقند شد و در اثنای راه شنیدند که قرشی که تختگاه جیجون خان
سه قطعه سنگ یشم بوده که چشم هیچکس جسمی مثل آن ندیده و گوش هیچ آفریده نشنیده چند نوبت
پادشاهان ختای به رسل و هدایا ارسال نموده و قبول کرده که از شاه نقیس جاوای چینی هرچه خواهند
و مبلغ صد هزار دینار کپکی برسبیل ارسال نمایند با حکام آن سرزمین از سر آن سنگها در گذرند
ایشان راضی نشده اند حضرت صاحبقران مغفور چون بدان ولایت استیلا یافت حکم فرمود که تو
و کالشکان بی توقف آن سه قطعه سنگ را بسمرقند نقل کنند و ایشان یک قطعه روان کرده دو
دیگر همچنان بر جای خود ست و آنجناب که نقاوه خاندان صاحبقران کامکار بود همت بر آن مصروف
داشت که آن دو سنگ دیگر به سمرقند برند کالشکان و بلدرمان عراقها ساختند و فواصل را با آن
دو صبن کردند و سنگها در عراقها نهادند و بقوت اسپان و گاوان آنها را بر روی زمین ..
در آمده فرمان شد که هر دو هزار امیر تومان با مردم خود پیوسته همراه سنگها باشند و در مضایق اعانت
نمایند و نقابان و سنگ بران مقرر کنند که هر جا که دو تها و علطها بسبب ناهمواری راه دشوار گردد

آنها هموار ساختند و چون خاطر خطیر شهریار جهان‌گیر از این معنی فراغت یافت با لشکر بیکران در جنبش آمد و طول و عرض
میدان به رواج اقدام حرکت می‌نمود و چون شاه از منزل به منزل حرکت می‌فرمود اما او را حال امیر شد که وجب امیر جهان
مطاع لشکر دو فرقه شده بودند تا سرها را برابر جهانشاه میرزا [illegible] که سرحان بود که ارسلان خواجه و بعضی
امرا به او تقویم روان گشتند و محمد بن کلاس و اسکندر هندو و بوغا و شاه ولی و دیگران به راه کبی و داد در حرکت آمدند
و ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیک از راه به مقابل مخالف رفته‌اند لاجرم بر عقب ایشان روان گردید
و محمد کلاس و اسکندر و شاه ولی از حال جهانشاه خبری نداشتند و به فراغ بال میرفتند و از دشمن حسابی بر نمیگرفتند
جهانشاه و قوم او چون از توجه لشکر خبر یافتند ناگاه به محمد کلاس و اسکندر میل کردند و ایشان از مرغزار [illegible] در
حرکت مسارعت می‌نمودند و راه فرا پیش گرفتند و همچنان در کمال اهمال و اغفال بی تعبیه میمنه و میسره و ترتیب
بیال می‌شتافتند ناگاه سپاه جته افزون از حد و قیاس در رسیدند و اکثر لشکر متفرق گشته امرا با فوجی
قلیل در برابر آمدند از حملهٔ [illegible] و شمشیر [illegible] مخالفان در برابر امرا ایستاده
و باقی سپاه از عقب گریختگان رفتند و ارسلان خواجه ترخان از بعضی [illegible] خبردار شده چون بر [illegible] در حرکت
آمدند و از آب به مقابل مخالف رفتند و ارسلان خواجه ترخان از این صورت خبردار شد چون بر [illegible] در حرکت
آمدند روی به جلادت و مبارزت نهادند و اعدا چون سیاهی سپاه نصرت پناه از دور دیدند پای هزیمت در رکاب
آوردند و عنان به راه انهزام منعطف گردانیدند و هرج و مرج و فریق علی الاتفاق بیکدیگر منتشر و شادمان گشتند و محمد
کلاس و اسکندر به خلاص از آن ورطه و نجات از آن معرکه زبان به حمد ملک [illegible] و قول الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن بگشادند و با ارسلان خواجه ترخان در مدح و تحسین و ثنای آفرین نثار کردند و هر دو گروه باتفاق
از پی جهانشاه و سپاه جته در سر آمدند و ایشان بلطایف حیل [illegible] جبل بردند و [illegible]
بر واز میکرد از کمر کوه [illegible] صعب المسالک داشت و چندان لشکر بداشت که [illegible] تواند کرد
تا [illegible] امرا در پایان کوه توقف نموده کیفیت واقعه معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلی داشتند میرزا الغ‌بیگ
که در قلعه ایسیق کول که حضرت صاحبقران بنا کرده بود مقام داشت لقمان تواچی و ابو اللیث و [illegible] و
اطلس [illegible] و ابو بکر [illegible] و هزار سوار [illegible] بمدد ایشان فرستاد و تا رسیدن این جماعت سپاه جته عنان [illegible]
منعطف ساخته بودند و هزیمت غنیمت دانسته و سپاه منصور [illegible] هر چند در عقب مخالفان شتافتند
از ایشان خبر و نشان نیافتند و چون از وصول آن جماعت یاس تمام حاصل شد بالضرورة مراجعت نمودند و
منازل پیموده به موکب همایون پیوستند و محمد کلاس و اسکندر هندو و بوغا و شاه ولی [illegible] اهل
غفلتی که در آن یورش [illegible] نموده بودند در مقام خطاب و عتاب آمدند و مزاج میرزا الغ‌بیگ متغیر شده چند نوبت
با ایشان زبان سرزنش در آن مقام [illegible] داد و عاقبت امیر خداداد شفیع شده پادشاه از سر جرایم ایشان در گذشت
و در آن راه صید و شکار میل نموده فضای صحرا و دامن جبال از [illegible] و وحوش خالی ساختند و چون قطع

منازل

منازل
طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک سمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و سادات و قضاة و مشایخ
علما و موالی و حکام و داروغگان باستقبال مبادرت نموده شرف دستبوس حاصل کردند و [illegible] دو
و شهریاری و نوباوهٔ گلبن [illegible] جهانداری شاهزادهٔ عالیشان میرزا عبد الرحمن [illegible] را بلطف
نامحدود [illegible] و جناب سلطانی [illegible] آغوش عطوفت گرفته [illegible] و در دهم ماه شعبان [illegible]
بیمن مستعان در باغ جنان نزول فرمود و خلایق در ظل امن و امان آسوده گشتند [illegible]
و نزاهت [illegible] اعاظم و اشراف اطراف و اکناف با هدایا و تحف روی به درگاه عالم پناه آوردند و چون [illegible]
سلطانی اسباب عیش و شادمانی در دست فراهم داد موجبات [illegible] و مقتضیات [illegible] جناب
شهریاری ترتیب و تزیین بزم عشرت اشاره فرمود نواب کامکار [illegible] در کمال [illegible] متصدی
[illegible] ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف [illegible] قاصر و معترف است و چون
دوری چند [illegible] میرزا الغ‌بیگ گورکان [illegible] و احوال مملکت [illegible] و وضیع و
علی اختلاف مراتبهم بلطف بیکران و احسان بی‌پایان [illegible] نواخت **ذکر توجه لشکرهای امرا به صوب سغناق
و محاربه میرزا الغ‌بیگ گورکان با شاهزاده براق** سابقاً [illegible] که براق اغلان بحضرت میرزا الغ‌بیگ آمده
و التماس [illegible] نموده بجانب ولایت اوزبک فرستاد و او در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه بر اردوی
پادشاهی اوزبک استعلا یافته بر [illegible] مستولی شد و چون حال براق اغلان انتظام یافت پای جسارت از حد
خویش بیرون نهاده به حدود سغناق آمد و پیش میرزا الغ‌بیگ کسی فرستاد که [illegible] تخت اروس خان
خویش ضبط کردم [illegible] امیدوارم که عنایت پادشاهانه شامل حال این کمینه شود و چون براق [illegible]
ولایت سغناق در آمده بود و بمسامع علیه پیوسته که او میگوید که سغناق [illegible] اروس خان عمارت کرده
[illegible] ایلچی براق جوابی به صواب نشنید و در این زمان ارسلان
خواجه ترخان که حاکم آن حدود بود از براق اغلان شکایت کرده عرضه داشت که نوکران او [illegible] بی ادبی بسیار
میکنند و در تخریب ولایت [illegible] سعی مینمایند و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا الغ‌بیگ عزم سغناق جزم
جزم فرموده و لشکری عظیم ترتیب داد عرضه داشتی بخراسان و کیفیت احوال در پایه سریر اعلی حضرت
خاقانی باز نمود و آنحضرت امرا از آن جنگ [illegible] منع فرمود اما میرزا محمد جوکی با لشکر
آراسته به سمرقند فرستاد تا هنگام احتیاج بمعاونت برادر بزرگ خود قیام نماید و چون میرزا الغ‌بیگ [illegible]
جنگ کرد متوجه ما وراء النهر [illegible] یکدیگر پیوستند و هیچکس را در خیال نمیگذشت که براق اغلان در
مقابل آن دو شاهزادهٔ عالیشان آید و میرزا الغ‌بیگ امرا حقیر شمرده و بی التفات پیش [illegible]
پای ثبات و وفا فشرده مستعد جنگ و جدال گشت و حسب اتفاق در آن معرکه [illegible]
و براق [illegible] که جریک و شاطران او بیکباره حمله آوردند و آتش حرب افروخته شد و [illegible]

لشکریان میرزا الغ بیک بکثرت خویش مغرور گشتند و از مخالفان چندان حساب بر نداشتند و ایشان در
آن جانب کرفتند روی بکارزار آوردند و چون اتفاق سپاه سمرقند بهم بر آمد لشکر اوزبک قصد قول
کردند قلب بهم منقلب گشت امرا چون دیدند که کار از قبضه اقتدار و حیز اختیار بیرون رفت عنان میرزا
الغ بیک را گرفته از معسکر بیرون بردند و پهلوان محمود داد خانی که از ملازمان حضرت خاقانی بود بر حسب حکم
خاقان سعید بهواخواهی میرزا محمد جوکی بدان صوب رفته بود مکرر در معرکه جنگ بجز که رسید و آثار جلادت
و شجاعت بظهور رسانید چون صعوبت حال مشاهده نمود شاهزاده مشار الیه را بسعی و اهتمام بسیار از آن
ورطه خونخوار بیرون برد و از شاهزادگان با لشکر گریخته و ارباب انهزام بتعجیل تمام متوجه سمرقند شدند
و آنچه داشتند نصیب دشمنان آمد و مملکت ما وراء النهر چنان آشفته شد که بعضی مردم گونه اندیشی
خواستند کرد دروازهای سمرقند بر گشتند و تدبیر قلعه داری پیش گرفتند و اکابر و اشراف آن دیار بدین
معنی راضی نشدند و گفتند العار والنار و لشکریان براق اعلان باطراف ولایة ما وراء النهر و
ترکستان دست ظلم و تعدی دراز کرده بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند و از غارت و نهب
فرو نگذاشتند و این خبر موحش چون بسمع علیه حضرت خاقانی پیوسته فرمان داد تا الوس پیرامون ترکستان
اشتغال نمایند و نهضت آنحضرت بدان موضع گفته آید ان شاء الله وحده العزیز ذکر بهادر منتهی میرزا داد
بکرا از محض تقدیر آمد بیکار که در دیار خراسان بسبب کمال الحکمة وحد الفساد در اواخر جمادی الآخر
امیر یوسف خواجه بن امیر شیخ علی بهادر برحسب فرمان با لشکری بجانب ری رفت امیر موسی که حاکم
در دار السلطنه هراة وفات یافت و حضرت خاقان سعید بر خدمات شایسته امیر موسی وکالت دار
السلطنه هراة وفات یافت و فرزندان و بازماندگان او را عنایت و نوازش فرمود و مراه و رسم امرا باولاد
تفویض نموده در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه میرزا ابو الوفا ازمین اعتماد التفات حضرت پادشاه
اسلام عمارت یافت و آن موضع منزلت را محل وجود شیخ الاسلام والمسلمین خواجه عبد الله انصاری
قدس الله سره طراوت و رونق تمام حاصل شد و در بهار حضرت خاقانی زمستان در دار السلطنه هراة
گذرانید چون موسم بهار رسید بر رسم جاری بود بر اسپینه عنان عزیمت بجانب ولایت بادغیس تحریک فرمود چون
بدانجا رسید خاطر اشرف از آن کار فراغت یافته بزیارت قدوه ارباب عرفان و مرجع سلوک امیر سلطان
ابو سعید ابو الخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نمود و عزم معاودت اختیار نموده بلکام بادغیس
در آمد و میرزا بایسنغر که بموسم صید و شکار و جانور پرانیدن بجانب سجستان رفته بود مراجعت کرده
زمستان در دار السلطنه هراة گذرانید و در موسم بهار بییلاق بادغیس متوجه شده در غرف دستبوس
حضرت اعلی خاقانی استسعاد یافت و آنحضرت عادت هرات شده منتصف رجب در باغ زاغان نزول اجلال
فرموده در سال مذکور غیاث الدین شاه ملک وفات یافت و این خبر بخراسان رسید حضرت خاقان

سعید برادر

تکلدی سعید تنگدل شده ملول و محزون گشت چه امیر مشار الیه در زمره خاندان سوابق خدمات ثابت کرده
بود و آنحضرت حکومت خوارزم را که سالها با امیر شاه ملک تعلق میداشت بفرزندان او امیر ابراهیم سلطان
عنایت فرمود و در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه کوکب حیات شاهزاده جهانبان میرزا بایسنغر
در لاست کامل با افق غروب و افول رسید و این خبر دهشت متواتر شد و حضرت خاقان سعید از استماع
واقعه فرزند ارجمند چنان ملول و متاثر و مشوش و پریشان خاطر گشت که زیاده بر آن امکان
نداشت و چون بیقین میدانست که چاره بجز تحمل و اصطبار نیست زبان بکلمه انا لله وانا الیه راجعون
گشاده ترویج روح او را ختمات کلام الله علام بجای آورده و آش و طعام بفقراء ایتام و محتاجان داد
و ایالت فتح و ... فرزند ارجمندش سلطان مسعود ارزانی داشت و در این سال شیخ الاسلام اعظم سند
طوایف الامم شیخ محیی الدین غزالی الطوسی که سلاطین در مجلس شریفش بر زانوی ادب می نشستند و بی
رخصت او در سخن خوض می پیوستند و چون چند نوبه زیارت کعبه مکرمه بجای آورده بود در بهر مانند
دریاچه دعوت حق را لبیک اجابت گفت وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی مبانی استحال است و
رمضان و از معظم وقایع این سال کارد خوردن حضرت خاقان سعید بود و بیان این سخن آنست که چون حضرت
خاقان در جمعه بیست و ششم ربیع الثانی بر رسم معهود و عادت مألوف بمسجد جامع هرات تشریف ساخت
و بعد از اداء نماز عزم بیرون آمدن کرد ناگاه شخصی نمد پوش احمد لر نام از مریدان مولانا فضل الله
استرابادی بطریق داد خواهان کاغذی در دست در اثناء راه پیش آمد حضرت اعلی خاقانی ایستاد بیکی
از ملازمان فرمود که سخن او را تحقیق کرده معروض رساند احمد لر مدبر بی اندیشه قدم پیش نهاد و کاردی
چون قطره آب بر شکم پادشاه نیکو نهاد نهاد و علی سلطان قوچین در این حال آنحضرت رخصت قتل
او کرده بتیغ بی دریغ او را هلاک کرد جاندار سایر یکجانان شمشیر در احمد نهاده پاره پاره اش ساختند و از
وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق بآسمان رسید و چون جراحت عنایت الهی حارس و نگهبان پادشاه
دادگر بود این زخم کارگر نیامد امرا امیر جلال الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه
پیش از آنحضرت بیرون آمده بودند و بر در مسجد سواره ایستاده این حادثه روی نمود و چون
دو این امیر جلال الدین فیروز شاه طلبیده امیر مشار الیه سواره بمسجد در آمد و از مشاهده
اینحال حیران ماند حضرت خاقان سعید خواست که در محفه نشیند امیر فیروزشاه گفت بر اسب سوار
باید شد و نقاره بنواخت فرو کوفتند و شهریار جهان از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد و طبیبان
و جراحان بعلاج و مرهم اشتغال نمودند و یکی از فضلا در تاریخ این واقعه گوید بیت

سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه بعد از اداء صلواة بوالعجب حالتی پدید آمد در خراسان و آن هرات
که روی بعد ... خاست نامه زخمی زدند ... مرزا بایسنغر و امرا تفحص حال احمد لر
مشغول گشته از قتل او پشیمان شده بودند و به جستجوها کلیدها یافتند و بحسب آن نزاید تفحص و تجسس بجای
آوردند و در خانه مقفل دیدند که قفل خانه بآن کلید باز می‌شد و اهل تحقیق می‌گفتند که شخصی درین حجره
درین خانه دردی میکرد و مردم بسیار پیش او می‌آمدند از جمله مولانا معروف خطاط بغدادی با او
اختلاط تمام میکرد و این مولانا معروف از جملهٔ افاضل دوران بود و شعر نیکو گفتی در جواب خواجه سلمان
گوید بیت ز نوک چشم تو هر بن مژه کامد راست درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست و در
خط و شعر و فضایل دیگر مشهور بود و او در سنهٔ ... از سلطان احمد جلایر روی گردانیده پیش میرزا
اسکندر بن میرزا عمر شیخ بهادر آمد و یکی از منشیان کتابخانه پادشاه شد و میرزا اسکندر فرموده بود
که مولانا باید که هر روز پانصد بیت بنویسد و آن برحسب فرمان عمل می‌نمود و بعد از چند گاه در روز هیچ
پادشاه این معنی شنیده سبب تعطیل از وی استفسار نمود مولانا گفت میخواهم که دیگر روز هزار و پانصد
بیت بنویسم و کتابت سه روز کنم میرزا اسکندر فرمان داد تا اسباب آن و بارگاه براوراشتند و تنگ و کرسی
نزدیک مولانا بنشاندند و مولانا نوشتن آغاز کرده تا غایت دیگر هزار و پانصد و بیست بیت نوشت و پادشاه استحسان
فرموده مصحوب نوازش و انعام او را مخصوص گردانید و در آن وقت که حضرت خاقان سعید بعراق و
فتح اصفهان متوجه شد آنحضرت مولانا را بهرات آورد و فرموده در کتابخانه خاص بکتابت مشغول باشد
و آن فاضل متکبر و متهور بود و سخن ... بود بتدریج ... عذر ... میرزا بایسنغر
مولوی نیست ... بنوشت و خود نیز داد چنانچه گویند که میرزا بایسنغر کاغذ خوب پیش مولانا فرستاد
و التماس نمود که کتاب شیخ نظامی نویسد و مولانا زیاده از یک سال کاغذ نگاه داشته نانوشته او را
باز داد و میرزا بایسنغر این حرکت رنجید و اتفاق آنکه جای آن داشت که هرکه ... مروی باشد
با اهل الحاد این حرکت نکند القصه در آن اوان مولانا معروف را متهم ساختند و گرفتند و او را با طمع
از جمعی که پیش او متردد بودند در آنها اخذ کردند و مولانا را احمد لر پای دار آوردند آخر الامر خون او را
در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردانیدند و خواجه عضد الدین دختر زادهٔ مولانا فضل الله استرابادی
با جمعی دیگر که متهم بودند در آن امر گرفته بقتل آوردند و جسمهای ایشان را سوخته بباد دادند و در افواه
و السنه افتاد که احمد لر کاهی بشکرمان اصحاب بود و صحبت میداشته و چون میرزا بایسنغر از ... اعظم

عجب کم

کفتا
بجنبی مکرم کد ... در خاطر داشت آنجناب در موافقت با احمد لر مطعون کردانیدند شاهزاده باین
نکرده در باب اخراج و جلاء آنجناب را سعی نمود تا حکم فرمود که جناب سیادت پناهی از خراسان متوجه
سمرقند شود و در وقت شنیدن جرجانی ... بزرگوار غزلی ... از شکایت انشا کرد که مطلعش این بیت
بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم پران کند بالای چتر آسمان مقطع این که
قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بطوطی ده کن مردار پیش کرکسان و هنگام رکوع عزم ماوراء النهر
فرمود که عنانم چرا افتاده است خسبت از خر ما دارا کرین درگاه میراند دایم در بر ما دارا و امیر سید قاسم
چون سمرقند رسید و میرزا الغ بیک بی تکلفیهای آنجناب مشاهده فرمود نهایت عزت و معتقد شده در
اعزاز و احترام جناب همان غرض مبالغه می‌نمود ذکر توجه رایات نصرت نشان بجانب آذربایجان
و دفع اسکندر ... در اوایل محرم سنهٔ اثنین و ثلاثین و ثمانمائه عرض اسماع اعلی رسید
که اسکندر ترکمان بار دیگر رایت عصیان بر افراشته و با لشکر گران عبور و عراق در آمده و سلطانیه
در تحت تصرف در آورده و بر امرا الیاس خواجه که حاکم آنجا و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان بود گرفته
بنابرین حضرت خاقان ظفرقرین با حشاد لشکرهای ممالک ایران زمین فرمان داد و در ایلغار زمانی و
در جنبش آمدند که فوت محاسبه وهم از تعداد آن عاجز و قاصر ماند و عنان السلطنت و الدولة با بایسنغر
و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بموجب فرمان در مقدمه روانه شدند و آنحضرت روز
یکشنبه پنجم رجب بطالعی که سعود از اقتباس سعادت می‌نمود از دار السلطنه هرات نهضت فرموده
و منازل و مراحل پیموده شهر جام رسید و بزیارت مشایخ آنجا رفته از ارواح مقدس ایشان استمداد
و گوشه نشینان مواضع مذکور از مواید جود و احسان خسروانه بهره‌ور و منتفع ساخت با نواع صلات
و صدقات خاطرها شکسته مفلسان را بنواخت و چون بملکت ری رسید اعلام ظفر در آن کشت
در آنجا اقامت نمود تا لشکرهای جهان و حکام سرداران ایران و توران بموکب همایون پیوستند و چون هزاره
مردانه نامدار در ظلال رایات نصرت شعار جمع آمدند آنحضرت باستدعای شاهزاده جوانبخت میرزا ابراهیم
سلطان قاصد بجانب فارس فرستاد و آنجناب با سپاه بی قیاس متوجه اردوی کردون اساس گشت
و در عرصهٔ مملکت ری بسعادت ملاقات فایز آمد حضرت خاقان سعید بدیدار شاهزاده نامدار و یگانه
روزگار که در همه اوصاف و اطوار الطاف استبشار نمود و او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و بنا بر
حسن عقلش که از آنجناب نسبت بالشکری در غیبت صدور مییافت و تفصیل عرض اسماع علیه میرسید
بوجوهات و تحسینات از راه تحسین نمود و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق از یزد و امیر قرخان از ابرقوه و امیر

عساکر نصرت اثر از کرمان باردوی اعلی ملحق شدند و حضرت نگارا از دیار زنگی نهضت فرموده در بیست و یکم
رمضان در سایه وصول بحوالی سلطانیه انداخت و کماشتکان اسکندر قلعه سلطانیه را کذاشته
کریخته خاقان بی ملال در غره شوال در آن مقام بآداب سنن عید قیام نمود و امرای کبار و نوئینان
رفیع مقدار بترتیب طوی اقدام نمودند و چون از شاول الجمعه ناحی و تشریفات مشرف کردانید
و از آنجا اردوی کیهان پوی در جنبش آمده در نواحی مواضعی که مزار ابا ایوب انصاری رحمة الله اشتهار
دارد نزول خجسته فرموده چند روزی در آن مقام قرار کرفت و از آنجا روان شده شب غازان معسکر سلطان
مالک شد و از آن موضع رایت کردون مماس منوجهر خوی و سلماس شده وظاهر سلماس مضرب خیام اردوی
کردون اساس کشت و در آن محل اجتماعی دست داد که بر انفس انفاس راه نبود و آمد وشد متعسر گشت

ذکر محاربه خاقان کیتی ستان با سپاه ترکمان و فرار ایشان

چون موکب همایون در ظاهر سلماس نزول فرمود خبر متواتر شد که امیر اسکندر و برادران با سپاهی
سنگدل آهن کسل که از شکوه ایشان لرزه در مفاصل کوه افتد بآهنگ جنگ و عزم پیکار نزدیک
رسید حضرت خاقان سعید بترتیب لشکر و تعبیه سپاه اشتغال نمود و برانغار را که اعلام ایشان
ابوالفتح میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان کردانید و لشکرهای فارس در رکاب نصرت انتساب شاهزاده
کامیاب بود و جوانغار را طلیعه اختر برج سلطنت میرزا بایسنغر آرایش یافت و فوج لشکرهای
خراسان و مازندران در ظل لوای ظفر پیکر آنجناب مجتمع شدند و قول بزرگ بفر وجود و وفور ابهت شاه
کردون مطاع کیوان ارتفاع زیب و زینت یافت و میرزا محمد جوکی با چند هزار سوار دلیر که جنگ آور
و شیر صید بودند مقرر شد که ملازم قلب لشکر باشند اکر جمعی را احتیاج مدد افتد معاونت نمایند
دارند و از آنجانب امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح نوعی بیاراست که دیده نظاره کنان از
تماشای آن جزم ماند و آن دو سپاه رزم جوی دست از جان شیرین شسته و دل از جان و سامان
برکرفته روی در روی آوردند و دو لشکر چون امواج بحر اخضر در جنبش آمدند و حضرت خاقان سعید
فرمود که در میان میدان سرپرده برافراشتند و از سمند کوه پیکر فرود آمده روی نیاز و جبین
خضوع بر خاک نیاز نهاد و از سر اخلاص زبان خشوع کشاده از بارکاه مهیمن کارساز فتح و نصرت
کرد چنانچه شاه حال آن شهریار ذوشوکت بوجه مسئلت نمود و چون خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر فارغ
کرد در آسمان عنایت کشاده شد و تیر دعا بهدف اجابت رسیده بر مرکب کردون خرام با استظهار تمام
سوار شد و میرزا ابراهیم سلطان برانغار با مردان صف شکن و صف شکنان سپاه افکن جای جنگ داده

درمیان

درمیدان نهاد و امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر آهنگ مقابله و مدافعه ساز داده در برابر شهزاده آمد
و از صدمه سپاه فارس آثار ضعف و انکسار بر وجنات دعوی کاذب لایح کشت امیر اسکندر چون حال برادر
بر وجه دلخواه مشاهده کرد و بمعاونت و معاضدت او مرکب در میدان راند و بدفع و منع دلیران شیراز
انتقام از نیام بیرون آورد و در آن قرار امیر اسکندر نوعی کوشش نمود که شیر دلان معرکه از دست و دشمن بود بر بازوی
او آفرین خواندند و کار در رزم و پیکار امتداد یافت و از صبح تا شام جنگ کردند چون افتاب نیزه کشیده از
صباح صادق از جانبین لاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط ادراک و پیش فرونکذاشتند و در هر دو کرو
که از اشعه خود و لمعات خنجر او عرصه آفاق روشنی پذیرفت ترکمان کروه انبوه هم شیر هیبت و پیل شکوه
در برابر سپاه منصور همه صف آرای کشتند و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند
عاقبت نسیم فتح بر پرچم رایت اعلی حضرت خاقانی وزیدن کرفت و آغاز ستیز و آویز علم شده راه کریز پیش
کرفتند و آنحضرت بر این فتح شکر نعماء ملک الاعلی قادر بخشنده بجای آورد و بوظیفه سپاس و ستایش کامیاب و بدیغی
قیام نمود و فتح نامها باطراف ممالک ربع مسکون فرستاده فرزند سعادتمند خود را میرزا محمد جوکی
بکامیشی مخالفان روان کرد و جمعی از امرا همراه او ساخت و ملازم درکاه ظفر انتساب شاهزاده عالیجناب کردند
و ایشان از روم و صحرای موش دشمن را از آثار محاربت و مرحوم بالکلی ناچیز ساخته آوردند و مولف ظفرنامه یعنی دانای
محقق و کامل مدقق مولانا شرف الدین یزدی تغمده الله بغفرانه ذکر کرد که در آن مجلس ملازم شاهزاده جوان بخت
و ذی جنه اشرف بخت ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان بوده است و صفرها ایذ که آنچه از کمال جرأت و دلاوری
و شجاعت و بهادری بمخالفان شد بدالباس و ظاهر سلماس مشاهده افتاد بر اولی العین حسن شد
حقاوهم حفا اکر از نقالات استماع افتادی عقل بهیچ وجه پیرامن تصدیق آن نکشتی و از کمال قبول آن سر باز زدی
جت ز آیین شات شاه ابوالفتح بجنک چون شد ز حسد بروز هیجاد دل سنک این حال ز کوه پای سماک
بپرس کز باد صبا شرح دهد از دل سنک و آنجناب در تاریخ آن واقعه عظمی کفته جت اسکندر ترکمان
چو عصیان ورزید دارای زمان ز رای او ولجه دید از تیغ ابوالفتح چو کرد بجنک تاریخ شد از
قتل ابوالفتح پدید چون آتش فتنه او لاد قرا یوسف انطفا پذیرفت حضرت
خاقان سعید از رشحات غمام انعام عام خویش چمن آمال شاهزادکان و امرا و نوئینان و ارباب بسالت
و شجاعت را که در ضوابط خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده بودند سرسبز و سیراب کردانید و پایه قدر
ایشان را از اوج ثریا و ذروه جوزا بکذرانید و دو روزی و قتی که اردوی اعلی در ظاهر سلماس قرار و استقرار
داشت از جانب ماوراء النهر قاصد میرزا الغ بیک رسیده بعرض رسانید که میان سلطان محمود اغلان

دیار اطراف ولایات جنگی صعب واقع شده سلطان محمود بر اطراف ولایات غالب آمده و امیر ابقل رسانید و هم در این اثنا
ایلچی از خراسان آمده و معروض داشت که شاهزادگان را میرزا ملطغر بن میرزا محمد جهانگیر و میرزا عمر شیخ بن
میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ رخت از این عالم فانی به سرای آن جهانی کشیدند حضرت خاقان سعید از
فوت شاهزادگان متحیر و پریشان خاطر و محزون خاطر کردید و ترویح روح ایشان از ختمات کلام مجید
و طعام و فقرا و مساکین داد و موکب همایون در سادس محرم سنه ثلاث و ثلثین و ثمانمایه از
سلماس و رجستان آمده بجانب قلعه النجق روان شد و چون حصن همایون فال سایه وصول بدان دیار انداخت
حصنی بود موازی ملک منقطعة البروج و معادی سعد الله الهادی اهل قلعه در اضطراب افتاده شاه و
در ساعت حضرت خاقان بر حال ایشان بخشایش فرموده عنایت بجانب یورت قشلاق معطوف ساخت و در
نوزدهم رمضان نزول در ایام اثنان نزول کرد در این اثنا امیر ابو سعید بن امیر قرا یوسف بار دولت اعظم سید
شرف بساط بوس پادشاه عالم مشرف گشت و منظور نظر عنایت آمد و آنحضرت زمستان در قرا باغ قشلاق
نمود و رسل ملوک اطراف روم و مصر و شام بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و بانعام و اکرام اختصاص یافته
خوشدل و شادکام بر حسب فرمان مراجعت کردند و پادشاه کردون توان حکومت ممالک آذربایجان را به
ابو سعید بن امیر قرا یوسف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت رسید و خاطر اشرف از مهمات
آنجا فارغ شد عزم معاودت بطرف خراسان تصمیم داد و در بیست و دوم شعبان از یورت قشلاق هفت
در سوده روز چند کرانه آب ارس بگذشت و میرزا بایسنغر به تبریز بجهت عمارات شهر اکبر و الحرار ساخت و در
کیهان نوی هفتم رمضان دار السلطنه آمده ماه صیام در آن مقام گذرانید و حضرت خاقان سعید در
عید بصلوة و صدقات اشتغال نموده حکام فارس و عراق مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم ببار
و امیر عثمان بن امیر چقماق و دیگر سرداران اجازت یافته بولایات خود رفتند و رایت ظفر نشان بجانب
دار السلطنه هرات روان شد و میرزا بایسنغر از میان قلعه برسم ایلغار بر اسب باد رفتار سوار شده
و آن مسافت در چند روز قطع کرده در هشتم ذی حجه بباغ سفید فرود آمد و در سال ثمان و ثلثین
شب پنجشنبه شعبان عالیجناب افاده مآب مولانا جلال الدین یوسف اوبهی در دار السلطنه هرات
از این خاکدان فنا بمنزل عقبی رحلت نمود و هم در این سال قدوة ارباب قراءت و حدیث شیخ شمس الدین
محمد جزری وفات یافت و هم در این سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت صاحبقران مغفور از سرای غرور
بدار القرار در ولایت نیشابور نقل فرمود و موکب همایون حضرت خاقان سعید بعد از قطع مسافت و مسالک
هشتم ماه محرم سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه بدار السلطنه هرات نزول فرمود در این ولا از جانب خوارزم

فاصدی رسید خبر رسانید که لشکر اوزبک لشکر کرده انبوه قصد خوارزم کردند و امیر ابراهیم پسر امیر ایشاه ملک تاب
مقاومت نیاورده و بکاه و جوق رفت و خواجه اصیل الدین و دیگر اسباب حصارداری مرتب ساخته ولایت ملوث
و عاقبت عاجز شده و اوزبک خوارزم را مسخر ساخته غارت و تاراج کردند و خیمه نواوان کردند بجانب دشت باز
حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متاثر گشته طایفه از امرا و بهادران را به آنصوب نامزد فرمود و ایشان بوجب
حکم نموده روان شدند بر ایل و الوس اوزبک در آمده بخالفان را منهزم و پراکنده ساختند و در این سال قدوه ارباب
عرفان و کمال و سر دفتر اصحاب و اشباه میر سید نعیم الدین نعمت الله قدس سره العزیز وفات یافت و هم در این سال عالیجناب
فضایل مآب اسوة المحققین و افضل المتاخرین مولانا رکن الملة و الدین الخوافی که مرجع علماء اعلام و ملاذ کبراء
ایام بود و خواص و مقربان حضرت خاقانی عمارت آن موید بتاییدات ربانی افتخار داشتند و نظام دار السلطنه
هرات بر او دیس جنان شتافت و آنجناب را در علوم عقلی و نقلی لطایف و نکات و مختبیان بدعت شغار
از مفتوحات خاطر فیض آثار او اقتباس مینماید گویند شخصی از خدمت مولانا پرسید که چرا شما ابنا اهل سنت
جواب فرموده که سلسله ولادت از آدم علیه السلام با این ضعیف رسید میخواهم که یک سر سلسله بدست
باشد و دیگری در دست سایر احوالی و عز هر کس بقدر همت اوست ذکر توجه میرزا بایسنغر بجانب استرآباد
و توجه حضرت خاقان با دانش و داد در پی سر چشمه جوانمرد پادشاه و شکار یافتن بعضی از حوادث زمان
راه صوابنمای خسرو مرزبانان و ثمرات اقتضای آن فرموده که میرزا بایسنغر بجانب جرجان استرآباد
که در ایام سابق تختگاه سلاطین کرده نوان بوده تشریف برد و سامان از دهان امراء عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش
و میر محمد صوفی ترخان برادر امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر محمد میرم و امیر الیاس خواجه سلاجقه بکابت
بالشکر بیکران و در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه صوب استرآباد روان شدند و مقصد سعادت
در آن مملکت بدولت و اقبال بکمر رسیدند در این اثنا امیر شهاب ترخان که بزرگ دیوان سمت تقدیم داشت و در
و بخشش نوعی نابع و حاتم طایی بود از اسباب خود و غیر باج میمود از دار دنیا رخت وجود بسرای الفت بکشید
رحلت نمود بشارت انجاب الحیات از جانب عراق رسید و سامع علیه رسانیدند که اسکندر برادر قرا یوسف ابق
کرد و ملک آذربایجان غصب فرموده حضرت خاقانی بودگشته است و بدان دیار استیلا یافته و عمارت شهر
مینماید و در این ولا هوس جانور بدایت و شکار کردن بر ضمیر ایشان مستولی شده آنحضرت در اواسط جمادی الاول
این عزیمت متوجه ولایت نرخس شد و مراسم آن کار شکرف بر حسب دلخواه بتقدیم بود و چون از آن مهم فراغت
و سلامت حاصل آمد بجانب یمن مبارک توجه فرمود و شرایط زیادت حلیه ملاذ اهل الخلافه و امیر سلطان
ابو سعید ابو الخیر کاشفی و حجب بجای آورد و در خلال این احوال میرزا الغ بیک از قشلاق بخارا محفوظ

آمده برخصت معاودت آنحضرت فرموده متوجه ولایت کشت در این اثنا میرزا بایسنغر که در ملک جرجان فضل فی
کرده بود و فرزند ارجمند میرزا سلطان محمد را باردوی اعلی فرستاده و حضرت خاقانی سلطانی سلیمان مکانی شاهزاده را
در آغوش مهربانی کشیده و از کیفیت حالات آنجا باز استفسار نموده و آن ملذهب بسیار دان اندک سال جواب آن
کلمات بعبارت دلپذیر ایراد نموده چنانچه آنحضرت از حسن تقریر او تعجبها فرموده و آن معنی موجب زیادتی مودت
و محبت شد هرگاه شاهزاده از دور پیدا شدی بحضرت خاقان سعید فرمودی که بایسنغر رسید و در این فتح آیت آن
حدود مرخص و بسمرقند جنبش آمده در اوایل ماه شعبان حضرت پادشاه کردون توان در همان حفظ و امان بعد
ملک ضمان بدار السلطنه هراة رسیده در باغ زاغان نزول فرموده و میرزا بایسنغر نیز از میان بمازندران
بازگشته بعد از ملازمان استسعاد یافت در این ولا از جانب سمرقند میرزا عبد الرحمن بن میرزا الغ بیگ گورکان
فوت شد و حضرت خاقان سعید یکی از معتبران دولت طوسیم غرا را بسامیان فرستاد و در این سال الحمد فضائل کمال
حقایق مآب خواجه صاین الدین علی اصفهانی که در علوم حکمی و نصوصات مولفات دارد در دار السلطنه هراة نحلت
نموده و در سنه ست و ثلثین و ثمانمائه امیر خلیل الله ولد امیر شیخ ابراهیم شروانی امیرزاده بایزید علی ولد امیر سکندر
بن قرایوسف که از بیم کریخته بود بپیش او آمده کرد فتوت عیکرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت امیر اتربیت تیمور
در حرکت شاهزادگان منتظم کرداند روزی آنحضرت بتماشای بکان رفته که استاد فرخ زنجیر که صاحب بود چهار صد
من سنگ اندازکمان بیرون می انداخت سوار شد و در حوالی کوه بادلی که جای گاه کجل سنگ انداختن بود خلق بسیار
مجتمع گشتند و آنحضرت سوار ایستاده نظاره میفرمود ناگاه میرزاده بایزید علی که جوانی بود در غایت صباحت و نهایت
ملاحت با جمعی از بهادران و غازیان جانفرای پیدا شد و خلایق از تفرج کمان رعد اعراض نموده روی توجه بمیان
نزول ناورک افکنی نهادند حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد خاطر خطیر متغیر شد و چون بیلاک
ملک اشتیاه نزول فرمود امیرزاده علی را بند کرده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مسجد رفیع و عماد
منیع که با مر مهد علیا گوهر شاد آغا در شمال شهر شهزاده بوسر پل انجیل طرح انداخته بود باتمام رسید و شرح
تزیین و استحکام آن بقعه شریفه بتحریر راست نمی آید مگر برای العین مشاهده افتد و در این سال امیر خواجه
یوسف که حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و غیر ذلک از سرحد ری تا حدود تبریز بموجب فرمان اشارت
علیه باو مفوض گشته بود رخت تجمعی بعالم آخرت نهاد و هم در این سال از جانب شیراز بمژده آمدند و بسامع
اعلی رسانیدند که حق سبحانه و تعالی بعوض ابراهیم سلطان میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان را پسری ارزانی داشت
و میرزا عبد الله موسوم گشت و در سال مذکور میرزا علاء الدوله زینب سلطان بیکم دختر امیرزاده شاه ملک را
ازدواج و انکاح خواست و طویهای بعظمه واقع شد و دیگر از وقایع آنکه میرزا محمد جهانگیر و صاحقران

معفود

معفود امیر تیمور گورکان که مصاهرت خاقان سعید مشرف بود جهان فانی را وداع کرده دیگر آنکه امیر محمد فرد وش
~~که داد و ملکی هرات باو مفوض بود ازین سرای پر ملال ارتحال نمود و حضرت خاقان سعید منصب او را امیر ابو سعید~~
کرداد و ملکی هرات باو مفوض بود ازین سرای پر ملال ارتحال نمود و خاقان سعید منصب او امیر ابیسر رشید شد
سلطان ابو سعید ارزانی داشت و در اواخر این سال از جانب آذربایجان خبر آمد که امیر بابا حاجی همدانی شاه محمد ولد
قرا یوسف بقتل رسانید **ذکر شمه از مناقب شاهزاده کامیاب میرزا بایسنغر و وفات الحیوات**
غیاث السلطنه میرزا بایسنغر شهریاری بود مدرت آثار و کامکاری بود با حشمت و اقتدار بفرط کیاست و ذکا
و وفور حدت ذهن او از دیگر اقران ممتاز و مستثنی و متانت رای رزین و استقامت فکر صایب خلعت اقبالش
مزین و محلی بیت خسرو تاج بخش تخت نشان بوسر تاج و تخت کنج فشان معدلت شعاری که مبشر عدلش نکهت حسان
وبث وجود و امتنان او لوای مفاخرت بر افراخت نصفت دثاری که انعام دل کجیل را دخار فضل جلیل قصد توجه
ساخت بیت سر از کوی بیک اختری برزده سر بیک اختری و ال اختر زده رعیت پروری که در زمان دولت او هر
خانه هیچکس جز باد بار نمیکرد و عدالت گستری که در ایام حشمت او شهباز بجانب تیهو بی رو از عینمود بیت انصاف رسم
در جهان آورد عدل او سر بآسمان آورد در مجلس بزم ابری بود گوهر بار و در میدان رزم نامی کار نامه رستم
و اسفندیار در چمن دولت و اقبال خویش جز نهال بر و احسان نمی نشاند و صحایف ارباب احتیاج را اصل
سوال جز بعین عنایت و اجابت نمی خواند و با این همه صفات حمیده و سمات پسندیده پیوسته اوقات عزیز او مصروف
بمجالست ارباب فضل و کمال بودی و در انجاح مآرب ارباب از طبقه طوایف اهمال و اغفال نفرمودی صحبت بخاطر آنجناب
نسبت اصحاب هنر از اطراف بر و بحر منتشر گشت و ماه صلای جهان پیمای با قصی و ادانی اهل عالم رسید
فضلا و علما و هنرمندان پیشه وران از ایجاد و اقطار بلاد و امصار روی بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آورده مسند
و از موائد احسان کرم آن ولی النعم بحظ تمام بهره ور و محظوظ آمدند ملوک و سلاطین با ابهت و شوکت از استماع
مشاهده عظمت حشمت وفرو شکوه شهریاری و انتظام امور جهانداری آنحضرت انگشت تحیر بدندان تعجب گزیدند
و بیمن اعتقاد و حسن اهتمام شهریار عالیمقام مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا معروف خطاطی که مشهور مسند
که مشهوران جهان بسیاری از خطوط او نوشته یاقوت مستعصمی پنداشته بها گران خریدند مولانا جعفر تبریزی
و شاگرد او مولانا ظهیر الدین در شیوه نسخ تعلیق خط نسخ بر تحریر و کتابت جواهر امیر علی کشیده بود و مولانا شهاب الدین
عبد الله تکمیل شیوه قلم نموده در هفت کشور بحسن خط علم شد و مذهبان و نقاشان در تذهیب و تصویر کار بجایی
رسانیدند که در نبی بی آن متصور نبود و مجلدان و زرکوبان و درودگران و خاتم بندان در زرنگی و لطافت صنعت چنان
سعی کرده اند که در خاطر خیال هنرمندان مجهزی الیه العصمه شاهزاده عالی نصاب اتصال نفسانی و خصایل ملکی آنحضرت مدام

شعفی تمام داشت و مانند لاله زمانی بی پیاله بسر نمی برد و صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل می ساخت
از مخبری صادق القول استماع افتاد چون میرزا بایسنغر بسن رشد و تمیز رسید فرمود تا منجمان
در زایجهٔ طالع همایونش نگریسته احکام نویسند علماء نجوم بموجب فرموده عمل نموده بنظر احتیاط
فلکی و انظار سعد و نحس معلوم کردند در رساله تحریر کشیدند و در ساعتی مسعود بعرض رسانیدند آنچه در اوضاع
میرزا بایسنغر از آن جماعت پرسید که عطیه چند خواهد بود ایشان جواب دادند که
بادکج چرخ عطیه بخش از هر عطیه که دهد عمر خوشتر است ما اینقدر میدانیم که مادام الحیوة عمرت دراز
و اقبال ملازم ذات تحسین صفات خواهد بود هرگز غبار ناکامی و ملال بحاشیهٔ ضمیر انور نخواهد
نخواهد نشست شاهزاده باز ازین معنی استفسار نمود منجمان همین جواب گفتند میرزا بایسنغر فرمود که بارکاه
راستی در میان آرید و آنچه معلوم شما شده از قضیهٔ عطیه با من بگویید و هیچ اندیشه مکنید چون
الحاح شاهزاده از حد اعتدال تجاوز نمود واقفان اسرار آسمانی را اجازه بماند معروض داشتند که ایام زندگانی
پادشاه بچهل سال نخواهد رسید امیرزاده بایسنغر ازین سخن غمناک گشت و بعد از آن عمر را بی حد
علم نمود چون نقش غم نقد بر صفحهٔ مزاج او تشخیص کرده ایم و مدار امور است تا حرارت شراب
در مزاج شریف و عنصر لطیف آنجناب پدید آمد و اطباء حاذق هر چند منع میفرمودند مفید نیفتاد
وا در طلب نشاط و ساغر انبساط جرعه کم نمیکرد چند نوبت اندک تناول میکرد تا ضعف بطبیعت استیلا یافت
در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی از دین خاکدان بی بنیاد روی بجنت الماوی نهاد مدت زندگانی آنجناب
سی و چهار سال و چهار ماه بود حضرت خاقانی از استماع این خبر هایل آشفته خاطر و پریشان دل گشت
و فکرت و دهشت بر ضمیر انور آنحضرت استیلا یافت و در آن صبح صحبت دوستان حزین خاموش مانده گو
بجد و علامت قیامت پیش از نفخ صور بر صفحات روزگار ظاهر کرد بحضرت اعلی خاقان بباغ سفید
نزول فرموده بود و فرمان داد تا بآیین شرع مبین تجهیز و تکفین شاهزاده نمایند بعد از آن چون
نعش مغفور را بآن تکمیل یافت و در دهم ایام ماتم کنار گذاردند و آنحضرت در باغ توقف نمود امرای عظام
و ارکان اعاظم نعش را برداشتند و در آنوقت دار السلطنهٔ هرات جنان معمور بود که زیاده از آن
در وقوع متصل بهم بیکدیگر بود از دروازه تا باغ ناصر بر کوهر شاد آغا که حالا مدفن شاهزاده است
هودج و محفه نهاده بایین و عظمت هر چه تمامتر عمدهٔ ببرند و کسی را حالی آن بقعهٔ شریفه مانند
جنان بهرحمت خدا عالم الله علیه شآبیب الغفران و اسکنه فی ادنی الجنان و مدت چهل روز حضرت خاقانی
در باغ سفید نشسته مراسم تعزیت قیام نمود و سادات عظام و علما و آنام و اشراف و موالی و اکابر

واهالی مجلس همایون حاضر میشدند و هر روز ختمات بجای آورده انشاد و امثعه گویا کون امرا و نواب عظام
میدادند و شعرا مراثی گفته بعرض میرسانیدند و از آن جمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع بندی بنظم
انشا نموده که مطلعش اینست ع حیف است آنکه گشت خرج سفر از دهر کار نقش و فا نیافت در ایوان روزگار
و در این قضیه انکشت شهزاده بایسنغر الحیاه که جمشید را چرا آمد و افراسیاب کو و یکی سبکرا ناملی
تاریخ وفات شاهزاده بایسنغر فرموده ع سلطان سعید بایسنغر بهرام کفتا کسیکو باهل عالم جرم زمین
رفتم و تاریخ وفاتم اینست بادا جهان را عمر جاودانی و چون چهل روز از این واقعهٔ هایله بگذشت حضرت خاقان
سعید فرمود تا خلایق سوکواری بیندازند و بدستور سابق بامور مهام بپرداختند و آنحضرت عزیمت آن داشت که
شاهزاده را علی فرایض الله در میان قسمت کردند میرزا بایسنغر سه پسر بود میرزا ابو القاسم بابر بهادر و آن
هر سه شاهزاده پای در سریر سلطنت نهادند چنانچه شرح احوال هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و حضرت خاقان سعید و لایتی که بسیور غال جناب میرزا بایسنغر بود بفرزندان کشت میرزا
علاء الدوله از ابی داشت و فرموده که در دیوان بوزرات بجای پدر حکم رانند و میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم
با برادر علو قدر صرف مواد بخشی عنایت بود و میرزا احمد جوکی که بموجب فرمان همایون سرکرده و قندهار رفته بود چون خبر
وفات برادر را استماع نموده بازگشت و بر تقبیل انامل فیاض سرافراز گشت بالله و بعد از بوداشت حضرت خاقان
امرا استصابح پادشاهانه تسکین و تسلی داد و بعد از وفات شاهزاده عالیجناب مغفرت مآب میرزا بایسنغر بچند روز
مولانا اعظم اکرم قدوهٔ العلماء فی العالم مولانا فصیح الدین علاء الدین مفتی فی زمانه و جامع مذهب بود در دار
السلطنهٔ هرات وفات یافت و امرا بآیین تمام بکار آن کار مشغول شدند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری قدس الله تعالی سره دفن کردند و چون خبر وفات میرزا بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیک شرایط تعزیه
تقدیم رسانید و چندان توقف نمود که امرا کبعور السان را حاضر بود نهضت نمود بعد سپهر کار عالم پناه آمدند و در هنگام
بهار پای مبارک در رکاب آورده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و از اکابر و اشراف سمرقند خواجه عصام الدین
و خواجه افضل الدین کیمی و خواجه افضل الله ابو اللیثی ملازم میرزا الغ بیک بخراسان آمدند و در نوزدهم ماه مبارک رمضان
شاهزادهٔ عالیجناب بدستبوس حضرت کامیاب مفتخر و سرافراز گشت و آنحضرت فرزند سعادتمند را بعد چراغ
فراق میرزا بایسنغر تازه شد و اعیان ماوراء النهر بتقریب ملاقات استسعاد یافتند و لطف نظر عنایت در بر ایشان
کشیدند و با عزاز و اکرام مخصوص آمدند و میرزا الغ بیک رسم تعزیت با شد آش عظیم ترتیب نمود و ختمات کلام مجید
بجای آورده چون هلال عید صیام جمال خویش بخاص و عام نمود حضرت خاقان سعید فرمود آش بزرگ ترتیب
ساختند و بانوی عظمی کوهر شاد آغا نکاه بکلفات پادشاهانه مبادرت نمود و بسیار پیوسته با طعام

خواص و عوام دیار عود نموده آمد و حضرت اعلی خاقانی میرزا الغ بیک متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه
خواجه غیاث الدین سیدی احمد خواجه نظام الدین احمد اندخودی بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید منصوب گشت
و آنحضرت زمام حل و عقد امور دیوانی بخواجه مشار الیه رجوع فرمود و در میان مردم بخواجه احمد شیرازی
اشتهار دارد و در این اثنا امیر خلیل الله که نسبت بآن خاندان سوابق اخلاص و لواحق اختصاص موکد داشت از
محمود آباد شروان عرضه داشتی مصحوب خالق بیردی بیک بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد مضمون آنکه اسکندر
قرایوسف چون بر مملکت شروان مسلط شده زمان زمان قصد شروان کرده و اکنون تخریب بلاد و تعذیب عباد مشغولست
اگر حضرت اعلی خاقانی بر توجه و التفات بر دفع این شر مبادرت نفرماید مجموع این ولایت ویران خواهد شد
و از حرث و نسل اثری نخواهد گذاشت ما فی رای صواب نمای چه اقتضا کند و آنحضرت مصلحت ملکی چنان دیدند که بار دیگر لشکر
بجانب آذربایجان کشند **ذکر توجه خاقان ظفر قرین بجانب آذربایجان** چون تسلط اسکندر بار دیگر بر مملکت ایران
و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان ببلاد شروان مسموع پادشاه عالم پناه گشت طبع همایون از مزاج اشرف گران آمده عزم
یورش فرمود و امرا و ارکان دولت عرضه داشتند که صلاح در توقف است و مصلحت در ... خواجه فصیح امیر جلال الدین
فیروزشاه ... آنکه اکنون ... رفته بودند ... که چون لشکر ضعیف حال
خالی نباید داشت حضرت خاقان سعید صواب دید و سخن امیر مشار الیه را بسمع قبول تلقی نمود و تواجیان تمن
کران افضل بلاد ما وراء النهر و ترکستان و هندوستان و خوارزم و سیستان و مجموع دیار خراسان و عراق و فارس و
کرمان بر جناح سعی بلشکرها روی توجه بدرگاه مملکت پناه نهاده در ظل اعلام نصرت انجام مجتمع گردیدند و سپاه
بیقیاس از اطراف و اکناف جمع شدید القوه و اولی باس در حیز تنگی آمدند و آنحضرت امیر فیروزشاه را بضبط و حکومت
دار السلطنه هرات مقر سلطنت و صلاح اعظم امیر علی شغانی و خواجه پیر رمضان توفیقداجیت تمشیت امور دیوانی
بگذاشت و بتوفیق ربانی دوم ربیع الاول از مستقر عز در حرکت آمدند و در اثناء راه جناب مهد حالت بنکی
اعتقاد بود بزیارت قبور مشایخ و اهل الله شتافته استمداد همت مینمود تا بابیورد رسیدند و حشمت و پیروزی
تجدد و دری؟ ... و ... بیر ... حکام و سرداران بار دیگر ... و درآن ایام برف و باران
سرما بر تبه بود که راکب و مرکوب را مجال حرکت نماند امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت دیدند که حضرت خاقان قشلاق
در ملک ری نماید و باتفاق انصرف بموجب همایون رسانیدند و آنحضرت نعوذ بالله مجموع رضا الصفا نمود و فرمان جهان مطاع
صدور یافت که لشکریان قورها بسته در قشلاق نشسته و سپاه ظفر پناه بموجب فرموده عمل نموده در اثنای مستان
از اولاد و نسل ... خلاص شدند و چون لشکر ترکمان از توجه خاقان ... خبر یافتند ماننده ترکمان از مملکت

آذربایجان

آذربایجان بیرون خرامید و کلانتران آن دیار روی بدرگاه فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز بار دیگر
ملحق شده پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانیدند و خدمات او در محل قبول یافته بانعام و اکرام و احترام
مخصوص گشت در این اثنا امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف بر حسب سعادت و اقبال متوجه کعبه آمال گشته
بصنوف عنایت و انواع اختصاص یافت در این ایام که پادشاه خجسته پی بآئین فیروزی در قشلاق قراباغ
اقامت داشت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان در فارس حاکم علی الاطلاق بود بعارضه صعبه مبتلا گشت
مرغ روح آن شاهزاده خجسته شعار از قفس کالبد بجانب شاخسار طوبی در پرواز آمد رحمة الله علیه و این واقعه
عظمی در چهارم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه روی نمود آن سعادتمند بجنس مکارم اخلاق اتصاف
داشت ... ملوک آفاق بود و عنایت و اهتمام بسیار درباره اهل فضل و کمال داشت و بوسیله محبت و مودت
این طایفه گرامی بر لوح ضمیر منیر نگاشت و بیمن اعتنای آن پادشاه هنرپرور مولانا اعظم اقدم مفخر فضلاء
العرب و العجم مولانا شرف الدین علی یزدی بتالیف ظفرنامه پرداخته چنان نسخه که بنا بر تدوین فن
تاریخ و انشا الی یومنا هذا هیچکس غیر ایشان نشان نداد یادگار گذاشت القصه چون حضرت خاقان سعید
از این واقعه جانگداز که در شیراز حادث شده خبر یافت آتش در خرمن ثبات و وقار و قلق و اضطراب بسیار
نمود و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید دست در عروه وثقی شکیبائی زد و تن بقضای ربانی داد و سبحانی
و حکومت مملکت فارس بخلف صدق شاهزاده مغفور میرزا عبدالله باز داد چنانکه در حین حیات پدر از ابا جد
و تمام اختیار آن ولایت بقبضه درایت و کف کفایت شیخ محب الدین ابوالخیر باز گذاشت و مقارن این حال امیر ناصر الدین
خاوندشاه بن امیر یعقوبشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از میرزا رستم حاکم اصفهان بود از قشلاق
رخت بعالم آخرت کشید و نعش او به هرات برده در حظیره دفن کردند و در سیوم رمضان
شاهزاده میرزا رکن الدین علاء الدوله با جمعی ... مراجعت نموده بیایند و میرزا بایسنغر موسوم
گشت و طوی سنگین کرده بودند **ذکر وقوع طاعون و وبا در دار السلطنه هرات صانها الله عن الآفات**
دار السلطنه هرات بلطافت هوا و عذوبت ماء از سایر بلاد ربع مسکون ممتاز و مستثنی است و پیش از این واقعه عظمی و
بلیه کبری از طاعون و وبا و مرض ... بعنایت باری سبحانه و تعالی محفوظ و محروس بوده و امثال این امور در ایام
بوقوع نپیوسته ناگاه در سالی که در تاریخ ... از لفظ ... استفاده میشود اعنی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه
در ماه جمادی الاول موافق اواسط حوت علت طاعون در نفس شهر پیدا شد و بولایات سرایت کرد ... و بیرون
هر کرا از آن ماده فاسد چیزی ظاهر میشد در جوف زمین ... مسابقت ... خلایق را چون هرگز
مثل آن پیش نیامده بود در مقام دهشت و حیرت ماندند در هر روز ... بیمار ... تا

شیوع یافت تا کاه کسی بر سر معرفی کرفتار می آمد و مقدار نخودی یا کمتر یا بیشتر بر عضوی از اعضای او پدید آمد
و بعد از یک دو روز رحلت میکرد و جمعی کثیر از مردم شهر و بلوکات و قری و قصبات جلای وطن اختیار کرده
و اکثر سلامت یافتند مانند شخصی بود از مشاهیر ایام در دار السلطنت هرات که او را صوفی نوریابی میکفتند که
از قضایای عجیبه و کذشته و آینده خبر دادی پیش از وقوع بلیه و محنت نزد حاکم محله شیخ رفت کفت ای قاضی
مسلمانان دوش در واقعه دیدم که جمعی زنکیان با این شهر در آمدند و آب چهن حدودی مسلمانان می افکندند
و بر رخسار هر که آب چهن ایشان میرسید سیاه میشد و بر روی من نیز آب انداختند از قضا صوفی در آن درد
با دیکران در سفر آخرت موافقت نمود و صعوبت آن حال بمرتبه رسید که بکروه از خلق الله صد و کانی هزار
کس فوت شدند والعهدة علی الراوی کویند که حکام در دروازها کسان کماشته تا تعداد موتی کنند چهار
هزار و هفتصد تن تابوت بشمار در آمد که از یک دروازه شهر بیرون برده بودند بی آنکه حمالان بر دوش
یاد کرده میبرد آید چند و در باب انتخاب ولایت ارشاد انتساب عرفان پناه کرامت دستکاه شیخ زین الملة والدین
الخوافی در باب دفع وبا دعا فرمود و بعد از خواهش بر زبان مبارک آنجناب طاعون ظاهر شد و برحمت ایزدی
پیوسته از بعضی ثقات استماع افتاده که در آن اوان جناب حقایق پناهی مرجع ارباب وجد و عرفان شیخ بهاء الدین
عمر قدس سره در بعضی عمارات کازرکاه انزوا داشت و ما در آنروز که شیخ زین الملة والدین الخوافی دعا
فرموده بخدمت شیخ بهاء الملة والدین عمر رفتیم و آنجناب در مراقبه بودند ناکاه سر بر آورده بر زبان خجسته بیان
کذرانید که غضب الهی در این اوقات بمرتبه ایست که هر کس دست بخلاف اراده بر میدارد از پای در می آید
و هر که زبان میکشاید بمضمون کلمه کل لسانه بروی صادق می آید و چون از آن مجلس بیرون آمدیم شنیدیم
که بر زبان همان شیخ زین الملة والشریعة آن مرض طاری کشته مشرف بهلاک کشت انتهی و آنجناب در شمال
در جنوب عیدکاه مدفونست و جناب دستور اعظم الوزرا فی العالم غیاث الدین پیر احمد الخوافی در آن مزار
مرجع الانوار عمارتی عالی ساخته و مزارع خوب و مستغلات مرغوب بر آن موضع وقف نموده در این تاریخ
که سنه تسع و تسعین وثمانمائه محرر است نبیره آنجناب شیخ فضل الملة والدین که بمکارم اخلاق و محاسن
آداب و افعال رضیه و حسن معاشرت و لطف طبیعت و جود و سماحت متصف و محلی است در آن بقعه متبرکه
شیخ و متولی است و بضیافات صادر و وارد کما یجب و ینبغی میپردازد و سفره و نعمت پیش وضیع و شریف متعاقب
می اندازد نقل الله تعالی منه الغصه جمعی از مشاهیر دیار خراسان در این مرض قالب جان فرسای فروهشتند
و یکی از آن جمله قاضی شمس الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بود و در هفتم شهر شوال
انتقال نمود در مزار کازرکاه مدفونست و مولانا ضیاء الدین نور الله الخوارزمی که قطب جامع جمیع هنرها بود

در صنوف

در صنوف علوم مصنفات دارد هم در این ماه وفات یافت و او را نیز در کازرکاه بخاک سپردند و همچنین جناب
معلی نصاب مولانا زاده شمس الدین محمد بن الامام الهمام قدوة ارباب التحقیق و اسوة اصحاب التوفیق العلامة
النحریر باعتقاد الکبیر والصغیر مولانا سعد الملة والدولة والدین التفتازانی در ثامن ذی قعده بسرای جاودانی
رحلت نمود و جناب افتخار الموالی والمتأخرین مولانا جلال الدین قاضی محتسب که مردم را از بیرون رفتن
منع میفرمود و از آن ورطه بیرون نرفت و خواجه عبد القادر که در جمیع فنون حظی وافر داشت و در
علم ادوار و فن موسیقی سر آمد اهل دوران بود و مدتها ملازمت سلطان احمد بغدادی کرده و سلطان
پیوسته او را با یاد نغز بر خطاب میکرد و در بستن نقش و عمل پیل و نظیر نداشت و در این وقت اهل شهر سال بدین
او از علت طاعون از عمل معزول شده روی بعالم عقبی نهاده و همچنین دیکر اعیان و اشراف که ذکر ایشان
تفصیل در سخن اثری بود رحلت نمودند مخلص سخن آنکه چون حضرت خاقان سعید خرابی و ویرانی شهر هرات
و ضمایر و ملحقات آنرا شنید و بر فوت اکابر و اصاغر آنجا اطلاع یافت خاطر اشرف او بغایت ملول و محزون شد
و حکم فرمود که مکاتبات که از جانب خراسان آید هیچکس سر آن نکشاید و مطالعه حضرت نماید تا موجب ملالت
خاطر و ضمایر نشود و همچنان سر بسته بحضرت آورند و معتمدی بسپارند و بموجب فرموده عمل مینمودند
و در یورت قشلاق از جانب شیراز خبر آمد که مرتضی ممالک اسلام و سرور ایام امیر نور الدین محمد ولد استاد
بشر و هادی عشر امیر سید شریف الجرجانی نقد حیات بمزکی تسلیم قابض ارواح نمود حضرت خاقان سعید مسلمات
و مسوغ مالات سید مرحوم را باولاد کرامی او ارزانی داشت و همچنین مسامع علیه پیوست که امیر الیاس خواجه برکی
قصبه زادکان که برسم سیورغال تعلق با او میداشت و سابر عمر در مرض توقف نموده بود فوت شد و آنحضرت
موضع زادکان را بامیر سید شریف پسر امیر مرحوم عنایت فرمود ذکر توجه حضرت همایون آیات از قشلاق بجانب
قراباغ اران و مقیم بودن مدتی در آنجانب و مراجعت بخراسان حضرت خاقان کردون
توان در موسم بهار از یورت قشلاق در حرکت آمده از قزوین و سلطانیه و زنجان کذشته در اوجان نزول
فرمود و اعیان و متعینان تبریز بمراسم پابوسی باردوی همایون پیوسته مشمول عواطف و مراحم بیکران شاهانه
ایشان کشت و حضرت خاقان سعید بطرف تبریز نزول فرموده تابستان و نیز ماه در آنجا بدولت و اقبال کذرانید
و کما وایل زمستان متوجه قراباغ شده سایه نصرت بران مرز و بوم انداخت و در آنجا اسباب اقامت فصل
شتا از قوریلها و غیر ذلک ترتیب دادند و در این یورت امیر بایزید سیدی کوی که از اعیان امرای ترکمان بود بحضرت
حضرت خاقان سعید صادر شده مشمول لطف و عنایت بی پایان مستظهر و شادمان کشت و بعد از رسیدن او
امیرزاده شاه علی ولد امیر شاه محمد بن قرا یوسف از عم خود امیر اسپند روی کردان شده با اینجا استان دولت

آشیان آورد و آنحضرت درباره او کمال تفقد و تلطف بظهور رسانید و در خلال این احوال میرزا محمد جوکی
که از قشلاق ری بر حسب اشارت در عقب امیر اسکندر رفته بود شهر آذربایجان رسیده و دختر امیر قرایوسف را
بازن و رضا ولی خواسته و بنابر فرمان بازگشته بموکب همایون پیوست و بتقبیل قوایم سریر اعلی استسعاد
یافت عرضه داشت که چندانکه تفحص نموده شد از اسکندر اثر و خبر پیدا نشد و حضرت خاقان سعید جناب
معالی نصاب شیخ نور الدین محمد بن شیخ شمس الدین حمید که از روحی را بدیار روم پیش سلطان مراد فرستاد
به پیغام داد که واهب بی منت ولایت وسیع بما ارزانی داشته و لوای شوکت ما را بفرق فرقدان برافراشته
واسکندر ترکمان و در هر چند گاه جسارت نموده بممالک در می آید و انواع خرابی و فساد و ظلم و بیداد بظهور
میرساند و چون موکب همایون بقصد او حرکت مینماید چون پشه از پیش باد صرصر فرار میکند و توقع آنکه
اگر بدیار شما رسد او را گرفته و بند کرده بدرگاه فلک اشتباه فرستید و در اثناء این اوقات از جانب خوارزم
ایلچی آمده عرضه داشت که ابو الخیر اغلان ناگاه از جانب دشت بجد و جای ولایت رسید و امیر سلطان ابراهیم
ولد امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و رعیت بضرورت شهر تسلیم او نمودند و لشکر اوزبک خوارزم را
غارت عام کرده بوطن خود باز گشتند و در این ولا حضرت خاقان سعید بجانب کرجستان ایلچی فرستاد و امیران
مسلمانان و از نحا کر ابخا طلب داشت ملک کرجستان بعد و انقیاد پیش آمده همه را بدرگاه عالم پناه روان کرد
و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور مملکت آذربایجان فراغت یافت و اسکندر ترکمان از تیرکی رای در
بیغولهای خذلان نهان گشت آنحضرت عزم معاودت تصمیم داد و در یازدهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه
بسعادت و اقبال از قراباغ اران نهضت نموده بطرف اوجان روان شدند و از جسری که سابقا بحسب فرموده برآب
ارس بسته بودند شاه و سپاه عبور نمودند و در هشتم شعبان سال مذکور خواجه سید احمد وفات یافت
آمده از تذکره … خواجه سید احمد بخارزمی مولانا فصیح الدین که چند روز در دیوان میرزا بایسنغر بهره آمد
و مولانا مشار الیه طبقی چند تماج پخته خاص کرده پیش خواجه سید احمد چون در ماکولات تکلفات
بسیار میفرمود و در ان طبقها نگرسته و بروی مولانا فصیح الدین آورد و گفتای بیادر این مردم حرام خوردند
و دست خواجه بطبقی رسیده مقداری آش بر دستار خوان مطبخ ریخته و بر زنه دیگر هر دو بر سر دیوان حاضر
شدند مولانا فصیح با حاضران گفت که دیروز خواجه سید احمد بوثاق ما آمد و دستار خوان ما را آش
چرب کرد اینک خواجه مشار الیه در جواب گفت که مولانا را خاطر جمع باید داشت که چندان روغن در آن آش
نبود که بریختن او دستار خوان چرب شود و چون خبر فوت خواجه سید احمد بخراسان رسید مولانا
نصیر الدین خوافی که تشبها از هوس در آرزوی آن می نمود متوجه اردوی اعلی شد و نوکران علاء الدوله که از جانب

عراق باخذ وقید

عراق باخذ و قید مولانا مشار الیه می آمدند و در دولت ساری با او دو جاده خورده خدمت رسانید کردند
هرات باز کردیدند و حضرت خاقان زمام حکومت ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه نهاد
امرا با اسب و زین زر و افسر و چهار قب طلا دوز و دیگر تشریفات لایقه معزز و محترم کردانید و نوکران
امرا این تشریفات فاخره سرافراز و مفتخر ساخت و موکب ظفر نشان بجانب خراسان روانشد و میرزا علاء الدوله
ایلغار نموده بر دوازده روز از حدود آذربایجان بهرات رسید و میرزا محمد جوکی متعاقب آمده و رایات
آفتاب پیکر خاقان هفت کشور منازل پیموده دوم ربیع الثانی بدار السلطنت هرات نزول اجلال
فرموده و مدت دو سال آن یورش امتداد یافت اشراف و اعیان خراسان بتخصیص مقیمان مرکز دولت
و مقر عز و سعادت یعنی بلده فاخره هرات مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و در این سال امیر عرب
سلطان ولد امیر جلال الدین فیروز شاه که در دیوان میرزا محمد جوکی مقدم بر امراء دیگر میرزا بود و دین
دار ملال انتقال نمود و حضرت خاقان سعید بوثاق امیرزاده مرحوم رفته و امیر فیروز شاه را تعزیت رسانید
و بموعظت و نصیحت حزن و اندوه او را زایل کردانید و در این اثنا والی هرموز پادشاه سیف الدین بواسطه
مخالفت و تسلط برادر گریخته خود ملک فخر الدین تورانشاه از جرون بیرون آمده التجا بپایه سریر اعلی آورد
و بر تجمل و زینتی تمام و استعداد لاکلام از عقود و جواهر و نفایس مرصعات متلالی و نقود و طلا بسیار
واقمشه بیشمار و اسپان رهوار بهرات رسید و بواسطه امرا عرض رسانید و دریافت و بعد از چند گاه
که ملازمت نمود امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه ملتمس او را بعرض رسانیدند که بخدمت آمده
بطلب مدد و لشکر روی نیاز بدرگاه نهاده است حضرت خاقان سعید در مقام تربیت پادشاه سیف الدین
طبل و علم و خیل و حشم باو ارزانی داشت تشریف کرامت او را بنواخت و نوکران او را بداد و در
خلعت سرافراز ساخت و امثال و احکام بحکام عراق و فارس و کرمان ارسال نمود که بالشکرها متوجه
هرموز شوند و جزیره جرون را مع توابع و لواحق از دست ملک تورانشاه انتزاع نموده پادشاه سیف الدین را
بر سر حکومت بنشانند و آنحضرت والی هرموز را نوبت دوم باشر و کمر و صنوف انعامات دیگر محترم و مفتخر ساخت
و مجموع ملازمان او را بعنایات و رعایت نمود و پادشاه سیف الدین در هفتم ذی الحجه الحرام رخصت
که بمناشیر و احکام مرحمت شاهانه متوجه فارس و عراق شد و مجموع سرداران آن ولایت را مضمون فرمان جهان مطاع
عمل نموده لشکرها را جمع آوردند و باتفاق بجانب هرموز در حرکت آمدند ملک تورانشاه چون از توجه
سپاه قیامت هیبت آگاهی یافت و سیلاب مدد را بر جزیره جرون محیط دید چاره جز آن نداشت که
اموال آن فتنه را تسکین دهد و نقود و جواهر و نفایس بحکام که در جزیره جرون بود و خزینه او محروس

وقاية عرض و مال خويش سازد و بحسن تدبير كشتي حيات خود را از غرقاب حيران بساحل نجات رساند و چون
راي آن در اين معني قرار كرفت و حكام و لايت فارس و عراق را بجدّ تمام شايسته و كما ينبغي تسكين داد
و بعضي از ارباب علم را بدركاه پادشاه جهان پناه فرستاد و فرستادكان بدار السلطنه هرات رسيده و
امرا و اركان دولت را وسيله ساخته كلمات ملك نورانشاه را كه مشتمل بود بر مسكنت و استكانت بعرض رسانيدند
و بمحض پيغام و عرضه داشت آن بود كه آبا و اجداد بنده پيوسته در زمره خدمتكاران و هواخواهان آن
خاندان عظيم الشان انتظام داشته اند و مخدوم و برادرم پادشاه سيف الدين نسبت به بزركوار كه جد تو نيز
بطواف بيت الله الحرام مشرف و بزيارت مرقد رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم بجاي آورد معنه و بر زبان جمعي
ابوت بطاق نسيان نهاده دست آنجناب را از تصرف ملك كوتاه كرداند و قاعده ظلم و بيداد كه در بنياد معهود
و معتاد بود بنياد نهاد و مجموع رعيت از جور و ستم او بجان و ناله و افغان بآسمان رسانيدند و سر از طاعت
و انقياد آن بيدادكر بافته در اطراف و ولايت نفير عام برخواست و نزديك بآن رسيد كه ملك موروث بكلي
مدخل نمايند اشراف قبايل و روسا عرب از بنده بزركوار التماس كردند كه بار ديكر بجهت ممالكت و انتظام احوال
سپاهي و رعيت التفات و اهتمام نمايند و چون آنجناب از مباشرت شغل حكومت بكلي اعراض نموده بود و متوجه دركاه
احديت كشته بر تكفل آن مهم مبادرت و اشارت فرمود تا كنون بنده بجانب اقبال حضرت خاقاني و صولت
نامداد و اتفاق لشكر مسكنت شعار و الي اين ولايت است و استدعا آن با ابريشم لعلي با اضعاف آنچه سابقه بود
باج كذار و فرمان بردار و هر چه از مال ملك و مال ديوان حضرت سپارد و اميدوار كه بنده كينه و دعاكوي
ديرينه را بخدمتكاري بقبول فرمايند و سبحان قرابت آن عذر كه بنده آن معامله بتقديم رسانيده و ...
نفرمايند و ايلچيان با عرضه داشت ملك نورانشاه و جواهر شاهوار و دُرر دلبار و غرايب و نفايس و نفايس را
كه بر سم نثار و پيشكش فرستاده بود بنظر كيميا اثر رسانيدند و امرا كه متكفل بودند با بعضا ايلچيان بركات
تسكين داد و حضرت خاقان سعيد چون بر مضمون سخنان مراعات امير پادشاه نورانشاه اطلاع يافت بروي
ترحم فرمود و فرمان همايون بجانب عراق و فارس فرستاد كه لشكرها دست تسلط از تخريب عرصه هرمز باز دارند
و كوشه از نواحي و حوالي هرموز را كه مصلحت دانند بديوان پادشاه سيف الدين كذارند امرا فارس و عراق كه
مال بسيار از پادشاه نورانشاه بر سبيل ارتشا كرفته بودند بهانه مي جستند كه ديكر تعرض بولايت او ننمايند از
اين معني متقاعد شدند و چون فرمان واجب الاذعان از جانب خراسان بر ايشان رسيد صلاح در آن ديدند
كه ملك نورانشاه قلعه طرك را بتصرف پادشاه از دهد و عزيمت قلعه تسليم نموده و متقبل شد كه بعد از اين هم
در دعا و دلجويي و خدمتكاري آمده از مراسم اشفاق ابخمند آنين بجاي آورد و پادشاه سيف الدين در طرك بحكومت

دهد كشيد

در كشيد و امرا صورت مصالحه عرضه داشت سرير اعلي كردند و حضرت خاقاني استحسان فرموده ذكر بعضي حوادث
كه بعد از نوروز حضرت خاقان سعيد بوقوع آمده يكي از جمله قضايا اينست كه آنحضرت در سنه احدي و ثمانين و ثمانمائه امير حسن
جاندار را تربيت فرموده و امير حسن جاندار در زمان صاحبقران فلك اقتدار در معارك و مواقف آثار شجاعت بظهور
رسانيده بود و در ايام سلطنت خاقان او و در زمان امير يوسف خليل و امير شيخ حاجي در سلك امراي عظام انتظام داشت
و چون در فتنه امير جهانشاه صورت غدر بر لوح ضمير نكاشت همين سبب خراسان محل اقامت ايشان ... جرم
راه عراق پيش كرفته بخدمت ميرزا اسكندر رفته مصاحب شد و اين معني بعث كدورت يافت و بعد از امير حسن جاندار
و اولاد در اصفهان ملازم بوده از آنجا بسوي كعبه معظمه شده و شرف زيارت بيت الله دريافت باز كشتند
و بار ديكر بميرزا اسكندر پيوسته و در آن هنكام كه رايت جهانكشاي ايشان از قشلاق مازندران بجانب اصفهان
در حركت آمد امرا ميرزا اسكندر از او روي كردان شده در ساوه بيوسف خليل ... كه عليسا در ساوه بايشان رسيد
جنانچه سبق ذكر پذيرفت و حضرت خاقان از جريمه خليل و برادرش شيخ حاجي كه امرا ميرزا اسكندر او را كرفته همراه
آورده بودند در كذشت و راه در ميم ايشان را كه سابقا داشت بايشان باز ارزاني داشت و در ماه مذكور آنحضرت
امارت ديوان ركن السلطنة والدين مير علاء الدولة با امير شيخ حاجي مفوض بود و حل و عقد امور حوانه
شاهزاده بعهده كارداني او باز كذاشت و صلاح حال آنجناب را بر راي در ربط و ضبط در آن او منوط دانسته بود
كردانيد و در اين سال امير شيخ لقمان برلاس كه در ديوان تواجي منصب امير الامرايي داشت در زمان سلطنت حضرت
خاقان سعيد بغايت معظم و مكرم و معزز شد اسب تنكاني داني و طومار حيات را طي كرد و آنحضرت منصب
امير موجود را به پسر رشيد او امير پير احمد عنايت فرموده و همچنين امير ملك حسين كه رئيس ... كلان بود
با امير شيخ لقمان در سفر آنحضرت موافقت كرد و پادشاه جاي او را باو ارزاني داشت امير فرخ حسين داد و در جمادي الاولي
سال امير بابا مسعود بن بابا محمود بن خواجه راستي بجاي راستان رحلت و در زماني كه حضرت خاقان سعيد نور مرقده
در آذربايجان بود كوتوالي قلعه اختيار الدين بابا مسعود تعلق ميداشت و او خواني بود بغايت فتان و بي باك
قصد زن و دختر مردم ميكردند و در جنك بر دختر مستوران رعيت پي كوشيد و بار بود و از او اين همه حركات
حركات ناشايست از وي در وجود مي آمد كاهي از حصار بيرون آمده بازارها ملاحظه كرده هر جا دختري
دختران و بعضي دختر بعد كاهي بسيل ما لا ان و حيادار غرب ميبود و در بهشتي و آمد شمشير جمع و انواع مناهي و ملاهي
مبادرت ميكرد و آثار بناهي و بيراهي در صفحات روزكار او و كساني او ظاهر و لايح بود و حكام هرات نديم امير
عليكه كه بابا مسعود با او عرض خويشي داشت منع و زجر او قيام نمي نمودند و چون بابا مسعود با جمعي از اشرار
بادبه لحن حضرت خاقان سعيد كوتوالي حصار اختيار الدين را بسر ادراهيمي مير اسعد مفوض داشت

جوانی بغایت چابک دست و تیر خوب انداخت چنانچه در ایلغار بحضور پادشاه و امرا از دو طرف تفوق یافت و تیر
می انداخت و بیشتر آن بود که هر تیری او بر تیر رفیق میرسید و درین سال امیرزاده کار شاه اولات کان از امرای عظام بود میرزا
علاء الدوله را داماد و جهان فانی را بدرود کرد و شاهزاده مشار الیه ابراهیم را قائم مقام بود و درین سال مذکور بفرموده حضرت
خاقان سعید سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش جنت مکانی عایشه بیگم صبیه میرزا بایسنغر بآیین شرعی و شرع
مصطفوی در عقد نکاح آورد و جشنی در بساط عیش و عشرت مبسوط گشت

ذکر نهضت و عنان عزیمت همای ابد پیوند بزیارت امام هشتم علیه السلام و معاودت آنحضرت در کمال احتشام و آمدن ایلچی مصر و چگونگی احوال ایشان و بیان انجه واقع شد

در سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه حضرت اعلی خاقانی در کمال عز و تمکین بنجم ربیع الثانی عازم زیارت سلطان خراسان
متوجه شهر مقدس مشهد شد و غلغله نهضت همایون بسمع ساکنان این کشور مسدس افتاد و از شاهزادگان نامدار
میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و از امرای کبار امیر علیکه کوکلتاش در هرات توقف نمودند اما درین ماه
میرزا محمد جوکی عازم ماوراء النهر شد و سعادت و اقبال ملاقات پادشاه هنرپرور و برادر بزرگتر میرزا الغ بیک فائز
گشته بصنوف نوازش و اشفاق اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله بتوجه اشاره علیه عزیمت قندوز
استرآباد نمود و امیر علیکه رایت توجه بجانب مرو افراخت و بمقصد رسید در آن ولایت بزراعت و عمارت
اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید مراسم زیارت بجای آورد و اولاد عظام شیخ
الاسلام احمد جام را اعزاز و احترام نمود و ایشان بین امور ضیافت بجا بجهت سرا اولاد بجهت بجای آوردند
و آنحضرت مشایخ انام را احسان و انعام فرمود و از آنجا موکب همایون نهضت نموده بسعد آباد رسید حضرت
اعلی خاقان در آن منزل بتهیه اسباب شکار پرداخت و در آن صحرای وسیع صید فراوان انداخت وجود
از آن مهم فراغت یافت عنان توجه بجانب مشهد تافت و منازل طی کرده چون بمقصد رسید و در منزل
بجهار باغی که معمار همت آنحضرت احداث فرموده بود نزول آمد و روز دیگر باستانه امام هشتم علیه السلام
رفته عتبه علیا قبه ذکر مرقد آن پاک و پاکیزه در راه است بوسید و سادات و مجاوران آستانه را بانعام
و صنوف احسان مسرور و شادمان ساخت و بچهارباغ آمده لوای عزیمت بطرف مستقر دولت افراخت
مولانا کمال الدین عبد الرزاق در تاریخ خود نوشته که چون خاقان سعید بجام رسید خواجه علی اصغر
جندان بریان و باقی اسباب دعوت سوقی کشید که دیده ناظران از حسن ترتیب آن متحیر گردید از آن جمله
قریب صد طبق چوبین خاص بساختند و آنحضرت خدمت خواجه را بالطاف پادشاهانه سرافراز فی الجمله
بعد از اتمام از خطه جام در حرکت آمده در چهاردهم ماه جمادی الاولی هوای فضای هرات از غبار سم سمند جهان
پیما اشهر بار خجسته لقای عطرسا گشت و در همین روز امیر علیکه کوکلتاش که بجانب مرو رفته بود باز آمده منظور

نظر کیمیا اثر خاصیت یافته شد و درین سال میرزا الغ بیک قاصدی بخراسان فرستاده مخدره حریم خویش سلطان حبیبه
خانزاده بیگم که مهد علیا گوهرشاد بیگم که بتعهد و تربیت او سالها اهتمام نموده بود طلب داشت و بنابر التماس آنجناب
بانوی کبری او را با آیین و حشمت تمام بسمرقند فرستاد و در آن سال مذکور میرزا محمد سلطان جهان بیگم کران
صبیه حضرت خاقان سعید متولد شده بود از این دار پر محنت بروضه جنت خرامید و این معنی سبب حزن
و ملال آنحضرت گردید و غرابی سکین داشتند درین سال جناب معالی مآب مولانا جلال الدین لطف الله که صدر
صاحب وجود بود و حضرت اعلی خاقانی نسبت باو التفات و اهتمام تمام داشت بر امصدر وزارت چون دیگران
استاد قوام الدین معمار که بانی مدرسه علیا گوهرشاد آغا بود درین سال از خرابه دنیا رحلت نمود و در حال این
احوال حضرت خاقان سعید امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه بن چاکو را امیر الوس ساخت و در سنه ثلاث و اربعین
و ثمانمائه سلطان مصر جقماق الملقب بملک الظاهر ایلچی چچکتو نام بدرگاه پادشاه کرد و در احتشام و در
و اظهار محبت و وداد نموده و سبب این معنی آنکه پیش از وصول بمرتبه سلطنت سلطان جقماق در خواب دیده که
حضرت خاقان سعید میان او را کرفته بر تخت سلطنت مصر نشاند و سلطان جقماق از غایت فرح و سرور بیدار
شده از وفور نشاط و کمال انبساط در جامه نگنجید اما این راز در پرده با هیچکس در میان ننهاد و با خود قرار
داد که هرگاه که دست در کردن مقصود حمایل کند از پای ارادت و ولای پادشاه ظفر لوا بیرون ننهد و بقدر امکان در
از دیاد مصادقت سعی نماید و در آن هنگام که فرمان فرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار بدار القرار
رفت جقماق بیک میر اخور بود چون آن سعادتمند دید بسیاد از الی بود امرا و ارکان دولت ملک اشرف فرزند
اختیار و اتفاق بر سلطان جقماق بر سریر سلطنت دست داد عرب تمکین یافت آن امری که با خود قرار داده بود
آورد و در اظهار وداد و اتحاد نسبت بحضرت خاقان سعید با اعاظم و اعیان مملکت مصر مشورت نمود و چون
از زمان دولت چنگیز خان سلاطین و عظمای آن مملکت تا آن هنگام با خواقین ترک شیوه معاودت مسلوک بود
و مقربان و خواص سلطان جقماق این شیوه بیرون داشتند اکثر مانع آمدند و بنابر آنکه سلطان در دوستی پادشاه
بلند مکان بی اختیار بود و رای ارزشمندش قبول کس سلطان را در آن فکر استحسان نمودند با امضا میان کرده در
او بود جزم فرمود و چچکتو آن را که از خواص او بود برید کیاست و سخن گذاری اتصاف داشت برسالت تعیین نمود
و او را با تبرکات لایق و تنسوقات مناسب که خود سزاوار حضرت آن ذو الاقتدار و شهریار فلک مقدار باشد منه
خراسان گردانید و چون وصول چچکتو قادران نزدیکی بجمع مقربان آستان رسم استقبال فرستاده رسول
مصر بدار السلطنه هرات رسید او را در باغ امیر شاه ملک فرود آوردند و بعد از سه روز بپایه درگاه فلک اشتباه
آمده بوسیله امرای عظام شرف تقبیل پادشاه فیاض استسعاد یافت و پیشکشهای بمحل عرض رسانید مقبول

کشت وحضرت خاقان سعید از احوال آن پادشاه مصر استفسار نمود ایلچیان صادقانه موافقت نمود وبر زبان
ایلچی براستی راست درج کرد چون جانان رفیع الشان نشاندند ودرآن روز طوی عظیم ترتیب نموده بودند واکثر جاها
وکاسها وطبقها مجسم از طلاء احمر ومرصع بیواقیت وجواهر قیمتی ومدد بود وایلچی بعد از تناول طعام بر رهاب
امرا واکابر بوثاق خود بازگشت میرزا محمد جوکی ومیرزا علاء الدوله ومیرزا عبد اللطیف بوثاق ایلچیان طویهای
برتکلف ترتیب نمودند واسبان راهوار وخلعتهای شاهوار ارزانی داشتند وتحف امیر علیکه کوکلتاش وامیر
جلال الدین فیروزشاه وخواجه غیاث الدین پیر احمد از دقایق ضیافت ولوازم انسانیت دقیقه مهمل نگذاشتند
وایلچی بعرض همایون رسانیدند که سلطان چقماق پنج کتاب عمر از پادشاه هفت کشور التماس نموده که ارسال فرمایند
تاولادة حجة اهل السنت وجماعت شیخ ابو منصور ترمذی وتفسیر کبیر امام فخر الدین رازی وشرح تلخیص جامع
خواجه مسعود بخاری وشرح کشاف مولانا جلال الدین علاء الدین پهلوان ودر ضمن موضع شافعی وبا وجود آنکه مجموع
این کتب درخزانه موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که همه بخط خوب نوشتند وجدول کشیده مجلد ساختند
وباشارت علیه استادان بابرسر بجلد طوبی باعظمت ترتیب دادند وجهت پادشاه مصر سوغات وبیلکات
تعیین رفت وایلچی در هفدهم ماه رجب بمجلس همایون آوردند وخاقان او را بجاه هزار دینار نقد جامه رخصت
انصراف بجانب مصر ارزانی داشتند ودر وقت اجازت چنین معروض داشت که سلطان چقماق بنده را ترغیب
کرده سوی بندگان حضرت جمیع شهرها که عبارت از شیراز واصفهان ویزد وکاشان است دیده واحوال الکل معلوم
کرده بازنمایی حضرت خاقان سعید ملتمس او را مبذول داشته بحاکمان آن بلاد فرستاد که پیش از وصول ایلچیان
شهرها را آیین بندند ومبلغ ده هزار دینار کپکی از آن چهار شهر برسول مصر دهند ومولانا حسام الدین مبارکشاه
همراه ایلچی را کماد ترتیب بافضلکان دولت آبادی بود فرمود که برسم سفارت بمصر رود وتبرکات وهدایای
سلطان چقماق وآن پنج کتاب را بوی تسلیم نمود واسباب یورش مهیا ساخته وکارها پرداخته بجانب مصر وشام
روانشدند ودرین سال جناب میرزا علاء الدوله را حق سبحانه وتعالی فرزندی کرامت فرمود وسلطان
ابراهیم موسوم گشت واین عطیه در شب سیوم شعبان بصدر پیوست ورقم مولود آثار عظمی نقش تاریخ
او بر صحیفه روزگار نوشت که   تاریخ شود شب سیوم از شعبان   وچون میرزا سیورغتمش که حاکم ولایت
کابل وغزنین بود ولد رشید حضرت خاقان سعید وفات کرده وپسرها حکار گذاشت میرزا مسعود ومیرزا
قراجار وحکومت آن ولایت به پسر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد واو بخلاف قاعده ونود مرتبت وعیت
الولایت از ظلم وبیداد شاهزاده بجان آمده صورت این واقعه معروض پایه اعلی گشت وپادشاه عالیشان
ایلچی بجانب شاهزادگان ارسال نمود وایشان بعد از طی منازل بمقصد مقصود رسیده میرزا مسعود بدار السلطنت

کشت
هراة آمده وچندگاه در مقام محله مانده وبمجلس همایون آمده صندلی نمود وموافقت به بابت وتلطف تخت
ودرین سال حضرت خاقان سعید مرض رشته بر هم نشد وشکاف تمام نمود وچون خاطر از مرض فارغ کشت بازکار رفت
باز بدار السلطنت هرات مراجعت فرمود ودرین سال جناب فضایل ماب مفتی هر دو فریق وامام هر دو مذهب
مولانا عماد الدین عبد العزیز مشهور بمولانا زاده ابهری بعزم زیارت بیت الله الحرام کرده بعد از طواف واداء مناسک
حج مراجعت نموده در اثنای راه برحمت ایزدی پیوست وهم درین سال امیر فیروزشاه شیخ کرده واموال وملک واسبان حضرت
خاقان سعید اعتبار واختیار تمام داشت رخت بعالم بقا کشید وانا لله وانا الیه راجعون وهم درین سال ابیت که در کوهر جنبایان
های شکاف وناترین ودرین سنه اربع واربعین وثمانمائه سید مرتضی بحسب عرض رسانید که این تخلص کسیبه
انگشتری جهای ترابت شاهزادگان عالیقدر میرزا محمد جوکی ومیرزا علاء الدوله علی الخصوص میرزا عبد اللطیف سید
تحفه بنهای ایشان بحال ... انعام کرمال درجات ... وآنحضرت نفس نفیسه وارشده هر جا که در آب
یافته رحلت واز وقایع سال مذکور یکی آنکه جناب شیخ الاسلام اعظم هادی طوایف امم فروغ انوار طریقت
اسوه اصحاب حقیقت صدرنشین بارگاه ملک الکبر شیخ بهاء الدوله والدین عمر از دنیوی صدف وبار غریب
سفر مبارک جهان فرمود وطایفه از عرفا ومریدان سلوک وبعضی افاضل واعیان خراسان چون مولانا ابنای رجا نقیب
مودند وامیر جلال الدین فیروزشاه ودیگر سعادتمندان که در شان حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام داشتند
که ان شیخ خرقه تحویل فرماید بهره شدند ودیگر از وقایع آنکه درین سال مذکور امیر جلال الدین علیکه کوکلتاش
که عمر مبارکش از نود متجاوز نموده بود فرمان یافت واز امیر چیز عادل بود وعمر مهمات رعیت وداد مظلومان
طالو بسا یکدیگر نجم گشت او درین سال از صدکوشته بود حضرت خاقان سعید منصب امیر محمد جوهر را بپسر او شیخ
ابو الفضل ارزانی داشت وخدمتش هم در دیوان اعلی بجای پدر بنشست وامیر علیکه در گنبد مدرسه میرزا بایسنغر که
ساخته وپرداخته بود در زیر قبه زبان بخاکش سپردند ودرین سال عایشه بیگه جفت میرزا بایسنغر که سلطان
کابلی او را در حباله نکاح داشت وفات یافت ودرین سال خلاصی از اطراف استرآباد ماشد برق وباد رسیده
آوردند که لشکر اوزبک خراب آمدند وحاجی یوسف خلیل در معرکه ایشان پای ثبات فشرده شهادت یافت ودرین سال
خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسالت مصر رفته بود ودر حرم از اعمال قدس بجانب عالم بقا شتافت
وحضرت خاقان سعید جناب عفت مآب را بخواست ومیرزا سیورغتمش ازوی در وجود آمده وفات یافت فیه
اسلام بلخ در گنبد مدرسه که معمار همتش بنا کرده بود مدفون شد   ودانش جلدین شاد باد ابحرت
از مفارقت انیس قدیم وجلیس حبیب غبار ملال برخاطر نشست وخطرات عزلت از نوازع دیده وچشم دردوا
وتفرقه سکین داشت ودر آخر ذی الحجه سال مذکور جلال الدین که در بازار هرات بر شرقی مدرسه نظامیه بود

بغداد و دوازده کس در بیمحل شدند سلجوقی بوده و از قبل سلطان شاهرخ هراة حاکم بوده و بعد از آن شیخ حسن
بامرا و قضایا بغداد اراده و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمائه خواجه شمس الدین محمد سمنانی که مرتبه اهل قلم داشت
بوجه منصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز گشت و امیر علی شغانی از دیوان معزول شد و از دیوان معزول گشت
و با معنی بر مزاج اشرف خواجه غیاث الدین محمد خوافی نیابت منصب دیوان آمد و امیر علی شغانی در جمیع مهمات دیوانی
که خواجه بمساحت متابعت مینمود و خواجه شمس الدین در مقام و مسافقه میبود ذکر شکایت شیخ ابو الخیر جزری و بعضی احوال
امرا و ملک فارس شکایت نامه باستادکان پایه سریر اعلی بهر سال مینمودند مضمون آنکه بجمع رجب
از ستم شیخ ابو الخیر بجان آمده اند و بفریاد و فغان باسمان رسانیده و میرزا سلطان محمد الله در هیچ امر آنچه میباید
تا بار اجر رسد حضرت خاقان سعید چون بدین قضیه وقوف یافت حکم فرمود که شیخ ابو الخیر را حبس نمود و بامیر سید نیر اکبر
کارها را بالحشمت بوسیله و ضبط و سیاست امتیاز داشت بحکومت آن مملکت فرستاد و او چندگاه در ولایت
فارس بآن قیام نمود و چون ظلم و ستم از وی بعضا در شد که مردم بجان و دل طالب شیخ ابو الخیر شدند و در این ا
ثنا بغرض خلوتیان و تغیر ایشان می فرستاد امیر سید بجنگ عزا بیرل گرفتار گشت و امرا از شیراز بخراسان آمدند
و در کرکند مدرسه که شهید مقدس ساخته بود و احترام بود و دفن کردند حضرت خاقان سعید در باب ضبط مملکت
فارس با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود و رای ها بر آن قرار گرفت که خواجه معز الدین ملک حسین الی قرار گرفت و بعض
بآن صوب روانه شد و چون خواجه ملک بشیراز رسید شیخ ابو الخیر بی اختیار متحیر گردید و طارم حزن آن شد
بدره و دینار و نقد و جنس از خواجه ملک باز نماند ناشیمه بیح خود را بمملکت خراسان اندازد و جمعی که
فارس با دیگر از دیوان اعلی حاصل سازد و عاقبت بدار السلطنت هرات فرستاد و تحف و هدایا مصحوب ایشان
جمیع ارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشته التماس نمود که او را بپایه سریر اعلی طلب دارند و امراء حضرت
که چون مدتی مدید شیخ ابو الخیر صاحب اختیار مملکت فارس بوده و در امور مالی تمام وقوف بهم رسانیده
حکم شد که قضیه او بتحقیق کنند و سلسله جان میمانند که هم شیخ در دیوان اعلی قرار یابد اگر در مال باقی
کرده باشد ادا و الحق فرستاده شود حضرت خاقان سعید رای امرا را مستحسن داشته طلب او فرمود و چون
دوان تنوع و چون ایلچی بشیراز رسید نشان همایون رسانید شیخ ابو الخیر حاضر بود و در بیرون آمد و چون
بمقصد رسید شاهزادگان و امرا او پیشکشهای سنگین کشید و بوسیله التماس ایشان بشرف دستبوس حضرت
اعلی خاقان مشرف شده تحف و پیشکشها عرض کرد و مقبول افتاد و بپایه اعظم سرفراز شد و از کرم حضرت شاهانه
امرا و ارکان دولت متفق الکلمه بعرض همایون رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک در طعام می باید
در مهمات خزاین و تحصیل و توفیر ما فی ولایت محرمستان ناحیه و بغداد بی حسن تدبیر او تمشیت نپذیرد بیجان

امرا و مقربی

امرا و مقربی مزاج اشرف اعلی آمد و زمام اختیار آن دیار در قبضه کفایت او نهاده و شیخ رخصت مراجعت یافته متوجه
دار الملک شیراز شد و این نوبت طرح اساس حکومتی انداخت که قلم دیوان از تحریر و تقریر آن قاصرست و خواجه
معز الدین ملک حسین در حرکات او نظام و انتظام داشته در دیوان میرزا عبد الله میرزد و در این سال با نوبت
عظمی گوهرشاد آغا در سمرقند شد و سبب این عزیمت آنکه میرزا عبد اللطیف که در نیابت حال در سمرقند بود حضرت خاقان
را به کار دستور سپرد و در اوایل سنه خمس و اربعین و ثمانمائه تجدید خاطر طرف ماوراء النهر رفت و موجب رخش
شاهزاده آنکه ملتمس مهد گوهرشاد آغا محبت فراوان میرزا علاء الدوله داشت و از کار او و سببی و دیگر
در میان بیرون رفت و میرزا عبد اللطیف بجانب سمرقند توجه نموده عنایت او امداد یافت حضرت خاقان سعید
از دوران حکم کوشه بیطاقت شد خراسانی و لعنت تمام انبعاث یا و داشت و جمعیت شاهزاده بی عنایتی مهد علیا
دانسته بیوسته از حرم محترم اظهار داد خاطر شاهزادگی میفرمود و میفرمود که فرزند از جهت مهد از من جدا کردند
مهد علیا از طریق اضطرار دستور ماوراء النهر اختیار کرده و چون آوازه مهد علیا در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیک
بر سم استقبال روان شد و نزد دستبوس والده بزرگوار حاصل کرد و در ملازمت محفه ملتمس زمان انتهار یافته
گشت بعد از چند روز میرزا عبد اللطیف آئین و تجمل پادشاهانه ملازم والده بزرگوار بخراسان روان شد
و ایشان در چهار دهم شوال در کنف سعادة و اقبال بدار السلطنت هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید ملتمس
در زمین بیجان آمده بعنایت بسر بر دستبوس گشت و مقارن این حال میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر
بحی والده میرزا سلطان بود و وفات کرد و در مدرسه والده خویش گوهرشاد آغا مدفون شد و در این سال شاه
جلال الدین برادر ملک علی والی بغداد بیماری دار الملک الیجال نمود و حضرت خاقان سعید بعد از این معتمدی را ابصر بیماران
نامه ملک علی را بغزا رسانید و هم در این سال مولانا شمس الدین محمد آمد که بغایت زاهد و متورع بود و معامله
بی طمع و توقع مینمود از شیراز افتاد و در مدرسه یکی دو روز توجه بصوب رضوان نهاد و در این سال خواجه نصر الله
از تری که عالی همت صاحب وجود بود در هرات وفات یافت در این سال آن اتفاق افتاد که در ناصیه میرزا علاء الدوله
ولد میرزا رستم مشاهده می افتاد حضرت خاقان سعید اعتماد کرده به قلعه مسلیمانی فرستاد ذکر عصیان
کیومرث و توجه حضرت خاقان بجانب لعین ضعف شدن میرزا سلطان محمد بن بایسنغر در اوایل سنه سبع و اربعین
و ثمانمائه رایت نصرت آیت بطرف حصن و دامغان نهضت فرمود و سبب آنکه ملک کیومرث بن رستم داری که
خدمتکاری مسلوک میداشت و حرف عبودیت و فرمان برداری بر صحیفه ضمیر میگاشت و در این ولا بیات زمرد
شیطانی کردن اطوق متابعت بیجیده با علان کلمه عصیان مبادرت نمود و چون مملکت یکی از رجال داری صاحب
وجود خالی بود و جمعی از مردم خود بآن صوب فرستاد و خیال تصرف و ضبط آن ولایت در ضمیر او جای گرفت و چون

ابن حجر سمع علیه بوست حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عساکر دین قهری نشان در ظل رایات ممالک ستان در شوند
وچون موکب منصور از ولایت جتّه بود عبور نموده نزول واضطراب درمیان قصر جلال ملک کوهی بیفتاد و
عرضه داشتها در جهت فاصلان نامرا وارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت نموده تضرع و زاری
خواهش کرد که نوعی سازند که حضرت خاقان سعید از جرم او در گذرد و امرا صورت بیچارگی و عجز کوهی را
بموقف عرض رسانیدند و آتش خشم و غضب آنحضرت را که زبانه میزد تسکین دادند و درباب ضبط و ربط ممالک عراق پادشاه و امرا و سرداران سپاه مشورت نمود در آنجا
بران قرار گرفت که باید که یکی از شاهزادگان نامدار و سپیل حکومت آن دیار گردد و در آن زمان که حضرت ولایت
منقبت شیخ بهاء الدین عمر قدس سره موجود بود و آنحضرت در اعتقاد مبالغه داشت و شیخ بهاء الدین عمر
مرزا بایسنغر را حاکم ولایت آذربایجان عراق سازند و شیخ بهاء الدین عمر هرا رسید این واقعه را بحضرت
امیر جلال الدین فیروزشاه گفته بود و امیر مشار الیه بعض ابتدا مراد خاطر خطیر داشت و در این وقت که سخن
تفویض مملکت عراق بیکی از اولاد امجاد در میان آمد امیر فیروزشاه واقعه مذکور را بعرض همایون رسانید
و درباب فرستادن میرزا سلطان محمد اهتمام تمام نمود رای اقالیم کشای ولایت سلطانیه و قزوین را بمیرزا
انرا قی داشت و زمام اختیار ولایات مذکوره را بحسن مرا بیراو باد کذاشت و حضرت خاقان سعید میرزا سلطان
محمد با آن صوب گسیل کرد و رایت معاودت و دولت بجانب مستقر سعادت بر افراشت و امیر فیروزشاه در کار
میرزا سلطان محمد تا مه بسطام رفت و در آنجا شاهزاده امیر یکو نام را تعقد بیجوه دل جوی نموده باز گردانید
وخود عازم عراق شد وچون بآن مملکت رسید اعمال سلطانی وامور دیوانی را مضبوط ساخت مرداران اطراف
و گردنکشان آفاق روی بدرگاه کیوان اشتباه شاهزاده آوردند بخدمت توسل جستند و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه
حضرت خاقان سعید را داعیه آن شد که جامه جهت پوشش خانه کعبه معظمه ارسال نماید و این معنی بجهت
سلطان مصر جقمق میشود لاجرم بالصواب ایمای اقتضای آن کرد که بخست قاصدی بجانب مصر ارسال نماید و ولی را بجا
ارسال فی الفور جهت آگاه کرداند و بخدمت امیر فیروزشاه که صلاح اختیار ملک بود شمس الدین محمد مزیدی بسفارت
مقرر ساخت و مرتضی مشار الیه اسباب سفر ترتیب داده روی توجه بمصر نهاد و آن دم در ایلچی بوده بدان
حدود رسید وا ز نواحی حلب تا طاهر قاهره برحسب فرمان سلطان احمد زمان خدمت رسید مشار الیه
بجای آوردند و سلطان چقمق از مهر قرآن باستقبال آنجناب فرستاد و مابقا لطف و مرحمت خرم و ارزمیشد از هر دو جانب
و ایشان با سید ملاقات کرد مطیق و مستظهر شد و بحکم الفتنه چون سید شمس الدین محمد مزیدی بمجلس او رسید
مکتوب و سیلاکات مذکور را بسید و پیغام حضرت خاقان سعید رسانید سلطان مصر از احوال شهزاده بتحقیق عمر پرسش نموده منفعل

شد که هرگاه که آنحضرت جامه کعبه ارسال نماید او در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول دارد و سلطان جقمق خوی الحدیقه
القیاس اظهار ارادت و اعتقاد کرده جانب سید را نوازش و اعتراف و انعام فرمود و اجازت مراجعت داد و میر تعیین
مشار الیه باز گشته بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت احوال واوضاع آن ولایت معروض داشت و در بین سال استقلال
امیر جلال الدین فیروزشاه و دخل او در امور ملک و مال از حد اعتدال تجاوز نموده و هر که را مشار الیه بجهت بی بدل باز
همکس را مجال تغییر و تبدیل آن نبود و هرچند این معنی بر مزاج همایون آنحضرت شاق می آمد تغافل و تساهل می نمود بدین
و در این وقت سید عماد الدین محمود که بفنون فضایل و آداب آراسته بود و پیشه مش سید زین العابدین سالها
نوازش و بنیاد حضرت صاحبقران مغفور شاهرخ بهادر قیام نموده روز بروز حرمت و منزلت او در تزاید و آن ولایات و
عاطفت شهریاری بجهت از دیاد می پذیرفت تا محسود امرا و ارکان دولت گشت و امیر فیروزشاه انجان انضباط
لج تعیین فرموده و سید هرچند استعفاد نموده مفید نمی افتاد و خاقان سعید بنوعی جهت که سید شغلی از آن
معین کرده اند و چون امیر فیروزشاه در آن باب مبالغه داشت سید رضا داده سید متوجه آنجا گشت و تعجب
اتفاق در آن سال میرزا محمد جوکی بمزم قشلاق متوجه دار قبه الاسلام بلخ شد و سید مع علیه و سید که نواب و
کلانتران امیر جلال الدین فیروزشاه بر آن ولایت استیلا یافته و اموال واجبی دیوان اعلی و اصل نمی شود و
سید عیسوی اند که از عهده امور لجافه بیرون نیاید و حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که سید عماد الدین محمود مر ده ساله
بجانب بلخ توجه نمود جهت تحقیق محاسبات بلخ از سر جد و جهاد
مشغول شدند و در این اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان محمد از ولایاتی که بسیورغال او مستقر بود
بر واجبی مال نمی ستانند و رعیت از نواب و کلانتران او در رنج اند و آنحضرت جهت تادیب فرزند سعادتمند
حکم فرمود که سلطانیه و قزوین بسیورغال او باشد و در حکومت دخل نکند و خواجه شمس الدین محمد بخاری را
جهت ضبط اموال مواضعی که از شاهزاده باز ستده بودند بعراق فرستادند مقارن این حال خواجه فخر الدین ملک
سمنانی در شیراز وفات یافت و شیخ محب الدین ابوالخیر بنابر اشارت علیه حضرت خاقان جهت مجموع ممالک فارس
بی مشارکت غیر دیوان روان شد ذکر عرض مرض حضرت پادشاه اسلام پناه و بیان بعضی وقایع و وفات امیر
جلال الدین فیروزشاه در شهور سنه ثمان واربعین وثمانمائه مزاج همایون حضرت خاقان سعید از
نهج اعتدال سر حد اعتلال کشید و مرض کان باصابت عین الکمال بازشد و بسیار عارضه و رنج بنهایت
بکمال کشید و مرضی صعب بدین نوع و چاره آن مرتب بالدین نتوانی نهاد و اطبا حاذق و حکما مشفق در معالجه
بر بیضا نمودند و بانفاس عیسوی در مداوا می کوشیدند و مرض بهیچ کونه دفع نمیشد و دلها و ارواح
و خاطرها پریشان گشته در این اثنا حضرت مقتدای انام و پیشوای مشایخ ایام شیخ عمر که از بارگاه بیت الله الحرام

بازگشته در قریه جغاره مقام داشت روز جمعه بعد از اداء نماز فرض وعرض نیاز متوجه باغ زاغان شد
و بارگاه همایون درآمد وحضرت خاقان سعید با وجود آنکه صاحب شان و قدر بود که دست مبارک از بهر اکرام
حشم بگشاد و زبان تحیت بسلام شیخ جاری گردانید و شیخ پس از اداء جواب سلام دست مبارک
بر آورده از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسئلت نمود وفاتحه خواند وخاقان مغفور بمبارک اعتقاد از آن
قدوه ارباب اوتاد چیزی طلب داشت وشیخ دستار از سر خویش برگرفته پیش شهزاده نهاد بضعف رکذاشت
و بیرون آمد و مرضی با آن صعوبت بیمن نفس حضرت ولایت منقبت روی در انحطاط نهاده باندک فرصتی زایل
گشت و خلایق حیرانی تازه یافتند و نذر و صدقات بارباب حاجات رسانیدند وخاقان جمشید مکان
بعد از کمال صحت خواست که بجهت مخزون خاطر همایون نسبت بظهور آورد و جامه کعبه معظمه که همیشه بکفایت
رسالت مصر داشته باشند و اجابت بحمد الله جایز تواند پوشانید ارسال نماید وچون این خلعت بر قامت
هر کس راست نمی آمد از ارباب اقتدار مشورت کرد جناب ولایت انتساب شیخ محمد المرشدی وحضرت
فضایل مآب مولانا شمس الدین الابهری را از برای این شغل خطیر اختیار کردند وحضرت خاقان سعید مرحوم
صواب دید امرا فرمان داد که جامه کعبه را که در دار العبادت یزد ترتیب داده بودند بهر ابتسام آورده بمحرمی
محفوظ کرده ابتدا تسلیم ایشان نمودند و نواب و کاشتکان مهمات جناب شیخ وحضرت مولوی را ساخته
و پرداخته آن بزرگواران بطرف مصر در حرکت آمدند وچون قطع مسافات نموده بولایت شام رسیدند
امرا آن مملکت و عظماء آن ولایت شرایط خدمت و تعظیم تقدیم رسانیدند و بعد از آن که بولایت مصر رسیدند
سلطان و توقف یافت و طایفه از خواص و مقربان را باستقبال ارسال نمود تا ایشان را در موضعی لایق فرود آوردند
وچون سه روز بگذشت فرستادگان بخدمت سلطان رفتند پادشاه بنظر اعزاز و احترام در ایشان نگریسته
احوال حضرت خاقان استفسار نمود و مکتوب آنحضرت را که داشتند مطالعه فرمود و اظهار ارادت و اعتقاد کرد
و الجیان از نوتاق باز کرد ابتدا هر روز جهت اخراجات ایشان مبلغ خطیری مقرر فرمود واکثر اوقات سلطان
ایلچیان را می طلبید و احترام ایشان بتمام بجای می نمود و از اوضاع ولایت عراق و خراسان و سایر ممالک محروسه می پرسید
و ابمعنی بمزاج ارکان دولت گران آمد روزی فرستادگان از پیش پادشاه بیرون آمدند آوازه
در مصر افتاد که سلطان بکرفتن ایشان فرمان داد و دیوان و اوباش روی بوثاق شیخ و جناب مولانا نهادند و هرچه
در آنجا یافتند غارت کردند و جامه کعبه هم را غارت کردند و سلطان از این حرکت ناشایسته بغایت
قلق و اضطراب نمود و فرمود که ارباب فتنه دوست هر از زمین بخاک انداختند و شیخ و مولانا را دلداری نمود
بزبان بکشاد و سوگند عظیم خورد که من از این حادثه خبر نداشتم و اسباب مولانا را که بغارت رفته بود بدیشان باز داد و ترتیب کرده

بسیار انعام کرده

بسیار انعام فرموده و قاصدی همراه ایلچیان روان کرد ایشان آمدند واحکام برای شغل ایشان بحکم حرمین شریفین
نوشت و شیخ و مولانا زاده متوجه مکه معظمه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق حکام آنجا
جبت الله را جامه پوشانیدند و بخراسان بازگشته و آن راه دور و دراز را پیموده و مقارن ایلچیان عبد الملک
نامی از امراء قوشون که بر حسب فرمان همراه ایلچیان رفته بود دراز نموده تظلم نمودند که جناب شیخ و مولوی
از انعام پادشاه مصر بجز ابی بضیب کذاشته هیچ ندادند و آنحضرت فرمود که این بهم دیوانیان بپرسند
روز دیگر در باب گفتگوی واقع شده عبد الملک خشنود ساختند و انصرت ملایم مزاج انور افتاد و در
خلال این احوال سید عماد الدین از تحقیق معاملات ولایت بلخ فارغ شده بهرات آمد و میرزا و امرا و وزرا
سید عماد الدین را بمجلس همایون آوردند وچون امیر جلال الدین فیروزشاه بمیرزا علاء الدوله نسبت
کرده میرزا محمد جوکی رنجشی از وی در خاطر داشت بمنت تضاعف بدیر دختر بود ساری میرزا محمد جوکی نقش
شریف با امیر فیروزشاه در مقام معارضه و گفت و شنید آمد و در کلی و جزوی مضایقه نمود و حضرت
خاقان سعید بنابر مصلحت وقت از امیر فیروزشاه جواب محنی کرد نسبت بوکلا او از تصرف بلخ و تغلب ایشان
در آن ولایت میگفتند استفسار نمود و امیر فیروزشاه را کجا در خیال میگذشت که امثال این سخنان از وی توان
پرسید و در اثناء قیل و قال برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت چند روز در
خانه نشسته بدیوان حاضر نشد و آنحضرت مولانا یعقوب بیروایجی که میان ایشان اکفادا قرابت بود بحضرت
اختصاص داشت پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد که از جانب امری واقع نشد که موجب ملال
خاطر امیر باشد و داعیه آن بود که امرا و وکلاء او در آنجه تصرف نموده اند بانصاف ستیره و اگر نموده
چنین است که پادشاهان در میان سخن گذاشته بیرون روند مبادا که شاید پادشاهی باید کرد از سخط و غضب
پادشاهی بر حذر باشد امیر فیروزشاه از پیغام آنچه انتقام و استشمام نموده از کرده پشیمان شد
و لشکر اندوه ملال بر صفحات او ناحق آورده و از این قصه دیگر گشت و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادت
او رفت و تفقد و دلجویی بسیار نمود اما مرض بروی مرض استیلا می یافت تا بود از چند روز مرغ روح آن بیت
از تنگنای قفص کالبد بجانب گلشن فردوس و چمن انس خرامید و در گنبدی که در مدرسه کرده بود از خیابان سلطنت و بود
مدفون گشت امیر جلال الدین فیروزشاه بصفات حمیده و خصال پسندیده متحلی بود و در سر حسب و نسب
و عدل گستری بی بدل بود و بر حیفای عدیل و نظیر نداشت و پیوسته ملازمت اهل الله و ارباب انتباه اشتغال
و در بزرگی و علما و اهل فضل دقیقه مهمل نمیگذاشت و از انعام او بر وجه اتم و اکمل سادات و اشراف ممالک عراق و شام
و حرمین شریفین بهر رسید و قرای معمور و اسباب عمارات و مستغلات فراوان جمع آورده و در حرم سلطان سکونت

بقلع خبر زیاد اتحد و چون مبالکرد و فرزندان شایسته بسیار داگذاشت و دیگر فرزند سعید امارت پناه ملک جمال که تعلق بامیر مرحوم داشت بود در شید او امیر نظام الدین احمد را بگذاشت و دیگر فرزند سعید او امیر غیاث الدین سلطان حسین که بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف جود و سخا آراسته بود و بیش از بیست سال در دیوان بحکم وزارت عالمیان بر علاء الدوله مهر زد در غایت حشمت و اقبال و کامرانی میگذرانید و در این ایام شخصی از محافظان خزینه عامره یکی از مخصوصان خود را تبلیغ زده و بکشته امیر نظام الدین احمد بقتل آورد که خازنان در روز مرغ خایبان آمده مبلغی خطیر از خزانه برده اند و حالا ان الجمله بعضی کرامند در جوی قلادن سرای مدفون است امیر نظام الدین احمد آن سخن بعرض همایون رسانیده آنحضرت فرمود تا خزانه داران را امیر ابراهیم اشاره علیه بموضع خزانه اشتغال نمودند و خیانت بسیار از آن جماعت ظاهر گشت و چون امیر شیخ ابو الفضل و لد امیر علاء الدوله علیه و امیر احمد پسر امیر جلال الدین فیروزشاه که بجای آبا و اجداد خویش در دیوان بزرگ بمهر میزدند و در کوی شباب منزل داشت حضرت خاقان سعید امیر سلطانشاه برلاس را که مرجع ایشان بود در دیوان ممالک و الکاء دیدم بود و سرح و کرم ایام جنید و در قبیله برلاس از او اکبر و اعقل کسی نبود و در دیوان ممالک و ال ارزنک
بیت
سر سبز گشت بوستانی، کاذا دیانت از خزانی سروی بچمن بخواست از جای کامر نبری بحجره
برپای هر باد زمانه را بنیاد نیست، هر شمع مراد را کماز نیست، در دهر کجاست صبحگاهی کشن نیست ز پی شب سیاهی
این سفله که نامزد سپهر شد بگسر همه کینه است مهر شد
ذکر واقعه میرزا محمد جوکی بهادر در ایام جوانی از قضای آسمانی بکم محض تقدیر مؤید آنحال و مصدق اینمقال وفات میرزا محمد جوکی است که در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه واقع شد و او پادشاهی بود در کمال ابهت و در غایت شوکت و آثار شجاعت و مردانگی از صفحات احوال او واضح و انوار فطانت و فرزانگی از جبین اوضاع و لایح دلایل جهانگشایی و مخایل فرمان روایی هم در زمان صبی و اوان نشو و نما از نسیم بساتین و شمایل او مشام جان میرسید و چشم سلطنت بنور وجود شریف او روشن میبود شاهزاده پیوسته در ملازمت حضرت خاقان سعید بسر میبرد و از معنی دولت قوی و خونریزی عظیم بود و آنحضرت در شأن فرزند ارجمند عنایت و شفقت لا کلام بود اما و الله اعلم آنجناب جهد علیا گوهرشاد آغا از جانب اخبار او بگذاشت و در ترویج احوال و افعال او میکوشید و برادر زادگان او میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در امور ممالک و مال الخیار دغام داشتند و از نهضت سپاه حزن و اندوه بر عرصه ضمیر او استیلا آورد و هم از آن منحر آن شد که مرض به ذات بی همال او خاصه شده و با وجود آنکه میرزا محمد جوکی بامراض متضاد مبتلی گشت از غایت غیرت در هیچ مقام آرام نمی یافت و پیوسته در محفه نشسته و از نهاد رخیم به در عرصه در اطراف سرحد ممالک میگردید تا در حدود سرخس مدتی بوده ندیمش ابدی جاه آمده روی از این سرای پر غرور بر تافته در روضه مرغزار بهشت برین
حدود قهرمز

حود و قصور شد و از استماع این خبر موحش خاطر عاطر حضرت اعلی خاقانی از دنیا و ما فیها متنفر و مستوحش گشت و اضطراب عظیم آغاز کرد و از هجوم ابواب دست در عروه و ثقی شکیبایی زده دندان بکلاه استرجاع بکشود و نعش شاهزاده را بدار السلطنه هرات آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر بود مدفون گشت و ولایتی که برسم سیورغال تعلق بمیرزا محمد جوکی میداشت بعد از او میان میرزا محمد قاسم و میرزا بابر تقسیم رفت و هر یک از آنجناب که از صلب آن میرزا زاده بودند قسمتی یافت
ذکر احوال میرزا سلطان محمد بن بایسنغر میرزا و عصیان او در ممالک عراق و انحراف آن از جاده مستقیم و مخالفت فرمان دربای آگاه
میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق تمکین یافت و کوه کشادن عراق و مرداران آفاق پای در دایره متابعت او نهاده سر کاه طلب استیلا شاهزاده توسل جستند مکرر امیر حاجی حسین جندی نبیره ولد امیر حاجی همایی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق پیش گرفت و میرزا سلطان محمد از حسن استحقاق ایلچیان فرستاد و اظهار استدعا نمود و لطف و عنایت بیکران نوید داد حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرای شاهزاده پیش آمده چند تا بعد از آن مواقف و الفت با ایشان متوجه خدمت گردد و میرزا سلطان طایفه از خواص و مقربان درگاه پیش او فرستاد و حاجی حسین نو عهد که کرده بود وفا نمود و امرای شاهزاده که بنابر مصلحت او با آن صوب رفته بودند در قلعه همدان محبوس کرد اینجا و با وجود ارتکاب جریمه حاجی حسین بزرگ میرزا سلطان محمد از آنجا که کمال مروت او بود نخواست که آسان آسان لشکر بجانب همدان کشد تا رعایا پایمال حوادث نشوند اما امرا عرضه داشتند که اگر در دفع جسارت و بی ادبی حاجی حسین اهمال و اغفال ورزیده آید محتمل که خللی روی نماید که دست تدبیر از تدارک آن و انحراف مانند باشد شاهزاده سخن اندیشان نیک بسمع رضا اصغا نمود و دفع شر حاجی حسین بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم دید و در فصل بهار که موسم حرکت لشکرها بود بعزم جنگ او نهضت نمود و حاجی حسین از شوکت و ابهت و کثرت سپاه جرار و بسیاری اعوان و انصار خویش معرفه شده از رعب هر چه تمامتر لشکر ترتیب داد و از بی مآلی را استقبال نمود و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در میدان مقابل و مقاتله حاجی تصور آنکه شاهزاده بنابر صغر سن وقت مباشرت در معرکه کارزار هم بخود راه داده عنان از معرکه برتابد میرزا محمد سلطان با طایفه از مقربان و خواص پیش از آنکه برانفاد و حواشفاد رایات شاهی کند روی حاجی حسین کنند و کروه انبوه او آورد و چون مساعدت دولت قاهره تزلزل و اضطراب در بنیان ثبات و وقار او انداخت و هنوز یکساعت بجوی نگذشته بود که مخالفان از منهزم ساخته خاطر شریف از دفع شر ایشان بازپرداخت و حاجی حسین خشک لب و کبود رخسار روی بر انهزام نهاد و لشکر همدان در کوه و بیابان بهادران برآکنده بر ایشان کشتند و حاجی حسین مبتذل و مخذول با بیست نوکر مغلوک کریخته بقلعه همدان رسید و اهالی قلعه باز

بارسند دست رد بر سینه ملتمس او نهادند و خود متحصن گشته راه نهادند و چون از جانب ایشان انجاح
میل داشت بحصول نپیوست سر در کوه و بیابان نهادند و ارباب جهان امرای شاهزاده را از حبس بیرون آورده
و مفاتیح دروب تسلیم ایشان کردند و چند کس از بهادران پلنگ افکن در کمر کوه قلعه الوند خواجه حسین را
بچنگ آورده خون نفس او را باردوی میرزا سلطان محمد رسانیدند و بر حسب فرمان جهان مطاع خواجه حسین را
چیش بر هم او که ملازمت موکب همایون ننموده سر بر نداده موضع چهار باغ همان بهمان وضع که بیدر شهرا
بود تقلیص نمود حضرت خاقان سعید چون کیفیت حال استعراق آگاه گشت بنا بر سوق حقوق خواجه حسین و امیر
بابا حاجی این حرکت از میرزا محمد نه پسندید و فرمود که مناسب چنان بود که جریمه خواجه حسین را سلطان
عرضه داشت با بلیه سر بر اعلی عودی و چون کرم شاد گشت از اینجانب می بایست فرستاد و بسبب قتل خواجه حسین
بی رخصت ملالی از شاهزاده بر خاطر ضمیر ابو حضرت خاقانی نشست و بعد از آن فتح ارجمند درگاه شاهزاده
ملجا و ملاذ حکام و سرداران عراق گشت و از اطراف و اعیان و اشراف اهل رعاوت رکاب او بستند و میرزا
سلطان محمد ابواب جود و احسان که هرگز بسته نبود بگشاد و دخل ولایت بخرج شاهزاده وفا نکرد و نواب و
اصحاب کفایت مضطر گشتند و رعیت از مواخذه و مطالبات ناوجب در محنت افتادند در این اثنا فتنه اکبر
علی ف استماع آنجناب میکردند که مزاج همایون حضرت خاقان سعید از منهج اعتدال بالکل منحرف شده و
بدن او بر بیمه استیلا یافته که مجال حرکت و نهضت محال مینماید و فرصت غنیمت باید داشت و الحزم مکنون ضمیر
و خاطر انور آنست بظهور رسانید و امرا و ارکان دولت باتفاق عرضه داشتند که عرصه اصفهان خالی است
خداوند و امیر سعادتمند و لدان خداوند شاه برادرزاده امیر ... کردار و غیر ایشان ...
ایضا ممتاز و ستاده اصفهان شاهزاده را استدعا نموده و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت میبودند
شب ... سنه تسع واربعین و ثمانمائه شاهزاده بلند مکان رایت عزیمت بجانب تختگاه سلطان ملکشاه
سلجوقی یعنی دیار اصفهان برافراخت و در اوقات قدوم سعادت کوهر مقصد مساخت و اموال وافر
شاهزاده سخاوت دستگاه آمده مجموع آنها را بر سپاه نصرت شعار تقسیم نمود چون از ضبط امور اصفهان فراغت
یافت تسخیر مملکت فارس را بهمت بلند نهمت ساخت و کابر اصفهان را استمالت داده و ...
باسواران و پیاده بیشمار بجانب شیراز در حرکت آمد و چون آوازه توجه شاهزاده بسمع سلطان عبدالله
رسید بنا بر آنکه در جنگ ... حریف آنجناب نبود بر وجه ... باردوی شهر را ضبط نمود و اسباب حصارداری مهیا داشته
بجمعان شمال ... پادشاه ... بخراسان فرستاد ... میرزا سلطان محمد ...
شیراز رسید حضرت خاقان سعید بغایت ضعیف و ناخوش بود و آثار مخالفت ...

عالم ... ظاهر و لایح و امارات ذبول و ضعف قوت بر صفحات روزگار او روشن و هویدا ...
که آنحضرت بنفس شریف مشقت و زحمت اسفار و کربت محنت ... و ابواد اختیار فرمایند ولیکن باعث
یکی غیرت و ناموس سلطنت و یکی مبالغه مهد علیا گوهرشاد آغا که بانوی بود در کمال اختیار و غایت ...

ذکر توجه ماهچه آفتاب اشراق بجانب مملکت فارس و عراق و ... سلک تاج بخش باج ستان چون خبر

دیار فارس و عراق شنید نواجیان فرمود با اطراف ممالک محروسه فرستاد تا حاضر و سلیقه ...
کرده ... متوجه دارالسلطنت هرات شوند و در اندک زمانی لشکری افزون از ... و
در ظل رایت گردون ... جمع آمدند و پادشاه دارا ... اسکندر ...
فرمود ... در شهور سنه خمسین و ثمانمائه ... سعادت در رکاب نصرت آورده از دارالسلطنت
نهضت فرمود و میرزا علاء الدوله را در مرکز عز و مستقر ... خویش قایم مقام گذاشت و امیر محمد
ترخان ... دیوان خراسان باز داشته و چون اردوی کیهان پوی در ...
فرمود ایلچیان امیر جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده بوسیله امرا ...
بمحل عرض رسانیدند و زانو زده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من ...
پناه آمده ... و از یمن عاطفت و عنایت آنحضرت اکنون سردار ... صد هزار ...
در زمره عبید و خدم ... و احسان و لطف و امتنان ... امید دارم که آنحضرت
ایلچی را بنوازش ... فرمود و ... مولانا جلال الدین ... گیلان ...
... ابی الاهمان ... امیر زاده محمد سلطان ...
کرده بود ... گیلان ... امرا شاهرخ ... بود و ایشان شرایط ... بجای آورده بودند
موافق مزاج همایون آمده ... مولانا جلال الاسلام المشتهر بقاضی یحیی ... رسیده امیر سید ناصر
از التفات حضرت خاقان سعید لوای افتخار ... سموات برافراخت و قاضی یحیی ...
فرموده ... امیر محمد ... آنحضرت عنایت فرمود ...
او فرستد ... و قاضی یحیی باز گشته در سمنان باردوی همایون پیوست و ملتمس امیر سید ناصر ...
داشت ... ولایت امیر محمد گشت ... التفات خاطر ... آمده و رایات نصرت آیات چون
بولایت ری رسید امیر سلطانشاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر احمد ولد امیر ...
بر حسب فرموده ... روان شدند و حضرت خاقان سعید ... میرزا سلطان محمد
توجه آنحضرت آگاه شده ترک محاصره شیراز کرده و ملک و مال و احمال و اثقال بگذاشته و از ...

با ردوی همایون حرم رواند گمر دمی از عید و خود بجانب لرستان رفت و حضرت خاقان سعید از راه شیراز بمظفر و منصور سراپرده باز گشته در اصفهان نزول فرموده و فرمود که طایفه از سادات و رؤسای اصفهان که ضمنا اسندهای شاهزاده نموده بودند مقید ساختند و اکثر ایشان در ظاهر ساوه در اواسط رمضان بر حسب فرمان بقتل آمدند و کشتن سادات عظام سوافق دولت پادشاه اسلام نبود جناب حقایق مناب مولانا شرف‌الدین علی یزدی این

بیت بر شاهزاده میخواند بیت بس بجرح و اخر و بخت تو نوجوان آن بر که پیر تو خود با جوان چه میکنند که حضرت خاقان سعید بر آن تو اهد آمد مولانا گفت که من این سخن از روی عقل و قیاس گفتم نه از طریق علم نجومی و اوضاع فلکی چه شاهزاده نهال بست بر جویبار سلطنت بالا کشیده و سهر است از افق خلافت طالع گشته و بحسب ظاهر چنان مینمود که از صرصر قهر پادشاه جهانبان ایمن است و بیمن دولت عنایت بدرجه کسوف و زوال نرسد و اگر کسی بخفی معروض داشته باشد آن از محض افترا و عین تهمت باید داشت میرزا عبد اللطیف در مجلس همایون زبان بکلمه نا سزا گشود مولانا را سخنان درشت گفت و آنحضرت جناب مولوی را بمیرزا عبد اللطیف سپرده شاهزاده بحسن تدبیر مولانا را از گرداب هلاک بساحل نجات رسانید و منشار الیه را روانه دار السلطنه هرات کردانید و حضرت خاقان سعید زمستان آن سال در فشاویه کنرانید و چون فصل شتا بنهایت رسید بحکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که امرای عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و احمد امیر بیر و زنشاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند تا باردوی همایون آید و اگر شاهزاده ابا نماید بزجر و تکلیف بیاورند و امراء و امرا و نصوب شدند و امیر شیخ ابو الفضل برد بکران سبقت نموده باتحا رفت و با شاهزاده ملاقات فرموده و نصایح سودمند و مواعظ دلپسند خاطر نشان میرزا سلطان محمد نمود تا میرزا سلطان محمد مایل بآن کرد که بدرگاه عالم پناه آمده تقصیرات گذشته عذر خواهی نماید و تدارک مافات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید تا واخر ذی الحجه در یورت قشلاق توقف فرمود و گاهی از درد معده متشکی می بود و انتظار میرزا سلطان محمد میکشید که تا کامروا بروی نمود که متوقع خلایق بود ذکر ارتحال حضرت خاقان سلیمان مکان و اشتغال اقاصی و ادانی از خواص و عوام بمصیبت و تعزیت که تا آفتاب روی بر مقطر اب تقاع نهاد که از محنت کسوف بی باک نگشت و کدام بدر کامل خورشید اشتباه بر شرف اوج رسید که بحضیض خسوف گرفتار نیامد غرض از تمشیت این مقدمه آنکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان سعید معموری مملکت بغایت رسیده و خوشحالی سپاه و رعیت بنهایت انجامیده اسباب استغنا و کامکاری مجتمع و مواد نامرادی و ناکامی منتفی و مرتفع چنانکه گویند که بهنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری ده وارده هزار دکان در اردو بازار انتشار داشت القصه صباح نوروز حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل زهر

محمد جرند

محاصه خورده و بر استر کوه بیکر نشسته عزیمت قلعه طبرک نمود تا شرف زیارت مقابر اکابر الحاصل کنند و امیر راهوار در اثناء رفتار متاثر شد تو سن ایام سر کشی آغاز نهاد و چون بنا بر بقیه ضعف آنحضرت تمامت همان وقت بنوعی خواست که بمحفه در آید و احتیاج نقد بر پیش کشیده مضمون ایمقال ادا نمود شد و فت که مرکبان انجم هم نعل بیفکندند و هم دم شد وقت که ایجهان حال بمسند محفه سه سال و حضرت خاقان سعید به محفه در آمده اندک مسافتی قطع کرد و این خبر در معدّ و جنان اسباب یافت که بغیر از ادای شهادتین مجال دم زدن محال نمود و شاه و سپاه از راه باز اردو باز گشته پیش از وصول بپارگاه فلک اشتباه روح پاک آن طوطی دوح شهریار در بامقال بجانب گلشن قدس و حدیقه انس در پرواز آمد و ما مسافران ان جهانی رفیق گشت و از منزل پر ملال بحسرت سرای سرمد ارتحال نمود دریغ ده خواسلطان خواه دروش بلحی زر نتابد و بش ددین صحرا اگر بوی جری میجست گیاهی بی چها تو آدمی جست و این قضیه عظمی صباح یکشنبه نوزدهم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه روی نمود و عمر آنحضرت هفتاد و دو سال بود و هفت سال از قبل حضرت صاحبقران مغفور حکومت خراسان کرد و مدت چهل و سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطان باستقلال بر افراخت و در روز آن واقعه هایله و حادثه نازله از شاهزادگان عالیشان در اردوی همایون میرزا ابو القاسم بابر و میرزا عبد اللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا احمد که از بطن دختر خاقان سعید بود حاضر بودند و امرای عظام غیر از امیر لقمان برلاس هیچکس نبود و چه مجموع ایشان بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند و بانوی عظمی گوهرشاد آغا بجانب میرزا عبد اللطیف کس فرستاد که اول و الوس در اثر می نماید تا بضبط اردو قیام باید نمود و مکذاشت که نوعی خلایق راه یابد شاهزاده این التماس قبول نموده در یکدم خبر وفات خاقان کامکار در اردو انتشار تمام یافت و غلغله روز قیامت و اثر دست محشر پدیدار آمده آه کرم و نفس سرد از مرد و زن برید و صغیر و کبیر باوج اثیر و کره زمهریر رسید و میرزا عبد اللطیف از خانه بر انغار بپای تو وظفر شتابان آمد و میرزا بابر با خواص ملازمان خود که از خراسان آمده بود میرزا خلیل سلطان بهمراهی آنجناب روان شد و چون عموم ایشان برادروار تر تو و لشکریان دست بغارت بر آورده از هر کسی چیزی میسر بود بند و مهم سپاه از حد ضبط بیرون رفت و طوفان بلا الا کرده بر میرزا عبد اللطیف کرد او را بر آمد و چند کس را سیاست فرمود و آتش را که اشتعال یافته بود تسکین داد و آن روز به ضبط و حادثه سپاه مشغول شد و بعد از سه روز نعش حضرت مغفرت مآل را در محفه نهاده جانب خراسان شدند و در واقعه میرزا عبد اللطیف ناصری بهمعنان صبا بسمرقند فرستاد تا از کیفیت حالات میرزا الغبیک را اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از مردم فتنه انگیز بسمع میرزا عبد اللطیف رسانیدند که جد عالیقدر بمعاونت ترخانیان قصد غدری دارند و چون شاهزاده خود متلون مزاج بود و محبت بانوی عظمی مرزا علاء الدوله معلوم

داشت در ضمیر نوجا ایکیو آمد و بغایت متفکر و متوهم شد و مفسدان محل حیات یافته او را بر آن داشتند که چند علیا
و ترخانیان و امیر نظام الدین احمد را با توابع و لواحق ایشان غارت کرده هر کرا از تو هجی داشت بند فرمود و این دا دعه
در سلخ ذی حجه در میان خوار و سمنان دست داد شاهزاده را دو روی بزرک سر کرده و سودای سرداری در دماغ
مستحکم کردانیده در طاقت تا سمنان رسید و در آنجا دستور اعظم خواجه عبد الملک الدین پیر احمد الخوافی و خواجه
شمس الدین علی سمنانی که در شب اول آن واقعه هایله از اردوی خاقان سعید بیرون رفته بودند بموکب شاهزاده
پیوستند و بموجب حکم بدستور سابق در دیوان میرزا عبد اللطیف مهر زدند شاهزاده مانند حیدر بزرک کار خویش
صدف بانتیش آورد و بزیارت مرقد بابرکات حضرت سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رضی الله عنه رفت
آن بزرکوار استمداد همت نموده و از آنجا نهضت نموده متوجه دامغان شد داروغه آنجا سعادت نام شقاوت
دروازه شهر را بسته ابواب بلا بر خود کشاده و طایفه از توجیان که ملازم رکاب همایون بودند و با آن نازنین
قرابتی داشتند هر چند او را نصیحت کردند مفید نیفتاد و قحط و عرض در اردوی شاهزاده بر تبه بود که هر کس
آنچه هیچ زمانی نشان ندادند و عبور از آن مکان بی برات متصور نبود لاجرم میرزا عبد اللطیف فرمان داد که لشکر
دامغان را مرکز وار در میان کرفتند و در اطراف شهر افواج سپاه در ورود آمدند و در شب تخت امیر پیر لقمان برلاس
از میرزا عبد اللطیف روی کردان شده متوجه دار السلطنه هرات کشت و شاهزاده بعد از محاصره شهر دامغان
ساخت و بر ما مداد باجریک منصور دست بغارت و تاراج بر آورده چند این مثل مشهور است که کر کوادی خون یابد
آموخت که در پیش کار او بست سپاهیان که در شهر بودند هر چه دید در ولایت دامغان اسم شیء بر آن اطلاق می یافت
ربودند و چون سعادت اکر چه بحنی بود شفاعت توجیان بخشید و جناب شاهزاده از دامغان حسب الامر آمدی
در آنجا مجاوران مزار حضرت سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس سره بعرض رسانیدند که چون میرزا ابو القاسم
بابر بدین بقعه شریفه نزول فرمود از جاسوس جرجان قاصدان رسیده خبر پیش بر طلب داشته چون بابر بداد
رفت و کیفیت حال چنان بود که حضرت خاقان سعید در سال بعضی از امرا مثل را به ولایت جرجان تعیین فرموده بود
سرحد دشت قبچاق با خبر باشند و آن سال از امرا عالی مقدار در آن مملکت امیر هندو که اقامت داشت و چون
حادثه حضرت خاقان سعید بسمع او رسید اول بضبط اسپان دیوان و اموال و جهات امر اشتغال نمود و قاصدان
بر راههای راه فرستاد تا هر جا که میرزا بابر رود و جاده خبر بدانجناب داشته متوجه جانب استرآباد تعقیب و تحریص نمایند
و چون شاهزاده بر استماع التماس امیر هندو که آکاهی یافت بر جناح استعجال بجانب استرآباد در حرکت آمد و امیر
هندوکه چون از آمدن شاهزاده خبر یافت چند منزل استقبال نموده شرایط خدمتکاری کما یجب و ینبغی تقدیم
رسانید و مفصل کلهای اسپان معروض کردانید و خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه و سایر اسباب سلطنت کشید

و رعایت

و رعایت مستحسن و مقبول افتاده ممالک مازندران در قبضه اقتدار نواب و کماشتکان شاهزاده جهانبان
قرار کرفت میرزا عبد اللطیف چون بر این حال اطلاع یافت سیل ابر چشم آمد و نخست خواست که بجانب ماوراء
النهر توجه نماید و باز از آن بر کشته بطرف سبزوار میل نمود و در اثنای راه عساکر میرزا عبد اللطیف مسید
که امیر سلطانشاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس که طلب میرزا سلطان محمد بهرات رفته بودند تا وادی جنت
توجه بدرکاه میرسند و امیر شیخ ابو الفضل در عراق توقف کرده و امیر نظام الدین احمد امیر هندو شاه از راه سبزوار
بهرات رفته در دیکر امرا برلاس باردوی شاهزاده رسیده بدستبوس فایز کشتند و میرزا عبد اللطیف از
سبزوار به نیشابور شتافت و ترخانیان همچنان مقید و محبوس و محفوظ و مضبوط بودند چون شاهزاده به
نیشابور رسید شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین کشاده لشکر فراهم آورده و جمعی از سرداران را بجانب مشهد
رضوی فرستاده است **ذکر جلوس میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و کرفتاری میرزا عبد اللطیف بدست**
امرای مخالف سابقا سمت کزارش پذیرفت که در آن اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب
عراق بر افراشت میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هرات بجای خود باز داشت و چون حضرت رفعت اعلی دیکر
کبری کوهرشاد آغا ایلچی همعنان شمال صبا بهرات فرستاد و ایلچی بهفت روز از ری بمقصد رسیده میرزا علاء الدوله را
از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب ابواب کنجهای جهان کشا و خزاین بحر و کان بر وی کشاد و
با محکیان و استقبالیان داد که در حرز انحیال هیچکس نکنجید در اوایل حال میرزا علاء الدوله اراده داشت که
تحفهای کرامی نزد عم بزرکوار خود میرزا الغ بیک فرستد و اندر مصالحت و موافقت در آید لکن چون شنید
که میرزا عبد المطلب بسبب آنکه مهد علیا کوهرشاد آغا آنجهه بیرمیتی کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمده و جمع آورده
لشکر مشغول کشت و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبد اللطیف خبر آمد که امرا و سپاه از یکو کرج مزاج
شاهزاده متنفر آمده اند و اکر از دور سیاهی سپاه ظفر پناه بدید آید جمله روی کردان میشوند و اردوی شاهزاده
حیران ضبط و سامانی ندارد فی الجمله میرزا علاء الدوله از شاهزادکان میرزا صالح و از امرا عظام امیر اویس ترخان
و امیر احمد ترخان را با جمعی از سواران دو مرا آزمای تعیین فرمود که بر جناح استعجال متوجه نیشابور شوند که شاید
که دست بردی نموده بپای مردی ایشان مهد علیا و ترخانیان از قید و حبس خلاص کردند و امرا در ادوار میرزا
صالح بسرخس آمده از آنجا متوجه مشهد مقدس شدند و در آنجا دانستند که میرزا عبد اللطیف فارغ البال
و اعیان سپاه و سایر ایل و الوس از تندخویی و درشت کویی او بجان رسیده اند و میرزا صالح و امرا از جانب مشهد
بحدود نیشابور آمده و اندیشه بر فیصل آن مهم کماشته با یکدیکر قرار دادند که در وقت غفلت بر یکجای اردوی میرزا
عبد اللطیف برسم شبخون تازند و خاطر از آن قضیه فارغ سازند و از صبح شنبه سیزدهم ماه صفر چون آتش

و بلدی ناگهان در تعقیب میرزا عبد اللطیف درآمدند و مهد علیا و ترخانیان از حبس خلاص کرده و از اردو بیرون
برده بر عو کشیدند و صفها راست کرده سورن انداختند و میرزا عبد اللطیف از خلاف نزیج فارغ و غافل
همه شب پهلو بر بستر استراحت نهاده بود و بخواب غفلت فرو رفته چون آواز خروش و خروش بگوش او رسید سر
از جای خود برخواست و از لشکر انچه بیدار شد جمع آورده مستشر جنگ و پیکار گشت و انجا بین در بخارا سعی و کوشش
نموده آتش فتنه التهاب یافت ناگاه از ضعف طالع و بخت بد اسب شاهزاده بسر در آمد و طایفه از دلاوران
سر او انچه خدمتش را دستگیر کردند و امرچند نوبت جمعی از منتسبان و مخصوصان شاهزاده بیاسا رسیدند و
گروهی را بشفاعت آشنایان و خویشان بجان امان دادند و اردوی شاهزاده بباد غارت و تاراج رفت و معنی
کان لم تغن بالامس بوضوح پیوست در همان چند روز میرزا عبد اللطیف که مجموع مذکور شد مهد علیا گوهرشاد
آغا و ترخانیان را غارت کرده بند کرده بود الحکم لله والعظمة لله تعالی و تقدس القصه میرزا صالح و ترخانیان
مظفر و منصور همراه محفه حضرت عصمت پناه و نعش مغفرت مآل پادشاه کبیر خصال بجانب دار السلطنت هرات
بازگشتند و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلال و حشمت و اقبال با سعد آباد جام حضرت مهد علیا گوهر
شاد آغا را باستقبال نمود و در آن موضع بسعادت ملاقات آنحضرت مشرف گشته و به بیاد یکدیگر مستبشر شد
شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیدند و حکم جهانمطاع صدور یافت که میرزا عبد اللطیف را بشیوه سایر گناهکاران
از جانب در آورده بپای سرا علی رسانیدند میرزا علاء الدوله از او پرسید که این همه گناه بدیع چرا کردی شاهزاده
جواب داد که من بکرم حق جهاد بدم توبیکی کن تا وفا بینی تمرا بکافات بدبر عفو میرزا عبد اللطیف
پوشیده فرمود تا جهت او خرگاهی ترتیب دادند و مستحفظان بر شاهزاده گماشت و از سعد آباد جام بجانب
دار السلطنت هرات در حرکت آمد و چون نزدیک شهر رسید نزول فرمود سادات و قضاة و اکابر و اشراف
توسل جستند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و میرزا عبد اللطیف را بکوتوال قلعه اختیار الدین سپرده
در آن موضع مانند لعل در سنگ محبوس کردانیدند و نعش مغفرت مآل در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا
بایسنغر بود دفن ساختند و برسم و آیین سلاطین کردون احتشام عزا داشتند و آش و طعام دادند

ذکر عبور میرزا الغ بیک از جیحون و وضوح مصالحه — چون قاصد میرزا عبد اللطیف
از زنجیر قید برسیده میرزا الغ بیک را از واقعه ناگزیر حضرت خلد مکان سعید اعلام کرد و آنحضرت اضطراب
بسیار نمود آخر الامر خود را در ضمن انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب جای داده زبان بکلمه انا لله
وانا الیه راجعون بگشاد و بعد از ارتکاب وظایف تعزیت خواست که پیش از آنکه اختلال باحوال ممالک
محروسه راه یابد عنان عزیمت بجانب ملک ایران تابد و عساکر ما وراء النهر و ترکستان جمع آورده از جیحون

بیرون آمد

آمد و رایت جهانگیری بصوب خراسان برافراخت و چون ساحل جیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشته
بمسامع جلال پیوست که میرزا ابابکر ولد کهتر میرزا محمد جوکی بهادر بعد از فوت پدر بر حسب فرموده پادشاه
هفت کشور در بلاد ختلان و ارهنگ و سالی سرای بسیورغال او بود و بکمال شجاعت و دلاوری و جلادت
و بهادری اتصاف داشت جنود بسیار و حشم انبوه جمع آورده و بکمال شجاعت استبداد و استقلال خاطر او را
و میرزا الغ بیک اندیشه میران گماشته و دست و سایل بجانب او متواتر داشته و عدهای جمیل داده شاهزاده
ساده دل او را رام گردانید و پیش خود برد و او را از غرفه مصاهرت خویش امیدوار ساخت و میرزا ابابکر مرصع
با عظمت و حشمت تمام ببلاد نشو نما بر نکوادخود دا مادرنا صیه او آثار غرور و استکبار ظاهر و لایح بود
شر او جهر از افعال و اقوال میرزا الغ بیک انکار بلیغ مینمود و زبان بزبان زبان بطعن و اعتراض او میکشود و در
این اثنا یکی از امرا او بیرلاس کرد در دیوان میرزا ابابکر بود و در خلوت بسمع میرزا الغ بیک رسانید که شاهزاده
اندیشه هنری در خاطر دارد و این راز با خواص خود در میان نهاده نقش جفا و قطع صله رحم بر لوح ضمیری
نگارد و چون علامت حزم و احتیاط بر ذمه همت پادشاهان صایب رای تا بشغرم واجب و لازم است میرزا
الغ بیک تفتیش حال میرزا ابابکر مشغول شد و بعد از تفحص بلیغ بتحقیق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق
و نفاق است و در او مرسل بحث و وفاق لاجرم آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته شاهزاده را بند کرده بسمرقند
فرستاد و بنفس همایون از جیحون عبور نموده قبة الاسلام بلخ لشکرگاه ساخت و حشم سپاه میرزا عبد اللطیف
باردوی میرزا از راه نسا و باورد و موکب همایون پیوسته جانب شاهزاده را در حوالی پل ابریشم بچنگ
آورده بود کمناکاه قضیه گرفتاری و حبس فرزند ارجمند شنید بغایت ملول و محزون گردید و همگی همت و
نهمت بر استخلاص قرة العین گماشت و با اعیان امرا مثل امیر ابراهیم انکو تیمور و امیر ابابکر و یان تیمور و امیر
بایزید در باب مشورت فرمود و رای همایون قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله در مصالحه در آید تا
شاهزاده را از حبس خلاص و استخلاص نماید و از جانب دیگر چون علاء الدوله از عبور میرزا الغ بیک
آگاه شد در گنجها بگشاد و در تتبع اسباب فتنه و اصحاب آن روی خدمت کرد و چندان نقد بر میان
بدید آمد که هر فرد از افراد حشمی که پیش از آن به دینار مفتقر بودند وکس بمحض به صد دینار رسید القصه
میرزا علاء الدوله سپاهی عظیم مرتب داشته از دار السلطنت هرات بیرون فرمود و منزل بمنزل تا آب
مرغاب عبور نمود و میرزا الغ بیک مولانا امیر احمد صدر را برسالت فرستاده مضمون پیغام آن بود که میرزا علاء الدوله
مرا بجای اولاد صلبی است و هرگز خرابی مملکت او برخاطر نگذشته اگر عبد اللطیف را از بند بیرون آرد التماس قبول
پذیرد و قواعد بیگانگی تجدید و تاکید یابد و در اثنای این اوقات میرزا علاء الدوله شنید که میرزا بابر از ولایت جرجان

بجانب خراسان که آمد و فی اول آن ابو سعید میرزا که از قبل آنحضرت در عرصهٔ جام با لشکری چون آتش آرام
آرام داشت مخالفت نموده اول بگریختند میرزا علاء الدوله در میان دو دشمن قوی متحیر مانده و با میرزا الغ بیک
صلح نموده مقرر آنکه فاصله میان طرفین جلکا جیجکتو باشد ذکر مفاوضت رکن الدوله والدین میرزا علاء الدوله
با دو خلاص میرزا عبد اللطیف و رفتن بشهار الیجلت مشهد مقدس با برادر خود میرزا بابر میرزا علاء الدوله بعد از مصالحه با میرزا الغ بیک
بدار السلطنه هرات معاودت نمود و میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون آورده و تفقد و دلجویی نمود
هر دو شاهزاده در مجلس خاص خشنود شدند و با یکدیگر عهد و پیمان بستند که با هم خلاف نورزند میرزا بشرط
آنکه نوکران میرزا عبد اللطیف که در واقعهٔ جشا بودند و گرفتار شده بودند و اکنون در زندان هرات
محبوس اند بگذارند و از خزانه تحفه و هدایا که لایق دانستند بماوراء النهر فرستند و مهمات بر این جمله قرار
گرفت و میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبد اللطیف ساخته باردوی میرزا
الغ بیک که در مملکت بلخ بود فرستاد و میرزا الغ بیک از آمدن فرزند نجات یافت بیکبار از کسل خاطر
و خوشدل شد و او را در آغوش شفقت و عطوفت کشیده و زبان پرسش گشوده زبان شاهزاده
بی محال باین مقال مترنم شد که بیت شرط ادب آنست که در حضرت خسرو شد گویند که با خود شب تاریک ندیدیم
و میرزا الغ بیک ولایت بلخ را با ابراهیم سپرده بر حال میرزا عبد اللطیف ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده
در مستقر جلال خویش نزول فرمود و میرزا علاء الدوله چون از جانب لشکر سمرقند خاطر جمع ساخت
بجناح استعجال روان شد و بجانب مشهد رایت جلادت برافراخت و میرزا ابو القاسم بابر که در ولایت
حنی شان با لشکری چون دریا جوشان مصمم جنگ و پیکار ایستاد و میرزا علاء الدوله چون بمشهد مقدس رسید
توقف فرمود و جمهور سران سپاه با لشکری نامور بجنگ برادر فرستاد و هر دو لشکر چون نزدیک
هم بکرد صف آرای گشتند نیک خواهان اندیشیدند که اگر در میان اخوان منازعت قایم شود
ممکن که میرزا الغ بیک که وارث مملکت است از مصالحه پشیمان گردد و فرصت غنیمت شمرده بتسخیر ولایت
ایران لشکر کشد و اگر برادران با هم متفق شوند آسان دست بردن مقصود حاصل کنند بلکه جنگ
چهرهٔ مطلوب او در نقاب حجاب ماند و مراد خویش حاصل نگردد و در زمانی که هر دو سپاه کینه جوی در
مقابل هم صف کشیده بودند امرا و نیک اندیشان در میان میدان فرود آمدند و در باب مصالحت
سخن گفتند و کلمات ایجاب و قبول و قال آن طبقه بسر حد اطناب کشید و آخر الامر مهم بمصالحه
قرار یافت مشروط بآنکه میان مملکت برادران آب عرصهٔ حنوشان فاصل باشد و در تأکید مبانی مصادقت
عهد و پیمان در میان آوردند و لشکریان از قتل و نهب خلاص یافته میرزا علاء الدوله در کمال احتشام

بجانب

بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود و در منزل و مقام خویش قرار و آرام گرفت و از آن طرف نیز
میرزا ابو القاسم بابر باز گشته عنان یکران بصوب دیار جرجان منعطف گردانید و بعد از طی مسافت
در مرکز عز و مستقر دولت خود در آمد ذکر توجه میرزا بابر بمازندران و محاربه با سید محمد مبرز
والی آنجا میرزا ابو القاسم بابر چون رایت مراجعت برافراشت و استراباد نزول اجلال فرمود استماع نمود
که والی ولایت ساری شمس الدین محمد مبرز از ربقهٔ فرمان برداری پیچیده است و پای از دایرهٔ خدمتکاری کشیده
چون پرتو این خبر بر صفحهٔ ضمیر انور تافت در زمان همایون با استحضار سران سپاه و امرا و مقربان درگاه شرف نفاذ
یافت در کنار و بعد از تقدیم مشورت امر شد که با جمعی از سپاهیان و دلاوران بر سبیل منقلای در حرکت آمدند و
میرزا ابو القاسم بابر با بقیهٔ حرکت منصور از عقب ایشان بر سمت ساری روانه شد و والی آنجا چون ملجا و ملاذی
نداشت بر حسب ضرورت خاطر بر جنگ نهاد و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور نزدیک
بیکدیگر رسیده دست بتیغ و شمشیر و خنجر بردند و در آن راهها سخت بتیشه‌های درخت بیخ ماندند ایشان از
کمین بیرون جسته و در برابر لشکر منصور فراق پیدا شدند و مسالک بر سپاه پادشاه ممالک بسته چند از ایشان
بشهادت رسانیدند و باقی لشکر منصور که بر ایشان بند باد خوردند و زخم سنان آتش بار بیشتر آنجا گشاد از آن دیار
در آورده و سید محمد مبرز گریخت و سپاه ساری بوجه چند نوکاری خود و خسته و خسته خود را بمامنی رسانیدند
و بعد از دو سه روز از آن زخمهای گران وفات یافت و بقیة السیف چشم و چنگال احصاد سلختند و میرزا
ابو القاسم بابر چون ابر و باد از عقب امرا بیرون آمد و چون شب در آمد از ظلمات لیل و کثرت گل و وحل مجال حرکت
نماند و موکب همایون در همان محل که رسیده بود نزول فرمود و مقداری از شب گذشته معدودی چند باردوی
اعلی آمدند و خبر عرض رسانیدند که مخالفان را بسی شکستند و متعاقب ایشان جمعی رسیده صوابی گرفته و
گفتند که شیخ منصور که از صدمت جنگ گریخته بود بیاتو بن شهریار مترصد شده معروض داشت که امرا و سپاه
کشتند و اکنون مناسب چنان مینماید که پادشاه تخت کامرانی مراجعت نماید میرزا ابو القاسم بابر از این سخن بر آشفت و
گفت حالا که امرا و بهادران ابواب چشم زخمی واقع شد اگر از آسمان تیر باران نازل گردد جز گلستان روی نگردانم خاطر ای
گو داران تا در کنار ایشان تمام مراجعت محالست و شب در آن منزل که رسیده بود علی الصباح بمصلحت و چون آفتاب
مسافتی قطع فرمود از جانب امرا قاصدی رسید و پیغام ایشان رسانید که دشمنان که ماشند سپاه الغش بر کنده
بر چند بر دیار آسا مجتمع گشتند اگر چتر همایون ظل سایهٔ اقبال بر این سوختگان آفتاب عنا اندازد تدبیر که رحمت حیات
از ورطهٔ غرقاب هلاک بساحل نجات رسانیم میرزا ابو القاسم بابر از استماع این خبر چون آتش بر افروخت و در حرکت
مسارعت نمود تا بدین نیت با امرا پیوست و بقیه امرا در آنجا توقف واقع شد و بر هر دو گوی پادشاه جهانبان

در مرو داشتند و هنوز فرسنگی چند نرفته بود که خبر انهزام مخالفان رسید و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی تقدیم
رسانید و لشکریان عنان عزیمت بسبزوار کردند مجموع بر سبزوار و کان استظهار گشتند و حاکم سبزوار یحیی مختفی و متواری
شد اما دار الحکومه در مقام اعتذار و استغفار آمده شخصی بپایه سریر اعلی فرستاد که اگر پادشاه عنایت کرده
از سر جریمه بنده در گذرند و منشور امان رخصت دهد صورت مستقیم باشیم و میرزا ابو القاسم با مولانا شمس الدین محمد
بخاری صدر رسالت و استمالت سید شمس الدین محمد ارسال فرمود و مولانا پیش او رفته جانب سید را بمراعات
انقیاد و تضرع نمود و مولانا محمد صدر بازگشته صورت حال بعرض رسانید ... او میرسانید و یکی از معتمدان
همراه آورده و میرزا ابو القاسم ... عنایت انجناب آمده التفات بسیار کرده صحیفه ... سادی
... و یکی از امرا کبار را پیش امیر سید محمد فرستاد و ...
خواستاری نمود و جناب سیادت پناهی ایمنی را امری عظیم دانسته متقبل شد که چون اسباب ... مهیا سازد
و هر وقت که اشارت علیا نافذ گردد ... میرزا
ابو القاسم ... ولایت سبزوار بامیر سید شمس الدین محمد ارزانی داشته بجانب استراباد در حرکت آمد و دیگر
خطبه و سکه بنام و القاب همایون آن آرایش یافت و ... مخبر وقایع ...
بود مخالف و مغایر گشت و در خلال این احوال ... جناب میرزا بابر فرزندی
خورشید طلعت مشتری منقبت کرامت فرمود و میرزا شاه محمود نام یافت و طویهای عظیم و جشنهای
نوی ترتیب دادند و ولادت شاهزاده در شهور سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد ذکر رجوع
میرزا علاء الدوله از اندخود و شبرغان و موجب آن و متعرض شدن رعایا و مملکت مذکور سابقا مذکور شد که
یکی از شروط مصالحت شاهزادگان آن بود که میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه ...
گرفتار شده بودند بفرستند و ... و میرزا علاء الدوله که بر کثرت
خزاین و اعوان و انصار استظهار تمام داشت از آن شروط باز نکردید و میرزا عبد اللطیف چند نوبت قاصد
فرستاده گرفتاران طلب فرمود و میرزا علاء الدوله آن سخنان را ... انگاشته و آن التماس را ...
بر پیشانی دماغ او ننگاشت و مع ذلک میرزا صالح را با طایفه از امرا بجانب آب مرغاب فرستاد تا آن
حدود بر خبر باشند و چون آمدن میرزا صالح مسموع میرزا عبد اللطیف گشت و ...
صورت انتقامی در خاطر بود و تا خبر فرستادن نوکران علاء الدوله ... گشته ناگاه از بلخ ایلغار کرده بمرو
میرزا صالح تاخت و عقد جمعیت امرا از هم گسیخته پریشان کردانید گویند میرزا صالح ... آنکه
پای در رکاب آورده ... بکنار کشیده بمیرزا علاء الدوله پیوست و کیفیت حال

بازنمود

بازنمود میرزا علاء الدوله از استماع این خبر بر آشفت و بر حضور نوکران میرزا عبد اللطیف که در زندان بودند
کشته و با آنکه فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده متوجه بلخ و شبرغان شد و میرزا عبد اللطیف در استحکام
برج و بارو بلخ اهتمام تمام نموده قاصدی بسمرقند پیش میرزا الغ بیک فرستاد و ...
واقعه اعلام داد میرزا الغ بیک ایلچی نزد میرزا علاء الدوله روان کرده پیغام داد که اساس محبت ...
در استحکام آن باید کوشید ... اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند ...
لطیفه آن بود که اعلام انجانب نمودی تا بتادیب او اشتغال نمودمی اکنون صلاح آنست که ... لشکر را
از خرابی مملکت منع نماید و چون این پیغام بمیرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت جزم فرمود لشکریان انجناب ولایت
اندخود و شبرغان غارت کرده ... مردم را اسیر کردند و چون از شدت برودت هوا و هجوم لشکریان ...
... کردند و بنابر آنکه ... لشکریان را ...
بغیر از گندم بریان قوت دیگر میسر نشد آن قلعه ... نام نهادند و بعد از ...
رونق و رواج نیافت میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار السلطنه هرات باز گشته در مستقر خویش نزول
اجلال فرمود و بقیه آن زمستان ... بفراغ بال بگذرانید و چون فصل ...
رسیده سبزه و ریاحین در اطراف چمن و باغ ... میرزا علاء الدوله جهت ختان فرزندان ... میرزا ابراهیم
ترتیب طوی عظیم فرمان داد ...
... پادشاه و مقربان بارگاه و افراد لشکریان ... خراسان که در آن اوان در دار السلطنت
... عن الآفات بودند ... نشاط و خرمی کرده بساط عیش ممهد داشتند ... مقتضی طبیعت
عمل نمودن گرفت بیان این سخن آنست که در روزی که مقرر بود که آن طوی عام دهند و وضیع و شریف و شاه و گدا در
انجمن ... یک جام که مملو باشد ... کسی آمد و خبر آورد که میرزا الغ بیک بنفس خود با لشکر ...
از جیحون ... نزول نمود ... شادی و غم و سور ... ماتم ... بدل
میرزا علاء الدوله ... بساط عیش ... از مجلس عیش اعراض نمود
ذکر محاربه میرزا علاء الدوله و میرزا الغ بیک گورگان و انهزام سپاه خراسان و بیان ... شد
چون میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که بفرستادن ایشان وعده کرده بود بکشت و ...
... حضرت خاقان سعید بسمرقند هیچ نفرستاد و لشکر کشیده بجانب بلخ و شبرغان رفت و آن مملکت را ...
بر کرد ... باز گشت و این قضایا میرزا الغ بیک را باعث بر آن شد که بجانب ایران لشکر کشد و بمقتضی المکافات
فی الطبیعة واجبة ... لاجرم با عساکر ماوراء النهر و ترکستان بعزم تسخیر خراسان از آمو عبور نمود و میرزا

عبداللطیف با لشکرها قندهار و بقلان و ارهنگ و سالی سرای و ختلان و بلخ و اندخود و شبرغان و فاریاب تا
حدود مرغاب بدان جانب پیوستند و باتفاق حضرت میرزا علاء الدوله وجهت [illegible] میرزا علاء الدوله
چون از توجه طالبان ملک آگاهی یافته در گنج بگشاد و افواج حشم و طبقات خدم را [illegible] داد و چون
سپاه آماده ترتیب داده و نظم یافت بدستور زمان حضرت خاقان سعید امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابو سعید
بحکومت و داروغگی دار السلطنه هرات تعیین نمود و قلعه اختیار الدین را با چهار هزار تومان نقد که
از جمله هشتصد هزار تمام بود با آقا حاجی که در زمره معتمدان او انتظام داشت سپرد و مولانا احمد [illegible]
که از ترتیب یافتگان و برکشیدگان دولت او بود و محل اعتماد ضبط خزانه قلعه نیز بوی که مشهور بگنج قارون
واند و خزینه کاووس و [illegible] بود فرستاد و از مستقر دولت خویش بهمت تمام متوجه میرزا الغ بیک گشته جمعی
تمامتر در نیم شب مانند فلک دوار در حرکت آمدند و از [illegible] و چون قمر در سیر ساعت بوده [illegible]
مینمودند تا از آب مرغاب گذشته قریب بترناب رسید و میرزا علاء الدوله چون از کوتل [illegible] عبور نمود
خاطر خطیرش بگذشت که بر عزم برادر در صلح و صفا در آید و این معنی در باطنش رسوخ یافته از مخصوصان خود
چند کس را همراه روان کرد تا از جانب ارشاد مآب سالک مسالک صلاح و سداد ناسک مناسک اجتهاد
صاحب ضمیر انور شیخ بهاء الملة و الدین عمر التماس نماید تا قدم رنجه فرماید و در باب مصالحه سخن گوید
که بیمن التفات حضرت شیخ چندین هزار کس از قصد خون و مال یکدیگر باز ایستند و چون فرستادگان بخدمت آن حضرت
رسیدند پیغام بگذاردند و ملتمس [illegible] افتاد و حضرت شیخ الاسلام اعظم با مریدان و معتقدان روان شد
و یکی از آن جمله والد مسعود الواثق بود جناب مخدومی ابوی مآبی موازی بیست هزار دینار کپکی از وجه
خویش کرد اسد این کمینه با وجود صغر سن حاضر بوده بعرض رسانیدند که قمر در طریق محترقه باشد
او حکم کند و پیش از وصول جناب ولایت پناهی دو لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمدند و روی
توجه بیکدیگر نهادند میرزا الغ بیک جوانغار را بمیرزا عبد اللطیف سپرد و برانغار را با امرای نامدار که در سلک
اهتمام میرزا عبد العزیز انتظام داشتند تفویض و بنفس همایون در قول قرار گرفت و چند فوج از بهادران نامدار
در ظل رایت فتح آیات بجای خود تا اگر احتیاج افتد آماده کار و مستعد هر کار باشند میرزا علاء الدوله نیز جانب
برانغار حشم امید از فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغار از لمعان سنان میرزا خلیل سلطان
منور و مزین و خود در قول آرام یافته چند امیر تومان با لشکرهای [illegible]
که آن دو لشکر در برابر یکدیگر ایستادند میرزا ابراهیم عبد الله شیرازی از صف بیرون آمده
بجانب میرزا الغ بیک رفت و این معنی موجب وهن و فتور لشکر خراسان گشت و میرزا علاء الدوله از غیرت جانکاه

ازجای رفت

از جای رفت و خاطر شریفش مشوش و پریشان شد و با وجود این حال دلیرانه بجنگ ترغیب مینمود و برانغار
[illegible] و آن دو لشکر نامور بر یکدیگر حمله کردند و خاک معرکه با خون دلیران آمیخته شد
عاقبت آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار سپاه خراسان ظاهر و لایح گشته و سر فتنه [illegible]
شروع جوانغار و برانغار میرزا علاء الدوله را از جای برداشتند و شاهزاده بنفس خود مقاومت [illegible] توقف
نمود و چون دید که مهم بنوعی دیگر است روی از معرکه عنان برتافت و میرزا الغ بیک [illegible]
اختصاص یافت علاء الدوله از جنگ گاه بیرون رفت و متوجه قلعه عماد شد و ابواب خزاین گشاده اموال
فراوان بر ملازمان و نوکران داد و از آن موضع بعزم ملازمت برادر مهتر میرزا بابر روی باستراباد نهاد
با بجا رسید اجتماع سعدین دست داد برادران بیکدیگر اظهار استحسان نمودند میرزا بابر تفقد و دلجویی
میرزا علاء الدوله زبان گشاده گفت خاطر جمع باید داشت که هیچ چیز از ملک و مال و لشکر دریغ نیست
علیا گوهرشاد آغا و برادر را و امیر محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و امیر سلطان ابو سعید
داروغه کرده در هرات بودند چون خبر انهزام میرزا علاء الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه گشتند
امیر سلطان ابو سعید در اثناء راه گرفتار شد و دیگران بسلامت [illegible] امن رسیدند و چون کوکب بخت طالع
میرزا الغ بیک بدرجه شرف رسید مظفر و منصور گشت و لشکر را از کشتن مخالفان منع فرمود
حشود و عساکر منصور را از کشتن منهزمان معمول منع کردند و میرزا الغ بیک شکر خدای آورده فتح نامها باطراف
آفاق فرستاد و با آنکه میرزا عبد اللطیف در آن معرکه آثار جلادت و شجاعت بنوعی بظهور رسانیده بود که
دوست و دشمن آفرین کرده زبان بتحسین بگشادند میرزا الغ بیک فرمان داد که منشیان [illegible]
جلادت این فتح نامها را بنام فرزند دیگر او میرزا عبد العزیز نوشتند و این معنی بر مزاج شاهزاده گران آمده کدورت
بیکران در ضمیر او رسوخ یافت و موکب همایون از موضع ترناب کامران و کامیاب بجانب دار السلطنه هرات نهضت
نمود و سپاه سمرقند در منزل چهل دختران حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب ایشان را غارت و تاراج
کردند و سابقا راقم جناب مرحومی ابوی حکایت کرد که جمعی ترکان در صحرای چهل دختران پیش آمدند و بنیاد قطار
شتر را که رخوت و اقمشه بر آن بار کرده بودیم از دست ما در ربودند با ایشان گفتیم که این اشیا اسباب [illegible]
که از ملازمان و مخصوصان حضرت شیخ زمان است تعلق میدارد جواب دادند که ما این چیزها [illegible]
القصه میرزا الغ بیک هم در آن منزل با حضرت ولایت منقبت ملاقات کرد و فرمود تا الاغان شیخ [illegible]
باز دهند و تعظیم و احترام نمود و این معنی بر میرزا الغ بیک مبارک نیامد و شرح زوال دولت میرزا الغ بیک
شروح مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی میرزا الغ بیک عازم [illegible] دولت و مستقر خلافت حضرت خاقان سعید

شده سادات وقضاة وعلما واشراف واعیان دار السلطنه هرات برسم استقبال استعجال نمودند ومیرزا
الغ بیک بر سریر عز وتمکن یافته آفتاب عدل واحسان او بر اطراف واقطار ممالک خراسان تافت وفقرا وزیردستان را
در کنف عاطفت ومرحمت خویش ماوی داد وامیر جلال الدین محمد والد امیر سلطانشاه برلاس که مصاحب خویشی
باتفاق او در حوالی مرغاب از میرزا علاء الدوله روی گردان شده بودند وبخدمت میرزا الغ بیک رسیدند تاریخ
فتح مذکور گوید **بیت** مظفر الغ بیک کشورگشای که در سلطنت ماند از ایشان بجای **بیت** چو لشکر بسوی خراسان
کشید میسر شدش فتح وفتحی غریب خرد از پی نصرت لشکرش بتاریخ گفت انا فتحنا قریب وامیر جلال الدین
بلطف طبع وحدت ذهن در میان ترک وتاجیک اشتهار داشت وسبب آمدن میرزا الغ بیک بخراسان وانقراض
دولت علاء الدوله بتحقیق امیر سلطانشاه برلاس بود واز غرایب حکایات آنکه میرزا عبد اللطیف در قلعهٔ
اختیار الدین محبوس بود میرزا علاء الدوله با خواص وامرا در باب اعدام وابقاء او مشورت در میان آورد امیر شیخ
حاجی عباس که در زمرهٔ امرای عظام انتظام داشت گفت رای من آنست که میرزا عبد اللطیف را تیرباران کنند
اما نخست کسی که او را تیر زند امیر سلطانشاه برلاس باشد وچون در اداء ملک تدبیر بمقتضی تقدیر بخلاف
آن بود بجای امیر شیخ حاجی عمل نمودند آخر الامر امیر سلطانشاه بسمرقند گریخت ومیرزا الغ بیک را با دبدبه
ودمدمه بخراسان آورد فی الجمله چون میرزا الغ بیک بر مسند جهانبانی بر آمد قلعهٔ نیره تو که در ترشیز
شمالی هراة واقع است واز آنجا تا شهر ده دوازده فرسخ تخمیناً مسافت باشد ودر آن اوان مشحون
بذخایر فراوان واجناس ونقود بی پایان بود ویکی از معتمدان میرزا علاء الدوله بمحافظت آن قلعه
قیام مینمود ومسخر شد وهمچنین حصار اختیار الدین که باهتمام حاجی بیک ارتباط وانضباط داشت
بسعی میرزا عبد اللطیف که در حین حبس با او طریق اختلاط والتفات مسلوک میداشت واو نیز
بجوار مرحمت کاری قیام مینمود مفتوح گشت واجناس بی قیاس ومبالغ خطیر از نقود در قبضهٔ
اقتدار شهریار فلک حشم در آمد ومبلغ دویست تومان نقد که تعلق بخاصهٔ میرزا عبد اللطیف داشت
در آن حصار مخزون بود وبا آنکه میرزا الغ بیک از فتوحات وغنایم خراسان هیچ چیز بفرزند ارجمند نداد
ودر آن دویست تومان نیز مضایقه نمود واین صورت موجب زیادتی وحشت وکدورت میرزا عبد اللطیف
گشت ومیرزا الغ بیک بر وفق التفات بر حال جناب افادت مآب مولانا قطب الدین احمد الامامی اعتراض نموده
منصب قضا ارزانی داشت ومرتضی اعظم سید عماد الدین ولد زین العابدین جنابذی را در دیوان قضا
منصب فرمود وامیرزاده یار علی ولد اسکندر ترکمان که امیر خلیل الله شروانی او را بخراسان فرستاده بود
بواسطهٔ آنکه نسبت بپادشاه در باب سپاه او مشاهده میفرمود سپرده بود سلطان ابو سعید داد فرزین

اوکردانید

اوکردانید بحصار نیره تو فرستاده وموکب همایون بجانب مشهد مقدس رضوی در کنف دولت واقبال
نهضت **ذکر توجه میرزا الغ بیک کورکان بجانب جلگای رادکان وحرکت آنجناب از مکان خبوشان**
میرزا علاء الدوله چون بمیرزا بابر پیوسته هر دو برادر در مخالفت میرزا الغ بیک موافقت نمودند وجمعی
از کوچکان ودیگر سپاهیان با ایشان ملحق شدند وخلقی کثیر در ظل رایات شاهزادگان مجتمع گشتند
وطایفهٔ از امرا وبهادران سمرقند در عقب هزیمتیان رفته بودند بجام رسیده از اجتماع آن دو شاهزاده
آگاه شدند وعرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده کیفیت حال باز نمود میرزا الغ بیک چون مضمون عرضه
داشت مطالعه شد با لشکرها در جنبش آمد وبمشهد مقدس رسیده شرایط زیارت بجای آورد وجمعی از امرا
بتسخیر قلعهٔ عماد فرستاد وآن قلعه بود از زمین دور وبآسمان نزدیک واستیلا واستعلا بدان مرتفع
منیع که سعی وکوشش انسانی بدیع وبعید مینمود وچون این معنی بر رای انور روشن گشت که فتح قلعه جز
بتقدیر ربانی میسر نشود قاصدی فرستاده امرا را طلب داشت ورایت توجه بجانب جلگای رادکان بر
افراشت ودر چهار باغ آن موضع چند روزی اقامت داشت ودر آن مقام ایلچی میرزا بابر رسیده تحفه وهدایا
بموقف عرض رسانیدند میرزا الغ بیک اظهار عنایت کرده ایلچی را بصنوف نوازش اختصاص داده باز گردانید
ومتعاقب ایلچی روان شده تا اسفراین عنان باز نکشید ومیرزا عبد اللطیف ومیرزا عبد الله شیرازی
با گروه انبوه به بسطام فرستاد ودستوری داد که میرزا عبد الله باستراباد در آید وآثار تسلط واقتدار ظاهر
رساند ومیرزا الغ بیک تا پل ابریشم رفته معاودت نمود ومیرزا عبد اللطیف که در سرحد بسطام اقامت
داشت چون از مراجعت پدر آگاه شد بر فور بازگشت واز معاودت بی تقریب میرزا الغ بیک خاطرش آزرده
گشت بر بیرون از مخبران صادق القول منقولست که اگر میرزا الغ بیک تا آنکه به بسطام میرفت میرزا علاء الدوله
ومیرزا بابر بعراق در آمده در سلک ملازمان میرزا سلطان محمد انتظام می یافتند ومیرزا عبد اللطیف در
اثناء راه بمرضی گرفتار شد فتنه انگیزان اسماع میرزا الغ بیک کردند که حضرت تمارض مینماید وآنجناب طایفهٔ
از خواص ومقربان روان داشت تا شاهزاده را بمحفه انداخته بمشهد آوردند ودر آنجا کیفیت حال
میرزا الغ بیک ظاهر شده فرمود تا اطباء حاذق بمعالجه میرزا عبد اللطیف قیام نمودند وشاهزاده
بعد از چند روز سر از بالین ناتوانی بر گرفته صحت کامل یافت الحمد لله علی نعمائه
در آن اوان که میرزا در دیار هری وسلطان ابو سعید در اردو
در قلعهٔ نیره تو محبوس بودند شخصی از کسان سلطان ابو سعید سوهانی در میان کماج تعبیه کرده بار سانید
تیغ در اهل قلعه در اهل قلعه نهادند وبعضی از مستحفظان کشته بقیة السیف امان خواستند از

واز سر اخلاص کمر خدمت بسته باز ملازم شدند و امیر زاده یار علی سلطان ابو سعید را رخصت داد و از قلعه
بیرون فرستاد و اموال بی نهایت که در قلعه مخزون بود متصرف شده بود طمع در آن کرد و هیچ کس پیش او جمع آمدند
و امیر زاده یار علی دست سخاوت گشاده نقد بسیار داد و خلق بسیار بر او گرد آمدند و قصد شهر هرات کرد
عزیمت برادر اختیار نمود با کوچ در آمد و امیر بایزید پروانچی که در شهر حاکم بود از وقوع این حادثه آگاهی
یافت حصر عالی پیش میرزا الغ بیگ فرستاد و بیرون دروازه هرات محفوظ و مضبوط کرد و قلعه محکم نمود که
اگر هر کدام داشته باشد بعزم در آمد امیر یار علی بیرون رود مردم شهر جنگ کنند جوانان بیرون شدند
و اسپان سوار شده روی بکوچ نهادند و چون بدانجا رسیدند یار علی صباح بر ایشان تاخت و جمعی را
کوچه هر جا داشتند بگرفت اما هیچکس را ایذا و تعرض نرسانید و از جانب خلق هرات احوال العباد یار علی منتظم
گشت و بظاهر شهر رسیده فرود آمد و مردم بیرون شهر را آسیبی از وی نرسید طایفه از اوباش و الواط
جمعی از نوکران امرا که در این ایام کر بی العساد و الصلاح بودند در خدمت او مجتمع گشتند و خندق شهر را هر چند
هر چه تمام تر جنگ و محاصره آغاز نهاد و امیر بایزید باتفاق قضاة و اکابر و اعیان در امر حصار داری جهد و اجتهاد
تمام نمودند و بزخم تیر و کمان و حکم توپ و تفنگ مانع آمدند چنانکه مخالفان بیرون خندق را گذر کردند و کار
بر ایشان در محاربه و مقاتله دشوار گشت و بجایی رسیدند که در وسع و امکان مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند از
مراسم جنگ و پیکار غافل و فارغ نمی بودند و در خدمتکاری و جان سپاری تساهل و تغافل نمی نمودند
بدین طریقه چند شب پیوسته روز روشن کرده چشم شهریان بدین و بدین صفت بسر بردند تا روزی یار علی با
حشری بی شمار در برابر برج سمعانیان جنگ پیش آورده بر کنار خندق آمدند تا کار جمعی را از ایشان بسر حد
کشیده نردبانها بدست گرفته متصل در آمدند و پیل و منتاق در دیوار شهر بستند و هم و هراس بر توکل
استیلا یافته از روی باروی بکشیدند و بادنگان از هم فرو کشیدند و در این حال قوی از بیرون اشار آن
فرو پیش نهادند و بر مخالفان که بخریب دیوار مشغول بودند تیر باران کردند و یکی از سرداران یاغی که از آب
خندق میگذشت بآتش چشم در افتاد و به تقویم بی باک چیزها که گذاشته باک بکر بکشیدند و بلا رسید ایشان بیکبار
خندق زمره از مدبران زخمدار و فگار شدند و از زخم شصت تقدیر تیری بگوش یار علی نیز رسید و بعد از چند
روز از جانب میرزا الغ بیگ امرا عظام صوفی ترخان برادرزاده کوهرشاد آغا با یکی از امرای عظام شهر رسیدند
و شب از حدود ابوب در آمدند و اهالی هرات را قوت و شوکت زیاده شد و یار علی هر چند جهد کرد نتوانست کرد
در گرفتن مقصود حاصل کند و او و اتباعش عاجز و متحیر فرو ماندند در این اثنا میرزا الغ بیگ از مشهد با بزرگان
بحدود هرات رسید و یار علی معه از صدمات لشکر منصور قرین و پیل وشتر با طالع منکوس راه هزیمت پیمود

از دو شهر برخواست و الباب و عوام که پیش او جمع آمده بودند پریشان شدند و میرزا الغ بیگ به دار السلطنه
هرات نزول اجلال فرمود و امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یار علی یاری نمی کردند هیچ وقت
مرتبه بمن نمی رسید و چندان جانبازی که در آتش خشم جهانسوز اشتعال نمود و حکم شد که مخالفان ظاهر هرات را
قسمت نموده غارت کنند و در آن هنگام کسی را مرتبه بود که چون در پرده سمند تمنعه بیک لشکریان دست
بتاراج بر آوردند و در هیچ بیرون و بیسار چیزی نگذاشتند و چه لایق به شبانروز که ما طاق علی الهم الشیء
در دست کسی نماند و در پای مرحمت شهریار بی در تموج آمده فرمان داد که سپاه دست از آن کار باز داشتند
و مردم بیرون گریان و عریان در این سرمای قوی بدعا گویی و ثنا خوانی میرزا الغ بیگ مشغول شدند
در اواخر رمضان واقع شد و در روز عید شخصی از رعایا که هر چه از اموال او بود در نهب و تاراج
تاراج داده تا آن داده گرسنه و برهنه در برابر اسب میرزا الغ بیگ میرفت و گفت ای پادشاه عادل
مسلمانان و درد و پیشان داد حق تعالی بعمر و دولت تو برکت کناد میرزا الغ بیگ عزیمت سمرقند جزم فرمود
عنوان پادشاه خاقان سعید را بآن صوب روان داشت و طایفه از اهل هنر کو جاپینه بدیار ما وراء النهر فرستاد و
که بعضی از بدایع را این نقل کنند و از آن جمله چند درج مرجولادرا که خاقان سعید از تبریز آورده بود و بر
گوهرشاد آغا منصوب کرده بود بموجب فرمان بما وراء النهر نقل کردند و همچنان خزاین و نفایس فراوان
واجب الادغان با آن طرف بردند و جناب میرزا الغ بیگ سلطنت هرات را از هم بیم زوال و اشتغال ایمن بوده و آن
طالبان ما مون و محروس بمیرزا عبد المطلب ارزانی داشت و شاهزاده مشار الیه بعد از تحریر چند سطر
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر فضیلت میرزا بابر که باب دار السلطنه هرات مرتب بازی
و دیگر قضایا و حکایات میرزا بابر چون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ از ایل
گشت و بدولت و سلطنت خویش امید وار شد و لوای توجه از عقب او بر افراخت و تسخیر هراة بلکه مجموع
خراسان وجهه همت ساخت سر عزم جهت تمام تر حرکت آمد و دریا وار و شکرش بحکم که تقصیر جابر بخیلات
و یا لشکری ماننده شیر بیان سخت جنگ و چون پلنگ دمان روی را هنگ بمشهد مقدس آورد و امیر هندو که
با فوجی از بهادران نامدار بجانب مشهد فرستاده جهت در آن اوان استیلا نموده بود که میرزا الغ بیگ بآن ام عاد
سمرقند گشته و فوجی از نامداران را بطرف هرات روانه داشت و بنفس خود بر عادت سرخس شد و امیر هندو که
منازل پیموده هر چه و منزل یکی ساخت و در آن زمان که سپه ترکمان بنوبت و سپاه از آن پیش یافته بحوالی اردوی
میرزا الغ بیگ رسیده و امیر ابراهیم انکو تیمور را که بر ساقه لشکر بود حکومت و مقید ساخت و غنیمت فراوان
بجنگ آورده سپاه را از کوچ آباد کرد و ابتدا مراجعت کرده عازم دار السلطنه هرات شد و میرزا الغ بیگ

میرزا عبد اللطیف که بمصاحبت پدر مشهد مانده بود
آوازه
نامید حسیناوردر اتفاق توقف نمود و چون
توجه میرزا بابر شنید با لشکر بود در بلک اتحاد
هرات روان شد بعد میرزا بابر بکرامی پرورت
۴۴۴

بر معبر آمویه پل بسته عبور نمود و لشکریان بعضی کذشته بودند و بعضی میکذشتند که قوم اوزبک رسیده
دست بغارت و تاراج بر آوردند و سپاه سمرقند بهزار جان کندن عشقت خود را بجا رسانیدند و میرزا
الغ بیک زمستان هم آنجا قشلاق فرموده نعش خاقان مغفور را بآیین تمام روانهٔ سمرقند کردانید و در کنبذی
که حضرت صاحبقران مدفون است مدفون ساختند و میرزا ابابکر فوجی از سپاه بیرون برد آیات را که بجانب هراة کرسنه
بود منازل پیموده در قصبه فوشنج نزول فرمودند و میرزا عبد اللطیف خبر ایشان شنیده و بعد از حکومت
با نجدو روز در ظلام لیل الفراد فی وقت ظفر بر زبان آورده با عاجیل خود روی براه نهاد و لشکریان میرزا
ابابکر داس و رئیس بای خواجه و هندو که بودند بهرات در آمدند و ظلم و بیداد آغاز نهادند و یار علی
از قلعه بیرون نو در وانشده بظاهر دار السلطنه هرات رسید و چون بای خواجه و خلیل منهزم رهم کشتند
و از وی چیزی نمی ستدند طمع خلایق از حرکات ایشان متنفر شد و جمعه هنگام سحرگاه طایفهٔ از اوباش
یار علی از جانب دروازه عراق بشهر در آوردند و امرای میرزا ابابکر بحصار قلعه اختیار الدین بردند و بعهد
و میثاق بیرون آمدند و یار بقلعه رفته مبلغی خطیر که از مردم برجی و تعدی ستانده بودند بر کرفته فراز بودند
و یار علی چند روز که حاکم بود با رعایا و برمستان بر وجه پسندیده معاش کرد و او پیوسته بشرب خمر و ناکاه
ملاهی مشغول بود و در این اثنا عبد العلی ترکان بدار از اردوی میرزا ابابکر بطریق مکر و خداع پیش یار علی آمد
شیوه ندیمی و خدمتکاری پیش کرفت و در آن شب که رایت همایون نزدیک رسید و عبد العلی آن ناصبور شب
در ظلمهای کران بوران نوکان ستاده لوح پیمودن کرفت و تا صبح در بنای و نوش بسر بردند و علی الصباح فی
از دیران لشکر منصور جهه جوشن پوش و بنیه دار با تیغها کشیده از دروازه ملک در آمدند بباغ شهر بتاختند
و یار علی با غنیمت کرفته و دست و کردن بسته در سر کوچه خیابان بحضرت میرزا ابابکر رسانیدند و موکب همایون
بطالع سعد و بخت میمون و طالع مسعود در زمان سعد نزول و اجلال فرمود بموجب فرمان یار علی را در
چهار سوی دار السلطنه هراة بقتل آوردند بشهرستان عدم فرستادند و سر او در سر کوچه خیابان آویختند و این واقعه
در اواخر ذی حجه سنه اثنین و خمسین و ثمانمایه بوقوع پیوست و میرزا ابابکر بر تخت بادشاهی و مسند حکومت
تمکن نمود و امیر هندو که از جانب مرو باز کشته امیر ابراهیم ایکو تیمور و بعضی از ارباب حرف را کرفته باز کرد ازو
و زانو زده خون ابراهیم را درخواست نمود و ملتمس او مبذول افتاد و میرزا ابابکر امیر هندو را بعواطف که فنون
بادشاهانه و صنوف عواطف خسروانه بنواخت و پایه قدر او را از ایوان کیوان بکذرانید و در آن کشور خراسان
روی صلاح و وجود ما بین باسم و لقب همایون زیب و زینت یافت و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از
میرزا الغ بیک روی کردان شده تا این اوان که خراسان مفتوح کشت در ظل حمایت میرزا ابابکر مأوی داشت و آن

جناب

جناب والد رشید خود میرزا ابراهیم با جواهر و نقود که در آن هنکام از قلعه عماد بیرون آورده بود به انبان
صوب عز فرستاد و در اینولا که دار السلطنه هراة در تحت تصرف میرزا ابابکر آمده جمعی مردم مزور ظاهر که در مجلس
آن دو بادشاه آمد شد مینمودند بعرض میرزا ابابکر رسانیدند که میرزا علاء الدوله داعیه سرکشی و مخالفت دارد
و پیوسته حرف بر لوح ضمیر و خیال میکذارد و بحکم من یسمع یخل این سخن موثر افتاده میرزا ابابکر فرمود که
میرزا علاء الدوله را کرفته محبوس ساختند و جمعی کثیر بیرون فرستادند تا میرزا ابراهیم را بکیرند و بار کرد شد
آنجماعت رفته مولانا احمد تیسا و لجنکی عظیم کرده زخمی قوی بدست او رسید و قید سلطان بیک که همشیره
میرزا ابراهیم بود بجانب عراق برد و مهد علیا کوهرشاد آغا رسانید و میرزا ابراهیم سلطان در آن بلخ این بیک هم آمده است
پیش میرزا ابابکر آوردند و جناب شهریاری صندوقها و طلا ناکشاده و ناکشیده بر ملازمان قسمت فرمود و میرزا
ابراهیم را نیز محبوس کردانید و در اثناء این اوقات امیر هندو که در امور ملک و مال بغایت صاحب اختیار بود
اما چون میرزا ابابکر از اشتغال بعیش و عشرت پروای ضبط مملکت نداشت اکثر امرا بنیاد جود و ستم کردند و بخلاف
عرف و عقل از ایشان حرکات در وجود می آمد و امیر هندو که بزینت نصفت و کیاست آراسته بود از اطوار
امرا متنفر و ملول شده رخصت طلبید که چند روزی بییلاق بادغیس رود و اجازت یافته بانفس روان
شد و امیر ابراهیم ایکو تیمور را که محبوس داشت با خود همراه برد و در اینولا از پیش میرزا عبد اللطیف کرده بلخ
بود قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیک لشکرهای ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده عازم خراسان است
لیکن بتوفیق الهی خواهیم که نکذاشت که از آب عبور کند و ما بعد از این با ایشان طریق محبت و موافقت مسلوک
خواهیم داشت **ذکر مخالفت میرزا الغ بیک کورکان و بیان اسباب لشکر کشیدن و نسبت ایشان و دو پسر دیکر**
منجمان در زایجه طالع میرزا الغ بیک بیرون میدانستند و همچنین حضرت خاقان والی بلاد هند مکتوبی به بادشاه
فرستاده بود که شمه از نصوص در ضمن آن درج فرموده غالبا حضرت خاقان قضیه قصد میرزا عبد اللطیف را
از علم نجوم یا از ارباب ریاضت و حوکبان معلوم داشت و اعجوبة الزمان مولانا محمد اردستانی از بیوتات مانند
ها الخطاب منجمان میکفت چنانچه روزی میرزا الغ بیک در حین توجه بجانب خراسان میفرمود که مجموع
محروسه حضرت خاقان سعید را در تحت تصرف خواهیم آورد مولانا محمد کفت اکر عبد اللطیف بکذارد و این
و این مولانا محمد اردستانی در طالع و رمل و غیر ذلک از نوادر دوران و حکایات غریب و بدیع از وی در اخبار
امور غیبیه و قضایا آیت منقولست از آنجمله مسود اوراق از جناب افاده مآب مولانا علاء الدین فوشنجی که خبر الله
چند حکایت شنیده که هر یک از آنها موجب استعجاب میشود در این مقام از جهت اختصار بیکی از آنها اقتصار میرود
و مولانا علی فوشنجی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک نشسته بودم که مولانا محمد در آمد و آنجناب

باو کفت که علی بکش و انچه در ضمیر حضرت اعلام نمای مولانا بر موجب فرموده عمل نمود و کفت سؤال
حورات و دیکر هیچ نکفت پادشاه کفت که علی قوشچی محرم و صاحب است انچه بخاطر میرسد بی دهشت بکوی و جواب
مولوی کفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله نکاح دارد یکی را بکشد و دیکری را که دختر خاقانست طلاق میدهد
میرزا الغ بیک از تطلق دختر خاقان که بزهد و عفاف آراسته بود و بسیار صفات حمیده مزین و محلی
نمیخواست که لحظه از وی جدا شود تا بطلاق چه رسد استنجاب نمود و بعد از چند روز میرزا الغ بیک خاتونی
که مولانا محمد حکم قتل باو کرده بود بکشت و دختر خاقان خندان اظهار مرتب و شماتت کرد که میرزا الغ بیک
تجرّا امر بطلاق داد القصه میرزا الغ بیک بواسطه حکایتی که در فهم آمد چندان التفاتی بحال میرزا عبد اللطیف
دشوار می آمد بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چند امر از میرزا الغ بیک صادر شد که موجب
کدورت خاطر میرزا عبد اللطیف کشت یکی آنکه چلدوی فتح بنام میرزا عبد العزیز مقرر فرمود و دیکر آنکه از
دویست تومان نقد که شاهزاده در حصار اختیار الدین داشت فلسی باو نداد و این قضیه سابقا فرموده
کلک بیان کشت دیکر آنکه در ولایت بسطام و مشهد و هرات امرا در شمشیر یاغی کذاشت نصوح آنکه شاهزاده
بدست دشمن کرفتار شده خاطر از جانب او فارغ کرده هیهات تدبیر انسانی دفع تقدیر ربانی نتواند کرد
و علت عصیان و مخالفت میرزا عبد اللطیف آن بود که چون حضرت دار السلطنت هرات بعد از رفتن
میرزا الغ بیک بجانب ماوراء النهر بنا بر توجه میرزا بابر بطرف خراسان بیرون رفت و بر معبر آب جیحون
پل بسته از آب بکذشت قاصدی پیش پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد میرزا الغ بیک نشانی
فرستاده مضمون آنکه بلخ منصور قال اوست باید که باز نکردد و در ضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف
اینمعنی را هزیمت عظیم شمرده معاودت نمود و بر رتق و فتق و حل و عقد مهام آن ولایت پرتو التفات نیفکند
در این اثنا میرزا الغ بیک در حقیقه نشانی بمیرزا میرانشاه که از احفاد حضرت صاحبقرانی بود و در حدود
بلخ و شبرغان با ایل و الوس خود آرام داشت ارسال فرمود و او را بر اخذ و قید میرزا عبد اللطیف
تحریص نمود و میرزا میرانشاه بسخن میرزا الغ بیک فریفته شده و اعوان و انصار خویش جمع آورده
متشمر جنک و پیکار کشت میرزا عبد اللطیف از استماع این خبر و عصیان میرزا میرانشاه تعجب نموده
او پیوسته با آنجناب در مقام هواداری و جانسپاری بود و خود نیز با لشکر بلخ روی توجه بدفع
او نهاد و بعد از تقارب فریقین مبادرت در جالش و جدال در میان آمدند و اسباب حرب
کردن شد جمعی کثیر بهادر قضا کرفتار و اسیر کشتند عاقبت میرزا عبد اللطیف غلبه کرده مخالفان متفرق
و پراکنده شدند و میرزا میرانشاه بقتل رسید و نشان میرزا الغ بیک در وقت ضبط و تحقیق جهات

شاهزاده

شاهزاده مقتول بدست میرزا عبد اللطیف افتاد و بالکلیه از جانب پدر مایوس کشته و خوفی که از جانب داشت
یکی هزار شد و لشکر جمع آورده رایت ازمیان برداشتم و زبان دیار دار اسیمه سودای آخرت کلاشتم و باعث
بر این جز آن بود که میرزا الغ بیک در باب تعلق اشیا تمام و مبالغه عظیم جانب ایل و الوس که از میرزا الغ بیک
متنفر بودند در ظل رایت میرزا عبد اللطیف جمع آمدند و با لشکری فزون از حد و چون آماده و مهیا کشت
و جانب میرزا الغ بیک با سپاه ماوراء النهر و ترکستان زیاده از ریک بیابان بر سر منوچهر کنار آب کذشت
و میرزا عبد اللطیف در بن جیحون را که کذرها ضبط فرموده پدر و پسر در برابر یکدیکر نشستند و آب
درمیان فریقین حایل بود در آن مدت چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان که شد شده محاربه
نمودند و در اکثر اوقات کسان میرزا عبد اللطیف غالب آمدند نوبتی میرزا عبد الله شیرازی که بحسب
فرمان از آب بکذشت و آتش محاربه بر افروخت و بدست لشکریان شاهزاده کرفتار کشت میرزا عبد اللطیف لشکریان
غالب آمدند نوبتی میرزا عبد الله شیرازی بر حسب فرمان از آب بکذشت و آتش محاربه برافروخت و بدست
شاهزاده کرفتار کشت میرزا عبد اللطیف در مقام مرحمت آمده او را بجان امان داد و هرچند بر همین قضیه
کذشته میرزا الغ بیک از کنار آب بنابر مساعدت روزکار مخفای ارباب از برابر میرزا عبد اللطیف کوچ کرد و
ادوات و اسباب پادشاهی کذاشته روی توجه بجانب سمرقند نهاد [illegible] میرزا الغ بیک در جیحون
توجه بدفع دشمن میرزا عبد اللطیف میرزا عبد العزیز را در سمرقند بنیابت خود کذاشته در تسخیر کنار
کشت و در کنار آب طناب اقامت بخط الطناب کشید و میرزا عبد العزیز در تمهید کلانیان آغاز نهاد
دست باهل و عیال امرا و رعیت دراز کرده و امرا مضطرب بوده این صورت را بعرض رسانیدند و میرزا الغ بیک
چند نوبت نشانها بر سبیل تهدید و وعده و وعید بپدر عز فرستاد و شاهزاده عجبان و افعال خود اصرار نموده التفات
باحکام والد ننمود و امر ابطال کشته نزدیک بان رسید که میرزا الغ بیک را کرفته بدیشان دهند خادل
این احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان انار الله برهانه نقل
بالحسنات میل از خروج کرد ذکر طلوع میرزا سلطان ابوسعید بمقام شاهی و غلبه اعیان کار میرزا الغ بیک
و ما ملیت چرخ بوقلمون آثار پادشاهی و انوار عظمت الهی جبهه ازل میمون و ناصیه همایون میرزا سلطان
ابوسعید کورکان ساطع و لایح بود پیوسته ملازمت میرزا الغ بیک مینمود و از اقوال و افعال آنجناب قوانین آداب
سلطنت اقتباس میفرمود و جام الارواح حضرت سلطنت پرتمیز ایشان کاشته و ما شده و بستان بشیوع
عیش و عشرت مالت و در آن هنکام که پدر و پسر بساط معارضه و منافسه کسترده بودند قوم ارغون را
با خود متفق ساخته و فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز خود و کشت

خاک صحرا اندید تا جادۀ چهار دیوار شهر خزید و دم در کشید میرزا سلطان ابوسعید در ظاهر سمرقند قبه بارگاه نصرت
بقبۀ چرخ از رج ثریا بر افراشت میرزا الغ بیک چون بر نخال الطالع باز آتش غیرت پادشاهانه در کانون ضمیر او مشتعل شد
و دود حیرت و دهشت بکاخ دماغ سار کشن متصاعد گشت و بعد از تقدیم مشورت میرزا عبد اللطیف را بجای خود
گذاشته روی بسمرقند نهاد و چون بیک منزل [illegible] رسید میرزا سلطان ابوسعید از بیم هیبت و صولت سپاه نصرت
آیت ترک محاصره کرده بسوی [illegible] رفت میرزا عبد اللطیف از آب عبور نموده بقیه الحصار [illegible] آمد و لشکرهای
آن نواحی را جمع آورده متوجه سمرقند شد و میرزا الغ بیک با سپاهی چون حرکات فلکی نامحدود از سمرقند بیرون
آمده بجد و جهد تمام بدمشق رسید و از جانب دیگر سپاهی بیاده میرزا عبد اللطیف پیدا گشت و میرزا الغ بیک
بر فراز تپه قرار گرفت و آن دو لشکر چون [illegible] و دو گروه [illegible] از دو رستخیز ظاهر ساختند و بعد از
آنکه دمانی بمجادله و مقابله مشغول شدند میرزا الغ بیک ناگاه بی آنکه عجز و قصوری بر صفحات احوال سمرقند لایح شود
از آن جانب شکسته بیرون آمده روی بفرار نهاد و باهزار تأسف و لهف [illegible] وارد سمرقند شد [illegible] خواست که
باز [illegible] آید میرزا شاه [illegible] را که [illegible] بود [illegible] قلعه از دخول مانع آمد و میرزا
الغ بیک با حشم [illegible] روی بشاهرخیه نهاد و میرزا عبد العزیز [illegible] همراه
بودند از امیر حاجی محمد خسرو که در آن هنگام در دار روی میرزا عبد اللطیف بود شنیدم که گفت در وقت
میرزا الغ بیک گفتم اگر پادشاه در مصافی که قریب دمشق واقع شد از آن جانب تشنه [illegible] مجموع
لشکر میرزا عبد اللطیف [illegible] نمودی [illegible] حاجی محمد [illegible] و از [illegible] و شیب [illegible]
کرده ما از آن جانب [illegible] و بحقیقت [illegible] خانه [illegible] بخت فی الجمله میرزا عبد اللطیف
بسمرقند آمده [illegible] دولت تمکن یافت و میرزا الغ بیک چون بشاهرخیه که آن قلعه بود [illegible]
با آفات [illegible] و مامون [illegible] خواست که [illegible] در آنجا اقامت نماید [illegible]
کوتوال آنجا ابراهیم [illegible] میرزا الغ بیک [illegible] کرده و پادشاه بر [illegible] الطالع باز
آنجا باز گشت و [illegible] میرزا عبد العزیز [illegible] کشتن [illegible] سمرقند رسانید و میان آنجناب و [illegible]
نامهربان او میرزا عبد اللطیف انواع سخنان [illegible] آمد [illegible] رقم [illegible] و بعد از
آن که میرزا الغ بیک [illegible] کشته [illegible] حکم کرد [illegible] مقتضی شرع باشد [illegible] مجموع
[illegible] میرزا الغ بیک [illegible] قاضی [illegible] فی الجمله
میرزا الغ بیک [illegible] امیر حاجی محمد خسرو [illegible] استماع
کرد که [illegible] میرزا الغ بیک از سمرقند بیرون آمدیم و آنجناب [illegible]

میرزا در کوه

میرزا و هر کوه [illegible] چون [illegible] مسافتی قطع کردیم ناگاه شخصی از عقب درست [illegible]
نگریستیم یکی از قوم [illegible] میرزا عبد اللطیف راهی دانست گفتم خیر است گفت [illegible]
که میرزا الغ بیک [illegible] آبادانی [illegible] توقف نماید که [illegible] ایشان [illegible]
خود [illegible] جواب داد که بالسمع والطاعة میرزا الغ بیک [illegible] رسید که
[illegible] میرزا الغ بیک چون خبر توقف شنید [illegible]
عظیم [illegible] قلعه محکم بود در آنجا فرود آمدیم و چون [illegible]
میرزا الغ بیک فرمود [illegible] آتش [illegible] کباب کنند و بعضی نوکران بآن کار مشغول شدند ناگاه [illegible]
بر جایی [illegible] و [illegible] آمد میرزا الغ بیک [illegible]
[illegible] در این اثنا ناگاه عباس [illegible] شخصی در آمد [illegible] آنجناب [illegible]
از جای برخاست [illegible] عباس [illegible] و آن شخص که همراه او بود [illegible] میرزا الغ بیک [illegible]
او [illegible] عباس [illegible] و [illegible] و ما هر کس بگوشه رفتیم و آن [illegible]
شمشیر آن پادشاه عادل فاضل را [illegible] شهادت رسانید و ما از آنجا باز گشته بسمرقند رفتیم و میرزا عبد اللطیف [illegible]
خود میرزا عبد العزیز [illegible] کشته بود و در تاریخ واقعه میرزا الغ بیک گفته اند [illegible]
[illegible] عباس کشتش [illegible] القصه آن شاهزاده [illegible] پادشاه [illegible]
پدر او بود [illegible] حاصل کرد و با وجود عذاب آخرت از دنیا [illegible] مصرع
چون [illegible] دنیا و [illegible] و بهنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه [illegible]
میرزا عبد اللطیف با [illegible] در وقت [illegible] کرده بودند [illegible] بقتل مجموع
رسانید نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا فی الجمله میرزا عبد اللطیف از جمیع جوانب خاطر جمع
ساخته در ضبط ملک و جمع اعساسی [illegible] که هر سال لشکر [illegible] می آمدند و [illegible]
و اسیر [illegible] ولایت ما وراء النهر از بیم صولت و سطوت او [illegible]
عبد اللطیف [illegible] بر سلطنت ما وراء النهر ممکن گشت میرزا سلطان ابوسعید [illegible]
آورد و او را پیش خود نگاه داشته تعرضی نرسانید ذکر لشکر کشیدن میرزا ابو القاسم بابر بجانب سیستان [illegible]
[illegible] در آن وقت که میرزا عبد اللطیف [illegible]
خویش در ولایت بلخ اشتغال داشت حاکم سیستان شاه حسین [illegible] آبا و اجداد [illegible]
خطیر [illegible] مفتخر و مباهی میبودند اظهار خلاف کرده بخار استبداد و استعلا [illegible] خود راه داد و از [illegible]

این خبر آتش خشم شهریار سپهر محل میرزا ابو القاسم بابر بهادر مشتعل شد و فرمان نفاذ یافت تا سرداران اقطار با محل ایشان
با لشکرهای گران در ظل رایت همایون ظفر نشان مجتمع کردند و بعد از اندک زمانی از دحام جیوش چنانکه گفت کار
زمین از نقل جوشن در آن هم گرفت و خبر و نفیر جنگ از دار السلطنه هرات نهضت فرموده آهنگ ولایت یزد
کرد و قاصدی با اندک بادغیس پیش امیر هندو که فرستاده او را طلبید امیر مشار الیه عرضه داشت که میرزا عبد اللطیف
در ولایت بلخ لشکر جمع می کند این سرحد گذاشتن مصلحت نمی بینم و میرزا بابر بادلاور این ظفر شعار و امرا را
و از انجا امرا نامدار را بجانب سیستان روان ساخت و حاکم آن ممالک یمر حاجی کبا کوه دست در کمر زدن
ساعد سیمین خود آورد و بدولت که گفته اند بیت هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد
لاجرم در مقام عجز و اضطراب آمده از کرده پشیمان شده و وسایل انگیخته عنان سکونت و اقتدار در دامن
شفعا آویخت و مبانی پیمان را بایمان مؤکد گردانید که بعد الیوم سر از خط عبودیت نکشد و تا زنده است
بجای آورده و مال و لشکر مدد کند و انچه مقتضی رای امرا باشد لازم الامتثال داند و تحفهای لایق و
پیشکشهای مناسب مصحوب ایلچیان چرب زبان سخن دان و امرا و مقربان بحضرت اعلی رسانیدند
مناسب معروض داشتند و پیلکات و تبرکات را موقف عرض رسانیدند لطف اصلی و کرم جبلی میرزا ابو القاسم
بابر رقم عفو و اغماض بر جریده جریمه ملک کشید و دلاوران و غزات امرا با بود انکاشته عنان عزیمت بجانب
مستقر سلطنت منعطف گردانید و چون امیر هندو که از توجه میرزا بابر بجانب سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم
ایکو تیمور را طرف سرحد فرستاد و امرا در انحدود گرفته پیش میرزا عبد اللطیف بردند و مدتی در حبس بماند
و خود باظهار کلمه عصیان مبادرت نموده چون امیر و یاد متوجه استر اباد گشت و میرزا بابر در حوالی سپاه
ظفر پناه را در ظل رایت امیر شیخ علی بهادر و امیر سلطان ابو سعید داد و عزم در عقب امیر هندو کرد فرستاد
و سپاه ظفر نشان در ردیا و خوشان با وی رسیدند و از جانبین مبادرت در صیقل آن آمده شمشیر جلاده
امیر هندو که بسیاری از معارک دیده بود و صف شکنی و دودیده ولیج و شیرین دهر چشیده بر آن مصاف
شیر ژیان و تیغ کشیده صفها برهم درید امیر سلطان ابراهیم را زخمی قوی رسیده بجان زخم هلاک شد و آن لشکر
از بیم صولت امیر هندو که متفرق و پریشان شدند و مردم او از پی گریختگان دویدند و تنی چند با معدودی
چند در مصاف گاه مانده و دیگران مشغول شدند و در این اثنا امیر شیخ علی بهادر و امیر هندو که بیکدیگر
باز خوردند و دو هم آویختند و خاک معرکه را بخون یکدیگر آمیختند و امیر شیخ علی بر وی دست یافته امیر
هندو که قتل رسانید و سر امیر او سر نیزه کرده پایمال حوادث گردانید و چون مجال توقف نبود تعجیل نموده
بهرات رسید و سر امیر هندو که را حمیز عبرت سایر کافر نعمتان از در وازه ملک آویختند و میرزا بابر از جانب

کامیاب و کامران مراجعت نموده در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود و چون خاطر خطیر از جمیع جوانب
جوانب جمع بود بساط عیش و نشاط بگسترد و از دست ساقیان سیمین ساق گلندام جامهای مدام نوشید و نکهت
و چند روزی بفراغت و بی غمی گذرانید ع خوشتر ز عیش و صحبت و باغ بهار چیست و در خلال این احوال قلعه
کرد در تصرف کماشتگان میرزا علاء الدوله بود بسعی و حیله امیر محمد صالح که حوالی بدو مفتوح
و نقود و ذخایر فراوان بدست ملازمان میرزا بابر افتاد و دیگر از وقایع آنکه در اثنای این اوقات شبی
محافظان میرزا علاء الدوله از مراقبت غافل شدند و او از حبس بیرون جسته راه هزیمت پیش گرفت و از انجا
بسیستان رفته کار او فی الجمله عروج یافت و میرزا بابر امیر خدا داد را بدفع آنجناب فرستاد و میرزا علاء الدوله
چون خبر توجه سپاه شنید از سیستان بجانب عراق رفت و برادر خود میرزا سلطان محمد را خواست که بمیرزا
سلطان محمد بجویند ایمعنی نکرد و خبر فرستاد که آن برادر مغالطه نیز تو توقف نماید که ما عازم خراسانیم و هنگام
بانطرف ملاقات خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر توجه میرزا سلطان محمد بهادر بشیراز و بیان محاربه با
میرزا عبد الله :: میرزا سلطان محمد چون از واقعه هایله خاقان سعید خبر یافت فی الفور
از نواحی جمال بعزم آباد روان شد و در یورت آنحضرت نزول فرمود و از انجا باصفهان رفت و از مملکت
و بر سر فارس را بتصرف در آورد و شیخ محب الدین ابو الخیر که شمه از احوال او مذکور شد بجانب یوسف
بود که میرزا سلطان محمد با صوب رود و میرزا عبد الله بعزم مدافعت و محاربه با لشکرهای فارس از شیراز بیرون
آمده هم در آن نواحی چندگاه در کار کرد این در این اثنا امیر حاجی محمد با سپاه کرمان بمیرزا سلطان محمد
پیوست و عاقبت مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفت آتش حرب بر افروخت و میرزا عبد الله هر چند
و کوشش نمود مفید نیفتاده منکسر و منهزم گشت و خود را بقلعه اصطخر رسانید و چند روزی در انجا
کرد و لشکر عراق ادرد و وی شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند و میرزا سلطان محمد مقرون
بشیراز در آمد و از اشراف مملکت فارس سید نظام الدین احمد را با سند عالی بمیرزا عبد الله پیش او فرستاد
شاهزاده نکند و مرتضی مشار الیه بقلعه رفته شاهزاده را مطمئن و مستظهر گردانید و امرا بحضرت سلطان
و آنحضرت فرمود که شاهزاده در شهری از شهرهای فارس که خواهد ساکن شود و الا بخراسان رود و میرزا عبد الله
با مید مصاحبت میرزا الغ بیک پادشاه او را وعده داده بود مسافرت اختیار کرد و اسباب سفر او بعنایت میرزا
سلطان محمد بحصول موصول شد شاهزاده را عازم خراسان شد و میرزا علاء الدوله کما یجب و ینبغی رعایت او
و در ده مصاف از میرزا علاء الدوله روی گردان شده بمیرزا الغ بیک پیوست چنانچه مذکور شد و میرزا سلطان
محمد در عراق و فارس متمکن شده گردنکشان آفاق سر بر خط او نهادند الا امیر جهانشاه ترکمان که اظهار خلاف کرد

ولشکر فرستاده سلطانیه وقزوین را تصرف نمود ومیرزا سلطان محمد چون ازین قضیه آگاه شد بترتیب سپاه مشغول گشت
ونشان همایون بسوی حضرت خاقان سعید رقم نفوذ بوده بااین سیاق که امیر جهانشاه نوئین بادشاهانه اختصاص
بافسر حالانکه چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف حکم همایون در سلطانیه وقزوین مدخل نموده اند اینمعنی از نهایت
بی قاعدتی و بی راهی است بایدکه او ولایات اسلاب دیوان اعلی گذارد و بولایتی که حضرت خاقان سعید بجهت او تعیین
فرموده قناعت نماید و در حدود ممالک محروسه مدخل نکند والامیدان تنگ وصحرا فراخ است کشتنا البحر در مشیت
باری سبحانه وتعالی باشد تا چه ظهور آید ومهر بروی نشان زده در صحبت قاصدی که بر حقایق سخنان مطلع بود
ارسال نمود و نفس همایون با لشکری او راق استعداد افزون در عقب قاصد روان شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون
نشان اطلاع یافت از قوت وجلادت شاهزاده تعجبها نمود با لشکر آذربایجان روی بعراق وفارس نهاد و بین الفریقین
مسافت بمسافت تقارب پذیرفت از طرفین رسل ورسایل روان ساختند وسخن مصالحه در میان انداختند وچهره
آشتی ودوستی فراهم کرده اساس محبت وپیمان بمغلظ ایمان مؤکد یافت ومیرزا سلطان محمد بمستقر سریر باز گشت
امیر جهانشاه بجانب آذربایجان مراجعت نمود ذکر علاء الدوله که بترکمن مرجعت میرزا بابر واستیلا یافتن و
کشته شدن امراء عراق
میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که تختگاه حضرت خاقان سعید
ومسقط رأس شاهزاده بود بخاطر خطیر داشت وچون ممالک فارس وعراق مضبوط کرد چنانچه در آن دیار امرا و اعیان کسی
نماند وشنید که میرزا الغ بیگ بجانب ماوراء النهر رفته داعیه استخلاص آنجا کرد کشت لاجرم فرمود که از ممالک محروسه
سپاه بیکران در ظل رایت بی عدیل نشان ولواء عزیمت بجانب خراسان افراختند از سطام بکذشت والجی ایلچی
فرستاده امرا از توجه خویش آگاهی داد ومیرزا بابر نیز سپاه خراسان فراهم آورده بتعجیل تمام از دار السلطنت هرات
نهضت فرموده در نواحی جام آن سپاه سپهر احتشام بهم رسیدند وداد کشش وکوشش وآویزش وخونریزش
دادند انجاب میرزا بابر خداداد بدست لشکر عراق گرفتار گشت وازبیم جان نام خود طهماسب کرده اند وامرا کشتند
ودختر امیر خداداد در حبالهٔ نکاح شهریار با صلاح وسداد میرزا بابر بود القصه لشکر خراسان شکست یافته
میرزا بابر از معرکه بیرون رفت ولشکر فارس وعراق چندان لطایف ونفایس وامتعه واسباب از جواهر و
اسراف قطار جواهر نواهر وخلع فاخر ودراهم ودینار وخیمه وخرگاه گرفتند که در خزاین جبال الآباء واجداد ایشان
نکنجیده بود ومیرزا بابر بجهت نهر بجانب قلعه عماد که در آن نزدیکی مفتوح گشته بود متوجه شد و بعد از مشقت
بسیار که در راه با و رسید بقلعه در آمد ومیرزا سلطان محمد پیشتر از امیر بیرو الجادیو احمد اسمالات
بدار السلطنت هراة فرستاد وآیه فتح بشعائب او در حرکت آمده بجانب شهریار تاج بخش ملک ستان در بهترین
اوقات وخوشترین اوان بتختگاه جد امکاد خویش را بوجود همایون زیب وزینت داده بعد از تنظیم امور وتمهید بساط

عدل وداد فرمود تا مجلس بزم آراستند وبعیش وعشرت ومسرت وبهجت پرداخت ومیرزا ابراهیم ولد میرزا
علاء الدوله که در حبس میرزا بابر بود بیرون آورده بنظر کیمیا اثر رسانیدند وپادشاه او را بنوازش
پدر فرستاد ودر این اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید ومکتوبی که همراه داشت عرض رسانید
مضمون آنکه شما را فتح خراسان وما را فتح ماوراء النهر مبارکباد ومیرزا ابو بکر این شیوه محبت مرعی داشتیم
که برادر شما بود والا بر جهانیان معلوم است که در زمان حضرت خاقان سعید ما چه بر سر داشتیم وامرا چه
مرتبه بود ایلچی بوسیله امرا زر فرستاده دستور حاصل کرده مکتوب بکشایند ومیرزا سلطان محمد مولانا
شمس الدین محمد صدر بخشی را مصحوب ایلچی میرزا عبد اللطیف کرد انیده پیش او فرستاده ودر جواب آن نامه
سخنان نامناسب نوشته ارسال نمود ودر آن زمان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود در دار السلطنت
عراق قحط وعسرتی روی نمود چنانچه صد من کندم هراة بمبلغ جهار صد دینار کپکی رسید ونیاز جود
غلبه چنان بوضوح پیوست که بیک کوزه کرسنکی وقفهان نان جان داده باشند بخلاف قحطی که بعد از
رفتن لشکر ترکان در خراسان واقع شد وتفصیل این حال عنقریب در بعضی اوراق نقش کلک بیان خواهد
گشت ان شاء الله تعالی

دران اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق بود مخالفت حضرت خاقان معدلت نهاد
کرد وامیر حاجی محمد عنان شیرین ضمیر آنجناب موافق بود وچون بعد از وفات آنحضرت شاهزاده پیوسته
جهانبانی ارتفاع نمود امیر حاجی محمد بجانب او پیوسته در دیوان بزرگ مهر زد ودفتر مهم او در ترقی
بود تا در امور ملک ومال هیچکس را بغیر از او اختیار نماند وچون مملکت خراسان در حوزه تسخیر میرزا
سلطان محمد آمد امیر حاجی محمد بمطالبت ومؤاخذت ترک ونازیک وسپاهی ورعیت مشغول شد
بمرتبه که هرچه میرزا بابر در ایام خویش انعام کرده بود یا برسم علوفه داده استرداد مینمود وهرچند
ملاجناب خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که او نیز در جرکه امرای بزرگ مهر زد ودیگر نویسندگان
وا عیان امرا از این حرکت منع کرده گفتند این امر بسبب اختلال مملکت می شود مفید نیفتاد وبدین سبب
خاطرها از دولت میرزا سلطان محمد نفور شده خلایق طالب میرزا بابر شدند وفوج فوج کریخته باو
می پیوستند وکیفیت حال آنجناب چنان بود که چون از معرکه بیرون رفته بقلعه عماد در آمد
چنانچه مذکور شد امیر صالح که ضبط قلعه تعلق باو میداشت خدمات پسندیده بجای آورد ومیرزا بابر
از آنجا بیرون آمده به ابیورد رفت واولاد خواجه قنبر کرنکی خواجه شهاب الدین عبد الله وخواجه
کمال الدین حسین در شرایط خدمتکاری تقصیری ننمودند وبعد از چندگاه جناب شهریاری بطرف استراباد

ستاف و کاشتکان میرزا سلطان محمد را پریشان ساخته بود آن مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون مردم
از جور و ظلم امیر حاجی محمد بجان رسیده بودند روی باستان دولت آشیان او نهادند و میرزا سلطان محمد
چون دید که زمام اختیار از قبضه اقتدار بیرون می‌رود همت بر دفع برادر بزرگ تقدیم رسانید و چون
میرزا علاء الدوله بجانب کرمسیر کسیل کرده فرمان داد که امیر حاجی محمد با بعضی امرا و سرداران و کرم بکشتان بجانب
میرزا ابابکر حرکت آیند امرای عراق با لشکر آراسته که حربه بهرام از نظاره ایشان جرم می‌شد رایت
برافراخته بجانب استراباد روان شدند و از آنجا شهریار شیر شکار با سپاه کینه کذار از جنگل جرجان بیرون
آمده روی بدفع و استیصال اهل خلاف و جدال نهاد و آن دو لشکر جنگجوی جنگجوی در مشهد
بهم رسیدند و صفها راست کرده تیغ انتقام از نیام برکشیدند ادیم ارض از خون کشتگان رنگ لعل
بدخشان گرفت و مرکز زمین از حشر نعش منقطع کشتگان باوج آسمان سمت موازی پذیرفت و اجل
دست بگریبان دراز کرده و شمشیر یمانی رسم سرافشانی آغاز نهاد و آخر الامر لشکر عراق از شیر و آویز عاجز
آمدند و امیر حاجی محمد با بیکر سرداران و امرای تومان بقتل رسید و شکستی فاحش بحال عراق راه یافت و هنوز بر
تفصیل احوال اطلاع پیدا نکرده بودند که غلغله در اردوی میرزا ابابکر بشیب آمده که میرزا سلطان محمد رسید راقم
حروف از مولانا شمس الدین معمایی صدر استماع نموده که میرزا ابابکر چند صندوق مملو از نقد و اشیا تعبیه
از غنیمت لشکر عراق ارزانی داشت و آن صنادیق بر خیمه انتظام یافته بود بر سر صندوق نشسته بودم که ناگاه
آوازه وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امرای عراق بعزم رزم میرزا ابابکر بجانب
استراباد روان شدند میرزا سلطان محمد بلهو و طرب مشغول شد و امرا بچشیر رفته و از وعد و وعید میرزا ابابکر
آگاه شدند و امیر حاجی محمد چند نوبت عرضه داشت بپایه سریر اعلی روان کرد که ما بندگان را طاقت مقاومت
با میرزا ابابکر نیست اگر چتر همایون ظل سایه اقبال بر احوال این بندگان اندازد مهمات بر حسب مراد دولتخواهان
فیصل یابد و میرزا سلطان محمد چند روز تأخیر کرده آخر الامر از عراق و اصفهان دستور اعاظم امور را خواجه غیاث
الدین پیر احمد الخوافی در حدود طوس منوط و مربوط کرده [illegible] از آنجا در عقب امرا بتعجیل روان شده در آن اثنا
راه گریختگان رسیده [illegible] شهریار [illegible] رسانیدند آتش خشم پادشاهانه مشتعل شد و جلادت
سرعت داشته که غیر از سیصد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نماند و [illegible] مرحله [illegible] روی بادر کمین
فرود آمد لشکریان میرزا ابابکر چون حروف تهجی پراکنده و متفرق شدند و میرزا ابابکر بطرف قلعه عماد رفت و چون
شد بجانب اردوی خود برتافت و میرزا [illegible] که [illegible] مرد مرد خویش کرده کیفیت حال
بوده که چون میرزا سلطان محمد از حدود طوس [illegible] اردوی همایون رسید [illegible]

که خواجه غیاث الدین

که خواجه غیاث الدین پیر احمد از ضبط عاجز آمد و هر کسی از بیم جان بطرفی رفت و انجه در بسیار در افواه و السنه
افتاد چنانکه مردم و متعلقان شهریار در موت و حیات میرزا سلطان محمد متردد شدند اصحاب خود نموده [illegible]
رسید از آن جمله خلایق که گماشته بود متنفسی ندیده تغیر کرده و چون خلق از سلامتی پادشاه خبر یافتند
یک یک و دو دو از کنجها بیرون آمدند میرزا سلطان محمد بعضی از مردم بقتل رسانید و جمهور ایشان امان بجان
داد و در این اثنا شنید که میرزا علاء الدوله از کرمسیر بهرات آمد و ملکشاه غازی و بعضی دیگر از متعلقان
و منتسبان آن جناب را از آنک تعرضی رسانید و چون اسباب تفرقه در خاطر خطیر پادشاهانه مستولی شده بود
گشت با خواص و مقربان خویش مشورت کرده [illegible] خراسان بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و اکنون در
هرات متمکن گشت و لشکر ما پریشان شده مصلحت حال آنست که آوازه اندازیم که میرزا عبد اللطیف با سپاه ماوراء
النهر رسید و مملکت تحت ضبط آورد ما متوجه عراق شویم و بشهر خود رویم و شهریار خود باشیم [illegible] این
قضیه قرار گرفت میرزا سلطان محمد آهنگ عراق کرد و میرزا علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت [illegible] شوکت
و عظمت با ایوان کیوان برافراخت و خاطر بر حکومت خراسان قرار داد و در این اثنا مزید خبر رسانیدند که در جانب
قصبه توشیز سپاهی جمع آمده اند و بمجرد این آوازه امیر علاء الدولت و اتباع سر خویش گرفتند و بعضی مردم [illegible] گران
شاهزاده را فرض رسانیدند و چون معلوم رای شهریار شد [illegible] گشت که این خبر اصلی ندارد در هر دم بگریختند معاودت
نمودند و بعضی از آن خلق مجهول بخلق [illegible] و میرزا علاء الدوله که توالی قلعه اختیار الدین را مولانا احمد یساول
دادند و چون خبر توجه میرزا ابابکر منتشر گشت و پای بر مسند جهانبانی نهاده ضبط امور مملکت در غایت پریشانی
بود روی آورد و همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین که مهبط دارایی مولانا احمد یساول بود مقصور کرد
و مدتی جمعی از لشکریان بمحاصره قیام نمودند کاری از پیش نرفت و عاقبت میرزا ابابکر [illegible]
تسلیم قلعه بمولانا مذکور پیغام داد و مولانا در جواب گفت که وقتی [illegible] شود که حضرت بهاء الملة والدین عمر
باتفاق امیر سید ناصر الدین قریش میرزا ابابکر را سوگند دهند که بعد از تسخیر قلعه [illegible] و [illegible]
ببینند و دیگر اگر قصد کنند نگذارند ساکنان حصار اعتماد کرده بیرون آیند آن دو بزرگوار در مجلس میرزا
ابابکر حاضر شدند تا آن جناب عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید و مولانا احمد از سر وثوق بپای اعتماد از حصار بیرون
آمد و قلعه را تسلیم گماشتگان پادشاه نمود و میرزا ابابکر [illegible] دعا نمود و مولانا را در کنف امن و امان
داده رعایت جانب او نمود

ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله و بعضی احوال میرزا سلطان ابوسعید سلطان بن میرزا میرانشاه

میرزا عبد اللطیف بلطف طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود و بفضایل
نفسانی از میان اکفا متفرد و بکمالات انسانی از اقران متفرد در [illegible] زمره العلماء المتبحر مولانا شمس الدین محمد

جاجرمی از جودت قریحت شاهزاده سخن میگفت دائم حروف جراة نمود از آنجناب استفسار نمود که شما این معنی از کجا
معلوم دارید در نمود که نوبتی شدر پیش ما شریف حضور ادراکی داشت و در بعضی نسخ که طلبه بمطالعه آن اشتغال
مینمودند کلمه فضل را بلفظ ذهب تعبیر کرده بودند و بسیاری از آن مشتبه شد که انصورت شعر گویی بی تامل بود میرزا
عبد اللطیف گفت شخصی که کاری پسندیده کرده در عرف میگویند فلانکس پیکه رفت مجموع حضار خود زبان
بمدح و آفرین او گشاده کفتند   آفرین بر طبیعت تو کال خود نوا الصباح تحسین نیست و آن پادشاه پیوسته
خدمت اهل الله کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود اینکه الاغلبیت تندخوی بود و باسیاست بگناه
اندک عقوبت بسیار کردی و هیچکس از مقربان و خواص آنرا مجال نبود که از صلاح و فساد مملکت با او سخنی گوید
و بجهة نیکخواهی آن حدیثی بعرض رسانند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا عبد العزیز در باب قتل و استیصال
او طرحهای انداختند و انجمنهای ساختند و اکثر بسمع نزدیکان او میرسید مجال دم زدن نداشتند و آنجناب
در دیوان سلطنت خویش از بحیمه واکر شیخ نظامی علیه الرحمه در قصه شیرویه که پدر خود خسرو پرویز را کشته بود
پیوسته میخواند   پدر کش پادشاهی را نشاید   و اگر شاید بجز شش مه نپاید   القصه جمعی از نهضت
میرزا عبد اللطیف از زبان برگردیده و هم ایشان در قسم سلطنت مجازی برمیرزا عبد الله شیرازی کشیدند
و آن بد اندیشان در وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ چنار بطرف شهر می‌آمد از کمین غدر تیری بجانب او انداختند
و آن تیر ماشد شیرازه کارگر آمد و میرزا عبد اللطیف در حال از اسب فتاد برآمد که انا الله و شکری سید
معدودی که با او بودند از مشاهده آن حال پریشان گشتند و آن گروه بی عاقبت فی الحال خود را باو رسانیده سر
از بدنش جدا کردند و تنش بصد خواری ... بر سر ... انداختند بکذاشتند و سر او که با فر جمشید و فریدون
نزد می‌آید از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیگ بیاویختند و آنچه بابدر و برادر کرده بود در پیاده رسید مدت
سلطنت او شش ماه بود و از شیرویه پسر کسری هفت ماه و از منتصر که از کاردان همچنین شیرویه پدر خود متوکل را
با نقل آورده بود شش هفت ماه پیش نبود بابا حسین نخست میرزا عبد اللطیف تیر زد و در تاریخ آن افتاد کرده اند
بابا حسین کشتش جمعه اش بتیر   تاریخ قتل او شد که بابا حسین کشت   و بعد از واقعه میرزا عبد اللطیف
امرا و ارکان دولت و اکابر و اصاغر سمرقند باتفاق میرزا عبد الله را بپادشاهی بر داشتند و در آوان حیات
میرزا عبد اللطیف میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند گریخته بخارا رفته بود و در جهانی که شاهزاده را کشتند
در آنجا خروج کرده و مردم بخارا او را مدد کرده و قاضی از بیم او میرزا سلطان ابو سعید را گرفته در مجلس بند
و یا رایک باز داشتند و جمعی مردم سفله کوته اندیش خواستندی که چراغی که خوبی و عدالت برافروخته است
منطفی گردانند و کوکبی که بمدد اوج عزت رسیده در حضیض مذلت و محو گرفتار سازند و بر روزگار

ایلچی رسید و خبر قتل میرزا عبد اللطیف بخارا رسانید آنجماعت که این دعوی کرده بودند بپای ادب پیش دویدند
و آنجناب را بر سریر سلطنت نشانده بقدم خدمت ایستادند و میرزا سلطان ابو سعید که بعد این از آن سعادت تمهید
سلطان سعید تعبیر خواهد یافت با وجود بدایه حال و عدم استقلال ملک بخارا قناعت ننمود و روی همت
عالی نهمت بصوب تسخیر سمرقند آورد و میرزا عبد الله شیرازی بعزم رزم و پیکار لشکر کشید و میان او و پادشاه بخارا
واقع شد و میرزا عبد الله غالب آمد و سلطان سعید مدتی منهزم شد در اطراف و جوانب سرگردان می‌گشت
تا آن زمان که دست همایون در کردن مقصود حمایل کرد چنانچه مرقوم رقم بیان خواهد شد انشاء الله تعالی
در این اثنا میرزا عبد الله شنید که میرزا علاء الدوله در حصار شادمان لشکر بسیار جمع آورده عزیمت سمرقند
دارد و سابقا مذکور شده بود که میرزا علاء الدوله از صومعان سیاه میرزا ابابکر منوچهر بلخ گشت چون میرزا
عبد الله از حال خاطر عروس مملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز تافت عاقبت آن دو پادشاه بساط را
بقانی در هم پیچیدند میرزا عبد الله بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله از جیحون گذشته بلخ توجه نمود و لشکرهای
او در ظل رایت خویش فریب ساخت ذکر توجه میرزا ابابکر از هرات بجانب بلخ و بدخشان
میرزا ابابکر چون بر جمعیت میرزا علاء الدوله اطلاع یافت منهزم شد و پیش بیگ را بکوتوالی قلعه اختیار الدین نصب
فرموده و با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام بلخ شتافت و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا
سمندر در میان آتش هوس اقامت کرده اثر داشت منازل و مراحل پیمودن گرفت و میرزا علاء الدوله چون از
توجه رایات ظفر آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان رفت میرزا ابابکر بقبة الاسلام بلخ
نزول فرموده از کثرت برف مجال حرکت و محل رفتار متعسر مینمود و با وجود مانع چنین عنان دولت بجانب میرزا
علاء الدوله منعطف ساخت و اسباب جمعیت او بکلی برانداخت و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفر پناه
در فرار سرعت نمود و اسباب در شکاف کوهی حزین و دم درد کشید و خاطر بر کریز هزیمت قرار داد و میرزا ابابکر کوچ
و اعزم میرزا علاء الدوله بدست آورده عازم گشت و بعد از تقدیم منشور تدارک جوانبهای ایالت بلخ و زعامت
وخندق و بغلان و ارهنگ و سالی سرای را مع ضمایم و لواحق بمسم سورغال بامیر بیرجد و بیش هزار آسیغو فرمان
امیر علی ارزانی داشت و ایشان تمام جاده بسیاری و خدمتکاری شهریار جهانبان قیام نموده بودند و فی
الواقع آن دو برادر بشجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و محاسن عادات و صفات رضیه و سمات مرضیه از امرای
زمان و مسلوبه دوران امتیاز داشتند قبة الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان در عمارت و زراعت بجایی
رسید که غیرت فزای مصر جامع گشت و امیر درویش بر علم تصوف دسترس از ارباب سلوک اطلاع تمام داشت القصه
موکب همایون از بلخ نهضت فرموده عازم هرات شد در ایام هیبت پادشاه جهانبان در دار السلطنه هرات

امری کرد که منصور متوقع هیچکس نبود ظاهر گشته تفصیل این مقال آنکه میرزا بابر در حین عزیمت بجانب استرآباد اویس بیک را
بکوتوالی قلعه اختیارالدین بازداشت چنانچه سبق ذکر یافت و بخاطر سرکشی و عناد مبالغ مالیات بر اصل تضاعف نموده
اسباب حصارداری ترتیب کرده آماده کرده بنظارگی در آن حرم ماند و بر دروازه حصار اختیارالدین عمارتی ساخت
وگاهی در آنجا می نشست و جمعی کثیر از ملازمان در پیاده و سوار با شمشیر و سپر و تفنگ بهای برج و کنگره صف کشیده
پیش او می ایستادند وگاهی در آن موضع شراب می خوردند و بعضی اهل حسن و ملاحت که از پای حصار می گذشتند
بزجر و تکلیف بمجلس خود می طلبید و شراب میداد فی الجمله آنکه میرزا بابر در کمال حشمت و عظمت بدار السلطنت هرات
رسیده در باغ سفید نزول فرمود و اویس بیک همچنان بر عصیان خویش اصرار نموده بظلم و بیداد و فسق و فساد
که پیشتر مشغول میبود بعد از وصول رایت منصور بهمان نوع باشتغال می نمود و چون حصار اختیارالدین حصاری
در غایت متانت و رصانت و در آن زمان مشحون بذخایر فراوان بود و امرا در باب تسخیر آن متحیر گردیدند و آخر الامر
ای صایب رای خسرو جهانگیر اقتضای آن کرد که یکی از محرمان را پیش اویس فرستاد که هرچند من ترا استمالت نمایم
اصلا بیرون نیایی که من خود بحصار خواهم آمد و شبی بیاراء وفا و عهد خویش آمده بجنس اهل سپاه و کوتوال را
بقلعه فرستاد که ما اشعار بصر جیم و طایفه از بهادران نیز اسب بدر قلعه روان کرد و ایشان تا انجا رفتند علوفه
در حصار افتاد که میرزا بابر رسید و اویس نابدیعش حصار آمده از جمله شیخ منصور بردان آویخت اویس
بروی زد و او در خندق افتاده هلاک شد و دیگر کلام انجو در انجا بهیز اویس رسانیده او را بیرون آورده بدر غار از
پیشها اگرچه نقش بر خاک مذلت و هوان انداختند و بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مرادیکان که
مقرب او بود قلعه را تسلیم ایشان نمودند و ایشان را بجهاد سوی هرات آوردند و یوسف کحفه قهر کردند بعد
و در اثنا از مخصوصان میرزا علاءالدوله بعرض میرزا بابر رسانیدند که جانب پادشاه نزدیک تصید و درماش کاره
نزول فرمود و میرزا علاءالدوله غایب شده میرزا بابر فرمود تا تفحص مشغول شدند و بی توقف اسکندر بر دند
و از انجا بیرون کشیده بالعمل بوکرک و ترکو کودی و شاه منصوری بنظر میرزا بابر رسانیدند صفن بنشین فرمود تا
جمعی میرزا علاءالدوله را محفوظ و مضبوط سازند و شرح خلاص آنجناب از تساعدت وقت مامول است

ذکر بدایت احوال ارتفاع بشر سلطان سعید معز السلطنة والخلافة والدین میرزا ابوسعید

سلطان ابوسعید بعد از مرحوم سلوک در بلاد ترکستان و کوه و در صحرا ... نقل حضرت تاران
نسبی بدست آورد و چند روز در آن بلده رحل اقامت انداخت و میرزا عبدالله چون از انتقال الکامش در قلب
زمستان امرا و ارکان دولت را با لشکری سنگین بدانصوب فرستاده و امیدی که آن آهوی بدبخت بدام
آمرند و امرای عظام با آیین و حشمت تمام منازل و مراحل پیموده بشهر نسبی رسیدند برج و باره را مضبوط و مستحکم کرده

درانجا تحصن نمود

درانجا تحصن نمود و دل بر عون و عنایت آفریدگار بسته بپای ثبات و وفا بیفشرد و امرا بمحاصره اشتغال نموده آتش
پیکار اشتعال پذیرفت و چند روز قتال و جدال امتداد یافت خلقی مقتول و مجروح شدند و لشکر سمرقند مجال
نماند که بر امن برج و باره کوچ کنند و ترس و هراس بر ایشان غالب شد در این اثنا تدبیری بپسندیده خاطر
سلطان سعید که شنبه طایفه از مردم خود در شعار سپاه اوزبک پنهان و پوشیده از شهر بیرون فرستاد و فرموده
تا از دو جوانب ... آوازه در انداختند که با لشکر اوزبک آمدیم که بمدد سلطان سعید آمده ایم و ایشان
عمل نموده و در شهر نقاره شادی فرو کوفتند که خان اوزبک رسید سپاه سمرقند از مشاهده این حالت
ارکان و دل از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع اجمال و اثقال و جهات و اموال ایشان بدست
سلطان سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبدالله در سلک خدام سپهر احتشام انتظام یافتند و دیگران
و محنت بسیار دفعه جیات را که عوض نهاده بسمرقند رسانیدند و صورت حادثه را معروض داشتند میرزا
عبدالله بترتیب اسباب حرب و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شد و ابواب خزاین کشاده مال
وافر بعساکر داد و با کروهی انبوه چه پلنک افکن پیل شکوه از دار السلطنه سمرقند بیرون رفته بجانب
شاه رخیه در حرکت آمد که آوازه سپاه مخالفان از آن طرف بسمع او میرسید و چون صیت توجه میرزا
عبدالله بسمع سلطان سعید رسید امرا و خواص خویش مشورت کرده فرمود که بحکم توکل بر عنایت آفریدگار
تدبیری بجنت و بغیر از انتقام شمشیر آبدار درین امر دستگیری نه خاطر بر جنک قرار باید داد که ظفر
مضرت ابد داد که راست نه از بسیاری سپاه و لشکر در این اثنا مغربی از ملازمان رکاب نصرت انتساب
بموکب عرض رسانیدند که مدتیست که لشکر ابوالخیرخان پادشاه اوزبک دم از ولا و محبت سلطان
ابوسعید میزند و آرزوی آن دارد که با پادشاه اتفاق نمود و بجانب او بحشم دو ما بنمادی عزیمت بجانب
سمرقند موافقت نماید و این سخن موافق مزاج همایون آمد و یکی از معتمدان را باردوی خان فرستاده و التماس
معاونت کرد ابوالخیرخان خود منتظر این اشارت بود بر فور از یورت خویش کوچ فرموده باردوی سلطان سعید
بپیوست و باتفاق لواء شوکت و شجاعت برافراختند و تسخیر دیار ماوراء النهر را وجهه همت ساختند و میرزا
عبدالله آگاه شده در مقام تحیر افتاد

ذکر محاربه میرزا عبدالله با ابوالخیر و سلطان سعید و اختصاص یافتن آن سعادتمند سعید بکامرانی فتح بنصرت خدایی

سلطان ابوسعید و ابوالخیرخان با لشکری گران از جانب تاشکنت و خجند عزیمت جانب
سمرقند نمودند و چون در آن راه لشکر اوزبک از شدت حرارت هوا متضرر می شدند خان فرمود که سنگ یده
در عمل آوردند و یرنکیان بآن کار مشغول شدند و چند روز ابرها بر فام و بارندگی و سرما بدید آمد و از
سحاب صالح ذو میز جمال خورشید جهان تاب شد و موکب همایون دشت و صحرا پیموده بقریه شیراز که در جانب شمال

بجهاد دو سیحی شهر واقع است رسید و از بدایت توجه آنزمان فوج فوج لشکریان میرزا عبد الله باردوی سلطان سعید
می پیوستند و جمعی که قصد میرزا عبد اللطیف کرده بودند و از میرزا عبد الله عنایتها دیده و قدم بهم زنشاخته
بسلطان سعید ملحق شدند و میرزا عبد الله با سپاهی مکمل از آب کوهک گذشته مرد برابر رفت و در دو فرسخی
بعد از بامدادی برانغار و جوانغار و قول بمحاربه و مقاتله اشتغال نموده و میرزا عبد الله چندان که
طاقت و توان بود پای ثبات و وقار بفشرد و دست راست و دست چپ او تمام شکست و کار از دست
رفت قلب بی مانده دوست منقلب گشت و شاهزاده صاحب جلال را بحال کوفته روی بانهزام نهاد و
چون بکرمینه قیام بادبانش و خراب وکلی که پیش آمد تا بر ابو برنی مرقی جمعی از عقب رسیده او را گرفته پیش
سلطان سعید بردند و آنحضرت فرمان داد تا در همان زمان بدن نحیفش را بعالم آخرت فرستادند و این واقعه
در عشر آخر جمادی الاخر سنه خمس و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد و چون سلطان سعید بفیروزی و نصرت بسمرقند
لشکر اوزبک بسمرقند استیلا یافتند انواع خرابی از ایشان برعیت رسید و چون نزدیک بسمرقند
رسیدند سلطان سعید با یکی از امرا که شغل اوی آنحضرت موسوم بود گفت تخت اسبان را آب دهیم بعد از آن
هر جا که مصلحت باشد نزول کنیم الاقان در جویی که قریب بدروازه بود داسب امیر اوزبک آب میخورد و
کمیت سلطان سعید هنوز سیراب نشده بود که آنحضرت از جوی بیرون آمده و بنا بر پیراق برق
زده تا دروازه تاخت و مستحفظان را آواز داد که منم سلطان ابو سعید دروازه باز کنید تا از تعرض لشکر
اوزبک سالم مانند برفور دروازه بگشادند و پادشاه خود را در شهر انداخت و در وب را امر چادر کارود
هشیار داد ابو الخیر خان در بیرون متحیر و مبهوت ماند و سلطان سعید پیش خان کس فرستاده پیغام داد
که این ولایت را از مرداری بخاره بیت و چنان نفس خویش حرا انجا توقف نخواهد فرمود بحسب ارث و استحقاق
این ولایت تعلق بمن میرسد و اگر چندان متوقف شوید که ما ایام ضیافت قیام نموده شود بحسب ابو الخیر خان صلاح
در مصالحه دیده سخنان ملایم در مقدمه در میان گفت و سلطان سعید در استرضای خاطر او کوشیده از نقود
و جواهر و خلع قیمتی و اسبان راهوار و شتران بار بردار انچه مقدور و میسر بود بیرون فرستاد
و خان خوشنود گشته مصلحت در مراجعت دید و روی بدیار خود نهاد و چون جناب رفعت مآب خواجه
مولانا که داعی و رئیس اهل عمایم بود بمیرزا عبد الله صداقتی تمام داشت شنید که دولت میرزا عبد الله
بانقراض انجامید و ایالت آن ولایت بسلطان سعید قرار گرفت بر جناح استعجال از سمرقند روان شد
بخراسان درآمده و میرزا بابر در آن اوان متوجه مازندران بود چون خبر استیلای سلطان سعید بر ماوراء النهر
و آمدن خواجه مولانا شنید نشان فرستاد و آنجناب باردوی همایون طلب داشت و نزدیک بوصول امرا

وارکان دولت برحسب اشارهٔ آنحضرت باستقبال شتافتند و چون بمجلس اعلی رسید پادشاه بپای
خواست و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورده از احوال ماوراء النهر استفسار فرمود و مدتها جناب خواجه مولانا
در خراسان معزز و محترم در هر کار که خواست تا آنزمان که استدعای سلطان سعید متوجه وطن خویش گشت

ذکر توجه آفتاب سپهر سلطنت از عراق بجانب خراسان چون این باد و حرب آنجناب میرزا بابر و ادبار هزیمت آنسرور چون با دخلافت در موضع جناباد رایات

چون خورشید فتح خراسان
بار دیگر بر ضمیر انور میرزا سلطان محمد استیلا یافت تواجیان بهر صوب اطراف مملکت فرستاد و لشکرها جمع
آورده متوجه ماندراندرون ولایت نعاروهند کاشتکان مرحب فرموده عالم نمودند و موکب ظفر نشان از بلده طیبه
نیز او بعزم فتح خراسان روان شد باصفهان رسید و میرزا بابر در دولت بسطام تفصیل این احوال شنید بعد از
تقدیم مشورت رای پادشاه و تدبیر عنایت اقتضای آن کرد که خواجه مولانا را برسم سفارت پیش میرزا سلطان محمد
فرستند تا آتش فتنه را تجدید یا لاکر فتند به زلال نصیحت و موعظه نشاند و بر وجهی که صلاح دانند در اصلاح
و مهم مصالحه بتفصیل رسانند جناب شیخ الاسلام بموجب فرموده فرمان فرمای آنجناب باردوی میرزا سلطان
محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه از مراسم تعظیم و تبجیل و ما لا بعد من هذا القبیل دقیقه فروگذاشت
و آنجناب شرایط ادای رسالت قیام نموده بآیات و احادیث حسن صورت مصالحه را در نظر پادشاه جلوه داد
و میرزا سلطان محمد بین الرد و القبول متردد بود و خواجه مولانا جد و جهد بتقدیم رسانید و التماس صلح بکرات نمود
آخر الامر قرار بر آن داد که مختص ولایتی از مملکت خراسان داخل عراق باشد و خطبه و سکه بنام و لقب همایون
میرزا بابر موشح و مزین کردد و بر این جمله ارجانبین عهد و پیمان بستند خواجه مولانا بازگشته باردوی شاهزاده
پیوست میرزا بابر اعتماد بر صلح کرده عازم مازندران رفت و مرز خراسان جهت اقامت زمستان قوریالها رخصت داد
و در این اثنا خبر متواتر شد که میرزا سلطان محمد نقض عهد و پیمان نموده پای اسپان نهاده و از بسطام گذشته
باسفراین رسید از استماع این خبر آثار تغیر چهرهٔ میرزا بابر ظاهر گشت و بعد از تقدیم مشورت خاطر
بمحاربه قرار داد و چون شیر خشمناک با سپاهی فزون از حرکات و اندازه از جنگل مازندران بیرون آمد
و میرزا سلطان محمد چون شنید که بجانب اسفراین روان شد و دارو غکان با طراف ولایت خراسان فرستاد
و از آن جمله امیر عبد الرحیم دو لدای ضبط ولایت قهستان روان ساخت و مشار الیه چون با مخدوم سید بیک
احمد بسا ولکه ضبط قاین هنوز مبادرت باتفاق ترکان داد و مغرور بود نمود و امیر عبد الرحیم از موضع خویش
شد و هر دو کرده بیکدیگر رسیده آتش حرب و پیکار برافروختند و لشکر خراسان غالب آمده عراقیان راه گریز پیش
کردند و عبد الرحیم که سردار ایشان بود از پای درآمد و سر او را ان بخجاکرم بار دوی میرزا بابر فرستادند چون

در مفتتح امری چنین فتحی روی نمود خراسانیان بر ظفر و نصرت واثق شده جبانی نازه و قوتی بی اندازه یافتند و میرزا
سلطان محمد چون شنید که میرزا ابابکر متوجه او است از بن سو بارکشیده روی توجه باستراباد نهاد و آن دو سپاه
بیکران در موضع جلادان بهم رسیدند صفها راست کردند و میرزا سلطان محمد تیغ انتقام از نیام برکشیده بر شمشیر
صاعقه کردار جهانی می سوخت و میرزا ابابکر بر جلادت متواتر نیران محاربی افروخت و مبارزان هر دو طرف
میان میدان می تاختند و بتیر و شمشیر و خنجر کار یکدیگر می ساختند و امیر نظام الدین احمد ولد امیر جلال الدین
بن فیروزشاه از جوانغار حمله آورده بر انغار لشکر خراسان را از جای برداشت و شیر احمد که بمعاودت
او استظهار تمام داشت از پای در آورد و دلیران سپاهی که در برانغار بودند راه فرار پیش گرفتند و امیر ابو سعید
مرهان لشکر عراق مفارقت نموده پیش میرزا ابابکر آمد و عرضه داشت که میرزا سلطان محمد خاصه بنفس بزرگ
ترابط احتیاط آن بجانب می باید داشت و معاودت ایلخان میرزا سلطان محمد معتمد که بیکی نشسته و لوای
جلادت افراخته با طایفه از نامداران بجانب قول تاخت و لشکر قول از پیش او حمله کردند شدید و اوعیان
سپاه قول در آمد و عساکر منصوره قدم جرأت پیش نهادند ابوالازم حال و میرزا دزدند و زمان طویل از
کوشش ها در آن جانبین از حیز قوت بصحرای ظهور آمد عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم فرمان خورشید
و زیدن گرفت و شکست بر سپاه عراق افتاد راه فرار پیش گرفتند و میرزا سلطان محمد تنها در میان معرکه ماند
و حذر نفس برنجی کران نرسید کرفتار گشت و او را هم در مصاف که پیش میرزا ابابکر بیاوران سپاه سوار ایستاده بود
آوردند پادشاه مظفر منصور زبان طعن و سرزنش بگشاد و گفت از جانب خود اقدام شرع بود که آن نوع آمد و نهد
خون و مال مسلمانان کردی و بالکس ایشان شکسته و ویران شده و فتحی هیچ ثمره ای حاصل نشد و بار دیگر لشکر
بدین جانب کشیدی و بدین سان گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد در جواب گفت ای برادر در امری رای امثال قضا یاد دری
مینماید و میرزا ابابکر بی سببی واهوای جمعی مردم کوتاه اندیش برای نام و ناموس دیگران و از خویش داشته بقتل او
حکم کرد دو شیخ و مروی از شاد مرد هر مثل او در زمان شوکت شده بود و در زمان از نام بد ناموس بنیاد و نکال آخرت
خرید میرزا سنجر بنکای او ستی و چهار سال بود ده سال حکومت کرد و بحال طبیعت حضرت خاقان سعید ندیع
سال حکم با استقلال و نعش غفران مآل شاهزاده بدار السلطنه هراة رسانیدند و در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا
که مرقد میرزا بایسنغر است مدفون ساختند بجاه اجر بر آسمان نخت بود بجاه الحمد عاقبت خسرو و از خراب
اتفاقات و بدایع حالات آنکه جرم مخزن آنجناب آقا بیکی در دعوای سوانح قدیم آورد از سینه فکار و دل پر ریش می کشید
تا در همان دو سه روز فرزند نا که از مرحله جنسید و بعد فتح نامه ها میرزا ابابکر مفتتح گشته شکر نعمت الهی بجای آورد
و فتح نامه ها باطراف ممالک روان فرمود و طنطنه کوس عظمت و جبروت بملک و ملکوت رسانید و چون خاطر از جانب

بدین بهادر بخت

بلت برادر جمع ساخت و هم برادر دیگر خود میرزا علاء الدوله که او را مقید همراه خویش داشت فرمانداد که چشم
امراء محمل از نور باصره باطل سازند و بتعظیم آنکس که این کار بنا شایست مفوض او بود میرزا علاء الدین لطایف الحیل
آب در چشم آورده پلکهارا محکم بر هم نهاد و آن مشغوف میل آتشین بر پلکهای چشم آنجناب کشید و میرزا ابابکر طبیعت
او بکرم و سخا و حسن خلق مرکوز بود و بر سر برادران ترحم نفرموده و بقسا قلب و قطع صله رحم خود را مسلک
غرور و بر مستمر هامی و میرزا عبد اللطیف و سایر شاهزادگان بی باک استظهار داشت اگر غدر برادران بدین نهج
و در فهم لا تثریب علیکم بر ایشان کشیدی و در میدان کوی سبقت بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف بودی و در
جنابو جبه رفعت درجات و احراز مثوبات او بودی اما پرتو آفتاب توفیق ازلی تابو که نتابد و سعادت ها بر او
تا کرا دریابد ذکر نهضت خسرو علی الاطلاق بجانب مملکت فارس و عراق و وقایع و حالات آن دیار که در آن شدت روی نمود
میرزا ابابکر چون خاطر از جانب اخوان جمع کرد عزیمت عراق و فارس مصمم کردانید و چون سبب که میرزا سلطان محمد
از دار دی آمده بود و غلاء از ولایت خاصه بعد از تقدیم مشورت رایها بر آن قرار گرفت که بیاید نخستین
از راه یزد متوجه مملکت عراق شود و این بخت امری بود خارج قانون توجه که هر قانون راه عراق از بروده
بیرون افتاده جمیع میرزا جهانشاه ترکمان اخبار آن را که محل عبور سلاطین اقتدار بود حمل بر ضعف و فتور سپاه
پادشاه کامکار فرموده و دیگر خطا آن بود که میرزا ابابکر در یکی که بعد از واقعه میرزا سلطان محمد در آن خان
مهر بر پشت زد و این معنی موکد تصویر میرزا جهانشاه شد که در باب عجز لشکر خراسان داشت هر مناسب دستور
آن بود واجب فرمان واجب الاتباع بیوسون نشان بنام میرزا جهانشاه ترکمان نفاذ یافتی و در باب خطبه و سکه بنفس
دانستی فاوا امتناع نمودی خوانده از وعد و وعید کلمات در میان آوردی تا ما یح کلیه بر آن مترتب گشتی فی الجمله چون موکب
همایون بظاهر یزد نزول رسید و غله در آن ولایت نایافت بود و رعایا غلات را با مید غلاء در صدد بیع بنی آوردند میرزا بابر
فرمود که لشکریان هر جا غله یابند تصرف نمایند سپاه قیامت هیبت بطلب غله جستجو در خانها مردم بر قفته
در نظر ایشان آمد بر داشتند و از نهب و تهلب حقیقه فرو نگذاشتند در اثر فتح آیه آن بد ها نوبت در حرکت آمد
مسافت طی نموده بدار العباده یزد رسید اکابر و اشراف از اطراف بدرگاه عالمپناه رسیدند ترابط تهنیت بجای آوردند
و از امراء میرزا سلطان محمد اولاد امیر جلال الدین فیروزشاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف
پابوس مشرف شدند و تربیت دریافته با مادر دیوان اعلی تعیین گشتند و بجای خواجه غیاث الدین پیر احمد و مولانا شمس الدین محمد بن فضل الله
مدبر ترا استسعاد یافته بصنوف عنایت سرافراز شدند و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد روان شده قطع
مسافات نموده در شهر شیراز نزول اجلال فرمود اکابر و اعیان فارس مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند
و آفتاب عنایت و عاطفت پادشاهانه بر صفحات احوال ساکنان آن ولایت تافت و میرزا ابابکر چند روز در آن بلده

حب شأن با خوبرویان مصاحبت ومجالست اختیار فرموده وبساط عیش ونشاط گسترده
وچون داد عیش وعشرت و مراد از بزم عشرت وخلوت باده گساری سلطنت خواستند ودر اثنا آن که واقعه میرزا سلطان
محمد دست داد میرزا بابر ولایت عراق وفارس را بامرا عنایت فرموده محمد شاه را بحاکمی برساوه
ساوه دا به امیر شیخ بهادر ارزانی داشت وشهر قم را به امیر درویش علی ارزانی داشت وایشان از راه ری متوجه
ساوه قم شدند وامیر شیخ علی با رعایا بطالبت ومواخذت متوجه از خود نفور کرده اند وبیحاره کان از غلبت اضطرار
بجمعی از ترکمانان که در آن نواحی بودند استعانت کرده وامرا کرده بحنگ ترکمانان ساخته ناگهان در منزل شیخ بهادر نزول کرده
واز حشم ایشان امیر جهانشاه برساوه ونهب ساوه کرده خفیف کلید مملکت عراقست رایگان بدست ترکمانان
بحنگ ترکمانان آمد وایشان بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شدند وامیر درویش علی نیز با رعایا بجامعه
مود و بنا بر وجود آنکه قم مولد ومنشاء او بود القصه امیر علی درویش برج داده واستیلا ساختند در شهر مخصن
شد و بنا بر آنکه بمحاصره مشغول گشتند ودر این اوقات میرزا بابر درویش را بعیش وعشرت اشتغال داشت و
ممالک بخدمت او توسل جستند واز آنجمله امیر زاده الوند ولد اسکندر قرا یوسف بموکب والا التجا جست
ملحوظ نظر اعزاز واحترام گشت وبعد از انقضا چهار ماه که بادشاه عطابخش جوهر پوش سپاهی دوش کرده اند
خبر فتح ساوه وگرفتاری شیخ علی بهادر ومحاصره امیر درویش علی را بعرض رسید وتوجه همت بر دفع ترکمانان گماشتند
بجانب اصفهان روان کرده و دیار فارس را بامیر معز الدین سنجر تفویض نمود وسفرش بعد از شهر بیرون آمده
غارم عراق شد ودر اثنا راه ایلچی رسیده از تقریر آن مسامع جلال پیوست که در خراسان فتنه وآشوب پدید آمد
جبر میرزا علاء الدوله خروج کرده وخلق بسیار پیش او مجمع گشتند بیان این سخن آنست که بادی سبحانه وتعالی
جهانبانی میرزا علاء الدوله را از آسیب حبل نگاه داشت ومیرزا بابر از عراق بخراسان رفت وآنجا از خود
بلطایف الحیل از مشهد مقدس بکنار آب مرغاب انداخت واز آنجا عیمنه و فاریاب رفت ودر آن مملکت رایت عظمت
وسلطنت برافراشت وآن ولایت بیرون ملبل والوس ارلات بود وامیر بادکار شاه ارلات ورئیس ایشان مادام الحیوة
بواسطه مصاهرت شاهزاده مشار الیه مرتفاخر ومباهات بود وقدیم میرساند ومیرزا علاء الدوله بمجمع آن
مملکت را خاصه خود میدانست بلکه ملک خویش میانگاشت وامیر سلطان محمود ولد امیر بادکار شاه وسایر
امرا الوس ارلات بر سلطنت شاهزاده عالیشان اتفاق نموده کمرخدمت بر میان جان بستند ومضمون این وصف حال امیر علاء
آمد از دنیا زمه بید ومادر آفتاب در خفه ترسکان در بست آمده بیان وبعد اجتماع لشکر وانتظام احوال
سپاه میرزا علاء الدوله قیام لشکر نموده رای بر آن قرار گرفت که نخست کسی بجانب بلخ روند وخاطر از جانب امرا
هزاراسبی فارغ سازند وبعد از آن عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف دارند وبا مضای آن عزیمت بالشکرهای آراسته بطرف

بلخ شدند وامیر پیر درویش وبرادرش امیر علی هزاراسبی سپاه بلخ وآن نواحی جمع آورده فنا بشجاعت بطرف قوم ارلات
ترتیب داده اند وچون دو گروه در برابر هم رسیدند شمشیرها از نیام برکشیده بر یکدیگر تاختند وآن حرب ناکشتگان
در معرکه جوی باد وان ساختند عاقبت لشکر ارلات از شیر وآویز عاجز شده راه فرار پیش گرفتند وامیر سلطان محمود
ارلات رعایت نام وناموس کرده وپای ثبات وقرار فشرده جنگ میکرد ناگاه از شست قضا تیری بر مقتل او آمد
امرا هزاراسبی مظفر ومنصور گشته غنایم نامحصور گرفتند ومیرزا علاء الدوله از طایفه که بدوی کردان شده بودند
ودیگر مرغ مرغ ولحق شدند از راه لنگر امیر غیاث متوجه دار السلطنه هرات گشتند ودر شهر صد کوه صلیکات عباد
فتنه وآشوب برخاست وامرا عظام که از قبل میرزا بابر در ولایت بحکومت قیام مینمودند مثل امیر حسن ترخان از هرات
وامیر درویش از بلخ وامیر خلیل از مرو وملحان در حرکت آمده وامیر درویش از جهت شاهزاده را در نواحی هرات رباط فت
ومیرزا علاء الدوله تاب ومقاومت نیاورده در زمان ملازمت بیرون رفت ولشکریانش متفرق وپراکنده شدند
وباد رسیدن لشکریان بهرات هم میرزا علاء الدوله بسعی واهتمام امیر پیر درویش کفایت شده ومیرزا بابر چون بعد قضیه
خراسان اطلاع یافت توقف در مملکت عراق مصلحت ندید ودر پنجشنبه شانزدهم رجب از کوشک زرد عنان نزول
بجانب مرکز دولت وسفر سعادت خویش منعطف ساخت ودر بیست ودوم ماه مذکور رایت منصور تفت یزد
اجلال فرمود وباجناب فضایلمآب حقایق اکتساب مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده واز فواید مجلس
آن بهره مند گشت وموکب همایون از بلده یزد روان شده چون بتون رسیدند آن ولایت از قولمان ترکمانان سند
امیر غیاث الدین سلطان حسین را در رکاب نصرت انتساب از تون نهضت فرموده ساحت دلکشای
دار السلطنه هرات مسبوط کردانید ودر آنجا تفحص حال میرزا علاء الدوله کرده چنان بوضوح پیوست که از خشم
بعد از فرار از معرکه امیر درویش جانب سیستان شده واز آنجا بجانب عراق رفته وبا امیر جهانشاه ملاقات نموده وحوط
نظر اعزاز واحترام آمده اکنون در آنجا یاد فراغ بال بدنکانی میکذرانند بخاطر خطیر میرزا بابر چون از جانب جمیع شد
انبساط نهند نمود ومجلس بزم وطرب بیاراست واز دست ساقیان گلندام ارغنوان وتسلیم وارثان ناجی
راح وریحان شراب ارغوانی می نوشیدند ونامیتوانستند از آن بادسوار حسن بیگی وبیغمی مکوشیدند وچون حضرت آفاق
از مملکت فارس وعراق نهضت فرموده انواع فضایل در آنجا بادروی نمود یکی از آنجمله آنکه میرزا سلطان سنجر که بر
حسب فرمان ضبط بلاد فارس باو تعلق پذیرفته بود از خدمات لشکر ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد
وبسعادت تقبیل انامل فیاض میرزا ابو القاسم بابر مستسعد گشت وتوابع ولایت فارس وعراق استیلا یافتند
ونشاط مخالفت ومنازعت بعد از هشتاد از دست خان بیرون نمود چنانچه مضمون آن ممعال ایتیان گذشته
وآینده بوضوح می پیوندد دیگر آنکه بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شده آن شهر را محاصره کردند وتعالی قم بدی

در دفع میرزا علاء الدوله

مخالفت و ممانعت مساعی جمیله بجای آوردند و عاقبت طایفهٔ از ارباب فتنه و شر باشکوه کاه بیگانه با واشنا
شدند و آن بلدهٔ مطیبه بدست دادند و مستحفظان قلعه چون در غایت قلت بودند امان خواستند و آنرا
تسلیم نمودند و دیگر لشکر از الوس ترکمان لشکر کران بعزیمت اصفهان نمودند و رئیس قطب الدین و برزگر
و خواجه محمود حیدر بعضی اکابر جهاندیده با تحالف الفاق موافقت نمودند و مفاتیح در رصد پیش ایشان بردند
و مردم میرزا بابر روی بخراسان نهادند و چندگاه ارباب ابرقوه از هیبت و شکوه ترکمانان بی‌بند شدند
متانت ایشان روی برتافتند و بحصار حصار مستظهر و عمده میرزا ابو الحسن وارد بود و دروازها کشیده
و در جواب ترکمانان بجز از تیر و سنگ از ایشان چیزی نمی‌شنیدند و تو کمر دست از محاصره باز نمی‌داشتند
و مدت مدید آنجا بتدارک حرب و جدال اشتغال داشت عاقبت رعایا بیچاره عجز و عرض و بلا و غلا گرفتار گشتند
وچون از بی‌آلتی کار ایشان بجان و از بی‌کوشش کار داد نجات باستخوان رسید امان طلبیده بیرون آمدند و آن
قوم فتانه بی باک شهر درآمده دست تعدی و تاراج برآوردند و بنهب و سلب اکتفا نکرده گروهی از مردم
آنجا بقتل رسانیدند و قصه استیلای ترکمان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه خمس و خمسین و
ثمانمائه روی نمود و چون میرزا بابر بر وقایع ممالک اطلاع یافت با خود قرار داد که باز دیگر لشکر بجانب عراق
کشد و سرای بی‌سکالان در کنار ایشان نهد لاجرم باحضار لشکرها فرمان داد و ابواب خزاین مفتوح ساخته
دست جود و احسان برگشاد و در این سال شیخ بهاء الدین عمر از این سرای روی در ارتحال نمود بجوار رحمت
ملک حی اکبر پیوست و میرزا بابر بقریه جغاده که مسکن آنحضرت بود رفته رسم پرسش بجای آورد و نعش
غفران مآل را بتعظیم و اجلال تمام فرمود تا بر خیابان رسانیدند و در آنجا که مشکرده و خوابگاه فرموده آمده
بآیینه تابوت را بر دوش گرفت و چند قدم برداشت داد و بحسب فرموده حجرات و مخادیم و الله اعلم جود
بر آنحضرت تمام کردند و قریب بمصلی حجرات مدفون ساختند و پادشاه قریه جغاده و کاریز بخشاد داد وقف
آن موضع متبرک فرمود و بحسب اشارهٔ علیه بر مرقد مقدس شیخ در آن زمان عمارت رفیع ترتیب
و در این ایام خواجه نیکوسیرت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی مدفون است و خواجه شهید معین ترین
آن بر این عمارت عالی ساخته و املاک خوب و مستغلات مرغوب بر آنجا وقف کرده تقبل الله تعالی و رضی
عنه بما بر اصحاب الخیرات عنه ذکر میرزا بابا بار دیگر بعزیمت دفع استیلای قوم ترکمان و قشلاق نمودن در ولایت جرجان
میرزا ابو القاسم بابر بعزم انتقام ارباب عناد و شقاق و تسخیر مملکت فارس و عراق رایت شوکت
و لوای حشمت برافراخت و در اواسط فصل تابستان بجانب جرجان روانه شد و منازل و مراحل
در ربیع بهار جنوشان نزول اجلال فرمود و چند روز بجهت آنجا توقف کرد و در آن منزل از بردهٔ غیب صورتی

عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقتی که میرزا خلیل با عبادالله العباده یزد را بازداشت
و خود بخش چندگاه در آن ولایت لوای مملکت برافراشت و چون حشم ترکمان بر دیار عراق استیلا یافتند شاهزاده
عنان توجه از یزد بجانب خراسان تافت و بموکب همایون پیوسته میرزا بابر او را در آغوش عطوفت گرفته
فرمود که ملک و مال از تو دریغ نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از مردم حاجوی فتنه انگیز میرزا
خلیل را برآن داشتند که نسبت بمیرزا بابر غدری اندیشید و بنا نهند که پای بر سر چری نهادند و کرسی را
دست بدهد و آن مفسدان قرار دادند که هنگام نوبت مقام جلوس ایام و صحبت با ساقیان سیم اندام
در خانهٔ خلوت بجشود که هرچه خواهند از پیش برد و دست بردی نمایند و آن بحوالی این اراده که بی
بان بجهان دمسازی بود صورت ممکن بسکالا افزا میرزا میرزا بابر رسانید و پادشاه فرمود که تحقیق این امر با ارکان عدالت
امرا و ارکان دولت مشغول شدند و بموجب فرموده علی بموده از تفتیش و تصحیح پیوست که آن سخن راست و
بد آموزی آن گرفته بقتل رسانیدند و دو کس از ایشان از قلاوزان میرزا عبداللطیف انتظام داشت که از میم سلطان
سعید گریخته آمده بودند و میرزا خلیل مقید و محبوس گشت و در روز بیست و دوم رمضان او برعدم رفت
و میرزا بابر میرزا سنجر را عنایت و تربیت فرموده و اسباب سلطنت او را مهیا داشته بدار السلطنه کرمان فرستاد
و بنفس همایون بعد از انقضای ماه مبارک رمضان در حرکت آمده صحرای سلطان معسکر فیروزی نشان گشت و
در انتقام امیر شیخ حاجی که بجمع آوردن لشکر متوجه شده و بفلان گشته و با جمعه بدخشان جنبیده فولادان
بدر قپایوس سرافراز شد و چون زمستان نزدیک بوده تعویذ تقدیم منشور بیرون قشلاق ماندن این مقررگشت و
در یازدهم ذی قعده صحرای و سبع سلطان آباد واسترآباد مضرب خیام سپاه ظفر احتشام گشت و موکب همایون
در آن زمستان بر ولایت جرجان اقامت نمود و ملوک اطراف بخدمت توسل جستند از آنجمله امیر سید عبدالکریم
که آبا عن جد حاکم ولایت طال و ساری بود و پادشاهی ظفر قرین پیوست و همچنین سادات هزار جریب بحضرت رسیدند
و میرزا بابر بهمه را بتشریفات فاخره و احسن رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت انجامید میرزا
بابر از یورت قشلاق کوچ کرده در حوالی جرجان سیر میفرمود که ناگاه از جانب الچی رسیده خبر که متوقع نبود
رسانیده بیان سخن آنکه امیر پیر بدوقش و برادرش میر علی هزار اسپی فرض ولایت سلطان ابوسعید را رسانیدند
و آنجا چند نوبت حفوظ فیما بین نموده عاقبت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته بطرف ایشان متوجه شد و از ظاهر
این جلادت افراختند اما خود پیش رفتند و بعد از کشش و کوشش بسیار ظفر و تایید نصیب سلطان سعید شد و
امیر پیر بدوقش و برادرش امیر علی هر دو بقتل رسانیدند و مملکت ایشان در تحت تصرف بندگان درگاه آمده سلطان
در ظاهر بلخ متمکن تمام آرام فرمود و چون میرزا بابر این خبر استماع فرمود در دفع آن فتنه را اهم از تسخیر عراق دانسته

از عرصهٔ استراباد مانند برق و باد در حرکت مسارعت نموده عازم خراسان گشت و خواجه وجیه الدین اسمعیل
سمنانی را که از عظماء ارکان دولت بود برای تحصیل مال و ضبط سپاه و استخراج زر بدار السلطنهٔ هرات فرستاد
و جمعی امرا را مصحوب او روانه ساخت خواجه مشار الیه بمقصد رسید آنچه امکان مطالب بود بتقدیم رسانید
و آنچه در خزانهٔ خیال بود در اندک فرصتی از رعایا مستخلص کردانید و مبلغی خطیر بحصول موصول شد و میرزا
بابر بجلگاه بادغیس درآمد و خواجه وجیه الدین و سایر امرا بشرف پای بوس استسعاد یافتند و مفصل آنچه
کرده بودند بموقف عرض رسانیدند عنایت پادشاهانه بجمیع آن وجوه بر امرا و لشکریان قسمت فرمود و
درین اثنا بمسامع علیه پیوست که در آن اوان که میرزا علاء الدوله از جانب بلخ بوشنج و پنهان بهرات آمده بود
جواهر نفیس آبدار همراه داشت و او را در محزنی محکم گذاشته امرا و دیوانیان بجست وجوی یاقوتهای رمانی
و لعلهای بدخشانی و درر آبدار و گوهرهای شاهوار که از اتحاد ومیان لایستدعی بوی دولت روز افزون از
جواهر قیمتی مجلس شهریار جهانبخش رسانیدند و آفتاب بگوشهٔ چشم در آنها نگریسته فرمود که اینها مناسب
میرافت و همه را بر روی پوشان و طایفهٔ که محروم بودند ارزانی داشت ذکر عزیمت حضرت خاقانی بروی کار
نهضت دولت بجانب ماوراء النهر بعد از جمعیت لشکرها میرزا ابو القاسم بابر با انتقام سلطان سعید از
دار السلطنهٔ هرات نهضت فرمود و چون کنار آب مرغاب محل نزول لشکر نصرت انتساب گشت و از جانب بلخ
خبر رسید که میرزا سلطان ابو سعید از کنار ترمذ گذشته بدار الملک خویش فرود آمد و میرزا بابر متوجه بلخ
بود متوجه بلخ شد در آنجا بصحبت خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا مشرف شد و بانواع نصایح و مواعظ مستفید
گشت و می خواجه بزرگوار در باب مصالح سخن گفت معتقد بیقتاد و چون در آن اوان بی کشتی از جیحون عبور میسر نبود
و کشتی یافت نمیشد فرمان مطاع صدور یافت که امیر درویش ترخان و امیر احمد و امیر سلطان حسین او لاد آیه
بنوه شاه و امیر شیخ ابو سعید بیم منغلای متوجه جانب پنج آب شوند و در صفحه نظر رسیده که در زود جیحون
از آنجا مرکب شود و آن پنج آب ارهنگ و آب سالی سرای و آب قندز و آب جش و آب کافرنهان است الفصه امرا
بموجب فرمان روان شدند و موکب منصور متعاقب ایشان در حرکت آمد و غرهٔ رمضان از معبر ترمذ بر عبور
بوده بکذار ارهنگ آمده چند روز در آنجا توقف فرمود و حکم واجب الاتباع صادر شد که از قرب و سوی الایه
آب و دشت از معبر چوبک که بی کشتی بیابان میتوان گذشت عبور نمایند و چند کشتی در کنار معبر ارهنگ بود که
شهریار باز هنگ جمع آوردند و در این اثنا امیر پیر سلطان برلاس و امیر احمد یادگار از عظماء امراء سلطان سعید
کوفته بدرگاه عالم پناه آوردند و امیر پیر سلطان باعزاز و احترام اختصاص یافته در دیوان مقدم بر مجموع امرا
مهر زد و امرا و ملازمان که در موکب همایون بودند بعضی بشنا و برخی بکوکشتی از آب بگذشتند و میرزا بابر پای در

کشتی نهاده معبودون بسلامت و نصرت از آب بگذشتند و بولایت حصار آمدند و از آنجا بجانب سمرقند روان شدند
در آن ولایت خواجه نظام الدین مود و یکی از اولاد صاحب هدایه بود باتفاق مولانا جمال الدین فتح الله تبریزی بامر
ملاقات کرده حدیث مصالحه در میان آوردند از رای جوانب مصلحان و صلح آمیز گفتند مولانا فتح الله آواز
بلند با صوت داشت در یاد بر آورد که و ما علی الرسول الا البلاغ معنی مادح که مراد امثال آن سوگند داده اند
رخصت فرمایید تا بگویم که شد بگوی مولانا تقریر کرد میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این مملکت را یکسان
کوفته ام آسان آسان از دست ندهم امرا از کمال محو شد جوابی درشت گوی آغاز کردند و تو سناد کار را مضبوط
ساختند و لشکر منصور کوچ او دور و دراز کرده لحظه از رعب و حرکت نمی آسودند و درین اثنا حکم مطاع صدور
یافت که جمیع سپاه در سلخ ماه بعرصه گاه حاضر شوند و بموجب فرمان در دو روز فوج فوج افواج لشکر و طبقات حشم
بر اسپان کوه پیکر سوار شده با شمشیر و تیغ و ترکش و خود و جوشن بعرصه گاه آمدند و هر کس بمحل خود قرار گرفته
پادشاه همه را بنظر احتیاط در آورد و میرزا بابر در جاه مقام بآداب عید صیام قیام نموده و در سلخ او که مولانا احمد
لباول بادو بیست سوار نامدار و بسم قراولی روان شدند و مولانای مشار الیه نامه لغه که و رسید اهالی را
دارد عنان بگردان باز کشید و بعمارت او اخراج کرده که لا حرب نظهر رسانیدند هاروی که هر آن بوی قطع منازل
و مراحل مسیر نموده تا جماد و شوال الحرام حفظ نماید مملکت و الجلال در یک فرسخی سمرقند نزول اجلال
و از بهیبت دخول در حدود ما وراء النهر تا غایت که نزول نظام یافت سمرقند بعمود بجلس در مقابل سپاه
بنا برین سپاه خراسان تصور کردند که سمرقندیان مطلقا قوت جدال و طاقت قتال ندارند و ببعضی هر کس
از دلاوران لشکر منصور داعیه شد که خود را بدر وازهٔ سمرقند رسانند و کاری از پیش برد ذکر معاودت
سلطان سعید ابو سعید و قرار دادن خاطر خطیر بحصن داخل سمرقند سلطان سعید چون شنید که میرزا بابر از جنگل
ماوراء النهر مانند شیر زیان بیرون آمده بعزم مراجعت لوای حشمت بر افراخت و با امرا و ارکان دولت از توقف
و مقاومت و تطیح مشورت انداخت و رای بر آن قرار گرفت که العود احمد خوانده بسمرقند باز کردند و سلطان سعید
بطالع سعد و بخت میمون از جیحون عبور نموده لشکریان را اجازت داد که بجایهای خود روند و او بنفس نفیس
بجانب مستقر عزت در حرکت آمد تا بدار الملک خویش نزول اجلال فرمود و چون بمسامع علیه پیوست که
که میرزا ابابر با آن همه ای عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسید آنجناب خواست که عزیمت ترکستان نماید اما تحولات که سبب
سر و رای اهل نقطه و انتباه خواجه ناصر الدین عبید الله که خاطر انور او محیط انوار الهی و محل ورود بیضای نامتناهی بود
بدان در پیش نهاد لاجرم در خلوتی بصحبت حضرت خواجه شتافت و از حل این قضیه مشکل و دفع این حادثه
نازل استطلاع و استکشاف نموده درین اثنا ارباب و اهالی سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان و برکات

استغاثه پیش حضرت خواجه بردند و باتفاق گفتند الحمد لله والمنة که درین شهر ذخیرهٔ بسیار جمع است
و تا رمقی در بدن ما سیاهیان باشد در محافظت میکوشیم حضرت خواجه نیز مجموع و تحسین ارزانی داشت
و فرمود که شهر را حصار سازند و دل بر عنایت حضرت کردگار بسته بجانب لشکریان خراسان برداشتند
حضرت خواجه سلطان سعید فتح عزیمت ترکستان فرموده و فرمان داد که از مسافت پنج شش فرسنگ هر که استعداد
داشته باشد بشهر در آید و بقیه خلق از اطراف راه طلب خواسته بمواضع دیگر روند و حکم کرد که هر برج را
سه کس محافظت نمایند یک ترک و دو تاجیک در هر برج خم آبی و سبوئی و روغن و هیزم فراوان آماده دارند
بوقت بیران محاربه روغن جاغ بر فرق ارباب خلاف ریزند و بر حسب حکم در میان هر دو برج حصاری مستحکم
ساختند که در میان آن توان نشست و تیر توان انداخت و در روی حصارهای بزرگ کمینها و سوراخها
بستند که بوقت احتیاج توان گشاد و منفذها آن بخشند که هر تیری که اندازند بخطا نرود و چند بسیار استوار کرده بود
آنها بر دار نه سلطان سعید در هر برجی دار و هفت پیمان فرمود تا تیر اندازان که در برج بودند بهنگام احتیاج کار
و در هر برجی از صد انبوه تا هنگام نا هنگام دائم مشتعل مشتعل بود و چون میرزاده ابو سعید رسید و فوج فوج
کرد و بیک فرسنگی شهر رایت نزول فرمود امیر خلیل و مولانا احمد بساول و سید قدم بیاده کابلی و محمد ملک
جوکی و جمعی دیگر از دلاوران که مردانه در شهر جنگ کرده بودند بجانب شهر تاختند و سمرقندیان ناگاه از
دروازه آتش پیکار برافروختند و هر لحظه از شهر مدد میرسید تا هم بنجبر آن شد که امیر خلیل گرفتار شد و دیگران
نیز داد مردی دادند و آوازه چنان شد که در سواد دو سه روز از پهلوی هم منعقد بود و لشکر سمرقند از عقب رسیده مولانا احمد
بساول و جمعی دیگر را اسیر کردند و بعضی دیگر بقتل آمدند و اسیران را دست و گردن بسته پیش سلطان سعید آوردند
پادشاه نیکخواه از امیر خلیل بزبان سرزنش استفسار احوال نمود و آنگاه بحال دیگر اسیران پرداخت و مولانا احمد بساول
از میان جرأت نموده گفت امید چنان است که بواسطهٔ ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن موافق طبع
همایون آمد سلطان سعید همه محبوسان را رعایت فرمود و این خبر بارد وی اعلی رسید خلایق بهم بر آمدند و بعضی
دیگر پیشتر رفته بجانب عید کاه لشکر آوردند و بارگاه با وج مهر و ماه برافراشت و هم از کوچه راه بیرون بجانب برآمدند
و از جانبین کوششهای مردانه نمودند و در آن روز خواجه خلیل برادر امیر جلال الدین بساول از زخمی عظیم رسید پهلوان حسن
دیوانه در آن معرکه آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید و دیگر روز که شهسوار انجم زنجیب افق تیغ بیرون کشید
همه دامن چرخ در خون کشید دلاوران یکبار شمشیرها آخته بشهر تاختند و از هیبت حرب اندراختند که مردم مقاصد
خاک دیزاعضای بهادران خونریز افتاد و مساعدت محاربه میان فریقین قایم بود تا شب شد و صلاح از هر دو گروه عنان
خویش باز کشیدند و بیچاشت خدیجه شاه شیعهٔ سیف و سنان در میدان رزم و پیکار لامع بود در این اثنا بوحی عظیم

و سر ما بقوّی بدید آمد چنانچه اعضا و جوارح از کار باز ماند و در این نوبت شتر بسیار در سمرقند بهزار جهد
مرغاب تا ظاهر سمرقند زیاده از صد هزار شتر تلف گشت و اندکی که سالم بود آن نیز از سرما بر دوخت پوست
چون نواحی سمرقند بخارا و سمرقند بتاراج رفته شد سپاهیان پنج شش من غله بود بود از سمرقند غله می آوردند و بوق
باشیه بودند از سمرقند بیرون میرفتند و ایشان را گرفته میکشتند و در آن سعی عنایت میکردند و کوشش میفرمودند
میگذاشتند و میرزا بابر بر انتقال و فوت یافته طایفه از مردان بهادر از تعیین نموده که هرجا که سپاهیان و لشکریان
بطلب غله روند حمایت ایشان را پیش گرفته در حفظ باشند نوبتی اویس خان و امیر سلطان حسین بکمک سپاهیان
روان شدند و سلطان سعید خبر یافته جمعی از بهادران را در عقب ایشان فرستاد و قانچی آمده عزیمت مخالفان
بعرض رسانید میرزا بابر امیرزاده الوند و امیر خواجه اسکندر ترکمان و امیر ابوالحسن ترخان و امیر حسین علی و امیر بیکوک
داد امیر اویس خان و امیر سلطان حسین در اسباب امرا مذکوره حتی از الف وصول یافته سلطان بلشکر سمرقند از جنگ
و تیغها برکشیده از طرفین انچه امکان مردانگی بود تقدیم رسانیدند و از آن معرکه اتصال جانبین با ایشان
بسیار داشت تقصیری در جنگ واقع شده دیگر امرا بهادران آثار جلادت بظهور رسانیده بودند امیرزاده
الوند صورت قضیه معرکه را بر سبیل راستی معروض رای اشرف اعلی کرده ایشان و بهلول را گناه کار ساختند و
بهلول از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند شد و سخنی که مناسب بود نسبت با وی گفت و بیرون رفت و بعد
این انشا از جانب باغ شمال ابا بیک و فریاد بر خواست و جمعی از بهادران متوجه آن جانب گشتند و بدین بهانه هلول
سوار شده و حقوق ولی نعمت فراموش کرده بجانب شهر توجه نمود و برادر او امیر ایوب نا دروازه سمرقند
بیرون رفته باز گشت و با درویش همایون آمد و یکی از ظرفا حضرت اعلی را بجانب ساختن در شان بهلول این
او گوید شعر ای تیر تو دو دیدهٔ اعلی میلی • در حضرت تو سیاه چون لیلی • بهلول که تو سپاه تو رفت جبالک
کو رکین نعمت ادکهی دیلی • و میرزا بابر تومان بهلول را با امیر بهاء الدین بهلول حسان دیوان از ابتدا آب
و آن منصب را علاوه دیوان اعلی کرده اند و ولایت ترمذ را که سیورغال امیر بهلول بود با امیر حسین علی کرد
دران معرکه دست بردی نموده بود عنایت فرمود که فرمان مجلس همایون آمده میرزا بابر همه را ملاطفت بیان
ساخته فرمود تا مشغول متعهد ایشان نمایند و بعد از آن روز دیگر جمعی سپاه سمرقند از شهر بیرون آمد
و میان هر دو لشکر جنگی عظیم اتفاق افتاده هول روز محشر ظاهر گشت ذکر وقوع مصالحه میان او و پادشاه
عالی و مراجعت میرزا بابر بجانب خراسان چون زمان مخاصمت بمحل امتداد یافته هر دو گروه از جنگ و جدال و حرب و قتال
ستوه آمده متوسطان و نیک اندیشان قدم پیش نهادند و سخنان دوستی و آشتی در میان آوردند و بعد از
گفت و شنید هم قرار بر آن یافت که اسیران از جانبین اطلاق فرمایند و رود جیحون میان دو مملکت فاصله باشد

عادت نخل ابتنا از نظامیه امیر عمادی عبدالعزیز خان
و امیر لطیفه افضل و دیگر اعیان تیمور گرفتند
و کردند لشکر شاه عطا بنادر خود بدم ۲۲۴

و بر بین جمله از طرفین عهد و میثاق بسته مبانی پیمان بایمان مؤکد ساختند و از آنجا امیر خلیل الله و میر
احمد و دیگر مردان که گرفتار شده بودند بتشریفات فاخره نواخته باردوی همایون فرستاد از انطرف امیر
عبد العلی نوخان و امیر احمد یاد و امیر احمد فضلی و خواجه نظام الدین مودود و مولانا فضل الله بن یزید را
باحترام تمام نوازش فرمود و چون کار صلح باختتام پذیرفت میرزا بابر در ظاهر سمرقند جشن عظیم و
انبساط گسترد و خواجه محمد ککر از شهر طلب داشت و در اثنای خوشدلی ده هزار دینار کبکی و هزار مثقال طلا
با و انعام فرمود و بعد از فراغ از لهو و طرب میرزا بابر لوای مراجعت برافراخت و در اوایل ذی حجه سنه ثمان
و خمسین و ثمانمائه با مجموع لشکر از معبر کرکی در زمان ساعت عبور فرمود و جمعی که در اردوی شریف سابقه
تقدیم رسانیده بودند عنایت علیه و مناصب سنیه اختصاص یافتند قبة الاسلام بلخ که از امهات بلاد ایران است
برسم سیورغال بامیر شیخ حاجی شد و ولایت یانان بجناب امیر علی فارسی مفوض گشت و دیار اندخود
بامیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد میثاق قرار گرفت و قصبه شبرغان بامیر بابا کوکلتاش تعلق پذیرفت
معروض گشت و بعد امیر پیر سلطان آمد و قس علی هذا و چون رکاب نصرت انتساب سکندر آب مرغاب مسند
جناب میرزا سلطان سنجر از آنجا بمنزل از کرمان رسیده بشرف ملاقات دریافت و سرکشان خویش کدخدایان وقت
روی نموده بود تقریر نموده ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و موکب همایون فال مقرون بسعادة و اقبال رابع
شهر شوال بدار السلطنة هرات نزول اجلال فرمود اعیان خراسان براسم نثار قیام نمود مشکور آمد
والحمد لله علی نوائله الابد و تواتر نعمائه **ذکر عزیمت میرزا بابر بمشهد مقدس منوره و نهضت رایات سعادت دیوی**
میرزا ابو القاسم بابر در رجب و پنجم شعبان بعزم جانب مشهد از باغ سعید بباغ مختار نزول نمود و تمامی ماه مبارک
رمضان در آنجا با دای صلوة و صیام قیام نمود و چون هلال فرخ فال شوال مانند جام زرنگار در نظر اهل استمتاع
جلوه گر آمد پادشاه بجانب عیدگاه نهضت فرموده نماز عید بگزارد و بعزم همایون معاودت نمود و چون شهریار
جناب در آن ایام از ارتکاب شراب توبه داشت از اسباب لهو و طرب و عشرت و سور بغیر از الحان چیزی
نامرتب نگذاشت و تمام شوال در آنجا بسعادت و اقبال گذرانید در اوایل ذی قعده از آن موضع بصوب مشهد در
حرکت آمد و در چهاردهم ماه مذکور رایت منصور برافراخته در چهارباغ مشهد نزول اجلال فرمود و براق
قشلاق در آن موضع اتفاق افتاد و حکم جهان مطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و امیر حسن جاندار بطرف نسا
و ابیورد روند از آن حدود و مخبر باشند و امرا محرم در محرم سنه احدی و ستین و ثمانمائه عزیمت نمودند
در این اثنا مادهٔ وحشتی که میان امرا بود و میرزا سلطان سنجر آن را تسکین داده در میان آمد و امیر
مزاج همایون بیامد و امرا را غضب فرمود و مقربان و ندیمان ایشان را ملامت کرده قرار بران دادند که

سلطان علی

سلطان علی موسی الرضا روند و عهد و پیمان بندند و از یک جانب امیر خداداد و امیر شیر علی و پهلوان حسین دیوانه
و از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادرش امیر وجیه الدین بمشافهه بروضه مبارکه آمدند عهد و میثاق بستند
که مدت العمر بیکدیگر بکوشند و در مقام غدر و فریب هم نباشند و بنا را بعهد و ایمان مؤکد ساختند میرزا بابر الهام
فرح و نشاط فرموده شرف مجدی از آن پای داشت و امرا بامداد و طوی بنای با مقدار ترتیب نمودند و التماس کردند
که قدم رنجه فرماید پادشاه نیکو اخلاق سایه عاطفت و اشفاق بر سر بندگان دولت انداخت و وثاق ایشان را
بنور حضور خویش منور و مشرف ساخت و در این ایام امیر محمد خداداد و امیر حسن شیخ تیمور که سوغالی ایشان
بهم اتصال داشت بر سر فرزند نزاع واقع شده بهم برآمدند که هر دو به بیانه در رفتند و این امیر محمد خود در از مقام
معارضه امیر حسن بر ترحیب در میان مباحثه امیر حسن زانو زده صورت حال بوقف عرض رسانید میرزا
بابر غضب فرموده چند چماق بر سر و روی امیر محمد خداداد زد و امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابو سعید در
خواست پیش آمدند و ایشان بیرون آوردند و میرزا بابر اکثر ایام بر سر منزهات دلکش مشهد میرفت و
گویندگان خوش آواز و اهل ساز و ارباب ملاحت و صباحت ملازم بودند روزی بوقت صفا النهار
که پادشاه جم اقتدار در محلی دلکشای جانفزای فرود آمده بود و امرا و ارکان و ماه رویان خوش شیده جماد
در خدمتش چون دایره کمر خدمت بسته ناگاه درویشی ژولیده موی زیبا روی برقرار نسکی برآمده
و در جوار آن مسند بندگان درگاه ملازمان پادشاه بودند و ترجیعی مشتمل بر بی اعتمادی دنیا
آغاز نهاد و ترجیع بند این بود که   این همه طمطراق کن فیکون   شمه نیست پیش اهل جنون   و مجموع ترجیع
که درویش بآواز بسیار بخواند زیاده از بیست بیت بود و خاطرها را بملاحظه مضمون آن متأثر و محزون گردانید
و بعد از خواندن درویش ناپیدا شد چنانکه کس ندانست که کجا رفت و در این ولا قدوة اهل عرفان و
سالک مسالک ارباب اتفاق بابا علی جوشردان قدس سره بمشهد آمده بشرف ملاقات میرزا بابر در
یافت و آنجناب در تعظیم و احترام او غایت مبالغه نمود و از تنظیم مهمات او بر حسب دلخواه حکم کرد و
عالیجناب ارشاد انتساب شیخ صدر الدین الرواسی نیز بمشهد مقدس تشریف آورده پادشاه
آن شریف سلوک و تیمن جست و آن ولایت خواد زمرد درویشی صاحب آخرین صافی که سالهای دراز در صحبت
خواجه ابو الوفا بسر برده قدم رنجه فرموده بمشهد مقدس رسید و امیر شیخ ابو سعید اشتی بزم پادشاه شاهانه
ترتیب داد و پادشاه بالتماس تشریف آورده او زن صوفی را حاضر ساختند و شهریار دهر بر ود
اناو سبحان برسید و او از آن کلمات اصحاب عرفان صاحب وقوف یافت و موجب زیادتی صفا
پادشاه شد القصه میرزا بابر زمستان در مشهد رضوی گذرانید و در اواخر ایام زمستان نشاط

شکار و جواقور بر ابدن کرد و تا صاحبزادکان رفت ناکاه ناخن آن شغاد که محبوب طبع شهریار بلند مقدار
بود شکست و خاطر انور متغیر و متاثر گشت در همان روز معاودت نمود و جناب سلطنت قباب قریب سالی
از ارتکاب شراب اعراض و اجتناب فرموده بود و در زمره توبه کاران انتظام یافته چون از جانب
زادکان باز آمد زبان فصاحت بنیان باین بیت مترنم گشت که بیت همه گل شد از نو بر شراب مجدد
کرکس مباد ذکر کار ناصواب خجل و در همان روز فرمان داد تا مجلس بزم آراسته شد و اسباب عیش و طرب
مهیا ساختند و چند روز پادشاه کامکار و شهریار رفیع مقدار از دست ساقیان سرو قد لاله عذار جرعهای
خوشکوار کشید تا از جام حمام شربت ناسازکار مرا چشید ذکر انتقال میرزا ابوالقاسم بابر از سرای عالم گذران
بروضه رضوان قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه نزد هر کس و باعتقاد هر ذی نفس این معنی محقق
و مقرر است که باینده و باقی ذات پاک خداوند جهانست و بس بیت هرکه آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود مؤید این مقال ارتحال شاهزاده بی همال میرزا ابوالقاسم بابر بهادر
بن میرزا بایسنغر است و شرح این واقعه هایله آنست که جناب بابری صباحی و بقاوه اولاد حضرت صاحبقرانی
میرزا ابوالقاسم بابر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون بنشاط و کامرانی از جهار باغ مشهد مقدس نشسته
بمقداری مسافت قطع نمود و بی توقف در جایی معاودت فرمود و مجلس همایون غزل بزم آرام گرفت
و چون لحظه بگذشت از جاده اعتدال منحرف گشت و در مقام غضب بعضی را آمده بخشم برخاست و اهل
مجلس بیرون رفتند باهم گفتند که چه شهریار دی نوبی شروع فرمود نمیدانستند که از دست ساقی اجل رطل
گران خواهد نوشید که هرگز بهوش نخواهد آمد و در حالت همایون پادشاه منکشف شد که زمان ارتحال
و هنگام انتقال الذین سرای پرملال است براداء شهادتین زبان کشاده از جمیع مناهی توبه نمود و دعوت
حیات را بمقتضای اجل تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون وضیع و شریف و صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمد
فزع دونا اکبر درین مرحله دو کر ظاهر شد روز دیگر بتجهیز و تکفین آنجناب بسنن دین مبین پرداختند
و نعش مغفرت مآل را بآیین تمام برگرفته و در گنبدی که حضرت خاقان سعید در جوار مرقد فایض الانوار
امام هشتم علیه التحیة والسلام ساخته بود بردند و بخاک سپردند و اطباء حاذق نسبت بآن جناب
استعمال سمی از سموم احساس میکردند و ارباب تاریخ وفات حضرت امام علی موسی الرضا المؤید بقول ایشان
میگردانیدند و در تاریخ وفات آنجناب مولانا شرف الدین عبدالقهار فرماید که بیت آفتاب ملک بابرخان
نماند کی چنان خورشید پنهان در خور است در ربیع الثانی و فصل ربیع لاله را ساغر بخون دل بدست
چرخ اکفم حکم ها خاک شد دیده را از رشک دامن پر در است بیت و بین چه خالست این چه تاریخ است گفت

مؤید سلطان

میرزا سلطان مؤید بابر است و سواد بیاض اوراق این حکایت ایام بر خاطر عاطر گذشته درین مقام
افتاد بیت شیری که به شمشیر همی ملک جهان ناکاه فتاد در دلش میل جهان هرکس که ز تاریخ وفاتش پرسید
برگویی که سر نهاده بابر خان از بدایت سلطنت میرزا بابر در استرآباد تا آخر ایام حیات مدت ده
سال بود و حکم جهانمطاع او مدت هفت سال در تمام خراسان و سیستان و مازندران نفاذ می یافت الحامد
ذکر جلوس میرزا شاه محمود و بعضی قضایا که در ایام او روی نموده در همان روز که میرزا
بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت حلقه صدق او میرزا شاه محمود که در سن یازده سالگی بود بر سلطنت
برداشتند و امیر حسین علی برادر شیخ ابوسعید را با تومان او براه هرات فرستادند و در همین روز شیخ
زاده میر قوام که بمنصب صدارت فایز بود باتفاق بی ارکان را که طغیان کرده بودند گوشمالی بسزا دهد و
شهر خاص را مضبوط سازد و امیر حسن جاندار از پیشاپور که سیورغال آنجا بود بمشهد آمده در رفته
شاهزاده منزجر شد و رسوم عزا بجای آورده روز دیگر هم بدانجانب بازگشت و امیر حسین علی از انجا
عرضه داشتی فرستاد مضمون آنکه در آن روز که خبر واقعه هایله بهرات رسید میرزا سلطان ابراهیم
شبهنگام از قید و حبس خود را خلاص کرده عازم جانب سرخس گشت و شرح این قضیه عنقریب مسطور خواهد
ان شاء الله تعالی امرای عظام بعد از هشتم روز که بوظایف عزا قیام نمودند در رکاب میرزا شاه محمود عازم
هرات گشتند و در آن وقت از پیش امیر بابا حسین قاصدی رسیده پیغام آورد که ولایت جرجان بین دولت
مضبوط است و سپاه کینه در مقام فرمانبرداری بهر چه حکم شود بآن عمل نموده آید و در این اثنا
شیخ ابوسعید که بر سر حسن رفته بود خبر آمد که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعه جانشین شهریار مرحوم میخواست که
بی توقف متوجه شود اما بواسطه آنکه شنید که امیر شیخ ابوالفضل با سپاه منش میرسند و سه روز توقف
نمود و چون شاهزاده و امرا بجام رسیدند از جانب تون خبر رسید که امیر سلطان ابوبکر همایون پیوست و
امیر مشار الیه رسانیدند که خاطر از جانب این ولایت جمع دارند که بعنایت مضبوط است و بنده در مقام خدمتکاری
و جانسپاری مترصد فرمان ایستاده در این اثنا شیخ زاده از مرو آمده معروض داشت که میرزا سلطان
سنجر خواهد آمد جهت سرکشی و استغنا داده و سر متابعت کسی فرو نمی آورد و از جانب هرات نیز خبر رسید
که میرجب که داروغه آن ولایت بود چون شنید که میرزا بابر رخت زندگانی بسرای جاودانی کشید جناب
سراسیمه و پریشان گشت که از محافظت میرزا ابراهیم غافل و ذاهل ماند و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته
در وقت ظلام از باغ شهر بیرون رفتند و بسر باره برآمده بلطایف الحیل خود را از دیوار بست دار السلطنت
هرات بیرون انداخت بتلقین لهم نحب و سعادة بخانه امیر احمد ترخان رفت و امیر مشار الیه بقدم شاهزاده

ادبنیاح واستبشار نموده نقد میسور ومقدور نثار وپیشکش تقدیم نمایند واز اجتماع مردمان دو
کثرت وازدحام تمام حاصل شد شاهزاده وامیر احمد ترخان از دیار بیت بیرون آمده دامن کوه مختار را
لشکرگاه ساختند ودرین اثنا شنید که از جانب سمرقند گروه بسیار بمدد میرزا سلطان ابراهیم وامرا جون
بدان کثرت اعتمادی نداشتند بعد از تقدیم مشورت عازم جانب آب مرغاب ومیمنه وفاریاب گشتند و
بقصد رسید ولشکری تمام در ظل رایت فتح آیت جمع آمدند وامیر حسن علی میرجب را بعلت ونشاق
میرزا سلطان ابراهیم گذاشته گرفته در ابنولا ملغی خطر از وی حاصل کرد واز شهر وبلوکات بز اموال واوان
گرفت درابنولا میرزا شاه محمود رسید و در بیست وششم جمادی الاول باغ مختار نزول فرمود وبعد از
چند روز باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت ساخت **ذکر صورت وقایع متفرقه وظهور انواع بیداد**
ونفرقه در این سال یعنی سنه احدی وستین وثمانمائه امواج فتن وافواج محن در حرکت آمد و
ومظالم بی اندازه در ولایت خراسان بتخصیص در دار السلطنت هرات باز گشادند جنان عرصه ازپادشاه ذو
نامور فرمان عالی خالی ماند وهیج ومرج با حوال مملکت راه یافت وبخت بلادنی کنیا فرشد آن بود که امیر شیخ ابو سعید
جون از مشهد مرخص بهرات رسید فرموده تا مرشمار کنند ودرهر رایبی ملغی مسکین بخیل بود وسعی
امیرشاه الیه دولتیم بیکره از خواجه کلان برکشی وخواجه علی ملک میرزا خواجه دیوان شدند ولهاد
کفایت کردند اولا محصولات رقاع جبر از مساجد ومدارس وخوانق از اهل علم وفقرا وارباب استحقاق
باز بستند وثانیا انجه از مرها گرفته بودند بیکی را بز جمع کرده تحصیلا نوشته ومحصلان واقع شد
تشدد آغاز نهادند وخلایق بعضی کریختند وبرخی شکنجه کرفتار گشته در زمره روی بمساجد ومعابد نهاده
بدست برها واردب برداشتند وهرچند اشراف واعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند
دربار طلب غلیظ تر میشد نالله وفریاد می جهر بحدیث فلک نهم رسید آخر الامر بدعای مظلومان برهدف
اجابت کارگر آمد ورعایای بیچاره درهاموزه بجان وحال امان یافتند تبیین اجمال آنکه امیر شیرحاجی با مر
مصلحت ملکی در بیست وپنجم جمادی الآخر مذکور امیرشاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده ودروازها را
مضبوط ساخته فرموده تا در اسواق منادی کردند که از مجرس شمار هیچکس غلی بهیچ آفریده ندهد وانچه
داده باشد استرداد نمایند وهمچنین حکم کرده که نوکران امیر شیخ ابوسعید را در شهر هرجا که یابند غارت کنند
وجمعی کثیر از ملازمان جناب امارت مآبی تاراج یافته برادر مشفق خانی بیرون بودند وبعضی امرا که از
وکفتار امیر شیخ ابوسعید ونخوت واستکبار او بتنگ آمده بودند بشهر درآمدند وبامیر شیرحاجی موافقت نمودند
وامرا ترخانی اگرچه از منازل خود کرده بیرون بود حرکت نکردند اما ضمنا با امیر شیرحاجی موافق بودند و

مردم را بدرون شهر راه نیافته بودند وامیر شیخ ابوسعید با برادر خود امیر حسن علی وطایفه از بهادران مثل
قدم کابلی وغیره که همه مردم نامی بودند شب همه شب بترتیب وتجهیز رفتن مشغول گردیدند وقریب
بطلوع آفتاب هر دو برادر با جمعی از بهادران نامور از دروازه دو برادران بیرون رفتند وامیر شیر حاجی
با غلبه انبوه که دشت وکوه از ازدحام کثرت آن در کرده مستوه آمده بودند در عقب مخالفان روان
شدند وامرا ترخانی نیز با اتباع ونوکران آراسته بمدد شیر حاجی در حرکت آمدند وهجوم عام بمرتبه
بود که زبان خامه از تعریف آن هنگامه بعجز وقصور اعتراف مینماید وهرج ومرج بمرتبه در شمال کوه مختار
اتفاق ملاقات افتاد وامرا عظام وخواص وعوام از اطراف وجوانب شیخ ابوسعید ونوکران او در
وحشت وحیرت برایشان چنان استیلا یافت که هیچکس با مجال آن نشد که دست به تیر وکمان وسپاه
دراز کند وشامت کفران نعمت فی الحال امیر شیخ ابوسعید شده ونتیجه ظلم وبیداد بروزگار او متواصل گشته
خدنگ ترش را از اسب فرود آوردند وسر او که از فلک درافرقد می آمد از بدن جدا کرده عبرت اللناظرین
از دروازه ملک نبیا آویختند وخاطر همگان جمع شد واهالی آن دیار از ابتهاج حضور وانشراح تمام می
گشت واصحاب تحویل صدقات بارباب استحقاق رسانیدند واز معظمات وقایع این سال قتل امیر ترخان
محمل مفصل آنکه در اثنا این احوال پیوسته خبر میرسید که لشکر بسیار همه جوشن در وبرگستوان دار
اعلام ظفر فرجام میرزا ابراهیم مجتمع شده اند وشاهزاده جهان تسخیر دار السلطنت هرات دارد و در آن
اوان زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضه اقتدار امیر شیرحاجی بود ترخانیان با امیر نظام الدین احمد
با امیر شیرحاجی در باب صلاح این دو شاهزاده مشورت کردند وبران اتفاق کردند که هر چند رای جهان آرای
مهد علیا گوهرشاد آغا اقتضا فرماید بان عمل نمایند ودست بانوی عظمی آن دو شاهزاده بیمن نسب اوی
داشت ومزاج آنحضرت مایل بدان بود که میان دو قرة العین سلطنت صلح واقع شود وجهت سرانجام این
ترکان شاه که معتمد مهد علیا بود عزیمت مرغاب نمود واز مجموع امرا همکاتبات برد و در این اثنا جمعی از مردم
شر بر فتنه انگیز در خاطر امیر شیرحاجی نشاندند که میل ومحبت مهد علیا بنسبت بمیرزا علاء الدوله وفرزند
او میرزا ابراهیم سلطان بر همگنان مشرف ومتیقن است وترخانیان بنابر رعایت خاطر آنحضرت جانب ایشان را
نگاه خواهند داشت اکنون درین قضیه بدیع امعان باید کرد بیست وملاحظه باید کرد که حکم کجا منجر خواهد شد
امیر شیرحاجی متوهم شده بر دفع امرا ترخانی باتحاد رفتند وامیر احمد وامیر فیروزشاه جون وضع مجلس
دیدند که فتنه متوجه است خود را بهانه بیرون انداخت وجون او غیبت نمود نوکران امیر شیرحاجی صلوات
حساب بدیوان قصد امرا ترخان کردند امیر اویس ترخانی کاردی در دست داشت که بدان کوشش یاده

مجساخت از بیم جان آن کارد بر شکم میر حاجی زد و در آن مجلس امیر اویس ترخان و پسرش یوسف ترخان
و امیر خسرو ترخان بتیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان از زخمی کاری رسیده بهزار مشقت
خان بیرون برد و امیر شیر حاجی از زخم کارد بر روی افتاد و جمعی او را کشته پنداشتند و امیر محمد ترخان
بیاده پهلوان حسین آورده همراه او از کوشک بیرون آمد و با آن جوانمرد جوانی جان را بقتل رسانید بخانه
خواف که مسعود خان و بود عزیمت نمود و امیر نظام الدین احمد کرانان بملک بیرون رفته در حرم صاف
غاد بر توقف شد که برادرش امیر سلطان خاکو انجا بود و در اثنای راه پهلوان حسین رسید با کان باد
باز خورده وجنگ واقع شد و امیر احمد بدرجه شهادت رسید و امیر شاد الیه بصفات حمیده و
سمات پسندیده اتصاف داشت و بکمال حسب و جمال نسب متحلی بود و از ملکات ردیه و اعمال دنیه متخلی
و امیر غیاث الدین ترخان و مولانا احمد بساول از انجا بطرف خوارزم و جان بکنار کشیده متوجه درگاه میرزا ابراهیم
سلطان گشتند و امیر شیر حاجی چون مرتکب آن امر خطیر شد میرزا شاه محمود را بقلعه اختیار الدین در آورد
و مهد علیا گوهرشاد آغا باستصواب او بشهر در آمد و در مدرسه خاقان سعید ساکن گشت و امیر شاد آمد
از زخم کارد امیر اویس ترخان ضعیف مزاج و نالان بود بعلاج جراحت اشتغال مینمود در این اثنا خبر رسید که
میرزا سلطان ابراهیم عازم جانب هرات است و میرزا شاه محمود و امیر شیر حاجی بباغ مختار رفته فرش
بر دو واتها گاشت و جاده قضا اثما قاضی قطب الدین احمد الامامی باشارت مهد علیا قلعه و شهر را مضبوط ساخت و مستحفظان
ذکر جلوس میرزا ابراهیم بر مسند پادشاهی و محاربه او با الغ خان و استیلای او بر ایشان
میرزا سلطان ابراهیم چون خود را از مجلس میرزا علاء الدوله بیرون انداخت با احمد ترخان و طایفه از دولتخواهان بکنار
آب مرغاب رسید و بخت جمعیتی دست داد بعد از آن تورق و بر دستانی بجلال التجاب اسب را دو تاخت و بار دیگر پای
بر معارج سروری نهاد و اسباب پادشاهی او منتظم گشت و موکب همایون از حدود آب مرغاب نهضت فرموده
بجانب دار السلطنه هرات روان شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح روز سه شنبه هفتم رجب
قریب بباغ مختار رسید میرزا شاه محمود عنان فرار بجانب مشهد تافت و امیر شیر حاجی بحصار تربت پناه برد
و در همان روز میرزا سلطان ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز بوقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرمود
و طایفه از بهادران بتکامیشی میرزا شاه محمود و طبقه در عقب امیر شیر حاجی رفتند فوج اول قاسم و لد
اسکندر ترکان و دولت کلدی الغتابی و قرامان ترکان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبد الله را که فتنه انگیزگان
پادشاه رسانیدند ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا از کشتن خلاص شدند و دیگران
بقهر شحنه سیاست گرفتار آمدند و فرقه دوم با امیر شیر حاجی رسیده حرب صعب واقع شد و جمعی دیگر

امیر مذکور زخمی زدند و خدمتش مجروح و بدحال بقلعه تربت فرود آمد و میرزا سلطان ابراهیم بتوفیق ملک علام
در تختگاه آبا و اجداد عظام خویش قرار داد و آرام گرفت و خواص و عوام در ظل عنایت و عاطفت مأوی
داد و در تاریخ جلوس او گفته اند بیت شاهی که بعد از سنگین ملک است چون دولت ملک ناگزیر ملک است
بنشست چو بر سریر شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملکت و میرزا سلطان ابراهیم روزی چند
از رنج راه و مشقت حرکت بر آسود و خواجه شمس الدین محمد بخاری را بشرکت خواجه محمد سعید الدین بر منصب
وزارت سرافراز ساخت و ایشان مال آذربیل و در دو لشکر را دعوض چند روز مستخلص کرداندند
و در این اثنا میرزا سلطان ابراهیم شنید که امرا میرزا بابر را بحدود جام موکب میرزا شاه محمود بسته اند
و عازم تسخیر دار السلطنه هرات شده و آوازه توجه سلطان سعید بن کاهی عباسامع علیه میرزا سعید
میرزا سلطان ابراهیم بر برده میرزا شاه محمود را به جوانب برافراخت و قرار داد که از محصولات و معتمدان
میرزا علاء الدوله بود در شهر داده و ضبط ساخت و چون اعتماد کلی بر جانب مولانا احمد بساول داشت
و کوتوالی حصار اختیار الدین را بعهده کاردانی او باز داشت و در حین توجه بجانب جام میرحب با کرده
زمان جنس شاهزاده از او تقصیرات در وجود آمده بود فرمود تا سرنگون انداختند و اوصح آن
وجهی جان شیرین تسلیم نمود و خواجه وجیه الدین اسمعیل که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله
کرده بود در این سولا از میرزا شاه محمود دوری کرده آن شد و پناه بپادشاه ملک انتساب آورده بحکم میرزا سلطان ابراهیم
گرفتار شد و بعد از شکنجه ولشکرا و آن در قصبه توشیح مقتول گشت القصه آن دو پادشاهزاده
در طلب ملک در حوالی رباط میرشاه ملک در حوالی بهم رسیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته
در برابر یکدیگر صف کشیدند و قاصد کشته خاطر بر کشتن و کشته شدن قرار دادند و بر اتفاق صواب نقدا
میرزا شاه محمود حمله آورده میمنه و میسره میرزا ابراهیم سلطان از جای برداشتند و کوچکیان را تعاقب نموده
خیمه سواد را لمند اما قلب سپاه منقلب نشده را بجا امیر احمد ترخان با جمعی جوانان جنگجوی پلنک خوی
حمله بر قول میرزاده شاه میرزا آورد و از آهنگ آن شیر جبیت هیجا و نهنگ دریای دغا پای ثبات حرفا
بخالفان متزلزل گشت و میرزا شاه محمود از معرکه روی گریز از شده عنان عزیمت بجانب مشهد تافت و بسیاری
از وجوه و اعیان درگاه او گرفتار گشتند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شده دل از ملک و مال
برکرفته بود بسعی احمد ترخان غالب آمد و در عقب گریختگان بجانب مشهد روان شد و جانب شد روز دو شنبه
بیست و پنجم شعبان خبر بدار السلطنه هرات رسید که میرزا شاه محمود غلبه کرده و بعد از زمانی مردم ایشان
رسیده گفتند که میرزا سلطان ابراهیم بدار السلطنه هرات رسید که فردا علی الصباح رایات همایون نزول

بخیر و صلاح و فوز و نجاح نزول اجلال فرمود ذکر توجه سلطان سعید بجانب خراسان و بیان
سلطان سعید در آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر تمکن یافت داعیه تسخیر خراسان در خاطر انور داشت
و چون خبر وفات میرزا بابر بسمع اشرف آنحضرت رسید آن داعیه تاکید پذیرفت در این اثنا امیر شیخ حاجی
که حکومت بلخ با او متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض گردانید که عرصه خراسان از پادشاهی تهی و
خالیست اگر عنان عزیمت بآن طرف معطوف گردد بی تکلف مجموع آن دیار در قبضه اقتدار آید سلطان سعید بعد از
استماع این حکایت مجال تاخیر و توقف نماند لاجرم لشکریان را کنکاش داد و عزم تسخیر ممالک خراسان بر جمیع
و امصار ایران جزم فرموده از دار الملک سمرقند بیرون آمد و در عرض [illegible] از جیحون عبور نمود و چنان
مستعجل میراند که باد صبا گرد سم سمند جهان پیمای خسرو بی همال نمیرسید رایات همایون [illegible]
دو منزل یکجا کرده [illegible] توقف مینمود و چون بحدود هرات نزول اجلال فرمود قاصدی فرستاده از آمدن
خویش اعیان و اشراف را اعلام داد چنانچه سبق ذکر یافت و در وقت ورود قاصد بهرات جناب شیخ
الاسلام مولانا قطب الدین یحیی [illegible] که میرزا سلطان ابراهیم آنجناب را برسالت پیش سلطان سعید فرستاده
بود التماس مصالحه نموده و جواب شنیده که بعد از وصول بدار السلطنه هرات هر چه مقتضی وقت باشد
بجای خواهد آورد چون باز آمد و آنجناب بدر دروازه ملک رسید باتفاق مولانا احمد تیسا ول که
داعیه سرکشی داشت پل دروازه را برکشیده بجناب شیخ الاسلام [illegible] پل دیوان دروازه [illegible]
در این اثنا خبر آمد که امیر سید زید امیر سلطان سعید است نزدیک دروازه ایستاده مولانا احمد [illegible] ائمه
قضات و اکابر را طلبیده گفت میخواستم که باتفاق شهر را محافظت نمایم و سایر [illegible] مساعدت [illegible] کار از آن
خیال در گذشتیم اینک کلید دروازها شما دانید حصار اختیار الدین خانه [illegible] اعتماد کرده
او این سپرده [illegible] باشد کسی نخواهد داد قاضی قطب الدین احمد الامامی و سایر اشراف و اعیان
بدروازه ملک رفته در باز کردند و جناب شیخ الاسلام در آمده [illegible] از لشکر [illegible] بخشید
و دار السلطنه هرات مفتوح شد و اهل حصار از اطاعت و انقیاد امتناع نمودند و چون موکب سعادت
نشان در [illegible] سال [illegible] نزول فرمود سادات و قضاة و اکابر
و اشراف برسم استقبال بیرون آمدند و وظایف نثار و پیشکش بجای آورده بسعادت تقبیل انامل
فیاض سرافراز شدند و دو روز دیگر شهریار علی الاطلاق از دروازه قبچاق [illegible] خراسان
در باغ شهر که تختگاه قدیم سلاطین عظیم القدر بود نزول آمد و آنحضرت جمیع [illegible] حصار [illegible] هرات
بانگاه سلطنت پیش مولانا احمد تیسا ول فرستاده او را بالطاف بیکران وعده داد و [illegible] طاعت

از عظام امراء

وانقیاد

وانقیاد دعوت نمود و مولانا احمد تیسا ول در جواب گفت که میرزا سلطان ابراهیم ولی نعمت منست و این
موضع بمن سپرده اوست که در محافظت و دیعت اهمال ورزم [illegible] تصاریف زمان
هر کس بدامن عرض او من رساند در قید باشد امثال این امور را از من توقع نباید کرد و مرا درین معذور باید داشت
و حضرت پادشاه باید که بیقین داند که اگر آسمان تیغ بارد و از زمین سنان روید از آنچه گفتم تجاوز
نخواهم نمود والسلام فرستادگان بازگشته آنچه شنیده بودند بموقف عرض رسانیدند سلطان سعید
بیرون رفته با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرمود و شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و باغ زاغان را
مستقر سریر سلطنت گردانید و چون مولانا احمد تیسا ول جوابهای درشت نموده بود آتش خشم جهان [illegible]
اشتعال یافته بتجهیز اسباب محاصره فرمان داد و اهل قلعه پای در مقام منافقت فشرده در محافظت
و مدافعت اصرار نمودند و مدتی چند در دو نایره قتال و جدال التهاب داشت و بیرون و اندرون [illegible]
و هر چند دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان در فتح آن سعی نمود بجایی نرسید در اثنا
این اوقات مسموع شد که [illegible] میرزا سلطان ابراهیم پیش مهد علیا تردد مینمایند
و اخبار لشکر و ملک تحقیق نموده باز میگردند شاید که صورتی روی نماید که تدارک صورت پذیر نباشد و از
ثقات استماع افتاده که در آن ایام سلطان سعید ایلچی بقلعه [illegible] فرستاده امیر شیخ حاجی را طلب داشت
و امیر مشار الیه از قلعه خبر فرستاد که تا گوهرشاد آغا در هرات باشد آمدن این بنده بآنجا ممکن نیست چون
[illegible] بجانب سلطان ابراهیم [illegible] نبود فی الجمله سلطان سعید در نهم ماه مبارک رمضان
با فساد مفسدان آن بلقیس زمان را که منبع خیرات و منشأ مبرات بود بقتل رسانیدند و این مختصر گنجایش
شرح و بسط مکارم اخلاق و محاسن صفات بانوی عظمی ندارد و از وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمائه
در هرات که سه سال و سه [illegible] لشکر [illegible] یکسال گرفتند و تخت میرزا
شاه محمود دوم میرزا سلطان [illegible] و سوم سلطان ابو سعید [illegible] امیر شیخ حاجی از قلعه [illegible] آمده شرف
پابوس سلطان سعید حاصل کرد و بمواطف خسروانه سرافراز گشت و امیر شیخ حاجی [illegible]
کوتوالی قلعه را بمعتمدی تفویض فرموده بود بعد از آن [illegible] در حصار [illegible] بیان این سخن آنست
که مجهولی از [illegible] جلگاه بادغیس [illegible] سمرقندی [illegible] بقلعه آمده و سخنی کرد
گفت و چون روز نماز شام اهتمام یافت التماس نمود که شب [illegible] باشد و ملتمس آن مستور الفساد [illegible] کرد
تا لشکر با خود برده بود و چون از شب [illegible] گذشت و مردم حصار در خواب غفلت [illegible] جمعی را
که با ایشان مواضعه داشت یکیک را بکمند بالا کشید و چون دانستند که از [illegible] قلعه

با ایشان تاب مقاومت نیست تیغها برکشیدند بر سر کوتوال قلعه رفتند و او را بضرب دست بجنبه نخم زده از
اخراج نمودند و بر کنگره قلعه جان حصار رضوان تکردد ربع مسکون نظیر و شبیه نداشت بجنگ آورده و چون
اختیار قلعه بیرون در قبضه اقتدار دیگران آمد و تسخیر حصار اختیار الدین در حجاب تعویق افتاد و احا
تا ملایم انجاب بلخ و ما وراء النهر رسید که رفت سلطان سعید با ارتش شتافت نموده رای برآن قرار گرفت که رایت
نصرت شعار معاودت نماید و خاطر تنها کرده مملکت محروسه راه باقی نیاورد لیک فرماید ذکر معاودت سلطان سعا
تتمهٔ از حالات هرات
ملکی حزم مرام صحت جزم فرمود و جناب معلی نصاب قاضی قطب الدین احمد الامامی دا با دیگر اعیان طلب داشت با ایشان
سلطان سعید چند گاه در دار السلطنت هرات اقامت نموده مصلحت
کشف کرد مکنون و مخزون خاطر آن بود که من دار السلطنت هرات تختگاه ساختم در آنجا اقامت نمایم اما امری چند
در جانب بلخ و ما وراء النهر سانح شده که معاودت فرمودن عین مصلحت است اکنون این شهر را بشما میسپارم و ابید
و ادبار کر بعد از توفیق حضرت آفریدگار در فصل بهار متوجه این دیار شوم و سلطان سعید مقرون نصرت
و اقبال در تاسع شوال از ظاهر هرات نهضت فرمود مبانی حوالات و مطالبات با التماس قاضی القضاة و الولات
معاف داشته فرمود منادی کردند که هیچ آفریده برعایا تعرض نرسانند و پای عزیمت در رکاب نصرت انتساب
آورده بسرعت در حرکت آمد و امرا را بجنبش مرسوم العاده فرستاد تا عبادت خانه میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف را
منهدم آباد فرستادند و امراء در نواحی بلخ بوی رسیده و جنگ کرده خاطر از جانب او فارغ ساختند و برادر میرزا
احمد جوکی خان از آن معرکه بیرون برد و سلطان سعید آن سال بفراغ بال در بلخ قشلاق فرمود و بعد از ارتحال
سلطان سعید هرات مولانا احمد تباول و قلیها در که در حصار اختیار الدین بودند در قلعه بگشادند شهر را
کردوی بجایی آورده بود بار دیگر معمور و آبادان ساختند و میرزا سلطان ابراهیم که در ولایت خواف و باخرز
بود از رفتن سلطان سعید بجانب بلخ خبر یافت اظهار استبشار نموده معسکر را کرده زمان بمر قندیان
سر بر آورده بودند سیاست فرمود چون عرصه دار السلطنت هرات از سرداری صاحب وجود خالی بود میرزا احمد
توجه او بدان جانب فرستاد تا بنیاد کشخلل و تدارک ملک و مکان مشغول شد و امیر شاد الله در عید اضحی بجهت ترویج
دوح کوه شاد آغا آشی ترتیب فرمود و خرمان کلام ملک جاهر را بجای آورده نفوذ الطعام لا لکلام داد ذکر توجه
میرزا سلطان ابراهیم بجانب استراباد و بازگشتن از مشهد بی نیل مراد
چون میرزا شاه محمود از معرکه سلطان ابراهیم روی
گردان شده بمشهد رفت روزی چند در آنجا توقف نموده وان الموضع بجانب استراباد شتافت و امیر بابا حسین
برادر شیخ ابو سعید که در ولایت جام حاکم بود باستقبال شتافت و خدمات شایسته بجای آورده اسباب
سلطنت شاهزاده را مرتب کرد الیف و میرزا ابراهیم از جمعیت میرزا شاه محمود آگاهی یافته با سپاه منصور جنان

در حرکت آمد که صباد خود از همراهی او باز ماند و از راه فساد با ورود دختر جرجهایون فال سایه اقبال بحدود ماز
اندران افکند و میرزا شاه محمود نیز با سپاه تا محمود از استراباد بیرون آمده خاطر بر حرب و قتال قرار داده بود و در خلال
این احوال قضیه پیش ما در که در خاطر هیچکس از ملازمان آن شاهزاده نگذشته بود و ان ممکن عیب ظاهر شده بیان
این سخن آنست که میرزا بابا حسین از غایت نخوت و استکبار بر تراز اطوار مراد زندگانی میکرد و بسیار طبقه از انعام کفا
و اقران بمرتبت و بعد از فوت میرزا ابو القاسم و تجمل در وی در آمده بود و از حرکت بازده از سرداران و کردنکشان
مازندران آزرده خاطر میبودند و پیوسته از میرزا جهانشاه استدعای تسخیر ولایت استراباد مینمودند و میرزا
جهانشاه نیز همیشه خیال مملکت طبرستان و خراسان می پخت و در آن وقت که میرزا سلطان ابراهیم عازم
دیار جرجان گشت میرزا جهانشاه نیز بتحریص و ترغیب امیر سید عبد الکریم متوجه آن صوب شد و از راه
عقبه صندوق شکن که رفتار خیال از پیچاپیچ او بیرون نیست بحدود جرجان در آمد و میرزا اسفندیار امیر شاه
محمود و امیر بابا حسین از استماع این خبر هراسیده و متحیر گشتند و دست در دامن فرار زده پریشان شدند
و میرزا ابراهیم سلطان از شنیدن وصول میرزا جهانشاه مطلقا متاثر نگشت و حمل بر آن کرد که این معنی از جمله
مکرهای بابا حسین است و از همان منزل که این خبر باو رسید ایلغار فرموده و تا بیک منزلی ولایت استراباد
در هیچ مکان توقف ننمود و بیکخواهان و بندگان متفق معروض داشتند که در این موضع چندان توقف باید کرد
که امر فی بتمامی پیوندد و خبر ترکمان بتحقیق انجامد میرزا سلطان ابراهیم کمان برد که امرا از غایت خوف میگویند
از استماع سخن ایشان اعراض نمود و جمعی بها در آن قراولی از پیش فرستاد و آن راهیست بر کل و
مشتمل بر کتلهای تنگ و بیسواد از آن محل دشوار گذرد و اگر بجانب راست یا چپ از جاده مستقیم میل
کند غالب آن باشد که بکل فرو رفته هلاک شود و در حین راهی سپاه ترکمان خود را بقراولان لشکر
خراسان نموده عنان باز کشیدند و خراسانیان تصور آنکه مخالفان اندک ضعیف اند بپیش راندند و
ترکمان جمعی کثیر از جنگلهای بیرون آمده بر ایشان تاختند و اساس جمعیت الوس جغتای را مُنهدم و ویران
ساختند و در آن حال میرزا سلطان ابراهیم با دلی مقرون بامید و بیم از عقب رسید و چون دید که کار از دست
رفته و تیر از شست جسته ناچار عنان بگردان از میدان ستیز بپایان کوه منعطف گردانید و اکثر از خواص
خراسانیان در آمده تیغ بیدریغ در لشکر جغتای نهادند و بسیاری از سرداران و گردنکشان را بقتل آورده
امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید یوسف پسر امیر سید خواجه را گرفته پیش جهانشاه بردند
میرزا شاه شاه بزبان طعن از وی پرسید که تو سالهاست که دعوای بهادری میکنی و نام سپاهی گری
میبری بر سر چون منی کسی این چنین آیند جواب داد که دولت پادشاه قوی بود و بخت پادشاه زاده مساعدت ننمود و

خودرای بنکرای سخن نیک اندیشان نشنید تا این روز بخش ما آمد والاصلح چنان بودی که درین باب دیکری
بصواب براصل کرده شدی میرزا جهانشاه فی الحال تعاقب امیر ابو سعید ترخان نداد و ایشان از عقب یاران روان شدند و
پادشاه بقیه کرفتاران توجه فرمود و درباره ایشان عنایت و رعایت مبذول داشته همراه ایشان
ضمان سلطنت ملک خراسان فرستاد و [illegible] سپاه شکسته و مجروح می‌آمدند و میرزا سلطان ابراهیم
بیلاد کس از معرکه بیرون جسته بصد نیاز بود رسید و جمعی از آن درانجا پیوسته در یکشنبه [illegible]
بدار السلطنت هرات فرود آمد و امیر احمد ترخان که موجب [illegible] نموده ضبط هرات تعلق بدو می‌داشت
شرایط استقبال الاشتغال بموده [illegible] وجنکشها از خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه و اسبان و اهوار
قطار و نقد و جنس الحمه [illegible] بکذرانید و اکابر و اشراف وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانیدند
و مولانا احمد یساول از حصار بیرون آمده بتقبیل بساط جلالت مناط فایز کشت و چون او با سپاه
سمرقند مقاومت نموده و متصدی کارهای بزرک شده در محافظت قلعه بجان کوشیده بود چشم
آن میداشت که بزیادتی و عاطفت پادشاهانه اختصاص یابد میرزا سلطان ابراهیم همه را کان امور
انکاشته بلکه مبلغی بوجه علوفه و انعام از دیوان اعلی بنام او اطلاق یافت و حاضر
شدند و دیکر التفات بیز نسبت بوی بجای آوردند و درین اثنا یکی از ثقات بقلعه در آمده با مولانا
کفت که شما الحال خواهند کرفت باید که شرایط بجای آرند مولانا احمد یساول ازین سخن خایف و هراسان
کشته در صبح ماه صفر اظهار خلاف کرده میل دروازه حصار را بر کشید میرزا سلطان ابراهیم از
استماع این خبر مضطرب کشت و سوکندان بر زبان آورد که با او هیچ بدی در خاطر نداشتم بلکه خلعتی
کدیاره وی عنایت و عاطفت بیکران مبذول داشتم و احمد ترخان جمعی پیش او فرستاد تا از ازاله
وحشت کوشیدند و دار و غکی شهر علاوه و کوتوالی کردانیدند و هرچند مبالغه نمودند که مولانا
بکنونه بیرون آید که تفاهد او از خدمت بالکل موجب بی ناموسی پادشاه میشود مولانا بان کلمات
التفات نفرمود و پای ثبات در دامن وقار کشید و کفت من بنده و خدمتکار پادشاه فرزندم
در بیرون آمدن بیم و چون میرزا پادشاه و امرا روشن شد که مولانا احمد کرکیست که بهیچ افسون و
سخن هرچند نخواهد شد و مادام این بوی سلاح زمرد و اوی حوی داشت دست از دامن طلب او
بازداشتند و قلعه جنان از اطلاقا وکرها بتصرف او کذاشتند و از برای مولانا و نوکران او که محافظت
قلعه قیام مینمودند علوفه و مرسوم بتجدید معین ساختند و در تضاعیف این حال الان امرا میرزا
سلطان ابراهیم چنان مصلحت دیدند که با سلطان سعید از در مصالحت در آیند و بنیان مصادقت

با مواصلت موکد سازند و از برای امام ابن عم شیخ الاسلام اعظم شیخ نور الدین محمد که هادی
طوایف الانام شیخ الاسلام احمد جام بمزید زهد و ورع و اطلاع بر دقایق و غوامض علم تصوف امتیاز
داشت مفرد شدند و بعد از آنکه دو مرشد روشن ضمیر که آفتاب و ماه اقتباس نور از باطن ایشان
میکرد بترتیب اسباب سفر مشغول کشتند والده مسعود او واقف را تا انتشار دیدن کردانیدند و فرمان
دادند که انجناب ببلخ رفته در امر مصالحه سعی مشکور بجای آورد و این جماعت در قلب زمستان که پس سینه
برف و باران بی اندازه روانه شدند و بر حضرت قبة الاسلام بلخ رسیده سلطان سعید میرزا ابو سلطان شرایط تعظیم
و تکریم بجای آورد و ایشان صورت اخلاص و دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و داعیه خدمت و ملازمت
میرزا سلطان ابراهیم را بر زبان کوهرفشان تقریر کردند و متقبل شدند که اکر جرم ازدواج روی نماید خطبه دیکر
در دار السلطنت هرات و مضافات بنام و القاب همایون موشح و مزین کرده و سلطان سعید جواب مشایخ
عظام فرمود که میرزا ابراهیم مرا بجای فرزند ارجمند است و از دیرباز مرا اعتبار ازدواج ما با ان مکتوب جمیع
امور است و هر ولایت که خواهد باو تسلیم نماید اما شرط آنکه اتفاق نموده لشکر ترکمان را که خیال تسلط
برین مملکت در سر دارند دفع کنیم و اکر نخواهد که با ما ملاقات کند کو مکن لیکن باید که در دفع مضاف
موافقت نماید و سخن برین قرار یافته سلطان سعید نسبت با مشایخ عظام شرایط انعام و اکرام تمام بجای
آورده رخصت انصراف ارزانی داشت و پیش از آنکه جناب شیخ نور الدین محمد بهرات رسید حالات بلخ را
بسمع میرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و از غرایب اتفاقات در اوایل این سال یعنی سنه اثنین وستین و
ثمانمایه چند پادشاه ذو شوکت و حاکم ذو حشمت در ولایت خراسان رایت استقلال بر افراشتند میرزا
جهانشاه از ولایت آذربایجان و عراق با لشکرهای آفاق روی باسفراین نهاد و میرزا سلطان ابو سعید
قبة الاسلام بلخ را مقر سلطنت ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق وافر رایت آمده
در ولایت ابیورد مقیم شد و ولد او میرزا ابراهیم در هرات نشسته دم از استقلال میزد و میرزا سنجر
در مرو و پیروای دیکری بر افراشت میرزا شاه محمود با بعضی امرا بهرود طوس میرفت و ملک قاسم ولد
قرا یوسف باتفاق امیر خلیل از سیستان تا قصبه اسفراین در قبضه اقتدار آورده بود در قلعه
اختیار الدین مولانا احمد یساول رایت استبداد بر افراشته هیچکس را در نظر نمی آورد و قلعه ترشیز را
امیر عبدالله بیرد و قلعه عماد را امیر ابا حسین داشت و ولایت خبوشان را امیر حسن تیمور ضبط
مینمودند و قلعه طبس را امیر اویس بن امیر حمزه [illegible] پناه خود ساخته بحفظ و حراست خود می
و مثل این جمعیت و پریشانی کرد و نقیض [illegible] غالبا کم روی نموده باشد ذکر نهضت میرزا

با [illegible]

عزم علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا سلطان ابراهیم و نهضت آن جناب بهرات و بازگشتن او و تابعی به مرو

که مدتی مدید از حوادث زمان در اطراف جهان سرگردان میگشت بعد از استماع واقعه میرزا بابر از اقصی ولایت میرزا علاء الدوله
اوزبک بحلکاه خراسان در آمد و قاصدان پیش بلادی میرزا ابراهیم سلطان فرستاده از وصول خویش اعلام داد
و بر مقتضی کلمة الملک عقیم و مفهوم لا ارحام بین الملوک ابمعنی بر خاطر شاهزاده کران آمد اظهار استبشار
نمود و بالکات و ترکات مرغوب در صحبت رسولان چرب زبان سخن دان پیش پدر بزرگوار روان کرد
و چون مسافت میان شاه و شاهزاده نزدیک شد میرزا سلطان ابراهیم باستقبال استعجال نموده و به نکاد
آب بجلب اجتماع این دو کوهر دریای سلطنت در یک صدف در دو درج سماء خلافت در یک برج دست داد
و میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند خود در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و پدر بزرگوار و فرزند نامدار
سر گذشت خویش در میان آوردند و در باب امور ملک حکایت کفته مقرر بر آن شد که میرزا سلطان ابراهیم
با لشکرها در تحت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله روی بتختگاه آبا و اجداد خویش آورده در جمعه
ساداة و علما و قضاة و اشراف و اعیان برسم استقبال بیرون آمدند و موکب همایون بپیوسته شرایط اعزاز
و احترام بجای آوردند و از سوقه و ارباب حرف و اهل رساتیق عدد بیحد ... کوهرشاد آغا در سیم
آمده و بوادر زیادت اقامت نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شد و صحن هرمزد را انعام و لکش با تزیین بکران
حور وش بعیش و حضور و طرب و سرور بگذرانید و حظی تمام از عالم فانی و دعا برواجانی بر داشت و در
این ایام مولانا احمد بیناول که زمام احتیاط حصار اختیار الدین بکف مجموع شهر در قبضه اقتدار او
در آمده بود میرزا علاء الدوله التماس نمود که بقلعه قدم رنجه فرمایند و آن شهریار نیکو اخلاق ملتمس و مشت ل
او مبذول داشته بحصار تشریف بردند و مولانا الجه در ایام سابق از نفایس و ترکات جمع آورده بود در مقف
عرض رسانید و خدمات شایسته او در محل قبول افتاد و میرزا علاء الدوله در باره مولانا انواع
تحسین و احماد ارزانی داشت و نوازش بسیار نموده در اثنا و قات میرزا علاء الدوله در شهر هرات آرام کرده
و ملتفی بر عیش و مهمات ... رقم در نموده و هنوز آن وجود و وصول نیافته بود که مفارقت سالک و مالک
اختیار کرده بیان این معنی آنست که در اثنای مطالعات میرزا علاء الدوله اخبار میرزا ابراهیم قاصدی
پیش او رسید و پیغام آورد که لشکر ترکمان نزدیک است و محل توقف نیست و وقت مقتضی آنکه
و شما روی بما طرف نهیم اکنون موکب همایون را بدولت کوبر عیاث الدین عازم بیکرانک شدند و آن
جناب باید که تا خود را از مضیق شهر هر چند زودتر بیرون افکند از استماع این خبر میرزا علاء الدوله

مجازات

بحال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرین حزن و اندوه و غم از وطن ما لوف اد نجا نمود سادات و
قضات و اشراف از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه کشتند که نزدیک بآن شد که بیان از یاد فراموش کنند معنی
یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ بوضوح پیوست تیمان و ایمان و لوپیان و بر خود
در بیرون شهر بر آورده دست فساد و بنیاد آشوب و درونه در از کردند و مولانا و مردم هریان مردم عام
و هول روز قیامت آشکار اشد و مولانا احمد بیناول از میدان شهر بیرون عنوانست آمد و چون آشوب
و نفور مسلمانان از حد اعتدال در گذشت ناکاه از صبح و لا تیأسوا من روح الله نسیم عنایت وزیدن
گرفت و صبح امید از مطلع سعادت آغاز شد و بقیه مردم که از صدیکی ماند بودند بفراغ بال در منازل
خویش آرام گرفتند بیان این سخن آنکه چون میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسید خبر جلب مردم از
اوطان خویش و ظهور ارباب فتنه و فساد چنانچه واقع بود شنیده بدست قاصدی استمالت نامها برات
فرستاده رعایا و تجارکان را بعدل و داد نوید داد و میرزا پیر زاده بخاری که از امرای میرزا سلطان محمد بود
بنا و حکم شهر تعیین نمود و دو دوازده است در این نوبت شعار برافراخته با آهستگی حرکت آمد و چون
بتختگاه حضرت خاقان سعید نزول فرمود بقیه اعاظم و اشراف که در دار السلطنه هرات مانده بودند
مراسم شاد و پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه مجموع را رعایت و عنایت فرمود و مولانا عبد الجلیل
محتسب و ولد مولانا جلال الدین قاینی را که باستقبال شتافته در اثنای راه به پادشاه ملاقات کرده بود الطاف
میان بعاطفت بیکران اختصاص داد و بر حسب فرموده از شهر منادی کردند که هیچکس از ترکمانان و
لشکریان بشلتاق انکه فلانکس نوکر فلان بوده مزاحم نشوند و رعایا را بآبا و جر توهین نرسانند و بعد از این
آوان که دار السلطنه هرات در قبضه اقتدار ملک زمان میرزا جهانشاه قرار یافت قاصدان پیش مولانا
احمد بیناول فرستاد تا معلوم کنند که چه خبر در ضمیر و مقامرات ایشان بقلعه ... مشاهده کردند
که مولانا بنیه حصارداری اشتغال مینماید و بمجرد پیغام و سلام قلعه را تسلیم نخواهد نمود قاصدان
باز گشته صورت حال بعرض رسانیدند از استماع این خبر آثار تغیر در جبین پادشاه ظاهر شد و حکم فرمود
که امرا و اعیان و لشکریان پیرامن قلعه از درون و بیرون شهر دیوار بارتفاع ذرعی بر آوردند و در
جمع آن دیوارها که ساخته بودند تیر اندازها بگذاشتند و برخم ناوک جگردوز و پیکان آتش افروز بی ‌کذاشتند
و در هر موضعی که مناسب بود که هیچکس از اهل حصار سر از برجی بیرون نکند و نقبچیان بکار مشغول شدند
و لشکر ترکمان از سر جد و جهد بمحاصره اشتغال نموده آتش حرب التهاب داد ... و خوف بر
مولانا و سایر دلیران قلعه استیلا داشت چنانچه دست ایشان از حرکت باز ماند و هر چند سعی می نمودند

کیک بنی بجانب لشکر ترکمان انداختند نتوانستند آخر الامر مولانا احمد جبا اول در مقام تضرع و زاری و فرمان
برداری آمد و طایفه را شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر خون او درگذرد و آن جماعت صورت عجز و بیچارگی
او را در پایه سریر اعلی باز نمودند و با وجود جراحات و جسارت سوابق امیر ایجان بخشید و مولانا احمد از قلعه
بیرون آمده در سلک خدام انتظام یافت و میرزا جهانشاه بر صوب دولت متمکن گشته حکم فرمود که امثله و احکام حضرت
خاقان سعید را امضا و مجری دارند و روزی چند بر تخت هرات الملک کامرانی بسر برده و از آن جانب سپاهی
که چند سال عقل از تعداد آن عاجز بود جانب هرات رود و حمل بر موجود و اولاد و میرزا ابو سعید با مقدمه روانه شد
و الملک لله خاص عرض بخدام سپهر احتشام رسید کشت و در آن موضع ایلچی میرزا جهانشاه رسید و صورت
موافقت آن پادشاه عالی همت را موقف عرض رسانید در شوال امیر خلیل الله شروانی بیرون آمده بود و تحفه و هدایا
کرامند و میرزا جهانشاه فرستاده کان را باکرام و احسان مسرور ساخت باز گردانید و در این اثنا امیرزاده جهانشاه
از جانب کرمان بموکب ظفر قرین پیوست و مواد حشمت و شوکت متضاعف گشت و در این سال العوی سنه ۱۸
و شمانمایه مولانا جلال الدین بایزید پورانی که بسن فریفش از نود گذشته بود و صحابه او همه رفته و او ادا
حوادث عادات مشاهده می افتاد از عالم رحلت نمود و در این اثنا مسامع جلال رسید که میرزا علاء الدوله
و پسر او میرزا ابراهیم سلطان در ولایت غوریاند و میرزا علاء الدوله در غور بابان و میرزا سلطان ابراهیم در
غور یالاوستان بسر و پسر نقاره بخش خاطر پدید آمده در آتش زمان آشوب و فتنه روی نمود کشف
ابراهیم انکه امیر خلیل شبیخون بر قراباد که قرا و لیمیرزا سلطان ابراهیم بود برده جمعی او را در غارت
و تاراج آورد و میرزا سلطان ابراهیم شکایت نزد پدر فرستاد و میرزا علاء الدوله در جواب نمود که قتل
غلام مشت واز دو حاشیه ابنجاه غباری نشسته بود بدین سبب این آسیب بوی رسید و از این پسر
پیر و پسر محبت به یکانکی بوحشت و بیکانکی تبدیل یافته پدر و پسر قصد از الدیکن کر کربسته و از جانب
لشکرها ترتیب داده با هم جنک و مرتش نهادند و مسافت میان نهر دو فریق یک منزل رسید
امرا ترخان تو اسطه قهر خاطر و پریشانی میرزا سلطان ابراهیم شده موکب همایون میرزا علاء الدوله
پیوستند و میرزا سلطان ابراهیم از روی اضطرار ابناء بدرگاه عالی نهاد بود و حضرت حبس شاهزاده
درمانداده آفتاب سپهر سلطنت بمحنت کسوف گرفتار گشت و در این اثنا امیر عبدالله خواجه ترخان
که دفع موده شاهزاده موسالت پیش سلطان سعید رفته بود باز آمد و صورت قید و حبس میرزا
سلطان ابراهیم در نظرش مستکره نمود و بعضی از امرا ترخانی که مشمول مراحم میرزا نسبت با شاهزاده
ظهور رسانیده بودند متابعت امیر خلیل را عار عظیم شمردند و با امیر عبدالله خواجه متفق شدند

منشر عو